

الى الله القوي الغني الباري محمد الحق بن سيف الدين بن سعد الله الترك الديلمي البخاري عفا الله سلاخه و
 بارك في اخلاقه اين خزينه است از خزائن محمد صلي الله عليه وآله وسلم مخلو بجا بر زده و لا ي مثالي احاديث و اخبار كه از
 بارگاه فضل و موهبت باين ساكن زاده فقر و مستي حواله كرده اجازت صرف و اتفاق ار را ي دانستند و اين مائده است از
 موائد اهرى شحون بالوان مطاعم و اكل و فو كه و نماز احكام و مسائل كه از آسمان هدايت و كرامت بر سر وقت اين ريزه
 چين خوان جو و احسان نازل گرداننده سرمايه عباد اول و اواخر ساختند باعث بر جمع اين خزائن و تنبيه اين موانع
 آنكه كتاب سفر السعادت كه از ارماء المستقيم نيز خوانند تصنيف الشيخ العالم الفاضل الكامل الامام الاوحد البارع
 قدوة المحققين و افضل المتأخرين صاحب التعانيف المشهورة و الفضائل المذكورة و حيد زمانه و عجيبة عصره و او انه
 محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابي بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن شيخ الاسلام
 ابي اعني الكازروني الشيرازي الشيخ محمد الدين الشيرازي الفيروز آبادي اللغوي القرشي اليمني المكي المشافى في نزول الحرم
 الشريف المكي زاده الله تشريفا و تقيا ولد في ربيع الاول سنة تسع و عشرين و سبعمائة بكارون و توفي بزميل ليلة
 العشرين من شوال سنة سبع و عشرين و ثمان مائة تقهه الله برحمته و اسكنه فسيح جنه كتابي بود در شقيق لطيف متين حسن المسلك
 سيد الشيخ صحيح الباني اتين المعالي كه در باب عبادات و عادات و اعمال و اخلاق تركيه مقدسه نبوي صلي الله عليه وسلم
 با حسن اسلوب و اسهل طريق نوشته و داو علم و دانش داده است و لكن چون وى درين باب بر مذهب اتحاف محدثين از جهاب
 خواهر رفته و در بسيارى از مواضع سخن در خلاف مذاهيب مجتهدين رحمه الله عليهم آجعين گفته و ادعاى فساد و بطلان مخالف
 مدعاى خود نموده و دعوى عدم صحت احاديث وارده در آن كرده و در بعضى محال در مبالغه و افراط از حد اعتدال رجاده
 انصاف يرون رفته است و در فائمه كتاب بابي عقد نموده كه در انجا تحقيق و تنقيذ بعضى احاديث و منتهى وضع و بطلان
 بدان اتباع و تقليد بعضى از فئات و اهل علمت از متأخرين محدثين مثل ابن جوزى و غيره وى كرده لازم طيقة انصاف
 و نصيحت نموده شرح آن كردن و حقيقت حال كشف نمودن و مواضع خطا و اشتباه بيان ساختن و بذكر احاديث وارده
 در مذاهيب ائمه اهلتمام و اشتهار چه مطالبه اين كتاب مرقعين مذاهيب مجتهدين را موجب انبعاث و حشمت و اثبات شبهت
 گشته و در وادى تردد و بامه ميرت انداخته بسوى ظن بر ائمه مجتهدين و تقليط و تحطيط علمائى را سخنين مبتلا گردانده و
 اين ضررى سخت عظيم است در صلاح دين و اختيار مذهب چه غالب سواد اعظم اسلام برين مذاهيب اقتاد و بناى
 وحدت و جبهه و وجود و نورانيت باطن بر حيزم و اطمينان قلب است و چون يكى باشند و كوتيج حديثي صحيح درين باب كه اين
 مجتهد حكيم كرده و در نسنده يا حديثي كه وى بدان تمسك كرده بصحت نرسيده است عقد قلبى كه در آن مذهب درست شده
 انكسار پذيرد و جدي و جدي كه در باعثه عمل قوت يافته است گردد و در واقع چنين نيست كه وى ميگو پذيرد كه اين
 مجتهدان همه محدث بوده اند و متبع احاديث كرده و تطبيق و توفيق در آن داده و ناسخ را از منسوخ شناخته و صحيح را از موضوع
 و قوى را از ضعيف جدا نموده اند و بقوت اجتماع و بسط علم و نورانيت باطن و فراست ايامى و دلالت قرآنى و امارات
 تاويلات و حقائق معالى آنرا در يافته كلكم كرده اند نه نبواى طبع و فضول نفس و محض جهد و مجرد حساب نفوه و تقول بدان
 نموده اين سخن در مقدمه شرح بسط و تفصيل ترازين بيان كنيم چنانكه نزد انصاف شبهه در حقانيت آن نماند و سخن در شرح
 كتاب بر سه قسم افتاد يكى در تحقيق و تبين آنچه مصنف ذكر كرده رحمه الله عليه از احاديث و آثار و تخرىج خارج و محال آن

[illegible]

بشخصه از خود را منعی نشده و مثل نگذاشته یارب مگر بسبب درسیان در بجای وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل مسائل از طریق احتیاط و دائره دیانت بیرون نیامده و قطعاً راه خیانت و مسأله زرقه و باین وسیله امید دارست که بسمت قبول درگاه و رضای حضرت الله بسوسوم گردد و انشاء الله تعالی و از آنچه ابراهیم است درین باب و در چیست یکی و عا و تفسیر و التاج بنجاب صمدیت عزه که این عمل را بمصعد قبول برساند و سبب نفع خلایق و فائده طالبان حق گرداند و دیگر غرضش و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از بسبب و خطای کاتب حروف نظره پوشیده و ناتوانند در تصحیح و اصلاح آن هست و درین گزارش از ان الله الیضیع اجر المحسنین و چون در بیان به متن در فهم اصل مقصود و محتاج شرح به و در جوان بر وجهی یافت نوشته آمد

قال المصنف بعد از حمد و ثنای حضرت گریه و درود بلا ایتما بر سر و رانیا و خلاصه اصفیا و آل و اصحاب انقیابا بر روان پاک پی روان آن صنادید اولیا معلوم باد و الله احباب و اصحاب و زمره عقلا می ذوی الالباب را که راه حق که آن سراست مستقیم است از آن رو که غایت آن حق جل شان است اشرف طرق و اجل و اکمل سبل و انور و اعز مسالك است و سلوک این طریق بی متابعت راهنمای حقیقی و دلیل با هر حقانی ممکن و متصور نه لاجرم هر که بر یک این معنی مشرف گردد و بداند که اتباع سیرت سر در راهنمایان و متریزان یگان حضرت رحمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ابتدا بمنست جناب مقدس وی سبب کجاست و جاد وانی و موجب قرب و وصول بحضرت ربانی جل جلاله و علم نوال بود و توحید و وسیله ازین اشرف و بیخ طرفه ازین اقرب نتوان یافت و فضل قل الکتم بحیون الله فاحتمی بحسبکم الله مصدق این سخن است که گفته آمد و معلوم کلمه جامع نبوی که الدین الصیحه داعی را بیان آورد تا اجمال و اجابت التمس بزرگی از ذریه مقدسه نبوی و نبویه از دوحه کرمه مظهر نور را ازین چند باب بروجیه در صحاح اخبار ثابت شده از طریق انبیاء مجرب و سنت سینه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و قلم آورده اند هر که ادراک این سعادت را خواهد آموخت و دست خویش ستزد و در باب عبادات اعتمادی بران کند و از اختلاف زید و عمرو نه اندیشه چنان مسائل بروجیه که حضرت رسالت پناه امانت صحیح ثابت شده نوشته میشود و در هر تعبیدی که از اخلاص تمام این صیغ مستقیم اسلوس نماید در اسرع زمان امکان دست طلب وی بکریان مقصود کمالی متعلق شود و طینت با طینت وی با خلاق مقدسه نبویه متعلق گردد و انشاء الله تعالی الکرم و این سفر السعادت را بر فائحه و خاتمه و چند باب محتوی بر فصول ششگون گردانید امیدوارم که انوار اسرار آن یگانه را محیط و کشف گردد و انشاء الله تعالی این است و بیاید متن و با پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه وضع کردیم متضمن بر آنچه دانستن آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتمل بر دو قسم قسم اول در مصطلحات علم حدیث و ذکر کتب سته و غیره با احوال اصحاب کتب و آنچه متعلق است به آن و ثانی در احوال ائمه مذهب اربعه و حکم اقتدا و اتباع اینسان و با متعلق بها و باند التوفیق والا ستمه او فی المباد و المعاد و انه ولی المرشاد و السداد و هو حسی و نعم الوکیل و صلی الله علیه و سلم و السید المصطفی الجلیل و علی آنکه و اصحابه البادین الی سواء السبیل و علی سائر اتباعه به اذ طریق الحق و محیی علوم الدین مقدمه قسم اول در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سته و جز آن بداند که حدیث در اصطلاح مشهور قول و فعل و تقریر رسول را گویند اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آن است که مثلاً شخصی در حضرت دی فعلی کرد یا سخن گفت و وی صلی الله علیه و سلم بران مطلع شده از آن نمی نگرد و سکوت و زید و آنرا مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عامه است از قول و فعل و تقریر نبوی و متشابه است مرقول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز میگویند و ان الله علیهم امین پس آنچه مفتی بحضرت رسالت گرد و صلی الله علیه و سلم آنرا مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از این عباسی که در وفات

را گویند که در این بابین عباس شکر او آنچه می شنید با کرده آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت اگر در این شهر نبود این عباس
 را گویند تا بن عباس موقوف قایم موقوف است بر این عباس مثلاً او آنچه می شنید تا بنین است آنرا موقوف گویند و مشهور آن است
 که موقوف و موقوف را اثر گویند و نیز یعنی اثر مخصوص یعنی با بود و سخاوای از بعضی عطا نقل کرده که گفتا آنچه از حضرت رسول
 صلی الله علیه و سلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه رسیده اثر خوانند و بعضی اثر را بر موقوف نیز اطلاق کرده اند چنانچه سخاوای
 کتاب خود را که مشتمل است بر صفاتی او حدیث نبوی و آثار صحابه شرح صفاتی آثار نام کرده و طبری تهذیب الآثار کتابی
 دارد با آنکه مخصوص بر موقوف است و آنچه در وی از موقوف آورده بهتر از تیج و طفیل است که اقال سخاوای و انبیه مطلقا
 است و از مشتمل بر آنها و مشهور به آنست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع گاهی صحیح بود و گاهی در حکم صحیح اما هیچ در رفع
 قول چنانکه گویند شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چنین گفت یا حدیث که در آن رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین یا
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و در رفع فعل چنانکه گویند راایت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فعل که از ایاکان رسول الله صلی الله علیه و سلم بفعل که از او در رفع تقریر چنانکه گویند که دوم در حضرت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یا که شخصی و حضرت وی چنین و انکار نکرد و اصلاً ذکر انکار نکنند اما آنکه صریح نبود و در حکم صریح باشد
 چنانکه گویند صحابی بخشی که اجتهاد را در آن راه نبود یا کند فعلی را که با جهاد نتوان یافت جز از سماع از پیغمبر یا روایت از
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یا گویند در زمان آنحضرت چنین میکردند زیرا که ظاهر اطلاع آن حضرت است صلی الله
 علیه و سلم بر آن و آنکه صحابی گویند سنت چنین است یا ما ما موردیم یا بن این نیز در حکم موقوف است زیرا که ظاهر در سنت
 سنت رسول الله و امر او است صلی الله علیه و سلم و بعضی را درین خلاف است زیرا که سنت صحابه و امر ایشان نیز احتمال
 دارد و اما بعد است و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت یا معصیت خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع
 دارد و چنانکه عاقل گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد و در روز شک تحقیق عصبیان کرد و ابو القاسم را صلی الله علیه و سلم
 زیرا که این نیز ظاهر در تلقی از آن حضرت است صلی الله علیه و سلم و اصل اگر هیچ را وی از روایة حدیث از میان ساقط نشود
 و اسناد آن پیوسته آید آن حدیث را مستعمل خوانند و این عدم سقوط را اتصال گویند و اگر یکی از روایة یا زیاد و ساقط شود
 منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامند و سقوط یا از بنیادی سند و اوایل آن بود چنانچه اغلب روش مصنفان بر آن
 جاری است یا از آخر سند است بعد از تا بنی صحابی باشد یا غیر این دو قسم است قسم اول را معلق گویند و این معلق را
 تعلیق خواه ساقط یک یا باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند مثلاً قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و این تعلیق
 در تراجم صحیح بخاری بسیار است و در حکم تعلیق تفصیل است و گفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است
 صحت آن چنانچه در صحیح بخاری مثلاً آنچه بصیغه جزم و معلوم آمده چنانچه قابل فلان یا ذکر فلان مثلاً دلالت دارد بر ثبوت
 اسناد آن نزد وی و آنچه بصیغه جزم است بلکه بصیغه تمییز و مجهول آمده چنانچه قبیل و یقال و ذکر مثلاً و صحت آن سخن است
 ولیکن چون درین کتاب آورده است البته او را اسی ثابت خواهد بود و لهذا گفته اند که تعلیقات البخاری صحیح یا مفصله و
 این در جایی است که نسبت بغیر شیخ خود کرده اما اگر شیخ خود که صحابه وی از او بثبوت پیوسته است قال و مانند آن گویند
 وی حکم عمنه دارد که حکم وی بیاید و تعلیق نبود قسم ثانی که ساقط از آخر سند است بعد از تا بنی آنرا مرسل خوانند و این
 فعل را در مال چنانچه تا بنی گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رسلاً و نزد بعضی محشین مرسل را در آن منقطع آید

و اصطلاح اول شهرت نزد فقهاء و محدثین و حکم مسلّم توقفت نزد جمهور زیر اگر محذوف تواند که تابعی باشد چه روایت تابعی
از تابعی دیگر بسیار است و گفته اند تاشش و یا هفت واسطه وقوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف و در عدالت هر دو موجود
است و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقاً و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال و ثبوت و اعتماد است
زیر که کلام در تفسیر است و اگر نزد وی صحیحی بود ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی گفت و نزد امام شافعی
رحمه الله بر تقدیری که اعتقاد یا بدیعی وی از وجه دیگر چند مسلّم بود مقبول است و نزد امام احمد و قول است بقولی
مقبول و بقولی توقف و این همه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال نمی کند گمراشته است و اگر عادت وی
چنان بود که ارسال میکند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف است باتفاق و قسم ثالث از اقسام سقوط از انشائی
است و اگر ساقط و رواوی باشد با قولی و سیم آنرا متصل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا زیاد و نه سیم بلکه از دو جا و سه جا آنرا
منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و باین معنی آنرا قسم ساخته آمد
و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی از ان بجهت عدم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعد از معاصرت یا عدم
اجتماع و اجازات از وی حکم علم تاریخ که متضمن بیان مولود و وفات رواة و تعیین اوقات طلب و ارتباط ایشان است
و معرفت این قسم ظاهر است و مشترک میان عوام و خواص علماء و قسم دیگر است که معرفت آن خفای دارد و آنرا تدلیس گویند
و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را بر دوازده شیخی که بالاتر از او است روایت کند و فعلی بیارند که موهم سماع است و یا عدم
سماع نیز هیچ میشود چنانکه گویند عن فلان و قال فلان و این جاری میشود در معاصر و ماقبل بلکه آنرا که از وی استماع دارد
ولیکن این حدیث را استماع ننموده و دریافت این قسم مخصوص است بخواص علماء از انهایی که علم آنها وسیع است و معرفت
ایشان تمام و تدلیس کرده و نه سوم است نزد جمهور علماء اگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند گمراشته و باعث بران بعضی
اکابر را و ثبوت بصحت حدیث و استغناء بشهرت حال است اگر چه غیر ایشان را اغراض دیگر نیز بود مثل اخفای سماع از شیخ
بجهت صغر سن و عدم جاه و امثال آن و بهتر حال که سبب طعن گردد و تولد آنرا تدلیس نام کردند که در رفت بمعنی پوشیدن
عیب معلوم در معنی است و بعضی گفته اند بمعنی اختلاط ظلام و اشتداد و علت که موجب اشتباه است و فی الحقیقت حکم تدلیس
در رد و قبول مثل مسلّم آنرا چنانکه مذکور شد و عنقه روایت است بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی
از شخصی که مشهور است بتدلیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط لقائهم بخاری اگر چه
همه یکبار بود و لابد مرتبه عنقه از تحبث و سماع فرد بود و تولد اینجاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلفاف آن
بسماع و تحدیث میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور این است و بعضی مطلق متصل را
مسند گویند پس شامل مقطوع و موقوف نیز بود و بعضی مرفوع را خواه متصل بود یا منقطع مسند نامند و ازین لازم آید که مسلّم
و متصل منقطع را مسند گویند و المحدث هو القول لاول وصل و از اقسام حدیث شاذ و منکر و علل است اما شاذ در لغت فرد را
گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند او را
ثقات پس اگر راوی این ثقه نیست خود مردود است و اگر ثقه است سبیل در اینجا ترجیح است بجزیر حفظ و ضبط با کثرت عدد
و دیگر وجه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ پس شامل معانی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف
کسی باشد که راجح است از وی خواه غیر ثقه در مقابل ثقه یا ثقه در برابر اوثق و بعضی آنرا تخصیص لقبی قائلی کنند و بعضی مخالف را

اشتراک کند بلکه چه روایت کرده و در آن وقت و منفرود شده بدان و از پنج جانب اصلی موافق و معاند آن نیاید و مشاومت و بهیمنی
نه آنکه شرط کند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی گفته اند که آن است که ثقت مخالفان جماعه ثنقات
آورده و تحلیل تفسیر کرده شاذ را بمنزله روای و این صادق است بر فرد ثقت که صحیح است و معتقد بدان است که اول مذکور شده و
اما منکرین چنانچه روایت کنند را وی ضعیف مخالف است که اقل و اخف بود در ضعیف از وی و مقابل منکر معروف است پس
در منکر و معروف هر دو را وی ضعیف است و یکی انصاف از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ و
منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ این اقسام بر تقدیر است
که بعضی رواه مخالفان بعضی روایت کنند و اگر چه روایت کرده اند و راوی دیگر که حدیث او اعتبار را می نماید موافق آن
روایت کرده حدیث این را وی استماع آن حدیث گویند بکسر یا بعینه آنم فاعل و متابعت موجب تقویت و تأیید است
مردیث را و لازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیث اهل بود و اگر که از آن و در مرتبه باشد نیز متابعت و معاند و مقوی
آن گردد و این است معنی آنکه محدثان گویند تا بعد فلان و در متابعت و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شیخی
که فوق است و اول اتم و اکمل است از آنانی زیرا که او بهین و سستی و در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد
راوی قوت گرفت اسناد و زائل شده و بهین آن که ذاق الالتمنی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر
در معنی بود کافی است و متعارف در محدثین در اول اطلاق شده است و در ثانی نحوه و لیکن لازم است که حدیث متابع از
روایت همان صحابی بود که حدیث اصل از روایت او است و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشایه آن خواه در لفظ و معنی
مسا یا در معنی فقط او را شاذ بگویند و نیست مراد از آنچه گویند که شاذ باشد و پیشه به حدیث فلان و بعضی متابعت را مخصوص
بموافقت در لفظ دارند و شاذ را در مجامع و معنی خواهد از این صحابی بود و یا از دیگر استعمال متابع و شاذ هر یک گیرند
والا فرقی بین و تنبیح طرق و اسامید را بقصد معرفت متابع و شاذ و پیدا کردن آن اعتبار خوانند و محلل بصیغه اتم مفعول از
تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب خفیه فاصنه باشد که قاصد است در صحت آن و حال آنکه در ظاهر حال سالم باشد
از آن و در یافته شوند بقرائن که متنبه شوند اهل مهارت و خداقت بمعرفت آن مثل رسال در موصول و توقف در رفوع و
مانند آن از او بام و اغلاط پس در یا به آنرا عارف حاذق پس حکم کند بدان یا توقف گردد و در آن حکم نکند بصحت حدیث و
تقدیر علل و اسباب بخفا و غموض نه از برای اخراج علل ظاهر و واضح است چه هرگاه که خفیه را تأثیری باشد در عدم صحت حدیث
ظاهر را بطریق اولی بود بلکه از جهت آنست که علل ظاهر و راجح اند بضعف راوی و عدم الثقال سند و از آن با شراط عدلت
و الثقال احراز شده است که ذاق الالتمنی شارحی الالتمنی و گاهی اطلاق کرده میشود عدلت بر کذب و غفلت و سوء حفظ و
مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند عدلت را بر مخالفی که قبح کند مثل ارسال حدیثی که وصل کرده است ثقت بضابطات آنکه جمیع
کرده اند این جماعه صحیح و با محلل و گفته اند من الصحیح ما هو محلل و برین تقدیر محلل مخصوص بصیغه نباشد چنانکه بعضی شاذ را
نیز قسمی الصحیح ساخته و گفته من الصحیح ما هو صحیح شاذ و مراد بشاذ در اینجا فرد غریب خواهد بود و آن منافات بصحت ندارد و آدم
که مخالف اولی و راجح بود چنانکه اشارتی بآن کرده شد و اصل بدانکه وجوه طعن در راوی بعضی از آن متعلق بدالت است
و بعضی بنبط و مراد بدالت بلکه است در شخص که عامل و باعث شود و او را بر ملازمت تقدیمی و مروت و مراد بتقوے
اجتناب از اعمال سیده است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار هم اشتراط آن است

بود و بعد از آنکه از بعضی شائس و نقائص که از مقتضای علو همت و مردانگی است چنانکه بعضی مباحات و بدیهه مثل اکل و شرب
 در بازار و بول و در شایع عام و مانند آن و آید دانست که عدل روایت عام تر از عدل شهادت است و شامل است مرعیه
 و عدل شهادت مخصوص است بحج و مراد بضبط حفظ و تثبیت سمیع و مودی است از قواف و اختلال بخشی که ممکن گردد و انحصار
 آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب و ضبط دل است و ضبط کتاب نگاهداشت و ضبط
 مکتوب نزد خود تا وقت ادا و اما وجه طعن متعلق بعد از آنکه قسم است اول از جهت کذب راوی دوم اتهام دی کذب است
 فسخ چهارم جهالت تخم بدعت متعلق بضبط نیز پنج قسم است اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت فطاسموم می لغت ثقات
 چهارم و پنجم سوء حفظ و اما کذب راوی مراد بوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی و روایت از وی
 چیزی که نگفته و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعد کذب در حدیث نبوی
 دیگر هرگز از وی حدیث مقبول نبود و اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود اگر چه تو به کذب مخالف شدی و در چون تو به کند و
 شیخ محمد جوینی تعد کذب را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم داخل نفر داشته و الله اعلم و مراد بدیهه است موضوع در مطلق
 حدیثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و باید دانست که حکم بوضع و اخراج کلمه غالب
 است نه لایق و یقین فان الذوب قد یصدق و تتمه این بحث در نامه کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام
 راوی بکذب آنچنان بود که روایت کرده نشود این حدیث مگر از جانب وی و مخالف باشد مرقع معلوم شرح را و همچنین آنکه
 مشهور و معروف شده باشد بدین لغت و در حق اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم از وی ثابت و ظاهر نشده
 و این درون ادلست و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیث متروک و فلان متروک الحدیث آنچنین کسی که تو به کند
 و تو به وی صحیح شود و اما رات صدق در بسیاری حال وی لایق گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً با طریق قدرت دروغی
 در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم بود و آید اگر چه معصیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع متروک تا اثر ندارد و اما در
 طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعلی است نه باعتبار که آنرا داخل بدعت داشته اند و کذب نیز اگر چه داخل فسق است و لیکن
 بجهت تهاجم و شدت طعن در وی آنرا جدا نموده اند و حدیث مطعون را منکر گویند همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت فطاسم
 راوی باشد آنرا نیز منکر گویند معنی حدیث منکر سابقاً معلوم شد که حدیث ضعیف صحیح را گویند مخالف قوی تر از خود و تسمیه این
 اقسام بمنکر بقول کسی است که در منکر قید مخالفت را شرط نمیکند لذا قال الشیخ فی شرح النخبة و ما نا که مراد تسمیه این اقسام بمنکر آنست
 که ضعف حدیث و مخالفت او را قوی را از جهت همین امور آید و راوی را درین و در طریقی اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت
 لغوت راوی بود از هم و کنیت و لقب و صنعت و حرفت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بدین معنی که بدان مشهور است
 بجهت غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و از اینها جهالتی بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه مقل است در
 حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و مجول مانده یا بسبب آنکه راوی او را تسمیه نکرده
 و بقصد اقتصار نام وی بر نهاده و گفته شد مثلاً اخیر فی فلان یا شیخ یا رجل و امثال آن و این را هم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود زیرا که
 شرط قبول عدالت است و چون نام وی مبهم باشد و وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد و اگر مبهم بلفظ تعدیل
 آید آن نیز مقبول نبود بر قول صحیح چنانکه گویند اخیر فی ثقه مثلاً چه تواند کرد نزد وی ثقه باشد و نزد دیگر وی مجروح و مطعون و
 نزد بعضی مقبول است اگر قائل امام حاذق بود بر تقدیر در حق راوی حجت است اگر مقلد وی بود و کذا و کذا و اگر راوی

حدیث سنی نشد و یک کس از وی روایت کرده و او را مجهول العین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد و او را غیر وی و این کس
 اهل بیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق نموده اند و او را مجهول الحال و مستور الحال گویند و در قبول
 روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقا و جمهور و آن کنند و تحقیق آن است که روایت مستور و مانند وی
 در آنها محل احتمال و اعتقاد بود و محل توقف است تا آنکه شافعی حقیقت حال و همچنین کسی که حج کرده شده است بجز غیر
 و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزی است که اعدا شده است بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم بنوعی شبیه تاویل باطل نه بر طریق عناد و آنچه در عمل است از او داخل فسق داشته اند و بدعت دو قسم است یا با اعتقاد
 امری است که مستلزم کفرست یا با امری که موجب فسق است و بر هر تقدیر متصف است صاحب وی بصدری لجه و صیانت لسان از
 کذب قسم اول قبول کرده میشود حدیث از صاحب وی نزد جمهور و نزد بعضی مقبول است مطلقا و بعضی گفته اند که اگر اعتقاد آن
 محل کذب را برای تصرف مذموم و مقالعه خود مقبول و الامر و دو قول آمده است که هر که نکست امری مستأثر از شرع که معلوم
 است بودن آن از زمین بضرورت مردود است و هر که باین صفت نبود اگر چه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول با تفهام
 ضبط و منع و تقوی و محجور تکفیر مخالفان مردود و دیگر در این معنی شامل کسر طوائف است که یکدیگر را تکفیر میکنند و قسم دوم
 که بدعت او مضنی بکنیز نشده بلکه تنفیق شده فقط در اینجا اختلاف کرده اند در رد و قبول نزد بعضی مطلقا مردود و نزد
 بعضی مقبول مگر نزد اعتقاد محل کذب چنانکه گذشت و تحقیق آنست که مبتدع اگر داعی باشد بدعت و در مقام ترویج و
 تزیین آن بود قبول کنند زیرا که این معنی در اکثر احوال باعث بود بر تحریف روایات و تنسویه آن بر مقتضای مذموم و اگر چنین
 بود واضح آنست که قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقتوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود است بر قول مختار و
 با جماعه علماء حدیث مختلف اند و از حدیث از اهل بدعت و از باب مذاهب اربعه در جامع الماصول میگوید اخذ کرده اند
 جماعه از آنکه حدیث از فرق خوارج و از آنهایی که منسوب اند بقدر و شیعه و رافضیه و دیگر اصحاب هوا و جماعه دیگر احتیاط
 کرده اند و تخرج نموده اند از اخذ حدیث از اینها و هر کدام را نهایت است اتمی و تشک نیست که اخذ حدیث از این فرقهها
 بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط و عدم اخذ است چه ثبوت رسیده است که این جماع وضع
 احادیث برای ترویج مذاهب خودی نمودند و بعد از توبه و رجوع از ان مذاهب اقرار بدان میکردند که اذکر و الله
 اعلم و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شد و حدیث خواهد بود و آن بر وجهی متقدمه است گاهی در سنن
 و گاهی در متن و گاهی بدرون کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث است در حدیث چنانکه
 موهم گردد که از حدیث است و گاهی بتقدیم و تاخیر در رساندن و گاهی بزیادت راوی یا نقصان آن و گاه با بدال
 راوی مکان راوی دیگر یا قسری مکان متن دیگر و این را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمیع ممکن است فیهما و الا موجب
 توقف بود و گاهی بتصحیف حروف و در اسمی اسناد یا اجزای متن و گاهی باختصار و حذف بعضی اجزا و امثال این تغییرات
 بتنبیه این بحث میگرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر بجز آنند و قوی ترین
 رجحان ایشان آنست که اجماع مست بر جواز شرح شریعت برای عجم زبان ایشان با وجود معرفت زبان عرب و چون ابدال یافت
 دیگر جائز بود و بلغت عرب بطریق اولی باشد و بعضی گویند که جائز است مر آن کسی را که مستحضر دار لفظ را تا لکن گردد بر تصرف
 در وی و بعضی گویند جائز است مر کسی را که یاد دار معنی حدیث را و سنیان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام اما از

کسی که مستحضر دارد الفاظ را بجز از جهت ضرورت و لزوم خلاف در جواز و عدم جواز است آنگاه اولویت را به روایت بلفظی تصرف در آن
متفق علیهاست بقول اصلی سعد علیه و سلم لعن الله من سمع مقالتي فوعا بها فادها كما سمع الحديث اما نحن بحجت و بهم راوی که روایت
میکنند بسبیل توهم اگر اطلاع یافته شود بر وجهی بقرائن و الیه بران و دریافت علل و اسباب قاصده آنرا معلل خوانند حصول
آن بکثرت تنوع و جمع طرق بود و این اغراض علوم حدیث و اداق آنست و قیام نتواند نمود بدان مگر کسی که داده شده است او را
فهم ثنابق و حفظ و اسرار و معرفت تمام براتر روات و اسامی و متون چنانکه متقدمین از ارباب این علم تا در قطنی بوده اند و بوی
منشی شدن این شان و گاهی چنان بود که عبارات معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد و بر مثال
صیرفی در نقد دینار و آقا سوه حفظ مراد بدان آنست که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود
یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و اتقان این بر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر و کمتر
بود اعتبار نادر و معتبر علیه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر گردد حدیث و شیخ
نمود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعضی محدثین و اگر طاری و عارضی شده بجهت عارضی مثل اختلاط حافظه یا بکثر
یا ذهاب بصر یا قنات کتب یا تفرق و جز آن مابین قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و احتمال حدیث کرد
جدا و تمیز کرده از آنچه بعد از وی قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا ساخته توقف بمرتبه قبول و رجحان و همچنین است حکم
احادیث مستور و مرسل و مدلس و اصل آنچه از جمیع این علل و نقائص سلامت بود آنرا حدیث صحیح گویند و این مرتبه اعلی
است در حدیث و پایان تراوی حسن است و این نیز مرتبه عالی است و پایان تراوی ضعیف است که مرتبه سافل است
چون متوسط میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت شده بقبل عدل تام الضبط متصل السند که معلل و شاذ
نیبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد
اگر کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح غیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آنرا حسن لذاته نام است و اگر حدیثی که محل
توقف است و ضعیفی دارد و بقرائن و نقد و طرق جانب قبول آن رتقان یافته آنرا حسن غیره نامند و سلامت از نکات
و شذوذ و در حسن تدبیر معتبر است این کلام شیخ است در شرح مخبه و ظاهرن دلالت دارد بر آن که قصور در هر دو قسم حسن در جمیع
صفات مذکوره معتبر است حتی که در کلام بعضی تصریح است بآنکه علامت و اتقان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن برخلاف آن
و این چنین نیست چنانکه تصریح کرده در متن بقول خود فان خفت الضبط فهو الحسن لذاته یعنی درین قسم حسن لذاته است
قصور از مرتبه صحیح همین قدر است که ضبط را وایت وی سبکی و نرمی دارد اما صفات دیگر ماثل آنست نعم در حسن غیره تواند
که راوی مستور الحال بود یا دیگر صفات که موجب ضعف حدیث گردد داشته باشد و بعد طرق منجر گردد و آنکه کلام بعضی
دلالت بر خفا و نقصان عدالت در حسن دارد چنانکه مذکور شد باید که محمول بر همین قسم بود و بدانکه کلام قوم در ترفیع
و تجدید حسن مضطرب و مختلف واقع شده خطابی گفته حدیث حسن آنست که معروف باشد بخارج و مشتبه باشد رجال و بعد از
و ضبط متبسط میان صحیح و ضعیف و شاذ و معلل نبود و معروف بودن مخرج را باین تفسیر کرده اند که موضعی از جبر و نکرده
است این حدیث از آن موضع مشهور باشد مثل بودن آن شامی یا عراقی یا کوفی مثلاً یعنی حدیث از روایت راوی
باشد که مشهور است بر روایت حدیث اهل بلد خود چنانکه قتاده و مانند وی در بصرین پس اگر حدیث بصرین از قتاده

به چنین سنت حکم در فصل تابعین و مساوی ایشان چنانکه گویند فلان افضل تابعین است یا افضل تابعین فلان بدست و الله اعلم
 و باید دانست که احتجاج در احکام بجهت صحیح جمع علیه است و همچنین بحسن لذاته بود یا غیره نزد علماء و آن طریقی صحیح است در احتجاج اگرچه
 در مرتبه کمتر است از آن و چون حدیث ضعیف تبعه و طرق بمراتب حسن رسد آن نیز صحیح است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل
 اعمال معتبر است نه در مساوی آن مفرداتش مراد است اما جمیع تبعه و طرق داخل حسن است نه ضعیف صحیح به الله الحدیث و وجه اختیار و
 القدره و لیکن گفته اند که اگر ضعیف حدیث بجهت سوره حفظ بعضی رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت تحریری گرد و قیام
 طریقی و اگر از جهت اتمام کذب راوی باشد یا شذوذ یا مخالفت حفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچه قیام طرق داشته باشد
 منجز گردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال محمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که حقوق ضعیف
 افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است قیام بر اصل چون مراتب صحیح متفاوت است و صحیح بعضی از آنها صحیح است و بعضی
 پس بد آنکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و گفته اند صحیح الکتاب بعد کتاب الله صحیح البخاری
 و بعضی مسافر بر ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح با اعتبار حسن سیاق احادیث و وجود متن و ترتیب است و
 عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی از اقوال علماء و آثار صحابه و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست
 زیرا که وی بدایت میکند بکمال مشکل و منوع و مضاعف و بهم و محل پس از آن احوال میکند آنها را پسین و منسوخ و ناسخ و مصرع و معین و
 منسوب و دعوی ترجیح باین وجه خارج بحث است و از حافظ ابوعلی حسین مینا پوری که یکی از شیوخ حاکم است تصریح واقع است بر ترجیح
 از حیث صحت زیرا که وی گفته با تحت اویم السامع من کتاب مسلم و لیکن در افاده این ترکیب اصحیح مسلم را بر مساوی خود
 سنا قضا است مشهوره وی بظاهر افاده نفی اصحیح کند از مساوی وی و میانه ثبات اصحیح وی از آننا و فی کلام مذکور فی موضع فصل
 اقوال درین باب است ترجیح صحیح بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول راجع توقع است و مشهور نزد جمیع
 قول اول است بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بینوا و حدیثی را که جمیع شواهد بخاری و مسلم بر ترجیح آن حدیث متفق علیه
 خوانند و ماخره الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل می کند که
 گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین برتنی که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر ترجیح کرده نظر است و گفته اند که مجموع احادیث
 متفق علیه و هزار و صد و بیست و شش است و با جملة مذاهب جمهور محدثین آن است که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه
 منفر دست باین بخاری بپسترا نچه منفر دست بدان مسلم بپسترا نچه بر شرط بخاری و مسلم بود جمیعاً پس ترا نچه بر شرط بخاری بود پس ترا نچه
 بر شرط مسلم است پس ترا نچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از الله حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب
 هفت آمد اما بد آنکه مراد بشرط بخاری یا بشرط مسلم یا غیر ایشان که گویند صحت بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی است که هر یکی از
 ایشان وجود آن کیفیت مخصوص در رجال اسناد خود در نایت کرده و التزام نموده است مثل کمال ضبط و عدالت و عدم شذوذ
 و نکات بآن تضیق و تشدید که بخاری التزام کرده و پایان تر و وسیع تر از آن مسلم و کذا یعنی حدیثی که بشیال اسناد بخاری و مسلم جمعا
 یا فرادی در صحت بیاید و ظاهر لفظ و موافق بمقصود همین معنی است کما لا یخفی و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید شناسی نقل کرده
 و گفته اند مراد بشرط بخاری و مسلم رجال اسناد ایشان است درین دو کتاب با عیانهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان می گویند
 موجود باشد یعنی این حدیث اگر بر حال بخاری مسند است بر شرط بخاری است اگر بر حال مسلم مسند است بر شرط مسلم است و اصل معنی
 این صلاح در مقدمه خود گفته است و این دیگر آن تبعیت است که کرده اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک گاهی که نزد وی حدیثی باشد

بروایت روای که بخاری و مسلم از ایشان احادیث دارند میگوید صحیح علی شرطها وعلی شرطها و احادیثی باشند که ایشان از
رواة کلاً و بعضاً تخریج احادیث کرده اند میگوید صحیح الاسناد و میگوید علی شرطها و احادیثی میکنند این را بآن که حاکم حدیثی از
ابو عثمان آورده و گفته صحیح الاسناد و میگوید این ابو عثمان نندی نیست و اگر نندی نبود حکم میکردم برین حدیث که علی شرطهاست و
ابو عثمان نندی از روای بخاری و مسلمست پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگوید که بر خال ایشان باشد ولیکن بعضی
بحث کرده اند که حاکم و خطبه مستدرک میگوید که نندی یاری مجویم از خدای بر اخرج احادیث که روای آنها ثقات اند و احتیاج کرده
بمثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهرست درین که مراد بشرط بخاری و مسلم امثال رجال ایشانست و صفات کمال
و جواب داده شده است ازین بحث که ثقیلت عامترست که در عیان بود یا اوصاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز
هر موضع یکی ازین دو معنی تصد کرده و میگوید که شخصی نزد شرح آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای
من بخر آن شخص آن جامه را بیعنه که داشت خرید چه حکم کنی فرمود لایزالم علی شی چیزی مشابه و مائل تر بشی از نفس و می نیست
حکم که بلزوم آن جامه بروی پس معلوم شد که مثل امثال عین می باشد نند بر و شیخ نیز در شرح خبیه از شرطها همین معنی اراده نموده و
گفته لان المراد به رواها و سخاوی در شرح الفیه باخبر ذکر کردیم تقویت و تأکید آن کرده و لیکن برین معنی لازم می آید که برین تقریر
باید که حدیثی که بر شرطهاست یا بر شرط بخاریست نازل در مرتبه از آنچه منفردست بدان مسلم بلکه بخاری بلکه صحیح اند هر دو و نباشد چه
هرگاه که رجال ایشان باشند مثل احادیث ایشان باشند و علی شرطها باید که درهم متفق علیه باشد و علی شرط احدی باید که احدی
و اگر مراد مثل و صفات دارند ادعای تاخر و نازلیت موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیر ایشانند و در مرتبه تحقیق و تمیز ایشانست
شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما اعیان که باشند و دیگر چه جای تفاوتست و سخاوی اشارتی بجواب ازین کرده
و گفته که دلیل بر تاخر این قسم از اقبل تلقی علماءست هر یکی از صحیحین را بقبول یعنی کتاب دیگر اگر چه بهمین رجال ایشان احادیث
داشته باشند بدرجه کتابین ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اگر چه رجال رجال بخاری و مسلم اند ولیکن تفاوت و تفرق
و اخذ ایشان از انما و اخذ غیر ایشان باقیست شاید که در سماع و تحمل و بهی و خطائی راه یافته باشد خصوصاً که رجال دیگر
بران افزوده باشند قاطل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر بر رجحان از حیثیت اصل صحت است نه باقی
اکثر و اغلب و الاگاهایی عارض میگردد و مرفوق و مرجوح را چیزی که فائز و راجح میگردد و انداز را از منیثات و دیگر پس اگر مثلاً حدیثی
نزد مسلم باشد بطریق که بالغ بعد تو اثر و شهرت باشد و موافق شوند او را ائمه دیگر از امتزین و مشرطین صحت لابد اقوی خواهد بود
از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری و حده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله نسبت با عالی خصوصاً اگر از ان ترجمه باشد
که آنرا صح الاسانین خوانند تنبیه مانا که نظر باین تحقیقات و اباحت گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الممام رحمه الله علیه
که این ترتیب که محدثین در صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند حکمت و جواز نیست و در وی تقلید زیرا که اصحیت
نیست مگر از جهت اشتغال روای بر شرطی که اعتبار کرده اند آنرا بخاری و مسلم و چون فرض کرده شود وجود آن شروط در روای
حدیث غیر کتابین حکم با صحت آنچه درین کتابینست عین حکم و مکایره بود و شک نیست که حکم بخاری و مسلم با استماع راوی
معین آن شروط را جزم و قطع نمیدانند که بمطابقت این حکم افع را و جاز نیست که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت
حکم ایشان و جزم بدان محل منع است و تحقیق اخرج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از روای که سالم نیستند از غوائل جرح
و همچنین در کتاب بخاری جامه اند که حکم کرده شده است در ایشان پس دراز کار در حق روایه بر اجتهاد و علما و صواب دید ایشان باشد

و

و همچنین در شرط صحت حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است شرط را و انکار کرده است از ادگیری پسند باشد آنچه روایت
 کرده است از آن دیگر که نیست در وی آن شرط و در معنی آنچه ششست است بر آن شرط همچنین در حق کسی که تضمین کرده و ادوی را و توثیق
 کرده و ادراگیری فایده را ملین و ملین و نفس غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نکرده است امر را و ادوی را و نفس خود و بتقلید یا آنچه قرار داده اند
 و مجتمع شده اند بر آن اگر ائمه مجتهد و آنکه اختیار و امتحان را و ادوی را پس خود تو اند که در راجع است برای و اجتهاد و نفس خودش پس جائز است
 که صحیح شود و نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین که معارضه کنی با کتابین را یا راجع آید بر آن استی و محال این سخن نیست که اعتماد و بر صحیح
 و تنقید آنکه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید و اما
 حدیثین که مشهور اند جائز نباشد و التزام ایشان بکلام این جماع حکم و مکابره است و این کلام در مقام معارضه و مصداق فقهاست و همچنین
 قرار داد و حدیثین همان است که اولاً مذکور شد و لیکن فقها را در آن مجال معال و وسیع است باینجه که مذکور شد و این سخن نافع و رفیع
 است و در عرض از شرح این کتاب که اثبات و تائید مذاهب آنکه مجتهدین است خصوصاً مذاهب حنفی و غرض شیخ ابن الهمام نیز همین است
 و الله اعلم و هو الملم للصواب و **وصل** احادیث صحاح منصرف نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده و جمیع صحاح را
 که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه های مطلق صحیح و خود تصریح کرده بر یکی از ایشان بعد از احاطه و استیعاب بخاری گفته است
 که در دنیا و در این کتاب اگر آنچه صحیح است و ترک کرده ام پس از صحاح را از ترس طول کتاب و مسلم گفته که هر چه درین کتاب آورده ام
 از احادیث صحیح است و نمیکویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است طایفه درین ترک و ایتان و تخصیص خواهد بود و خواه از کیفیت صحیحیت
 یا از جهت مقاصد دیگر و برین وجه مناقشه بعضی محدثین مثل دارقطنی و ابن حبان بر بخاری و مسلم باین که ایشان ترک کرده اند احادیثی را
 که روایت کرده شده است از صحاح بطریق صحیح بر شرط ایشان ساقط باشد و لذا حکم ابو عبد الله صاحب مستدرک گفته است که ایشان
 یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان ترجیح کرده اند و گفته اند که درین عصر ما جماعه از مبتدئین باشد اند
 که زبان ملین بر آنکه دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد ایشان احادیث به هزار و مانند آن نمیرسد و شیخ ابن صلاح گفته که از
 مستدرک حاکم ظاهر میشود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتابین نیاورده اند و از بخاری حکایت
 کرده که گفته است یا در این صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح و در حدیث هزار و نظایر اینست که صحیح بشرط خود را میگوید و مبلغ آنچه
 از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و
 باین کلام مردود شد آنچه این احزم در پیشا پوری که شیخ حاکم است گفته که اندک چیز نیست از احادیث صحیح که فوت شده است بخاری
 و مسلم ما چه ظاهر شد که فائت بسیار است اندک و نیز آنچه نووی گفته است که فائت از بخاری و مسلم بسیار است و لیکن از کتب خمس
 که صحیحین و مسنن ثلثه است یعنی ترمذی و ابی داود و نسائی کم است چه احادیث و در کتاب خمس نیز مبلغ مذکور نیست و جواب داده شده است
 ازین دو بحث که ادو بخاری از تلخیص احادیث متفقه و ابی حبان عدد بیکار را ساند و شاکل آنرا صحابه و تابعین و من بعد هم و فتاوی و
 احکام ایشان است که سلف اطلاق حدیث بر آن میکردند و نیز جواب داده شده است از جانب ابن حزم که مراد وی فوات احادیث است
 از بخاری و مسلم مطلقاً بتقلید ایراد در کتابین یعنی احاطه بخاری و مسلم احادیث صحیح علی شرط ما را میگوید که اندک چیزی از ایشان
 فوت شده باشد اگر چه در کتابین بعضی از آنها آورده اند و فائت از کتابین گو بسیار باشد و مثالین جواب از جانب نووی ظاهر تر
 است کما لا یخفی و بعضی گفته اند که مراد ابن حزم فوات صحیح مجمع علیه است و برین تقدیر کثرت و جود احادیث صحیح در مستدرک
 و اعتراض بناید چه وجود احادیث علی شرط ادوی کم است و **وصل** چون ثابت شد که صحیح منصرف و صحیحین نیست و از غیر اینها نیز صحیح

افزونان کرد ماخذ و مواضع آنرا بیان کرده اند که تفصیل از امام محمد توان افزدن و مثالی داد و و ترمذی و داؤد طوسی و بیہقی و خطابی و غیر ایشان از اصحاب کتب مشهوره یا غیر ایشان از ائمہ این علم که از ایشان کتابی مشهور نشده و بطریق صحیح ثابت گرد از ایشان و مصنفات دیگر از مشایخ و ائمہ حدیث که هر شخص کسر کرده اند آنها را بصراح مثل صحیح ابن خزیمہ که از امام الائمہ گویند و شیخ ابن جہان است و ابن جہان و دشان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس که نیک و اند صناعیت بمن را و یاد دارد الفاظ صحیحہ آنرا و زیادت آن و غیر وی گوید که بمن و احادیث ہمہ پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن جہان شاگرد ابن خزیمہ که ثقه نیست فاضل ندام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اذاعیہ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ النیشاپوری الحافظ الثقه که آنرا مستدرک علی الصحیحین نام کرده بآن معنی که آنچه از صحیحین از احادیث فوت شده آنرا استدراک و تلافی کرده و درین کتاب ایراد نموده است بعضی احادیث بشرط شیعین و بعضی بشرط طوائف از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان و بعضی گفته اند که بوی درین کتاب در تصحیح تسابیل نیز راه یافته است و گفته اند آنچه منفر دست بدان حاکم و غیر وی با وی در تصحیح شریک نیست اگر صحیح نبود از ترمذی حسن خود نازل نیست و گفته اند که ابن جہان و ابن خزیمہ ممکن و اتومی اند از حاکم و بہتر و لطیف تر از داؤد و وی اسانید و متون چنانکه مختار حافظ ضیائی مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و وی نیز حسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابن عوانہ و ابن اسکون و منقذ لابن الجار و و این کتب ہمہ مخصوص بصراح اند و لیکن جماعہ دیگر بر اینہا انتقاد نموده و برہ تعصب بلا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم و اللہ اعلم و اصل کتب سنیہ کہ مشہور اند در اسلام گفته اند کہ در اینجا اقسام حدیث از اصحاب حسن و ضعیف ہمہ موجود است و نقاد و خادق فن آن را تمیز کرده اند و تسبیہ آنها بصراح سنیہ بطریق تغلیب است و صاحب صحاح کہ غیر روایات شیعین را احسان نام کرده نیز قریب باین معنی است و در حقیقت این اصطلاحی است از وی درین کتاب اما بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر است از آنکہ ذکر کرده شود و پر دوزیر آسمان جلالت و عدالت اند و محمد علیہا و ولد البخاری یوم الجمعة ثلاث عشرة ليلة خلعت من ثوب الستر اربع و تسعين و مائة و توفى ليلة الفطر سنة ست و خمسين و مائتين و ولد مسلم سنة اربع و مائتين و توفى عشية يوم الاحد خمس و ست بقين من رجب ببيتنا پور سنة احدى و ستين و مائتين و نسبت بخاری بہ بخارا از ان جهت است کہ جد وی غیرہ مخومی بود و درست کی از اہل بخارا مسلمان شدہ پس نسبت ایشان بہ بخارا مشہور گشت و وی نیز در آخر عمر خود بہ بخارا قدم آورده بود و ذلک مشہور و پر دوا از امام احمد ضعیف دیگر ائمہ اعلام حدیث دارند و چون بخاری در آخر عمر بہ بیتنا پور آمد مسلم لازمست او کرد و استفادہ نمود و رحمۃ اللہ علیہا و اما داؤد وی نیز شانی عالی دار در در علم حدیث و از مصاحبان امام احمد است و چون تصنیف کرد کتاب خود را بر امام احمد بروی کرد و تحسین نمود احمد آن را و ابو داؤد گفته است کہ نوشتہم از رسول خدا صلی اللہ علیہ واکہ و مسلم پانصد ہزار حدیث و انتخاب کردم از آنچه متضمن است آنرا این کتاب یعنی کتاب سنن و جمع کردم در وی چار ہزار و ہشت صد حدیث و ذکر کردم در وی صحیح و آنچه مشابہ است بدان و قریب است بآن و ہر حدیثی کہ در وی و ہمن و ضعیف شدید است آنرا بیان کردہ ام و ہر چیز از ان سکوت کردہ ام صلح است یعنی برای احتیاج پس بعضی آنرا بحسن حمل کردہ اند و گفته اند کہ حدیث سکوت عنہ ابی داؤد از ترمذی حسن نازل نبود و احادیث دیگر صحاح اند بعضی صحیح از بعضی و گااہی بشرط شیعین واقع شدہ و بعضی سکوت عنہ او را از اصحاب داشتہ اند و لیکن محققین گفته اند کہ واقع خلاف آنست و تواند کہ نزد وی صحیح باشد اگر چہ نزد غیر وی نہا شد و اللہ اعلم و ابو بکر خلال گفته است کہ ابو داؤد سلیمان بن اشعث امام و راجع مقدم است در زمان خود و مروی است کہ بہیکس بروی سبقت کرد و در زمان وی در معرفت حدیث و تخریج علوم از

مواضع آن بود وی در اعلی درجه از عبادت و عفاف و صلاح و ورع بود از فرسان حدیث گفته اند که جامع الورد استین بود
یکی فرخ و دیگری تک گفتند رک الله ما هنا گفت استین فرخ برای نهادن کتب است و دیگر احتیاج نیست و تصنیف علمای حدیث
بیش از زمان ابی داؤد جامع و مساند بود و با سنن و احکام اخبار و قصص و دعا عظیم بود اما در سنن جنس و احکام صرف پیش از ابی
کسی تصنیف نکرده و تصدیق نموده و امام غزالی گفته است که مجتهد را کتاب ابی داؤد پس است و چون ابی داؤد این کتاب را تصنیف
کرد ابراهیم حرانی گفت نرم کرده شد مرا بی داؤد را حدیث چنانکه نرم کرده شد داؤد علیه السلام را حدید و لایسته آستین و ماتین
و توفی بالبصرة لاریع عشرة بقیت من شوال سنه خمس و سبعین و ماتین رحمه الله علیه و آثار فریدی نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث
است و او را در فقه نیز بطولی است و از محمد بن اسماعیل بخاری اخذ حدیث کرده او را تصانیف است در علم حدیث و این کتاب
جامع صحیح و حسن کتب و اکثر آنهاست از روی فائده و حسن ازجت ترتیب و اقل از روی فکر و در وی چیزی است که
در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب علما و جوده استدلال و تمییز انواع حدیث از صحیح و حسن و غریب و تعرض
بجرح و تعدیل و رواه و جدوی مروزیست پس از ان تبریز اند ولد و توفی بزمذله الاثنین الثالث عشر من رجب سنه تسع
و سبعین و ماتین و نام ترمذی محدث ابو عیسی کنیت وی در کنیت او بابو عیسی و حل کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسی را
پدر نبود و مانا که این مرد را با ائم اهل قیاس و اجتهد و تعصبی بود خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی و لهذا ذکر این امام اجل
و اصحاب وی در کتاب خود و ذکر اقوال علامه سراج هیچ جا نکرده با وجود ذکر امثال و اقران ایشان و ظاهر آنجا که اهل کوفه
سیکون ایشان را اراده نموده است و الله اعلم و آن اشائی نام او احمد است و کنیت وی ابو عبد الرحمن و وفات او بکمر سنه ثلث و
ثلاثه و بی نیز یکی از علمای حفاظ و فقهاست اخذ کرده حدیث را از ابی داؤد و عبد الله بن احمد بن حنبل را ملاقات کرده و بطریقی
طحاوی از شاگردان او بیند و او را کتب کثیره است و حدیث و علل و کتاب سنن مشهورترین آنهاست حاکم گفته که کلام ابی عبد الرحمن
بر فقه حدیث بیشتر از آنست که ذکر کرده شود و هر که ننگد در کتاب سنن وی حیران شود و در سنن کلام وی و وی شافعی مذهب
بود و ورع و تحریری بود از وی پرسیدند که کتاب سنن تو چه صحیح است گفت لایس التماس کردند که برای ایشان صحیح نمرد بنویسد پس
کتابی نوشت نام او نجفی من اسنن و ترک کرد هر حدیثی که در اسناد وی تعلیل بود و عرفانی گفته است در طریق و وی اتساعی است
و در تخریج احادیث از آنها که مختلف فیه اند وی گفته که متروک نمی شود و نزد من مردگر آنکه اتفاق کنند بهم بر ترک وی و اما اگر
یکی توثیق کند و دیگری تضعیف ترک نمی کنم اولاً بجهت تشدید بعضی و میگویند ابو داؤد و نیز باین مسلک میر و در بعضی موضع
که ابو داؤد و ترمذی اخراج حدیث کرده اند اشائی از ان اجهت ابی بکر از اخراج حدیث از بعضی رجال شیخین نیز بجهتی
میکنند و با جمله گفته اند که احادیث کتاب سنائی اول کتب خمس است بعد از صحیحین از روی ضعف و وی جامع ست بیان
طریق بخاری و مسلم و تصنیف و توصیف بالتفصیل و فرزندان ملل و بعضی از شیوخ گفته اند که منع کرده نشده است در اسلام
مثل وی و مقارب اوست کتاب ابو داؤد و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاق است بر عد آنها از کتب منه اساس
نزد بعضی سنن ابن ماجه است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول همین است و موطا جامع امام مالک است و وی
مقدم است برین مذکورین و اما فضل او بر که ولادت امام مالک در سنه خمس و تسعین و وفات در قس و سبعین و مات و عمر شریف
وی هشتاد و چهار سال و بعضی نو گفته از وی امام است در فقه و حدیث اخذ کرده علم را از قدمای تابعین و کبار ایشان
و وی شیخ مشایخ احمد بن حنبل و یحیی بن معین است و یحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیث

از مالک و گفته اند اول کسی که تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع است صحاح را و غیر آنرا و اول کسی که تصنیف کرد در صحاح مجروح باری است و اما ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن زید القزوينی است و ماجه لقب پدر اوست ثقة کبير حجج بر توفی سنت ثلث و متعین و اما تین و گفته اند بعضی از رجال حدیث وی مطعون اند و متهم بکذب و سرقة احادیث و حکم کرده شده است بر آنها بطایان و سقوط و نکارت و آنها که تقدیم کرده اند او را بر موطا و یکی از کتب است شمرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب خمسة کلاک موطا و بعضی گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس کتب زیر که رجال وی و ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذه در وی نادر است اگر چه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از کتاب ابن ماجه است و دارمی نسبت است به دارم بن مالک که لطنی است از بنی تمیم و هو الحافظ ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل التیمی السمرقندی توفی بیوم التوریه و دفن فی بیوم عرفة سنه خمس و خمسين و اما تین و السد اعلم این مذکورات مشابهه کتب اند در احادیث و موسیطی در کتاب جمع الجوامع احادیث آورده از کتب کثیره از این مذکورات و غیر ما و گفته است که هر چه از بخاری و مسلم و ابن حبان و حاکم و مستدرک و سنن ابی یوسف و مقدسی در غنما آورده ام صحیح است و نسبت باین کتب معلوم است بصحت مگر آنچه تعقب کرده شده است بر مستدرک بران تنبیه کرده ام همچنین موطای مالک و صحیح ابن خزمیه و ابن عساکر و ابن السکون و متقی لابن الجارود و مستخرجات و نسبت حدیث باین کتب نیز معلوم است بصحت و از ابی داود و آنچه سکوت کرده وی بران نیز صالح احتیاج است و آنچه بیان کرده ضعف آن را نقل کرده ام از وی و از تردی نیز نقل میکنم کما سیکم بر حدیث کرده و از لسانی و ابن ماجه و ابی داود و الطیالسی و احمد و ابن ابی عمیر و عبد الرزاق و سعید بن منصور و ابن ابی شیبه و ابی یعلی و طبرانی و دارقطنی و ابی نعیم فی الحلیه و بیهقی در کتب ایشان صحیح حسن ضعیف هم موجود است و اغلب بیان آن کرده ام و هر چه در مسند احمد است مقبول و ضعیف وی قریب حسن است و عقلی و ابن عدی و خطیب در تاریخ و ابن عساکر در تاریخ و هر چه منسوب باین جماعه است یا حکم تردی در نوادر الاصول یا حاکم در تاریخ یا ابن البخاری در تاریخ یا ابی دلی و مسند الفردوس ضعیف است و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان نموده ظاهر و آنها اختلاف اقسام است و در اکثر ضعاف مذکوره درین کتاب بتعدد طرق انجبار پذیرفته است چنانچه بنظر دران ظاهر میگردد و گفته است که درین کتاب حدیثی نیافریده ام که موسوم بوضع باشد و با اتفاق محدثین متروک و مردود بود و السد اعلم و ما درین شرح ازین کتاب جمیع الجوامع همین پنج و اصطلاحی که نماده است نقل کرده ایم و از شرح زرکشی بر کتاب خرقی که در مذاهب امام احمد بن حنبل است نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن همین است و از موطای امام محمد نیز احادیث آورده شده و آن حکم موطای مالک دارد که کل اوست چه امام محمد موطا را از امام مالک شنیده و آنچه متعلق بمذاهب حنفیه است جدا نوشته موطای امام محمد که گویند این است و با الجمله بعد از صحیحین درین کتاب و کتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند و بذل و مجود در تحقیق و تصحیح آن نموده اختلاف و قیل و قال که لازم سعت دائره علم و فحش مجال آن است واقع است و طرق و اطوار محدثین در تنقیق و تشدید و توسیع و تساهل مختلف و متفاوت است و در طبیعت بعضی محدثین توغلی و تعصبی نسبت با فقهای آن واقع است و مذاهب قوم در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف است و بعضی حدیث هر چند ضعیف بود مقدم است بر قیاس که مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقعه مقدم و الا لا و تفصیل این در وصلهای آئینده ذکر میشود و نیز در رجحان اهل تفصیلی و اختلافی است و نزد قدمای ائمه مجتهدین و کبرای ایشان علمی و اخلاص حدیث و معرفت جرح و تعدیل و تنکیر و تعلیم و تطبیق و تاویل و نسخ و منسوخ بود که الزام ایشان بتقلید و متابعت احکام و اقوال علمای متاخرین از اهل حدیث

توان کرد و از حیطه ضبط و ربط احکام مجتهدین نتوان عدول نمود بطریق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت اکنون مسلمی
چند در بیان محلی از احوال ائمه اربعه رحمه الله علیهم اجمعین و تقریر اخذ و تمسک بذهاب ایشان بیان کرده شروع در مقصد
نمایم و با استدلال و توفیق و میده از تالیفات تحقیق قسم ثانی در بیان نشاء اختلاف مجتهدین و ذکر ائمه اربعه و بیان حکم تقلید و تنایع
ایشان و آنچه متعلق است بآن به آنکه صحابه را رضی الله عنهم برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نور انبیا
باطن و صفاتی عقیدت اختلافی و اشتباهی در میان نبود و بجهت سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت و شهود
موارد وحی و تزییل حاجت بقیاس و اجتهاد نگردد در مسئله چند که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اختلاف گویند
پدید آمد که هر کدام از ایشان مثل نهی یا حصری یا جدولی بود از رویای علم و چشمه فضل و باران رحمت و بی مسلمی الله علیه
و آله و سلم و چون اوقات صحبت مختلف بود و وجه در یک وقت همیشه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آن حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم در نور افعال و محبتات و فضائل اعمال الادر فی الفضا و واجبات دائم بر یک نسق نبوی جنتی و نور شفقت و توسعه حرمت
بر امت تا هر چه وجوب نرسد و اکثر چنان بودی که هر عمل که وی صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت نمودی واجب گشتی و
حکم الهی بفضیلت و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که مذکور شد هر کدام از ایشان دید و دریافت آنچه دیگر می ندید
و دریافت و از آنجا غایتی و مغایرتی در علوم صحابه پیدا آمد و بعد از گذشتن آن سرور هر کدام از ایشان بانصبیه از فیوض
علمی و انوار سنت در بلاد و امصار اسلام متفرق گشتند و نشر علوم و احکام نمودند و جماعه دیگر از عرب و عجم که نه بشراف
حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دریافت زمان نبوت مشرف و فائز گشتند بخدمت ایشان بهشتا افتند و ببلایست
صحبت ایشان اقتباس انوار علوم نمودند و ایشان را تابعین خوانند و جماعه که شرف ملازمت صحابه را نیز در نیافتند
و بملازمت تابعین در آمده استفاده نمودند ایشان را تبع تابعین گویند و همین بر سه گروه یعنی صحابه و
تابعین و تبع تابعین مقیده ایمان دین و بهترین است اندک حکم حدیث متفق علیه که فرمود خیر امتی قرنی الذین انا فیهم ثم
الذین یلوئهم ثم الذین یلوئهم الحدیث و در تابعین و تبع تابعین کجاست اختلاف علوم و کثرت و قائل و حوادث و استدلال
حجاب بجهت بعد زمان نبوت و ورود انوار وحی اجتهاد کثرت یافت و اختلافات شائع شد و در حقیقت باعث توسیع امر
وسعت دائره رحمت حق گشتند و لابد چون مجتهد را اخلاص بر معانی قرآن و احادیث و اقوال سلف و معرفت ناسخ و منسوخ
شرط است ایشان هم فقیه باشند و هم محدث تا آورده اند که نزد امام اعظم ابو حنیفه صند و قبا بود از صفات حدیث
ولیکن اشتغال وی و یاران وی رحمه الله علیهم در هاب فقه و وضع مسائل و استیعاب اصول و فروع آن غالب
افتاد و سلسله روایت احادیث از ایشان کمتر بر باشد نه آنکه تمسک و استدلال ایشان با احادیث نبود حاشا و بعضی گویند
فالتهاذهب ایشان عدم صحت نقل بالمعنی است و اکثر احادیث اینچنین منقول و مروی اند پس از جهت عدم احتیاط درین
شان کمتر روایت کردند و این سخن مدخول است باز آنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان جائز نبودی تمسک بآنها نیز نگردندی
یا رب مگر فرقی نمند در روایت و تمسک فقه بر جماعه دیگر بر آید و اول و اجتهاد کمتر رفتند و بعمل نظیر اهر احادیث اکتفا
کردند و ایشان را اصحاب ظواهر خوانند چنانکه دیگران را اصحاب الرای گویند و تمامه مجتهدان اصحاب الرای
از خصوصیت با بوحیفه و اصحاب وی ندارند یا رب مگر خصوصیت این اهم با ایشان از جهت شیوه و کثرت باشد
و در آخر زمان تبع تابعین و اتباع تبع و من بعد هم سلسله علم حدیث قوت و دیگر گرفت و شیوع پذیرفت و روایح تازه

در وقتی بی اندازه یافت و چون در اواخر زمان صحابه و اواخر اهل تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شده بود و بکلی مقصوب و
 خیرات بقصد ترویج مذہب بدعت مستحدث و افراط با حدیث راه یافته پس ائمه حدیث و اساطین ملت در مقام تصحیح و
 تنقید احادیث آمده و تقبیح و تفتیح اهل بدعت نمود و حق را از باطل و قوی را از ضعیف جدا ساختند و در علم حدیث کتب
 تصنیف کردند و مجتهدان امت بسیار بودند و آنچه قرار یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماع چهار مذہب مشهور است
 که در اعتقاد و اصول دین با هم یکی بوده اند و در فروع و بعضی مواضع مختلف آید و سابق ایشان امام اعظم ابوحنیفه
 نعمان بن ثابت کوفی است و ولادت وی در سنه ثمانین و وفاتش در ماهه خمدین و جماعه را اختلاف است در آنکه وی از تابعین
 است یا تبع تابعین با اتفاق بر آنکه در روزگار روی چندین از صحابه بوده اند الشَّیْخُ بْنُ مالک بمصره و عہد الشَّیْخِ ابی اوفی
 در کوفه و سهل بن سعد الساعدی بمدینہ و ابو الطھیل عامر بن وائل که آخر صحابه رسول الصلی اللہ علیہ وسلم است و وفات
 بکرم بعضی چیز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابوحنیفه با آنها و اخذ حدیث از ایشان نزد باب
 نقل به ثبوت نرسیده و اصحاب وی می گویند که وی جماعه از صحابه را دریافت و از ایشان روایت کرده است انشی و غیر
 مسندی است که احادیث را در وی از صحابه مذکورین روایت کرده است گفت بنده مسکین عبدالحی بن سیف الدین خصم
 المد بنید العلم و الیقین و در واقع از حساب عقل نمی دور نماید که صحابه رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات
 ایشان نکند و ایشان را در نیابد بآنکه وجود قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بمیت سال زندگانی
 کرده چه وجود صحابه تا آخر مائت صحیح رسیده است مانا که حق باصحاب اوست گویند جماعه صحابه را دریافت است و المد اعلم
 و وی جماعه کثیر را از قدما یا تابعین دریافت و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت کرده و مشارکت نموده است عہد المد
 بن مبارک و داؤد طائی و فضیل بن عیاض رحمتہ اللہ علیہم از شاگردان و یاران اویند اگر جماعه از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز
 گردد و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ماوراء النہر و روم و ہندوستان تمام بر مذہب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از
 وی امام ابو عبد اللہ مالک بن انس بن مالک اصحی است ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و تسعین و وفات او در مائت
 و تسع و سبعین چنانکہ گذشت و وی از تبع تابعین است با اتفاق و امام است در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان اوست
 و با ابوحنیفه ملاقات نموده و بر فہم و ذکاوی وی شاکر کرده است اهل دیار مغرب ہمہ با بر مذہب اویند خلاصا و در بلاد دیگر
 مختلط بعد از وی امام ابو عبد اللہ محمد بن ادریس شافعی است و شافعی مشہب است بر یکی از اجداد او کہ نامش شافع است
 ولادت او در مائت خمدین سال وفات امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت به ثبوت نرسیده است و
 وفات او در اربع و مائتین و مناقب وی زیاده از شمار است احمد بن حنبل کہ بتاگرد اوست اگر چند در جمع و حفظ احادیث
 پیش از او بود اما تاویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آفتاب بود برای خلق و مثل فایت برای مردم
 رابع امام عبد اللہ احمد بن حنبل است ولادت او در سنه اربع و ستین و مائت و وفات در احمدی و تابعین و ائمتین در فقه و
 حدیث و زہد و ورع و عبادت استی بود و در تمیز صحیح از سقیم احادیث و جرح و تعدیل رواة در زمان خود نظیر نداشت وجه اند
 علیم جمعین و صل این چهار تن از امامان دین و مقتدایان ملت اند کہ ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق
 و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ منسوخ کرده و غایت بذل مجہود درین باب فرموده استنباط احکام
 بقیاس و اجتهاد از خصوص کتاب و سنت نموده اند و غیر مجتهدان را جز تابع ایشان بودن چارہ و سبیلی نیست و شایخ

طریقت و بزرگان ایشان هر یک مذهب بوده اند یا رب اگر آنها یکم از ایشان بیایند اجتهاد رسیده موافق یا مخالف ایشان برای
خود اجتهاد می نموده باشند و الله اعلم و چه گویند انصوفی لای مذہب که نه آن معنی است که او را در دین مذہبی نیست و تابع اند
مذہب نه و هر چه خاطرش خوش و آید و او دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند عاقلانه که توجیهش چنانچه گفته اند آن است که وی در
بعضی مواضع از مذہب انچه در آن مرجع و احتیاط بیشتر یا به اختیار کند هر مذہب که باشد و یا آنکه مذہب اهل حدیث رود که
بهر چه حدیث صحیح یا بد بران عمل کند محققان گویند که این نیز علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آن است که همه از روایات مذہب
خود که آنرا اختیار کرده و به اقتدا ساخته است روایتی اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگر چه ظاهر
روایت مشهور از آن مذہب نبود و الا اتفاق مذہب و تعدد وجه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و از اینجا سرایت تفرق و عدم
ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبله توجه یکی باید به امام شریعت و پیروی طریقت تا بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ
گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود پس ضبط نفس باصل مرجع الیه فقها و اصولاً و تصویفاً لازم بود
که از بعضی محققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که هفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هر چه فریاد و به
حکم کند بران راه صورت تردد و تذبذب است یعنی آنجا که دلائل از قرآن و احادیث و اقوال علما مختلف آید و متعارض
نماید و در اثر دود و تیر و ترد و افکند حاکم درین صورت تخری قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال انچه دلنشین او گردد اختیار کند
و عمل نماید و آن نیز در ماده قلب مطهر و مزی و منور بنور ایمان و تقوی است که بنور فراست که در جوهر ایمان ایضاً نموده اند انچه
حق است دریابد و آن شوق اختیار کند که خیر و صواب در آن بوده آنکه هر چه در دلش اقتدا بران عمل کند بی رجوع به لائل
شرعیه این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و با لغزش باطلان است و بالجملة مذہب حق و طرق و مصلحت مقصود
و ابواب در آمد خانه دین این چهار است و هر که راهی ازین راههای دوری ازین دریای اختیار نموده براه دیگر رفتن و
دری دیگر گرفتن حبث و یا واه باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکند و از راه مصلحت بیرون افتاد و است
و اگر قصد سلوک طریق دین و احتیاط دارد و هم از مذہب واحد غفلت و ولایتی که دلیلش احسن و اقوی و فائده اش اعم و اتم
و اختیار طایران اکثر دارد و بود اختیار کند و براه فصاحت و مسایل و حیل و اندوزی نرود این طریق متاخران است و شکست
که این طریق حکم تردد و مضبوط ترست و گویند که طریق پیشینیان بر فطانت این بود ایشان تعیین مذہب و اتباع مجتهد و احراز
از واجبات نیکه استند مجتهدان را عمل با جتهاد خود بود و بسبیل عوام رجوع بایشان بی آنکه التزام متابعت احدی کنند و انکار
بر دیگری نمایند حتی در سائل نوشته اند که اگر مردی را در ماده زنی واقع افتاد و حکم آنرا از مفتی پرسید و بجای آنی از صل و
حرمت حکم کرد و بکلم وی عمل نمود و وقت دیگر با زنی دیگر همان واقع و نمود و بفتی دیگر که نه بر مذہب مفتی اول است رجوع
آورد و وی بر خلاف فتوای اول حکم کرد اگر باین زن دیگر معامله حکم این مفتی دیگر کند جائز باشد هر چند واقع بی است آن
زن مثلاً حکم مذہب اول حلال بود و این حکم مذہب ثانی حرام ولیکن در ماده یک زن درست نبود این جهت فرقی دیگر است که یک
شخص عمل حل درست نمود و در جماع دیگر از علما بر آنکه انتقال مذہب بشعوت نفس و اتباع خود او تابع نفس درست نبود
مگر آنکه اعتقاد و سخاوت بجانب مجتهد دیگر راجع آید و او را افضل داند یا احتیاط و رجوع در مذہب دیگر بیشتر یا بد یا واقع موجب
و ترجیح عظیم بنماید که در دو بجز رجوع مذہب دیگر غلصی نیابد بکلم ضرورت درین صورت جائز بود و ایشان گویند که مجتهد را نیز
نرسد که یکی از مذہب خود دعوت کند و التزام نماید و اتباع خود را بر وی واجب و لازم گرداند الا آنکه بیان از مذہب تقویت

دلیل و ذکر جماعت مذهب خود و نقائص مذنب غیر بنیاد تا بر که بدان مائل و منتقاد و معتقد گرد و مقبول وی افتد عمل کند و نقل کرده اند
که بعضی مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع حج بذهب غیر خود عمل کرده اند تا می آرند که وقتی امام شافعی رحمه الله خلق را بر کرده بود
دو هزار مرد و زن و بچه وی افتاد پس بچنان ناز کرد و وظایف این مذهب وی و الله اعلم مانع جواز ناز را که اجماع آن بود
گفتند چرا چنین کردی فرمود که بیکه مژده افتد و منظر شویم بذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بقرائین ابوحنیفه و امام ابی انان
رحمة الله علیهم و در فقه را که مذنب عراقیین مذکور کرد و مراد ایشانند و از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امام است
ناز نکرد پس خبر داد مذکور می شود در چاه که باب آن و منوکرده بود افتاده است فرمود که امر و زببول برادران خود که اهل مدینه اند
عمل کردیم که چون آب قد قلیتین بود پلید نگردد و گذر از کرمین المتأخرین و حجت این طائفه نیست که همه متمسک بکتاب و سنت
اند و معتقد ایان دین اند و دیگر تعیین و تخصیص را چه وجه باشد و نفس فاسد و اهل الذکر ان کنیم لا تعلمون و اشارت در حدیث
اصحابی کالجیم باجم اقدیم اهدیم نیز هم برین است یعنی چیزیکه شما ندانید از اهل علم پرسید و از ایشان بپا موزید و فرمود
اصحاب من مثل ستارگانند و هر را بنایان اند علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظا هر با نصاف نزدیک تر
نماید و بفهم زود تر و آیه لیکن قرار داد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذنب است و ضابطه و رابط کار بین
دو دنیا بهرین صورت بود و از اول خیرست هر کدام را که اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری رفتن
بی توهم سوزن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواهد بود و قرار داد متأخرین علما برین است و هو المختار و فیہ الخیر
و صل چون وحدت وجه در مذنب قرار یافت اکنون تالیع مجتهدی را رسد که چون حدیث صحیح مخالف مذنب یا به مذنب را بگذارد
و عمل بحدیث کند یا نرسد در اینجا نیز اختلافی در روش پیشینان و بسینان و دو گونه که متبوع و معتقد امامی حقیقی پیغمبر است صلی الله
علیه و آله و سلم و دیگران هم تالیع پیروان وی و بعد از آن که یقین معلوم شود و بصحت رسد که او فرموده است گوش نشن غیر
نهان و در پی دیگری رفتن مقبول نبود و این طریقه معتقد یان است و اما تا که شیخ مؤلف این معنی اراده کرده از آنچه در باب
کتاب گفته است که در باب عبادات اعتمادی بران کند یعنی بر آنچه از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسیده است و از
خلاف زید و عمر و نه اندیشد سخن شیخ نمیست و آنچه در مباح اجاز آمده بالراس والعین عمل بدان موجب سعادت دنیا و آخرت
اما در این روزگار سپهر اینکار صورت نمزد و چه مجتهدان دین احادیث و آثار را جمع نموده و بنا را از منسوخ و صحیح را از مستقیم
جداساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق میان آنها داده مذنبی قرار داده اند و امام مسلمانان را بلکه علمای
ایشان را درین روزگار این قوت و طاقت کماست که انیکار از دست ایشان آید ایشان را جز متابعت مجتهدان کردن
و در پی ایشان رفتن بنبیل نبود و چاره و نوالهدهه علیهم این کار متقدمین محدثان را سیر بود و بحقیقت بیقیاس و اجتهاد کار
از پیش نرود و باخروست بآن زدن ضرورت افتد و لا کمل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در هیچ خائنه کتاب معلوم گرد و شمارند
تعالی و حکم مجتهد بحقیقت حکم کتاب و سنت است و لیکن چون این حکم در اینجا پوشیده است و بصیغ در سلوک طریق دریافت
آن و وصول بمقصود گاهی خطا و دگاہی صواب از اینجا آید که المجتهد خطی و یعیب و بر هر تقدیر موجب اجر و صواب گرد و بخت
بدل مجبور و طلب حق یا بدینا بدو بعضی گویند بر مجتهد معصیب است باین معنی که حق نسبت بر مجتهد بهمان است که اجتهاد او بدان
رسیده و این معنی در فروع فقه بودن در اصول عقائد و هر چهار مذنب در اصول عقائد متفق اند اختلافی که هست در عملیات است
و تحقیق این در محل دیگر کرده شده است و الله اعلم و صل در اذان بعضی مردم جهان در آمده که مذنب امام شافعی موافق

احادیث است و سوا که طریقه اقتدا و اتباع در مذهب ایشان بیشتر است و مذهب امام ابوحنیفه مبتنی بر ایجاب و اجتناب است و مخالف
 احادیث این شخص غلط محض و جهل میرح است آخرت و واجبه و حفظ کتاب الله و حفظ احادیث رسال الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و معرفت اقوال سلف شراست و بی آن درست نه چون قیاس و اجتهاد آن امام غلیم ایشان قدیم و اسبق و مقدم و مسلم
 تمام است این گمان را بحال نبود و اما که سبب وقوع و برین و زلزله آن بود که بعضی محدثین که در مذهب امام شافعی بودند
 در کتابهای که تصنیف کرده و در چنانچه مصابیح و مشکوٰۃ و مانند آن دلائل مذهب خود را متعج و مخفص نموده حجج کردند و در
 احادیث مذهب حنفی براه طعن و جرح رفتند و اینها بی گوشه و نقیصه نخواهد بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشه و نقیصه نباشند
 عفا الله عنهم نظر در کتب حنفیه که در یار عرب مشهور است باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد و مواهب الرحمن کتابی است
 درین مذهب شایع او التزام کرده است که دلیل زایات قرآن و احادیث صحیحین بیار و در کتاب بیا که در دیار مشهور و
 معتبر ترین کتابهاست نیز درین و هم انداخته چه مصنف وی رحمه الله علیه در اکثر بنای کار بر دلیل معقول بناده و اگر حدیثی
 آورده نزد محدثین خالی از ضعفی نه غالباً اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث کثیر بوده است و لیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه
 الله تعالی خیر الحجاز اتلافی آن نموده و تحقیق کار فرموده است و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه صند و قبا بود که احادیث
 مسموطه خود را درین ضبط کرده است و گفته اند که مشایخ او که از ایشان اشتماع حدیث کرده و رای جمعی اصحابه که از ایشان
 شنیده از تابعین سه صدس بوده اند و آنها که از وی روایت سند وی کرده اند پانصد کس اند و مجموع استادان وی در علم
 چهار هزار کس اند و جمعی آنرا بر ترتیب حروف تجویج کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک نموده
 امام ابوحنیفه بدان تمسک نموده و اخذ نموده مردم گمان کرده اند که مذهب او مخالف احادیث است و حال آنکه در دنیا احادیث
 دیگر است صحیح تر و قوی تر از آن که وی بدان اخذ کرده و تمسک نموده و بجهت آن احادیث که تمسک امام شافعی است
 تریک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین است و این معنی به تفصیل بیان کرده و اثبات نموده اند و اما اگر آنرا ذکر کنیم سخن
 دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود است طالب حق را باید که بدان رجوع کند و اقوی دلائل این مطالب آن است
 که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد بن حنبل است در تمام مذهب در مواضع معدوده خلافی باشد و اگر چه است
 روایتی در انحراف است و نهایی مذهب امام احمد تمام بر احادیث و اخذ بطوار است و خلاف امام شافعی اکثر است از خلاف
 وی با ابی حنیفه کینه و مبیت و بیخ مسئله از اصول مسائل نوشته اند که احمد با ابوحنیفه موافق است و در آن و با شافعی مخالف
 و فی الحقیقت مذهب حنفی جامع معقول و منقول است و اما که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمه آن امام آن بود
 که در تفهیم و تبیین مذهب خود بجهت رعایت طبایع عامه خلق که مجبور اند بر تطابق معقول و منقول و تأیید نقل بدقل
 اقتضای دلیل معقول گردی و بقصد تسلیه و تشفی طبع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الا اصل تمسک و استلال
 او بکتاب و سنت و اقوال سلف بود و خود چه صورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجتماع تمسک بقیاس کند و حال آنکه
 شرط عمل بمان عدم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلائل عقلیه ایشان
 در حقیقت برای تأیید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی بموافقت و سی مرقیاس را و الا با احادیث آنچه موافق بقیاس
 بود ارجح است چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته اند که قیاس در مقابل نص کرده باشد و نه حکم صحت و ضعف احادیث در
 زمان متأخر خلاف زمان سابق است چه میتوان که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول

[illegible]

رسید قصیده مشق صدر شریف و قورح یافت و چون پیش سال رسید اودی آینه نبوت و مسبین عجب مناف که زیارت برادران وی از بنی النبی
که در مدینه بوده اند رفته بود و آن حضرت صلی الله علیه و سلم را همراه برده در وقت مراجعت با او که جمعی است قریب مدینه وفات یافت و جد وی
عبدالمطلب را و را بخود کشید و محبت سخت با وی پیدا کرد و بهرین روزگار قحط شد بد بر قریش افتاد پس از آنکه شنیذند که میگفت استسقا
کنید باین بنی از بنی الزمان عبدالمطلب او را بردوش خود گرفت و دعا کرد باران های فراوان شد و در آنجا مشهورست استسقا از ابو طالب
بود و وی را درین باب قصیده مشهورست و رفعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که دلالت دارد بر کمال محبت و نهایت معرفت نبوت
و مطلع قصیده این است و ابیمنی استسقی النعام بوجه شمال لیتامی عصمة للارامل و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که ابن
اسحاق این قصیده را در سیر بطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت ذکر کرده و میگوید چند از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور
است در آن واقعست بعد از بعثت و ابو طالب مگر آنرا انفرست در یافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را در آن وقت گفته که
قریش بر آن حضرت بغلبر آمده بودند و منع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام و این قول ظهیرست و اسد اعلم چون سال مبارک
او بهفت و بر و ادبی هشت رسید جد وی عبدالمطلب وفات کرد و عجم وی ابو طالب بترت کفالت و تربیت وی متعذر گشت
حضرت عت تقالی شاه اسرائیل را فرغان داد که ملازمت وی قیام نماید پس اسرائیل همیشه قرین اومی بود تا سال یازدهم تمام
کرد آنگاه جبرئیل را فرغان شد تا ملازمت وی نماید بمیت و نه سال بطریق مراقت و مقارنت ملازم وی بود لیکن بروی
ظاهر نمی شد اما بعضی روایات صحیحی است که اسرائیل در مدت ملازمت چند بار بروی ظاهر شد و چند بار با وی یک کلمه و
او کلمه سخن گفته و پیش از آن که وحی نزول کند پانزده سال از جانب یمن و شمال و فوق آوازی می شنید که میگفتند یا محمد و
کس را نمی دید و هفت سال در وثنای مسیدید و بان شادی بود و چیزی دیگر نمی دید و در سال دوازدهم ابو طالب و اسد غلام
بر پس بجای اراهب او را بعلامت نبوت بشناخت و تعظیم کرد و در سال نهم ابو بکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما در سلسله محبت و
صحبت وی درآمد و سال سیم با وی در سفر شام رفیق شد و خوارق عادات معائنه کرد و نور تصدیق در دل وی افتاد و در
سال بیست و پنجم خبر کربلای کاح کرد و در آن وقت چهل ساله بود و در سال سی و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها ولادت یافت و
بنای کعبه محبت هدی که یافته بودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید و چون چهل سال تمام شد
نور نبوت ظهور کرد و مانا که حکمت الهی در اسرائیل و جبرئیل ملازمت وی صلی الله علیه و سلم و اسامع کلمات و اصوات و ابرار انوار
آن بود که تا انشی و الفتی آن حضرت را با عالم ملکوت و اسرار و انوار آن پیدا کرده و ظهور و بروز آن بناگهان موجب بهم بنای
بشریت و اضمحلال رسوم انسانیت نگردد و با وجود آن بشناهد جبرئیل و وقت نزول وحی چه تزیین و ثقل که بوجود شریف وی راه
نمی یافت صلی الله علیه و سلم و از آن بود که جبرئیل خود را با وی بصورت وحیه که از خلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بود می نمود
و اگر احیاناً بصورت دیگر جلوه میکرد و در صورت آدمی خوش روی ظهور می نمود و سبب تشریف جبرئیل بصورت خوب از غیر قصد استیساس و
ایتمالات آن نیز تواند بود که ملوک چون لباس ناسوتی در پوشند و در صورت انسانی جلوه گیرند و لا بد از انوار ملکوت و لطافت صفاتی
روحانیت در آن صورت ساطع و لامع گردد و چنانچه روشنست و سخت ترین اذاع وحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا همین
مبارک و دیربای سخت عرق میریخت و گاهی از اگرانی آن شتر سواری وی بر زمین می نشست تحقیقان گفته اند که چون در افاد و در مقام
مناسبت و جنسیت شرط است گاهی بشریت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در
لباس بشریت ظاهر گشتی و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت رسول الله صلی الله علیه و سلم غالب آمدی و او را از وجود بشریت

فائز ماحتی و نصیحت ملکوت بر وی گویند که صورت اول در وی یوعد و بشارت بودی و تائی در وعید و نذارت و چون ایام وی
 نزدیک رسید خلوت و تهائی را دوست گرفت و در کوه حرا که سه میل راه هست تا کعبه و او را الا ان جبل نور گویند خلوت میداشت
 و در آن کوه فارسی است خرد که درازی آن چهار گز شرعی و پهنای آن یک گز و نعلنی در بعضی مواضع و باقی ازین کمتر در آن غار خلوت
 اختیار کردی و آن کوهی است که اذنا نظرها کمال کعبه روشن گردود و شاید که اختیار آن از برای خلوت ازینجست بود و اسد اعلم
 و علما را اختلاف است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از بیعت تبعد و اعتنا لبشری از شرائع سابقه میکرد یا نه مختار نزد
 اصولین اول است پس بعضی گویند تبعد و بشری فوج بود و بعضی گویند بشریت ابراهیم و بعضی بهوسی و بعضی بهیسی صلوات الله
 علیه جمیعین و بعضی گویند لا اعلی التیمین بر هر چه ثابت میشد که شرعی از شرائع است تبعدی نمود بشریت که باشد و در لفظ حدیث
 در باب خلوت حرا تیمنت واقع شده که معنی تبعد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری تیمنت لغایز روایت آورده
 و از تخلف اجتماع ملت خفیه که دین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شرح تیمنت بمعنی تیمنت دارند و تا را بدل از فا گویند
 پس متین گشت که تبعد بشریت ابراهیم داشت و الحق چنین سز در بر که علم قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان از اولی
 و اقرب بود چنانکه گویند که آهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم بهر دین ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تبعد وی نه بشریت بود
 گویند که حکم عقل و استسکان وی بود یا بالهام و در وی صالحه که در قریب بمادی ظهور نبوت میدید و میل اهام غزالی درین مسئله
 توقف و تردد است و دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما را درین مسئله دو قول است که عبادت وی در آن خلوت بچراغ
 بود بعضی گفته اند عبادت وی صلی الله علیه و سلم بکبر بود و بعضی گفته عبادت مذکور بود و این قول صحیح تر است و هر قول اول چندان
 تصریحی و التقائی نه زیرا که مرتبه ذکر جلیل و اعلی بود از فکر از آنکه ذکر بنده مرمولی را مستحب و مفصلی ذکر مولی بود و مرتبه را
 و هیچ عالمی از احوال بنده نبود که صفت حق در برابر آن افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرموده فا ذکر و فی آن ذکر کم و بجهم و بجهنم
 و محبت و ذکر لازم یکدیگر باشند من احب شیئا اکثر ذکره و نیز ذکر بذات حق متعلق گردد و فکر بالای و نغمای او و ذکر موجب
 تسلیان نفس و فکای ذکر گردد و در مذکور و متفکر بنفس خود و احوال وی البیتا بود و فکر نیز اگر چه احوال شریفه اگر چنانکه اگر
 در آیات و آثار قدرت الهی عز شأنه کند معرفت زاید و اگر در آلاهی و نغمای او کند شکر آرد و در وعد رجا و رغبت و در وعید خوف
 و در محبت و لیکن ذکر چون غلبه و همت یا بدنا و غیبت و تسلیان از کل ماسوی الله و صفای سر و اتصال بذات اقدس نشد مصرع
 اتصالی بی تکلیف بی قیاس و نیز حق را ذکر خوانند و متفکر گویند پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت بنده و لابد آنچه صفت
 حق باشد افضل اکل بود از آنچه صفت بنده است و نیز خلوت طالبان راه حق و سالکان طریق قرب و فی تقالی و تقدس
 بر چند گونه باشد قسم اول آنکه خلوت ایشان برای طلب مزید علم حق بود از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن طالب و
 تنویر لطیفه مذکره و بی پنهان و آن را علم لدنی خوانند از فکر و فکر که رجوعست به تقییش و نقص علوم مودعه در خزینه خیال و
 ترتیب و تالیف آن تا از اردو دلچ آنجا علم دیگر زاید که از آنجمله خوانند و این اخذ علم لدنی از حق بوسیله فکر غایت مقاصد
 و طالبان قرب در گاه است پس هر که در خلوت یا کوئی از احوال خواه ذات خودش باشد یا علوم مودعه در ذات در سخن آید
 و یاد در آن فکر کند اگر چه بظاهر در خلوت از حق نماید ولی حقیقت در خلوت همانندگی از طالبان که از خلوت جز در گوشه خالی
 نشستن و با خداوند تعالی بدل یا بربان مناجات کردن و حوارج و مطالب در خواست نمودن نمیدانست بزرگی را از حد حسب
 خلوت حقیقی بود گفت و ذکر کنی عند ربک فی خلوت یک مرایا و کن نزد حق چون با حق در خلوت باستی آن بزرگ در جواب وی

و اما اذا ذكر تلك فلسفت من في خلوة يعني چون ترايا و گفتم پس با حق در خلوت که حقیقت آن نشان ماسوا می حق است عبودیت با حق
 با کس است بشنو آن مرد اگر خود را بان بزرگ با می بست و اتصالی حی بحقیقت روحانیت او پیدا میکرد و بکلمه المزمع
 واجب و اتم با و می بود و میرسید او را از علم و نورانیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می تافت اگر چه از وی التماس
 آوردند کردی و او را بدان شعور نبودی از اینجا است که گفته اند سعی کن که کاملی را در دل تو جای باشد یا خود را در بطن
 یا جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نورانیت وی درون ترا نورانی گرداند و نور حق که دوست یا با دوست ظلمت زدگی
 نه در دل تو گردد و اگر ترا در بطن وی جای باشد باطن وی محل تحول رحمت است و نظرات عنایت حق در اینجا می افتد
 آن ترا در اینجا باید بداند بر تو نور از آن اندازه نسبت محبت و یگانگی که با وی داری و از اینجا که حقیقت ذکر بیان
 هم سر حدیث قدسی انا علیس من ذکر فی من یهتدین کسی ام که یاد میکند مرا معلوم شود یعنی مراد بذكر اینجا حقیقت ذکر است که
 بیان ماسواست و بهشتی کنایت از حقیقت خلوت که در اینجا غیر را گنجایش نبود و سر معنی این حدیث و حقیقت وی این
 است و الا هر که خدای را یاد کند هر چه که باشد خواه بر زبان خواه بدید بهر حال رحمت حق و عنایت وی قرین حال وی
 و در مشروط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر وی ذکر نفسی و جهانی بود و نفسی و ربانی مراد از نفس اینجا
 است و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجوه و حضور بحق است بی تلفظ بذكر و تخیل آن بختیستی که نشان ماسوا از دو نقوش
 بار از صفت ضمیر بزرگ آید و قبله باطن جز احدیت حق نباشد ذکر حقیقی و ذکر صافی که گفته اند این است و این معنی را در طریقه علی
 شنیدیم و ذکر خفی و وقوف قلبی و توجوه بوجه خاص و شهود و وصول و وجود گویند و حقیقت و وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجہ احرار
 بعض کلمات قدسیه خود نوشته اند عبارت از آگاهی و حضور در دل است بجنب حق سبحانه و تعالی و چه که دل را بهیچ پابستی و تعلقی
 حق نباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد اگر چه لمح و ساعتی بوده باشد چون بنده از غیر حق منقطع گردد در آن زمان
 و اصل باشد چون این نسبت ملکه گردد و دوام پذیرد و سالک بمقام فنا رسد قسم دوم خلوتی است که برای صفای
 بود تا نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید و بجهت لطرف تفرقه و پریشانی و تسلط او با م و شواغل از راه صحت و سداد
 نرفته و این خلوت کسانی راست که علم را از جناب قدس حق بتصفیه باطن از ماسوائه طلبند بلکه از تراوی حکم عقل و قاعده
 پیچید و صحت و فساد آنرا بهیچان معقول می بختند و بحقیقت اعتماد بر صحت و محاقبت علوم عقلیه نتوان کرد چه این تراوی
 بی لطیف است و نازک باندک هوای و میلی و دوی که پند اگر دانا اعتدال و استقامت بیرون شود و مانند امیل افکار از باب
 باب اکثر بجانب مذہب خود بود بلکه معنی مخصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند و تاویل نمایند و در رزم ایشان چنان نماید
 تا وایل نیست و غم و ظاهر همین است و طایمان حق که علم را از جناب قدس الکی استفااضه می نمایند در همین خلوت نروند
 آن خلوت ایشان را سازگار نبود و بکار نیاید بلکه خلوت ایشان بذكر بود و بجهت اشتغال باطن بحضور حق و نشان
 را فکر را بر ایشان هیچ سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بود چه که نشان
 دواز ذکر و حضور باز دارد نمود و اگر بناگاه سری بکشد هم در ساعت مضطرب و نا بود و گرد و یا بتعبیت همراه رود و خللی
 از خانه حضور نیفتد بر مثال کسی که بر آب روان رود آب را از جریان باز ندارد و این نیز اکثر در حالت اتبد بود و در آخر حکم
 الحق در حق الباطل گیرد و هر گاه که فکر بر صاحب خلوت بحق راه یافت و غلبه گرداید که بدانند که وی از اهل این خلوت نیست و
 این کار شواخل خلوت بیرون شود و بدانند که از اهل علم حق الکی نیست و اگر از اهل این علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال

متوجهان جناب رحمت است و در او تمام جمیع و خلوت انس ممکن بخشی و میان وی و دیگر تنگی فکر حاصل گشتی و حکم آنکه نا امید می بر
 از باب طریقت کثرت از آنچه گذشته استعاضه نموده و التماس جناب رحمت حق آورده با مدیعت و قبول در خلوت بشرط انظما
 در آمده امید دارند بشیند شاید که این بار روی مقصود بر بیند اند علی کل شیء قدیر قسم سوم خلوتی است که جمعی از ارباب لبان راه
 برای دفع وحشت و پریشانی خاطر و فتور وقت که از محالطت بنی نوع پیدای آید اختیار میکنند و چون در دیدن شوق و بودن
 با ایشان خوشی و انقباضی می یابند تنهایی اختیار میکنند و برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این خلوت
 دفع شغلی از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود و اگر نیت دفع شرف نفس خود از خلق و سلامت حال ایشان از آفات
 خود بآن منعم کنند احسن و ادبی باشد و ابد بود از عجب و اسارت فتن قسم چهارم خلوتی است که برای طلب زیادتى لذتی است
 در خلوت می یابند اگر چه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت ذکر و فکر تمام از دوست اندیزند و لیکن در خلوت بیشتر یابند و وقت
 و ذهن در وی صاف تر بود و این هر دو قسم در خلاصه مقصود نزدیک یکدیگر اند و حمد و معاون و دو قسم اول که اصل و مقصود بالذات
 اند و خلوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از قسم اول بوده که از کل اسوای حق انقطاع نمود و از تجويع اشتیاق که بآن محال
 و مصاحب و مباشر بود تا انزال و مال و هر چه در دست تصرف و ذات الیه ادب و بطی دوری نمود و در دریای ذکر قلمی مستغرق
 شد و از اضداد و اغیار بکلی منقطع شد و انس بر یاد آنکه در خلوت برای وی بود پیدا گشت و همیشه در آن انس روز افزون بود
 و بجهت دوام ذکر و تصفیه باطن محل و حی که قلب شریف محمدی صلی الله علیه و سلم صفا و صفای اخود تا آئینه تمام صاف شد
 و درین باب باقی درجات کمال رسید پس بنا شریف صبح و حی از مشرق موهبت و عنایت میدن آغاز کرد و الوار و شواهد و دلائل
 آن بجدی بروز یافت که نباتات و جادات که از مرتبه لطف و ادراک بغایت دور اند زمان بمشاهدات و بشارات وی کشا وند چنانکه
 هر درختی و سنگی که میگذشت بر آن فصیح و بیان صریح سیلقت السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آوازی شنید و نگاه میکرد
 و جز درخت و سنگ منظم را نمیدید تا یک روز بر بالای آن کوه ایستاده بود تا ناگاه شخصی که جبرئیل این باشد بروی ظاهر شد بصورت
 عظم که مراد او باز دست از یاقوت در شان بی آنکه بصورت اصلی جبرئیل بود که آن در اوقات دیگر بود گفت البشر یا محمد مژده باد
 ترا که من جبرئیل و بر تو فرستاده شده ام تا پیام حق بگویم و خبر دهم ترا که تو رسول خدای بدین امت از آدمیان و جنیان که بدین
 روزگار اند یا مرامت عرب بود و عموم رسالت بعد از آن شده باشد کما قال بعض العلماء رئیس نامه انشیر بر مرصع بجزا اهر بر و
 آورد و بدست وی داد و گفت بخوان این را گفت و الله که من خواننده تمام دهر گز چیزی نمیخوانده ام و امی که خط و کتابت
 ندانم از روی نامه چیزی نتواند خواند و درین نامه خود چیزی نوشته نمی بینم گویا پروردگار تعالی خط آن نامه را با وجود عطا
 قوت مشاهده ملکوت از برای اظهار عجز و اضطراب و تبری آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حول و قوت از وی پوشید و در آن کتابت
 صحاح بهین قدر مذکور است که جبرئیل امر بقراءة میکرد و آن حضرت ما را بقاری میفرمود و در بعضی روایات ذکر نامه موجود است و قوت
 وجود آن اظهار داخل است در اعتدال از عدم قراة چنانچه اشارت کردیم که امی نامه خواندن نداند اما خواندن کلامی بخوانند و دیگر
 از فصیح در غایت فصاحت غرابت ندارد و اگر از صولت حال و صمدت و بهیبت مقام باشد و الله اعلم پس جبرئیل بغیر از صلی الله
 علیه و سلم در کنار گرفت و از برای تصرف در وجود بشریت آنحضرت و اذغال نور و قوت ملکوتی در آن چنان و چندان بیفشرد که
 ویرا بلاقبت برسانید یعنی با آنچه غایت وسع و طاقت آنحضرت بود رسید و بار کرد و باز گفت بخوان گفت من خواندن ندانم باز
 بیفشرد تا سه بار بیفشرد و بار یکبار بخواندن میفرمود بعد از سه بار گفت بگو قرآنم را بخوان بخوان بنام پروردگار خود یعنی بگوید قوت خود

منکر و بخوان تا نیت و استقامت الکی و توفیق وی عز و علا و استقامت و استقامت از وی کن که تعلیم تو و تعلیم امت تو با وجود امت است
خو اهر که الذی خلق آن پروردگار که پیدا کرد و هر چه می رسد راجع الی الانسان خصوصاً آدمی را و اگر که اشرف و اکرم مخلوقات است
و اما صنایع و بدائع و معجزات احوال وی از علم و اهرست پیدا کرد و او را من خلق از خون بسته در رحم اقر و بخوان و ربک الاکرم در پروردگار
تو کریم ترست از هر کریم الذی علم بالقلم آنکه اظهار علم و کتاب کرد و بواسطه قلم که منظر عجایب و غرائب لاتعد و لا تحصىست و استقامت
امور دنیا و دین و انتظام مہام عالم باوست صاحب کشف گفته که اگر بر دقیق و حقیقت و حکمت الکی و لطیف و تدبیر و تعالی فرضنا
دلیلی جز قلم نباشد کفایت است چه عجایب و غرائب که از وی زانما از حیض و حصه و شمار خارج بود و علم الانسان دانید آدمی را عالم
تعلیم چیزی که در قوت و قدرت او نبود که از خود تواند دانست و چون هم و بی شارت ساخته و پرداخته شد بعد از آن خواست
جبرئیل که پیغمبر اصلی السد علیہ وسلم از علوم مقام بیست و جلالت سرور و مطلق القلب بر زمین بندگی و عبودیت فرو آورده بود و طاعت
امر حق احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت را و گفت ازین کوه فرو آئی آنحضرت صلی السد علیہ وسلم با جبرئیل از
کوه فرو آمد و او را در پای کوه بر زمین مامون برداشت و برای آنحضرت صلی السد علیہ وسلم و ادائی و جانی ششینی فرست کرد و جبرئیل
دو جامه سبز پوشیده بود یک جامه را در دست پای پیغمبر بیداخت و وی را بر روی جامه شستن فرمود و پای را بر زمین زد و چشمه آب
پیدا آمد و چون تعلیم و منور داول و بل بفعل انسان تر و تعلیم بقول بی دشواری بود و جبرئیل بقصد تعلیم پیغمبر صلی السد علیہ وسلم از ان
آب وضو ساخت با مصحف و استنشاخ و بر عضوی را چنانچه سنت است سر با غسل کرد و چون وضو کردن را با وی بر نمود و تعلیم
فعلی کرد پس پیغمبر را صلی السد علیہ وسلم گفت تا مانند آن وضو ساخت و چون آنحضرت صلی السد علیہ وسلم از وضو فارغ شد جبرئیل
یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر صلی السد علیہ وسلم بقصد تکمیل و زیادت تطهیر و تنظیف و سری دیگر که در ضمن آن باشد
و السد اعلم افشاند پس بر خاست و دو رکعت نماز بگذاشت و پیغمبر صلی السد علیہ وسلم بوی اقتدا کرد و همچنان بگذاشت پس جبرئیل بقصد
تاکید و تکرار گفت نماز گذاردن همچنین است و اول چیزی که فرض شد از نماز دو رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب
و فرضیت نمازهای پنجگانه در شب معراج شد چنانچه مشهور است و نماز گذاردن جبرئیل بآن حضرت بقصد تعلیم او و طاعت
نماز بعد از آن است و چون از وضو و نماز و تعلیم فارغ شد جبرئیل باز گشت و پیغمبر صلی السد علیہ وسلم بکمال آمد و این حال
با خبری گفت و وی را تعلیم وضو و نماز کرد و بنا بر این مقدمات که ثبوت تقدم شریعت و منور نماز است بر سایر شرائع و عبادات
مناسب آنکه بعد از تمهید این از آنچه ابتدای ابواب عبادات نبوی مذکور وضو و نماز کنیم و سایر انواع عبادات از صیام و
زکوة و حج و اذ غیر مخصوص بوقتی و غیر مخصوص بدان و غیر آن از عبادات و عبادات بدان طریق سازیم انشاء اللہ الحق الکریم
باب در طهارت حضرت پیغمبر صلی السد علیہ وسلم آنحضرت در غالب اوقات هر نماز فرض را وضو ساختی چنانچه ظاهر
آیه قرآنی اذ قمتم الی الصلوة فاغسلوا الایة نیز ظاهر درین است چه ظاهر این عبارت دلالت کند بر بیست اراده قیام بنماز
غسل این اعضا را چنانچه در قول وی سبحانه و اذ قرأت القرآن فاستعذ بالله و اشال آن و لیکن اجماع است برین که
مراد اذ قمتم و اتم حد ثون است و توجیه این کلام آنست که سبب اراده قیام است و لیکن او را شرطیست که حدث است چنانکه بیان
کرد قول وی سبحانه و ان کنتم جنبا فامضوا الایة اشترط که در جنابت را برای غسل و جنابت و حدث را برای تیمم پس در حدیث است
و ذکر سبب کرد و در آخرش ذکر شرط و در اینجا حدث کرد و اگر از الکفای و اختصار ارفاهم و هر چند افضل و احوط تمهید وضو است بر
هر نماز و لیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را یک وضو گذاردی تعلیلاً لانه و بیا تا اگر اذ بالآیه و وقوع این حال از و سے

و شیطان در آن میان راه را به استغافه و لا حول و در دفع آن بغایت مؤثرست که ما جاری الاثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از
 عبدالله بن عمرو بن العاص آمده است که با آن حضرت صلی الله علیه و سلم می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو
 می ساخت فرمود لا تسرف فی الماء و اسراف مکن در آب سعد بطریق استبعاد و استفسار گفت و هل فی الماء اسراف اما در آب
 که چیزی کم یا بیش و عزیز الوجود نیست اسراف می باشد فرمود نعم اگر می باشد و آن گشت علی بن رباح اگر چه باشد تو بر جوی روان و این
 مبالغه است در منع و تخذیر از اسراف و ارشاد دست بطریق دفع و سواس غالباً در سخنان چیزی ازین باب احساس فرمود تا برای
 دفع آن این مبالغه نمود و الله اعلم و در بعض مسائل فتنه مذکورست اگر متوضی بر آب جوی بود در رختن آب اسراف می نیست چه
 هر قدر از آب که برین دو بانجم در جوی افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بر روی نهر اندازد و حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر
 وی آنست که آب مستعمل در وضو با اتفاق پاک کننده نیست پس از درجای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادت از قدر
 حاجت بکار بردن تفضیع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افکند تفضیع نمود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه
 فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و بعض گویند که اگر در بسیار رختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تفضیع وقت
 باقیست و نزدیک باینست آنچه بعض گفته اند که مراد با اسراف درین حدیث آنست یعنی اگر در اکثر آب در نهر جاری اسراف
 و تفضیع آید نیست ولیکن در تجاوز از آن قدر شرح انشی هست و الله اعلم و صحیح شده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گاه بوی
 را عسای و دهن را از یکبار زیاد شستنی بجهت تعلیم است که این قدر کافیست و اقتصار بر مقدار فرض که وضو می آن درست نبود
 و نماز قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مره
 زیاد و مکر در آن و در روایت ترمذی نیز پنجین آمده بی زیاده مذکوره و در روایت ابی داؤد آمده که گفت که آبا خبر دهم شمار را بگو
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پس وضو کرد مره و در روایتی از بخاری آمده که وضو کرد و ابن عباس گفت غرغره از آب پس
 منضمه و استنشاق کرد و آن پست گرفت غرغره و دیگر بستی پس استنافه و منم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پست
 گرفت غرغره و دیگر و شست بدان دست راست را پست گرفت غرغره و دیگر و شست بدان دست چپ را پست مسح کرد و سر را
 پست گرفت غرغره و دیگر و پاشید آزار پای راست و شست آنرا پست گرفت غرغره و دیگر و شست بدان پای چپ را و گفت
 پنجین و یم رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد وضو میکرد و در روایت ابی داؤد و سنائی نیز پنجین آمده و این ماجه
 زابی بن کعب آورده که ظبط رسول صلی الله علیه و سلم آب را پس وضو کرد مره و گفت این وضوئیست که قبول نمیکند
 مدای تعالی نماز را که بوی و گاه بر عسوی را دو بار شستی برای مبالغه و تطهیر و آن را نور علی نور خوانده است و سبب مزید
 ثواب و تصافعت اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی داؤد و زابی مره آمده که گفت وضو کرد و بخیر خدا
 صلی الله علیه و سلم مرتین مرتین و ترمذی از ثابت بن ابی صفیه آورده که گفت گفتم مرابی جعفر بن رباحی امام محمد با قرار
 آیا حدیث کرده ترا جابر رضی الله عنه که بخیر خدا صلی الله علیه و سلم وضو کرد مره و مرتین مرتین و سه مره گفت نعم و در حدیث
 زین از عبد الله بن زید آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرتین مرتین و گفت بیهو نور علی نور و گاه سه بار و این
 نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در است و اسباغ وضو کرد و احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علماء همینست و زیاده برین
 اغل متدی و اسراف بود که از آن نمی فرموده است و فرمود این وضوئیست و وضوئیست بیهوئی که پیش ازین بوده اند
 بر بعضی احادیث آمده وضوئی ابراهیم خلیل الرحمنست و مراد اشارت بر نهایت مرتبه کمال است و احادیث صحاح و حسان

درین باب بسا روی شمار آمده و بی شک چون عزیمت و تخیلت درین است ممکن آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و انصار در اکثر احوال
 همچنین بود و از امیر المؤمنین علی بن ابیطریق متعدد آورده اند که در آمد بر قومی و حال نگه نگذاشته بود پس وضو کرده و سه بار و فرمود
 که مردم من و منوگر برای آنکه بنام شمار که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم این چنین است و در روایتی آمده که کسی طلبید درین
 نشست و وضو کرده سه بار و فرمود هر که خوش دارد که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بنید گوید بنید که این است
 وضوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که وضو کرده سه بار و بخور و بقیه آب وضو را ایستاده و فرمود خوش استم که
 بنام شمار وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گاه بعضی اعضا را سه بار شست و بعضی را دو بار و بعضی را یکبار چنانکه در روایت
 بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عامر انصاری آمده که گفته شد مرا و منو کن برای ما چنانچه وضو کرد رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم پس طلبید روی انانی را و بخت از وی آب را برد و دست خود و پشت هر دو دست را سه بار پیستر در آورد دست خود را
 در انا و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و کرد آنرا سه بار پیستر در آورد دست را در انا و بیرون آورد و پشت رو
 خود را سه بار و هر دو دست را دو بار و مسح کرد بر سر خود با قبال و او بار و پشت هر دو پای خود را و در روایت موطن آمده که گفت
 مرا و ابی حمزه عبد الله بن زید را یکی مازنی آیا میتوانی که بنامی مرا که چگونه وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت نعم پس
 بر بخت آب برد و دست خود و پشت هر دو دست را دو بار و بار پیستر مضمضه کرد و استنشاق سه بار پیستر نشست روی خود را سه
 بار پیستر نشست هر دو دست خود را تا مرفقین دو بار پیستر مسح کرد بر سر خود را ابتدا اگر بمقدم راس و بر دو دست را بجانب
 قفا پیستر رو کرد و هر دو دست تا باز آورد بهمان جا که ابتدا کرده بود از وی پیستر نشست هر دو پای را همچنین آمده در روایت نسائی
 و ترمذی و در روایتی از نسائی آمده که نشست روی خود را دو بار و هر دو دست را دو بار و پشت هر دو پای خود را دو بار و مسح
 کرد بر سر خود و بار و مسح راس مرتین در روایت ترمذی نیز آمده و ابو داؤد و ترمذی از ربیع بنت معوذ آورده که گفت بود
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم می آمد بر ما و فرمود یکبار می مرا که بریز برای من آب وضو را پس ذکر کرد ربیع وضوی آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم را و گفت نشست هر دو کف را سه بار و نشست روی خود را سه بار و مضمضه و استنشاق کرد و یکبار و نشست هر دو
 دست را سه بار و مسح کرد بر سر خود دو بار و بخور بر سر پیستر بمقدم آن و نشست هر دو پای خود را سه بار و در بعضی روایات این
 حدیث مضمضه و استنشاق سه بار نیز آمده و در بعضی روایات شستن پاها مطلق واقع شده بی ذکر عدد و در بعضی روایات مطلق
 از حد و اما بقید تنقیه و تطهیر و او را بعضی قائل هستند به تثلیث غسل در قدین که نافی شرح ابن الهمام و در بعضی روایات غسل
 جمیع اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش در یکبار خواهر بود یا مقصود را وی در آن مقام بیان اصل شستن بود و از
 بیان عدد ساکت ماند و اینهمه بجهت تعلیم امت و توسیع دائره رحمت بود و غالب احوال آن بود که سه بار می نشست و در روایت
 ابی داؤد از عبد الله بن عمر بن العاص آمده است که مروی نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله تعلیم
 کن مرا وضو که چگونه است پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب را در انانی و نشست هر دو کف دست را سه بار پیستر
 نشست روی خود را سه بار پیستر نشست هر دو ذراع را سه بار پیستر مسح کرد و در آورد و هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش خود
 و مسح کرد و هر دو انگشت بزرگ را هر دو گوش پیستر نشست هر دو پای خود را سه بار پیستر فرمود اینچنین است وضو هر که زیاده بر آن
 کرد و یا نقصان از آن نمود و هر که در وضو و تقدی نمود و در روایت نسائی مخففه آمده که گفت اعرابی بجهت رسالت صلی الله علیه
 وسلم آمد و سوال کرد از وضو پس نبود و او را سه بار و فرمود که این چنین است وضو و هر که زیاده کرد و هر که در وضو و تقدی نمود و وضو کرد

و درین روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح ترست و این نیز میسر آید از حدیث صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و در روایتی
 آنرا تحطیله نموده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از اثبات و محال آنکه ندان چنین است و بعضی گفته اند که اسات متعلق به نقصان است و
 ظلم زیادت و بعضی گفته اند که در حدیث حذف و تقدیر است ای من نقص من واحد و این کلف است و لیکن بگوید است آنرا بپذیر و است
 کرد است ابو نعیم بن حماد و فروغان و ابو نعیم و او مرتین اول ثلثا فان نقص من واحدة او زاد علی ثلث فقد اخطا و در حال این حدیث
 ثلثات اندک کافی المواهب لاندیه دخی از فتاوی نظیر می آید که هر که بیکبار شستن اکتفا کند بعضی گویند آثم گردد از جهت ترک
 سنت مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت ایتان امور بر وصحت احادیث و آورده در ان امام محمد در موطای خود میگوید که
 شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر با سابغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابو حنیفه
 رحمة الله علیه این است انتهی و اما منافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلثات را و اگر زیادت کند حرام نمیگویم و صحیح از جهت
 وی که ابراست زیاده است که است تزیینی و قومی گویند که زیادت بر ثلثات مطلق و منو است چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد
 است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلثات کذا فی المواهب و آن حضرت مضمعه و اشتقاق را گاه بیک غرض کرده و
 گاه بدو غرض و گاه سه غرض چنانکه در غسل عصا کرده و روایات آن مذکور گشت و از یک غرض نیمه و مضمعه یکبار و دشتی و نیمه در
 اشتقاق در هر سه صورت پنجین وصل فرمودی مصنف میگوید که در صحیح حدیث صحیح فصل که اشتقاق را بعد از فراغ مضمعه یکبار یا دو بار
 یا سه بار یا بحدید کرده باشد و روایت در مواهب لاندیه از نووی آورده است که گفته جمیع کیفیات آورده در مضمعه و اشتقاق
 پنج وجه است اصح آن است که مضمعه و اشتقاق کند سه غرض مضمعه کند از هر دو واحد پسر اشتقاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو غرض
 واحد مضمعه کند از آن غرض سه بار پسر اشتقاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند نفیر و لیکن مضمعه کند از وی و اشتقاق
 باز مضمعه و اشتقاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمعه و اشتقاق بدو غرض پس مضمعه کند از یکی سه بار پسر اشتقاق
 از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند پیش غرض مضمعه کند سه غرض باز اشتقاق کند سه غرض و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده
 بآن احادیث صحیح ائمه و اعمار احادیث را فعلنکما ففهم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول بر دو کف دست راست
 پسر مضمعه کرد و اشتقاق نمود پسر روی شست پسر مضمعه و اشتقاق کرد پسر روی شست پسر دو دست این عبارت بسیار
 در احادیث و ظاهرش دلالت کند بر وصل مضمعه و اشتقاق اگر چه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست پسر مضمعه کرد
 پسر اشتقاق کرد پسر روی شست و این ظاهر است در فصل و در مشکوٰۃ روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمعه و اشتقاق
 و اشتقاق کرد سه بار سه غرض از آب و این نیز مختل هر دو وجه است فصلا و وصل و لیکن در بعضی احادیث ترجیح واقع شده که مضمعه و
 اشتقاق بیک غرض کرد چنانکه مصنف میگوید و مذموب مشهور امام شافعی این است بروجه اول از وجوه مذکوره و مشهور از مذموب
 امام ابو حنیفه فصل است میان مضمعه و اشتقاق بروجه ثالث از آن وجوه زیرا که دهن و بینی هر کدام عضو نیست جدا پس و وظیفه
 غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل است بموافقت وی مرقیاس را نه تعلیل در
 مقابله نفس و استدلال بقیاس و دلایل محقول شائع است در مذموب ایشان و آن در واقع برای ترجیح بعضی احادیث است بر
 بعضی بقیاس و در مقابله نفس چنانچه خصم توهم کند و این نکته چند است چنانچه در مقدمه نیز اشارت بآن کرده ایم فلحفظ و دلیل
 ایشان حدیث بود او دو طریقی است چنانکه شنی آورده که کلمه بن معرفت که از اعلام ائمه و ثقات تابعین است از پدر از حدیث روایت
 میکند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و منکر و پس مضمعه کرد سه بار و اشتقاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف میگوید

که اگر چه در حدیث طحطی بن مصرف آمده است که از پدر خود و پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم که بار آن حضرت فصل کرد و آن حدیث از جهت اسناد وضعی دارد و بالفظ یکبار در حدیث نیا تقسیم بلکه علی الاطلاق خبر میدهد که من و رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس منمنه و استنشاق کرد و چنانچه مذکور شد لفظاً هر آن است که کشفند ذکر کرده بدلیل آنکه در مواهب لدریه از طحطی بن مصرف عن ابی عن جده بعد از آن حدیث فصل از زانی داود آورده باین لفظ که گفت که در آیدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی وی و تحمید وی بر سینه وی پس در آن حضرت راضی الله علیه و سلم که فصل کرد میان منمنه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن ماجه روایت کرده که گفت وضو کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس منمنه کرد و سه بار و استنشاق کرد و سه بار از گفت و احد پس معلوم شد که دیدن طحطی بن مصرف فعل را اینجا با بود و دائم وضعی که نهاده حدیث طحطی نسبت کرده اند از آن جهت است که گفته اند بعد از طحطی چهل ست و صحبت وی با مصطفی صلی الله علیه و سلم به نبوت نه پیوسته است و در جامع الاصول میگوید که طحطی بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشان است و جده وی کعب بن عمر است و بعضی گویند عمر بن کعب است و ششمی در شرح نقایه میگوید که سبقتی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از کبار را ئمه می بیند و در درجه ششم است که گفت جد طحطی عمرو بن کعب است و مر او را صحبت است و در سنن خود از یحیی ابن یسین آورده که گفته می توان میگوید که وی حضرت راضی الله علیه و سلم دیده است و اهل بیت طحطی میگوید که او را صحبت نیست انتی و چون اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعای ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قانع نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طحطی آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم مسح بکذا پس ثابت شد که او را صحبت است که از قال الشيخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیث الی داود آورده و گفته سکت علیه بود و المذری و بعده و بالجملة معلوم شد که فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غسل اعصابی وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمره او بود در سنن و مستحبات و عمل در منمنه و استنشاق و کیفیت آن و صلوات و فصلان نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از آن سه بوجوب و فرضیت احد الوجودین قائل نشده و نزد امام ابو حنیفه نیز حاضر است که غسل کنند منمنه و استنشاق را یک غرض بازند چنانچه ششمی از فتاوی طحطی نقل کرده است و نزد امام شافعی فصل ساختن منمنه و استنشاق با همای دید نیز و او در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که هیچ منمنه و استنشاق بکفت واحد جایز بود و اگر چه اجماع بر آنست نزد ما پس در حقیقت خلافتی در میان نماند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم استنشاق بدست راست کردی و استنشاق یعنی بینی افشاندن و در بعضی احادیث استنشاق در مواضع استنشاق نیز مذکور شده باعتبار استسزام او و مر آن را بدون فکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث دارمی از عبد خیر که از کبار اصحاب علی رضی الله عنه است آورده که بودیم با شسته و نظر میکردیم بسوی علی رضی الله عنه هنگامی که وضو میکرد و پس در آورد دست راست خود را بر چپ و از نا پس بر کرد و آب دهن خود را پس منمنه کرد و استنشاق و همیشه بدین بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بدو حق رسول صلی الله علیه و سلم پس این است وضوئی صلی الله علیه و سلم و چهارم مسح کردی این متفق علیه است میان ائمّه اربعه و لیکن نزد امام ابو حنیفه و شافعی سنت است و نزد مالک فرض و نزد ابو حنیفه فرض مسح چهارم منمنه سرست و بر وایتی مقدار سه انگشت با اعتبار آنکه واجب الصاق یدست بر اس و اصابع یدست را بدست راست و واجب میشود تمام دیت یا بقطع آنرا و سه اکثر آنرا است و لکن اکثر کمال و نزد شافعی فرض و فی آنچه بر آن نام مسح توان نهاد اگر چه سه چهارم و یکی بلکه یک و نیز باشد و مذاهب احمدی و ایت عامه اصحاب و موافق مذاهب مالک است و بر وایتی موافق شافعی و بر وایتی موافق مذاهب ابو حنیفه و بر وایتی اکثر راس و بر وایتی زنان را

شامل غسل و مسح است و قول ثانی ثلث مسح باین دلیل است و قیاس مسح بر غسل و جواب آن است که تو نمائند که ثلث است که در حدیث آمده
 غسل و غسل است و روایات صحیح که در حدیث تکرار مسح آمده مراد از آن تعیین نموده و بیان کرده که ثلث با اعتبار غالب است و مخصوص است
 باعتباری مخصوصه و بنا بر مسح بر تحقیق است پس قیاس وی بر غسل که بر بنی برسانه در کمال و بیان است قیاس مع الفارق باشد و نیز ثلث
 مسح کما بعد بیدارهای منفی غسل که حقیقت آن جریان آب است که در دو خلاف موضع لازم آورد و نیز بعد از وضو که مسح مرة در وی آمده است و البته
 شده که هر که زیادت کند یا نقصان آورد کرده و تقدی و نظم نموده باشد پس زیاده مرة واحدة سنت نباشد و نیز آنچه در شرح صحیح بخاری
 میگوید که در هیچ طریق از حدیثین ذکر اند مسح نیامده و اکثر علمای همین اند که ثلث را نفی از ثلث مسح را مستحب دارد و ابو داود و ترمذی و عثمان
 که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح را سه مرة واحدة است و ابو بصیر و بهالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستجاب ثلث مسح
 رفته باشد مگر ابراهیم بنی و لیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیره ایشان آن را نقل کرده و
 ابن خزمیه و غیره در حدیث عثمان ثلث مسح را صحیح نموده و زیادت ثقه مقبول است انتهی و در جامع الاصول نیز روایتی از
 حدیث عثمان آمده که در وی مسح را سه ثلث ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از یحیی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است
 بوجهی که بر مسح از عثمان و لیکن آن بهجت مخالفت احادیث صحیح حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از عثمان بن حجر
 آورده تم مسح علی راسه ثلثا و مسح او نیز ثلثا و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت رسد محمول است بر تکرار باب واحد نه باب جدید کما قال
 فی الهدایه و هر گاه که اقتضای مسح بعضی از سر و فرمودی بر تمام تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است در حدیث مغیره که مسح کرد بر
 ناصیه بر تمام کردانی فتح الباری و لیکن حنفیه گویند که وظیفه فرض مسح بعضی از سر را یافت و مسح بر تمام تکمیل و اتمام است و مسح
 بر تمام بر مسح سر و تمام ابی حنیفه درست نبود امام محمد در موطنی خودی آورد که مالک گفت که رسید باز از جابر بن عبد الله که او را پرسید
 از مسح بر تمام گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکند و باین اخذ کرده ایم و همین است قول ابی حنیفه و نافع میگوید که دیدم من
 صفیه بنت ابی عبید را که امراة عبد الله بن عمر بود که وضو میکرد و میکشید و خار خود را مسح میکرد و بر سر رسیده است بجا که در راول
 مسح بر تمام بود پس از آن متروک و منسوخ شد و همین است قول ابی حنیفه و وعافه فقهای ما و از هشام بن عروه آمده که دید
 پدر خود را که بر میداشت تمام را و مسح میکرد بر سر انتهی و هرگز وضو بی مضمضه و استنشاق نکردی بهجت محمد و تکمیل وضو و کسی
 متروک مضمضه و استنشاق روایت نموده مصنف انجبین میگوید و در صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابو بکر عده که وی وضو کرد
 بی مضمضه و استنشاق و گفت انجبین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در جامع الاصول نیز روایتی از ابو داود آورده که
 در وی مضمضه و استنشاق ذکر کرده است و در بعضی شروح هدایه نیز حدیثی آورده اند از عائشه رضی الله عنها که از حضرت وضو
 کرد و مضمضه و استنشاق نکرد و فرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی ناز را مگر بوی و الله اعلم و آنکه ثلث مضمضه
 و استنشاق را سنت داشته اند نه واجب الا امام اجل محمد بن حنبل که در مذاهب مشهور از وی مضمضه و استنشاق واجب است
 در وضو و غسل و دلیل ایشان آن است که حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و تفسیر کرد و آنرا به غیر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل تعلیم
 خود و بیکس نقل نکرد و از آن حضرت که مضمضه و استنشاق نکرد و با وجود اقتضای روی بقدر کفایت بغسل اعضا مرة و فرمود این
 وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی ناز را مگر بوی و غیره کرده بدان چنانچه در روایتی از ابی داود از لقیط بن صبره آمده
 از انوشناس مضمضه و روایت کرده از قطنی از ابی هریره که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمضمضه و استنشاق و نیز مذکور
 حکم ظاهر از روایت ابی طحان در نهما نه واجب فطر نکرد و اگر زنی شیر در دهان و بینی طفل را بنهد بی آنکه در دهان طفل شکم و سه

رود و حرمت رنلغ ثابت نگردد و همچنین نهادن خمر در آن نهاد واجب نگردد و بوقوع نجاست در آن ناشستن واجب شود و در روایتی
 از وی استنشق واجب است نه مضغه از جهت ورود و در پیش صحیح که اذا قوینا احدکم فلیجعل فی الفه ما یشم لیتنشر و در روایتی
 من توصیاً فلیستنشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی است که ترمذی آن را تحسین کرده و در احکام تصحیح نموده که گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم مرا عرابی را که طلب تعلیم و منوکر و منوکیکن چنانچه امر کرده است خدای تعالی و امر بنفیل و دیگر و در وجهی نیست که
 بوی هوا جهت واقع شود و داخل فم و الف نه بچنین است و از عدم ترک آن حضرت مضغه و استنشق را مواظبت وی صلی الله
 علیه و سلم بر آن لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بودن و وجوب بآنکه در بعضی ترک آن احیاناً نیز آمده چنانکه ذکر کردیم
 پس فعل وی صلی الله علیه و سلم برای تکمیل بود و آن موجب سنت است و امر برای وجوب نبود و فم و الف همچنانکه در حکم
 ظاهر اند حکم باطن نیز دارند و لهذا ابتلاع ریق و نخاع روزه باطل نگردد و بجهت تعارض وجوه خروج و دخول و غسل فرض نموده
 از جهت ورود و مبالغه در تطهیر در غسل بخلاف و منوکر در وی امر باصل ایستاق است و در روایتی از امام احمد نیز واجب اند غسل
 نه در و منوکیه مبالغه در مضغه و استنشق مرغی صائم را سنت است و مبالغه در مضغه بضره است و در استنشق برسانیدن
 آب تا سختی بینی و اگر بخورد آب را بری زبان کفایت میکند و نزد بعضی نه و اگر نمیکند بری زبان کفایت نمیکند با اتفاق و اکثر
 صلی الله علیه و سلم و منور از مرتب ساختن چنانچه اول دو کف دست شستی بهتر مضغه و استنشق کردی بهتر و دومی شستی بهتر و دومی
 شستی تا مرقین بهتر مسح کردی بهتر و دومی شستی چنانکه در احادیث مذکور شد و متوالی ساختن یعنی بی دربی شستی چنانکه
 در انشای و منوکیار دیگر مشغول نشدی و نزد بعضی حدتوالی آن بود که عضو سابق خشک نشود و همه اعضا تر تر شسته شوند
 بشرط اعتدال هوا بلکه بشرط اعتدال مزاج اعضا نیز و قطعاً اخلال به ترتیب و توالی هرگز نگردد و نه بکار و ترتیب نزد امام شافعی
 و احمد فرض است و نزد مالک مستحب و توالی نزد وی فرض و در مذاهب امام ابو حنیفه هر دو سنت اند زیرا که آنچه از نفس قرآن
 مفهوم شده مطلق غسل است بی قید توالی و ترتیب از جهت بودن او برای مطلق جمع و لیکن چون فعل آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم بر توالی و ترتیب آمده سنت باشد و بعضی از سنن باشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر آن مواظبت
 کرده اما هنوز امارات و دلائل وجوب و فرضیت مثل وجود امر ایجابی و وقوع وعید بر ترک آن پیدا نشده پس
 از مجرد مواظبت فرضیت لازم نماید و در هدایه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند و بعضی گویند مراد مواظبت
 مع التزم ایضا است و تحقیق آنست که مجرد مواظبت وجوب ثابت نشود مگر تعمیمه امر ایجاب یا وعید بر ترک و آنحضرت
 بر بسیار از سنت مواظبت داشت با عدم وجوب فند بر مسح سر را گاه بر همه سر کردی چنانچه در بسیار از حدیث واقع
 شده و گاه بر عمامه کردی بی آنکه بر سر نیز کردی و این در بعضی احادیث آمده است و لیکن حنفیه گویند که در اول بود پس
 از آن مسوخ گشت چنانکه گذشت و گاه بر ناصیه سر و عمامه هر دو کردی چنانکه مذکور شد و اما اقتضای بعضی سر یعنی بی آنکه
 بر عمامه کند هرگز نگردد مصنف این چنین میگوید اما در حدیث مسح ناصیه چنانچه در اکثر روایات آمده و ذکر عمامه اصلاً نیست و
 اگر هست آنچنان است که دست در عمامه در آورد و مسح بر سر کردی و ذکر مسح بر عمامه چنانکه گذشت لغیر بعضی طرق حدیث
 مغیر و این شبهه که گذشت آمده که مسح کرد بر ناصیه و عمامه و لیکن این نفس نیست در مسح ناصیه و عمامه معاً و آنکه مراد بیان مسح بر عمامه
 باشد بی مسح بر راس چنانکه تمتع حدیث و دلالت بر آن دارد که گفته علی الحنفین و لیکن آن مسوخ است نزد امام ابو حنیفه و مالک
 و در روایت شافعی از عطاء آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و منوکر و پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح کرد و مقدم راس را اگر چه

صحیح الراسی گفته که نزد بعضی بدعت است و در راه آن از در سنن و تحباب ذکر کرده و الله اعلم اما صحیح حلقوم بدعت است و سستی
 پارسای مبارک اگر در موزه نبودی سستی و الاصح کردی یعنی هیچ جانب مقید نبودی و یکی را از دیگری اولی و از هیچ نهیستی مقید بود
 در اینجا شستن پاهاست و بیان مسح موزه تفصیل بیاورد و همین کلام را در اینجا مشرح تر ازین بگوید انتشار الله تعالی و از احادیث
 که در او کار و وضو آورنده که نزد هر عرصوی مناسب آن عضو و دعای بخوانند چیزی بصحت نهیبوست بلکه محدثین حکم بوضع آن
 کرده اند و آن ادعیه و اذکار به تفصیل در او را و بعضی مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف آن که در بعضی
 اعمال میان محدثان و بعضی مشایخ واقع است در رساله که درین باب تالین یافته است به تفصیل ذکر کرده شده است و آنچه صحیح شده
 آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و تسبیح در اول وضو و وضیفه سنت است یا مستحب و ابو داود و ترمذی از ابو هریره و داؤد قطنی از ابی هریره
 و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جمیع او چون ذکر خدا کند
 پاک نشود و گفته و منسوب سبایق این حدیث در اثبات کمال است به تسبیح و این امر است و استجاب بود یا آنکه باین حدیث
 و احادیث دیگر در باب تسبیح بعضی نیز نسبت کرده اند و لهذا صحیح آنست که وی مستحب است نه سنت و منقول از سلف و ترمذی این لفظ
 که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و بعضی گفته اند که این لفظ منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و بعضی
 گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و در حقیقت گفته که هیچ کس میان هر دو در محیط گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله
 یا انشاء الله لا اله الا الله بگوید نیز قائم میگردد نسبت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ و زناد الفقیه و شرح هدایه شما و همین نزد
 غسل هر وضو از استجاب شمرده است و بعضی از علما غسل اعصنای وضو را یکی از مواضع استجاب صلوة بر حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم نیز شمرده اند و زود امام احمد با اختیار چنانچه از احباب وی تسبیح چنانکه ذکر گشتی در شرح خرقی گفته در اول وضو واجب است و شرط
 صحت و منونت تقوی الله علیه السلام الا صلوة لمن لا وضو له و لا وضو لمن لم یسم و اه احمد و ابو داود و الحاکم عن ابی هریره و این حدیث را
 احمد و ترمذی و ابن ابی سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از زید بن عبد الرحمن بن ابی سعید از پدرش ابی سعید
 خدری نیز روایت کرده اند و بخاری گفته که حسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید است و اسحق گفته که صحیح احادیث
 حدیث اوست و نزد ابی حنیفه معمول بر بنی فنیست و کمال است نه منع صحت و جواز بدلیل آنکه اصحاب بنی اربعه روایت کرده اند که حضرت
 صلی الله علیه و سلم در تعلیم وضو فرمود چون ایستی برای نماز وضو کن چنانچه امر کرده است ترا و در کار تقالی و شک نیست که در وضوئی
 که امر کرده است باینکه کریمه اذا قمت الی الصلوة ذکر تسبیح نیست بآنکه در بعضی طرق حدیث سعید بن زید انقطاع هم هست و در بعضی نال
 وی اختلاف و الله اعلم و بعضی از علما میاستدلال کرده اند بر بنی وجوب تسبیح نموده اند که شیخ که بطریق متعدد از صحاح و حسان آمده که
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم از بول و یا غائط آمده بود و مردی بروی سلام کرد و جواب وی نداد پس نزد دست مبارک خود را
 بسانط و تیمم کرد و جواب سلام وی داد و فرمود بیخ نم کرد و مرا از سلام تو مگر اینک من بر طهارت نبوده ام و در روایتی آمده که آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم وضو بیاورد و مردی بروی سلام کرد و جوابی نداد و چون از وضو فارغ شده اند و خابنی آن نمود و این احادیث
 دلالت دارد که بنی وضو ذکر خدا نمیکرد پس دلالت کند بر عدم تسبیح پیش از وضو و درین استدلال نظر است زیرا که این دلالت ندارد
 بر کراهت ذکر می که مشروع و معهود بود و در شرع منع نمیکند آنرا و به تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسبیح در اول وضو با حدیث
 مستنده و ظاهر آنست و الله اعلم که امتناع حضرت صلی الله علیه و سلم در مخالفت از خصوص رد سلام بود که تاخیر و توقف را در وی محال است
 نه از مطلق ذکر تسبیح محال آمده که منع نمیکند و او را از ذکر خدا هیچ چیز از حدت بلکه نیت هم در بعضی روایات آمده که بعد از نذر و از ابرار

میفرمود و الحمد لله الذی اخرج منی ابو ذبی الحز و بعضی تمسک کرده اند بآنکه در حدیث امیر المؤمنین علی و عثمان که توصیف و منوی
 حضرت صلی الله علیه و سلم برای مردم کرده اند و در کتب تفسیر نیست اگر واجب میبود باینکه در جواب داده شده است ازین تمسک بآنکه
 مقصود ایشان حکایت افعال بود پس که داخل اند در وضو و تسبیح از اقوال مستفاد و منوی ایشان بیان کرده باشند و
 راوی از ایشان اختصار کرده و جزو حدیث را نقل کرده بنا بر شهرت ابتدا به تسبیح در همراهی و زیال و چندین از سنن مثل تحفیل
 و مسواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعضی طرق حدیث بیان وضو غسل بدین اولاد نیز نیامده که ازاله الشیخ ابن الهمام اما
 پوشیده نماند که این جواب خالی از ضعف نیست و تمسک آنجا که بر نفی وجوب تسبیح تمام است و عدم ذکر بعضی سنن و دیگر منافات
 بآن ندارد و بعضی گفته اند که دخل نیست در وضو وجوب را زیرا که وی شرعا و تابع صلوة است و اگر در وی نیز واجب بود لازم آید
 مساوات او بآل و این استدلال سخت نفعیست و نکته نخبه یانه است و نیز از وجود واجب در وضو لزوم مساوات منوع است از جهت
 وجود تفاوتی بوجه دیگر مثل عدم لزوم وضو بحد فلاف صلوة و تواند که تیره و جب و بی خطا باشد از تیره و اجابت نماز چنانچه فی الفضل و
 نسبت بقرائن نماز ازاله الشیخ ابن الهمام پس سبیل در منع وجوب تسبیح همان کلام در ثبوت احادیث وارد درین باب و عدم قطعیت دلالت
 آنها بر وجوب باشد و منع ثبوت تعارض میان احادیث جاوین و انداعلم و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله و حده لا اله الا الله
 له و اشهد ان محمدا عبده و رسولہ در حدیث مسلم و ابی داود و نسائی و ابن ماجه از عمر بن الخطاب آمده است که هر که وضو کند با سبایغ بعد
 از وضو این کلمه گوید گشاده شود برای او بهشت در بهشت و گفته شد و مراد را از هر در که خواهی و جزری در حصن حصین بر من
 ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبہ و ابن السنی آورده ثلث مرات و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من
 المتقین و اجعلنی من عباده الصالحین این زیادت ترندی است بر شهادتین و لیکن در حدیث ترندی کلمه اشهد قبل ان محمد بنیست
 و حاکم در مستدرک و نسائی این را نیز زیاده کرده که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و جزری
 از طریق در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشته شود آزاد را غذا پاره
 و مکر کرده شود و بران و گشاده نشود و دیگر در روز قیامت و ابو موسی اشعری چنانچه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت آب وضو
 آوردن پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وضو ساخت و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسبیح پانزده از سیاق کلام جزری در
 حدیث جمیع منضم شده و صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودی فی داری و بارک فی فی رزقی گفتند یا رسول الله شنیدم که چنین چنین
 میگردی فرمود بل ترک من بیتی آیا هیچ فرمود داشت کردم درین عالمی دعا کردم که جامع خیرات و برکات دنیا و آخرت است مانا که
 ابو موسی این دعا را سهیل و مختصر میزد داشت پس در جواب وی این چنین فرمود یا مردان بود که تو میدانی که در طلب خیر و ایتان فعلی که
 در دمی ادنی ثواب بود ایتانم دارم و ترک کنم اگر چه سهیل و مختصر بود و واجب نباشد از جهت غایت حرص من بر طلب خیر و احراز ثواب
 و تعلیم است و انداعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وضو اعضا را بمیدیل یعنی طرف دستار یا روا یا شسته یعنی رو پاک که
 برای پاک کردن اعضا چه چندان آب از آن مانده باشد خشک کردی و اگر حاضر نکردی دور گردی و حدیثی که از عائشه رضی
 الله عنهما مرویست که کانت که نشافه و در روی خرقه غیثت بها بعد الوضوء بود و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جامه پاره برای
 چیدن آب که سجدید بدان آب را بعد از وضو و در روایتی نیست بها غساله و چه ای مندیل مسیح به وجه که از فی النهایه و حدیث معا و در جمعی
 که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فتیکه وضو میکرد پاک میکرد وی مبارک را بطرف جامه خود در دو حدیث ضعیف است بر ضعیف
 بعضی روایه آن در دو حدیث جامع ترندی مذکور و ترندی نیز تضعیف کرده و گفته که از حضرت درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی

انرا بل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب نصحت کرده اند و بعضی کرده اند و بگزارند تا همچنان خشک شود که موجب نورانیت و
 ثقل میزان احوال است در روایت کرده شده است این قول از سعید بن السیب و زهری انتہی و در بعضی کتب خفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه
 نکر نمود که ایهت ندارد و در بعضی از شرح مشکوٰۃ از ازار نقل کرده که مستحب است ترک تشفیت زیر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 تشفیت نکرده و اگر تشفیت کندیم کرده نیست بر قول اصح و نزد بعضی کرده است و در وضو ساقی کسی آب بردست وی صلی الله علیه
 و آله و سلم نجس میگرد و وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم اندیش غیره و بن شبهه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
 سفری بود و بن بردست مبارک وی آب می ریخت و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث اسامه بن زید مجعین آمده و حاکم در مستدرک
 از حدیث ربیع بن حبه خود آورده که گفت آردم آب و وضوئی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس فرمود بریز را عصای من پس رختیم
 و آن حضرت وضو نکرد و این حدیث میرحیج ترست در حوزة بخت امر و عدم تقید بسفر و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمده که رختیم من آب
 وضو بر اعصابی غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در سفر حضرت این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت اذان جلوم نشده و قید بآن
 نیفتاد و الله اعلم و حدیثی که در تحلییل نجیه وارد شده بعضی از اهل حدیث قبول کرده اند و بعضی رد کرده تردی از حسان بن بلال می آید
 که گفت علامه ابن ابی اسیر را دیدم که وضو کرد و تحلییل کرد و نجیه را پس گفته شد مرا و آری تحلییل مسکینی نجیه را گفت چه منع می کند مرا از اذان و حال آنکه
 دیدم غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که تحلییل میکرد و نجیه خود را و میگوید که درین باب حدیث از عائشه و ام سلمه و انس و ابن
 ابی اوفی و ابی ایوب نیز آمده و لیکن در بعضی طرق حدیث عمار بن کثیر آورده و گفته که سفیان بن عقیله گفته است که عبد الله بن عمر که روایت از
 حسان بن بلال کرده از وی سماع ندارد و نیز تردی گفته که محمد بن اسماعیل گفته است که صحیح ترین حدیثی که درین آمده حدیث عمار بن
 شقیق است از ابی وائل از عثمان که گفت بود و غیر خدا که تحلییل میکرد و نجیه را گفته اکثر اهل علم از صحابه و غیرهم بدان قائل اند و احمد گفته که
 اگر سهو کند از تحلییل نجیه رواست و احمق گفته که اگر بفراموشی ترک کرد و یا تا میل کفایت نسکند و اگر نکرد ادا داده کند و گفته حدیث عثمان
 بن عفان حسن صحیح است و در کثیری در شرح خرقی حدیث عثمان را این چنین آورده که وی صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد و روزی و تحلییل کرد و نجیه را
 هنگام شستن روی پسر گفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که رد آنچنان که دیدیم را که کردم و گفته رواه الترمذی
 صحیح این خبر نجیه و ابن حبان حسن البخاری و ابوداؤد و از انس آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون وضو میکردی گرفت
 کفی از آب و میدارد آنرا در تحت حنک خود و تحلییل میکرد و نجیه خود را و میفرمود همچنین امر کرده است مرا و در گار من عز و جل و با جمله
 حدیث تحلییل بطریق متعدد آمده و در بعضی رواة بعضی طرق آن محدثان را اختلافی هست و مراد را شنواید کثیریست و راجح جانب
 ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذہب معروف و نزد بعضی از امام و مذہب و وی ذهب
 است از جهت حدیث انس که گفت بهذا امرنی ربی و نزد امام مالک تحریک نجیه را در غسل وجه بکفین تا در آید او را آب بدان فاعنه شکر ابی
 را که ملاقی او است و در رساله ابن ابی دینار که در مذہب ایشان است گفته و لیس علی تحلیلهما فی الوضوء و یجری علیهما یدیه الی آخر ما و
 اینهم احتمال نفی و جواب دارد و هم احتمال نفی سنت و ظاهر احتمال ثانی است بقریب مقام شمس گفته که بعضی گفته اند که تحلییل نجیه سنت
 است نزد ابی یوسف و فضیلت است عند بنی هاشم و امام شریک گفته که اصح آنست که ابو حنیفه یا ابو یوسف سنت و کیفیت تحلییل است
 که در آورده اصابع خود را از اسفل نجیه بجانب فوق انتہی و در پاره گفته سنت است نزد ابی یوسف و جائز است نزد ابی حنیفه و محمد
 و شیخ ابن التمام گفته که در بسیاری از کتب روایت آمده که سنت است نزد ابی یوسف و مستحب است عند بنی هاشم که ثابته در
 روی مجر و فعل است بی مواظبت لیکن بعد از ثبوت حدیث انس بهذا امرنی ربی ثبوت مواظبت ظاهر است و الله اعلم و ظاهر

حدیث آن است که ما خبرید بود و بعضی گفته اند که ما در وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام احمد بن حنبل است که در وقت
 شستن روی کند یا در وقت مسح راس و اما تحلیل اصابع گاه گاه که روی در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث ابن عباس
 آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون وضو کنی تحلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای را و ترمذی گفته حدیث حسن
 غریب و در حدیث صحاح بسنن ابوداود از لقیط بن صبره آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون وضو کنی کامل و تمام کن پیر
 را و تحلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق مگر آنکه معانم باشی و تصحیح کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و
 احمد و ترمذی روایت کرده اند از مسطور بن شداد که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تحلیل کرد انگشتان
 پایهای خود را با انگشت خنصر و ترمذی گفته حدیث غریب لا یغفره الا من حدیث ابی ایمنه و نزد امام ابی حنیفه سنت است تحلیل
 اصابع یدین و رجبین و همچنین نزد امام شافعی و نزد امام احمد تحلیل اصابع رجب سنون سنت بی خلاف بحديث مسطور بن
 شداد و در اصابع یدین و در روایت است شهر سنت است بجهت حدیث ابن عباس و لقیط بن صبره و بروایتی نه زیر آنکه ترجیح
 آنها معنی است از تحلیل و مالک تحلیل مخصوص با اصابع رجب داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند یا یکی نیست و لیکن تحلیل اصابع
 است و نفس را و کیفیت تحلیل اصابع رجب آنکه تحلیل کند خنصر ید بیری ابتدا کند از خنصر رجب یعنی وضو کند بخنصر رجب بیری
 بجهت رعایت تیامن و تحلیل کند اصابع یدین را بعد از آوردن اصابع یکی در دیگری و سنت بودن تحلیل اصابع بر تقدیری
 است که آپ درون انگشتان برسد و مقصود از تحلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان بیک و یکدست بود و دیگری
 آپ در درون آنها نرسد تحلیل واجب بود و اتفاق و وعیدی که بر ترک تحلیل اصابع در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در
 هدایه آورده است که تحلیل کند اصابع را تا تحلیل نکند تا چشم محمول بر پهن صورت است که آپ بمیان اصابع نرسد یا الفین و آن
 حاصل نگردد و الا و در وعید ناظر و وجوب است پس سنت چون باشد یا آنکه گفته اند که این حدیث ضعیف است ضعفی این چون
 بن ناریا ذکر این الهام و اما تحریک انگشتی در حدیثی ضعیف وارد شده در حدیث ابی رافع که این امام
 و دارقطنی آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اذا توضأ حرك خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضو است
 و شیخ این الهام در زاد الفقیه آورده که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود واجب و در زیر آن نرسد واجب
فصل در کتب آنکه حدیث آنکه بسته و غیر ما بر دیات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر
 مسح بر موزه کشیدی و در هوا لب لده میگردید که تصریح کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین بقو اثر ثابت شده است که مسح
 و شبهه از بدان راه نیست و بعضی از علما را و بیان آنرا صحیح کرده و از هشتاد و دو گذشته و شصت و نه گذشته و داخل ایشان اند و هیچ یکی
 سلف انکار آن نکرده مگر از امام مالک روایتی نقل کنند که مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در موطای خود گفته
 که مالک بن انس گوید که مقیم را مسح بر موزه جایز نبود و حال آنکه اکثر احادیث و آثار را که مالک روایت کرده در مسح است و شیخ
 این حجر گفته که روایات صحیح از مالک مصرح اند بوجوب مطلقا و بعضی گویند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه نفس خودش
 بود اما فتوای او بر جواز بود و مثل این منتقل است از ابویوب صحابی التمی و کتب مالکیه شیوخ سنن بجز از آن در سفر و حضر و سنن
 شرح نقایه مسح بر موزه جایز است نه سنت مشهوره و از امام ابو حنیفه روایت می کنند که فرمود حکم کردم مسح خفین تا نرسد
 وی آثار و اخبار مثل منوثر و امام احمد فرمود که مسح و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 روایتی فرمود چهل مرتبه از صحابه حدیث کرده اند بدان مرفوعا و موقوفات و اینها را که گفته مردی می آید و می پرسد مرا از مسح خفین

پس در تنگی می افتم که از اهل اهل بیت باشد و آنرا اگر بعضی قرات جبر را در داخل حکم بر مسج کرده اند و قرات نصب را بر عمل خالی از نشتر نیست پس مسج خفین غیا بکعبتین نبود با اتفاق و امام حسن عسکری فرمود که حدیث که در اینهاست از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسج کرد بر خفین و در آنجا میگویی یا خدایا مسج خفین بکعبتین و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کفری می گویند که بیشتر کفر را بر آنکه مسج خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه مثل این آمده و با جمله در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسج بر موزه کشیدی خدمت حضرت کعب بن زحره فرمود و مدت سفر سه شبان روز چنانکه روایت کرد مسلم از علی بن ابی طالب و روایت کرده شده است این حدیث از شهره صحابی که در حج الجوامع سیوطی مذکور اند و امام احمد از عرف بن مالک اشجعی آورده که گفت اگر که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسج بر خفین در غزوه تبوک سه شبان روز مسافر را و یک شبان روز مریض را و گفت امام احمد که این اجماع حدیثی است در مسج خفین زیرا که در غزوه تبوک است و آنرا خبر غزوه است که غزوه رسول خدا و آخر فعل و دست صلی الله علیه و سلم و مسج بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح وارد شده است و ابو داؤد و ترمذی خود از علی رضی الله عنه بطریق متعدده آورده که فرمود اگر کار و بار دین برای حکم عقل بودی یا پان موزه اولی بودی مسج از بالای آن و تحقیق دیدم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که مسج کرد بر ظاهر خفین و امام اسفل موزه حدیث ضعیف وارد شده و در حدیث صحیح چیزی ثابت نشده چنانکه از غیره بن شبهه در حدیث ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت و من کما نیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک پس مسج کرد و اعلامی خف را و اسفل را و ترمذی گفته که این حدیث معلول است و اتصال و بی غیره ثابت نشده الا بیه که کاتب غیره بود و سولای او و هم ترمذی گفته بر سید من با زنده و بخاری را ازین حدیث این هر دو امام گفتند که این حدیث صحیح نیست ابو داؤد و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و در اکثر طرق حدیث غیره مطلق واقع شده که مسج علی الخفین بی ذکر علی و اسفل و نزد ترمذی در بعض طرق و ابی داؤد و احمد علی ظاهر جایز واقع شده و نیز امام ابی حنیفه مسج بر ظاهر خف فرض است و بر باطن و عقب و ساق اصلا جائز نبود و مذہب امام احمد نیز بچنین است و نزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض و بر پایان آن سنت است و نزد امام مالک نیز بچنین است و کیفیت مسج نزد ایشان آنست که بگرداند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ از خف پست بر کشد هر دو دست را بطرف کعبین بچین کند و مسج خف سیری و بگرداند دست چپ بالای خف و دست راست را پایان او و بر دل بکشد و مسج خف از کعبین بطرف اصابع و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر جوب مسج کردی چنانچه در روایت احمد و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث غیره بن شبهه آمده و نیز روایت کرده امام احمد از بلال را که آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو میکرد و مسج میکرد بر کعبه و موقین و ابی داؤد و ترمذی این آورده و موق جبرموق را گویند فارسی معرب است و جبرموق و سطرزی گفته که موق خف قیصری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام و زکشی در شرح خرقی آورده که جبرموق خف و اسی است که پوشیده می شود موق خف در بلاد بارده و ابی داؤد و ترمذی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان از اصحاب عظام آورده است که ایشان مسج بر جوب کردند و جوب موزه را گویند که بر بالای موزه می پوشند بجهت سردی هوا یا بگذاشتن موزه یا پایان از جبر که و خدا را خواند از موق باشد یا از جبرم و مسج بر جوب جائز است چون موزه یا پایان و بالا را هر دو بر طهارت پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف و محمد مطلقا و نزد ابو حنیفه اگر سخت و مغل و مجلد باشد چنانچه بدان راه توان رفت و ابی آنکه برینند بر ساق بایستد جائز بود و اگر سخت نباشد جائز نباشد مگر آنکه رقیق باشد بعدی که تری آب مسج جوب موزه درون برسد گویند که هم بر دوی مسج کرد و در مذہب امام احمد نیز مسج بر موزه که بالای موزه پوشیده باشد جائز است و نزد شافعی مسج

بیمه جوب درست نبود اگر چه منحل باشد و احادیث مذکور هجرت است بروی و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در سجده خفتن و غسل
 رملین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو یا بامشورت بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نبودی و اگر بامشادر
 موزه بودی مسح کردی و موزه ببردن نکردی و علما را در اینجا اختلاف است بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار است
 در ابل بعت از خراج و روافض و نزد این جماعه از علما اگر بامشاور باشد موزه پوشند و مسح کنند از برای مصلحت مذکور و
 اکثر بر آنند که مسح رخصت است اگر بکنند با کثرت و عذیمت همان غسل است یعنی اگر بای از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن ماجر
 گرد و مختار صاحب هدایه این است و نزد امام احمد و روایتی مسح افضل است از برای ترجیح سنت و مخالفت شعار اهل بدع که ازان
 منع کنند و در روایتی دیگر بر او بر است از جهت ورود و شریعت بهر دو و مختار مصنف نیز همین است چنانکه گفت و چون در فضیلت
 مسح و غسل علما را اقوال است فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده شد تا معلوم گردد که احسن اقوال همین است که عادت نبوی بود

صلی الله علیه و سلم یعنی تکلف نکند و مقید هیچ جانب نباشد و هیچ یکی از جانبین را افضل و ارجح ندارد و هر دو برابر کار و الله اعلم
فصل بدر آنکه جواز تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و این در شریعت آن در موزه و مسیح است که عقد عاقله نم شده و آنچنین
 مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس در شکی که دایم بگوید
 که حبس کردی و نگاه داشتی رسول خدای مصلی الله علیه و سلم و مسلمانان را بر غیر آب پس نازل شد آیت تیمم گفت اسید بن حضیر
 چه عجب بسیار است برکت شای ال ابی بکر گفت حجت کند ترا حق تعالی ای عاقله نمی بین ترا که صادر شد از تو امری اگر چه بظواهر
 مکره و پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و کشتادگی مسلمانان را و آورده اند که بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار
 بیافتند و در کیفیت تیمم اختلاف است اکثر بر آنند که تیمم دو مرتبه است یعنی دو بار دست زدن است بر زمین یکبار برای روی و دوم
 برای دودست تا مرفقین و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک وشافعی و مختار بعضی اصحاب احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و
 مسن بصری و شیبی و سالم بن عبد الله بن عمرو و سفیان ثوری است و طبرانی و داؤد الطنطنی و حاکم از روایت جابر آورده اند که رسول خدا
 فرمود صلی الله علیه و سلم اتیمم مرتین لوجه و مرفقین لذرعین الی المرفقین و این حدیث را طبرانی از ابن عمر و از ابی امامه مد و
 حاکم از ابن عمر و احمد از عمار یا شریز و روایت کرده اند و نیز ابو داؤد از عمار بن یاسر آورده که مسح کرد و در صحابه برای نماز فجر و بعد از ایشان
 با رسول خدای صلی الله علیه و سلم پس زدند بگفتمای خود و صدید را پسر مسح کردند بر ویهای خود و مسخه و واحده پسر باز زدند بگفتمای خود و صدید
 را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تا مامک و آباط و لیکن درین حدیث مرتبه تا ابطین واقع شده و این بجهت آن بود
 که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست تمام تمام عضو است از کف تا ابط و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدن است
 بر زمین و بر روی و هر دو کف دست الیدان و این مذهب مشهور امام احمد حنبل است و قول قدیم امام شافعی و مختار از مذهب شیعی
 اول است و منقول است از عطاء کحول و او را زعمی و سختی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک و دیگر اصحاب حدیث
 و دلیل ایشان حدیثی است که در صحیحین از عمار بن یاسر آمده که وی جنب بود و برای تیمم حیا داشت در خاک می غلطید خبر بحیرت رسید
 فرمود پس خود ترا ای عمار که میزدی هر دو دست خود را بچینین پس آن حضرت برای نمودن عمار هر دو دست خود را بر زمین زد و
 نفع کرد و هر دو کف پسر مسح کرد و هر دو دست روی را و کفین را این لفظ بخاری است چنانکه در مشکوٰۃ آورده و لفظ مسلم چنین است
 که بکنند و بدستهای عمار که میزدی هر دو دست خود را بر زمین و نفع نیکردی پسر مسح میکردی بدو دست روی خود را و کفین خود را و جواب
 ازین دلیل گفته اند که مراد و مقصود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا بیان صورت نموده است برای تعلیم عمار و نمودن وی دست بر زمین

چنین باید زد و بر زمین نمی باید تا طبعه نریان تمام صورت تخم و چینه و آن تخم حاصل شود و خاک پان تعلیم مزبه را روایت کرده و لهذا در روایات دیگر از آثار در سنن ابی داود و غیره آمده که دومی اشجع است بآنکه تخم دو مزبه است و در بعضی حدیث نیز در بعضی روایات آن لفظ مزبه داده نیست و همین مقدار است که هر دو دست را بر زمین زد و همیشه اند عبا را زوی پس مسح کرد و روی را و هر دو گذشت را و این علی را اطلاق شامل دو مزبه نیز تواند بود که مانی در شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته که محفوظا مزبتین است نه مزبه واحد و این جواب است از ذکر مزبه نه مزبتین و اما ذکر کفین و مسح بر آن نیز خون مقصود نه بیان تمام تخم داشت اقتضای کرد بر آن بحجت کلمات آن در تعلیم مزبه بدلیل ذکر ذرا بین الی المرقتین در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد کفین اینجا بدین است و چون ذکر بدین و ازاده کفین آمده است چنانچه در آیه سرقه السارق و السارق فاقطعوا یدیهما عکس آن نیز جائز بود و وجود العلاقه چون مختار مصنف مذاهب جمهور محدثین است میگوید که چون اشجرت تخم کردی یکبار برد و کف مبارک بر زمین زوی و بر روی و هر دو دست بالمیدی و در بعضی روایات صحیح بود و واقع شده بتقدیم وجه بر کفیه و بالعکس و در بعضی تخم بتقدیم کفیه بر وجه و شیخ ابن حجر گفته از اینجا معلوم نشود که ترتیب در تخم شرط نباشد و بنا بر کلام مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زوی و نیامده که دست را تا مرقتین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف است و در مرتبه احادیث که در مزبه واحد مسح کفین آمده در قوت و صحت نیست مصنف اینچنین میگوید و لیکن شیخ ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث مزبتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد و لم یخرجاه و در اقطنی گفته است رجاله کلام ثقات متعصبیه بدانکه از باب حدیث در ترجیح مذاهب ثانی بجداند و شیخ ابن حجر نیز در شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و گفته که ایتان بخاری عنوان را بلفظ حزم که گفته باب انقیام الوجوه و کفین بیشتر خلاف از جهت قوت دلیل است زیرا که احادیث وارد در صفت تخم صحیح نشده سواى حدیث ابی جهم و دومی ذکر بدین کرده جملاً و اما حدیث عامر در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و در سنن بزرگتر مرقتین و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط و درین دو روایت مقال است و آنچه ترجیح میکنند روایت صحیحین را در اقتضای بر وجه کفین آنست که عامر بعد از طهت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فتوی میداد آن و راوی حدیث اعرف است بر او از غیر خود خصوصاً صحابی مجتهد و همچنین روایت صحیحین مزبه است و غیره بر مزبتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظا مزبتین است نه مزبه واحد مرادش حفظ مذهب است نه روایت زیرا که اختلاف است میان شافعی که مذهب او اول است یا ثانی و صحیح و محفوظا آنست که ثانی است و گفته که جواب نووی در شرح مسلم مقصود بیان مجرد صورت مزب است از جهت تعلیم بدانچه حاصل شود بوی تخم متعقب است بآنکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد بیان صحیح است چه ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اما لیکنک بهان جمیع چیز است که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرقتین بقیاس و منوفاست چه آن قیاس است در مقابله لئس که دلالت دارد بر مسح کفین بآنکه قائل بعدم نیز قیاسی دارد و معارض این قیاس دان قیاس است بر حد سرقه انتهی کلام الشیخ اگر گویند پس از مشکل شده آنچه گفته اند و توجیه مذهب اول مدخل شد پس چه میگوئی تو در اثبات این مذهب جو ابش آنکه بی شک احادیث درین باب مختلف و متعارض آمده در بعضی مزبتین و در بعضی مزبه واحد و در بعضی مطلق مزب و در بعضی کفین و در بعضی بدین الی المرقتین و در بعضی بدین مطلق و اخذ با حدیث مزبتین و مرقتین اخذ است با احتیاط و عمل است با حادیث طرفین از جهت اشتغال مزبتین بر مزبه و مسح ذراعین تا مرقتین بر مسح تا کفین دون العکس و نیز تخم طهارتی ناقص است پس اگر عمل آن بیشتر بود و مستوجب مرقتین و برای روی و دست مزبه علیحدّه باشد بهتر و با احتیاط قریب تر اگر گوئی تا ابط

بهستیا طایر تریست چرا آنرا خند نکرده گویم حدیث الی الا باطیحه نیست با آنکه وقوع ذرا عین در حدیث ابی جهم چنانچه در
 شرح السنه روایت کرده و گفته حدیث حسن و یدین که ظاهر در ذرا عین است چنانچه در صحیحین آمده بودید آن است اگر گوئی
 چه اثر به و مسح کفین را فرض نداشتند و زیادتى را مست و مکمل آن چنانچه غسل مرتین و ثلث مرات و مسح تمام راس در وضو
 جواز آنکه مردی در وضو هر دو غسل است تارة فتارة لاجرم ادنی را که تیش است فرض داشتند و زیادتى را مست و اینجا
 احادیث متعارض آمده و طایفه درین بارتیج بود و رعایت احتیاط صالح است برای ترجیح و قیاس بر وضو که اصل تمیم است
 نیز برای این ترجیح است نه قیاس در مقابل نقض و شک نیست که قیاس بر وضو اقرب است از قیاس بر حدیثی که اگر گوئی تقاض
 احادیث بر تقدیری بود که درجه مساوی باشند و مخدشین خود حکم کرده اند که احادیث ضعیفین در صحاح مذکور نیست گوئیم که عدم
 ذکر آن در صحاح محل بحث است چنانکه از حاکم و دارقطنی نقل کرده شد با آنکه عدم قوت و صحت آن احادیث در زمان آن آنکه
 عمل منع است شاید که تطرق ضعف و همین در آن بعد از ایشان پیدا شده باشد بجهت این بعضی رواة که بعد از آن روایت
 کردند و متأخرین محدثان که بعد از ایشان آمدند آزاد سنن در آوردند نه در صحاح و از وجود ضعف در حدیث نزد متأخرین لازم
 نیاید وجود آن در زمان متقدمین و این نکته در غایت جود است چنانچه در مقدمه اشارت بآن کرده ایم و این غایت
 سنی است در تحقیق این مقام و در شرح شیخ ابن العمام بر هدایه نیز سخن درین مقام باین بسط و تفصیل واقع نشده و لهذا تفصیل
 والملة و علی نبیة الصلوة و التیة و الله اعلم و علمه اکرم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین که نماز خواند و خواه سنگ و خواه
 خاک و خواه ریگ تمیم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی باین کلام نفی مذہب شافعی کرد که تمیم را مخصوص بنجا میزد
 و بغیر آن درست نه و در قول ابو یوسف رحمه الله علیه که گوید چیز بر خاک و ریگ درست نبود و مذہب امام ابو حنیفه رحمه الله علیه
 آن است که تمیم جائز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس رطوبت و مراد بجنس رطوبت آن داشته که با تشنگی گداخته نشود و در
 خاکستر نگرند و دو شیخ مصنف برای تأیید این قول می آورده که میفرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حیثما ادرکت هر جا که در یاب
 ره یا من اسی الصلوة مردی را از امت من نماز یعنی هر جا و بر هر زمین که وقت نماز در رسد فعنده پس نماز را بجا آورد آن زمین است
 مسجده و طوره جای نماز آن مرد و طهارت وی یعنی همان زمین تمیم کند و هم بر آن نماز گذارد و بخلاف امم سابقه که نماز ایشان
 جز در ریج و کناس جائز نبود و طهارت ایشان جز بآب درست نه و تسمیه آن مکان بمسجد کنایت است از عدم اختصاص
 سجود بموضع دون موضع یا مجاز است از مکان معین مبنی برای نماز چون نماز در اینجا نماز شد گویا مسجد شد کذا فی الکرمالی
 و این بیان مبنی بر کسر جمیع مسجدهست و هو الا کثر و بعضی بفتح جمیع نیز خوانده اند ای مکان بجز رفیه السجدة و این حدیث مرصع است
 در آن که جنس زمین طهور است و تمیم مخصوص بنجا و ریگ نیست چنانکه مذہب امام اعظم است و در حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت
 برای هر یک فریضه تمیم جدید کردی چنانکه مذہب امام شافعی رحمت که میگوید که برای هر نماز فریضه تمیم جدید باید و نوافل
 بر تبعیت آن بگذارد و میگوید که طهارت تمیم ضروری است و از برای دفع حجج حکم ضرورت نماز بدان جائز داشته اند چنانکه طهارت
 صاحب فدر که برای هر وقت نماز و وضویش باید کرد و بلکه آن حضرت جواز تمیم را بر سبیل طلاق فرمود و آنرا یعنی تمیم را قائم مقام وضو
 داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد و بیک تمیم نیز جائز بود و مذہب ابو حنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت موافق آن است
 بآب در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عام تر از آنکه فرض باشد یا نفل چون نماز بر خاستی بدل نیت نماز کردی
 و بعد از نیت گفتی اے الله اگر پیش از بیک نیت بزیان و لفظ مردی نیست در احادیث همین قدر مردی است که چون نماز بر خاستی گفتی اے الله

و ذکر نیست چنان مقرر است که افعال بالنیات بقیین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون تحقیق نیت همان قصد قلبی است
احتیاج بلفظ نیت ندارد و از قواعد شرع و لزوم عقل نیز معلوم شد که اگر زبان بادل جمع شود اتم و اکمل بود و از تنبیه است که فقها گفته اند که
اگر بلفظ نیز بگوید بهتر بود و فایده و روایات فقیه آمده که اگر از احتیاط قلب عاجز آید فعل زبان کفایت است و تجدید آن بگوید که نیت
بزبان خواندن بدست است و با لفظ الله که دستها برود و داشتی یعنی تکبیر و رفع یدین واجب بودی در اکثر احادیث همچنین واقع شده و کتب
ابی یوسف و مختار جامعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضی خاں و غیر ایشان این است و میگویند که رفع دست تکبیر است پس متارن باشد و او در
بعض احادیث تأخیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه در سنن ابی داؤد و سنن ابی حاتم و سنن ابی حنبله آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر پشت
برود دست خود را بر او و دشمنای خود پیشتر تکبیر میگفت و مذنب امام ابی حنیفه و محمد بن اسلم است زیرا که در رفع یدین تکبیر است از غیر حق جل و
علا و در تکبیر اثبات کبریا می آید و او را سبحانه و تعالی و نفی مقدم است بر اثبات چنانکه در لاله الا الله و عاظمه مشایخ برین اند و در هر دو
این را صحیح گفته و در شرح ابن المام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تکبیر است پیشتر رفع و گفت که بهیچ در سنن کبری از انسن
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح می کرد نماز را یکبار میگفت پیشتر میرداشت و دست خود را اما
مخاضی میشد با هم این از اذنین او را و این حدیث صحیح است در تقدیم تکبیر بر رفع و گفته که رجال وی همه ثقات اند و نیز گفته که
روایت ابی وائل و برادر نیز ظاهر است در آن پس در رفع دست قول آمده و جابر است که همه فعل آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم انتهی
دوستان بر او نشستن اکثر تا بگویند برای بر خدی و گاهی تا بدو شهادت اول امام ابو حنیفه است و مروی از احمد بن حنبل نیز که
و تمسک ایشان بحدیث و اهل بن جبر است که مسلم و ابو داؤد و روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در نماز
در آمد تکبیر گفت و بر داشت و دست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از ابی داؤد آمده که بر داشت و دست را مقابل دو
دوش و مقابل کرد و در انگشتان خود را بدو گوش و بر روایتی بر زمین دو گوش و بر روایتی بر داشت و دست را تا دیدم ترا انگشتانش
را نزد یک گوش و در روایتی از ابی داؤد و مسلم و بخاری و نسائی از مالک ابن الحویرث مخاضی اذنیه و در روایتی فروغ اذنیه
آمده و ثانی مذنب شافعی و مالک است و از احمد نیز روایتی است و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی
که در میان جامعه از صحابه گفته که من مائتترین شما ام نماز میگیرم بر اصلی الله علیه و آله و سلم آمده و بعضی در تطبیق این روایات که در بعض
خداوند تکبیر واقع شده و در بعضی اذنیه و بعضی فروغ اذنیه گفته اند که خداوند تکبیر محمول است بر کفهای دست و خداوند اذنیه بر ز انگشتان
و فروغ اذنیه بر انگشتان و این تسبیح منقول است از امام شافعی و قتیله که بر آمده و رسیده شد از جمیع میان این احادیث بعد
از آن دست راست را بر دست چپ ستادی برابر رسیده در صحیح ابن خزمه همچنین ثابت شده نهادن دست راست بر دست چپ
مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد است و درین باب در صحیح و غیره تا بیشتر از آن است که حضرت توان کرد بخاری و موطا
روایت کرده از سهل بن سعد که گفت مرد ما بر او بوده اند که بر دست راست تا بر دست چپ در نماز و مذهب امام مالک و اسات
یاجب از وضع نیز شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که مشهور از مذنب نزد مالک که سال است و نزد بعضی از ایشان وضع نیز آمده و لیکن
انچه معمول است نزد ایشان همان ارسال است انتهی و عجب آنکه حدیثی در کتب درین باب یافته نمی شود و الله اعلم بکی از علماء
مالکیه را در مدینه مظهر دیدم که گفت احتجاج ارسال نزد مالک است که وضع یدین علامت خشوع است و اگر آن در باطن نباشد
عدم موافقت ظاهر با باطن لازم آید و آن علامت لفاق بود و او می گفت از اینجا ظاهر کرد که وضع فضل بود که علامت خشوع است
و عنوان ادب باطن و بنای نماز بر ظاهر است پس سبک ماند و هیچ نگفت و بر رسیده نهادن فوق سر و مذهب امام شافعی است و در روایتی

اذا تمیز هست و تحت ایشان حدیث دال بر حج است که گفت نماز گزار و هم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس نهاد دست بر دست
بر دست چپ بر سینه خود و بخین روایت کرد و ترمذی از قبضه بن محبوب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که می نهاد
دست خود را بر سینه خود و مذهب امام ابوحنیفه و روایتی از امام احمد است نهادن دست راست بر دست چپ زیر ناف و در روایتی
در مذهب احمد نیز که بر سینه نهاده زیر ناف ترمذی گوید که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هر چه کند جائز است و متمسک ایشان
حدیث احمد و ابی داؤد و در اقطنی و بهیقی است از علی مرتضی که گفت السنة و وضع الکت علی کف تحت السرة و در جامع الاصول
این حدیث را بر روایت رزین نیز آورده و در بعضی رواة این حدیث منعنی هست بخین نقل کرده شیخ ابن الهمام از امام نووی و گفته
که آنچه ثابت است وضع بینی بر سیر است اما وضع او تحت السرة یا صدر ثابت نشده در وی حدیثی پس واجب شد عمل بد آنچه معتاد و محمود
از ان در حال قصد تعظیم در قیام و آن تحت السرة است انتہی و کیفیت آن وضع کف بر کف است و ظاهر وضع ید بر ید که در حدیث
واقع شده همین است و نزد بعضی وضع کف است بر مفصل و مروی از ابی یوسف آن است که قبض کند بر دست راست بند دست چپ
و در بعضی احادیث لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از وائل بن حجر روایت کرده که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم چون می ایستاد در نماز قبض میکرد و در لفظی از حدیث احمد و ابی داؤد و وائل بن حجر وضع ید بینی بر ظهر کف سیری و در سنن
و مساعی نیز واقع شده آورده الزکشی فی شرح المحرق فی مذہب الامام احمد بن حنبل و شمسینی گوید مختار آن است که بگیرد و بند دست چپ
بخضر و ابهام بینی و وجه اختیار بردن اوست جمیع میان افزد و وضع و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ان یعنی بعد از دست
بر دست نهادن دعای استفتاح بخواند و همین است مذہب کثرتی نقل کرده که نزد امام محمد وضع یدین بعد از خواندن دعا
استفتاح است در حال قرائت پس وضع یدین سنت قرائت است نزد امام محمد و سنت قیام است نزد شافعی و آن یعنی دعای
استفتاح بر چند وجه صحیح مروی است که در هر وقت بوحی از ان وجوه تنهیا یا مجتمع بوجه دیگر بخواند که در هر وقت همه آنرا بخواند
ولهذا ذکر هر کدام از آنها در احادیث مختلف آمده و در هیچ حدیثی جمیع نیامده و شک نیست که اگر جمیع کند نیز جائز خواهد بود و وجه اول
روایت امیر المؤمنین علی که فرمود کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قام الى الصلوة قال وجبت وجهی للذی فطر السموات
والارض خفیفا مسلما و اما من المشرکین ان صلواتی و محیای و عیای و عیای و محیای و عیای و محیای لا شرک لرب العالمین لا شرک لرب العالمین و اما من المسلمین
اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربی و انا عبدک ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت
و ابدنی لاسن الاطلاق لا یهدی رحمتها الا انت و اصر و عینی سیدنا لا یصرف عینی سیدنا الا انت لبیک و سعیدک و انحر کلک بیدک
و المشرکین لبیک انابک و الیک تبارکت و تعالییت استغفرک و اتوب الیک این حدیث مسلم است که در مشکوٰۃ آورده و در
جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر نیز آورده و از حدیث محمد بن مسلمه بر روایت نسائی آورده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم کان اذا قام یصلی تقو عا قال لا اله الا انت وجهی للذی فطر السموات و الارض خفیفا و اما من المشرکین و بر روایتی از ابن
المسلمین و اما اول المسلمین نیز آمده و گفته اند که قول نا اول المسلمین مخصوص با حضرت است و از غیر و کذب بود و نزد بعضی مفسد نماز که آنکه
اراده لفظ آیت کند پس مفسد نبود و در کتب خفیه مذکور است ثنی و لا یوجبه و ما دبه ثنا سبیا نک اللهم و محجک است چنانکه در وجه سوم
مذکور گرد و از حدیث عائشه و شمسینی میگوید متمسک ایشان درین باب بخیر است النس است که در اقطنی و در سنن خود با سنادی که رجال
ثقات اند آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون اقتضای نماز میکرد و تکبیر میگفت و رفع یدین نمیداد تا محافای میشد هر دو و نه پشت
وی و در نزد کوش او را بر پیر می گفت سبحانک اللهم و محجک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله الا غیرک و در اینجا ذکر توجیه نیست و نزد ابی یوسف

این کلام ترمذی است و وی بعد از آن حدیث عائشه را آورده که در وی آن زیاد نیست و گفته این حدیثی است که منی شهادت
او را که باین وجه و حدیث که یکی از رواة اوست تکلم کرده شده است و در وی از جانب بنظ وی و صاحب مشکوٰۃ این حدیث را
از ترمذی و ابی داؤد آورده اند حدیث عائشه از ابن ماجه از ابی سعید و ابی طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طعن گفته که
حق آن است که این حدیث حسن مشهور است و مندرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب و آن ذکر کرده بوی عبداللہ ابن مسعود و غیر وی
از مجتهدین صاحب رفته اند بوی بسیاری از علما تا بعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته و اختیار کرده است و ابی یونس
و غیر وی از علما برای استفتاح مسلوٰۃ و چگونہ نسبت کرده شده این حدیث را بطعن و ضعف و اجله علما حدیث بدان رفته مثل
سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راہویہ و غیر ہم و ہم طبعی گفت که تو ریشی گفت این طعن از صاحب مستخرج نیست گمان
آن است که بعضی مردم که در کتاب ترمذی نظر کرده اند آنرا بگویم خود در اینجا آورده و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادی است
که خود آورده نه در حدیث و جمع اسانید وی و چگونہ چنین باشد که اعلام اند حدیث آنرا آورده و بدان اخذ کرده اند و ابو داؤد
در جامع خود ما سنادی که آورده و گفته است که این اسناد حسن است و رجال وی هم معنی و قبول اند با کلمه حجج و تعدیل امری است که
مختلف میگردد و در وی امری که بکلی تضعیف راوی کرده و دیگری توثیق وی نموده و لازم نیاید از طعن که ترمذی در حدیث
ابی سعید کرده طعن در وی از جهت تغایر سیاق حدیثین و لهذا احمد حدیث ابو سعید را لم یصح گفته و بحیث عائشه را ذکر کرده و
گفت بنده ضعیف صانہ اللہ تعالی و نیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شده بجهت عدم قوت حفظ و ضبط بعضی از رواة
وی که متاخر اند از زمان آنکه اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد آن نزد ایشان ضعف حدیث
مطلقا لازم نیاید از اینجا طعن و رد مذہب اند و این نکته مکرر گفته ایم و در مقدمه و در باب تحیم و بغایت درست و صریح است و اند
اعلم و سوطی در جمع الجوامع از ابن جریر آورده که گفت حدیث کرد مرا سیکه صادق میدانم و از ابی بکر و عمر و ابن مسعود که چون استقام
میگردید میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله الا انت و از اسود بن یزید آورده که گفت ابو عمر بن الخطاب
چون افتتاح مسلوٰۃ میکرد بر میداشت او از خود را و میگفت سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره و تنبیہ از کلام طبعی که نقل کرده شد ظاهر شد که
حدیث عائشه حسن است که بکثرت طرق بحدیثش رسیده و مصنف حکم بطخت او کرده و الحق چنین مزد چه حسن بکثرت طرق و اصل
بحدیثش کرده و آنرا هیچ غیره خوانند با آنکه تلقی است بقبول نیز از موجبات صحت و شهرت و متفاوت است که تقریفاً فی موضع و نیز چون
آنرا روایت کرد و لا بحدیث باشد و چه چهارم در حدیث دیگر آمده که در وقت استفتاح میگفت اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر الحمد لله کثیر الحمد لله
کثیر الحمد لله کثیر اسمع اللہ العکبر و اصدنا اللهم الی اعوذ بک من الشیطان و من ہزله و لغفه و نقضه و نقضه ترمذی این را بطریق جزئی است و
زیادت بر حدیث عائشه از حدیث ابی سعید با تفاوتی که ظاهر است آورده چنانچه در وجه سوم ذکر کردیم و صاحب مشکوٰۃ این را
باستقلال از جمیعین عظیم چنانچه مصنف ذکر کرده است از ابی داؤد و ابن ماجه روایت کرده و با تفاوت با در کتاب خود بیان کرده
و چه پنجم در روایت دیگر آمده اللہ اکبر عشر مراتب ثم سبع عشر ثم خمس عشر و سبیل عشر و لیستعقر عشر ثم یتقول اللهم اعظم لی و اهدنی و ادر
عشر ثم یتقول اللهم الی اعوذ بک من حریق المقام لیوم القيمة عشر الی این روایت را درین کتب که حاضر اند نیا قدیم و نزر بسنن
صحیح است و چه ششم در روایت صحیح آمده که بعد از تکبیر گفتی اللهم یا عبدی و یا عبدی یا کما یبغی الثوب الا بعضی من الدنس این حدیث مثل حدیث
ابو بکر است که در وجه دوم مذکور شد الا یتخذیم اللهم اسأل بر اللهم نقنی و یدکر من الذنوب بل من السنایا و زیادت یا منکلم و

آمین و از آنها که قائل اند اسرار تسمیه توری است و احمد ابو عبیدة و مروی است از عمر و غنی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن
 الزبیر و مروی است از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابوبکر و عمر و عثمان و بنیدیم از ایشان که
 جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را و او احمد و نساوی و ابن خزیمه و الدارقطنی و در جامع الاصول حایث الس را در باب ترک
 جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و برین است عمل کثر اصحاب و تابعین و من بعدهم
 و ایشان افتتاح میکردند با الحمد لله رب العالمین و گفت زرکشی که در لفظ بخاری آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و
 ابوبکر و عمر افتتاح میکردند نماز را با الحمد لله رب العالمین و در روایت مسلم آمده که ذکر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم را و الدارقطنی
 میگوید که صحیح نشده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جهر بسم الله حدیثی اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف
 و امام احمد تمییز کرده است که بعضی آنکه که در مدینه جهر تسمیه میکردند بسم الله حدیثی بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن بودند
 انقی و بعضی شرح حدیث گفته اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جهر برای تعلیم بود چنانچه
 در قرأت ظاهر اشیاء را در بعضی سوره جهر میکرد و آنکه که فلان سوره میخواند تعلیم لایق و چون تسمیه بزمب شافعی جزو است
 از فاتحه و از هر سوره جهر میکند از نماز جهریه با فاتحه و با سوره و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اوقات
 بسم الله جهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار میکرد و چنانچه مذکور است در بعضی اوقات اخفا میکرد و بعضی اوقات
 نماز جهریه بودی نه آنکه همیشه جهر میکرد و چنانکه مذکور است شافعی است و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک جهر
 بسم الله الرحمن الرحیم و درین باب حدیث آورده از عبد الله بن مغفل که پرسش گفت شنیدم را بر من که خواندم بسم الله الرحمن
 الرحیم پس گفت ای پسر من دور دار خود را از آنکه چیزی تو پدید آری در اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب نه
 پیغمبر را که مغموس تومی بود نزد وی چیزی از نو پدید آوردن چیزی در اسلام و گفت به تحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم و با ابوبکر و عمر و عثمان و بنو ثنیسم هیچ یکی را که میگفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز کنی تو ای پسر کنان
 بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی حدیث عبد الله بن مغفل حدیث حسن است و بروست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم جمیع از ایشانند و غیر ایشان که بعد از
 ایشانند از تابعین و باین قائل است سیفان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و احنق و میگویند جهر نکردند صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله
 الرحمن الرحیم و میگویند از ادرفس خود آهسته و این امام از ابن عبد البر آورده که گفت مذاهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده
 و عمر بن عبد العزيز و عیش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید بن ترک جهر است و باب ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم و در روایت
 حدیث می آید از ابن عباس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که افتتاح میکرد و صلوة خود را بسم الله الرحمن الرحیم
 و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائل ندیدم چندی از صحابه که ابی هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی
 از تابعین نیز بر آنند و مذکور است شافعی این است انتمی و جماعه قائلین بجهرا و ایل میکنند افتتاح حدیث با الحمد لله رب العالمین را
 و میگویند مراد از الحمد لله رب العالمین سوره فاتحه است بهر ماب هر طریق تسمیه کل با سم جزو چنانکه گویند الم میخوانیم و مراد این
 تمام سوره دارد و نگویا که گفته است افتتاح میکرد در سوره که اول الحمد لله رب العالمین است و این تاویل صحیح است اگر در
 احادیث تصریح بجهر بسم الله الرحمن الرحیم نبود و لیکن در احادیث صحیح تصریح بآن موجود است و مصنف در خاتمه
 گفته که در باب جهر بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة حدیثی صحیح نشده شیخ ابن الهمام گفته که در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان

و در انسانی از نعمت این نعمه آمده که گفت نماز کند اوست و طاعت ابی هر چه پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پس بام القرآن تارید و لا اله الا الله
 را پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخدا که بقای این در دست قدرت اوست بدرستی که من مشایخ ترین شما ام در نماز گذاردن
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این خرمی گفته هیچ شک نیست در صحت این حدیث نزد اهل معرفت و این حدیث غیر مستلزم است
 مرجع را از جهت جواز سماع نعيم با اختیای ابی هر چه زیرا که گاهی می شنود مقتدی که قریب است و قتی که به انچه گفته امام در اخفا انعم
 حدیث این عباس که گفت خبر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم عالم گفته که این حدیث صحیح است
 این علت و در اقطبی نیز صحیح آن کرده و این دو حدیث اصل حدیث است و در هر دو بعضی حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح نیست در
 خبر مگر آنکه در اسناد و مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند از باب مسانید مشهوره و ابریه و احمد و اخرج کرده اند
 از آنجا چیزی با وجود اشتهال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و این تمهید گفته که رسیده است بهما از در اقطبی که گفت صحیح نشده از
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در هر چه تمهید حدیثی و نیز از در اقطبی آمده که در صخره است که در هر چه بسمله تصنیفی کند پس بگویند داد
 بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح درین باب و اورا تعریف کند پس گفت صحیح نشده درین باب حدیثی و حجازی گفته که احادیث هر اگر چه
 ما نور از آنجا از جماعه اصحابه و لیکن سالم نیستند از شواهد و طیای و این عبد البر از ابن عباس عدم خبر را نیز روایت کرده اند
 پس محاضری شده حدیثی خبر و اگر ثابت شود و معمول خواهد شد بر وقوع وی احیانا تا بحکمت تعلیم و در بعضی احادیث و آثار نفی قرات
 بسمله نیز آمده و آن نیز معمول است بر نفی هر انتهای و بالجمله احادیث و آثار در ترک خبره بسمله بسیار آمده و احادیث و اقوال درین باب
 اکثر و واضح و واضح اند چنانکه مذمب امام ابو منیفه است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرات مرتب مثل یعنی بتانی و حر فابعد
 حرف در غایت نحو پیچیده اند چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و فرمود و رمل القرآن ترتیلا و در آخر هر آیهی و وقت می کرد
 چنانکه الحمد لله رب العالمین میخواند و وقت میکرد و الرحمن الرحیم میخواند و وقت میکرد و مالک یوم الدین میخواند و وقت می کرد
 و لهذا و این را قرات النبی صلی الله علیه و آله و سلم نام کنند و در علم قرات از تفصیلی است و اتفاق دارند قرا بجا و وقت نزد
 تمام آیه اگر چه کلام مستقل منفصل از آن بعد بوده و بعضی الکلام فیه فی آخر فصل صلوة اللیل انشاء الله تعالی و کلمه آخر آیت را که
 بروی و وقت میکرد و میکشید یعنی باز میخواند و در حالت و وقت آمده و قرا را درین صورت سه طریق است طول و قصر و توسط اما این
 فی موضع و در آخر فاتحه آمین گفتی در نماز چیزی بجز در سری بخفیه و مجموع صحابه که مقتدی نبودند بموافقت آمین میگفتند ای آمین
 گفتن بعد قرات فاتحه در نماز است مست و فضل بسیار دارد و خواه منفرد باشد خواه امام و خواه مقتدی هر چند امامش بگوید و
 تا آمین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعضی گوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعضی از جهت عدم اعتبار
 این خبر که انی شریح ابن الهمام در خبر تا من در نماز سری احادیث واقع شده و مذمب شافعی و احمد همین است و در مذمب
 مالک خلاف گونه هست و مذمب امام ابو حنیفه در تا من اسرار است مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت آمین و خفض صوت
 بدان هر دو آورده و حدیث خبر را ترجیح کرده و انما میخوانی نیز بچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین بر این است
 انتی و بعضی از علما حدیث خفض صوت را نیز نقل کرده اند و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب روایت کرده اند که اخفا کنند امام چهار
 چیز را بقعود و سلمه و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و در بعضی روایات بجای سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز نقل
 این آمده و سیوطی و جمیع الجوامع از ابی و اهل روایت آورده که گفت بودند عمرو بن العاص که خبر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم و نه
 بقرآن و نه بآمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شایبہ فی السننه و شیخ ابن الهمام از احمد و ابی ابی و طبرانی و در اقطبی و عالم

در مستدرک از حدیث شریف از علمه از ابن وائل در اخفاء آورده و از ابی دلد و ترمذی و غیره از حدیث سفیان از ابی وائل در تهر
لیکن گفته که این هر دو روایت معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است بدانکه در بعضی روایات چنین آمده که یزید صوته و کان اشارت
به الدن نیز تو اند بود که گفت فیصیحی در لفظ آیین مدالف و خفت میست و قصر الف با خفت میست نیز جازمست و مدالف را با نشد بدسم
خطا و مفسد نماز گفته اند مگر نزد بعضی که مقصد نیست زیرا که وی کلمه قرآن است فی قوله تعالی آمین البیت الحرام اگر چه زبان میست
و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا نیست و بعضی گفته اند اگر چه خطاست ولیکن معنی دارد و بمعنی ندعواک قاصدین الا حاجه که دانی
شرح ابن الهمام نقل از ابن الحلوانی و در بعضی روایات برفع بها صوته آمده و این صحیح است و در بعضی روایات میگوید بها صوته
آمده و در بعضی آنکه هر که در صفت اول نزدیک بوی علی صد علیه و آله و سلم می بود می شنید و از اینجا تطبیق کرده اند بعضی میان حدیثین
خفص و جهر با که مراد خفص عدم قوع عین است و جهر وی صوت زیرا که این موجب از تجاج صوت است چنانکه مشاهد کرده
میشود و ظاهر حمل بر فعل هر دو صورت است تارة فتارة و الله اعلم و در نماز دو سکت رعایت فرمودی یک سکت میان تکبیر و
قرأت فاتحه دوم سکت میان فراغ از فاتحه و قرأت سورة و در بعضی روایات آمده که میان قرأت و رکوع سکت می کرد پس
سه سکت باشد اما سکت سوم در رعایت لطف و اندکی بود ترمذی در جامع خود باب فی سکتین گفته از قتاده و از حسن انزه سمره
حدیثی می آورد که گفت دو سکت است که یاد گرفته ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس منکر شد از آن عمر بن حنبل و گفت
ما خود هر یک سکت یاد دارم پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب مدینه تا وی بگوید پس تصدیق کرد ابی بن کعب سمره را و نوشت
موافق سمره پس گفتند قتاده را که کدام است آن دو سکت گفت چون در نماز در آمدی و چون از قرأت فارغ شدی بعد از آن
گفت قتاده و چون ولا الصلین خواندی و گفت خوش آمدی آن حضرت ماصلی الله علیه و آله و سلم چون فارغ شدی از آن
که سکوت کند تا نفسی راست کند و قول قتاده و چون ولا الصلین خواندی اگر تفسیر قول اوست و چون از قرأت فارغ شدی
و بیان آنکه مراد بقرأت قرأت فاتحه است همین دو سکت بود چنانکه سوق حدیث ناظر در آن است اما ظاهر لفظ قتاده ناظر
در آن است که این بیان سکت دیگر میکند متوسط بین سکتین و مراد از قرأت تمام قرأت فاتحه و سوره بود گویا که او را در آن
تحدیث سکت دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلك و اذا قرء ولا الصلین ظاهر ترست درین احتمال
برین تقدیر سه سکت تمام بود چنانچه مصنف میگوید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره نیز آمده است و حدیث
سمره حدیث حسن است و این قول بسیاری از اهل علم است که مستحب میدانند امام را که سکوت کند در افتتاح صلوٰه و بعد
از فراغ از قرأت و باین قائل است احمد و اسحق و اصحاب ما انتی پوشیده نماند که سکت اولی که برای خواندن توجیه و ثنا
است متفق علیها است اما سکت دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه شنی در وجه منع تسمیه میان فاتحه و سوره و صلوٰه جهریه میگوید که
آن مسئله سکت است در وسط قرأت یعنی در آن غیر مشروع است و حال سکت ثانیه نیز همین است ظاهر حدیث این سکتین نزد ایشان
ثبوت نیافت و اگر عمر بن ابی الحسین که از انزه دلیل است بر خفا حال آن و نه میگوید که این سکتین بجهت تصویر و تقدیر بود
و استراحت و تنفس است نه بطریق تعب و تقرب تا سعت باشد و الله اعلم و نزد شافعی این سکات ثابت است و سنت نزد
ایمقان این سه سکت مقتدی در صلوٰه جهریه با قرأت امام سکوت کند و در سکت دوم فاتحه بخواند و خرقی که از آنکه حنا است
در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکات است و گفته که مقتدی فاتحه را در سکات امام بخواند و در کشتی در شرح کلام خرقی از
ابو البرکات که از مشایخ مذہب امام احمد است نقل میکند که در نماز دو سکت است بر سبیل استمهال یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح

دوم سکتة سیه است بعد از اتمام قرائت تا باز آید بخود نفس را نه برای خرات مقتدی خلعت امام بظاهر کلام احمد و حدیث سوره که ترندی روایت کرده وی نیز آورده از احمد و ابی داود و ابن ماجه و میگوید در روایتی از ایشان آمده که یک سکتة چون تکبیر بر آورد و یک سکتة چون فاع شد از قرائت غیر المغضوب علیهم و لا العنایین و گفته که هیچ گاه آن روایت اولی است که سکتة بعد از تهای قرائت است کلمات و بر تقدیر ثبوت روایت ثانیه محمول است بر سکتة سیه و بقدر سبک و تقدیر سوره که بعد از فاتحه بخواند و نفس و شیخ عی الدین نووی در او کار میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب است مر امام را در نماز جهری چهار سکتة یکی عقیب تکبیر و احرام برای خواندن دعا را استفتاح قدم بعد از فراغ از فاتحه سکتة لطیفه و رعایت لطافت میان فاتحه و آیهین تا معلوم شود که آیهین از فاتحه نیست ستوم پس از آیهین سکتة دراز مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ از سوره که فصل کند بدین میان قرائت و تکبیر رکوع و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز پنج بعد از فاتحه سوره بخواندی مطول مقدار شصت آیه تا صد آیه اخرجه الناس فی عن ابی هريرة در کتب حنفیه چهل تا پنجاه تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار در آن کرده و گفته اند که اختلاف درین باختلاف اوقات و احوال و بقصر لیالی و طول آن خواهد بود و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم اول جمل وقوع آیه است و ثانی شصت آیه و در قرائت سوره قاف احادیث صحیح بسیار واقع شده بعضی از صحابیات گفته اند که ذکر فتم یا یا سوره قاف را مگر از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در نماز صحیح میخواندند بدانکه ظاهر لفظ کتاب سه احتمال دارد یکی آن است که هر یکی ازین دو سوره را در دو رکعت غیر میخواند و تقسیم میکرد بر آن دو برین تقدیر قرائت بعضی سوره لازم آید و این جائز است و این از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل قدرت بودی چنانچه بیاید مگر آنکه در ادراخی قرائت بعضی سوره باشد در هر دو رکعت و این خلاف ظاهر است دیگر آنکه میخواند هر یکی ازین دو سوره را در کتین بطریق مکرر و این نیز خالی از بعدی نیست و المقصود بیان قرائت احدی از کتین باشد لا علی التبعین یعنی این سوره را درین نماز خواند در رکعت اولی یا ثانیه و مؤید است این احتمال را ظاهر حدیثی که نسائی از قطیبه بن مالک آورده که گفت گذاردم با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز صحیح را پس خواند و یکی از دو رکعت و التخل باسقات را و تخمیل که مراد بیان سوره رکعت اولی باشد و سوره رکعت ثانیه را بیان نکرده و در بعضی مواضع تفصیل نیز بیان کرده که در رکعت اولی فلان سوره بخواند و در رکعت ثانیه فلان و در جامع الاصول در بعضی روایات مسلم از جابر بن سمره جملاً آورده که میگذارد نماز غیر را سوره قاف و در بعضی روایات خواند سوره قاف را در رکعت اولی و از نسائی آورده که خواند در احدی از کتین و التخل باسقات را که مراد بیان هم سوره قاف است و این کلمه جزو این سوره است و غالباً همین احتمال است که مراد بیان قرائت رکعت اولی است و اکثر در احادیث بیان قرائت رکعت اولی را کرده اند و نیز آنچه گفته اند که از طول و اواسط و قصار فصل بخواند اعتبار آن در رکعت اولی است که است من بعضی فقها که من الائمة الخفیة و در جای که اتمام به بیان قرائت کتین است هر دو سوره را بیان کرده چنانچه در قرائت روز جمعه بیاید و احیاناً تخفیف در قرائت کردی بحدی که اقتصار بر قرائت اذان از لزات الاوض فرمودی چنانچه در جامع الاصول از زهد بیست ابی داود و از معاذ بن عبد الله جسی آورده که مروی از جسیه خبر داد او را که شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خواند در نماز صحیح اذان از لزات را در هر دو رکعت پس در نیافتم که بفراموشی خواند یا عمد چنین کرد و گاه اقتصار بر سوره تین فرمودی چون در سرفرودی خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوره تین را در نماز صحیح معروف و مشهور است و ظاهر آن است که آن سوره ای بود که گاهی جز آن نیز خواندی و الله اعلم و مالک در دیوان ابن عمر رضی الله عنهما آورده که بخواند عز و نماز صحیح و در سوره اذنه سوره اول و التخل باسقات و هم ازینجا است که خفیه گویند اگر بر عجله سفر نباشد مانند سوره بر وجه و اذان السماء انشقت بخواند از جهت امکان مراعات سنت یا تخفیف و گاه اقتصار بر اذان الخمس کورت فرمودی هر چند در حضور خودی

در پنج تا رسول از پیش سلم دالی داد و از عمر بن حریث روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود اندر نماز با باد
 فلما اتمم بالسنن الجوار النسنس و در روایت شنائی آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود اندر نماز با باد الشمس
 کورت و در روز آید در نماز سجده الم تنزل سجده در رکعت اولی و سوره بلق علی الانسان همین من الله در رکعت دوم خواندی
 چنانکه بخاری و مسلم و شنائی از ابی هریره و سلم و ابو داود و ترمذی و شنائی از ابن عباس از روایت کرده اند و شافعی این را
 بجه گرفته و مواظبت بران بنمایند و قلنا خلافت آن بود و دعوی آنند و در جرین شریفین عمل ایشان برین است و نزد خنساء
 توفیق سوره و تعیین آن کرده است و در شرح ابن المام از طحاوی و اسمعیلی نقل میکنند که گفته اند که این بر تقدیری است
 که آنرا لازم دانند و غیر آنرا که رواه اما اگر بخواند آنرا بگوید فاتر و اما قس من القرآن یا از جهت تبرک بقرات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 که از جهت ندارد و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنرا احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنرا جائز نیست و میگوید که تحریر نیست درین عبارت بعد
 از سلم با کلام در مداومت است و حق آن است که مداومت مطلق کرده است خواه غیر آن را کرده داند یا نه و دلیل که است نه
 ایهام تکفیل است و بجهان باقی زیرا که بجهان بر تقدیری است که باقی سوره را در نماز دیگر بخواند بلکه ایهام تعیین است و میگوید که
 مقتضی دلیل عدم مداومت است نه مداومت بر عدم چنانکه خفیه زمان کند بلکه مستحب است که بخواند آنرا احیاناً متبرکاً بالمشور
 از م ایهام مفتی میشود و ترک احیاناً و لهذا گفته اند که سنت آنست که بخواند در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله
 و تا بر این افاده مواظبت است بران انتهی و حق آنست که ایهام مذکور نسبت بمجلس تنقی است و لیکن بابت غیر باقی و در آنچه
 ما ثور و منقول است معتبر در اصل سخن در صحت ما ثور است و بعد از صحت محال توقف تنگ پس نزد خفیه دوام این عمل از حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم به ثبوت زیاده پس اگر کسی احیاناً بخواند حسن است فافهم و مصنف در بیان حکمت این عمل از حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که تخصیص در وجه بقرات این دو سوره ازین جهت می تواند بود که این دو
 سوره مشتمل است بر ذکر مبدء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضائل
 روز جمعه بیان کرده که آنرا پیش آدم و انداختن وی بر زمین و قبول توبه و موت وی و قیامت ساعت حوصلة و بعثت چه در روز جمعه خواهد بود
 و اما در دخول جنت و نار در وجه چیزی ننماید مگر آنرا تا حال روز قیامت دارد و الله اعلم و باطله چون حمل بن اسور در وجه است
 و این دو سوره مشتمل بران لاجرم در اول این روز خواند که افضل و اشرف اوقات و اقران آن تخصیص و خشوع است است را
 تذکر این تنفی بقرات این دو سوره میفرمود چنانکه جهت اشتغال بر معنی تبلیغ و انداز و بیهوشی و پاک اتم بنگذیب و انکار ایشان
 در محافل بزرگ و جماع اجنبه سوره قاف و اقربیت و امثال آن بخواندی و این وجه تخصیص را شرح حدیث گفته اند اما پوشیده نه
 که بسیاری از سوره قرآنی بر بیان این معانی مذکوره مشتملند و باین دو سوره خصوصیت ندارند و ازین باب لاجر کرده که تخصیص این دو سوره
 داعی نباشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سوره قاف و اقربیت و امثال آن بخواندی این معنی بر توفی اندازد
 پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه نزو قصد تذکره و انداز میخواند باشد فافهم و الله اعلم اما از پیشین را تطویل کردی و پیشین
 مذکور حنفیه که آنرا مثل صلوة صبح داشته اند لیکن امام محمد و مسعودی گفته که اگر کمتر از قرأت صبح کند هم گنجایش دارد و چه آن وقت
 اشتغال خلق است بمهمات خود و مبادا تطویل موجب ملال گردد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تطویل در نماز پیشین بسیار کردی
 چنانچه گفته بودی که قاسم پیشین کردی و شخصی بقبا که در وکیل راه است از مسجد مشربین رفتی و باز آمدی پس بر کعبه رکعت
 اول نزو کردی و گاه در نماز پیشین مقدار الم سجده در رکعت اولی خواندی و در مشکوٰۃ از حدیث ابی سعید خدری آورده که

اندازه کرده ایم ماقیام آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در دو رکعت اولی مقدار قرأت المسجده و خواندن المسجده مخصوصها نیز آمده باین طریق که ابو داؤد از ابن عمر آورده که بنیخبر صلی الله علیه و آله وسلم مسجده کرده و در نمازی پستربالیتادیس برکوع رفت و صحابه و التسنید که تنزیل المسجده را خواند و ذکر صلوة درین حدیث مبهم واقع شده است و در جامع الاصول بن حدیث را با وجود این ابهام و فضل قرأت نذر و عصر آورده و بر آن حمل کرده یعنی اگر در نماز دیگر بودی حال عیانا بودی و احتیاج بگمان و تقریر صحابه نبود و پس لابد در یکی ازین دو نماز خود را بود و در استسحاب صحابه قرأت این سوره به تعیین یا باخبار آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم بدان بعد از نماز و یا با سماع وی از یکی را چنانکه عادت شریف بود در صلوة سر به که بقصد تعلیم آیتی را بجهر خواندی تا بداند که فلان سوره میخواند و در جامع الاصول از احادیث صحیح آورده کمی شنوا شنید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را را آیتی را نماز ظهر و عصر احیانا و ظاهر لفظ حدیث آنست که دریافت صحابه تعیین این سوره را درین صورت نه با سماع و چنانکه حضرت بود بلکه بقرائن دیگر بود که بفهم ایشان در آمده و الله اعلم و گاه سبج اسم ربک الا علی یا الله ذات البروج یا اللیل یا الیقینی یا سوره الشقاق یعنی از اسماء و انشققت یا الله و الطارق و مانند آن بخواندی ظاهر تعیین مست که اینها بیان قرأت رکعت اولی است و به بیان قرأت رکعت دوم قصد و اتهام تعلق گرفته چنانکه معلوم شد و الا تعیض و تکرار لازم آید ولیکن تعیین در احادیث وقوع یافته است که میخوانند سوره ذات البروج را و میخوانند سوره و اللیل از اینغشی را و مانند آن و در بعضی روایات بیان قرأت رکعتین نیز آمده چنانکه نسائی از انس آورده که وی نماز ظهر گذارد و چون فارغ شد گفت گذاردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را پس خواند این دو سوره را سبج اسم ربک الا علی و اهل تنگ حدیث اننا شیه و از جابر بن عمر آمده که میخواند و اسماء ذات البروج و اسماء و الطارق و مانند آن از سوره و این احتمال بیان قرأت رکعتین و قرأت رکعت اول هر دو وارد و در نماز پیشین قرأت سوره لقمان و سوره و الذاریات نیز آمده و طریق معرفت قرأت سوره معین و صلوة سر به معلوم شد اما نماز عصر بر مقدار نیمه ظهر بودی و در نمازی و گاهای ازین بکثره در جامع الاصول از حدیث جابر بن عمر از ترمذی و ابی داؤد و نسائی آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی خواند در ظهر و عصر و اسماء ذات البروج و اسماء و الطارق و مانند آن از سوره و حدیث دیگر از جابر هم بر دایت سلم و ابی داؤد و نسائی آمده که میخواند در ظهر و اللیل از اینغشی و در عصر مانند آن و در صحیح در از ترازان از نجاشی معلوم میشود که قرأت ظهر و عصر احیانا بر نیز کردی و اما در نماز مغرب گاه تطویل کردی چنانچه سوره اعراف را در دو رکعت خواندی در هر رکعتی یک غیر و در وایت بخاری و ابی داؤد و نسائی از زید بن ثابت خواندن سوره اعراف در مغرب مطلق آمده که گفت بمر و ان بن حکم چه شد ترا که میخوانی در نماز مغرب بقصا مفصل و در روایتی میخوانی قل هو الله احد و انا اعطیناک الکفر و قال آنکرمی خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدر از ترین سوره اعراف و در روایتی مانده و اعراف و در حدیث نسائی از عائشه بنت قریب اعراف در دو رکعت و در دیافته و گاه و النشافات و لحم و خان خواندی ظاهر این عبارت در خواندن هر دو سوره است و در حدیث نسائی خواندن لحم و خان تنها آمده بی ذکر و النشافات و گاه سبج اسم ربک الا علی و الیقین و گاه معوذتین و گاه والمرسلات در جامع الاصول از کتب سته از فضل بن عباس می آید که خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم والمرسلات را در مغرب و در عرض موت وی بود که نگذازد بعد از وی نماز با و در روایت نسائی نگذازد با مادر بهیت خود و مغرب را و خواند والمرسلات را و نگذازد و بعد از وی نمازی را تا آنکه قبض کرده و گاه سوره و الطور نیز خواندی چنانچه اصحاب کتب سته غیر ترمذی از جبرین مطلع آورده اند که گفت چون با بنجار رسید

که ام خلتوا من غیر شی ام هم الخ التون الایات نزدیک بود که بر دلم من و خواندن انفال نیز ذر و یافته است و گاه و قضا میسر
خواندی و خواندن سوره های طویل در مغرب احیاناً بودی بیای میسخت اسماح احکام و اندام و تبشیر حاضران و اغلب اوقات
قرأت و روی کوتا بودی و در آثار صحابه نیز چنین آمده و کوتاهی وقت و می نیز اقتضای آن می کند و گویند که در قرأت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم طلی لسانی و سرعتی در روانی بود که از دیگر می نیاید و ترمذی گوید که بر قرأت قصار است در مغرب عمل اهل علم و
باین قائل است ابن الباری که واحد و سحت و مردی است از عترت نبوت با بی و سی که بخوان صبح بکمال مفصل و در مغرب بقتصار
مفصل و نقل کرده شده است از مالک که گفت کرده است قرأت سوره های دراز مثل الطور و المرات در مغرب و شافعی گوید که
نیست بلکه مستحب است که خوانده شود این سوره در نماز مغرب انتهی و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها
احد آمده رواد فی شرح السنه عن جابر بن سمرة و در بعض روایات مطلق مغرب واقع شده رواد ابن ماجة عن ابن عمر و
بالجملة امر قرأت در طول و قدر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و بر یکسخت نبود و قرار داد علمای حنفیه و اکثر
ائم فقه بر آنست که در فجر و ظهر از طول مفصل بخواند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار و غالب احوال حضرت نبوت صلی
الله علیه و آله و سلم بهمین سبب بود و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین
عمر است بجامع ابوموسی اشعری رضی الله عنهما و لاهد آنچه غیر خود نویسد جز سنت نباشد و آنچه از روایات مذکور شد صحیح است ولیکن
حکم غالب راست و مصنف میگوید که روایات صحیح برین مجموع ثابت شده و سنت این است که بر یک منظر از تحفیف و تطویل
مواظبت ننمایند بلکه گاه تطویل کنند و گاه تحفیف بحسب حال و وقت ظاهر کلام مصنف که این سخن را پیش از بیان قرأت نماز
عشا میگوید آنست که مخصوص بنماز مغرب باشد برای رد جماعه که بر تحفیف نماز مغرب مواظبت نمایند ولیکن این سخن مطلق است
و فقها نیز برین اند ولیکن قرار داد مذکور از از قبیل استحباب دارند باعتبار غالب احوال و گویند هر چه برای آن مروی است نادر
و فی بعض الاحیان است و الله اعلم و اما از خشنود بحسب وقت معاذ را سوره اشمس و سبح اسم ربك الاعلی و اللیل تعیین فرمود و از
قرأت سوره البقره و بخوان من و زجر کرد و در بعضی از احادیث از اسموات تعیین فرمود یعنی از اسماء الغضرت و اشتقاق
و مروج و طارقی و در جامع الاصول از کتب سته از بزرگ آورده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشا می اخیر را
و خواند و احدی از رعیتین و التین و الزیتون و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی مطلق گفته
و گفته که خواند در روی و التین و الزیتون و ترمذی و نسائی از بریده روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که میخواند عشا و اشمس و صلیها و مانند آن از سوره قصه منع معاذ چنانچه بخاری و مسلم آورده اند آنست که جابر روایت می کند که
معاذ بن جبل با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد پیشتر آنکه بخانه خود و امامت می کرد قوم خود را و گذارد شبی با حضرت
عشا را و امامت کرد قوم را پس از قناتح که در سوره یقرا مردی از قوم برگشت از نماز و سلام داد و میگذارد نماز خود را تنها و برگشت
پس گفتند ای منافق شدی تو یا فلان گفت لا و الله می گیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را و خبر میدهم او را از این حال
تا چه حکم را ند پس حضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما جماعه ایم خداوندان شرک بهان آب می کشیم و
روزانه این کاری کنیم و معاذ با تو نماز عشا گذارد و پیشتر آمد قوم خود را و امامت کرد و او قناتح نموده بسوره بقره پس رسول خدا را
مبارک بمعاذ آورده گفت افتخار انت ای فانی تو ای معاذ یعنی مردم را و خواهی در بلا و فتنه اندازی و از دین برگردانی و از حضور
مرا هم خیرات و حضور جماعات محروم داری یا مردم رفیق کن و بخوان و اشمس و صلیها و الضحی و اللیل از این شی و سبح اسم ربك الاعلی

و اما در نماز جمع سورۀ جمعه و منافقین را هر یکی در رکعتی خواندی چنانچه روایت کرد مسلم و ترمذی که طایفه ساخت مروان ابو هریره را بپذیرد و خود بکمال آید پس گذارد اما ابو هریره جمع را خواند بعد الحمد سورۀ جمع در رکعت اولی و اذا جاء اک المنافقون در ثانیة و چون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سورۀ خواندی که ملی بن ابی طالب آنها را در کوفی خواند گفت شنیدم بن رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که می خواند این دو سورۀ را و همچنین روایت کرد ابو داؤد و ابی ذکر استخلاف ابی هریره در اول حدیث و گاه تخفیف راجع اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم و غیره از ثنمان بن بشیر روایت کرده و اما خواندن اخیر سورۀ جمع در رکعت اولی و آخر منافقین در رکعت ثانیة مخالف سنت است که در خواندن تمام سورۀ حمز یا ن یا فته و مخصوص درین نماز خواندن این دو سورۀ به تمام ثابت شده و اما در نماز عید سورۀ ق و اقربت خواندی چنانچه امام محمد در موطای خود از عمر بن الخطاب روایت کرد که پرسید اما ادا قدیشی را که پیغمبر اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در افصحی و فطر گفت می خواند ق و القرآن المجید و اقربت الساعه و انشئ القم و گاهی سج اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی از ثنمان بن بشیر آورده اند که پیغمبر اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عیدین و در جمعه سج اسم ربک الاعلی و قبل اتک حدیث غاشیه و گفت ثنمان چون عید و جمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو سورۀ خواندی و برین طریق که مذکور شد از تطویل و تخفیف قرائت مواظبت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر وقت زندگانی خود آنکه منسوخ شده باشد در آخر مقصود مصنف تاکید و تاکید جواز تطویل و سنیت آن بود و بعد اوست تخفیف چنانکه ارباب دعوت و کسل کنند و چون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لاجرم خلفای راشدین برین طریق رفتند صدیقی در نماز صبح سورۀ البقره خواندی که از فی الموطاع عن عروة و لفظه ان ابا بکر الصديق صلی الله علیه و آله و سلم فقرأ فیها سورۀ البقره فی اکثرین کلماتها و این عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سورۀ البقره تمام خواند بطریق مکرر چنانچه در اذان زلزله الاصل بمجین مطلق شده که قرائت الصبح اذا زلزله الاصل فی اکثرین کلماتها و لیکن این احتمال بعید است نظایر آنست که در تمام نماز این سورۀ خواند در هر رکعت یک نیمه و غیر صحیح و گاه یوسف و کل گذاردی و در جامع الاصول از موطا بیوسف و حج گفته و روایت قرائت که در رکعت اولی و یوسف یا یونس در ثانیة نیز از عمر آورده و گاه یوسف و بنی اسرائیل گذاردی و خواندن سورۀ یوسف مروی است از عثمان بن عفان نیز چنانکه در جامع الاصول از فرات بن عمر آورده که گفت یا دیگر فتم من سورۀ یوسف را اگر از خواندن عثمان بن عفان آن را در نماز صبح از بسکه تکرار و ترداد میکرد اگر اطاقت نماز منسوخ یا مکرر بودی خلفای راشدین مکرر ندی و در حدیث الشریکه کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم یغیر جده صلی الله علیه و آله و سلم احت الناس سبکترین مردم صلوة در نماز گذاردن فی تمام با وجود تمام ادراکه در معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قرائت تخفیف کردی و کم خواندی و لیکن رکوع و سجود تعدیل ارکان تمام کردی و چون درین جا بشبه بر تطویل قرائت که مصنف اثبات آن کرد و وارد می شود پس دفع این شبهه میکند و میگوید که این حدیث منافات بآن ندارد که گفتیم و مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة می صلی الله علیه و آله و سلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوة بتطویل قرائت می کرد و لیکن از وی بغایت تخفیف نمودی که اگر دیگری ازین قدر قرائت کردی چندان تطویل نمودی که ملالت آوردی چنانچه قرائت سورۀ اعراف در نماز مغرب با ضیق که در وقت اوست بجهت طمی و سرعتی که در قرائت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماده بودند و ذوقی و لذتی و حضوری که از استماع قرائت وی صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شدی و باین وجه معنی تمامی که

در حدیث الشیخ مذکور است در قرات نیز مراد بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ بن جبل از نماز حضرت سوره البقره میخواند و آنرا میخواند
 که معنی وی آن باشد که تطویل مسلوقة از غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار نمودی و دل و ثقیل گشتی چنانچه معاذ سوره
 البقره خواند و قوم او را از آن مالک افتاد و در تطویل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حال نه چنین بود و توان که تشبیه در
 انبک نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه معاذ نیز سوره البقره خواند و آنرا خفیف می پنداشت و قول او خفیف امری است
 بهر دو وجه درست و ظاهر آن می نماید که این قول اشارت بجوابی دیگر باشد اول گفت که تطویل آن حضرت در صورت تخفیف
 نمودی پس حکمی که انس تخفیف نماز وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده نظر باین است و منافات بآنکه حکم به تطویل او کرده اند ندارد
 چه تطویل بحسب واقع است و تخفیف به نسبت نمود و اعتبار بعد از آن میگوید که تطویل و تخفیف امری نسبی است بسا تطویل که
 نسبت با طول از خود خفیف باشد و بسا خفیف که نسبت با خف از خود طولی بود پس اثبات تطویل و تخفیف هر دو درست باشد
 در تقریر این جواب در نظر نمودن منظور نیست بلکه در واقع بودن لیکن به نسبت و اضافت فافهم بعد از آن برای تأیید جمع بین
 طول و خفیف میگوید که در سنن نسائی ثابت است از ابن عمر که گفت کان رسول الله بود چنانچه خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا نماز را تخفیف
 امر میکرد و اما البساک گذاردن نماز و بوسنا بالصافات و اما تیسر که در بار مسوره و الصافات پس قرات و الصافات در نماز از
 باب تخفیف است که آن فرمود صحابه را با وجود آنکه در و الصافات تطویل می هست گفته نشود که اینجا فعل تخفیف از آن حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم ثابت نشده بلکه تخفیف بصحابه پیغمبر بود و خود تطویل میکرد و تیسر که میگوید ظاهر آن است که آنچه می فرمود است را
 از او امر و نه او ای خود اولی و حق بود با قامت آن و آنچه وی صلی الله علیه و آله و سلم میکرد اتباع میکردند آنرا صحابه بگردن خالص
 پس در قرات و الصافات جمع میان تخفیف و تطویل هر دو ثابت شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز سوره التین
 نفرمودی باین نوع که در فلان نماز فلان سوره خواندی نه غیر او و آنرا در کتب خفیفه نیز مذکور است که کره تعیین السوره بعضی
 آنرا تاویل کند با اعتقاد عدم جواز الا بآن سوره و بی این اعتقاد که بگوید نه بود چنانکه مذکور شد و با قطع نظر از آن عادت
 شریف تعیین سوره جبر باین نیافته بود و دیگر در و جمعه و عیدین بآن وجه که مذکور شد مگر بعضی من و نوافل چنانچه نقل با
 الکافرون و قل هو الله احد در تعیین فجر و کتین مغرب و کتین طوان و استخاره چنانچه حدیث درین باب در رویا فته است و این
 نیز باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود نه در آنجا بجای که برگز در مدت عمر خلافت آن نگرده باشند و الله اعلم و اگر تخصیص به نمازهای
 فرض بکنند و جمعی نیز دارد و بر هر تقدیر استثنای فرض فجر جمعه که الم السجده و سوره دهمی خواند چنانچه نزد مصنف مقرر
 است باید کرد و غالب آن است که آن نیز دائمی نبوده باشد چنانکه سابقا اشارت بدان کردیم و لهذا خفیفه آنرا سنت مقرر
 و الله اعلم بعد از آن از برای تأیید عدم تعیین سوره بلکه برای عدم التزام تطویل و تخفیف نیز میگوید عبد الله بن عمر که گفت از
 سوره یام فصل که بر قول عثمان از سوره حجرات است تا آخر که مقدامش قرآن است و تسمیه وی بمفصل از جهت کثرت فصل
 میان سوره که در اینجا است هیچ سوره نیست از طول و قصیر که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که در نماز فرض
 نمیخواند یعنی در هر فرض که باشد هر کدام سوره که باشد از جنس طویل و قصیر احیاناً یا باطلو یا میخواند تا امت در یا بند که قرآن
 به تمامه بخور مسلوقة است از جهت الطلاق و قاروا ما تیسر من القرآن و تعیین طوان و اوساط و قصار باعتبار غالب و بیان آنکه
 و انفسلیت بوده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم غالباً سوره را در نماز تمام می خواند و آنرا بخفیفه انداخته که سوره نماز
 خواندن اولی و افضل است حتی سوره قصیر تمام خواندن بهتر از بعض سوره خواندن آنکه چه دراز باشد و این امر تعدی است

و شاید که در تمام سوره نوبی باشد که بر بعضی سوره مرتب نشود و بر بعضی ندرت بعضی از سوره خوانده بیان جزا را و مصلحتی دیگر را
 که در آن وقت اورا صلی الله علیه و آله و سلم روی نهاده باشد و گاهی که بر بعضی از سوره اختصار کردی آن منهن اول سوره بودی و اما
 خواندن آخر سوره و بیان سوره مروی نیست در نماز فرض و الا در صحیح آمده که گاهی در دست خیر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمته
 الایه و قولوا آمنا بعد ما انزل الینا و انزل الی ابراهیم الیه و بعضی آیات و دیگر می خواند چنانکه در فصل سنن روایت ذکر
 کنیم انشاء الله تعالی و نیز در قیام لیل آیت ان تقدیم فاعلم عباد که الایه خوانده چنانکه در آن فصل بیاید و همیشه رکعت اولی
 از هر نماز که باشد در آن رکعت ثانیه کردی بخاری و سلم از ابی قتاده از ابی قتاده که گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می کرد
 از تطویل در رکعت اولی آنچه نیکو در رکعت ثانیه در صلوة ظهر و عشاء و در صلوة صبح و در روایت ابی داود
 و نسائی ذکر ظهر و صبح آمده فقط و در روایت ابی داود ذکر ظهر و عصر و نماز باراد کرده و در آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان می بردیم
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با طاعت رکعت اولی اندوخته آن وارد که در یا بند مردم رکعت اولی را و در موطا و صحیح بخاری
 از عمره آورده که در رکعت اولی از صبح مسجد و بیت آیت خوانده از بقره در ثانیه سوره از شانی و از ابن مسعود در رکعت
 اولی از صبح چهل آیت از انفال و در ثانیه سوره از مفضل و نزد امام محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب است در تمام نماز یا
 چنانچه از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است و امام ابو حنیفه و ابویوسف از آن مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوبت
 غفلت است پس تطویل رکعت اولی سبب ادراک جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نماز یا و ایشان گویند هر دو رکعت برابر اند
 در احتیاط قرات فلان ترجیح گویند که آنچه مروی است از طاعت رکعت اولی محمول است بر طاعت هر ثنوا و تعوذ و تسبیح و یا بودن سه آیت
 که با سه است که از فی الهدایه آورده اند گفته که قول محمد احب است که فی شرح ابن العمام و نماز صبح از دیگر نمازها اطول گذاردی که
 در فجر و ظهر جمیع قرات در آن کردی و از طول مفصل خواندی با وجود آن در فجر در آن ترک کردی و سوره اطول خواندی و تسبیح
 هر آن تو اندوخت که در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شد از قصد تکلیف جماعت و اراده در یافت مردم رکعت اولی را بودن
 وقت صبح وقت قیام از نوبت و عرض کسل و فتور و استعداد و مقدمات طهارت و از آن روی که نزول سراسر بانی و درود و انوار است
 رحمانی در ثلث آخر شب میباشد و دعا و عبادت در آن وقت با جابت و قبول قرب است و آن نزول تا انقیاضی صلوة صبح باقی
 میباشد و بعضی میگویند تا طلوع فجر و هر دو مروی است و نکته تطویل فجر بر قول اول ظاهر است و بر قول ثانی باعتبار آنکه قرب آن وقت
 بی اثری نخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل است که آنرا بعضی مشایخ گویند مرد تطویل نماز فجر آن بوده باشد که چون در عدد رکعات
 نماز صبح نقصی بود و تطویل را از بدل کمیل آن ساخت با وجوب و بعد وقت و فیسلت آن تا نگویند که بدین وجه بایستی که قرات مغرب
 در آن ترک بردی از سه نماز دیگر خصوصاً بر آنچه مختار نزد اکثر ائمه است که شفق عبارت از حمزه است یا سبب تطویل صلوة صبح آن
 بود که بعد از آن تراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و که ورنه وزنگی بر آئینه دل شسته پس
 تطویل آن تلافی و عذر این تقصیر و از آن این که در وقت وزنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز اشتغال با امور معاش و اسباب بیرون
 نشده و در وقتی است که دل باز آن قاری و گویند وی و استمعان و موافق و موافقی بود و غالباً اگر چه در بعضی اوقات طریان و طرق
 فتور و کسل نیز احتمال دارد و قسم و تکرار در قرآن عظیم در وقت موافات قلب و روح آسان تر از جرم اتمام و عنایت تمام بتطویل و
 تکمیل آن متعین شده و نیز حصول نعمت ایقان و احیاء روح بیدار باعث است بریزد و شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون
 بر اول روز تکمیل و استحکام پانصد کلمه اشرف است بر ایه اشرف نهایت و تمام آن نیز همچنین خواهد بود و در حقیقت آن تقصیر و تعویب است

درست ما و الله اعلم فصل در کیفیت رکوع چون از قرات فارغ شدی زمانی اندک خاموش شوی این همان سیه ثانی است که در بعضی روایات آمده است و سبب آن گفت که در رعایت لطف و اندکی بود آنگاه تکبیر گفتی و هر دو دست برداشتی چنانکه در تفسیر اولی بر می داشت و درین جا سخن است که در آخر سجده گفته شود و در رکوع شدی عبادت مصنف محتمل است که تکبیر در حالت قیام بودی یا وقت انحطاط و عبادات متقدمین خفیه مختلف افتاده از بعضی چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید پس از آن بر رکوع رود و اگر کمتر بر آنکه تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و در وی است از امام عمده که گفت و از ارادان برکت بکبر و ظاهرش در تقدیم تکبیر است بر انحطاط و الله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود آورده و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کبر فی کل خفض و رفع و قیام و قعود و از ابی هریره نیز آورده که کان کبر و هو بیوی ظاهر بلکه مرع است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و فرود رفتن بر رکوع است و ظاهر مذکور است و مختار نزد ایشان نیز همین است و بعضی گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و اتمام آن در رکوع و هر دو گفته است را بر زانو ها مست کردی ظاهر آن است که این مقتضی تفسیر اصابع نیز هست چنانچه ششمی از حدیث طبرانی در معجم از انس آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون رکوع کنی بنده و دست خود را بر دوزانوی خود و گشتاد و کن میان انگشتان و در دوزانوی دستها را از دوز پهلوی خود و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تنجیح در حال رکوع و ضم در حال سجده و بحال خود گذار اشتنقی بی تکلف در ضم و تفریح در حال اتمام و تشهید و آهاریت در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و بعضی روایات آمده که این سه دو بعضی متابعتی و تطبیق یدین میکردند و تحقیق آن است که این در اول بود بعد از آن منسوخ شد نسبتاً بی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز چون رکوع کرد تطبیق کرد و یدین خود را در رگبتین خود و چون این خبر رسید بنی ابی وقاص رسید فرمود راست گفت چنانچین میکردیم بعد از آن امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو خود شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است با آنچه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذار ما من در جنب بر خود نماز را و تطبیق کردیم میان دو گفته دست خود و نهادیم آنرا میان نخدین خود پس نهی کرد مرا پدر من از آن و گفت بودیم ما که میکردیم آنرا پس نهی کرده شدیم از آن امر کرده شدیم که بر نهیم دستها را بر زانو ها مگر در سجده و دو آنکه چهار از ارباب و در کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده که زانو ها را بدو گفت دست گرفتی و دستها را از ساختن و از پهلوی پا و در دوش چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما سابقین را باید که ایستاده و از دو دوش چنانچه قوس چنانچه عامه ناس کنند مکره است و ذکر دین الهام نقل عن روضه العلماء و کشف راز است که درمی چنانکه زرگشتی از ابی البعثه بن مسعود آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون رکوع کردی برابر دوشی پشت را تا آنکه فرضاً اگر ریخته شدی بروی قرح آب بر آئینه قرار گرفتی رواه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شدی بروی قرح آب بر نیخی و احادیث درین باب بسیار است در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی و در مشکوٰۃ از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث ترمذی سجده نیز زیادت کرده و گفته که درین باب حدیث از علی بن شیبان و انس و ابی هریره نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح است و گفته که عمل برین است نزد اهل علم از صحابه و من بعدیم و گفته که شافعی و احمد و سحنی بر آنند که هر که اقامت نکند صلیبش را در رکوع و سجده نماز وی فاسد است از جهت همین حدیث است و ترمذی چنین گفته اما آنچه زرگشتی در شرح کتاب خرقی گفته که مقدار

فرض نذر امام احمد که بی آن نماز درست نبود آنست که آنجا که کعبه نیستی که ممکن باشد مسجرتین بیدین زیر که بی این آسم
 رکوع اطلاق نمی کنند و گفته که اعتبار بر سلطان آدمیان است نه بر راز دستان و گوته دستان و بعضی از ایشان گفته اند که رکوع
 معتدل اقرب باشد از قیام معتدل و سر برابر بر پشت بد اشتی نه فرو تر و نه بر داشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع است و مصفت
 صلوة را آورده که آن بیا بترندی و این جهان آورده اند و حکم بصحت آن کرده اند و مسلم نیز از امام احمد آورده که چون رکوع
 می کرد آن حضرت تلمی ایستاده علیه و آله و سلم بر زمین داشت سر را فرو می کرد و لیکن می راست میان هر دو و سه بار در رکوع بگفتی
 سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابن عباس عازب آورده که گفت دیدم رسول خدا را اصلی السجود
 علیه و آله و سلم در نماز که فرامی گرفت در رکوع و سجود مقدار آنچه بگوید سبحان الله و سجده سه بار و ذکر عد ثلث در احادیث دیگر
 نیز آمده و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در بعضی دیگر از ابی داؤد و دارمی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده بی بیان عدد از حدیثی که
 گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی و ترمذی و ابن ماجه
 و ابوداؤد و ابن مسعود آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون رکوع کرد یکی از شما پس گفت در
 رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار تحقیق تمام شد رکوع و این ادنی است و چون سجود کرد و گفت و در سجود و سبحان
 ربی الاعلی سه بار تحقیق تمام شد سجود و این ادنی است و ترمذی از شافعی آورده که گفت مراد ادنی کمال است نه ادنی حوز
 چه اصل حوزی آن نیز بود و مراد بادی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود و جمیع محصل سنت و در شرح ابن الهمام گفته که اگر
 زیاده بیسه بار گوید افضل است بعد از آن که در ترو بونج یا هفت یا نه گفته اند غایت کمال را حدی نبود و بعضی تا ده گفته و
 بعضی تا مئنه پنجاه و بعضی قریب بقدر قیام چنانکه بصحت رسیده است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و بعضی احوان و این جمله در سفر بود و امام را رعایت جانب مقتدیان لازم است و ابوداؤد و نسائی از ابن جبر آورده اند
 که گفت شنیدم انس بن مالک را که گفت گذارم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تری بود در نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و اندازد که دیم بار رکوع و سجود او را بدید تسبیح پس آنچه مصنف میگوید که
 سه بار گفتی اگر قصدش آنست که از اینان این قدر گفتی فلا اشکال و اگر مقصودش آنست که دائم بخوبی بود مرادش آن باشد
 سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازد که ندی مقدار آن بودی که کسی ده بار بگوید چنانچه مصنف در آخر کلام نیز
 اشارتی باین معنی بکنده و گاهی بآن معنی با سبحان ربی العظیم هم کردی این را که سبحانک اللهم ربنا و سبحی که اللهم اغفر لی
 بنمازی و سلم از امام احمد روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم
 ربنا و سجودک اللهم اغفر لی و لیکن ازین حدیث ضم این تسبیح با تسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد
 و با وجود آن ضم این با آن دائم نبود و لهذا مصنف گفت و گاهی بآن ضم کردی و گفته اند که این تفسیر و اقتال
 مرقان مستفسر محمد ربک و استغفره چنانکه تسبیح اول اقتال ارفیع باسم ربک العظیم است و گاهی باین اختصار از ترمذی
 چنانچه ظاهر حدیث بخاری و مسلم است و در نمازی رکوع غالباً مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظیم هر چند حضرت
 سه بار گفتی و سجود هم برین موانع یعنی مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی الاعلی و چون به ضرورت معلوم است
 و از آنچه گفته است نیز معلوم شد که قیام در نماز طولی تر از رکوع و سجود و قومه و جلسه بود و بعضی احادیث دلالت دارند بر
 مساوات یا قرب مساوات دفع این شبهه را میگوید و اما حدیث برابر ابن عازب که در تحقیق است رقت الصلوة خلف

رسول الله و غیره من نماز را پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فکان قیامه فکرمه فاعتدله فی حلقه ما بین السجدهین
 و قیامه من السوا و بود قیام او در رکوع او و اعتدال او یعنی قومه رکوع و سجود او و نشستن او میان دو سجده و نزدیک بر ابروی
 عمول برانست که ماده تساوی و توافق و تناسب این امورست در محل طول و خفت و در مقدار آن یعنی چنان قیام طول
 بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسه و بین السجدهین هر دو طول بودی و چون قیام خفیف بودی هر خفیف بودی
 نه آنکه ایستاده بدار قیام بودی و این تاویل و صرف لفظ از ظاهر تعین است چه بقین معلوم است از اخبار و روایات که واقع
 نه چنین بود بلکه آنکه اگر در نماز شام سوره اعراف خواندی چنانکه گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسه بر آن
 آن بودی نه در شام در شب تمام شدی تخمیناً و در روایتی از بخاری و مسلم و جلسه ما بین التسلیم و الاضطرار زیاد کرده اگر
 مصنف آنرا نیز ذکر کردی دعوی لزوم در شب تمام شدن نزدیکتر بودی و پس بوده در اثبات مدعای او که می گفت و
 این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال بر تقدیری وارد شد که مراد بر این غایب رضی الله عنه دوام و استمرار
 این فعل بود و الا اگر خبر و دوازده و بعضی صلوة و بعضی احیان دیده اشکال نبود مگر مصنف اشارت به همین معنی می کند که
 میگوید اما این مقدار از تحقق است که در بعضی احیان رکوع و سجود را بلکه جلسه و اعتدال را نیز نزدیک مقدار قیام کردی چنانکه
 و صلوة خسوف و کسوف و گاهی در نماز سجده یا آنچه غالب بود اعتدال حال بود در رکوع و سجود و قومه و جلسه چنانکه بیان شد
 و بعضی از شرح آن احادیث را که در آن نماز یا ورود یافته و بظاہر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کرده نیز بخوبی که
 مصنف حدیث بر این غایب را تاویل کرده اند اما آنچه در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمده فلما رکع مکث قدر
 سورة البقرة و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و المملکات و الکبریا و العظمة و مقروء در روایت وی نیز سوره بقره بود
 بظاہر منافات با این تاویل دارد و تحقیق آن است که رکوع و سجود و درین نماز یا در بعضی احیان نزدیک بقیام بود چنانکه
 مصنف گفت قد بر و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بود که در رکوع و سجود گفتی سبحان قدوس
 رب الملائکة و الروح چنانکه در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از عائشه ز آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یقول فی رکوعه و سجوده سبحان قدوس رب الملائکة و الروح و گاه گفتی اللهم لک رکعت و یک امنیت و لک شجعت
 علیک قهر کلفت و لک اسلمت شمس لک سبی و لیسری و محی و محیی و عظمی و اخرج النسائی عن حمید بن سلمة و گفتن این ادعیه و
 تسبیحات با تسبیح معصوم رکوع بود یا بی آن هر دو احتمال دارد و آنچه در نماز سجده بودی و در بعضی روایات در مطلق تطوع
 واقع شده با این لفظ کان اذا قام یسئلی تطوعاً یقول مگر آنکه قیام محمول بر قیام لیل بود و نزد خفیفه زیادت این دعوات
 تسبیوات چنانکه در بالا اشارت کردیم مطلقاً محمول بر نوافل است و در فرائض بر قدر مشهور که متعارف است اقتضای آنست که در
 زیادات منع کنند و از کلام ترمذی نیز چنین معلوم میشود و در امثال این میگوید شافعی این را در غرض و فعل میگوید و بعضی
 از اهل کوفه میگویند که اینها راه صلوة تطوع گوید و در صلوة مکتوبه گوید و چون سرازیر رکوع بر آوردی هر دو دست برداشتی
 و گفتی تحمید الله من حمده درین سه وضع یعنی نزد افتتاح و هنگام رفتن بر رکوع و سر برداشتن از رکوع بر دشمن دست نامت
 شده و در غیر او چنانکه بیاید و از کثرت رواته این سخن نمیتواند مانده است اگر چه هیچ یکی از الفاظ آن متواتر نیست چهار صد خبر و اثر
 از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و سلف رضوان الله علیهم و چنین درین باب ورود یافته و صحیح شده و عشره
 مستند روایت کرده اند که از این تاویل و حقیقت برین کیفیت بود که دستها درین سه وضع بر می داشت تا ازین جهان ولایت کرد

عمر از این مرتبه نجات یافته صفت آنجا سخن بر بانه کرد و از حد در گذر ناید و با آنکه گفت لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و از این سخن برست و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق و روایات اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود و در آخر منسوخ گشت اکنون دلایل ترک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود و آنکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الركوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر میداشت و دوست خود را تا نماز می میشدند و دشمنان را و چون رکوع می کرد بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان للرفع بین السجدين و ترمذی بعد از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از اصحاب دیگر کرده و عمل بسیاری از اصحاب و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل او را می و عباد الله و شافعی و احمد و اسحاق بر آن ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی بر همان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آورده که با یا را ن خود فرمود بگزارم با یا شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم پس گزارد این مسود نماز را و بر میداشت و دوست خود را مگر در اول باب یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از بر این جانب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند کثیری از اهل علم از اصحاب و تابعین و میگوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه اینست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و ترمذی و حاکم بر این جانب را از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر میداشت و دوست خود را تا نزدیک در و درش نمی لایود و بی روی و در چشمش لم یرفعهما حتی انصرفوا و آنکه ابو داؤد گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس مزر کنند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بخلاف صحیح است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد و ابو یوسف و طحاوی خود بعد از روایت حدیث ابن عمر را مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین خود رکوع و نزول رکوع راس از رکوع آمده میگوید که سنت است که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جزو ابتدای نماز یکبار پیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن عاصم بن کلیب حمزی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین نمی کرد و هر دو تکبیر اولی و از ابی ابراهیم نخعی آورده که گفت بعد از دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی نزد نخعی مردی از اهل حمزی نخعی ندا می کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت و دوست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزول رکوع و نزول سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در نماز که همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد گرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمیدانستند و دستهای خود را هم در ابتدای نماز نزدیک و از عبد الله بن عمر حکیم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت و ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از عمار بن یسار که گذاردم نماز خلف ابن عمر را پس نبود که بر داشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب عمل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدم که همچنین میکرد و پس از آن خلافت آن نقل کنند اولی و احق بقبول نداشتند و در شرح ابن الهمام از حدیث

لازم است بخلاف عدم رفع کمر طبقی یا بدبوئی احتمال عدم شریعت زیرا که وی از منبر آن نیست که معبود است و روی عدم
 شریعت بلکه از جنس سلوک است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی شش و روایت کرده است ابو حنیفه از ائمه ابراهیم که ذکر
 کرده شش نزد وی و اصل بن حجر که وی دیده رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بر پشت و ستای خود را نزد رکوع و نیز سجده و پس گفت
 ابراهیم اعلیٰ که نگذاشته باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمازی را مگر همان روز را و ای اهل علم است از عبد الله و اصحاب وی آیا و یاد
 گرفتند و ایشان یاد نکردند و تحقیق حدیث کرده اند در اجتماع بیرون از حد نماز از عبد الله که وی برداشت دستها را در ابتدا نماز فقط و
 حکایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الله عالم است بشراک اسلام و حد و روی و متفق است مراحوال نبی را صلی الله
 علیه و آله و سلم و لازم است او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آن حضرت مالا یبعد و لا یجسی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد
 از افراد مقابلش پس باری نیست از قول بسنیت هر دو فعل و الله سبحانه اعلم انتهى و چون سر از رکوع برداشتی تمام راست باشد و
 همچنین میان سجده بین تمام راست نبستی و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا تجزئ صلوٰة کفایت نمی کند نمازی که لا یقیم
 الرجل فیها راست نگرداند مرد در آن نماز صلی الله علیه و آله و سلم و سجود و راه اصحاب السنن الاربعة و الله اعلم
 و البقیة من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام
 و جلوس تابع رکوع و سجود اند و رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت اطمینان و تعدیل
 در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسوء السوءة الذی یسرق من صلوٰة بدترین و زیبا
 دزدی کسی است که میدزدد از نماز خود گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه بود فرمود با آنکه تمام کند رکوع و سجود را و عمر بن
 الخطاب فرمود روی دین شما از دست پس زینت دهید روی دین خود را بخشوع و خضوع و عافیه مردی را دید که نماز گذارد و تمام
 نکرد رکوع و سجود چون قایم شد آن مرد از نماز خضوع او را بخند و طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی
 و اگر بمیری تو درین حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین رواه البخاری
 و بخاری و مسلم و غیره از ابی هریره آورده اند که اعرابی مسجد درآمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس
 گذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام نکرد رکوع و سجود را پسر آمد و بر حضرت سلام کرد و آن حضرت ر و سلام بروی کرد و فرمود اما داد
 کن نماز خود را که نکرده تو نماز را آن مرد رفت و اما داد کرد و باز حضرت آمد و سلام کرد و باز حضرت فرمود که برگرد و اعاده کن
 که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدا که فرستاد ترا بحق من به ازین متوانم گذارد پس بیاموز مرا
 ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آن حضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرأت کرد و فرمود و رکوع کن تا قرار
 گیری در آن پسر بر داور سرت را تا با ایستی بر ایستد و همچنین فرمود و رسیده و نزد امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در
 ظاهر روایت تخریج کنی واجب است و واجب شود و پشیمان آن سجده سهو و تخریج جربانی سنت اما قومه و جلسه سنت است
 و بعضی مالک نیز برین اند و در شرح ابن الممام از فتا و اسے قاضی خان نقل می کنند که در فصل مایوجب سجود السهو میگوید که
 معصی چون رکوع کرد و بر داشت سر خود را از رکوع و افتاد و سجده سهو یا جز است نماز وی در قول ابی حنیفه و محمد واجب است
 بروی سجده سهو میگوید که آنرا نمی معلوم کرد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن است که حل کرده شود قول ابی یوسف
 که میگوید که آنرا همه فرائض از هر فرائض علیهم که واجب را شامل است پس مرفوع شود خلاف و میگوید که مقتضای دلیل در هر
 یکی از طائفتان و قومه و جلسه واجب است انتهى و نزد امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه

میان بجهنم هر فرض است و مذہب شافعی و احمد بن حنبلین است و بقول مشهور از امام احمد بن حنبل رکوع و سجود واجب است و بر روی
فرض و بر قیامت سنت و کلیل ابی یوسف و شافعی حدیث آن مرد است که اگر کرد و او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عاده
نماز ترک اطمینان و تقدیر چنانکه گذشت و حدیث مذکور در متن که از ابن مسعود آمده و امام ابو حنیفه و امام محمد گویند حیثیت
رکوع انحراف است و حقیقت سجد و نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنرا اجمالی نیست تا محتاج بر بیان بود پس فرضیت متعلق
بقدرا دینی بود و زیادت از باب تکمیل و تجمیع باشد که ترک آن نماز نام تام و ناقص گردد و تارک آن آثم و طمانیت و دوام است
بر فعل بر نفس فعل که مطلوب است و اگر موقوف و در نصحت را بر آن لازم آید نسخ اطلاق که بقول حق سبحانه اگر کعبه را مسجد و اثبات
است بخبر و احادیث متفق است و امر با عاده در حدیث رجل هم ازین جهت بود و لهذا در آخر آن حدیث بر روایت ابی داود و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلواتک و اما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلواتک پس تسبیح و ی نماز و
وصفت آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فزودی لذہب و لطل و زال مثلاً پس
معلوم شد که امر با عاده از جهت آن بود تا نماز نه بوجه کراهیت واقع شود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی
پراکنده نگذاشتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را که در این چنین کردی و تقریر نفرمودی او را بر آن تا آخر نماز
و ششمی از بعضی المذہب حنفیه فعلی می کند که هر که ترک کند اعتدال را در رکوع و سجود لازم گردد و بر وی اعاده و در شرح
ابن الہمام آورده که پرسیده شد حکم از ترک طمانیت گفت می ترسم که جائز نباشد و از سرخی آمده که گفت هر که ترک کند
اعتدال را لازم است بر وی اعاده نماز و بعضی از مشائخ گفته اند که لازم است اعاده و واقع از فرض ثانی است و این
تقاضای کند عدم سقوط باول و ازین لازم ترک رکعت است نه واجب انتہی و این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است
لا در قومه و جلسہ میگویند که انتقال از رکعتی بر کنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن
بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع سر و بر و انتہی از ابو حنیفه
از رکوع برداشتن فرض است اما راست است او را فرض نیست و با جمله فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این است که در انتہی
و قول وی آنکه شنیدی و اختلاف آنیکه دیدی بعد از دی حال مسأله تنگ است دیگر تو دانی و آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم چون سر از رکوع برداشتی گاه گفتی ربنا و لک الحمد و او گاه گفتی اللہم ربنا لک الحمد بے و او این هر دو لفظ صحیح شد و با
جمع میان اللہم و او ثابت نشده و بدون اللہم وجود او و ترک او هر دو ثابت و آنچه مصنف آورده و تصحیح نموده و او
است و ذکرش در شرح رساله خرقی میگوید که در ربنا لک الحمد اثبات و او و حذف آن هر دو آمده و اثبات از حجست چنانکه
در حدیث متفق علیه آمده از حدیث ابو ہریرہ و جائز است ربنا لک الحمد یعنی بے و او چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث ابی سعید
و اللہم ربنا لک الحمد که رواه الترمذی من حدیث ابی ہریرہ و صحیح اتسی و سیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمع و او با اللہم
نیز آورده و ابیہ اعلم بصحة و لیکن در بعض روایات صحیح البخاری نیز اللہم بواو ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح
کرده که روایت کثیفی بواو است با اللہم بدانکه مصنف او لا گفت و چون سر از رکوع بر آوردی گفتی سبح اللہ لمن حمدہ و
تا نیا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا و لک الحمد مقصود آن است که هر دو که جمع کردی چنانکه از ابی ہریرہ
آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون می ایستاد و نماز تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد بستر تکبیر می گفت
و قتی که بر رکوع میرفت بستر گفت سبح اللہ لمن حمدہ و قتی که بر می داشت صلب خود را از رکوع بستر می گفت و حال آنکه

قائم است ربنا و لک الحمد بستر تکبیر میگفت و قنیک می افتاد برای سجده الحزینت الزین حدیث جمیع بین الذکرین ثابت شود و لیکن تسبیح
 در حال انتقال و تحمید در حال قیام و موافق این ذکر کرده در جامع ترمذی و نیز ذکر کرده که اگر تسبیح نکرد در حالت رفع نبار و
 او را در حالت استواء و بعضی گفته اند بیار و در دو رکعتی از این الامام و محدث ذکر قائل شده امام ابو یوسف و حمزه کج امام
 میان تسبیح و تحمید و غنا و طحاوی نیز همین است و روایتی از امام ابو حنیفه نیز روایتی که گوید تحمید را آهسته در نفس خود و مذهب امام
 ابو حنیفه آن است که امام تسبیح آمدن حمد گوید و مقتدری ربنا لک الحمد و مذهب امام مالک و روایتی از احمد بن حنبلین است از جهت
 حدیث صحیح که اصحاب کتب سه الایمان مابعد از این بر هر روایت کرده اند چون گوید امام تسبیح آمدن حمد گویند ربنا لک الحمد و
 این تسبیح است و قسمت منافی شرکت و لکن یعنی اگر مقتدری تسبیح را و آنچه ابو هریره روایت کرده محمول است بر حالت انفراد که منفرد جمیع
 می کند علی الاصح و اگر تسبیح یا تحمید میزدی است کذا فی الهدایه و عادت و طریق شریف لطویل این رکن بود یعنی هر از رکعت
 برداشتن و تسبیح وی بر کن اشارت است بفرصت وی چنانکه مذهب ابی یوسف و شافعی و احمد است یا بنا بر مسامحه است
 بمقدار رکوع غالباً و چون حکم رکوع و سجود و قومه و جلسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسه نیز بمقدار سجود خواهد بود و گاهی جمیع کردی
 میان تسبیح و تحمید باز یادت اذکار دیگر و گاهی تسبیح آمدن حمد اللهم ربنا لک الحمد و لا اله الا انت و لا اله الا انت من
 شئی بعد انت اهل الثناء و الحمد و الحق ما قال العبد و کلنا لک عبد لا ملخ لما اخطیت و لا معطى لما منعت و لا تنفع ذالک الحمد و لک الحمد و در
 بعض روایات خواندن این دعا بین تسبیح آمدن حمد نیز آمده چنانکه مسلم و نسائی از ابن عباس آورده اند و گاه گفتی اللهم اغسلنی
 من خطایای بالمدار و التلج و البرد و فی رولته اللهم طهرنی بالتلج و البرد و الماء البارد و تقنی من الذنوب و الغفایا کما تقیت التوب
 الایمن من الدنس و باعدینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب و روایات در جمیع و تفریق این ادعیه مختلف آمده است
 چنانکه در جامع الاصول مذکور است و گاه گفتی لبی الحمد لربی الحمد و لک الحمد و لک الحمد و اگر کردی تا بمقدار رکوع شدی اگر چه آن رکوع طویل بودی
 نزدیک بقیام بودی که در وی قرأت سوره بقره کردی چنانکه در تحمید آمده است و گاه چندان در اعتدال یعنی سر برداشتن از
 رکوع و اعتدال در کلام مصنف بهین معنی واقع است لطویل کردی که جماعت گمان بردندی که مگر فراموش کرده و در سجود یعنی
 سر برداشتن از سجود و جلسه بین السجدهین بخین گاه چندان لطویل کردی که ما مومنان گمان نسیمان بردندی چنانچه در جامع الاصول
 رین معنی حدیث الشارح بخاری و مسلم و ابی داؤد آورده و عادت می گنج شده اثنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رکوع و
 سجود با تواضع آن از قومه و جلسه این بود که مذکور شد از احتیاط و مبالغه در رکوع و سجود و قیام بعد از رکوع و جلسه بین السجدهین
 تسبیح میان اینها و حدیث بر این عازب که در بخین است که میگوید کان رکوعه و سجوده بود رکوع ان حضرت و سجود وی صلی الله علیه
 و آله و سلم و بین السجدهین و جلسه وی میان دو سجده و اذ انفع راستین الکرکوع قیام وی چون بر می داشت سر مبارک خود را از رکوع
 اخلا القیام و القعود مگر قیام او برای قرأت و قعود وی برای تشهد قریباً من السوا و نزدیک برابری صریح است و آنکه رکوع
 سجود و قومه و جلسه مابعد مگر قیام و قعود مگر قیام قرأت و قعود و تشهد که باین ارکان نسبت قریب مساوات ندارند اما
 مگر نسبت داشتند غیر نسبت قریب مساوات از طول و قصر و آنکه نسبت میان این دو رکن باید یکدیگر چه بود از ان ساکت است و بصریح
 بدیش چیزی علوم مگرد و اما نظر بر واقع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن طول بود و در این ارکان و قیام طول بود و از قعود
 و آنچه مصنف میگوید که این حدیث صحیح است در آنکه تسبیح میفرمود میان قیام قرأت و قعود و تشهد در اطال محل نظر است و لیکن صحیح
 است در آنکه تسبیح میفرمود و میان سائر ارکان مذکور در تطویل و تقصیر فافهم و یا بخیر گفته شده علوم گشت که مراد بقیام درین حدیث قیام

بعد از آنکه گفت و بشیر این دو رکعت که عندالاست و جلوسه بر پا نمودن از ای ایست بحجت تکامل ایشان در دست
 و جهاد و توان و احکام مستند احداث ایشان در دین و ملت و پس از اول قار و رده گشت فی الاسلام و از امارات نبوی صلی
 بر ما و چه در هیچ وقت و اندک لایحی و چه در هیچ وقت و اندک لایحی و چه در هیچ وقت و اندک لایحی و چه در هیچ وقت و اندک لایحی
 و ستا بر دست حق چنانکه نزد حق بر رکوع و سر برداشتن اذان برداشتی و در بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت شد
 و غیر این ثابت نشد و در حدیث این عمره که در صحیحین است آمده و کان لایحی بین السجدهین و در بعضی روایات رفع یدین نزد حق
 بسجود و سر برداشتن از سجده نیز آمده است و لیکن بصحیح نرسیده و در روایات دیگر فنی آن نیز وارد یافته
 اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سوم نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید مقصود از آن که مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشد
 آن است که در یک رکعت درین سه موضع دست و پس و آنچه در بعضی احادیث آمده که کان یدین بیده بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بر میداشت و دست خود را فی کل خفض و رفع در هر سبیتی و بلندی یعنی در هر جا که بجا نیاید رفع یدین چنانکه بر رکوع و سجود و رفتن و هر جا که
 بجا نیاید علومیست چنانکه سر از رکوع و سجود برداشتن سهوست از راوی که رفع یدین بجا نیاید که بر نهاده است روایت صحیح این است که کان یکبار
 فی کل خفض و رفع ذکر یکبار در احادیث بسیارست بخلاف رفع که جز در یکبار و جانیاده و میگوید که آن بصحیح نرسیده است و چون سجود
 رفتی زانو را بر پیش از دستها بر زمین نهادی و بعد از آن ازان پیشانی و بینی به ترتیب بدن که عصا نسبت
 قرب بر زمین دارند اول زانو پس لالان دست پس لالان پیشانی و بینی و درین دو عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو دارند و درین
 روی داخل اند و نهاده اند و یکبار بود و در کلام مصنف اشارت است باین معنی و ذکر کتب حنفیه و در ترتیب این دو عضو نیز
 سخن رفته است بعضی گویند که بینی پیشتر نهاده اقرب است بر زمین و در قول وی بر ترتیب بدن اشارت است بقضا است حدیث و بیان
 حکمت وی و چون در باب این ترتیب آمده حدیث اختلافی دارند محتاج شد بتعلیل و استدلال در ترجیح مختار خود برخلاف آن
 نهاده که ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی از حدیث و ائمه بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم چون سجده میکرد می نهاد دو زانوئی خود را پیش زد و دست و چون بر میخاست بر میداشت دو دست خود را پیش از زانو
 و در روایتی از ابی داود آمده که گفت چون سجده میکرد می نهاد دو زانوئی خود را پیش زد و دست و چون بر میخاست بر میداشت دو دست خود را پیش از زانو
 و اگر چه ترمذی در اسناد این حدیث سخن کرده و لیکن گفته عمل کثر اهل علم بهرین است و ذکر کتب گفته که روایت کرده او را حاکم گفته
 صحیح علی شرط مسلم و ذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بهرین است و ذهب امام مالک و او زاعی تقدیم و ضحیدین است بر
 رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده ششمی گفته که اگر وضو رکبتین اول را بروی عیسیر بر و بجهت پوشیدن موزه یا غیر آن نهاده
 دستها را اول اوچم ابو داود و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون سجده
 کند یکی از شما باید که گفتند چنانکه می نشیند شتر و باید که بنهد دو دست خود را پیش از زانوئی خود را بر و نهاده اند دو دست پیش
 از زانو و این حجت مالک و او زاعی و احمد است بر روایتی و اکثر علما عمل بحديث و ائله بن حجر گرفته اند که زانو را بر پیش از دستها
 باید نهاد و گفته اند که حدیث و ائله اثبت و صحیح است و چون دو حدیث متخالف و متضاد آید چاره شیو جز آنکه اخذ بآن نمایند
 که اقوی و اثبت از آنها بود و مصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند و میگوید اما حدیث ابی هریره که روایت میکنند از حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اذا سجد احدکم فلا یرک کما یرک البعیر و یضع یدیه قبل رکبتیه هان و همی است از بعضی
 روایچه اول حدیث که نهی است از مروک بیه منافض آخر است که امر است بوضع یدین پیش از رکبتین زیرا که اگر دستها را پیشتر از

و را تو با هند بروک بعبر باشد زیرا که بعبر درگاه بروک اول دستهارای هند پس نمی از بروک مناقض و منافای امر بوضع بدین پیش از
 رکبتین باشد پس ظاهر بلکه مستعین است و کضع صحیف و تحریف و الیغیست پس موافق گردد با حدیث و اهل بن حجر فلا خلاف و ذکرش
 و شرح مصابح ازین جواب داده و گفته است که رکبه از انسان در پایهای او باشد و از چارپایها در دستهای پس چون بند آدمی
 زانو یا رایش از دستهای مثل بعبر باشد که بروک میکند به رکبتین خود پس گویا صورت بروک که از انسان متصور است بوضع زانو یا
 ست پیش از بدین چنانچه از بعبر بوضع بدین است پس وضع رکبتین پیش از بدین نمی عتد بود و عکس آن مامور به وضعی از بروک
 مناعت نباشد امرو بوضع بدین قبل رکبتین را و اول حدیث منافی آنرا و نیاید و این حدیث از نسبت و هم سالم ماند و مبارحن
 شد با حدیث و اهل بن حجر و چون حدیث و اهل ثبت و اقوی است از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف در رد این جواب
 میگوید که و آنکه میگوید که بعبر در دست است و هم و غلط و مخالف قول بکلفت است و در قاموس لغت که اشهر تصانیف است میگوید
 الکرکبه بالضم موصل باین اسافل اطراف الفخذ و احوالی الساق و شک نیست که فخذ و ساق در پای باشد نه در دست و با قطع
 نظر از ان صواب آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی میفرمود از تشبیه بجو اناث و میگوید بروک بعبر کعبه بدینی چنانکه
 بعبر نشستن اول دستهای هند شانه بچپین کند بلکه زانو یا پیش از دستها بنماید برخلاف آن و ظاهر حدیث ترمذی که از ابی هریره
 آورده که آن حضرت بطریق انکار فرمود صلی الله علیه و آله و سلم قصدی کند یکی از شاپس بروک میکند و دنا از خود بجو بروک کل عین
 معنی دارد که می نمود نشستن اول دستها را و باین تقریر احتیاج بود و تخطئه آن قائل در بودن رکبه بعبر در دست نیست بلکه او
 آن باشد که دستهای پیش از زانو یا بنماید چنانکه بعبر در حالت بروک هند گو رکبتین بعبر در دست او باشد و رکبتین انسان در
 زانو یا ولیکن مقصود مصنف از رویان واقع است که رکبتین بعبر در پای باشد نه در دست قافهم و همچنین التفات رو باه کمیند
 که عادتش نگاه کردن است بچپین و شمال و احادیث دین باب آمده و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنین افراسیاب
 که گسترانیدن در زمین و در بعض روایات افراسیاب زمین مملکتی واقع شده که افراسیاب بچپین مقدمه اوست و اتفاقا
 کلب که عادت نشستن سگ است سرین را بر زمین هند و دستها را استاده کند چنانکه در مسند احمد از ابی هریره آمده که گفت نمی
 میکردم را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سر چیز در نماز از نفر مثل نفر خروس و اتفاقا مثل ققای کلب و التفات بثل التفات
 الشعلب و مروی است از امیر المؤمنین علی که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا علی من دوست میدارم مرا ترا آنچه دوست
 میدارم مرخو در او کرده میدارم ترا آنچه کرده میدارم مرخو در اتفاقا کن در میان سجدتین رواه الترمذی فی جامعه غایت آنکه اتفاقا
 و کلب بجنب بدین باشد و در آوی بجنب رکبتین که از فی بعض الشرح و ترمذی بعد از عقد باب در که است اتفاقا در سجود
 و ایراد حدیث علی و تضعیف بعض رواه دوی بانی دیگر در خصص اتفاقا نه آورده و حدیثی از ابن عباس روایت کرده است که
 گفت آن سنت پیغمبر شماست صلی الله علیه و آله و سلم و گفته که بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باکی نمیدارند
 در اتفاقا و این قول بعضی اهل علم است از اهل فقه و علم و اکثر اهل علم کرده چندان اتفاقا میان سجدتین انتهی و این الهام گفت
 که بهیچ روایت کرده از ابن عمر و این الزمیر که ایشان اتفاقا میکردند و گفته که اتفاقا بر دو نوع است یکی مستحب است که بعبر سرین را بر پشتها
 و زانو یا بر زمین و مروی از عبدالل بن مسعود و منی آن است که بعبر سرین را بر دو دست و بر زمین و ایستاده کند ساقین را و نفر
 غراب یعنی نول زدن نعل از ترک تعدیل و الطینان در سجدتین است و در بعضی احادیث نفر خروس آمده چنانکه گفت
 و فرج بدین درگاه سلام باز و ادن بچو از اناب اسپان شمس که مانع آیند از سواری و ادن و سر کشی کنند نزد سواری و وسایل

بموجب آنکه فی القاموس فیفسر لغز شوم و شامسا فوشاس و شوس منع ظهیر میگفت ازین مجموع مذکورات مجتزعه و جنب باشد بداند
مصنف نمی از رفع یدین مثل از ناب اسپان شوس را حمل کرد و بر دشمن و دستا نزد سلام و اشارت کردن بدان جنابچه بعضی
محدثان دیگر بهین رفته اند و ظاهر از تشبه با ذناب اسپان شوس نیز همین است و بعضی این را حمل کنند بر بنی از رفع یدین در
صلوة و در غیر حالت تکبیر احرام چنانکه مذکور شد و بعضی است و اصل این حدیث در صحیح مسلم است از تبیین طریقه از جابر بن سمره گفت: بیرون
آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت چه شد مرا که می بینم شمار را یعنی عجب دارم که بر میدارید و دستهای خود را گویا
و دهامی اسپان شوس است ساکت باشید در نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که می گفت بودیم با چون
میگذاشتیم نماز را خلعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم السلام علیکم السلام علیکم و اشارت کرد جابر برای نمودن یدین
و دستها بدست خود بدو جانب و گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه شده است این جماعه را که می گردانند
و دستهای خود را گویا از ناب اسپان شوس است پس است یکی از شمارا که بنهد دست خود را بر ران خود بستر سلام دهد
برادران خود را از آنها بیگانه بکنند او بیند و بر شمال او و ازین حدیث معلوم شود که حمل حدیث بران است که مصنف کرد و
بعضی گفته اند که ظاهر آن است که حدیث تمیز بن طرف و حدیث عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحدّه است زیرا که رافع یدین
را در حالت تسلیم نتوان گفت که ساکت باش در نماز چه وی باین فعل بیرون می آید از نماز پس حمل حدیث تبیین
در غیر حالت احرام بود و حدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام و الله اعلم و مصنف جواب دیگر میدهد از معارضه
حدیث ابی هریره با حدیث وائل بن حجر در نهادن زانو با پیش از دستها و ترجیح میکند حدیث وائل را با آنکه حدیث ابی هریره
مضطرب است زیرا که در روایت دیگر از ابی هریره آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذ اسجد اهلکم چون سجده کنید
از شما قیام پیدا بکنید پس گویا ابتدا کنند نهادن دوزانو بر زمین و لا برك بروك الجمل و نشینند مثل نشستن شرک و دستها را
پیش از زانو مانند و این روایت مؤید و معاضد حدیث وائل بن حجر است و در صحیح ابن خزمیه نیز موافق حدیث وائل بن حجر آمده
که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ اسجد باو بکنید قبل یدیه و در روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبّه
و البیهقی فی السنن و ضعفه کذا فی حجج المجرع لکسیوطی کناضع الیدین بودیم ما می نهادیم دودست را در وقت رفتن سجده قبل
الکبتین پیش از دوزانو تا فراموش نماند که سجده بعد از آن بکنیم قبل الیدین به نهادن دوزانو پیش از دودست و این ولایت
دارد که وضع یدین پیش از کبتین مشروع بود ولیکن منسوخ شد و روایت دیگر از ابی هریره نیز مبنی برین است و الا لازم
آید مگر از نسخ و الدلیل علیه و بعضی از شرح مصابح منع کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس ما مور
شدیم چنین بر نسخ از جهت احتمال نکه شاید اول بی امر و بطریق عادت بوده باشد نعم اگر گوید ما مور بودیم چنین پس نمی کرده
شدیم از آن یا ما مور بنیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صحرا فقه بر و معتبر علما بر آنند یعنی بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین
و این نیز نوعی اشارت است به تقویت و ترجیح حدیث وائل و آنچه موافق است الا امام مالک و ابو ذریع که مذهب ایشان
و وضع یدین است پیش از کبتین و الا امام احمد و روایتی و مذهب مشهور وی موافق اکثر علما است و الا طائفه از اهل حدیث
که ایشان نیز بوضع یدین پیش از کبتین رفته اند علما حدیث ابی هریره و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کوبینی بر دوزانو
بر کوبیده نکرده و در هدایه گفته که اگر سجده بر کوبیده نکرده و سجده را بکوبیده نکرده و آنرا در باب مکروهات
نیز مشهوره و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده است بر کوبیده خود و شمنی آنرا در مکروهات آورده و گفته و لیکن

مانع نماند زیرا که اگر رانچ از دستار جدا شده و کشاده گشته است سجده کند چنانچه بود و اتفاق پس باین قیاس اگر بر آنچه
 متصل است بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ ابوالقاسم در کتاب فوائد از این عمره آورده که گفت سجده میکرد
 آن حضرت بر کمر عمامه خود و گفته اگر این حدیث صحیح است پس وقوع آن از حضرت رسول الصلی الله علیه و آله و سلم نزد ضرورت
 خواهد بود و چه صد و فعل مکرره از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در حدیث از روایت ابراهیم بن
 ابراهیم از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کمر عمامه خود
 و طبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که سجده میکرد و بر کمر
 خنامه خود و روایت کرد از ابن عدی و کامل از حدیث جابر بن عبد الله در سنن خود از سنن آورده که گفت سجده میکرد و ندب بعضی
 از اصحاب بر عمامه خود و بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بود و ندب قوم که سجده میکرد بر عمامه و کلاه و حدیث
 ابن عمر را که شنیده آورده ابن همام نیز از همان کتاب با سندش آورده ولیکن از تخفیف آورده که گفت مکرره است و الله اعلم
 تنبییه سجده بر زیادتی جامه نیز جائز است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه نیز آنرا میکرد و ندب بجهت گرمی و
 سردی زمین و احادیث صحیح درین باب در کتب ست آمده و احمد و اسحق و ابویعلی و طبرانی و غیر ایشان از آن روایت کرده اند
 و البته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد سجده بر خاک ندادی و چیزی در زمین و جبین مبارکش حائل
 نبود و دیگر آنرا نیز بدان امر استحباب فرمودی و در حدیث آمده یا فلان توب و جهک رواه الترمذی عن ام سلمه و فی
 حدیث آخر تسحوا بالارض فانها کم برة و چند آن مبالغه کردی و در نهادن جبهه بر خاک که گاهی بر گل و آب سجده کردی
 چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید خدری آورده اند که کعبه باران باریده بود چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود و یکجک
 پس دید و چشم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بر جبهه مبارک وی بجهت سجود از آب و گل بود و آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در آن شب شب قدر را در خواب دیده بود و دید خود را که سجده میکند در آب و گل و صباخش این واقع بود
 آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم رمضان و مصنف باید که بجای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست است
 آمدی و وی که گفت و گاه بر سجاده صغیر از سقف یعنی از برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری از
 انس آمده که روزی آن حضرت بخانه مادرش گستر اندیم برای وی خمره که در خانه مایه بود و نماز کرد بر آن و اقامه کردیم
 و بیکی که در خانه مایه بود و خمره بستم خای و سجده و سکونیم سجاده صغیر از برگ خرما را گویند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نیز
 خمره در خانه خود بود که گاهی بر آن نماز میکرد چنانکه این نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکور است و گاه بر پوست و باغ
 کرده سجده میکرد و چون سجده کردی پیشانی و بینی تا قام یعنی هر دو را بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از روایت
 مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عباس بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
 که گفت چون سجده میکند سجده میکند با وی بهفت عضو روی و دو کف دست و دو ناخن و دو قدم وی و از حدیث
 ابن عباس نیز از روایت کتب مستطاب آمده که اگر کرد و رانچ بر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سجده کنیم بر بهفت عضو
 ولیکن بجای روی جبهه ذکر کرده و در روایت آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده شده ایم ما که سجده کنیم بر
 بهفت عضو و در روایتی بهفت استخوان و در روایتی آمده که بعد از ذکر بهفت عضو ذکر کرده جبهه را و اشارت کرد به دست
 مبارک بر بینی مبارک بعد از آن فرمود الیدین و الرکبتین و اطراف القدمین و آذانی و اذنی و نسائی از ابی سعید خدری

آورده اند که دیده شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر چهره و بینی مبارک وی اثر گل بود بجهت سجده که کرده بود در نماز گفت این حدیث پاره است از حدیثی که بخاری و مسلم و مؤطا و ذکر لمیله القدر آورده اند و در حدیث ابی داود و نسائی و ترمذی آمده که چون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می نهادن و وجهه را و در روایت ابی حلی و طبرانی آمده که بخیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نهادن و بر زمین با جبهه و در صحیح بخاری از حدیث ابی حمید ساعدی آمده که پیستر سجده کرد و حکم کرد و الف را و بر زمین و یا جمله معلوم شد که سجده بر جبهه و الف بود و معانی معلوم شد که این بر دو یک عضو اند از اعضای بعد از تحقیق عضو همان جبهه است و جبهه و الف بود و جبهه و الف است و ترمذی گوید علی بن زید اهل علم بر آن است که سجده کند بر جبهه و الف هر دو و اگر بر جبهه تنها کند بی الف قوی از اهل علم گویند کفایت است و اکثر بر آنند که کفایت نکند و جائز نیست انتہی و در بعضی احادیث قنبر بر جبهه قنبر دیدی نیز واقع شد و در بعضی جفیه آن است که ادلی و افضل سجده بر جبهه و الف بود اما اگر اقتضای یکی ازین دو کند نیز جائز نیست پس اگر بجهت کند تنها جائز نیست نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه جمیعاً در روایتی که ابراهیم است و در روایتی بکراهت است و اگر با فکند تنها جائز نیست نزد صاحبیه و از ابو حنیفه نیز محققین روایت کرده اند و بر روایتی از وی جائز بود و لیکن مکرره دلیلش آن است که آنچه مشهور است در احادیث و ذکر وجه است پس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین و نهادن تمام روی ممکن نیست چه جبهه و الف بجهت بزمی آنما مانع اند از آن پس ما نور نهادن جزوی از وجه باشد و وجه چند جزو دارد جبهه و الف و خدین و ذقن و وضع خدین و ذقن جائز نباشد از جهت تعیین شارع جبهه و الف را و نیز وضع خدین بی انحراف از قبله نباشد و وضع ذقن در عرف علامت تعظیم نبود پس تعیین شد جبهه و الف اگر هر دو کند بی شک اولی و افضل باشد و اگر بجهت تنها کند نیز درست بود از جهت ذکر او در احادیث استقامت لا و اگر با فکند تنها کند نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن دی جزو وجه و اما وضع یدین و رگبتین نزد حنفیه سخت است از جهت تحقق سجود بی آن و مراد با مر شامل وجوب و ندب است که طلب باشد و مختار فقیه ابی الکیث آن است که مصلی چون نه نهد رگبتین بر زمین کفایت نمیکند و لهذا رد کرده است روایت عدم وجوب طهارت مکان رگبتین را در نماز و مقتضای این افزاین است که ذی شرح ابن الهمام و اما وضع قدین قدوری گفته است که فرض است در سجود که ذی الالهاده نیز که سجود بار فتح قدین است بلاعب تعظیم و اجلال و کفایت میکند و رفع اصبع و اصره و اگر یک قدم بزنند و دیگری را بر و در جائز است ابراهیم که ذی شرح ابن الهمام و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت سجده دستها را جلو پا و در کردی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده که بخیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون سجده میکرد و کشاد و میبشت و دو دست خود را تا آنکه ظاهر میشد بیاصل البین و صلی الله علیه و آله و سلم و باز و باز و شکم را از زانوها زدور داشتی و بجزی فرموده است که اگر بزانو افتد اگر خواستی از میان آن در گذشتی چنانکه در حدیث ابی داود و مسلم و حاکم و طبرانی آمده است و گفته امی دست را بر او و دستها بر زمین نهادی چنانکه در حدیث ترمذی آمده که وضع کفیه خدا و سنگیه و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که بر این عازب را پرسیدند که گاهی نهاد بخیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود و ظاهر این حدیث نهادن کفهای دست است بر او که شهادت چنانچه مذکور است و لهذا ترمذی بعد از ذکر این حدیث گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که دو دست نزدیک بدو و باید و در بعضی حواشی شرح و قایم مذکور است که مراد بوضع یدین خدا و از زمین و رفع ابراهیم است خدا و آنها و این حج میشود و بعد از کفین خدا و سنگین کما لا یخفی و می فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای تعلیم سجده به مردان و از اسجدت و قنیه سجده کنی وضع کفیک پس بزره و دو کف دست خود را بر زمین و از رفع رقیق و بر و در بعضی خود را چنانکه گفته شد و انگشتان را در حالت رکوع کشاد و در

و لایق بار بآن حکم گزینی و در سجود و فراغ آن اوردی و در سجود و سجده باری لایق گفتی بسیار و دیگر از این باری یعنی گفتن سبحان ربی الاعلی
 سه بار فرمودی شیخ این در بیان رکوع گذشت و بعد از آن گفتی سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی سبوح قدوس ربنا الملک
 و الروح سبحانک و بحمدک لا اله الا انت اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمغفرتک من عقوبتک و اعدو ذنبک منک
 لا احصی تنار علیک انت کما انعمت علی نفسک اللهم لک سجدت و لک امتنت و لک اسلمت سجد و جی لای خلقه و موصوره و
 تنق سمعه و بصره تبارک امدا حسن النی لقیتم اللهم اغفر لی ذنبی کلمه و قد و جله اوله و آخره علانیه و سره اللهم اغفر لی خطیئتی و
 جعلی و اسرانی فی امری و ما انت اعلم بمنی اللهم اغفر لی جدی و پدری و خطائی و عذمی و کل ذنبک عندی اللهم اغفر لی ما قدمت
 و ما اخرت و ما امرت و ما اعلنت انت الی لا اله الا انت و گاه می گفتی بآیین دعای مذکور یا بی آن اللهم اجعل لی نورا
 و فی نفسی نور و فی بصری نور و عن یمنی نور و عن شمالی نور و امامی نور و خلفی نور و فوقی نور و دخی نور و ارجع لی نور
 و ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تأکید فرمودی در اجتهاد در دعا نمودن در حالت سجود و می فرمود که سزاوارست که دعای
 ساجده آن استجاب شود این مضمون جزو حدیثیست که مسلم و ابی داؤد و مسائی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در زمن موت و روزی پده برداشت و بیرون آمد و مردم صفرا راست کرده خلعت ابوبکر صدیق
 در نماز استاد پدید آورد فرمود ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر روی صالحه که میند او را مسلمانان یا نموده شود
 دیگر برای وی دانا و آگاه باشد که من نمی کرده شده ام از آنکه بخوانم قرآن را در رکوع و سجود اما به کوع پس تنظیم کنید
 در وی پروردگار تان را تعالی شانه و اما سجود پس اجتهاد کنید در دعا زیرا که سزاوارست که استجابت کرده شود دشوار و مرغیب
 بر دعا در سجود را حدیث بسیار واقع شده و دعا خواندن بود و مفاد اجل و علا و آن بر دو نوع است دعای ثنا و توحید و تکبیر
 و تقدیس که بخواند بنده هر پروردگار را بجه و ثنا و ستایش کند در گاه عزت او را تعالی امره و عظم شأنه و دعای طلب و سوال که بخواند
 مراد را طلب خواند و مقاصد او در گاه رحمت و نوال وی جل جلاله و عم نواله و گفته اند که مدح و ثنا و حضرت کریم در حقیقت سوال
 و طلبت و بکرم شغل ذکر می عربت سلتی اعطیت افضل با اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه آنکه پس قسم اول متضمن قسم ثانی
 باشد و ثانی نبود مگر بقصد و ملاحظه و تمهید و تفسیر و دعای اگر فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکنه آن در سجود و ثنا و اول هر دو
 نوع است چه اذکار و دعای که مروی و ما ثورست درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا ظاهر شد که حقیقت که اقتضای بر ذکر کنند و
 از هیچ و مانع نمایند نیز از اشتغال امر دعا فارغ نباشند و حقیقت جامعیت آن است که در نوافل بهیچ و عانیه تمثل گردد و در
 فرائض اقتضای بر تسبیحات کند و الله اعلم و چون درینا مفسر سوالی که گویند بسیار دعا کردیم و اثر اجابت آن ظهور ز رسید این چیست
 و جواب آن غیر مایه و احتجاجت هم بر دو نوع است یکی استجابت دعای طالب با آنکه مطلوب و مقصود و مسئول او را بعینه مهذول
 دارد و حاجت وی بعینه نقض کند و دوم آنکه دعای او را بتوایی مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است
 که بیچ و عاکنده نیست مگر آنکه ازین متردست میان یکی ازین سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند ثوابش را
 در آخرت یا کفارت کند بوی از گنا یا ن اوله قدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکند یا تم یا قطعه رحم یا استعجال نکند رواه الترمذی
 عن ابی هریره و در بعضی روایات نهای کفارت ذنوب آمده یا برگرداند بلائی را از وی یا مانند آنچه طلب کرده و هر دو وجه که عطای
 مسئول و مقابل ثواب است بلکه هر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب است یا گردانیدن بلا مفر شده است قول حق سماء تعالی بیب و عود
 اللع اذا دعاهن اجابت میکنم دعای دعا کننده را چون بخواند و اگر چه در مقام دعای از دعا همان سوال و طلب و از اجابت

عظای مسئول و مطلوب بنوم اند و لیکن صحیح آنست که شامل بر دو نوس است که مذکور شد و این مسئله را در رساله تسلیمیه در باب
 التلیل اجماعاً و التراب تفصیلاً شرح ساخته ایم تحقیق این را از انما طالب باید نمود و الله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت معنی
 تقریب ساخت بیان انتفاء نماز را بقتضیل کی بر دیگری و برای آنکه نفسی علی عقد کرد و بیان تطویل رکعات نماز شب را بطریق
 تمهید و مقدمه ذکر کرد و الا ذکر نماز شب را بقتضیل بعد از این بجهت فصل بیان خواهد کرد پس گفت فصل تطویل الصلوة باللیل و
 تخفیفها بالنهار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قیام رکعات نماز شب که نماز شب باشد تطویل کردی بحکام رکعات نهار چنانکه
 در یک رکعت نماز شب این سه سوره سوره البقرة و سوره آل عمران و سوره اشعرا خواندی چنانچه در بیان قیام لیل معلوم گردد
 انشاء الله تعالی اما بعد رکعات نماز شب زیاده بر زیاده تا سیرده بودی چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل باید و از اینجا که ثابت شد
 تطویل قیام در نماز شب نه سجده که ناخست در فضیلت قیام و از جای دیگر و لا لافضلیت سجده و مقرر شده است نماز
 کرد و اند در قیام و سجده کدام یکی ازین دو فصل است طالعاً از علما میگوید قیام افضل است پس تطویل و تکمیل آن هم باشد از آنکه
 در قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بپاعت بیشتر است و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در رکعات نماز شب تطویل عظیم میکرد
 چنانچه معلوم شد و اگر سجده افضل بودی از قیام تطویل در سجده کردی بیشتر از قیام یا تکبیر در سجده کردی بیشتر از رکعات با تخفیف در
 قیام و آنکه در حدیث نماز شب که در وی تطویل قیام کرده است واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجده مانند
 قومه احیاناً بود و از آنجا که ایست مشهور که سابقاً مذکور شد و دیگر وجه فضیلت قیام آنکه ذکر می کرد قیام مشروع است یعنی قرآن عظیم
 افضل ذکر است که در رکوع و سجده مشروع اند پس این رکن که قیام است افضل رکان باشد بحجت ائمتالی و بر فضل ذکر و این وجه
 فضیلت اولاد نباشد و وجه اول فضیلت لذاته اثبات کند و مراد بارکان ما سوای قرأت است و مقصود اثبات فضیلت قیام است
 از سجده و خود فضیلت قیام از جهت فضیلت قرأت آمد پس فضیلت وی ازان چه صورت دارد و نه ظاهر و وجود دیگر را می
 فضیلت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر روایت کرده و اردست که افضل الصلوة طول القنوت و گفته اند که مراد بقنوت در اینجا
 قیام است پس ثابت شود که قیام افضل رکان باشد فی القاموس القنوت الطاعة و السکوت و الدعاء و القیام فی الصلوة و
 اراده این معنی اخیر در حدیث ظاهر بلکه شعیب است و فی النهایة للجزیری افضل الصلوة طول القنوت ای صلوة ذات تطویل القیام
 و طالعاً از علما میگوید سجده افضل است ازان رو که در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده و اردست اقرب ما یكون العبد من ربه
 و هو ساجد نزد یکتر من بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی است که وی ساجد است و در آخر حدیث آمده
 فاکثر الدعاء یعنی پس بسیار کنید در سجده دعا را چنانکه گذشت و کدام فضیلت بالاتر و شریف تر بود و مریده را از قرب پروردگار
 تعالی شانه پس سجده افضل رکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکبیر بیشتر ولیکن چون تطویل وی زیاده بر قیام
 در شرع بود نیست لا بتکبیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و هائی دیگر فرموده اسن عبد المجید بنده نبود سجده بعد سجده که سجده
 کند برای خدا سجده کرد فی الارض الله أكبر آنکه بلند گردد اند خدای تعالی آن بنده را بهادریه بان سجده در حجره را و خط به
 خطیتم و کم کند بان سجده گناهی را و در شکوة امین حدیث را روایت از مسلم از معمر بن طلحه آورده و این لفظ که گفت ملاقات
 کردم ثوبان بن جوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس گفتیم خبره مرا بمعی که عمل کنی از نماز دارد و الله تعالی مراد بر پشت پس گفت
 ثوبان بهتر سوال کردم و مراد و م بار پس سکوت کرد و بهتر سوال کردم سوم بار پس گفت پرسیدم من از اینجا که تو پرسیدی را رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لازم گیر بخود و کثرت سجده را از میرا که تو سجده کنی میضای را سجده مگر آنکه بلند گردد و اند برای ثوبان

در هر دو کتب که در این خطبه را گفت معدان نیز ملاقات کردم با اهل دار و اسرار رسیدم از آن پس گفت مرا مثل آنچه گفته بود تو بان و مسلم در صحیح خود از ربه بن کعب بن مالک اسلمی ابو فراس مدنی از اهل صفه مات شش ثلث و شصین روایت کرده که وی شبها با کزوی نعمتی دامید انعامی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تهیه آب وضو می وی و حاجت های دیگر از لباس و غیره قیام نمود وی وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر وی چشم عیاضی باز شد و فرمود بخیزه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در پشت فرست حضرت تو از دو دارم فرمود چیزی دیگر بطلب یا ربه یعنی این مرتبه من عظیم است آسان نتوان یافت و آنرا قابلیت عظیم باید گفت همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنی علی نفسک بکثرة السجود گفت مرا یاری ده ای ربه در تحصیل این مقصود و خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قابل و متقابل آن شود که کاری بکن که شایسته این مرتبه عظیم شوی چنانچه ریش چون بگفته طبیب رود علاج می کارگر افتد اگر چه شفا از جانب طبیب حقیقی آید لیکن امثال مردی در ریش را شرط است پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت سجود را سبب امداد و اعانت این چنین مطلب عالی که مرقت اوست و جنب ساختن بالاتر ازین چه فضیلت باشد دیگر از وجهه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول چهار فقر آن مجید منزل شده سوره اقرأ و در آن سوره سجود است و امریش در اول منزل از قرآن منضم نهایت تاکید و مبالغه است بطلب و ایات آن و این وجه بر تقدیری تمام شود که نزول آخر سوره اقرأ نیز اول بود و تحقیق آن است که آنچه اول منزل شده از آن سوره تا ما لم نعلم است مگر استدلال بان کنند که چون در ترتیب آیات قرآنی آن را منضم باول ساخته اند پس بجهت تاکید و مبالغه نخواهد بود و قدر بر دیگر آنکه هیأت سجود را دلالت بر ذلت و خضوع و بندگی زیاده است از سایر ارکان که قیام کی از آنهاست اگر چه صورت قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت بر استعداد امثال دارد و لیکن گو یا مقدمه و توطئه سجود است و اصل مقصود همین است و سجود سر بندگی است و عهده و زبده اوست زیرا که حقیقت بندگی غایت خضوع و ذلت است و ذلت در سجود زیاده و افراط است چون مقصود انکسار و تاکید مطلب است شیخ بنگرارد است در کلام بالی انداشت و طائفه از علما حکم بین الفریقین نموده و توفیق و تطبیق قولین قصد کرده گویند در نماز شب طول قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از آن روز که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین بود و نیز عبادت شب بجهت آنکه در وی قیام است از بستر خواب بقیام تخصیص شده و پوی تعبیر یافته قال الله تعالی تم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز گذارد و روی و این نبود بی آنکه قیام از نماز بود نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگوید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قام رمضان کسبیکه یا شب برای نماز شبهای رمضان ایما یا تا بجهت ایمانی که خدا و رسول خدا و احکام وی در او در اعتساب و بجهت طلب اجر و امید ثواب منزه که مقدم من ذنبه آمرزیده شود و او را آنچه گذشته است از گناهان وی و بعضی از علما گویند که این دور کن یعنی قیام و سجده در فضل مساوی است و هر کدام بوجهی فاضل است و بوجهی مضنون و از ارکان دیگر سوا ی قرات هر دو فصل فضیلت قیام بقرآه قرآن است و فضیلت سجود بسیار تذل و خضوع غایه مافی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس جابسل آنکه ذکر قیام که در قرآن مجید است افضل از ذکر سجود که لم یجاء است و ادعیه و هیأت سجود و فضل از هیأت قیام فصل فی کیفیت الاعتدال من السجود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سجود اول فارغ شدی سر از سجده بر آوردی مقداری که در سجود بودی در میان سجده نشستی این معنی بر آن است که گدشت که رکوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر برداشتن از رکوع و سجده و طمعه بین مسجدین در مقدار برابر بودی و اقل آن اقامت بطلب است که جز آن بحکم

ابودردی آنکه پیشینه از ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و غیره از پیغمبر روایت کرده اند و نسخ این الهام میگوید که عبد الرزاق از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس آورده که این چنین میگوید و ندقیقی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تری بودند از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تحت تربیت بودند و متابعت آن حضرت و ملازم تر صحبت مشرفین او را از مالک ابن الحویرث پس واجب است تقدیم آن و بنا بر این بود عمل بروی نزاهل علم چنانچه تری گفته است و ابوداؤد از ابن عمر آورده که گفت که منی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اغما و کند بر دوست خود و قنیه بر خیزد و در حدیث و اهل آمد که چون بر میخواست اعتماد میکرد بر خذین و توفیق بین الاحادیث اولی است پس حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر سن و ضعف و لهذا در روایت ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه میفرمود مبارک است و همیشه نگوید مادر را و کوع و سجود زیرا که من چون سبقت کنم شمار را در رکوع درمی یابید مادر را و سجود زیرا که من سن و ضعیف شده ام انتهی و در کتب میگوید که این الفقه را از ابن عباس نیز هم چنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث برین است و ابوالزناد گوید همین است و گفته اند که حدیث مالک بن الحویرث محمول است بر حالت کبر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و منی از فتاوی ظمیر به نقل کرده است که شمس الانامه حلوانی گفته است خلافت در فضیلت است نه در اصل جو از سستی اگر یکی عمل کند بآن نوع که مذموب است لا باس به است نزد شافعی و اگر عمل کند چنانکه مذموب شافعی است لا باس به است نزد ما و آنکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر خذین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل مجلسه استراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد هر دو دست را بر رکبتین بهند و عمدت بر رکبتین بر خیزد از جهت حدیثی که ابوداؤد از اهل بن حجر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر می خاست بر رکبتین و اعتماد می کرد بر خیزد و و ذکر رکبتین الزکشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین کند و نزد ما و دیگر مذکور شد زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد و صاحب هدایه نمون بر صد و رقبتین را که در حدیث واقع شده است و دلیل هر دو مطلب که نفی جلسه استراحت و اثبات قیام با اعتماد بر رکبتین است ساخته و الله مخلو عن خفاء و نیز اعتماد بر رکبتین را بصریح ذکر کرده و همین ذکر نمون بر قدیمه اکتفا نموده و در بعض کتب حنفیه هر دو بصریح مذکور شده و در احادیث نیز تصریح یافته که اگر ناقلیت بر و چون بعد فراغ از سجد دوم برای رکعت دوم برخاستی بی توقف شروع در قرات کردی و سکه که در رکعت اولی برای ثنا توجیه میفرمود در سایر رکعات نفی نمودی و نزد امام ابو حنیفه نفی نیز هر دو رکعت اولی نبود و بر آنچه از امام احمد نیز چنین است چه نفی در اول قرات بود و پس و قرات معلومه اگر چه متفرق است حکم یک قرات دارد و چون بیان کرد فرق میان رکعت اولی و سایر رکعات بوجود سکه و عدم آن خواست که فرمای دیگر بیان کند پس گفت و رکعت دوم و سوم و چهارم و مانند رکعت اولی گذاردی در هر چیز الا در چهار چیز در سکه و در دعای استفتاح و در تکبیر احرام و در تطویل قرات این چهار چیز مختص بر رکعت اولی بود اما سکه مراد بآن سکه اولی است که در وی دعای استفتاح میخواند و اوال ظاهر است که سکه دوم که میان قرات فاتحه و سوره کردی و سکه سوم که میان قرات و رکوع فرمودی مخصوص بر رکعت اولی نباشد و چون سکه اولی برای خواندن دعای استفتاح بود چنانکه سابقا گذشت و لهذا شرح گفته اند که مراد باین سکوت خاموشی نیست بلکه آهسته خواندن است مقابل جهرا سکوت از قراة قرآن است پس فارقی همان خواندن استفتاح

و عدم سکت مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام نماز هرست که مخصوص برکعت اولی خواهد بود که نیت نماز کرده و جز اول
نماز هر دو حرام ساخته است و پوشیده نیست که فارسی فی الحقیقت همین نیت و تکریم افعال است و الا تکبیر یکم کان یکبر فی کل
تفصیل و رفع در پنج رکعات است و لهذا تکبیر احرام گفت نه مطلق تکبیر و اما تقویّل رکعت اولی زیرا که گذشت که قرات در رکعت
اولی از رکعت ثانیه تقویّل کردی لایسا در نماز صبح و از رکعت ثالثه و رابعه ظاهرست و چون در شبهه شستی بایستی چپ را فرست
کردی و بران شستی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بران راست نهادی بلکه بود دست را بر و دران
نهادی و در دست راست عقد پنجاه و سه انگشتان بگیرتی و صورت این عقد آنست که انگشتان را قبض کنند مگر سیم که او را
بسط کنند و طرف ابهام را نزد انگشت سیم بجا کنند دست نهادن این چنین تفسیر کرده اند علما می شایع عقد پنجاه و سه را دست ایشان
تجارت این عمرست که سلام آورده و نزد خفیه عقد تسعین است و صورتش قبض خضر و خضر و دست سیم و وضع ابهام است بر اصبع
وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد و کثرت
جمیع اصحاب یحیی و بسط سبابه و در شافعیه را در کیفیت تخلیق و حی دیگر است و آن وضع انگشت وسطی میان عقد تسعین ابهام و انگشت
سیم را در کثیر شاهدان برداشتی و اشارت کردی بوحاد نیت حتی قبل و علا و باید که اشارت بجانف فوق نیستند تا موهم بجهت
انگردد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ لیکن الله و مشهور آنست
که نزد ابی ثنیثت بر در و نزد اثبات هند و تحریک نکردی سیم را در او تکریر تحریک اوست نه رفع او و این توجیه تطبیق یا بد
هر دو روایت یکدیگر که او را در اثبات تحریک رفع اصبع است و از ثنی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعض مالکیه است
به آنکه عقد را صلح یحیی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول بکتابت درین باب
احادیث آورده است و در بعض احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب اکثر حدیث و فقها
مجتهدین و نیز از اصحاب و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علما می
حنفی تصریح کرده اند آن ولیکن در متأخرین ایشان خلائی در میان آمده است و اما اگر احادیث را با هم روایت کنیم سخن
تنبه و دلیل انجامد بحکم الله آن در مواضع خود مذکور است سخن از علما می مذهب بیا ریم تا عامه را سودمند افتد یعنی گوید امام ابو یوسف
در امالی ذکر کرده که قبض کنند خضر و انگشتی را که متصل است بدان و حلقه کنند وسطی و ابهام را و اشارت کنند بسبابه تا امام محمد گفته که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشارت میکرد و آنچه آن حضرت کرده ما نیز کنیم و گفت همین است قول ابی حنیفه و هم شافعی از غیر
آورده است که چون شروع کردی در تشهد پس رسید بقول شهادان لا اله الا الله یا اشارت کنند بسبابه یعنی اختلاف کرده اند
مشایخ و روی بستر چگونگی که نزد اشارت علی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کنند خضر و خضر را و تخلیق کنند وسطی را با ابهام و اشارت
کنند بسبابه و در نیت اصلی گفته که مذکور است اشارت انتی و در حواشی در ایة از کفای می نویسد که در غیبه گفته است که بعضی گفته اند
رفع سبابه می در تشهد از سنن است نزد ابو حنیفه و محمد و جماعه و همچنین مروی است از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته که
چون مشق است و دایم از اصحاب اجماع و در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و
اخبار دران الاحرام علی بدان اولی باشد انتی و شایع و قایه میگوید که عقد و اشارت از اصحاب آمده است انتی و غالب از فقه
بود آنچه در برابر بسط اصابع و نیت عقد میگوید که آن مروی است در حدیث و اهل بن حجر و حال آنکه ابو داود و شافعی
و دارمی و ابویعلی و عبد الرزاق بار و ایات متعدده از و اهل اشارت با تخلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و الله اعلم

و شیخ امام عالم مایل اهل علم شیخ سید العزیز بن باب رساله حج کرده و روایات فقهیه از مذہب حنفی با اختلافاتی که در آنهاست
 ذکر کرده و احادیث صحیحہ آورده جانب اشارت را راجع ساخته است و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه
 در تشہد وقت تسلیم چاہد از ایشان بپراخند که اشارت بکنند و در منیہ و اوقات و جنس و مختار التواذل و مضمرات و دولوالت و
 فتاوی کبری گفته اند کہ فتوی بر عدم اشارت است و در خلاصہ و خزائنہ المقتبین گفته کہ مختار بہین است و در ذخیرہ گفته کہ ظاہر
 روایت بہین است و تعلیل کرده اند این جماعہ در نفی آنکہ در اینجا زیادت فعلی است کہ بدان احتیاج نیست پس ترک آن اولی
 باشد چہ بنمای نماز بر سکینہ و وقار است و درین فعل موافقت رخصت است پس اولی ترک آن باشد تحقیقا لکن لافہ و جماعہ دیگر
 گفته اند کہ آن مستحب است حسن است و سنت است و مانند آن از الفاعلی کہ دلالت بر قوت و دجھان دارند بہین است مروی از
 ائمہ ثلثہ ناو این است مذہب شافعی و مالک و احمد و غیر ایشان الزامہ اعصار و امصار و باین وارد شده است صحاح اخبار و
 آثار و تحقیق تنصیص کرده اند بدان مشایخ متقدمین و متاخرین و شیخ محقق ابن الہمام در شرح ہدایہ گفته کہ مروی از محمد در کیفیت
 اشارت آن است کہ قبض کند خضر و انگشتی را کہ متصل با دست و تخلیق کند وسطی و ابھام را و ایستادہ کند بسبحہ را و روی از انبی پویست
 در امالی نیز پنجمین است و این فرج صحیح اشارت است و از بسیاری الامتجاج آندہ کہ اشارت نکند و این خلاف روایت و روایت است
 چہ مروی است از محمد کہ این کیفیت اشارت قول ابی حنیفہ است و مکررہ است کہ اشارت کند بمسبتین معا و منقول است از علوای
 کہ ایستادہ کند انگشت را نزد لاله و ہند نزد لاله الصد تارفع نفی باشد و وضع اثبات انتہی و استغنائی گفته است کہ تنصیص کردہ محمد
 برین یعنی اشارت بسبحہ در کتاب الشیخہ در رعایت کردہ مروی حدیث از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ میکردہ آنرا پستر گفت
 ما یزیری کنیم آنچہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کردہ او اخذی کنیم بفعل وی و این است قول ابی حنیفہ و در خانی گفته است کہ
 اشارت نزد قول لا اکر اللہ احد حسن است و روایت کردہ آنرا از ابی یوسف در لاطا ابن امیر حاج در شیخ منیہ و راہدی گفته کہ
 متفق است روایت از اصحاب ثلثہ ما جمیعاً کہ آن سنت است و همچنین از مدینین و کوفیین و کثیر است در ان اخبار و آثار پس عمل بآن
 اولی باشد و نقل کہ در مسودہ از صاحب حاوی و فیئہ المفتی و ابناس و اوقات از اصحاب باکہ عقد کند خضر و بھر را و تخلیق کند وسطی
 و ابھام را و بہین است کہ ذکر کردہ است امام محمد و موطا و گفته است کہ این قول ابی حنیفہ است و در مختار التواذل کہ تصنیف
 صاحب ہدایہ است گفته کہ اشارت نزد قول لا اکر اللہ احد حسن است و در فتاوی مذکور است کہ اشارتی نیست در نماز مذکور نزد شما و است
 در تشہد و آن حسن است و در بعضی شرح نقایہ مذکور است کہ مروی از جمیع اصحاب ما آن است کہ سنت است و در تحفہ گفته است کہ
 اشارت مستحب است و ہواصح و در ذخیرہ گفته است کہ بعضی گفته اند بر دہشتن سبابہ یعنی در تشہد از لہ اسنن است نزد ابی حنیفہ
 و محمد و شافعی و در ظاہر ہواصل نیست کہ بر ندارد و همچنین روایت کردہ شدہ است از ابی یوسف انتہی و فرمودہ است کہ مغرور
 نکردند ترا قول و در ظاہر ہواصل ظاهر روایت در کہ ظاہر گاہی بر خلاف مختار ائمہ می باشد و در در البھار و شرح ابد کو درست کہ
 ما اشارت نمی کنیم سبابہ نزد تسلیم مفتی و ہذا و خلاف آن است یعنی خلاف عدم اشارت کہ آن اشارت است بر کیفیت عقد ثلث
 و نسیں چنانکہ شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است کہ سنت آن است کہ بر دار در ترو نفی و ہند نزد اثبات و این قول ابی حنیفہ و محمد
 و بسیاری است و درین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاہر شد بر تو ای نصف ازین روایات کہ تصریح کردہ اند در
 بعضی از آنکہ آن صحیح است یا صحیح یا مضی بہ است و در بعضی کہ آن سنت است یا مستحب یا حسن است ثبوت اشارت در تشہد وقت
 شہادت پس بیشک عمل بدان اولی و احرمی بود و چگونہ و حالاکہ مویذہ ساخته اند آنرا با حدیث صحیحہ واردہ در اثبات آن

قول اول این ترجمه رساله مذکور است و قتل یکی هم درین مقام از جهت آن گردیده که ابن ابن دین درین باب بر او نقیب
 نقیب رفته و در فنی آن مبالغه ننماید. و حق خلاف آن است و الله اعلم و مستند اول را تحقیق کردی چنانچه در حدیث آمده است
 آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دو رکعت اول گویا بر سنگ گرم نشسته است تا بر میخاست گنایه از
 سرعت نبوت و قلت جلدوس در تشهد اول رواد ابو داود و النسائی و چون بعد از ایستادن از تشهد برخاستی برای ادای ایستادن
 بر دو رکعت بود ایستادن و تغییر رفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قرائت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است و الله اعلم
 در این حدیثین رفع یدیه و در روایتی رفعها الی اذنیه و چنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور گردیده که الی اذنیه بخالت قیام
 بر رکعت ثانیه در ایستادن و بعد از رکعت اول با دست راست افتتاح صلاه پند حبشی در بالا گذارنده و در رکعت سوم در نماز ثلثان در آیه
 و در رکعت چهارم در رباعی خاتمه بر فاشحه اقتضای کردی چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میخواند
 در رکعت دوم و در رکعت اول با دست راست افتتاح صلاه پند حبشی در بالا گذارنده و در رکعت سوم در نماز ثلثان در آیه
 رکعت اولی آنچه میگوید در رکعت ثانیه و همچنین در رکعت سیم و همچنین در رکعت چهارم و در حدیث بعضی صلاه
 اختصاص مذکور یافته که یکبار صلاه پند حبشی است با جراح و نیزه و کثر خفیه قرائت مطلقا چه فاشحه و چه غیره و در حدیث دیگر که در رکعت اولی
 ازین نیست بلکه فاشحه است ششمی که یکبار خفیه و قوری و سایر کوفین این قائل اند و در حدیث میگوید اگر سرگشته که بعد از مسی یا شروع از
 جهت مخالفت سنت روایه کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قرائت در ابعد او پسین واجب است و روایه کرده است
 ابن ابی شیبه از عیسی و ابن مسعود که ایشان گفته اند بخوان در او پسین و تسبیح کن در آخرین این انتمی اما جواز ترک تسبیح سوره در
 آخرین منطبق علیه است میان ائمّه اربعه و لیکن ظاهر از حدیث امام ابو حنیفه آن است که خواندن آن خلل در سنت است اما
 تا خواندن واجب نیست و لهذا ششمی در باب سجده سهو میگوید اگر در دو رکعت اخیر فاشحه و سوره هر دو بخواند سجده سهو
 واجب نشود و بهر حال صحیح آنست که قرائت فاشحه تنها در آخرین سنت نه واجب نزد امام احمد و شافعی در قول قدیم سوره
 در آخرین مستحب نیست و در قول جدید مستحب است و ظاهر از حدیث مالک چنانکه در رساله ابن ابی زریقه گفته است نیز موافق خفیه
 است و از امام احمد چنانچه ذکر شد در فاشحه کتاب خرقی گفته است و در روایت صحیح آنست که فنی قرائت سوره از جهت
 عدم استحباب است و روایت دیگر آنکه بجهت کم اهمیت است و اول صحیح است زیرا که از حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم آمده است که احیاناً در آخرین بر قرائت فاشحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت و احیاناً سوره مختصر خواند
 بر سبیل ندرت و خواندن چیزی از قرآن با فاشحه در آخرین ازین حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از ابی سعید
 خدری آمده است که گفت اندازد میگردیم ما قیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ظهر و عصر پس قیام او در او پسین
 ظهر مقدار قرائت الم تنزل السجده بودی در هر رکعت مقداری آیت و قیام او در آخرین مقدار نصف آن بود او پسین هم مقدار
 آخرین ظهر و آخرین عصر مقدار نصف از آن و چون در تشهد آخر بنیستی پای چپ را زیر پای راست کردی و نقیب را
 بر زمین سخت کردی و این کیفیت نشستن در جلسه اولی اصلا نبود بلکه در وی هرگز فرشی کردن پای چپ بنیشتن به آن
 نقیب کردن پای راست بودی چنانکه گفته شد پس صحیح نزد مصنف از فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخیر این است
 در تشهد اول و توروک است در ثانی و بعد از آنکه مختار خود را بیان کرد و اقوال مذکور را در دنیا مختلف آمده نیز ذکر کرد و اما که این باطل
 علامه از شیخ تعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه ملوک این طریق درین کتاب واجب نبود از جهت آنکه

اختیار اوست یا از جهت خرافات و ندرت اجتماع اقوال از امامیه و مسلک واحد برار بعد اقوال باجمت دیگر و الله اعلم پس گفت و علما را از اصحاب و تابعین و من بعدهم درین کیفیت معنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال است بعضی گویند در هر دو تشهد تورک کنند و این مذهب امام مالک است و صورت تورک نزد وی بران وجهی که در رساله ابن ابی زید که کتاب معتقد در مذہب اوست گفته آن است که ایستاده کی رجل یعنی راو بداری بطون اصابع آن بجانب ارض و دو تا کنی رجل میری را و نهی الیتین را بر ارض و بعضی علما گویند در هر دو تشهد افزاش کنند و مراد با افزاش آن است که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرس و بران بر نشینند چنانچه معتقدان تشهد اول گفت و اینجا عاده کرده و این مذہب امام ابو حنیفه است و بعضی گویند بر تشهد که بعد از آن سلام است خواه همین یک تشهد چنانچه در نماز فرموده تشهد اخیر بود چنانچه در غیر نماز فرموده ان تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی و رباعی افزاش و این مذہب امام شافعی است و صورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی است گفت است بر آوردن دو پای از جانب یمن با بقای آنها بر عادت افزاش و نگین و رک بر زمین است و ظاهر چنان نماید که این همان طریقه است که مختار مصنف است و لیکن در اینجا پای چپ را زیر پای راست کردن اعتبار کرده و در تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشده و لیکن بر هر دو وجه این معنی درست است که در اول افزاش گروی و در ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعضی گویند هر نماز یک در آن دو تشهد است و تشهد اخیر تورک کنند تا فرقی باشد میان جلوسین و این مذہب امام احمد است و طریقی تورک نزد ایشان در وظیفه است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن پای چپ زیر بران راست دوم گسترانیدن پای چپ و ایستاده کردن پای راست و آوردن هر دو پای بجانب یمن زیر اگر هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شده پس یکی را در تشهد اول اختیار کردند و دیگری را در ثانی تا فرقی باشد میان جلوسین و وجهی تشهد اخیر تورک آن است که مصلی در غیر وی مستعد و متنبی حرکت است تا با تمام آن مبارزت بقیام نماید و حرکت و قیام از حیات افزاش آسان تر است و بعد از حلیه اخیر علم نیست پس تورک که بهیئت سکون و استقرار است مناسب آن باشد و معتقد بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول مختلف را گرفته اند یا هر یکی طایفه از اصحاب و تابعین و موافق اشارت گونه تصحیح و تجویز هر یک در وجه قول ابی حنیفه چنانکه گفته اند آن است که در بسیاری از احادیث ذکر طریقه افزاش مطلق آمده که سنت و تشهد این است و نشستن آن حضرت و تشهد انجبین بود بی تعلیل بر تشهد اول تا آخر و نیز مشقت درین صورت بیشتر است و افضل الاعمال احزاب و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده و تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذری یا کبر سن یا طولی و غیره در آن چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود و الله اعلم و بدانکه مصنف بیان کیفیت تشهد صحیح و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه است و تشهد ابن عباس که در مذہب شافعی است بر دیگری و بیان عمل آن حضرت در آن صلی الله علیه و آله و سلم عقید نشد ناگاه مختار نزد وی تخفیر است و عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر دو نوع وارد است و ترمذی و رباب با جاذب ان تشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از بن جریر و ابی یوسف و ابی موسی و عاصم بن زید آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بوجه متعدده و حدیث وی صحیح حدیثی است که روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تشهد و عمل بر دست نزدیکتر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابی جعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحق است و نیز یک واسطه از عبد الله بن مبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از حنیف که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز پس گفت ما رسول الله تحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تو در تشهد نودین باب پیغمبر مالی فرمود و علیک تشهد ابن مسعود لازم نمی بر خود

به تشدید این مستودع یعنی آن صحیح است و اینست بران عمل کن و چون ذکر کرد مصنف ارکان و مناسبات صلوة را فراموشی خواست که
 ذکر آنرا جامع در حدیث و اندیشه کند تا بمحض ضبط اقرب باشد و چون حدیث ابی حمید که جمالی مشهور است اسم او منذر بن سید بن
 گفته اند عبد الرحمن بن سعید الساعدی نسبت به الی ساعده بن کعب غزوۀ احد و ابعده از احاضره شده است ششصد و پنجاه و پنج و
 مر از آن ذکر کرد و گفت و کامل ترین یاسانی که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة صلی الله علیه و آله و سلم مروی شده حدیث ابی حمید
 ساعدی است در صحیح ابن حبان و صحیح مسلم که در میان دو کس از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت من و اناترین شما ام
 بصلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند تو از کجا و اناتر باشی با آنکه نبود ی تو بیشتر از ما در ملازمت و بیشتر صحبت گفت
 نعم با وجود آن من و اناتر می دان گفتند پس بیان کن آنرا پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه راست گفتی چنین نماند که
 است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان آورده است و در جامع الاصول از
 ترمذی و ابی داود و در مشکوٰۃ از دارمی و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابته است و بیسکن
 نه باین طول و جامعیت که در تحمیل مذکورین است و اما حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و قضا و قهوا و دها و دها که در جامع الاول
 روایت کرده و من آن بیان سازیم قال گفت ابو حمید ساعدی کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قام
 چون می ایستاد الی الصلوة برای نماز که بکبر میگفت ثم یرفع یدیه پست بر می داشت و دوست خود را حتی یکمازی بهمانا که مقابل
 میکرد و دوست را الی تکبیر تاد و ش خود و در روایت ابی داود یرفع یدیه حتی یکمازی بهمانا که مقابل میکرد و در روایت
 ابی حمید آورده و این روایت موافق قول امام ابی حنیفه و محمد است در تقدیم رفع بر تکبیر و در بسیاری از احادیث ذکر رفع
 و تکبیر بحدیث ترتیب واقع شده و مذکور ابی یونس و مختار جماعه از فقهاء این است چنانکه گذشت و تقسیم کل عظم فی موضع و درست
 میکرد و هر استخوان را در جای خودش و در جامع الاصول حتی بقر کل عظم فی موضع معتدل یعنی راست و درست با سکنه و وقار
 می ایستاد و چنانچه در جامع ترمذی است اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه ثم یرفع پست بر می داشت و در روایت ابی داود و ترمذی
 تو ذکر دیگر آنرا تا بقیام و قرأت داشت و لا یخلو عن شیء یا آنکه مقصودش بیان بیات نماز واقع شد ولیکن چون مقصود
 اصلی از قیام قرأت است و همچنین تسبیح در قومه آنرا را نیز ذکر کرد و با وجود ترک بعض چیز با این حدیث جامع ترمذی کامل تر است
 از اکثر احادیث و دیگر هم یرفع یدیه حتی یکمازی بهمانا که مقابل میکرد و تاد و ش خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر
 بعضی در روایت ابن حبان نیست و در روایت ابی داود و ترمذی و غیره هاتم یکم و یرفع یدیه ثم یرفع پست بر می داشت و در روایت ابی داود و ترمذی
 یضع راحته و نهاده می دو کف دست خود را علی رقبته بر دو زانوی خود معتدل با اعتدال و استقامت در رکوع بیافش آنکه
 لا یصوب راسه ولا یتشیخ نه باین کردی سر خود را و نه بلند بلکه سر را با پشت هموار داشتی و اولی آن است که اعتدال یعنی
 الطینان باشد و لا یصوب راسه ولا یتشیخ جدا بود و برای بیان برابر داشتن سر و پشت و در روایت ابی داود و ترمذی
 و غیره چنانکه در مشکوٰۃ آورده ثم یعتدل فلا یصوب راسه ولا یتشیخ بکلمه فاوفاها بر این عبارت و راست که این بیان اعتدال
 باشد و تصبیه و تصویب نزد یک اند و معنی گفته اند که صواب فلا یصوب است و در بعض روایات لا یصیب نیز آمده ثم یقول
 صلح الله من جمده و در روایت ابی داود و غیره ثم یرفع راسه فیقول صلح الله من جمده و یرفع یدیه حتی یکمازی بهمانا که مقابل
 روایت تمام میشود معنی قول وی حتی بقر کل عظم الی موضع و ذکر تکبیر را نیز مترک است فی اکثر آن بجهت علم و شهرت
 است و در روایت ابی داود و ابی حبان معتدل گفته برای تاکید قرار بر استخوان غلش که معنی تعدیل است ثم یهوی الی الارض

بسوی زمین درین آرد و برود و در میان راه یکجا نمیکند تا به پیشانی باشد و بگویند این روایات حدیث ابی حمید و سنی الصدقه کافله ترسند و با خبرین
 احادیث گرد و در صفت صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و الحمد مدعی ذلک و در نماز صبح که قنوت میخواند و گاه ترک
 میکرد و در آنکه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و دیگر و احمد و عبد الله بن المبارک و غیر ایشان قائلند بدان بطریق
 سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزل مالک بعد از رکوع و قبل آن بود و جابر است و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدست
 است و نزدی گفت که نزد امام احمد آن است که اگر حادثه پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد و انبیاء با صلوات الله علیهم را رسد که در
 کند چو شمس مسلمین را و زمینان ثوری گوید قنوت در صبح اگر کند هم جائز است و اگر نکند هم رواست و مختار آن است که کند و در
 احادیث صحیح مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا یکبار در قضیه بر معوضه در نماز صبح قنوت خواند و در بعض روایات
 قبل از رکوع و در بعض بعد از رکوع و این رایج است بعد از آن ترک داد و قضیه بر معوضه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخدا
 تن را از صلی که ایشان را فرامیگفتند بسوی فرستاده بود و می که ایشان از سلیم که ایشان را راعی و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بر معوضه گفتندی
 متعمرن حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاریکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و
 بجا یک فرستاده است بر و در جای شما میگذریم که فران گفته ایشان باورند داشتند و ایشان را بگشتند پس پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم مخزون شد و تا ترکشت و از فرم بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکبار در نماز صبح دعا بقهر و
 بلاک رسل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدای قنوت وقوع این قضیه بود و پیش ازین قنوت
 نبود و در روایت بخاری آمد که قنوت در غروب و غیر بود و در روایت ابی داؤد آمد که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 تا یکبار در تسلسل بعد از نماز پنجگانه و قنوت میگفت سبحان الله من حمد از رکعت اخیر و دعا میکرد و بر احیا از سلیم راعی و ذکوان و عصیت و
 آمین میگفتند آنرا که در خلف او بودند و در کشتی در شرح خرقی گوید که قنوت در غیر و ترند از احمد نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است
 و آن نیز مخصوص است با امام اعظم یا بر پیش منبر امام را و یا محل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سدر روایت است از احمد
 و مسلم از خلف بن ابی اوره که گفت رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بر دشت سر مبارک خود را و گفت غفر الله لهما
 و لهما السلام الله و عصیت حضرت الله و رسول الله من بنی الحیان و العن راعی و ذکوان پس رفت بسجده و بخاری از ابن عمر آورده که
 وی شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بر میداشت سر خود را از رکوع در رکعت اخیر از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا
 پس نازل شد این آیت لیس لک من الاثمی و اتوبو بعلیم او بعد هم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترک کرد و شیخ ابی الهیام
 از ابی داؤد حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد و بر شتر کانه آمد او را جبرئیل و
 اشارت کرد و بسکوت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاده مرا سباب و لحان ترا
 رحمة للعالمین گردانیده و آورد جبرئیل آیت لیس لک من الاثمی و اتوبو بعلیم کرد قنوت را اللهم اننا متعینک و مستغفرک و نؤمن بک
 و نضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین و الیک نسعی و نخفد و نرجو رحمتک و نختی عذابک ان عذابک
 با کفار ملحق و نیز در بعض اوقات جماعه دیگر را نیز دعا کرد بعضی را بر نیکی و بعضی را بر بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که میگفت
 اللهم انج الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربيعة و المستضعفین بکة اللهم اشد و طاعتک علی منکر اللهم اجعلها
 علیهم کسبی یوسف ازین عبارات معلوم شود که قنوت در غیر قضیه بر معوضه نیز بود و نزد امام ابو حنیفه قنوت در نماز فجر و صلاه است
 و قنوت آن حضرت مخصوص بوی بود و صلی الله علیه و آله و سلم و در قضایای مخصوص بود و بعد از آن ترک کرد و احمد و نزدی و نسائی

و این نامه را بنی مالک اشجعی آورده اند که گفت گفتیم پدر خود ما می پدر تحقیق نماز گذارده تو خلفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
و خلفت ابی بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب اینها یعنی کوفه پنج سال یا قنوت بخوانند و فرمود گفت ای پسر من محدث و بدعت است
ترندی گفت بدعتی حسن صحیح یعنی این التزام و دوام و طریقه ساختن بدعت است بلکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلحتی مدتی
خواند و ترک کرد چنانچه معلوم شد و در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قنوت نمی خواند و در پنج نمازی و شصتی گفته که ابن حبان
از ابی هریره بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قنوت نمی خواند و در نماز صبح مگر آنکه دعا میکرد و در قومی را یا بر
قومی و تمام محمد رح در آن از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم از اسود آورده که وی سالها صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندیده او را
هرگز که قنوت خواند و فرمود و ابراهیم گفت که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفته اند که دعا می کرد و میگردد بر علی کرم الله وجهه و در غایت آورده
اگر حادثه مسلمانان نازل گردد و امام در نماز هر قنوت بخواند نماز جاگزست و این قول قوی و احد است و جمهور اهل حدیث
بر آنند که قنوت نزد نزول حادثه در هر نماز یا مشروعت انتهی کلام اشتملی و شرح ابن الهمام بعد از ابراد احادیث و آثار را در طریقین
و حکم تعلیل و تنقید و تفسیر در آن مقرر ساخته و توضیح نموده که قنوتی که در نماز فجر از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده و بصحت
رسیده است همان دعا بود و بر جماعه کفار تا مدت یکماه و قنوت نکردند پیش از آن و سپس از آن و اگر از بعضی اصحاب بصحت رسیده
آن نیز محمول بر وجود نازل و حوادث است و در احوال تحقیق و الحق تحقیق بالتصدیق و الله اعلم و این سخن در قنوت فجر بود و ذکر
قنوت و تردد گشتن بیاید و معلوم شد که قنوت اینجا بمعنی دعا است و خصوص دعای اللهم اننا نستغینک الخ و اللهم اهدنا الخ که مشهور است
حال آن نیز تحقیق پیوندد و انشاء الله بهمان و بسم الله الرحمن الرحیم گاه بجهر میگفت و گاه اخفا میکرد و مصنف این را در بیان قنوت
سابقا گفته است تکرارش را در این مقام و جوی ظاهر نیست با آنکه این سخن از وی مخالف آن است که در خانه گفته است که در باب
چهار در صلوة بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشده و چون ادعا و التزام بیان علی صحیح آن حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم نموده
لا بد آنچه اینجا ذکر میکنم محکوم بصحت باشد نزد وی و حق آن است که در خانه گفته است چنانچه مانده سابقا بیان کردیم و مراد آن است
که در تعیین چهار و دروم آن چنانکه اخفا برگزیده باشد حدیثی صحیح نشده پس مخالفی میان آنچه اینجا میگوید و آنچه در خانه خوانده اند
نمباشد و در ظاهر و عصر اسرار قنوت میکرد و ذکر این سابقا در بیان قنوت مناسب بود و با وجود آنکه درین دو نماز اسرار می کرد
و بعضی آیات انکی لم یخفوا و انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون انما یخفون
و بعضی از اصحابا و مقصود ازین اسماع تعلیم ایشان بود که بخوانند و فلان سوره بخواند و گفته اند که گاهی چیز بجهت غلبه
استغراق در تدبر بی قصد نیز حاصل میشد و الله اعلم و در نماز التفات نکردی معنی التفات دیدن بر زمین و شمال یا پیچیدن گردن
است این چنین مفهوم میشود و از کتب لغت پس بگوشت چشم نگریستن بی گردانیدن گردن التفات نباشد و کرده مذکراتی الهادی
و در شرح ابن الهمام است که حد التفات مکرره آنست که بپیچید گردن را تا بیرون آید از مواجه قبله و اگر تخرق کند و تخرج بدین خود فاسد
گردد نماز وی پس یک قسم التفات منسبت و یکی مکرره چنانچه عمل کثیر منفسد و قلیل مکرره انتفی و شنی گوید مکرره است التفات بعنق
لی تخریل سینه و اگر تخریل سینه کند باطل گردد نماز وی و اگر بگوشت چشم ملاحظه کند مکرره نیست انتهی و نیز غیر هذا صلی الله علیه و آله
و سلم نمی کرد و از التفات در نماز و عید فرمود بران و میفرمود و بعضی التفات در نماز احتلاص را بودنی است بیکسره الشیطان
که میکند آن را بودن را شیطان از نماز زنبده و در احادیث این نظر زیادت است که من صلوة العید یعنی میگردد و می باید شیطان
از نماز نکال و می را این حدیث صحیح است و روایت کرده است او را بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و نسائی از عائشه بنو فرموده بانس

ای پسر که من برین از التفات و چون در شرح جناب یحیی در حقیقت خطاب بهر است گو یا خطاب بهجت کردام که دلیل بر تنه نیست
 پیه انقدر دود و سفت این ابی شبیه آمد و لیکن گفت که این جهت گفت سفت کرد ای فرمود و بهر خبر از التفات کردن در از آنچه
 التفات در نماز پاک شدن است بوقوع در وین آثم و عذاب و آنرا نیز بهر خبر کسی را از التفات کردن یعنی البته میخوابد التفات
 کند و انمی میشود و لیکن کمال باری در نماز نافله که که امروز ای آسان است و نقصان در وی چندان خطر ندارد و و نه در نماز فربس
 که امروز خیر است و در روزی که بیشتر بلیت کمال در و افل که کلمات فراتس اند فوات کمال فراتس نیز بوجهی لازم است آیه
 و ترمذی این حدیث از الشریح جناب افراد روایت کرده و صحیح نموده و نیز فرموده چون ایست مرد در نماز اقبال کند در و س
 بر و در کمالی جلجلا بوجه که میخورد و چون التفات کند و بجا نبی نکر و بگوید بر و در کمالی این آدم بجا نبی که می نکر
 ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگر می روی خود بجا نبی من آرد و چون بار دوم التفات کند باز حق شانه بچین گوید
 و چون بار سوم نکر و دیگر در انداختن قنالی و چه کریم خود را از وی این حدیث را احمد و ابو داود و نسائی و دارمی و حاکم و بیہقی از
 ابی ذر بالغاندا نقل کرده روایت کرده اند و حاکم تصحیح آن نموده و شیخ ابن العمام گوید حق آن است که این حدیث حسن است
 و در حدیث دیگر آمده لاصولة للمنفست رواه الطبرانی عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه اما حدیث ابن عباس که گفت کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یو در و سل جزا لخطا یگوید ششم می نگر میست فی الصلوة در نماز یسنا و شملار است و جب و لا
 یلوی و می گوید امید خند کردن خود را خلف ظهره بجا نبی پس پشت مبارک خود بر چند وجای ترمذی است و نسائی از آن خبر روایت
 کرده اما غریب است چنانچه ترمذی گفته است هذا حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده است در اسناد این حدیث و کعب فضل
 بن موسی را که روایت کرده است متصل لاسناد تا حکمر بن عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخطب الحدیث
 و روایت کرده و کعب از الفضل اصحاب عکرمه که گفت ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان یخطب و نحو حدیث اول آورده پس حدیث
 و کعب مرسل باشد و حدیث فضل بن موسی مستد و لیکن پوشیده نمائند که مرسل چون بوجهی دیگر مستند آید حجت است با اتفاق و نیز در
 منافات خرابت با صحت سخن است و قد سبق تحقیقه فی المقدمه و ترمذی حدیث الشریح را با نبی ایاک و الا التفات که مذکور شد
 نیز غریب من هذا الوجه گفته است و مصنف در اینجا طعن مکر و خبر است این مکر از ان جهت باشد که فرق است میان غریب مطلق و
 غریب من هذا الوجه فتدبر و گو یا بجهت این معنی گفت و به ثبوت خبر مسد برای تقریر و تحقیق طعن ابو شیده نمائند که حدیث ابن عباس
 جواز خطا میکنند التفات و مخافه التفات است چنانکه بیان کردیم و الا کلام مصنف در قاموس نیز بچین معنوی می گرد و پس
 ثبوت لخطا در جواز آن منافات ندارد و فی التفات و کما بهیئت آن و گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گاهی را خطا
 اصحاب که در نماز خلعت او بود و نمیکرد و خواه بقصد اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آن که خطا بطل نماز نیست و الله اعلم
 و شیخ ابن العمام میگوید که حدیث ملاحظه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب را ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس
 روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده و ترمذی حکم بغایت آن کرده و ابن القطان گفته که صحیح است و غرابت او مخصوص
 بطریق است که ترمذی آورده و او را طریق دیگر نیز هست و در مسند نیز آمده انتمی و گو یا مصنف از التفات معنی عام تر
 شامل ملاحظه و التفات مراد داشت مجازا و لغوی پر و در و و باز گفت کسی از امام احمد پرسید و گفت بعضی از اهل حدیث
 روایت می کنند با سند که بنی صلی الله علیه و آله وسلم در نماز ملاحظه و التفات می کرد امام احمد بجهت عدم صحت
 این اسناد نزد وی بروی انکار ششم کرده و لغایت متاثر گشت بحدی که لون روی وی متغیر شده بدن وی

تعداد در آنجا است و گفت این حدیث را استاد صحیح نیست ولیکن صحیح آنست که التفات منفی است و ملا حظۀ ثابت چنانکه
 یقین و اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز التفات نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این مقدار ثابت شده که یکبار
 بعضی از اسفار بود و شخصی را که نام وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدید بانی بجانب دشمن فرستاد بود چون به نماز که مسنت
 را باشد گذاردن استنول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بر آن گذاشته بود نظر میکرد و قصد بدید بانی گذارستن شخصی و نظر
 ردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود از سمل بن الحنفی نقله و
 رجوع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده آن چنان است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرب پاسبانی ماکه
 یکبار انس بن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود پس سوار شوی رفت و بر اسی که داشت سوار شد و
 حضرت آمد پس گفت مرا و را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب این دره رو و بر بالای آن کوه بایست و باید که فریب ندهی
 را شب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون صبح بر مید پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم بکای نماز خود آمد و در رکعت یعنی سنت
 بزرگداره پسر پسر از مردم آید پنج احساس کردید سوار خود آمدی گفت لا یا رسول الله پنج احساس نکردیم و خبر نداریم که حال
 می چه شد پس توبیخ کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غالباً مراد اقامت نماز فرض است و الله اعلم پس آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد و تا چون تمام کرد نماز را فرمود بشارت باد مرثدا را
 به تحقیق آمد سوار شایس نظر کردیم ما و دیدیم که در آن شعب انداخته است پس نزد آن حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله رفتم و تمام شب بر بالای آن کوه که آنجا که رسول خدا فرموده بود ایستادم چون
 صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ کی را ندیدم فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آید پنج فرود آمدی از اسب گفت
 یا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت خود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قد وجبت
 به تحقیق واجب گردانیدی تو برای خود یعنی بهشت را فلا فلک پس فرزد نکند ترا اگر چه پیغمبر ازین اجتهاد و شجاعت در عمل
 لای یا مراد آن است که نیست خوف بر تو از آتش و دوزخ و عذاب آخرت و آئین قضیه منافات بمقتصد ندارد و زیرا که تجلیل
 درت بود و مراد آن است که التفات عادت بشرین وی نبود و نزد نماز تا قبل بود اگر چه او گذارستن بود و نزد مصنف آن نماز
 سنت مباد بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر کلام میسر عبارت حدیث جامع الاصول مفهوم میگردد و نیز مراد از آنست که
 بن نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و احترام باشد بود و صحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشان است بدان
 منوط متعلق بود و این امری شش و در غرض است زیرا که از باب تعدا اخل عبادات است نماز عباداتی است و نظر کردن بجانب
 آن شخص برای صحت مذکور عباداتی دیگر چه وی صلی الله علیه و آله و سلم باین نظر کردن در امتیای نماز تجاهد و تدبیر اسباب آن
 استنول شد و نماز خوف که در مقابل او و در وجه مخصوص بگذاردند باین معنی یعنی به نظر کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در نماز یا بمعنی تعدا اخل عبادات شش است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه منقول است از امیر المؤمنین علیه السلام میگفت
 ان لا یجوز بدین من که هرگز ساخته کیستیم جیش لشکر خود را بتامل و تفکر و تدبیر در امر وی و اما فی الصلوة و حال آنکه من در
 نماز ام سبیطی و رجوع الجوامع این اثر را از ابن ابی شیبیه آورده و در صحیح بخاری بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل الشی فی
 الصلوة و در ترجمه این قول از عزرا آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام بر خاست و درون رفت و چون در وی قوم معنی تعجب مشاهده کرد فرمود حلالی

در خانه با بود و نماز یاد آور کرده چند اشتم که شب در خانه با عبدلیس رفته و امر کردیم بیست آن و در فتح الباری گفته که این ابی شیبه
 صحیح از ابی عثمان نهدی این قول غیر از اصل کرده بعد از آن میگوید که این التین گفته که این در اینجا است که قلیل بود و تفکر را
 امتناع و متوالی شود و فکر را بدی و کثرت رسد چنانکه در دنیا بدید که چه گذارده و چند گذارده این داخل لاهی و مصلوة خواهر و برادر
 بود و روی اعاده گفته اتفاق این سخن از این التین موجود است زیرا که تحقیق آمده است از عمره چیزی که با دار و از آن است
 کرده است این ابی شیبه از نظر عروقه بن الزبیر که گفت گفت عمره من حساب یکم چیزه بحجرین را در حالی که در نماز ام و مسلح با
 اسلحه من جنبل در کتاب مسائل روایت میکند از پدرش از طریق همام بن الحارث که عمره گذارده نماز مغرب را و قرات نکرد و چون
 از نماز برگشت گفتند یا امیر المؤمنین قرات نکردی در نماز گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تهنیز کرده ام آنرا از پدر
 در آمدیم شام را بعد از آن اعاد کرد نماز را با قرات و این دلیل است بر اینکه اعاده نماز از جهت ترک قرات بود نه استغراق فکر
 انتهی و گفته که خواطر جلالت انسان است بر دفع آن اختیار ندارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو رکعت یعنی بعد
 از هر دو رکعت تحیات بخواندی چنانکه گذشت از احادیث در صفت مصلوة و این حکم تکرار است به بیان تشدید اول و ثانی منظور
 شده است و اگر مرد آن است که زیاد از دو رکعت بیک تشدید نتوان گذارد درین محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نماز اول نماز
 شب از میان کرده است و خلاف آن نیز نقل کرده چنانکه بیاید انشاء الله تعالی فافهم و در صفت محل در نماز و عا کردی
 اول محل عقیب بکبر احرام چنانچه یاد کردیم از دعای استفتاح دوم قبل از رکوع و بعد فراغ از قرات و این دعای قنوت است
 که در ترمذی اندام مصنف قائل نیست به ثبوت ثبوت در و ترا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در فصول قیام مشه
 گوید و دعای دیگر و ترمذی بیان نکرده و اثبات نموده این حیثیت که میگوید سوم بعد از اعتدال و سر برداشتن از رکوع گفتی سبح
 لمن حمد الله رب العالمین و الحمد لله السموات و الارض و ما راسهن من شیء بعد اللهم طهرنی بالتوب و البر و المار البار و اللهم
 من الذنوب و الخطایا ما تمی القیوم التوب الایمن من التوب دعای بعد از اعتدال سابقا گذشته است گاهی این بودی با اندک
 تفاوتی و گاهی جز این بودی و اعاده وی اینجا حاجت نیست چنانچه در ادعیه استفتاح چهارم در رکوع گفتی سبحانک الله
 ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی این نیز گذشته است باز یادتی که در نماز تهنیز میگفت و پوشیده همانکه مناسب آن بود که این را سوم
 و دعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم در سجود و قائل دعا در نماز در سجود بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجودین چنان
 گفتیم ششم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه بیاید اما این دعا که گفته مساب بعد از سلام میکنند و معتقدان آمین آمین می گویند
 چنانچه الان در دیار عرب و عجم متعارف است از عادات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود و درین باب هیچ حدیث ثابت نشده در
 جامع الاصول و مشکوة حدیث ترمذی از فضل بن عباس آورده که در وی مذکور است الصلوة تتخفف و تنفزع و تمسکن یعنی نماز
 اظهار و اكمال خشوع و خضوع و مسکن است ثم تقع ید یک پسر بر میداردی و دوست را یعنی بعد از سلام مستقیما در حالتی که مقابل
 کننده بطلوها و جهک بباطن انگشتان دودست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب
 یعنی دعای کنی و حاجت میخیزی و من لم یفعل ذلک و کسیکه کند آنرا نگوید و کذا و کذا پس و چنین چنین است کنایت است از حقوق
 نقص و نمازی و یاد آن بخسار دنیا و آخرت که اقال بعضی الشارحین و در بعضی روایات آمده فو خذراج ای نقصان
 و سهل خذراج افکندن حاصل است و لاش را پیش از وقت ناقص گرفته این حدیث بیان میکند استجاب و تفصیل دعا را بعد از
 نماز چه امام را و چه معتمدی را و اما آنکه این حدیث نیز مصنف مشهور ندارد و لهذا گفت بدعتی است تحسن چه دعا همیشه مستحب و تحسن است

خسوسا بعد از اداي نماز و جزای بر حصص حصین بر مرتزعی و نشانی از اوقات اجابت و بر صلوٰه مکتوبه را عذر کرده مگر آنکه مردمان بعد از تشهد قبل السلام دارند و الله اعلم و معتقد میگویند جمیع ادعیه نماز در نفس نماز بود و هر بان فرمود و بعضی از آنکه علم میگویند چون از نماز فارغ شود ذکر و تسبیح و تمجید شروع و تحسن است بی خلاف ظاهر این ادعا که بعضی از آنکه علم میگویند بی آنکه فعل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کند چنانکه عادت است درین کتاب ناظر در این می نماید که آن از مستحبات علما است بجز در احادیث وارد نشده و حال آنکه در احادیث صحیح از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند و نیز چنانکه تسبیح و تمجید مذکور است ادعیه نیز در این میان است و مستحب است که در دو بیت غیر صلی الله علیه و آله و سلم و تسبیح و تمجید پس مناسب آن بود که در بی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عت بطل شانه بخواند و دعا می او مستجاب شود و حاجات او مقضی گردد و این در صحیح اوقات دعا است اگر چه سیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز است از فضل ابن عبید آمده است که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته ناگاه مردی در آمد و نماز گذارد پس گفت یعنی در نماز بعد از تشهد اللهم اغفر لی و ارحمینی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتاب کردی ایها المصلی چون نماز کنی و بختی یعنی در تشهد حمد و ثنا گو بر حق جل و علا بد آنچه وی تعالی اهل و منزه او آن است و در دو بفرست بر من سپرد دعا کن او را و در خواست حاجت خود از وی بعد از آن نماز گذارد و مردی دیگر پس حمد گفت مرخصه را سبحانه و در دو فرستاد بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود آن حضرت ایها المصلی دعا کن که مستجاب است دعا می نور واه الترمذی و روی ابو داؤد و النسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از تشهد آورده اند و محتمل است که بعد از فراغ نماز نیز دو و الله اعلم و کیفیت صلوٰه چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر علی ابراهیم نیست و کیفیات دیگر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت است که اسعد بن بعضی المثلث و صلوٰه بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نماز فرض است نزد شافعی و نزد ما معتقد است و باجماع صلوٰه بر آن حضرت بموجب اصل صلوٰه علیه واجب است پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شنی گوید نزد کوفی یکبار و در کوفه واجب است و نزد طحاوی واجب است نزد سماع ام شریف و ی هر بار که ذکر گردد و هو الصبح کذا فی المحيط انتهى و شیخ ابن الیاسم در زاد النقیه گفته مگر نزد اتحاد مجلس که برین تقدیر مستحب است تکرار صلوٰه بتکرار اسم شریف فعلیک بنما فصل فی کیفیت الخروج من الصلوٰه بعد از تشهد با تمنا تسبیح که صلوٰه و دعا است گفتی السلام علیکم ورحمة الله و التیات بجانب راست کردی چنانچه رخساره مبارک این را دراز آهنا بیک در بجانب یو دند بدیدندی و از جانب چپ بچین گفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه رخساره مبارک السیر او را بدیدندی احادیث صحیح درین باب از اصحاب سنن اربعه و غیره بالاین مسعود و صحابه دیگر وارد شده است و ترمذی بانی برای تسلیمتین عقد کرده و بعد از ایراد حدیث ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد و ابن عمر و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و اهل بن حجر و عدی بن عمره و جابر و صیب بن مسعود و حکم بچین حدیث کرده میگوید و هم بروست علی نزد اهل علم از اصحاب بخیر صلی الله علیه و آله و سلم و کسانیکه بعد از ایشان شانه انتهی نمین است مذهب ائمه ثلاثه الامام مالک که نزد وی یک تسلیم است مقابل وجه مذکور این است و در رساله ابن ابی زید که اگر تکبیر معتبره در مذہب ایشان است کیفیت و می چمین گفته که گوید السلام علیکم یکبار را اگر ندانید سرانگی بجانب یسین و آوردن او در مقابل وجه منفره این چنین گفته اما مقتدی یک سلام گوید و اندکی میلان بجانب یسین کنند پس بگوید

بجانب امام و اشارت کند بوی توسل ایشان حدیثی عائشه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام گفتی یک سلام بجانب پیش روی مبارک خود و میلان کردی اندک میلانی بجانب شقی ایمن و ترمزی بانی و دیگر برای تسلیه واحد و عقد کرده و حدیث عائشه را آورده و میگوید که درین باب حدیث از رسول بن سعد نیز آمده و میگوید حدیث عائشه در رفع وی معلوم نشده و گریه باین وجود میگوید محمد بن اسماعیل گفته که درین نحو از اهل شام که سبکی از روایة این حدیث است روایت کرده می شود از دوسه سنایک و میگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم و صحیح روایات از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سلام است و درین اندک از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین و کسانی که بعد از ایشانند و قوی از اصحاب و غیرهم قائلند بسلام واحد و شافعی گفته اگر خدا سلام گوید یک سلام و اگر خدا بد و سلام این کلام ترمذی است و وی ترجیح جانب تسلیتین کرده و تصریح بذاب بعضی علماء بسلام و ازین نیز نموده است و مانا که تسلیت واحد منسوخ شده یا احیاناً نبوده است و الله اعلم و شیخ مصنف چنانکه عادت اوست در نسخ و جزم بحدیثها متین و مبالغه در تائید بخار خود میگوید و عمل امام وی این بود یعنی دو تسلیت هر کیفیت مذکور تا پانزده صحابه آنرا روایت کرده اند و این حدیث باسانید صحیح آنرا آورده و اما آنچه در حدیث عدی بن عمیره آمده است که کان سلم تسلیته واحدة تلقاء وجهه عدی بن عمیره را ترمذی دران صحابه شمرده که از ایشان احادیث در باب تسلیتین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی در باب تسلیت واحد در کتب سته و جزان یا فقیه و مانا که نزد مصنف از وی دو حدیث است یکی در باب تسلیتین و آن صحیح و ثابت است و دیگر در باب تسلیت واحد و آن صحیح نشده چنانکه میگوید اسناد آن قاطع نیست و نزد اهل حدیث ثابت نه و حدیثی که در باب تسلیت واحد در کتب مذکور است چنانکه ترمذی از عائشه نقل آورده مصنف میگوید اما در حدیث عائشه آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیت واحد یرفع بها صوته حتی یوقظنا بود و آن حضرت که یک سلام میگفت باواز بلند جایدار میگردانید ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا در جامع ترمذی و جامع الاصول نیست چنانچه اگر دیدیم و این حدیث هم چنانچه حدیث عدی بن عمیره معتدل است و اگر معتدل نبودیم بصریح دلالت بر مقصود که اقتضای هر یک سلام است نکردی چه اینجا هیچ اثبات سلام واحد کردی سلام ثانیکه و بلکه از آن ساکت شد شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان نه رفع صوت کردی که مقصود از آن ایقظا اهل بیت بودی فافهم و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد مقبول است که وی حدیث تسلیت واحد را تاویل کرده که معنی او آن است که جبر تسلیت واحد دیگر و از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و جبر و غیر قرأت از برای اعلام بود و آن تسلیت اولی حاصل شد پس حاجت بجهت ثانی نباشد و این قدسه گفته که معنی قول عائشه تلقاء وجهه آنست که گفت ابتدا بسلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی باین و بسیار را که از بعضی شارحین مفصل فی ادعیه الصلوة جمله از عوالت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در افتتاح و رکوع و اعتدال سجودین السجودین میخواند سابقاً ذکر شد و از جمله دعوتیکه در نماز میخواندین دعا یا است اللهم اغفر لی ذنوبی و مسح فی فی داری و بارک لی فیما رزقنی مصنف تعیین موضع این دعا کرده که بعد از تشهد است یا غیر آن و ظاهر بقریه دعای الحق آنست که بعد از تشهد بود و الله اعلم و این دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرده و وقت و منوی آنند و این دعا را میخواند اللهم لی اسألك الثبات فی الامر و العزم علی الشد و اسألك التوکل علیک و حسن عبادک و اسألك قلباً سلیماً و اسأنا و حصواً و اسألك من خیر ما تقلم و اعوذ بک من شر ما تعلم و استغفرک لما تعلم و راه النسائی عن شداد بن اوس در وی احمد نحوه و لفظ حدیث چنین واقع شده که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یقول فی الصلوة و مراد بآن آنست صلوة و آهسته آنرا در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح مشکوٰۃ گفته و فی رواية لاحد فیما یأونی و بر علیه و ظاهر از فی و بر علیه آنست که بعد از فراغ نماز

امور دنیا بود آتی کلام سخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث که اتفاق آنکه بران است باین لفظ است حبیبی لطیف و کثرت اخلاص
قره عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعض طرق من الدنیا یا من دنیا که نیز آمده و در بعض کتب ثلث نیز واقع شده اگر یکی ازین
دو نباشد نیز اشکالی ندارد اما اگر هر دو باشد چنانچه بر زبانها میگرد و اشکال دارد و در توحید آن گاهی گویند که مراد به بودن از دنیا
بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مراد به چیز خوش آمد و از آن از جمله امور طبیعی
دنیا ویه است و موم امر دینی و گاهی گویند که موم از امور دنیا ویه را بسبب ملالت و سامت ذکر نکرد و عدولی که در از آن
بامردنی بر طریق تکلیف و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب معاشرت است مانند مشغول ازین و مناجات و بی نزار و طولانی
و اندر اعلم که امر الناس که ذکر آن درین حدیث مکرر و خلیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه صلی
الهد علیه و آله و سلم بعد الناس من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عائشه آمده گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که خوش می آمد او را از دنیا سبب چیز طعام و نشا و طیب پس یافت از آن دو چیز و نیافت یکی را یافت نشا
و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و مسمر و از بس ذوق و شوقی که در نماز داشت از دنیا باطل را راحت بخش بارای بیاطال
بالصلوة نماز یعنی اذان گوید و تکبیر بر آثار نماز کنیم و از تعب و محنت و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود
وی تعالی راحت یابیم برین معنی مضمون این حدیث با مضمون و جعلت قره عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گونا
نماز کنیم و با دای آن از شغل قلب و تعب و تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوٰۃ از سالم بن ابی الجعد آورده که گفت
مردی از خرافه گفت کاشکی نماز میکردم و استراحت می نمودم مردی که حاضر بود در بین سخن او را تعجب کردند پس آن مرد
این حدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت بشنیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت اقم الصلوة یا بطلال از خلیفها
و این یعنی ثانی موافق است و فرق میان و معنی آن است که در اول راحت بود و نماز است و شهودی و ذوقی که در دست
و در ثانی با برامی و نه و دو و طاعت و احتمال امر و خلاص از تعب مشغول و تعلق قلب است بوی و هر دو معنی در نه سبب
چیزی مذکور اند فافهم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین همه ذوق و خوشی و راحتی که در نماز داشت مراعات
حال ماموران به تخفیف نماز از وی فوت نشدی و همچنین از انس آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
سبک گذارنده ترین مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی و در نماز نکردی و با وجود آن سبک گذار دی گویند مرا در تمامی
در رکوع و سجود و طاعت و اعتدال است و خفت در قرائت و بر واتی نگذارم من نماز را خلف پنج امامی که اخفت بود
از روی نماز گذاردن و اتم در آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحتیقی بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که می شنید گریه
صبی را پس تخفیف میکرد و میاداد و در فتنه افتد و احمد و ابویعلی از وی روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم تخفیف کننده ترین مردم نماز را بر مردم و در آن کننده بر نفس خود یعنی اگر تنها گذاردی و در آن کردی چند آنکه خواستی
و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مروی است از انس که گفت نگذارم من نماز را خلف امامی که مشایخ ترین مردم است
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز گذاردن از عمر بن عبد العزیز و بود وی که تمام میکرد در رکوع و سجود و تخفیف
میکرد و پیام را خراج النسائی عن زید بن اسلم و مروی است از فضل بن عباس که گفت رسیده است مرا از عمار بن یاسر که امامت
کرد و تخفیف کرد در قرائت و در طاعت پس گفتند او را چرا چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در و سواست نفیخ و نیز مروی است
ابن هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که امامت کند قومی را که تخفیف کند نماز را زیر او در

بنامی و پیری و ضعیفی و صاحب حاجتی می باشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر چیزی که عمر کرد و وصیت نمود در روزی که
صلی الله علیه و آله و سلم بن بود که چون امامت کنی قومی را سبک بگذار نماز را در اسلام و احادیث درین باب بسیار است و قطعه
بن جیل که در نماز عشا سوره بقره خواند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ائمتان انت یا معاذ سابقا مذکور شد و از
سابق قسمه معاذ و احادیث دیگر معلوم گردید که نهی از تطویلی است که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و فقدان ثواب
گرد و الا اطاعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صیایه عظام در امامت بسیار بود و چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از شنیدن آن از گریه طفلی نماز را تحقیق کردی تا مادرش در فتنه نشینقت بقطع صلوة یا زوال خشوع چنانکه از برون
اش گذشت و در صحیح بخاری آمده که ابو قتاده گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دیدیم که در نماز می خواندیم و دراز
گرم نمازگاه می شنوم آواز گریه می راپس مساهله و تحنفت می کشد در وی چون میدانم حال مادرش را که از گریه دی بر جان
او و چیز سدا و گاه بهجت رحم و شفقت علی بنی در نماز کردی چنانکه طفلی در نماز بوی متعلق شدی او را برداشتی و بر دوش
مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده می آرند که گفت دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امامت می کرد در
را و امامت بنیت ابی العاص که از زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود بر دوش مبارک او میبوی و چون رکوع
سکرمی نهاد و او را بر زمین و چون بر می داشت سر از سجده باز میبیداشت او را بر دوش تمام کردن نماز پنجتن میکرد و خطبه
میگوید چنان نماید که برداشتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صبیحه را از روی قصد و تعدی بود شاید که صبیحه بهجت طول
افتی که حضرت وی در غیر حالت نماز داشت در نماز نیز آمد بوی متعلق میشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهجت رحمی
مهربانی که داشت مدافعه می نمود و او را از سجده و غیر آن و بحال خود میبیداشت کذا قال الکرمانی فی شرح التبیاری در
میگوید که اختلاف است درین که این چهل در نماز فرض بود یا نقل انتهی و آنچه انصاری که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در نماز روایت کرده اند یا آنرا وایلی کنند و از حد کثرت بر آید بنا بر اختلافی که در تفسیر فعل کثیر دارند یا گویند پیش از تحمیم
فعل کثیر بود یا مخصوص و دارند بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایات هیچ صریح
آمده است که وضع و جل امام بفرز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعضی گویند که در نقل بودند فرض و این نیز صحیح نبود
زیرا که صحیح شده که در حال امامت بود و امامت در نقل محدود نبود و نیز در روایت ابی داؤد آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی
گویند که برای حفظ خشوع بود اگر نمی داشت میبیداشت و شغل سر میبید پیشتر از آنچه برداشتن وی میبید و قول برخی
بمجرد احتمال درست نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود و آن فی الصلوة و شغل و بعضی گویند از خصائص آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح آن است که گفته شود که این فعل متوالی نبود زیرا که طمانینت در
ارکان نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بود و انتهی و این معنی است بر آن قول که فعل متوالی کثیر است و ما دون آن
تقلیل چنانکه بیاید و گاه حسین در اکثر کتب بشک و رده اند میان حسن یا حسین و در بعضی جمع کرده اند میان هر دو
میآید و در سجود و پیشت مبارک می صلی الله علیه و آله و سلم متعلق شدی از برای وی اطاعت سجود کردی و تو به خاطر
بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی و رجوع الاصول از علمبر صدرین شد و از پدرش بر وایت نشان را
جمع الجوامع سیوطی بر وایت ابن عساکر در تاریخش می آید که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در
از دو نماز ظهر یا عصر در حالتی که بر دارنده بود حسن یا حسین را پیشتر رفت برای نماز و بنما و او را بر زمین پشته میبید گفت

چون سجده رفت سجده طویل کرد پس بر دوشتم من سرخود را از سجده ناگاه دیدم که صحنی بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار است و وی ساجد است پس باز سجده رفتم چون نماز را تمام کرد و گفتند یا رسول الله سجده کردی در نماز خود ببنایت طویل تا مانگن بر دیم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده شد لبوی تو فرمود هیچ کدام از اینها نبود ولیکن سواری کرد بر من پیرمن و مکرده پنداشتم که شبانی گفتم و سرور دارم تا تمام کند وی حاجت خود را و در جمیع آنچه ابرو هر عجزه می آرد که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز عشا و چون سجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت سر خود را برداشت برداشتی نرم چون باز سجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را بنشیند ایشان را در کنار خود و گاه در نماز بودی و عاقله بیامدی و در بسته بودی چند گاه میبندادی و در را بگشودی چنانچه در جامع الاصول بر روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آورده است که گفت عاقله آمد روزی از بیرون و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و در درون خانه و در خانه بلبسته پس طلب کردم از وی که نشاندن در را پس پیش آمد آن حضرت و کشاده بالای من در را پیستر برگشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد و ترمذی است و گفت ترمذی که بیان کرد عاقله نشاند که در خانه بجانب قبله بود و روایت نسائی آن است که طلب کردم نشاندن در خانه را و رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد نماز نفل را و در جانب قبله بود پس منشی کرد از جانب دست چپ یادست راست خود پس بگشاد در را پیستر رجوع کرد بمصلای خود و گاهی کسی در حال نماز بودی سلام کردی با اشارت دست و بر اجواب گفتمی یا بن طریق که دست را بگستریدی چنانچه پشت دست بالا بودی بله و داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی مسجد قبا و نماز میگذارد و در وی پس آمدند جماعه انصار و سلام کردند بر وی و حال آنکه وی در نماز بود این عمره گوید گفتم مرطال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که رو کرد بر ایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت اشارت بسط کرد بلال گفت دست خود را و گردانید بلبل گفت بجانب اهل و پشت دست بجانب فوق و گاهی در اشارت اکتفا با انگشت نیز میکرد و چنانچه صبیح گوید که گذرتم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه وی نماز میگذارد پس سلام کردم بر وی پس رو کرد و سلام مرا با اشارت اصبح رواه ایضا الترمذی و ابوداؤد و نسائی و مصنف میگوید گاهی بر مبارک او یعنی در و سلام یا مطلقا و بر هر قدر ما این را صریحا در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی و حدیث مذکور از ابن عمر و واقع شده کان میرد اشاره دارد مگر بر اشارت بر اس یا مطلق حمل کنند اما از سلیق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از شرح اشارت بر اس ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لابد چون مصنف تصریح بدان کرده حدیثی برین باب نخواهد بود و او را علم و در صلوة کسوف از عاقله آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردم گرد و او افتاده بودند یکی از ان میان پرسید که این چه حال است پس اشارت کرد و بر سر خود بجانب آسمان بقبضه جواب وی رواه مسلم و اگر عمل کلام مصنف این را در اندیشه صورتی دار و الله اعلم و در او اهل و سلام در نماز بسلام کردی پس از ان منسوخ شد در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم ما که سلام میکردیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و دیگر در نماز و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه و آله و سلم پس رو کرد و بر ما سلام ما را گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردیم بر تو و در دیگر دی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و بعض روایت آمده که الله تعالی میکند از امر خود و هر چه میخواهد اکنون امر کرد که شکم در نماز جز بیکدی در تعالی جایز نباشد

کوبیده از فراغ نماز در سلام اگر دو سجده مسلم از چهارمی کرد که گفت فرستاده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا اینجا حتی و چون باز
آمدیم آن حضرت نماز میگذارد و بر رانله خود پس سلام کردم و او را پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از
فراغ نماز پستی ساختی و در آن کاری که فرستاده بودم ترا من در نماز بودم اذان سبب با تو کلام نکردم و بعضی از مشراح گفته اند که
اگر کسی که مردن جابر سلام بود اشارت حضرت بدست برای او سلام باشد و اگر بجز آب آن مهم بود که او را بدان فرستاده بودند
فشارت برای نشان دادن او بود و از نماز معلوم شود که گاهی اشارت برای خیر و سلام نیز میکرد و ظاهر همین چنانچه در روایتی که در روایت
اشارت بسوی زمین حاجت نبود و روی همین انقلاب بدگر دانیدن نظر اولیوق و بطین با مثل کفایت کند مگر آنکه اشارت بر زمین
کنایت از همین انقلاب باشد از جهت استلزام این امر آنرا فایده پیوسته نمائند که لفظ کلمه در بعضی از روایات مسلم واقع شده
و در روی این دو احتمال گفته شده جاریست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابو داود و ترمذی فسلمت علیه آرد و اندلسی تعیین است
که مراد از حکم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد و با وجود آنکه نمیگوید
از آن پس صحابه ابن عباس را نزد عائشه فرستادند تا از وی استفسار و استکشاف این حال نمایند و عائشه نیز او را نزد امام مسلم
فرستاد و امام مسلم بخاری را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تا حقیقت حال بر سرسد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مسلم و نماز او اشارت کرد و بجا ریه تا صبری کند پس بعد از اتمام نماز جابرا فرمود که این دو رکعت است که بعد از
نماز پیشین میگذارد و امر و بسبب اجتماع و نمودن و استقامت گذارد پس گفتا کردم آنرا و باین حدیث محقق شد که اشارت بغیر
در سلام نیز بودی و الله اعلم و در مذنب امام ابو حنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز است اگر عذر نبود و در سلام خواهم
عذر خواه سهوا و در صورت مفسدست و ضمنی نقل از فتاوی نظیری که کند که اشارت بر در سلام بدست یا انگشت مفسد صلی
نیست و گوید اگر کسی چیزی طلبید از صلی پس یا کرد میر یا بدست بلا و نفی نه مفسد نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصه الفتاوی
و گفته که بعضی خفیه در سلام را بدست در مفسدت ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد تحت است برایشان و شیخ
جلال الدین سیوطی در مجمع البحار حدیثی روایت کرده است که اشارت بفهم مفسدست و این مخالف احادیث صحیح است که ذکر
کرده شده است و معارضه آنها را اصل نه چنانچه در کلام مصنف و باب اذکار در فصل آداب سلام بیاید و در اوائل تکلم نیز
جائز بود و در نماز پس از آن منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی و قوموا الصلوات فامتنین ای ساکنین و گاه چنان بودی که عائشه در
برابر نماز یعنی پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجانب قبله در مکان و قوع سجده وی صلی الله علیه و آله و سلم خفته بودی و
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت اراده سجده دست بر پای وی نهادی بلکه انگشت در پای وی بچلانیدی تا وی پای خود
را بجزو کشیدی و مکان سجده را خالی کردی و پای را اگر آوردی چنانچه بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت بودم من
که خواب میکردم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر دو پای من در جانب قبله آن حضرت بودی چون خواستی که سجده
کردی غمگرمی و مراد در روایتی از بخاری غمگرمی پای مرا یعنی زیر کردی و خلاصه ای انگشت را در پای من پس قبض میکردم
و گرمی آوردم پای های خود را با بجزو می ایستاد و در از می کردم پایها را و گفت در خانه در آن روز با چراغ نبود و از آنجا
گفته اند جمیع روایات که اگر امره در پیش روی مصلی بود یا از پیش وی بگذرد قاطع نماز نبود و این بحث در خاتمه در شرح قول مصنف که
گفته در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده شرح و تفصیل یا بدانشاء الله تعالی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گاه بر منبر با ماست نماز گذاردی و قرأت و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجده رسیدی از منبر پس پاشیدی و فرود آمدی و بر زمین

سجده کردی بعد از سجده بانه سیر بآمدی و نیام و قنوت و رکوع آنجا کردی و در سجده هم بطریق اولی خود آمدی و سجده کردی و حالت در تمام نماز برین منتهی بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد السعادی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ایها الناس من این را برای آن که در نماز اعتدال کند بمن و بیا موزید نماز مرا و صفت این چنین نقل میکند که گاه پیشتر بر آیت سجده آمدی از غیر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز بر قی و این واقع که در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن در حق منصف نیست مگر آنکه خواندن آیت سجده را در نماز اعتبار کنند یا بنام و ایل آنکه سجده تلاوت در حکم نماز است یا خطبه اگر از جمعه باشد قائم مقام کتبتین است و الله اعلم و در توحید این فعل نیز میگوید که منبر سپاه بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر پایه اول یا دوم بود پس نزول و صعود هر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوین داخل فعل کثیر نبود و اگر بر پایه سوم هم بودی ترا که نزول خطوه و خطوین بوده باشد و اگر خطوات نه جمیع بود و در یک زمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بود و الله اعلم و یکبار در دفتر از نبی عبدالملک بیکدیگر در غاصت و مصارعت بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بود چون نزدیکی صلی الله علیه و آله و سلم شدند ایشان را بهر دوست گرفت و از یکدیگر جدا کرد و این نیز بحکم شفقت و رحمت بر خلق بود یا بودن اصلاح ذات البین از امور خیر و اما که قول منصف که گفت ایشان را بهر دوست گرفت اشارت است بکثرت فعل و ما لغا است در آنکه با وجود آن این فعل از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وجود آمد و تحقیق آن است که به تقدیر تفسیر علی کثیر یا محتاج الی البین مراد آن است که بجز میان عادت آن عمل جز بهر دوست نیاید اگر درین صورت فرضاً آنرا بیک دست کنند نیز مفسد است مثل تقیم و نقص کسر و ل در حق و آنچه محتاج بیک دست است قلیل است اگر چه اتفاقاً بهر دوست کند مثل حل سر و ایل لیس قلمش و در سجده آن و شک نیست که دوس را که در هر انقاده باشد از یکدیگر جدا ساختن محتاج بهر دوست نیست و آنرا بیک دست توان کرد اگر چه اتفاقاً بهر دوست وقوع یافت باشد یا آنکه تفسیر فعل کثیر یا پنج مصلی آنرا کثیر بنده را نیز کرده اند و مختار از بعضی آنست که فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل تفسیر برای دیگر نیز داده اند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بسیار گریستی از طرف بن عبد الله از پدرش مد که گفت آمدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و وی نماز میکرد و در سجده و ای از وی بود و بخواه از او بگویم که بگوشت یعنی گریه میکرد و در و نش میپوشید و در وایتی آمده که دیدم او را که نماز میکرد و در سینه وی آوازی بود مثل آواز آسبازان بکار وایت کرد و روایت اول را احمد در سند و نسائی در سنن و ترمذی در شمائل و در وایت دوم را ابو داود در سنن و در فقه حنفی مذکور است که این و یکا اگر با نماز بود و اصلاً مفسد نیست و اگر با او از نماز پس از آنکه نماز است امر آخرت باشد بلکه باعث دردی یا مصیبتی در دنیا وی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و بجا و رحمت و درخت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر ایستادگی و خورشوع دارد و چنانچه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام مجتبی از ابی یوسف روایت کرده که بکمال قدرت از جهت امر آخرت اگر بنگاه داشتن آن طاقت دارد و مفسد بود و اگر نتواند بنگاه داشت مفسد نیست که از ذکره الشمنی و گاه حاجت تنجیح کردی و لکن از فقها تنجیح بلا عذر را مفسد صلوة دانسته اند و اگر بپذیرد بود مفسد و عذر و حاجت آن است که مضطرب بود و طاقت احتراز از اجتناب از آن نداشته باشد و بهائے طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و برین حمل کرده شده است قول ابی یوسف در این و بجا نزد و امام الکمال احتراز از وی و اگر برای همین موت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنجیح کند تا هدایت و تنبیه کند اما خود را یا بکند مصلی آنرا تا بداند دیگر را که در نماز است فاسد نیست که نماز او را از ذکره الشمنی و نیز گفته که ملاو تنجیح آن است که بوی حروف پیدا گردد و در هدایت نیز مجتنب است و گاهی حتی برای نماز گذاردی و غالباً جوال این بودی و گاهی بالفعل همانکه اردی چنانکه ابو داود و ترمذی و نسائی از سعید بن زید رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز میکرد در پای برهنه و فعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از سعید بن زید

آوردند و گفت پرسیدم من این یک بار بر روی خیمه خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نماز میگذارد و در غلغله خود گفت نعم و اگر چه این نیست
است ولیکن بجز برای نماز نمی گفت یا بدو امر میکرد و اصحاب را بدان و میفرمود مصلواتی بخوانم تا بگذارد و در غلغله های خود میخوانی
میخواند و برای اتمام مخالفت با خود این حدیث را در جامع الاحوال از ابی داود و از شداد بن اوس این لفظ آورده که فرمود
یا ایها المؤمنون فی خفافهم و لانی فی الخافم مخالفت کنید پیور که ایشان نمیکند از نماز در روزهای خود و در غلغله های
خود گفت و از موثقا حدیث ابی سعید خدری آورده که یکبار کن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعه نماز با غلغله می گذارد پس هم در
نماز غلغله می آورد و بجانب بسیار خود بنام سحابه نیز میخواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آوردند و چون فارغ شد
از نماز فرمود چرا بر آوردید شما غلغله های را از پای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که بر آوردی یا نیز میخواستی تو بر آوردی فرمود
من خود از آن جهت بر آوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و فرمود چون بپاییدی از شما مسجد باید که نذر کند اگر بمیندرد
غلغله خود قدر و بلیدی مسح کند آنها را بر زمین و بگذارد نماز در آنها خرابه بود و او عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بگذارد یکی از شما نماز باید که نه نهد غلغله خود را بجانب یمن خود و نه بجانب یسار خود و یمن
و یسار واقع نشود و اینرا گفت آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که بنهد در میان دو پای خود یا بگذارد نماز هم در غلغله
آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی نماز گذارد و غلغله را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه گذاردی و گاه در
دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی اشتغال و توشیح کردی و دیگران را نیز امر میکرد آن محضی اشتغال و توشیح و التماس که در احادیث
واقع شده است آنست که مخالفت میکرد طرفین را با این صورت که آن طرف توب که بر دوش راست می گرفت از زیر دست
چپ می بر آورد و آن طرف که بر دوش چپ است از زیر دست راست بعد از آن می بست طرفین را بر سینه و گاهی که بر دوش یمن
باشد احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیح در باب صلوة در ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم پرسید آیا بگذاریم نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آری است هر کدام از شما را دو ثوب و آلود و نسلانی از سلمة بن الاکح
آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم و
ولیکن آنکه کن آنرا یعنی بر بند چپ او را اگر چه چار یا باند چه اگر چپ واسع بود اشتغال کشت عورت نزدیک و سجود دارد و آنکه گفت
من مردی ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان میاد تخفیف ثیاب است و در ویدن دنبال شکار کند انی بعضی مشروح و آرز
ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با وجود آنکه جامهای من بر شجب است
و شجب کبر و من و سکون شین و حجه و فتح و حجه چوب سه پای که بروی جامها بنهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را که نماز میگذارد و در ثوب
واحد و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که گذارد
نماز در یک جامه بر بدن خود پیچیده و حال آنکه جامهای او بر شجب نهاده بودند یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه یا آنکه جامهای تو نهاده
گفت گذارم تا به بیند مرا جایی مثل تو در روایتی تا بیند مرا حتی مثل تو و بدانند که نماز گذاردن در یک جامه درست است و گفت کدام
یکی را از او جامه بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت است
میکردم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چپکس بر عیاب نکردی پس این سخن گفت این بر تقدیری بود که در ثیاب خلقی بود و چون توبس کرد
حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب از آنکه او را بود و ش قول ابن مسعود و از عمر بن زید آمده و با جمله نزد احتیاج هر چه یافته شود به آنست و اما بر تقدیر
دست زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب مونه که در خانه پیوسته و پیش من عظمایا و کابران نروند که دست و پا نحرکت

صلی الله علیه و آله وسلم قنوت در نماز صبح گاه خواندی و گاه ترک کردی این حکم سابقا گفته شد است و اعادة و تکرار آن را از وجوبی تا محرمیت
مگر از جهت توطئه مذاهب مجذبین که اینجا میکنند چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است و ترک
آن هم سنت است از جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر دو وجه احیاناً خواندن و احیاناً ترک کردن چنانکه سابقا گفته شد
و مع ذلک یعنی با وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیا تا ترک احیا ناست ایشان بر کسی که بر آن موافقت یناید چنانکه مالک و شافعی
و عکبره میکنند و از آن جهت می نمایند و افعال آن مخالف سنت نمیخوانند و همچنین ترک آن را چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و احمد در قول مشهور
است بدعت نمیدانند و تا مگر آنرا مخالف سنت نمی خوانند با آنکه ظاهر چنانچه نماید که هر دو شکی در موافقت بر فعل و موافقت بر ترک
است بدعت نمی دانند زیرا که سنت نه چنین است بلکه عدم موافقت است بر احوال مجذبین گویند میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکرده و نزد ترک
منع از فعل نفی و در دو جا نزد اشت پش میگویند که یکی از حج و حرم است بلکه میگویند من قنوت فقد احسن و من ترک فقد حسن هر یک
بخود از قنوت در نماز صبح هم نیک کرد و هر که نخواهد هم نیک کرد در جامع ترندی میگویند که مذهب سفیان ثوری هم برین شیخ سنت و دلائل
از طرفین بسیار را با چون مقصود اینجا بیان طریق ثبوت سنت بتحقیق مذاهب فقهای ایران اقتضا کرده میشود و طریق ثبوت چنانچه
فخر از مذهب است فعل احیا تا ترک احیا ناست پوشیده نماند که سابقا معلوم شد که قنوت خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چه در
نماز صبح و چه در رکعت دیگر پسینی از اسباب بود که دعا میکرد در جماعه و آن در اوقات مخصوصه بود و در ابتدا بعد از آن ترک گشت و حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و خلفای اربعه بعد از آن بخواند و التزام آن و موافقت بر آن بعد از آن بدعت است و نیست مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله فاقم
فصل در سنن رسول صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بعد از سه و سنن بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست با اتفاق اما در افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است
که جائز است یا نه و مختار نزد اهل حق حراز اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز و شأنه است و در باطنیت تشریع حکما
و در یافت سعادت اقتداء به پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام چنانکه میگوید از جمله سنن و نعم حق تعالی بر امت محمدی صلی الله علیه و آله
و سلم یکی این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز سهو کردی تا امت اقتدا کنند بوی در آنچه تشریع کند انشاء
کرد با آنکه خود تشریع حکمت نیست در سهو و سنن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که
سهو کند سهو بروی لازم آید چنانکه در صورت شک بیاید و لیکن این نکته باضمیمه در یافت سعادت اقتدا تمام است
و گاه سهو یعنی در وقت سهو میفرمود انا بشر متکلم میستم من مکرر آدمی چنانچه شما آدمیانید انسی انسان میگویم که تنهون چنانچه
انسان میکنند شما فاذا انسیت پس چون انسان کم فکر کنی پس یاد دهید مرار واه البخاری و مسلم عن ابی سعید و الباقی
حصص بشریت و احکام جبلت در آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جامعیتی خاص است که کمالی مخصوص جوهر حقیقت اوست
محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام نوابیس الوهیت اقتضای آن کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
را بر عباد خودیت که اشرف اوصاف و اعلی حاسن التقاض است واقف گردانید و اوصاف عبودیت بروی اجرا نمود
چنانچه گفت اجوع یوما و اشبع یوما و فرمود آکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد و یکای آن حضرت صلی الله علیه و آله
و آله وسلم و وزن قلب و دمور عین بر قوت و لذت این باب است و ظهور احکام سهو و سنن نیز داخل این است با تضمن وی
حکمت تشریع و اقتدار او میفرمود چنانکه در موطا آورده انا انسی و انسی شک را وی است یعنی از باب افعال است یا تفعلیل و
بر تقدیر بر صیغه مجعول است لاسن بر صیغه معلوم متکلم از باب نصیر کنه فی الشرح یعنی مرافق اوست کردن بیدهندت است که در آخر

آنچه در وجهی آن شروع کرد آنوقت شروع در بیان مواضع می کند که اذان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز واقع شده
 بود و آن وقت که اولی در محبتین دو حدیث از عباد الله بن بکینه ثابت شده در یک حدیث معجم واقع شده که گفته اند رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم دو رکعت از بعض نماز با ستر یا بدون ستر و نشسته و ایستاده مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و متفرک بود
 یا سلام داد و آنرا بکبر گفت پیش از سلام بود و سجده کرد و نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز حضرت عیسی و قیوم یافته باین گفت که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود دو رکعت نمر و نشسته بعد از آن ایستاده بود و تمام کرد نماز خود و سجده کرد و بستر سلام داد و در
 روایتی آمده که دو سجده کرد و بکبر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه سلام گوید و سجده کرد و مردم با وی بجای آنچه فراموش
 کرد و از مجلس نشست عیسی در باب سجده و سوا نیست و منصف این چنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول شروع کرد
 در فراست سما پس بکبر گفت اشارت فرمود: است که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد و بعد از آن سلام داد و
 تسبیح سما و اشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ ابن حجر در فتح الباری
 میگوید که انصاری بن عثمان و ابن خزیمه این زیاده آورده اند که تسبیح یا تسبیحی و اما آنکه منصفی گویند اشارت فرمود بدست که
 برخیزید و یا بچ طریق یا فقیه شیخ ابن حجر که استیجاب و استینافی تعدد طرق و ادوات دارد و نیز این زیادت را در طرق صحیحین
 نیافته و در جامع الاصول نیز از کتب مستطرق و روایات متذکره آورده اما این زیاده را ذکر نکرده مگر در نظر مؤلف در
 بعض طرق و روایات آمده باشد در کدام حدیث ذکر نکرده است بآنکه در صحیحین است چنانچه نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد
 بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز بود چنانچه قاعده اولی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فراموش کرد و سجده کند سوا را نیز معلوم شد که چون شروع در رکن کرد چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر کعبه تالیه
 بر فراست رجوع کند یا بکبر فراموش کرده بود چنانچه قاعده که در صورت مذکور فراموش کرد و وقتها گفته اند درین صورت که اگر
 تقیو و نزدیک باشد رجوع کند و اگر بنیام نزدیک بود رجوع نکند و در نزدیکی تقیو و بعد بم رفع رکبتین است از این چون
 رکبتین از زمین برداشت قریب شد بقیام بعض گفته اند بعد استواء انتصاب نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی
 شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کرم میگوید که یثینید ما دام که ایستاده است کذا قال الشیخ و حدیث مفیدین
 شد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون ایستادام و دو رکعت اگر پیش از آنکه راست بایستد بیادش آید یا بکبر پیش
 و اگر راست بایستاده نشیند و دو سجده سوگند رواه ابو داود و ابن ماجه و دلیل این قول است و اما آنچه روایت کرده شده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و تسبیح گفت پس رجوع کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تقیو و روایت دیگر آمده که رجوع نکرد
 محمول برین دو حالت قرب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از سجده و تشهد نیست چه اگر بگوید و بگوید
 میشود زیرا که مقصود بیان تمام چیزی است که سهو و جهل و دو بخاری بابی جدا عقد کرده و گفته باین لم تشهد فی سجده السهو و گفته باین
 کردند آن حضرت و تشهد نکردند و قتاده گفت تشهد کند بعد از سجده سهو بعد از آن حدیث ذوالعیدین سوق کرده از ابی هریره که در سجده
 ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور کرد و در آخر باب گفته شد باین سیرین آیا دو سجده سهو تشهد باشد گفت در حدیث ابومرید تشهد
 نیست انتی و ازین قول ابن سیرین ظاهر میشود که در غیر روایات ابی هریره تشهد است و ترددی گفته است اختلاف کرده اند
 اهل علم و تشهد بعد از سجده السهو بعض گویند تشهد و تسلیع هر دو است و بعض گویند تشهد نیست و لیکن تسلیع است و ندب
 احمد و اسحاق آن است که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتی و قول بعض مالکیه و شافعیه نیز برین است و اسحق نزد شافعی

آنست که تشهد بعد از سجده سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند اصح آن است که هست و بعضی گویند که قبول بر تشهد نزد وی بپای
 بر قول قدیم اوست و در مذہب امام ابوحنیفہ رحمہ اللہ تشہد ثابت است و تمسک ایشان بحدیث عمران بن حصین است کہ گفت
 نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بھما پس سوگند و پس دو سجده کرد و پسر تشہد بخواند و سلام داد و اوہ الترمذی و
 قال ہذا حدیث حسن غریب ولیکن مسلم بر از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشہد نکرده و گویند یکی از رواۃ حدیث ترمذی
 مشرف دست زیادت تشہد با محافل گفت بقیہ رواۃ با وجود کثرت و حفظہ الیقان ایشان پس این حدیث شاید باشد و بعضی
 شافعیہ کہ قال لاند تشہد بعدیت ترمذی تمسک نموده اند و در ا طریق بسیار است کہ بحد حسن رسانندہ و حاکم گفتہ کہ وی
 صحیح است بر شرط بخین و نیز تمسک حنفیہ درین باب بحدیث ابن مسعود است کہ بود او ذہ و نسا ئی آورده کہ گفت گفت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بایستی تو در نماز پس شکستہ کنی در سه یا چهار و اکثر ظن تو بر چهار است تشہد خوانی ایست و دو سجده
 کنی نشسته پیش از آنکہ سلام دہی پسر تشہد خوانی و سلام دہی و در فتح الباری گفتہ کہ این حدیث از غیرہ نزد ہیثمی نیز
 آمده و در اسناد ہر دو ضعف است و گفتہ کہ ابن ہر سہ حدیث با اجتماع بالغ و در حسن میگرد و گفتہ کہ نزد ابن ابی شیبہ از
 ابن مسعود و یحییٰ بن سیدہ است بعد از آن اختلاف است در غنیہ کہ پیش از سجده سهو دو سلام دہد یا یک سلام مذہب
 جمہور ایشان آنست کہ یک سلام دہد و در غیر الاسلام گفتہ کہ این یک سلام را مقابل وجہ گوید و با خراف حاجت نیست
 چہ مقصود مجرد تخلیل است و تمسک الائمہ و غیر وی بر آنند کہ دو سلام دہد و مختار صاحب پر ایہ نیز ہمین است زیرا کہ معبود در
 نماز دو سلام است پس انچه مذکور است منصرف بدان بود و آوردہ اند کہ صدر الاسلام کہ برادر محرز الاسلام است او را در قول
 بسلام واحد نسبت بہ بیعت میکند و در غیر الاسلام گفت کہ امام محمد در کتاب اصل اشارت بدان کردہ است پس بدعت
 نباشد کذا فی شرح ابن الہمام و شمسینی گفتہ کہ در محفل گفتہ کہ انصوب آن سجدہ کہ یک سلام دہد زیرا کہ سلام اول بر اسے
 تمکید است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تخلیل است پس فرمائی بوی بیش باشد انتہی و نماز اختلاف است کہ در دو
 و دو کہ در تشہد اخیر است در تشہد ہی است کہ پیش از سجده سهو است یا در تشہد ہی کہ بعد از دست اختیار کرختی ہرین است
 کہ بعد از دست و در ہدایہ گفتہ صحیح ہمین است چہ محل در دو دعا تشہد اخیر است و بحقیقت نشدہ اخر همان است کہ بعد از سجده
 سهو است و در بعضی شروح ہدایہ گفتہ کہ صواب آنست کہ را اول بخواند و نماز وی گوید و در ہر دو و بجز اندک لیر کہ ہر دو در آخر
 نماز نہ کند اقال الشنسی و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ قول غما وی احوط است کذا فی فتاوی قاضی خان انتہی ثانی سوا از
 دو رکعت اخیر بعد از قاعدہ اولی چنانکہ مصنف میگوید کہ در یک نوبت دیگر دو رکعت دوم از نماز ہمین یا پسین شک
 را وی سنہ سلام داد و سخن گفت و بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود با دای دو رکعت اخیر کہ فراموش کردہ بود و بعد از سلام
 دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفتہ چنانکہ ہمیش از سجده اول تکبیر گفتہ بود چنانکہ از حدیثی کہ آورده شود معلوم گردید و بعضی
 تکبیر میان دو سجده بگذر چندان و چہ ندارد و بعد از سجده یعنی سجده سوگند و سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ افراد بہترین
 سہو شایع است یا مراد سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام دادہ اند کہ این حدیث را حدیث ذوالیہین گویند و
 تمام قسم باختلاف الفاظ آنست کہ ابن سیرین از ابی ہریرہ روایت میکند کہ نماز گذارد ہمار رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 یکی از دو نماز عشی را کہ ظہر است یا عصر و عشی از زوال شمس تا غروب را گویند و در بعضی روایات بخاری ہمچنین واقع شدہ کہ
 احدی صلوٰتی العشی و در بعضی الظہر و العصر و در بعضی ظہر بتعمین و روایانہ و در روایت مسلم احدی صلوٰۃ العشی اما

انظر الى السرايين من كثرة ما يورثه من فراموشی مردم و در بعض روایات آمده که گفت نالیه بن آن است که
 نماز عمر بود و بعض گویند که شک از این برید است و تعیین او که در بعض روایات آمده باعتبار غلبه نفل است پس آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت گذارد و سلام داد و برخواست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که در قبله مسجد بود
 و در روایتی بچوبی که در عرض نماز شده در مسجد و در روایتی بر چندی که در قبله مسجد بود پس تکیه کرد بر روی
 گویا که در ششم است و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات نهاد خنجر را
 راست خود را بر پشت کف دست چپ و بر روی آن اند نهادن قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که بیشتر از مردم دیگر بر آمدن عادت
 داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند بر آنی ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم باید که گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت نسخ
 شد و در بدل آن دو رکعت شروع گشت و در میان این قوم ابو بکر بن عمر بنیز بودند و عیبت و عقلت حضرت نبوت بالغ ایشان
 شد که هر پسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بر سر مردمی بود که او را ذوالعیدین می گفتند حرص علم و تعلم احکام دین
 او را برین داشت که جرات کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا انسیان کردی فرمود که هیچ کدام ازین و در کوتا
 میگوئی نبوده نسیان کردم و کوتاه شد نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی بقیوم آورد و پرسید آیا این چنین
 است که ذوالعیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالعیدین بلی قدسیت یا رسول الله بعد از آن روی بقیوم
 آورد و در روایتی فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کل ذلک لم یکن پس گفت ذوالعیدین بعض ذلک قد کان من ان حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پسر سلام داد و بکلیت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد
 یا در از تر از آن پسر برداشت سر خود را و بکلیت گفت پسر بکلیت گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا در از تر پسر برداشت سر
 خود را و بکلیت گفت بر سید ندان سیدین را که پسر سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پسر سلام
 داد این ششمین حدیث صحیحین است بر وجهی که صاحب مشکوٰۃ و زرکشی آورده اند و شرح را در بیان علوم این حدیث کام طول
 است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیضای آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن از آن مناسب
 است که باید بگویم یکی در قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هیچ کدام ازین و نبود و یا فرمود کوتاه شد نماز و فرمود
 کردم چه این اخبار است برخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در احوال و اخبار و خلاف در افعال است و جواز آن
 نیز و تقدیری است که بمن شود نسیان بودن آن و تقریر کرده نشود بر آن و دیگر سخن در وقوع تکلم از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و افعال دیگرمانی صلوة الایام صلوة عدم استیثنا آن و جواب از اشکال و بعض میگویند که عدم جواز نسیان در احوال اخبار
 است که متعلق به تبلیغ شرائع و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار خلاف واقع کذب است و منقص است که واجب
 نزهت است عزت و وحی صلی الله علیه و آله و سلم از آن معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بابت تنهائی
 اقوال و تلقی صحیح اخبار و وحی صلی الله علیه و آله و سلم در باب که باشد و در هر چیز که بود و مذکور است و ایشان تاویل کنند
 این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام از آنها نبود یا بگویند از این است که در اعتقاد این چنین است نه در نسیان و این
 خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم شورش گویا گفت شعور و اراده و این صادق است و بعضی گویند نسیان کردن سهو و
 قول منی است بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت و آفت است و سهو غفل قلب است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو
 نماز میکرد اما نسیان نفل نیست و مشغول میکرد و اندر از حرکات صلوة مشغولی سهو و غفلت از آن و گفته اند این فرق چیزی نیست

بسوی غیر اوست کذا فی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل است و در بطلان آن قول ذوالیهدین بی قدسیت و تقدیر
 آن حضرت و در این قول کافیست و نیز فرمود انا ما بشر مثکم انشی کما تسون و بعضی گویند که قول اولم انش محمول بر ظاهر و حقیقت
 خودست گویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکرار این فعل را درین صورت تا واقع شود و تشریع بفعل از جهت بودن او ابلغ
 از قول و این سخن نیز جبری نیست زیرا که قول بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غایت بعدست و نه نزد بودن آن ابلغ از قول
 محل بحث است بلکه قول ابلغ از فعل است چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از
 لم انش آنست که من فراموش نکرده ام بلکه مرا فراموش میکنم مانند مقصود احتراز است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از انصاری
 و مسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگویید کی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد مرا آن آیت
 و اکثر این اوجه تکلفات است و اقرب آنست که گفته شود که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل است و در حکم اوست و لا محذور
 فیه و لزوم کذب مندرغ است و آنچه گفته شد در وجوب اول فاعلم و اما جواب از اشکال ثانوی بعضی میگویند که ایتان بمبانی و تکلم
 بطریق سهوش جو از بنا و عدم استیناف نکلند و این جواب از تکلم ذوالیهدین و بعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان در سهوش
 بود و پوشیده نمائند که این بر مذہب خفیه که تکلم سهوش نسیان در نماز نزد ایشان غدر نیست جاری نگردد و ایشان گویند که وقوع
 آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و فیه ما فیه و بعضی میگویند که قضیه ذوالیهدین پیش از نسخ کلام
 در صلوٰه بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از ان جهت که بعض گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است از ان و وی را وی حدیث
 ذوالیهدین است پس پیش از نسخ نهانست بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام را وی مقتضی تاخر حدیث او نیست و منافات ندارد
 بزوایت او قضیه سابق را بسامع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از ان جهت که ابو هریره در
 حدیث نبوی گفته که صلی بنارسو صلی الله علیه و آله و سلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع این
 قضیه بعد از اسلام ابی هریره متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوٰه و عطاوی این را حمل بر جا کرده و گفته که مراد از اصلی بنا صلی
 المسلمین است و جو خلافت انشاء بعد از آنکه مسلم واحد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بنا انا اصلی مع رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم و این دفعه میسند این تاویل را قطعاً کذا فی فتح الباری و بعضی گویند که انبیهه رد و بدل از آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و ذوالیهدین باشارت و ایما بود نه بکلام و این قول در غایت بعدست و در شرح کثر الدقائق المسمی بالبحر الرقیق
 گفته که احوالی شانی ازین اعتراض نیافتیم و الله اعلم و مذہب امام احمد آنست که کلام عامدا و ساهیا مبطل صلوٰه است مگر آنکه کلام
 تکلم کننده ای مصلحت نماز چنانکه گمان برده وی تمام کرده است نماز را بعد از ان معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند و اگر
 مقتدی تکلم کند و امید اند که روی بقیه از نماز است استیناف کند و اما آنکه ذوالیهدین استیناف نکرده و بجهت آن بود که فرائض
 در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاد و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذوالیهدین یقین میدانست که نماز او تمام شده است
 و بعد از ان زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین است چه فرائض درین زبان زیاد و ناقص نگردد و کذا قبل و درین کلام نیز نظر
 است چنانچه یقین وی تمام صلوٰه محل بحث است نعم اجمال تمام صلوٰه با احتمال نسخ ثابت است زیرا که وی گفت اقررت الصلوٰه اتم نسبت
 و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کل ذلک لم یکن مرتفع است و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز حکم کرده و فدی
 ثانی سو یک رکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور است و در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی آورده که
 متعوب بن خدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز نماز گذارد و همین قدر گفت و معلوم نشد که چه نماز بود و از نماز

بیرون آمد و یک رکعت مانند بوجوب فرمود و آن نماز عیدین عبد الله از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فرمودی
 کردی بجهت رجوع کرد و بوجوب را فرموده اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرد بدیدگار داد و سلام داد و باز رکعت درین نماز
 ذکر سجده سهو نیست اینجا باین قدر مذکور شد که قنای رکعت فراموش شده کرد و پس باین دلیل شافعی بر عدم وجوب سجده سهو
 تواند بود و نزد خلیفه واجب است و جهت ایشان حدیث ابن مسعود است که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم السجده بعد من
 و مرد و صحیح مسلم نیز نقل آن حدیث ابن مسعود آمده و امر به ای وجوب است لایسما که فرمود و ملوکا را بقتولی اصلی و نیز سهو شستن
 است برای جبرفتن آن در عبادت پس در حکم و امر ج باشد که واجب اند با اتفاق و حدیث ظاهری در عدم سجده نشستن نیست بلکه
 مسکوت عنه است شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرده پس باین حدیث و ال بر وجوب محارن نشود و شستن گفته که اقتضای
 اگر شی بر آن است که سجده سهو واجب است و قدوری گفته که صحیح باین است و بعضی گفته اند که سنت است و در شرح ابن الممام ازین
 حنفیه نقل کرده که گفته که سنت است نزد عام اصحاب ما را سجده سهو بزیادت رکعت فاسس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود
 آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد و صاحب بطریق استنباط گفتند در نماز یک رکعت از جانب شافع تعارض
 زیاده شد و موازیه سبب میگویند این سخن را گفتند زیرا که هیچ رکعت که از روی انگه خواهد بخت آنکه یادش آمد یا برگشته ایشان
 اعتماد کرد و سجده کرد سهو را و سلام داد و بر آن دو سجده کردن اقتضا کرد و در آخرین حدیث است که انا انا بشارتکم انی انتم
 الحدیث و لا امر الا کلام معصن چنان فهم شود که سجده سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین است اکثر روایات و در روایات
 بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ائمه حنفیه درین صورت تفصیل است و آن این است که اگر از قعدۀ اخیر سهو کرد و نه نشست
 و برای رکعت خاصه برخاست رجوع کند بقعدۀ ادا که سجده نکرده است رکعت خاصه را و اگر رکعت خاصه را سجده کرده است
 بوضع جبهه بر این نزدایی است و رفع آن از ارض نزدیک و هوا لکنما قال الشیخی باطل شد فرض وی و شوگر داند خاصه را و
 اگر قعدۀ اخیر کرد و سلام نداد و برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعدۀ ادا که سجده نکرده است رکعت خاصه را و اگر سجده کرد خاصه
 را تمام شد فرض وی ختم کند با وی ساده را و مستحق است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور معلوم میگرد
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت ساده ختم نکرده سجده سهو اکتفا نمود و این است مقصود مصنف از آنکه گفت و
 بر آن اقتضا کرد که مانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفت ما نا که این حدیث نرسید بجهان از اهل کوفه که رفته اند با کلمه
 اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته نا زوی فاسد است و لازم است بروی استیذان آن و اگر نشسته تمام شد نا زوی و خاصه نقل است
 و لازم است بروی که ختم کند با وی ساده را بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن تعریف است بر علماء ما با آن
 از اعتبار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگرد که در گذاردن نماز پنج رکعت
 مطلقا سجده سهو است و نماز صحیح است چنانکه مذهب شافعی است و برین تفصیل که در مذهب حنفیه است و داللتی ندارد و جوایز
 آن است که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدۀ اخیر و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب است زیرا که آن حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعدۀ اخیر را در نماز هرگز پس جز از نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص
 بصورت فعل قعدۀ اخیر و سهو در سلام و اما ختم ساده پس بحدیثی است که نمی کرده است در وی از تیرا یعنی یک رکعت گفته اند
 فقط که اقال الشیخ ابن الممام فافهم فاسس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر خیار نگفت و یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گفته
 و بخانه طریقت فرمود و محابه در عقب شدند و اعلام کردند مسجد باز نشست و یک رکعت بخار داد و سلام داد و بعد از سلام در سجده

و در باب اسلام و ادخاله این حدیث با حدیث طحطا بن عبد الله یکی است مضافاً آنکه در تپا لعین نماز عصر کرده و ذکر ابرام مال با قاست نموده
 و آنجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذارد و نماز عصر را
 و سلام داد بر سر رکعت پسر برآمد منزل خود را و ایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق می گفتند و در دو دست وی طبل بود طعج آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بان حضرتش بازگفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خشتگین ردای مشرف کشان تا رسید بر مردم
 و گفت ای راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس گذارد یک رکعت را و سلام داد بر سر سجده کرده و دو سلام داد و قصد این شد
 مثل قصه حدیث ذوالیدین است اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و برخاست و آنجا دو رکعت از نظر یا عصر و گفته اند که خرباق نام
 همان ذوالیدین است و در نام ذوالیدین دو قول است یکی عمرو بن عبد بن عمرو دیگر خرباق و گفتند او ابو محمد است و بعضی گویند خرباق
 نام شخصی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین و ذی الشمالین است و بعضی توبت کرده اند
 در آن تحقیق آن است که خرباق نام ذوالیدین است و ذوالشمالین غیر ذی الیدین است و در فتح الباری عمرو بن عمرو بن نضله را
 نام ذوالشمالین گفته و خرباق نام ذوالیدین گفته و گفته که ذوالشمالین خزاعی است و ذوالیدین سلمی و گفته که ذوالشمالین بیدر
 کشته شده و ذوالیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرده و بنای قول بآنکه حدیث محکم در نماز سابق است بر حدیث کریم
 کلام برین است که از حدیث ذوالشمالین گفته اند و این و هم است آن حدیث ذوالیدین است و ذوالشمالین اتمی پس معلوم شد
 که از ذوالیدین در باب سهو دو حدیث مردی است یکی ترک رکعتین و راوی آن ابو هریره است دیگر ترک یک رکعت و راوی
 آن عمران بن حصین است و اما در علم به آنکه این شیخ موضع مردی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو فرمود در نماز در جمع عمرو
 غیر ازین ثابت نشده و لیکن فقها موضع دیگر را نیز بران قیاس کردند بعلت ترک واجب و در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده
 و در بعضی بعد از سلام چنانچه از سابق احادیث که مذکور شد معلوم گشت امام شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام می کند
 بر تجمیع احادیث و آمده درین باب بر آنچه ورود یافته در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه او عاصی ناسخیت احادیث و آمده
 در سجود قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را میگوید که آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این بود و الله اعلم و ترندی گویند مذکور
 علای مدینه این است و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح این احادیث بر ماعدا می آن و در کتب است از عبد الله بن مسعود آمده
 که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام و هم در کتب است از عبد الله بن جبینه سجده پیش از سلام نه آمده کذا فی الشیخ ابن
 الممام یا محمد بنی که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لکل سهو سجده تا ن بعد
 ما یسلم و یبقی اهلعلیل بن حیان را که منفرد است باین حدیث تضعیف کرده و حق آن است که وی ثق است زیرا که یکی از جمیع
 که سخت ترین محدثان است در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حقه الشیخ ابن الممام و تقریر آن چنان که گفته اند آن است که فعل
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم صلی الله علیه و آله و سلم که اقوی است از فعل چنانکه
 در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً در تعارض فعلین و یا بقیاس چنانچه مذکور شد و اثبات است از رجوع بقیاس نزد تعارض
 حدیثین زیرا که سجده سهو مکرر نیست پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود و جبر کرده شود بدان کذا قال الشیخ و
 نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم جمیع صحیح است
 و امام مالک بر سهوی را که نقصان است سجده پیش از سلام میکند و سهوی را که زیادت است در نماز بعد از سلام میگوید که اگر
 هر دو سهو مجتمع شود یکی زائد و یکی ناقص سجده در دو پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعی است نیز بر همین اند

و این فقه ابر گفته که این قول بولی است از قول دیگران بجهت جمع بین بهترین دین و دقیق العبد گفته شک نیست که جمیع اولی است
از ترجیح وادامای شیخ پوشیده چنانکه جمیع بین النجریین و دین مذہب بهین اعتبار است که سجدہ در هر دو صورت است یعنی بعد از نماز
و پیش از اسلام اما مخالفت احادیث در اینجا نیز لازم می آید چنانکه حدیث ذی المیزان که سود روی به نقصان است و با وجود آن
سجدہ بعد از اسلام آمده و نیز این توزیع در فعلین بر تقدیری صحیح که حدیث قوی که از ثوبان روایت کرده شده است به ثبوت
نماید و چون این مطلق واروست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد در این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل اختلاف
فعلین بر جواز ازین لیکن اولی وقوع است بعد از سجدہ چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت مذکور و وجوب چنانچه میاید و نیز ازین
عقد البر در ترجیح مذہب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل است زیرا که در نقصان جبرست پس باید که داخل اصل مصلوۀ باشد
در زیادت بجست ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعجب کرده شده است این وجه بآنکه بودن سجود در زیادت بجست ترغیم
شیطان فقط ممتنع است اینانی یعنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در حق نقص است اگر چه بصورت زیاده نماید
و سجدہ در صورت نقص نیز ترغیم شیطان است و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم است چرا در نماز نباشد ترغیم فعلی زائد
بر سجدہ نیست و آن خود از منسلوۀ است خطایی گفته که فرق میان زیادت و نقصان برین وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست
و قوی گوید که اقوی مذہب قول مالک است بعد از آن قول احمد و دیگران گویند نه بلکه مذہب احمد اقوی است که در دو سے
مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و وی کار میفرماید هر حدیث را در اینجا ورود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله میگوید
در مخالفت غیر مسلمی علیه و آله و سلم سو یعنی سجدہ سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محله که بعد از سلام کرده
بعد از سلام کند و در غیر این انواع سو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده و عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوع نیافته پیش
از سلام کند زیرا که این نیز خلاف موافق ترست چه سجدہ برای جبر نقصان نماز است و از جنس نماز است پس اگر داخل نماز و پیش
از بیرون آمدن باشد بهترست و از امام احمد منقول است که گفت اگر چیزی از بی غیر صلی الله علیه و آله و سلم مروی بخوبی بود میگویم من که
سجدہ را مطلقا پیش از سلام باید کرد آیا پوشیده نماز که حدیث قوی که گذشت مرجع مذہب امام ابو حنیفه است چنانکه تقریر
کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل از سلام یا بعد از سلام در تفصیلیت و اولویت است و الا در اصل جواز پیش
و بیج کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض اول و فعلا و قول پس بر دو وجه جائز باشد صحیح بقی کتب الاثمة الاربعه
و اولی وظایم می که یکی از اصحاب ثواب است یعنی آنجا که عمل بطور انصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را
منکر باشند چنانکه در مقدمه کتاب بدان اشارت کردیم بظاہریت خود رفته میگوید سجدہ سهو نکند کسی الا درین پنج محل که
بیتبر صلی الله علیه و آله و سلم سجدہ کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجدہ سهو نکند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند اما عدای
این پنج محل را بران قیاس نکنند و حکم آنرا که سجدہ است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مولف درین کتاب در صد بیان عمل حضرت
مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم از غیر نظر اختلاف علا چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذہب
مختلفه چرا بیش آن است که وی در بعض مواضع تعرض بمذہب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث
مختلفه دارد نیز بنماید لایسا در ماده که مذہب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجای رفته چنانکه سابقا در مقدمه بیان مذہب
اربعه کرد بآنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از براتی تقریب و استقراء و قوطیه بیان مذہبی باشد که موافق ظاهر
حدیث و نقض و بال بیان است چنانکه در ما نحن فیہ مذہب امام احمد بلکه قول داود است فدر روزانچه گذشت معلوم شد که سهو پیش

از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را هرگز نبود باین طریق که در مرد و زن و نساء و در نیا که چند رکعت از نماز گذارده ام و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد و یک جانب اگر چه خلالت واقع است اما او را بر این مقرر نمیدانند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میآید و در صورت شک متردد و تفریق است و با جملة بخت غلبه استفاق و توجیه بچنانی نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه سیاق حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است بر آن دلالت دارد که فرمود چون نماز کنی از نسیانی آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند بر وی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه وینی باید که چند گذارده است و اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شک در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مراست را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در نیا بد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین بند و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نرو و قرار دهد درین صورت مثلاً بر آن که سه گذارده است چه گذاردن سه یقین است اگر چه چهار گذارده باشد و پیش از اسلام سجده سهو کند در حدیث بخاری و مسلم پس بدین مطلق واقع شده باین تعلیق قبل اسلام او بعد و در روایت موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعضی روایات موطا و ابوداؤد و ترمذی قبل تسلیم یا قبل ایلیم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری از دارقطنی آورده و گفته که این زیادت مجبور این طریق نازل از درجه حسن که احتجاج بآن میتوان کرد که نبود و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب دارد و یک جانبی بنا بر آن کند خواهد اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و غیر آن و نیز در محبین از این سجده آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذ شک احکم فلیتحر الصواب و لیتیم علیه کذا آورده الشیخی و در جامع الاصول هم از این سجده بروایت نسائی می آید و او هم فی صلواته فلیتحر الصواب ثم یسجد یسجدین بعد ما یفرغ و هو جاهل و ترمذی گفته که یعنی از ابل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را از انتی و مذنب امام ابو حنیفه رحمه الله علیه آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الاخری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست نهد بنا بر اقل بند و سجده سهو کند و امام محمد موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکند دیگر نجات از سهو و شک و شواست و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرجی تمام است و عامل آنست که سه حدیث درین باب ثبوت یافته کی قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود چون شک کنی از شمار نماز خود باید که از سر گیر و گفته اند که این حدیث غریب است و در حدیث صحیح آمده که چون شک کنی از شمار باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که گفت شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود چون سهو کنی از شمار نماز خود در نیا بد که یک رکعت گذارده یا دو بنهند بر یکی و اگر در نیا بد که دو گذارده یا سه بنهند بر دو و اگر در نیا بد که سه گذارده یا چهار بنهند بر سه و در سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث حسن صحیح و چون همه این احادیث ثابت است حجج که در میان آنها محال دل بر صورت عروض شک در اول یا ثانی بوقوع تحری بر احد الجانبین و ثالث بر عدم وقوع تحری بر آن و این کمال جامعیت است که بنمای امام ابو حنیفه بر آنست و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا بر دو جانب برابر بود بنا بر یقین بند گفته نشود که صورت غلبه ظن داخل شک و تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در مطلق علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که میگویم که این مصطلح احادیث است و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن و یقین را شامل و کبر و یقینان الظن لا یغنی عن الحق شکیا استیناسی باین معنی توان یافت فی فصل در کشاوه دیشتم در نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

علیه وآله و سلم در نماز چشم مبارک داشت و فرمودی چنانچه بعضی از متعبدان مادت دارند از سجده است که گفتا لعینین من مکرر دارد
دارند و گفته اند که آن عادت پیوسته درین باب است لال با حدیث میکند و میگوید در حدیث انس که نمازی در سجده آورد
چنان است که گفت ما شسته را پرده بودیم و منقش که جانب خانه را بآن پوشیدی فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این پرده
دور کن که همیشه تسبیح را بر این پرده یعنی نقوش وی که در فی شرح مشکوٰۃ فی شرح ابن حجر العسقلانی الکی مرا عارض میشود و در حدیث ابن مسعود
که بود در نماز که پوشیده بود و جانب بیت خود را بدان و قرام بکسر قاف پرده و دقیق را گویند و بعضی گفته اند صنفیق از
صوف و زعفران و بعضی گفته اند پرده و زعفران پرده و زعفران گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آن است که متاعی در جانب بیت
داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدا نمی واقع شده است که اقال الابرری فی شرح مشکوٰۃ و فی نظر در جمیع البحار گفته
است که مثل جمله عروس بر پا کرده بود و مزین و منقش و الله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه مروی است که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم جامه یا علم پوشیده و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دارد و آنرا خمیصه گویند کسی برای آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آورده بود برای خاطر وی پوشیده و در نماز علمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد
فرمود که این جامه را بر این جسم بمانی شهور است کنیت او ابو عبیده و نامش عامر بن جذیفه قریشی عدوی و ابروی در شرح مشکوٰۃ
میگوید که بین ابی جم اهری آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی بریده و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از روی جامه
آزار نگشت فرمود و بگویم آنجائی وی بکسر تیره و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح یا نیز روایات کنند منسوب است با بجمان که نام
موضعی است و بعضی گویند شیخ موهنی است بشام و نسبت بوی منجانی و آنجائی نیز گویند بر تبدیل میم به ز و ابو جهم این گنیم را
برای خود گذاشته و آن خمیصه را برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرده بود پس فرمود این گنیم را از وی برای من
بیا رید که علمهای این جامه در نماز را مستغول خاطر گردانند و از علم مقام خشوع و حضور فرود آرد و در حقیقت این برای تعلیم
است بود و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در نماز که دم پس ترسیدم که مباد امرادر رفته اند از و با بجمان
مقصود مصنف از این روایت دو حدیث آن است که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز کشاده داشتی و نبوشیدی اما پوشیده
نماند که استمرار و دوام کشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود این است که دائم در نماز چشم بسته بودی تا تمام است اما ظاهر این است
که مقصود آن است که دائم چشم کشاده بودی و اصل آن بستن و الله اعلم باز با حدیث دیگر است لال میکنند و میگویند و حدیث مشاهد جنت
ندارد و از دور از کردن دست تا خوشتر از میوه بهشت تناول کنند و بامت رسانند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث
صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز دست خود را دراز کرد و چون فاش شد پرسیدند که این دست دراز
کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشتر از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم منتظری زشت تر از
منتظر نار و منتظری بهتر از منتظر جنت و حدیث رد سلام با شامت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و اگر فتن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم ویرا حقیق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتود و روت و خست متفق از عفات و جنی جنابش و عفر و عفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده
بر آمد یعنی از زمین سلیمان علی نبینا و علیه السلام که آن فی شرح مشکوٰۃ تا قطع کند بر من نماز مراد الله تعالی را بر وی قادر گردانید و گفته
اورا خواستم که بر بند من بستونی از ستونهای مسجد تا هر پندیده شما اورا پس از آن بلا حظه که دم و رعایت نمودم و دعای برادر
سلیمان را که کرده است و از پروردگار تعالی درخواست که بخشش مرا مکی که زمره و از سر و بیج مکی را بعد از من پس بلا حظه این دعای

سلیمان اور اگر گذشتیم تا خود را زار بر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمی بود بر می بستم
 آن جناب را بنشینم مسجد تا کوکان مدینه نبوی باری میگرد و معنی ملاحظه در عایت و دعای سلیمان آن گفته اند که وی علیه السلام در خیر توفیق
 از خداوند تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص با او باشد و بحقیقت پیغمبر با اصلی الله علیه و آله و سلم قدرت و امرکان تصرف
 در تعلیم بیشتر و قوی تر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت مخصوص بسلیمان علیه السلام
 داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بالفعل در آن جن بظهور می آمد عدم استجاب دعای وی لازم آمدی
 رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و گذشت صلی الله علیه و آله و سلم الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی روایت جنت و نار و
 خوشه و جن روایت عین بوده و بچنان که بعضی میگویند که این روایت مثال است نه عین چه این تاویل و صرف از ظاهر است کمال آن است
 که روایت عین حمل کند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بر آن فافهم و این دلیل است بر آنکه تفسیر عین در مقام نماز دائم و متصرف
 و میگوید که اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماز را برود و فرود رفتن چشم در حق دی کرده
 نبود بلکه باستجاب ارب باشد نظر بعوم و لامل که در ترغیب و تنگداشت حضور و خشوع دارد شده اند و عدم ورودی صریح از
 تفسیر عین صفت اینها سخن بر طرفه تفاهات کرد و اگر خبری و انری برین مطلب آوردی اولی و اوفق بودی بدین صریح و احوال
 فصل الاذکار بعد الصلوة آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز سلام دادی این چنین است روایت
 مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون بر گشتی از نماز روایت ابو داود و چون خواستی که برگردی از نماز سه بار گفتی استغفر الله الذی
 لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مشق و رفع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد
 مرا انواع را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و دیگر بار با استغفار این ذکر ضم کردی که اللهم
 انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاكرام و الاکرام را و بعد مسلم و بعضی بجز منک السلام و الیک يرجع السلام را یاد کرده اند
 و در روایات صحیحیه نیامده مگر همین قدر که مذکور شد که ذکر این پنج چیز الکی فی شرح مشکوٰۃ این مقدار بلفظی و بر خاستی و بجه و مراجعت
 کردی این چنین است در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه هم آمده که نمی نشست مگر مقداری که می گفت اللهم انت
 السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاكرام و توجیه همان است که مگر گفته ایم گاهی چنین بودی و گاهی چنان و الله اعلم و
 در بعضی موارد صحیح که حدیث مسلم و ابو داود و نسائی است از عبد الله بن الزبیر روی است که در عقب هر نماز رخص می گفت و در حدیث
 اگر چه عقیب صلوة واقع شده ولیکن مراد نماز رخص است ما جماع و بعضی از مخرج گفته اند که در حدیث کعب بن عجره تفسیر بکتوبه آمده
 و مطلقا محمول بر آن است و در روایت مسلم آمده که با و بلند می گفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع احوال اخلاست در
 ذکر دعایم امام را دم منفرد و اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای تعلیم بود و اگر جای دیگر نیز امام را مصلحت و رجحان
 اعلان بود و قصد تعلیم و اعلام مکنند درست است بلکه مستحسن لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم
 لا اله الا انت و لا معطی عما منعت و لا تنفع ذالک الحدیث و الحدیث در هر دو موضع بفتح جیم است بمعنی نجات و غنا یا بمعنی پدر پدر
 و پدر مادر یعنی غنا و نسب نزد خدا کار نماید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار را بفضول و رحمت است کوشش و
 اجتهاد و علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار فصح است بمعنی اول لا اله الا الله و لا نعبد الا اله لا اله الا الله و لا نعبد الا الله
 و لا نشاء الا الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون امام نوحی گفته باید که استغفار را مقدم دارد بر سایر
 انواع ذکر و در عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله و حده تا قدیر که ذکره اشخ

از غلبه آن فتنه که شرابا نند سال میفرزاند به پشت در و در این حدیث جزو حدیث است که در مشکوٰۃ زانی و الاذواء فی سید خدای
 آورده و این جزو ای فقر و بیکیه می است فقر و زنده و محراب و وسایل فقیر و دنیا میوقوف نامند و ساقبیت فقر و دروغی جنت من
 انفسیت و رفعت و جات و فقرت قویب اثر انفسا نند و دینی گویند که این مخصوص بفقیری مهاجرین است چنانکه در حدیث
 واقع است و غیر مهاجرین را متر ازین باشد و الله اعلم و سید خود که هر که در پی نماز پنج پیش از آنکه سخن کند و یا ربوبه را
 الله و عدو له شریک را لا اله الا الله و الحمد لله و سبقت این زیاده بی و بیعت بعد معقیات نیست چنانکه گذشت و بعد علی کل
 شئی که بر او را و دینی گویند و بر نیکی را و چند چیز را و دانه ذوب و بدیدار را و نحو کنند و در وجه او را بلند گردانند و در آن
 در پیاده الکی باشد از مکر و دات و از شیطان محروس و محفوظ از گرد و بویج گناه را و پیغمبر و چه کبر و سزاواری و مجال نبود که ویرا
 در یاد در آن روز و عزرا کن بدو برسد که شرک بخدا ای تعالی که اگر معاذ الله بوجود آید ناچار ضروری برسد چه شرک هرگز
 مغفور و در چنین فرمود و لم یخ لظنیه ان یدرک فی ذلک الیوم الا الشکر بالله تعالی یعنی اگر از وی گناهی غیر شرک صادر شود
 آمرزیده شود آنکه اسلام را نشود پس را و بداد را که ذنب ادراک مزر و اثر اوست این حدیث ترمذی است از ابی ذر گوشت
 و در حدیث حسن صحیح غریب و از ام احمد از عبد الرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة مغرب نیز هست
 و بجای قبل ان یتیکم قبل ان یشرف و یعنی رجلیه آورده و بعد از اوله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد
 آن مرد یعنی گویند این کلمات افضل الناس عملا اگر مردی که افضل از ان بسیار یعنی اکثر ازین عمل بسیار در استیج یا غیر آن در
 سند امام احمد ثابت است بر روایت ام سلمه اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عالم تعلیم کرد انبته فاطمه زهرا دختر خود را که
 فاطمه است لما جات هرگاه که آمد فاطمه به کساله الخادم در آن حال که می طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خادم
 مدایعی چهارم که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی از بس آساید گردانید و پشتش از آب کشیدن شمع بست بود و رنگ
 روی وی از غبار رجا روپ دادن و دو دو طعام پنجتن تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی مرتضی را با فاطمه زهرا
 تزویج کردند مرتضی از خدمت و کار و بار خانه بجنفرت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کار درون خانه از طعام
 پنجتن و چهار روپ دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و بسته نوساز و دو با لجه چون
 فاطمه بطلب خادم که حضرت در خانه نبود ندان آن ندان بر سیدند که فاطمه بنیت من برای چه آمده بود گفت عا شیه برای طلب خا
 آمده بود پس رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم می طلبی خادم خود را
 نزد ما نیست و چون از جوابی بیاید خبر کن تا بدیم هر چه از ان فرمود یا فاطمه عننت و شقت و دنیا سهل است بهر طریق می گذرد
 فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مرا تا خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم و آن این است ان یسکن الله
 و در روزی تسکین بدون الله آمده تسبیح کنی هر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تسبیح
 و در آن روایت دیگر محمد بن عثمان و ثلثین و حمد گوی او را سی و سه بار و تسبیح و در آن روایت تسکین ثلاثا و ثلثین و تسکیر گوی
 و سه بار آنچو مذکور است در کتب از روایات بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی آن است که تسکیر اربعا و ثلثین فرمود و در بعض روایات
 آمده که یکی از اهل اهل الثقیین اربعا و ثلثین فرمود و دوات بدان تمام شود اما آنکه مصنف این پرسه را ثلاثا و ثلثین فرمود و در نزد
 تمام شده باشد و الله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه آمده که بهر دو خطاب فرمود و تعلیم نمود و است
 آمده است که بعد از آن علی و فاطمه این فرمود و هر گاه از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این را از آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدیم هرگز از من فوت نشد و نه در لیله یصفین تا در آخر شب بماد من آمد و بخواند و دیگر این تعلیم کرد و ادا
 تعلیمت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را آن نقولی این کلمه را که لا اله الا الله و وحده لا شریک له الله الملك و له الحمد و هو علی
 کل شیء قدير عشر مرات ده بار بعد صلوٰۃ المغرب و بگوید پس از نماز مغرب عشر مرات و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب
 نماز با دعا میگفت اللهم صل علی دینی الذی هو عصمتی امری و در بعض روایات و شیخ الذری جملته لی عصمتی و الصلح لی دنیا و آخری
 جعلت فیها معاشی و صلح لی آخرتی الی فیها معاد و ارجل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و اجعل لموت راحة لی من کل شر اللهم
 انی اعوذ برضاک من عذابک و اعوذ بعفوک من عذبتک و اعوذ بک منک لا مانع لما أعطیت و لا معطى لما منعت و لا تمنع الا خیر
 منک الحمد و در جامع الاصول بن را از روایت نسائی از اکعب اجبار آورده که گفت سوگند بخدا می که کشاد در یار برای موسی که ما
 می یابیم در تورات که داود پیغمبر خدا چون بر میگشت از نماز خود میخواند این دعا را و اکعب از صیب روایت کرد که محمد صلی الله علیه و
 آله وسلم میخواند این کلمات نزد بر گشتن از نماز خود ابو ایوب انصاری گفت هرگاه نماز میگذارد از بی بیعبر صلی الله علیه و آله
 وسلم در پنج وقت نموده که بعد از سلام گفت اللهم اغفر لی خطای و ذنوبی کلها اللهم اغفر لی و ذنوبی و اهدنی للصالح
 الاعمال و الا اخلاق الالهیة للصالح الا ان انت و اصر عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم اذا صلیت الصبح چون بگذاری نماز صبح را نقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن گویی اللهم اجرنی من النار
 سبع مرات هفت بار فانک ان ست پس بدرستی که اگر نمیری فی یومک در آن روز کتب الله لک بنویسد خدا ای تعالی برای
 توجو انسان النار نامه سنگاری از آتش و نزع توجو از در اهل نامه مسافر را گویند که از سلطان بگیر و تا که بچسب بوی در راه
 تعرض نکند و اذ صلیت المغرب نقل قبل ان تتکلم اللهم اجرنی من النار سبع مرات فانک ان ست من لیلتک کتب الله لک جواراً
 من النار این حدیث در صحیح ابن حبان است و در جامع الاصول از سنن ابی داود و نیز آورده و لیکن بتقدیم ذکر صلوٰۃ مغرب بر
 صلوٰۃ صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامه من قرأ آیه الكرسی زاد الطیر الی و نقل هو الله احد یعنی گفته است هر که
 بخواند آیه الكرسی و قل هو الله احدی در هر کل صلوٰۃ مکتوبه و در پس هر نماز فریضه کم میگیرد منع نمکند او را من دخول الجنة از در آمدن
 بهشت الا ان میوت و فی روایت الا الموت و درین عبارات اشکال مشهور است چه ظاهر چنان بیناید که گویند الا الحیوة چه مانع از
 دخول جنت حیات است که درین عالم پای بند آن است ممت خود سبب دخول جنت است به مانع از آن و در توجیه آن میگویند
 مراد بموت و در بنی حیات است حیات مستوار را که فانی است و منتهی شونده بموت است موت نام کرده و این توجیه در فایده بعد
 وضعف است و نیز گفته اند که مراد تا آخر موت و عدم محیی اوست و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است و در تفسیر پیش از بعث
 و چون بموت شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آن است که مانع از دخول جنت الا ان حیاء و موت است و
 شرط بودن او در دخول جنت را که موحل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل و بهشت میدر آمد و باین توجیه مراد
 دخول جنت است در نشأ حیات عاجل مبالغ و برین تقدیر جایز است که گفته شود مراد آن است که اگر وجود موت و لزوم ذوق او
 مر نفس را یکم کل نفس ذالقة الموت نمی بودی در آمد در بهشت الا ان محلاً و لیکن لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت
 جای میوت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طبیعی گفته که موت عاجز است میان تالی آیه الكرسی و دخول
 جنت چون متحقق شود و مقتضی گردد حاصل شود دخول جنت فافهم و چون درین حدیث اشکالی بود در میان محدثین میبیند
 بسط کلام کرد در اثبات و تبیح آن و گفت و این حدیث را جابجاعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده نقل طبرانی و در ابی داود

که مراد بآن سه روز و نیم است یعنی قبل از عذوب رب الفلق و قبل از عذوب رب الناس و باید و این جمع بر هر یک از این جمع است یا مراد از این
 با سوره اخلاص است تغلیب یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن مثل قوله
 تعالی قل رب اعوذ بک من هزات الشیاطین الا و قوله و جل انی توکل علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان یکاد الذرین کفروا
 الا آیات یا مراد کلمات معوذده است و بعضی گفته اند یا معوذتین و سوره اخلاص و الکافرون مراد است زیرا که در دنیا بر اهل است از
 شر که در معنی استعاذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت است و در رویه اعلاست از
 و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذا را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک محسن عبادک و مودودک
 من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک کن خواندن این و عار را عقب هر نماز روایت کرد و این حدیث را ابو داود و مسلمانی
 از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علماء و سلسل است بود الهی لاجبک و بطریق کثیره صحیح آمده و در مجمع طهرانی است
 از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کثرت خصلت است من چاه بن کسیکه بیاید آنها را و عمل کند بدان مع الایمان
 یا ایمان چه عمل خیر فی ایمان قائمه نکند و اعتبار ندارد و وظایر آن است که مراد بایمان یقین و حبس بود و دخل من ای ابواب الجنه شاره
 از هر در بهشت که خواهد و روح من الحور العین و تزویج کرده شود از نور عین حیث شاره هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را
 استعاره برای متنی ماذن یعنی هر چه خواهد نیز صورتی دارد و این اوفی است بمعنی اگر چندین حیث اللفظ بعدی دارد و خصلت
 اول این است که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافه یا دینی ملازمه است و مراد قاتل ولی اوست
 که حق قصاص بروی دارد و خصلت دوم آنکه آدمی دنیا خفیا داد کند وین معنی را که کسی نداند مگر او و او این یعنی گواه بر آن ندارد و یا او
 نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مورث وی داده باشد بی علم وی و سوم آنکه قرنی و دیگر صلوة مکتوبه بخواند و پس هر نماز فرس
 عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر بطریق الناس و احدین یا یکی ازین سه خصلت بیار و یا رسول الله
 پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم الناس صدیق بنزد دل داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال و احدین پس فرمود
 یا یکی ازین سه خصلت بیار و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصحمت لا استطیع دفع ما کرهه و لا
 الملک لفت ما ارجو و لا صاحب الامر و در بعض روایات امری بیدخیری و اصحمت مرئنا بعملی فافقر افقر منی اللهم لا تست بی عدوی و لا
 نسو بی صدیقی عدو و صدیق هر دو من و دوست را شامل است از بن و انس و بنی و دنیاوی و ابدی و نای که در کند و درین کیفیت آن
 ضرری و نقصانی در دین و کمال حال وی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت درین تحمیل ترست تخصیص کرد و در
 چه اگر مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر و الطاف خفیه الکی تعالی دارد و ثواب صبر و ملاحظه آن الطاف جبر آن نقصان کند و باین معنی
 ایما کرد و فرمود و لا تجعل لدنیا کبریمی و در تفسیر اکبر اشارت است با آنکه آدمی تاور قید حیات است بی هم و دنیا نخواهد بود و همچنین در بعض
 و لا یبلغ علی و لا یسلط علی من لا یرحمی انجا براه و ظلمه بن و انس و اشده آن نفس است که از تسلط آن خدا شکا هر ارد اللهم بک اعننا و
 بک امسنا و بک نجی و بک نموت اللهم ما اوضح فی من نعمه و باحد من خلقک فتنک و حدک لا شریک لک فک الحمد و لا الشکر الا لک
 و اخرج الملک الله رب العالمین اللهم انی اسألك خیر هذا الیوم فتمه و نضره و نوره و مکرته و براه و اخو ذبک من شر ما فی و بعض
 روایات من شره و شر ما فی و شر ما بعده اللهم عافی فی بدنی اللهم عافی فی سمعی اللهم عافی فی بصری اللهم عافی فی عظمی اللهم عافی فی عظمی
 طرفه عین و در بعض روایات و لا اقل من ذلک نیز آمده و صلح لی شانی کلمه لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من السم و الحزن و
 اعوذ بک من العجز و السهل و اعوذ بک من الخجل و الجبن و اعوذ بک من غلبه الدین و قهر الدجال اللهم العنی بک عن حرامک و اعننی

و ابو داود و در سنن خود و ترمذی و در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چهار رکعت است
 پیش از ظهر که نیست در آنها تسبیح می کشاد و میشود برای آنکه در بای آسمان و در دوی ای امام محمد بن زین العابدین آمده و نزد شافعی رحمه الله بنابر
 چهار رکعت است و لیکن بر دو سلام و ترمذی و دیگر از نمایان کرده چنانچه نقل کردیم متعبیه در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق
 است یکی اثبات آن بدینست ام جیهبه و غیر آنکه در اینجا تخریب بر گذاردن آنها نموده اند و لیکن گفته اند که از تخریب و بهمان فضیلت
 مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب است و طریق حکم
 در اثبات آن جمیع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار با آنکه چهار را در سنی شریف می گذارند
 و عائشه از او دیده اند عمر و وی دو رکعت که در مسجد آمده می گذارد و یحیی المسهر وید و ابن عمر از آنست ظهر پنداشت یا آنکه عمر
 ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در وی دیگر است که در وقت زوال شمس می گذارد از جهت تفریح
 در بای آسمان درین وقت و اشارت باین بر دو وجه در کلام مصنف بیاید و منتظم علیه السلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت
 بعد از ظهر وقتی قوت شد بعد از عصر از آنکه در چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 دیدند که بعد از عصر دو رکعت می گذارد پس ام سلمه جاریه و حضرت وی فرستاد تا از آن بر سر سفره فرود آیند و دو رکعت بعد از ظهر است
 که جهت اجتماع و خوف و غیبت شد و بود از آنکه در جمیع الاحوال از بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از عائشه آورده گفت
 علیه و آله و سلم بعد از نفل عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در جمیع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از عائشه آورده گفت
 دو نماز بود که نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در هر وعلا نیت و در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر
 و می گذارد آنرا تا ملاقی شد بر در دکان خود یا در محل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده مرصع در آنکه آنرا تا عصر بود و
 قاطع آن تا دلی که بعضی میگویند که آن قنای که عتین ظهر بود که مشغول شده بود از آن بحجت اشتغال بود عبد القیس و در روایتی
 از وی آمده که گفت می گذارد وی صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت پیش از عصر و روزی قسمت مال از آن شاغل آمد پس بگذارد آنرا
 بعد از عصر بعد از آن مداومت نمود بر آن و عادت شریف وی بر آن بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بروی مداومت می نمود
 و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه می گذارد و در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و ازین جهت
 میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حق غیر وی
 مکرر چنانکه در روایت ابی داود آمده که می گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از عصر و نمی میکرد از آن و
 میداشت صوم وصال و نمی میکرد از آن و نمی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور است و لیکن حدیث دیگر از ابی داود که در جمیع الاصول
 آورده است که بر سیده شد این عمر از یکتین قبل المغرب پس گفت ندیم بهیج یکی را و در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم که
 می گذارد آنرا و حضرت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رکعتین بعد از عصر منافات دارد و چون آن از خصائص حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و نمی مردم از آن و در بعضی آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه نوحه می گذارد و گفت چه اینسان
 می گذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار نمی ازین دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی است و مختار بر جمهور علما
 نیز همین است پس حق آن نماید که آن از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حق غیر وی مکرر چنانچه مصنف
 گفت و الله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین است پیش از ظهر و احادیث صحیح در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و گاه
 پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و لفظ بخاری و ابی داود و نسائی که از عائشه روایت کرده اند این است که کان

نیت از بابین الشکر و کتبین قبل الله و بعد از توبه خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ترک میکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
 باده و شش رکعت انعام از سنن مسعودی از بر این دوازده رکعت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکصد رکعت از پیش از
 ظهر چهار رکعت گوید که در شب و هر یک بگذارد مثل آن بعد از غشا گوید که در شب قدر بگذارد و بهیچ این را از قول عائشه و عثمان و
 واطینی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا من عرق است زیرا که مقدار یثواب همزه سماع از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم نتوان دانست و قول صحابی در اینجا بقیاس نتوان یافت محمول است بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت و یکصد رکعت
 که قول اندر دو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر و تاویل کرده اند که چون سنت
 ظهر در خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عائشه از حال درون خانه است که میدید و چون در مسجد بودی که دو رکعت
 گذاردی و این نمازین حال خبر داد و چون روایتی صحیح با اختلاف نالتین وارد نشده است تا جرم حمل بر وی تاویل و وزن
 از ظاهر روایت اگر چه از قول عائشه گفتگان لایسلی فی بیته قبل الشکر را بعد استیذان یا این معنی میدان یافت و دوم تاویل آنکه چهار
 رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت راتبه ظهر که در عقب زوال مس میگذارد و میفرمود که بده یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعه
 شمس قوما ساعتی است که گشاده میشود و روی آلوده آسمان در پای آسمان واجب و دوست میدارم این معنی که در کتب بجا نیاورد
 حق و در برای بن نیا عمل صلح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و غیر این وقت حضور نماز است فعل نماز
 در وی افضل و واجب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار رکعت بطور غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است
 زیرا که این حدیث که گفت چهار رکعت میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر درین است که بعد از راتبه ظهر باشد گوید و برین جهت
 فی زوال نیز میگذارد و باشد یا همین راتبه ظهر را این تفصیل باشد چنانچه بعضی نقل کرده اند که مراد از حدیث فتح باب و صعود و عمل بیست
 فقره است و انبات این تفصیل منافات بهیچ ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث عائشه که مسلم و ابی داود از عبد الله بن جریج نقل
 روایت کرده و صحیح است در آن که آن چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت راتبه ظهر بود که مراد از حدیث عائشه و عبد الله بن مسعود بعد از
 زوال هشت رکعت میگذارد و احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد و رای سنت ظهر یا سنت ظهر داخل آن بود و
 میگویند این مسعود از سنن این هشت رکعت بعد از برابری میگویند مثل هشت رکعت بر این قیام اللیل از مسجد بد آنکه در حدیث
 تنجید اختلاف روایات است و عادت شریف نیز درین باب مختلف بود و یا زده یا غیر آن چنانکه در مجلس بیاید و یک رکعت
 از آن و ترست و غالباً این قول از مسعودی بر روایت نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب نباشد مقتضای این است
 که هشت رکعت در نیوقت برابر هشت رکعت در آن وقت است و هذا ظاهر و بعضی از مشایخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از زوال
 یا هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویند آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تنجید زمان نزول رحمت است چنانچه
 رحمت چنانچه همین ساعت معلوم شده بعد از زوال نازل میشود و آن بعد از امتحان بنابرست و نزول رحمت الهی در شب بعد از امتحان
 شب است پوشیده نمانده که در احادیث تفصیل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیر است از شب تا وقت صبح و این است
 آن از بعد از امتحان است و گمان آن در ثلث اخیر که وسط است میان بیدار و خفتی و چون هر دو وقت محل قرب رحمت است مناسب است تا باطل بود
 میان هر دو وقت و نماز هر یکی از این دو وقت عدیل دیگری بود و تفصیل در چون نزول رحمت در بعد از وقت قبل از ظهر و نماز هر دو وقت
 نزول رحمت در آن ساخته و تشبیه بودی کرده و عکس فایده و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوٰۃ از ترمذی و بهیچ آورده که
 هر یک از این دو وقت شنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکصد رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود و مانند آن

در نماز سحر و پنج شنبی نیست مگر آنکه سجده میکند بر و روگاز تعالی را در آن ساعت پست خواند این آیت را تمییز و خلاصه عن العین حر
 الشاملی سجده الیه الایة و در مسند احمد بن حنبل و سنن نسائی و ترمذی ابی داؤد و ابن ماجه و بیست گفت عنبیة بن ابی سفیان
 شنیدم از خواهر خود ام حبیبیه زوجة رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت
 من حافظ کسی که محافظت کند و دعاوست نماید علی اربع رکعات قبل از ظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع بعد از ظهر بر چهار رکعت
 بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام گرداند خدای تعالی او را بر آتش دوخ و گفت ترمذی بداحدین حسن صحیح غریب من هذا
 الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد و دو سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت و رومی دو رکعت سنت است
 یا که نه است هر دو احتمال دارد و ظاهر اول است و شیخ ابن الحام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که اینها غیر کتبتین را تبیین
 یا که نه است و بر تقدیر ثانی آیه استوان کرد و تفسیر واحد یا نه جماع گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگذارد و چهار رکعت
 بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و عدد مذکور خواه حساب کرده شود و راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد بحدیث همین ایقاع
 چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است با بودن راتبه از آنرا استی و امیر المؤمنین علی گفت کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 یصل قبل از ظهر اربع رکعات فیصل بین فرق میکرد میان آن چهار رکعت با تسلیم با سلام گفتن علی الملائكة المقربین بر
 فرشتگان قریب و آن چهار رکعت را تابع اندلانکه را من المسلمین و المؤمنین از مسلمانان و مؤمنان یعنی اهل و سابق در نیست
 سلام نماز فرشتگان اند که مقربان درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مؤمنان و درین مقام تابع و لاحق باشند
 و بعضی گفته اند که مراد با سلام اینجا تشدید است از جهت اشتغال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد و الترمذی و حسن یعنی
 گفت ترمذی بداحدین حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوٰۃ که این
 حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر است و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ماجا من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول
 در رواجه و عمر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر و عمارت مصنف از سبق است و لیکن چون در راتبه ظهر ذکر کرده معلوم می شود که
 از اشتباه نظر است در آن کتب و صواب آن است کان یصل قبل العصر اربع رکعات و الله اعلم و نیز امیر المؤمنین علی خروایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز شانزده رکعت سنت میگذارد و چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
 عصر و چهار رکعت در وقت صبحی و این معنی است از حدیث مطول اما علماء و اسناد آن سخن گفته اند این حدیث مطول درین کتب نظر
 نموده تا تمییز آن سخنی که علماء کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده می شود مگر آنکه گفته شود
 و در رکعت پیش از نماز فجر یا بجهت ظهور شهرت آن ذکر کرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آن است
 که مقصود بیان رکعت سنت روز است نه آن چهار رکعت صبحی فشا رند سنن رواتب اربع قبل العصر شانزده می شود چنانکه
 بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او چهار رکعت صبحی عطف است بر شانزده و باقی سنن رواتب را ذکر نموده است اما
 علی شهرت افتد بر او این عمر روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رحم الله رجلا جنت کند خدای تعالی امر آن مردی را
 که صلی قبل العصر بیکار و پیش از عصر اربع چهار رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داؤد و روایت کرده اند و این خبریست
 و این جهان در صحیحین خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و این جهان این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیث مذکور سابق
 از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قبل العصر است که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابو داؤد و از امیر المؤمنین
 علی بد پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای که کتبتین اربع آورده و از جهت اختلاف این

روایات است که مذکور است میان چهار دو و جمعا بین این روایت و چهار افضل است چنانچه در کتب اصولی نقلیه نقلیه
 آن نمود و اندو در رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاشتند و منع نفرمود چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیدند که چنانچه
 اصلی بعد از آن دو رکعت پیش از مغرب میگذاشتند و گفت میگذاشتند و لیکن بعد از آن میگذاشتند و بعد از آن میگذاشتند و بعد از آن
 می نمودند و آن وقت بخاری و مسلم و شافعی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه بر زمین استند و در سجده
 استند و شای سجد در رکعت میگذاشتند و آن حضرت علی (ع) بعد از آنکه در آن سجده کردند و در آن سجده کردند و در آن سجده کردند
 میکنند و در روایت آمده که مردی از یزید بن ابی ساجد می پرسید که در آن سجده کردند و در آن سجده کردند و در آن سجده کردند
 گذاردند و اندازید که کثرت گذاردن گان این دو رکعت و در کتب فقهیه غیر موطا آمده که آن حضرت علی (ع) بعد از آنکه در آن سجده کردند
 میفرمود و بن کمال اذنین سلو و در وقت ثلثه فرمود من شایعین هر که خواهر بگذارد و هر که خواهر بگذارد و هر که خواهر بگذارد
 و اقامت است و انس گفت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر است میگذاشتند و در آن سجده کردند و در آن سجده کردند
 که این راتیه مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی است اگر خواهر بگذارد و در آن سجده کردند و در آن سجده کردند
 که فرمود و سلو اقبل المغرب بگذارد نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی التلثه و گفت و بار بار سوم من
 شایعین این امر ایجابی نیست بلکه تنجیه است هر که خواهر بگذارد که ایستادن تنجیه است یعنی اینکه فرمود من شایعین شایعین
 داشتن اینکه مردم این نماز را استماع نموده و طریق ستم گیرند و در روایتی ششیته ان یخبر بایس گذاردن آن مندوب است
 و استحباب اما در روایتی که بر آن واجب بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت
 پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده و منکرند آنرا بسیاری از سلف و صحاب و اهل کتب تسک آن طائفه با حدیثی است که در صحیحین
 و غیره وارد و یافته و جالبش معارضه آن احادیث است یا آنچه ابو داود آورده که پرسیده شد این عمر از کشتن قبل از مغرب پس گفت
 ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذاشتند و آنرا در خضعت کرد در رکعتین بنی النضر و این حدیث صحیح
 است نزد ما و در آن است بخت عمل کار صحابه و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگر چه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که
 صحت معتبر است با جماعه و رای ایشان و دائرست امر رواه برقرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن این
 چنین گفته شد این الهام و تطویل کرده و تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد و محذوران که رفع
 الکتاب صحیح البخاری ثم فتم از وی نقل کردیم اینجا آورده و فضا کرده و الله اعلم این است آنچه مصنف از سنن روایت و ذکر کرده
 و ترمذی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکم فیها
 بینین بسور عدلن له بعداده ثلثی عشره منته و از عائشه آورده که من صلی بعد المغرب عشرين رکعت بنی الله بیتانی الهمة و
 حدیث ابی هریره در تضعیف کرده انتهی و این نمازی است که آنرا صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر روایت
 کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود و از او این پست خواند این
 آیت را نه گان لا و او این شغور او گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت است بعد از ظهر که اگر راتیه را نیز از وی
 حساب کنند حاصل گردد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت پیش از غشا و احادیثی نظیر نیامده و شمی تعلیل در گذاردن
 چهار رکعت قبل از غشا و بعد از آن کرده که وقت قبل ظهر است و در عدم کراهیت تسبیح قبل و بعد و عمل اهل جریم بر ناکارون سنت قبل
 الشاسته و در حدیث بخاری بعد از غشا چهار رکعت بر روایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داود و در شرح بن ابی چهار رکعت

آمده و احتمال دارد و الله اعلم که شش بار رکعتین باشد و ششمین نیز چهار رکعت بعد از عشاء حدیث مذکور از انجاری آورده و در پاره
چهار رکعت را بعد از عشاء از سنن شمرده و اگر چه وی در بیان سنن مساجح کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو را نیز از آنها شمرده
با وجود آنکه از مستحبات اند و لیکن در شرح ابن الهمام گفته که این مقتضای نظرست بودن آنهاست سنت بجهت ثبوت مواظبت
بر آنها چنانکه ابو داود و از شیخ بن بانی آورده که گفت پرسیدم عائشه را از نماز رسول خدا صلی و علیه وآله وسلم گفت گذاردن رکعت
صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشاء را هرگز و در آن در خانه مگر آنکه گذارد و وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و من
بر زمین انداخته بودم که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخی می آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جا می آید
خود را از زمین بر نماز نگاه میداشت و این نفس است و مواظبت انتهى و چون از ذکر ادا و سنن فارغ شد شروع در بیان بعضی حکام
آن کرد و گفت مجبور در آب و سنن را در خانه خویش گذاردی و نیز بدان ترغیب کردی و فرمود که مجبور ترین نماز در بعد از صلاه نکتست
نمازی است که در خانه بخورد و گذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگر چند در حرم یا درون خانه نعلبه باشد علی الخصوص
و دو رکعت سنت بعد از مغرب که در پنج وقت در مسجد گذارد و قرأت و ریز ۱۰ رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها
مؤمنین که نزدی از عبد الله بن مسعود آورده که گفت احصا تمام کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که می خواند
در رکعتین بعد از مغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها المؤمنین و گفته اند که درین باب از ابن عمر نیز آمده و گفته اند که پیش
از بن مسعود و غریب است بنی شناسیم آنرا که از حدیث عبد الله بن مسعود از ابا حاتم و ابو داود از ابن عباس روایت کرده که گاهی
اقول میگردی صلی الله علیه و آله و سلم قرأت را در رکعتین بعد از مغرب تا آنکه متفرق میشدند یا بل مسجد و چون درین حدیث
نوع اشعاری بگذارون این دو رکعت در مسجد بود و شیخ ابن حجر کی در شرح مشکوٰه میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد
می گذارد و بجهت عذوی که منع اند و خلی بیت میگرد و میگوید که در خانه بود و ابن عباس را عالم بدان حاصل شده باشد و خانه آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم متصل مسجد بود و جز دیواری در میان نبود و دیواری بود بجا نب مسجد و اگر کی را خانه نزدیک مسجد بود
و تا خانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه درین و سببی از حدیث آورده که گفت میفرمود آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم تعجیل کنید رکعتین بعد از مغرب را زیرا که آنها را داشته میشود همه را فریضه فوت شود یا این معنی عذر و گذاردن آن در مسجد
گردد و یا علی نظرست قدر بر و الله اعلم و ازین جهت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گذاردن این دو رکعت در خانه تاکید بسیار
کردی و در پنج وقت بی عذر و در مسجد گذاردن علماء را درین عمل خلاف است که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد و مجزوی و مکلفی
از سنت باشد یا نه بعضی از علماء میگویند مجزای نباشد از جهت وقوع آن بر وجه مسنون و امام مروزی گوید عدم کفایت
چه باشد بلکه من صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مغرب فی المسجد سبک بگذارد و دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد بکون عاصیا و ابو ثور که از
اصحاب شافعی رحمت و میگویند که بنید بندگان در فقه مذہب او داشت میگوید چه عاص گذارند این دو رکعت در مسجد حای
ست و سبب غشیا ن وی آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد و بگذارون آن در بیوت و فرمود اجمعوا ما فی بیوتکم و
اصل در امر و جوبست و تارک واجب حای و نزد و بیشتر علماء مجزای باشد در اصل سببی است و لیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی افضل
بود و از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امری که کرده برای استجاب است نه وجوب و مختار اکثر علماء همین قول است و در سنت
مغرب و غیر سنت است یکی آنکه میان وی و فریضه سخن چند بگوید و در حدیث زرین آمده است که کجولی شامی که از کبار
تابعین است بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من صلی رکعتین بعد از مغرب قال کجولی گفت کجولی که را وی

بعد از آنکه مراد از حدیث قبلی تسبیح است تسبیح تسبیح بر داشته شود نماز وی در مقام تسبیح کفایت یمن برست
 و بعد از آنکه مراد از حدیث قبلی تسبیح است تسبیح تسبیح بر داشته شود نماز وی در مقام تسبیح کفایت یمن برست
 حدیث است و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و در آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره روایت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نبی عبدالله اشعل که قبلیه است از انصار در آمد و نماز تمام گذارد و چون فارغ شد
 که این خان در مسجد بنشیند مشغول شد و فرمودند این نماز صلوٰه اربعه نمازی است که در خانه باید گذارد و نماز آن است که
 اشارت به صلوٰه پنجوسنت مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد که بمقتل نماز نفل که دشمن این عقیده منجم و مستحسن است بود
 و ازین جهت مستحسن تأیید بطریق بی شی دیگر کرده و گفت که در لفظ این ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است این چنین واقع
 شده است که اگر کوا اتمین فی یومکم بگذارد این در رکعت را در خانه های خود و این صریح است که مراد رکعتین مغرب است نه مطلق نفل
 و نیز نهی از ابرو واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که عاکم بنده الصدوة فی البیوت و لیکن ترمذی گفته که این حدیث
 غریب است نمی شناسم و او را مگر همین وجه و گفته که صحیح آن است که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 و آله و سلم میگذاشت رکعتین بعد المغرب را در بیت خود و گفت که بحقیق روایت کرده شده است از حدیثی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 و آله و سلم گذارد مغرب را و گذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشاء پس باین حدیث معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و
 و آله و سلم رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که مجموع
 سنن و نوافل را خصوصاً سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی و غرضی که موجب وقوف و مسجد و مانع در آمدن در خانه بود
 و چنانچه خود در خانه میگذاشت و صحابه را نیز بدان امر میکرد و میفرمود ایها الناس صلواتی بیوتکم بگذارد نماز نافله در خانه های خود و آن
 افضل صلوٰه المرأس بدستی که فاضلترین نماز مردان است فی بیت در خانه خود و الا المکتوبه نیز نماز فرص که آن در مسجدی باید
 گذارد بجاعات و نیز در صحیح بخاری آمده که صلواتی بیوتکم و لا تأخذوا بقبور و مشک نیست که امر در عموم نوافل برای استحباب است
 با اتفاق بر دالت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر و نیز بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف
 آن و لیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی است دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد
 از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد
 از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشیخ و احادیث و فضیلت و تاکید سنت فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که رکعت
 الفجر خیر من الدنيا و ما فیها و ما شئت گفت نبی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر چه چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و
 محافلت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز است با مداد بخدی بود که هیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بر آن مواظبت
 نمودی و مروی نیست که در سفر هیچ سنت را تها بگذارد با شکر بخیر سنت فجر و نماز و حراین عبارات دالت دارد بر آنکه نماز و
 سنت است چنانچه نه بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابو حنیفه و ترواجب است و رکعتین فجر است و
 حق آن است که اگر چه احادیث در تاکید سنت فجر و روایات و لیکن نه در آن مرتبه در رکعت و تاکید که در و ترست تاکید در سنت
 فجر بطریق بیان فاضل و کثرت ثواب است اما در و تر با الفاظی که مشعر است بر تحکم و وجوب چنانچه بطریق در احادیث ظاهر میشود و آنکه
 در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی از علی رضی الله عنه روایت شده و الترتیس بجمع کصلواکم المکتوبه منافات بوجوب ندارد چه منفی متر
 مائل بجمع صلوٰه مکتوبه است مطلق آن و آن حدیث که در پهایه در اثبات وجوب و تها و رده که آن بعد از ادکم صلوٰه الحمد است از

از جمله صحابه با برحق متدبره آمده اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند این چنین گفته شیخ ابن الهمام و گفته اولی مسکه بحدیثی است که از بریده آورده که او ترحی قلم لم یوتر فلیس منی سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و صحیح بخاری و در بعضی احادیث اطلاق سنت بر وی واقع شده است بحجت آنکه ثبوت او بسنت مست یا مراطر لقیه مسلوک و درین است و قول مصنف بر وی نیست که در سفر پنج سنت را تبه گذارده باشد بحجت فخر عجب است و ترحی و ایو داو داو بر این غالب روایت کرده اند کثرت صحبت و ششم بار سول صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و ندیدم او را که ترک کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال قنای بیش از نظر و ظاهرا آنست که وی آنست که بعد از دو رکعت از این عمر آورده که گفت گذارم ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفته حدیث حسن و در روایتی از ابن عمر آورده که گفت گذارم نماز ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ظهر و سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و در ظهر چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذارم با وی و در سفر ظهر دو رکعت بعد از وی و گذارم دو رکعت و نگذارم بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و ظهر سه رکعت و نقصان نکرد از وی و در سفر و صغری و تر نه راست و بگذارم بعد از وی دو رکعت و گفته اند حدیث حسن و امام مالک و دو طایفه از نافع از ابن عمر آورده که وی پسر خود را میبرد که نفل میبرد و در سفر و انکار نمیبرد و وی و این اسناد را مالک از نافع از ابن عمر است اصح اسانید گفته اند نعم از ابن عمر بر خلاف این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سه آورده که وی گفته بحجت داشتیم ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ندیدم او را که تسبیح میکرد و در سفر و مراد تسبیح نماز نفل است که آنرا تسبیح میگویند و از ابو بکر و عمر بن عثمان نیز چنین دیدیم میگذازد و در ظهر و دو رکعت و نمیگذارد و در پیش از آن و در بعد از آن چیزی و حفص بن یحیی گفت صحبت داشتم با ابن عمر در طریق کس گذارم نماز ظهر را دو رکعت بهتر آمد و در منزل خود و پشت جماعت را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میکنند از آنکه گفت اگر نماز نفل میگذاردیم چرا فرض را تمام نمیکردیم یعنی تکمیل و تمام فصل ولی است از نفل پس اگر نفل در سفر مشروع بودی چرا تمام فرض شروع نشدی که اقل فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق است و در شرح مشکوٰۃ میگوید پیشاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و اربع رکعت را در منزل خود میگذارد این عمر از انصاری پیدا تر که کرد و بعضی اسفانیه است تنبیه بر جواز ترک و فقها را درین روایت در سفر سه قول است ترک و قصر و تمام و گفته اند که این سخن در روایت است اما نوافل مطلقه اتفاق دارند فقها بر آنجا که آن نفل نمازی و تنبیه و مانند آن و از تنبیه این بحجت در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردانند انشاء الله تعالی و علما را که قائل اند بسنت بودن و تر و سنت فخر بر دو قول است در فضیلت نماز سنت فخر و نماز و تر بعضی میگویند که سنت فخر اکدر است و اعم بحجت و وقوع احادیث کثیره در تاکید و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند و تر از جهت بلوغ او بدیده و جوب حتی که بعضی جوب این قائل شده و گویا مقصود مصنف چنانچه این قول است که گفت و چنانکه و تر نزد بعضی واجب است سنت فخر نیز نزد بعضی واجب است پس باین جهت و تر را ترجیح نتوان کرد و لیکن قول جوب و تر اتوی و اکثر است از قول جوب سنت فخر و بحتمل مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد جواب فلا کلام و جمعی از شایخ و بر مشرعیت سنت فخر که در اول روز است و در ترک در آخر شب است و بیان مناسبت میان این هر دو نماز میگویند که سنت فخر ابتدای عمل است و و تر ختم عمل را جرم عنایت و اتمام بشان هر دو مصرف شد تا یکدیگر یا جوب و از این جهت در هر دو نماز سوره اخلاص خواندن مشروع شد با سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث یحیی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این دو سوره بخیر اند و سنت فخر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانی سوره اخلاص و در و تر در رکعت ثانی سوره فاتحه و در بعضی احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی است فخر و قولوا آمنا بالله و ما انزل الیهنا الا بقره است و در ثانی سوره قل یا ایها الکتاب تعالی الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا بقره که در سوره آل عمران است و در بعضی روایات آمده که در اولی قولوا آمنا

در تفسیر این آیه از حضرت رسول و جناب الشافعیین یاد کرده اند که باقی بشمار آورده اند و اما تسلی عن اصحاب و علمیه میفرماید
اما غایب این قرأت همان دوسره بود و چون در دوسره جامع اند هر دو حدیثی که در توحید معرفت و امارت و توحید اعتقاد و
تفسیر این آیه در کتاب ما صلح سورۃ الفرائض فی تفسیر سورۃ الفرائض بیان کرده اند که این هر دو دوسره متضمن این معانی مذکور
و باین بیان و در قرأت این دوسره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در احادیث واقع شده تفسیر معلوم توان کرد و الله اعلم
فصل باطنی بعد از نماز حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپوشی دست راست
بر زمین نمادی و یک لحظه بگفتندی بنامی و سلم از نماز آوده اند که گفت چون میگذازد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
رکعتین فجر را که بعد از میبوسد من سخن میگردد و الا این پنجای می نمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای ای نماز و زیاده کرد و بخاری
علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که یک لحظه بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر
کرده و از آن آیه آورده که گفت بودیم بنامی صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذازد در رکعتین فجر را اگر ادا حاجتی بمن بودی سخن
میگردد بمن و الا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته بود حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم
و غیر هم که بعد از طلوع فجر تا فراغ از وضو مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الکی باشد یا سخن مزموری که از ان چاره نبود و گفته
همین است قول حمد و استغنی و تکلم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه رضی الله عنها نکات له الی جانب
کلنی تا در دران است و اگر سخن نماز جنس ذکر و لا اله الا الله باشد نیز مطلق نیست و موجب اعاده آن نیست یارب مگر بجهت ذکر است
تکلم در بیوقت احتیاطا و تکلیفا اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر ضعیف است اما در حدیث دیگر است که فرمود از اهل
احکام رکعتین قبل وضو التبع چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح یعنی غلبه علی جنبه الایمن بر بپوشی
راست و گفته بود حدیث صحیح غریب و چون با هر کرد باطنی ظاهر چون قرینه بر خلایق آن نباشد و خوب و فرضیت است از نیاحت
که این خرم ظاهری میگوید فرض است این پنجای بر مسلمانی تا اگر این خشن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و
بعضی در علما و رفرت این مذہب یک جمله تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل بچون شیخ حماد الدین عربی
صاحب فتوحات و غیر وی و الله اعلم تا این مردم در میان این مطلب چه گفته باشند و الا پوشیده نماند که اقتضای امر در فرضیت
این فعل آن است که اگر ترک کند آثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض نباشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکرات
آن قائل و آنرا بدعت می شمردند و جماع الاصول از نافع می آرند که این عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را بستر پنجای کرد و فرمود
چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود که ام فصل بالا ترا از اسلام باشد
گفت فاشناست فرمود بل ہی بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابوهریره حدیث پنجای را روایت کرد و این حدیث با این
رسید گفت اکثر ابوهریره اکثر افراد میسند در نقل حدیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم و
لیکن وی جرات کرد و ما ساک نمودیم و چون این حکایت با ابوهریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان
فراموش کردند و باطل حکم بدعت بودن این عمل بنایت بر بدعت از جهت ورود احادیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا
خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف
ندارند احادیث صحیح آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمدی ذکر پنجای ذکر پنجای در بعض احادیث بعد از نماز تسبیح آمده
که پنجای کرد و بعد از پنجای برخاست و بیرون آمد چنانچه در نماز تسبیح بیاید و ازین جهت است که جامع علما طریق متعین توسط

اختیار کرده اند و با خواب قائل شده و امام مالک میگوید اگر از برای استراحت و رفع نعل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کنند پسندیده و موجب انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بقصد استراحت بود و نه تبعید و انسداد علم و در تحقیق این برپیلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آن است که تا خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و مضطرب است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ نشتند دل قرار گیرد و در جهت راست چپ غلبه کند و جهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست نشتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند و در تلقی و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت و مانع و تعطل قوی است که بر نوم خواب ویر آید و چون بیاید گران بود و از این جهت که بجانب راست خفقن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب است اطلاق میکنند بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهیچ طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بدخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و بهیچ طعام قوی تر و صاحب شریح خفقن بر جانب راست اختیار کنند طلب سبک خوابی و تسهیل قیام شب را و از نیاید رعایت قلت طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مواد بدل نیاز لطیفه بود که است خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند تنبیه در انادیت صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از گذار دن رکعتین فجر درین مضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی که ششیده میشد و از نفس که ناگه را با شند و آنرا غطیط گویند و بخنان نیز خفاست و بنماز میرفت و عدم نقص طهارت بنوم از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته اند از خصائص انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم آعمین تا گفته اند که رؤیا بالانبیاء روحی و یلیق قول حق سبحانه تعالی است انی اری فی المنام انی اذبحکم باؤن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مرد خواب خیال نکنید هر چه شما میگوئید نزد من نمی شنوم چشم من در خواب بسته و لیکن دل من بیدار است تا آنجا افشاکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذلیله التعلیس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فرجوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و تعریس نزول مسافر است در آخر شب برای خواب و استراحت و قصه لیلۃ التعلیس آن است که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از غزو و خیمه برون میفرمود یا از مدینه بکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود چون خواب غلبه میکرد و در وادی نزول کرد و بخواب رفت و بهمال گفت امشب تو برای محافظتی و حراستی کن و از طلوع فجر خبردار باش تا نماز فوت نشود و مال زمانی نماز نشنود شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابینه بخواب رفتند چون وقت فجر نزدیک رسید بلال بر احوال خود دیکه ز خوابش در گرفت و بی وقت نماز بیدار نشد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه هیچی تا آنوقت بلال بر او آگاه بیدار شدند و اول کسی که بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و هولناک و گفت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال چه کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بلال را بر بندید و سوار شوید و ازین وادی بر آئید و دود و آبی آمده که فرمود این جای شیطان است بار بر بستانند و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند بستر و صندل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز زمر کرد و بلال را گفت تا نداد اگر برای نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس خدای تعالی قمض کرد و ارواح را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما و ارواح را باز بیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا بستر بیدار شود یا آگاه گردد که بگذارد و درین وقت چنانکه میگذارد و در وقتش وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری دل

مخصوص نشدی بآنکه نافله لک یعنی ساجت بزرگ که مفید اختصاص بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است نبود می چه فعل و
 تکرع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنا فلان طور نیست بلکه مراد بنا فلان زیادت است چنانکه معنی لغوی را درست
 و طلق زیادت بی آنکه مقید بچیزی شود که افاده معنی قطع کند و لالت بر قطع نمیکنند و فرضی مخصوص را که زیادت است بر فرض
 دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافله لک آن باشد که تجد فریضه زائده است مترابر سلوة خمس مفروضه و مخصوص است بتو
 چون در فرضیت نماز قطع مصلی است مصلی بلام این جهت درست باشد اگر چه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود انچه بنین تفسیر کرده اند
 این گیت را در تفسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافله لک است زیادت درجات است ازین جهت مخصوص مصلی بوی
 صلی الله علیه و آله و سلم چون قیام شب در حق غیر وی مصلح است بمعنی غیر واجب یعنی محجب و کفر سیئات است و اما در حق وی که
 مستغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علوم مراتب است بجا که از آنها را تفسیر است میگوید که غیر ویرا نوافل نیست
 بلکه کفر است و نوافل خاص است بوی و این سخن فرع آن است که زیادت که در معنی نافله معتبر است بمعنی زیادت درجات است
 نه بمعنی زیادت بر فرض فافهم حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم در پنج حال قیام شب را فرمود گذارشتی و در حضور سفر بران نیت
 نمودی و اگر فی الجملة معنی کسلی و کوفتی داشتی نشسته گذاردی و ترک نکردی که ما جافی الحدیث و اگر گاهی بسبب مرضی قوی یا
 بسبب غلبه نومی نتوانستی ایستاد و قیام شب قوت نشدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل آن نماز فوت شده بگذاردی
 چنانچه ترمذی از عائشه آورده و گفته هذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تجدیر آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم و بالجملة تاکید و موافقت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بران فعلا و قولا بسیار بود و در حدیث غیر
 از منبر وین شبیه آمده که چندان ایستاد که پایهای مبارک وی ورم کرد و از عائشه زن آمده که بشکافت قدمهای او گفتند
 یا رسول الله چندین تعب برای چه کشی و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود آ یا پس بنده شاکر نباشم یعنی چون بولی
 مرا باین مرتبه آمرزیدن شکر وی بگویم و محبت وی نورزم و چون در آخر عرضی و تندی پدید آید چنانچه در وقت پیری
 عادت است نشسته میگذازدی و قرآن نشسته کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی و پاره استاده بخواند سه
 پس بر رکوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزول میکند یعنی بتجلی می شود
 بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک و تعالی هر شب باسمان و دنیا و قنقیه باقی ماند و دو انگ آخر شب
 میگوید که گیت که بخواند مراتب اجابت کنم او را و گیت که سوال کند از من تا عطا کنم او را و گیت که طلب آمرزش گنا یا نکند
 تا بپایان روز او را بگذراند تا بد صبح مسلم از ابی هریره آورده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت در شب ساعتی افزوده اند
 که هر چه در آن ساعت بطلبند بیایند و ترمذی از عمر بن عبسه آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قریب تر
 انچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب است و اگر توانی که در آن وقت ذکر حق کنی تفسیر کن و چون آن حضرت راضی الله علیه
 و آله و سلم بر توبه و عده بیعت مقام محمود که در آخرت مخصوص است و ست کرده اند لاجرم بر متابعت او نیز درین فعل بر قوی
 از انوار آن مقام بتاثر زیاده برین چه فضیلت بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب زیاده از سیزده رکعت
 نماز نگذازدی و گاه بر یازده رکعت اقتضا کردی و هشت رکعت یا شش رکعت را دو گان دو گان گذاردی و پنج رکعت
 آخر را بیک سلام گذاردی بچنین است در جامع الاصول از روایت ابو داود و این در جانب زیادت است و الا در جانب
 قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر عبارت این است که درین میان جلسه کردی و لیکن سلام در آخر

و اومی و لیکن از دو ایات عین آورده که هر یک پس از این میان جنوس نیز از مودودی و در کلام مستفاد نیز میاید که هر یک در یک
 یک سلم و یک تشهد و در میان این پنج رکعت ششست بنمودن در آخر و قنار در شبها علقان است که می تواند زیاد و بر دو رکعت
 گذاردن درست است یا نه و زمانی که منع کنند از این رکنه و جس که حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم دارند از جنوس سلام و نیز
 اما بنای نوافل بر یک تحریم یا نکرست بخلاف و در هر رکعت است زیاد و چهار رکعت در روز و بر پشت رکعت در شب اسلام
 و امد زمانی مشهور است و صحیح در شب حنیف آن است که کرده است و افضل نزد اهل حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان است و نیز
 صاحب در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک با حدیث
 دارند که ورود یافته است در آن باب و چه آمده است و الله اعلم و بعضی از علماء میگویند که نماز شب زیاد و بر یازده رکعت
 بود و چون برای ایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاد و بر یازده رکعت نبود جواب
 میگویند که روایت سیزده صحیح است اما در دو رکعت سنت فخرست یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است
 بحساب کردن رکعتین نماز آن و برای تأیید این توجیه و تاویل میگویند که این یعنی در حدیث صحیح از عائشه رضی الله عنها میسر است که
 گفت که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیلی باللیل ثلث عشرة رکعة برکتی الخ و قال الشیخی گفت شیخی که از مشایخ ما بعین
 است محاکات ابن عباس و ابن عمر رسیدیم ابن عباس و ابن عمر را عن صلوة الرسول باللیل از نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که در شب میگذارد فقال پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب سیزده رکعت بود
 منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو رکعت میگذارد و یوتر ثلث و وتر میگرد و سه رکعت و رکعتین بعد از الفجر و دو رکعت
 بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این سخن بعضی علماء میگویند که در صحیحین روایت دیگر آمده صحیح در آنکه سیزده
 رکعت خارج سنت باشد و اگر چه نیز روایت آمده صحیح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فخر داخل آن بود و لیکن قطع باینکه
 یازده و دو و پس و سیزده و سنت فخر بود و چنانچه بعضی علماء گویند صحیح نباشد و سخن ابن عباس مروی است از ابن عباس که این عبارت
 بات شب کردی بیست خاتمه میمونه در خانه و خاله خود که نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از ازاواج مطهره بود یعنی مروی است
 از ابن عباس که گفت شب کردم در خانه و خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اهل خانه
 ساعتی پس از آنکه بر ای دی و ساد و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل او بر طول و ساد و خواب کرد من بر
 عرض دی و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و پر شست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود برد و دست و نظر کرد و بجا آمد
 آسمان و بخواند و آیت از آخر سوره آل عمران ان ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره بعد از آن بر خاست بسوی
 مشکلی که آواز میخند بود و مسواک کرد و دو نکر از آن مشک بنین یعنی میراب کرد بی تقصیر و تقصیر و انکار نکرد در ریختن آب و
 لیکن همه جا رسانید و در روایتی کشاد بند و آن مشک را و ریخت آب را در ظرفا و نیک کرد و وضوی خود را و پرسید که آن پسر که
 چه شد پس بیدار کرد و در آب بر خاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ایستاد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم نماز و ایستادم من در پهلوی چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش را و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد و الله فقهه فی الدین فقا و الله
 پس قیام نمود و غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اللیل یازده از شب فعلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
 رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دو از دو رکعت شد ثم او تر پسر و تر کرد یک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد ثم او تر پسر

بیشتر مضاعف کرد حتی جایگاه نمودن تا آمد بر روی نمودن برای اعلام نماز بجز قیام پس بر خاست فصلی رکعتین خفیفین پس بگذارد
دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح بستر برآمد بجد و بگذارد نماز فرض صبح را در دو رکعت دیگر یعنی روایت دیگر
از ابن عباس که در صلی ثلاث عشرة رکعة گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سیزده رکعت را ثم نام بستر خواب کرد حتی نفع
آمد و نماز عادت شریف وی بود که چون خواب کردی نفع کردی و نفسی که از دهانم برآید برآمدی و از وی تعبیر بطیط و خطیط که هر دو
بیک معنی است نیز در احادیث و تواتر یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس است از سده و غیر آن فلما
بتمین لرا لجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر فصلی رکعتین خفیفین گذارد و دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین لفظ صریح
و کسیرده رکعت آن خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرده او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه شش
بار کبر است بر هر تقدیر صریح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس
تا و بل بعضی علماء که سیزده را بار رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و باجماع اتفاق شد علماء را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت
آخر افتاد بعضی خارج رکعتین فخری ثمر ندانند بجز غنای اکثر علماء است و بعضی بار رکعتین فخری ثمرند و حق آن است که هر دو مورد تارة فتارة
و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده یا عدد و افضل نم
سنت روایت جمیع کتب مجبور عدد رکعات نماز بجز صلی الله علیه و آله وسلم در شبانه روزی چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله
آله وسلم بر آن مواظبت و محافظت نموده و رکعت فرض و ده رکعت یا و از ده رکعت را تبار اول بگذری که را تبار قبل المظهر رکعت
گویند چنانچه یکم هشت و دوم بگذری که چهار رکعت دارند چنانچه مذکور است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع
چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یا زده است را تبار نظر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز
شبان روزی چهل باشد و آنچه زیاده بر آن گذارده اند ای نبود بلکه برای سهی و عارضی بود و همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز
فتح که در خانه ام هانی گذارد ام نووی در شرح مسلم بگوید که آن نماز چاشت بود که در وقت گذارد و لهذا در حدیث سبعة النسخ
واقع شد چه اصناف دلالت داد بر سببیت و بختی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف
و همچون نماز چاشت که چون از سفر بر سیدی بگذاردی یعنی آن بیمار صه سبب قدوم سفر بوده از جهت این وقت و اکثر اوقات
قدوم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت چاشت بود عمل فطرت و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دلالت بر آنکه
مختار نزد وی آن است که آن نمازی است دائمی غیر متعلق بسببی چنانچه تحقیق این دالان فصل بیاید چون دو رکعت تحیت مسجد که سبب
دخول مسجد و مخصوص بدان بود و چون در کوفتی که در خانه کسی گذاردی که بزیارت بر رفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی
از اصحاب بر رفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز گذاردی و میرای وی و اهل خانه وی دعا بخواند و برکت کردی و آن کس آن نماز را در خانه
خود مسجد گنجی و در اینجا نماز کردی و بعضی از اصحاب همین غرض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را باین بردندی تا گوشه خانه
را نماز خود مشرف سازد آن نماز مسجد گزیده خصوصاً آنهایی که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی که جافانی الاحادیث و اتصال
این اسباب که گاه گاهی عارض نشدی پس باید که خالص حق متابعت وی عملی الله علیه و آله وسلم کند و این چهل رکعت را که باین
اربعینی تمام است پنج گونه در پیچ وقت باختیار رفعت کند و در جمیع عمر بر آن مواظبت نماید و لال و کسل را بخود راه نهد هر یک گمان
و شبهه سبب فتح الازدب سعادات و نیل مرادات و جلودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که هر روز و شب چهل
نوبت در اکرم الاکبرین را با انگشت طلب و ادب بر طریق و اتباع اشرف عجم و عرب صلی الله علیه و آله وسلم نهد که در در اسرع اوقات

اورا قرب نماز در سجده بروی کشاده نموده چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود که در این
 خواست که اقول بقرآن مجید که در این روایات مختلفه در بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن و آنچه از این روایات
 آن باشد پس گفت فصل کیفیت قیام و این چنانکه در شب بگذشتی بر خاستی و گاهی بیشتر از نهم شب بر خاستی و گاهی چون در روز
 و در هر وقت که می خواستی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی آمده کان یقیم اذا سمع النصارخ الحدیث و آن
 یعنی خروش خروس غالباً بعد از اتمام شب بلکه بعد از ثلث و ربع آخر شب می باشد و اصل درین باب آیت کریمه
 المزل مت که از آن تخیر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع یوحی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون بعد از ثلث
 و ما یکم در وقت استیفا و در روایات مختلفه است بخواندی و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث این چنین
 است که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین است که گفته شد و مسواک بمالند کردی و در حدیث بخاری آمده که
 در وقت مسواک کردن آواز باغ باغ و در روایتی آخ آخ آمده و نیز آمده که چندان بمالند در مسواک کردی که در
 یعنی گوشت پنهانی دندان سوده گشتی پس و منقو تمام ساختی و در حال مسواک و در نحو چنانچه در حدیث که از ابن عباس
 نقل کنند بیاورد و از بعضی احادیث معلوم گردد که بعد از استیفا و پیش از آن و در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بجانب همان
 کردی و آیت از آخر سوره آل عمران خواندی اذان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لایات الله
 الاله اب تا آخر سوره بخواندی و در روایت ابی داؤد و از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی
 از ابن عباس نقلت که باطلانایک تا ثلث المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد
 جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی است را نیز بان امر استجاب می فرمودی
 چنانچه مسلم از ابویزید آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب قیامت پس گوید که افتتاح کند صلوة
 نماز خود را بر کتفین چپ و راست بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده و مختلفه در احادیث
 صحیح و در روایات مختلفه آمده آن بر هشت طریق بلکه زیاده اذان و اروسته و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر کدام از اینها را
 در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع و اداء نیز غیرست در مواظبت بر یکی اذان انواع و در فعل بر یکی در اوقات مختلفه
 ظاهر این طریق اخیر افضل و السبب با تسلسل طریقه اتباع کما لا یخفی نوع اول اذان هشت طریق آنچه در حدیث بخاری و ابن عباس
 بروایت ابی داؤد آمده آن رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیفا بعد از شدت طول و نومنا پس مسواک کرد و در وقت
 ساخت و بعد از آن در حالتی که روی میخواند اذان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لایات الله
 فقرا هموا لایات پس خواند این آیات را حتی تمام السورة تا آنکه تمام کرد و سوره را تم تمام بپسریستاد برای نماز فصلی بگزید
 پس بگذارد و دو رکعت را در احوال میخواند و در آن دو رکعت القیام و رکوع و السجود و قیام و قرأت و رکوع و سجود را
 درین حدیث مجملاً تصریح این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز و روایات مختلفه است چنانچه در تفصیل مابقی
 در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ایم ثم الفرض بپسریستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از گذاردن این دو رکعت تمام پس بپسریستاد
 رفت حتی فرغ تا آنکه دم کرده قیل ذلک بپسریستاد این دو رکعت را باین صفت که ذکر شد و بار و یک تا گشت ثلاث مراتب بار
 گشت مجموع آنست رکعات مشق رکعات کل ذلک در هر مرتب ازین مراتب است که مسواک میکرد و میخواند و وضو می کرد و بعد از
 استیفا و تقریباً از اذان و میخواند این آیات را تم او تر بثلث بپسریستاد و تر کرد و بپسریستاد این دو رکعت را باین صفت که ذکر شد و بار و یک تا گشت ثلاث مراتب بار

استرآن صبح و بعد از نماز عبد الله بن مسعود می آورد که گفت الوتر ثلث رکعات کثافات المغرب و در روایتی کسلوة المغرب و از ابن عباس می آورد الوتر کسلوة المغرب و از ابن عبد الله بن مسعود می آورد که گفت یک رکعت هرگز و از عائشة می آورد که بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین و تر و در سنن الهدی از روایت ابی بن کعب و عائشة روایت ایتار سه رکعت آورده و از عائشة بنسج آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تر سه رکعت میکرد و فصل نمیکرد میان آنها و از ابن مسعود نیز آورده الوتر ثلث رکعات کوثر النهار صلوة المغرب و از ابن عباس نیز آمده ثم الوتر ثلث و از حسن بصری جماع سلف بر سه رکعت نقل کرده که از ابی الدیة و در نهاییه شرح های آورده که چون تکبیر بن الی و قاص را دید که در میگردید رکعت واحد گفت با نه البتة و شفع کن آنرا و اگر ندانید یا میگوید که اگر کتاب یک رکعت جائز بود در نماز هر آنکه قصر کرده میشد نماز طبر را در سفر و گفته اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که قال اند بر وتر یک یا پنج یا هفت یا نه یا یازده پیش از استقرا امر و تر بود و در آخر قرآن بر آن یافت که جلوس میکرد و بر اس پر دو رکعت و وتر میکرد و سه رکعت بی فصل از آنکه دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه و تر سه رکعت بود و وتر یک رکعت خفای داشت حدیث بخاری است و از ابن عباس که در شکوة آورده که وتر میکرد و معاویة بعد از عشاء یک رکعت و بود و نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید این خبر ایتار معاویة یک رکعت یا بن عباس فرمود بگذارد که وی صحبت داشته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی گفت صحاب که در زیر که وی فقیه است پس این وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویة و انکار و استبعاد آن و جواب دادن ابن عباس تبصیر و می جملاً ببقا همت و صحبت وی دلالتی صریح دارد بر آن که وتر یک رکعت متعارف نبود و کمالاً نجفی و از آنچه مذکور شد واضح گشت که ایتار سه رکعت اکثر و از رجحان و فصل باشد و الله اعلم و بالجملة اختلاف است در اخبار و آثار و اقوال علماء و در این اختلاف در وتر اولی و فصل است و الا در جواز ثلث رکعت یکس را اختلافی نیست و چون مقرر شد که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز داخل آن متنوع و اختلاف است و طعن در روایت سه رکعت محل بحث و مکابره است و الله اعلم و در بیان نوع هفتم چون سخن در وتر سه رکعت افتاد بدین مادی کشید نوع اخیر از هشت نوع که مصنف ادعای حصر در آن کرده باقی ماند و میگوید نوع هشتم در سنن نسائی از حدیث روایت میکنند که در راه رمضان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذاردیم یعنی نماز شب و در رکوع چندان در رنگ کرد و در قیام و این تسبیح میگفت سبحان ربی عظیم بعد از آن پشت و میگفت رب اغفر لی و میگردید و چون چهار رکعت نماز برین وجه بگذارد بمال با نیکو گفت و نماز صبح پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و دعوت و اعلام کرد و چنانچه عادت وی بود که بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجره شریف می آمد و اعلام میکرد و تا مسجد بیرون می آمد و آورده اند که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بود بمال گفت الصلوة خیر من النوم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه از وی خوش آمد و فرمود این کلمه را داخل اذان فجر گردان و هر روز میگفت باش بعد از آن سنت مستمره شد بدانکه در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و هیچ معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در وی چه قرات کرد و مساوات رکوع یا قیام حقیقه بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث است یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر مصرح آمده و احوال رکان و بیات دیگر نیز معلوم نشد که مقدار رکوع کرد یا قومه و بعد از وی نشست یا بی آن نشست و اگر وجود آن معلوم است بهر صورت اما مقدار آن معلوم نشد که مقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز از جای دیگر معلوم شده که نشستن و این کلمه رب اغفر لی خواندن در میان سجده تین بودی و اینها بعد از رکوع بود و ذکر سجده تین هم نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث است

میروند ادا دل من بیدار است و این شترست بر آنکه تاخیر و ترک کسی را مضر است که در وقت دار و در بقیام و ترمذی از بابی برده آورد
 که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در ترکم پیش از آنکه نجسم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از تو
 مکرده بود و اختیار کرده اند قوی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من بعد هم که بخواب نروند تا و ترک گذارند اما اکثر
 صحابه بر آنند که در تر و تر شرب افضل است و گفت حدیث عائشه حسن صحیح است و حدیث ابو هریره حسن غریب و در مشکوٰۃ
 آنرا از حدیث بخاری و مسلم آورده و با جملة بصحت رسیده که غالب احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که و تر
 در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احوال در اول شب یا اوسط آن و ترک کردی و بعد از آن به تجدید خاستی و تر را اعاده
 نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب دو و تر نبوده یعنی چون در اول شب و ترک گذارد پس
 از آن تجدید برخاست دیگر اعاده و تر نرود و در شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب و ترک گذارد پس
 از آن تجدید برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو و ترک گذارد لا بد یکی از آن دو نفل بود و تر
 از نفل وارد نشده در شرح و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که و ترک کند در اول
 شب بعد از آن بر خیزد در آخر آن جماعه از اصحاب و من بعد هم گویند نقص کند و تر را و اضافت کند بآن یک رکعت را
 پس از آن بگذارد آنچه خواهد پیوست و ترک کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو و تر نبوده و مذتوب است این بود و جماعه
 دیگر از اصحاب و غیر هم بر آنند که چون در اول شب و ترک گذارد پس از آن بخواب رفت و برخاست بگذارد و آنچه خواهد و
 نقص کند و تر را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این است
 و این صحیح ترست چه بوجه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز گذارده و
 از ام سلمه و ابوامامه و عائشه و غیر ایشان آنگاه که گذارد آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم بعد از دو رکعت این کلام ترمذی
 است و در کلام مصنف نیز در فصل آئینه چیزی ازین باب مذکور گردیده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی شبها
 در جمیع شب یک آیت را در نماز میگردید یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه در احادیث
 واقع شده که کان یقوم بآیه و آن این آیت است ان تعذبهم فاعذبهم عذاباً و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مصنف
 این را طریق جدا از طرق قیام شب که ذکر کرد و ساخت ظاهر اعداد در رکعت همان بود که در طرق مذکوره معلوم شد غایت آنکه
 قرات این آیت بود مکرر و باین قدر طریق جدا گردید آنکه نادر بود جدا و الله اعلم و نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب
 از شبی نشسته و ایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه مجموع نماز را ایستاده میگذارد و این غالب احوال بود و فصل
 همین است چنانچه وارد شده است که صلوٰۃ قاع نصف صلوٰۃ قائم است در ثواب دوم آنکه همه نماز شب را در بعضی احوال
 و اوقات نشسته میگذارد و در کوع هم نشسته میگرد و حجت طریان عارضه ضعف و بنیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن
 و الله اعلم سوم آنکه نشسته میگذارد و بیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواندی و چون اندکی از قرات مانده بود و بی برجا
 و ایستاده آن اندک را بخواندی و در کوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز چنین کردی یا رکعت دوم را تمام
 نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از خصه آورده که گفت ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
 که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و چون میگذارد نشسته میخواند سه ره را و ترتیل میکرد و آنرا
 تا آنکه در از ترمی شد از سوره و از آنرا از آن و از ام سلمه و انس بن مالک و نیز درین باب حدیث آمده

و در وقت نماز حسن جمیع است و تحقیق روایت کرده شده است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد دو رکعت است
 و چون میسر از قرائت شود مقداری از پیش از آن میگوید یا ایها الذین آمنوا بیس رکوع میگرد و پسر میگرد و در رکعت ثانیة همچنین
 قرائت روایت نمانده است و هر کجا که میگوید یا ایها الذین آمنوا بیس رکوع میگرد و پسر میگرد و در رکعت ثانیة همچنین
 روایت بخاری میگوید یا ایها الذین آمنوا بیس رکوع میگرد و پسر میگرد و در رکعت ثانیة همچنین
 نوشته میگرد و در رکعت ثانیة همچنین
 و آنکه و سلم در آخر غیر بود اکثر نماز وی نوشته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح و در دیلمة امام حنفی که وارد شده و در
 بیات جنوس وی در حالتی که نوشته گذاردی ربع بودی یعنی چهار زاو نوشتی چنانچه زرکشی از حدیث دارقطنی از عائشة
 آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد نماز مترج حفاظ در آن حدیث طعن کرده اند و کل
 بر خطای این بنی از روایت کرده و فقها را در جواز و کراهت و استحباب آن اختلاف است و مذہب امام ابوحنیفه آن است
 که بیات جلوس متغی همان بیات جلوس تشهد است و شمی گوید روایت است از ابی حنیفه که فرمود است اگر خواهر بر وضع افتد
 نگذارد و اگر خواهر مترج اگر بگوید تشهد و قیامت است از ابی یونس معتبیا و از محمد بن یحیی و از زفر مثل بیات تشهد
 زیرا که قصد در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد مترج است و لیکن در رکوع و سجود و تا کند و روای
 فصل فی بیان رکعتین بعد الوتر و رکعت نمازی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وتر میگذارد و روایات
 صحیح ثابت شده و در جمیع مسلم از عائشة روایت میکند و در جامع الاصول این را را روایت صحیح بخاری آورده و کان یصلی
 ثلث عشرة رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد و نیز در رکعت لیلی باین طریق که میگذارد و ثمان رکعات
 هشت رکعت ثم یوتر بتر و تر میگرد یک رکعت همان طریق که در نوح پنج گذشت ثم لیلی رکعتین پسر میگذارد و دو رکعت
 و هو جالس و در حالتی که وی نوشته است فاذا اراد ان یرکع پس چون میخواست که رکوع کند قام می ایستاد و قدری
 از قرائت میخواند چنانچه معلوم شد و رکع پس رکوع می کرد و ثم لیلی پسر میگذارد و رکعتین و در رکعت بین النداء و الاقامه
 میان اذان و اقامت نماز فجر که مراد آن سنت فجر است اینجا نیز در رکعت با سنت فجر است و در روایتی بی آن
 نیز آمده و چون اقتراح بر دو رکعت خفیفه می کرد و از اینجا معلوم شد که کل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه
 یعنی کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده که و تر میگرد و بیسه رکعت و میگذارد و دو رکعت در حالتی که نوشته است
 بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از امام مسلم بروی است که گفت
 کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لیلی بعد الوتر میگذارد و بعد از وتر رکعتین
 خفیفین و دو رکعت سبک و هو جالس و حالیکه وی نوشته است و تر مذی در جامع خود نیز ازین حدیث آورده و خفیفین
 نمانده و گفته که مثل این از ابی امامه و عائشه و غیر هم نیز آمده و امام احمد از ابی امامه باین روایت می گویند که
 کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیلی رکعتین بعد الوتر و هو جالس یقرأ فیها باذاز لزلت و قل یا ایها
 الکافرون و صاحب مشکوٰۃ از امامی از فو بان می آورد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بیدار شدن
 و شب هر فاستن شدت و گرانی سنت چون بگذارد یکی از شما و تر گو بگذارد و دو رکعت بعد از وی اگر قیام لیل میسر است
 بجا و آن کفایت کند او را ز قیام تعبد و ازین حدیث مشکوٰۃ چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

بر تقدیری است که کسی وتر را در اول شب گذارد و این دو رکعت بجای قیام لیل گردد و از بعضی اصحاب شافعی نیز نقل کرده اند که چون گذارد یکی وتر را در اول شب باید که بگذارد و دو رکعت بعد از وی به نیت قیام لیل و حدیث ابو امامه مطلق است و احادیث که از بخاری و مسلم و موطن مذکور شد ظاهر هر دو بعد قیام لیل است چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول آورده معلوم گردد و جماعه دیگر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عائشه بنو ام سلمه بنو ابوامامه این معنی یعنی گذاردن دو رکعت بعد از وتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آن است که این دو رکعت را بنیت مطلق نفل بگذارد نه باسهم تشفیج و ترزیرا که این معنی ندارد و پوشیده نماند که تشفیج و ترزیرا که در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد و گفتیم آن کسی که وتر را گذارد بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقص و تر و تشفیج آن کند مذهب بعضی علما صورت دارد چنانچه گذشت اما نیت تشفیج و تر در اول شب پیش از قیام لیل ضائع و ناقص و بطل و ترست بی ضرورت و چون رکعت واحده در مذهب خفیه مشروع نیست و در اعداد نماز نقص و تر بعد از قیام لیل بآن صورت پذیر نبود و گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم رکعت واحده تکلیف است چه آن در حکم ثواب است نه حقیقه و بنای قول اکثر علما بعد از اعاده و تر و عدم نقص آن بعد از قیام لیل همین معنی است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بر روایات صحیح ثابت شده است و از وی معلوم می شود که گذاردن نماز بعد از وتر جائز بود پس اگر نماز تنجید بعد از وقوع شود ضرری ندارد ولیکن این معنی بحسب ظاهر با حدیث صحیح بخاری و مسلم آنرا از ابن عمر روایت کرده اند اجعلوا آخر صلواتکم باللیل و ترا بگردانید آخر نماز شب خود را و تر معارض می نماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و بر تقدیر گذاردن دو رکعت بعد از وتر آخر نماز شب شفع گردد و بر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده لاجرم امام مالک از برای خلاص از ورطه این اشکال انکار حدیث رکتین بعد از وتر میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند و میگوید که من این دو رکعت را نمی گذارم زیرا که بصحت حدیث اجعلوا آخر صلواتکم حرم دارم و در حدیث رکتین شک و شک یقین معارض نگردد و کسی را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نگفتم شاید که نزد وی حدیث رکتین بصحت رسیده باشد نه حدیث اجعلوا یا از آن انا و یل بود و حق آن است که هر دو حدیث صحیح است و بحسب ظاهر معارض یکدیگر پس جماعه علما قائل اند بجز گذاردن رکتین بعد از وتر و میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز این دو رکعت را گذارد از برای بیان جو از گذاردن آن معلوم شود که بعد از وتر و است نوافل گذاردن چه این دو رکعت و چه غیر آن از نماز متحد و تر و قطع متصل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلواتکم باللیل و ترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت و تر نماز را مردوی محمول بر استحباب بودن و وجوب و شک نیست که گذاردن و تر در آخر شب که بعد از وی نماز دیگر در شب نبود احب و افضل است و اگر گذاردن رکتین در صورت و تر اول شب بود و اگر احیا تا بعد از وی هم بود و محض برای بیان جو از بود و بعضی از علما در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکتین بعد از تر منافات ندارد و بحصل و تر آخر نماز شب چه این دو رکعت طحی است و تر و تابع است بر او را و گویا نمازی مستقل بنی افندی بلکه جاری خبرای سنت و ترمی افندی لا سیما بعد از کسی که قائل است بوجوب و تر و چون و تر واجب شد پس وقوع رکتین بعد از وی مشایه و وقوع سنت بعد از فرض باشد و لحوق و تبعیت و عدم استقلال خصوصاً با نماز و تر نه از آنکه مغرب است کمال مشایهت پیدا میکند که چنانچه و تر نه از مشفوع است بدو رکعت سنت و تر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او و لایسا دلالت

[illegible]

گفتند و فرمودند پس اینها را بخوان آن در روز محرم نکرده و گویم که تمام آن است که عظیم آن بکست خواندن در روز
 ایرو و گویم فی المرتبهات از پیش خود بخواند بیهست مگر آنکه سابقا معلوم امام حسن شده باشد که خواندن و دعا در قنوت
 و ترغیر و توسل است و در این دعا ایشان را خوش آمد که خوانند و این نیز مستلزم مشروط نیست قنوت
 و ترست فی قنوت و حال آنکه روایتی که شنی از امام بر مشروطیتین آورده که عظمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و ترست اسم ابدی در سجده است و آن که در بخواندن آن در روز توبه پس خواندن این دعا در قنوت و ترار همانست
 رسالت ثابت گردید و قول و لایزال ترندی می گوید بهترین حدیثی که در باب قنوت و ترار روایت کرده اند این حدیث
 است سمارت ترندی در جامعش این است که و لا تعرف عن ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم فی القنوت فی الوتر یا آسن
 من بعد چون مصلحت قنوت از جهاد صحابه دعوی کرد و بکسر ثبوت از امام حسن این دعوی به ثبوت نه پیوند گفت و آن
 امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب که با امیر المؤمنین با اجتماع ناس در رمضان قنوت در و ترخوانند و از عبد الله بن مسعود
 ثابت شد که قنوت و ترار در ترخوانند و برای نفی فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قنوت که اصل دعاست
 گفت اما از غیر صلی الله علیه و آله و سلم قطعا مروی نشده و به ثبوت نرسیده و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث و ادر قنوتی از روی
 بن غنله و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن مایه از ابی بن کعب که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند قنوت در و تر
 و معتصم میگوید این و اشال این هر چه روایت کرده شود مسلمون و مفسرمی بود و الله اعلم و چون اینجا حدیث از ابن
 علی میگوید که ناظر در قنوت و تر بود و آنکه درین باب تمسک بدان نموده اند از آن جواب میگوید لقیل خود در ترندی و اشال
 بلکه در کتب خمس چنانچه زکشی گفته و یاد رسن از ربع چنانچه شنی آورده مروی است که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم یقول فی آخر و تره اللهم الی اعوذ برضاک من یحزنک و یبغضک من یحزنک و یبغضک من یحزنک و یبغضک من یحزنک و یبغضک من یحزنک
 اما ائینت علی نفسک و لیکن این عبارت یعنی فی آخر و تر و محتمل آن است که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر اجزای
 صلوته است و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز بعد از فراغ از آن است و این احتمال اخیر اقر به است
 بهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که بخواند این دعا را در آخر نماز محمول برین است بلکه متعین است بحسب روایت چه
 در نسائی مرویست که آن یقول بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت این کلمات را از فراغ من صلوته چون فراغ
 همیشه از نماز خود و توبه منبج و میرفت و جای میگرفت در خوابگاه خود و نسائی درین روایت دیگر که این دعا را در وقت
 فراغ از نماز و رفتن بخوابگاه آورده و نظری زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر و تر و آن لفظ و لوح حضرت است بنابر آن
 شما علیک و گفته لا احسن شما علیک و لوح حضرت و در بعضی از روایات صحیح ثابت شده که این را در سجده میگفت نه سجده که بعد
 از و تر میکرد بلکه در سجده نماز فرضا کان و نفلا چنانچه در سابق در فصل سجده گفت و نزد شافعی و مالک دعا در سجده نماز تحب
 است بکلم اقرب بلیکون البعد من ربه اذ کان ساجدا پس شاید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز و توبه منبج و در سجده گفته باشد
 اما آن احتمال که در و تر بعد از رکوع یا پیش از آن گفته باشد که آن نیز معنی آخریت و تر و در خصوصاً که و تر به رکعت بوده و پیش
 بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدی دارد و اما آنکه آن را بر این احتمال فرود آورده اند و هر چه ایشان فهمیده و قرار داده معتبر
 است اگر چه خلاف ظاهر مضموم از لفظ باشد و لابد بر آن قریب و دلیل خواهد بود و الله اعلم و چون معتصم آن را نقل بر بعد
 فراغ و تر کرده است که بزرگوار و دیگر که درین محل ناظر مستندتر نمیکنند و در اینجا نوعی از ایا بتایید آن احتمال نیز دارد و پس کلمات

در سند رک حاکم از حدیث ابن عباس مروی است در صفت مملوۃ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شب و ترو س که گفت
 ابن عباس فلما قضی صلوۃ تریس هرگاه که تمام کرد و بغیر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز خود را سمعته یغنی شنیدم و اورا که
 سیکت اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و فی سمعی نوراً و عن یساری نوراً و فوقی نوراً و تحتی نوراً
 و در بعض روایات نوراً و عظمی نوراً و اجعل لی یوم لقائک نوراً و در بعض روایات یوم لقائک نوراً
 نیست و در بعض روایات زیاده آمده که و فی عصبی نوراً و فی لحمی نوراً و فی شری نوراً و فی بهری نوراً و فی لسانی نوراً و فی
 فی نفسی نوراً و اعظمی نوراً و اجزل لی نوراً و اعظمی نوراً و در بعض روایات و فی عظمی نوراً و فی لحمی نوراً و فی شری نوراً و فی بهری نوراً و فی لسانی نوراً و فی
 علیه و آله وسلم در نماز تدر رکعت اولی سج اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم
 قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذین نیز آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم است از صاحب
 دمن بعد بهم همان اول است کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده و در مسند خود احمد الزحماذی از ابی
 از اسود از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که اینثار میگردید سه رکعت و میخواند در اولی سج اسم
 ربک الاعلی و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه قل هو الله احد و بهین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی و آنکه در رکعت
 اولی سورۃ انا انزلناه فی لیلۃ القدر خوانند در پنج جامروی دافون نیست و میگویند که در بعض روایات فقیه آمده است
 و چون از وضو سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملك القدوس و در رکعت سوم این کلمه را با و از بلند گوی و شش حروف خوانند
 و بعد از آن یعنی در رکعت ثالثه گفتی رب الملائکة و الروح یا نکه دو سجده که بعد از و ترکند و در میان آنها بنشینند و آیه
 الکرسی بخوانند و عمل آنها درین دیامشور شده گفته اند که آنرا اصلی و مندی در اخبار و آثار ثابت نشده و روایت فقهی
 که مقبول و مختار بود نیز نیامده و درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع ازان لایح و در بلاد غرب اصلاً
 بدان عمل واقع نیست و میگویند که مشافیه آنرا احرام دانند چنانچه در میان سجده مفرد بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلاً آن را
 نشانند و ندانند و بعضی که ایت آنرا نیز نقل کنند و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را همیشه مخصوصاً در نماز
 شب تبریل میبینی حروف و ادای آن بختیستی که سماع آنرا تواند شد و ضبط کرد خواندی و رتل و رفت و ندانند
 کشاده روشن بخوار را گویند یعنی کشاده روشن و هموار خواندی بکم نص و رتل القرآن ترتیلاً که بعد از اقامت میسر
 فرموده است و در آخر آیت البتة وقت کردی و اگر چه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده شده است بطرق کثیره
 از امام سئمه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون قرات میکرد میخواند آیت بکذا بسم الله الرحمن الرحیم
 دو وقت میکرد پس زان میگفت الحمد لله رب العالمین و وقت میکرد پس زان میگفت الرحمن الرحیم و وقت میکرد
 و بعضی از قراء میگفتهم ایشان میگویند وقت بر جانی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد
 نبود و اولی و افضل بود و در غیر آنجا وصل اولی و افضل بمقتضای آنچه معلوم شده است بقول قراء اصحاب از قواعد
 تجزیه و تابعین دمن بعد بهم به آنکه ایشان وقت را سه قسم کرده اند تمام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده و افادۀ
 حکم کرده و متعلق نیست بما بعد و لفظاً و معنی وقت تمام گویند چنانکه اولی هم المفلحون و الله یصل شیء عظیم و امثال آن
 در اینجا البتة وقت باید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از حبت معنی نه لفظاً آن
 وقت کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم احباتکم و ان تا کوا من یونکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بما بعد خود

نشد و معنی آنرا حسن و منتهی چنانچه الحمد لله این وقت حسن است اما این را بهر حال معنی حسن نباشد و اگر درین قسم
 از آن آیت برویست است ابتدا یا بعد از هرگاه وقت بر آن آیت و ابتدا یا بعد از آن است مطلقا این یکم آیت است
 و اگر از آن پسین است که در سال لایسی چند را تحفید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از یکم آیت ایشان چنان مفهوم شود
 که وقت در اشل این مقام حسن است اما وصل احسن و قسطن میگوید که این سخن از قراء پسندیده نیست زیرا که چون
 ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در پی وقت میکرد اولی و احسن همان باشد و ما را نیز چنینین باید که در پی ثابت
 چنانچه در اصلی الله علیه و آله وسلم در پی هر چه چیز لایسی در قرات قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود این سخن از قسطن
 بنایت لطیف و پسندیده است اما پیشه و نهان که قرائت که این قوا عذیبه اثر بقبل از صحابه و تابعین و من بعد بر
 قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و من غلب آن است که قرات آن حضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم به وقت بر رؤس آی اگر چند کلام متعلق با بعد بود و ای نباشد بعدی که هرگز خلاف آن واقع
 نشد و چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البیت وقت کردی دلالت دارد بر آن بلکه این نوع قرات درست
 و قوی دارد و تجوید یافته و قرائت قائل اند بآن فتدبر و الله اعلم و علما را درین مسئله قرات خلاف است که ترتیل
 با قلت قرات افضل با سرعت با کثرت قرات این عیاس و ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه و میگویند
 ترتیل و بعد بر که لازم ترتیل است با قلت قرات افضل است از جهت و در و ادب و ترتیل و تدبر قرآن و تدبیر برتر که
 آن و ترتیب علم و شوق بر آن و امیر المؤمنین علی و جماعه از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت و کثرت
 قرات که لازم است افضل چه هر جوی از قرآن حسنه است و بر حسنه را با کم حار با حسنه فاعشر اشیا الهاده حسنه
 میگویند این اقل است که کمتر از آن نبود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بر آن تا به افتاد و تا به مفصل نیز به فضل خود عطا
 کند چنانچه در معناه عجز حسنه در احادیث آمده است پس تکثیر قرات افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصه
 میگوید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا تقول الم حرف و لیکن الف حرف و لام حرف و یاء
 حرف ظاهر لفظ حدیث آن است که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف است و اثبات آن مرا سامی این حروف را
 مینماید و لیکن شرح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت است از سامی این حروف و اثبات آن مسمیات را که بساکن
 حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم و سه حرف است تا احتیاج بنفی آن خود و بطبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنه است
 الم که فاعشر عذبه است نود باشد که آن سه حرف است و حسنه است الم که در الم ترست سی فافهم بدانکه علای قرات گفته
 تجوید که جبار است از آنکه اعطای حق حروف و حروف را سه مرتبه است اول تحقیق است که آنرا ترتیل نیز نامند و آن قرات
 است بتانی و ترسل و این مذهب و روش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید است و عساکر
 حرکات و سکونات و اظهار حروف و توقیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و ملاحظه
 و قیود بحسب مراتب آن و رسیدن به نهایت آن در تکمیل و تهیم بی آنکه بعد از افراط کثرت و کم بعد از افراط کثرت و از حد اعتدال
 تجاوز کند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم است و خارج از دایره تجوید دوم حد و آن قرات است با سرعت و این مذهب
 ابن کثیر و ابی عمرو و قالون است و آن ادرج قرات و سرعت و تخفیف است و تقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و انتم
 آن از آنچه بصیرت رسیده است روایت آن از اهل و ابجست حرص بر تکثیر قرات و زیاده حسنه از غیر تعریف و اختلال

بقواعد و قوانین بخوبی که آنرا اوج گویند و آن نیز خارج است از حد تجوید و تدریس و این توسط میان ترسل و حد و این
 مذہب این عام و کسانی است یعنی بر قرأت این مذکورین و عادت اکثری از ایشان این بود و اگر نه همه قرار تجوید
 بر سر مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریقه کلام عرب است که بر جماعه یک
 طریقه را اختیار کرده اند بجهت نکته که گفته شد پس آنهایی که اختیار سرعت و کثرت قرأت کنند مرد مرتبه دوم است که
 حد درست نه آنکه مخالف قواعد سرعت خوانند و رعایت هیچ یکی ازین سه طریق نکنند و قرار مرتبه اول را افضل و اکمل
 دارند چه ظاهر قول حق تعالی و ترائل القرآن ترتیلا در اول است و مصنف چون اختلاف علما را نقل کرد در تفصیل یکی از
 دوم مرتبه اول و ثانی بر دیگری بعد از آن محاکمه و تطبیق میان آن میکند و بیگوید و بعضی از متاخران می گویند ثواب
 قرأت با ترتیل و تدریس بزرگتر و نیکوتر و نفیس و جید تر و ثواب کثرت قرأت افزون تر و بیشتر آن یکی که صاحب قرأت
 ترتیل باشد مانده است بکسی که کوهر قیمتی را صدقه دهر که هر چند بعد دو کیت کمتر است اما نفاست و کیفیت او بیشتر و این
 یکی که صاحب قرأت سرعت است مانده است بکسی که لالی بسیار را بخرد و ریزه باد را هم دو نایه بسیار و مانند آن که
 بعد دو کیت بیشتر اما به نفاست و کیفیت کمتر است و هر دو علما و مثل این کلام در خلافی که در افضلیت مکه معظمه و مدینه مطهره
 بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر است چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر وی و ثواب
 آن در مدینه اگر چه کمتر آمده یک رکعت در مسجد شریف نبوی هزار رکعت در غیر مسجد شریف نبوی ولیکن نفیس و جید تر بود
 چنانچه این بحث را بتفصیل در تالیف مدینه مطهره که سعی است بجدب القلوب الی دیار الحبيب بیان کرده ایم و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در قرأت شب گاه اسرار فرمودی و عادت ابو بکر صدیق بچنین بود و گفت می شنوایم کسی را که
 میخوانم برای وی و گاه بجز بلند خواندی و عادت عمر فاروق این چنین بود و گفت بیدار میکنم خواب ناکان را و پوشیار میکنم
 غافلان را و در بعضی حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ابو بکر را که اندکی جرکن از آن بخری و آن
 و بخرم فرمود که قدری پست خوان از آن بخری و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرأت طولین ساختی و گاه شصت
 کردی و قرأت قصر خواندی عادت شریف وی در سایر اعمال و او را و همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات
 و توسیع دائره شفت بر امت و بجهت رعایت اعتدال و مصلحت و دید حال و تربیت و تصرف در احوال صحابه صلی الله
 علیه و آله و سلم و جزاه عنا افضل و اکمل و اجزی بنیاعن امت و علی آله و صحابه و اتباعه و سلم **فصل در نماز چاشت و**
 عادت و روش و طریقه حضرت سیب صلی الله علیه و آله و سلم در گذاردن آن نماز بحسب کیت و کیفیت و وقت و چیز آن بلکه
 چاشت فارسی صحیح است و گفته اند که ضحوة و ضحیه بر وزن عشیة بمعنی ارتفاع نهاده است و ضحی الضم و قصر فوق اوست و
 بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحار بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ریح آسمان و متعارف میان مردم در اول
 نماز از نوافل و نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یکد و نیزه و این را صلوة الاشراف گویند
 دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ریح آسمان تا انتصاف نهاده که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة صحیح
 و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی
 احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
 ما من یالی هذه صلوة الاشراف و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که این آدم اینست که در عتین

دوست خالص بود که دوستی وی در خلال دل و درون جان درآید باشد و از نجاست که بعضی مرتبه خلعت را عالی تر از ثوبت دارند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم حبیب بود و هم خلیل و خلعت وی صاف تر از خلعت ابراهیم بود و علیه السلام و بعضی محبت را اعلی و ارفع از خلعت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت را محبت ازان گویند که در جبهه القلب و سویای او درآید و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا خلیل چیز خدا نباشد فرشتا اگر از آدمیان خلیل میگرفتم ابو بکر صدیق را میگرفتم که شائسته آن بود ولی خلیل من چیز خدا نبود و بر اوری اسلام و حق مسلمانی باقی است این نفی در حق خاص صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خلیل گیرند مانعی نبود که مال رتبه و مقام ایشان این است که بحجت و خلعت وی صلی الله علیه و آله و سلم بر سر نهاده شود که ابوهریره میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثه ایام من کل شهر هر روزه داشتن در سه روز هر ماه سه روز که باشد و اگر شکر برانند که مراد بدان ایام همین است تحقیق این در مجلس از باب عموم بیاید و در حدیث جامع الاصول آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در سفر و حضر ترک نکردی و رکنی الضحی و وصیت کرد و بگذاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است احمدی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین اکتفا باقل است که موجب مزید تا کمیدست بدان که کافی فتح الباری و ابن اوتیر قبل ان انام و در روایتی نوم علی و ترجمانی وصیت کرده با اینکه نماز و ترک نماز هم پیش از خواب یعنی و تر در اول شب گذارده بخوابد چنانچه در فصل قیام میل گذشت چون ابوهریره در حفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول شب مشغول میبود و بیدار میبود و قیام میل میکرد بعد از نوم و دشوار بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت تمسیر امر بردی و اتمام بهتان علم و افضلیت وی بر عبادت او را این چنین فرمود و شنیدم از بعضی فقها که گفت در بعضی روایات فقهیه دیدم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب ثواب قیام میل است طالب علم راست و مسند وی این حدیث ابوهریره تواند بود و بعد از علم این چنین گفته اند تا با پوشیده نماند که از ایثار قبل النوم لازم نیاید عدم قیام میل شاید که ایثار قبل النوم احتیاطا باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از آن قیام کند و تر را عاده کند چنانکه بعضی گویند یا نکنند چنانکه قول مختار است و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد این چنین و حال آنکه علی ایوب صدیق ایثار قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویا که ازین جهت بعضی از شرح حدیث او تر قبل المنام را عبارت از گذاردن دو رکعت بین النویین دارند فافهم و عن ابی ذر روایت است از ابی ذر چنانچه سلم آورده قال گفت ابو ذر قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یصبح صبح میکند یعنی واجب و ثابت میگردد و در هر روز علی کل سلامی بمقابله بر عضو یا بر نهند من احکم علی از شما صدقه یعنی طاعتی و عبادتی که شکر نعمت بدان و ترکیب اعضا آنرا باشد و کل تسبیح صدقه و کل تحمید صدقه و کل تهلیل صدقه و کل تکبیر صدقه پس تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر که میگوید صدقه و شکر آنرا اعضا و بنده اعضا گرد و دو ابرو و گوش صدقه و نهی عن المنکر صدقه و همچنین بر او معبر و وفای بر نهی از منکر که میکند صدقه و شکر آنرا است و تجزیه و کفایت می کند من ذلک از صدقه و شکر آنرا هر سلامی رکعتان دو رکعت ترکها بگذاری تو ای مخاطب من اشخی در وقت ضحی و این بحکم شارع است چه وجوب شکر بشارع است نه بعلل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای شکر جمیع سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفاصل را داخل بود و تمامه روز در حکم یک وقت است پس گذاردن دو رکعت در اول روز ادای شکر آنرا تمام آن روز بود و در حدیث ابی داود و ابی هریره آمده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت در آدمی سه صدقه شصت مفصل است لازم بردی که بهر مفصل

از خود صدقه بگفتند یا بنی الهد که میتواند و کم طاقت دارد این را فرموده که لبصاق افتاده بیند و مسجد و دفن کند آنرا و حیوی
که اینها بد مردم را یکسره بنه از راه صدقه مفصل است و اگر آن را نیایی رکعتین صحنی کفایت کند ترا و فی مسند الامام احمد
و مذکورست در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع می کند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم من قعد هر که بنشیند فی مسلاه در جای نماز خود و عین بیضرت و دوقتی که برگردد من صلوٰۃ الصبح از نماز بایستد
حتی سج تا آنکه بگذارد رکعتی است و در رکعت صحنی را لا یقول سخن نگوید الا آخره اگر پنج خیرست و ثوابی بر آن مترتب است یعنی
بزرگتر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود و درین اشادات است که سکوت که در اینجا اعتبار کرده مراد بدان
سکوت از آنچه شر است و لایمی و الا تکلم بچند خیرست حکم ذکر دارد در ترتیب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه آخر زید
شود و مراد را گنا بان او و انکانت اگر چه باشد گنا بان او عقل زید البحر مقداکت در یا مغنی نمائند که قعد و در جای نماز
شرط کرد یعنی اگر بر خیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بر آن مترتب نگردد و چنانچه ظاهر فحواصی کلام است اما اگر
بر خاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حسن و بود از باب تکلیل و تبسیم خواهد بود و حکم تکلیف بخیر و از بعض
محققین گفته اند که ثواب ذکر و غلوط باقی است اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزای مرا بطت است مخصوص بقعد
و مصلا باشد و الله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریره یرفعه در حال که رفع می کند
ابو هریره این حدیث را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من حافظ هر که محافظت کند و مداومت ورزد علی شفعة
الصبح بر دو رکعت صحنی غفر له ذنوبه و انکانت مثل زید البحر عن نعیم ابن هار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ مصحح بفتح با
و تشدید میم و بر اضبط و صحیح کرده اند و بیای موعده بدل میم و بدل مصل بدل میم و خوار بخای مجه بدل با و هجا میم بدل
را و هار بالزاد مکان الرا نیز گفته اند و همه بر یک صیغه اند و بعضی حار بکسر حاء مصل و تخفیف میم خوانده و ترمذی
گوید اصح اول است و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز و هم است و روی قابل گفت نعیم ابن هار قال رسول الله گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تجزنی ما جزیا
تو مرا در عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز انکاف کفایت می کند ترا از
جمیع افات و مشرور و تقصیرات آخره در آخر روز و عند الترمذی و ابن ماجه و غیره عن انس یرفعه من صلی الصبح ثبته
عشره هر که بگذارد نماز صحنی را و از ده رکعت بنی الله که بنا کند خدای تعالی برای وی قصر فی الجنة کوشکی در بهشت
من ذهب از طلا و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یخرجه الامن هذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم ان ای بدستی که
زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الصحنی میگذازند نماز صحنی را فی مسجد قباء در مسجد قبا فقال پس گفت زید بن
ارقم اما علموا یا ناس استند این قوم ان الصلوٰۃ این را که این نماز فی غیر هذه الساعة افضل در غیر این وقت
فاضلترست ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال صلوٰۃ الا و این نماز آن کسانی که رجوع و توجع دارند بجناب حق
حین در وقتی است که تر فصل لفصل که گر مایخو رند و می نشینند شر بچهار جهت سوختن پای شان از سختی گرمی زمین
راوی تفسیر این لفظ باین میکنند ای بیشتر حرا آنها سخت میشود و گرمی روز قید الفصل حر الرضا پس می بایند شر بچهار
گرمی رنگ نرم و زمین ناخته از آفتاب ازین حدیث معلوم گردد که تاخیر صحنی تا گرم شدن روز فاضلترست اگر گویند این لفظ
اند که گفته اند صحنی یک وقت است اولی و اشرق است و آخر او چاشت چنانی شک نماز در اول وقت افضل بود و جواب گوئیم که

افضلیت اول وقت بر مذہب کسی که بدان قائل است در فرض است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با ستراحت است
 عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لایسا که از ادای فرض صبح تا این وقت بزرگ تلاوت مشغول بود و فی السبح و
 آمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صلی السبح گذاردن صحیح را رکعتین دو رکعت فی بیت در
 خانه عثمان بن مالک نام مردی است از انصار در صحیح بخاری از انس بن ابی آرد که وی از گفت انصار بحضرت رسالت
 آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمینوانم گذارد و وی مردی گران و غریب بود پس طعانی ساخت و آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیری برای وی بگسترانید و بر طرف حصیر کبی پاشید پس آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بر آن حصیر دو رکعت نماز گذارد و مرد از مرد همین عثمان بن مالک است و مردن وی حضرت پیغمبر را صلی الله
 علیه و آله و سلم نماز خود شن از برای تبرک بود تا در بعضی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد و جای نماز خود
 سازد و پاشیدن آب بر طرف حصیر گفته اند که بخت نجاستی بود که آن حصیر داشت و لهذا در بعضی شروح گفته اند اگر نجاست
 مستقیم بود مرد از موضع ریش مست بجهتی پاشیدن و اگر محقق بود مرد بدان غسل مست چنانچه این مرد و معنی را در جای دیگر در حدیث
 بول صلی الله علیه و آله و سلم داشته اند و این وقت صحیح بود پس گذاردن نماز در وقت صحیحی ثابت شد و بخاری و در آخر حدیث گفته اند مردی
 با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذازدن صحیح را گفت انس ندیدم او را که گذاردده این نماز را که در آن
 روز پوشیده ماند که اینجا گذاردن نماز در وقت صحیحی از جهت این وقت ثابت نمی شود ولیکن چون آن مرد ایشان را اینجا ننمود
 بر دو حصیر گسترانید و درخواست نماز گذاردن کرد و تا بآن مکان تبرک جوید و برای خود جای نمازی سازد و دو رکعت باین
 جهت گذارد و الله اعلم و عن ابی هریره که یافظ محافظت و در اوست کند علی صلوة الله تعالی بر نماز صحیحی الا او اب که مردی
 که راضی و متوجه است بسوی خدا راه الحاکم علی هر طریقه مسلم و عنده و نزد حاکم است عن ابی هریره که یافظ ان لجنه بابا بدرستی که
 هر بشت را در بیت یقال له که گفته میشود او را باب الصلوة فاذا کان یوم القیامه تلبس چون پیدا شود روز قیامت نادای ندان
 کند متذکره از فرشتگان ان الذین کما انداز آن کسانیکه کار نایا و دوان و اوست و محافظت میکرد و علی صلوة الله تعالی
 بر نماز صحیحی و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند بایشان و بگویند یا بکم این مخصوص شماست قادر خواه پس در آیند
 آنرا بر حمت الله فضل و رحمت حق اشارت است با نگه در آمدن به بشت محض فصل و رحمت حق است و بنده را و جوی و استحقاقی
 نیست چنانکه بصبح در حدیث نیز آمده است که من یدخل احد لجنه الابر حمت الله الحدیث و عن ابن عمر و روایت است از ابن عمر
 اند قال که وی گفت لابی نور را بود را اوصنی یا نعم وصیت کن مرا ای نعم پیغمبر می عادت عرب است که در خطاب بزرگتر از خود را
 بعم نهان کنند و مساوی را با بن عمر و تر را یا تبی قال گفت ابو ذر رسالت رسول الله بر سیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
 و سلم که مساوی التبی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال وصیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روایت
 سالمی بصیغه خطاب جمع باین نحو و حاضران مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم کسی که
 بگذارد صحیح را رکعتین دو رکعت لم یتم من العاقبتین نوشته نشود و شمار کرده نشود و آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز صحیحی
 دو رکعت است ان یقدر تا ترک کند که هم غفلت از وی بر دارد و در صلی و کسیکه بگذارد نماز صحیح را را بجا چهار رکعت کتب من
 العابدین نوشته نشود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت در جیافت که بعد از عقب شد و دخل ایشان
 گردید و من صلی و هر که بگذارد سنا شش رکعت لم یحظه نرسد آنکس را ذلک الیوم در آن روز و نیز هیچ گاه یعنی نور است

و صفای وقت حال وی بحدی برسد که گناه گرووی نگرند و یا مراد عدم حقوق ضرر گناه باشد یعنی مغفور گردد و من صلی نماز نیا
 و هر که بگذارد هشت رکعات کتب من القاتین نوشته می شود و از جمله خاشعان و مقربان و من صلی عشاء فی السعد له بیتا
 فی الجنة ناکم حق تعالی برای وی خانه در بهشت و در اقدس و رحمت خود این حدیث را بهیچ و ابو نعیم و بزار از ابی ذر
 با اختلاف بعضی الفاظ روایت کرده بی فکر طلب و محبت و بطریقی از ابی الدرداء آورده و در بعضی طرق در آخر حدیث
 آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی را در وی صدقه نیست که منت می نهد بدان بر هر که
 میخواند از بندگان خود و هیچ ساعتی نیست که بالاتر از آن که الهام کند این بنده را ذکر خود را و قال و گفت مجاهد که مولای
 عبد الله این الساجد الخروعی و از طبقه ثانیة تابعین است و از فقهای مکة و قرای اوست و از مشاهیر و اعلام آن
 بلدة معظمه است و این عمر در وقت سواری رکاب وی میگرفت و چون سوار میشد جامه وی گرد میکرد و ابو عمرو قاری
 اشاکر و اوست مات سنة ثانیة و قبل سنة اثنین و باه صلی رسول الله گدازد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یوم باروزی
 از صحنه نماز صحنه را که گفتین و در رکعت نهم بپایه گدازد یوم باروزی دیگر از بجای چهار رکعت نهم یوم استا پیستر گدازد و روزی شش
 رکعت نهم یوم انما پیستر گدازد و روزی هشت رکعت نهم ترک پیستر ترک داد گدازد و از این صحنه را مقصود از این حدیث
 انما اصل صلوة صحنه است نه دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و او را طه علم را وی بدان بحسب عادت متعذر است
 و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده که از روایت مجاهد آورده است و در روایت وی آمده نهم ترک یوم ما عن ابی امامه
 و روایت است از ابی امامه بابی که از مشاهیر صحابه است بر رفعه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من سنی هر که
 بر پای رفت الی صلوة مکتوبه بسوی مسجد برای صلوة مفروضة و بهر منظر و حال آنکه آنکس با طهارت است و در بعضی روایات
 همچنین آمده که و بهر منظر صلوة اخری یعنی نماز بدو در قصد و نیت او آن باشد که نمازی دیگر انتظار نخواهد بود و قنطیر
 آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مرا آنکس را که جبر الحاح الحرم اجر کسی که قصد حج دارد و احرام برای آن بسته است
 و ن سنی و هر که بروالی سجد است یعنی بسوی مسجد برای نماز صحنه کان له باشد مرا و اگر جبر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد
 و یکنعل که مشی بسوی سجد صحنه کنایت از گدازدن آن باشد یا تقدیر کنند و صلی برین تقدیر مختصر معنی فاعل عمره بود فافهم و
 صلوة و نماز گدازدن علی اثر صلوة بر پی نماز دیگر را لغو بینما که نیست سخن داده میان آن و نماز کتب نوشته میشود و آن
 نماز بعد از نماز بلکه هر دو نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ایراست و مراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد که هر دو نماز
 فرض بود و احتمال دارد که نماز صحنه بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت و من الی امام
 بر رفعه من صلی الصبح فی جماعت هر که بگذارد نماز باید او را در جماعت نهم ثبت فیه پیستر صبر کند و نشسته مامد در جای نماز و مشغول
 بذكر و تلاوت حتی تسبیح فیه برای آنکه بگذارد در اینجا تسبیح الصحنه نماز صحنه را تم لیست پیستر یفعل آورد این نیت را و بگذارد نماز صحنه
 را کان له باشد مرا و اگر جبر حاح الحرم مثل اجر شخص حج گذارنده یا عمره بجا آورنده نام له حجت و عمره که تمام و کامل شده است مر
 او را حج و عمره وی و عن ابی هریره و روایت است از ابو هریره قال گفت ابو هریره بعثت النبی را بکنجخت و بفرستاد پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم همیشه لشکر را بجانبی قاعظمو پس عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر العینة غنیمت را و هر خواو
 شتاب کردند الکره که ت را کرت معنی اقدام بر حرب قتل بر حمله آوردن و رجوع و ظفر و دولت آید و لقب امیر المؤمنین علی
 که را گویند باین معنی است فقال پس گفت رجل مروی از اصحاب یا رسول الله را باینکه دیدیم ما بعتنا لشکری را که

فرستاده شود و اسرع شتاب حرکت از روی کثرت و لا اعظم غنیمت و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من هذا البعث الزین الشکر
توفرتادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقصد تحقیر دولت دنیا و لتقلیل متاع دوسه و
تعظیم ثواب آخرت و تحریض بر اصرار از این فضیلت الاخر کم آیا خبر دوم شمارا با سعه کثرت و اعظم غنیمت بشتاب از روی
کثرت و عظیم تر از جهت غنیمت رحمتی تو خدا میدی که وضو کردی میباید در خانه خود و قاضی حسن پس نیک کرد وضو و وضوی خود را برایت
از کارن و ادواب آن ثم عمداً الى المسجد بقصد کرد و روان شد بجا نبی صلی الله علیه و آله و سلم که از او آن مرد صلوته العذبة ثابراً با مدارا ثم
بالصلوة السخنة پس زمان در عقب او گذارد و نماز صبح را افتاد اسرع الکثرة و اعظم الغنیمت به تحقیق سریع کرد آن مرد کثرت را که مکرر
کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را این
مجموع احادیث که از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگر چه تمام آن بصحبت نرسیده و بعضی ازان خالی از ضعفی نباشد لیکن جهت
نقد و طرق از چندین صحابه عظام تقویت و متابعت یافته خصوصاً در باب فضائل اعمال دلیل است بر استحباب فضیلت
نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی است صلی الله علیه و آله و سلم با ترغیب و تحریض بر آن هر چند بعد از نماز غایت
نرسیده باشد و در مواهب الدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن العراق گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره الصحیح مشهوره
تا آنکه گفته است محمد ابن جریر الطبرانی که چهار دین باب بدرجه اولتر معنوی رسیده و بر حد یقین کشیده است و قاضی ابوبکر
بن العربی مالکی گفته که وی صلوته انبیای سابقین است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و پروردگار تعالی
خبر میدهد از او و علیه السلام تا سحر تا اجمال مسیحین بالعشی و الاشرار پس باقی داشت حق سبحانه و تعالی ازان تسبیح در
دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم عصر و تسبیح صلوته اشرار را و سوطی در جمع الجوامع از ابن جریر آورده که گفت ابن عباس
تحقیق خواندم ما این النوحین را و در دنیا فتم صلوته فتم را مگر الا ان که خواندم مسیحین بالعشی و الاشرار و بود من که نمی گفتم این
الاشرار پس گفتم بعد از ازان صلوته الاشرار و از دلیلی از حدیث ابی هریره مرفوعاً آورده که کانت صلوته السخنة اکثر صلوته
و انکود علیه السلام و ازان ابن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوته السخنة صلوته یحافظ علیها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و هارون
و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذکور بیشتر علما و مشایخ است زیرا که روایت ثبوت راجح و مقدم است بر خبر نافی
چه با معتبت زیادت علم است که پوشیده شده است از انانی چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمعی از علما بکثرت
آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بعد از عشی است از حدیث که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند
استدلال نمی کنند این جماعه بر بدعت بودن آن با حدیث و آثاری که در نفی آن وارد شده خصوصاً با ثری که بخاری
از ابن عمر روایت کرده که مورق عقی که از کبار تابعین طبقه ثانی است گفت گفتم من ابن عمر را میگذازد وی تو نماز تسبیح
را گفت لا گفتم میگذازد عمره آنرا گفت لا گفتم میگذازد ابو بکر گفت لا گفتم میگذازد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ابن عمر لا خاله یعنی گمان نمی برم که میگذازد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا یعنی گمان چنان دارم که نمیگذازد
اگر چه جزم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرده که گفت ابن عمر کلین یصلیهما ابو بکر و لا عمره
فقلت فالنبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا خاله و از عهد الرجل ابن بکره چنانچه روایت کرده آنرا ابن جریر مردکی
است که ابو بکره که پدر اوست و از کبار صحابه است جمعی را دید که نماز چاشت میگذازد وندایشان را گفت انکم بدعتی
که شما متصلون بر آنست میگذازدید صلوته ما صلها نازی را که نگذاشته است آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا خاله

اصحاب ونداکثر اصحاب وی واز عائشه زانو که احادیث در اثبات نماز شصت آمده در نفی آن نیز حدیثی مروی است چنانچه بخاری و
 مسلم و مالک و ابوداؤد آورده اند ما سج رسول الله ﷺ را در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سجدت الصلحی نماز شصت را در روایت
 ابن جریر آمده لانی حضور ولانی سفر فرموده السیوطی ولانی لاسیما و درستی بن میگردم آنرا و ان کان رسول الله ﷺ و تحقیق بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لیدرع العمل بر آنست ترک میکرد عمل را و چون وحال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 یجب دوست میداشت ان یعمل بر این لکه عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان معنی اول مناسب است بقول و فی خشیة ازجت
 تر ان یعمل بر اینکه عمل کند فی نفس پس فرسخ کرده شود علیه السلام بر ایشان از جنت جریان سنت الکی برافراض عمل بر است نزد طبیعت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران و در جمیع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر کرده و قیس بن عبید که میگوید
 تر دو آمد و رفت بعد از سجدت میگردم هرگز ندیدم که نماز یا شصت گذارد و اگر آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی
 چندین مدت از عهد ابد بن مسعود که از کبار صحابه است و در حق وی وارد شده است که بخیست لاسمعی ماضی به ابن ام عبد
 چگونه متصور بودی و سخن مجاهد روایت کرده شده است از مجاهد قال گفت و حلت اناد عرو بن الزبیر المسجد را آدم من و
 عرو بن الزبیر مسجد نبوی را صلی الله علیه و آله وسلم فاذا این عمر بن عباس نشسته است در مسجد عند حجره عائشه
 نزد حجره عائشه و اذا الناس غابوا دم بدم میگردانیدند المسجد صلوته شصت نماز شصت را فسا فنادا پس پرسیدیم ما بن عمر
 را عن صلواتهم از نماز ایشان که سنت است یا بدعت فقال پس گفت این عمر بدعت این نماز گذاردن ایشان بدعت است و
 نعت البدعت و نمیکو بدعتی است این بدعت و قال و نیز گفت است ابن عمر چنانچه شعبی از وی روایت کرد که شنیدیم ابن عمر
 را که گفت ما اجدت المسلمون تو پیویدم که ده اند مسلمانان اقبل بدعتی فاضله من صلوته شصت از نماز شصت این اخبار و آثار
 است که مصنف در نفی صلوته شصت آورده و غیر آن نیز هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مداومت نمیکرد بر نماز شصت اگر چه است را بر محافظت و مداومت آن تحریض و ترغیب
 می نمود از جهت محافت این که بر ایشان فرض نگردد و در شقت نیفتند و در آخر از خروج از عهده آن در نمانند چنانچه
 تصریح کرده اند بدان عائشه و لیکن در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا شبه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان
 ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت خود را نفی کرد یعنی خود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را ندیده که میگذارد و لیکن از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنید گذارد و روایت کرد چنانچه عائشه چه آن حضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم در وقت شصت نزد وی نبودی الا ناد گاهی در سفر بودی و گاهی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودی و
 گاهی درین وقت در خانه بودی و اگر نیز نزد وی بودی گذاردن این نماز از وی دائمی نبود پس شاید
 که آن روز که نزد وی بود و گذارد و در روایتی تصریح آمده که عائشه گفت ما را یست یصلی یا امر او از نفی صلوته نفی دوام باشد
 پس در جایی که در آورده که ما کان یصلی یا ما سج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مراد او دم علیها باشد و حمل ناگذاردن
 ابن مسعود و نادر بن قیس بن عبید زهدت یک سال او را درین نماز تعیین توان بود و نیز ابن مسعود مشغول بقیقه و علم بود
 و چون اشتغال بعلم افضل از عبادت است ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب این و الله اعلم و تواند که نفی
 بدعت عدم وثوق باخبار و اراده درین باب باشد چنانچه قول ابن عمر لا اراه له چون از او پرسید که گذاردن آن را ندیده و وثوق
 باخباری که از مردم در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده پیدانشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه

از اجتماع خواند بجهت اجتماع مردم و آنها را آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع است ولیکن این اظهار را و اجتماع
چنانچه در فرض کند بدعت است چه سنت در نماز اقل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانچه معلوم است
و باجماع اربع خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذاشتند نماز را پس ایستاد کرد و برایشان و گفت اگر لابد
میگذازدید درون خانه های خود بگذاردید و طائفه دیگر از علما هم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که مستحب است که آن را
کاواکه گذاردند و بعضی ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحديث عبد الله بن شقیق که ابن جریر
آورده و عبد الله بن شقیق از مشایخ تابعین است و از علی و عثمان و عائشه سماع دارد و مات سنه ثمان و مائه و گفت از
عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز چاشت میگذاشت و گفت عائشه نمیکذاشت و الا گاهی که از سفر میآمد
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و نیز استدلال میکنند بحديث ابی سعید خدری که ترمذی
و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته که آن رسول الله بود پنج روز از صلی الله علیه و آله و سلم یصله
است یعنی میگذاشت نماز را حتی نقول تا آنکه میگفتم لایدرجها ترک نخواهد کرد و آنرا ویدها و بود که ترک میکرد حتی نقول لایصلها
تا آنکه میگفتم نخواهد کرد و آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نماز اقل این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن
این نماز نیز چنین بود و عن عکرمه روایت است از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولای ابن عباس است که یکی از فقها
و تابعین مکه بود و اصل و از بربرست مات سنه سبع و مائه و قیل سنه ثمانین و قیل سنه ثمانین و قیل سنه ثمانین و قیل سنه ثمانین
بروایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان بود ابن عباس یصلها یا میگذاشت روزی که روز ویدها عشره ایام و ترک
میداد و روزی نمیخواهد از ضمیر باصلوة است نماز چاشت و عن عبد الله بن دینار که مولای عبد الله بن عمر و از فقها و تابعین
مدینه بود مات سنه سبع و عشرين و مائه و روایت میکنند عن ابن عمر ان کان بدرستی که بود ابن عمر یصله است یعنی میگذاشت نماز را
فاذا اتی مسجد قبا چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذاشت و کان یا تیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه و قیل
بمسجد قبا صباح روز شنبه الا آن نیز معتاد اهل مدینه مظهره است و در جامع الاسول از احمد میث بخاری آورده که نافع از
ابن عمر آورده که وی میگذاشت نماز در وقت نحر مگر در روزی که قمر می آمد در مکه را و در مکه وقت نحر بودی طوان
میکرد بهیت پیست میگذاشت و در وقت را خلعت المقام و روز دیگر که مسجد قبا آمدی وی آرد را هر روز شنبه و چون
در آمدی درین مسجد مکه که چند اشقی که بیرون آید از آن بی آنکه نماز بگذارد و روی و میگفت می آمد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت این عمری که من مگر آنچه کرده اند یا ران من وی گفت منع
نمیکم من هیچ کی را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز و از وقت طلوع شمس و غروب آن و عن منصور
ابن العمر السلی الکوفی مات سنه ثلثین و مائه قال گفت منصور که آنرا بود و سلف از صحابه و تابعین میگردان که مکه و می بینند
ان یحفظوا علیها محافظت و مداومت را برصلوة نحر که المکتوبه مثل محافظت بر نماز غرض و یصلون و میگذاشتند آن را در
بعضی ایام ویدون و میگذاشتند در ایام و دیگر و طریقه سلف در قامت نواقل عبادات خصوصاً صلوة و صوم همچنین بود تا
تویم و خوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نکرد و بخلاف عباد و نساک در زمان متأخر که تعلق و تقید ایشان بدان
بحدی است که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم تر است ترک میکنند

و بذا ليس بشئ ومن سعيد بن جبير بن هشام الاسدي الكوفي احد اعلام التابعين حجاج يوسف اوراسته خمس وستين در شعبان
 كشت و او پهل و نه ساله بود و وی پوی گفته بود که تو بعد از قتل من قتلی دیگر نخواهی کرد و حجاج در رمضان همین سال و
 بعضی گویند بعد از وی شش ماه مرد و گویند که بعد از قتل وی بر قتل هیچکس مسلط نشد و این مؤید روایت اوست چه صبر و اساک
 آن عالم باشد شش ماه از قتل سبی بعید است آورده اند که چون حجاج در مقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر باقی نخواهی
 ماند و این آخر کشتن تو خواهد بود و گفت من چندین کس را کشتم که بر گز از تو بوده اند و هنوز زنده ام تو چه باشی فرمود آنها
 جماعه بودند از خود مرده و از نعمت حیات خود گذشته و زمین و مردن بر آنها برابر شده و من با خود و با حیات خود خلق دارم
 و از مردن متاثر می شوم ایضا می هرگز ترا مبارک نمیفکند آخر بخین شتر رحمة الله علیه و قبره دیو اسطیخا از و تبرک به قال
 گفت سعید بن جبرانی بدستی که من لادع صلوة الله علیه هر آنکه ترک میکنم تکلف نماز چاشت را و الی انتهی و حال آنکه
 من دوست میدارم که بگذارم از آنجا که از احتیاط ترس آنکه الی را با گمان می برم آنرا احتیاطی واجب و لازم بر خود اگر چه
 تو هم خلق و جوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتفع شده و اما مرا تو هم صورت و جوب
 با تمام مالا یزوم در نفس خود نیز خوش نیاید چه کمال و اعتدال در رعایت حق هر چیز است چنانچه اوست در واقع و قال
 گفت سرورق ابن الیاصبر ابو عائشة الهمدانی الکونی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام
 آورده و صدراول از اصحابه را از خلفای راشدین و غیرهم دریافت و باین مسود اختصاص داشته و گویند که او را در خود
 دزدیده بود و در آنش نام مسروق کردند عائشة ام المؤمنین او را پنهانی برگرفته بود و دختر او را عائشة نام کرده و ابو عائشة
 کینت اوست و در حرب خوارزم امیر المؤمنین علی حاضر بوده مات بالکوفه سنة ثنتين و ثلث و ستین کتاب مسروق می گوید بودیم
 ما که لقا میخواندیم قرآن را پیش ابن مسعود قنبری پس باقی نشسته میانندیم بر جای خود بعد قیام امین مسود بعد از ایستادن و بجا
 ابن مسعود از مجلس تم تقوم پتیمی ایستادیم فصل پس میگذاوریم شیخه را بقلع ابن مسعود پس رسید باین مسود ذلک قصه
 ایستادن و گذاردن ما نماز شیخه را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار بر ما تمحیون چه تکلیف میکنید عیسا دانسته
 بندگان خدای را ما تم حکم الله چیز که تکلیف نکرده است ایضا ترا خدای آن کلام اگر مستید شما لایه البتة و ناچار فاعلمین
 کنندگان این نماز قنبری بگویم پس بکنید در خانه های شما این کلام ابن مسعود ناظرست در آنکه بدعت گفتن بعض اصحاب این
 نماز را و احکام کردن وی بر جماعه که میگذاورند در مسجد با جماعه بجهت این خصوصیت بودند در اصل این نماز و مثل این از
 روایت ابن ابی شیبہ که با سناد صحیح آورده است گذشت حاصل سخن آنکه این طائفة باین احادیث که ناظرست در فعل و ترک
 این نماز و عدم اجتماع در مسجد متعلق و متمسک شده میگویند بران مداومت نباید کرد بلکه گاه گاهی باید گزارد آن نیز تنها در
 خانه و طائفة میگویند که این نماز گذارده میشود بسببی از اسباب که حادث گرد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند
 آن و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام هانی بسبب فتح بود و مرا از اسلوة الفتح نام میگذاورند
 و معتقدند این طائفة است چنانچه در سابق در فضل قیام شب اخباری بیان کرده و لهذا این حدیث را با وجود آنکه بخاری
 و مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی آنرا روایت کرده اند در ضمن احادیث که برای اثبات نماز شیخه ذکر کرده نیاورده
 و متمسک این طائفة بآنست که قاضی عیاض مالکی و غیره گفته اند که حدیث ام هانی قاطعاً هر نیست در آنکه آن حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم قصد شیخه کرده و بجهت این وقت گذارده بلکه قصد ام هانی خبر دانست با آنکه نماز در وقت بود بسبب

اینوقت بود و بعضی گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد و قضای حزب او بود که در آن شب اهتمام به مات فتح اذان شامل
شد و امام محمد الدین نویدی این قول را رد کرده با آنچه بود او را و از طریق کرب ابازام هانی آورده که صلی سبحة الصلح و سلم نیز
در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة الصلح و اصناف الصلح و دالت دارد بر سببیت وقت چنانچه صلوة
الظهر والعصر و در مواهب لدنیه میگوید که ابن عبد البر در تهذیب از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت گذارد
آن حضرت صلی الصلح علیه و آله و سلم هشت رکعت را پس گفت من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز صلی بود و تو نیز
میگوید که امام احمد گفت صحیح توفیق چیزی که درین باب یعنی در باب نماز صلی آمده حدیث ام هانی است و عبد الرحمن بن ابی طیة
گفته که خبر ندادم اینچنینی که دیدیم خبر خدا را صلی الصلح علیه و آله و سلم که میگذارد نماز صلی را اگر ام هانی و مصنف می گوید که
صواب آن است که نماز صلی مستحب است و سنت نه مکروه است و بدعت و مواظبت بر آن نیز مستحب است از جهت ظاهر
احادیث که دلالت دارند بر فضیلت محافظت و مداومت چنانچه در مذاهب اول که مختار جمهور است مذکور شد و آنکه گویند که مستحب
گذاردن او است احیاناً تا توهم فرصت نشود و وجه البشآن است که خوف توهم فرصت مر لفع شده چه آن در زمان حضرت
صلی الصلح علیه و آله و سلم است و مواظبت آن حضرت صلی الصلح علیه و آله و سلم بر آن و چون آن حضرت صلی الصلح علیه و آله و سلم
مواظبت فرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بر آن مواظبت نمانیم آن توهم را راه نماند چنانچه در سایر سنن و فرائض
اگر گویند که چون آن حضرت صلی الصلح علیه و آله و سلم بر آن مواظبت نکرد و اتباع در ترک مواظبت بود و وجه البشآن آنکه آن حضرت
صلی الصلح علیه و آله و سلم خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب بر محافظت و مواظبت آن نمود و امر استحباب کرد
و بر آن لاجرم اتباع در مواظبت بود و فافهم تمیز صواب آن است که مشروعیت آن بسبب حادث قتل قدوم و فتح مثلاً نیست از
جهت ثبوت دلائل و ادله بر اطلاق و تصریح ام هانی بودن او از جهت وقت صلی چنانچه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید
که صلوة صلی افضل تقوعات است بعد از رواتب نزد شافعیه و لیکن نووی تقدیم کرده صلوة تراویح را بر آن و در فصلی
آورده بیان رواتب و صلی و در حاوی تصریح است به تقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز صلی و بعضی گویند که آن حضرت
صلی الصلح علیه و آله و سلم مواظبت نمود بر آن بعد از فتح و بعضی گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلی الصلح علیه و آله و سلم
و از خصائص اوست صلی الصلح علیه و آله و سلم و حدیثی درین باب نیز بیان کرده و الکل محل نظر انتقی اما اجتماع بر آن در مساجد خوب
نیست بلکه اولی آن است که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بر آن بجای است که امام مالک روایت کرده و از عائشه
که میگفت لو نشر اگر باینجه شونند و زنده گردانیده شوند لی برای من ابوا می باور و پدر من مات که تترک نمی کنم صلوة
الصلح را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن و الدین حاصل شود لذت و سروری که درین نماز یابم هرگز نزد و چون
از بحث تحقیق اصل نماز صلی فارغ شد و در بیان عدد آن مشروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگر چه از
سه و دوازده و رو یافته اند چهار رکعت است اما حدیث آن مجموع صحیح است احادیث اعدا و دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف ابن جریر
میگوید احادیث صلوة صلی که صحیح شده اگر چه بحسب ظاهر در آن اختلافی است اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و
تضاد و تعارض میان آنها موقوف مدفع و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیح متضاد و متعارض باشند
والا کذب و بطلان کیان لازم آید تعارض که در آن میشود و جز با اعتبار ظاهر نبود که تقری فی موضع و این تضاد و تعارض عمل
که مراد بر آن اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیاناً تا بود و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود باختلاف اعداد

و سیاق کلام مصنف ناظر درین است چنانکه گفت و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود بحسب نشاط و کسل یا از تمام
 بهیات و غیر از بیعت گاه و حرکت گذاردن و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث مذکور
 معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود و شخص بخیر است در اختیار هر عدد که خواهد خواهد یک عدد و عین
 را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواهد هر روزی و هر چند گاهی یکی از آن عمل کند در هر دو طریق سعادت و اتباع
 حاصل است و ثنائی اقرب و داخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیث ابی داؤد که گذشت دلیل است برین معنی
 که شخص غیر مست و مافتیاری هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلی الصلوة کثرتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعاً کتب من العابدین
 الی آخر الحدیث و قد تقدم و به تحقیق گذشت ذکر این حدیث و شک نیست که بوی اصل جو از و تخمیر میان این اعداد ثنائیات
 می شود و اگر چه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر می شود و باشد المتوفیق
فصل پنجم در بیان سجدۀ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدۀ مفروده که خارج صلوة کنند آیا جائز و مسنون است و
 عبادت و موجب تقرب بجناب قدس آسمی است یا نه و بعضی بدعت است و حرام و الاصل لها فی الشرع و بنای حرمت
 سجدۀ تین بعد از تراتر و ایشان هم برین است و آنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجدۀ اطال
 میفرمود و دعا بسیار میکرد و مراد بدان سجدۀ صلاهی است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد و و نیز بعضی
 جائز و مسنون و از بعضی شنیع نقل کرده اند که جائز است مع آنکه اهره و استلال مجوزین بعد از عایشه است در نماز شب
 که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا زود رکعت بیگدار و سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد و بیک رکعت
 فی سجدة السجدة من ذلک قدر ما یقرا اربع خمین آیه یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجدۀ میگرد و از جهت شکر
 توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی بنجاه آیت بخواند و من درین ذلک تعلیلیه است و قادر فی سجده برای تعقیب و این
 استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که من درین ذلک از برای تبعیض و قاف برای تفصیل اجمال و مراد سجدۀ معنی
 جنس بود یعنی در سجدۀ و تر تطویل کردی باین مقدار که اقال الطیبی و تفصیل کلام آنکه سجدۀ در خارج نماز بر چند قسم است
 یکی سجدۀ سوست و آن خود در حکم سجدۀ نماز است و دیگر سجدۀ تلاوت است و در اینها خلائی نیست و دیگر سجدۀ مناجات است
 بعد از نماز و ظاهر از کلام آنست که این نیز مکرر است و دیگر سجدۀ شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است
 نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف و محمد بن یزید است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه
 مذکور گرد و نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکرر است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی است چه نفس
 که میریزد نعمتی است متضمن نعم بشیر و دورای آن نعمتهاست که در حصر و احصا نیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان
 اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مودی بر تکلیف الا لایطاق باشد و گویند که مراد بسجده که در باب شکر نعمت در احادیث و وقعت
 نماز است که تعبیر از آن سجده کرده اند یا منسوخ است و لیکن آنهایی که قائلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه
 بوجود آید و در سنت نیز یحیی و واقع است بر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلان ظاهر است و چون از بعضی خلفای راشدین
 بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده ماثور است قول منسوخ نیز درست نبود و یک قسم دیگر است که از سجدۀ بیعت
 گویند و در بعضی روایات فقیه حنفی در آن واقع شده و گویند که غنار کراهت و حرمت آنست و باجماع چون مختار نزد مصنف
 سنو نیست سجدۀ شکر است تأیید و اثبات آن با حدیث و آثار گرد و گفت عادت و طریقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

احسان شخص است در باب خود بداند که زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک بعد از آنکه توبه می قبول افتاد که قصه تخطئه تو از غزوۀ تبوک چگونه بود گفت تخطئه من ازین غزوۀ ابتلائی محض بود و مرا قطعاً در آن قصد اخفای ظاهر نبود و هیچ عذری نداشتم که بدان تخطئه شایستهی کسی که در اسباب جلم مرتب بود و راههای نیکو برپا ایستاده و لیکن هوا بغایت گرم بود و طب مدینه رسیده و سفری پس در از پیش آمده و مردم را از روی هیچ دل نمیداد که از اسباب بافتاب در شوند و من باستقفا را آنکه باب و رواخل میبایست هیچ استعداد و نیکو مردم و میگفتم آن روز که برای من برآیدم برآیم و چون برآمدند با خود گفتیم که امروز کاری دارم روز دیگر برآیم دو سه روز در همین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و فوت شد و چون کار از دست شد عظیم نگران و اندوگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمد می رفتن و آمد و زید و بنده از آن که اگر جزایلی نفاق که عذرهای دروغ کردند و ضعفها که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه نمانده بودند و پیشانی میخورد و در آتش حسرت و اندوه میسوختم که چنان رفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزوۀ بافتح و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریق از شتم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان دروغ در خاطر آدمی که گویم و خوشبختان و ندان من بر یکی را می دانم که چنین کن و چنان گوی تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدینه مطهره آمد آن اندیشهای باطل و سخنان دروغ جل از خاطر من برفت و گفتم مرا نجات نداده الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بیاطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم و نگاهای بجانب من کرد شتم آیم خسته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخطئه نمودی آخرت ترا اسباب مهیا بود گفت یا رسول الله بدینک آنچه به کاری بایست مرا جلم مهیا بود و لیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مردم در روز حرمان و ندانان افکند و منم بر خیزد و بر تاح سبحانه و تعالی درین باب چه حکم کند خوشبختان و ندان بر سر زشتی کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نبردستی گفتم از رسول وحی رسیدم تا بر دروغ من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است گفتند بلال بن اسیمه و مرارة بن الریح را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتیم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند تا چه بشود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را سنی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از اعاصل کردند و حال متعجب شد بخواجه روز گذشت که احوال برین صفت بود تا از جهان خود سیر آمدیم و جهان بر ماتنگ شد و درین پنجاه روز مرارة بن الریح و بلال بن اسیمه قطعاً از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری نبودم و برای نماز بیرون نمی آمدم و ترسان و لرزان در گوشه مجلس شریف می نشستم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دیده نگاه مجبانه بجانب من میکرد و عجز و خشیت مرا مشاهده میکرد و چون بجانب وی نگاه می میکردم تغافل میزد و اعاصل میزد و اگر گاهی برای کاری بیرون می رفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقت بر میداد و لنگ میخورد و از مدینه بیرون نمی آمدم و ابو قتاده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست داشتی بیرون مدینه با منی داشت و در آن عمارت میکرد و نزد یک او شدم و سلام کردم و جواب نداد و روی از من برگردانید گفتم یا ابا قتاده تو سید الهی کی من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست چرا با من سخن نگویی هیچ جواب نداد تا سه مرتبه این گفتار را گفت و الله و رسول الله علم پس گریه بر من زور کرد و بسیار گریه کردم مدینه آمد چون بجا زار رسیدم یکی را دیدم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این آنخو است که تویی طلحه آن قاصد پیشین من آمد و نامه من داد و در جزیر پاره پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما تمسیره ایم که صاحب تو یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دل بر تو گران کرده است
 در تراز پیش خود رانده است و اصحاب او به تو حفا میکنند تو مرد آن نیستی که بجائی باشی که بر تو حفا و دور ترا مجبور و مطرود سازند چون
 بر مضنون این نامه واقف شوی بر خیز و بیا تا خواست و تیار داشت ما بهیچ چون این نامه بر خوا اندم با خود گفتیم این هم از
 جمله آن بلاست که برین نازل شده است و ازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافری را درین و در دین من طبع افتاده است و مرا
 بکنز دعوت میکنند اندوه من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسو ختم و قاصد را از پیش خود بر اندم و گفتیم برو با باد شاه
 خود بجای که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و خوشتر از صد هزار بر از عنایت و التفات تست ششگر و مصالح تو
 نباشد بفراتی تو خوشترم بهم فراق تو مرایه که وصال و گران بپایس بجایه رفتم و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 کس فرستاده است که از ان اعراض کنم گفتیم فرموده است که طلاق ده گفتند بلکه فرموده است که صحبت دار پس زن را در
 خانه پدرش فرستادم و آن پدرش و آن برادرش را که هلال بن امیه و مراره بن الریح باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشی
 و در بعضی روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت نه نمایند کعب گفت پدر من
 به بودم تا پنجاه روز تمام گذشت بشی بر بام خانه افتاده بودم بنایت و گفتنگ و تیره ناگاه در آن حال آوازی شنیدم نگاه کردم
 یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که تو به تو قبول آمد و بعد از آن یاران
 من بیایند و دیده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که تو به مخالفین قبول شد پس روی سناک
 نهادم و سجد و شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدم با مهاجرین و انصار نشستند بود مهاجران مرا
 تسلیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم همچون ماه
 شب چهارم از فرقه و تابان شده و عادت شریف وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان
 و از فرقه گشتی و چنان شدی که همه کس بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا بهیچ روزی که بر تو گذشت از ان روز
 باز که آمد از روزی بدانکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشت باشد بیا که تو به تو بدرگاه عزت قبول افتاد و صد الحمد و المنة
 شعر شکر کند که میان من و اصل فتنه و حوریان رقص کنان دست بشکری زدند و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون
 خبر نقل سید که کذاب لعنه الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعه از اهل یاسر را گمراه ساخته و در ورطه اندازد انداخته بود و قصد
 او مشورت بشنید سجد و شکر کرد و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب چون ذوالشعبه که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشته گان
 بدر سجد و شکر کرد و ندیه تصدیق شدی است معنی پستان زن و او را ذوالشعبه از ان گویند که در جانب یکدست وی جز بماند پستان
 که از استخوان بازوی او بر گمده بود و داشت دعوی چند بر ان روئیده و وی سیاهی بود و زشت روی ناقص الیه غایب
 ناتی ابو جحش مشرف الجبهه محلولی الراس و او را غنچه محمدی نیز گویند بجهت نقصان دشت داین ذوالشعبه از قوم ذوی
 الجویهره است و ذوی الجویهره مردی بود از ذی تیمم و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود آورده اند
 که یکبار ای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قسمت مالی میکرد دین ذوی الجویهره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن و در
 روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای بر تو اگر من عدل کنم دیگر که عدل خواهد کرد
 صحابه و استند که در آنکه بر او بکشد فرمود که او را اصحاب اند که او کفایت و حق چنین است و بعضی روایات معلوم میشود
 که ذوالشعبه و ذوی الجویهره یکی است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگذارید من که کفایت شروی دیگران خواهند کرد

جز شهادت سترین مردمان خواهند بود در زمان خود و مانا که مراد بشود و می نهند و می و قوم وی است و مصدوقی ابن جریر میگوید
 آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی چون از حرب بعضین بکوفه رجوع آورده جماعه خوارج از اهل نهر وان که بعد از قصه تحکیم از
 جماعت اسلام و طاعت امام بر آمده بودند هر چند که ایشان را بسبع و طاعت دعوت کرد و سعی در رفع شبهه ایشان نمود
 فائده نداشت گفتند الامر بعد فرمود این کلمه حق است که بدان باطل را زده نموده اند یعنی مقصود ایشان لفظی طاعت امام و خروج
 از دائره احکام اوست و این باطل است و امر امام در حقیقت امر الکی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله
 علیه و آله و سلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق بر آیند که نماز شباه نماز ایشان رسد و نه صیام شما بصیام
 ایشان و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و بیشتر باشند قرآن بخوانند و کین
 از خبرهای ایشان بالاتر رود و مبدء اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روی
 آمده تیری که تیر از خون شکار نشانی بر روی و دیگر چیزی بر سر سوار بعضی از علما گفته اند که این اشارت است که هنوز بقیه از
 ایمان در ایشان باقی است و کافر نیستند و مانند چون از علی مرتضی پرسیدند که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر به و گفت
 ایشان از ورطه کفر بگریخته باین جانب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان این چنین آمده که بزرگان
 اند قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مار قان اند یعنی بر آیندگان از دین و راه راست و اتباع جماعت و اطاعت
 امام بر حق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که سر دار ایشان سپاهی بودند و چنین و چنان که یک است
 وی مانند پستیانی بود بروی سومی چند رسته و فرمود فرض است بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که در قتال کردن
 با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب است دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتل کنید
 با ایشان و کشته نشود از شما ده کس و زنده نماند از ایشان ده کس و ایشان ده آن ده هزار کس بودند پس وی بجنگ با ایشان
 بر آمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذوالنبدیه عجبی پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار بر کنار نرسد در زیر
 کشته گان افتاده همان علامت که نشان داده بود و یافتند فرمود که پای او را گرفته و کشتن کرده پیش مردم بگذارید تلافی بکشد
 و خبرت ایشان کرد پس سجده شکر کرد و او بیار آن **فصل** در بیان سجده تلاوت بعد آنکه در سجده تلاوت سهجا اختلاف است
 اول در حکم آنکه واجب است یا سنت مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد آن است که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد
 بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک آن و بر وایتی از امام احمد واجب است اگر در نماز بود و در بیرون نماز نه دلیل
 ما قول خداوند تعالی است فالتمس لایسنون و اذا قرئ علیکم القرآن الا ینکروا و لا تنسوا و لا تنسوا و لا تنسوا و لا تنسوا و لا تنسوا و لا تنسوا
 و مقرون گردانیدن آن بعد ایمان گو یا ترک سجده و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجده جز و نماز است که اقتضا
 کرده شده است بروی بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم چون بخواند آیتی از آیت سجده را و سجده کند شیطان خود را و گوشه بکشد و گریه کند و بگوید وای اودی را
 امر سجده کرده و ندان سجده کرده و منتهی بهشت گشت و او را امر کردند سجده و او را آورد و مستوجب و نوح نشد پو شنیده نماز که دلالت
 این حدیث بر وجوب احتیاج بتامی دارد ظاهر و جوش که از سیاق حدیث مفهوم میگردد آن است که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت
 آیت سجده نکرد وی نیز بجهت شیطان منتهی نگارشتی و در شرح ابن الهمام گفته که اصل آن است که حکیم چون از غیر حکیم کلاسه
 انقل کند و معقب کند آنرا با کجاری و دلیل است بر صحت آن کلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده

سه قسم است قسمی است که در وی امر صریح بسخود واقع شده و قسمی است که متضمن است حرکات استسکان و استسکام اگر چه را در اقبال
 امر بسخود و قسمی است که در وی حکایت فعل انبیاست سجده را و هر یکی را مثال امر وقت یا بنیاد و مخالفت کفره واجب است مگر آنکه
 دلالت کند دلیل و در معنی معین بر عدم لزوم وجوب لیکن این دلائل ظنی است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتی و
 از حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواند
 سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد و سجده میکرد و میخواند تا آنکه بنی یافت یکی از اصحابی را که در وی چهار سجده خواندند و در وقت
 نماز نیز استیضاسی بمقتضی آن یافت یعنی ظاهر آن است که اینچه سه یا چهاردهام و اجتماع بی وجود وجوب نتوان یافت و روایتی که
 از ابی داؤد آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کرد و مردم هم سوار و پیاده و سواران
 سجده کردند بر دستهای خود همین حکم دارد و این هر دو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجده تلاوت آورده است و
 مستند قائلین بعدم وجوب سجده تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که گفت خواندم بر غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 سوره و انجم و سجده نکرد آن حضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و زید را نیز امر بسخود فرمودی و جواب آن است که عدم سجود
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد قرأت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب اینجا علی الفور نیست شاید که
 بعد از آن مجلس دیگر کرده باشند و توانند که قرأت زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از آن بود که در آن وقت
 سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص سجده انجم بود و در علمای را در آن سجده اختلافی هست بر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجده
 تلاوت نگردد و در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی خواند و در سجده سوره نمل را و چون بآیت سجده رسید فرود آمد
 و سجده کرد و سجده کرد و دند با وی مردم باز و زجهه آنچه از پیش مردم شنیدند گفت ایها الناس یا بآیت
 سجده میگذریم هر که سجده کند بر صواب است و هر که نکند بر وی اشئی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند
 و در روایت موطا آمده که عمر فرمود که فرض گردانیده نشده است بر اسجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و این حدیث صریح
 است در عدم وجوب مگر آنکه مرادش وجوب علی الفور بود و کما ذکر فی شرح ابن الممام از ابن تاویل بعید است در اینجا از لفظ حدیث
 و جواب صحیح آن است که گویم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد و شبهه در دلیل منافات بوجوب ندارد
 و الله اعلم و قول مصنف که گفت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سجدهات قرآن را ترک نکردی ظاهر در جانب وجوب
 است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف بدان بقول خود چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن
 آیت را بخواندی و بگیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داؤد و ابن عمر آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بخواند بر قرآن و چون بآیت سجده گذشتی بگیر گفتی و سجده کردی و سجده میکردیم با وی و در حالت سجده گفتی سجده
 بوجهی للذی خلقه و صورته و شقی سمعه و بصره بوجه و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که می گفت این را در
 سجود قرآن در شب و گفت ترمذی حدیث حسن صحیح در ما قال و بسا بودی که در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم
 احط عمنی بهاء ذرا و اکتب لی بها اجرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داؤد و ترمذی از ابن عساکر
 آورده که مردی بجهت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که پس درختی نمازی گذاردم
 چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس بخواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیت
 سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت نقل کرد و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یعرفه الا من

الوجه و نیز خفیه همان شیخ که در سجده صلواتیه مسنون است کفایت سنت و میگوید که سجده صلوة افضل است از سجده تلاوت و چون
این شیخ در نماز آمده است در اینجا نیز کفایت کند و مشک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص با نور بود و بصحت
رسد خواندن آن اولی و افضل خواهد بود شنی گوید که بعضی گویند که این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و نیز بعضی بجان
ربنا انکما و عدد بنا لمفعولاً زیرا که در قرآن مجید این را از اساجدان حکایت کرده که نزد ملائک سجده میکنند و این چنین میگویند
و درین سجده منقول نیست که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم چون سر از سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام
دادی و در مذہب خفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مذہب است و واجب چنانچه در حالت نماز در بدایه میگوید که مردی از
ابن مسعود چنین است و در رساله ابن ابی زید در مذہب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت است یعنی اگر گوید یا جزوا اگر
نگوید نیز رواست و گفته اگر گوید یا حب است نیز رواست و در مذہب امام احمد نیز هر دو روایت است بعضی از ایشان در حالت وضع ریس
تکبیر گویند و بعضی بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر خیر است و نزد
و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالک به خاندن موافقت اند و ما فوراً از اکابر تابعین نیز چنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در وقت
مشهوره سلام است نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعضی دو سلام اما تشهد نزد تکبیر نبود و نزد شافعی چنانچه از شرح حاوی
معامد شده اختلاف ثالث در کتب آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر اعراف
در عدد ۲ و نخل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و نخل ۸ و آل عمران ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ و آل عمران ۱۲
و اذا السما الشفت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ و در بدایه میگوید که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمانی و در بعضی نسخ و نزد
امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجده ص ثانی نیز حج است و در
ص سجده نیست و در روایتی از احمد و در هر دو جاست پس عدد سجدهات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
پانزده است در ثانی نیز حج و الفهم و الشقاق و اقرأ باسم ربک نزد وی سجده نبود و در تعداد سجده حج احمد و ابو داود و ترمذی
حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سور حج یا نکه روی دو سجده است
و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سور حج فرمود نعم هر که کند آن دو سجده را گویا بخواند آن دو آیت را و خفیه
گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان گویند که مراد با ولی سجده تلاوت است و ثانی سجده
صلوة بقرینه اقران او بر کعب و هر جا که دو سجده مقرون بر کعب آمده مراد بدان سجده صلوة بود و در بعضی شرح بدایه گفته که مراد
آن است که تفصیل داده شد سور حج بدو سجده یعنی یکی سجده تلاوت و دیگر سجده صلوة اما این توجیه منافات دارد در روایت
دیگر که گفت هر که کند آن دو سجده را گویا بخواند آن دو آیت را و در جامع الاصول از وسط آورده که عمر و ابن عمر خواندند
سور حج را و سجده کردند و روی دو سجده غالباً این اثر نیز خفیه بصحت نرسیده است و در اینجا حدیث دیگر است که ابو داود
و ابن ماجه از عبد الله بن عمر و ابن العاص آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواندند مرا پانزده سجده در قرآن
در سور حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الحی که از اکابر علمای حدیث است گفته که این منین بن عمر
و دون که راوی این حدیث است از عبد الله بن عمر و صالح احتیاج نیست و ابن قحطان گفته است که مجهول است و معلوم نیست
حال وی که اذ قال الشیخ ابن الهمام و اما سجده ص در روایات صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد و پس بویست
امام ابو حنیفه و مالک و احمد و در روایتی همین است و أشهر روایتین از احمد است که دی از تراجم خود در بکله شکر قبول توبه داد و علیه السلام است

و این حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز همین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان مطلق اند پس بر روایت اولی سجده کند نزد
 وی در نماز و خارج نماز و بر روایت ثانیه سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام ابن حوشب می آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از
 سجده پس مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا است که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آید سجده کم در ص پس خواند ابن
 عباس این آیت را و از زبیر و داود و یحییان تا فیهدم ائمه گفته که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ماورست که اقتدا کند
 بایشان یعنی پیغمبران سابقین پس چون سجده کرد و داود علیه السلام اقتدای وی لازم باشد و فکر نماز ابن عباس نیز روایت کرد
 که گفت سجده پس از عوام سجده نیست و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد و روی رواه البخاری الترمذی
 و ابوداؤد و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در ص و فرمود سجده کرد داؤد و بخت تو بدو سجده
 میکنم یا ای شکر قبول تو بدوی و ابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواند روز سه
 منبر سورۀ ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با وی سجده کردند و در دیگر بخواند و مردم شتی سجده نشدند
 فرمود که این تو پیغمبری است یعنی از عوام سجده و قرآنی نیست و لیکن چون شما متنی آن شدند بکنید پس از منبر فرود آمد و سجده
 کرد و سجده کردیم با وی و در شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه در و است
 اوست که سبب سجده در حق داؤد و سبب در حق نبیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامه فرائض و اجبات
 واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در مستدرک خود از سماک بن حرب از عیاض اشعره از
 ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در ص و امام احمد از ابی بن عبد الله مزی از ابی سعید آورده که
 گفت دیدم من و خواب که مینویسم سورۀ ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دو ات و قلم و هر چه حاضر بود که اقتدا نمود در سجده پس
 این قصه خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس از اینجا معلوم شد که در
 آخر الامر سجده درین سورۀ بموجب کتابت کشید چنانچه در سورۀ دیگری ترک و استعفاء یافت بعد از آنکه گاهی عزم نمی کرد بر آن و
 ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود انتی و اما سورۀ النجم
 بخاری و مسلم و ابوداؤد و ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سورۀ النجم را و سجده کرد و وی
 و بر که با وی بود الا بر مردی از قریش که گرفت سنگی بزرگ چندانکه با خاک و ساینه بکوبید و گفت بسنده است مرا همین قد سجده
 بن مسعود گفت دیدم او را که کافرشته شد و وی یکی از اشقیای قریش بود که بر دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کشته
 شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در سورۀ النجم و سجده کردند
 با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از ابی هریره نیز این چنین آمده و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است
 و علی بن سنان و بعضی از اهل علم و نزد بعضی و مفصل سجده نیست و قول مالک بن انس همین است و قول اول اصح است و قول
 اکثر از امامان زمین است و اما سورۀ الشقت بخاری و مسلم از ابی سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و سجده کرد
 و گفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم میدیدم که سجده میکرد درین سورۀ سجده
 نمیکردم در وی و در روایتی دیگر آمده که ابو هریره گفت از نماز عشا را خواند و روی اذا السماء انشقت و سجده کرد گفتند این چه
 بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابی القاسم صلی الله علیه و آله وسلم پس بر آن سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنم او را یعنی
 تا آخر عمر و بنین مسلم و ابوداؤد و ترمذی آورده اند که ابو هریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اذا السماء انشقت

و اقرار باسم ربك و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابو بکر و عمر و کسی که بهتر است از ایشان در اذان السمار انشقت و اقرار باسم ربك
 و باجماع در سجده ثانی ج و ص و انجم و انشقت و اقرار اهلانی هست و در روای آن اتفاق و صحیح و مختار در آنها نیز الا در ثانی سجده ثانی
 سجده است از نیت گفت مصنف و صحیح شد که در اتم تنزیل و در سن و در انجم و در اذان السمار انشقت و اقرار آنچه غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 سجده کرده و عمر و بن عاص چنانکه در سنن ابو داود آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا نذرده سجده در قرآن بر او موزانید
 و بخوانید سجده و در فصل انجم و انشقت و اقرار و دو سجده در سور کج پس مجبور یا نذرده باشد لیکن تا پیغمبر حج نذر خفیه نهان نباشد
 چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابو الدرداء گفت آنچه ابو داود و ترمذی روایت کرده اند یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سجده
 کردم در یا زده موضع پنج ازان در مفصل نبود و آن یا زده در اعراف بود و در عدد دخل و بی اسرئیل و مریم و حج سجده و در قرآن و
 کل و اتم سجده و ص و حم سجده این حدیث متمسک امام مالک است و لیکن صحیح عن ابی هریره بر و ایه الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایه انا
 سجد نافع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اقرار باسم ربك و فی اذان السمار انشقت و چون اسلام ابو هریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت
 و عزوه غیر علما این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس آنکه ابو داود و روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده مکرر و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فی المفصل من سجده ازان باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه و آله و سلم الی المذنبه او که بسوسه مدید
 اگر پیش از سجده بیدیدم که در و انجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند منافی و معارض است
 قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرار و مفصل سجده کرده ام یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما این حدیث را اسقاط کرده
 ازان حجت که در اسناد او یعنی حدیث ابن عباس ضعیف است این عبدالبر که از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث
 منکر است و عبدالحق که از عظمای این طائفه است گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشیخ و نیز ابو هریره ثبت است بر او که وی
 اثبات سجده میکند و در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی است که نفی سجده ازان میکند و خبر مثبت مقدم است بر خبر نافی چه اثبات
 زیادت علم است که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت الزام حادث اعلام
 میکند و اگر آگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ نزج حدیث ابی هریره بر حدیث
 ابن عباس بآن که اسناد حدیث ابن عباس ضعیف دارد و خبر نفی هست و آنکه در انشای کلام گفت که چون اسلام ابو هریره متاخر
 بود و عرض ازان چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام است بآنکه آن اشارت است به جوی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی
 چون اسلام ابی هریره متاخر است آنچه وی روایت کند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی مقدم اسلام روایت کند پس نافع بود
 هر آنرا اگر گوئی که اگر چه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند و لیکن در دخول و مردود است بآنکه بعضی محققین از متاخران گفته اند
 که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر اسلام
 حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که مقدم اسلام است و از وی زوایت کرده جوایش آنکه این بزرگوار باری باشد که
 روایت بحکم صلح کند و ابو هریره و بخار روایت برویت و مشاهد خود میکند و میگوید و سجد نافع النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 فی اذان السمار انشقت و اقرارها ماند آنکه ابن عباس میگوید سجده مکرر در مفصل ازان باز که بیدیدم آمده یعنی تا آخر عمر حال برین بود
 لکن هو الظاهر آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاحمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود بعد از ازان نسخ شد و خبر
 این عباس حکم تأیید دارد و حکم مؤید صلح نسخ نبود پس محاربه میان حدیث ابن عباس و ابو هریره باقی ماند و حقیقت جواب
 همان فرق بینی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس نسخ منقول الی المذنبه تا بیک حکم لازم نیاید

بلکه اجتهاد این هم را بیان کرده و از انتهای آن سالت حاصل و اندام فصل در فضیلت روز جمعه و عبادات معین صلی الله
 علیه و آله و سلم در آن روز مشهور در جمعه خیم و سکون هم و نعم آن بیوهی گوید و فتح نیز آمده و زجرات کسره آن نیز حکایت کرده و این
 روز را در جلالیت عروج بفتح مهله و نعم را و با می موده میخوانند و تسبیح بعضی گویند از آن جهت است که اجتماع آفرینش و آسمان
 آن درین روز است پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز محبوب و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند و همچنین
 ذکر کرده ابو حنیفه از ابن عباس و در اسناد او صحت است و این خبر دالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و
 ارض و عقل آن خالی از اشکال نبود و اندام علم و بعضی گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد
 این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث
 ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسبیح یکصد و یکصد و یکصد است و در وی جمع میگرد و درین روز قوم خود را و تکریم کرد و ایشان را
 تسبیح حکمت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم نیز گویند که کسب بن لوی جمع میکرد و درین روز قوم خود را و تکریم کرد و ایشان را
 و امیر میکرد و به تعظیم حرم و خبر میداد و هر آنکه در آن روز از آن تسبیح یکصد و یکصد و یکصد است و در وی جمع میگرد و درین روز قوم خود را و تکریم کرد و ایشان را
 و این اسم اسلامی است و در جلالیت نام او عروج بود و تحقیق آن است که عروج به نام قدیم است و در جلالیت و هم اهل جلالیت
 تغییر دادند از آنجا که چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهورن جبار که بازموتش عروج به شمار
 و این روز را در زمان جلالیت نیز مثنوی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص که مذکور کرد و امتیازی دیگر یافت
 عن ابی هریره روایت کرد و سلم از ابو هریره قال گفت ابو هریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 المؤمن المحبته که اگر داند خداوندی از روز جمعه یعنی راه نمود و بدریافت او و قبول وی و قبول حکم الهی تعالی بتعب و در
 وی بن کان قبله کسی را که بود و پیش از امر او بود و نصاری اند که باقی از اهل ملل و کتب سابقه بر ایشان اند و کان
 لیوود و ثابت و مقرر شد هر یوم را یوم السبت و روز شنبه و انصاری یوم الاحد و روز نصاری را و روز یکشنبه اختلاف کرده اند
 که هر یک از این اعیان ایشان از روز جمعه جمعیت بعضی گویند فرض گردید بر و روزگار تعالی بر ایشان و امر که و بیجا است و درین
 بعینه و امر که با جماع در آن برای عبادات و شکر نیست پس مخالفت کردند و خود را زیاده و ما آورده اند و اختیار کردند و خود را زیاده
 وی شنبه را و قائل نموند با آنکه این روز از انتهای آفرینش است و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش است و اکثر برانند
 که فرض نکرد اند بر ایشان روز جمعه علی تعیین بلکه امر که با استخراج و تعیین آن با جهاد و میل اختیار کردند و تعیین نمودند هر یوم
 سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل است و مخالف تعالی فایده شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از
 شواغل و صنایع ۱۶۱ من نموده و فارغ شده و ترک همه کارها داده و عبادت وی مشغول باشند و تعیین نمودند و در یافتند
 نصاری یوم الاحد را زیرا که وی روزی است که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز را روز اول و ترست
 بتعلیم و شکر نعمت و لایجاب عبادت و آنچه در حدیث بخاری آمده که به یوم موم فرض علیهم اگر چه بظاهر در معنی اول نباید اما او را نیز
 بر هر دو معنی عمل کرده یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز تعیین آن با جهاد و بر هر تقدیر روز جمعه
 نصیب ایشان نشد چنانچه الله تعالی پس آورد و پیداکرد و الله تعالی با مسلمانان را قهراً تا پس راه نمود و ما را یوم الجمعة باصابت و
 جمعه و دریافت آن و توفیق عمل در آن این نیز محمول بر هر دو معنی است یعنی امر که در این امت را بعبادت در روز جمعه و ما را

و این روز را در زمان جلالیت نیز مثنوی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص که مذکور کرد و امتیازی دیگر یافت

واصابت این روز و تعیین آن بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون مطلق وی در روز جمعه است
 پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سائر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان در روز جمعه پیدا کرد
 ذات او را و شکر ذرات و نعمت وجود او و وحشی بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات و نیز چون در روز جمعه خلق موجود است
 اکمال و اتمام یافت و انسان که منتفع بدان گردد و در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب و اوفی بود
 و شاید بر آنکه تعیین روز جمعه ازین است با جهتا و بعضی حدیث بعد از رزاق را آورده اند که باستان صحیح از این سیرین روایت کرده
 و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه که در اندک انصار در مدینه پیش از قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از
 نزول قرآن بدان و گفتند که چون پیور از روزی است که جمیع میشوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزی است مانند آن
 مانیز میگردد و آنم روزی را که جمیع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظایف شکر و عبادت و آن
 یوم العروب را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدم حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن
 نازل شد که اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة الاية پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را با جهتا و تعیین و اختیار کردند
 انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگردید و اجتماع صحابه برای آن صحیح
 است و احمد و ابوداود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که گذارد با جمعه را پیش از قدم رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر بر آنکه فرضیت جمعه در مدینه در اول قدم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اقامت سه روز بقبار و روز جمعه قصد در آمدن مدینه مطهره کرد و دوم در بیان راه نماز جمعه گذارد
 برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره با جهتا و صورت اشکالی پیدا نکرد و بقولی که گویند که فرضیت جمعه در مدینه
 خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید که در نصیحت که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمعه را در مدینه بومی دانسته باشند ولیکن بر اقامت
 و اجتماع مردم برای آن در مدینه قدرت و ممکن نیافته چنانکه نزد ائمه اهل بیت حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه
 آزار نداشتند و در دنیا افتد و آنرا با جهتا خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز کرده و لازم نیست که جمیع صحابه
 که در جمعه وارد مدینه بوده و اینقدر در مقصود کافیه است و الله اعلم و ذکر آنکه همچنانکه میبود و نصاری تابع و مغضول مانند در وقت
 عبادت که در روز جمعه باشند زیرا که جمعه چون مباد و در انسان و اول ایام آفرینش اوست متعبد در وی شتوع و فاضل بود
 از متعبد در روز دیگر یا مغضول اندر قبول جمعه و عدم ابا از امر الهی و اصابت آن بفکر و اجتهاد و بعضی گفته اند روز جمعه اگر چه
 سببوفی است بسبب واحد که پیش از دست لیکن مقصود نیست اجتماع این سه روز و بقراینی که آنکه جمعه سابق بود که آنرا که استیسا
 فی شرح البخاری و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع است شرفا و دلالت میکند بر آن تسمیه اسبوع کجبه چنانچه
 تسمیه کنند یهود اسبوع را به سبت و در باب استفساد در حدیث انس تسمیه اسبوع به سبت نیز واقع شده بر مطلق یهود و بهجت
 محاورت یهود و محاورت ایشان هم هیچ لغت ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دخول جنت و رفع درجات
 و شتوع پیوسته است که آنرا این است را در روز قیامت از بزرگی شان بود و همچنین را بنود و از بغا فضل ایشان لازم آید بر تمامه اند

در روز قیامت در روزی السابون المقتضی لهم ان یکما عایم با حکم کرده میشود و ایشان را به دخول سنت قبل الخلق پیش از تمام شدن خلق و فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این است را حاصل است چون ظهور نتائج و ثمرات آن در آخرت است آزاد اقل تقدم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخوردن دنیا بپایین وجود و شریعت اراده نموده و احتمال دارد که مقتضی لهم قبل الخلق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه را داخل در آخرت از اهل دنیا دارند و فاهم در وی عن ابن اوس یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من افضل الیاکم یوم الجمعة بدستی که از جمله فاضلترین روزهای شارب و جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افضل الیاکم یوم السبت مثل روز عرفه و عیدین و اشال آنها و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علماء در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است و بر هر تقدیر جمعه یکی از افضل ایام است زیرا که قیام درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و نوح و درین روز قیص میرانیده شد آدم و نوح و فی الخلق و درین روز است نوحه صورتی که برای بعثت و شورش و مبداء و نشاء ثانیه است و فی الصلوة و در وی است صفة مراد بدان نوحه اولی است که بر سر موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صفة صوتی که باطل را گویند که میرد انسان از هول وی و قیامت را و نوحه است یکی بر سر امات و هلاک چنانچه فرمود نوح فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و دیگر برای بعثت و احیا که نوح نوح فی الخلق فاذا هم قیام میظنون و بجای دیگر فرمود فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و نوحه دیگر بود که بدان هول و ترس در بینشیا و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم یخرج فی الصور ففرع من فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نوحه باشد و غالباً آنها که و نوحه گویند این را مقدمه نوحه اولی دارند یا در مبداء نوحه اولی نزع شود و در رفتنهای او صعق و الله اعلم و بعضی از شرح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا در اهل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریباً است و است بجزو اقدس رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة من الرب الملیل امات را و احیا را از نعم الهی شمرد و قبل خود و الذی یحیی ثم یمیت و چون بروز جمعه فضیلت دارد قائلان علی پس بسیار فرستد بر من من الصلوة از در و فی درین روز قیام صلوة کنم زیرا که بدستی در و دشمنان و ضمه علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصاً درین روز شریف و آن موجب سرور و رضای من است از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من است مرشاران و ذکر این در بیان خواص جمعه بیاید و غالباً در و در ستادن مولی تعالی بر صلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده است از همین رضای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است از ایشان و در حقیقت اثر انگار من شمر رحمت الهی است از هر چه مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلی که بجهت حصول محافات و مقابله مراد را در وقت صلوة اللهم صل وسلم علیا که محب و ترضی چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجز من صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بر سر حیات دی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت قائلان گفتند صما یا رسول الله و کیف تعرض و چگونه عرض کرده شود و سلواتنا علیک از دو ما بر تو و تو قادر است و حال آنکه تحقیق مرده و بوسیده شده باشی تو و بر قبر یعنی بلیت این تفسیر را وی است معنی آنست که در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب و دفع و هم ایشان من زنده ام و مرده نیم همانکه حکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا بمن باز بخشید و در بدن من در آور و درین خصوص

گردانید بر زمین آن تا کل آنیکم بخورد و بوسید و گرداند اجساد الانبیاء و بندگان پیغمبران را صلوات الله و سلامه علیه جمیع ائمه
 اهل ارض اجساد را کنایت ست از حیات و الاسلامت بدن و زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این بیست و سه مرتبه حیات
 انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالا تر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی ست و درین سلسله یکس را از
 علمای است خلافت نیست و این تحقیق و تفصیلی دارد که در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره
 نوشته ام مذکور است و در کتاب مدارج النبوة فی مراتب النبوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج ست و الله اعلم براه
 روایت کرد این حدیث مذکور بالا امام احمد و ابن حبان و الحاکم و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و ابوالکسیم و عن ابی هريرة
 مدفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر یوم یمیزین روزی که طلعت فیه الشمس طلوع کرد در وی آفتاب و فی رواة
 علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعظیم ایام سنت تا پنج روزی بدر و در چنانچه در علم عربیت مقرر شده
 که ذکر صفتی که از خواص حبس ست بنید تعظیم ست و اشارت بآنکه مقصود مطلق حبس ست و جمیع افراد تا اختلال تخصیص را بگذاشت
 نبود فیه در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم بعین تمام و جمیع ستم خلقت وی در وی و فیه در روز جمعه او دخل الجنة در آورده شد
 آدم در بهشت و فیه اخرج منها و در وی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بر آن آوردن آدم از بهشت یا از بهشت
 بیرون اوست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا استغفر بحکمای اتقوا ولا تخصی ست و لا تقوم الساعة و هر با
 نعی شود قیامت خواهد بود اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم و الترمذی و النسائی و ابی یحیی الحاکم و
 مذکور ست در صحیح حاکم سید الا ایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام سنت و بعض روز و غیره را از آن تخصیص کنند و فی الموطا و امام
 مالک روایت کرده در موطا ابی هريرة که گفت بیرون آمدن بجانیب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس داشتم با وی
 پس مخدیش کرد وی حرار التوریت و تحدیث کردم من ادرا ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود از جمله آنچه حدیث
 کردم من این حدیث که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر یوم یمیزین روزی که طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهشتین
 روزی که طلوع کرد در وی آفتاب روز جمعه است زیرا که در وی پیدا کرده شد آدم و فیه ایامط و در وی فرو آمدن آدم
 شد آدم بر زمین و اخرج کرده شد از بهشت و فیه حبیب علیه و در وی قبول کرده شد توبه او و فیه مات و درین روز در
 آدم و فیه تقوم الساعة و درین روز بر پا شود قیامت و امن و ابره و نیست هیچ جنبه بر روی زمین الا و بی مگر آن دابر
 میخیزد یوم الجمعة استماع کننده و گوشت نهنده و مترتب ست در روز جمعه من تعین از هر گام صحیح حتی تعرب الشمس تا وقت
 غروب آفتاب شفق از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن و الانس مگر جن و انس گویا که قادر مطلق تعالی
 شان علم میکرد اندر دواب الیقین ساعت و مستشعیر بسیار و نشان را با هوای آن و کشف میکرد اندر ایشان در روز جمعه بر
 حکمتی که او بساخته اند مگر جن و انس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا اقتضای ستروا خفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون
 حیوانات دیگر عقل که در هر پر معاش و معاوا فکند و مشاغل گردانند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت
 ایشان بر خاسته است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بهت گرفتاری عقل و وجود اشتغال بتندیر مباد و معاد از آن
 محجوب و مشغول گشته و چه دیگر برای اصاحت و ترتیب دواب حقیقت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظام آدم
 جلائی شیون چندان بطور میرسد که نزدیک ست که زمین بدان منززل و متماثل گردد و دواب را از مشاهده آن تری و عری

و نه زمین و نه کوه و نه دریا که می ترسد در روز جمعه از نیکی برپا شود و روی قیامت و این منی است بر وجود علم و ادراک در
 جمادات یا ماله است یا کائنات است از شدت و قرب و وقوع قیامت درین روز و اندک علم و یکی از جهات خیریت و فضیلت
 روز جمعه آن است که فی ساعته در روز جمعه ساعتی است لا یصدا و فها در نیاید آن ساعت را عبد مسلم بنده مسلمان و موبصلی و
 حال آنکه این بنده مسلم نماز میگذارد و میسأل الله سوال کند آن بنده شیکه چیزی را از خدای تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه
 الله مگر آنکه بدید الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابوهریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق
 استفهام یا احتیاجت استنباطی که کرد و یا اشتغابی که داشت و ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت باین صفت که مذکور
 شده در هر سال روزی است مراد یوم درینجا مطلق وقت است یا روزی است که این ساعت در وقت نقلت پس گفت قبل فی کل
 جمعة در این چنین است که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که در وی این روز میباشد فقره آخرت پس خواند کعب اجابا تو رویت
 را فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین است که خبر داد که آن ساعت در هر جمعه
 است قال گفت ابوهریره ثم لقیته عبد الله بن سلام پیتر ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که او نیز از اجابا رو علمای
 بنی اسرائیل و اشرف ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین
 پیش از آن مشرف شد و از افاضل صحابه گشت فدیته پس تحدیث کردم عبد الله بن سلام را مجلسی مع کعب باین مجلس گفتگو
 که را با کعب اجابا رگذاشته بود فقال پس گفت عبد الله بن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم با نظر و تو رویت که آیه ساعته می که ام ساعت است آن در روز جمعه قلت گفتم فاخبرنی بها پس چون می دانی تو خبر ده
 مرا بدان و پیش ازین علم را قال گفت عبد الله بن سلام می آن ساعت آخر ساعته فی یوم الجمعة آخر ساعتی است در روز
 جمعه قلت گفتم کیست چگونه آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال و تحقیق گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آن و سلم لا یصدا و فها عبد مسلم در نیاید او را بنده مسلمان و موبصلی و حال آنکه نماز میگذارد یعنی آن ساعت را در وقت نماز
 تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود و تلك الساعة و آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر است لا یصلی فیها نماز
 گذارده نمیشود و روی چه نماز بعد از نماز عصر ممنوع و مکره است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابوهریره
 و توجیه کلام خود الم یقل لا یا کفیه است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قبل کسی که به نشینند مجلسا یتنظر الصلوة مجلسی را که
 انتظار بر دوروی نماز را قبول پس انگس فی صلوة گویا در نماز است حتی یصلی تا آنکه بگذارد نماز را بعد از آن حقیقه یعنی مراد حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از نماز گذاردن در قول و هو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست سخن اینجا مجاز و تاویل آمده است و
 روایات در تعیین ساعت جمعه تفصیل در فصل آئین در بیان خاصیتهای روز جمعه بیاید و ما نا که عبد الله بن سلام از قرآن
 مقام یا از استماع از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است چنانکه در
 روایتی بصریح نیز آمده است نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بخبر احتمال اگرچه الان چنان نظر در آمد که تاویل کرد و صرف
 از ظاهر نبود و همین است حکم تاویل سلط از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بیان مراد از آن در غالب چه ایشان را
 که از حاضرانند اطلاعی بود بر مواردی و فهم میکردند مراد و مقصود را بقرائن احوال که دیگر اثر نیست و در محتملات و مبهمات
 هر معنی که بفهم ایشان در آمده و بر وجهی که ایشان تعیین کرده اند بر همان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این عمل عظیم است
 در ابواب دین خصوصاً در معتقدات اسلامیه اگرچه نفوس عمل نمایند اما چون ایشان این چنین فهمیده و بران عمل کرده اند

سخن همان ست فافهم و عند الشافعی فی المسند و نزد شافعی حدیث آمده است و سند وی که اتی جبرئیل البی اجد جبرئیل پیغمبر را
صلی الله علیه و آله و سلم براهه بینا یا آئینه سفید فیما نقطه سودا که در آن آئینه نقطه سیاه بود و فقال البی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم و پرسید از جبرئیل مابنده چیست این آئینه سفید و در وی نقطه سیاه را این چه روز و اشارت است فقال پس
گفت جبرئیل مابنده الجمعه این آئینه سفید روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سائر ایام بصفا و نورانیت مخصوص و ممتاز است
و همچنین هر چیز را در آن عالم مثالی حقیقی است چنانچه حقیقت و مثال ایمان ظلم و مثال علم لعین و مثال موت کبش است و این نقطه
سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی پیدا ترو
ظا هر ترو دوله از ای کلمات از ایمان سائر الوان سیاهی را اختیار کرد و اندر بر خنی و الوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل
حدیث نیک است و لیکن در حدیثی که بیاید تصریح است با آنکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار امتیاز
و انفراد او خواهد بود از سائر اجزای زمان پس واجب است تحمل معنی این حدیث نیز بر آن اذ لا حدیث یشرع بعینها
بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف در آمده بود بعد از نظر در حدیث آئینه رجوعی از آن در ذهن نشسته و بعد از آن
در جامع الجوامع سیوطی نظر کرده و دریافته که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبہ بر وایت انس آورده که از وی ظاهر میشود
که آئینه مثال روز جمعه است و نکته سودا مثال ساعت و نقوش این است اتانی جبرئیل و فی دیده کا مراه البیضا فیها کالنکته
السوداء فقلت یا جبرئیل مابنده و قال مابنده الجمعه و بعد از بیان آن می آید در فقلت یا جبرئیل مابنده النکته فیها قال بی الساعه
الحیث و الله اعلم و بما فی بعض طرق الحیث عرضت علی الامام فمرض علی یوم الجمعه فاذا هی کمره البیضاء و اذا فی وسطها
نکته سوداء فقلیل مابنده قیل الساعه فقدر فقلت بها و امتک لتفصیل داده شده و مخصوص گردانیده شده و توانست توجیه
و اجتماع برای عبادت در آن و الناس کلم فیها تیج و مردم مرشرا در آن جمعه نتایج و مفضول اندا لیهود و النصاری آن مردم
که آمدند و در نصاری و کلم فیها خیر و مرشرا در جمعه نیکی بسیار است از ثواب کل و فضل و رحمت الهی و استجابت دعا و فیها و
و جمعه ساعه ساعتی و زمانیست که لا یوافقه موافق نشود و در دنیا بدان ساعت را مؤمن مسلمان که بخواهد دعا کند خدا یشالی
را بخیر بیند و در دنیا و آخرت الا استجب له مگر آنکه قبول کرده شود و دعا برای وی و هو و گفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم
الزید نمد ما یوم الزید است فقال البی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا جبرئیل و ما یوم الزید و چیست و چه تسمیه چه یوم
الزید فقال پس گفت جبرئیل در وقت تسمیه جمعه یوم الزید آن ربک بدستیکم پروردگار تو آنی گرفت و پس اگر وی الفردوس در
فردوس که اعلی درجات جنت است و حدیث صحیح آمده است که در شبست صد و هجده است مابین هر دو درجه مثل مابین زمین و آسمان
است و فردوس بالاترین بهشت است از روی درجه و چون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید و سپید کرده است حق تعالی در فردوس
دوایا تیج وادی کشاده را فیه که در آن وادی کتیب توده ریگ است بن مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعه پس چون باشد روز
جمعه در آن عالم انزل اندر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و انقار که میخواید بن ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر
من نور منبرهاست از نور علیها بر آن منبرها مقاعد البنین جانهای نشست پیغمبر است صلوة الله و رسلا علیهم و حفت و گرد کرده
شده است تلک المنابر آن منبرهای نورینا بر منبرهای دیگر من قریب از طلا مشکله آراسته شده است این منابر از طلا با لیا قوت و
الزبرجد علیها الشهداء و الصده یقون برین منابر شهادت اند که بذل رواج و اموال در راه خدا کرده اند و صدیقان یعنی مؤمنان
کامل که بر تیج ریاضت و مجاهده قبح و قلع اشرار نفس کرده و بکرات علیهم صدق و معرفت رسیده و تلوم مرتبه نبوت شده اند فاجساد

الطین الملبوخ بالنار و فیها الصعقة و البقعة و فیها البهشنة بطش درخت اخذ بقوت و عفت و مراد بهشنة درجته است روزی که
دارند چنانچه حق سبحان و عز و جل بطش البهشنة الکبری و ذکر آن بعد از صعقة و بعثه برای تاکید گویند و اگر اخذ و بطش کنی بندگان را بعد
از بعثت و حشر در روز جزا مراد از آن نیز در نصیحت و بعضی گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان قریش است روز بدر و فی آخر ثلث ساعات
منها ساعه و در سه ساعت اخیر این روز ساعتی و وقتی است که من دعا الله فیما استحب له هر چه خواهد از خدا و دعا کند در آن ساعت
قبول کرده شود و برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول و فی آخر ثلث ساعات منها ساعه چیست و چه است
در آخر و ساعتی است چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی باشد همان ساعت اخیره خواهد بود و جزایش آنکه مراد آن است که آن ساعت
عین سه ساعت اخیر است و گویانی که در اینجا واقع شده است آنرا تجربه دیگر گویند چنانکه اشارت بطرفی کنند که آن آیه ساخته شده است
و گویند که درین طرف ده مشقال آیه است و حال آنکه آن طرف عین ده مشقال آیه است چه وی ساخته شده است از آیه آن که اقبال
الطیبی فاقم و در کتاب صفت بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مر ویست باساند ثابت از روایت حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله
سلم فرمود اتانی آنکه مرا جبرئیل و فی گفته آیه و در دست وی آیه بود که حسن المرالی و اوضو یا عجیبه ترین آیه با و روشن ترین آنها و اذا
فی وسطها و ناگاه در میان آیه نه سوره الحمد در اصل وضعی از بدن که بدان آب نرسیده در وضو غسل و تلمیذ در آب آنرا گویند که در
جسد وی چیزی باشد بخلاف رنگ تافجد و مراد در اینجا نقطه سیاه است که در آن آیه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم فرمودت پس گفتم من با جبرئیل و ما نهذ اللعنه الی اری فیها و حیثیت این لعه که می بینم درین
آیه قال گفت جبرئیل نهذ الی جمعه این لعه حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آن است که حیثیت
این آیه با این لعه چنانچه در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیبہ تا رسید آن آوریم و در این روز با رسولی را میگوید
صلی الله علیه و آله سلم قلت گفتم و الی جمعه حیثیت و چه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی که
معین است ازین روزهای که پروردگار تعالی و تقدس پیدا کرده و پس عظیم است این روز و سایر که و سر انجام است که خدایم
ترا ای محمد کثرت و فضله فی الدنیا بشرف و فضل این روز و در دنیا شرفی باشد اعتبار فوات بود و فضل نسبت بغیر و ما یجی فی لاله
و خبریم با شما میداشتند پیش و از ثواب و برکت درین روز مراد این روز را که در وی بطاعت و عبادت مشغول باشند و آنکه
فی الآخرة و خبریم بشرف و فضل او و بنام وی که در آخرت دارد از اینجا معلوم شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم صفاتی
جمعه را و شرف و فضل او را در دنیا و آخرت بوحی دریافت اگر چه این روز را که می از روزهای مهفته است میراست اما این
صفات و نام او را که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این منافات ندارد با آنچه گذشت که صحابه در مدینه با جتهاد و
قیاس بر سبب واحد بود و نصاری و عبادت ایشان در وی این روز را برای اجتماع ذکر و عبادت تعیین نمودند و چون
در یافتند این خصوصیت این صفات و حقایق که درین حدیث مذکور است گویا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز و در دنیا
بیان میکند و میگوید فاما شرفه و فضله فی الدنیا فان الله عز وجل جمع فیها امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرد
درین روز و تمام ساخت کار و بار او و فرشتگان را از خلق سموات و ارض و آدم و امانا میرجی فیها لاله و اما بیان آنچه میداشتند پیش
از خبر و ثواب مراد جمعه را فان فیها ساعه پس بدرستی این است که درین روز ساعتی است که لایا افتقاد دنیا بد و موافق نیفتد و از عبادت
و امر مسلمین و مومنان یا زن مسلم که همه غلام و داه یعنی کینه حضرت پروردگار اندیشا لاله فیها خیر انما عبد یا امته از خدا
تعالی در آن ساعت نیکی را اولا عطا خواهد کرد اگر آنکه بد پروردگاری تعالی آن عبد و امته را آن نیکی و اما شرف و فضله فی الآخرة

و اسم و با مشرف و فصل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد و بیانش این است که فان الله تبارک و تعالی اذ اصبح
 اهل الجنة الى الجنة و اهل النار الى النار چون پروردگار تعالی بگرداند و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت و اهل دوزخ را
 بدوزخ حجت علیهم هذه الایام و هذه الالیا می رود و میگذرد بر ایشان زمان و تقسیم و تعیین است زمان همین نوع قسمت و
 اجزاء و نامهای آن شب و روز همین نامهای شب و روز هفته دنیا است و با وجود آن لیس فیما لیل و لانا نه نیست در بهشت
 شب و روز متعارف این عالم که بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و روایات آمده است که مثل کافور چیزی بیارند و علامت
 روز این بود و مشک بریزند و نشان شب این باشد یا پرده فرو بیاورند و بر دارند و ز پدید آید و الله اعلم انشاء الله تعالی
 حقیقت حال خدا بهمانچه معلوم گردد که جمیست و چگونه است فاعلم الله عزوجل مقدار از کس و ساعات چون روز و شب متعارف
 در اینجا نبود و انانید حق تعالی در تعیین روز و شب و ساعات آن عالم مقدار آنرا چنانچه در روزهای این عالم و ساعات اوست فاذا
 کان یوم الجمعة پس چون باشد و در جمعه صبح پنج اهل الجمعة هنگامیکه بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه بر اسے نماز جمعه اشارت
 است با آنکه این فضیلت و نعمت که مذکور گردید نیز به ثواب نماز جمعه است که در دنیا میگردند نادانند که پروردگار تعالی
 و تقدس بهشتیان را آساند یا ندانند که باین طریق و باین عبارت یا اهل الجنة ای بهشتیان آخرت جوای داد المزیه بر انبیاء بسوی
 مقامیکه نام وی وادی مزید است و در وصفت وادی المزیه میفرماید وادی المزیه لا یعلم سعة طولک و عرضک الا الله وادی مزید وادی است
 که نمیداند فراخی و درازی و پهنائی وی را مگر خدای عزوجل فیه کثبان المسک در آن وادی تلهای ریگ است از مشک رو به
 فی السماء سرایان تلهای از غایت بلندی آسمان رسیده و این کنایت است از بلندی آن تلهای قال گفت جبرئیل خدیج غلمان
 الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر بر سر نورانی نور را و خیر ج غلمان المؤمنین و بیرون
 آرند خادمان مومنان که بر آسین یا قوت که بسیار از یا قوت فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبر یا و کرسیها لهم برای
 پیغمبران و مومنان و اخذوا القوم بحالهم و بکیرة قوم یعنی انبیاء و مومنان جاهای نشست خود را بر منابر و کرسیهای بهشت
 الله بفرستد خدای تعالی علیهم برایشان ریخا یا ویرا که دمی المیتره خوانده میشود آن باد با سم مشیرة بمعنی برا نگیزنده ازان
 جنت که میخیزد برا نگیزان باد ذلک المسک آن مشک را که مثل تل ریگ ایستاده و سر بر آسمان کشیده است و تدرج له و
 می در آرد آن مشک را من تحت قیامهم از زیر جا بهای ایشان و مخمومی بر آرد مشک تانی و جوهر هم در رویهای ایشان
 و اشترایهم در رویهای ایشان تاک الريح آن باد اعلم و انا ترست با آنکه گشت تصنع چه کار کنند بذاک المسک بآن مشک و
 چگونه بکار بر در آن راسن امرأة احدکم از زن یکی از شما موقع ایها اگر سپرده شدی بآن امراة و حواله کرده شدی بوی لطیف
 علی وجه الارض هر خوشبوی که بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبوی بید و بیشمار برین خود سپرده و آن زن دانست
 با آنکه چگونه باده آن خوشبوی را بکار برد و استعمال کند آن باد انا ترست از آن زن در افشاندن آن مشک برین قوم و
 فرستادن آن عباب ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلهای مشک مثال آنهاست بر آن وجه
 که بخوابد و فصل و حجت و حکمت وی اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و مامورست درین کار قال گفت جبرئیل و حتمال
 دارد که ضمیر راجع بر رسول بود یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایتی عن جبرئیل ثم یوحی الله به روحی میکند خدا
 تبارک و تعالی الی حمله عرشه بسوی فرشتگان که بر دارندة عرش وی اند و آن هشت فرشته اند عظیم ابوالشیخ در کتاب
 العظمتی آرند که مسافت از گوش تا بدوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شانه حکم می کند

باینها صوره به نهد عرش را بین اظهر هم میان ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهر را محم و زارند میگویند چون
 بر جا که آدمیان مجتمع باشند و در هم نشینند پیشنها بجانب یکدیگر دارند تا تمام این لفظ در عبارت عادت شده است و گاه
 اظهر را نیز هم بلفظ شمشیه نیز گویند و نهاده عرش میان ایشان نیز کشید و کنایت است از نظر و جناب عزت و سطوت الهی و حضور او
 در بارگاه سلطنت چنانکه با دشا به بولا خود حکم کند که تخت بنماید تا بران بر آید و حکم را هم و با خلق خطاب کند بهین طریق و قبایل
 و بعد المثل لا علی عرش که بر مثال تخت بادشاهی است به نهد و حضرت رب العزت جل شان بران بر آید و به بندگان خود خطاب
 کند فیكون پس بیاید اول مایسمعون من اول کلامی که بشنوند بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که ای یا عباد من
 بجانب من بیایید و رجوع نمایند ای بندگان من الذین اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب و ولم
 یرونی و ندیده اند مرا و صدقوا بر سلی و ایمان آورده اند به پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و انتم هو الامر و
 متابعت و فرمانبرداری کرده اند امر این تلاف و مهرمانی و اظهار لطف و کرم است بایشان پیش از خطاب مقدم و توطئه
 است بر آنکه حکمی که خواهد فرمود و خطابی که خواهد کرد در غایت فصل و احسان خواهد بود تا بدل و جان نعت ذوق و سرور
 متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید و طلبید بر چه خواهد بود ایوم امروز و روزی که میفرماید و انما
 است فیتمون پس مجتمع و متفق میشوند بندگان همه علی کلمه واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضی و خورسند شدیم
 با از تو ای و باب کرم و ای رحمان دنیا و آخرت فارص عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتنی و مقصود ما رضای توست
 فیخرج الله الیهم پس رجوع میکند خدای تعالی بسوی ایشان و مکرر کلام میکند بایشان و تاکید و تفرید دعا و بختای ایشان
 کرده میگوید یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهر است که من را نصیب از شما انی لولم ارض عنکم کمن اگر راضی نمی بودم از شما لم
 اسکنکم داری ساکن نمیکردم و انیدم شمارا در صری خود که بهشت است فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم مرا
 سوال کنید از من بر چه خواهد بود ایوم امروز پس این روز و یزدست میجستون علی کلمه واحدة پس با از اتفاق می کنند
 برین یک سخن که ربنا و جبک پروردگار ما را و جبریم خود و نظر الیه تا نظر کنیم بسوی او و چشم هر بنده ترانیت مقاصد و
 نهتهای مطالب این است که با از این مطلوبی نیست و بعد از این محل سوالی مذوقت سوال ازنی النظر الیک این بود موسی
 علیه السلام پیش از وقت طلبید را جرم مجروح زخم تن ترانی شد و چون وقت در رسید بصد تلاف و مهرمانی و خود بر سوال
 آورد و عطا کرد تا معلوم شود که اصل و حصول حصول و مامول وقت است هر که پیش از وقت طلبید و پیش از
 قسمت خدا محروم باز گردد و مشعر و سحاب الخیر له مطر و اذ اجاء الا بان تجی و فیکشف پس در و کند حق سبحانه و تعالی ملک
 العجب آن حجابها را که مانع و پدیدار بود و تجلی لهم پس تجلی کند و جل را ایشان را و نمای خود را بی پرده فیغشا هم من نوره پس بپوشند
 ایشان را از نور جمال و جمال وی سبحانه تعالی چیزی که لولا ان فی ان لا یحترقوا اگر غیرت قصای وی تعالی بر بنیکه
 انوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لا حترقوا هر آنکه می سوختند و مستهلک می شدند لما ینشأ هم
 من نوره از جهت آنچه پوشد و در گرد ایشان را از نور عظمت و جمال وی سبحانه تعالی هم بعد از آن که مشرف به دیدار
 شدند و منور بنور جمال وی گشتند گفته می شود در ایشان را از جلال الی منازک لم اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز
 از جمله لطف و مهرمانی است به بندگان چه دائم در درگاه عزت و داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن و طاقت و
 تاب ایشان است بر و نوزمانی بحال خود باز آیند و بیایند و در پردای صفات که بحال و مزایای آن نیز چشم است

مشاهده نمایند مستحق و مستعد کلی دیگر شوند مشهود و خود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شود و فی جعول الی الهام
 پس باز آید بسوی منازل خود و قد اعطی بر حال آنکه تحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در وقت
 این تجلی الضعف علی ما کانوا فیہ و چون در اندر بر آنچه بودند ایشان در آن الحسن و جمال و نورانیت و در بهشت به آن انوار اصف
 است و این نور ذات فی جعول الی ازواجهم پس بازی آید بر انواع و زنان خود و قد جعوا علیهم و حال آنکه تحقیق پوشیده
 شده اند این مردان برین زنان حسیین علیهم و پوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمی توانند دید یکدیگر را و نموده
 می شوند یکدیگر را غشییم من نور از جهت آنکه پوشیده است ایشان را از نور حق و تافته است آن نور بر ایشان فاذا جعوا
 چون بحال خود با نیکو و زانی بران گذر و تراد و نور خود می نشیند آن نوری را و در و و غلبه وی حتی جعوا الی صورهم الی
 کا نوا علیها تا آنکه بازی آید و رجوع میکنند بسوی صورت های خود که پیش ازین بران بودند و یکدیگر را می بیند و می شناسد و مقول
 لهم ازواجهم پس میگویند مرا ایشان را از زنان ایشان لقد جعتم تحقیق بیرون آمده بودید شش من عندنا از نزد ما علی صورته برین
 صورتی و بیانی که داشتید و رجعت و باز آمدید علی غیر ما بر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود داشتید
 و کما آوردید بقولون پس میگویند این مردان ذلک آن حسن و جمال که پیدا شده است ما را و دور است از ادراک ما و اوام و
 فوهم ان الذنوبت آن است که پروردگار و جل جلاله تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای ما فلفظ نامنه پس دیدیم ما اذ ذات مقدس و
 آنچه دیدنی است قال گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندرستی که وی تعالی و اندو گنند ذات پاک وی ما احاط
 بخلق احاطه و ادراک نموده است و ز سریده است بلکه ذات وی هیچ مخلوق و گفته لیکن وی جل جلاله قد اراهم تحقیق نموده
 است ایشان را من عظمت و جلالة چیزی از عظمت و جلال خود ما شاهدان بر نعم آنچه خواست که بناید ایشان را قال گفت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فذلک قولنا نظر نامنه پس این معنی است مقصود و مراد جبریل از قول وی که گفته است بطریق
 حکایت از بندگان نظر نامنه که دلالت دارد بر آن که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که ناشی شده بنور از وی تعالی
 و تقدس مگر آنکه از اینجا ظاهر شد که ذات حق مرئی نشد بلکه عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاهده صفات در دنیا
 نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نمی کردند و رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بودیم و به چشم و با لجمه چیزی بناید
 که حقیقه و عرفا توان گفت که وی حق است و احاطه و دریافت کنه آن مرئی دیگرست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود
 فرق آن است که بدل بودیم و به چشم مشاهده عقلا میگویند که آنچه مرئی است از جسم منور و شکل و لون است نه که حقیقت جسم و اینها همه
 صفات است و با وجود آن در عرفان میگویند آزادید و با لجمه اعتقاد باید کرد که مومنان خدای را جل جلاله در آخرت می بینند
 و از کیفیت آن مساکت ما ندانیم قدر پس است قال گفت جبریل علیه السلام با مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فهم یقبلون
 پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنة و در شک بهشت و وادی او که تلهای مشک دروست فی کل سبعة ایام
 در هر هفته و هر روز جمعه الضعف علی ما کانوا فیہ و چون بر آنچه بودند و روی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذلک قوله
 پس آن حصول نعمت دیدار و مصناعت او در هر جمعه یعنی قول حق تعالی است که فرمود فلا تعلم نفس ما اخصی لهم من قرة العین جزاء
 با کا نوا لعلون پس نمیدانند هیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مومنان را در بر و غیب از آنچه سبب شادی و مسرت
 ایشان است از نعم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و اینهم جزای اعمال ایشان است که در دنیا کرده اند و فی لفظ
 و در روایتی مضمون این حدیث باین لفظ آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الاخرة پس چون باشد روز جمعه

از روزی آخرت بهیچا که درین عرشه ای کرسی فرودا پدید رود و کار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است تا و بلی
 بهبوط همان خواهد بود که در نزول ربانی در وقت محر گفته اند و کجاست الکرسی و گرد کرده میشود کرسی بمنابرین نور منبرها از نور
 مجلس علیها النبیین پس می نشینند بر آن منابر نور غیر آن و کجاست المنابر بکرسی من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر
 بکرسیها از انوار مجلس علیها الصدیقون و الشهداء پس می نشینند بر آن کرسیهای طلا صدیقان و شهدایان و بهیچا اهل الخرف
 و فرمودی آیند ساکنان غرقها و بالاخانها که در بهشت اندن غرقم از غرقهای خود مجلسون پس می نشینند اهل غرق علی التی
 المسک بر تلهای مشک لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرق لاهل المنابر و الکرسی مرا اهل منبرها و کرسیها را فصلانی مجلس
 زیاده و بی خودی بر چند مقام اهل منابر و کرسی اعلی و ارفع است از پای اهل غرق که بر تلهای نشسته اند با وجود از مقام
 و مرتبه خود چنان مشغول و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرتی بخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت است که با وجود
 تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبرند و حسرت نخورند و متالم
 نگردند و الا عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود و تم قیدی هم ذوالجمال پست تر از هر تلی میشود لیکن و کجاست مرا ایشان را
 خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگوید سلوونی سوال کنید از من هر چه خواهد فیقولون با جمیع پس بگویند همه
 باجماع و اتفاق نسألك الرضا سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فریشتند اسم علی رضا پس گواهی داد
 خدای تعالی مرا ایشان را بر رضا و تباکید و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پس بگوید سلوونی سوال کنید مرا فسا کوه
 پس سوال میکنند او راضی هستی به کل عبد تا هنگام بنیاد میرسد حاجت و همت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد تا آنجا که
 همت او میرسد میخواهد قال ثم سعی علیه ثم سعی میکند و قصد میکند و ادا داد و افاضه میکند بر ایشان پروردگار تعالی بالاصلین
 رات بقسمتهای که نه پنج چندی آفریده و الاذن سمعت و نه پنج گوش و وصف آفراشنیده و الاخطر علی قلب بشر و خطور کرده حصول آن
 یا اهمیت آن بر دل پنج بشری و نه در آمده در خیال وی و کجیل که باول صورت های خوب و ثنایی آوازهای مرغ خوب و ثنالت خاطرهای
 خوش را و او اندکم بر تفع الحبار و پستر بالا میرود و پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسی خود و لی عرشه بسوی عرش که
 نزول کرده بود از آن بکرسی و بر تفع اهل الخرف و بالا میرود و اهل عرفمال غرقم بسوی غرقهای خود که فرو داده بودند از آن
 بر تلهای مشک و بی وان غرقها انواع اند در نفاست غرقه من لؤلؤة بحینا غرقه است از مروارید سفید و صفت لؤلؤ سفیدی
 برای مدح و بیان نفاست و انظار خوبی ست یا و او کمال سفیدی و شدت اوست و همچنین در قول وی او یا قوتیه حمرا یا غرقه
 است از یاقوت سرخ او زمره خضر یا غرقه است از زمره سبز پس غیبها نیست در آن غرقها تقصم شکستگی و الاوصم و نه هیچ عیب مطرقة
 فیما انهار باروان ست در جنات جوئیهای وی مستلثیه و در بعضی نسخ مستلثیه فیما انهار باروان ست در ویان ست در وی میوئی
 او فیما در وی از و احوال و خدمت و مسکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الجنة پس بهشتیان
 قیامت شرون فی الجنة بیوم الجمعة مستقیم میشوند و در بهشت روز جمعه کما یتباشرون الدنیا فی الدنیا بالطر حینا نخر بشارت
 بهما بنده اهل دنیا در دنیا باران با میخیزان و بر کات فصل عادت کرییم و سنت قویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود
 که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و با انواع مکریم و تشریف مخصوص و مشرف ساختی و لعبادات گوناگون از ذکر و نماز و دعا
 و تصدق و غسل و امثال آن محفوظ گردانیدی چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علما را و قول است در
 فضیلت روز جمعه و روز عرفه بعضی میگویند روز عرفه افضل است از جهت ورود احادیث ضحیح در فضل آن روایت است از

که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند و روی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشوند و پروردگار تعالی از بندگان و سیئات میکند با ملائکه بایشان و گواهی گیرد و پروردگار تعالی ملائکه را بر بنشیند گناهای بندگان و نیز آنکه دیده نمیشود شیطان غارت شود و داده تر و غصه خورنده تر در پنج روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی در غوغایان بندگان مگر آنچه دیده شد و روز دیگر روز طهر و شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز آمده که افضل المدا و عباد یوم عرفه و بعضی میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث وارده در فضیلت آن مثل توبه صلی الله علیه و آله و سلم با طاعت هجده روز و غیرت علی یوم افضل منه و توبه علیه الصلوة و السلام یوم الحجة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیارست بطریق مستعد و نیز وارده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش دوزخ آزاد گردند و نیز آمده که شب و روز جمعه است و چهار ساعت در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد گردند و بعضی عاریت آمده که هر یکس نبود که درین روز مغفور نگردد و واهنایی که قائلند فضیلت عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث را در جمعه و غیر روز عرفه و از آنکه در بعضی احادیث واقع شده که سید الایام یوم الحجة و یوم اعظم من یوم اخر و اللفظ استیناسی باین معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب محاورت آن بر روز نحر و الله اعلم و بعضی گویند که روز عرفه افضل از جمعه است و روز جمعه افضل از ایام اسبوع و در دو طایفه آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده با روز جمعه و درین روز افضل است از هر مقدار حج در غیر روز جمعه و درین حدیث یثین را مقال است و آنکه جاسه آنرا حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج اکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اضحی که نام نموده است و با وجود آن روز افضل و شرف حج روز جمعه نبوده بخلاف روز جمعه اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور دنیا کرده صلی الله علیه و آله و سلم نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آید که یک ایام اکملت لکم دینکم و انزل شریعه و گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را در وعید مگر گفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود در آن روز و وعید است یعنی عرفه و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوره الم سجد و باین آتی علی الانسان خواندی این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم داعی بود یا بعضی اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکر و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه آنکه است بود یا آنچه این دو سوره شتمی است بر آن از افریقش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر ظالمی و احوال ایشان در جنت و نار چنانچه در فصل قرأت در نماز گذشت و بعضی از شرح بجهت اشتغال سوره الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مگر مراد از تخصیص این دو سوره در روز جمعه بود پس در روزی که در باب خصص و شوع درین روز که عمل ظهور قیامت و قهر و سلطنت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد از تخصیص این روز نبود و سجده چنانچه بعضی گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تکیه مذکور سجده نیز مقصودست صورتی داد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مرید و مفسر نشود بموضع آن یعنی سوره الم تنزیل سوره دیگر خوانند که شتم بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باین سوره الم تنزیل کنند تا رکعت سجده و این است مراد بقول وی که گفت است از سجده کنند از سوره سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد و آن دلالت کند که مقصود و مجر دیا فطنت بر سجده است نه تذکره و از این جهت میگویند که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و اما که تعیین این سر درین عمل منقول و مخصوص است از مفسر که فهم ایشان بقرائن معتبرست و نیز عمل باین معنی منسوب و اقرب سبب آنرا آنکه بعضی گمان برده با وجود ارتکاب قرأت بعض سوره و با جملة قرأت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است

پس خاصیت اول از خواص جمعه آنست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر فرستد صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه مستحب و متن و مقرب ترین اعمال است بعد از انقضای روز و شب و روز جمعه اندک بیش از آن واقع شده و در حدیث صحیح است اکثر و امان الصلوة علی یوم الجمعة و لیلیة الجمعة و فی بعض الطرق اکثر و الصلوة علی فی الیلية الزهراء و الیوم الازهرای لیلیة الجمعة و یوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هريرة و اکثر و الصلوة فی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا حضرت علی صلوة نذر واد الحاکم فی المستدرک و البیهقی فی شعب الایمان عن ابی سعید و الانصارى اذا کان یوم الجمعة و لیلیة الجمعة فاکثر و الصلوة علی رواه الشافعی فی المعرفة و احادیث درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز و عرض کرده میشود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه چمنه است بروی صلی الله علیه و آله و سلم چمنه معروف است و حق سبحان و تعالی را بکثرت بسیارین آفرید که صلوة و سلام است را در جانب میرسانند و لیکن درین شب و روز اولیة بر مقام وصول و قبول میرسد و بیان نقصان صلوة است بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و احوال و اوقات و صیغهای آن بابی غلط کرده است که کتابی مستقل مطالبه و در کتب علمای تفصیل مذکور است و مانع جمله از آن در آخر کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم هر جا بالقبول و بی ادبوسی رساله بعد از معمول و منقول گشته است و خاصیت سوم نماز جمعه است که آن اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض نماز است و از میان نماز با اعظم نماز جمعه اگر چه در بعضی احادیث واقع شده که هیچ صلواتی قائل از صلوة فجر و زجعه نیست هر که شاهد شود آنرا مغفور بود این وجوب دیگر و خاصیتی دیگر است جمعه را غالباً پنجشنبه نماز و زیارت را با تسبیح غلو و عظمت دین و شهادت اسلام و اجتماع مسلمانین این نماز عظیم تر و بزرگتر است و مسلم از این مسعود آورده که یغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قومی را که خلف کنند از جمعه تحقیق قصه کردم که اگر کم روی را که نماز گذارد با مردم پیوسته و زمین هر جا که که تخلف کنند از جمعه خانهای ایشانرا و گفته اند که هر که رفوت شود جمعه بیعذر باید که تصدق کند بدینار یا نصف دینار یا درهم یا نصف درهم یا صاع حنظل یا نصف صاع حنظل و هر که در گذاردن آن نتواند کند بر دل و یا تخم نهاده شود و بود او و ترندی و نسانی و ابن ماجه و دارمی از ابی جعفر عفری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک کند سه جمعه از جهت نتواند جمعه هر نماز خداوند تعالی بر دل وی و لان خرمیه و ابن حبان و صحیحین خود این حدیث را تحسین کرده و درین در روایتی آورده بر می شود خداوند تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیاده کرده شده و از ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیاپی تحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر گسان بجزرت که بیاد روز عزید که ذکر آن سابقاً گذشت بحسب قرب ایشان بود یا نام در روز جمعه و در درجات ایشان بحسب سعی و مبارک بود یا آن چنانچه از سابق احادیث لاغیر گردد خاصیت چهارم آنجاست و سنیت غسل است در آن روز چنانچه مذہب امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار و مذہب احمد نیز استجاب است و بروایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز پیش جمعی وجوب چنانچه مذہب مالک و بعضی از اصحاب است دلیل قابلین بوجوب و بر وجهی که درست چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا و نسانی از ابن عمر آورده اند که گفت در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در جمعه از جمیع فروز که ای کرده مسلمانان این روزی است که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که با شما نزد وی طبیب زیان نکند اگر ساس کند از وی و بر شما باد مساواک کردن و میرج لفظ وجوب نیز آمده چنانچه روایت کرده اند

اصحاب کتب است الا ترمذی از ابی سعید که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و در روزی
 بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر بیاید و گفت عمر از غسل گواهی میدهم که وی واجب است و اما مسواک و طیب و اما غسل
 واجب است یا نه ولیکن این چنین آمده در حدیث کذا فی صحیح البخاری و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب است
 بر هر مسلمان غسل جنابت و نیز از ابی هریره آمده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حق است بر هر مسلمان که غسل کند
 در هر هفته و از هفته آمده که گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن بجمعه و لازم است بر هر مرد و زن که غسل و ترمذی گفته که درین باب
 از ابن عمر و ابی سعید و جابر و یزید و ابی الدرداء و ابنه آورده و حدیث ابن عمر حسن و صحیح است لیکن آنهایی که قالند با استحباب
 غسل گویند که چنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل جمعه و روایفته احادیث دیگر در جواز آن گفت ابو حنیفه و واقع شده چنانکه ترمذی
 و ابو داود و روشانی از اسمره بن جندب آورده و زکری گفته که رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر که
 وضو کرد و روز جمعه غریب کرد و نیک است و هر که غسل کند پس غسل افضل است گفت ترمذی که درین باب از ابی هریره و عائشه و ابن
 زبیر آورده و گفت حدیث اسمره حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آنهایی که بعد از ایشان اند
 اختیار کرده اند غسل را در روز جمعه و وضو را نیز کافی دانسته اند و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی از ابن عمر و ابی هریره
 آورده اند که عمر بن الخطاب و خلیفه بنی امیه در روز جمعه که ناگاه در آمد مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که از مهاجرین
 اولین بود و در روایت ابو هریره آمده که در آمد عثمان بن عفان پس ندا داد او را و غر و گفت این چه وقت آمدن است عثمان
 گفت مشغول داشتم شدم امروز بکار می و خانه رفتم ناگاه ندای جمعه شنیدم و هم ازین راه مسجد در آمدم و هیچ توقف نکردم
 مگر برای وضو پس گفت عمر انموذی ایضا یعنی این گفت ابو حنیفه که درین نقصبری دیگر است و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 وسلم امر کرد بنسل و قو و وضو کردی از بیجا معلوم کرد و که صیغه امر و لغت و وجوب که در احادیث واقع شده است برای ندب و
 استحباب است نه وجوب و الا عثمان چون گفت میگوید وضو و عمر بن الخطاب بر سر که او را بران و همچنین محاسب دیگر پس گویا این اجماع
 شد بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و امام محمد در موطا گفته که غسل روز جمعه افضل است نه وجوب و در وی از آنکه ترمذی
 آورده پس در هر جای که فرمود غسل جمعه واجب است محمول بر آنکه میگوید و با الغن و بد چنانکه یکی در استمالت خاطر دیگری میباید گفتند و گویند
 حق تو واجب است بر من جمعا بین الاولاده و اقتران آن بمسواک و طیب نیز قریبه است بر آن چه آنها با اتفاق واجب نیست
 و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و نیست غسل جمعه به طریق مستحکم ادعای شیخ وجوب که سابقا واجب بود بدلائلی که دلالت
 دارند بر آن بر آن است که بدلائل و البرهان و لیکن ادعای شیخ بحد احتمال بی علم تاریخی درست نبود و دوم انتهای حکم
 بانتهای علت آن چنانچه از حدیث ابی داود که از عمر بن ابی بن عباس آورده معلوم میگردد که مردم در ازل حال فقیر و مصروف
 پوش و سخت کش بودند و سجد تنگ و پست بود و روزهای گرم عرق میکردند و بویهای ناخوش می آمد و ایند میکشیدند
 پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر کرد باغتسال و تطهیر بدن و تطهیر آب حتی تا امکان پس چون وسعتی در حال پیدا
 آمد طیس صوف بر افتاد و از نعمت و شقت کشیدن فارغ و آسوده گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از این کشیدن خلاص یافتند
 حکم وجوب بر نفع گشت و انتهای حکم بانتهای علت و در شیخ آمده است چنانکه از تفاع سهم مؤلفه القلوب از غنائم این نیز
 از ان قبیل باشد سوم محل امر بر ندب و وجوب نیز ثبوت بقریه دلائلی که دلالت بر آن دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک
 درست تر و متقیم تر است کما لا یخفی و مصنف در تأکید ندب و وجوب غسل جمعه و الزام بر قائلین بحد و وجوب می گوید که دلیل

و جواب آن قوی است از دلیل وجوب و ترجیح آن بحدیث حنفیه است و از دلیل وجوب و متواتر است چنانچه مذکور است بحدیث
از دلیل وجوب و متواتر از قبحه و متواتر از عاف و حیات و قیام بحدیثی و وجوب صلوة بر بنی عمر علی السعاده و آنکه و سلم در تفسیر آخر حدیث
شافعی یعنی غایت کار درین امور در دو صیغه امر و لفظ وجوب و موافقت آن حضرت علی السعاده و آنکه و سلم با معارضه لایزال دیگر ناظر در
جانب خلاف و این خود همه در ماده وجوب غسل جمیع پیاست پس چه شد که آنها را واجب دانستند نه این را و باید آنچه تقریر کرده شده شاید
جواب ازین سخن صورتی پذیرفته باشد و الله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار در شستن و اگر چه تطیب در جمیع ایام جایز است
است ولیکن درین روز افضل و حسن است از تطیب در سایر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه مسواک نیز اگر چه مذکور است در سایر ایام
ولیکن درین روز افضل و مرجع است بر سایر ایام خاصیت هفتم تکیه از برای نماز جمعه تکیه بر تقدیم بایر کاف در هر وقت در وقت
باداد آمدن و نمایی مبادرت کردن بجزی در هر وقت که باشد نه از آید کذا فی القاموس و تکیه از برای جمعه همین معنی است که مانی در شرح
صحیح بخاری در تفسیر قول انس کنا بکرم بالجمعة و تقبیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قبیل و گفته تکیه کار کردن
بود در اول وقت و در نهایت جزیری میگوید بر و تکیه ای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسرع بخیزد که در تکیه کرد بوی و اول
هر چیز را یا کوره آن چیز گویند چنانچه نو باوه را یا کوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزل ای علی سنتی یا کرم و الصلوة المغرب
و نیز آمده بکرم بالصلوة فی يوم النعمین حقیقه ملازم تکیه جمعه مبادرت و مسامت بدان بود و از احوال ارباب متفاوت است و اگر
آن در اول روز بود لا باک و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
هر که غسل کرد روز جمعه غسل جنابتا بهتر است یعنی بنماز جمعه گوید که قربان کرد بدین را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه گویا
قربان کرد و گویا را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد و گویا سفندی را و هر که رفت در ساعت رابعه گویا قربان کرد
یعنی تصدق نمود و حاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد و بدین را چون بر آمد امام برای خطبه حاضر می شوند
ملا که برای استماع ذکر و تفصیلش آنست که در حدیث دیگر آمده است که می آیند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نوبسند مردم را
اول اول فالاول تا وقتیکه امام بخطبه بر آید بعد از آن می پیچند صحیفه را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است
که ملائکه دعا میکنند در احوال را و میگویند خداوند اگر گواه است در پیش کن و اگر فقیرست غنی گردان و اگر بیمار است عافیت ده
ولیکن در اینجا اشکال کرده اند که بقتضای این حدیث لازم آید که قامت جمعه پس از زوال بود چه تمام روز و از ده ساعت است
و از اینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بدینک آن پیش از وقت زوال
خواهد بود و نیز نه از شتا و صیبت تفاوتی دارد و اول در قصر تا بد ساعت رسد و ثانی تا یکپارده پس خمس ساعت از نه از شتا پیشتر
بود از خمس ساعت نه از صیبت جواب از اول آنکه درین حدیث ذکر می آید اول نه از نیست پس تواند که ساعت اولی برای استماع
ساعتی غسل و غیره رفته باشد و میدانیم از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود باین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و
آخر ثانی آنکه ادب ساعات اینجا مقداری از زمان است که مختلف نشود و در آن بطول و قصر نه از پس نه از ده و از ده ساعت است بر تقدیر
هم و صیبت هم در شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان پیدا کند دلیل نیز همچنین است و این را ساعات آفاقه گویند و آنرا تقدیم و زود
ایل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد و تحقیق آمده است در
بعض روایات زیادت بط میان کسب و دجابه و برین تقدیر خروج امام منزهاتهای سادسه باشد و انهمه کلام بر تقدیری بود
که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر بود در اوقات آمدن جمعه هیچ اشکال لازم نیاید خواه

از پنج درجه نهد یا شش یا زیاد یا کم و تمام عزای ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط و رابعه تا سقوط پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعضی روایات بجای تکبیر تحمیل فرود واقع شده و ظاهرش در سیر وقت باجمعه است که نیمه روز بود و بعضی گویند که تحمیل یا اشتقاق از بحر کسره یا تشدید جیم است بمعنی ملازمت ذکر شکی که در معنی مبارک و مسارعنه بود یا اشتقاق آن از بحر معنی ترک منزل است یعنی منزل را تا وقت جمعه مجبور و مترک کرده اند که نایب است از گذران یکجه از اول روز گرفته اند که باجمعه سیر در وقت حراست خواهد در آمد و وقت زوال بود یا بعد وی و بعضی استعمال تحمیل اول نماز را از دعا کرده اند و در سیر نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سجادات از وقت اشراق بگستر اند و مواضع متبرکه که در خصوصیت و فضیلت ممتاز اند و از آن روایتی که اندک اندک از این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود بر و نهند نشینند و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک است که ممنوع و منعی باشد و باجمعه مبارک است و مسارعنه برای نماز جمعه از بعد طلوع فجر است و نهایت تا شرح امام بخاری و عادات مسلم در آن مختلف بود و لکل درجات مما عملوا و الله اعلم بالصواب و ششم اشتغال باجمعه و ذکر و قرات نماز که امام بخاری برای وجوب فضیلت تکبیر ثانیته شده بدان جنبه برای اشتغال باجمعه امر خواهد بود و ششم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیشتر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیشتر بعضی بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان است و در دیو اهب در نه میگوید که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است وی گوید که این عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب الصلوات مگر از قبیل الزابین و این سخن غریب است انتی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز گوید در مصاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه بخواند خاموش باشم پس تحقیق نفوخت یعنی اگر بخوابد و دیگر برآمد که بسکوت باید که بشارت کند و الا همان لازم آید که از آن منع میکرد و این عین خود کلام بود و چون از امام معروف که اعلی و فضیلت است از سنت و تحت المسبب منع کردن از آنها بطریق اولی بود که کافی شرح این انعام و ذکر الصلوات در وقت خطبه و انادیت و آورده در وی در کلام مصنف نیز و فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی و جابر بن عمر آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر دست نردا بل علم که کرده داشته اند و کلام در وقت خطبه و اختلاف کرده اند و در اسلام و شمیم طاعن بعضی کرده دارند و بعضی نخست گفتند انتی و مذموب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوٰه نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد و قطع گردانند نماز را بر خود بر دور گشت و نزد صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام نکنند لباس بهت چه که است از جهت احوال بعضی اجتماع بود و نیست درین دو وقت اجتماع و در جامع ترمذی در تکبیر بعد از نزول امام حدیثی بهم آورده است بخلاف نماز که امتدادی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بمرحمت صلوٰه و کلام کند و نیز گاهی حکم بطلوع قطع کلام نیز میسر نگردد و تمام مالک در سوطا آورده که از خروج الامام فلا صلوٰه و لا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرامت است و معروف آن است که این از کلام نه بری است و میگوید که ابن ابی شیبہ در صفت خود از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان گروهی بنده اشتد صلوٰه را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی تحت است و واجب است تقلید وی نزد انتی و گفته اند که این نماز تا فایده است و الا قصای فایده در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف است که آنکه دو فرشته خطبه نمیشوند سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از تاخرین گفته اند که دو فرشته در وقت خطبه مشغول بودن بذكر تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود در شرح

این الهام گفته که در اتم است در وقت خطبه کلام اگر چه امیر معروف باشد یا سنج و تحلیل و خرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است
تسمیت عاقل و در سلام و بر وایتی از برای یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و عاقل بشنود که فرض است اگر در سلام اذن باشد و از
جست آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و در وقت در دل باشد تا غل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای
عطسه نیز در بدل گوید و در ذکر اشرار بیستیم و دست مکروه نبود و هو الصبح و در نظر در کتاب و اصلاح آن قبل بر وایتی از برای یوسف
آمده است و نزد شافعی و احمد و سنی و غنمین تحت المسح واجب بود اگر چه در خطبه آید ولیکن باید که ایجا کند و در از نشاء و دست
ایشان حدیث جا برست که در صحیحین بطریق متعدد آمده که مردی که نام او سلیمان است در مسجد را مد و بنشست و آن حضرت صلی
العه علیه و آله وسلم در خطبه جمعه بود پس آن مرد فرمود برخیز و دور رکعت بگذارد و ایجا رکعت در آن و نزد خفیه چون تحت المسح
واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و یک حدیث منخ نماز در وقت خطبه اگر بگذارد مکروه باشد و مذمب مالک و سفیان ثوری
و جمهور صحابه و تابعین نیز همین است که در اقال النوی و فرمودن آن حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم شاید که پیش از ورود و منخ بود یا
مخفف و من بهان مرد باشد که در آمد و السلام و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم قطع کرده باشد خطبه تا
آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع پنجین است چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آید و رکعت و یوزا
صلی الیه علیه و آله وسلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم مرد را که بگذارد دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این
حدیث در مسلا و موصلا روایت کرده شده است و مرسل نزد اجماع است خصوصاً که مرفوع نیز آمده و خالی است از عبارات چه
غیر وی ساکت است از قطع خطبه و امساک از آن و این زیاد است و زیادت ثقه مقبول است امتنی و در تکرار مشکوٰۃ نیز این
حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند که امر نماز آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مجلس
بود و آن حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم میخواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان جمع برخیز و
و نماز کند تا او را ببیند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی بوجود هم آمد و جامه بوی دادند و این وجه
خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه مسجد در آید دو رکعت نماز بکند و بخود رکعت در آن
ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معام شد از حدیث
دارقطنی و بعضی گفته اند که این صلوٰۃ که حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم آن مرد را بگذارد آن کرده نماز صحیح بود که از آن
نوت شده بود و آن حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم آنرا بکشف یا بوسی در یافت و کلام درین باب ببنایت طویل است در
فتح الباری به تفصیل ذکر کرده و نقل آن از محل وقت بیرون بود و طلب ثقه خاصیت و هم سورة الکف درین روز خواندن
چون حضرت صلی الیه علیه و آله وسلم فرمود من قرأ سورة الکف فی يوم الجمعة کسب کثیرا و اند سورة الکف را در روز جمعه بطریق نور روشن
برای او نور می بخشد قدیمه از زیر قدم او ای عیان السماء تا بلندی آسمان یعنی بیوم القیامة روشن شود آن مرد بان نور
که ساطع گردد در روز قیامت و عطف که تا بین الجمعین و آمرزیده شود مردان را هر گنا و صغیره که واقع شود از وی میان و جمع
سیوطی این حدیث در مجمع الجوامع از ابن عمر آورده و نیز از حاکم در مستدرک و از بیهقی در شعب الایمان آورده
من قرأ سورة الکف انما له من النور ما بین الجمعین و در روایتی از بیهقی است از ابن النور ما بینه و بین البیت لیتقوا و اما
و فضل سورة الکف و قرأت آن در روز و شب جمعه بطریق متعدد آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز آنرا در وقت استوار و در
مکروه نیست چنانکه در مسالک ایام مکروه است و تفسیر بنا فله اشارة است بآنکه نماز فریضه که قنای یافت باشد جایز است

در سائر ایام نزد شافعی و هر که موافق اوست و متسک کرده است بحدیث متفق علیه من تا من عن ماله او نسیا فلیصلها اذا ذکرها
 چه از این حدیث معلوم شود که وقت قضای نوافیت وقت یا آمدن اوست هر وقت که یا آید اگر چه در وقت استواء و طلوع
 و غروب باشد و زود اقام ابو حنیفه فرض و نقل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر است که مسلم روایت کرده
 از امه حدیث روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی گزد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عام است
 شامل فرض و نقل و تحقیق آن است که این هر دو حدیث عام اند شافعی تفصیل میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای نوافیت
 و ابو حنیفه حدیث قضای نوافیت را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم است و چون بیچ و عزم جمع شود ترجیح محرم راست و این جواز
 نافله نزد استوار درین روز مذہب بیشتر علمایست چه ابو قتاده چنانچه او آورده روایت میکند که تنبیر صلی الله علیه و آله
 و سلم مکرر میداشت نماز نیمه روز الار و زجمع و فرمود دوزخ را درین وقت می افروزند در هر روز باین علت مکرر
 داشت نماز را درین وقت چنانچه پیرجم در حدیث مسلم از عمرو بن عبسہ آمده است الار و زجمع که بجهت فعل این روز
 وسعت رحمت حق تعالی در وی دوزخ را بنی افروزند پس نماز در وی مکرر نباشد و نیز استدلال میکنند بصفحت بر جوان
 نافله در وقت استوار و زجمع با آنکه میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوٰۃ نافله در روز جمع از اول روز تا زمان
 خلیه و چون خطبه بعد از وقت زوال است لازم آید از استحباب صلوٰۃ تا این وقت و وقوع آن در وقت استواء افتد بر و شافعی
 با ساینده فتوٰه از ابی هریره روایت کرده که نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الصلوٰۃ انما تکرار
 نصف النهار در نیمه روزی نزول آسمان تا زوال پذیرد و آفتاب و بگردان استوار الا یوم الجمعة و علماء درین مسئله
 یعنی در جواز نماز در وقت استواء اقوال است یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر پنج حال خواه حال ادای نوافیت
 باشد یا نوافل یا مندورات یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و در پنج روز خواه جمع باشد خواه
 آن و این مذہب امام مالک است رحمه الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمع و غیر جمعه است و این مذہب
 امام ابو حنیفه است و قولی بلکه مذہب مشهور و معتاد از امام احمد است از جهت کثرت احادیث و اقع در کراهت نماز در اوقات
 خمسہ مطلقا بی تفسیر بجمعه و لیکن نزد امام ابو حنیفه مطلقا شامل فرض و نقل فرض خود اصلا جائز نیست و در نقل شروع
 جائز است و واجب است قطع او و قضاء در وقت غیر مکرر و اگر تمام کند نیز از عده نرومی که بسبب شروع ثابت شده
 می برآید و در سبوط گفته قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص بقتل نعم در استثنای جمعه ابو داؤد
 و ابن عدی از ابی قتاده حدیثی آورده اما ابو داؤد گفته که ابو الحکلیل که راوی است از ابی قتاده ابو قتاده را ملاقات نکرده
 است پس استناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و استناد ابن عدی نیز ضعیفی دارد و شافعی و پیغمبر
 آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارد در اطلاق نمی مشایر اند این روایات معارض بدان تواند شد
 با آنکه نزد فقاهن بیچ و عزم ترجیح محرم راست و الله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمیع ایام است خیر روز جمعه که
 وقت کراهت درین روز نیست و این مذہب امام شافعی است و جمیع محققان و مذہب امام ابو یوسف نیز همین است بدانکه خل
 که در میان علماء در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استواء است والا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز و غیره
 مکرر است با اتفاق کذا ذکر فی شرح المحاوی دیگر بدانکه همچنین امام شافعی از منہ روز جمعه را ازین حکم خارج دانسته از آنکه
 آنکه معظم را نیز در جمیع اوقات دانسته گفته که نماز در هر وقت که بگذارد مکرر نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن

از احادیث که است و همچنین است مذهب امام احمد و لیکن مخصوص است نزد ایشان در کتین طواف و ظاهراً بعض احادیث نیز در آن است
و مذهب شافعی جزو مطلق نماز است و در هر دو تمام اوقات روایت کرده اند و در سنائی از حبرین مطعم و در قطنی از ابن عباس
که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین عبد مناف منع نکند هیچ احدی را که طواف کند یا این بیت و نماز بگذارد و در هر ساعتی
که خواهد از شب یا روز طبیعی گوید که تقیید بطواف قید بان نیست بلکه هر که در مسجد حرام در ایذان حکم دارد و تقیید بطواف بجهت آنست
که غالب آن است که هر که در آنجا و آید برای طواف در آید و این بجهت شرف و کرامت است که معظمه است تا در ایام مردم فتنه آنرا در هیچ
اوقات و در شکوه از احمد و وزین از ابی ذر و در دو گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت نیست نماز بعد از
صبح تا طلوع کند آفتاب و بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بلکه و نزد امام ابو حنیفه که است عام است جمیع از من و او گفته را پیش
و پسلی که گذشت و اما در تمام خاصیت و از او هم استحباب خواندن سوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه یا خواندن سجده رکعت
الاعلی و قاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی ازین دو طریق قرأت مواظبت مینمود چنانچه در فصل قرأت معلوم شد
و اقتصار بر بعضی از سوره جمعه از اول تا فینبک یا که تمام تعویذ در رکعت اول و بر بعضی از سوره منافقین از آخر یا ایها الذین
آموزاد در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم است استحباب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت است که در قرأت تمام سوره
مطلقاً و در خواندن سورتین در پنجشنبه صحت واقع است و جمال الله مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن
دراست بینمایند خاصیت سیزدهم آنکه در آنچه عیدری است است را که در هر هفته مکرر میشود و تسمیه جمعه بعد از احادیث واقع
شده است چنانچه بیعتی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای گروه مسلمانان این روزی است
که گردانیده است الله تعالی او را عید و شادمانی عمل کنید و از آنم که بر موصوفه را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث
دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز سید است پس بنگردانید روز عید خود را روز صیام و لیکن بگردانید او را روز ذکر مگر آنکه غلط
کنید یا بام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه به اسم لاله میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مروی است از ابوبایر بن عبد المذکر الهذلی
بر رقه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بنی در تاریخ از سعد بن عباد و روایت آورده اندان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها
عند الله و هیچ عظم عند الله یوم الایام و یوم الفطر یعنی چون او را عظم از روز شنبی و فطر گفت لاجرم او نیز عید می باشد عظم
ازین عیدین و دلیل عظمت این است که فیه در روز جمعه خمس مختلای پنج فصلت است خلق الله فیه آدم و هبط الله فیه آدم الی الارض
و فیه توفی آدم و فیه سائر الایسالی الله فیه العبر شیاء الاعطاه الم یسأل حراماً و فیه تقوم الساعة مامن ملک مقرب و لا سما و لا ارض
و لا ریح و لا جهال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان شیفتن من یوم الجمعة مگر آنکه میرسد این اشیا از روز جمعه که بناگاه قائم نشود
قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بی تعیین آن پس ایشان در هر جمعه مترقب و خائف
از آمدن و درین حدیث و اب و طیور ذکر نکرده ما لعله یعنی این اشیا که اصلاً محل علم و الهام نباشند چون بر سرند و اب و طیور
که فی الجملة علم و شعور دارند بطریق اولی و چون و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ قاعده ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت خاصیت
چهاردهم آنست که بهترین جامه ها و نیکوترین لباسها که قدرت بان میرسد درین روز برای نماز وی بپوشند مادام که لباس
ناشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید مخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و این خاصیت گویا متفرع است بر خاصیت سابق که تسمیه او بعدی است اگر گفته شود که این هر دو خاصیت مخصوص نیست
بجمعه چه غیروی که روز عیدین است نیز سبب بعدی است و مستحب است در وی پوشیدن احب لباس چرا پیش آنکه از تخصیص جمعه است

بان در ایام هفتمه نسال و باین معنی اشارت کرده بقول خود عید می ست که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع بر آن است
 وی نیز بشکل این قید مقید خواهد بود و در سند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطریق متعدد و الفاظ متعارف از جماعت جاه
 ثبوت است سن القتل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعضی طرق آمده غسل الجنابه و منی وی نزد اکثرین آن است که مراد
 غسل کامل مستحیج ارکان و شرائط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعضی گویند که این اشارت است باستجاب جماع و نه
 روز برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر رویه و سد باب نظر بر نشان و نوید این است روایت غسل بجهت دید و حدیث اوس بن
 اوس چنانکه بیاید و اوس بن سلیم و اساس کند از وی خوش آن کان را اگر داشته باشد یعنی تکلیف و وسایل نکند و پس من حسن ظاهر
 و پوشش از نیکوترین جامه که دارد و مخفی بستر برود آید برای نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیا السکینه و حال آنکه غالب بود و هر
 سکون و آرام و دو قاری می نظر اب و بر نشانی ظاهر و باطن حتی یابی السجده تا آنکه بیاید مسجد جامع را فریاد پس بگذارد و نماز آن
 بخواند اگر رو نماید و خوش آید و در رای او نبیند یعنی نمازی پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و بطریق مصنف
 تحقیق کرده خود حسنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب کعبین ثبوت مسجد است مگر آنکه آنرا مستثنی دارند
 البقیه احادیث دیگر و انداء العلم و لم یوفوا اعدا و ایدان کند و در آمدن صفت نماز پنج کی را بخوبی رقاب چنانچه در طرق دیگر صحیح آمده
 و در اینجا اشارت است که اگر بیاید و خوشیست بخوبی رقاب و بر خیزانیدن کسی را از مجلس و پا مال کردن جامه کسی و مانند آن دخول
 و جعت اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل است ثم الفست بستر خاموشی گزیند و از خرج امامه حتی لصلی از وقت بیرون
 آمدن امام برای خطبه تا گذاردن نماز این مؤید مذهب امام ابوحنیفه است در انصاف بعد از خروج امام چنانکه گذشت
 کانت کفاره لما بیننا باشد این مذکورات یا نماز کفارت مرگانیان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر واقع شود و بی سنن
 ابی داود و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام ان رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول علی السبر فی یوم الجمعة
 بیگفت بر من در روز جمعه ما علی احکم نیست هیچ پایی و شاهی بر یکی از شما و استری اگر بخیزد و ظاهر آن است لومعنی ان است
 یعنی اگر بخیزد و تو بین و بعد از آنکه روا از ایا قیص و از آن باشد و در روایتی ان تجذ تو بین یعنی بگیرد و نگاهدارد و دو جامه را
 یوم الجمعة برای روز جمعه سوی تو بی منته و رای دو جامه منست خود و منست بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء و از اسمعی الحاکم
 کسر می نقل است بمعنی خدمت یعنی جامه ای که بمندهل است در سائر ایام و در بعضی روایات آمده که آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم را دو بر بود مخصوص روز جمعه می پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر یکی جامه زد که بر حاجت برای
 مصطلحتی که عائد بکمال دینی گردد و نگاهدار و دخل بر نه نیست و لهذا نماز را در ثوب منته مکرره داشته اند خاصیت پا نزد جمیع
 جمیع مسجد است یعنی خود سوختن و این باین بر عروت و عادت است و اصل مراد خوشبوی گزیندن مسجد است هر بوی خوش
 که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوی خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را تسبیح خوانند
 و نیز برای دفع بویهای ناخوش که از جامه ها و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنیت و مشروعیست غسل و تطهیر و تطبیع
 گفته اند و امیر المؤمنین علیه السلام روز جمعه میفرمود که مسجد را تمیز میکردند خاصیت شان نزد جمعی آنکه انکاشای سفر و احتیاج آن در
 روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسیکه جامه بروی لازم است که حر ذکر یا لغ مقیم صحیح غیر
 اعمی خارج و سحران باشد و این مذهب جمیع علماست و مانند آن و اصل آن است که سبب او نزد ایشان جزو مقارن اوست تناول وقت
 لغیرت فرصت و مرافقت و انقطاع از دوال و مانند آن و اصل آن است که سبب او نزد ایشان جزو مقارن اوست تناول وقت

و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافرست حجج بروی واجب نبود ولیکن چون اختیار سفر در وقت
 باعث اعراض و تخلف از طاعت است با وجود ورود و عید بجهت برکت و خلدان بی کراهتی نبود چنانچه سرحدی در شرح هاید
 نقل میکند که مذہب ابی حنیفہ بعد از زوال کراهت است و اما مذہب شافعی آن است که سفر در روز جمعه اگر چه پیش از وقت زوال
 و در وقت صبح بود حرام است بخدیجی که در اقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من مسافر من دار اقامتہ یوم الجمعة
 کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه و عت علیہ الملائکۃ و عای بد میکنند بروی و فرشتگان آن را لا یصح فی سفره کہ مصحوب برکت
 و امانت الکی نشود و درین سفر گویند یا کہ اشارت است بقول ما فورہ کہ آمده است اللهم انت صاحب فی السفر و الخلیفۃ فی الایام و قتل
 و گفت و روایت کرد حسان بن عطیہ اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرست کند مرد روز جمعه و عا علیہ النہار و عای بچی کند
 بروی روز جمعه یا پرو زان لایمان علی حاجت کہ امانت کرده نشود از درگاه حق سبحانہ بر آوردن حاجتی کہ درین سفر
 دارد و لا یصح فی سفره و مصحوب برکت گردانیدہ نشود آنکس در سفرش و سیوطی و جمع الجوامع از ابن عمر روایت
 عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ آورده کہ جمیع منع نمیکند از سفر ما دام کہ حاضر نشود وقت و ی خاصیت هفتہ ہم چکر پیاده نماز
 برو و ہر یک گام ثواب بیک سالہ روزہ بیابد و در سند امام احمد و مسند عبد الرزاق و جامع ترمذی و سنن ابو داؤد و سنن ابی
 ابن ماجہ از ابن ابی اسامہ است من غسل غسل بر تشدید و تخفیف ہر دو آمده و معنی تخیل غسل دادن غیر ریائی
 باعث شدن او را بر غسل کنایت از جہات امرأۃ است کہ موجب برکسر شہوت است و تشکیک باطن و معنی تخفیف چنین گفتہ اند
 کہ غسل راسہ با غلطی و غیرہ و غسل یوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و بکر بر تشدید است یعنی آید بنا بر سرعت و راول وقت و
 ایتکہ یعنی دریافت اول خطبہ را و با کورہ او را در بعض روایات بزیادت و شوشی و لم یکرب نیز آمده و و نامن الامام و نزدیک
 نشست از امام فاضلت پس خاموشی گیر و فی روایت و استمع و لم یبلغ کان لہ کل خطوۃ یخطوہا یا شہدا و راہبر گامی کہ بزند
 صیام ششہ و قیام ہار و نہ و نماز شب بیک سال و ذلک علی السیر و دادن ثواب صیام ہار و قیام لیل بیک سالہ در مقابلہ
 آمدن جمعہ باین صفت اگر چه علی قلیل است آسان است بر خدا و فضل و عطای او را انعمی نیست و در فضل مستی لبوی مسجد
 برای نماز مطلق احادیث واقع شدہ بہر خطوہ کہ زندر رفع کردہ شود و رتبہ و نوشته شود و بیایست خطوہ ہر ای وی حسنہ و نحو کہ در شہاد
 بخطوہ و دیگر سیر و ہر آئینہ را از خانہ مسجد برای نماز فرض اجر ج و برای صلوۃ صبحی اجر عمرہ است و بشارت است مریدان و نگار
 در تار بیک مسجد بنور تمام روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل و صیام ہار مستند از خصوصیات مشی بہ جمعہ است خاصیت ہر دم
 آنکہ این روز کفر سیدات است سلمان روایت کردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرما گفت اندری یا یوم الجمعة آیا درمی یابی ای
 سلمان کہ چه چیز است و چه صفات و فضائل دارد و روز جمعه قلت گفتم ہو الیوم الذی روز جمعه روزی است کہ جمع اللہ فیہ الامم
 جمع کردہ است پروردگار تعالی در وی افرینش پدر آدمیان را کہ آدم علیہ السلام است سلمان این قدر از اوصاف روز جمعه
 کہ پیدا است بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتی اوری لیکن من میدانم و مکن میدانم کہ یا یوم الجمعة چه چیز است
 صفات روز جمعه لا یطہر الرجل طہارت کند مرد و نجس شود و ہر یک کند و چنانچہ باید کہ طہارت را تم باقی الجمعة نیست بسیار
 برای نماز جمعه فنیست پس خاموش نشیند و استماع خطبہ کند حتی بعضی الامام صلوۃ تا آنکہ تمام کن امام نماز را الاکانت کفارت
 مگر آنکہ باشد آن نماز باین اعمال مذکورہ کفارت لمانر گناہانی را کہ واقع شود ند بینہ و بین الجمعة المقبلہ میان وی و میان
 جمعہ آئینہ و سیوطی و در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طہارت تا آخر برداشتہ نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفارتہ

من الجمعة واحاديث بسيار درين معنى ليكن بالنظر على هذه الروايت چنانكه احمد و مسلم و ابو داود و ترمذى و ابن ماجه از اين حديث
آورده اند و از غير آن انظر في ديگر خبر آمده اما پوشيده نمايد كه كثير من اين حديث مخصوص بزمان جمعيت بلكه وضو تا وضوى ديگر و هر
نماز تا نماز ديگر در رمضان و ديگر مكلفست مگر آن را كه ميان هر دو از اين با واقع شود چنانچه در احاديث صحيح آمده
مگر آنكه اين را خاصيت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال است بر آن و شك فيست كه پنج روزى و بيكر اين
خاصيت ندارد و اما مضمون احاديث ناظر در نماز جمعه است نه روز يادگوييند اين خاصيت روز جمعه است باین افعالي كه در وقت
يمنى پنج روزى معين نيست با اين اعمال كه در شان او در شرح خاصيت كفارت و ذنوب و ورود يا فتنه الازم و جمعه فافهم
خاصيت نوزدهم و نوزدهم را در غير روز تاليش ميدهند الازم و جمعه از آن رو كه افضل لام و فعل و در دو انوار رحمت است چنانچه
آمده است كه آن چه تمسك به كل يوم الازم و جمعه و بسبب عظمت و احترام مردم اين روز را و اشتغال بوظايف و اوارا جمعه عبادات
و طاعات درين روز زياده از ساير ايام از مردم واقع ميشود و معاصي كثر صاد و ديگر دو عبادت چنانست كه بسيارى از اهل خيبر
و متوفلان در ايام ديگر روز جمعه بكي از ارتكاب معاصي مجتنب ميشوند و اين يعني رياضت طاعات و قلت معاصي همانا معنى
حديث است كه تاليش روز پنج روزى و جمعه در روز نيمه چنانچه معنى چون معاصي و ذنوب باعث دامن دوزخ و تاب دادن و گرم كردن
وي ميشود و قلت و ندرت آنرا كنائات از عدم آن ساخت اين تاويلي و مناسبى است كه در بيان معنى حديث كرده والا
حقيقت همان است كه آتش دوزخ را درين روز تاليش نميدهند و ظاهرا آن بود كه عدم تاليش دوزخ را درين روز خاصيتي
ميساخت و كثر عبادات و طاعات و قلت معاصي و ذنوب را خاصيتي ديگر علاوه وكي ساختن با عقيان عين تاويل و علاقه است
كه مذكور شد و الله اعلم خاصيت بيستم آنكه درين روز ساعت حاجت است و هر بنده كه در آن ساعت حاجتي بخواد مقبول
گردد اداي كرامت و حاجت نصيب گشته و در صحيحين و موطا و سنن و نسائي ثابت است ان في الجمعة لساعة لا يرد فيها عسر و هو قائم
يصلى يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه و قال و در روايتي اشار بيهه و قيل لها معنى قال نيز اشارت و قول مسند باعضا معنى
اشارت بدان اعتقاد احاديث بسيار آمده چنانچه قال بيهه اشارت كرده بدست خود و قال بيهه اشارت كرده بدست خود و قال
بر جمله اشارت كرده بپاي خود يعني اشارت كرده آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم بدست خود كه آن ساعت مقبوم شد
يعنى ساعت خفيف است و علماء از صحابه و تابعين و بن بعد هم درين ساعت خلافت مست بر دو قول بعضى ميگويند كه باقى است
و هم در زمان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم با بعد از رفتن آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم از اين عالم مرفوع شده و وجود
و تاثير آن از خواص زمان كرامت نشان رسالت بود و اين قول را ابن عبد البر از قويم نقل كرده و ترجمه نموده است
وقاضى عياض بالي گفته است كه اين قول و اسلف بر قائلش ر كرده اند و از ابو هريره پرسيدند كه قويم ميگويند كه آن ساعت
روز جمعه كه مستجاب بود در دوى دعا برداشته شده ابو هريره گفت در رخى گفت هر كه اين را گفت آن ساعت موجود است الا
در هر روز جمعه و صاحب الهدي ميگويد اگر مراد قائل آن است كه آن ساعت معلوم و معين بود پس برداشته و گرفته شده
از امت و هم گشت اين سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقيقه عمرو دست اين سخن بر قائلش قوا
صحيح است كه چنانچه در زمان آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم بود همچنان در وقت خيز باقى است پس بعضى
است در جمعه واحده از هر سال اندر جمعه از هر هفته چنانكه كعب اجار مراد ابو هريره را گفت و ليكن چون ايو
دوى از آن رجوع نمود اين قول باطل و منقطع باشد پس قول صحيح آن باشد كه در هر جمعه است وليكن

خلاف است که در وقتی معین است از روز جمعه یا از وقتی معین نیست و اینجا نیز دو قول است یکی آنکه آن ساعت را به هم گذاشته و محقق
 داشته اند و در روز جمعه تغییر شب قدر در عشره اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است این تخریم و حاکم با سنادهی که دارند از ابی سلمه
 گفت پرسیدم با سید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده تا نایده ششم من آن ساعت را
 بستر فراموش گردوانیده شدم از آن چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب پرسیده جز آنکه
 کعب اجبار میگفت اگر کسی قسمت کند جمعه را به چهار جای متعدد هر یک آنکه بیا بد آن ساعت را یعنی در یک جمعه از اول روز بدعا ابتدا
 کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا برسد باختر نماز
 و مستوعب شود تمامه نماز را باین طریق دریا بد آن ساعت را و اگر تا سه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از
 ابن عمر منقول است که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان است نیز این ساعت را دریا بد و لیکن آنچه کعب اجبار گفته
 آسان تر است و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب معنی این است که گفته اند مستحب است انکثار دعا در روز جمعه
 یا سید آنکه شاید مصداق ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اعم عظمی بی نیاز
 بر اجتهاد و طلب و استیعاب وقت بعبادت گرد و قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی و دیگر است
 گاهی در اول روز و یا شاید گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند و درین
 روز البته این چنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را ندانند هر چه مخفی و آما غزالی گفته که این
 اشبه اقوال است و جزم کرده بدان این عساکره و غیر وی و محب طبری گفت اظهر همین است و برین تقدیر آنچه از کعب اجبار
 تقسیم اوقات جمعه بحسب دریافت آن ساعت نقل کرده اند قائمه کنند و بدان جنم بدریافت آن حاصل نشود مگر قولی که
 که تمامه روز متصل مشغول باشد و کسی که میگوید وقت آن معین است اختلاف کرده اند و بیان آن بر مایه قول بلکه بر مایه
 از آن قول و از ابی بریره مروی است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب
 جمعی از علما که تفصیل بن عیاض از ایشان است این را از ابی بریره روایت کرده اند و لیکن که از رواة این اثر است ضعیف است و
 اینها قولی دیگر است که از طلوع فجر است تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و این عساکره این را از ابی بریره هم از طریق
 است در آن داخلست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز از احکامیت کرده و عبارت بعضی از ایشان مابین
 طلوع فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز وضع مثل روایت اول است و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از
 اسباب ضعف است که مشعرت بنوی از تذبذب و اضطراب و از ابی بریره در میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر
 تا بکبیره احرام نبر آمده که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن مجری
 و ابی العالی منقول است روایت کرد عبد الرزاق که حسن آنرا از زوال شمس بحسب و ابن المنذر از ابی العالی نیز مانند آن آورده
 و روایت کرد ابن عساکره از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکرد ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال بود
 ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و مانند آن است مثل
 سوم گاهی است که موزن متروک کند در اذان جمعه و این از عافیه مروی است ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه
 مثل روز عرفه است که گشته میشود در وی درهای آسمان و در وی ساعتی است که سوال کنند در وی سنده از پروردگار تعالی چیزی
 مگر آنکه بهر او را گفتند کدام ساعت است آن یا ام المؤمنین گفت و قیله اذان گوید بخود من نماز جمعه را و این غیر اقوال سابق است

چهارم باشد که از آن متأخر شود و از زوال قول چهارم ساعتی است که امام برتر نشینند تا آن زمان که از آن تا فراغ شود و سلم و ابو داود
 این را از ابو بکر بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم
 پدر خود را که میگفت شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سلم که میگفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا ما بین جابرس
 امام است بر سبب تا فراغ شدن وی از آن تا قول پنجم آن زمان است که نماز جمعه میگذارد و ترندی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله
 ابن عمر و ابن عوف از پدر راجع هر دو روایت کرده اند که گفت آن که امام ساعت است یا رسول الله فرمود و وقتیکه گذارد
 میشود و نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبد الله را تضعیف می پندارند و در روایت و بهیاتی این قول را در شب الایمان روایت کرده
 بهین و جهت بلفظ ما بین آن نیز از امام من المذنب المان نقضی الصلوة و ابن ابی شیبہ روایت کرده از ابو بکر و اسناد وی
 قوی است و در روایت وی آمده که ابن عمر آستان کرد این روایت را از وی و دعا بکثرت او را که در مسج در سر او این قول را
 از ابن عمر بن یزید روایت کرده اند قول ششم همان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است این المذنب المان را از ابی السوار و وی
 عبارت من الزوال المان یظل الرجل فی الصلوة و ابن السبع بلفظ المان یدخل المان روایت کرده قول نهم چون آفتاب بگردد
 یک وجب تا مقادیر یک گز شود روایت کرد این قول را ابن المذنب و ابن عبد البر باسنادی قوی از ابی ذر که زن وی سوال کرد او را از آستان
 جمعه و جواب داد وی باین کلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفه
 از ابی سلمه از ابی حمید مرفوعه و ابی نعیم در معیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعه و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعت
 است از زوال و این قول بیشتر صحیح و تابعین است روایت کرد این قول را ابو داود و نسائی و حاکم باسناده حسن از ابی سلمه و
 جابر مرفوعه و روایت کرده اند را مالک و ابن خزمیه و ابن حبان و اصحاب بسن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام قول دهم
 آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز ابن جریر این را از شیبی و از ابی هریره بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر
 استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سوم است از آخر روز جمعه صاحب نخعی این قول را حکایت کرده و در سند امام احمد بن حنبل
 ابی هریره مرفوعه آمده بلفظ یوم الجمعة فی طبع طینه آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این بی بی ضعیف
 است و در اتصال وی سخن است و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث
 ساعات و احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثلثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی ساعات ثلثه بود و کذا قیل مصنف و غیره و نیز معنی اول کل
 کرده اند و هو الاخر این یا زده قول است که مصنف ذکر کرده و اینجا افعال دیگر نیز هست قول دوازدهم قوی است که از ابن گوید
 برای نماز باشد و ذکر کرده و ابن بعض متأخرین و نسبت کرده و تنجی آخر باین ابی شیبہ از عاصم بن حذافه اول ساعت بعد طلوع شمس
 ذکر کرده است این را شایع تنقیه و متابعت کرده و در محب طبری و در شرح قول چه اردی نزد طلوع شمس حکایه الغزالی فی الاحیاء
 یا آخر هم بعد از زوال تا گشتن سایه نصف ذراع حکایه المحب الطبرسی فی الاحکام و قبله الذی المذنبی شش و دهم نیز بعد از زوال لیکن
 تا گشتن سایه یک ذراع حکایه خباصن و الترمذی و التووی و جده هم از زوال تا خروج امام خطبه حکایه القاضی ابو الطیب الطبرسی نیز دهم
 از زوال تا غروب شمس حکایه الروایا عن الحسن و ذکر بعض متأخرین فی شرح البخاری و در دهم نیز در خروج امام بخلیفه روایت کرده این
 احمد بن یحیی در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی بمردی گذشت که می خورد درین وقت پس تنبیه کرد و او را تمییز مایه
 خروج از آن اقامت نماز این نیز منقول است از حسن بصری و از احمد بن حنبل و کما از آنکه که امام شود بیج تا حلال نشدن
 آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سنی یکجه است تا فراغ از نماز سعید بن مسروق این را از شیبی روایت کرده و حمید بن رنجویه

و بنوی در شرح سنن ابن عباس آورده است و دوم نزد تاذین و نزد مذکیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را
بعضی علماء از عرف بن مالک اشجعی صحابی تبیین و سوم نزد اذان و بر آمدن امام و اقامت روایت کرده این را ابن ابی شیبہ و ابن
اذابی امام تبیین و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرده این را ابن عبد البر از ابن عمر فرمود و هشتم
وی ضعیف است تبیین و پنجم تار سیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الایمان تبیین و ششم نزد جلوس امام بین خطبتهین
حکایت کرده است این را طبری از بعضی شراح مصابیح تبیین و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرده این را ابن ابی شیبہ و ابن
جریر و ابن المنذر با سند صحیح از ابی برده و تعبیر کرده از وی غزالی بلفظ اقام الناس لی الصلوة تبیین و هشتم هنگام قیام نماز
و ایستادن امام و در مقام خود این را المنذر این را الحسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سند ضعیف تبیین
و نهم ساعتی که پیغمبر از صلی الله علیه و آله و سلم دردی نماز گذارده چه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم گذارده افضل اوقات و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیره ها همه وسائل است و مقصود نماز جمعه است حتی ام
در نماز عصر حتی و یک بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب حتی و سوم در وقت غیبی بیش شمس که نصف دی ظاهر باشد و
نصف دی غائب روایت کرده طبرانی این قول را در اوسط و در اقلی و در غیبی و در شیب فضا لک اوقات انظر فی زید بن علی بن
الحسین بن علی سلام الله علیهم جمیع گفت حدیث کرده در امر جاریه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث کرده
مراقا طه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرو آید نصف آفتاب
برای غروب پس بود فاطمة که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند آفتاب در وقت غروب و چون خبر داده
میشد فاطمة بدان اقبال میکرد و برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال در
این اقوال است که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و اول آن آورده و پنج و ششم
ورفع و وقت آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال هر چنان
نیست که جمیع جهات متناظر و متخالف باشند بلکه بسیاری از آن تجدیدی است که متخی است با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که عجب
و شامل است تمامی آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آن است و جزوی از آن بلیل آنچه واقع شده است
در حدیث ثقیلها و در حدیث دیگر وی ساعت خفیفه چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فائده ذکر این وقت
آن است که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای نفل آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلاً و بسیاری از اقوال
تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و وقوع آن ساعت را در آن وقت بطور اکتفا و امارات اجابت در آن بقیاس و چه تامل
خود باین تقریب ثقیل بسیار متناظر و اختلاف قطعاً و ارجح و احقری این اقوال مذکوره و در قول سنت اول که از جلوس امام است هر چه
تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشجری که صحیح است و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
و بی ما بین ان کلین الا امام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است ظاهر عبارت
مصنف موم است که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم است که آخر ساعتی است از روز
زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسی و عبد المذین سلام است و قول عبد المذین سلام آخر ساعات از ساعات
نهار است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در از رجحیت قول اخیر ازین دو قول میگوید صحیح است و هر چه
ما درای این دو قول است یا موافق است هر دو را یا یکی ازین را و در فتح الباری نیز میگوید بلکه ارجح اقوال این دو قول است و هر چه

جز این دو قول است یا حقیقت الاسناد است یا سقوف که مسند کرده تا آن که با جهتا خود بی سماع و توقیف و معارض نمی شود
 این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از آن که
 دانانیده شدم آن را به احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش ازین و دو قول باشد و باز اختلاف است ساعت را که ازین
 دو قول راجح تر کدام است بهیچ وجه از علماء قول اول ترجیح گفته اند بیچگونگی که بگوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جدید ترین
 چیزی است درین باب و قرطبی گفته که این حدیث نص و صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجا نبی غیر وی و امام نووی
 گوید به صحیح بل الصواب لذی الیچیز غیره نیز این حدیث مرفوع است و صریح است و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر ترجیح قول
 عبد الله بن سلام رفته اند نزدی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درینجا نبی است و ابن عبد البر گوید که اثبت چیزی درین باب
 حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر ائمّه از تراجم کرده اند و شافعی تخصیص کرده بران و اگر چه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم است
 ولیکن با وجود آن در انفصال سادوی مقال است و این از مملکت آن ساعت است که در بعضی احادیث مسلم احیانا وقوع یافته
 و بعضی از حفاظا آنرا اشتقاق نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب است و لهذا گفت و این قول را ترجیح احوال
 است و دلیل این حدیث صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها شیئا الا اعطاه ایاه و بی بعد العصر و برین
 بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا برین را قول علی بن ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص
 و صریح آمد که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته و در سنن ابوداؤد و نسائی از ابی هریرت روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة و از روز جمعه دو ساعت است فیها ساعة درین و از روز ساعت ساعی است که لا یوافقها عبد مسلم که یافته
 نشود و مسلمانان یسأل الله فیها شیئا سوال کند خدا می تقالی را در آن ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدو خدا تقالی آن چیز را
 آن مسلم را فاقه ساعه بعد العصر سیر طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
 با سند صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه حج شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند
 و کسی از ایشان اختلاف نکرد و در آن که آن ساعت آخر است از روز و فی سنن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام قال گفت
 قلت و رسول الله جالس فقم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود و انما التجذی کتاب الله ما کرده اهل
 کتاب می یا بیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیا بدو را بنده مؤمن
 که نماز میکند و در یسأل الله و جل فیها شیئا الا و قضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشاء انالی رسول الله بعض ساعته
 پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 آن است که هر ساعه ای یا ساعت است یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت است فقلت صدقت یا رسول الله و بعض ساعته
 پس گفتم راست گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است قلت آیه ساعه هی گفتم که ام ساعت است آن قال
 آخر ساعه من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آخر ساعی است از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید
 این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر است در آخر روز یا بدو آنکه فرمود سوال کند در وی بنده مؤمن در حالیکه
 نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انما این ساعت آخر نیست ساعه صلوة نیست
 ساعت نماز قال بلی گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن زیرا که بنده مؤمن از آن ساعی
 چون یکبار نماز بخواند و هم مجلس سیرت نیست در جاسه نماز خود لا یجلس الا الصلوة نه نشاند او را مگر نماز یعنی بر اے کاسه

دیگر نشئت الاخص برای انتظار نماز بنویس صلوة پس آنکس گوید در نماز است اگر چه نماز نیکند این بجا معنی است که عبد السلام بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام احمد عن ابی هریره قال گفت ابو هریره قیل للنبی گفته شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لای شئی سبی یوم الجمعة از چیزی چیز تا میدهد شد روز جمعه را جمعه قال لان فیها طبعته لیلته ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طبعیت پدر تو ای غافل که آدم است و فیها الصفقة والبسته و فیها البسته و در وی است عقیقه و بیه و بیه معانی این الفاظ گذشت است و فی آخر ثلاث ساعات فیها ساعة من دعا الله فیها بحسب کبریه نماز که باین حدیث است لال ربوون آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت اول از روز قرار بود چنانچه در قول یا زیدم ذکر کرد در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده چنانچه بهما سجده کرد و بعد الحاصل از پنج احوال این دو قول را در ترجمه یکی ازین دو بر دیگری اختلاف ماند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جبهه منجمه است در یکی ازین دو وقت ماکور و پنج یکی ازین دو حدیث مجابض نیست و دیگر را با احتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم راه نموده شده باشد در وقتی یکی و در وقتی دیگر بدگیری گویا یکبار رومی آمده که در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چنین آنکه این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار این عبد البر است که گفت فیما بعد درین دو وقت بعدا مشغول شد و از امام احمد نیز مثل این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و اندک اندک درینا اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است هر دو اعی را بشرط تقدم با آنکه زمان مختلف میشود با اختلاف با دو اصل و مقدم میشود بعضی بر بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف جمیع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت که است نیز گفته اند و مانا که فائده گردانیدن وقت مختار را نظریه است همین است اگر چه آن ساعت خفیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد وقت حوز از خطبه یا صلوة و مانند آن مثال پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد در اوقات آن فلیفهم خاصیت بیست و یکم آنکه صدقه را درین روز عزیمت است بر صدقه سال را یا چنانکه در حدیث آمده بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد و درین روز چنانکه میاید بر نزدی اولی بن مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که کدام صدقه فاضله است فرمود صدقه در رمضان و باطلایان حدیث متافات دارد باطلای حدیث فضیلت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقبیح کنند یکی ازین دو حدیث را بدگیری یا هر کدام را بقریه دیگر تا ثابت نشود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان یا که نزدی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غیر است و صدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث است چندان قوی نیست نزدی ثبات خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مختص است بنماز جمعه که مقرون بحطبه است واجب مخصوص بنماز و امور که در غیر آن موجود نیست مثل شرائط نیست اقامت اگر در وطن نبود و استیذان اگر چه نیت اقامت نکرد زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت متقیم گردد و هر دو قرآن اگر صلوة نهاری است و صلوة النهار و غیر آن از شرائط جمعه و جوابا و اداء آنکه معلوم است خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه روزی است سحاب و مختار از برای تفریح و تخلص من عبادات را منجلی و ترک اشغال و نیویه از بیج و شری و عزیمت او بر سالار امام در فصل و عبادات چون عزیمت نرصدیم است بر سالار مشهور عام چنانچه در حدیث آمده که فصل الجمعة علی الایام کفضل رمضان علی الشهور رواه الدلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص است لعبادات واجبیه مثل نماز و خطبه و مستحبیه مثل غسل و تطیب و تغلیف و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوص است لعبادات واجبیه و مستحبیه و چنانکه هر اهل ملتی را روزی متعین شده مثل سبت یهود را

وگنبدن لضا ری را در دوران روز و شب و اوقات واجبه و مستحب را استخراج نمودند و از اشغال و بی‌سوی مطلق و متحرک و در روز جمعه این است
 مرحومه مخصوص از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از اوقات و اوقاع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدیل عاشورا و چون
 روز جمعه را تشبیه داده بر رمضان نموده شب قدر را نیز پیدا کرد و گفت و ساعت اجابت درین روز زمانه شریف قدر است و راه برضای
 در ورود از ازار رحمت و اجابت و ایهام و تسهیل ریافت آن و از آن جهت که این روز فصل و زمین دارد و بر ایام هفته در شمال و غربا
 چنانکه رمضان علما میگویند که هر که روز جمعه ویرا حاصل ید و بعبادت و آداب و وظائف آن فائز گردد و از آن تمام و وظائف سلا
 مانده جمیع هفته ویرا حاصل آید و از او برکات که درین روز تحصیل کرده تمام هفته عائد گردد و توفیق نیز یابد و آنچه واقع شود از سبب
 کفر گردد و روی الدار القنی عن عائشته افا سلمت الی جمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان
 وی را حاصل آید توفیق صیام و قیام و کسب خیرات بقیت شود و برکات و سلامت بگذرد و توفیق و تکفیر و
 همچنین مثل این معنی گفته اند هر که حج بیت الله را در ماه رمضان و تشریقا و احوالا حاصل شود و از وظائف و مناهای و فسوق که
 در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند و حج سنین عمر و بر ابراهیم است و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
 روز آید میزان و معیار و در اسلامت حال هفته است و ماه رمضان نیز آن سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست
 و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عید است در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی
 هر یک مثل است بر نماز و عید اضحی مثل است بر قربان و عید الفطر مثل است بر صدقه روز جمعه مثل است بر صلوة و حق جل شانہ تکبیر و تعجیل
 در وقت مسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قاضی مقام آن کرد و انید و حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح فی الساعة
 الاولی سیکم بر و یکصد جمعه در ساعت نخستین فکا نماز قرب بدنه پس چنانستی که قربان کرد و شتر را و من راح فی الساعة الثانية
 فکا نماز قرب و یکصد برود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد و گاو ویرا و من راح فی الساعة الثالثة فکا نماز قرب و یکصد
 گویا که قربان کرد و گوسفند را و من راح فی الساعة الرابعة فکا نماز قرب و یکصد گویا که تصدق کرد و حاجه را و من راح فی الساعة
 الخامسة فکا نماز قرب و بیست و این خبر و حدیث بخاری است و ترک صنعت آنرا و حی نماز بر ندارد و ذکر قربان و نیز برای شاکله
 است و اگر نه و حاجه و بیست قربان نباشد مراد تصدق یا نه است و سابقا در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت یا معنی کرده ایم
 پس اشتغال بر صدقه قاضی مقام صدقه فطر نیز همین باشد فافهم و درین ساعت علما را اختلاف است بعضی از علما حمل بر ساعات
 فلکی کرده اند که تمام روز و از ده ساعت است و با سبب تبکی تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکی است قائل شده و الا اگر
 بعد از زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه گذشته باشد و این معنی حمل بر ساعات فلکی
 مذہب شافعی است و بیشتر علما و بر ایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خطبه در اول ساعت سادس بلکه چنانچه مصنف
 ذکر کرد در اول خامس بود و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعضی حمل بر ساعات عرفی کنوی کرده که عبارت است از
 اجزای لطیفه از زمان این حاجه تبکی تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن مسجد جمعه بعد از زوال مذہب مالک است
 و ظاهرا انا اهل مدینه و نقل کرده شده است از مالک که ایت تبکی جمعه از اول هزار و امان احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالکیه نیز بر مالک
 انکار شد بیکرده اند که این مخالف حدیث است که در وی تبکی در و دیافته و لیکن تحقیق معلوم شده که حقیقت تبکی تعجیل و مبادرت
 در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول هزار باید که در مخالف است و اگر در وقوع لفظ تبکی انبات
 مخالف است نتوان کرد و بعضی از مالکیه در قنوت مذہب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح ذهاب زوال

و لیکن بهی انکار کرده بر کسی که گوید روح بعد از زوال بود و گفته که عرب را بحسب ذی هب اطلاق کنند مطلقاً در هر وقت
 که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر برواح برای آنست که فعل مقصود یعنی باشد مگر بعد از زوال پس ذایه سیبوی جمیع را را سگ گویند
 اگر چه در وقت روح رود و بعضی از مالکیه احتیاج کرده اند بر وایت زهری که گفته مثل المجرى الى المجتعة و تجریر و جبره بود
 که بعضی نیز و رست و جواب داده اند که مراد به تجریر اینجا تنگی است چنانچه نقل کرده شده است از غلیل و تتمه این بحث در بیان خاصیت
 هفتم که تنگی برای نماز جمعه است گذشت خاصیت بیست و پنجم آنکه روز جمعه اخروی که صوره و حقیقه روز جمعه و نبوی است
 روز تنگی حق جل شانده است بر بندگان در بهشت چنانکه گذشت خاصیت بیست و ششم آنکه حق جل شانده قسم آن یعنی بر روز جمعه
 یاد فرود از میان اسرار ایام هفتمه قال الله تعالی و الیوم الموعود و شاهد و شهود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم الیوم الموعود و الیوم النقیمة فرمود مراد بیوم موعود روز قیامت است که وعده کرده است حق سبحانه بآدم و
 یا وعده کرده است بعد از آمدن او بنجیم بهشت و دیدار خود مومنان را و الیوم المشهود بیوم عرفة و مراد بیوم مشهور و روز عرفه
 که حاضری آیند در وی مومنان آفاق و ملایکه یا گواهی داده شده است در وی یا فاعلمه رحمت و مغفرت اهل آن را
 و الشاهد بیوم المجتعة و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفه بعرفات می روند و
 در اینجا حاضر میشوند و خوانند بکسی مشهور و غیره و در روز جمعه بجای خود اند و جمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده او را
 شاهد گفت یا شاهد یعنی گواهی دهند است روز قیامت با بیان و طاعت مرا ب خود را و مشهور نیز خوانند یعنی گواهی داده
 شده در وی بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس و فی روایت الشمس و تنگی باراده شهور و فصول است باعتبار تعدد
 اختلاف یعنی طلوع نکرد پیچ آفتابی در پیچ وقتی و لا غربت و نه غروب کرد و علی فصل و فی روایت علی بیوم فصل من
 بیوم المجتعة یعنی پیچ روزی از ایام هفتمه فاضلتر از روز جمعه بود و قیه ساعته زیرا که در روز جمعه ساعتی است که لا یوافقه
 عبد مؤمن در دنیا بعد از آن ساعت را بنده مؤمن که بدو خواهد فیما نخی و دعا کند خدای را بجز و جل شانده در وی بر نیکی الا انما
 که مگر آنکه قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بنده را او مستعید من شر یا پناه جوید آن بنده مؤمن از بدی الا اعاده
 منه مگر آنکه پناه دهد آن بنده را از آن بدی در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفه و جمعه باعتبار رقم یاد کردن
 آنکه تعالی برود و آنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس و لا غربت علی بیوم افضل من بیوم المجتعة اگر مراد بدان نفی فضیلت روز
 دیگر است از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارت است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد ثبات فضیلت روز جمعه است
 بر سایر ایام چنانچه مفهومی متعارف ازین عبارت است و قد حقق فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگر چه دو قسم یاد کردن بر
 برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت و تنگی که در مساوی و نیست و آن وجود ساعت مذکور است در وی کمال
 در فضیلت روز جمعه در فصل سابق گذشت آما پوشیده نماند که شاهد و شهور و آیت کریمه واقع شده است تفسیر بای دیگر
 نیز کرده اند و این حدیث را که شاهد را بر روز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته که این
 حدیث غریب است شناخته نشود مگر از طریق موسی بن عبید و ویرا ضعیف میدانند خاصیت بیست و هفتم آنکه آسمانها
 و زمینها و کوه ها و دریاها و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه میرسد بکسب علمی که حق بوقوع قیامت در
 در روز جمعه ایشان را نخبشده است پس در هر روز جمعه ایشانرا از توهم و احتمال بنا گمان آمدن قیامت در آن حال
 است چنانچه گذشت قال لعبد الاحبار لا احد کلم الا حدیث کم شمارا عن بیوم المجتعة از حال مخصوص روز جمعه از اذاکان

یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فرست که میترسند بحیث این روز را سموات والارض والجبال والبحور والخالق کلها الا ابن آدم
والشیاطین خاصیت میست و دشمن آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه و تعالی اورا برای این است مرحوم ذمیر کرده و نگاشته
ان ایشان پیدا شوند و ازادر بایند و قبول کنند مجموع اعم سابقه از و دو نصاری الان محرم شد و راه بدان شناختن و قابل
آن نشدند قال صلی الله علیه و آله و سلم ذخیره الدنیا و زجبه ذخیره اوست که خدای تعالی نداد بود برای ما و قبل گفت صلی الله علیه
و آله و سلم ما طاعتت محسن و لا عرت علی یوم غیر من یوم الجمعة بداننا الله که راه نمود ما را خدای تعالی بدان و اصل الناس عنه
و گمراه گردانید و راه بدر یافت آن که نمود مردم دیگر را از وی و الناس لنا فیه شیخ و مردم ما را در بن روز تالیق الهی بیش تا آخر
حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت میست و دشمن آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظمست نزد وی
و ممتازست بفضائل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه در معنائ برگزیده است از جمله شهر و شب قدر از جمله شهرها
و لکه از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احباران الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان و اختار الايام فاختار یوم الجمعة و اختار
الالیام فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهرست و منی اختیار کرد و شهر را پس اختیار کرد و رمضان را اعتبار کرد و در
نظر آورد و تمامه شهر را پس برگزید از میان آنهاره رمضان را و کذا لک البواتی خاصیت سی ام آنکه روز جمعه از وح موسلمان
بقیور و خلیق نزدیک میشوند نزدیک شدنی منوی و فاتی و القصال روحانی و فکیر و مشابیه انصالی که بدن دارد و از اثر خدا
که نزدیک بقیور آیند میشناسند خود همیشه میشناسند و لیکن درین روز میشناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام
از جهت نزدیک شدن بقیور و لا با شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات آمده
که این شناخت در اول روز بیشترست از آخر آن و لهذا زیارت فیه در در وقت سنجب تربست و عادت در زمین شریفین
هم برینست خاصیت سی و یکم آنکه روزه در روز جمعه علی انفرادی آنکه روز بخشنه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما
مکروه است که بر استیزی نزدیک و روایت است از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و استدلال ایشان سی بیش این
مسعودیست که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزه سیداشت از پراهمه روز و کم بودی که افطار میکرد و روز
جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم تمد افطارت بر تقدیر وقوع وی و رایامی که روزه میداشت در آن بعدیست و بعض
گویند که آن از خصائص آن حضرتست صلی الله علیه و آله و سلم و از شافعی نیز دور و روایت آنکه در مصنف استدلال کرده بر
که است بقول خود که گفت قال محمد بن عباد سالت جابر انی رسول الله یا منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن
صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر لم و رب هذه البنية آری منع کرد سوگند بخورم به پروردگار این
بنایعنی خانه کعبه و این لفظ بخاریست و در آخر اوست یعنی ان یفر دبه و فی حدیث مسلم سالت جابر بن عبد الله و هو یطیوت
بالیت و در آخر گفته و رب هذا البیت و در روایت نسائی آمده و رب الکعبه و فی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم الا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شمار روز جمعه الا یوم آنکه روزه دارد و روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز
چشمه باشد او بعهده یا بعد از وی که روز شنبه بود اللفظ البخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد در بخاری راست و مسلم
و لفظ ابن مسعود را اینست لا یصوم یوم الجمعة مخصوص بخوردا نید روز جمعه را بالصیام بر روزه من بین الايام از میان
سائر روزها الا ان یوم فی صوم یومیه ای که مکرر آنکه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد و رای از شافعی معاذ
اوست چنانچه ایام حیض و مانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تحضوا لیلة الجمعة بقیام من بین الالیام و لا یصوم یوم الجمعة

بصيام الحديث و مصنف جز و اول این حدیث نقل نموده از حضرت عدم تعلق عرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص لایله الجمعة
 بقیام از خصائص جمعه نشمارد و او آن در صحیح نگذاشته شود که وی در مقام ذکر خصائص روز جمعه است و پس از این حدیث
 و حبی سوجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شد و روز هر دو که در اینجا جافی صحیح البخاری و عن جویریه بنت الحارث که
 یکی از ائمه دوازده مطهر است آن النبی کریم خدای صلی الله علیه و آله وسلم وض غیبهایوم الجمعة در آمد بردی روز جمعه و بی ماهی
 و حال آنکه جویریه روز و در بود فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم احسنت اس آیا روزه دار بودی و در وقت آن
 لا گفت جویریه روزه دار بودم و در روز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تریدین ان تصومی غذا میخواهی که
 روزه دار باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امر روز و همچنین است مذهب اکثر علما که روز
 جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند و قال صلی الله علیه و آله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارد و روز جمعه
 تنها و قال و نیز گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلما جعلوا یوم عیدکم
 پس بگردان روز عید خود را یوم صیام که روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون روز
 روز عید است در وی لایق نباشد و اگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روز های دیگر نباشد
 و شراح در وجه نمی از روزه روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بحکم آن است که تا روزه داشتن سبب ضعف بدن و کم
 قوت نگردد و از اقامت وظائف و اورا و جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه و در ضعفها را گفته اند و این وجه ضعیف است
 و بار و روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسبتی ندارد چه آن مضعف تر و قوت شکننده تر است و جواب ازین با آنکه روزه پیش
 و پس چه نقصان که در اعمال محبت ضعف واقع میگردد و میکند نیز ضعیف است چه بر نقصان که سبب خیرات و دیگر نیز شود
 پس باید که بوجد آن روزه مستحب گردد و لا قائل به نیز بمرین و باید که گرایست مخصوص بوجوه ضعف گردد و حال آنکه مطلق
 و جوابش آنکه چون مظنه ضعف بود قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر و جود مشقت و بعض گفته اند که اگر چه این روز را
 اعظم و فاضل گردانیده اند با وجود آن مقتصر بر همان تعظیفات باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بر آن از پیشتر
 مبالغه نموده تا مومنین فضل جمیع وجوه نگردد و بسبب تجاوز از حد نشود و وحی دیگر که از حدیثی که در آخر مذکور شد مفهوم گشت
 احسن و وجه است و فیه کفایه و تتمه این بحث در باب الصیام نیز بیاید انشاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص
 این روز است با اجتماع مومنان برای و غطا و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت نه واجب و اما اجتماع در
 عرفات برای و غطا و تذکیر نیست و خطبه که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر هفته دارند فلا اشکال اصلا این
 خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و درای آن خواص دیگری ندارد و وجه عدم ذکر وی مر آنرا یا عدم اطلاع و اختصاصی
 بر آن یا ذوق وی از آن یا عدم صحت آن نزد وی باشد و الله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن آورده
 و زیادت بر آن در رساله جدا کرده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح و ذکره این القیم فی کتاب الهمدی دوم
 آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت و لکن سوم قرائت سوره حمد
 و منافقون در نماز عشاء شب جمعه چهارم خواندن سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در مغرب شب و می چنانکه
 در فصل قرائت گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که مرد در روز جمعه یا شب و سیوطی و جمیع الجوامع می آرند که احمد و یحیی
 از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما من مسلم بموت یوم الجمعة اولیله الجمعة الا دقاه الله فتنه الله

و همچنین از تیرازی در القاب الزمان حمزه الزابویم در حلیه الجابر آورده که یک مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از
 عذاب قبر و بیاید و زقیامت و حال آنکه مردی ششم مغفرت ششصد هزار کس و شب جمعه ششصد هزار
 کس در روز آن و در روزی است مغفرت تمام مردم چنانچه در اصل فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز عرفة ذکر شد و مقرر است این
 ملائکه با صحت روز جمعه بر ابواب مسجد براسه نوشتن مردم اول فالاول تا وقت خروج امام دوازده احمد و ابو یسعلی و الطبرانی
 و ایضا المقدسی عن ابی امامه ششم مثلنا عقیقه حسنا درین روز چنانکه طبرانی و واسطی الزبانی هر یکه آورده که قضایا حسناست
 بر جمعه و دینی از انس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضل ترست از هزار رکعت و غیره و در جمعه و یک سوره در روز جمعه فاضل ترست
 از هزار تسبیح و غیره روز جمعه آنکه بدو رکعتا سوره بر می انگیزد و ایام را روز زقیامت بر سهیت و صورتی که وادند و بر می انگیزد
 و روز جمعه را در روشن و تابان پس بل جمعه گرد می کنند و آنرا که عروس آمدن می گردانند و روشنائی میکنند و روز جمعه برای ایشان بسیار
 میرود و در روشنائی او و در نگهائے ایشان و در صفا و سفیدی مثل برکت و در و دیوارهای ایشان مثل مشک خوش میکنند و در کسب
 کافوری و نگرند بسوے ایشان جن و انس بر هم نیزند و چشم از تعب حیرت تا آنکه در می آیند و در شب مثل خالطوبه و ایشان تسبیح
 کس مکر و ذناب که براسه خدا و آن گفته باشند آورده اسبطی عن الحاکم فی المستدرک و البیہقی فی شعب الایمان و آتم
 حرمت اگر است تسبیح نزد آن و سے یا نزد اہم استحباب تسبیح و ثمر بعد از نماز نزد بعض فقہاء و ائمہ فصل در خطبہ نبوی
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در روز جمعه چون خطبہ خواند سبب است مزید شوق و مبالغه در اسماع حاضران آواز بلند کردی بجزئی
 که چنان سبب است سرخ شدن سبب تبخلی و ادق انوار عظمت و جلال لامع اضواء ابلاغ و اتمار غضب سی سخت گشتی
 تا آنکه گوید سلی اللہ علیہ و آلہ و سلم منذ ہمیش است که میگوید و حکم و ساکم یعنی آنکه خبر میرساند قوی را می زساند ایشان را
 از لشکری که بر ایشان تاضق سے آورده و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر ثنای تاز و ده غارت میکند یا در وقت شامی آید
 و بخون میزند و ذکر شد غضب تشبیه بزند ہمیش در متن صحیح سلم در جامع الاصول از حدیث و سے ثابت است مصنف
 آزاد کرده و تلفظ بسیار که گفته بسیار در خطبہ گفته در اینجا نیست بلکه گفته و قبول بخت و ادا و اساقه بر آن گفته شده و فرستاده ام
 من باقیامت که این بجز این دو انگشت و برای بیان این اشارت میان انگشت نشده و انگشت میانه خود جمع فرمودی
 و مقرر گردانید سے و گفته اند که آنرا آن سبب است اشارت است باقران ساعت بیست آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 گوید که دو ساعت و بیست متصل اندوزان فاضل در میان نیست یا پیغمبری دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی
 دیگر در میان نیست بعض گفته که اشارت است با آنکه بعد زمانی میان ساعت و بیست آنقدر است که میان سراسر این دو انگشت که
 سبب اصغر است از وسط یعنی بین مقدار ازیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهرا لفظ
 حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده تا فرمودی اول است اما آنچه در مشکوٰۃ و باب الساعه بروایت بخاری
 و سلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شبیه شخیم قتاده را که گفت فضل حدیثا علی الاخر سے و گفت ندانستم که
 قتاده این را از انس گفت یا از خود اتقی و نیز از ترمذی از حدیث مستور بن شداد آورده که بخت فی نفس الساعه
 نسبتا کما سبقت نه به و هر یک است در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بقیام قیامت چنانچه در سبب است و در وسط و ظاهر مراد مصنف که گفته جمیع فرمود سے معنی اول است
 بعد از آن گفته اما بعد لفظ اما بعد از حدیث و ثناء در خطبہ سنون است و بخاری بابی براسه آن عقد کرده و در فتح الباری

گفتہ کہ اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمہ را گفتہ کیست بطریق در حدیث مرفوع از ابی موسیٰ اشعرے آورده کہ
داؤد دست علیہ السلام و گفتہ کہ در اسناد این صحت است و در حدیث موقوف از شعبی آمده کہ فضل خطابی کہ داؤد را داد و
چنانکہ در قرآن مجید مفر ما یو آیتا دالکھ فیصل الخطابین کلمہ است و بعضی گفتہ اند کہ اول کسی کہ کلمہ کرد بہ ان یعرب بین
خطابان است قیل کتب بن لوی قیل حبان بن دائل قیل قس بن ساعدہ و قول اول اشبه اثبت است مجمع کرد و شہادت
سیان این اقوال با آنکہ اولیت در اول حقیقت است و در روایت اضافی فان خیر الحدیث کتاب اللہ بہترین سخنان و رفعت
و بلاغت و در فضل و شرف و و حفظ و نصیحت کتاب خداست کہ قدیم است و صفت خدای عزوجل منزل است برای تبلیغ
احکام و ہدایت اخلاق و خیر الدنیا و بفتح ہا و سکون دال ہی محمد و بہترین سیرت و طریقہ سیرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم
و تسرا لامور محمد ثما و بہترین چیز با چیز است کہ نوید یکرہ شدہ است و بدعت است در دین و کل بدعت ضلالہ و ہر بدعت
و بدعت کہ مخالف سنت و سبب تغیر آن باشد باعث ضلالت و گمراہی است و میفرمود انما اول لکل مؤمن و در متن
صحیح مسلم و جامع الاصول کل مؤمن یعنی من دوست دارند ترم ہر مومن را و قویتر من ہوی من نفسہ و نفس و ذات آن
مومن چہ نفس برادر بلا اندازد و دشمنی کند و من او را از تمامہ آفات و بلیات دنیا و آخرت نگاہ دارم و در محل امان در آم
من ترک مالا فلا ہیکہ مکر و گذشت مالی را پس آن مال مکرسان او راست و من ترک دنیا و ضیاعا و کسی کہ گذشت
دامی را یا عیالی را فانی او ملے او برائے شک را وی است و در متن صحیح مسلم و جامع الاصول ہواست یعنی ہرج و مرج است
در کفایت عیال و دے و بر من است قضای دین و دے امام نووی و در شرح مسلم میگوید کہ این حکم بعد از ان شد کہ اولہ
فتوح بر آن حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم مفتوح گشت و در اوائل دعا میکرد و صلواتی فرستاد ویرا آنکہ دیون می
تا مردم تساہل بکنند و اصح آنست کہ این قضای دین واجب بود بران حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم نہ آنکہ بطریق
مکر و تفنیل میکرد و نیز از خصائص آن حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم نیست بلکہ واجب است بر سائر انکہ اگر در میت ائمال
چیزے باشد و امرے ہم تمایزین در میان نبود اتقی رواہ سلم عن جابر بن عبد اللہ فی لفظہ و در لفظے دیگر آمده است
از مسلم ہم از جابر کانشت خطبہ النبی صلی اللہ علیہ آلہ وسلم یوم الحجۃ بود خطبہ غیر صلی اللہ علیہ آلہ وسلم روز حجہ عید اللہ تعالی علیہ
یا ہواہلہ یا یکہ حجہ و شکر سیگفت خدا را و ثنا و صفت میکرد و دے بصفات کمالی کہ وی تعالیٰ سزاوار آنست ثم بقول پیوستہ
می گفت این کلمات را من یدہ اللہ فلا ضل لہ من الضلالہ فلا ہدی لہ و خیر الحدیث کتاب اللہ اندا آخر حدیث کہ اول سق
میکرد و نسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع انچہ در ہر دو روایت وی آمده روایت کردہ و لیکن بہتقدیم و تاخیر چنانچہ
در جامع الاصول آورده است و زاد النسائی و زیادہ کردہ است نسائی بعد قول ہوی و کل بدعت ضلالہ این کلمہ کہ کل
ضلالت فی النار و ہر صاحب ضلالت در آتش و نزع است و گاہ گفتہ اللہ تعالیٰ و استعینہ و استغفرہ و تعوذ بالہ من شرور
انفسنا و من سیئات احوالنا من یدہ اللہ فلا ضل لہ من الضلالہ فلا ہدی لہ و اشہدان لا الہ الا اللہ فی روایت بزیادہ و جدہ
لا شریک لہ و اشہدان محمد اعبدہ و سولہ آوردہ اند کہ قدوم آورد ضما و یکہ دوسے مردے بود و افسوگر از زمین افسوس میکرد
مردم را از جنون دس چہ پس شغید شہسارے کہ را کہ می گفتند محمد دیوانہ شدہ است او را علاج باید کرد پس ضما بخورد
گفت چہ باشد کہ این مرد را بہ پیغم و علاجش کنم شاید کہ اللہ تعالیٰ شفا دہد او را بدست من پس آمد آن حضرت را
و یدر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت یا محمد نزد من افسوسے است مرا این باور یعنی علی کہ از من بہن پیدا کرد و در چہن را

باو میگوشند و میگویند ای که مراد بان علاج کلمه پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این کلمات برخواند که گفته اند و مستحب است که در وقت
 آن مردافسوسنگر گفت که این کلمات خود را که خواند سبب باز برخواند بر من پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبب این کلمات
 برخواند آن مرد گفت و الله شنیده ام من بخوان کاهن و ساحر و شاعران را و شنیده ام هرگز نماند این کلمات و تحقیق
 رسیده است این کلمات قاسوس بحر را یعنی میان دریا را که حقیق تر و بزرگتر است و گفت به دست خود را برین تا بجهت کلمه ترا
 بر اسلام پس ضحاک روایت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات را درین قصه تا بعد و در سوره روایت کرده و مصنفین
 خطبه زیاده کرده این را که در سوره بخت بشیر و ازیر را یعنی در سوره طه و سوره قدر و سوره نصر و سوره فلق و سوره لا اله الا الله
 شکیانی در روایت و من بعضها گفته غری و نسأل ربنا ان یجعلنا من بطیعه و یطیع رسول و یطیع رضوانه و یکتنب خطه انما نحن به و له
 روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و ابن مسعود روایت کرد و بی و ترمذی و نسائی و ابن خنی را باز زیادت و بداند که در صحیح مسلم
 حدیثی از احمد بن حاتم آورده که مرده و در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواندن بطیع الله و رسول الله و قدر شد
 و من بعضها گفته غری پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من خطیب است قل من یعص الله و رسول الله و یطیع الله و رسول الله
 در سبب فم و انکار و سبب آن که در کلام آن خطیب او قول وی و من بعضها و اگر گفتن و من یعص الله و رسول الله و یطیع الله و رسول الله
 اختلاف کرده اند چنانکه گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک الله و رسول الله کرد و در حدیثی که در سبب آن است پس آن مرد را
 بتقدیم اسم الله و عطف رسول بر او که مفید توحید و فرحیت است و این وجه مشهور است و لیکن ضعیف است چه اقتضای جمیع
 تسویه را محال بحث است و از جهت وقوع این جمیع و تشریک بعینه در کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث صحیح که در آنجا
 مذکور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یحیی الله و رسول الله و یطیع الله و رسول الله و یطیع الله و رسول الله
 واقع شده است و بعضی گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب گفت که در بعضی که در حدیث صحیح که در آنجا
 و وقوع قدر شد و برای وی و این سخن چیز نیست و مخالف است مرسیاق حدیث را که لا ینفی و اقرب آنست که این
 و انکار است آن بود که لایق ایشان خطیب انشائی در مقاصد سیرت و تفصیل و تطویل است و عدم کمال و دلال از ان پس آنچه
 عبارت حدیث است که مذکور شد و انصار بر همین دو کلمه باسلوک طریق اختصار و اجمال و الله اعلم بحقیقه الحال و آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سوره قی بسیار بر منبر خوانده است از جهت احتمال وی بر مواظبت شده به و از او اجرا کیده و ظاهر لفظ
 و الاست دارد و برخواندن تمامه سوره و در بعضی حواشی نوشته اند که در بعضی سوره است عادت تشریف میبخشید بود و انکلام
 نووی ترد و تخمین میفرمود در قرات کل و بعضی قرات بعضی و قی است بعد حدیث که در خطبه قالات ام هانم بنت ابی العاص بن العوام
 که میباید انصاریه مشهور است گفت بود تو را و تو رسول خدا کی تا دو سال یا یکسال که سری اشارت میکند بشدت معرفت
 خود باحوال آن حضرت شرف قرب چهار وی صلی الله علیه و آله و سلم گفت و اخذت سوره قی و فی روایت مسلم ما اخذت
 یا دیگر فم من بیرونه قی را الا من فی رسول الله که از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی روایت مسلم الا من لسان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اعلی التبرکات خطبه خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بان سوره بر منبر و در جمیع
 روایات مسلم و در روایت ابو داؤد و نسائی تقریبات جمیع امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرات سوره قی است کلمات
 او بعضها در خطبه جمعه و لیکن منصف مطلق آورده و مقید بکل جمعه ساخت و اما که لفظ حدیث که وی از انجا نقل کرد و بخین است
 یا اشارت کرد که مراد بکل کثرت و مبالغه است چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی و ظاهر آنست که اگر کل جمیع معجم باشد و از ان

مرت باشد که ام هشام دیده نه داند و ندانم که ارباب دیات احادیث بسیار از خطبه های آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حفظ کرده و ضبط ننموده یکے از آنها که متفقین بیان فضیلت جمعه و تاکید و تاکید دوست مصنف آورده و گفته و قدوس خطبه و حفظ و ضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث از خطبه های آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم سن روایت از روایت ابی الحسن علی بن زید بن عبد الله بن همدان قمی بصری که محد و دست در تابعین بصره و باصل کی است نزول کرد بصرا و شنید حدیث از انس بن مالک ابی عثمان حمادی و سعید بن اسید و روایت کرده از سوس سفیان ثوری و عبد الله بن عمر القواریری مات سنة ثلثین و مائة و فیها ضعف و در روایت این خطبه ضعیفی هست بجهت بعضی دواعی و این خطبه را ابن ماجه از روایت جابر بن عبد الله بنیز آورده یا ایها الناس اے مردم گو بوالی الله قبل ان تموتوا تو بکنید از گناهان و باز گردید بطاعت حق عزوجل پیش از آنکه بمیرید و ازین عالم در گذرید و چون وقت گذشتن و مردن تعیین نیست چنانکه از آنکه هم امر و ترک در رسد مبارک و غایت در آن و تسلیت در آن راضی نباشید چنانچه فرمود باری و ابوالاعمال الصالح و مبارک نماید و قنای کنید یکایک نیک صلو الذی ینکم و ین ربکم و پیوند کنید و پیوند و حکم کنید آن نسبت و عمدیر که میان شما و میان پروردگار شماست بجزیره ذکر که لم یه بسیار سے ذکر کردن شما پروردگار را عر اسم ذکر در عرف مشهور لاله الا الله است قلبا و لسانا و نزد اهل تحقیق شامل است هر عمل صالح را که تقر با الی الله کند و برین وجه قول او کثره الصدقة فی السراء و العالیة از باب تخصیص بعد از تقیم باشد تو جبر و اتا جبر داده شود یا جبر عظیم که بجز در دگر عظم قدر آن نداند بر اندازد صدق نقل آن که در عمل و زبیده و لهذا جبر مخصوص ذکر نکرد و مطلق گذاشت و محمد و او استوده شود بدتر و خدا می خلق و ترز و تو از رزق راه شود و کساده شود بر دوسه شما ابواب برکات از آسمان و زمین و علموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة و بدانید که خدای تعالی فرض گردانید بر شما نماز جمعه را فیه تکتوبه فرضه که نوشته شده است در کتاب مجید و لازم و موکد گردانیده شده است بر جمیع مسلمانان بی مقایسه نه در اصل ایستادن من که انیت فی شهر سے نه در ماه من که انیت فی عامی نه در سال من که انیت فی يوم القيامة تا روز قیامت که تشریع و تکلیف بندگان منتهی بدان روز است اشارت است بتا بید فضیلت نماز جمعه مقصود ذکر همین است و ذکر قول او فی مقایسه نه الخ انتظار می ست و مقام احتمال ندارد که اهم زمان بود و مراد همان روز باشد و اگر اهم مکان هم بود مراد قیام در آن وقت و در آن مقام من و جد الیه سبیل اجمعه فرض سبب بر هر که راه یا بد سوی دی و تواند کرد بوسه و واجب گردید و بی باجماع شرائط آن و شرائط و جوب جمعه در کتب فقه مذکور است و شاید که تو بگوئی حواله بکتب دور است اگر هم اینجا بیان کنی نزدیکتر بود بدانکه شرط و جوب جمعه بعد از وجوب و مصر یا فانی آن بلوغ و عقل و ذکرت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین و جلیین است پس جمعه بر مردان فرض بود و نه بر زنان و بر آزادان نه بر بنده گان و بر بچگان نه بر مسافران و بر ندرستان نه بر بیابان و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بنزد منزل خود رسید و شب کرد جمعه بروی واجب بود و بهذا قال الامام ابو حنیفه و همچنین آمده است در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجمعة علی من آواه الیل اخرجه الترمذی و ظاهر مراد از اجبارت من و جد الیه سبیل اجمعه بیان مسافرتی است که مکانی محول بجمعه داشته باشد و ما آن را اشارت بجمیع شرائط و تقیم قیمیا للفائدة فمن ترکها فی حیوانی کس که ترک کند جمعه در حیات من او بعد می یا ترک کند آنرا بعد از حیات من محو و باها بعلت انکار کردن آنرا و استحقاقا باها بجهت سبک شدن و سهل نگاشتن آنرا و له امام جابر و حاد و او را با و شای باشد و رکنه یا عدل و زنده یعنی بهر وجه بهر تقدیر اما مست جمعه

اودست نباید و ادب و احترام و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجزای حکام در حدیث معتبرست کنند و بنشینند
 شجاع اسلام است بهر قدر بر یاد کرد و خود را خرم از زمان چه جای آنست آخر اقامت جبهه در زمان عبد الملک بن مروان که بادشاه وقت
 بود و حجاج که امیر الامرای او بود و میگردید که با لاتراوی ظالمی نبود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یک از ایشان انکار نمی کرد و دیگر
 چه توان گفت و گو و تذکره سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و از اینجا رضای اطمینان ایشان معلوم نشود و چه اجتماع صحابه
 بر باطل هر چند مقام خوف بود جائز نیست و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و تفسیر گفته اند که سلطان جائز ظالم اگر چه در
 چیز های دیگر ظلم کند تا آخر در اقامت جبهه عدالت و زنده اند و قدس است رعایت عدالت و رعایت امور مشکل است و گفته اند که
 در آن بلاد که ولایه آن کفار اند مسلمانان را می رسد که اقامت جبهه اعیان بکنند و اگر کسی را قاضی سازند قاضی میشود و به ترخیص
 مسلمانان و آنچه فرمود هر که ترک کند جبهه را فلان جمیع الله علیه السلام هیچ نمکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را مثل از اصد او است
 هم میجی بهیست آید و هم بهیست پریشانی و اینجا یعنی خیر است لایا رک له فی امره و برکت نداند و خدا تعالی در کار وی الاگاه باشد
 اسی مخاطب بشنود و لا صلوة له و مقبول نیست مترادف جبهه را غنائم الا و الا صلوة له و نه روزنه است مراد را الا و الا و لا کوفه له و نه کوفه است
 مراد را الا و لا لاج له و نه ج است مراد را الا و لا لایر له و نه هیچ نیکی که کند مقبول است مراد را و حتی تیوب تا آنکه توبه کند از ترک جبهه
 و جو و استحقاق وی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی
 بدوی بعفو و رحمت پوشیده ماند که اگر ادا حقیقت جود و استحقاق اوست آن خود کفری است صحیح و هیچ عبادت با کفر مقبول
 و صحیح نبود و اگر توبه و رجوع با سلام و این ظاهر است چندان احتیاج به بیان ندارد و در ظاهر آنست که جود و استحقاق در عمل مراد بود
 بعد موانعت و عداوت گو یا ترک کردن و تکامل نمودن گوشه ایهای با کفار و استحقاق داد و دین تقدیر و ذکر عدم قبول
 عبادات تغلیط و تشدید باشد بر ترک جبهه این معنی اشیاء اقرب بمقام میناید و الله اعلم بعد از آن احکامی چند از باب
 امامت بیان کرد و خواه در جمیع باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا یؤمن این نیز همان صیغه است لیکن بیای تخطانیه اعرابی ما بر او باید که امامت
 بیکر که امامت کند امره و رجبانی مراد را الا و لا یؤمن این نیز همان صیغه است لیکن بیای تخطانیه اعرابی ما بر او باید که امامت
 نکند با پیشینی کسی را که بجز کرده خلاصه معنی آنکه امامت نمکند جاهل عالم را چه غالب باو نیست ایشان جاهل بود الا و لا یؤمن فاجر
 مومنان و امامت نمکند فاسق مومنان صالح را الا و لا یؤمن سلطان مکرر آنکه توفیق علیه اگر ادا کند صاحب سلطنت که نتایج سیف و سطون
 ترشیده میشود از شمشیر و به و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگر را که دشمن است امام گرداند چاره
 درین صورت صبر است و عادت شریف آن بود که غالباً خطبه بخیزد و کوفه خواند می بود و او از حکم بن حزن کلفی آورده است
 که گفت قدوم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم با هفت کس یا نه کس و رنگ کردیم نزد وی روزی چند و شاهد
 شدیم در آن ایام جبهه را پس خطبه باستان آن حضرت صلی الله علیه و سلم استکی بر حصانی یا قوسی پس محکم گفت خداوند را و
 شما که در بر من عز و علا بچند که خفیه طبعه مبارک بهیست گفت ایها الناس ان تفعولوا لن یقیقوا کل امرکم به و لکن سددوا و ابشروا
 و اءاهم و اءو و اءو و سلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاوردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 نماز را پس میبود نماز وی میان بعضی بسیار در آن نبود و در روایت بود و او هم از جابر آمده که بود نماز وی میان بعضی بسیار
 میان بعضی چند آیتیه از قرآن و تذکر میکرد و مردم را بدان و اگر احیاناً در از هم خواندند نسبت نماز کوتاه بودی و نماز را دایم
 نسبت بخطبه را از کوفه و برای ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید مقصود اصل ترغیب در تطویل نماز است

والله اعلم فرمودے ان طول صلوة الرجل بدست کی درازی نماز مرد و قصر خطبہ و کوتاہی خطبہ وی متنبہ سن فتنہ علامہ است
و نشانی است از فتنہ و دانش وی و نشانی است از ان و اما نہ کہ وجہ وی آن بود کہ در وعظ و نصیحت حرفی پس مست خصم صا از ان
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مصدر رجوع الکلم و مظهر غرایب حکم است مرد باید کہ در طاعت عبادت کو شد و تہذیب نفس مشغول
باشد چنانکہ گفته اند کہ در باید نہ گفتار و وعظ و نصیحت و دیگران منظرہ خود نمائی و عدم موافقت قول با عمل نیز در این پس نقل از حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تعلیم است بود و بمعنی را تعلیم فعلی پس نکند و بقول نیز آنرا مومکہ ساخت طیبی در توجیہ آن گفته کہ نماز
اصل خطبہ فرعونست و از قضایای فقہیہ است ایثار اصل بر فرع بزیادت تفصیل و نزد امام ابو حنیفہ در خطبہ مقدار اللہ بعد از
الا اللہ یا سبحان اللہ در فرض کافی است در زیادتیا سنیت استجاب رب و در قرآن فرمودہ است فاسوالی ذکر اللہ مردانہ
اللہ خطبہ است و ذکر اللہ برین قدر صادق است و سلم از این و اہل آورده کہ گفت خطبہ خواند ما را عمار و ابی زکریا و بلین خواند چون
از تہذیب فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان تحقیق خطبہ بلین خواندے اما جوہر خواندے اگر اندکے طویل تر ازین میخواندے خوشتر
بودے گفت مشایخ رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت ان طول صلوة الرجل و قصر خطبہ متنبہ سن فتنہ علامہ
الصلوة و اقصر الخطبہ و ان من البیان لحر او امام نووے در اینجا اشکال کرده و گفته کہ امر با طالت صلاۃ با حدیث مخففین
صلوة و حدیث کانت صلوة قصدا مخالف است و جواب داده کہ مراد تطویل صلوة است نسبت بخطبہ نہ تطویل کہ شاق بود
بر مرد پس وی اقتصاد است در طول اتقی و ان من البیان لحر او امام نووے در بیان دارد و ہم ہرم وے یعنی بیان نمایی
سحر است در اما لقلب صرف آن بجائے پس اگر صرف بجانب حق کند مدوح بود و اگر بطرف باطل بردند موم و ہر دو مخی در
موارد استعمال انجیدیت مقصود و مراد افتادہ است کما لا یخفی علی المتبحر و افضل آنست کہ خطبہ بزبان عربی باشد و نزد امام
ابو حنیفہ بغیر عربی نیز جائز است بہر زبانے کہ باشد و بعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد و این فرع اختلافی است
کہ میان وے و صاحبیہ در قرات قرآن است و آن در کتب مطبوعہ است و گفته اند کہ وی در آخر رجوع کرد بقولنا و ہذا صحیح علیہ
القول و در خطبہ قواعد اسلام را بیان فرمودے و مہمات دین را تعلیم کردے و بدکرموت و تہذیب و در دنیا و ترغیب و دوزخ
تذکرہ نمودے و اگر در انماے خطبہ حاجت از خود یا از غیر خود عارض شدے یا سائلی سوال کردی از مسئلہ دین قطع کردی سخن را
و حاجت را بگذاردے و سائل را جواب دادے و آنکہ خطبہ را تمام کردے اما اول چنانکہ بود اؤ و تہذیبی و نسائی از بزرگ
آورده اند کہ روزے آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبہ میخواند پس سخن و سخن آمدند پیراہن ہائی سرخ پوشیدہ و راہ میرفتند
افتان و خیزان پس فرود آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از منبر و برداشت ہر دور از زمین و بہر دور پیش خود فرود
سعد اللہ انما امواکم و اولادکم فتنہ دیدم این ہر چوئی اگر میرفتند وے لغزیدند وے افتادند پس صبر تورا ستیم کہ دانا آن نقل
کردم سخن را و برداشتم ایشان را و ابو داؤد و نسائی نہادن ہر دور در پیشین کرکر کردہ و نیز ابو داؤد و نسائی از انس بن مالک
آورده اند کہ گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرودے آمد از منبر بچہ آنگہ پیش می آمد اورا مردے
بحاجت پس مے ایستاد و دے با تقاضا میکرد حاجت او را و اما ثانی چنانکہ سلم و نسائی از ابو رقاعہ عدوے آورده کہ گفت
رسیدم برسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنحضرت خطبہ میخواند پس گفتم یا رسول اللہ مردے غریب آمدہ سوال میکند ازین
خود و دینی یا بد کہ چیست دین وے پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ترک داد و خطبہ را تا فرود آمد
در سبیز دین و دگرسی آوردند چنان گمان بر ہم کہ باہماے او از آہن بود و نشست بروی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

و شروع کرد و عظیم کردن مرا از آنچه عظیم کرده است و او را پروردگار و عزوجل بپست رفت بخطبه خود و تمام کرد آن را صلوات الله علیه که و سلم و امام فو سے گفت ازین حدیث معلوم شود که هر که اگر کیفیت دعا مدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت بودن وی اہم از جمیع امور اگر درویشی یا محتاجی را در میان جمع بدیدے حاضران را امر فرمودے بمصدق و تحریض کرے بدادن چیز سالک و ثواب و در اہم و جز آن چنانکہ اصحاب سنن و غیر ایشان از ابو سعید خدری نقلے آورده اند کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبہ فرمودے آمد در جامعے کہ نہ و صورت نکستہ پس فرمود مرا آیا گذار و گذارہ نماز را یا نہ گفت نہ فرمود بگذارد و کہمت و ترغیب کرد مردم را بر صدقہ و در بعض روایات آمدہ گفت و را کہ بار دیگر چنین کن و امام ابن مردسکیست بصیغہ تصنیف و ہمین حدیث است کہ متمسک شافعیہ است در وجوب تحیت لمجد اگرچہ در وقت خطبہ باشد و درین جاست کلام طویل از طرفین کہ بہجت خوف اطاعت و مالیت متروک شد چنانکہ در خلاص جمیع و انصاف نز خطبہ شارت بدان کرد کہ و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مرودہ است خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر در معروف چنانچہ قصہ عمر بن عثمان در وضو برای جمعہ معلوم شد و چون نام خدا یاد کردے با گشت شہادت اشارت فرمودی چنانکہ مسلم داہود و دو ترجمہ و نسائی و عمارہ بن ربیعہ آورده اند کہ وی دید بشر بن مروان را بر منبر کہ ہر دو دست بر میداشت پس گفت قبح اللہ تا میں البیدین بر سر ناسد خدا این دو دست را و گفت یہ تحقیق دیدم من رسول خدا را صلوات الله علیه کہ و سلم کہ زیادہ میکرد بر اشارت کردن با گشت شہادت و چون جماعت تمام حاضر شدندے برای خطبہ بیرون آمدی از حجرہ یا از صف اگر در مسجد بودی تنہا و جا دو حاجت پیش وے بودے چنانکہ الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمیع و عید در جرین و غیر ہما کہ با جامعہ کثیر علما بوضع غریب طمطراق بر آید و پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ہرگز طوقا و الیک کہ چادشان و خادمان کنند نبود و ہمچنین طلیسان و طرحہ ابن نیز بمعنی طلیسان است چنانچہ در قاموس گفتہ و برین تقدیر عطف تفسیری طلیسان باشد اما خالی از پیوستہ نیست مگر آنکہ نام نوے خاص از طلیسان دادند و جامہ سیاہ و امسال این لباس متداول بودی این عبارت احتمال دارد کہ لباس بجز سبکین خوانند و متداولت وی یعنی این لباس کہ الآن متداولت و در انجا بودی بر نیوجہ افادہ فنی مطلق کند و لیکن در مشکوٰۃ از سلم بروایت عمر بن حریش آورده کہ پیغمبر خدا صلوات الله علیه کہ و سلم خطبہ خواند و بر سر مبارک می و ستاد سیاہ بود کہ فروگذاشتہ بود و طرف او را میان کفین خود در وجہ و قبل کہ موقوفش خوانند نفی بمقتا خود برین تقدیر بروج بعضی از انها احیاناً متانی نبود و این ارسال طرفین عمامہ بین کفین کہ بعضی از ان تعمیر تکیویر عمامہ کردہ اند احیاناً فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و مخصوص بچہ نیست چنانکہ در نیاں عادت لباس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیاید انشاء اللہ تعالی فافہم و چون در مسجد درآمدے بر حاضران سلام کردے و چون بمنبر برآمدے روی سوی کسان آورد و دیگر بار سلام کردے آنکہ بہ شستی رواہ الامین ماجعین ابن عمر و از اسرار جبرئیل کردہ اند کہ سلام نگویہ خطیب بر قوم مگر آنرا مخصوص بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم داشتہ اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیہ شرح ابن الہمام نوشتہ است و از قدوری نقل کردہ کہ طحا وے گفتہ کہ چون امام بمنبر برآید ظاہر نہیب نکست کہ سلام نگوید زیرا کہ خروج امام برای قطع کلام است پس جائز نباشد سلام چنانچہ نہیب شافعی است و حدیثی کہ از نافع از ابن عمر روایت کردہ اند ضعیف است و انیا فیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعیف کہ احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود عمل بر حالت باحت کلام یک کنیم و بلال از نزع در اذان کردے در پیش است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نہ بود و در ہر ایہ

گفته که نزد بعضی معتبرین اذان است در حق وجوب سه درست بیع واضح آنست که معتبر اول است اگر در قوش که بعد از نزل است گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام است بوسی جهل شد اتمی همچنین در زمان ابو بکر و عمر و چون دو خلافت یحیی بن عثمان رسید و کثرت و تفرقه در مردم پیدا شد امر که باذان دیگر پیش ازین اذان برز و را که نام شخصی است بیرون مسجد و باز آمدند و آنجا را احجار الزیت خوانند سنگها سیاه است در آنجا گویا آذر و رخ زیت طلا کرده اند از قیمت آنرا احجار الزیت گویند و این اذان و دیگر را بعضی احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگر چه اول است باعتبار فعل لهذا بعضی علما متغیر است عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است ثانی اول بعضی ثالث نیز گفته اند باعتبار تسبیح قامت باذان چنانچه در حدیث بن کثرت ازین صلوٰه نیز واقع شده است و چنانچه بهین اعتبار در بعضی روایات واقع شده که در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو اذان بود بلکه اذان مستحضر در زمان عثمان اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در زمان صحابه و نه بعد از ایشان اذیت علی بردی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجا باز پیدا شد و روشی بویا گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد از اذان اول بگذرانند و اگر خوانند بقصد اعلام الصلوٰه الصلوٰه نیز گویند و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از سنتی ثبات نبی امیه است و غالباً این باعتبار آنست که بعضی محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان برز و اء امر فرموده بود هشام بن عبدالملک آنرا بسج نقل کرده و الله اعلم و در بعضی روایات آمده که اذان اول در زمان عثمان الخطاب بود و تا عهد عثمان آنرا پذیرفت و بعضی گفته اند که در زمان عمر و محمد و اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود ازین جهت نسبت کرده و بر هر تقدیر آنچه خلفا را شنیدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بر آن کردند بمخفی آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و مقصود مذموم و تفسیح آن نخواهد بود و کذا قال العلماء چون بالال اذان فاتح شده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و خطبه کرد و بی فاصله بطلعه و سخنی دیگر میان اذان و خطبه و در ایستاده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیحی یا آمده و نزد امام ابو حنیفه و مالک احمد قیام سنت است زیرا که مقصود ذکر است و آن حاصل است بقعود و آنکه گویند که خطبه بجای کتبتین است بحقیقت نیست و اذانست که مقصود است که در جمعه و رکعات ظهر و عصر شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند و لهذا استقبال قبله و حرمت حکم که شرط اند و نماز در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ثابت شده سنت باشد و ترک آن بی ضرورت کرده که انی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر بن اسماء آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخواند تا بعد از آن می نشست پس می ایستاد و خطبه دیگری می خواند و هر که حاضر بود که نشسته خطبه میخواند و روغ گواست و مسلم و نسائی از کعب بن جحره آورده که وی در مسجد آمد و عبدالرحمن بن ام الحکم را که یکے الامر و انی و اتباع ایشان بودند و بدید که خطبه میخواند نشست گفت بی بینید این نبیست را که نشسته خطبه میخواند و حال آنکه حق تعالی فرموده است و اذا را و اتجاره اولوا الفضل الیها و ترکوا کافراً و سبب نزول این کریم آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند و اهل مدینه را قاطع گردانی غلبه سخت سیده بود و ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تا انتها در خطبه ایستاده گذشتند و گردانیدند و این از صحابه که ابو بکر و عمر از ایشان بودند نشستند و چون فرمود و ترکوا کافراً تا ما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود

واما معاویه نیز نقل کرده اند که خطبه ششمه بخوانند و گفته اند که وی دامن حد و بوده که پیه شکم وی بسیار شده بود و طاقت
 ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت که اذقال اشخض فی فتح الیاری و نیز گفته اند که روایت کرد عبدلرحمان از معاویه
 گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و خطبه بخوانند و در جمله ایستاده و چون برخاستن شاق شد قیام در خطبه
 می نشسته است و سحر میگرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و بخواند چون معاویه امیر سرش خطبه
 اولی نشسته بخواند و ثانی ایستاده و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت که ازانی فتح الیاری انتهی و در شرح
 ابن الهمام گفته که قصه عثمان که گویند چون در اول مسجد بعد از تولیت خلافت بمنبر برآمد و گفت الحمد لله و حمد لله و کور نیست
 نه و کتب حدیث شد و کتب فقه و اشهد ان لا اله الا الله و شهادت بر سرست گفتی بلکه اعتماد بر کانی یا عصائی که و گفته اند که اعتماد
 بر بیعت و مانند آن اشارت است یا انکه قوام این دین بر پیشوای بصلاح است این تم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوم
 این دین بقرآن و دوسه است که ازانی المواهب و بعضی و آیات فقهیه خفیه آمده که انکار قوس یا عصا کرده است و
 صحیح است که کرده نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتماد بر غیره میکرد که
 با و می بود و او را رفته العلما نقل کرده اند که در هر یک دس که قمع و بخلیه مجاریه است چنانکه مکمل خطبه اعتماد و بصلاح گفتند
 و آنجا که بصلح است چنانکه مدینه مطهره بمصداق دینا شافیه و حریم شریف اعتماد بر بیعت کنند که در قول ایشان فتح آن بطریق
 عوده است و نیز و خفیه بمصداق نزد ایشان بصلح است که این فی موقعه و صفت میگوید که این یعنی اعتماد بر کانی یا عصائیس
 از آن بود که منبر ساخت ما بعد از آنکه از منبر محفوظ نیست که چیزی اعتماد کردنی عصائی که مکان و نه غیر آن و قصه ساختن منبر است
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وضع منبر قریب بحراب متصل جانب غربی ایستاده و خطبه بخواند و گاه گاهی بسبب طول
 قیام و عود غلظت بر چوبی که در آن مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود و در مدینه امرا بود از انصاف که غلامی داشت بخاک
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نانو آن امرا فرستاد که اگر کرنی آن غلام بخاک خود را تا چوبی چند را بهم آورده
 منبری براس من بسازد تا بر آن برآمد خطبه خوانم بهتر باشد از من بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسلام خود را
 کرد و ای ارجوب که منبر بر من ساخت سه در چوبیس در موشه که الا منبر شریف است بنما و ند و چون آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش ازین بر آن تکیه کرده خطبه بخواند از فراق محبت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه فدا داد و کند و تمامه صحابه و اشرافه ناله و فریاد می بگریه و آمدند پس آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم از منبر فرود آمد و در کنار خود گرفت تا اگر چه فریاد از آمدن خبر چنین جنح یعنی فریاد کردن این چوب شریف
 بعضی گفته اند که بر حد تو احرر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح و دوراع بود و عرض و یک ناع و عرض و یک ناع و شش
 دانان خلفای را شایسته خواند الله تعالی علیم جمیع آن منبر بجای خود بود اول کسی که او را بجا کوه قطبیه پوشید عثمان بن عفان بود
 و بقول اول کسی که سوت کرد معاویه بود و هم هر زمان امارت خود و تکیه در شام بود و قدم آورد و خواست که منبر آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بشام برود چون از جای خودش بیجا نید جان ساعت آفتاب گرفته شد یکدیگر ستار به آسمان
 نمودن گرفتند پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتنا از آن را باصحاب گفت که مقصود من نقص و تحقیق حال آن بود تا او را
 زمین خود را بشاید از آن شش پایه دیگر بران افروود و منبر نوی را بالا س آن داشت و بعضی روایات این حکایت
 سبب بر و آن کنند که بر مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام پوی نوشته بود که منبر طوفی را بشام بفرستد

و الله اعلم و وضع منبر در سینه صانع بود و بقول صبح در آسمان و چون گفته شد مردم بکثرت تبرک از آن شاهان ساختند و هیچ آنست
 که آن منبر را زیادتی که معاویه ساخته بود و در جریه که در سینه اربع و شصت و در سجده شریف شد و نعمت بعد از آن خلفا و ملوک
 هر کدام منبر بے ساختند و در سینه ثمان و عیسی و تسهات که کاتب حروف با قاست مدینه سطره مشرت بود سلطان مراد بنی
 از هفت جوش بختیگر نرسد و عبارت منبر عمر سلطان مراد تاریخ آنست و در اعراسه وضع منبر و اسم صانع آن اختلاف دایات است
 که در اصل خود مذکور شده است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان هر دو خطبه نظر بفرموده است چنانچه در حدیث جابر
 بن بکر آمده و دعا خوانش بودی و دعا از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بیعت نرسیده است و لیکن یک
 الاقوال که تعیین ساعت جمعه و استعجاب دعاوران آمده و قلی هست که در وقت جلوس این خطبه است طیبی از ارجح
 شرح مصلح نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر فردی در آنجا بدین مجلسین است شرط نیست نه چوب
 از جهت حصول مقصود بدین و در کثرتی از غیره بن شعبه آورده گفت وید علی ابن ابی طالب را که خطبه خواند و در نشست
 تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت دعوت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بران
 چون از خطبه دوم فارغ شد بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از منبر فرود آمدی و نماز گزارا و در
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالت خطبه مردمان را نیز یک شدن فرمودی و فرمودی حاضر کنید ذکر را و توبه کنید
 از امام و بسا که مردود در افتاد از مقام نیز تارفته رفته پس افتد و موثر گردد و در دامن بهشت اگر چه در آید و در سوره اخیره ابو داود
 عن عمره بن جذیب و بخاموشی نزد خطبه امر کرده و گیتی ان الزمیل بدستی که مرد و اذوال لصاحبه چون گوید پیشین خود را و
 خطبه القصب خاموشی با سن قدر لغایس به تحقیق گو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد
 خود از دست داد و من لافلا خطبه که و هر که گفت اورا بجه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عیبت را
 گویند و حدیث ابی هریره و بنی در کتب شته باین لفظ مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذالقت لقا ک
 یوم الجمعة القصب و الا امام خطب بقدر لغوت و لفظ ترند و نسائی مانند آنست که صفت کرده و در میان خواص همه
 در خاصیت تنم ذکر انصاف و افعال در آن تفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس بن کلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه و الا امام خطب حاله که امام خطبه
 بخواند فوکیس آنرو یعنی حال او مثل او مثل اهل الحارچین حال و قصه خریست که بکل اسفار بر میدارد و کتا بهارایسنه با آن
 می برد و شقت در بردن آن میکند اما منتفع بدان نیست این مثل عالمی حل است مانا که درینجا تعریف است بخداست و بود
 که این آیت نازل در شان ایشان است و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند و الذی یقول القصب و آن کسیکه میگردد و دیگر
 در وقت خطبه انصاف کس که جمعیست مراد از احمد این زجر و تشدید است برین قول و فرمود و یخیر الجمعة ثلثة نفر حاضر آید
 احمد را که س و نفر در اصل خطبه را گویند میان سه دوه جل حاضر یا لغو یک از آن سه نفر و نیست که حاضر شد جمعه را لغو ذکا
 خطبه منها پس آن لغو نیست نصیب می از جمعه یعنی هر دو مست از ثواب رحمت الهی در جل حاضر با دعا و مرده دیگر است که
 حاضر شد جمعه را دعا و سوال و طلب حاجات و نور جل پس وی مر و نیست دعا الله و حاکم و خدا می تعالی را و خدا تعالی غناست
 ان شاء و عطا اگر خواهد بداد و را آنچه خواست است بدعا اگر چه شرائط و آداب آن مفقود بود و ان شاء و اگر خواهد بدین کند و
 با و در اجتماع شرائط و آداب آن الزمده از جهت اختیار و بی وجود محض و لغو و اینجا بابت دعا و اولی حاجت بند بر می و از باب

و از زم نیست بلکه محض فضل و کرم اوست و هیچ چیز بر دوسه واجب نبود و جل جلاله و دوسه دیگر است که حاضر شده است با حضرت با اصوات و سکوت بخشنود و خاموشی و نظایر و باطن و ظن و محیط رقیبه سلم و کاف و زود با محال نکردن مسلمان را و کم بود خدا و ایزد نکرد با محال کردن و از جا برخیزد و امید و چایه تنگ ساختن هیچ سیکه را حق که کافه پیش آن جمعه مراد را کفایت است الی لایحی الله علیها از کلمات بن صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل می آید و از او را در اوقات مختلفه یا م و دسه روز و یک یا لای آن و فکالتین ثابت است لان الله از جهت آنکه ندای سر و منزل قبول میگوید من جاء با حسته فله عشر شرا لک لایحی الله مراد راسته چنانکه پس یکم هفته دسه روز یا لای آن جزای یک و در جمعه باشد ذکره ابو داود و من عبد الله بن عمر و این حدیث معلوم شد که یک شخص خوش و سکوت و انصاف و عدم ایاز می مردم بلند تر از دعا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس بنی آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تحفظ رقابا لم یس یوم الجمعة اخذ حبله الی جهنم و احادیث درین باب بسیار است و چون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع در خطبه کردی این حکم سابق معاوضه است تا بعد در احادیث آن نیست و اگر مقصود از ذکر آن قوطیه این قول است که گفته کسی نیست که آن را در سجده است و در سجده که مراد صنف از قول او کس نیست گذاردن بر نخواستی نمی مشروعت سنت پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح است که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ شدن از اذان پس ولی نیست که از بعد از این حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت نگذارد و یگوید پیش از نماز جمعه سنت را بته نیست چنانکه در نظر این قول را داخل تحت جزایم بگویم بلکه کلامی استناف است و با وجود آن خالی از خشو نیست باجمه مقصود وی آنکه نسبت پیش از جمعه میگوید که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و بعضی از علما که نسبت جمعه ذکر شده اند نفی این را نظر میکنند و اثبات سنت بقیاس جائز نیست بعد از آن سالفه و تاکید در نفی آن میکنند و میگویند و اما در احادیث که در ضمن بطوقة تصانیف کرده اند و ضبط نماز را سنت دانند نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزی ردایت کرده اند و اما بعد از جمعه چون منزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذارد و اگر در سجده گذارد و دو رکعت گذارد و میفرمودن کان تکلم مصلی الیه بالجمعه هر که باشد از شما نماز گذارد بعد از جمعه فصل بعد از اربعایس گو که بگذارد و بعد از چهار رکعت این حدیث را سلم و ابو داود و ترمذی و ابویهریره روایت کرده اند و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و مذاهب ارجح است که اگر در سجده بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت بر عکس آنچه در متن مذکور است اکنون ما آنچه در کتب نماز پیش از جمعه و بعد از وی آمده موافق کلام صنف یا مخالف آن نقل کنیم و باشد التوفیق به آنکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت آن چهار رکعت و حدیثی که صنف آورده و در روایتی از سلم آمده اگر چیزی بی بحث تعلیل پیدا شود بگذارد و در حدیث در سجده دو رکعت و فقیه برگرد و در روایت ابی داود اگر گذارد دو رکعت در سجده پس از آن باید منزل را یا بیت را بگذارد و دو رکعت دیگر اما دو رکعت سلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذاشت و بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث اندام بر نیز کرده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و این قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و سلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از نافع بن خطلان الفاظ آمده که گفت بود عبد الله بن عمر که میگذاشت و دو جمعه دو رکعت و خانه خود و در روایتی چون بر میگذاشت از جمعه میگذاشت و در خانه خود دو رکعت میگذاشت و این سخن کرده است و خطلان صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذاشت و بعد از جمعه دو رکعت و اطالته میکرد و در آنها میگذاشت بود و رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبہ خشک کہ معنی پوسٹین است یا صوف در احیا و چنانکہ در حدیث آورده است غریب است کہ از کراش بخن جام
تفصیل حکام و آب لباس و مجلسش بیدار نشاء اللہ تعالیٰ و مرویت کہ کیا رخصت الخطاب جبہ از استبرق خرمید و حضرت
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد گفت خرمید این را تا بخل و تزیین کن برای عید و فودان حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود این لباس کہ است کہ نیست اورا نصیب در آخرت و بالجمله بخل و تزیین برای عید خوب و سنون است اما
لباس شروع پیش از خروج عید گاہ در روز عید فطر بخند خرا افطار کرد و در عدد آن و تزیین طاق بود و بخاری از آن
آوردہ کہ بیرون نمی آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز فطر تا آنکہ بخور و چند خرماء و بخور و انار و تر و دروایت
حاکم از قبیل بن حمید صریح آمدہ کہ بخور و سہ پانچ یا ہفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و ترمز و گفتہ اند کہ مکات در استحباب بکل تر و علوت
است و دوسہ مفید تقویت باہر است کہ صوم مضعت آنست حل و موافق مزاج یا مان است کہ المؤمن حاوہ اگر یکہ چیزے
شیرین در خواب خورد و تیسریش آن بود کہ لذت یا مان نصیب ہی گردد و تیسرین مرق قلب است لہذا بعض علما گفتہ اند کہ
افطار بخیرے شیرین فاضل است چنانکہ عمل و غیر کن رواہ ابن ابی شیبہ بن ابن عباس و غیرہ روایت عدد و ترمز سہ چیز
عادت شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و فرمودی ان اللہ و تر تحب لوتر و عید الفطر طعام بخوردی تا مراجعت
کردے چنانچہ در حدیث ترمذی و حاکم از بریدہ آمدہ کہ گفت بود و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بیرون نمی آمد و فطر
بناہی خورد و بخور و روز عید فطر تا نماز گاہ کہ گفتہ اند کہ حکمت و بخور و در پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون فطر نماز و خوب
صوم است دوست داشت تعبیل فطر بقصد مبادرت با مثال امر کی تعالیٰ و اگر تہ مجر و مثال قصد بودی بقدر سیری خورد
و اللہ اعلم و پیش گفتہ اند کہ اکل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہر دو عید در وقت شرم و عیت اخراج صدقہ بود
کہ مخصوص است بہر کرام چون اخراج صدقہ فطر پیش از بر آمدن بمصلی بود صدقہ برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقہ
اخص چون بعد از فطر بود کہ وقت آن بعد از نماز است پنج کرد و صدقہ داد و بعد از آن بخور و از برای عید غسل کردی بدانکہ فقہا
غسل عیدین را سنت گفتہ اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس و سنت بر وجہ علت اجتماع و بطریق نقل حدیثی است
از فاکہ بن سعد کہ صحبت او حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت سیدہ بلکہ بخیر شہرت کشیدہ است اما غیر این
یک حدیث از ہر شیخانہ شدہ است کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ غسل میکردیم الفطر و یوم النحر و یوم عرفہ
رواہ ابن ماجہ سننہ و الطبرانی فی معجم و البزازی سننہ کہ اقال شعیب شیخ ابن المام کہ گفتہ کہ این حدیث ضعیف است کہ از
ذکر اللہ و دوسہ و غیرہ و زکریا ابن حدیث نقل کردہ و گفتہ بود فاکہ بن سعد کہ امر میکرد اہل و عیال خود با غسل درین ایام
و گفتہ کہ رواہ عبد اللہ بن احمد بن الحسن و ابن ماجہ و دیگر حدیثی کہ سیدوطی در مجمع البوامع از شعیب از ابن عباس اشعری می آورد
کہ گفت مروے راہ نقلی را کہ دیدہ ام از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از شما دیدم الا آنکہ غسل نیکبید و عیدین رواہ ابن منذر ابن جابر
و گفت صحیح عن عیاض و قول زیاد بن عیینہ و قول مصنف کہ میگویی و درین باب و حدیث وار دست و ہر دو از ضعیف
خالی نیست مگر عیدین و حدیث را میخوام یا غیر آن را و ما غیر این و حدیث و کتب و فی باب یا یقیم و در کتب سننہ اصلا حدیثی
درین باب نقل نکردہ ان غیر از ما غیر بن عمر کہ در جامع الاصول از موطاء آوردہ کہ بود عبد اللہ بن عمر کہ غسل میکرد پیش از آنکہ برود
عید و در واتی غسل میکرد و یوم فطر پیش از آنکہ بمصلی برود و چنانکہ مصنف میگوید کہ اما از ابن عمر صحیح شدہ کہ برای عید غسل کردی شد
با الت دی و رہا بہت سنت انھما ہی آن میکنند کہ حدیث فی ثواب یعنی غسل حدیث صحیح نقل است کہ باری و می کنند کہ در ہر نماز

پس برخاست بقیة الکی که نظرات آمدند بود بر گردان خست بر پشت و گرد آن میگردد و گفت انجین ویرم رسول خدا را است
 علیه و آله و سلم که در دو هرگاه در اشغال امور که از باب طاعت قنوت است رعایت اقتدا و اتباع میگردد باشد در نیاب
 بطریق اولی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمصلی پیاده رفتی ترمذی اندامیر المومنین علیه السلام روایت میکنند که فرمود
 سنت است که بیرون روند بعد پیاده و بخور و پنجه سر پیش از بیرون آمدن بعد گفت ترمذی این حدیث حسن است و عمل
 برین سنت نواز اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعد پیاده و سوا نشوند مگر بعد از روایان واجبند سحر قرط آورده که است که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد پیاده و امام شافعی در ام گفته که ما را از هر بی رسیده است که گفت سوا نشود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم نه در عید و نه در نماز هرگز و معتزله را در پیش روی او بر داشتند و چون بمصلی رسید سحر و
 در نمازگاه برابر وی نصب کرد و معتزله بین علمه و نون و زای مفتوحات نینو خرد که بیکان دارد و او را حربه نیز گویند و آن
 میان عصا و رمح است و رمح بلند تر از زبده و عصا خرد و معتزله بین بین و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را عتزه بود که تا و مان
 همراه وی بروی کشندی و برای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا و بستره در نماز و مانند آن بکار بردند و روز عید از راسته و
 ساختی زیرا که آن زمان مصلی صحرا بود و دیوار و محرابی نداشت خود صورت محراب که در بنای مسجد متعارف است در زمان
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در او از زمان صحابه پیدا شد و آلان در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند و هر که
 امانا از در مسجد شریف میگذازند و دروازه پیش روی امام و نصب آن پیش روی عید سنت و داشته اند زیرا که
 جبهانه یعنی مصلی عید در صحرا باشد و در بنا به جبهانه نیز سخن است نزد بعضی کرده است واضح آنست که او را حکم سپیدیت
 و اعتکاف در و سه جائز نه و نماز عید فقط تا اخیر کردی و نماز عید از غمی زود تر گذارد و سه هجا که حکم در تاختی و آن باشد که
 چون صدقه نظر او یافته و طعام هم بکار برده شده است و می کشیش نه تاخیر باعث از دوا و اجتماع خواهد بود و آنکه ضعیفیت
 صیام رمضان که مانع است تعجیل و اسراع باشد نیز راه یافته است بحالات ضعیفی و الله اعلم و عبد الله بن عمر که در متابعت ملت
 و قیة اهل شکیک داشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلی روان شد و سه ظاهر کلام آنست که در هر دو حدیثین کردی پس
 غرض از ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید نظر تاخیر سنت است لیکن در خروج بمصلی استیصال باید کرد و زود رسید و مبارک
 باشد از آنکه در خصوص کلام بعد از عید سنت از سیاق و بنای بابی آورده و بیک عید یعنی یک وقت بمصلی بیاض بیکر و جمعه مذکور شد
 و گفته که عبد الله بن عمر که صحابی مشهور است میگفت بودیم که تا غمی شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید درین راحت
 و آن وقت تسبیح است و اشارت میکرد بوقت ضعیفی بعد از خروج وقت که است تسبیح یعنی صلوة نافله است مقصودش انکار
 بر امام وقت بود و در ابتدا تاخیر و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب است مدت تا وقت زوال و بعضی نظر تاخیر
 نفع منع جواز است و ادکنند ما در و سه و لاتی بر منع آن نیست کما لکنفی و عادت اهل حرمین شرفین نیز بر تعیل است در وقت
 اشراق بگذارد و جمیع راه بیکه گیتی پیایه بجهان تمام بیان فعل عبد الله بن عمر است چنانچه زکشی الادرا قنطی و غیره از بقی
 آورده که بود این عمر که چون فده میگردد و یوم فطر یوم ضعیفی بسو مصلی هر میگردد و بیکه تا میرسد بمصلی و مقصود مصلی از نقل
 فعل و نه همان اول است که بیکه تعیل خروج بمصلی است و چون این فعل که هر بیکه است نیز با وی در یک حدیث
 مروی بود این را نیز ذکر کرده اند که در وی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه درین باب اگر چه احتمال
 دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در قرآن آنست لکن لا وجه

والا دل فتنه بر دیگرید آنکه جهریه تکبیر در طریق صلوة در عید اطعمه با اتفاق است اما در عید نظر خلاف امام ابوحنیفه است و این
 اینکه اصل روز در کراهت است بقوله تعالی واذکر ربکم فی فکک تضرعا و خیفه دون البکر من القول و لیکن دارد شد
 مرد عید را ضعیف برخلاف قیاس و نیست فطر و کج وجه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود و قیاس کرده شود و روی
 جهت اختصاص اضعی بر کنی اذکار کان حج که مشروع است در وی تکبیر و علم است بر افعال وی و این دلیل رد ابی یوسف
 در انشاید که اثبات جهریه تکبیر در عید فطر حیاس و عید ضعیفی کنند و در شرح ابن الهمام مذکور است که اختلاف در جهریه تکبیر است و روز
 طره و اصل آن زیرا که داخل است در عموم ذکر آنکه در حج اوقات تسبیح و تلوین از خلاصه مفهوم میگرد و که خلاف و اصل تکبیر
 این چیز است نیست زیرا که منوع نیست و خدا بهر فطر که گوید و در هیچ وقتی اگر منوع باشد و هیچ باشد که موجب بدعت است
 امام ابوحنیفه گوید که رفع صورت مذکور بدعت است مخالف قول حق سبحانه و تعالی و اذکر ربکم فی فکک لایه پس متصرف باشد برورد
 ن در وایتی از ابوحنیفه نیز در جهریه آمده است نهی امام الهامه دیگر در باب جهریه تکبیر کرده اند بجهشی که روایت کرده است دار فطنه
 لغت ابن عمر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تکبیر میگفت روز فطر از آنکه و کبر و ن می آمد از خانه و تمامی آمد صلوة را
 سنی میگویی که در نسخ این حدیث سخن است صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و کلام مصنف نیز بظاهر نظر است در آن لیکن
 یارقی بصحت حدیث نیز کرده که گفت عبد الله بن عمر که در متابعت سنت و حقیقه عمل نمیکند و شیخ ابن الهمام گفته این حدیث
 ن عمر تنفیص است بدست موسی بن محمد بن حطاک یکی از رواة اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر جهریه تکبیر که محل نزاع است و حاکم
 ن در امر فروع روایت کرده و ذکر کرده بهر را و بهشی گفته است صحیح است که موقوف است ابن عمر و قول صحابی معارض نشود و بیوم است
 بفرایه دون البکر من القول و نیز در حدیث آمده که نهی از آنکه در فطر و حال آنکه وی معارض است بقول صحابی دیگر چنانچه
 ایت کرده شده است از ابن عباس که وی تخفیف مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشید فطر او را آیا تکبیر گفت
 م گفت لا فرمود در ایتم باطل این روز را با این غیر صلوة الله علیه و آله و سلم نبود و هیچ یکی اذان که میگفت تکبیر پیش از امام
 بود جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را اذان از جهت قلت و غبت ایشان در غیر اوقات است و تکبیر صلی الله علیه و آله و سلم
 ن بصلوة رسیدی در زمان شروع در نماز که در وقت اذان بود و نه اقامت و نه الصلوة جامعه سلم و ابو داود و ترمذی
 جابر بن عمر آورده اند که گفت گلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عیدین نه میار و دو بار بے اذان اقامت
 است ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن عمر و حسن صحیح است و علی بن است
 اهل علم از اصحاب پنجم صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود نه مرعیدین را و نه هر پنج یکی از فو قل را و
 ری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته میشدند بیوم فطر و بیوم الاشی
 صحیح مسلم از صفا آورده که گفت خبر دادم جابر بن عبد الله که نیست اذان در صلوة را و روز فطر و نه اقامت و نه نماز و هیچ چیزی
 دایت کرد و شای از ابن عمر گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید پس بگذارد نماز بے اذان و
 است و مالک و موطا گفته که شنیدم بسیاری از علماء را که گفتند بنود فطر و نه در فطنی نماز و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله
 و آله و سلم تا امروز و با بجمه دم اذان و اقامت در نماز عید جمع علیه است و در فتح الباری گفته که است لالی که نه بشود بقول
 بر آنکه گفت و نه نماز و هیچ چیز بے آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعه و آنرا آن و لیکن روایت کرد
 فی الزکاة از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد و نون را و عیدین قبل الصلوة جامعه و اگر چه

این حدیث مرسل است لیکن مساندت میکند و اوقایس بر نماز کسوت که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی مجرب بر
 نزد من که گوید الصلوة یا الصلوة جامعه و اگر گوید بوالی الصلوة کرده نمی دارم آنرا اما اگر گوید نمی علی الصلوة یا غیر آن از اتفاق
 اذان بگردد میدارم آن را و این را به شیبته با سنا و صحیح از سعید بن السیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را
 معاویه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی گفته اند حجاج و بعضی زیاده و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی ایمن نیز افتاد
 کرده اند و الله اعلم و معتصم پیگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد و کیفیت گذاردن نماز عید آن بود که در رکعت اولی
 هفت تکبیر گفته بیاید میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی دانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر همین میان هر دو
 تکبیر مروی نیست نزد امام احمد و ثنائی آنی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم گوید و اگر تسبیح
 تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعضی روایات از وی آمده که گوید الله اکبر یا الله اکبر یا الله اکبر یا الله اکبر یا
 ایسلا و صلوات الله علی نبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و صلی الله
 علی محمد یا هر چه اذکر خوش آید و باین اشارت کرد معتصم که گفت ذکر سه چیز میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابوحنیفه ذکر
 دعا در میان تکبیرات مشرف و نافذ نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داود و از عاقله و عبد الله بن عمر
 و ابن العاص و ترمذی از زکری بن عبد الله و بوطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت
 ثانیه و این قائل شده الکت شافعی و احمد ولیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدودست از تسبیح و تکبیر قیام معدودست
 از قصر نزد شافعی پنج یک اذان دو معدودست اذان دو و دعا قطعی از عاقله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 دو اذنه تکبیر میگفت و در تکبیر افتتاح و ابو داود از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را که چند تکبیر
 میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این وظیفین گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات بخانه و گفت حذیفه راست
 گفت ابو موسی گفت ابو موسی آنچه من میگردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان پنجین آمده است از ابن مسعود
 گفت تکبیر گوید چهار بار پسر قرأت کند پس بر کوع رود و پسر بایستد در رکعت ثانیه پس قرأت کند پسر تکبیر گوید چهار بار بعد از
 قرأت و پنج کمر فروع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نتوان یافت و در بعضی طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار یا یکبار یا کمتر
 است در اولی و تکبیر و کوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذمب خفیه نیست این قول بن مسعود و آنچه در شافعی
 قول ابن عباس و مشایخ امیگند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات در رفع ایدی بخانه
 مسعودست در شرع پس اخذ باقل اولی باشد که ازانی الهادیه و گفته اند که چون دولت یه بنی عباس انتقال کرد امر کردند که ما
 روزه زمین را که عمل کنند بقول چیدایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل نمایند و بعضی بلاد و خفیه تیز بهران عمل بائی و بستر
 حتی که از اتفاق ایمن نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از آنها بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز است زیرا که آن مذمب اصحاب است
 و زکری از امام احمد نقل میکند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تکبیرات عید و کل جائز و در معصوم
 حدیث تکبیرات عید نیامده اما که از جهت عدم ورود آنست بشرط تصحیح ایشان و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در عید صلی و فطر در رکعت اولی سورۃ ق و القرآن المجید خوانده و در دوم اقرب الساعه رواه مسلم و بوطا و ابو داود و الترمذی
 و النسائی و کاه این دو سورۃ دو بار خوانده و تمهید بر سجده یک بار و یک بار لا علی و بل اتک حدیث الغاشیه فرموده چنانچه در
 و کاه سه که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو و چون دو سورۃ را خوانده و سورۃ الباقه المذکوره ایست و بعضی

خواندن این دو سوره مستحب تر گویند و این را اشتهر و آیات دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکور چیزی صحیح گفته و اگر چه بحکم ناقرا و ائمه سرین القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذاهب امام احمد است گفته که بقرآنی کل رکعت با صد سوره و چون از سجده رکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متتابع بگفتی و آنجا که شروع در قرات کردی پس تکبیرات در هر رکعت پیش از قرات بود و مذاهب ائمه ثلثه همین است و تسک ایشان با حدیث دارود درین باب است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراة و در ثانی بعد القراة و این مروی از ابن مسعود است چنانکه گذشت مصنفان این روایت را ضعیف میکنند و میگویند و بعضی احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراة بین تکبیر اول و الاثم قرا و کس غلط اقام فی الثانیة قرا و جعل التکبیر بعد القراة چنانچه مذاهب حنفی است و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست و این که محمد بن سویه که راوی این حدیث است بخرج است با اتفاق اکابر علمای حدیث گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نبرده است و اندک بعد از آن که اشارت کرد مصنف حدیث خلافت خود حدیث دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت عن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کبر فی السیدین فی الاولی سبعا قبل القراة و فی الاخری سبعا قبل القراة این حدیث بلی داوود از عمرو بن شیب عن ابیه عن جد و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین باب از عاکشه و ابن عمر و عربن عوف مزنی نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت ایس فی الباب شکی ایس من هذا به او قول و زکرشکی گفته است که ترمذی گفته بود حسن شکی فی الباب فند بر و چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه کردی منبر بود در اینجا و حکم مذکور شد یکی آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب سه عهد اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز عید را ضعیف و فطر را پیش از خطبه میگذاشت و او بگوید و غیر بعد از دو سه نیز همچنین میگوید ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مردان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بیرون آمدی روز فطر دهنی ایسری مصطفی و نخستین چیزی که ایستاد کردی بعد از آن نماز بودی پیغمبر گشتی از نماز ایستادی مقابل مردم و مردم نشستند و بر صفوف خود ایستاد و عطا فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بخیر و گفت ایسید همیشه بودم مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من مردان و وحی امیر مدینه بود در صحیحین یا فطر و چون آمدیم مصطفی را ناگاه بنبری بود که بنا کرده بود او را از گزشت کثیر بن العاص است مردان که بر دو بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او را و بنبر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتیم او را تنبیه دادیم شما سوگند بخدا است را گفت یا ایسید رفت آنها که تو میدانی و شروک گشت پس گفتتم سوگند بخدا که ایس که بقایه ذات من در دست قدرت او است نتواند آنرا و شما بهتر از آن چه من دانم این کلمه را سه بار گفتیم و برگشتیم و در فتح الباری می آید که اختلاف کرده اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز کرد و کیست مشهور است که مردان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر با سند صحیح از حسن بصری آورده و گفته اول کسی که خطبه خواند پیش از نماز عثمان بن عفان بود و او را اول نماز گذار و سه پیغمبر خطبه خواند و او را آخر چون دید که مردم بنمازی توانند رسید نظر باین مصاحف خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علقیست که مردان بحسب آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منظر نماز نشسته باشند خطبه را در روی سبب آنرا نسبت بجایه که مستحق آن نبود و مدح و ثنای قومی که نالایق آن بودند میکرد

شتو چنانکه در حدیث ابی سعید الخدری آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم که مردم اختصار سماع خطبه را نمی برند و چنانکه
 در روایت عثمان ابی ناسر و مروان بیان می نماید که این فعل نسبت به بی محترمت یافت بدلیل آنکه بخار س
 و سلم و ابو داود و شافعی از ابن عباس نقل کرده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر یا عید غدیر صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عمر
 و عثمان نماز میگزاردند ایشان پیش از خطبه و بعد از رزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد
 معاویه بود و ابن منذر از ابن سیرین آورده که زید از ابی صره کرده و قاضی حیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر و اثر
 مروان نیست زیرا که هر یک از این دو یعنی مروان و زید و معاویه بودند پس محمول بر آن بود که ابتدا اے آن از معاویه بود
 و اینها اتباع آن کردند و الله اعلم بکلام شیخ ابن حجر و اتانانی که منبر بر خطبه بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و بر دو پایه خود چنانکه گذشت
 در حدیث ابی سعید و معنای وی آنست که اول کسیکه بمنبر سوار شد مروان بود و در و نه امام مالک واقع شده که اول کسیکه
 خطبه خواند بمنبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود و او را کثیر بن الصلت و آنچه صحیحین آمده از حدیث ابی سعید و امام مالک است
 و چنانکه دارد کثیر بن ثمالی که در بادشاهی از آن ترک داده و مروان آنرا احاد کرده و ابی سعید را از آن اطلاع نشد که زمانی فتح آنجا
 و در فتح تقدیر شرح ابن الهمام بر دایه میگوید که اختلاف کرده اند درینا منبر بجای نه بعض گفته اند که دست خوانده
 گفته که حسن است در زمان که مرویست از امام ابی حنیفه که لا باس بچون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد الله که گفت
 ابتدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمنبر خطبه خواند چون قاصد غش شد نزول فرمود و بجا آمدن رفت و تذکره که در حدیث
 و ظاهرا نزول از منبر است مصنف از آن جواب میدهد و میگوید اما بعضی اعا و بیست صحیح دارد نوشته که فضل بن ابی سعید که در اکثر
 احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتى الناس و امثال آن واقع شده است همانا و کانی یا علی یا مکنانی عالی بود که تا کیم مقام منبر بود
 و اطلاق نزول بجهت آن بود و این مجروح و امثال است و لیکن چون در احادیث صحیفه ثابت شده که منبر نبود ناچار است از
 از کتاب آن و در بعض احادیث علی را حلقه مرویست چنانچه شافعی از ابو کاهل حسی آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم که خطبه میخواند بر ناقه که گفته بود حیثی زمام ناقه و سپس فرود نزول از ناقه باشد نه منبر و نه منبر و نه منبر
 بن عبد الله قال گفت جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الصلوة يوم العيد نماز را
 روز عید قبه ابا الصلوة پس ابتدا کرد و نماز قبل از خطبه بلا اذان و اقامه پیش از خطبه بی اذان و اقامه تمام نمود و کانی یا علی یا مکنانی
 پست است و در حالیکه تکیه کننده است بر بلال پس این ایستاد و بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بصیر ترازین معلوم گردد که گفته
 قبه ابا الصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزول فاتی الناس و ذکر بن و هو یوکا علی یه بلال و در خطبه تکیه بر قوس یا عاصا کرده بود
 چنانچه در روایات آمده است قام یوقی الله پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و حش علی طاعت و بر آنحضرت ترغیب
 کرد بر طاعت وی تعالی و وعظ الناس و ذکر نعم و وعظ کرد مردم را و تذکره کرد ایشان را ثم مضی پست گزشت از ایشان حتی فی انهم
 ترا اند زنان را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زنان را نیز محضر آمدن بمصلای عید امر فرمود اے اگر چه حاضر بودند
 و فرمودی حاضر شوید و اے مسلمانان که او را و واقع خیرات را و چنانکه کینه از نماز و اگر چه بکر و جوان خود نیز بودند و
 اگر چه در پیشمندانداشته بودی فرمودی باید که استعاضه کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمودی حاضر
 شوند و عظمی و ذکر من پس وعظ و تذکره کرد زنان را و فرمود و تصدق کنید ای جامه نشاز را که بیشتر بن شما ببرم و زخمت

در درویشی و گداخته دیدم من و دو تن را و دیدم اکثر اهل آن شمار ازانی ازین میان برخواستند فرمود که بچه سبب رسول الله
فرمود بسبب آنکه نفران نعمت مردان می کنند و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بریکه گر
بسیار کنید و ندیدم من از انقصات عقل و دین برنده ترا نشاء عقل مرد عاقل پوشیا را و اونی لفظه در روایتی دیگر از جابر
آمده و بقول میگفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر دم از مردان و زنان قصد فراموشی دهد و خیر کند یا کمتر تنبیه کند
الناس پس بیشترین مردم که تصدیق میکردند زنان بودند و بالقرطاضم قات و سکون را گوشواره و الحاقم و انگشتری و شمشیر
و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدیق توان کرد فاکان له حاجه پس اگر چه و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را کاری
بریکه که میخواست آن باعث جیشا بفرستد لشکر را و فسیه را بجای می ذکر کنم و ذکر میکرد و آنرا براسه ایشان و میفرستاد
و الا آنحضرت و اگر نبی بود که رے و حاجتی بفرستاد و ایشان بجای بر میگشت و بجاندمی آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم
مجموع خطبه را چه خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن اقتل بحمد و ثناء حق میکرد و تخصیص بعینه خاص و لفظه مخصوص از حد و ثناء
مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطبه بر زبان اقتل خطبه عید خصوصاً عید ششم تکبیر کند مصنف رو آن کرد و گفت و
در حدیثی وارد شده که اقتل خطبه عید تکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار روایت عن سعد بن ابی
صلی الله علیه و آله سلم ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم کان یکرر تکبیر من اصناف الخطبه یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و لفظه در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکرر تکبیر فی خطبه العیدین بسیار
میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت میکند بر تکرار این خطبه تکبیر کردی بلکه تکبیر
در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در ثناء آن و اسدالم و از همان راه که بعدگاه رفتی بهم بیان راه بازگشتی بگمراه دیگر
باز میگفتی چنانچه بخاری از جابر بن عبد الله روایت کرده و ترمذی از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله
بن عمر ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعینه از اهل علم امام را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای دیگر
از جهت اقبال این حدیث این قائل است شافعی انتهی و در فتح المبارکی میگوید شافعی در کتاب اتم گفته مستحب است امام را
را موم را و اکثر از شافعی برین اند و لیکن در وجیز تعرض نموده که امام را تقیم قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی
علت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب آن کرده است یا بیست حکم نیز بانی است و الا منفی میشود حکم بانقضای علت
و اکثر علما بر آنند که حکم بانی است اگر چه علت آن منفی گردد چنانچه درل و طوالت و غیره اتشی پوشیده نماند که تعیین علت
با نحن فیة مخصوص نیست چنانچه درل که اظهار جرات و شجاعت بود بشرکان اما ایما معانی و علل پیدا میکنند بجزایان
در حال است چنانچه مصنف در اول آخر کلام خود مایهائی بیان کرده است پس اینجا نظر بعلت نبایکاشت لواهی اقبال و قهتا
در طریق سنت باید برافراشت با احتمال وجود بعضی آن معانی که در شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه کرده اند
در غیر دس صلی الله علیه و آله و سلم و سران که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه رفتن بمصلی در رجوع از آن محل
میکرد میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کنند و بشارت ثوابین عمل بشارت و از گزیده
و حصول سعادت بشارت بر دو سلام از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بپهر و طائفه که مفید و مانع از سلامت است علاوه
و لازم آنست یا آنکه سروی آن بود که برکت وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آن اشغال شود و هر دو بریت فضل و
برکت و در بعضی مشاکک مساوی نمایان بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلل و استعصا و استرشاء و صدقه و ذوق

و سر و بشا بدو جمال جان افزای وی و اندکان کفایت آید آنکه انکار و شراغ اسلام در هر دو راه حاصل یابد انظار و ذکر اشیاء
 و برکت آن در هر دو محصول یابد و آنکه لیل کفر و نفاق را از یهود و غیرهم بشاید حضرت اسلام و نعمت اعلام دین بهم
 اینخط بهم انگار و موقوف بنظم غناک و اندوگین گرداند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلباسی ایشان و عیال نامزد و تبرئ
 یا برای آنکه بقلع و سواضع و اماکن مختلف لشکر و اهل آنها از ملاکمه و بین و اس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مصلی بر جهت یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر
 آن راه در قلمآن نیز بجهت یمن واقع شود چه آنکه قبله مدینه جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از اینجا لازم آید
 که رفتن بمصلی از جهت یمن بود و متمثل شریعت در وقت و قوت بمصلی بر جهت شمال پس اگر چنین راه رجوع میکردند که رفتن بودند
 بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بودند تا در مقام ملاک خود نایستند و این چه شسوت
 و در دس نظرست زیرا که اگر چنین بودی این روش را کر ذکر دس و عادت ساختنی تا آنها معرفت جادت شریعت بهمان
 راه دیگر آید نایستند و جواب داده اند ازین نظر که ملاکمه از مواجبت اعتقاد بر مخالفت طریقین مواجبت بر طریق عین لازم آید
 لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر
 و برین تقدیر وجه نظر قدس قوت پذیر و تامل یا آنکه از اجابت تخفیف از دحام و هجوم خلافت کر دس یا آنکه در وقت افتن
 بر فقر الصدق کر دس چند آنکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقر و سلطان نبودی رجوع کردی
 تا در وضع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میکرد تغییر طریق بر تغییر حال بضرورت رضا و ترقی بقام قرب و وصول یمن
 چنانکه راه دیگر شال نیز بزرگ گشت و این وجه خالی از اغضائی نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد و در درازن بود
 اذان راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که کثیر از کن بیکثیر خطرات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع چون
 بمتمثل خود آید سرعت نمودی که در جماعت عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند یا آنکه از خطرات در وقت رجوع نیز
 ثابت است تا آنکه گفته اند که هر که برج رود قیامت و حصول بطن با جود ثواب این سفر او را حاصل است چنانکه در حدیث
 ابی ابن کعب نزد ترمذی و غیره ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گردید صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و نیز
 بود خواست که مبارزت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریا به خلاف وقت برگشتن که اگر در بر بمنزل برسد چیزی فوت
 نگردید یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای این مجموع وجه مذکور بودی که اقال صاحب الهی
 یاد گیر اسرار و صلح بود که حصول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و این وجه حاجت واولی است چه اسرار و معانی که گفت
 صلی الله علیه و آله و سلم را بود و خلایق را جمال درک و محضر آن تنگ است و وصول بدان مستعد را و الله تعالی تمهید و صلوة
 حید میش از وی و بعد از وی نمازی نیست و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد و دور کعبه و نگذاشت و پیش از وی و بعد از وی احدیث و ترمذی
 گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عید اندین عمر و ابی سعید نیز آمده و علی برین است و بعضی اهل علم از صحاب و پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز و از نه و قول اول صحیح ترست ناشی
 و زکشی می آرد که امیر المؤمنین علی ابوسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت یا ایها
 نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و در ایت حدیث از ابن سیرین که این مسود و حدیث

ایستادند و نمی کردند مردم را که بگذارد نماز و از عید پیش از خروج امام رواد عید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از اصحاب
و دیگران که کسی از سلف این است نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از و سه رواد الاثرم و خلاف در آن است که این
فصوص مصلی است یا شامل است مسئله را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد و فلا باس بود روایت کرده شده است از
بی سید خدای که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عید نماز میگذارد و چون جمع بمنزل میگرد میگذارد و دو رکعت واده این بی
احد استی و در دایه میگوید متغزل نمکند در مصلی پیش از عید پس کرا هست در مصلی است خاصه و اگر نماز شراق و ضعیف را پیش از
خروج بپایانه کند کرده نباشد که ازانی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح دایه میگوید این نفی باطلاق تناول است
ام را و قوم را جمیع و شافعی میگوید امام را کرده است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز سنون نیست
تا که کرده است لی حد ذاته و دفع الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد با احتمال دارد که مراد از آن منع متغزل باشد
انفی تا به بر تقدیر منع متغزل آیا از جهت وقت کرا هست است یا عام تر از آن و در هر تقدیر مخصوص با امام است یا شامل است
ام را و امام و در مخصوص است بصلی یا شامل است مصلی و بیت را قیالات است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند
بگذارد بعد از عید نه قبل آن و مذہب او زاعی و ثور سے و خفیہ اینست و بصریان میگویند بگذارد نه قبل و بعد و مذہب
سن بصره و جماعه اینست و در میان میگویند نه قبل و بعد و مذہب هری و ابن جریر و احمد نیست و بعضی از اکیه نقل کرده اند
جمع بر عدم متغزل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بگذارد و در سن اقتدای فقهاء است و حامل آنست که نماز عید راسته ثابت نشده است نه قبل نه بعد الا نزد
بعضی که میاس کنند او را بر جمیع المطلق لفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده و هر وقت کرا هست که در سایر ایام است
یکبار که اختلاف است در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذہب حنفی آنست که چون نماز عید فوت شود دیگر اوارا
ضایست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامد و لیکن در بعض شروح دایه گفته است که اگر خواهد بگذارد و دو رکعت
چهار رکعت مثل صلوة ضعیف که در سایر ایام بگذارد و در محیط و از قیاس قاضی خان نقل کرده اند که هر که مصلی بگذارد
امام در نیافت اگر خواهد برگرد و بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و فضل آنست که بگذارد چهار رکعت یا صلوة ضعیف برای بی
شخصا پنجه روایت کرده شده است از ابن مسعود با سند صحیح گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد و چهار رکعت گذارند
تج الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی سجده یک الاصلی و در ثانی و ثلث و رابعه و در ثانی و رابعه و در ثانی و رابعه و در ثانی و رابعه
روایت کرده است ابن مسعود بن باب حضرت سالت صلی الله علیه و آله و سلم و حدی جلیل و اجر جزیل و در مذہب امام احمد
نرا که نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز قنوج یک سلام باید و سلام و ایشان نیز از ابن مسعود را که مذکور شده
در دانه و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی بن عمر که مراد می گویند که بگذارد و بغضافه قوم چهار رکعت بیکبار
خطبه بخاری از جبهه باب آورده که اثنی عشر جمع کرد و اهل و ولد خود را در ادایه که موضعی است بر دو فرخ از بصره و بگذارد نماز عید
بیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارد و دو رکعت بر طریق نماز عید و کرا فی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی
میگویند بگذارد و دو رکعت و امام احمد چهار رکعت و در امام ابو حنیفه غیرت است که بگذارد و یا نه و بر تقدیر گذاردن غیرت میان چهار و دو
امام احمد فصل در تفاسیر عبادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوقت استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده و که
ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقا کرده و وجه اول آنکه در روز جمعه را ثنائی خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم افشنا

مسئله و مطلب تو تیر بر داشتی و دستها بلند تر و صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجهانیک همان یعنی برداشتن دستها از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در استسقا اینچنان بود که یکین
کفین بجهانبینین بود و ظاهر آنرا بسوی آسمان چکش آنچه تعارض است وقت نماز در روایت ابی داؤد و نیز مانند این آمده گفته اند که برین
و عابری طلب سوال چیزی از جنس نعمایا شد خوبست که گردانیده شود و کفهای دست بجهانبیکسان و چون برافروخته و بالا رود و گواشت
شود و پیشتهای دست بسوی آسمان بجبهت اشارت باطنی نماید تا رفته فتنه و بلا و پست کردن و فرو بردن قرص غلبه و شراط طبیعت گفته اند که نیز
تقابل است بقلب عال چنانکه در تحویل روا داده اشارت است بترک کمحائب گردانیدن بطین محائب بجهانبینین و یکنخن آنها بر این پس
روی موسی قبله کرد و پشت بر حاضران و روی مبارک نمون کرد و چنانکه طوط راست و اوجانب چپ شد و طرف چپ بجهانب است
و اندرون را بیرون و بیرون را اندرون طریق قلب ایابین وجه است که بگیرد درست راست خود طرف افعل از اجانب بسیار
درست چپ طرف افعل از اجانب بین و قلب کند هر دو دست خود را پس پشت خود را باشد طرف مقبوض بیدینی برکت اعلی باز
جانب میان و طرف مقبوض بیدیسری برکت اعلی از اجانب بسیار و گفته اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال
و تبدیل اساک به طار و تنگی بفراخی و بعضی گفته اند بلکه این اتشال امر است که کرده شده است آن حضرت را صلوات الله
علیه و آله وسلم گفته شد که همچنین کن تا تحویل یا بد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل نیست که نه بقصد اختیار بود و چنانکه
چیز در خارج واقع شود و از اینجا تفاؤل گیر نمکند اقل در دکان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت پوشیده بود
سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن زید الماری آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بود و در سه قمیصه سودا یعنی ردای سیاه و پنجانی که پشت بجهانب حاضران داده و استقبال قبله ایستاده بود و حاکم و بیست روی
بجهانب دم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذازد بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز جمعه گذراند و در بعض
روایات بجهانب مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته اند که فضل آنست که اول
نماز بگذارد مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز است لیکن خطبه پیش از نماز خواندن چنانچه در نماز جمعه و نوحشی از ابی هریره
آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز سه رای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پیستر
غرض خطبه و در دو رکعت بجز خوند بعد از رکعات در استسقا در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از جابر بن عبد الله بن زید آمده است
چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوٰۃ آورده ولیکن آنچه صنف میگوید که
خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه صحیح اسم بیک لاطعی و در رکعت دوم بل اشکاد حدیث الغاشیه نه در جامع الاصول که احادیث
کتب مستأخره و نه در غیر او اکتب دیدیم ولیکن چون گذارد نماز استسقا مثل نماز جمعه و مدد آنهمان قرأت آمده است
از ابو استیناسی یا یعنی توان کرد و الله اعلم و خواندن سوره ق و اقتربت الساعه نیز آمده گفت قل عن النبی فی رسالتہ
فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث ابی داؤد از عائشه آمده که چون فاتح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پدیدار شد و اتفاقاً
برآمد و پدید آمد و در حق و بیاید ارمان چنانکه بمسجد شریف آمدن سیلواران شد و چون تشتابی و هم طراب مردم شاخ
کردند بیتا آنکه ظواهر شد نواجذدی عطی الله علیه و آله وسلم فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر است بر هر چیز گواهی
میدهم که من بندهٔ ولیم و رسول و مبعوت و مجسم الهی و جبرک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم استسقا کرد آن بود که
فرمودند در استسقا کرد و در غیر روز جمعه چنانکه بعضی در لائل النبوه از طریق مزین بن عبید الله سلمی آورده که چون باز آمد

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه تبوک آمد اورا و قد بنه فرموده و شکایت کرد و نماز فقط و عرض کرد و که دعا کن
 رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد بر او باید که شفاعت کنی تو را بر پروردگار خود و شفاعت کن پروردگار بر تو و سبحان
 و بیکم همه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند الا الهی العظیم فرموده خنده می کند پروردگار
 تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی و دیوان استاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار را فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی
 پس هرگز کم نخواهم کرد و خبر از پروردگار که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن اعرابی بخندید
 پس بمنبر برآمد و دستها بر عابد داشت و باران طلبیده تا بهفته تمام باریا الحدیث که انی الموابب اللدنیه و درین و جبر
 استسقا بلکه در سائر جوه که ذکر کرد غیر وجود دوم نماز محفوظ و مرویست بلکه بجز خطبه و دعا منقولست بعضی گویند که در
 و به اول گفتا که در نماز جهر و قائم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در جهر و دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد حاست و پس
 چنانکه معلوم گردد و به چهارم در مسجد مدینه استسقا که در ششست نه قیام بود و در دعوی بر منبر این و به در کتب نیاتیم و ظاهر است
 که مصنف این را در کتب صحاح دیگر غیر این کتب یافته باشد کمال شایستگی بدان میکرد تا معلوم میشد و از دعا که آن روز چنین
 مقدار محفوظ است اللهم استغاثنا ربنا طبقا عاجلا غیر راکث و در روایتی غیر اجل تا نافع فیض را و به پنجم در مدینه مکانی است برین
 مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک نزدای بر وزن مجرا کثرت از دور و از کس که را گویند که یک جانب
 سینهدوی بلند و برآمده باشد و آجای بلندست جانب مغربی مسجد شریف در میان بازار مدینه آنجا که خنجران فرموده بود که از آن
 جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت بخوانند و این احجار الزیت نزدیک در میست از برای
 مسجد که آنرا باب اسلام خوانند و در آن محل یکبار به استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب سمت
 شعلطف و کامل شود و مقدار یک سنگ اندازد و دست نه سنگ اندازد فلان و مانند آن مروی در میان مکان مسجد که آنرا احجار الزیت
 خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی سیار که بر داشتی بی آنکه از سر مبارک بگذراند و چنین آمده است
 در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عیبه که مولا بنی الهی بود و گاهی در برداشتن دستها مبارک نمودی و چنان برداشتی
 که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض الطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت و به ششم چنانکه در موابب لدنیه آمده است و در بعضی
 از غزوات بود و شترکان پیشته گرفتند و بر سر آب نزل کردند و مسلمانان بی آب بماندند و تشنگی بر همه غلبه کرد و حال خود
 به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر محمد بنیبر
 بود و از برای قوم استسقا کردی درین باب معجزه نمودی چنانکه موسی علم برای قوم خود استسقا کرد و فرمان آمد
 ویران تا نبی ای که نزدی بجا حجر را پس و از ده چشمه از حیره آمد و همه چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه
 بودند روان شد چنانکه در نس قرآن مذکورست این خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید پس بطریق استفهام با تعداد
 و امید واری قدرت باری عز و علا و مغلوبیت و متکوبیت منافقان فرمود که بخین کن را گفتند و بعضی روایات تصریح
 لفظ استفهام آمده که فرمود و اذ قالوا یا تحقیق گفتند بخین یعنی بطریق جود و انکار و توسید و مشوید ای گروه مسلمانان که شاید
 بود که حق جل شانته شمار آب و دهانگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر پیدا آمد و چنان بسیار آمد و بهر
 و سخت رسید که جهان را تا یک کرد و باران عظیم فرود ریخت و دعا و بهای عظیم رسید که گران میشد و از دعا که
 محفوظ است درین استسقا این چند کلام است اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشرحبک و احي بلدک المیت اللهم

استقامت ایشان را میسر نماید و از آنجا که ایشان را عیال و غیره نیست صفت این شش قسم مستقام ذکر کرد پس در روایت بخاری و مسلم و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام آوردن و رنگ کردند و تهمذ و نزیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسیع یوسف خداوند ابراست بر ایشان قویست ساله چنانکه هر قوم یوسف فرستاده و در روایتی چنین کنی یوسف یعنی قویهای یوسف پس گرفت ایشان را قوی و پاک شدند و در روایتی دیگر فرمودند مردار با و چرمها و آنرا میدیدند و در جو آسمان مثل دغان چیزه را پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تواند ملک میشوند و عاکن خدا را و در خواسته ای باران پس دعا کرد و باران بارید و در روایتی دیگر یک ماهه بقیه بارید پس از آن شکایت کردند که شربت مطر را پس فرمود اللهم حولینا و لاهلینا پس بکشا و بر اثر ایشان و بهار دیگر در گرد ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر سوره نجم اله خان در قول حق سبحانه و یوم تاتی السعاب و دغان صیین الاثیة گذریده آنکه اکثر بر آنکه این قضیه دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش بقیة نزول بلا و تضرع در آری ایشان و استقام نمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مکرمه و توحس و عا از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوسفیان امری و الله معادیه است و شیخ ابن حجر مفتح الباری از وی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش از روز افتخار بین انقیابا و شکسته شتر را بقیة آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بعضی روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود و در وقتیکه دعا میکرد بر ایشان و در وقت و این منافات دارد با آنچه درین قضیه در تفسیر سوره دغان آمده که دلالت دارد که و قرع این قضیه پیش از آنکه بر او ابوسفیان پیش از بدر قطعا بعد از مدینه نیامده از اینجا رفته اند بعضی با آنکه مراد ابوسفیان ابن الحارث است این علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن در اینجا بسیار کرده اند و در آخر رفته بعد و قضیه قائل شده اند این نیز بی اشکالی نیست لکن این فی فتح الباری دیگر آمده که در مواهب لیه شش و دو و این وجه ذکر کرده و دو چهارم که صفت آورده در سه مذکور است و اگر آن نیز ثابت باشد بقیة بعد میشود و سیوطی در معجم الجامع الزمان همساکر آورده و گفته رجاله ثقات که قضا افتاد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بیرون آمد بنی قریظ فرقه بدستار سیاه که گذاشته بود در دوط و در ایکی دیش و دیگری در میان دو گفت شکی بقوس عربی پس استقبال شد قبله را و بگذارد با اصحاب خود و در رکعت را الحدیث و الله اعلم این قضیه دیگر است رای استقامت که بعضی گفته اند اختلاف روایت در میان قضیه مذکور قبیع مکان مسئله قدر بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر وقت که بجهت استقامت دعا کرد اجابت شد ولی الحال باران باریدن گرفت و کیونست استقامت میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبتی دیگر و رای آن و چون ظاهر از کلام صنف حصص و جوده استقامت درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و با آنکه نوبت استقامت میکرد و ابولبابه بن عبد الله در انصاری که یکی از شاهیه صحابه بود و از نقیای انصار و در مواهب حکایتی از ابی بکر و در بخاری آورده که از عهد پیش یحیی از زید بن عبید الله سلمی ذکر کرده شد پس تعین شد از آنکه معنی اول برخواست و گفت یا رسول الله خرماد مردم دست بکمرم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که خرماد و گفت و خشک سازند و آب باران خرماد باشد بر عزم ابی بکر فرمود اللهم استقام خداوند آری ما را استقامت یقوم ابولبابه تا آنکه بر خیزد و ابولبابه عرابی برهنه نیت غلب مرید با زاره پس بیبندد تا و دان و جایی آمدن آب را در مردم باز از خود قاطع است پس بارید باران و جهوز ابولبابه با تبار فرشتن باران براسه بستن جایی در آمد آب بر نهجاسته بود و فاجتمو الی الی ابی بکر پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی ابی بکر قاتل ابی بکر

واستغفر من برکات السماء واریت للناس برکات الارض اللهم ارفع عنا الجحود والجور والعسر واكشف عنا من الميسر
 لا یكشفه غیرک اللهم اننا نستغفرک انک کنت غفارا قاضا لسلالمنا مدرا راشفا فی این دعا از سالن بن عبد الله عن ابيه
 مروایت کرده کذا فی الموابب بد آنکه استغفار را اثر عظیم است در بابت تقاد و برکت در رزق و زیادت و در اموال و اولاد
 چنانچه انفسوس قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده و آمده است هر که لازم گیرد استغفار را بدو
 اورا خدا تعالی از هر تنگی فرستد و از هر اندوه و دروزی رساند و او را انجا که گمان ندارد و از امیر المؤمنین علیه السلام
 مروایت کرد فرمود عجب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلید بایستی رزق در دست ایشان است و ان استغفارت
 و نیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند ننگه سیاه بر دل وی پاشیند و چون استغفار کند ننگه سیاه بر دل وی چون
 بر آید و شود گناه زیاده شود و سیاهی دل زد که بر دل را دوام گردد آن سیاهی و نیز آمده که اگر کسی باشد که هر روز بختا و بارگناه کند
 و هر بار استغفار کند آمرزیده و بخشیده گرداند و او آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بختا و بار و بعضی روایات صد بار و یک
 مجلس استغفار کرد و تحقیق معانی اینجور است و بیان موجب این استغفار در سالن معراج بن تفسیل ذکر کرده شده است
 و وصیت است مشایخ را که هر روز بختا و بار این کلمه در سالن استغفار استغفار الله تعالی الذی لا اله الا هو الذی القیوم و التواب لیه
 و بعضی بصیغه و حاوید و این نیز بعضی احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم
 و در روایتی التواب الغفور و الله الموفق و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعای استغفار کرده و دستهای
 مبارک را سوئے آسمان برداشتی بر داشتی بختا انجا که گشت و میفرمود و استجاب دعا و اطلب کنید در چنین محل یک
 وقت ملاقات خدا وین و اصطفا لشکر و در برابر کفاریتاد و در عجز از یزوت نزول رحمت و نصرت و تائید دین
 و نکست کارخانه کفرست پس دعا و و استجاب باشد دوم وقت اقامت نماز و ایستادن برای دے و این نیز
 افضل اوقات است و جدا کبرست با شیطان و بنود و دے سوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و طفت
 و مهربانی و رافت پروردگار جل و علا به بندگان و توسیع رزق است بر ایشان پس طلب ید رحمت درین وقت قرب
 بود و اجابت و قبول و نیز میفرمود الفتح ابواب السماء کشاده میشود در بای آسمان و استجاب دعا و قبول کرده میشود
 دعای اریبته موطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزول ملاقات صفوف مسلمانان و در جنگ با کافران و عند نزول نعیش
 و نزول فرد آمدن باران و عند فاقاة الصلوة و نزول بر پا داشتن نماز و عند روتة الکعبه و نزول دیدن خانه کعبه را و در انقطاع
 و تشریف و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعا که بگوید که استجاب است و گفته اند که چه دعا و یزوت باید کرد
 که البته استجاب است بعضی گفته اند که ربنا آتئنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و تانا عذاب النار که جامع جمیع خیرات
 و حسنات دنیا و آخرت است و بعضی گویند که این دعا کند اللهم افعلنی الجنة بغیر حساب بعضی گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب
 الدعوة تا بعد از این هر دعائی که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اماکن اجابت دعا بسیار است و در کتب احادیث
 مذکور انجا باید طلب داشت و الله الحیج تمییز نزد امام ابو حنیفه در استغفار غازی سنون نیست همین دعا و استغفار
 است بوجوب قول حق تعالی استغفر و ابرکم انک کان غفارا ایسرل اسما علیکم در او فرمود استغفار کنید و آمرز
 از پروردگارتان که دومی آمرزنده گناهان است و چون استغفار کرد و دیگر فرستد باری تعالی پر شما آسمان را یعنی
 رحالتی که بر زنده و بارنده است نیز در اکثر احادیث و جوه استغفار معلوم شده که سواة نیست الا در یک حکم

دو رکعت گذارد و خطبه خواند این حدیث کبھی خصوصیات خود بمرحمت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سلت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مواظبت نمود با شد مع ترک احیانا و این جا ترک صلوة اکثرست و فعل آن جز یکبار نه بصحبت رسیده است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که در روزی چنین دعا دستغفار بود و بس و اگر ناله سنون بود و دستغفار هم غمخیزان با عموم بلوی و قرب عهد نرمان نبوت ترک می آنرا صورت نمیداشت و مراد بآنکه دستغفار نمازی نیست یعنی نماز جماعت و خصوصیات دیگر مسنون نیست الا اگر مر که اقامتها نماز را میکند و قرضه و زاری نمید و طریق دعا و استغفار را با بنو جبریا و از دست است و حسن است و با جمله احادیث مرید و باب استغفار خالی از اضطراری نیست و بسیاری اوطاق حدیثی که مشتمل بر این خصوصیات و کیفیات بی ضعیف نیست اخذ کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا که دستغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و اشغال آن اوقات بالیقین و الله اعلم و نزد صاحبیه و آنکه ثلثه دستغفار نماز است جماعت و خطبه بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز روز و امام مالک نیز بخیرین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان می گویند که ثلثیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است و در حدیث اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذاهب امام احمد روایات است مشهور تراجم از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة و بعد از و بعد از نماز است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی روایت است و نزد آنها می که قائل اند بنماز قرأت بجز است و تحویل روایتها امام را یا قوم را نیز و قول است نزد امام ابی حنیفه پنج کیسه ازینها نیست الا دعا که دستغفار و نماز فردی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذاهب ابی حنیفه و نیز عمل بذهاب صاحبیه است بعد از آن که اختلاف است علماء و آن که اهل ذمه با دستغفار و زود حاضر شوند یا نه مذاهب آنست که حاضر نشوند و مقصود است تنزال لطف رحمت است و کافران محل غضب لعنت و نزد آنکه ثلثه و میان را امر به برآمدن نکنند و اگر برآمدن منع نیز کنند چه استغفار طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر در امور دنیوی احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دور و روایت است با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعضی گویند اگر با مسلمانان همراه برآیند فتنه و عذاب بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز دیگر و حکم و اتقوا فتنه الا حصین الدین فلو انکم فاضته و بعضی گویند که اگر روز دیگر برآیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که دعای آمده شما و مذاهب خفی ظاهرا ترست چه اگر ساعت محل دعا از لوث شرک و فلت کفر منزله باشد بهتر و قبول اجابت نزدیکترست فی دعا و المسلمین کفایت گفته اند که الله صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه اسفار تعبیه بر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبود و با سفر حجرت بود و آنکه مدینه و این یکبار پیش نبوی و این اول سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بکه خطبه ادا و در عام حدیبیه آمد و بقیه مشرکان مکه تمام بقصد حاربه و مقامه و صلی الله علیه و آله و سلم برآمده و اعدا و ثلثات دادند و نگذاشتند که بکه در آید و عمره بجا آورد و در آخر الصلح انخامید و هم در حدیبیه از احترام برآمده بعد از آنکه بازگشت و قرار یافت که سال دیگر با داسه عمره بجا بیا پس آمده و عمره را کرده برگشت این قضیه بطولها در کتب احادیث و سیر

مذکور است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمره و دیگر نیز کرد در اینجا سفری و دیگر محض برای عمره نبود و یکی در ضمن
 سفر حج بود و دیگر بعد از حج که که از جبرانه آمد که بر یک مرحله از مکة مکه است با جمعه سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سفر
 بزم بود و با سفر عمره بود و با سفر حج بود که بعد از فریضت حج سال و دیگر آمد و حج که از او در گشت یا سفر حج و این سفر غالباً در
 مجموع غزوات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که شش شریعت خود رفت بیست و هفت بود و آنکه مقاتله کرد و در وی نه
 و سفر حج که داخل اینست و سایر که جماعت اصحابه یا سفر است با چهل و هفت حج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 سفر شش آمد و قرعه زد و میان امانات بنو نضیر هر که قرعه آمد به با خود فرمودی اگر چه بنده بیست و هفت حج و رعایت نوبت
 ایمان نسأل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واجب نبود بلکه از زیارت یا مالی نبود و هر که خواهم نزد خود طلبید و هر که را
 نخواهم طلبید و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و فضل بود و از دوسه در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت
 عادت و فضل و تکمیل تا این حد کرد که قرعه زد و میان ایشان صلی الله علیه و آله و سلم و اما در سفر حج مجبور و نصار را برابر
 با خود و دوسه تا با دوسه مناسب حج و اقامت این عبادت عظمی و نیکو، بسرومند گردید و عادت شریف چنان بود که سفر
 در اول نماز کرد و با سایش و فرغ بمنزل رسید و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دوست می داشت
 که در آن شب شبیه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داؤد و از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم بود که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون می آمد به سفر بزم و در پیش شبیه و در شکوة از بیماری آورد که آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بیرون آمد و در پیش شبیه و در غزوه بترک دوست میداشت که بیرون آید و در پیش شبیه و بعضی روایات آمده که آن بجهت
 آن بیخروج بود و بعضی از روایات در بعضی روایات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز و دو شب شبیه نیز آمده و دعای کرد
 که خداوند است مرا برکت بخش در با و در و در پیش شبیه و حاجت برکت در شان شبیه نیز روایت باین لفظ که فرمود باریک الله
 فی سبککم و تمسککم کذا فی احیاء العلوم و لیکن تخصیص بجهت شبیه و با ب مسرت است مضمون این حدیث بخصوص که در متن مذکور است
 در شان آمده است مطلقاً چنانکه حدیث صحیحین و دواته الفارسی و جامع الاصول و مشکوة آمد اللهم باریک لاسم
 فی بوم و بان بختامیر است میر و غمیس مذکور نیست و حدیث دعای بکرم غمیس مگر دیگر باشد اما در اینجا نیست الله اعلم
 بدانکه آنچه مشهور و مشهور است در دین و مذکور و مسطور است در کتب معتبره احادیث همین است و لیکن در بعضی کتب
 روایت کرده اند که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن راه بار آورده سفری آمد و در و ع کرد آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آیا میخواهی که زبانی کنه و صفت تو نقصان کنه بیا و گفت لایا رسول الله شیخا هم فرمود پس
 صبر کن تا ماه نو کنه بستر تا خبر کن تا روز و شب شبیه یا پیش شبیه برکت دهد خدا یتعالی در حج تو و سو کند صفت تو و فرمود بچنان
 سفر کنی در روز و شب شبیه کنی و نیز مشهور است در مردم که در حدیث آمده و لیکن تحقیق آنست که قرآن میر المؤمنین صلی الله علیه و آله
 لاسافر و العزب انما بعض محدثان میگویند که قرآنم شخصی بود از تظاع الطریق که باین کار مشهور بود و در قرب نام
 قرآن و طریق و بعضی این را بر ظاهرش که نزول کوکب قرآن در حج و قرب باشد که داشته و طریقی نیست لفظیکه شیخ جلال الدین
 سید در مجمع الباری از علی آورده که لاسافر و العزب انما بعض محدثان میگویند که قرآنم شخصی بود از تظاع الطریق که باین کار مشهور بود و در قرب نام
 آمده که متوجه شد که بودی گفت امر و زبانه رفت فلان روز و در فرمود باریک الله فی سبککم و تمسککم کذا فی احیاء العلوم و لیکن تخصیص بجهت شبیه و با ب مسرت است مضمون این حدیث بخصوص که در متن مذکور است
 که در متن مذکور است و چندین عمره حضرت ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و هرگز در آن حضرت نشنیدیم که

مذکور شدہ باشد کہ فلان روز یا در وقت نہ فلان و بالجمله اتباع احکام نجوم و سعادت و نحس است ایام شد عادت سلف و تفسیر
 اہل دین سست آنچه در سنت واقع شدہ اختیار کردہ و توکل بر پروردگار رب العزۃ جل جلالہ نمودہ و بدینچہ از ادب منہست
 از استخارہ و ادعیہ و آثار و تسک کردہ عذبت باید نمود و آنچه گویند روز و شب منہبہ بدان ناحیہ نباید رفت و روز یک شنبہ فلان
 چیز نیست و اصلہ ندارد و لیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایام
 ہمہ از آن خداست لیکن یعنی از انہار اسود آفریدہ و بعض را نحس چنانکہ ہمہ خلق بندگان او بیند لیکن بعض را برای بہشت
 آفریدہ و بعض را برای دوزخ و بیچہی نیست مگر آنکہ در دوسہ ہفت روز نحس است پس از ان شہرہا ان ہفت روز اسود و غیر
 و سیزدہم و ششادہم و بیست و یکم و بیست و چہارم و بیست و پنجم و در ہر یک از حوادث و بلا یا کہ برانیا و اہم سابقہ نازل شدہ
 ذکر کردہ و بہشت رسیدہ کہ مراد از نجوم نحس ستر کہ در قرآن مجید واقع شدہ روز چہار شنبہ است و از امیر المؤمنین علیؑ روایت
 کنند کہ عاقل را باید کہ درین ایام مذکور شرابے بہائم و خدم و غول بر نہ آد کہ بے انہار و غرس اشجار و لباس ثیاب جدید و کلام
 و تزویج و سفر کنند و غین نقل کردہ اند و اللہ اعلم بحقیقہ و چون لشکر را بجہاد فرستادی و اول ہمارا ایشان را روان کردی
 چنانچہ ابوداؤد و ترمذی از حدیث صحیحین و رواہ آورده اند کہ انکان از ابعث سریتہ او جیشا بعثتم فی اول الہمارا الحدیث
 و مجموع یعنی ہمہ مسافران را بہر کار بے کہ روند امر کردی کہ چون سہ نفر یا شیدہ یکی را امیر و متر خود سازید چنانچہ ابوداؤد
 از ابی سعید دابی ہر برہ آورده است و حکمت و درین آنست کہ تا در وقت رکوب نزول و اختیار منزل و غیر آن فلاسل
 و نزاسے را دنیا بدو ہمہ متفق بر یک راہ و روش باشند و امیر را باید کہ طریقہ مصلحت و نصیحت و رزق و اعانت و مہربانی
 با رتقا مے و درود و رجکایات شاخ مے آرد نہ کہ چاہ از ایشان قصد مفرے کرد و در ترمذی امیر متر و دیو و مذاکر اسازد یکے
 از ایشان گفت کہ امیر شامین یا شتم یا ران الا طلب امارت دی تعجب کرد و داود امیر را خندید چون برآمد بہر کار سہ
 خدمتے کہ می بایست کرد و مے میگزد اگر کسی گفتند کہ ما را نیز بگذار تا خدمتی کنیم آخر فرمودی نہ من امیر شام و شما مامور لہ ہرچ
 امیر فرمایہ بر حکم و سہ باید رفت و تابع و سہ شد سید القوم خادم کہ فرمودہ است این خواہد بود و چون این حدیث طریقی
 شرطیہ آورد و فرمود چون سہ نفر یا شیدہ یکی را امیر سازید و ازینچہ مفہوم کرد کہ لازم نیست کہ البتہ سہ نفر باشند اگر باشند
 انچنین کنند شاید کہ مسافرت یک کس و دوس نیز و ابودودہ و دیگر آورد کہ حتی فرمودی از تنہائی در سفر چنانکہ ہمارا
 و ترمذی از ابن عمر آورده اند کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر مردم بداند از سیر حال تنہائی در سفر انچہ
 من میدانم ہرگز سیر نکند بیچ سوارے بہشت تنہا و نہی از تنہائی چہ باشد بلکہ از دوی نیز نہی میگزد و میفرمود از براسے
 تزیم و تعجب حال یک کس و دوس کہ سفر کنند تا کہ سہ جمع نشوند الا رکب شیطان و اگر ارباب شیطانان یک سوار کہ تنہا سفر کرد
 یک شیطان سست و دوسوار کہ سفر کنند و سہ شیطان ند و الثلثہ رکب سہ سوار کہ مجتمع شوند و سفر بحقیقت سواران ایشانند
 و آخرجہ الموطا و ابوداؤد و الترمذی عن عمرو بن شعیب عن امیہ عن جہدہ و در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ چون سفر واحد
 و انین منہی عنہ است و ہر کہ از رکاب منہی عنہ کند تابع شیطان است باین اعتبار فرمود کہ واحد و انین نفس و شیطانند
 یا مراد آن بود کہ با ایشان شیطان سست چنانچہ در حدیث دیگر از موطا از سعید بن اسید مدہ کہ شیطان قصد میکند
 سیکہ و دوی منہی در و سوار و ضلالت می اندازد و ایشان را چون کسی شد نہ قصد نمیکند و باز میاند از ایشان و در شکار
 از ابن عباس آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہترین رفیقان چہا کس اند رواہ الترمذی و ابوداؤد

واعتدائین و با و عیبتا لے الہام و حسب حاکمی الہام الذی انزل فیہ الذین یحسین و بطریق انجم و اسطر و اسیت کردہ بانی انکادات
و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی و یکہ نماز عصر و عشا ست نہ نماز شنبائی را کہ فجر ست و شنبائی را کہ مغرب ست بقدر بطریق تعیین
گزار دے و ثابت نشدہ کہ وقتی نماز رباعی را در سفرے اتمام گذاردہ و حدیثی کہ مرویست از ام المومنین عا کثرتہ آن است
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان یقصر فی السفر و یم بوجہ غیر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ قصر میکرد نماز را و دو رکعت میکرد و در بعض
اسفار و تمام میکرد یعنی چار رکعت میکرد و در بعض دیگر یا بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و بعض تمام چنانکہ در روزہ
رمضان در سفر فرمود و یظہر و یصوم کا ہے افطار میکرد و گاہ روزہ میداشت ملین حدیث ادا قبطی از عا کثرتہ آوردہ و در بعض
صحیح آن کردہ و حدیث دیگر نیز آوردہ و حکم بحسن آن نمودہ کہ گفت بیرون آمدم یا غیر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بڑی
غمہ در رمضان پس نظر کردی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من روزہ و قائم دوی قصر کرد و من اتمام پس گفت بانی انشاء
یا رسول اللہ تو افطار کردی دس دن روزہ و شتم تو قصر کردی دس دن تمام گذاردی و فرمود جنت یا عا کثرتہ و صاحب شکوہ
جزو این حدیث را کہ تعلق بقصر و اتمام ست از شرح اسنہ نیز نقل کردہ و ضعف در رو آن میگوید کہ آن حدیث از عا کثرتہ
و وحوشے صحت آن کردہ اند بصحت نہ پیوستہ و اللہ اعلم بذا کہ در جواز قصر صلوۃ رباعی در قصر یکسب اختلافی نیست علما ہی است
اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابو حنیفہ این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست عزیمت ہمین ست
و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تمییز دے بخصت مجاز ست نزد ایشان چنانکہ در اصول علم فقہ معلوم شدہ است اگر
مسافر چار رکعت گذارد و جائز نیست نزد ایشان مگر آنکہ قعدہ اوے بجا آوردہ باشد کہ آن در حقیقت قعدہ اخیر است اگر چند
تبرک سلام آثم کرد و اگر قعدہ اوے نکرد نمازها کفر یافتہ و عا دہ آن لازم گرد و مذہب امام الکاتب چنانکہ در رسالہ البر بانی در
کہ در مذہب ایشان رخصت مفہوم گرد و ہمین ست زیرا کہ گفته است من مسافر اربعۃ بر و و ہی ثمانیۃ و اربعون میلافعلین بقصر
الصلوۃ و یصلے رکعتین و بعض بتفریح معلوم میشود کہ مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد ست کہ قصر رخصت
و یصلے غیر ست کہ قصر کند یا تمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاہر قول خداوند تعالی ست و اذا حضرتم فی الاصل
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوۃ و نظاہر این اذ دلالت بتخفیف رخصت کنندہ بر ایجاب لزوم و نیز قیاس کنندہ نماز را
بر روزہ چنانکہ روزہ در سفر رخصت ست انظار رخصت حکم نماز ہمچنین باشد و حدیث عا کثرتہ را کہ مذکور شد نیز دلیل آوردند ولیکن
در صحت آن حدیث سخن ست چنانکہ معلوم شد نماز امیر المومنین عثمان منقول ست کہ در ایام حج در منی چار رکعت گذارد و صحابہ
در اینجا حاضر بودند و باوے بگذار و نود و از عا کثرتہ نیز آمدہ کہ اتمام میکرد و حنفیہ گویند کہ عبارت لا جناح علیکم نص نیست تخفیف
و احتیاط این عبارت بحیث آنست کہ چون مسلمانان کمال لغ و ضعف اشتند بر طاعت عبادت و یکشہ و اتمام آن گوید و القصر
تقصیرے و در جہ خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجے و گناہے و تقصیری نیست این دو رکعت حکم تمام دار و بار و القصر چنانکہ
بعض علما کہ قائلند بوجوب سعی بین الصفا و المروۃ در قول حق تعالی لا جناح علیہن لیطوف بہا بشل این گفته اند بر آن
بر صوم فاسد ست زیرا کہ قضاے او لازم ست این علامت وجوب عزیمت بودن ست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر
معلوم شد کہ وجوب نیست نیز گویند این قصر کہ درین آیت مذکور ست قصر فعال ست نہ قصر خدا و چنانکہ در صلوۃ خود
کہ استقبال از الزام مکان و جز آن در اینجا ساقط ست و آنحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق شہرت مرویست کہ ہمیشہ
در سفر قصر کردے و ہرگز چار رکعت نگذازدے و سلم از عا کثرتہ بطریق متعددہ روایت کردہ کہ گفت فرض نماز را و اول دو رکعت بود

در سفر حضرت پس مقرر داشته شد در سفر جهان و در رکعت و زیاده کرده شد و نماز حضرت را بنما معلوم گردید که نماز دو رکعتی در سفر نیت نیست که بعد از نیت چهار رکعتی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در سفر چیزی بر آن افزوده و نسیانی و این پنج نیز لا یرتفعین غیر آورده گفت سلوة سفر دو رکعت است و سلوة عجمی دو رکعت و سلوة فطر و دو رکعت است و سلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی الله علیه و آله و سلم تعیین روایت کرد این جهان و صحیح خود و سلم از این سبب آن در دو رکعت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر هر ان تعیین فرمایا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در غایت یک رکعت روایت کرد در این بنی المظفر فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت در سفر کافرض کرد و در سفر چهار رکعت و در کعبه الا احادیث اشباح این العالم و نیز مسلم روایت کرد از عمر که گفت فرمود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این یعنی قصر سلوة در سفر صدق است که تصدیق کرده است هر دو رکعت تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدیق در آنچه قابل قبض نبود و اسقاط مختص است نیز چون موسی تعالی بکم خود تخفیف و تسبیه کرد و اسقاط نمود و تشدید نفسن اختیار را شجراتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بهما لغت مسلمین آسان نیست چنانکه در افطار و لذت امان شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و تمام قصر را حسب رتبه تعیین افطار را در صوم واجب است همین وجه که مذکور شد و آنکه گفته اند که عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با وی موافقت کردند و صحیح بخاری از ابن عمر نقل کرده است که گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی دو رکعت بانی که بود و دو رکعت و با عثمان نیز و او اصل خلافت دو رکعت گذارد و بعد از آن تمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر و سه در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلافت نهاد و هم صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت گذارد و عثمان با وجود آنکه آن تمام داشت و عثمان در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان چهار رکعت گذارد و عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت انا مسعود و انا لله را بعد از آن چون اشارت کرد و بر قرع مصیبت بغوات سنت در دین پی گرفت گذاردم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی دو رکعت و گذاردم با او یکصد شوق و آخرین خطاب هم دینی دو رکعت کا شکله ازین چهار رکعت دو رکعت معتقظ نصیب من بودی تعریض عثمان کرد و انظار را که است اخلافت عمل مقرر که قصر است و گفتند ما این مسعود پس توجرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف تشریفه مخالفت با امام عصر در آنچه مکنه خوب نیست و از اینجا احتمال جو آنکه برای تمام معلوم گردد و چه بسکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انبوه اکنون در توجیه تمام عثمان و جواز آن از وی وجه گفته اند یعنی گویند که وی تا قبل کرد و بجه گرفت و در امیر المؤمنین بود و با شاه چون در ملکیت بگرد و سا فرشت و در هر موضع که بود خانه او است یا وی حرم اقامت کرده بلکه در دو رکعت شده است و جواز اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز و جات خود سفر میکرد و حال آنکه تمام میکرد و خصوصاً در سفر حج که مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی آنکه در صلی الله علیه و آله و سلم حتی و ادلی بود بدان و ثالث آنکه با آنکه اقامت میکرد بر بروجین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت رسیده است از عثمان که مساجد میکرد و در خروج از مکه مباد که نطق اقامت شود در دس و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات است غیر مقرون بر روایت و وجود دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد بآنکه قصر چهار نماز است بلکه هر یک که میفهمم که در خصوص مساجد است بحالت خوف و چون امن باشد تمام فضل بود و جواب داده شده است ازین وجه بدیهت هم که هر سید آنحضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود و گفته اند که سید انکار فرزان و امر و زینیم از ایشان فرمود و نه صدقه تصدیق الله تعالی بهما قیام و صدقه و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این تراز عثمان بود و بنی و قصر کرد و نیز مذکور در آیت اتفاقی است و معنی هر دو وقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است نیز گویند که گذاردن عثمان با

چهار رکعت را بسبب آن بود که در آن سال اعراب و ابل بود که تفصیل احکام و علم بدان مرد و کمال و تمام نرسید بسیار از آن
آمده بود و سپس دوست داشت و شنید که بزرگان ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است بیتی حدیثی نیز از عبدالرحمن بن عوف
روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتدال کرد که قصر است و سلم خداست صلی الله علیه و آله و سلم
و صاحبیه و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدیم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند بعضی گویند مذاهب را بر المومنین
عثمان آن بود که قصر مخصوص است بلکه که شایع و سائر باشد در طریق اما آنکه در آنجا سفر اقامت کند بیکایه و
چند روز در آنجا بایستد اگر چه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و تمام کند و بعضی گفته اند که صحیح و تاویل عثمان در وجه اول
و عاقله نیز که گاهی چهار رکعت می گذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم مخیر بود میان قصر و تمام و اختیار و سه صلی الله علیه و آله و سلم قصر را از جهت اخذ ایسر و شفقت بر امت
ایشان اخذ شدت کردند نفس خود و بیتی از طریق عروقه بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عاقله را دیدم که در سلم
چهار رکعت می گذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نگذاشته گفت یا این اخیری بزن چهار رکعت گذاردن متعین است
و مشتت در آن نمی بینم ازین جا ظاهر شود که سبب اتمام عاقله آن بود که مذاهب و سه قصر بر تقدیر شفقت و اتمام
تقدیر راحت و الله اعلم و باجمعه علما را اختلاف است درین باب مذاهب خفیه آنست که قصر واجب است خواه شفت
باشد یا نباشد یا تا نزل خالف باشد یا آن و سقوط است بوی یا مصیبت و همچنین در سائرخص سفر و از عادات
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در سفر نماز فرض الکنفا کرد و محفوظ است که در سفر نماز سنت گذارد
باشد و بهتر از فرضیه و نه بعد از فرضیه مگر دو رکعت سنت صحیح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و وتر از ترک
نکردن و فصل سنن روایت از ابن عمر گذشت که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ظهر و مغرب در
سفر و رکعت و برخلاف آن نیز گذشت و دو تطبیق نیز مذکور شد و باجمعه علما اختلاف است در نوافل و چند قول ترک
و اتیان و فرق میان روایت نوافل مطلقه مثل نماز صبح و عصر و مانند آن بعضی قصر نیز جائز و از بد بعضی فرق کنند میان
مالیت سیر و نزول و احوال علمای خفیه نیز مختلف است بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل
قبل الصلوة مفصول اند از فرض یا قاست پس گمان برده نمی شود که ازین نماز است گو یا از حکم روایت بر میر و بکلمات
بعد الصلوة که متصل است بدان و از دست صورت و منی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صحیح مدخول است بر روایت
ابن عمر گذشت و بحديث بر ابن عراب که پیاید و از ابن عمر چنین نیز آمد که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکردند بر اهل
و بعضی این را دو تطبیق میان روایات مختلفه که آمده و مذکور نیز ساخته اند و الله اعلم و دلیل گذاردن نوافل غیر روایت
حدیث امامانی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز پنجشنبه که در خانه احوال داشت رکعت گذارد و نماز شب گذاردی بر پشت
مرکب عن ابن عمر قال کان رسول الله یو در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یصل فی السفر میگذارد و در سفر رکعت را حلقه
بر پشت خود و حیث توجهت به بهر جانب که میسر در احله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بوی ایما در حالتی که اشارت میکرد
بر کعبه و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه هر نماز فصل را الا الفرض مگر نماز صبح و عصر و حجج بخای نفی صلوة و فرضیه بر پشت احله
از ابن عمر و غیره آورده است و یوتر علی را حلقه و نماز وتر میگذارد بر احله خود و چنین آمده است از ابن عمر و امام محمد
در بواسطه خود آنرا کشید و از ابن عمر و غیره و از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از رکعت فرو و سه آمده

و نیز می آید که مجاهد گفت صحبت داشتیم این عمر را از که تا بر می نه و می گذارد و همه نماز را بر او تر خود متوجه بجانب نبی نه و می میکرد
بر کعبه وجود و وجود را پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و تر را که از بزرگای فریضه و تر فردی آمد و پرسیدم من او را
ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگردیدیم این ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه نماز را
تشریف فرما و آن حالت سحر است نماز شب را ترک نکردی و بگذاروی آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت را حل این حکم معلوم
شد از آن که گفت نماز شب را بگذار و بگو آنکه قصه و آیه است چون نفی گذاردن سنت در سفر کرد و از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم استند را که کرد آنرا بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شد که در سفر نماز سنت را میگذارد و در چنانچه از آنجا که
که در مطأ آمده است معلوم گرد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان الصحابه رسول الله بودند اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم سیافرون سفر میکردند فیطوعون قبل المکوثه و بعد از آنکه قنل میگذارد و در پیش از نماز فریضه و بعد
از دوسه و این احتمال عموم روایت و غیر روایت و تخصیص بغیر روایت هر دو دارد اما این عمر بگذار و دوسه سنت او از و
نیز در بعضی روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسی بگذارد وی منع نیز کردی اما نماز شب را
ترک نکردی چنانچه عادت بغیر بود صلی الله علیه و آله و سلم و طریق وی بود و در اخذ سنت و متابعت کمال شک
بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی بگذارد و در او بود و تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار و گذاردن آن
بطریق سنت مردی نباشد و مراد مصنف آن میباشد که آنجا که گذارد و اند بطریق تطوع مطلق گذارد و اند و اگر در حدیث
هم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده باشد آن نیز همین طریق است و معلوم و از برای این عذاب چنانچه ابو داود و
ترمذی آورده اند منقول است که گفت سافرت مع ابنتی سفر کردم با بنیبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا سه عشر
سفر آخره سفر فلان را ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد و کتبت و در کتبت را عند ذیل آن پس قبل الظهر نزدیک میل
آفتاب و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث را بر ابن عازب
حدیث غریب است و ضعیف دارد از جهت ابی بصیر غفاری که راوی است از برای ابن عازب نام او معروف نیست
بر آنکه غریب منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن شخصی بوی ادب یا بد اگر غریب ضعیف
شد و بود و چنانکه بعضی بمان اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت نقد کردیم ترمذی میگوید که
و سالت عنه محمد و سوال کردم ازین حدیث محمد بن اسماعیل بخاری الم یعرف فی شناخت بخاری این حدیث را الا عن
حدیث الیث بن سعد که از حدیث لیث بن سعد و راه حسنا و دیده داشت بخاری این حدیث احسن و بعضی شرح میگویند
که این در کتبت مصلو فی ذوال بود اما معلوم شد که مصلو فی ذوال چهار کتبت آمده است نه دو مگر آنکه او را تصریح کرده باشد و در غیر آنجا
بصرف از سنت استیثانی توان یافت نیز ترمذی میگوید که از این عمر آمده که تطوع میکرد و نیز آمده که میگردید گفت که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نیز کرده اند و از اینجا است اختلاف اهل علم اصحاب غیر هم اگر کنند خصمت است و اگر کنند فضل استی این قول
ترمذی قولی فصل است مجمل این بحث است اما که حق نیز همین باشد و معلوم و در فصل روایت کلام متعلق باین باب گذشته
است نقد کرد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در سفر چنان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که
رفتگی اگر چه بر جانب قبله بودی و در رکوع وجود یا کردی اول خود مصنف نفی گذاردن سنت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
کرد و اگر این چیست مگر نماز سنت غیر روایت باشد یا آنجا که نفی کرد گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر از خلف پشت مرکب

بایا از حدیث ابن عمر معلوم شد متیاج این بکار نیست بلکه از برای توضیح تفسیر قول او باشد که گفت در ستر رکع امام است و من ایستاده بودم
 است که در حالت تکبیر الفتح روی مبارک اسوی تکیه کردی و باقی نماز بر سو که جانب مغرب بود و مرکب فنی گذاردی و با جمله کلام منم دین
 مقام خالی کردی نیست چون سبب گذاردن سنت بر پشت مرکب بیان کرد و چرا گذاردن فریضه نیز بجهت غرض و بیان فرمود
 و در حدیثی مستقیم الاثنا در ترمذی روایت کرده که سبب باران یک نوبت بر پشت مرکب از فرض گذارده و صحابه همه سواره و آمدند کردند
 و لفظ حدیث نیست و چون حکم این حدیث خالی از تفسیر قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت است
 النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دره که بی فایران و احدی بود و صحابه را در پی
 او صلی الله علیه و آله و سلم و دو سطره راحله و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شتر خود بود و دو سطره از قلم و باران بالای
 ایشان می بارید و البته من مثل منم و ترمذی و گل دلای پایان ایشان بود و چنانچه بحال فرود آمدن و بر زمین نماز گذاردن خود
 حضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز قافرا مودن پس امر کرد مودن را قافان و اقام پس اذان و اقامت گفت مودن
 ثم تقدم رسول الله پسر پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی راحله سواره بر شتر فصله بهم پوی می ایستاد پس نماز
 گذارد و ایشان و اقامت کرد و با شارت فعل سجد و بعض من الرکوع پس گردانید وجود و است ترا از رکوع تبیین نزد امام ابوحنیفه
 رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مذهب است در جواز صلوٰه نافله بظهر و ابیه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مسافرت خواهد بود
 باشد یا نه و در روایتی از دومی و ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است اما نافله با قافله منقطع
 اگر دو واضح است که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر به مسافرت احادیث که درین
 باب وارد است بعضی مطلق است و قید بفرقه و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را بر اطلاق گذارد چنانکه مذکور مذهب حنفیه است
 ساقط باشد قید مسافرت و اگر قید سازند بجهت بعض قرآن و دلائل مثلاً لازم آید تقدیم بفرقه و غیر مسافر خارج از مصر
 بقیاس ثابت شود و آنکه وجه ورود روایت و صحبت روایات اطلاق از اینجا است و اگر مسافر درون مصر بود و جائزیت
 مرا و را تغفل بر دایره نزد ابوحنیفه و امام محمد گوید جائز است و لیکن کرده و ابو یوسف گوید لا باس به و امام ابوحنیفه فرماید که جواز آن
 بجهت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر ورود و خود باز اختلاف است در مقدار بعد مسافت خارج مصر
 مرغیر مسافر بعضی گویند مقدار و و فرسخ باید و بعض مقدار میل و صحیح است که جائز است بعد از مقدار وقت بیوت باشد چنانچه
 در قصر مسافر و متین و ائمه و نوافل مطلقه برابر است در جواز روایتی از امام ابوحنیفه است که برای سنت فجر نزول کند اگر کسی
 در روایتی واجب است لهذا بعد از نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای و ترا البته نزول کند چنانکه گذشت اما
 فریضه جائز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادی باشد و بعد قافله و خوف هلاک ل یا نفس غلب یا مرکب جمع
 بود و رکوب بعد از نزول میسر نباشد یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود و او را رکوب و کیسکه حانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین
 گل بود که نماز بر آن ممکن نبود و بعد از خطر و خوف حدود سبع نیز جایز بود زیرا که ضرورتی است از آنجا حد شرع گذارده بعضی
 شمرح المدایه و بعد شیش که معصفت از ترمذی آورده و تسک درین باب توان کرد و لاله او قیاساً و صلوٰه و جهانه
 و صلوٰه سنت در وجه تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود و کذا قال الشیخ و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم حادث داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت
 عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر را مدتی تاخیر کردی از مساعده آنجا

سوار شدی و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی درین صورت جمع واقع نشدی و در مغرب وقت
 همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودی و رحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی نماز مغرب یا تا وقت
 شفق مغرب و عشا را با یک دیگر بگذاردی مخفی نمائند که ظاهر از قول مصنف در مغرب و عشا همچنین بودی و می گوید اگر
 پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز بگذاردی آنگاه سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب درآمدی نماز مغرب
 بگذاردی آنگاه سوار شدی و جمع کنی این حق در مغرب در احادیث مذکور نیست و همین قدر مذکور است که جمع میان مغرب
 و عشا یکبار و در ظهر مذکور است چنانچه در صحیح بخاری آمده و اذا زاعنت الشمس قبل ان یتحمل یا اذا التحل بعد از انعت صلی الظهر کب
 پستردا که ظاهر این حدیث که ظهر فقط مذکور شد و مخوف از کتب مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست
 که جمع بین الصلواتین نبود و در وقت تانیه یعنی العصر که آنرا جمع تاخیر گویند حتی اجتماع کرده باین حدیث کسی که منع کرده و جمع
 تقدیم را که اگر در آن عصر باشد در وقت ظهر و لیکن هم در فتح الباری گفته که آن حق بن مابو یاین حدیث را همچنین روایت کرده
 و اذ کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر و العصر جمیعاً ثم ارحل و همچنین واقع شده در ابین حاکم صلی الظهر و العصر ثم رکب و انشأ
 وی صحیح است و امیلی که از راه بخاری است زیاد کرده و لفظ العصر را پس ثابت شود که در صورت ارحال پیش از آمدن
 وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارحال بعد از آمدن وقت ظهر جمع تقدیم و از اینجا است که مصنف گفت و در بعض اوقات
 اگر وقت ظهر پیش از رحیل درآمدی ظهر را با عصر جمع کرده و هر دو را بگذاردی آنگاه سوار شدی و در مغرب و عشا همچنین
 کردی یعنی پیش اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل درآمدی مغرب را با عصر جمع کرده و هر دو را بگذاردی آنگاه
 سوار شدی و جمع بین المغرب و العشاء که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع است
 و در جامع ترمذی و سنن ابی داود و هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم در غزو تبوک چون ارحال میکرد قبل از بیخشمس تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد و او را بصره میگذاشت و هر دو را جمیعاً
 و چون ارحال میکرد بعد از بیخشمس تعیل میکرد و عصر را بوسه ظهر و میگذاشت و ظهر را و عصر را جمیعاً پسترسیر میکرد و چون ارحال
 میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه میگذاشت و او را با عشا چون ارحال میکرد و بعد المغرب تعیل میکرد و عشا را پس میگذاشت
 او را و با کلمه در احادیث صحاح جمع بین الصلواتین وارد است و بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بجمالت سیر و بعض
 مقید بجد و سیر و در بعض تعیل سیر و از اینجا است اختلاف علما که قائل اند بجماعت بعض قائل اند علی الاطلاق و شافعی از
 ایشان است و بعض مخصوص میداند بجمالت سیر نه نزول و حق نیز مصنف نیز همین است که گفت اما جمع در سقاجات
 دائمی نبود بلکه چون سیر تعیل بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار موی نیست و بعض بصورت جد و سیر تعیل
 در آن مخصوص گردانیده و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک آنست و نیز بعض مخصوص میداند بجمالت عذر زائد
 بر سفر و نیز بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویت از امام احمد و نیز نزد و س مقید است بجمالت سیر و مشهور
 از مذهب وی جواز است مطلقاً و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جوایح تاخیر است نه تقدیم و نزد امام
 ابو حنیفه جائز نیست مطلقاً و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه ای
 راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبار شمرده اند امام محمد در موطا خود می آید که رسیده است با
 از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکم خود در افاق و نمی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلواتین در وقت واحد

اخبار کرد ایشان را که جمیع صلواتین در وقت واحد کبیر و است از کباب مروی آورده روایت کردند ما را باین خبر ثقات اظهار
 بن الحارث و دوی روایت کرد از کحول و چون تعیین اوقات قطعی است و تا ترسب معارض نشود و اخبار احاد و بخلاف
 افطار و قصر و سفر که نفس قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت: یدم من
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگرد و نماز مغرب و عشا را که بمع کرم میان
 آنها بزرگدانه و در احادیث جمیع نظر و محصر و عرفات نیز آمده و این جمیع از جهت مناسک حج بودند سفر و غیره و قیوم فعل جمع از
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشد که یکی
 نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و تکرار ندارد و کما تحقیق فی موضع و در جامع الاصول بر روایت
 ابی داود و از ابن عمر آورده که گفت حج نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشا و در هیچ سفری مگر یکبار از اذان
 غیر از آن آورده که دو سه حج نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه و از جای می رسید و آنجا رفت در روایتی نکرد الا یکبار و بار دیگر
 ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله بن عمر از صلوٰه و در گفت لا مگر بزرگدانه و احادیث
 در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است در روایت صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس
 ناگاه الجمع ناخیر و بعض احیان و تاملش آنست که مراد بجمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود و صلوٰه اولی را و گذارده شود
 در آخر و تفتش بخیل کرده شود و ثانیه را و گذارده شود و در اول وقت آن بعض این را بمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت
 جمع است نه حقیقه و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که خفیه درین جمع سفر تصور میکنند در حدیث در باب آنجا گفته آمده و در حدیث
 حننه بننت جیش قد بر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذازد در وقت
 عصر معمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع جرح که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد
 تا در حج نیندازد امت خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر کسی را فراغ در فاقیت حال وسعت مجال در گذاردن
 نماز در اول وقت باشد بچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد با اول وقت نماز ثانیه و توسع
 تخفیف در شریعت این طریق ظاهرست و متناقض و ادراک آخر وقت مغرب ظاهرست و در سبب نیز بحسب فطن و تخمین میر
 است خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مارتی داشته باشند در شناخت و وقت پس دار نشود و آنچه بعض ثانیه
 گویند که در عمل باین طریق جرح تمام است و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جاس عوام قد بر و تحقیق
 روایت کرده است ابو داود و از امیر المومنین علی که چون مسافرت میکرد و میر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آن که نزدیک
 میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذازد و مغرب را پس میطلبید طعام را و نوشی میکرد و پستر میگذازد و عشا را و حال میکرد
 و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام محمد در موطنی خود میگوید که رسیده است با از ابن عمر که دو
 گذارد و مغرب را وقتی که تاخیر کرد و او را پیش از غروب شفق بر خلافت وایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
 ابو داود و از نافع و جده بن و اقدمی آورده که گفت مودن ابن عمر از صلوٰه گفت ابن عمر نمیکن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد
 و بگذارد و مغرب را پس اذان انتظار کرد تا غاب شد شفق پس بگذارد و عشا را پستر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون در تعجیل می آورد و او را امر میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از شافعی آمده حتی اذ کان آخر الشفق این روایات است
 که ناظرست و جمیع بطریق که مذکور بود حقیقه است و ظاهر آن می نماید که روایات و عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع یعنی

تا خبر ترا از وقت رجوع را اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع یعنی اخیر اختیار کرد و اعتقاد علی الحنفی آنکه وقت شیع
ابن حجر در فتح الباری گفته که شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و
نقل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محض برای بیان جواز بود و الله اعلم تنبیهاً آنچه گذشت در معین بن ابراهیم
مرساز را بود و اما جمع مرفوع را قرطبی گوید بعضی از تابعین یعنی بن الصلتونین مریض را رفته اند و این قائل است شافعی
و احمد و اسحاق و بعضی رفته اند و جمع در مطروحات قائل است شافعی و احمد و اسحاق و قائل است شافعی و جمع مریض را و این
جاءت قرطبی است و از ابن عباس می آید و گفته من جمع بین الصلواتین بن غیره و قدانی باباسن ابوالبابا کلبا
و ابن عربین است نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین الصلواتین مگر در سفر یا در حرفة انتهی و سلم بطریق متعدد از ابن عباس
آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد میان ظهر عصر و مغرب و عشاء بعد از یزید و مطروحات و روایتی بخیرت
در سفر رسیدند از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد است را و قرطبی نیز این حدیث را از ابن
عباس را رجوع خود آورده و امام نووی و قرطبی می آید که گفته نیست در کتاب من حدیث که اجماع کرده اند
در ترک وی مگر حدیث صحیح از غیر خود و مسلم و دیگر حدیث قتل شارب خمر و مرده را بعد و نووی می گوید که این سخن حمادی
در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی مسنون است باجماع و متروک است عمل بدان مرتعنه است اما ما بعد حدیث جمع
بخیرت و مطروحات قائل اند بعضی بعد از مرض و جماع مثل ابن سیرین و اشهب جمع از جهت حاجت نیز رفته اند مگر کسی را که حدیث غیر
آزاد اند از تعلیل بعدم جمع کردن برض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول است مثل تاویلی که گذشت باب سفر یا آن که
گفته اند بعضی نقاد را و بعضی از احادیث مسلم نسخی است و شاید که این حدیث از ابن عباس نقل باشد و الله سبحانه و تعالی
اعلم و از برای تصریح مسافتی معین محمد بن یحیی فرموده و در ابن باب چیزه صحیح مروی نیست بلکه مطلق حضرت
فرمود و همچنین و حکم سفری محدود مروی نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین در باب مخصوص قلمی نیست
و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافت است از ابن عباس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودی که در اینجا قصر کرده متفاوت بود
بعضی قریب و بعضی بقیع چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود و لیکن صحابه و تابعین را در تحدید تعیین آن تفاوت بسیار
و آنچه ما همب انکه ابراهیم است نیست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در توفی بیوم و دلیله و در توفی دیگر یومین
چنانچه در حدیث و تشریح اوست اما در حادیه که در حدیث ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده که بجهل نیست بل باشد
و این چهار برید است و بن است قول مالک رحمه الله و ایشان حدیثی می آرند از ابن عباس و این عمر که گفته اند گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم از اهل که قصر نکنید و کمتر از چهار برید مثل مسافتی که آنکه است تا عسکان را و احمد و در
روایت موطنی بن چین آمده از ابن عباس و در روایتی آنکه تا طائف و در روایتی آنکه تا جده و در صحت این
احادیث سخن است و نزد امام ابو حنیفه مسافت سه روز و شبست بسمیرا و شوشی اقدام تا شام سه روز و شبست شوشی و الله
گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بنزل استراحت نماید و بیوقت کند و در سه و برود
در روز و بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بقصد میگردد مسافر و مترتب میشود و روی احکام سفر و قول
میگوید و شرط نیست که از معین تا شام برود و مترتب نزد ایشان مراحل است در فرسخ و در بعضی نقل اعتبار فرسخ کرده تقدیر
نموده اند بهیست یک فرسخ و بعضی به هر دو فرسخ و بعضی به پانزده و اولی تقدیر پیترده است که وسط است و علیه التذکر

کذا فی بعض شروح الهدایه و هر که تقدیر کرده بچیز اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام اسبیه یوم
رحله شد و روز و اکثر روز سوم محسوبست زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر نه هجده ایام ابوحنیفه رحمه الله علیه این حدیث را
آوردده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم التمسوا لثلاثة ایام لم یصح
فی عمرهم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت عودش لوازم و مخافات آن سه روزست هر چه کم ازین است تغییر
و لایحه بجاست و در ولایت این حدیث یغنی بودن سفر اقل از ثلثه ایام نظرست و نیز بعضی طرق این حدیث مسطور
نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند حدیث مسیح خت که فرموده است مسیح التیم یوما و لیسافرنشته ایام و لیسافرنشته ایام
لام و الت در سافری برای استغراق است پس مخی این چنین شود هر مسافر مسیح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازین
اعتبار کنند هر آنکه مسافر باشد که ممکن نباشد او را مسیح نشسته ایام و او را که این مخی که مسافر مسیح میکند اگر مستوعب گردد و نیز
او سه روز را خلافت ظاهر حجرات است و همچنین بودن ثلثه ایام ظرف مسافری است که لازم و غلیظ و باجمعه بعضی احادیث
و اخبار ناظر اند و ثلثه ایام و بعضی کمتر ازین و بعضی در چهار برید و در بعضی احادیث سمیل ریاسه فرسخ نیز واقع شد و چنانچه
در حدیث انش آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بیرون می آمد مسیرت سمیل را ریاسه فرسخ و یک
راوی است قصر یک روز را و آن مسلم و ابو و آود و گفته اند که این صح حدیثیست که در دست دین باب بعضی گفته اند
باین مسافتیست که ابتدای قصر از انجااست نه غایت سفر که اتی فتح الباری و نه هجده ایام است که مسافر
ممتد بود یا قصر قصر صلوة در و مسیح است زیرا که فیصل قرآن و احادیث مطلق مسافر واقع شده و مطلق مسافر شامل است
قریب را و بعد از آن اختلاف است است را و تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول در اینجا است پس اجماع
بکمال ظاهر نفصوص باولی باشد و شک نیست که نه هجده ایام ابوحنیفه رحمه الله علیه احتیاطا قریب ترست که لا یغنی فایده بر نه هجده
فرسخ را گویند و فرسخ سسل ویل ارض فتهنا می بر سر را گویند زیرا که بصیرت سمیل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی می شود
اهداک وی و باین معنی جزم کرده است جرمه و بعضی گویند حد و آنست که نظر کنند شخص در ارض مستوی و در آنجا
که مرد است یا زن و آینه است یا رنده و بعضی تقدیر کرده اند او را بیش هزار ذراع و فراع بیست و چهار انگشت
پهنا و این قول اشهر است و بعضی دو زده هزار قدم انسان و بعضی چهار هزار و فراع و سه هزار نیز گفته اند که آنست
فتح الباری و الله اعلم فصل در عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در قرات قرآن و استماع آن کمال
خستوع و حضور و در گریستن در حالت قرات قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چندان در جایا در موقع
یتقا و این متصل فصل قرات یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر تقریب که بعضی سائل قرات قرآن تقریب ساخته
بایست که ذکر دو بهتر آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذکر میکرد و لا یغنی به آنکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
هر روز و وظیفه و در و معین در قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة قبل انوم مثلا و ترک آن هرگز نکرد
مگر در حال ضرورت از اشتغال بجماعت وین و غز او و زود و دو و جز آن را آنچه مانع از تلاوت آمدی و دم بودی و
خوشتن قرآن را گویند بطریق متابع و توالی شل دور و در است دور و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و قرآن را
است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سوره و آیات قرآن بوده باشد
گفته انجبریل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در است می نمود

قرآن شریف را چنانکه عاقلانه گفت که ما فی نیامدی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مذکور شد و در روایتی از آن بزرگوار
قرآن پنج حال رواه البخاری و در آثار از امیر المومنین ع مر آمده که در جائه ششمه قرآن بخواند پس از آن بقضای حاجت
رفت و باز آمد و قرآن خواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المومنین قرآن بخوانی و حال آنکه من فرمودم
فرمودم که فتوی داد و اوست ترا این اخرج الموطاعن ابن سیرین که لانی جامع الاصول و در بعضی اوقات قرآن نمی خواند
و همان ترجیح و تردید صوت کرد و چنانچه حفظ خوش آواز خوانند ترجیح کند و در روز فتح که سورۀ فتح را پنجین خواند یعنی
ترجیح صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورد که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
روز فتح که بر ناقه خواند سورۀ فتح را و ترجیح میکرد و در قرأت آن پس قرأت کرد عبد الله بن مغفل و ترجیح کرد تا بنیاد مردم را
صوت آن و در روایتی از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل آن آیه باربعین گفته اند که سبب حدوث ترجیح
حرکت ناقه بود که تیز میرانند بقصد اختیار و الله اعلم و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یا ایها قرأت آن
باز و از هاست خوش در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی از ابی بن عازب آورده که زینبوا القرآن با صوت اکم نیست و بعد
قرآن را باز و از هاست خود و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و داؤد و ابی داؤد آورده و در روایتی از ابی داؤد آورده که شنید قرآن را
با آواز هاست خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و از اینجا معلوم شد که لفظ قرأت که مصنف برپا داده کرد
از حدیث نیست و گویا که زیادت آن بحجت رعایت ادب است یعنی مراد از پنجین قرأت است که فعل بنده است نه تحسین
ذات قرآن و میفرمود که هر که تقی بقرآن نکند آنکس از انیمیت و لفظ حدیث این است که لیس مناس من لم یقن بالقرآن
راوی این حدیث را که ابن ابی طیب است گفته اند که کسی خوش آواز نبود و چگونه خوش آواز می کند گفت هر مقدار
که توانائی داشته باشد تحسین قرأت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو داؤد و عبد الله
بن زید آورده و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری و از حدیث
زیاده کرد و بجزیر بر آنکه اصح آنست که تقی درین حدیث از غناست بدنه از غنی بقصص یعنی تو نگری و بی نیازی چنانکه
بعض گفته اند از آن جهت که تقی بآن معنی نیامده بلکه بکس است آنکه سیاق حدیث ظاهر نیست بدان پس بعض گفته اند
مراقبتی اینجا برقرارت است که در حدیث بطریق عطف تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین تطبیب صوت و تحسین
و تحسین اوست بطوریکه که مورث خشیت و جمع هم و باعث مزید شوق و حضور و موجب قوت تاثیر و تعلق گردان
قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوٰۃ از حدیث داؤد آورده است که پرسیده شد از آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم کدام یک از او میان حسن است از روی صوت و قرأت مرقان را فرمود آنکه چون بشنوی قرأت
او را ظاهر شود که دے از خشیت و تحسین در رعایت قوانین موسیقی و تکلفات تقنی زیرا که هر کرامت و حرمت آن
و منع زنی از آن احادیث و روایه چنانکه بقی و شعب الامایان و ازین در کتابش از حدیث آورده اند گفت بخیر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بخواند قرآن را بجز عربی و لغات ایشان و در داؤد خود را از لحن اهل عشق و لحن اهل
کتابین و سر انجام است که بیایند بعد از آن قوس که ترجیح کنند بقرآن شریف و جمع غنا و فوحه و مکرر و قرآن از خبر هاست
ایشان یعنی زید بن جعد قبول و گفته است و لما سئلتهم عن قولهم انهم یسبحون و یصلون و یسبحون و یصلون و یسبحون و یصلون
تشدید ذکر بران بحدیث واقع شده که بعد از اطلاع بر آن مسلمانان پس میگویند که در حال جرات و ایستادگی آن بزرگوار
تشدید ذکر بران بحدیث واقع شده که بعد از اطلاع بر آن مسلمانان پس میگویند که در حال جرات و ایستادگی آن بزرگوار

که در خواندن قرآن بر ضرب و تن و مضرب بکمر و دو پا و اطراف تنه بکشد که موجب تغییر حرکات و صفات آن اشباع
حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است خواننده و مستمع را نشی بدان آثم و قول فصل در نیاب
است که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب یعنی بر دو نوع است یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف
توسط زبان شوق و طرب طبع بان سماعت میکند و تفرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شش در طبع بازرگانه اند
و تکلف و تخیل بخصوص احوال معهوده موسیقی نفسی را در نیاب بدان تطریب تخمین از وی صادر شود و بی خروج از و اگر تجوید برادر
بلون عرب نیز همین است چه قرأت ایشان بلون طبیعی طبع اصوات لطیفه این است که تکلف ابدان را نه نیست این
نوع اجماع را از دست اگر طبیعت زیادتی بخشد و تزیینی اعانت کند چنانچه در ووا سبب لیه آورده است که شبیه ابو موسی
اشعره قرآن بخواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفته استماع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را
بدان خبر کرد و حسین بنوه ابو موسی اشعره گفت حضرت رسالت الله علیه و آله و سلم که او علم کتاب سمع تجربه تک
خبر اینچنینی که دوستی بود و قرأت مرا هر آینه می آراستم خواندن خود را آراستی تمام باین حدیث معلوم
شد که بعضی مردم که حدیث زینب القرآن باصوات کم را معمول بر قلب رنند و وجه است چه تزیین اصوات بقرآن معنی
ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که کل شئ طلیه و حلیه القرآن حسن لصوت نوع دوم از تطریب و تنه
است که از سماعت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تفرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که با انواع آلات
موسیقی ابداع میکنند و با وزان و ایقاعات مخصوص بخوانند و این نوع را سماعت سلف کرده داشته اند و قرأت
برین نوع را منع کرده اند نه بعضی علما تنه را در حدیث بیس مناسبتی بقرآن از غنی بقصر معنی تو انگری و بی
نیاز و داشته اند یعنی هر که حق سبحانه قرآن و او علم غشید بدان و از خلق بی نیاز نگردد و غنای قلب حاصل
وقت وی نشود و توکل بر مولا شود و نکند و از انکال و اعتماد بر خلق دور نگردد و وی از انیست بر طریق مانع باشد که در
حدیث آمده است من اعطاه الله فقله کما یظن ان احدا اعطی فضل ما اعطی فقد غلط و نیز فرمود من قرأ القرآن یتأکل به
الناس فی يوم القیمه و وجه عظم بیس علیه کم و غیلون انا حاد میث که در وعید قراء و علما که ملازمت نکند امر کنند و علم قرآن و وسیله
آن سازند و رو یافته است بعضی گویند که تنه و لذت باین معنی نیامده است این سخن خطاست قاضی عیاض باکی که از
مقتضایان شرح حدیث و محققان ایشان است در مشارق گفته است که لغت و تقاضیت بمعنی استغنی و تقاضوس نیز
گفته که لغت بمعنی استغنی و اذعبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود و لیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آیه است چنانکه
گفته اند و علم فصل در عادات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در پیش بسیار از مقتضایین فصل بیان ناهنجار است
و این فصل عیادت و احکام دیگر از مقدمات است و بدانکه عیادت از جمله عبادات فاضله است احادیث بسیار در فضیلت
آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل جلاله روز قیامت ببنده گوید ای بنده من
پس در و کار تو بام بیار شد و مرا عیادت کردی بنده گوید قیاد تو پس در و کار جانیان عیادت تو چگونه بود و فرماید که فلان
بنده من بیار شد و عیادت و بی مکرمه اگر تو عیادت او میکردی میافتی مرا نزد و و ظاهر از کتب معتبره است
که عیادت از حقوق صحبت است و ملند و جامع الاصول باب عیادت را از حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از
حقوق اسلام داشته و حدیث بخاری و مسلم که از ابو هریره آمده که حق مسلم بر مسلم بیخ است و سلام عیادت از مباحات خارج

کہ قاری کے کہ درپائے مسلمان بخلاف سب کفارت و ذنوب رفع درجات است این سکہ در سائر تفسیرات اصحاب مثل الاجر
 والثواب تفصیل شرح زمین شدہ است و از عالم شہر بروایت بخاری و مسلم آورده اند کہ اگر بر کسی ریختے و جزا سے بوسے
 از در رقیہ یعنی افسون کر دے باین رقیہ کہ انگشت سبچہ و بر خاک ہنما دے پس بروستی و کشتی بسم اللہ تریہ رضا برقیہ
 یعنی تفسیری سقیمنا باذن ربنا در مشکوٰۃ باسبعہ واقع شدہ ہے تفسیر سبچہ و دیا سبابہ و حسن حسین بر سر مسلم باسبعہ السبابہ
 آورده و اہرے و شرح مشکوٰۃ از امام نووی نقل میکند کہ گفت ابو رسول خراسانی علیہ السلام کہ میگفت از لعاب
 و ہن مبارک بر انگشت سبچہ و پستی ہنما و انگشت ابرو خاک تا چہرے از آن با انگشت مبارک کہ پدید می آید از آن
 سح میگردد با انگشت بروضع قرصہ و جراحات و میگفت این کلام در عالم مسح طیبی از روستی نقل میکند کہ گفتا پنجہ سبقت
 میکند بقیہم این صنف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ السلام کہ تربت ارض شامہ ت حضرت آدم باشد و رقیہ بعضا
 اشارت بظنہ کہ پدید آکودہ شدہ است از دے آدمی گو یا تصریح کردہ و در خواستہ بلیسان حال و فحواشی مقال کہ خداوند
 تو آن قادی کے کہ اختراع کر دے و ایجاد نمودے آدم را از طین و ابراع کر دی اولاد او را از ما و ہن آسان ست بر تو
 کہ شفا دی کسی را کہ نشا وے این ست و از قاضی بیضاوی نقل کردہ کہ گفت تحقیق گو ای وادہ اند ما بحث طبعیہ کہ
 لعاب ہن را تا قیرے و در غلے و نفع و چہتہ شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات ست مزاج ہن را نیز تا تہرست
 و حفظ مزاج اصیل و دفع نکابت مضرات و لہذا در تہرست سافر و صحت مزاج گفتہ اند کہ اگر انہ شستن آب از وطن
 عاجز باشد باید با خود خاک کے از زمین مالوف بردارد و با آبہاے کہ در دیا رغبت بخورد آن خاک را دلا میزد و بخورد
 تا این شود از قیر مزاج و رقی و غرائم را آثار عجیبی ست کہ عقول از وصول بکنہ آن عاجز و قاصر ست انتہی حق نیست
 کہ افعال و اعمال آنحضرت صلی اللہ علیہ السلام را اسرار و خواص مضی ست کہ مفوض و موکل بعلوم است و آہماے کہ
 در مضیق طبیعت و فلسفہ گرفتار اند و ست و پائے میزنند و قاضی بیضاوی سماع اللہ بس کہ قمار ست باین طریق
 و سلامت در تفویض تسلیم ست و اللہ الموفق و بعض شراح گفتہ اند کہ مراد از بعض حضرت سول ست صلی اللہ علیہ السلام
 و لہذا پنجہ در دنیا بعضہم درجات گفتہ اند و مراد ارض مدینہ است کہ او را خاصیت و شفاے مریض با حادیت ثابت
 شدہ است و با بچہ رقیہ بقرآن و اسمائے آسمانی و با پنجہ از حرمت مثل بحوکمات کفر نباشد و ست و انچہ معنی او
 معلوم نباشد و ہن با معبود و ہن و جائز نیست مگر آنکہ بر زبان نبوت حقہ باشد چنانچہ در افسون نمیش کنزد و در حدیث مذکور
 بسم اللہ شہتہ قرنیہ یعنی بخیر گفتا و اللہ اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب باب علاج پنجہ صلی اللہ علیہ السلام و سلم بیا یا نشا و اللہ
 تعالی و بخارے و سلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی آورده اند کہ عائشہ گفت عادت شریف حضرت نبوے صلی اللہ
 علیہ السلام کہ او کہ چون در فراش رفتی و در خواب بگاہ خود جاے رفتی ہر دو دست مبارک جمع کر دی و پیش ہن بر دے
 و در آن لغت کردے یعنی با و ہن و ران و میدی و سوز کہ اخلاص معوذتین یعنی قل اعوذ ہرب الفلق و قل اعوذ
 ہرب الناس و در روایت معوذات و قل ہوا اللہ احد بخواندے و مراد معوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغہ جمع
 بر تنبیہ یا قل یا ایہا الکافرون نیز در آن داخل بود و بیان آن در فصل و عیہ کہ بعد از سلام نماز خواندنی کہ کردہ شدہ ماند
 آنکہ در پنجہ گفتہ اند کہ در حدیث ذکر گفت مقدم ست بر قرات و ظاہر آنست کہ قرات مقدم باشد بقرشت تا برکت قرآن
 ہم ہر اہر بشوہ برسد و این اشکال در روایتی کہ مصنف آورده و بحرف و او واقع شدہ تو بچہ ہزار و چہ خطوط بدو

ولالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد و مثلاً اگر کسی که بگوید و بعد از این ترکیب لالت بر آنکه نخست زیر آبرو و غریبه از دست
 ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمر و پیشتر از زیر آبرو باشد و این معنی در لغت و معنی و لغت
 و ذکر چیزهای پیشتر و ترتیب و ترتیب وی در واقع ندارد و امکان در آن روایت است که نقش فقر آنچنان فائز که دست چنان برای
 ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد و مید پس از آن خواند اینها بعضی گویند که وقوع فاسد و کتاب است یا سحر و رادی است و
 این وجه بعید است بعضی گویند که مراد آنست که اگر او در وقت راس از آن بخواند و پیشیک را ده نقش مقدم بود بر قرأت بعضی
 گویند تقدیم نقش بر قرأت واجب است مخالفت ساحران و مبطلان است که قرأت قبل از نقش کنند و الله عالم باین سوره بخواند
 و هر دو دست مبارک بدن طیب خود و در روایتی در دست مبارک خود و در روایتی سر و در دست مبارک خود و در روایتی سر و در دست مبارک خود
 باید که آن مقدار یعنی آنجا که دست رسید به سینه یا همچنین که در بعضی خوانند و باید که در بعضی و باید که در بعضی و باید که در بعضی
 حدیث اینها و مناسب است بقام که رقیه کرون و دیدن و باید که در بعضی و باید که در بعضی و باید که در بعضی و باید که در بعضی
 صلوات الله علیه و که و سلم بیا رشتند و بعد از آن چنین کرد معنی خوانند و دیدم و دستهای مبارک را میگویم و بعد از آن و بعد از آن
 جامع الاصول همچنین است و در روایتی محل آورده که چون بیا رشتند امر کرد که من چنین کردم و در روایتی بعد از آن گفت که من بخوانم
 و بعد از آن میگوید و در هر تقدیر خواندن و دیدن از آنکه نشسته بود و در بعضی میگوید که در روایتی آنست که بخواند صلوات الله علیه
 و آنکه و سلم و در وقت مبارک خود و در آن بخواند و در وقت مبارک خود و در آن بخواند و در وقت مبارک خود و در آن بخواند و در وقت مبارک خود
 مانع بود آن حضرت را صلوات الله علیه و که و سلم از تحریک پدین برین روایت دیدن و خواندن آن حضرت صلوات الله علیه
 و آنکه و سلم و در وقت مبارک خود و در آن بخواند و در وقت مبارک خود و در آن بخواند و در وقت مبارک خود و در آن بخواند و در وقت مبارک خود
 اوقات از شب روز عیادت فرموده و پنج آنکه در مردم متعارف است که عیادت و شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز
 شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در روایات میگویند که ترک عیادت و در شنبه مخالفت سنت است که
 است که این بدعت است که طیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد از آن و در مردم شهرت گرفته و به سبب آنست که پادشاه
 و پادشاه این طیب را الزام بجای آمدت خود کرد پس آن یهودی و در جمعه نصحت طلبید تا روز شنبه عیادت آن روز
 که در دین یهود دست از دست نهد و اگر بر و در گوش زنده عرض کرد که روز شنبه بر سر عیادت نباید که در دین یهودی و در دین یهودی
 چارست پس پادشاه از جهت ترس جان خود نصحت داد بعد از آن این رسم شائع شد و اکثر مردم بر آن اعتقاد کردند
 میگویند این صلاح قولی غریب از فرادست نقل کرد که عیادت شنبه است و در شنبه نصحت بر روز شنبه که حکمت در آن
 آن باشد که نخست و گفت چار و در شنبه تا بد رازی شب است و در صیفت بد رازی روز و در عیادت شنبه است و در شنبه است
 انهمی و میفرمود که چون سگس برادر مسلمان و عیادت کند در بستان بهشت روان بود و میبش بسیار بیشینه و چون پیشینه
 رحمت بر روی خود و آید تا غرق رحمت شود و چون صبح بود و چون عیادت در جانب صبح بود و که آنرا اندک گویند و میبش بسیار بیشینه
 بر روی خود و در شنبه تا شب اگر شب هنگام بود که آنرا عیادت خوانند و در شنبه تا صبح و در شنبه تا صبح و در شنبه تا صبح
 لا اصول حدیث مسلم و در غریب از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کنند و در شنبه تا صبح و در شنبه تا صبح و در شنبه تا صبح
 لایزال و بستان بهشت است و در روایتی و بستان بهشت است و در شنبه تا صبح و در شنبه تا صبح و در شنبه تا صبح
 و در غریب از علی مرتضی آورده از قول او و چون صبح بود و در بعضی روایات و در خاندان حدیث آورده و باشد در آن

بستانی در بهشت و در دلیتی آمده که ابو موسی اشعری بیاوت امام مسلمین حسن بن علی آمد و حسن این حدیث از علی روایت کرد و این حدیث را احمد و ابویسے و یحییٰ نیز آورده و در معجم الجوامع از حدیث یحییٰ در تعجب الایمان و ضیاع مقدسی هم بخارہ حدیث و یکر آورده که یکسکه میرو بیاوت مرثض غرض میکند در ویسے رحمت و در روایتی غرض میکند باینکه از ازار تا پیشیند پیش بیار و چون بنیشت غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است نظر ہر ا متعوضش بیان مضمون این احادیث است پس جمع کرد میان آنها و اسم علم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رحمت در چشم پیر کسان را بیاوت فرمودے احمد و ابو داؤد و از ذیلین اگر تم آورده اند کہ گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از در وحشی کہ داشتم و گفته اند کہ سند این حدیث صحیح است و درین حدیث روایت بر کسی کہ قائل است کہ عیادت از مدینہ کیسکہ در چشم دار و منون و تعجب نیست و حدیثی درین باب از یحییٰ و ابی یزید نقل کنند کہ سچ نیست کہ در وے عیادت نبود در چشم و دل و در دماغ و گویند کہ این حدیث مرفوع نیست بلکہ موقوف است بر یحییٰ ابن کثیر و این حدیث بطریق دیگر ضعیف از ابی ہریرہ نیز آمده و اسم علم و یک جوانی از یہود کہ خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میکرد میارشد او را عیادت فرمود بجاری و ابو داؤد از انس نقل کرده اند کہ پسری بود از یہود کہ خدمت میکرد پیغمبر و اسکتہ اسم علیہ وآلہ وسلم پس بیارشد پس آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیاوت وی و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد بیاوت وی و بنیشت نزد سر وے و فرمود سلطان شو پس وی نگاہ کرد بجانب پدر خود کہ حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای پسر کہ بوالقائم را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس سلطان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و فرمود شکر خدا را کہ غلام را برانید او را از آتش و در معجم و ازین حدیث معلوم شود کہ اسلام کافر درست است و عیادت کافر جائز نیست خصوصاً بقصد آنکہ شاید دل وی نرم گردد و باطل باسلام شود و ازین باب است کہ مصنف حکایت ابوطالب را آورد و باین حدیث جمع کرد و گفت و چون ہم وے ابوطالب بیارشد با وجود آنکہ مشرک بود او را عیادت فرمود و برہم و اسلام عرض کرد ابوطالب قبول کرد و آن جوان یہودی مسلمان شد بدانکہ مشایخ حدیث و علمائے سنت برین اند کہ ایمان ابوطالب ثبوت نہ پذیرفته و در مصالح احادیث است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت فات دی برسوی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول کرد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت من اہل استخفاف کہم مرا تا آن زمان کہ منع کرده شوم پس این بیت مازل شد باکان للہ والذین آمنوا ان میتقوا اللہ لعلکم تفلحون و ایضا از اقوال و افعال و اشعار و خطبے در و حالات حیات خود کرده دلالت صریح دارد بر محبت و معرفت وے نبوت آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعضی روایات آمده کہ ابوطالب گفت واللہ یا ابنی اغنی اگر خوف آن نبی بود کہ مردم خواهند گفت کہ وی این کلمہ از بہت جزع و عجز و ترس گفتہ ہر آید نہ میگفتم آنرا و آن را پنهان با تو گویم و چون نزدیک رسید موت وی و بدیہا س بجانب وی کہ میخندید ہلے خود را گوش نزد یک دامن وے برد و شنید کہ کلمہ ایمان میگویی گفت یا ابنی اغنی عما صد گفت برادر من کلمہ را کہ مرا کردی و او را بدان فرمود من نشنیدم چہ چنین آمده است در روایت ابن اسحق کہ وی اسلام آورد و نزد موت و شیخ ابن حجر در مع الباسے میگوید کہ معرفت ابوطالب بہ نبوت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار جی از اخبار آمده و متسک کرده اند ان شیعہ بر اسلام وے و استدلال کرده اند بر و عوے خود پیغمبرے کہ دلالت ندارد و بران و گفته کہ با بیان آورده ایم فرما در ترجمہ ابی طالب در کتاب الاصابہ نے معرفت اصحاب اہل حقے نماند کہ صحت اسلام ابوین بلکہ سازا باسے وے

صلی الله علیه وآله وسلم مشهورست و متاخرین برائیات و تقریرات خود درین باب مبالغه دارند بر خلاف طریق معتقدین شیعه
اسلام ابو طالب را نیز ازین قبیل دانسته و اسلام ظلم قائم ۵ از آداب عیادت آنست که وضو کند و حبه شکر رود و بیار
تسلیم دهد و سیر فرماید و از چگونگی احوال پرسد و نفیس و تقویه و سعه نماید و امید و ارجیات گرواند و با جز و ثوابی که بر مرض
در احادیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت در آمدن بگوید لا بأس طوراً انتار الله تعالی و دست بر بدن بگذارد
و ادویه مانور و بخامد و بیار را دهان کند و از بر لیس خود و از روی و عاخواهد و در شستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار شستن او را
دوست دارد و غوغا نکند و سخن بسیار کند و را ناخوش آید گوید و نزد بیمار چیزی نخورد و باید که در عیادت اشتباست نکند و به
از دوسه روز از بیمار سعه عیادت برود که حادث شریف منطفو فی غیره نیستین بود و هر روز بیادت نزد بیکه یک روز
در میان یا بعد از دوسه روز برود و کل نوک و در وجه الاحادیث و آثار و رواشد الموفق **فصل در عیادت نبوی صلی الله**
علیه وآله وسلم در احوال بیت و ادله حقوق و سعه عیادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم متسلل بود و بر احسان عظیم
بیت و معامله و سعه با مورس که در اذقیه و قیامت مانع بود قتل یقین و شکیست و دعا و نماز و فضا سعه دین و مانند آن
متسلل بود و بر احسان با اقارب و اهل بیت و سعه بغزیت و اطعام و تقصدا احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم
که فرمود که هر که مرد و مالی بگذشت از برای اهل اوست و هر که دینی گذشت یا عیالی عهد آن برین است و بر آقا است عیادت
احیا و تعلیم احکام و رانجه است آن معامله کنند مثل صبر و ترک جزع و فزع و منع از فحشاء و دیگر مراسم جاویدت اول احسان
بیت کرد و سعه و تجیز و سانهنگی و سعه بسوی آخرت بر حسن احوال و فضل صفات ظاهر و باطن فرمود و سعه تفصیل آنچه بطریق
اجمال ذکر کرد آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و جمیع صحابه صفت کشیدند می و براس بیت استغفار کردند می
و بر روی نماز گذاردند می و دعا کردند می و از حضرت عرفانه طلب رحمت و آمرزش کردند و سعه در احادیث صحیح آمده است
که هر چینه که بر دوسه صد کس و بر ولایتی چهل کس نماز گذاردند البتة آمرزیده میشود و در روایتی سه صفت و در روایتی اتم
از مسلمانان واقع شده به تعیین عدد و بعد از آن همراه قنده و بشفاقت می بجزرت عزت رفته و را بچمن رسانیدند
و قاعده و مکریم و تحمیل مسلمانی بجا آوردند می و در صحیح ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله
و سلم فرمود پنج چیز است هر که در یک روز آنها را بجا آورد نوشته شود از اهل جنت عیادت و حضور جنازه و نگاهداشتن
روزه و رفتن بسجده و آلا و کردن رقبه گذاشتن الواهب اللدینه و در مشکوٰۃ بر روایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دارد برخاسته باشد ابو بکر گفت منم
رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که سگینه را اطعام داد
باشد هم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرد باشد هم و سعه گفت منم یا رسول الله فرمود
جمع نشود این چهار چیز در مردی مگر آنکه در آید بهشت و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خود با جمیع صحابه
بودند بر بالای قبر و سعه بایستاد و او را دعا کرد می و شکیست و می بخورد ایان و جواب و سوال منکر و نیکو می در مختار
قرین وقتی که وقت غربت و تنهایی در قبرست او را از حق و شرفی در جامع الاصول حدیث ابی داود و از ثمانی آورده گذشت
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون فانی میشد از دفن میت می ایستاد و روی میگفت استغفار کنید مرا خود را و رسول
برای وی تشبیهت را پس بدستی که لان سوال کرده میشود از دوسه و از علی آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله و

ای می گفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم یا محمد ک نزل بک انت خیر منزل به فاغفر له وسع مدخله و در تلقین میت بعد از
 دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول است سیوطی در جمع البوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و طبری از ابی امامه سے آرد
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چون مردی که از برادران شهادت گرفته و او را در یغیید خاک بروی بایده کفایت
 مردی از شامز و مردی بگوید یا فلان ابن فلانته و وی یعنی میت می شنود آنرا و لیکن جواب نمیدهد پسر گوید یا فلان
 بن فلانته چون این باری شنود و بر می نشیند و در قبر پسر گوید یا فلان بن فلانته درین لوبت میگوید و شاد کن مرا
 رحمت کند خدای تعالی ترا و لیکن شامی شنود پسر گوید یا ای فلان یا دکن آنرا که برآمد که تو بران از دنیا شهادت ان
 لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و آنکه راسته شده که خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کجاست و محمد پیغمبر است اسلام و دین هست
 و قرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یک از منکر و نیکو دست دیگری را و میگوید بیرون آید اندیش این بنده چه کار
 داد میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بچو که مادر همه است و همیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی و ظاهر هر را
 آنست که این فعل از ان حضرت منقطع نبود که یکبار و دو بار میگوید و بعد از ان میگذشت بلکه دوام و استمرار داشت بحسب
 اوقات و عادات ستمرو داشت که گاهی قبر و راقا هر وقت که در سجده و سلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و
 نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق بعضی از صحاب بخصوص
 بود و در زیارت قبر سطله اعموم تمامه اهل قبور را بن تشریف شرف و مستعد گردانیده و کلام در زیارت قبر
 در آخر فصل تفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض سیادت فرموده چنانکه گذشت و آخرت را یاد و می داد و
 و بویست و توبه فرموده تا مورث محبت موت و لقاء آنکی جل و علا کرد و بکلم من احب لقام الله صاحب الله لقاءه
 برضا و محبت و س تعالی فائز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات و س آسان یابد و حاضران را امر کردی تا مریض
 مشرف بر موت را که در آنحضرت خاندن تلقین شهادت و حدایت حق و رسالت رسول کردند و میفرمودی یا قلنا ابوکم
 لا اله الا الله تا آخر کلام و س کلمه توحید بود و بکلم من کان آخر کلامه لا اله الا الله و خل البجته نبعت سلامت ایمان و سن
 ما قبلت از عالم برو و لیکن در تلقین باید که بحکیمت بکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک است تا چگونه برآید و ترندی
 از عبد الله بن المبارک می آرد که تلقین کرد و او را مرد و س چون انکار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم جبرائیم را حکم بکلام
 دیگر کنم چندین انکار حبیبیت و از عادات اعم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعثت و شرف اندام منع و زجر کرده
 چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت اسطه الاطلاق ذکر کرد و بعضی از انها را کمال ملت اسلامی بسبب غلبه
 دین و در مصیبت و جمل دیپاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد و گفت و از لطم خد و طپا پنجه زدن بر رخسار باو عشق جیوب
 پاره کردن گریه انما و خلق رؤس ترا شنیدن سر او امثال آن از جرح و فروع و کوه نمی رشح و منع و زجر بلع فرمود و س
 احتمال دارد و کلین نظم و خلق و عشق و امثال آن تفصیل عادات اعم ضلال بود چه اینها را اگر چه اهل ملت اسلامیه کنند
 لیکن از عادات آحاد است و محمد و اشتر جراح یعنی امامه و انالیه را چون گفتن و رضا بقضای آنکی امر کردی در صحیح بخاری
 و سلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس مناسن ضرب انحد و دوشن ایوب و ما بعد عوی
 الجاریه فرمود هر که این کار بکند و س از انیمت و اینها از اعمال جا بلیت است و از ابی موسی اشعری آمده که گفت آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم از باری من خلق و خرق خلق تراشیدن سر و سلق برقع صوت در مصیبت و فوّه کردن و بعضی
 باطم و ضرب و به نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از آنش آمده که بگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله
 و سلم بر زنی که میگرفت نزد قبری پس فرمود پیر و پیر خدا را و صبر کن ای زن گفت و در شوازم من که توفدانی
 و ترا این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند آن زن که این رسول خدا بود که ترا صبر می فرمود
 و چند میداد پس آن زن پشیمان شد و بجنّت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و اعتذار نمود که یا رسول الله من نشانتم
 ترا معذره را و مرا فرمود اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند الصدمة الاولى یعنی صبر نزد اول مصیبت و زو رآن اعتبار
 دارد و آخر خود نخواهی نمود ای صبر کردنی است و ابو داود از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم لعنت کذا و خدای تعالی فوّه کننده را و شنونده را یعنی بیع رضا و در احادیث صحیح آمده ان المیت یعذب
 ببکار اهل میت عذاب کرده میشود در قبر بگزشتن اهل و حیال وی و فوّه کردن ایشان بر او و در روایتی که یک فوّه کرده شود بروی
 عذاب کرده شود در روز قیامت این حدیث بطرق متعدّد آمده و عائشه این حدیث را بران و جی که معنی او بظاهر در فهم
 و در آیه انکار کرده و مستبعد آمده و گفته که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز این چنین نگویید کسی چرا معذب شود
 بگناهی که دیگر کرده باشد و فرمود پس است شمارا قرآن مجید درین باب بخوانید و لا تزدوا ذرة و در آخری و چون گفته شد
 عائشه را که این عمر میگوید و روایت از پدر خود میکنند که میت عذاب کرده میشود بیکای حی گفت یا مرد خدا منم که
 اباعبد الرحمن را و این کینیت ابن عمر است و می دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد و آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم گفته شد بر یودی یا یودی که گریسته میشد و فوّه کرده می شد بروی فرمود که ایشان میگفتند بروی و و
 عذاب کرده میشود در قبرش و در روایت دیگر آمده که عائشه گفت که پیغمبر خدا فرمود که میت عذاب کرده میشود
 بیکای اهل وی بروی بلکه خدای تعالی زیاده میکند عذاب مرا که فرار بیکای اهل وی بروی یعنی این مخصوص بکافرت
 که معذب است و بیکای اهل وی بروی سبب مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده باشد و بعضی گفته اند که تعذیب
 میت بیکای اهل بر تقدیر است که او در حالت حیات را منی باشد یا نه و یا وصیت کرده یا نه چنانکه اهل جا بایت میگویند
 و بران اجرتی قرار میدهند و در صحیح بخاری و مسلم از پیغمبرین شیعہ آمده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و
 وآله وسلم که فوّه کرده شود بروی عذاب کرده میشود با پنجه فوّه کرده میشود بروی یعنی با پنجه فوّه گران او را
 بدان می نمایند بروی وی بطریق استنوا و تکم میگویند که وی متاوی میگرد و اینجا نیز همان اشکالی که بر تعذیب وارد شود
 و در وجهی یا به که چرا بفضل دیگر متاوی گردانند گویند از آن جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مرموم متصف
 برین صفات و راضی شد بآن بدین سبب محل توجّه آمد و الله اعلم و اگر چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از گزشتن
 فوّه کردن و جزع و فزع کردن نمی کردی اما از رحمت اشک خزن قلب بی آن اشیا منع نکردی و خود نیز کردی چنانکه
 ابو داود و ترمذی از عائشه آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوسه داد و در میان و چشم عثمان بن مثنون
 که اهل من است من المهاجرین فی المذنبه بود بعد از موت و س و گریه کرد و هر دو چشم مبارک وی اشک میرفتند و بخائس
 و مسلم از آنش آورده اند که خزون شد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از قتل قرار شد حزین که ندید فوّه بودم و در هرگز از این
 چنین شده باشد و از عائشه آورده اند که چون رسید خبر قتل یزید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب عبد الله بن رواحه پشت

رسول خدا در سجده غرور و شناخته میشد از حزن در روی مبارک می پس مروی درآمد و شدت بکای نسای جعفر را بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او فرستاد تا منع شان کند متع نشدند تا سه بار آن مرد آمد و رفت کرد و نمانده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت خالک آمدند آن زن بن یا رسول الله متع نشدند بگفته من فرمود بگذارد و خاک در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بریت گریه و حزن است بر موت ابراهیم و له شریف وی چنانکه میگوید و با وجود آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم راضی ترین خاق بقضای حق بود و شاکر ترین و صابر ترین از هر مخلوقی بود و در وفات ابراهیم که پسر دساله می بود و بروایتی شانزده ماه و هشت روز و بروایتی یکسال و دو ماه و شش روزه و بروایتی هفتاد و نوزده و بر تقدیر اتفاق است که دردت ضایع از عالم رفت و لهذا در باب ضاحت آمده است که حق تعالی در عالم برنج برای او مرضه پیدا کرد که از رضاع وی میگذرد و در وقت موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بروایتی روز عاشورا بود و آفتاب گرفته شد چون حادث در گرفتن آفتاب بیت و ششم بیت نهم است مردم گفتند که این گرفتن آفتاب به موت ابراهیم است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ماه و آفتاب ز آیات الهی اند موت کسی را در اینجا و کلی نبود و در بعض طرق ضعیفه حادث واقع شده که کو حاشل ابراهیم کان میا یعنی اگر نیز نیست ابراهیم هر آنکه پیغمبر میبود و پیغمبر بودن جائز نه چون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر نبود و ابراهیم نه زلیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرط پیغمبر است و وقوع مقدم نیست و ملازمست ظنی است لیکن این حدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که لودن او بنی بجهت پیست گمانای پیغمبر پیغمبر باشد از پنجین خود نیست پس ملازمست تمام نبود و در سند این حدیث نیز سخن است فافهم و الله اعلم و آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موت ابراهیم گریه کرد و فرمود مع العین اشک میریزم و چون آفتاب اندوگین میشود و لانا نقول لا ما یرضی الرب و منیکویم مگر پیغمبر را که راضی است از آن پروردگار و انا و بدستی که با بفرانک یا ابراهیم بفرانک تو اے ابراهیم خود و انا و پیغمبر بنی را اے و سلم و ابو داؤد از انس می آرند که گفت آیدم با رسول خدا بر امی سیف خدا که شوه را به ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و ابو ابراهیم بیمار بود و مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابراهیم را و بوس کرد و بوسید و او را این حادث شریف بود و در هنگام گرفتن او را و اطفال باز و آمدیم بار و دیگر با رسول الله بروی در حالتی که جان میداد و ابراهیم پس اشک ریختن گرفت و چشم برهول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت عبد الرحمن بن عوف میگویی تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جزع و عدم صبر است بلکه رحمت و رقت است بر مقبوض بار و دیگر باز اشک ریخت گفت ان العین تدیع و لقلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی الرب و انا بفرانک یا ابراهیم خود و انا ما سه بن زید می آرند که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کس فرستاد و نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که پسر که بود مرا که مشرف بر موت شده بیاید بر سر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز کس از زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مرخصا است آنچه گرفت مرا و است آنچه داد و هر چیز را از آنجا گرفت و از روی تعالی است حسین است و صبر کن و امید دار ثواب یا بش و زینب با کس فرستاد و سوگند یاد کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که البته بیاید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برخواست و بر زینب آمد و با وی بود و درین عباد و معاذ بن جبل و ابی بن کعب از بن ثابت و مروان و دیگر بنی الله عنهم اجمعین پس ده شسته آوردند و صبی را بر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گرفت و میگفتند خود

نشان دوجان حبیب در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آن بخت و چشم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معبود عباد و
گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رحمتی است که خدا هست حق تعالی در دلهای بندگان خود و رحم کند خدا
تعالی که رحم کند گران را و ناسائی از این عباسی می آورد که دختر که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جان میدهد و در
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورالبسیه مبارک خود فرج پانیده بود و میگفت ام ایمن چون اینحال مشاهده کرد
نیز میگفت در آما آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نزد رسول خدا که میگفتی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگفتم و ترا
می بینم که گریه کنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این گریه نیست که من میکنم این رحمتی است از خداست این
گریه من از جناب و بی صبر نیست بلکه رحمتی است نازل از جناب الهی بر من است و بر همه حاضران و چون در صد و
گرچه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آن کمال که داشت و فخر ظاهر تبادی پیدا میکند چنانچه صحابه نیز
از آن سوال کردند و حضرت در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق که شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاهر
و باطن باشد در حق بشتر که جامع صفات روح و نفس طبعیت است برخلاف خلق ملائکه نیست که هر چیز را راحی خویش
بد و آفات و جمیع حواس و قوای از وی ظهور آید در آنچه مقدور است بقدرت و اختیار و در آنچه نه مقدور است بکم طبعیت و
اضطرار و الانقضاء و خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و حق باشد و یکی از وجوه وجود سکرات موت در حق آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم همین است که وی مقتضای طبعیت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن است و دلیل سلامت
حواس و قوت ادراک است و نشاء و صد وراثت طبعیت و جبلت از آن حضرت انست که در جمیع مراتب تمام و کمال
داشت متقی الله علیه وآله وسلم و محققان صوفیه درس الله اسرار هم میگویند که جمیع لطائف از طبعیت و نفس و قلب روح
و سرور و ارباب تکلیف جدا جدا بکار اندازند سر بذات حق متصل است روح و محبت و می مستغرق و قلب بذكر و سعه مشغول و
نفس و طبعیت در مقام خود بخدمت و کار در ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و دگرگی شان بر اهل سکرة و ملوکین
نه ارباب هجو و تکلیف و از احادیث حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که در هر چیز نیست و نظیف و دهن دے
تجمل فرمودے در جامع الاصول حدیث ابی داؤد و الحسین بن و خروخ آورد که گفت چون پیامبر شد طلحه بن البراء
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عیادت دے رفت و فرمود گمان نمی برم او را اگر که حادث شده است بومی
موت چون پیر و خبر کنید مرا تعجیل کنید و نباید که بیخفته مسلمان مجوس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال دے و در
جاهاے سفید تکفین کردے و فرمودے پوشید جاهاے سفید را که آن بهترین جاها می شاست و تکفین کنید در آن
مرداے خود در او او بود او و دالتر ندی و این ماجه و ظاهر جاهاے سفید مطلق است نو بود و یا شسته و حادث
و تجمل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بعد اسراف کشد و در آن تحسین کفن تعقیف و نظایر است نه اسراف و ثزن دے
ابو داؤد و از امیر المؤمنین علی آورد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گران بها تکفید و رکفن که دے سلب
کرده میشود سلب میری یعنی زود کنه و بوسیده میشود و در گور پس گرانی در دے اسراف بود و در صحیح آمده که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را در سه ثوب سحر لیک تکفین کردند و تفسیر کرده اند حوله را ثوب پیش و بعضی گفته جا بجا قصارت
کرده و گفته اند که سحر قریب است همین که نسبت کرده میشود دے ثواب و در موطا از عائشه ثمة آورده که گفت در آمد
بر اهل بکر دنیا رومی و پی پس بر سید اذن که که ام روز و وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت روز و شب پس گفت

امر و زکرام روز دست گفتم روز و شنبه گفت امید میدارم موت خود را و ترا شایب این از آن نظری است خود کرد که پوشیده بود
 و شنیده بود مرض در دس و آن جامه بود که در دس و رخی و آلودگی از زعفران بود و گفت بشوید این جامه را و زیاد
 کنید و جامه دیگر و فلین کنید مرا در آن حاشه میگوید من گفتم این جامه کند است گفتند زنگان سزاوارترند بجا آمدن تو
 این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافتی قریب بشت دفن کرده شد شنبه شنبه
 قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمده که چون حاضر شد مرا و را موت بطلبید جامه های نو پوشید
 و گفت شنیدم رسول خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم که گفت میت بعثت کرده میشود در جامه های که مرده است در آن
 یعنی مراد این جامه کفن نیست چه دوسه بعد موت است نه آنکه موت در دس باشد مانند آنکه در نجاشی اشکال آورده اند
 که در حدیث صحیح آمده است که مرم برهنه مشهور میشود و این حدیث منافات دارد بآن و جواب داده اند که بعثت بیکرست
 و جشر و یکرست تواند که بعثت با پوشش باشد و جشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیهی فالی
 از بعدی نیست و بعضی ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون خواهند که
 را بلبهارات نفس و برات از عیب و صفت کنند گویند فلان ظاهر الثیاب است تحقیق آمده است در تفسیر کریمه و ثیاب یک
 نظیر دای عکاک فاصح و میگویند فلان و ثیاب لای حیثیت لعل از اندک پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث
 بود که برانیکه می شود و بنده بران حالتی که مرده است که اقال الطبری و این توجیه نیز بجا هر سیاق حدیث مناسب است
 و از توشیحی نقل میکنند که گفت بعضی از اصحاب بودند که بعضی احیان بتاویل نصوص و اصول بجهت مراد نمیرسیدند
 و بر ظاهر عمل میکردند و او میان متفاوت و مراتب آن چنانچه حدیثی بن قاتم چون شنید کریمه حتی تبیین کلم الخطی الا بعض
 من الخطی الاسود و دوقطال سیاه و سفید را در تحت و ساده خود نگاه میداشت الحدیث مراد حدیث و از آن انا قاتم و الله
 گفته که احلام کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را که من تفصیل را ترجیح کرده ام قدیمت آنچه و می کرده شده است
 بسوی من هیچ یک را از امت خود بر دیگری بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ و عدل کردم در قسمت و تقاوتی که هست فهم
 و ادراک معنی آنست این واقعست از طریق خطا و تحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را فهم نمیکردند
 از آن مگر ظاهر جلی را و می شنیدند آنرا بعضی دیگر اندیشان یا از قرآن که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین
 دستنباط کردند از آن سائل کشیده را و و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و انتهی و ممکن است که گفته شود ابوسعید
 جامه پوشیده بقصد نظافت و طهارت بعد از آن این حدیث بخاطر وی رسید که شنیده بود از حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد دس همان باشد که مرده اند و لیکن بجا هر حال این حدیث را از خود اند بقصد
 بیان سبب پوشیدن جامه های جامه نو پوشیدن و سبب از جهت قایت احتیاط و حرص بر اقبال ظهور بود اگر چه حقیقت مراد
 دیگرست چنانچه در حدیث ساری علی السبعین که در وقت نزول کریمه ۱۰۰۰ تنغیر لم سبعین مرتبه فرمود و گفته اند که حقیقت
 مراد از سبعین نیکه و مبالغه است نه عدد و سبعین و لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای اظهار قایت رحمت و ذات
 علی بظاهر کرد و فرمود ساری علی السبعین یعنی مرا منع از مفاوید کرده اند و من زیاد و برونهتا و بار یکم شاید که بیا مراد ایشان را
 فاهم و الله التوفیق و ممت در ابتدا سبب حال حادث صحابه آن بود که چون شخصی محض شد دس و بر موت شرف گشته
 حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند و حضور شریف او را در خواستند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

حاضر شد و نماز حضور و سوره فات کرد و بعد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شرف کشتی و دریا بنجیرو
 کھنکین کرد و در سوره نماز گزار و سوره تسبیح جنازه تا بقبر کرد و دفن کرد و بعد از آن تثبیت و مغفرت شرف
 ساختن چنانچه در سیاق احادیث که مذکور شد معلوم میگردد و در آخر چون صحابه و دیگران بعد از نماز حضور و
 وقوف از اول تا آخر آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم شسته تمام دست بران اختصاص کردند که چون شسته وفات کردند
 بعد از وفات دے اعلام کردند بنمایند و نماز و وقوف حاضر شد و چون باز دیدند که انهم خالی از شسته نیست
 بگویند که در دے و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوردند و سوره فات کرد و سوره فات کرد و سوره فات کرد و سوره فات کرد
 یا مانع دیگر و در طلبیدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شسته گمان می بردند برای نماز نیز خبر می کردند و صحابه خود نماز
 میکرد و دفن میکردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید
 و نماز گزارون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر جنازه گاه بیرون مسجد بودی و گاه اندرون مسجد بود و در دو باز دست
 و مذہب شافعی همین است و دلیل ایشان حدیثی است که در جامع الاصول از سلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی
 و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن قیس گفت حائشه در آن جنازه آورد و آن جنازه را بر وی پس انکار
 کرده شد بر وی پس گفت و الله بتحقیق نماز گزار رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر او پس بر شیا سبیل و بر امش
 مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند بر حائشه این فعل را گفت بن چه باز و در فراموشی کرد و مردم این را که نگذاشت
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر سبیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند از وجع غیر صلی اللہ علیہ وسلم
 که بیا رند او را در مسجد پس آوردند و نهادند او را بر در حجره ای ایشان گذاشتند بر وی نماز و چون رسید بایشان
 که مردم عیب گرفتند که هرگز نبود که در آنجا آورده شود و جنازه در مسجد پس رسید این سخن بجا نشد گفت که چه شتابند مردم و عیب
 گرفتن بچیز که علم ندارد بآن عیب میگردد بر ما پدر آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نگذاشت و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 و سلم بر سبیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات سلم است و در موطا نیز بخین آورد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و همین مقدار
 آورده اند گفت حائشه نگذاشت و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر سبیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگردد یا مانع شافعی که
 نماز جنازه و دعاست یا نماز و سجده اولی است بآن و مذہب امام ابو حنیفه و امام مالک که اہل نماز جنازه است و در سجده اہل
 محرمی یا متروبی و در روایتی است نزد اہل ظاہر ثانی است و ظاہر آن کلام مالک است که گفت لا اجنبی بنی است دلیل ایشان
 حدیثی است کہ ابی داؤد و ابی ہریرہ آورده و طیحاوی در معانی آثار نیز از زرار روایت کرده کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 و آلہ وسلم کہ بگذارد نماز جنازه در مسجد نیست مرا و را بنجیرو یعنی از اجرو و ثوابی طیحاوی نقل کرده اند کہ گفت این حدیث
 اولی است از حدیث حائشه زیرا کہ حدیث وے اخبار است از فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حالت باہت
 نبی بران مقدم نشده و حدیث ابی ہریرہ اخبار است از نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مقدم است امر اہل باہت
 پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث حائشه زیرا کہ نسخ است امر او کہ قال الشیخ و فیہ دلالت بر حائشه
 دلیل است بر آنکہ ایشان را معلوم بود کہ اہل نماز در مسجد و مسجد نیست و ابی ہریرہ و ابی ہریرہ و ابی ہریرہ و ابی ہریرہ
 ایشان را بنسب آن و عدم علم فعل کلام است بلکه تواریخ حائشه نسخ عالم باشد و ظاہر نیست بر آنکہ ایشان جماعتی اند و فیہ دلالت بر آنکہ
 تا بر این بنیاد مسجد محبت آن بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شست و سلم شست بود از بیست بیرون نیا و جنازه بیرون مسجد بود

و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز پنجگانه آمده که چون در منزل خبر مرگش را رسانیدند
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود پس گفت امر در بنده صلاح مرده است نماز بر او بکنم پس بیرون
 بیضی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جائز بود و بیرون آمدن براسه چه بود و بعضی گویند که صلاای جنازه در مکانی
 متصل مسجد شریف درین تقدیر اکثر شکالات نقل گردد با احتمال آنکه شاید که روایت صلوٰه در مسجد با اعتبار قرب آن
 مکان باشد مسجد و ظاهر شود که این است بنیامی قول ابی یوسف که اگر مسجد بود و نماز براسه نماز جنازه جائز است
 در آنجا بیکرا هست و الله اعلم و اختلاف است میان حنفیه که اجماع از جهت خوف تکلیف مسجد است این مناسب است
 بقول کسی که قائل است که مرده کس است یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع است از برای نماز پنجگانه و چون تقدیر اگر
 جنازه بیرون مسجد بود نیز کرده باشد و مصنف حدیث را بر هر دو آورده اگر استند حنفیه ماکیه است و میگویند و حدیث
 ابو هریره که بنابر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودن صلی علی جنازه فی المسجد فلا شیء در روایت وی غلط است و بعد از
 از روی ادب آنست که خطیب بنا روی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شیء خطیبی است یعنی هر که بگوید
 نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اشخی و در جمیع اصول این حدیث را بلا شیء آورده است و گفته که
 در یک نسخه بنین واقع شده است که فلا شیء علیه و از بنجا معلوم گردد که اصل فلا شیء است و در پاره این حدیث را لفظ
 فلا اجر نقل کرده و در جمیع الجوامع اتحدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده و تقدیر میگویند که بعضی از آنکه حدیث
 میگویند که این حدیث خود تضعیف است چه از افراد صالح مولی التومنه است و وی ضعیف است بعد حدیث شیخ ابن الهمام
 گفته که مولی التومنه تقدیم است لیکن مختلف گفته در آخر عمر خود و نسائی از ابن معین آورده گفته وی نقد است لیکن غلط گفته
 در آخر عمر پس هر که تشدید از وی بیش از اختلاف ثابت است و جهت است و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث
 از قریب تشدید است پیش از اختلاف پس واجب است قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که تشدید انداز و در بعد از
 اختلاف انتہی و الله اعلم و میگویند و نماز بر ابو بکر و عمر و مسجد که از مدینه چنانکه ابن ابی شیبہ روایت کرد که از دهم نماز را بر ابی بکر
 در مسجد و گذارد و حبیب بن عمر در مسجد مادرین روایت این زیادتى نیست که میگویند بخیر جمیع ما جرین و انصار گذاردند و کسی
 انکار نماند و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول است بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود و حق آنست
 که اگر در حاشی شافیه سننیت نماز جنازه است در مسجد باطل است و الا می آید و در آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نماز را تمامه صحایه را در آن و متواتر می شد در میان ایشان و اگر بخواهست ماینز قائلیم بآن و مکره میدانیم
 آنرا و میگوئیم که فضل آنست که در بیرون مسجد بگذارد و قائم نشاند از ایشان و لیل بر انضالیست آن در مسجد با مساواة
 طریق کذا فی شرح ابن الهمام فند بموا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود تا نیست اسه بار یا پنج بار یا زیاده تا نیت بار بحسب
 شخصی را می غسال و احتیاط و اطمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین حدی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه بار نشاند
 عدد و ترتیب مید و غسل آغوش قدر سه کاف و یکبار در اندر بنجاری و سلم و دیگر اصحاب کتب است از امام علی انصار را آورده اند که گفت
 چون فات یافت بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد
 و اگر و انید در مرتبه اخیر و جزیه از کاف و در روایتی از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید و ترتیب بار یا پنج بار یا نهفت بار
 یا زیاده بران یا اگر رای شما باشد این روایت بخاری و سلم است که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری

دیگر یک عامل است که اتیان مطلوب است و سه بار مستحب اگر کم یکبار زلفات و فتاوت حاصل گردد احتیاج با فزونی نباشد
 و نیز میگوید که نیا فیم من و بیج روایت بعد سبع لفظ اکثر من ذلک مگر در روایتی مراد بود او در احتمال دارد که این لفظ
 میان سبع باشد و اشارت بخمس بود و این قائل است احمد و مکروه داشته زیاد بر سبع و این عبد البر گفته که سید اقم
 بیج کیے را که قائل شده باشد زیادت بر سبع و مادر و س گفته زیاد بر سبع اسراف است انتہی تخصیص کا فو گفته اند کہ
 بخت تطہیب تبرید و تحفیت و قوت نفوذ دست در احقان بدن و او را در تسلیب بدن میت کہ بخت موت رخاوت
 پیدا کرده و دخل تمام است دو سے قویترین روایح طیبہ است بعض گفته اند کہ اگر کا فور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن
 گردد و ترمذی بانی عقد کرده بغوان باب فی اسکالیت و از ابو سعید حدیثی آورد کہ پرسید شد آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم از مشک فرمود ہوا طیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح است و کل بنیست نزد بعضی از اہل ظلم و این قول احمد و
 اسحق است بعضی کرده داشته اند مشک را برای میت انتہی دیگر یاد کند اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعضی بر آنند
 کہ بخت ہدایت است کہ بعلت استرخای مفاصل حادث میشود نہ بخت نجاست زیرا کہ آدمی بموت نجس نگردد و از ہمت
 کرامت می و عدم تقصیر بر اعضاے وضو بخت آنست کہ اقتصاد بر آن در حالت حیات برای دفع حجج است کہ مکرر پیشو ہر روز
 وضو بسبب موت مکرر نشود پس در حکم نجاست بود و بعضی میگویند کہ غسل سے بخت نجاست است کہ بموت عارض شد
 چنانچہ صاحب سیرات و اندک اگر شخص مرده آدمی را با خود بردارد و نماز کند جائز نمون و نماز سے و اگر بیوضو کے را بردارد
 جائز است و زوال نجاست از آدمی بغسل نہ از سلسلہ حیوانات از ہمت کرامت است و نزد امام ابو حنیفہ و غسل میت
 مضحکہ منتشاق نبود و امام احمد نیز بر نیست از ہمت وجود و حجج در آن خلافا للشافعی و نزد بعضی علما فاسل میت را با پاک
 غسل کنند ہر جامع الاصول حدیث از ابو داؤد و از عائشہ نیز درین باب آورده کہ غسل میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم و از ہر چیز نجاست و بجنہ و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده کہ وہی غسل داد پسیرا کہ مر سعید بن
 زید را مرده بود و وضو کر و او را برداشت جنازہ او را پسیر آورد و در مسجد نماز گذار و وضو و وضو ہم نکرد و نیز آورده کہ ہا
 بنت حمیس کہ زن ابو بکر صدیق بود غسل داد و ابو بکر را بعد از موت پس از آن بردار و پسیرا از ہر ماجرین کہ حاضر
 بودند کہ من روزہ دارم و امر و سر ساخت است آیا لازم است بر من کہ غسل کنم گفت لا و ترمذی از ابی ہریرہ سے آورد
 کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاسل جنازہ غسل کند و جابل و سے وضو میگوید درین باب حدیثی از علی
 و عائشہ نیز آہ و حدیث ابی ہریرہ حسن است و میگوید اختلاف کرده اند لعل علم از اصحاب غیر ہم بعض گفته اند کہ واجب
 غسل بر فاسل میت و بعضی گفته اند وضو و مالک گفت تحب غسل واجب و شافعی نیز ہم برین است و احمد نیز گفته
 کہ امید دارم کہ واجب نشود بر و سے غسل و اما وضو اقل انچہ گفته شد است در و سے و اتحق گفته لا بد من الوضوء
 و از عبد اللہ بن المبارک آورده لا غسل ولا وضو انتہی و امام ابو حنیفہ بر ہمین است شہید را نشویند و سلاح و پوشش جنگ
 از و سے دور کنند و در جامہ کہ پوشیدہ و زن کنند و اگر جامہ ادا و کفن ہنوں کم بود زیادہ کنند و اگر زیادہ است
 کم سازند و خنجرین است نہ ہب امام ابو حنیفہ یاد کند تا شستن شہید متفق علیہ است میان ائمہ را بعد از ہمت حدیث کہ بخاری
 و اصحاب بن از ہر آورده اند کہ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کف میگرد میان و مر و از کشنگان اُحد در قوف واحد
 و تقدیم میکرد و اُحد آن را کہ پیشتر افتد کردہ بود و قرآن را و امر کرد و بن ایشان در خونناے ایشان و غسل دادہ نشد

ایشان را زاده کرد و بخاری و ترمذی که نماز گزارده نشد برایشان در روایت کرد و او را و ادعای جابر که گفت که بر سر میرد و بر سر
تیر و سینه یا در طلق و بر کوبن پیچیده شد و جابجا می‌آید و نماز گزارده نشد بر او و دوم بابر رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و سندی این حدیث صحیح است و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت در حق کشتگان
احد نشوید ایشان را از میر که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک میدهد و زقیات و نسائی نیز روایت کرده باین
لفظ پیچیده ایشان را بخونهای ایشان زیر که نیست بر احسبی که بر سر در راه خدا اگر آنکه می‌آید و در قیامت و حال آنکه
پیچیده از و خون که رنگ و بوی و بوی بوی مشک آید و در نماز بر شید اختلاط است نزد امام
و شافعی نماز بر شید نکند از امام احمد و قول است و مشهور و وفای در مذہب و عدم صلوة است و بقیة فی جرح است
و گزاردن و نماز گزاردن از جهت تعارض اوله و در مواهب لدرینه میگوید که اختلاط است میان شافعی که منع صلوة بر شید
نزد شافعی یعنی حرمت است یا یعنی عدم و جوبان نکام امام احمد ظاهر شد که کتب است نه واجب است و نیز در حقیقت واجب
نماز بر شید چنانچه بر سایر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد و درین مسئله با آنچه صحیح شده است از فعل حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه عادت است درین کتاب و مشکک این انکه درین باب بحدیث
جابر است بر روایت بخاری و ترمذی چنانکه گفته شد و نیز از انس آورند که شهادت اے احد غسل داده شد ایشان را و نماز
گزارده نشد بر ایشان را و امام احمد و ابوداؤد و الترمذی و دلیل امام ابو حنیفه و معاجیه و قول احمد که نماز بر شید باید کرد
حدیث عیبة بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد روزی پس
نماز گزارده یک ششگان احد غسل نماز گزاردن او بر میت پسر برگشت و پیغمبر سر او را بر سر او گذاشت من فرط شما ام من شهید
بر شما و درستی و راستی و الله من هر آئینه نظریستم بسوی حوض خود الا ان من داده شد و امام کلید با سه خزان ارض و الله
من نمی‌توانم بر شما که شرک شوید بعد از من و لیکن این می‌ترسم که منافقین تفاهر کنید در آن خزان و نیز آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عتره و بنیامین و در وظایف هر کس که این دعا بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز
گزارده بر ششگان احد و گزارده بر عتره و بنیامین که گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سر عتره آمد و دید
مال را در آنجا اید ای دین بوی کرده بودند قریب از خود و برگشت و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بردی و انداخت نماز گزارده
مردی و شخ این امام زیاد کرده که پسر نماز گزارده و بر شد اما ده میشدند ایشان در جانب عتره و نماز گزارده میشد برایشان پسر
روایت میشدند و بجای خود گزارده شد عتره تا بگذارد و نماز بر همه شهادت گرفته که حاکم این حدیث را روایت کرد و از جابر و وی صحیح است
و شخین آنرا اخرج کرده اند و اگر چه در بعضی از رجال اسناد این حدیث بعضی سخن کرده اند و لیکن مختار توفیق آنهاست و بر
هر تقدیر حدیث نازل از در جبر حسن نخواهد بود و آن حجت است استقلالاً خصوصاً از معاضدت با حدیث دیگر و نیز
حدیث دیگر آورده از ابن مسعود که نماز گزارده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوبت نبوت بر شهادت احد و گزارده بر عتره
بنیامین و گفته که این حدیث نیز نازل از در جبر حسن نیست و از واقفین از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده که
نازل از در جبر حسن نیست و گفته که بر تقدیر که همه ضعیف باشند بخود آن خود اصل بر جبر حسن خواهد بود و نیز آورده که
ابو بکر صدیق عمرو بن العاص را بجا نیل و ارض فلسطین فرستاده بود و در آنجا صدقه مسلمان گشته شدند و نماز گزارده بر
ایشان عمرو بن العاص ابودند با عمرو بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان اسفند و گویند که حدیث جابر که بخاری و

فانسل هر كره بود چنان ملائكه مثل دادند حاجت تسليم ديگرمند و شرط ديگراست كه چنبره از مراقب راحت و اسباب حيات دنيا
مثل خوردن و پوشيدن و خواب كردن بوجود دنيايد و از معركه زنده بپزدن آورده و خيمه و خانه بنهند و اگر از ترس
پامال شدن جاسے ديگر كشيد و بپارند لباس است و اگر مقدار وقت نماز بپوش جبريد نيز شهيدانيت و دنيا هر
روايت يك - دنيا يك شب معتبرست و وصيت نزد محمد باغ شهادت نيست چه آن از احكام موت است در روايتي
اگر در احكام دنيا دے باشد باغ مست و محرم را در جامه احرام كه ازار درواست دفن كنند و بوي خوش بكارند از خدا
منع استعمال طيب محرم را در حيات بچنين بعد از مات و سر او را بپوشند چنانكه حال محرم سلك مد جامع الاصول از
كتب مسته غير مطا اختلاف الفاظ آورده است كه مردے ايتاوه بود در عرفات باحضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم
و محرم بود ناگاه بيفتا و بر زمين از راه خود ديگر و بجز حضرت رسانيد مرد فرمود غسل و بپايدار او انگشتن كنيد و در و جامه وي
و بوي خوش بكار نبريد و سر و روي او را بپوشيد كه وي بپوش ميگرد و بچنين محرم و لبك گريان و ذكر آن در باب حج
پايد و مذھب شافعي و احمد نيز عین است و زود امام ابی حنيفه و مالك حكم دے حكم سائر مونی است و اين را مخصوص عین
نفس دارند و حديث نيز بطريق عموم واقع شده و دفع شريعت نموده و گویند كه باوي جز اين دو جامه نبود و اينجست
فرمود كه در ميان دو جامه او انگشتن كنند و الله اعلم و چون قاصد كافر بپوشانند و بر پايهاي قدرتي گياھ بنهند يعني چون
كفن ميستون كه سه جامه است و قدر كفایت كه دو جامه باشد يافته نشود بكم ضرورت در هر چه يافته شود پيرشند و وقوع
ين حال يعني پايها را بگياھ پوشيدن و در شراي اُحد بود و عادت شريف نبوي صلي الله عليه وآله وسلم آن بود كه چون
ميت را بپايد و در زمي سوال كردے كه بروي دين است يانه اگر دين نبود ي بمردي نماز گذاردے و الا فرمودي
صاحب را كه بروے نماز گذارد و خود و گذاردے بجهت زجر و تنبيه بر كراهت ارتكاب دين كه از اين سعادت محروم داشت
و اين حديث دليل است بر آنكه نماز بخانه فرض كفایه است چه اگر فرض عين بودي انحضرت صلي الله عليه وآله وسلم
چون ترك كردے و احاديث درين باب بسيار و در ويافته بخاري و نسائي از سلمة بن الاكوع آورده گفت بوديم
باشسته نزد پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم ناگاه آورده شد بخانه كه نماز گذارد و بروي فرمود بروے ديني است گفتند
لا يا رسول الله پس بگذارد و نماز را بر دے پست آورده شد بخانه و ديگر فرمود و پنج چيزے گذاشته گفتند لا فرمود
آيا دیني هست بروي گفتند سه دينا و فرمود بگذارد پيشما بر يا زود و بوقتا ده بر غاست و عرض كرد بگذارد يا رسول الله
نماز را و آن سه دينا را و برين پس بگذارد و نماز را و در روايت ترمذي و نسائي آمده كه چون گفت البتة الله دين وي بر
من فرمود بشرط و بخاري و سلم و ترمذي و نسائي از ابی هريرة آورده كه بود رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه آورده مي شد
نزد ي مردی كه وفات يافته و بروي دين است پس سوال ميكرد و يا چيزي گذاشته كه قضای دين او كند اگر ميگفتند بے
گذاشته است نماز ميكذارد و الا ميگفت مسلمان را بگزاريد نماز را بخانه و چون فتح كرد خدائيتالي بر رسول خود ميكذارد و بخي پرسيد از
دين فرمود دين قوت و دار حرم مسلمة ان از اتهام الشان كه بر ميگردانيد ان بگذارد و دين يا عيال برين است قضای دين او
و بخاري عيال وي دگر گذارد و مال آن براي دار خان است و زود تشديد در باب ارتكاب دين و انخيرادامي آن
بسيار واقع شده ابی داؤد و ابی موسي اشعري آورده كه گفت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم غلظتم ترين گناهان
نزد خدا بده انك با كرهے كه نهي كرده شده است از ان اينست كه بپريد و مردی و بروے دين باشد و گذارد و

بین الاستیعاد و در روایتی قبل چو ارک تمیست و گاه گفته است برها و انت خلقتها و انت یوتها و انت میثا الاسلام
 و انت قبضت روحها علم سر با و علانیة تاجینا شفا و اعترافا بین دعا و ادب جامع الاصول از علی بن شماس آورده که گفت حاضر
 شدم مردان را که می پرسید از ابوهریره چگونه شنیدی تر و دل خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که دعا میکرد بر جنازه گفت
 ابوهریره آیا تصدیق میکنی با من می گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت اللهم
 انت بهما الی آخره ابو داؤد و دوطا و ذخراؤ که البخاری فی ترجمه باب بعض روایات شافعا و شافعا نیز زیاد آورده
 و بعضی از علما گفته که تعیین و عارضه بل رقت قلب است در هر چه ذوق و حضور خوشی دست دهد بخواند و لا بد اخذ
 به عا می تا ثرا و له و انقل خواهد بود و وجود ذوق و حضور در دس اتم و اکمل مگر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار
 در تداوم طریق یافته باشد و الله اعلم و گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
 آنکه در احادیث صحیح اکتب سه وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاد آورده بران نیز واقع شده و در فتح الباری
 میگوید که سلف را اختلاف بود در ان روایت که در سلم از زید بن ارقم که وی پنج تکبیر میگفت و فرس میکرد و ابن ابی حنیفه
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و از ابن مسعود روایت کرده شده است که وی نماز بگذارد بر جنازه مردی از بنی اسد و
 پنج تکبیر گفت و از علی مرتضی آورده که وی میگفت بر اهل بدشش تکبیر بر سائر صحابه پنج و بر سائر اناس چهار و ابن ابی شیبہ از جابر
 آورده که گفت نماز که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر محمد پیغمبر تکبیر و ابن عباس از وی آورده که اگر مردی بر وی نه بر او
 نه جو حاضر شد بودی بروی نه تکبیر گفت و بر مردی که بر را حاضر شده نه جو را با خبر را حاضر شده نه بر را هفت میگفت اگر
 پنج کدام یکی از بن دورا حاضر نشده چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آورده که سه تکبیر گفت از انس نیز یحیی می آورده
 و در روایتی آورده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ایا حمزه سه تکبیر گفتی سبب چیست برگشتی صفت بست تکبیر
 الرابع بر او روایت ثلث را گفته اند که تو آنکه را وی تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز
 عید و میگوید که اکثر اهل علم بر آنند که تکبیرات جنازه چهار است و ابن عبد البر گفته است که نه از پنج یکی از فقهای اصرار را
 که زیاد گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیل و میگوید که در موطا حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز
 روایت است در ان و بکر بن عبد الله مزی فی ان رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاد بر هفت انتی کلام فتح الباری
 و ثمنه میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از عدا و از ابیهم مخفی آورده صحابه یکبار میگفتند بر جنازه چهار و پنج و شش و در روایت
 چهار و پنج و بیشتر از ان تا زمان رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحیی و در روایت ابی بکر و چون ولایت
 ابو قاروق رسید یحیی میگرد پس گفت عمر که شما ای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون اختلاف کنید آنها که
 بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتد و مردم قریب العهد انکبیل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
 و جمیع باشند پس نظر بر ما شد و اصحاب که در میانند که در آخر جنازه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت چند بود
 پس در یافتن آخر چهار بود پس اجماع کرده بران و اینست معنی قول مصنف که گفت و کسانی که منع میکنند از زیاد
 بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چهار تکبیر گفت و یحیی و طبرانی
 و ترمذی را از ابن عباس می آورده و یحیی گفت که روایت کرده شده است بخندیش ابو جره متذکره که هر آن ضعیفی است

لیکن انجاء اکثر صحابہ راویج نوے دلیل میشود و ان اقصای جمع عمر و چار صحیح است از سعید بن اسیب الجندی آن را و انصار
در باب ریح تکبیر است تنفیض مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و از ابن عباس مرویست که ملائکه چون
بر آدم علی نبینا دعایه الصلوة و السلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند بفرستگار ما که در این عالم فی مستدرکه و انجاء
فی الخلق و فی الله من انبیاء بن کعب نیز روایت آورده و در یکی زیارت کرد و این را که سلام دادند و دو سلام و نماز و این
چهار تکبیر نیز دشمنیه بعد از اول حمد و ثنات و بعد از ثانی در دروغی صلی الله علیه و آله و سلم و در ثالث اللهم اغفر لی و لی و لی و لی
آخره و بعد از رابع سلام است و ثنات و ثنات آنست که بخوانند ربنا آتانی فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآتیه + و نزد ایشان
ربنا لا تنزع قلوبنا الا تیه + و دو سلام از نماز بیرون آمدن رواه انصاری بن عساکر عن عثمان و این غمیب بود خفیه است
و غمیب شافعی نیز چنین است و گاهی یک سلام اقتدار کرده و غمیب امام مالک امام احمد انست در روایتی از او
دو سلام است چنانچه در سائر صلوة و نزد بعضی از اصحاب بی دو سلام برای انتخاب است یک سلام برای جواز و دلیل
یک سلام حدیث ابو هریره است که در قطعی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرد در میان دو تکبیر یک سلام
بجانب است راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح میست و در یک سلام فعل اصحاب است که از اقال الزور گشت
و در جمیع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و دستها در هر تکبیر بر پشتی و غمیب شافعی و امام احمد انست مرویست
از فعل عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در بقی و غمیب امام ابو حنیفه چنین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بعد از دخول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم چون میگذاشت نماز جنازه را رفع میکرد و دو دست خود را در اول تکبیر پسر ترس نهاد دست راست بر دست چپ احادیث
مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی چنین بود و گاهی اینچنان و صنعت در فائده آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز
جنازه چنین صحیح نشده و الله اعلم و چون نماز جنازه از او صلی الله علیه و آله و سلم فوت شد سه بر قبر نماز
گذاشته و یکبار بعد از یک شبانه روز بر قبر کسی نماز کرد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه و یکبار بعد از هشت سال
چنانچه در شده است و آمده است و آخر عمر شریف که بقصد ترویج کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت
شده و در شری از امام احمد نقل کرده که گفت وایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شش
وجه یا هشت وجه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرد و بر قبر ائمه و از انجاء آنچه مذکور است در جامع الاصول از کتب سنی
انست که بخاری از ابی هریره آورده که سیاه بی بود و جل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را باروب میداد پس برود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از موت دسے خبر داد و نشد ناگاه روزی یا دوسه آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند بر دیار رسول الله
فرمود چرا برادران او خبر دادند و گفتند که دسے چنین و چنین بوده است گویا که تحیرشان دسے کردند فرمود راه بنمایید
مرا بقبر و دسے پس آمد بقبر و نماز کرد و بروی و صحیح مسلم این زیارت آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که این قبور معلومت نفلت بر اهل آن حق سبحان و تعالی منور میگردد و اند آن را بنماز زمین و نیز مؤطا و نسائی از ابی امام
بن اسلم بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از بنیاری و بی خبر دادند و برود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که عیادت میکرد و ساکنین را دمی پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمید و خبر کنید مرا ناگاه جنازه او
بشب بر آوردند و بعد از اسحق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در آن وقت مکرده داشتند چون صبح شد با پنج گدشته بر

خبر کردند فرمودن گفتند بودم که خبر شنیدم مرا عرض داشتند خوش بختیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آریم ترا و شب
پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصفت بستم با مردم بر قیروی و کبیره بر آ و در چهار کبیره و بخاری و سلم
و او بود و در نزدی و نسائی از شعبی آورده اند از بن عباس گفت خبر داد مرا کسی که گذشت یا رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم بر قیروی و بنو پس امامت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصفت بستم و صحابه خلف و بوگزار و نماز را
و این حدیث روایات متعدده آمده و بعضی روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشت بود و در بعضی سه شب
و اصح آنست که در صبح دفن بود و کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند یا رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبر سه جدید را فرمود که قبر کسب گفتند فلان
زنی است مولاة فلانی پس بشناخت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهور و تو روزی دار
و دس و قیلو و میکرو دس دوست شدیم که بیدار کنیم ترا پس با شما و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصفت بستم
خلف دس مردم و کبیره گفت بروی چهار کبیره پیوسته فرمود باید که نیر و از شامی تا دهم در میان شما مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که
تا من رحمت مست مریت را و نزدی از سعید بن مسیب آورده که فرمودم سعد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فایب بود
و چون قدم آورد نماز گزار و بر دس و تحقیق گذشت بود بروی یکا و یا آنکه سلسله نماز گزار و آن بر قبر نیز مختلف فیه است
در علمای است بهر حال اندک بشر و حجت آن خواه گزارده شد اول یا نه و دخی و مالک ابو حنیفه بر آنکه اگر نماز گزارده دفن
کرده شده است دست مست والا فلا و در وایت امام احمد نیز هم بر نیست و نزد امام مالک آنکه یکبار گزارده است دیگر
بر قبر گزارده و نزد امام ابو حنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزه نباشد و تقدیر کرده ائمه آنرا بر سه روز و در وایت از امام محمد
گزارده شود و امام که متوقف نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد و کذا فی حاشیه الهدایة و ایشان گویند که در روایات
گزارده برین مدت آمده بطریق نماز و بلکه دعا و استغفار بود و این اندازه که کبیره است ربع در بعضی از آن روایات نیست
و در بعضی که موجد دست بصحت نرسید و چنانکه نماز بشه ای احد که بعد از هشت سال گزار و بطریق توابع بود و بطریق نماز
یا آنکه از خصائص آن حضرت بر و صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه بعضی علماء مطلق نماز بر قبر از خصائص بنی گفته اند و کذا
این حدیث که فرموده بود در حدیث اول است و در حدیث دوم است آن را و اگر طفله وفات کرد دس بروی نماز گزار دی و میفرمود
صلوات علی الاطفال فانهم من اطفالکم نماز بگذارد بر جنازه اطفال که ایشان پیش رو شما اند بدو آخرت رواه ابن ماجه من
ابن هریرة و از سعید بن مسیب از ابی بکر بن محمد که گفت سر او در ترین کیسه نماز گزاریم یا بروی اطفال ما اند رواه
ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و صحبت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزار و بر ابراهیم و درایت
عدم صلوة شازست و معین و نماز گزاردن بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استمال کرده باشد و آنرا حیات پیدا شده
و در حدیث نزدی نیز پنجین واقع است و این است مذہب امام ابو حنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استمال نیز جائز است
بعد از آنکه برزاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یعنی علی السقط و یعنی
والله فی ظننا آنست و نیز در حدیث احمد و نزدی و نسائی از غیره بن شعبه آورده که الرکب میشی خلف الجنائز و الماشی
جث شامنها و السقط یعنی علیه و در وایت الطفل یعنی علیه زیرا که بعد از آنکه شوق این مدت نفخ روح میشود و غایه آنکه مرده
بر آمد و نماز جنازه که مشروط است بر مرده است و امام ابو حنیفه گوید که در عرف آن راست نیگویند و ثبات حیات

برای و حیکمت و دیکہ کے خوشنما ہوا پاک کر دے نماز نگاہ اور دے نہ برکے کہ وقت نیابت کر دے اما دل مسلم
ترمذی و نسائی از بابین سحر آورده اند کہ مردے را آورده پیش حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کشید
نفس خود را بمشاقص پس نماز نگاہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی و در روایت ترمذی ذکر مشاقص است
و گفته کہ ہذا حدیث حسن صحیح و گفته امتیاز کہ وہ ان اہل علم و دین باب بعض گفتہ اند کہ نماز کردہ شود بر ہر کہ نماز نہ کند
بجانب قبلہ و بر قاتل نفس اوتی و مذہب جمہور رائے نیست و در شرح ابن المہام درین مسئلہ اختلافی میان امام ابوحنیفہ
و صاحبہ نقل کردہ کہ نزد دوسے بگذارد و نزد ایشان نہ نماز نکردن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی و احتمال دارد یکی آنکہ
مراد نفی نماز گزاردن باشد مطلقاً چنانچہ از عنوان ترمذی کہ گفتہ باب من قتل نفسه لم یصل علیہ و غیر آنکہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود نکردہ باشد و دیگران را نیز منع نکردہ چنانچہ در حق مدیون کردہ و ظالم ہر عین است و در روایتی
نیز آمدہ دو این موافق است بقول امام احمد کہ گفتہ امام باید کہ نماز کند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما شافعی مالک و
ابو داؤد و نسائی از بابین خالد آورده اند کہ کشید گفتہ رواستہ الی الترمذی کہ مردی از اصحاب غیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وفات یافت روز خیر پس گفتہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر او را تا نماز کند بروی پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بگذارد یہ شمار یا رعد پس متغیر شد بروی مردم از جہت این سخن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود این یا رشتہ انجابت
کر دہ در راہ خدا پس نفس و تیش کریم شامع ادرا و یا قیتم ہرہ از ہر پای یہود و روی کہ تیشش پر و در ہم غیر مسید و عید
بر نیابت و غنیمت بسیار وقوع یافتہ است و این حدیث نیز قرینہ است بر آنکہ نماز بر قاتل نفس کہین معنی است کہ خود نگاہ دارد
و دیگران را منع نکرد و یکہ بعد مشرعی کشتہ شدی بروی نماز گزار دمی کی از انہما معزین مالک سلمی است کہ بشنید نہ تا مبتلا شد
بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و طلب طہیر و اقامت حد کرد و ہم چہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی از وی گردانید
و فغانی زد و بے یار و مدد گردید و انہ است گفتند لا رسول اللہ حائل است فرمود مگر شرابہ خوردہ است عرض کردہ
انہین نیز نیست و چون بچگت و چہار بار بنفس خود اقرار کرد و حکم برجم وی فرمود و صحابہ از ہر سو بر آمدند و سنگسارش
میکردند و نہ ہنر بجای خود نہ ناگاہ استخوان کلاہ شتر از دست عمر بن الخطاب بر سر وی رسید گویند کہ در آن وقت نہ ظلمی
و تغیر سے ہوئے راہ یافت این قصہ را بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ باز گفتند فرمود ہنوز بایستی کہ بازی آرد و
و از سر وے میگزد مستید و بعد از جم دے مردم مختلف افتادہ بعض گفتند در کار بہ رفت و بشنید ز ناجان داد
و بعض گفتند کہ توبہ کرد و پاک رفت و در راہ خدا جان داد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود استغفار کنید
اور ایمنی بجز یہ مغفرت و رفع درجات کہ دے تحقیق توبہ کرد کہ اگر قسمت کردہ شود آن توبہ میان امتی ہر آنکہ گنجایش
نہد را ایشان را پس یاد کرد و او را بخیر و شاکر و نماز گزار و روی کلاہ جانی الصبح و در روایت ابو داؤد آمدہ کہ لم یصل علیہ
و این را بعض بصیغہ مجهول خواندہ اند تا معلوم شود کہ اصلاً بروی نماز گزار نہ نشدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گزار و نہ صحابہ صحیح است کہ بصیغہ معلوم است یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گزار و بلکہ مردی گران را فرمود تا
نماز گزار دند و در بعض روایات و دیگر کہ سیوطی و در معجم الجامع آورده تصحیح است بآنکہ با صحابہ قوم وی امر کرد کہ نماز گزارید
بر وے و آنکہ نماز گزار دن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مانع باشد بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکہ اہل مبالغہ و ثناء
و ستائش بروی معلوم میگردد و تواند کہ با وجود آن معلومت در نماز گزاردن نماز بروی بنفس نفیس خود و دید دیگران را

اگر در اینجا است اختلاف آنکه در شان محمد و امام مالک که مودع میدارد و امام احمد میگوید که امام دار بابت غسل بگذارد و مودع
 باس بگذارد و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که همه بگذاردند و نماز جنازه بر هر که اهل لاله الا الله است در وی
 تجزیه مسلمانان دارد و باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و منحود بود و در روایتی از امام احمد بهرین است و دیگر ادراة فامیه
 است که دس نیز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تطهیر کرد و بروقی تنصیه ماعز و هر چند حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم قاتل زور اضی نشد الا باقامت حد و چون و سس حامل بود و فرمود موقوف باشد تا وضع حل کند و چون
 وضع حل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد بکنند فرمود بچو دس صغیر است و کسی که او ترسیت کند و خیر و کسیت
 مردس از انصار بر فاست و متقل رضاع وی شد و بر روایتی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را همروی گنشد
 تا شیر و چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد جدید نمود پس امر کرد بریم دی و تمسینه را در زمین دفن کردند و سنگسار
 کردند و دست او را دست خالد بن الولید بر سرش رسید و خون روان شد و شعی از ان بروی خالد رسید پس شام کرد و خالد او را حضرت فرمود
 صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد یا خالد و دشنامش ده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت او است تحقیق کرد وی
 توبه کرد اگر صاحب کس سیکر و مزید میشد و صاحب کس و را گویند که عشاء خراج اند و مردم ظلمی ستانند و ظلم ایشان برگردانند و دیگر
 این از اعظم ذنوب بدترین گناہان است و در آخر حدیث واقع شده که شمر امر با فصلی علیها قاضی عیاض نامی میگویی فصلی علیها
 نزد جابر رواة صحیح مسلم بفتح صا و لام است یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بنفس نفیس خود بر دس و گفته که نزد طبرس نعیم صا و کسر لام است یعنی نماز گذاردن شمر بروی و امر کرد بر توبه و نماز گذاردن و شمر
 او را و گذارد و گفته که بهرین پنج است آنچه در روایت ابن ابی شیبہ ابی داؤد واقع است و الله اعلم و دیگر تنصیه امراة حبشیہ است
 که فسوب بحسنه نعیم جمیم و فتح با و سکون یا می تخمینا می نام قبیلہ است و در اینجا نفس حدیث تصریح است بگذار و ن شان

از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی چنانکه مصنف آورده و گفت و ثابت شده که بر صیغه که هم کرده شده بود و بنا
 نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کس میگذاسته که زن کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه نیست کنند بر هفتاد نفر از اهل مدین
 ایشان را کافی بود و پنج توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهد و راه سلم و الترمذی و ابو داؤد و ابن
 عن عمر بن حصین و این نیز حامل بود که مدت رضاع او را مهلت دادند و آوردند که جامه که بر تن داشت انداز
 میکرد و او را پس سخت بستند جاما بر تن وی و چون نماز بر سر گذارد دس با دس همراه شد و پیاده تلمذ کن
 وی رفت و فرمود دس کتاب کنید و مردن و جنازه را فرو نهادند دس نه نشسته و فرمود دس اذا بیعتم الجنت از د
 فلا تجلسوا حتی توضع چون پیر دس کنید جنازه را و بروید همراه دس نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین و ایپاده
 رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی و ابو داؤد از ثوبان آورده اند که گفت بیرون آمیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم در جنازه پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جامه که شرمشان
 نداسد تعالی بر پامیر وند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مراد داؤد آمده است که آورده شد نزد ان
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و با کما سوار شود پس اباء آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم السوار ی و چون گشت
 سوار گشت از مسبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند از ان جهت سوار شدم
 و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطریق متعدد آمده که رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

برخیزد و ابی الرحمان پیاو و آمد وقت بر پشتن مواره و در جامع الاصول از کتب متہ از ابی ہریرہ آورد کہ فرمود آن
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امرای کشید و تیز برید جنازه را نیز اگر کسی صالح است خیریت کہ او را بوسے زود میرسانند
و اگر غیر صالح است خیریت کہ آن گروہن و نومی انید و بخاری و سلم از ابی سعید آوردہ کہ چو برسد اند جنازه را بر گرد و ناظر
صالح است میگردد و زود برسانند مرا و اگر غیر صالح است میگردد ای و ای کجا میرسد مرا و سے شنود و از او را ہر چیز گر
آوردے کہ اگر بشنود بمیرد و بزدگردد و باید کہ چو یہ نیز نرود کہ در حدیث منع از ان آمدہ است و اما پیشستن تا جنازه
نہادن ابو داؤد و ترمذی از عبادۃ بن الصامت آورد کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتے کہ اتباع
میگرد و جنازه را نمی نشست تا آنکہ نہادہ میشد و بعد حدیثی کہ صنعت آوردہ حدیث سلم است از ابی سعید قدوسی
و در صبح بخاری سے می آر کہ حاضر بود و صاحب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جنازه و مروان کہ حاکم مدینہ بود
نیز در انجا بود پس گرفت ابو ہریرہ دست مروان را و پیشش پیش از آنکہ نہادہ شود جنازه ابو سعید قدوسی آمد
دست مروان را گرفت و گفت برخیز کہ تحقیق نمی کردہ است رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دین بتبلیہ
اختلاف است میان آنکہ ما آنکہ مستحب می در دنیا ل جنازه است یا پیش دے نزد امام ابو حنیفہ مشی است
خلف جنازه و مذہب او را سے نیز ہمین است و قورے و طائفہ دیگر گزیند ہر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد
گزیند پیش جنازه رفتن افضل است کہ اقال الشی و دیگر گویہ دلیل واحدیث ابو ہریرہ است کہ صحیحین آوردہ کہ آنحضرت
فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیک بگذارد نماز جنازه مرا در اقیامی است از او ہر دے کہ کہ اتباع دے میکنند
تا آنکہ نہادہ شود و قبر او را و قیراط و عبد الزاق در صنعت خود دے آر کہ شے ٹیکر و رسول خدا صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم مگر خلف جنازه و در شرح ہادیہ مذکور است از ابن مسعود کہ گفت فضل شے خلف جنازه بر شے در امام وے
مثل فضل نماز فریضہ است بر نافلہ و نیز شے خلف وی در اتقاظ و تفکر ظہر و اطل است و بجاوت نزد احتیاج اقرب
و ترمذی و ابو داؤد و ابن مسعود آوردہ کہ جنازه مقبوع است ہر کہ پیش وے رو دگو یا کہ ہمراہ وے نیست
و آنکہ دیگر میگویند کہ حدیث ترمذی از انس آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابو بکر و عمر پیش
جنازه میرفتند و نیز قوم شفاعت و شفیع تقدم دے باشند عادت شمنی از عبد الزاق و ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن
بن ابی ہریرہ سے می آر کہ بود من ہمراہ جنازه و ابو بکر و عمر پیش پیش می رفتند و علیؑ او پس گفتم بے کی می بینم
ترا کہ پس میردے و ایشان یعنی ابو بکر و عمر پیشش فرمود رحمت کند خدا می تعالی ایشان را تحقیق میرسانند
کہ او پس رفتن افضل است مثل فضل نماز جماعت بر نماز مفرد و لیکن ایشان خواستند کہ آسان کنند کار بر مردم
و ہنگام تساوند راہ را بر مردم و در جامع الاصول از روایت مزین انانسی می آر کہ گفت شما شفاعت کنید پس برید
پیش او پس و یمن و شمال و نزدیک برے و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از مغیرہ بن شعبہ سے آرند کہ متہود
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مالک از خلفت رو دو پیادہ ہر طوطکہ خواہ مشی کند از پیش و از یمن و یسار
و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برہر قابے نماز گذاردے اما صحیح شدہ کہ بر نجاشے کہ مالک حبشہ بود و نصرانے
بود و بشنیدن خبر رسالت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر جب علمی کہ بعاات و دلائل نبوت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم داشت مسلمان شد و صحابہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروے ہجرت میگردند و دے

در آنکه اکرام و اعانت و اما در نسبت ایشان بجای آورده و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز نگاه کاوی طریقه را در مسالک
سیر داشت چون در حبشه مرد نماز گزارده امر کرد و صحابه را آن وقت برادر می انداختن شمار و بروی نماز گزارنده پدربیس
بصفت بر آید و نماز گزارنده در روزه با صحابه و تنبیه گفت چهار تن که در حبشه صلوات بر نجاشی نذکرست در صحیحین از جابر
و ابی هریره و با اتفاق حدیثین نماز بروی در جهان را در روزی که مرد و جهان وقت خبر داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان از موت وی و بر معویه بن معویة مبنی و بعضی گفته اند که لیث نیز نماز غائب گزارده و قدسه و سه آنست که
چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غزو که بتوک بود نازل شد بروی جبرئیل گفت یا رسول الله معویه
بن معویة منزله بمدرینه وفات یافته آیا دوست میدارم که طعم براس تو زمین را و گزارم براس تو نماز
نزد و غم پس نزد جبرئیل باز و سه خود را و بر انداخت هر درخت و درخت که در میان بود و بروی داشت حجاب میان
و روایتی بر داشت سریر او را پس گزارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز بروی و در وصف از آنکه غفلت
و سه در مروت هفتاد و نه هزار فرشته پس پرسید از جبرئیل که بچه چیز دریافت و سه یا جبرئیل این درجه را گفت به دوست
یا شوق و سه قل هو الله این را و خواندن و سه آنرا در آمد و وقت و نشست و برخاست روایت کرد از جبرئیل
طیائی از ابی امامه و ابن سعد و طبقات از حدیث انس که از کراشیخ ابن الهمام و ذکره لیسو طے سفة جمع الجوامع فی
باب فضل قل هو الله احد عن انس و در فتح الباری می گوید اگر چه خبر نماز گزاردن بر معاویة لیث ضعیف دار و لیکن
از مجموع طرق و انداد آن توته پذیرفته است چنانکه در ترجمه او مذکور صحابه آنرا بیان کرده ایم و فقها درین
اخبار کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع می کنند و

بعضی از عقلاء تفصیل میکنند که اگر میت در شهر و وفات کرده بروی نماز گزارده اند نماز غائب گزارنده چنانچه
حال نجاشی بود زیرا که در زمین حبشه کسی نبود که نماز بخواند گزارنده اگر بروی نماز گزارده اند فرض بجست بدون وی
بطریق کفایت گزارنده دل جماعه از همه ساقط شده گزارنده حاجت نیست و خطای این قول را اختیار کرده اگر چه از
ظاهر عبارت منتفی جواز آن مفهومی شود در صورت ثانی و لیکن ظاهر آنست که جائز نیست و عدم احتیاج کفایت
از عدم جواز است که به حاجت گزاردن آن جائز نبود و روایاتی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان
نمود و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرد است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول غمد
و این عبد البر اختیار کرده است این قول را و بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جائز است و الا فلا و این قول
سنائی نماز بر نجاشی است چه نماز بروی و سه بجانب حبشه بود و راه الطبری عن خدیجه ابن هب و حنفیه و مالکیه که قائل اند
بمنع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه نجاشی و برداشته شد
پس آنرا چنانچه برداشته شد و زمره که موت که جعفر بن ابی طالب عبدالله بن رواحه و زید بن جاریه آنجا شمشیر گشتند
یا آورده شد جنازه و سه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بطریق علمی از حق پس نماز گزارنده بروی و سه
وید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه کلاش می بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز است
باتفاق این نیز آنچنان باشد و این دقیق العبید میگویند که این قول محتاج بقیل است و بجز در احتمال ثابت نشود و بعضی
از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در اشغال این معام یعنی بکلمه ظاهر شرح معلوم شده است

که بنابر حدیث صحیح است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بر نقاب بگذارد و شاید که کشف شود
 بروی یا حاضر شود و شد جنازه و در القدر کفنی و گویند که واحدی حدیثی درین باب از ابن عباس نیز
 آورده اگر چه اسناد آن ذکر کرده است که گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 سر برنجاشی و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بگذارد نماز بروی و ابن عباس بی سماع از حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم چنین گوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سر برنجاشی نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگر چه بنی
 بر احتمال است ولیکن در این روایت کرده است ابن حبان و شیخ خود از عمران بن حصین ابائی بدان هست که گفت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادرش نجاشی وفات یافت پس بر خیزید و نماز کنید بروی پس بر نقاب
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست بستن و صیغه خفت وی و نید اندر ایشان که جنازه و شش حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلعت ظن ایشان بود و بعضی میگویند که این مخصوص برنجاشی
 است و از برای آن که در نماز مردم بدانند که وی مسلمان مرده است چه در اسلام وی نزد مردم خفایه بود و لهذا
 چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز کرد از بعضی صحابه گفتند که نماز کردی برعلی از قبضه پس نماز شد این آیت
 قرآن «ان من اهل کتاب لمن یؤمن بالله و انزل الیک الایه» و از این جهت در سجده نماز دو بصل بر آید چنانچه
 در روایات آمده است یا آنرا از برای استیلا و قلوب ملک زمان کرد که در کائنات عالم در حیات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده و پیشتر محبت مشرف نشدند و نقص کرده اند و عموماً خصوصیت افراد برنجاشی
 بقسمه موعود میزنند که معلوم شد و بقسمه زیرین حارثه و جعفر بن ابی طالب عبد الله بن رواحه که در غزوه مود شهادت
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز برایشان گذارد و چنانکه در نمازی و اقامتی
 آمده و سیوطی از عطاء برایت ابن ابی شیبہ نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تصحیح کرده و نیز
 گفته اند عموماً خصوصیت را بر تقدیر نیست که رفع سر برنجاشی نموده باشند و مرئی نشده باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف
 اینست انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص و احادیث خصوصیت را باین چهاره و بسبب دلیل آنکه روایت کرده شد
 در غیر اینها اصلاً با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات اسفار چندین کس از صحابه وفات یافتند و برایشان نماز
 خواندند مگر در اینجا سیمای بیرون معونه که عزیزترین صحابه بودند نزد وی کما ذکر کرد و در رواهب مدینه میگوید که نماز بر نقاب نزد
 حنفیه و اکیه مخصوص بحضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم است از جهت احتیاج بدعای او حاضر و غایب آنجا غیر
 صلی الله علیه و آله وسلم و حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب وقت
 استقامت را و من نکنند در احوال و حدیث نبوی از صلاوة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حمره آورده که زنی
 بنت ابی سلمه وفات یافت و ابن طارق امیر مدینه بود و از جانب عبد الملک بن مروان پس او را در جنازه بعد از شمع نهادند
 در قیام و ابن طارق نماز تاریکی میگذارد و پس گفت عبد الله بن عمر که میگوید که نماز را بر جنازه الا آن یا بماند او
 یا آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمه بابی آورده که بود ابن عمر که میگذارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نزد غروب
 و در ذی القعدة و امام احمد نیز که ایهیت نماز جنازه است درین سه وقت و در حدیث جامع واقع شده و غیر بخاری
 که عقیقه بن عامر روایت گفت که سه ساعت است که نمی کرد و ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نماز کند ایام و از آنها با تو بر سر نهیم

حد آفرودا سے خود راسیکے نزد طاووس خمس تا بلند شدن و نزد ستوا میل کردن و نزدیک شدن غروب تا غروب کند
 نزد میگو میل بر نیست نزد اہل علم از اصحاب غیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و غیر ہم کہ مرده ہے چند است چند نماز برین جنازہ
 صین سامات و نیز گفته کہ ابن المبارک و معنی این حدیث می گفت کہ مراد لقب کردن موتی از جناح نماز گذاردن است برایشان
 انتی و در ہای نیز میگوید کہ مراد لقب کردن نماز گذاردن است زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست و اللہ اعلم پس
 مراد جنازہ گذاردن کہ درین حدیث باقریست مذکور شدہ است نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ و اگر مراد لقب کردن
 دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث است و ظاہر عبارت مصنف نیز ناظر در آنست مراد بصلوۃ ہمین صلوۃ جنازہ بود
 پس معلوم شد کہ نماز بر موتی و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت و لیکن اگر نہ سبب از مہاسب فیہین
 جانب یافتہ شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق آنچه در کتب اصول است در اوقات صلوات خمسہ آوردہ
 و در صلوۃ جنازہ و دفن موتی نیاوردہ و آنچه در اینجا آوردہ ہمین حدیث موافق است در کتابت صلوۃ جنازہ نقل کریم
 فہرستہ اللہ اعلم و اگر مراد بلند کردن و بران بنیاد و حجر سنگ خشت غیر آن کردی و گنج و گل و غیر آن سخت نکردی
 و بالاسے گور حمارت و قبہ لساختی و این مجموع بدعت است و مکروہ و مخالف طریقی نبوی است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و ترندے و ابو داؤد و نسائی از باب ثر آوردہ اند کہ گفت نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گنجی کردہ شود قبور
 و دشتہ شود بر دے و بنا کردہ شود بالاسے آن با گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود بر دہنی کردہ و از پیسہ
 کردن قبور نشستن بران نمی آید و درین کتب آمدہ بعضی در بعضی و نزدی گفته کہ ابن حدیث حسن صحیح است
 و تحقیق روایت کردہ شدہ است بوجہ متددہ و گفته کہ بعضی از اہل علم کہ حسن بصری از ایشان است در گل کردن
 قبور زحمت نمودہ و شافعی نیز ہمین است انتی و نیز مسلم و ابو داؤد و ترمذی از ابو الیاج اسدی آوردہ اند کہ گفت
 مراد بثلثہم ہر بر چہیست کہ فرستادہ مرا بران چیز رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ہر دو گذاردن و بچ تنال را اگر
 اگر کسی نقش و صورت آورد و گذارد بچ قبر بلند را اگر آگاہیست کسی آنرا چنانچہ مصنف آوردہ کہ ولایت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب ان لا یرفع تنال الا طمسہ لا قبر اشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم و ابو داؤد و
 نسائی از ثمامہ ہمدانی آمدہ کہ گفت بودیم با نضالہ بر زمین روم و یکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کردہ نضالہ
 کہ قبر کردہ شود ہر از زمین و گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امر میکرد بقتولیت آن ترندے گوید
 کہ درین باب حدیثی از باب نیز آمدہ و حدیث علی حسن صحیح است و دل برین است نزد بعضی از اہل علم کہ مرده
 میدادند بلند کردن قبر از زمین و شافعی گفتہ است کہ مرده میدارم بلند کردن قبر را اگر ہمین قدر کہ معلوم شود
 کہ این با قبرست نا پا مال کردہ نشود آنرا دشتہ نشود و بر دے انتی و قبر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم و صاحبہ نیز درین برابر است و مسلم و ترمذی از قاسم بن محمد بن ابی بکر گفت ہر آدم ہر خاکستہ و گفتہ امے
 و در شمار قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبہ پس بنمودہ قبر بلند و نہایت کہ سنگی نہای سیخ انداک
 بر دے جمیدہ بود و نیز آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آب پاشید بر قبر سیدہ زہرا و ابیہم و جمیدہ بر دے
 سنگی نہ ہاروا بکے نیست باب پاشیدن بر قبر ہر اسی حفظ خاک تا مندرس نکردہ و در حدیث صحیح آمدہ است کہ
 چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و دوسے اول ماجرین بود کہ بعد از ہر تہجد بکشد فوت کردہ آن حضرت صلی اللہ

علیه و آله و سلم سنگ گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود و تپیدها بانه بود و بر داشته بود و بر قورس
 نهاد و فرمود علامت است که قبر بر اند خود را بکنیم تا دفن کنیم نزد و هر کس را که بگوید اهل خیال من روا بود و
 داین در وسط تیج است و ابراهیم و ایزد بنیامین دفن کرد و بعد از دوسه ریش شب را و قبر را سه امات الموشین نیز بنیامین
 و نبی فرمود که بر سر قبر با مساجد بنا کنند و یا بر گور با چراغ افروزد و بر فاعل آن است که و نبی فرمود از آن
 گذاردن در گورستان و در برابر گور و نبی فرمود: و زخم را و کشتن گور بحد که کپال کنند یا بران بکند کنند یا اهل
 آن کشینند و درین باب تشدید و واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی و غیره آمده که نه نشینید بر قبور و نه گذارید نماز
 بسو آن و ابو داود و نسائی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر آنکه اگر بنشیند یک از شما بر انگیز
 و بسوزد و جامه های دس و برسد تا بدست می بهتر است از آنکه بنشیند بر قبور و نیز آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 مردی را دید در میان گورستان بنشیند و پرسید فرمود یک شش نعلین خود را و از بعضی اصحاب تو سوار و شنبلیله و جلوس
 بر قبر نقل کرده اند و الله اعلم و اما بن عباس شش آورده اند که گفت لعنت کند خدا می قمار زنی را که زیارت قبر
 کند و آن کسانی را که بر قبور مساجد گیرند و چراغ افروزد و گفته اند که نبی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تفسیح مال است
 زیرا که نفیست در و سه تیج احدی را و از جهت احترام از نظم قبور چنانچه نبی از مساجد گرفتن ازین جهت است
 و در تیج آمده که لعنت کند خدا می قمار زنی را که بر قبور مساجد و نماز گذاردن در و چنانچه قبر کرده است
 و بعضی و مقبره نیز مکرره دارند بنسبیه آنچه حضرت ذکر کرده می است و اما حدیث صحیح درین باب وارد و اصل ملت در
 زمان نبوت و خلفا و راشدین و صحابه و تابعین بود و دیگر بعد از آن این تکلفات در مقابل پیدا شد و مفاخرت
 و مقامات بران راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتضای نظر عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر و ترویج مشاهد و مقابله شایخ
 و عظماء و یرد چیز را افزودند تا از انجا است و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً در دیار هندوستان
 که اعدای دین از هندو و کفار بسیارند و ترویج و اعلاای شان این مقامات باعث رعب انقیاد ایشان است
 و بسا افعال و افعال و اوضاع که در زمان سلف از کرمات بوده در آخر زمان از مستحکات گذشته و اگر چه اهل عوام
 پیروی کنند یقین که ارواح بزرگان از ان راضی نخواهد بود و وساحت کمال و دیانت ایشان منزه است از ان
 و دفن در جوار قبور صالحان و حسن و شهود و وساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفات است و زیارت
 مقامات متبرکه که دعا را انجا استوار است امام شافعی گفته اند که تبارک موسی کاظم سلام الله علیه علی البائنه اگر امر طریق
 مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس تا در همان حکم است که دعای
 حیات بود و گفتا قال الطیبه و در بعضی ازین امور مذکور بعضی وجه در کتب فقه متاخرین تو سعه و ترخیص نیز میتوان یافت
 و الله اعلم و آنچه اصل زیارت قبور و از احمال خیر و اوصاف دین است چنانچه گفته که دعای است نبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد و از برای دعا و ترحم و استغفار و در جمیع آمده است که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با مورش که بزیارت اهل تیج بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف
 شعبان بود و احادیث درین باب متعدد آمده و همچنین زیارت که برای این معنی بود که آنکه بدست و مکرر بی دران
 راه یا بدست است بدان که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای کرمات بود و زیارت بود و در آخر رحمت

از شغل مال برای جماعت کند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز است بلکه بیکران را از آن قرار میسر است و بسیار است
 او میفرمود تا برای اهل بیت طعام فرستد چه ایشان را اشتغال بمصیبت کالی است و فرصت طعام بکثرت و استعداده و تیراند
 و نه از دست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد قتیله بنی طالب میبرد تا خود فرمود بسیار دید برای اهل بیت خداست را
 زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزی که شغل مانع است از آن و بعضی گفته اند که در روز اول مکروه نیست از بهشت
 شغل ایشان تجویز نیست و در روز ثانی اگر چه گران جمع اند کرده است زیرا که اعانت است مرایشان را بر ائمه عدوان و نه
 است در خوردن این طعام غیر اهل بیت را و گفته اند آنها را که مشغول اند تجویز نیست جائز است این مسائل و حکام و کتب فقه
 بتفصیل توان یافت و الله اعلم **فصل در بیان صلوة خوف و صلوة خون ثابت است بکتاب سنت اما کتب قول حق**
 سبحانه و تعالی و اذ اکت فیهم فانت لهم صلوة فلتقم طائفة الاية و اما آیت سابقه که و اذا حضرتم فی الارض فلیس
 علیکم جناح ان تقصروا من صلوة و اکثرهم اند که در قصر راعی است بدو رکعت و بعضی را در صلوة خوف تل کرده اند و اگر
 نیز قصر است بترک بعضی فعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر در عدد و کیفیت و بعضی عامر و شامل هر دو مراد داشته اند
 امام ابو یوسف بر دایسته حسن بن زیاد از حقیقه مرئی از شافیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوت است بحجت
 احراز نفسیات نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظام مفهوم آیت کریمه و اذ اکت فیهم همین است و غیر از نماز هر دو
 ائمه جز آن است بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه پیش علی مرتضی و ابی موسی اشعری و خدیجه بن الیمان رضوان الله علیهم
 اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل آنست و هر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده ما دام که مقتضای
 آن بحضرت و صلی الله علیه و آله و سلم نهضت نایب نشود امت را اتباع آن لازم است و عموم منطوق صلوات الله علیه
 حجت است بران و قید اذ اکت فیهم اتفاقی است یا مراد گفت انت او من یقوم مقامک است چنانچه در کریمه
 خدمت اموالهم صدقه ثابت است قدر دیگر دیگر که گذاردن نماز خوف بر وجه متعده و صحیح و ثابت شد و هر یک از ائمه
 و جمیع الزان و جوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه منازر نزد و آنست که در کتب متبایجها از این مختصر می شنیدند
 که گفت غرض از دیکم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب بنی نضیر موافقه شدیم و وصف ایستادیم و مقابل ایشان
 پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا نماز نگذارد و اقامت کند برای ما پس ایستاد طائفة با آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در وی آورد و طائفة دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن طائفة که با او
 بودند و سجده کردند و دو سجده پیوسته کردند این طائفة بجای آن طائفة دیگر که نگذاشته اند و ایستادند و مقابل شدند پس ایستاد
 آن طائفة و گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها رکعت دیگر را و سلام داد و پس ایستاد و هر یکی ازین دو طائفة
 بگذارد و برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگذاشته بود و این ترجمه لفظ بخاری است
 و از برای کتب متبایجین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اذنی است نه بص قرآن فند بر و در روایت
 ابن شحوتیه که بآنکه کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن منب حنفی
 عامر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواهد نماز باشد یا قصر نماز با طائفة یک
 یک رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر راعی است با هر طائفة دو رکعت و در مغرب با طائفة اول دو رکعت و بدوم یک رکعت مذموب
 امام احمد و شافعی نیز بجمین است از جهت عموم قول می سبحانه و اذ اکت فیهم که اقا و اقا و اقا و اقا که اثبات آن در حدیث قیاس باشد

والله اعلم ویزاد نام مالک مخصوص بسفرت و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بعد بطرق و روایات صحیح مذکور است و چون غرض غلظت تفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجوه نماز خوف درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود و بر آنچه مصنف ذکر کرد تمسقا و قیاما و نگذاشتن نماز خوف باین وجوه بر تقدیر سے است که بحال قاست باین پنج صورت بند و اگر خوف زیاد بود و در حال تنگی گردد و بگذارد بر سر وجه که تواند پیاده و سوار بر کوع و سجد یا یا و اشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد ترجیح باین معنی ذائق شده چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکنند که مشروعت نماز خوف بر تقدیری است که صفها درست کرده و متنی قائل شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح است بدان پنج وجوه احتمال وجود قتال مگر آنکه بلطن غالب حضور عدو و بقیه و یقین و سه بر لشکر سلام معاذ الله مترقب متوقع بود و دشمن برابر قبله بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش شده و صحابه بر عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وصف کشیدندی پیش پس در نماز مشروع کردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه با اتفاق تکبیر احرام بر آوردند و بعد از قیام جنگی در کوع شدند و جنگی سراز کوع برداشتندی اما چون بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وجود شد برابری صفت اول در سجود شد و وصف با زبیین برابر دشمن بایستاد یعنی چنانکه سراز کوع برداشتند و بچنان ایستاده ماندند و برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجود رفتند تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صفت اول از رکعت اولی نماز شد و هر دو سجده کرد و بر رکعت دوم برخاسته آنگاه صفت با زبیین بهما جنگا ایستاده بودند و سجود شدند و هر دو سجده کردند و برخاستند و بجای اهل صفت اول ایستادند و اهل صفت اول بجای اهل صفت با زبیین رفتندی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت دوم بگذارد و صحابه هر دو صفت جنگی سر کوع رفتند و جنگی سراز کوع برداشتند و چنانچه در رکعت اول بود و چون سجود شدن صفت ششین که در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمد و با وی سجود رفتی و صفت پسین که در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سراز کوع برداشتند و در مقابل عدو ایستاده ماندی و این تقدیم و تأخیر و تغییر مکان در اصطلاحات برای آن فرموده تا فضیلت صفت اول هر دو طائفه را حاصل شدی تا اهل صفت دوم که اهل صفت با زبیین اند و سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بایستادند چنانکه اهل صفت اول و دو سجده رکعت اول را با او در بایستادند پس در فضیلت صفت اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه مساوی شدند و این غایت عدل است اذان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت ثبوت و سه از صحابه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ از دو سجده باین صفت در تشهد ششمین صفت مؤخر که در رکعت اول مقدم بودند سجده کردند و در تشهد بوسه طوی شدند و سه مجموع صفین با اتفاق با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سلام باز دادند و در حضورت هم مقابلت حدود احترازی بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و هر دو سجده در یک رکعت که تنها کردند و این حدیث مسلم است که از جابر آمده و در نماز حضور بود و جابر میگردد که غزا کردیم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوس را از جنبه پس قتل کردند با قتل پس سخت چون کردیم نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند اگر کرم در نماز یکبار رگ بر ایشان می نهدیم باره باره میکردیم ایشان را و گفتی که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب ترست نزد ایشان از اولی و در روایتی از اول و لا در روایتی از انبیا و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان باید زوجه بر تل این خبر را حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحابی گفت پس بگذار دند نمازت را باین وجه که مذکور شد و بعد از آن در میان او قبله و رکعت
 چار و آخر حدیث چنانچه میگذارد نماز او در حدیث ابی داؤد و نسائی و ابویحیٰ شریقی نیز مذکور است که بر اویم با اصول نماز
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بستان و بعد در گرده مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان بجهنم یافتم
 بودیم خلفه از مسلمانان کاشکے حمله میکردیم بر ایشان و حالے که در نماز بودند پس نازل شد آیت تضرعون حاضر شد
 عنس الیسا در رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبله و مشرکان و پیش او بودند و صف بستند خلفت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و صف دیگر خلفت این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرده آورد و همین وجه بخاری و نسائی از
 ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیرے بود که دشمن برابر قبله بودے اما اگر دشمن برابر قبله نبودے صحابہ را
 دو کرده کر دے یک کرده برابر دشمن و در مواجہہ و باز اے وے بایستادی و یک کرده یک کمت نماز را با پیغمبر صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذار دندے پس بجایے آن کرده شد ندے که برابر دشمن است و آن کرده بیا مد ندے و رکعت
 دوم را با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز داد وے و هر کرده یک
 رکعت را گفتا کردندے بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این همان حدیث ابن عمر است کہ در کتب سہ باختلاف الفاظ مرآت
 و مختار خفیه است چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تقدیرے است کہ دشمن برابر قبله نبودے نیست
 چنانچه در وجہ اول ذکر بود وے برابر قبله مصحح است مگر آنکه گفته شود کہ لفظ باز اے عدو یا در مواجہہ وے کہ
 درین حدیث واقع است دلالت و از در اینجا در صورے که دشمن در جانب قبله است مہ مواجہہ مقابل عدو بایستادہ
 الا انھی و بعضی و ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک کرده میگذارد و یک کرده را مقابل عدد
 بر اے می قسط بایستادہ میکرد و اما موافق سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در
 نشہر توقف میکرد و سلام نمیداد تا کہ وہ دوم کہ مقابل عدو بایستادہ بود ندے آمدند و بایشان دو رکعت دیگر
 میگذارد و این کرده اخیر و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 چهار رکعت گذاردہ بودے و ایشان دو رکعت باین وجه در جامع الاصول از حدیث بخاری از چار کرده کہ بودیم
 ما بار رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ذات رقاہ و اتفاق دیگر نیم روزے و در جنگے پر درخت پس قیام کردیم و انا
 زیر درختے و بود در آن میان درختے کہ سایہ خوب داشت پس گذاریم تا آن درخت را برای آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بنحواب افت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت
 بیاویخت تا گاہ یکے از مشرکان آمدند شمشیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ بر آورد و بر کشید آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی گرفت و او را بر انداخت گفت چون وقت نماز و را آمد
 بگذار و بطائفہ دو رکعت پیست و رفتند این طائفہ و بگذار و بطائفہ دیگر دو رکعت و دیگر قیس جہل شد آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم را چار رکعت و مرقوم ما دو رکعت و در روایتی از نسائی نیز از چار آورده باین لفظ گذارد رسول خدا صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب خود و صلوة الخوف پس بگذار و باوے طائفہ و بطائفہ دیگر وے ایشان جانبین بولیں
 بگذار و آن طائفہ دو رکعت پیست و بایستادہ بجایے آن طائفہ دیگر و آمدند آن طائفہ دیگر پس بگذار و بایشان دو رکعت
 پیست و سلام را دو گاہ با هر طائفہ دو رکعت مستقبل گذارد وے و سلام باز داد وے معنی استقلال همین است کہ

با هر طائفه سلام جدا باز داد و سه چنانچه نیم در و روایت از نسائی از بخاری آمده که گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطائفه
 از اصحاب خود و دو رکعت و سلام داد و پس برگرداد با طائفه دیگر و دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم چهار رکعت گذارد و بود و سه و ایشان دو رکعت و گاه با هر طائفه یک رکعت گذارد و سه و این طائفه بعد از یک رکعت
 از نماز بیرون می شدند و آن طائفه دیگر بنیامند سه و یک رکعت بگذارد و سه و با غیر صلی الله علیه و آله و سلم
 از نماز بیرون شدند و سه چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارد و بود و سه و با غیر صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت این
 روایات را ابو داود و نسائی از زینبیه آورده تصحیح کرده که هیچ گروهی قصه نکردند و سه رکعتی دیگر را ابو داود و گفته که
 بعضی روایت کرده اند که قضا کردند کفانی جامع الاصول و صحیح دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سبیل
 بن ابی حمزه آورده که طائفه صفت بستند با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طائفه ایستادند و مواجهه دشمن پس گذارد آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با طائفه که با او بودند یک رکعت و ایستادند و ماند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را بر ابراهیم
 خود پس برگشتند و رفتند و مواجه دشمن با طائفه که دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان یک رکعت
 را که باقی مانده بود از نماز و سه و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعت را بر ابراهیم خود و تنها پیستر سلام داد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم با ایشان درین صورت هر گروهی را یک رکعت شد بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک
 رکعت تنها امام هم در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه قضا و رکعت باقیه بعد از نماز حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر
 قبله بود و سه یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید به هیچ یک ازین دو صورت نه و دیگر نه آنکه کلام مصنف در جمیع
 این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار از خود و سه شخص مختص نماز خوف است بحالت سفر چنانکه مذکور امام مالک است
 پس گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر و خصت است چنانچه مختار بعض
 آنکه است و اگر چه صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارد و لیکن این از خصائص
 صلوة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام بگذارد یا بجهت جواز آنکه او را
 نماز چنانچه شایسته آن فائز است و لذا در بعض عبارات شافعیه اربع است که می باشد قوم را و او آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درین صورت این نماز در حضور بوده باشد و برین تعذیر
 اقتضا از قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بر چنانکه گذارد آن یک رکعت از قوم در وجه اخیر و لیکن حدیث
 جابر آمده که آن در غزوه ذات الرقاع بود و الله اعلم و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در حالت سفر و چنانچه از احادیث ظاهر میشود دشمنی میگوید که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
 موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و فوی قرد و بخیر آن در حضور از فقها بطریق قیاس است و الله اعلم
 و مصنف میگوید و این وجوه همه رواست از جهت درود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بر آن و مذکور امام احمد بن حنبل است چنانچه قاعده اوست و اتباع ما در اگر چه بعضی از اهل و سه ترجیح
 وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سبیل بن ابی حمزه کرده اند و مختار امام مالک نیز همین وجه است
 و لیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که بطائفه ثانیه میگذارد تشهد میخواند و سلام میدهد و این طائفه قضا می کنند

رکعت دیگر را در وقت نماز تشهد خواند و وقت میگذشت این جائز است رکعت دیگر را برای خود تمام کند یا بستر تمام کند
 یا ایشان در حدیث نیز چنین است و زاد امام شافعی اگر خوش وجهت قبله است همچنین است که مصنف ذکر کرده که اگر
 ایشان میگویند که برابر است که اول صفت اول به سجده رود یا امام و صفت ثانی ایستاده باشد یا علیه العکس و اگر در
 جهت قبله نبود بگذارد و امام با هر دو فرق کرد و ذکر فرض نزد شافعی جائز است و غیر ضرورت خورن نیز اگر چه اینچنین
 فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در هر دو باریست فرض میکند پس در رکعت ثانیه واقع میشود و مرقوم را از
 فرض و آنحضرت را علیه السلام از منتهی نقل نیز در ایشان در صورت تکرار باریست
 و چون محل اختلاف علمایست گفته اند که اولی آنست که بگذارد و با هر فرق یک رکعت کندانی الحاد و در شرح مصنف
 میگوید که بعضی از علمای حدیث این نماز را بر پا نکرده و در روایت کرده اند اکثر آن در جامع الاصول مذکور است اما
 اصح وجود این بود که بیان کردیم و بالله التوفیق این وجه و بعض وجه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند یارب اگر
 اصحیت اینها را مصنف و جماعه که در اتباع و تقلید آنها میکنند به ثبوت رسیده باشد و الله اعلم تمام شد باب ابواب
 صلوة بعد از تشهد و توفیق و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و دخل نبوی را درین باب نتجیح نه نموده چنانچه
 عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در وی اختلاف است میان آنکه فقہ کبیر
 رکوع بود یا دو و همچنین صلوة خسوف یارب اگر از آن میان شد یا از سجده اهل فقه و دیگر اخبار بران متفرع شده
 و الله اعلم فصل در زکوة و صدقات و زکوة و لغت نماز و فروع و طهارت و پاکی است زکاة الزرع اذا نماذ قال الله تعالى
 و زکیم ای تطهریم و در شرح او اے حق واجب در نصاب حولی که زیاد در قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بنفس مال
 واجب نیز کنند که موجب نای مال و طیب و طهارت و اعمای اجر صاحب مال و طهارت و سی از ذنوب است و دیگر گفته
 که وی نزدیک صاحب میکند و شهادت میدهد بصحمت ایمان وی و وجه تسمیه بعد از جهت آنست که وی دلیل است بر صدق
 صاحبی در دعوی صحت ایمان ظاهر و باطن و بدانکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرت است یا بعد از
 وی ابن خزمیه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت است و احتیاج کرد به حدیثی که از امام مسلم در فضیله هجرت آورده
 که جعفر بن ابی طالب گفت مرتب شایه را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر میکنند با الصلوة و زکوة و سیام و هجرت حبشه
 بیشک پیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است و در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر
 ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و دلیل حدیثی که نزد احمد و سنن
 و ابن ماجه و ابن خزمیه و حاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس بن سعد بن عباد که گفت مرا که در ما را رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بعد از ظهر از نزول زکوة پست نازل شد و نصیحت زکوة پس نماز کرد و امر بالصلوة فلهذا و نهی کرد از ان و
 ما یکینم آن را در این دلالت دارد بر تاخیر او از رمضان عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در زکوة و صدقات
 و غیره چنانچه عشر و مانند آن مراعات فقر بود چنانچه وصیت کرد و ترغیب نمود و در رسانیدن آن بایشان برین
 و امانت و رغبت بے محنت و شقت و من و اذ و یجابا بشی در ابل که منفعت انشی در وی بیشتر از ذکر بود نیز ازین
 باب است و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا اعمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز و از ذکر کنند و اموال زیاد و ثواب
 نمایند و زیاده بر قدر فرض از باریا و مضایفات نشانند و شرط نماز و حلال و حرام و دیگر که ناظر در سیر و رفیق است

داخل آنست و باجمه مصلحت هر دو جانب باقتضای تقاضای کمالی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت
 عدالت و توسط داداے حقوق و احکام و وجهه داحکام که بعد ازین مذکور گردد و تفصیل بر بیان آن معنی است از رعایت
 حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صفت مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر
 و احتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب گرداناد و آن بآسانی میسر بود و گردن آن همیشه موجب نفع حاجت
 گرد و یک صنف از سر و شمار چنانکه جویش خرد و آگور و مانند آن در مثل بقول مختصر اوقات که در اندک زمانی تباه گرد و دو صنف
 بهیئت الامام از شتر و گاو و گوسفند به شراطی و تقاضایی که در دفعه مذکور است سوم صنف زرویم که قوام معاش عالمیان
 باعتبار تقویم انبیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف و فروش و سایر اقش و متقه
 و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و شمار و گاه حساب و در و کمال آنکه وقت حاصل شدن
 غله است فرمود و این نیز رعایت عدل است هم در رعایت محاب اموال که بعد از گذشتن مهال و حصول منفعت مال و
 نای آن باختلاف نفع و قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال متیقن است وقت حصول غله و شمار و حساب و کمال آن واجب
 گردانید و هم در رعایت جانب فقرات و اما و اما چنانچه از سال و از وقت حساب داداے زکوة تاخیر و اما حال آه یا بد و قس
 گرد و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سنی شخص صاحب مال تحصیل مال سهولت و مشقت وی و تحصیل آن در مقدار
 واجب زکوة تفاوت بیان فرمود و لاجرم پنج راسی که واجب کرده در مالی که به مشقت و تکلف از عیب بدست آید
 همچون گنجه که بیا در آن یاد فنی و چون به مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه در اموال تجارت
 اعتبار کرد و در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که بیا بد بروی واجب شود که اخرج خمس بضم خا بیست و پنج یک کند و آنچه
 از اموال و تحصیل آن مشقت و کلفت بقدر لایست ندر زباده مشقت و کلفت نیمه آن یعنی ده راسی که واجب کرد
 چنانکه در زروع و شمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست راسی که واجب کرد و آنچه زیادت تکلفی محتاج بود
 از دو لایه که بآن از حوضها و جوها آب بکشند و از چاه سیم که بگا و و شتر و خر کشیده آب دهند یا حنجره یا آب یا
 مانند آن سیراب گردانند و نیمه آن که چهل راسی که است واجب کرد و در آن چه محتاج است بعل تقب و اکرم از ارتکاب
 مشقت اسفار و رکوب بکار در رفتن ببلاد و اکناف حاکم که پنج آرد و قریباً نظائر نیم و اسعار و اشال آن و دیگر از
 رعایت عدالت آنست که در هر نرغی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود
 و نصایب در وقت یعنی اصل و مرغ آید و نصایب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اگر به خاص
 و یکم مخصوص بران مترتب گردد و نصایب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد و در شرح
 شریف در هر صنف از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در فقره و وسیت درم که مبلغ آن بحساب یار یا پنجاه و در تو لچه است
 و در زبیت شغال که بوزن این دیا در هفت و نیم تو لچه بود و در غلات و شمار شش صد سن شری است که پنج شتر و از
 شتران عربی باشد در حدیث و فقه در زروع و شمار شش و اوسق گفته اند غالباً شش اوسق بهین مقدار میرسد که صنف
 گفته است و الله اعلم و نصایب در گوسفند چهل و در گاو وی و در شتر پنج که در کسر ازین نصایب با چیزی واجب نبود و اصل
 در تعیین مقدار نصایب و زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و مثل خلفای راشدین بعد از وی
 بآن کتاب اجماع است بران بعد از آن بهنگام اگر نصایب محال آید یا نشد باشد زکوة از جنس آن بود و دادن آن بر حباب

اموال گران نیاید و آنان زیاده منبری ایشان و حق نگردد چنانکه از سی کاه و گاه سالیکه سال و از چهل گوشتند گوشتند
 کذا یک و از فقر و چهل یک از غلات و ثمار و عشرت زکوة هم از منسب انساب واجب بود و چون بعضی اموال انساب استعمال
 آن داشت که مواسات فقر و بعضی دوسه بود و کجاست آنکه دادن آن بر صاحبان گران آید و منبری بوی و حق گردد
 چنانکه در شتر و یک شتر از پنج شتر دادن گران و از این جهت رعایت عدالت و تقضای آن کرد که یک گوشتند و در
 پنج شتر تعیین فرمود و بامیت که در وی چهار گوشتند و از این جهت در شتران به بیست پنج بر سر احتمال آن باشت
 که از جنس آن به و گران نیاید لاجرم غیر باشد میان پنج گوشتند و یک شتر خواهد چنگ گوشتند که پس هر پنج شتر گوشتند
 و نقد و خود یک شتر یکسال تمام که در قیمت نزدیک پنج گوشتند است به و این تخمیر در مذہب حنفیست در مذہب
 ایشان همان یک شتر است و در کتاب سنن که انش روایت کرد که اصل است در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آید
 نیز در مسیت و پنج شتر یک شتر است که از اجرت مخاض گویند و این تخمیر کجاست و در مذہب هر که بامیت که اهل و مستحق
 زکوة است یعنی فقیرست یا کسی دیگر از ان اقسام که مصارف زکوة اند و زکوة بدوی و اگر کسی زکوة طلبد از مال منی و اہلیت
 و احتیاق آن بفعل معلوم بدوی نظر نظام حال اقامه بر صدق قول وی نموده وی را زکوة بدوی اما بعد از آنکه شنای و عدم
 اہلیت وی معلوم شدی و در اخیر کردی که تو گران را در زکوة حفظ و تعیین نیست و شرعاً و تو را یا ان را که بر ان کتاب تو امانی
 و از مذموم و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است اعاده زکوة واجب نبود و عادت آن بود که زکوة را در شتر
 و دیہہ ہا کہ حال بدستند ہی ہم در ان موضع یکم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر فرمای آنجا رفت کردی بحجت قبل وقوع
 فقر اما حرمان از ان موجب زار و اندکسرا و ایشان نگردد و نیز حدیث معا بن جبل کہ او را زمین فرستاده بودند کہ اگر از این
 ایشان بگیرد بر فقر است ایشان را در کن اگر چیزی بود از ان اہل موضع فائل شدی آنحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 آوردند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر فرمای مدینہ صرت کردی در مذہب امام ابوحنیفہ نیز نقل زکوة از شہر
 بشری کرده است مگر آنکہ نقل کند بقرابت خود یا فقر است موضع دیگر کہ محتاجتر و مستحق تر باشند بزمین نقد بر نقل زکوة بدوی
 آنها یا بزمین بکسب است و از اوقات نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود کہ از اسب برده و شتر و در ان گوش و بقل و غیرہ
 و خیار و جمل و غیرہ از کل حی آید و ذخیرہ کردن رانمی شاید زکوة بستاند مگر طرب اگر کہ از ان زکوة می ستند و فرق
 نمیکرد میان تر و خشک اما اسب برده و جامع الاصول از کتب شہ از ابی ہریرہ آورده کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم نیست بر مسلم صدقہ در عیسوی و نہ در فرس و نہ در خنیزان آمدہ نیست در عبد صدقہ مگر صدقہ اقطر و در
 مسکن ابو داؤد آمدہ نیست در اسب برده زکوة مگر آنکہ در برده زکوة فطر مست و در حدیث دیگر نیز آمدہ کہ حق تعالی
 در گوشت از صدقہ اسب برده رواہ ابن عدی و ابن حبسا کہ ابن جابر و امام احمد و حسنہ و ابو علی و طبرانی در
 اوسط از ابن عباس نقل در رد کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تحقیق حقو کہ دم شمار از صدقہ اسب و برده
 و مراد اسب و برده است کہ برای غیر تجارت بود اما اگر براسے تجارت بود منظور و در مال است واجب است
 در وے زکوة فطر نیست وے و بچنین واجب است زکوة در ہر مال کہ برای تجارت بود ہر چه باشد و در حدیث
 ابی داؤد آمدہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امر میکرد و را کہ بر زکوة صدقہ را از ہر چه چاہا ساختہ ایم او را برای
 بیع و زما ما زکوة صنفہ و زکوة اسبان و ہر و ن بچہ بریدہ باشند و در خانہ علوفہ نخرند اگر چہ برای تجارت نباشند واجب است

در آن وقت حضرت صاحب آن بر سر راه پدینار سے بدینا حجت کند و در هر دو دست خرم خجده و به بدیل آنکه
 در حدیث دارقطنی و تفسیری از جابر آمده که فی انفسنا لیسنا فی کل فرسینا و در دایه انجیدیت را تفسیرین روایت کرده فی
 کل فرس سمانه و دنیا و آخرت و هم و در شریعت بدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابی عیین جابر و هم در بدایه تاویل آن حادثه
 که در دو دست نفی و نفی زکوة از اسپان واقع شده آن کرده که مراد بان اسپان غاریان است که هر چند بیرون
 بجز زکوة در آن واجب نبود و تحقیق منقول است از زید بن ثابت در وقت که مروان بن خلد لکک مشاورت کرد
 با صیاحه در زکوة اسپ که چه میفرمایید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیست بسلام و اسپ
 وی و نه دی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابوسعید تو چو گوئی ابو هریره گفت بحسب زمره آن که من حدیث
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنم باز میگوید تو چو گوئی یا ابوسعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم مراد بان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرس گوهری منزه از آن فی الله و تفرقه هر چه
 های پیغمبر یکدختی میان دینار و تقویم با قورست از عمر و روایت که ابو عبیده بن الحراح امیر شام بود اهل شام بروی عرض
 کردند که اسپان با بشیاء شد در زکوة آنها را واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان باز رسول کرد و پس
 بنوشت به امیر المؤمنین عمر پس در جواب بی نوشت که خیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند داد بکنند از هر سببی نارس
 و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند و در هر دو نیست در هیچ در هم و جابر همان یک شق را روایت کرد که اخذ نیاید
 کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول از موطن آمده که اهل شام گفتند به ابی عبیده بن الحراح که بگیر از اسپان
 و بده اسب مصدق پس وی ابا آورد در آن پسر بنوشت بفرمان خطاب دے نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی
 عبیده و بن ابی گفتند و وی باز بنوشت بفرمان پس بنوشت دے که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را و اسپان
 بگیرد ایشان و در کن هم برای ایشان و برونش کن بده اسب ایشان را امام مالک میگوید معنی اردن کن برای ایشان یعنی بده
 بقدر اسب ایشان که معارف صدقات الله میبوی در جمع الجوامع از عمر آورده که گفت با ابی مدینه خیر و به و بنو در ماله
 که زکوة امام ابو حنیفه است بر تقدیر نیست که نه ماده مغلط باشند و سی از ایشان پیدا میشود باشد اما اگر نه تا ذکر
 بود یا انشائا واجب نشود از جهت عدم تناسل نما و در روایتی از انانث تنها بدین که تناسل در آن نفل
 است و انکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة است با اتفاق و در اسپان غازیان که برای سوار است
 نیست و در غیر آن اگر سوار باشد نزد امام ابو حنیفه هست و در غیر ایشان نیست و اما استرودرا نگوش با اتفاق در آنها
 زکوة نیست اگر برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المؤمنین علی آورد که در جبهه صدقه نیست و تفسیر جمیع با
 و استرودره کرده اند و سلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در هر صیحت فرمود که خود نداده است
 بر من و در حیزه گراین آیت مفروقه جامع بن لیل شقال ذرة خیر ابره و من لیل شقال ذرة شر ابره + یعنی
 در خصوص خیر خیزه از دخی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است که صدقه و زکوة نیز
 در آن است اگر کسی خیر سے بکند و چیزه در آن بدهد یا به ثواب آن را در دین بپوشد و نفی و بوجوب قدری معین است
 از زکوة در آن و در بدایه این حدیث عام نزول چیزه در حمیه و بغال هر دو آورده اما در کتب حدیث نسبت بهر ثواب

یافتہ شود و الله اعلم اما بقول امینی حریم و غیره یا در فواکه مثل انار و سیب و مرو و مانند آن اما حدیث درین مکرر است که
 الزان بطریق مستند وارد شد و بیستی از کتب آورده که لیس فی التفسیر ادوات البقول صدقه دوار قشطنه از بزرگواران
 آورده که لیس فی التفسیر ادوات صدقه و این جرید از عبد الله آورده که نیست در تلبیل و توابع زعفران و فاکه ترو خشک
 زکوة و در تاج و کثر فی مخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست و مذهب صاحبیه نیز همین است که آنچه شمره باقیه ندارد
 دروے صدقه زکوة که مراد جوئے در اینجا عشرت است و واجب نبود و از عیض نقل کرده اند که مراد به بقا سال است
 او خاست تا سال تمام یا زیاد و چنانکه جوئے خرم و انگور و در خرما و انگور و بخته اوسق برسد واجب بود و در آن و در
 کمتر الزان نه و احادیث درین باب نیز آمده نزد امام ابو حنیفه و هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه در زمانه یا نه عشر
 واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که فروم و چیزے که بیرون آرد از زمین در عشرت و این مطلق است شامل
 قلیل و کثیر و قصب و حبشیش نزد ایشان نیز مستثنی است و قد ذکر فی محله و قول حنفی که گفت و فرق فی کرد
 میان ترو خشک متعلق است به رو قسم یعنی بفواکه و بقول که دروے زکوة نیست بر طبق آنکه در وی هست اما فی
 نزد شافعی زکوة دروے نیست و بعضی از کتب آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه دروے عشرت اگر
 در زمین عشرے بود کم باشد یا بیش و نصابی مین دروے مستثنی است چنانکه در فاج ارض از فواکه و ادوات و فواکه و حدیث
 ما خرجت الارض ففیها عشره ذکر شد و حجت ایشان است و نزد ابی یوسف در روایتی مستثنی است در وی نیست در روایتی
 ده قره و در قریه از این مکرر آورده در هر ده نرق از عسل یک ق است و در روایتی در ده قره یک قره و لیکن گفته اند
 که در اسناد این حدیث سخن است و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و غیب چیز می انتهی و اما حنفی که
 از کوه بر آید دروے نیز عشرت نزد امام و نزد ابی یوسف چیزے نیست و از جامع حنفی نقل کرده اند که آنچه پیدا شود
 در جبال و برتبه و ارض سوات از عسل و فواکه اگر گردید و از امام پسرن کن حکم صید دارد که مباح است بر هر که بآید و اگر
 گرد آید در وی عشرت و نزد ابی یوسف و حسن هنوز باقی است بر اباحت انتهی و این موافق است با آنچه در جامع
 از ابو داؤد و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آرد و بلال که یکی از بنی متعان بود عشره نخل را که
 مراد بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و خواست که در گرد آرد و او می را که او داشت پس گرد آرد و در نخل
 خدا برای وی آن دادی و چون عهد ولایت بمؤمنین الخطاب رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در بانی که حسل نخل
 وی نبوشت و پسر سید از آن پس نبوشت مگر اگر او را کند چیزے را که او سبک و بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عشره نخل گرد آرد
 بر اسے وی دادی و او را الا آنها نگسان یا را نند میخو را و را هر که میخو بد معنی گرد آرد و در آن دادی آنست که آن نگسان
 انگذارد که بر ایشان گردند و در وادی مختلف و ند که موجب انتفاع حسل است و چون گرد که ده شد برای ایشان وادی
 معین اقامت میکنند در وی بغیر غلظ و چرم و عسل میدهند بیشتر از آنکه بر تقدیر بر ایشان گشتن و دهن و بیشتر
 می شود و منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد و دروے عشره یا مراد از گرد آرد و در آن دادی آنکه حسل بر او اقل است
 نمایند مردم بیکجا نه را انگذاردند که بدان تعرض کنند و خصوص گرد و به قوسه خاص واجب گرد و بر ایشان عشره کزانی
 شرح جامع از اصول و مبرکاه که کسی زکوة بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آورده وی را دعا کردی بکلم نفس
 قرآن که فرموده یس علیکم و مراد بصلوة معنی دعا است و اگر هم بلفظ صلوة و انشأ باقی باشد بلفظ من و یس و انشأ

گاه گفته نام بارک فیه دنی الہ و گاه گفته اللهم صل علیہ و علیٰ آلہ و سلم و محمد بن عبد اللہ بن ابی اوفی آورده کہ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتہ کہ می آید و اورا تو سے صدقہ را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد و روزی پدر من صدقہ خود را فرمود اللهم صل علی ابی اوفی و در روایتی آمده کہ چون می آورد مردی صدقہ خود را میفرمود اللهم صل علی اللہ صل علی عمرو بن العاص کہ در بعض احادیث واقع شدہ باین بہت نسبت کہ صدقہ آورد و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اورا برین عادت کہ نیز فرمودن دعا کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را رضی بود از وی در نیابت یعنی صدقہ آوردن کہ بر وجهی خوب آورد و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تصدیق را منع کردی کہ صدقہ خود را یا خود بخاری و علم از شرین بطلبانمده اند کہ سوار کردیم بر سببی در راہ خدا یعنی تصدیق کردم و او دادم پس برای یکی از مجاہدان کہ ہنہشتا پیش آن شخص ضائع کرد آن ہسپ خوب بکرد سیاست او را در علت ہنہشت و آب دادن بچراگاہ کہ گفتن پس خود تم کہ خبر من آن ہسپ از وی بکمان آنکار از آن خواہد فروخت پس رسیدم از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در نیابت چہ فرمایہ فرمود باز فرمود اگر چہ بیک ہم ہم دہد خود دکن در صدقہ خود و فرمود و گفتند در صدقہ خود حکم سکے دارد کہ باز بخوری خود را و در روایتی آمده کہ عائد در صدقہ خود بخون عائدست دنی خود یعنی اگر چہ بکسب ظاہر فتویٰ شرع این خریدن جایز بود چہ آن صدقہ چون در ملک و ملک جنبی دارد و لیکن بکسب خست و ثبات و خروج از مروت و برت نباشد باین کہ است بر تقدیر ملک اختیار میست چنانکہ بیج و بیہ اما اگر کہیر اثر رسد کہ است عمار دیر کہ دامت در ملک ث اختیار دارد چنانکہ بر حدیث دیگر آمده از بریدہ کہ زنی نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و عرض کرد یا رسول اللہ تصدیق کردہ بودم من بر ما خود بنا و را اکنون ما در مرده چہ کا کنیم آن جاریہ را فرمود اجز و ثواب تو تصدیق کہ کردی ثابت شد و آن جاریہ بتو بانوی گرد و دبیر اثر یعنی این صورت از خود در صدقہ نبود و کہ وہ نباشد رواہ سلم و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مستتر آن صدقہ را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی و سے بدانکہ در داغ کون جہد اناات علارا اختلاف است صحیح است کہ اگر در آن مصلحتی باشد نفل علامت نمودن و تمیز کردن تا مختلط نشود بجا نزست و فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در داغ کردن شتران صدقہ حجت است و لیکن آن نیز باینکہ بر روی نباشد کہ از آن نہی آورده و لہذا داغ نمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر شتران صدقہ اکثر بگوش بود و اگر بران گاو و شتر کنند نیز جائزست کہ دانے کتب لفقہ و در روایات آمده است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جاری را وید کہ بر روی او داغ کردہ بود و فرمود لعن اللہ الذی وسم و نیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاہر نیست اما داغ کردن آدمی در بسیاری از احادیث منی از آن واقع شدہ کہ آن منافی توکل است و نیز واقع شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعضی از اصحاب داغ کردن فرمودہ و در انجام است کہ بیاید این بحث در آخر کتاب نشاء اللہ تعالی و گاہ از برای مصالح اسلام قرض کردی بر مال صدقات حال کہ کردی آنچہ مقرر شدہ است در فقہ حنفیہ نیست کہ مصارف زکوٰۃ آن جماعہ اند کہ در کرمیہ با انا صدقات الفقراء و المساکین آلائیہ مذکور اند و صرف آن بمصالح دیگر مثل سد ثغور و کرے انہار و تجویر جیش اشال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال خراج جزیرہ و اشال است پس ہر از مصالح اسلام کہ مصنف میگویی بواسطہ فقر و اعانت مدینین و اتفاق محال و اشال آن بود کہ از مصنفات مصارف زکوٰۃ است یا مراد از صدقات غیر زکوٰۃ بود از صدقات نافذہ مانند آن یا آنکہ وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود و اللہ اعلم و در حدیث ابی داؤد آورده کہ مردی بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و گفت برہ مرا از صدقہ فرمود حق تعالی را نمی نشدہ در صدقات حکم

الا عن ظهر غفلة ودر حدیث قطیبه مصریح آمده و الا یجب الا علی من ملک نفسا باذن خود خاشی فرض بر هر کس که مالک است
 قوت یوم را بر اے نفس خود و بر اے هر که لازم است بروی نفقه او و قاتل است از جانی و سکن خادم و دین که از اے
 الحاد اے ولیکن انصاف شرط نیست و گویند که صدقه فطر از عبادات پدیده است نه مالیه و تمیید او بر زکوة فطر مستانی
 این قول است و صدقه فطر واجب است نزد آنکه فکند و لیکن نزد حنفیه واجب قبل فرض چنانکه در نزد آنها واجب
 فرض الا امام مالک که صفت نموده گوید همان من حج و در از گندم که نصف صاع است و موه یا از غیر گندم صاعا من طعام
 بهر یک صاع از طعام که شیخ یا ترست یا جز آن در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون
 می آید و می آید و بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید بود و طعام می بین
 در آن وقت شیخ و زبیب اقله و قمر مصنف این حدیث بهیست آن آورد و نامعلوم گرد و که تخمیر میان نصف صاع
 از بر و صاع از شیخ مثلا در زمان نبوت بودند چنانکه بعضی گفته و بعضی احوث نیز آمده که در آن زمان بین صاع
 بود از شیخ و تریا از گندم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیست معادل صاع از آنها بود و این را
 مؤید ساخت بهر شیئی که در سنن نسائی ثابت است که چون نسبت خلافت با میراثین علی رسید قومی صاع از
 خود در صدقه فطر نصف صاع است از بر و صاع از تریا و شیخ و جز آن اما از اوسع الله فلیکم اما چون فراخ گردانید از زاق
 و مالک را خدای تعالی بر شما فاد و سوا پس شما نیز فرستید در صدقه اجلو با گردانید آن صدقه را صاعا من غیر
 صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لایب داود و در لفظ دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود است همچنین آمده
 قدم است پس هرگاه که قدم کرده و مرتبه مدینه و باز از سفری که در آن رفته بود برای رخصت یا شیخ و یا از زانی
 جورا حال پس گفت قد اوسع الله فلیکم تحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فاد و سوا صاعا من کل شیئی پس اگر گردانید
 صدقه را صاع از هر چیزی که خواهد بود باشد یا گندم یا غنل باشد در ثواب و داخل در عکس نیست توسیع و احتمال و است
 که چون از بر صاع گردانید از شیخ و مانند آن زیاد از صاع میگردند ولیکن هم بر صاع از بر باشد یا شیخ مستند و داده که
 در شرح زیاد بر صاع معوقست قافم قد رجاع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن بصری است این فطر
 آورده که گفت قطیبه خاندان عباس در آخر رمضان بر بنبر بصره گفت بیرون آید صدقه صدوم تان را و بود در دم
 که نبد استند از اے باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا صاع از اهل مدینه بنبر بصره
 بنبر هدید برادران خود و فطم کنیدا ایشان را که ایشان میدانند بهتر گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم این صدقه را صاعی از تریا یا شیخ یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حریا مملوک کر یا نخی صغیر
 یا کبیر پس چون قدم آورد علی مرتضی و دیدار زانی شیخ را گفت تحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیزی
 گردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت رقیی فرمود قطیع خواهد بود نه فرض اصل واجب
 همان نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق قطیع بود چنانکه یا در اکنون
 بعضی روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود از خرج تزی و روشن تر گردد و با الله التوفیق انتخار
 و مسلم ازین عترت آمده که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زکوة فطر را صاعی از تریا یا صاعی از شیخ یا صاعی
 گردانید در روایت ابن را که پس برابر گردند مردم آن نصف صاع از بر و بود این عترت که از تمیید او چون هرگز شد در دنیا

از آنکه صلح چهار من است من چهل استار و هر استار چهار دینم مثقال بیست من صد هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی
هم چهار دینم مثقال است لازم آید که نصف صلح هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو نیم سیر شاهی است
بوزن قدیم دو دو سیر یک یا یک سیر شاهی کم بوزن حال الله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را داد و دیگر بعد از آن نماز عید و چون می آمد چنانچه سنن دیگر از غسل
و استناب و تطیب و لبس احسن ثیاب افطار و میفرمود من لوا قبل الصلوة کیسه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فنی صدقه مقبوله پس آن صدقه را است قبول از فطر و مرتب میشود و بر سه قواب صدقه فطر من و ادا بعد الصلوة و
کیسه ادا کند و ادا بعد از نماز فنی صدقه من الصدقات پس و سه صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطریین خبر حدیثی است که ابو داؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورده و اول آنی است که فرض کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفت و طعمه مساکین من و ادا قبل الصلوة الحدیث در صحیحین از ابن عمر
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زکوة الفطر صدقه فطر آن قوسه که ادا کرده میشود
قبل خروج الناس الى الصلوة پیش از بر آمدن مردم بسوسه نماز و در روایت ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز از ابن عمر
مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این حدیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه بخیر و محسوب نیست از
صدقه فطر و لیکن امارا بعد و غیر هم متفق اند بر آنکه ادا پیش از نماز مستحب است تا غنای فقر از سوال حکم از خود هم من
السله فی هذا الیدیم در نماز این روز حاصل شود و شافل و سه گرد و سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز
عید کرده است و نزد بعضی مشایخ مذہب ایشان آن قنناست ادا و اگر بعد از روز عید کند آنم گردد و قنناست البته
اقتدیم بر روز فطر نیز جائز است نزد ما و در ظاهر مذہب فق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند کیال دو دو سال زیاد
از آن باشد جائز است و نزد بعضی جائز است بیک روز یا دو روز زیرا که امارا غنای فقیر و روز فطر اقتناست
آن کند که در غیر روز فطر جائز باشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بر روز فطر است حکم آن دارد و منافات ندارد
با نادران روز و بعضی گویند جائز است در عشره اخیر و نزد بعضی در نصف اخیر و نزد بعضی بعد از دخول رمضان
پیش از آن زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم بود و نزد بعضی در همان سال جائز نیست پیش از آن در مذہب امام احمد نیز مثال
این احوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه و زچنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوسه
کیسه جمع می شد و وی پیش از فطر و روزی سه روز و در روایت ثانی و داؤد آمده که ابن عمر ادا میکرد آنرا پیش از فطر یک روز
و صحیحین از وی آمده که گفت بودند بعضی سحابه که میاد و در پیش از عید بیک روز یا دو روز پس افضل او کی نیست که از جنس عید بخیر کند
و امام اعظم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مساکین را تخصیص میفرمود و باین صدقه و براتی احسان نمائید که در مصارف زکوة فطر
قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر را بجهت طهر صیام و طعمه مساکین است حدیث دیگر که اغتراف کرده من
ظاهر آنست که با وجود آن هیچ حدیثی بر صریح آنراست هم بدان نبی تخصیص مساکین صدقه فطر را نداشته که از آن مردم جز قسمت بر
دیگر لازم آید لیکن اتفاقا بهین است مساکین خاصه تقسیم می کرد و بعضی از علما بجهت تسکین نظر بر فرض نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم بان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاص است بمساکین

و ظاهر از کتب ائمه است که مصارف وی بان مصارف مذکوره است و در کتاب خرمن که در تفسیر ائمه است
 تفسیر است بان و گفته است که بعلی صدقه افضل من بجزان بعلی صدقه الاموال در خرمنی در شرح وی میگوید
 زیرا که دس صدقه است پس در آیه تحت قول حق سبحانه و تعالی انما الصدقات لفقره و المساکین الا انه و با وجود آن
 نیست که افضل و اعوط بقصد تناسل اتباع فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان باشد که داده شود بجهنم
 که فقره و مساکین اند و بر آنکه صدقه و دفع است صدقه واجب صدقه تطوع اما صدقه واجب پس گفته بان آن
 و چون واجب است امر میگردان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بان و بعد میفرمود بر ترک آن اما صدقه تطوع اگر
 امر واجب همان میگرد و بر ترک آن و بعد میفرمود اما در اجابت است و گشتی و بدان آن پیشان نموده
 که مطلقا بستر آن شاد شوند چه شادی و خوشی هر کس بگوید و است و لذاتش و بهر دلیل ایمان کامل بجا است
 و مملو است بیشتر از مردم و اهل فسوق و عصیان بگردان با سه شان بود از دست و دود و فحش و نورانیت و انشراح قلب
 و زبان و پدید آمدن شگفتی و خلعت و انتابان درین یارب گرانمای کنج ایمان شترع شده باشد از ارامش و شادی
 نمود با شرمین ذلک و هر مقدار که در راه حق صرف کرده آن را بسیار بیشتر است و اگر چه بسیار شترعی از دست
 بود و سخاوته آن را اندک هم نماند و حقیر شترع اگر چه اندک بیزر بدهد از جهت عظیم طاعت و قرب
 به راه آتی چه تقسیم فعل طاعت نظر با راهی و دود و دس و یقین بر تر بزار بدهد که قرب رضای او است لازم است
 تا باعث برسد و دهد و تقرب گردد و دود و داشت حل در نظر اعتقاد و بطلان و تقاضا از خدمت کردن شود و حال
 و اگر در معنی عبارت مصنف این بود که بسیار شترع چه باشد بلکه اندک هم نماند و در جنب عظمت و کبر بدهد
 حق و غلبه و قوت بود و سخاوته آن فعل در نظر شود و هست و می باشد الله علیه و آله و سلم عودا و عودا و عودا
 فافهم و تحسب از دس صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ دست چیزی است خواستی که در وقت حاضر بودی و در اوان صلح
 وقت و مصیبت آن کس بود دس اما اجابت کرده و بعد دس در روایت مسلم از انس که آنکه که سوال کرده می شد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ چیز را نکر آنکه میداد آن چیز را و بخاری و مسلم از حدیث جابر آورده اند که
 کرده نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ چیز هرگز که در برابر آن لا گفته باشد و قال الفزوق فی لغته صلی
 علیه و آله و سلم ما قال لا قط الا فی تشبه لولا الله تشبه کانت لاؤه نعم ترجمه اش این بیت است که شام و روح کی اندک
 گفته است نه زفت لا زبان مبارکش هرگز مگر باشد آن لا اله الا الله و تفسیر بآنکه آن چیز حاضر بودی بجهت
 که اگر در بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف و لجمونی وی کردی و اختیار نمودی
 اما بصیرت فروغ نکردی و نیز گفته اند که مکمل بگوید لا اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهمت منع عطا بگوید و از دنیا
 لازم نیاید که بقصد اعتذار نیز گفته و این را در اعتذار آن جاحه که اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طلب سوزنی بودند
 تا با دس بزار و بنزد فرمود لا اجدا ما احکم علیه و با وجود آن فرق ظاهر است میان لا اجدا ما احکم و لا احکم و نیز گفته اند
 چیزی حاضر نبودی سائل را با استقرار ضرورت و بقصد تناسل آن عده کرده و بقصد نماند و در دس و در دس و در
 آمد سوال کرد فرمود من چیزی نیست تو بجز اگر چیزی آید بقصد تناسل آن خواهی که در عمر بن الخطاب گفت
 یا رسول الله کذبت نموده است ترا خدای تعالی چیزی است که قاضی بر آن گفته است صلی الله علیه و آله و سلم و این سخن از عمر ناخوش آمد

و شخص شد مردی از انصاریان باشد بود وقت بدو یا رسول الله و سران زلفا فقر و مستی را پس آن حضرت صلوات
 علیه و آله وسلم قسم کرد و از خوشی و تازه رویی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود هذا امرت باین امر کرده شده ام
 من و آنکه گفتیم که اگر در دادن مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که بجزی از ان حضرت صلوات
 علیه و آله وسلم طلبیده دند او سه پنا که حل و حکومت بطالب ندادی تا در نظام ملام سلمان و صالح حالی آن شخص
 خلایق راه نیاید و گاهی منع کردی تا آن شخص و حیطه طبع و حرص نیفتد و باین ردائل گرفتار نگردد و حکیم بن خازم که یکی از
 از بای ام المومنین خدیجه بود و چیزی از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطالب فرمود یا حکیم من میدهم تو از او لیکن
 گراسته بادی همراه خواهد بود و صحبت کرد و او را که توانی سوال کن از آن چکیس گویند که بعد از ان حال حکیم در ترک سوال
 بجای رسیده بود که اگر تا زمان از دست دمی بپشتادی از کسی نه طلبیدی و گفتی که بر دار و بره و مراد و صحیح بخاری
 آمده است یکباری آن حضرت صلوات علیه و آله وسلم مال کشید بخش میکرد و عباس و دو چاه طلبید و اظفار احتیاج و قرضه کرد
 خود کرد فرمود بر دار یا عباس هر چه خود توانی برداشت بگیر گفت یا رسول الله بفر ما مردم را تا بر دارند برای من برسانند
 بخانه من فرمود هر چه خود توانی برداشتن ببر و بگویش و هر چند عباس درخواست کرد و قبل عینقا پس برداشت عباس
 برداشتن خود را بچند تراست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجا نب می می نگریست و محب میکرد و از روی
 تا که قرضه یا حاجتی دیگر پیش آمده بود در عباس را که ادا و با جمله آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اجد و الناس بود
 هر که هر چه خواستی بدو دادی از اندک و بسیار و چنان بپس ملا حظت و بی صرفه دادی که کسی از فقر ترسد و از مستی
 بیندیشد و درین معنی گفته است و هر چه آمدت بدست بدها و سه تو بیش از ان + این جور آنکس است که شکر از فقر
 عاجز نیست و چون محتاجی را بدیده طعام و شراب خود که احتیاج بآن شد و ضرورت بدست بر روی ایشان کردی
 و خود بیکار نبردی و تشنه و گرسنه نماندی و در عطا و تصدق تنوع نمودی و با انواع گوناگون انعام و احسان کردی
 گاهی بچیزهای بجزید یعنی بهیبه کردی یا استخ و دینیه که برکت و شوقی در گذشتی و برای تو که دی کردی گاه صدقه
 دادی گاه هدیه کردی فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص فقرا و ارمود و هدیه عامتر از ان و صدقه بطریق ^{تقطعت}
 و مرانی و احسان بود و هدیه بطریق تقسیم و اکرام و تواضع گاه کالائی بخریدی و شن او را کردی و با تو کالای صاحب کالا
 بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شتر سه پیشکش کرد
 تا سوار بر آن شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از ان شترت یا رسول الله
 پدر و مادر من فدای تو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر حسب فرموده شتر بدست آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم فروخت و فرمود بلال را که شتر را نقد کرده بوی بد به بلال شن را نقد ساخت پس گفت یاوی رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم شن را بعل را بربار ببر و بگیر و بکرت و در فدای تعالی تو ایام و بیل و هم در شن و اینهمه یکافات
 قول جابر بود که گفت شتر از ان شترت یا رسول الله پس هم شن داد و هم گل و دو حایر که شیر عاده آن ساخت صلی الله
 علیه و آله وسلم گاه آن کسی چیزی قرض کردی و در وقت ادا می قرض زیاد و از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده
 که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مردی شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند امر کرد
 مرا که ادا کنم شتر بچرا آن مرد را گفت یا رسول الله یعنی یا هم درین شتران مگر کلان بهفت سال را فرمود و ده همان شتر را

نیز که بهترین آدمیان نیزترین ایشان است در ادای قرض و بپای می نیرش ازین آمده و گوید که لی بخیر می آید و او
 زمین بدو است چنانچه بعد و ترمیمی و او بود و این ماجه و دارست از سویین تمسک آورد و اندک گفت آورد و بود
 جانب هجر نامه را بلکه پس آمد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر سر او لی را و آنی مروی بود که بری کشید
 شن را با جرت پس گفت مراد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک کشتن بود یک کشتن گاه به قبول کردی و اشدان
 آن انعام فرموده چنانکه ترمیمی در شام لیل از ریح جنت موعود آورد و گفت فرستاد مرا معاذ بن عسفر البلیطی از غیب که
 بود بر دے خیابان سے نرم پشمر دار و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست می داشت خیابان را پس آوردیم آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود و فرموده عیله که آورد و بود و از آن مجروح پس برگرد دست مبارک خود را و طایفه
 مراد عرض آن بود که بهر نفس که گمن است از انواع احسان و شفقت بحق رسانیدے خود و خود شریف و سے سر
 رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتها سے دنیاوی بود و نعمتها سے اخروی را چه گویند که بهر را بکرم و رافت خود
 از و طایفه پاک ابد و عذاب آخرت بر ناید چه بر خوت و دشت شریعت و چه با و شنا عت جواد الله شنا خیر الجبره
 و صلی الله علیه و آله و سلم و مردمان را بصدقه امر کردے و تحریک و ترغیب نمودی و فرمودے اگر شغل
 گوید احد را زرباشد خوش ندرام که سه شب بران بگذرد و زرد من الا ان چیزی باقی مانده مگر چیزی سے که برای او است وین
 مشکو به ارم را واه البخاری و فرمود و هر روز و فرشته از آسمان نازل شوند و نای یکی این باشد که خدا و ما برائے آنکه
 اتفاق کند خلعت و دو دیگر سے گوید خدا و ما آنکه اسماک و زرد و نعت کن رواد البخاری و سلم و نیز رایت کرد و اندک
 با سوا نبوت الی بکر فرموده و شمار و اندک نیز و تو شمار و در نگاه مار تا خدای از تو نگاه ندارد و بد و آنچه توانی و نیز از آن
 از ابی ذر غفاری که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سایه
 خانه که بکشد نشسته بود چون بدیدم را فرمود و زبانش را اندایشان سوگند بر ب اکعبه گفت ما در وین قیامت توان
 رسول الله چکان اندایشان فرمود و آنکه مال بسیار جمع کردیم مگر آنکه بریزند آن اموال را از پیش پس دست را چای
 و بسیار که اند آنکه آتشین کنند و ترمیمی از ابی هریره آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جالب یعنی دست
 ترست نزد خدا و ند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورد که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خلعت یعنی
 نشود و در کون نخل و بد خلقی و درین از امیر المؤمنین علی آورد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارت
 و شتاب کنیده تصدق که در نیکو رد و با او سے یعنی هر که تصدق کند نزد بوی با و سرایت کند در و سے و تصدق
 سپردے گردد امام احمد از بعض اصحاب آورد که فرمود و خیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه سایه کند بر سر مؤمن
 صدقه و سے خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم اسماک بسیار است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بحال و مقابل کسان را بسجود و ساجد دعوت کردے تا چون نخل و شیخ نخل و شیخ یعنی نزد یک بهم انداخته و در مقابل
 می گویند که سخا صفت غریبه است و مقابل اوست و شیخ صفت نفیس است و جلیب است که نیست و اسماک
 و انتباه خاصیت اوست قال الله تعالی و من یوق شیخ نفسه فادلک هم الفلحون و فلاح صفت است جامه
 سعادت و درین را و شیخ از آدمی عجب نیست که جلیب اوست و عجب زود و سخاست و جلیب است و میگویند که سخا اتم و
 اکمل است از جود و در مقابل از نخل است و مقابل سخا است و در جود و نخل است و اعتبار و اتم علی است و نخل است

و چنانکه آن از ضروریات غریزه اند هر ستمی را جزا میتوان گفت اما هر جزا دو است نتوان خوانند و جزا دریا و وقوع قتل و غیره
از خلق و طلب ثواب و دفع رجات از حق راه یا بدنه بخاریر که دی پیدا میکرد و از نفس زکیه مرتفعه از اغراض کدانی
اینها سبب ائمه بنده فلاحین العارفات اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است وجود صفت آئمی تناسل و لابد هر چه
صفت آئمی است اتم و اکمل بود از آنچه صفت بنده است جوایش آئست که اطلاق سخاوت بر الله تعالی از آن میکنند
که سخاوت خزر نه است در وی تعالی منزله است از آن و در آدمی کمال است که توانست آن بی اختیار از باطن وی
سر بریزد و از آن دگر غرض و غرض سرای آید بخلاف جو که گاهی مشرب لغزش غایت میگردد و بلکه گفته اند که در دور
آن از آدمی بے این خوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در دوری که آدمی بیک فقیه بے ناقوان در اندام که
بهر نوع غرض بوسه راه ندارد و طبع صیت دنیا نیز در نظر نبوده و همان میکنند آنجا نیز از اخلاقیات و جنسیت و غیره بے
د باطن و سبب عارض میگردد که بران دفع و از آنکه آن الم میکنند از خود و حقیقت جو و کمال آن آنحضرت در ذات اقدس
بار تعالی که بے شبهه غرض و غایت افاضت نعمات و خیرات میکنند پس آنچه صفت بار تعالی است اکمل است از آنچه صفت
بنده است فافهم و بجمه آنرا بخیل تریح حال مبارک و بیار متاهده کردی در وی اثر کردی و کرم و بخل و وجود و سخاوت
تجلی گشته و بر که با دے صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت از وی فایده کردی

تا در دو سخاوت و سایر صفات حمیده بے اختیار گشته و مالک نفس خود نشدی تا احسان و بخش درم بر وی غالب
گشته و احتمال دارد که ضمیر و در قول و سبب هر که با دے مخالفت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک و را
مشاهده کردی یعنی بخیل تریح تمایز متبادله حال عظیم و محبت تربیت آدمی خائے رسید که هر که با وی مصاحبت کردی
جواد و سخاوت در ضمن این گویند احوال کرامت مال می آید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سیدن ایشان
بقام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب حسن اغذ و داخل است در باب القیود و شبهه تکرار کمال لایحقی و
از جهت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عل انوار کرامت صفات و حامد اخلاق و وجود و سخاوت و بلی تعلق بدینا
و متاع آن بود و اما شرح اغلب و شادان نفس و منبسط خاطر و طیب انفس و دے صلی الله علیه و آله و سلم چه چه
انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات و ذلیله و غل و شیخ و تعلق بدینا و ماسوی الله پیدا اگر و بدو که هر یک
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و دقائق بود زیرا که نفس پاک وی اثرش
نفس و مزاج شریف وی اعدل از جبه بود و بهر چنین با تدا و بخل و دے حسن افعال و کل وی الم شکال و تعلق و دے
حسن اخلاق و حامد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصاً شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار
شجاعت وی از کتب سیر و عزرات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت و سبب برین
روشن است چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انفس می آید که
آمد به نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مال کثیر از کربن فرمود بریزد بر این مال را در جیب پس بنام آمد و طهقات
تکرر بدان مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال نشست و بریشان کرد آن مال را بر
مردم و ندید هیچ یک را اگر آنگاه داد و از آن مال و از مجلس برخاست تا فامد آن مال قسمت نکرد و بر کشتن عباس بن
مال را در دوش خود درین قضیه بود و چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از این بابی مشیبه بے آید که آن مال

[illegible]

واختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة مشهور میان جهول تفصیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث معلوم
 ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داؤد و غیره و بعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه درده
 گفت آدم حضرت عقیب را مصلی الله علیه و آله وسلم و تقیم یا رسول الله بفرما مرا که روزه که افزد کنم آن کار را از تو فرمود
 لازم گیرم و خود صوم را که ترجیح علی مثل آن نبود و قال یا مردی ما ثلث در وجه مخصوص که از تو آمد و ثمرات صوم است
 خوا به بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که له صیام لی یا امامه از روزه به یکم نه بعشره شبها
 در مسلم آمده که علی ابن ابی تامر له الا لصیام هو لے و اما اجز سے به در دو طاء آمده که هر حسنه که این آدم کند به دکننده
 است تا به قصد مگر روزه که آن مرادت و من جز امید هم بر دے به آنچه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند و بعضی گفته اند
 که انصاف و نسبت مے بذات حق برای حکرم است چنانچه نا فقه الله گفته و الا هر چیز و هر چه در عالم است از ان
 اوست و برای اوست جل و علا گفته اند که عبادت کرده غنیش و دلشده است بصوم غیر حق سبحانه و تعالی را هیچ
 کاری در هیچ عصرے از انحصار عبودیت خود را انظیم نکرده است و عبادت ننموده بصوم اگر چه بصورت نماز و سجده و شمار
 اموال و تصدقے از راه و در و زیارت کردن و اگر دو سه گشتن تعلیم میکند و نیز گفته اند که روزه براسے من است
 بهمت آن گفت که در دے ریا که شرک اصغر است نیز و و فالص برای اوست تعالی و بیکس بران مطلع به بخلاف صلوة
 و زکوة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و منی عدم ریا در صوم آنست که بجز فعل دے ریا را بدان راه نیست
 و اگر بگویم که من روزه دارم و اظهار آن کند ریا را به یا به اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف
 بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بجز فعل است یقینی از شدادین اوس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم هر که روزه بر یاد داشت پس تحقیق مشرک شد و بعضی گفته اند بصوم لی برای آن است که نفس صائم را در حقیقت روزه
 خطیست چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام و مشورت و شرب خود را از جهت من
 پس از ان فرمود الصوم لی و اما اجز سے به و بعضی از متحققین گفته اند که استغناء از طعام و غیره از صفات ربوبیت است
 و چون تقرب جست بنده به رگه عزت بر آنچه موافق صفات اوست تعالی از انصاف کرد آنرا خود یعنی سایر اعمال عباد
 مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفاتی است از صفات حق متعلق بدانست یا از جهت آن
 گفت الصوم لی که مقدار ثواب مضاعفت اجز آن را جز دے تعالی نداند و جز سرعت علم دے سبحانه بدان محیط
 گردد و چون بجا آوریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شده و فرموده من میهم جزای آن لا بد تقاضاے
 است علما و عظم جزم کنند و این معنی اونی و انصب است بسباق حدیث که فرمود الحسنه لی عشره المائے سبع مائة ضعت
 الحدیث و این جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم و با جملة عبادت صیام را شانی عظیم است بیان
 عبادات مخصوصه صوم رمضان را که فرض است در صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان انبی صلی الله علیه و سلم و اناس
 و اهل و ابیون فی رمضان عظیمه خدا صلی الله علیه و آله وسلم که برترین وجودات برین خلق بود و انما و در ماه رمضان سعادت
 و بخشش و بر مردم و ایثار و دے ایشان را بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی و صدقات خیرات نمی
 در لیلی و ایام رمضان بر همه لیلی و ایام مضاعفت گشت و بکرو نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را
 مستغرق نموده و این ماه عظیم را عبادات که تا کنون مخصوص گردانیدی و درین فقره اشارت کرد تا کنون این ماه عظیم است

بموجب خبرات وضع بیکت و نعم الهی تعالیٰ فیوض و سے بریتگان اہل عظمیٰ مست شکر اللہ ان نیز از اوج مبارکات
 و مزیات اکثر وافر و خود چون هر حضرت و اہلبہا لبرکات در وی متصفعت بود و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سید السادات نیز یک شریعت شد چہ باریتمانی اور انظر الامتنات و مل آثار کمالات خود گردانیدہ بود و برانچہ محبوب دنی
 قتانی ست اور اہل بول ساخته و عادات او گردانیدہ و انچہ مذکور شد جزو حدیث ست تمام و سے اینست اہر و بکن
 فی رمضان مین یافتہ جبرئیل مبنی جو اتر بود در رمضان لایما در ان ہنگام کہ ملاقات میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم را جبرئیل کوکان جبرئیل بقتاد کل لینہ نے رمضان بود و جبرئیل کہ ملاقات میکرد او را ہر شب رمضان حتی فی شب
 تا سابع رمضان و آخر دے یوم فی رمضان علیہ السلام لے القرآن عرض میکرد و میگذا رانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل
 علیہ السلام قرآن را در ردایتہ فیدارسہ القرآن پس مرا دست میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با جبرئیل علیہ
 السلام قرآن را و دست ہمد گیر خواندن چنانچہ حفاظ بطریق و در بخوانند فاذا القیہ جبرئیل پس چون ملاقات میکرد
 اور اہل بول کان ابوہ و بانچہ خبر جو اتر و نیز تر خبرات من الراجح المرسلۃ از بادوی کہ فرستادہ میشود و مطلق گذشت
 می شود تا برسد و شامل شود ہر چیز را کہ بران میوز و بچین افزو د و کم دی بہہ کس ہبہ جا میر سید و نزد امام احمد
 در آخرین حدیث آمدہ کہ لایسأل شیئا الا اعطاه سوال کردہ مبنی شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ چیز را اگر
 آنکہ میداد و از چنانچہ در آخر فصل زکوۃ گذشت و از بندیش تنہا کردہ اند کہ آدمی را باید کہ در ایام شریف و
 مواسم خیر و حضور محبت صلحا در کسب غیرات و احراز وجہ مہرات بیشتر و بجد تر سعی باشد و بالذات التوفیق آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردے یعنی دور و یا زیادہ بران پیایہ روز و داشتہ
 بے آنکہ چیزے بخورد و بنوشد و افکار کند و دیگران را کہ بقصد متابعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شروع
 در صوم وصال کردندے بحکمت رحمت و شفقت و کرامت نعم و توکل چنانکہ در حدیث عائشہ آمدہ است از وصال
 نمی فرمودے مہی کہ گفتہ بار رسول اللہ چون تو وصال میکنی بسبب نمی ما از وصال چیست با آنکہ واکم و بالابتابت
 خود بخوانی فرمودست کہ یکتکم نعم من محبہ بیکت و صفت ثمال یعنی مال و صفت من مثل حال و صفت ثمال نیست اور
 روایتے است شاکم در ردایتے است کا حدکم یعنی ہمہ کیست و در ردایتے آمدہ اکیم شاکم کہ ام یکے از شاکل
 من ست الی ابیت خند ربے بدستی کہ من شب یکم نزد پدر و در دگا خود کردہ پروندہ و تربیت کنندہ من ست فی لفظ
 و در لفظ دیگر از حدیث ابن عباس آمدہ اظلل عند ربی یعنی روز یکم نزد پدر و در دگا خود کردہ پروندہ اصل یعنی و سے مہن ست
 مراد اینجا مطلق کون ست چنانچہ را شے فلان کذا میگویند و تخصیص وقت ضحیٰ بدان مراد بنو دو در آیت کریمہ
 و اذا ابشرا حدہم بالانتہی ظل وجہ مسودہ نیز مطلق مرادست و در فتح الباری گفتہ کہ راجع از روایات لفظ ابیت ست
 نہ اظلل یعنی و شبی طعام میدہد و آب میدہد و در دگا رس و در ردایتے الی العلم و استی من طعام دادہ میشود و آب
 دادہ میشود و در لفظ آمدہ لے عظم الطینی و ساق یقینہ مرا طعام دہندہ است کہ طعام میدہد مراد آب دہندہ است
 کہ آب میدہد مراد این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در معین و غیر ہما مذکورست و علما را درین طعام و
 شراب چند قول است یکی آنکہ طعام و شراب محسوب بود یعنی برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر شب نزد پدر
 طعام و شراب می آمد و بخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالیٰ مخصوص بوسی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقت و سبب اینست که عدول از حقیقت موجب ظاهراً و پس از حقیقت عین بود
 و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگر چه خورد و زانه نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ اطل است زیرا که این از طعام
 جنت و شراب و سبب بود که احکام تکلیفیه بران جاری نباشد چنانکه در غسل صمد و شریف در پشت ذهاب و نفقه
 که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال دانی ذهاب نفقه و بنویسند حرام است این نیز گفته اند موجب اطاعت
 شرعاً طعام مفاد است اما آنکه خارق حادث است و از بشت زایش بر و درگاه آمده تناول و تعاملی می از جنس اعمال
 نیست بلکه از جنس ثواب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال حادث نکند و بعضی گفته اند که در طعام و شراب این قوت است
 که لازم است پس گویند و ملا بر و درگاه من قوت آکل و شراب می بخشد و افاضه میکند چیزی که قائم مقام شراب
 و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابیم بی ضحت و تفر و شمار از انجامالت نیست یا ملا و طعام و شراب
 سیریه و سیرانی است که بی طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را حاصل میشد و اجماع و طش احساس نمیکند
 و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرگی داشته که نیز خوشند و در پی قوت زمین سیری
 و سیرانی است و گفته اند معنی اول را حج ترست چه سیری و سیرانی منافی حال صائم است و نفوت مقصود از صوم وصال
 چه روح این عمل گر سنگی داشته است و نیز حال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اکثر جمیع بود و شایع بود تا آنکه سنگ
 پیشکم مبارک می بست که از کفری فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب هدی و از ابن رجب لطائف نقل کرده اند
 آنکه ملا و طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم می از قوت شایع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف لذات
 مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف می صلی الله علیه و آله و سلم وارد میگشت و آنچه توابع آنست
 از احوال شریفه از نعم روح و شاد می نفس روح دل و روشنائی چشم که با آن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل
 که بدان از قذای جسمانی مستغنی شود و متی مدید بگذرد که احتیاج بخدا نیفتد بلکه با ازان نیاید عین و محبتهای
 مجازی و مسرتهای صورتی تجربه است چه جامی محبت حقیقی و مسرت حقیقی و در پی گفته اند اما احادیث من ذکر است که طعام
 طعام محبوب میکنند که شتران را که در راه طلب تو میر و مکارها و حدیثهاست معنوی از یاد تو که بازمیدار و آنها را عین
 الشراب و طیبها عین الزاد و از آب و بازمیدار و آنها را از نوشه طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول و دیگر که طعام اند که
 از طعام و شراب یا دخی آوند و حاجت بدان ندارند اما بهر حال توفیق فی الله و در ایشان را از پرورد می تو نوریت
 که روشن میشوند بدان نور و راه میر و معر و روشنائی آن + و من حدیثی فی اعتبار احاد و از حدیث تو سخن که در یاد تو
 میکنند در پس آنها حادث است یعنی حدی گویند و عرب حدیثی که شتران از سیرانده شوند حدی میکنند و بصورتی که
 دارند اشعار میخوانند که شتران بوسه تازه و قوی میشوند و در سیر تیز و تند میروند و از این ملک من کلال السیر و احاد +
 چون شکایت میکنند آن شتران از کندی سستی سیر و حدی میکنند آنها را روح القلوب یعنی خند سیرا و خوشی و شادی
 و ملا پس زنده میشود و لمانزد و عده یا نر و قوی که قرار داده شده است برای وصال و مصنف سس گوید که
 این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختار است چه اگر بر حقیقت طعام و شراب کل قدر وصال متفق بود زیرا که
 معنی وصال نیست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اطل که بعضی روایت
 و قدر عرف جوابه و الله اعلم فرسخ + اختلاف است علما را در صوم وصال غیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم

که جائز است یا حرام یا مکروه و طاغوت که بگوید که جائز است در کتب که در آنجا نوشته شده است و بر هر
و غیر از او سلف و گویند که دشمنی و کفر و سب و کینه و در ردایست صحیح آمده که باز زنده و روز و سال بیکر و جماعت و کفر و
صدا به و نایبین بر آنند که صدای بهر از منی وصال کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقرر داشت پس معلوم شد که
نبی اکبر است رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بهر در حدیث عاقلانه آمده نه برای تحریف و آنکه بر آنند که جائز نیست
و امام ابوحنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تمسک کرده بر کراهت و جهالتی نیست که این که کراهت نمی
یا تنزیهی و اول صحیح درست و امام احمد و اسحق میگویند که جائز است تا سخن چنانکه در حدیث ابی سعید ترذیل از ابی
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وصال نکند و اگر یک از شما خوابد که وصال بکند گویند آنرا تا سحر دین و زنی
تا غیر فطرت است نه وصال و این نیز بر تقدیر است که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا فلول قوت نبود
و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال فضا فیصل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و چه بود بر آنکه محرم است بر غیر
صلی الله علیه و آله و سلم زحمت عوم نمی در قول و صلی الله علیه و آله و سلم لا تو اصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد
بحرمت غایتش آنکه حرمت مجتبت رحمت بود و از اهل سلوک آهنگانی که موعظ اند بر ریاضت نفس و گذشتن و سه نظار
میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم و عادت شریف آن بود که در روز نهم رمضان شروع میکرد
بعد از رویت هلال علی تحقیق یعنی مشاهد و عیاناً تا گواهی یک عدل چنانکه یکبار ریشادت ابن عمر زوزه داشت
احمد و ابو داؤد آورده اند که ابن عمر گفت میدیدم مردم هلال را بجهتند و سپس خبر کردم من رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که من دیده ام پس رو رو داشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد مردم را بر زوزه زدن و یکبار
و دیگر ریشادت یک غرابی زوزه داشت چنانچه ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس
آورده اند که گفت اعرابی آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت دیده ام من هلال را در بعض
روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس بفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا شهادت میدی که لا اله الا الله
گفت نعم و فرمود گواهی میدی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود هلال را اعلام کن مردم را که روز نهم و چهار
ایشان گفتند که و تکلیف لفظ شهادت نموده مذہب حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین است زیرا که
این امر دینی است که متعلق است بآن و خوب صوم پس مشاهد بر روایت اخبار و عادت پیش مقبول است در دین
و احد عدل شرط نیست لفظ شهادت اگر نظام حال مخالفت مذہب آن نباشد و نزد مالک در قوی از شافعی و بر دایسته
از احمد و اسحق شرط است شهادت آئین چنانچه در سایر شهادت و تمسک ایشان حدیثی است که ابو داؤد و دارقطنی
از امیر که که حارث بن حاطب ابو داؤد آورده اند که گفت عهد کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روز نهم و چهارم
بر رویت هلال و اگر بینیم و گواهی دهند و گواه عدل روز نهم و چهارم گواهی ایشان و گفته اند که اسناد وی صحیح متصل است
و در روایت نسائی از عبدالرحمن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده و جواب داده اند ازین مسک با مکران حدیث
منطوق دارد و مفهوم و معروض شد آن احادیث که در قبول شهادت و احد و اد شده و ترجیح کردیم با آنها
برای آنکه گذشت و عدالت و شرط است با اتفاق و از طحاوی منقول است که شرط نیست و گفته اند که مراد وی آنست
که ستره الحال بود و از حدیث اعلی که موجود ایمان از وی گفتند که ستره نیست بآن توان یافت و نزد ما عامر است

کہ ان ایک کس مرد باشد یا زن حربا باشد یا عبد کذا فی الامایہ و اگر رویتے و شہادتے و اخبارے بنودے شعبان را
 سی روزہ نثر دے و انگاہ روزہ داشتے و حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق متعدده آمدہ کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود روزہ داری برویت ہلال و افطار کنید برویت وے و اگر پوشیدہ شود
 بر شام ہلال در زیر پیرا پس شمارید شعبان را سی روز و در بعض ذولیات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از ان
 روزہ داری و در بعض روایات آمدہ فاقدر و آلہ و معنی این لفظ نزد جمہور ائمہ و علما حسین است کہ در روایات دیگر
 بصیرت آمدہ کہ تمام کردن شمار شعبان مست سی روز یعنی اندازہ کنید ہلال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته اند
 کہ مراد اندازہ بر سر قمر است بحساب منازل وے و مکمل وے نیز یعنی بانی روایات آید و لیکن گفتہ اند کہ
 این مشکل مست بر عامہ پس آسان اندازہ بہ شمار ایام بود با آن کہ ظاہر روایات دیگر نیز ہمین مست نیز نقل
 سخنان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذہ فقہیہ کہ درین باب اعتبار آن آمدہ و بر ہر تقدیر ازین
 حدیث استفادہ گردد کہ روزہ در روز شک پیخت رمضان مکروہ بود و برین انداکثر ائمہ الا نزد امام احمد کہ
 گوید واجب است صوم رمضان در صورتیکہ پوشیدہ شود ماہ زیر پرودہ ابر یا بخار در شب سی ام از شعبان و بعض
 حدیث فاقدر و آلہ نیست یعنی تنگ کنید ماہ را یعنی بگردانید و اعتبار کنید اورا بپست و نہ قدر بعضی ضیق بسیار آید
 چنانچہ در کریمہ و بسط الرزق لمن یشاء و یقدر و متن قدر علیہ روزہ و شال آن یا معنی اندازہ باشد و مراد آن باشد کہ
 اندازہ کنید و فرقی کنید طریح ماہ را و معنی روایات دیگر را کہ واقع شدہ تمام کنید شعبان را یا شمار کنید اورا سی روز یا تمام کنید
 شمار اورا سی روز ہم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از اکابر صحابہ را باین وجہ نقل کنند کہ چون از شعبان
 بیست و نہ میگذشت طلب مینمودند ماہ رمضان را اگر میدیدند یا از کس چیزی می شنیدند روزہ میداشتند و اگر نہ
 چون مطلع صاف بودے با فطار بر میخواستند و در صباح آن و اگر در مطلع غلتے بودے روزہ دار میخواستند و تھا
 نزد ابو حنیفہ و مالک شافعی و اکثر ائمہ آنست کہ روز شک روزہ ندارد کہ مکروہ است اگر دارند بپست نقل دارند و حدیث
 نیز درین باب نقل میکنند و آنکہ اعلیٰ اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزہ فخل است نہانی الحال اگر این روز از رمضان
 ثابت شود روزہ ہم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت دی باشد و در روزی واقع شود کہ روزہ در آن روز
 مقاداد سے روزہ داشتن بہتر است آنکہ در حدیث صحیح از عمار آمدہ کہ ہر کہ روزہ دارد یوم اشک پس تحقیق عیان
 ابو القاسم را یعنی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مراد از ان روزہ بہ نیت رمضان است و اللہ اعلم و میفرمود
 آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کسان را کہ بشہادت یک شاہد روزہ بداند و بشہادت دو شخص بشانند و جب
 شہادت دو شخص بر اے کشادن روزہ یعنی عید کردن متفق علیہ است میان علما مگر نزد ابی ثور کہ از چہاب
 مٹافعی مست نزد وی بشہادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتے در نہیب حقیقیہ نیز آمدہ چنانچہ در بعض ترمذی
 برایہ گفتہ ام معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیہ خواہ دومر بود یا یک مرود و زن چنانچہ در شہادت الیہ ظاہر
 نہیب امام احمد آنست کہ دومر دے باید و متمسک و اشتراط شاہدین و فطر احادیث عبد الرحمن بن زید بن الخطاب است
 کہ ظہر خواند و در روز شک گفت کہ من جاسم کردم اصحاب پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و سوال کردم ایشان
 را و ایشان تحدیث کردند مرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود روزہ داری برویت ہلال و افطار کنید برویت آن

و اگر پیشه و شود بر تپان پل پس روزه داریه سے روز و اگر گواهی دهند و شاید عدل پس روزه داریه و اگر
 روزه انسانی و لیکن این حدیث مذکور و سار من است بحدیثی که در قبول شهادت احد آمد و در انظار باقی و قبول است
 بحدیثی معارضه و نیز متعلق است بظن نفع سبب پس شاید سائر حقوق او را نیز احتیاطاً بدرین است و نزد امام ابوحنیفه
 این بر تقدیر است که در مطلع گفته بود از بر یا غبار یا مانند آن اما اگر صیانت باشد بی علت پس شرط در رمضان و غیره
 جمع کثیره که حاصل شود علم غنی باطله علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفریک شخص درین صورت بر
 غلط است چه مطلع صیانت و چه اهل بصر و همه طالب جوان درین صورت ظاهر اشتراک جمیع است و روایت از امام
 به ان بخلاف آن صورت که ابر و غبار باشد که گاهی دور میگردد و علت از موضع پال و اتفاقاً تفریک بدان
 افتاد و دیگران را نظیر مواضع دیگر است از امیر المومنین مرآه که شخصی درین صورت دعوی دیدن پال کرد و
 آب طلبیده نزد دروے و او را شستن فرمود و پرسیدند که اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موسی پاک جلالت
 مقابل با صر دے افتاده بود و آزاد صورت پال خیال کرده اکنون که روزه او را شستن بانهت بفرمود
 در رفت ماند آنکه حد کثرت چیست نزد عیسی اهل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی است که چاه کس ابر
 و نزد اکثر معتبر دروے عدد توانوست که موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان مذکور است
 مطلع شهادت واحد معتبر است احتیاطاً زیرا که یک ذره و اشتن از شعبان بهتر است از انظار و روزه رمضان را بر
 قبول شهادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست و الله اعلم و اگر شخصی ماه رمضان دید و قاضی حکم شهادت
 او نکرد لازم است بر دے نگاهداشتن و زه زیرا که چون دے بحقیقت دید است اخل خطاب صوموا را و الله اعلم
 بود و اگر رمضان بخیر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و می روزه تمام شد عید کردن بوجوب این درست نباشد
 تا دو کس بر تقدیر علت و جماعه کثیر بر قدر صفا گواهی ندهند چه عید قبول کی ثابت نشود و آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در انظار کردن تعیل کردی و به بیان فضیلت آن است زبیر بن عوفی بخاری و مسلم و موطا و
 ترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود همیشه اند مردم بخیر مادم که تعیل کنند
 فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم قوس و غالب است مین مادم که تعیل کنند فطر را زیرا که
 یهود و نصاری تاخیر کنند رواه ابو داؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود رب العزیز جل جلاله که محبوب ترین بندگان
 من نزد من شتابی کننده است فطر را رواه الترمذی عن ابی هریره و نیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت
 در آدم من و مسروق بر خاشته پس گفت یا ام المومنین و در انداز صاحب محمد صلی الله علیه و آله و سلم کیان
 دوم تعیل میکند انظار را و تعیل میکند نماز را و دیگری تاخیر میکند انظار را و تاخیر میکند نماز را گفت عائشه که ام است
 که تعیل میکند انظار را و تعیل میکند نماز را گفتیم عبداللہ بن مسعود گفت همچنین میکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم و آن دیگر ابو موسی است و در روایتی تعیل میکند انظار را و تعیل میکند نماز را و در روایت اول نیز را و آن
 نماز مغرب است و در موطا آمده که از عمل نبوت است تعیل فطر و تاخیر سجود بر سجود را و طاعت نمودی تاخیر فرمودی
 و اقامت را بر سجود تاخیر کن تحریف نمودی و در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که گفت بود
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز را و آن نماز را که سجود بر سجود است و در حدیث ترمذی گفت که

این باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو بن العاص و حریص بن
 ابن ساریه و عتبیه بن عبد الدی الدرداء و غیره آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی از عمرو بن العاص روایت کرده که
 فرقی میان روزه ما و روزه اهل کتاب بلکه سحر است و در احادیث آنرا خداست مبارک خوانده و فرمود نعم سحر المؤمن
 التمرخیه ابوداؤد عن ابی هریره و در احادیث صحیح و معتبره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابہ کرام
 میکردند و متصل آن نماز فجر بر سر برآمدند و فاصله مقدار پنج پنجاه آیت توان خوانند میبود و در صحیحین غیر چهار آیه که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منع کند شمار از خود رون و فرستادن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوشید لیکن
 بخوبی و بهوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از مؤذنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و واسعه بود
 با صبح مشخص نمیشد و مردم و اورا خبر نمیکردند اذان نمیکفت و بران فرمود که صائم افطار به طلب یعنی خرمی ترکند
 و اگر نیاید به خراش یعنی ترک خرمی شکست و اگر نیاید باب آخرجه الترمذی و در روایتی کسی را که بیاید ترک افطار
 کند بر سر و کسی که نیاید افطار کند باب و ابوداؤد و ابن رواد و در بعض روایات آمده که چون
 افطار کند کسی که از شام که افطار کند بر تر زیر که در سر است و نصف حکمتی در باب افطار بر طلب و ترک بعض
 علما گفته اند نقل میکند و میگوید و این معنی تشریع و تعلیم افطار بر طلب و ترغایت شفت بود و بر امت طبیعت
 کا و غلو معده بهمت سبق طلب اشتها طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول چیز که باقبال تمام معده رسد شیرین
 بود بدن از قبول آن بنایت متعق شود و تمامه حواس و قوسه بشری انتفاع بپذیرد و علی الخصوص قوت باصیره
 که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع ساز قوی بود و چون شیرینی حجاز خرم است رطب یا بلس و طبع اهل آن
 به آن پرورده شده است انتفاع ایشان از آن زیاد از دیگر شیرینها بود و این انتفاع قوی است که ذکر کردیم از جهت طلب
 و ملاحظه طبیعت اما انتفاع بتر از جهت شرح و اسرار آن که اطباء طبیعی را بدید و ملاحظه آن راه نیست
 که خرابی مدینه مطهره را حق جل شانته بمن مسمی عالم صلوات الله و سلامه علیه تریاق همه موم گردانید و دو
 همه موم ساخت و از آنجا فرمود سید عالم صلوات الله و سلامه علیه ان فی عجرة العالیة درستی که در عوجه عالیة
 نام قس از خرم است که در مدینه مطهره مشهور و مقارن است و عالیة مدینه جانب مسجد قبا و فوای اوست و جهت شرف
 و غلظت در آن جانب بسیار است و درین قسم از خرم که در آنجا بنهاست شفا بمن کل اشفاست از هر درد و اهنایان
 و درستی که آن عجرة عالیة تریاق است از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد بگاه ناشناخته و دجاسی و دیگر فرمود
 من صبح کسب قمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت صبح مابین لایبها اذان خرم که پدید آید شود
 در دو جانب مدینه و لایب مدین سنگستان را گویند و در هر دو جانب نیز سنگستان است لم یفرقه و ذلک الیوم زیان نکند
 و ضرر زمانه خورنده این هفت خرم از اسم زهر فتح السین و قد یضم و لا سحر و نه زیان کند و اورا سحر و در تاریخ و فای الکویا
 اخبار دار السلطه این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این ترادوست میداد
 و بعض گفته اند که اصل آن از ان نخل است که سید کائنات علیه افضل الصلوات بدست مبارک خود نشانده بود و در
 مابین مدینه و کلام دین باب پیشتر ازین آورده ایم قلل نظر شما و در مثل این مقامات خاصیات که مخصوص خرمای مدینه و درین
 قسم مخصوص از دست طبایعی رسمی را که جز احکام طبیعت نشانند و بمقتایع امور و خواص آن که بهر کسفت

والہام معلوم کر دے کہ جہل بحقیقت آن ویدم قدرت پرورد یافت آن بزرگوار کشتی میں نیاید و سر از آب اجم
 قند کہ طاعت و اصلاح آن و حوزہ وقت اقتدا شاست آئندہ ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت افطار
 این و یا بخورند اللهم لك سمنا و طعمنا و زكنا فطما فقبل منا انك انت السميع العليم ولی اسناد و مقال و در است این
 حدیث مخفی است یعنی اسناد این صحیح نیست منقحی دارد و در سنن ابی داؤد و معاذ بن زہر و چنانچہ در جامع الاسهل
 آورده و ثابت است کہ چون افطار میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخت اللہ رب السموات و علی زکات و ثمرات
 در بعض روایات ابی داؤد از مردان بن سالم منقح آمدہ کہ گفت ابن عمرؓ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 افطار میکرد و میخفت ہب الظما و اجابت العروق و ثبت الاجران شاد اللہ قسا کے زیادہ کردہ است بزمین اللہ
 در اول حدیث کہ انی جامع الاصول و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی فرمود صائم را از نخش گشتن نخش منہ
 سخن بگفتن و بزبان کر دے قدسے و تجاوز از نقد و در جواب آید و اکثر استمال وی در الفاظ و متلع
 و جملہ و یا بچہ متعلق است بدان جریان یا بد و اہل فسوق و فساد و درین باب سبارات صریحہ فاحشہ باشد و اباب
 ادب و صلاح را تقریض و کنایت بود درین باب و اشغال آن چنانچہ از بول و غایط تعبیر بقضائے حاجت گشت
 و ہر چیز کہ سخت است فح سے از ذوق معاصی از آن نخش گویند و ہر خصلت قبیحہ را فاحشہ گویند از افعال افعال
 و اکثر اطلاق اور زناست و مراد در اینجا ہمان معنی اول است و غیبت و عیب اہل آنست و مضر نسبت بعضی
 اشد و اغلظ است و نزد بعض فقہاء و صفیان ثور سے از ایشان است غیبت مقصد صوم است و بخار سے از ابو ہریرہ
 آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کنگذارد قول زور و عمل بد و زیادہ کردہ نسائی و ہبل نیست
 مرخدا می قالی . احاسبتہ در آنکہ بگہ اور طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شریعت وی ترک قبائح و
 معاصی و تہذیب تا ویب نفس است بر یافتن مجاہدہ چون این مقصود حاصل نگردد و مجرد ترک طعام و شراب
 چکار آید مگر بر لے ابراسہ ذمہ و عدم وجوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی و در جمع الجوامع آورده کہ پنج چیز
 تقطیر میکند صوم را و نقص مے کند آنرا کذب و غیبت و نیمہ و نظریہ شہوت و عین کاذب و اہل الاروسے فی انفسا
 و وسیلے در مسند الفردوس از انسؓ و از ابن عباسؓ آورده کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صائم در عبادت
 خداست مادام کہ غیبت نکند و چون غیبت کرد و بارہ کرد صوم خود را و از ابی ہریرہ آورده مادام کہ غیبت نکند
 ایذا نکند مسلمانی را و نزد جمہور این احادیث بعد از صحت آن داخل زجر و تشدید است و امام احمد گفته کہ اگر غیبت
 زورہ شکند کہ ام سیکہ زما را روزہ باقی ماند و نہی فرمود صائم را از جنگ کردن و بوجوب غناصم شغل و مقید شدن
 ظاہر آنست کہ مراد غناصم کسی است کہ بتخصیص بکارہ و بغیر حق خصومت میکند و بجنگ جدال و رافندہ خصوص
 شرعی کہ بر مہر حق باشد بے آنکہ بجنگ جدال و بغیر حق کشتن چنانچہ گفت میفرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ اگر کسی ترا بگوید و دشمنام دہ تو در جواب بگوئی انی صائم من روزہ دارم در صحیح بخاری مؤطا از ابی ہریرہ
 آورده کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الصيام جنة و روزہ سپر است یعنی از انرا چنانچہ در حدیث دیگر صریح آمد
 سینے باید کہ مانع آید از معاصی و قبائح چنانکہ فرمود فلان رفث و لا یجمل پس نخش گوید و جمل نکند و ان امر است کہ
 و اگر کسی اور امثالہ بکند یعنی جنگ کند او شامہ یا دشمنام دہد لقیل باید کہ بگوید در برابر وی انی صائم دور و آ

انسانی از عاقلش آمده اگر مردی جاهل کند بر دوش شتم و سب کند او را و بگوید ای صائم و با جمله جمیع روایات متفق اند
 برگشتن ای صائم و در بعضی روایات که در نیز آمده و علماء را درین مسئله سه قول است بعضی گفته اند سنت آنست که در خواب
 همین لفظ بزرگان بگوید و این اظهار اقوال است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان است و در فتح الهامی گفته
 که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده او را را فنی از ابیه شافیه و بعضی گفته اند بدل بگوید و نفس خود را و ادای
 که من روزه دارم تا بجاوب مسئول نه شود و نو و در ذکا را این قول را ترجیح کرده و در شرح مذهب گفته هر دو
 قول نیک است و گفتن بزرگان اقوی است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعضی گفته اند اگر روزه فرض بود بزرگان
 بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از زیاده و رافقه و در فرض ریا نه باشد چه آن البته کردنی است و معلوم است
 نزد همه روایاتی برین قولست و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضوع خلاف صوم تطوع است
 و اما در فرض گفتن بزرگان است قطعاً فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر در رمضان سفر کرده گاه
 افطار کرده و گاه روزه داشته و چون حال شریف و این چنین بود و یگان را نیز غیر میگرد میان افطار و
 روزه بآنکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحیه سه قسم و روایات بعضی در اباحت افطار مطلقاً چنانچه بخاری و مسلم و
 مطا و نسائی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمدند مدینه در رمضان بسوی مکه و غزو
 فتح باب و سه و ده هزار صحابی بودند و روزه میداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روزه میداشتند صحابه تا رسید
 بکعبه که آنی است میان عثمان و قدید بین افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و افطار کردند صحابه این لفظ
 بخاری است و در روایت مسلم افطار میکرد و تا صلح شهر و برآمدن از مدینه تا بیخ دوم رمضان بود و رسیدن بکعبه
 سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خرج از مدینه در شانزدهم رمضان بود و فتح در مشرب و بهود افطار
 گرمی بود و در احادیث بطریق متعدده آمده که خدای تعالی بناد از مسافر صوم را و نمیه نماز را و بعضی احادیث در تخفیر
 میان صوم و افطار چنانکه در کتب مستند از حدیث عائشه آمده که حمزه بن عمر واسطی کثیر الصیام بود که حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم و در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار اگر خواهی افطار کن و در روایت
 ابی داؤد آمده که گفت حمزه بن عمر واسطی یا رسول الله من ساری دارم و قوتی در خودی یابم و جوانم و روزه دارم و این
 آسان تری دارم بر خود از نیکه تاخیر کنم و دین خدا بر منم خود بگذارم اکنون روزه دارم و اجر خود را عظیم گیر دارم یا افطار
 کنم چه می فرمائی فرمود هر چه خواهی کن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایتی از نسائی آمده که
 گفت در خود قوتی میابم بر روزه آیا روزه دارم گناهی بر من خود نیست فرمود افطار رخصت آنی است تعالی
 هر که آنرا بگیرد و بران عمل کند حسن است و هر که دوست دارد که روزه گیر و گناهی نیست بر دوش و نیز از انس بن
 متعدده آمده که سفر کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار
 کردند بعضی پس نه ما هم بر مفسر عیبی گرفت و نه مفسر بر صائم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنه
 آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که
 خواهد افطار کند و ترمذی از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم با که سفر میکردیم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

می گویند که هر که در نزد وقت یا به روز و به ترست او را و به کثرت یا به افطار بهترست و احادیث درین باب بسیار
آزده و بعضی احادیث در اباحت افطار و نیم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر بن ابی برد که بیرون آمد آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم نام الفتح بوسه که در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الفیض را پس روزه داشتند مرد و پسر
بطلبید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرصه از آب و بلند گردانید تا اویدند مردم و بخجرو و گفته شد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که بعضی مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود و الا لک العصاة اولک
العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناه کارانند گناه کارانند و در روایت ترمذی یک بار واقع شده و اولک العصاة
بجایگاه و بخاری و مسلم از انس آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و بعضی از اصحاب
بودند و بعضی مضطربین فرمودند که در منزل در روز گرم پس بیفتادند و روزه داران و باستاند مضطربان و هر یک از اینها
را و آب دادند و آب را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگردان افطار کنندگان امر را اجرا و از جابر آوردند
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بود پس دیدم مردی را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بر روی
فرمود چه شده است او را گفتند روزه دار است که باین حال افتاده است فرمود نیست ازین یکی روزه دار است و گفتن در سفر
و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و میرفتند آب را بر روی و از عبد الرحمن بن عوف آمده
که گفت گفته می شد یعنی در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صوم در سفر مثل افطار است و در حضرت و در روایت
العالم فی السفر که لفظ حضرت آنحضرت علیه السلام بدانکه بود عطا از اهل فتوای اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است
و لیکن اختلاف کرده اند در نیکو صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله
علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد و به زیاده شفت و لمحق ضرر و اگر مضطر گردد و افطار اولی است
و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صوم حجت ایشان است و نیز تحمل میشود بدان برائت ذمه و اگر چه در افطار
تخفیف است و لیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف و آسانی است که در هنگام بابت صیام و قنای
آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن السیب و او زاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علماء افطار اولی
و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعضی اصحاب وی این قول نقل کرده اند و لیکن غریب است و مشهور و مختار
در مذاهب و می همان اول است و احتیاج این جاهل بظاهر آیت قرآنی است که فرموده فخذ من ایام اخره و بابت
است که در ذم صوم و قوع یا نه حجتی که بعضی از اهل ظواهر آن رفته که صوم در سفر جایز نیست و اگر چه در قنای
باید کرد و جهود گویند که انشای افطار کسی راست که در صیام خوف لمحق ضرر دارد و شفت بسیار میاید چنانچه از
سیاق آن احادیث ظاهر است و به ترجیح نیز مذکور است و بعضی گفته اند که افطار و صوم برابر است بحجت تعادل احادیث
طبیعی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قنای میکرد آن را در حضرت و از ابن عباس آورده که جابر بن عبد الله
روزه در سفر و گفته که داود بن طلی از متأخرین نیز بر نیست و صحیح قول اکثرین است و ایندا علم و چون در سفر نزد یک
دشمن باشد ندی و در چهار و قتال تر دوی می بایست که امری فرمود کسان را تا افطار کنند این معنی در حدیث
آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که بر سعید بن جابر علیه السلام نام الفتح را افطار

با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوہ بدر فرج و افطار کردیم و هر دو امانگه مصنف میگوید و اگر مثل این در حضر
 واقع شود در افطار لشکر را قوت بود بر عدد افطار و ابو دین معنی در احادیث یافته نمیشود و مصنف هم بطریق
 حدیث میگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید و در مذہب ائمہ نیز تصریح بدان یافته نمیشود ولیکن موافق است بقواعد
 شرع و ابتدا علم و عادات حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج
 شدی در شب غسل کردی و این اولی و افضل است و در بعضی شبها تا آخر کردی و بعد از صبح غسل کردی و در کتب مست
 از عائشہ و ام سلمہ روایات درین باب آمده و گفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی است که فرمود: **وَجَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ**
الْعِيَّامِ الرِّفْثِ الی فسادکم چون نام شب نام آخر جماع باز نان حلال گردانید بضرورت لازم می آید که صحیح کند جنابت
 کما لا یجفی و این مبنی بر قاعده مقررہ اصول فقہ است که چون کلمہ فی در ظرف زمان مستعمل نہ بود و لالت بر استیجاب
 وقت کند چنانچه بہرست یوم الحجۃ گویند مراد آن بود کہ تمام روز سیر کرد و اگر گویند فی یوم الحجۃ دلالت نہ کند بر آن آوردہ اند
 کہ مروان در وقتی کہ حاکم مدینہ بود از عبدالرحمن بن عوف این مسئلہ را پرسید پس گفت عبدالرحمن شنیدم از عائشہ کہ
 ام سلمہ کہ گفتند بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در می یافت او را فجر و وسع جنب بودی از اہل خود از حضرت ام
 پس غسل میکرد و روزہ میداشت گفت مروان سوگند میدهم ترا بخدا کہ ابو ہریرہ را نیز ازین باب بہرسی غالباً
 مروان از ابی ہریرہ رسائییدہ بود نہ کہ میگوید بہر کہ صحیح کند جنابت او را روزہ نیست عبدالرحمن را این سخن از
 مروان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقاً در ذی الحلیفہ با ابو ہریرہ یک جاشد و گفت کہ می پرسم از تو امرے
 و اگر نہ می بود مروان کہ سوگند داد مرا بہر رسیدن آن از تو نہ می پرسیدم ترا و احتیاج بدان نہ داشتم پس ذکر کرد عبدالرحمن
 بابی بہریرہ قول عائشہ و ام سلمہ را پس گفت ابو ہریرہ آنها داناتر و شناساتر اند باین امر از من و من نیز شنیدہ ام
 او را از فضل بن عباس و لیکن نہ شنیدہ ام از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس رجوع کرد ابو ہریرہ از آنچہ میگفت
 و در روایت مسلم و احمد و ابی داؤد از عائشہ آمدہ کہ مروے آمد و از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ از رسول اللہ
 درمی یابد مرا وقت فجر و من بخاتم آیا روزہ دارم آن روز را فرمود من نیز صحیح سے کہم بہ جنابت و روزہ میدارم گفت
 آن مرد یا رسول اللہ تو مثل ما نیستی تدخرف اللہ لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود و اللہ ہر آئینہ امید دارم
 کہ من ترسندہ تر و بہر ہر گاہ تر باشم از شما از خدا و با جملہ احادیث صحیحہ درین باب بسیار است کہ شبہ را بدان
 راہ نیست و ابو ہریرہ اگر چہ پیش از علم وے بدان خلاف آن می گفت اما از این رجوع کرد و در روایتی آمدہ کہ ابو ہریرہ
 رفع نیز کرد ولیکن ضعیف است و خطابی گفت شنیدم من کہ آن فسوخ است تمبلیہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ جنب بود
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز احتلام پس صحیح کرد و احادیث بعضی مروج ازین عبارت است لال کردہ اند
 کہ احتلام بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز بود و الا استننا کردن آنرا فائده نہ بود و قرطبہ گفت صحیح نیست
 کہ احتلام بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز نہ بود چہ احتلام از شیطان است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 از آن معصوم بود و مراد با احتلام در حدیث رویت انزال است بے ویدن چیزے در خواب و این نہ از شیطان است
 بنائے استننا نیز بر عدم جواز است یعنی غسل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جماع بود نہ از احتلام زیرا کہ

والله وادو و ترمذی از عائشه آورده اند که گفت پیغمبر بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تقبیل می کرد بعضی از دوات خود را و حال آنکه دوسه سال بود پیغمبر خنده کرد عائشه و در روایتی آمده که تقبیل می کرد و مباشرت میکرد و دوسه سال بود و دوسه سالک ترین شمار ب خود را پس حاجت خود را و در روایتی مرفس خود را یعنی از سبب انقباض شدن در جماع و این حدیث بر روایات متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در بعضی روایات آمده بود من دوسه سال بود و بعضی روایات آمده که تقبیل و ملاجست می کرد عائشه را و در روایت ابی داؤد آمده که تقبیل میکرد و میگرفت زبان او را و در ابی داؤد و در حدیثی لفظ منس واقع شده که یعنی مکیدن است و گفته اند که بر اساس این مصنف است و اما در روایت ابی داؤد آمده که عمر بن الخطاب تقبیل کرد زن خود را پس بیا مدتی غیر صلی الله علیه وآله وسلم و گفت از تکاب کردم امروز یا رسول الله کاری عظیم را که فرحت و سبکی کردم امروز با من و تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا اگر مقنضه کنی و صائم باشی پیست گفتم هیچ باک نه دارم از آن فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفت که درین باب حدیث از عائشه و عسقله بن الخطاب و حفصه و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی بکر آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحاب و غیر هم در قبله صائم و رخصت کرده اند بعضی می پیرانه جوان را بجهت ترس آنکه مبادا سلامت نماز مراد را و روزه و مباشرت نزد ایشان سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که قبله تنقیض ابر می کنند نه تقطیر صوم و گفته اند که صائم چون مالک نفس خود بود و راست او را تقبیل و اگر اعتماد و امن ندارد بر نفس خود و دانت تا سلامت ماند و قول سفیان ثوری و شافعی نیست اینست انتهی و در حدیث ابی داؤد از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مراد او و دیگری آمد و سوال کرد از آن پس نمی فرمود او را ناگاه دیدند که آنکه او را رخصت کرد و پیر بود و آن را که نمی کرد جوان بود و سید طی و در جمیع احوال این را در مآخذ تقبیل آورده بر روایت ابن النجار از ابی هریره و از عائشه نیز مثل این آورده و در پاره ای میگوید که لا باس است بقبله یعنی مباح است بوس کردن و فیکه امین باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و کرده است چون این باشد زیرا که قبله لذاتها مفسد نیست و تواند که بدان معنی گردد و در عاقبت پس در حالت امن و اطمینان مباح باشد و مباشرت و نزد عدم امن عاقبتش معتبر بود و مکره باشد و شافعی علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل تقبیل است در ظاهر روایت و مرویات از امام محمد که کرده است مباشرت فاحشه که خوف فتنه در دوسه غالب است و نسبت ایاحت مطلقا بشافعی خلاف تصریح ترمذی است و در مواب لدریه گفته که مذہب امام شافعی و اصحاب دوسه آنست که قبله حرام نیست بر کینه که تحریک شهوت دی نکند و لیکن اولی ترک اوست و بر آنکه تحریک شهوت دوسه کند حرام است در حق دوسه علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیده نماند که عبارت لا باس غالب احتمال دوسه در جایست که خلاف آن نفع اولویت و اشته باشد و لیکن مکره نه بود پس موداع عبارت این باشد که قبله نزد امن مکره نه بود و لیکن اولی خلاف آنست و مذہب امام مالک و شافعی نیز همین است و گاهی بعضی مطلق نفی اقم نیز واقع شود باینکه خلاف دوسه اولی بود و در مؤطا آورده که ابن عمر بنی می کرد و از قبله و مباشرت مرسان را و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرد که وی نمی کرد و صائم را از تقبیل و میفرمود نیست مرا حدی را از حفصه

و حضرت انچه بود در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رواه ابن ابی شیبہ و الطبرانی فی الصغیر و الدارقطنی فی الافراد
 و ابن راجویه و ابن ابی شیبہ و بزار و ترمذی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم را در مقام دیدم که بجانب من نگاه میکنند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه کرده ام من که بجانب من
 نگاه میدی کنی فرمود آیا چیزی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سرگند سجدے که فرستاده است ترا بختی هرگز نگنم از یاد
 ازین منتهی دو وجه تطبیق چنانست که نزد عدم اسن احرام است ظاهر الاحیان از وی ابن حنین نیز واقع شده باشد یا تا بدست
 بر ترک اولی و احوط و چون در اینجا حدیث ابن ماجة بود که دلالت میکند که تقبیل امره مظهر صیام است مصنف در جواب
 وی میگوید و حدیثی که ابن ماجة روایت کرده که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد بجز خدا حق را
 از حال مردی که قبل امراته بوس کرد وزن خود را و هاهما صائمان و حال آنکه هر دو مرد وزن روزه دارند فقال پس
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمدا فطر استحقاق روزه کشا و ندان مرد وزن و اسناد آن ثابت نیست
 و بصورت بنده پوسته و کسی را که بپان طعام خورد و یا شراب خورد و یا قنطاری خورد و یا کفنی ان الله هو الذی
 اطعم و اسقا و بر سر سیکه خدای تعالی خود بخوراند و نوشاند و او را این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داؤد و ابوالقاسم
 عطاء و ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث
 ابی هریره حسن صحیح است و گفت بر نیت عمل نزد اکثر اهل علم و مالک ابن انس میگوید که اگر در روزه رمضان بنیسان
 بخورد و بر وے اقتضای لازم گردد و مصنف اشارت کرد و بقا است حدیث و علت آن بقبول خود و این خوردن و آشامیدن
 را از آنکه خوردن و آشامیدن نام داشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگر چه درین جا مشور و اختیار
 بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون مشور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بقض صوم هر دو
 حالت یکسان است و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نقل خلافاً لما لک فی النفل و الاخطا بخورد و بیاشامد روزه باطل
 گردد چنانچه در حالت مضطر مثلاً بمظا آب در حلق فرو ریخت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نه شود و در رمضان حجامت
 کرد و چنانچه در صحیحین از ابن عباس آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه
 وے صوم بود و حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذی حجامت کرد و حال آنکه صائم
 بود و در روایت حجامت کرد و حال آنکه وے صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابو داؤد از
 ابن ابی لیلیه از یکی از اصحاب آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی فرمود از حجامت و صوم وصال
 و حرام گردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا کرده می پنداشتید
 شما در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجامت را برے صائم گفت لا اگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد
 آمده که گفت انس نه بودیم ماکه میگذشتیم حجامت را اگر از جهت جدد و مشقت یعنی تازه روزه دارند و در جهد و مشقت
 نیست و ضعیف نه گردید یا مبادا ضعف و جدد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد
 از زید بن اسلم آمده که سه چیز است که تفسیر نمیکند روزه را قے و احتلام و حجامت و حکم قے آنست اگر خود غلبه کند و
 بر آید بمطل نیست و اگر شخصی بکلفت قے کند تا قضا است خواه لا الفهم بود یا نه و مذهب امام ابو حنیفه بر روایت امام
 محمد بن مسعود و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قے لا الفهم شرط است و ائمّه ثلثه نیز در اینجا متفق اند و در حدیث

ابی داؤد و ترمذی از ابی هریر و بصیریح این معنی آورده و قول ابن عمر چنانچه در موطا آورده نیز چنین است و مناسبت
 ابی الدرداء و از ابی داؤد و ترمذی آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پس انشاء فرمود بین تفصیل فرمود
 و اما اتم این کلام در سه تقریب بود سخن اینجا در حیات است پس بدانکه جمود غلبا بر اندک حیات تقطیر صوم نیکند و فرمود
 نیست مرمائم را اگر از حیات خفت چند و طریان صفت و مذہب امام ابو حنیفہ و مالک و شافعی رحمۃ اللہ علیہم چنین است
 را و نقل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمرو بن ابی رزاع
 و ام سلمہ نیز چنین منقول است و آورده اند کہ نزد عائشہ پنجم حیات می کردند و نمی نمی کردند و مذہب امام احمد و بعض
 دیگر از علماء مثل عبد اللہ بن المبارک و او زاع و اسحق و ابی ثور آنست کہ حیات موجب انشاء است تا جرم و مجرم را
 و واجب است قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچه ابو موسی اشعری کہ اگر در رمضان حیات کردی
 در شب کردی و بعضی علی ابن عمر را نیز در آخر پنجمین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است کہ ترمذی از رافع بن
 خدیج و ابوداؤد و از شداد بن اوس روایت کرده کہ پیغمبر خدا فرمود انظر الحاحم و المحجوم و نیز ابوداؤد و از ثوبان
 آورده کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ہز دہم رمضان بایق آمد و گرفتہ بود دست مرا در دست مبارک
 خود پس مروی را دید کہ حیات میکند فرمود انظر الحاحم و المحجوم و ترمذی و ابی داؤد و ابی رزاع و ابی داؤد و ابی رزاع
 حدیث از ایشان درین باب آورده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہاست و بعض حدیث ثوبان و شداد
 ابن اوس را صحیح ترین آنہا گنندہ اند و گفند کہ تو سے از اہل ظلم از صحابہ و غیر ہم حیات مرمائم را مکرہ داشتہ اند
 و قائل است باین عبد اللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند کہ واجب است بروی قضا و از حسن بن محمد زعفرانی نقل
 میکند کہ شافعی گفت کہ روایت کردہ شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کہ حیات کرد و حال آنکہ وی عالم بود
 و نیز روایت کردہ شدہ کہ فرمود انظر الحاحم و المحجوم و من پیچ کیے ازین دو حدیث را ثابت نہ می دانم یعنی نزد من
 ثابت نہ شدہ پس اگر از حیات بر ہز کند صائم محبوب ترست نزد من و اگر حیات کند نہ می گویم کہ اخطا کرد و
 میگوید کہ چون شافعی در بغداد بود این چنین میگفت و چون بصر آمد میل بر خست کرد و در حیات کردن باسکہ نہ بود
 و احتیاج کرد کہ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حیات کرد و در حجۃ الوداع و حال آنکہ و سے عالم بود و این کلام ترمذی
 است و در فتح الباری میگوید کہ شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت کہ حدیث ابن عباس کہ در احتیاج آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آورده مثل و ارجح است از و سے اسناد و با وجود آن اگر بر ہز کند کیے از حیات محبوبتر
 نزد من از حیات احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس نیست یعنی از حمت آنکہ بہ حیات چیزے از درون
 بیرون سے آید نہ از بیرون بیرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حیات موجب ضعف و کسر شہوت و موافق
 مصامت صیام است مگر جماع کہ نبض اجتناب از ان ثابت شدہ و مجمع علیہ است و آنچه محفوظ است از مصابہ و
 تابعین و نامذہب اہل علم عدم انظار است بچاست انتہی و بخارے در ترجمہ باب میگوید کہ حسن بصیری گفت انظر الحاحم
 و المحجوم پرسید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این را از پیغمبر سے گوئی گفت نعم پیغمبر گفت و الله اعلم
 و علماء مذہب امام احمد در تفسیح حدیث انظر الحاحم و المحجوم و تأیید و تعصبت نہ ہب خود ابو مقول و منقول
 کلام بسوط دارند و گویند کہ و از و اصحابے ابن را بطریق متعدد روایت کردہ و ابن خزیمہ کہ او را امام الامہ

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انظر الحاجم والحجم وانحی بصحت رسیده است
از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ووی صائم محرم بود و چون محرم بود مسافر بود زیرا که
احرام در اقامت از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هرگز مروی نه شده است و مسافر را انظار جائز است حجامت
بجست آن بود و تواند که عذر سے دیگر در انظار داشته باشد و تحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت
کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از درو سے که با فتنه بود و نیز آمده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی را
بغلب الی طیبیه حجام فرستاد که در وقت غیبت شمس بیاید بین ظاهر آنست که حجامت در شب بود و تاویل قول ابن
عباس نیز گفته و هر صائم یعنی در هفتی شهر رمضان و با وجود این احتمالات اگر چه بعد از استدلال تمام نشود
و بر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث انظار را کثرت از روایات احتیاط و بر تقدیر تساوی حدیث ابن عباس
رضی اللہ عنہ فعل مست و این حدیث قول و قول مقدم است بر فعل از جهت احتمال خصوصیت فعل و بر تقدیر عموم لابد
از قول نسخ احد الحدیثین و چون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل مست لازم می آید از نسخ و سے مخالفت اصل از یک
جست و یکبار و نسخ انظر الحاجم والحجم مستلزم مخالفت اصل مست و دبار و بدو جهت زیرا که این قول مخالف اصل مست و
در مذہب امام احمد احتیاط در ساق و تقابیک حکم دارد و خروج و نیز شرط نیست و در نقد دور و روایت مست آتی و نزد
آنکه ثلثه این حدیث ماول است بآنکه مراد با انظار تعرض با انظار و قرب و وقوع در ورطه اوست اما حاجم از جهت آنکه و سے
این نیست از وصول چیزه از دم در جوف و سے بکیدن محج و کشیدن آن و اما محجم از جهت عدم امن از طوفان و ضعف
و تا توانی و چون انظار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد و گو یا معنی انظار کرد و نه حاجم و محجم
اینست که نزدیک است که انظار کنند و نیز چون حجامت امر مکرره بود و ارتکاب مکرره در عبادت موجب نقصان اجر و ثواب
است گو یا که فعل با ارتکاب این حکم عدم و فساد دارد پس معنی انظار گو یا بمعنی ارتکاب مکرره بود و تا فهم و این حسزم
گفته است که انظر الحاجم والحجم صحیح است ولیکن با حدیث صحیح از ابی سعید بن ابی نعیم که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رخصت کرد در حجامت هر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیرا که رخصت بعد از عزیمت سے باشد پس دلالت کرد
بر نسخ نظر بجماعت خواه حاجم بود خواه محجم انتهی و در فتح الباری سے میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی و ابن خزیمه و دیگران
روایت کرده اند و رجال و سے ثقات اند و اول که مکرره چند است حجامت بر لے صائم آن بود که جعفر ابن ابی طالب
حجامت میکرد و در حال صیام پس بگذشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برو سے و فرمود انظار کردند این و
شخص واحد حدیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بفعل خود بیان رخصت و نسخ
حرمت و کراهت آن فرمود انتهی و بسحق گفته اند که قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انظر الحاجم والحجم نسبت بجسوس آن
و شخص بود بحیث امر سے دیگر که از ایشان صادر شده بود و نه از جهت حجامت و درین حدیث چیزی سے نیست که نفس بود یا اگر
انظار از جهت حجامت بود و بعض گفته اند که غیبت سے کردند و در تفسیر غیبت و کراهیت آن خود احادیث واقع شده است
این جا این چنین بود و این هر دو توجیه بعد است کما لا یخفی و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز صیام
مسواک کرد و سے احمد و ابو داؤد و ترمذی و بخاری و در ترجمه باب از حاکم بن ربیع آورده اند که گفت دیدم
من رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چند آنکه از عدد و احصایه بیرون بود و نیز فضائل

مسواک کرد و اجابت واقع شده تا شل است و تمام و غیره ما لم یؤتیته بخاری از ابن عمر در ترجمه بابی آورده که گفت مسواک
 کند و تمام و در اول نماز و آخر آن و در جیب امام ابو حنیفه چنین است و امام مالک نیز بر نیست و نزد امام شافعی مسواک
 بعد از زوال کرده است و در مسامی را و مشک ایشان بمدیث فلولفتم الصائم است المحدث و ترجمه گوید که در مذبح شافعی
 ندیم که اجابت است در اول نماز و آخر آن و در واحد و اسحق کرده است و در آخر نماز خواه خشک بود یا تر و تر خراب آب
 بود یا سبز بود و برابر است و نزد بعضی مسواک بچوب تر تمام را کرده است و در معتضه و استمشاق را اندک کرده
 در وضو و در غسل با وجود استحباب آن و در غیر حالت صوم و در روزه گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که وقت افطار
 معتضه و استمشاق و در غرض که سنت است و غسل ببالنه کند و در تنی از مسواک کردن و در سر کشیدن و در شستن
 و در پاره ثابت نشده و چون نمی از آن در رشتان ثابت نشود و سنت و استحباب آن خود مطلقا ثابت است و در میان
 نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم است و در امکان نیز ترجمه از انس آورده که مردی به حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت چشم من در دوسه کند آیا سرمه بکنم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح است
 بکن و میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید ما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نه مرفوعه و از
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم و در سرمه کشیدن صائم بعضی کرده
 داشتند و اند قول سفیان و ابن البارک و احمد و اسحق اینست و بعضی رخصت کرده اند و قول شافعی اینست آنست
 و در جیب امام ابو حنیفه نیز چنین است و معتضه نیز میگوید که درین باب یعنی در باب امکان و در حدیث دار و مشه کی
 در اثبات آن که انکس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و در صائم سرمه کشید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و حال آنکه روزه دارد و این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابو داود و بیضاکان که متصل آورده
 و اسحق چون ثابت شده است که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میگرد
 و فعل آن در روز مخصوصا در رمضان استیجادی دارد مگر آنکه براسه بیان جزا کرده باشد و اسد اعلم و یکی حدیث
 آنکه در باب نفی از سرمه کشیدن فرمود لقیته الصائم یعنی باید که سرمه بزد و از آن یعنی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو نیست
 است و تمام حدیث این چنین است که ابو داود از عبد الرحمن بن ثمان بن سعید بن هود از پدر از جد آورده که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر میکرد با شتر نزد نوم و گفت لقیته الصائم و گفت ابو داود که یحیی بن معین مرگفت
 این حدیث منکر است و معتضه میگوید که این هر دو حدیث ضعیف است احتجاج را نمی نماید و در باب امکان انقیاد
 و لا اثباتا چیزی نیست صحیح نه شده و الله اعلم فصل در روزه تا فلک عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در روز و نفل یکسان نه بود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نه بود و گاه چندان پیالی روزه داشتی که صحابه گاه از روزه
 که دیگر افطار نه خواهد کرد و گاه چندان پیالی افطار کردند که گمان برنده که دیگر روزه سنت که در آستان آن عادت
 بود و در بعضی نسخ لفظ سنت نیست و در الفاظ هر الموافق لفظ الحدیث نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نه گذشتی
 و آنچنان نه بود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نه بود که تمام ماه روزه دارد و اما ماه رمضان و در صحیحین غیر تا درین باب
 احادیث بطریق متعدد و الفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نه می خواست کسی که به پیغمبر آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم در ماه صائم مگر آنکه میدید او را صائم و نه می خواست که به پیغمبر مگر آنکه میدید مفسط و نه می خواست که به پیغمبر

او در شب مصلی میگرداند که مصی میگوید و نه میخواست که بپایند نام اگر آنکه میدید نام باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی گاه
 بختی و شب و در بیماری و خواب میگذاشت نه آنکه گاه چند شب بیانی نماز کردی و چند شب دیگر گشتی که بیانی و در خواب
 بودی و چنانچه در روز که چند روز بیانی و روزه دار بودی و چند روز دیگر بیایه افطه کردی و این سه مادی در شب شبان
 و رمضان که عوام که عالم به سنت و موافق به تنج و اتباع آن نیستند بیانی روزه دارند و در آن چیزه از فعل و قول آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از عایشه آمده که ندیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که روزه
 داشته باشد تمام ازان باز که در مدینه آمده گمراه رمضان و رجب را روزه داشتن نمی فرمود آنچه در صحیح در صوم رجب آمده است
 که عباد این عقیقت گفت بر سیدم سید بن جبر از از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم که روزه میداشت تا آنکه میگفت هرگز افطار نه خواهد کرد و افطار میکرد و چند آنکه میگفت هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث
 چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نمی و نه از این حکم او حکم سازایم و شورش هم روزه میداشت و هم افطار میکرد
 و چون معلوم شد که هیچ شریعه از روزه مالی نه آشتی این را نیز میگوید که باشد و حکم خاص بوسه معلوم نیست و در مواهب لذت
 میگوید که بعضی شافعی گفته اند که در فصل است از سائر شورش یعنی بر لبه صیام نقل و تضعیف کرد این قول را نورد
 و غیره از محققین مذهب شافعی گفته اند که معلوم نشده است که در سه صله الله علیه و آله و سلم روزه داشته
 آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نمی از صوم رجب رواه ابن ماجه و لیکن در سنن ابن ماجه آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشت صوم در شهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز این صریح
 نیست و در حرم که یکی از شهر حرم است صریح آمده که صوم من الحرم و ترک و هم ابو داؤد و از عید النبی عمر رضی الله عنه
 آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد
 او را این شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قلابة آمده که در بیست و نهم روزه و آن
 رجب و هجرتی گفته که ابو قلابة از کبار تابعین است بی آنکه بوسه از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و شورش
 یافته این چنین نه گوید البته و محجب از مصنف که ذکر صوم شبان که در حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عایشه را
 میگوید که ندیدم من آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر روزه دارند و در هیچ ماهی مگر شبان رواه البخاری و مسلم
 و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شبان مگر آنکه از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی
 داؤد آمده که محبوبترین ماه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در آن روزه میداشت شبان بود بیشتر منقل می ساخت
 او را بر منان و در روایت فسائی آمده که روزه میداشت شبان را یا اکثر شبان را و در روایت دیگر روزه میداشت
 شبان را تمام و ترمذی از امام سلمه بن اوردده که گفت ندیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت و ماه بیانی
 مگر شبان و در شبان و میگوید که ابن المبارک گفته که جائز است در کلام عرب که چون کسی از اکثر ماه روزه دارد و بگوید
 فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میکند و در حال آنکه در شب طعام خورده
 و بکار دیگر مشغول شده انتی و با جمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است در مجازات بحجت مبالغه با وجود
 تفسیر روایت دیگر که در سه اکثر واقع شده مرآن را و صحیح هانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را
 و الله اعلم و حکمت در اکثر صوم شبان از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

که در هر ماه میباشند انچه از سفر و غیره پیدا میشود آنرا جمعی می گرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام است میگرد
میباشند و درین معنی حدیثی ضعیف نیز از خبرانی و راوسط روایت کرده اند و بعضی گویند که آنرا از جهت تقصیر
در شعبان میگردد و درین باب نیز حدیث آمده ولیکن این حدیث ضعیف است و ادلی آنست که در حدیث دیگر آمده
که صیغ ترازین امادیت است و آنرا فسانی و ابو داؤد و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتیم
یا رسول الله: می بینم تا که روز دمیاری در پنج ماهی چنانکه در ماه شعبان فرموده این ماهی است که غافل از مردم
ازان در میان رب و رمضان پیوسته میشود و در سه اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که در پیشگاه
عمل من و من صائم یا غنم پس بیان کرد درین حدیث مکتب روزه و شستن در شعبان نه ماه هاسه دیگر یعنی دس ماهه
مغفوت است بدو ماه شریف رجب که شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم ازان غافل اند و گمان می برند که
صیام رجب فاضلتر ازان باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهریت کفر نوشته میشود و در سواد
احمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه
پنجم ماه از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشتن در شب نصف شعبان است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام
شعبان میکرد و بعضی گفته اند که کثرت صیام در شعبان سبب ترین و احیاناً دو سه خدا و صیام رمضان است تا در آن
رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر ازان لذت و ملاوت صوم یافته باشد و الله اعلم قهر بر تقدیر کثرت صیام شعبان
معارض نشود یعنی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم ایوین و همچنین نبی که واقع شده است از صوم نصف شعبان
شعبان زیرا که نبی در حق کسی است که آن ایام داخل ایام عادت صیام دس نه باشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نه کند
رمضان را بر روزه یک روز یا دو روز مگر مری که عادت او بود که روزه میداشت پس گوید بار در آن روزه را در نزد
نیز از ابی هریره آورده که بنبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تقدیم نه کنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق موسمی باشد
که عادت دارد یکی از شما پس نبی در حق کسی است که هلا در شعبان روزه نگیرد و چون رمضان نزدیک رسید شرف
در صوم کند و این معنی به بعضی نکات که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد و الله اعلم و در سه سوال میفرمود
که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام و هرست ماه مسلم و الشریعه و ابو داؤد و ابن ابی ریحان الانصاری
و وجه آن ظاهر و مشهور است ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم و هر بر تقدیر سه خواهد شد که تمام عمر بدان و ناکند و از
در هر سالی که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان حدیث آمده که گفت کسی که روزه داشت رمضان
و شش روز دیگر بعد از آن حاصل شد او را روزه تمام سال بمن جبار بکسنته نله عشره انما له و رواه ابن ماجه و شرط
نیست که بیایه دارد بلکه در مذنب ما اگر تقرب کند بهتر است و دور تر از آنکه است و تشبیه بقصداری چنانکه در فرق مذکور است
و روزه عاشوره البته روزه و شستی چنانکه در حدیث فسانی از حفصه آمده که چهار چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشره ذی الحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشورا است
افضل و اکمل آنست که سه روز بار و دهم یک روز پیش ازان و یک روز بعد ازان مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را
بدار و مرتبه سوم آنکه دهم را علی الاقرار و چهار روز که عاشورا و عاشورا بعد و قصر و عاشورا نام روز دهم از ماه محرم است و
بشن دهم کرده اند که نام روز نهم است و برای تسخیه روز نهم با عاشورا محکف کرده اند و از اخباری اهل اهل فخر نموده اند زیرا که عزیمت

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آنرا در خوانند و یوم ثالث را از ایام در رنج خوانند باین حساب و در هر
 عشر باشد و نشاء این و هم حدیث ابن عباس است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آدم بر این عباس و پسر سیدم
 از دے که خبره ملا از صوم عاشورا میں گفت ابن عباس چون ہلال محرم را پہنچی شمار کن و صبح کن روز تاسع و رطایق
 کہ روزہ دارے گفت آری روزہ میداشت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین روز گفت نعم امام نوے میگوید کہ این
 تصریح است از ابن عباس کہ مذہب دے آفت کہ عاشورا نام روز نهم است و این سخن محل نظر است زیرا کہ آنچه بصریح
 معلوم ے شود از کلام ابن عباس است امر بصوم یوم تاسع است و آن در سنت آمده یا روز عاشورا و یومین روز عاشورا
 بر طور و شهرت و علم سائل کہ اشت کہ آن یوم عاشور است پس ارشاد کرد و سائل را بصیام یوم تاسع یا دوی و خبر داد
 بفضل رسول بہ تنزیل عزم دے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سال آینده بر آن بہ منزل فضل چنانچہ بیاید و در حدیث بخاری
 و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذی از عائشہ آمده کہ قریش در جاہلیت روزہ عاشورا ے داشتند و رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز میداشت و گفتہ اند کہ نگاہ داشتن قریش صوم عاشورا شاید کہ تبلیغی از شرع سالف
 باشد و لهذا تعظیم میکردند و او را و کسوت می پوشانیدند و دے کوہی معظمہ را و از عکرمہ آورده اند کہ گفت گناہ ے
 کردہ بودند قریش در جاہلیت و عظیم شد ترس آن در دلمان ے ایشان میں گفتہ شد مرا ایشان را روزہ عاشورا
 تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در صحیحین از ابن عباس است کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ہمیدہ آمد یہود را وید کہ درین روز روزہ میدارند پرسید کہ این چیست گفتند روز ے عظیم و صلح است کہ نجات داد
 پروردگار لٹاے دے موسی و بنی اسرائیل را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانہ گفت روزہ دہشت موسی
 در دے و امر کرد بدان پس ما نیز روزہ میداریم میں گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما را روزہ نزد یکتریم
 بوسی علیہ السلام از شما میں روزہ داشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و امر کرد بدان و در او اہل استیلا
 و موافقت یہود و محبوب میداشت در آنچه نمی کرده نہ می شد بآنکہ صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفتہ اند
 کہ مگر علم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از این خبر از یہود بوسے یا بقرآن بود یا خبر او بدان جماعہ کہ باسلام
 در آمدند از علمائے ایشان مثل عبداللہ بن سلام و امثال دے و الا خبر یہود در ویانات و شرائع مقبول نہ بود و بعد
 از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود ہر کہ خواہد روزہ عاشورا بدارد و ہر کہ خواہد نداد
 و کسے را فرمود تا نداکرد در حوالی مدینہ بدان و این ظاہر در آفت کہ صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از
 نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکہ مذہب حنفیہ و بعضی شافعیہ است و بعضی از ایشان گویند
 کہ صوم عاشورا ہمیشہ سنت و مستحب تا کہ بود و بنزول فرضیت رمضان تا کہ استحباب رفت و اصل استحباب کمتر
 از وجہ اول باقی ماند و این قول بعید و محض تاویل است بآنکہ تاکید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین صوم
 دائمی است و بعد از فتح کہ چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن ہشتاد و یاففت مخالفت اہل کتاب محبوب
 و دہشت و خوات کہ اظہار مخالفت ایشان کند و ترک تشبہ با ایشان نماید و افراد و تفضیص یوم عاشور بصیام و فرمود کہ اگر سائل
 آیندہ در ایام روزہ دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنیم او را با صوم یوم عاشور حدیث مسلم کہ از ابن عباس آورده کہ گفتہ یارسول
 این روز ے است کہ یہود و نصاری ے آن را تعظیم ے کنند فرمود سال آیندہ انشاء اللہ تعالی روزہ دارم روز نهم

اولت کند بیان که غرض و نیت روزنامه از جهت مخالفت اهل کتاب است از جهت آنکه بعضی قوه هم کرده اند که بمقت
 و معیار و دریافت یوم باشد است چنان سخن مینی بر احتمال قصیده یوم ناشی است با شورا و متفق شد که آن معنی نیست
 و در روایت احمد و بران از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده روز دوازده و دوازده و دوازده
 و مخالفت کند و در سه یهود و در دوازده و در یهود پیش از دوازده روز و در سه و در یهود و در دوازده و در یهود و در دوازده و در یهود
 اولت کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم باشد پس مراتب موم عاشورا سه باشد چنانچه متصف گفت و لیکن در مبهم
 ناسخ و عاشورا حدیث بسیار است و لهذا مصنف صیام عاشورا و عادی عشر را هر چند درین صورت نیز مخالفت بیاورد
 ظاهرا هر شود از جمله مراتب نساخت و قول دس که گفت و اما در هشتم روز نهم علی الفراهه مخبر است از سنت یهود و است
 مرفول بعضی از علما را گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است و این حاصل میشود بکلی ازین دو امر یا بنقل عاشورا
 بتاسع یا بعنم تاسع یا عاشورا که انصاف الیها پس یعنی اگر چه غرض مخالفت ایشان است اما اصل روز عاشورا باید بشمار
 اظهار مخالفت و نیز اشارت است بر و قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید که لا یخفی و اما روز نهم را که نام روز
 نهم است از دس و دوازده و در دس فصل تمام دارد بلکه فاضل تر است از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی امام
 آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صیام یوم عرفة کفارت دو سال میگردد و سال گذشته و سال آینده و یوم
 یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این بحجت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام است و
 صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفة منسوب بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و صوم وی از شریعت مظهر اوست
 و لیکن عادت شریف این بود که اگر در حج بودی افطار کردی و چه افطار کردی و افطوری بود بر لیس دعا و اجتهاد و
 کوشش در آن و دیگران را نیز نمی از صوم کردی چنانچه ابوداؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و مسیون و آورده که
 مردم شکایت کردند نزد دس از صیام روز عرفة پس فرستاد بمیون شیر و دوشیده بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بمیون و دس و بخاری
 و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که بنشیند صلی الله علیه و آله وسلم افطار کرد و بفرستاد
 بمیون و دس ام الفضل شیر پس بنوشید آنرا و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر نیز آورده
 و حدیث ابن عباس صحیح است و تحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با بنی بصره صلی الله علیه و آله وسلم
 در روز نداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یعنی عرفة را و ابوبکر و عمر و عثمان و روز نداشتند ایشان بنی بصره
 و امر بان نیکنم و نهی نیز نکم و میگوید که غل بر نیست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند لعنه افطار را تا قوت یابد بان مرد
 بر و نادر و بنی از اهل علم روز نداشتند انتی و دیگر وجه و افطار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عرفة در حج آنکه
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حج مسافر بود و از مدینه آنها رفته بود و افطار در سفر انقضاست و مطاف نذر بعض
 و نذر وجود مشقت نذر همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد و در دعا و دیگر وجه آنکه حج حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکرده است و دیگر آنکه روز عرفة اهل موقف عرفان را
 یعنی حج را و زجید است اذن را که اجتهاد ایشان در آن روز همچون اجتماع دیگر گناست در عید گاه و در حدیث
 حضرت بنوی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر

و در دوشنبه یوم عید و یوم آخر دایم می عید تا اهل الاسلام فرمود که روز عرفه یعنی در چ روز و نهم یعنی روز عید اضحی و
 در روزهای شنبه که سه روز زیاد و روز دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید ما است که مسلمانانیم و فصل جمیع
 گذشت که چون در عرفات کردیم یوم الکلت لکم الایة و ازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
 بهمت سرور بزرگوار این آیت عید نه گرفتند امیر المومنین عمر در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود
 یعنی یک عید چه باشد و عید است پس معلوم شد که روز عرفه مرا حجابان را روز عید است و صوم در روز عید اگر چه حکما باشد
 کرده و روز شنبه و روز یکشنبه و بعضی اوقات روزه دینی و غرض ازین مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث
 ام سلمه بیوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از رسول الله که ایام کان رسول الله که ام روز ما است که بود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم اکثر با صیاما بیشتر روزه دارنده فالت گفت ام سلمه یوم السبت والا حد روز شنبه و یکشنبه بود
 که روزه بیشتر میداشت نسبت به روزهای دیگر و لیل و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سبب روزه
 داشتن روز شنبه و یکشنبه آنها را یوم عید المشرکین این دو روز روز عید کافران است شنبه عید یهود و آفت و یکشنبه
 عید نصاری تا ما احب ان اختلفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان
 و سر در کتب مصنف حکم بیوت این حدیث کرده و در مواهب کدنیه این حدیث از کرب مولای ابن عباس بر روایت
 احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ام سلمه تا پرسیم او را
 ای ایام احدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر است و شناخته نشود و حال و سبب روایت میکند از سبب
 عبد الله بن محمد بن عمرو و سبب نیز مجهول الحال است و شاید که مصنف آنرا با اسناد و گیر یافته باشد که ثابت است و الله اعلم
 و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی و ابی داؤد و غیر جمیع از عبد الله بن بسر را ناخت وی که همانام دارد آمده که فرمود است حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم روزه نه دارد به روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است
 اگر چه نه روزه باشد و اگر نه یا بدی از شما یعنی چیزی که بان اظهار کند مگر پوست انگور و یا چوب و زنی باید که بخاید
 نرانی بدان اظهار کند و روزه خود را بشکند و ترمذی گفت هذا حدیث حسن و معنی کراهت در و سبب آنست که
 فرمودند یوم السبت را بهوم یعنی روز شنبه تنها روزه دارد زیرا که یهود تعظیم اسم این روز می کنند و الا اگر جمیع کنند
 روز دیگر چنانچه جمیع یا یکشنبه کرده نه بود و لهذا ابو داؤد و ترجمه کرده بباب النبی ان یخص یوم السبت بالصوم پس
 ما را نه بود این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواهب اللدنیة اگر گفته شود که یهود تعظیم این روز میکنند و
 ادر عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت ایشان است نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد
 شد خواه منضم با روزه دیگر و آبش میتوان گفت که در افراد روزه درین روز چنانکه بوجه مخالفت ایشان است
 چه منضم نویسنه از تعظیم نیز هست پس ضم کند بوسه روزه دیگر تا توهم تعظیم که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع
 دو یا که در ضم روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد و تعظیم و الله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه
 که مسلم نبود که دائم روزه دارد و از صیام و هر نفی میفرمود و در حق صائم الله هر گفته لا صام و الا فطر یعنی آنکه همیشه
 روزه دارد و روزه داشتن عادت و خوبی او گردد و ولدت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت است از او
 ت شود و مقصود نفی فضیلت آن صیام است و بدانکه در نفی و انکار صیام و هر عادت کثیره بطرق متعدد در عبادت

کثرت و تعدد آمدن که با وجود اخراج بران اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن در حدیث عبدالمطلبین مروی است
 است که بنایت موعود بر بنیام لیل و صیام چهارچون خبر کثرت و دوام صیام و سه یا شصت صلی الله علیه و آله و سلم
 رسید او را بتسلیم و زیور و پیش کرد و فرمود جسم ترا بر تو حق است و نفس ترا بر تو حق است و زوجه ترا بر تو حق است هم روزی
 دار و هم نفس از کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب و دو سه بر چند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد و اول
 فرمود که ترا یک روزه پس است و هر هابی گفت یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه
 بر هابی حکم صیام و هر دار و پس و سه الحاح نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر از ان طاقت دارم پس آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم زیادت میگردد پنج و هشت و نه و ده در هر هابی و ده هنوز الحاح در زیادت میگردد و ده یا هشت
 یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار بان رسید که یک روز صوم دارد و یک روز افطار کند و صوم و افطار را در میان
 این است و زیادت بران قضا قبول نگردد و تجویز نه نمود و فرمود هر که صوم و هر دار و دو روز و رایتی صوم ابد دارد و در هر روز
 و نه افطار و این را که فرمود و آورده اند که عبد الله بن عمرو چون بیست و نیک گفت ای کاش مثل بیست و نیک بیست و نیک
 صلی الله علیه و آله و سلم و مختار نزد الله را بعد در آنچه ظاهر است هفت است هین است غایت تاویل و توجیه این است که
 نزد در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم و هر بر تقدیر است متحقق پذیرد که روز غدیر و عید الفطر و عید الفطر و عید الفطر
 تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد که است و صوم و هر زیاده باشد و میگوید که این
 مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انستی و پوشیده اند که نظر
 بسایق احادیث دارد و در منی از صیام و هر ظاهر شود که علت آن نه صیام ایام منیه است بلکه سبب آن تجاوز و هر
 از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت و ریاضت است و منما آنست
 افضل الصیام صوم دائمی که یک روز روزه دارد و یک روز افطار کند و گفته اند که این سخت تر و بریاضت نفس و ریاضت
 و سلوک طریق اتباع و امتثال اعلی و ارفع است از همه و با الله التوفیق و عادت حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود
 که بسیار از روزها در خانه درآمدی و پرسیدی که بیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزیست حاضر نیست اگر چه قدرت اعتبار
 و تکمیل آن بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصیرح در حدیث نیست و لیکن این
 مفهوم میگردد و در بعض اوقات نیت روزه قنوع کرده بود و روزه تمام نگردد و در میان روز افطار کردی این چه
 جز و یک حدیث است که مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عائشه روایت کرده اند که گفت در آمد بر رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم روزی و فرمود آیا چیزیست هست یعنی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله نیست چیزیست فرمود پس من اکنون
 معانئم بیشتر آید روزی دیگر و بر سید آیا هست چیزیست از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هر یک کرده شده است ما را حبس و
 حبس طعامی است که عرب از خراف و قروت و روغن می سازند فرمود بیا که امروز صبح بر روزه کرده بودم پس بخور و آزار
 روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزیست نیافت و نیت روزه کرد و بیرون رفت و باز آمد و پرسید و این طعام
 حاضر آمده بود بخور و در روایتی در آخر حدیث این نیز آمده که عائشه میگوید که گفتم یا رسول الله در آمدی تو بر من روز
 صائم بودی پسترن بخور و پس حبس را فرمود هر که روزه قطع دارد و بمنزل امروزی است که بیرون آورده صدقه از مال خود
 بهر چه خواست از ان بردارد و هر چه خواست نگاه داشت و ترمذی و ابوداؤد و از ان آویخته اند که گفت بودم نش

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آورده شد چیزی از جنس نوشیدنی پس نبوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن و آنچه بانی نامزدین داد پس نبوشیدیم و گفتیم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود
 سائلم متلعز ای نفس خودت و در روایتی امین نفس خودت اگر خواب روزه دارد و اگر خواب افطار کند و در روایتی
 آمده که ام فانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله گناهی کرد ام استغفار کن بر من فرمود چیست گفت روز دار
 بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آنرا قضا میگردی گفت لا یا رسول الله فرمود پس حذر میکنند اگر قطع بود
 ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جائزست در نماز و از شب لازم نیست و این در نفل باتفاق است میان
 امام ابو حنیفه و شافعی و احمد و پیش شرط آنکه قبل از نفل بود و روایتی از شافعی بعد از نفل نیز جائزست و قول اهل
 از ایشان صحیح ترست و امام مالک بشرط میکند نیت را از شب و در روزه نفل و این حدیث را ما و اهل میکند آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اخبار کرد به نیتی که سابقاً داشت از شب تا نشاء نیست و این خلاف ظاهرست از سابق حدیث
 و متفق است که فاذر قول و سه فانی صائم و در روایتی که فانی از نفل صائم خلاف ظاهر ترست که یا لا یخفی و مشک
 بعد نیتیست که نزدی در جامع خود از حقه آورده گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه نیت کند روزه را
 پیش از فجر پس نیست روزه ملود را و گفت نزدی این مخصوصست نذر و اکثر بغیر قطع اما در قطع مباحست نیت بعد از
 صبح و نزد امام ابو حنیفه روزه رمضان و نذر معین نیز به نیت در نماز جائزست و شافعی و آئمه دیگر را در اینجا خلافت
 و مشک ایشان این حدیثست که لا صیام لمن لم یؤبأ لیل و شیخ ابن الهمام گفته که صیام لا صیام لمن لم یؤبأ لیل
 بالفاظ مختلفه و طرق متعدده آمده و در رفع و وقف آن اختلافست و بعضی طرق وی حالی از ضعیف نیز نیستند
 و دلیل امام ابو حنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابیست که در سنن ابو حنیفه از ابن عباس ثمریست که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود هر که خورده است باید که نخورد و رقیبه روزه هر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روزه
 درستست و حدیث لا صیام لمن لم یؤبأ لیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از پیش این عبارت اراده این معنی
 آمده است ولیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در هدایه آورده است مستغربست جدا و معروف
 و این حدیث آنست که امر کرد که نذر کرده شود در مردم که روزه دارند و فاذر اینست که شهادت اعرابی در شب بود
 و الله اعلم و گفته که طی اوی استدلال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمه بن الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا نذر
 دادند که هر که خورده است نخورد و رقیبه روزه هر که نخورده است روزه دارد و عاشورا در آنوقت فرض بود بعد از آن نسخ شد
 چه صیام رمضان پس معلوم شد که هر که معینست بر و سه روزه روزه معین و نیت نذر کرده آنرا از شب کفایت میکند
 و در نیت در نماز و نیت کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین واجبست نیت آن از شب
 باتفاق و نیز مستفاد میشود که افطار روزه نفل بعد از جائزست و نذر واجب کمتر از نیت معینست و نزد امام ابو حنیفه و احمد
 و درین دو روایتست در روایتی جائز نیست مگر بعد از ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عملست و ابطال عمل
 منهی عنه است لقوله تعالی و لا تبطلوا اعمالکم و در روایتی جائزست زیرا که قضا عطف است فلا باس و در وجوب
 قضا صوم نفل نیز اختلافست نزد شافعی و بعضی الله قضا واجب نیست مطلقاً بحکم این احادیث که مذکور شد و نیز متلعز
 متبرعست تبرع لازم نبود و نزد امام احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام فانی نزد ایشان این چنینست که آنحضرت

مسئله اولیه در آنکه مسلم فرمود اگر این روز و توفیق من رمضان است قضا کن و روزه دیگر بجای آن دارد اگر کسی است
 اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی کن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیست کرده و بر نفس خود واجب گردانی و بر نفس
 افطار کرده واجب است قضا و اگر شب است واجب است امام محمد این را بر نذر حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول وی که گفت
 واجب گردانید بر نفس خود اگر چه ترا نذر را با یجاب بنفس اینجا همان اجماع بر نیست و غرض باشد و نذر امام ابوحنیفه و
 مالک در صوم نقل قضا واجب است مطلقا زیرا که آنجا ادایافت و بوجود آمد عمل است و قربت است پس حیانت آن از
 ابطال و منفی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و منفی واجب شد قضا و نذر و عبادت نفس خود را و نذر
 یا نماز بشریح لازم گردد چنانچه بند و چون لازم شد بفقض آن قضا واجب بود و موطا و ترمذی و ابو داود و ابن
 حبه بخاری آورده اند که گفت بود من و حفصه زوجه دار پس پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را و نذر دیم از آن با دهی
 در آن روز خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شبی گردا من حفصه و مبادرت کرد و کلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن
 الخطاب که از همه پیشی و مبادرت میکرد و در کلام و طلب خبر و سوال از علم و سے نیز همیشه مرصیه پدر خود پیشی کرد و از حضرت
 پیغمبر یا رسول الله را روزه دار بودیم و طعامی که اشتیاق آن داشتیم پیش آمد و از آن بخوردیم فرمود قضا کنید و روزه
 دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطریق متعدد ثابت شده و مشکواید قوسه از اهل علم از صحابه و غیر هم این حدیث
 رفته و مذمب مالک نیز همین است و حدیث عائشه نیز از وجوب قضا و عدم آن ساکت است و در صحت حدیث امام مالک
 معالمت که اقا لود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود من نزل علی قوم کس که فرود آید بر قوسه فلا یسومن
 قطوعا پس باید که نگاه نه دارد و روزه نفل را لا باذنهم مگر باذن آن قوم شاید که او را صیانتی و نکر طعامی کنند و بر روزه
 داشتن وی راضی نه باشند و اگر موقوف است بر عرفا و استخراج ایشان باشد بهتر است و اگر او را به صیانت طلبیده اند
 خود البته روزه نه دارد و اگر داشته باشند بشکند که صیانت عذر است اما در سنا و این حدیث ظن کرده اند ترمذی این
 حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده و گفته این حدیث منکر است نمی شناسم هیچ یک از ائمه
 که روایت کرده باشند این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه و در نهی از صیام امرأه بی اذن زوج نیز صحیحین
 حدیث آمده و در روایت ترمذی و ابی داود آمده من غیر رمضان و اگر هست داشتی که کسی روز جمعه را تنهیس کند بر روزه
 و میفرمود که این روز عید شاست و در روز عید روزه دارد مگر که پیش از آن یا پس از آن یک روز روزه و اربعه
 آنکه کرده نه بود و مسلم در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه در مواهب لدنی از امام نووی نقل میکند که گفت مالک
 در موطا گفته نشدیدیم هیچ یک از اهل علم و فقه را کسی را که اقتدا کرده شود بوی که نمی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام و سه
 حسن است و تحقیق و دیدم بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه و تحریمی نمود آنرا و گفت نووی این سخن که
 مالک گفت موافق رطه خود است و رطه غیر رطه خلاف رطه است و سنت مقدم است بر رطه و سه و رطه غیر وی
 و تحقیق ثابت شده است در سنت نهی از روزه جمعه پس متعین و محتمل باشد قائل شدن آن و مالک مخدور است چون
 نه رسید بوی حدیث و داود و سه که از اصحاب مالک است نه رسیده مالک را این حدیث و اگر می رسید
 مخالفت نه میکرد آن را متعین بد آنکه صیام سنون از آنچه معصن ذکر نه کرده و در احادیث صحیح و روایاتی که صیام
 بام مین است که مشهور است و آن سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا

از امام محمد

صیام دهر داده و ناکید تمام نموده است تا آنکه در سفر و حضر آنرا ترک نه میکرد و رواه النسائی عن ابن عباس و امت راضیه بدان امر میکرد و در حدیث ابی داؤد و نسائی از عبد الملك بن لیثان از پدرش آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد مارا بصیام لیالی هفت سیزده و چهارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ای ذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدواز سیزدهم چهاردهم و پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی ندارد هر سه روزه که باشد ثواب صیام دهر بر آن مترتب گردد و لیکن صوم این سه روز افضل است و اکمل و در اکثر احادیث وقوع یافته و در بعضی احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمر و بن العاص گذشت که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد و از فضل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدویه از عائشه پرسید آیا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید که کدام ایام شهر میداشت گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نشود و روایت کرده اند صاحب سنن و تصحیح کرده اند از ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان این است و سننوی از ماری حکایت کرده که استحب است نیز صیام ایام سو جمیع اسود مقابل ایام بعضی و آن بیست و هفتم و دوازدهم از دوی و ایام معین راجع است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیح و بجهت آنکه مبادی شهر است و خیر الامور او ساطع و زمانه در آن ایام نورانی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خوف قمر و غلبه درین ایام بشود و اما مومنین بجز عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خوف و بعضی ترجیح ایام اول ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی الناحیه آخرات و گویند مختار غنی این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم و بیست و پنجم منقول است از ابی الدرداء و گویند که روزه مالک بن انس این بود و نزد بعضی اول کل عشره که اول و پانزدهم و بیست و یکم بود و این منقول است از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چهارده و نزد بعضی از اول شبیه که در ماه آید و دیگر از اول سد شبیه و در ماه دیگر از جمعه و بکذا و این منقول است از عائشه و نزد بعضی اول شبیه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه و نزد بعضی از اول دوشنبه که در ماه آید و از اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه و پنجشنبه و روزه داشتن از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده پس ابتدا کردن آن افضل باشد و نزد بعضی سه روز از اعلی التبعیین و بالجمله سه روزه در هر ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماور گشته و هر کسی بمقتضای خبری و اثری که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن دلوفینی اثبات نموده ترجیح کرده است و لیکن اشهر و اظهر اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بعضی است و اکثر علماء بر آنند و در خصوص آن احادیث صحیح کثیره درود یافته است و بانه التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و مشک نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید و روزه حرام است و ابو داؤد و نسائی از بعضی از اوج مطهر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت دیگر آمده روزه میداشت عشر الیعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داؤد از عائشه آورده که گفت نه ویدم من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت دهه ذی الحجه را معافات بدان ندارد

چه باشد شفته رویت خود گردید یعنی صوم شایه که داشت باشد و فاشه آنرا ندیده و دانسته و شایه که از آن یاد
 مشرب که باشد نیز احوال مشرب است و واثق بود آن شربت صلی الله علیه و آله و سلم را منی از صوم باشد از من و
 سفر و مانند آن و توانم که مراد فاشی صوم تمام شده باشد که عرفه از آن نایب بود و دل صوم یوم و من معلوم شد که در شب
 افطار نیز بود و الله اعلم و از آنکه فاضل مطلق عمل مسامح در عشره ذی الحجه درود یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در
 صبح بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود غسل الله علیه و آله و سلم نیست هیچ ایام که عمل مسامح در آن دشمن بود
 عمل کردن درین ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صبح ابی عوفه و صبح این جهان از عابرا آمد که در هیچ ایام
 فاضل از ایام عشره ذی الحجه بود و گفته اند که اگر کسی نذر کند صیام افضل ایام سه روز باشد و در این ایام و اگر نذر
 روزی از ایام کند بجز و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد و روز جمعه باشد و وجه در فضیلت ایام این عشره
 که درین ایام اعمات عبادات از صلوة و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیرست نه غیر آن اما در باب بیان ظاهر است
 و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لایه فضیلتی مرا آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای
 عشره ذی الحجه فاضله است از جهت وجود روز عرفه و نحر در آن شبهای مشهوره اخیره رمضان از جهت وجود لیله القدر
 در آن پس از روزهای این فاضله است و از شبها آن و ذابوا القول الفضل و علیه التحویل و در صیام شهر محرم نیز فضیلتی
 واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و اما در بیاید در آن واقع شده و در بعضی اما در بیاید آمده که اعمال بندگان
 در حضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عزم کند میشود پس دوست میدارم که عزم کرده شود
 اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول الله علیه و آله و سلم از روز دوشنبه
 فرمود و درین روز متولد شده ام و درین روز بموت شده ام و فاسی از اسامه بن زید آورده که گفت یا رسول الله
 من میبینم ترا که گاهی چندان روزی سیداری که گویا افطار میخوری که گویا پنهان افطار میکنی که گویا روزی سخاوتی داشت
 مگر در روز که در ایام صیام تو داخل آید در ضمن آن روز میباری و الا بعد میباری در آن فرمود که ام و روزانه
 آنها گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهای آنکه عرض کرده میشود و آنها اعمال بر بندگان عالمین پس است
 میدارم که عزم کرده شود عمل من و من صائم باشم و الله الموفق فصل در بیان اعتکاف اعتکاف در لغت معنی
 حبس و کث و لزوم و اقبال برشته آمده و در ضرع کث و در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص آن در ظاهر همیشه تعقیب است
 مگر در است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی تازمان و فوات چنانچه در بعضی از حدیث
 فاشه آمده از هر سه گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عبادت
 دیگر از اولی گاهی میکرد و گاهی نه میکرد و بخلاف اعتکاف که هرگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نه گشت بجهت آنکه راجع
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت امر بفعل و آنکه بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه
 تعقیب کرد بلکه گفت من احبب من ان یکنفک فلیفعل كما جازنی النبی من فرمود هر که خوش دارد که اعتکاف کند گویند و حق آنست
 که ترک اعتکاف از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیست و نه روز و لیکن ثابت بود چنانچه معلوم گردد و در
 بعضی گفته اند که مستحب است استحباب نماز و صواب آنست که بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف مندرست و مستحب
 و در عشره اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند با بیست و نه شرط مسجد و اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه االی که جائز دانسته است

آنکه در هر مکان و در داشته اند حقیقه زمان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و ملا مسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جماعتی سازند و آنرا حکم مسجد نه دادند و قول قدیم از شافعی نیز هم برین است و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف مرآت مسجد باز و ج خود درست است و این قائل است امام احمد و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از راجع بطور اول اعتکاف در مسجد دلالت دارد بر آن و لیکن من بحسب مصلحت بود چنانکه بیاید باز امام ابو حنیفه و امام احمد مخصوص شده اند اعتکاف مرد را نه مسجد که اقامت کرده میشود و در وی صلوة خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نه گردد و باعت خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز از آن نه شود و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است اگر چه گذارده نه شود و در صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست و غیر مسجد جماعت و نقل جائز است و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قوی از شافعی نیز چنین آمده و در حدیثی گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعض مخصوص بسا جملته که مسجد مکرم و مدینه بیت المقدس است و بعض مسجد که و مدینه و بعض مسجد مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای است و در بلاد اسلام در مساجد خود با اعتکاف می نمودند و هیچ کی را بر آن انکاری نه بود و هم اعتکاف را درین مساجد فضلی و شرفی خواهد بود که مسجد دیگر را نیست و دیگر اکثر شدت اعتکاف را حدیثی معین نه بود و تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل مدت است نزد بعض یک ساعت بس است و لهذا گفته اند که هرگاه که در مسجد و آید باید که نیت اعتکاف کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که جود معتبر نیست و نزد بعض یک روز و نماز روز نه حقیقه نیست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نه کند جائز و در یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را صوم دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از صوم نیز گنجایش دارد یعنی دهه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکاف بود و ثمره اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نه بود که آن محل صوم نیست و مصنف در مقام تأیید و تصریح اشتراط صوم آمده و توطیه و تمهید آن میگوید چون اعتکاف سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت است و موجب درمی از خلق و واسطه زوال اسباب تفرقه و هجوم اخبار و این مقاصد در حالت روزه و بجهت عدم اشتغال بعلوم و تمهید اسباب آن حصول صفائی باطن خصوصا در آخر رمضان اکمل و افضل است لاجرم بشرط اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر است از ماه رمضان و مردی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی روزه معتکف شدی و رویتی و عائشه زینب و غیره کرده اند و میگوید لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث این است که عائشه گفت سنت نبی کتف اینست که عبادت کند بعض را و حاضر نشود و جنازه را و مس کند یعنی جماعت کند اما در او و با شریعت کند او را و بیرون نیاید که چیزی را که چاره نیست از آن و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع آنست که مسجدی است که در نماز پنجگانه جماعت اقامت مییابد و امام ابو حنیفه و مالک قائل اند با اشتراط صوم و جماعت ایشان انجیدیت است و روایت حضرت بنی صلی الله علیه و آله و سلم بر آن و لیکن اشتراط صوم مراعات واجب را با اتفاق روایات است و اعتکاف نقل را در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط است اگر التزام نذر از امام احمد و روایت مشهور عدم اشتراط که بنزد ابی حنیفه و مالک ایشان بعد از نیت است که بخاری و مسلم آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که . . . الهیت نذر کرده بودم که . . . حرام اعتکاف کنم حال آنکه جماعت فرمود و خاکم نذر نه

آخر حال و بانی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری روایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در و سه ذکر
 اعتکاف عشره و سطر کرده و لیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتکاف
 فرمود عشر اول زینسان پسترا اعتکاف فرمود عشر وسط و رقبه ترکیه پستر بیرون آورد و در مبارک خود را از رقبه
 فرمودن اعتکاف کرد و عشر اول را و طلب کرد و این شب را یعنی شب قدر را پسترا اعتکاف کرد و عشر وسط را
 پس آمد برین فرشته و فرمود آن شب و عشر او خراست پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند
 و عشر او خرد و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پستر فراموشش گردانیده شد مرا و پیچید دیدم خود را که سجد
 یکم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر او آخر و طلب کنید او را در هر و تراز عشره یعنی
 بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم را وی میگوید پس باز دید در آن شب باران و
 سجد نبوی از شاخانه خرابو و پس چنگید و دید و چشم من رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم و بر جبهه مبارک
 در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که تری و در و سه مبارک و آب و گل و صبر

یت و یکم و صاحب مشکوٰۃ میگوید که در روایت عبد الله بن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی
 نماز صبح بگذارد و سه و در مختلف در آمده و مختلف خیمه بود که در مسجد نصب میکرد و در آنجا خلوت میکرد و این حدیث را
 رشکة از ابی داود و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز هست و در حدیث طویل که در باب ضرب قیاس
 زواج مطهره و بر داشتن آنها و ترک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتکاف در آن رمضان مذکور شد و با جملة
 روایت در آمدن بجنات علماء اختلاف است و از این و تری و سه و بیست و نهم روایتی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز
 صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتیاج ایشان باین حدیث سبب دانسته مذاهب اربعه و طائفة غیر ایشان نیز میگویند
 که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و تری و سه قول احمد باطل الله
 دل ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بجنات و انقطاع و خلوت گرفتن در و سه بعد از
 نماز باراد بود آنکه وقت ابتداء اعتکاف و در آمدن مسجد به نیست آن درین وقت بود بلکه آن پیش از
 غروب بود و شب بیست و در مسجد می فرمود چون نماز صبح میگذارد و در خلوت میرفت و در خیمه که بر لای وی میزدند
 بعد از آمدن درین معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگرفت حجّره از حصیر کذا قال الطیبی و مشک
 نیست که این تاویل از ظاهر حدیث که در و سه واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز
 فجر و سه در آمد و مختلف خالی از بعد سه نیست و لیکن چون در اکثر احادیث عشر او آخر واقع شده بلفظ مذکور مراد
 بدان لیلی خواب بود و عشر لیلی جز در و سه و اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نه پذیرد و بدر آمدن در وقت صبح
 یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و نیز اول محتمل است و وجود شب قدر در شب بیست و یکم است و عمدۀ مصلح در اعتکاف در آب
 شب قدر است پس باید که ابتداء اعتکاف ازین شب بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حنانه خود
 یا نه سه الا بر لای قنای حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقید ساخته اند
 حاجت انسان چنانچه در کتب مسته از عائشه آمده که چون با اعتکاف می نشست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 نزد میکرو در مبارک خود را بمن بین میثانه می کرد و در نه می آمد و در خانه مگر بر سه حاجت انسان یا سائفا حدیث عائشه

از ایابی داد و گذشت که مثل است بقیل آنچه نکند متکلف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را بپوشان
 و غایت غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت بدیهه که گفته است مکث نکند بعد فراغ از طهارت بر آن مشتمل
 و نزد بعضی طعام و شراب اگر کسی نه داشته باشد که برآید و نه یار و نرسد در حکم آنست و مخرج بجمعه نزد کسی که اعتکاف
 در جامع شرط نمیکند نیز داخل حاجت است چه و نه اہم حایج و یتیم است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف در غیر
 مسجد جامع برآمدن برآید جمعه لازم آید و اگر توقی در مسجد جامع رود ضرر نه دارد اما بی ضرورت توقف نکند و باید که
 در مثنی بوقار بود و نه شتابی کند و نه مستی و احادیث در عیادت مریض و شہود جنازه مختلف آمده و بعضی جواز را داخل
 بر اعتکاف و فعل و عدم جواز را بر غیر آن حل کرده اند و نزد امام ابو حنیفہ اگر یک ساعت بے عذر برآید اعتکاف فاسد بود
 و در ذیہ گفته که این در اعتکاف واجب است کہ نذر کرده نہ در اعتکاف نقل و نزد صاحبیہ مفسد نیست مگر آنکہ زیاده
 بر نصف نہار بود و گاہی سہ مبارک از مسجد در حجرہ عائشہ قرار کر دے تا شامہ کر دے و شبستی اگر چه حاضر بودی چنانکہ
 در کتب سنہ می آرود کہ گفت عائشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مائل میگردد و نیند بسوے من سر خود را و او در
 مسجد بود پس شامہ میگردد و در حدیث دیگر آمده کہ می شستم سہ مبارک را و اگر ہم در مسجد در نظری بشو چنانکہ طوط
 نہ شود مسجد لایابس بہ و اگر محکم گردد فاسد نہ گردا اعتکاف و اگر لکن باشد اغتسال در مسجد بے تلویث ہم در مسجد
 والا بیرون آید کذا فی شرح ابن الہمام و در حالت اعتکاف از اجابت مؤمنین ہر کہ خواستی بزیاارت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم آمدے و چون بوقت رفتن برخاستی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز برخاستی و او را معاف
 کر دے و بوسہ دادے حدیث بقیل و معافہ یافتہ نہ میشود جز آنکہ در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابو داؤد و از امام
 علی زین العابدین سلام اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام آورده کہ خبر داد او را صفیہ کہ از ازواج مطہرہ است کہ آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم متکلف بود و وے بزیاارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 در سخن بود پست بر خاست تا بخانہ باز گردد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز با وی بایستاد تا باز گردانید و برانید
 او را بخانہ امن چون بر در مسجد رسید نزد یک باب ام سلمہ و مردان را از آنجا میگذشتند چون حضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم را با صفیہ ایستادہ دیدند زودتر گذشتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایشان گفت این صفیہ است
 روح من تا بخاطر شما و سواس نہ رود کہ این زن کیست کہ با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستادہ است ایشان گفتند
 سبحان اللہ یا رسول اللہ این چنین است و کہ ان نسبت بتو این مجال و سواس است فرمود کہ سہریت میکند شیطان
 در وجودی آدم چنانچہ خون در رگ او من ترسم کہ در دل شما بدی راہ یا بد یعنی بسبب آن خاطر در و رطہ کفر
 یغنیہ و ہلاک نشوید و در روایتی آمده کہ از ازواج دیگر نیز بوزنہ و ہمہ رفتند بصفیہ گفت شبانی کن ترا من میرسانم خانہ تو
 و خانہ او در درازا سامہ بود و درین حدیث در بیج طریق کہ دیدہ شد ذکر بقیل و معافہ نیست مگر مصنف آنرا یافتہ باشد
 و اللہ اعلم و در حدیث صفیہ زین لفظ واقع شدہ است کہ قام النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معا لیلہا و او را جمع شراح
 بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر با از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا گردانہ او را بخانہ وے چنانچہ در ترجمہ
 حدیث گفتیم این لفظ مصنف را کہ بقیل بہ تقدیم یا بر لام در نظر آید و لیلہا خواندہ و چون بقیل متوہم شد معافہ
 نیز با وی ضم کرد و مثل این اوہام را رواہ حدیث را واقع شدہ است و اللہ اعلم و مذہب ائمہ نیست کہ طی معافہ کف است

و دوامی آن از قبله و لمس و مباشرت اگر مقرون با نزول است نیز مبطل است و بی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن
حرام است در شب در روز این تفصیل و معانیه که مصنف ذکر نمیکند از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب بود و چنانچه
میگویند و این جمله در شب بودی و در صورت اعتکاف مباشرت نه کرده و مراد مباشرت خمس بدن زن و مرد است چنانچه
و چون اعتکاف خواستی در مختلف وی سر بریده بپوشانده و بران فراش فرشی کرده و چنانچه صاحب مشکوٰۃ
از ابن عباس حدیث ابن عمر آورده که چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انداخته میشد بر سر
شیر فراش و نهاده میشد بر سر و سر بر سر و سر بر سر استخوان توبه و استخوان توبه نام مستونی است در مسجد شریف
اضافت کرده شد از توبه از جهت آنکه توبه کرده شد نزد و سر بر پای لبایه انصار و دفعه و سر مشهور است
و چون بر سر و وضو و مقدمات آن که قصاص حاجت انسانی است در خانه و آمدی کسی مشغول نه شدی و نشست
و فاسد نکردی بلکه اگر کسی از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نه کردی و سر هم در گذار از حال و سر بر سر
در صبح بخاری و مسلم از عائشه آمده که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در غیبه آمد خانه را اگر برای حاجتی
چون ای بود مختلف و در روایتی در نه ای آمد اگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داؤد و ترمذی و موطا نیز
انجین آمده و در روایت ابی داؤد آمده که گفت عائشه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذاشت بر بعضی و بچه
مختلف بود و نه می ایستاد بر سرش بر سر وی و هم در گذار میبرد و در صبح بخاری و مسلم و موطا از فضل عائشه نیز همچنین
روایت کرده و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفته اند که حسن و نجی گفته اند که جائز است مختلف را بر آمدن بعیادت مریض
و نماز جنازه نزدائمه اربعه و قتیله بیرون آید بر سر قصاص حاجت و اتفاق افتاد و رعایات مریض و نماز جنازه
و خرس از طریق نه کرده و اکثر از روایتی است باطل نمیشود اعتکاف و اگر انجین نه بود باطل گردانمی و در هر سال هر روز
اعتکاف شدی و در آخرین سال نیست روز مختلف شد چنانچه بخاری و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره آورده
که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قیض کرده شد اعتکاف
که دویست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داؤد از ابی بن کعب آورده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اعتکاف میکرد عشره و آخر از رمضان پس اعتکاف نه کرد و در یک سال و در سال آینده و عشر
نشست و صاحب مشکوٰۃ نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کردی و مدارست
نمودی و با هم بر نوبت چنانچه عادت حفاظت که با هم میخواند بخاند و در آن سال آخر و بار عرض کرد و رواه البخاری
و مسلم و لیکن از بعضی روایات عرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم گردد و از بعضی عرض
جبرئیل بر سر خدمت شود شاید که در اینجا عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق مدارست بود و نسبت عرض به نزد جانب
درست آید و الله اعلم بتبیین در شب قدر روایات متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زبایدت بر جبرئیل
قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان خصوصاً در او نهم عشره و آخر رمضان آمده لایما در شب بیت و ششم و پنجم
آن شب و در تمام سال و منتقل گردود این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه و گفته اند که گفته اند که
تأخی خان و ابوبکر رازی که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از ابن
مسعود و ابن عباس و غیره از ایشان انتهی و در شرح ابن النعمان گفته که روایت است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان

ولیکن دریافت میشود که کلام شب است که هیچ پیشتر آید و گاهی پیشتر رود و نزد صاحبیه نیز چنین است لیکن میگوید
 پیشتر و پیشتر میشود و در فتنه و فتنه قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگرد و در سال
 و بمباید در رمضان و در غیر آن و جواب داده است ابو حنیفه از او که ولایت دارند بر بودن او در عشر اخیر با آنکه مراد
 در آن بیانی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر در آن طلبیده و مسایق احادیث دلالت می کند
 نزد کسی که تاویل کند طرق احادیث و الفاظ آن را برین معنی انتقایی و این قول اقرب است به صحیح و تطبیق اقوال ائمه اعظم
 و آن حضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم که بدانند زمین شب قدر را پس فراموشش گردانیده شد و فرمود شاید که
 خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جود او جهاد و دل در لایالی کثیره با حتمال و باعث نگردد بر ترک عمل با عتماد و
 اشکال و نیز در حدیثی دیگر آمده که او را نیندیده شد مرا شب قدر و خواستم که بشنا گویم ناگاه و دوسم مخصوصست و جدال نزد
 من بیاید نه در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدیم آن را بشومی جلال ایشان و بعضی
 از علما آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث و روایات یافته و بعضی
 از آنها را باب کشف بیان کرده که یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب در صبح دی طلوع کند
 بی شعله و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طفت و در روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد
 و صاحب سنن نیز چنین بود و در آن شب هیچ کس دیده نشود که منفصل گردد و آن شب شب با و باران بود و چشمها بسیار
 روان گردد و چشمها شوره بین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که در خان در آن شب بر زمین افتند و سجده کنند
 پست بر گرد و ندانند بخت خویش و هر چیز در و سجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جا های تاریک و سلام و
 خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهده این امور شرط نیست و بسا کس که آنرا
 در نفس الامر دریابد و ازین امور چیزی مکشوف و مشهود و نه گردد و نیز دوس باشد در یکجا بر سبکی چیزی ازان
 مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب سنجاب است و توبه مقبول قطعا و بهترین آنچه درین شب حاصل گردد
 توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق حضور و اخلاص که بے شبهه از کمالات است و
 مشاهده خوارق احوال محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث و تفسیر بر احیای آن شب و جود و جود در عمل
 واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر تمامه شب بیدار باشد و مخیر برض و طلال و خلال در نفس
 و سنن موکده نه گردد و اعطای و اتم است و مراد با حیا لیل بیداری و بیداری است در شب خوله باین معنی که شب رازنده
 گردانید بعبادت در و سه چه زندگی و وقت درین است که معذور بیدار گردید باین معنی که نفس خود را زنده گردانید
 به بیداری و طاعت که انوم اخ المومنه چنانچه در حدیث آمده که بیوت خود را قبور سازید یعنی تمام شب مثل مرد
 افتاده نه باشد و بیح طاعت و عبادت کنید و الله اعلم **باب** حج النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و عمر ترجعت
 یعنی قصد آید و در شرح قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حاکم و کسر او هر دو لغت است و در کرمیه و الله اعلم
 الناس حج البیت هر دو قرأت آمده و بعضی گفته اند که بفتح هم است و یکسر مصدر و بعضی یکسر قمر و لغت
 یعنی زیارت و زفاف زن آید و بعضی گویند مشتق است از عمارت که موجب عمارت بناست بحجت و واد است
 عمر زیارت است بر حج و در و سه تفسیر است و تفسیر است و مسجد حرام را و در شرح هم است مراد فعل مخصوصه را که احرام است

و طواف و سعی جز و قوف بعزله که آن مخصوص حج است و عمره بقول خفیه سنت است و مستحب و نزد بعض واجب است
 و بر هر تقدیر اختلاف علمایست در حج و عمره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چند بود و مصنف میگوید که چهار مرتبه
 بر آنند که بعد از هجرت یک حج گزارد و آن حجه الوداع بود و قسمیه و سه حجه الوداع از جهت آنست که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم مردم تعلیم میکرد و میفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت و دعای عینود
 و خلائی نیست مرا هیچ یکی از علمای را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سال هجری عمر گرامی آن حضرت بود صلی الله
 علیه و آله و سلم و همچنین که درین حکم خلائی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یک حج
 گزارد و نیز خلائی نیست و آنکه مصنف چهار مرتبه حکایت کرده که شش اختلاف است نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود و اما
 پیش از هجرت دو حج گزارده چه در بیخا خلائی هست پس مجموع این دو حکم قول چهار مرتبه باشد نه یکل جمعی برین ائمه
 که دو حج گزارده و این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که همیشه صلی الله علیه و سلم سه مرتبه
 حج کرده دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت احدیث و مصنف به ثبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه
 ترمذی در وی مقالی دارد و جمعی بر آنند که زیاده بر دو حج گزارد و در مواهب لدنیة از ابن عباس بر روایت ابن عباس
 و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه هجرت کند سه حج و این را منی بر عدد و خود
 انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود و یا سه چنانچه در مجلس مذکور است و لیکن این نفی نمیکند که پیش از آن سه حج
 گزارده باشند و بر صاحب محلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قریبی ظاهر است است و خمیسین
 دار بجماعت نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گزارد و اما عدد آن بعینه محفوظ نیست و در مواهب از ابن
 جوزی آورده که گفته است که چهار گزارد که عدد آن معلوم نشده و از ابن اشیر آورده که گفت حج می گزارد هر سال
 پیش از آنکه هجرت کند و نیز اختلاف است در آنکه ابتداء فریضت حج پیش از هجرت است یا بعد از آن قوسله
 بر آنست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات است و گمان برده نشود که چون حج گزاردن آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش از آن فرض باشد زیرا که حج گزاردن
 قریب همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گزاردن پیش از هجرت و دلیل فرضیت ننو اند شد با احتمال آنکه
 حج گزاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر سه مرتبه قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت
 است و لیکن در کدام سال بود جمود برین اند که در سال ششم نیز که درین سال نازل شده قول حق سبحانه و تعالی +
 ان الحج و العمرة لله و این معنی است بر آنکه مراد با تمام اجتهاد است و این است و توحید است این را قرأت عظمیه و مرقی از ابن
 نعیمی لفظ اقیو و طبرانی با ساند صحیح از ایشان این فرات را روایت کرده و در قضیه ضمام بن ثعلبه مرتجع مذکور است
 مذوم آوردن و سه چنانکه و اندکی گفته در سال پنجم است و اگر این ثابت شود و لا لک کند که فرضیت حج پیش از
 مال پنجم است یا بعد از آن سال که آن فی فتح الباری و طائفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم است و حجاج ایشان
 است که نزول صدر سوره آل عمران که در وی که میاید + و الله علی الناس حج البیت + و ارض است در سال نهم است
 از احرام الحو فود خوانند و درین سال است شرح جزیه و مناظره اهل کتاب بتوحید و نزول + انما المشركون نجس +
 رساندن ابو بکر صدیق بمکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی بقرات سوره بقرت بر سر کعبه این دو کانه جمع

در سال نهم است و مصنف بهین قول که بجهت فوت دلیل راجح و مختار است جزم کرده و گفت حج در سال نهم از بهجت فرض شد
و در حال تجزیه اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن و سه صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال میسر نشد بجهت شغل با امر
غزوات و تشنید احکام دین تعلیم و خود و ابوبکر صدیق را امر حج ساخته بکمر بستاد و اشارت کرد مصنف بچوب از مشک
جماعه که قائل اند بفریضیت حج در سال ششم بکرمیه و انموالحج و الحمره شد بقبول خود و اما آیت + و انموالحج و الحمره فند
اگر حج در سال ششم از بهجت منزل شد ولیکن این آیت و لاتی بر فریضیت حج و عمره نه دارد و معنی انموالحج با تبدای میان حج
و عمره نیست بلکه امر است با تمام حج و انعام عمره بعد از شروع در آن پس نواند که امر با تمام حج بعد از شروع بر تقدیر عدم فریضیت
آن در سال ششم نزول یافته باشد و فریضیت ابتدای حج در سال نهم و در فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم
فریضیت حج را بر آن یعنی چون مراد با انموالحج و اکمال حج و عمره باشد بعد از شروع در آن لازم می آید که حج و عمره پیش از این
مشرع و اما مورد بهر شده باشد و اگر پیش از آن حج و عمره نبود امر با تمام و اکمال آن بعد از شروع معنی نه دارد و حتی و این سخن
ظاهر است ولیکن ممکن است که گفته شود که امر با تمام حج و عمره بعد از شروع در آن مستلزم تقدم فریضیت آن نیست نواند که
نفل مستحب باشد و امر با تمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل مستمطافاً نزد بعضی یا مخصوص بکج و عمره بود بلکه
وجود حج و عمره و گذاردن آنها پیش از امر شروع چنانکه رسم قدیم بود کافی است در آن با آنکه ممکن است که گفته شود که امر با تمام
واقع شود بعد از وجود فریضیت آن در زمان آئینده اگر چه بعد از آن و در وقت بروز نیز اختلاف است در آن که وجوب حج
علی الفور است یا علی التراخی بعضی الله بر آنند که علی الفور است و امام شافعی و امام ابو یوسف از ایشانند و نزد بعضی علی التراخی
و قول امام ابو حنیفه و امام محمد و جماعه دیگر از آن بهین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده و علی الفور در اینجا بهین
دارد که همان سال که شرط و اسباب آن یافته شد فرض است که برود و اگر سال دیگر برود نیز ادا یا بدو لیکن تا آخر آن
آثم گردد و علی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود اختیار دارد و تاخیر از سال اول آثم نه شود مگر بجایه برسد که اگر
از آن تاخیر کند غالب فلن فوت آن باشد و دلیل امام ابو حنیفه فعل آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که در سال اول
نه کرد و در سال دهم بجای آورد و اگر در سال اول فرض بود سه تاخیر نه کرده و اما آنکه مصنف بقتلش گفت در حال تجزیه
اسباب سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرد یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع پیدا شد و تاخیر
و ابوبکر صدیق را بفرستاد و سال دهم بعد از فراغ از غزوه تبوک که آخر غزوات بود برآمد و الله اعلم و اما حد و عمره آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیه که سال ششم از بهجت بقصد عمره برآمد و چون بحدیه یک مرحله
از مکه رسید مشرکان همه با جماع بجنگ برآمدند و از آمدن که مانع آمدند و چون هنوز میعاد فرج نه رسیده بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با ملائمت ایشان مصالحه کرد و از احرام برآمد و حدیه رفت و قرار یافت که سال آئینده بیاید و
عمره بجای آورد و دوم عمره که در سال هفتم بحکم قرار سه که در قضیه مصالحه یافته بود بکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از
سه روز بحدینه عود فرمود و این را عمره القضا گویند و در احادیث این اسم بران اطلاق یافته و این مذهب حنفیه است که
گویند محرم بجهت حصار حلال شود و بعد از حلال شدن وی اگر احرام بر سه حج بود لازم کرد و در قضای عمره و حج و اگر بر سه
عمره بود عمره و اگر قارن بود حج و دو عمره و با حمله با حصار و احلال قضا واجب گرد و و شافیه گویند که قضا واجب بود و بگوید
این عمره لعمره قضا نزد ایشان نه بآن معنی است که عمره در سال اول واجب شده بود آنرا قضا کرد بلکه قضا اینجا بهین صلح است

یعنی عمر که بعد از صلح او کرده وقتها و مقامات بمبئی صلح و مصالحه آید سوّم عمره که در سال ششم که سال فتح مکّه است از حجاز
 که بیک مرتبه است از مکّه بعد از قسمت غنائم حنین شبان شب آمد و عمره گذارد و سوّم در شب بجزان باز رفت بعد از نماز عشا که
 مردم در منازل خود در آمدند سوار شدند و پیش از نماز صبح بجزان باز رفت و بجزی نماز و منزل برآمد مردم خیال کردند که مگر تمام
 شب هم در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجه الوداع کرد و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیث بحقیقت سه عمره
 بنود بر آنکه بیکه نماید و سوّم از آنجا از احرام برآمد و بعد بنه برگشت چنانچه مذکور شد و لیکن چه روز آنرا نیز حکم عمره داده اند و بعضی
 اما حدیث و عمره واقع شده بحسب عدم اعتبار عمره حدیثیه و عدم ذکر عمره حج گویا مقصود از بیان عمره تنهایی حج بود و نیز عمره
 جزان بر آنکه مردم پوشیده مانده بود و توانا که بعضی آنرا روایت نه کرده باشند و عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چهارم در ذی القعدة بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود و از این عمره صحاح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
 عمره کرد یکی آنها در حجب بود چون این قول اورا بجا نشد رسانیدند خطبیه این عمره کرد و گفت رحمت کند خدا اینها را
 ابا عبد الرحمن را نه بود که عمره کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه سه همراه بود و هرگز پنج عمره در حجب نبود
 این سه و حوائی است که اورا شده و در خطبیه مبالغه کرد فصل ۲۰ در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که آنرا حجه الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلا سه ارکان دین و بلند تر و نمایان ترین شأنا اسلام است و حج پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث
 جابر بن عبد الله را هم و اجماع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق است از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله
 علیه و آله و سلم و ابی ابراهیم که گفت در آیدیم با جابر بن عبد الله و وی اعجی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که
 چه کسانید شما تا نوبت بن رسید گفتیم منم محمد بن علی بن احمیث بن مسدود است خود را بر سر من فرو داده بسوی سینه من کشید
 و بگفت ای پسر این من بکش او دست در حجب من در آورده و من زان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی
 جبرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما را از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چگونه
 بود پس عقد کرد بدست خود عدد نسی را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نه سال و نه برآمد حج
 بهتر اعلام کرد و نداد و در مردم که رسول خدا حجی بر آید و قدم آورده در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه افتد گفتند
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم با وی آن حدیث و صاحب جامع الاصول این
 حدیث را از روایت مسلم و ابی داود و نسائی آورده و از ابن ابی شیبیه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در
 سابق ابن قسطل و ابیات حدیث جابر را بار و ابیات احادیث و دیگر جمع کرده و اتفاق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم عمر حج کرد و صحابه را اعلام کردند حج و مجموع ساحتی سفر حج کردند و این خبر بقرنی و ضیاع که در اطراف و نواحی
 مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه که از هر طرفی طواف الحقی شدند و عدد و حجاج از هر دو جانب بیرون شدند
 آنکه اندک پیش و پس و پیش هر طرف که نظر کار میکردیم مردم بودند از پیاده و سوار و تعین عدد آن معلوم نیست اما
 گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجه الوداع بعد از دست بعد از آن رسید بود تا اینجا جوق بر خا بود و در غزوه احباب
 میگوید که در آن سفر چندان مردم حج شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی حصصه آن نمی توانست کرد و بر دینی آنکه صد
 و چهارده هزار و بر دینی صد و بیست و چهار هزار بودند انتی و الله اعلم روز پنجشنبه بار و زشتی شک راوی است با اختلاف

روایت است بیت دهم ذی القعدة نماز ظهر جماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و بگوید
شرائط دارگان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از
در روز جمعه یا صحت آنکه بر آمدن بمغربیت و چهارم ذی القعدة بود و مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه در آن روز نایب
مستوریت زیرا که رسید بکربلا و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعد است چه در احادیث صحیح و در

خنده که میفرادوست میداشت که در روز پنجشنبه افشا کند و در صبح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله نبو و میفریاد
صلی الله علیه و آله و سلم بخیر فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفری چون بیرون می آید الا یوم الخلیس که روز پنجشنبه
عادت شریف همین بود باری بگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلافت آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را نشاندند
و در آن بر سر نهاد و در آب بپوشید در نسخ مشهوره از متن لفظ را موجود نیست مانا که از سهو قلم کاتب مست و در صبح الهامی
و در جامع الاصول نیز که حدیث و از ابن عباس آورده است هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا

مسئله علی و آله و سلم از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید از ار و درار و اصحاب اوس نمی نگردار و هیچ قسم ردا یا ازار یا که پوشید کسی گز عفران آلود که میفشاند رنگ را بر تن و دین الصلواتین سفر کرد و در نزد کالیف که پیش میل است از مدینه فرو آمد و نماز عصر را بقصر بگذارد و شب آنجا میوقت کرد و نماز شام و حشمت آن روز و نماز صبح

روز دیگر نیز آنجا بگذارد و چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع اجابت مؤمنین درین سفر برابر بودند و در آن شب بر همه بگذشت و بر سه نماز صبح غسل کرد و گاه گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوجودی آمد و بعد از همه یک غسل می بر آورد و گاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر بر سه احرام غسل دیگر کرد و غسل کردن نزد احرام مستحب و سنون است با اتفاق ائمه و اگر وضو کنند نیز کفایت است بر هر نقه بر طهارت شرط است و در غسل نظمی و آشنان که در گیاه اند که بدان مبالغه و تزیین و تطهیر حاصل گردد و کار و پشت و عا شسته طیب میش آورد و آن کجا

بود از چند بوسه خوش دوران مشک بود و بر تن و سر مبارک وی مالید چنانکه اثر مشک برفرق و حیسن مبارک آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ویدرہ میشد و صحیحین آردہ کہ عائشہ طیب ساخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بذریعہ و
در روایتی آمدہ کہ گفت گویا کہ منم سفیدی و خوش طیب را در وفراق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حال آنکہ منم خمر
بود و آنچہ دیت دالت دارد بر خجاستمال طیب نزد اوردہ احرام و بر آنکہ بقا و دوام رنگ و بوسے آن بجای از احرام ضرری دارد
و آنچہ حرام است بر مردم ابتدا کے استعمال طیب است در حالت احرام و ہمین است مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی و احمد بن حنبل و
محلی است از اکثر صحابہ و منقول است از جمہور علمای سلف و خلف الامام مالک است کہ منع کردہ تطیب قبل الاحرام با سنجہ باقی

نہایت کثرت و تعدد فیہ نیست بروی و این حدیثی حجتست بروے بعد از ان ازارا
 و رواے احرام بچشمید و نماز نظر بقصر گذارد و احرام بست و رہا بجائے کے نماز نظر گزارده بود و منقول نیست کہ بیش از
 احرام جز نماز فرضی نماز خاص برے احرام گذارد و نہایت امام ابو حنیفہ و شافعی استجاب کہ حجتین نفل است بیش از
 احرام و اگر ہم بر کتبتن فرض اکتفا کنند نیز جائزست و نزد امام مالک و احمد برابرست کہ بعد از نماز فرض باشد یا نفل بل
 ظاهر نہایت امام احمد آنست کہ اگر بعد از فرض بود اولی است و اگر نہ باشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاہر سنت چنانچہ
 ظاهر اجماع است رحمۃ اللہ و امام نووی در حدیث ابن عمر کہ گذارد و بخیر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بذی اسلیمہ در کتب و جز

برداشت او را ناقه او را و بر او و بتبلیغیه گفته که درین حدیث استحباب صلوة کتبتین نافله است نزد او و احرام گفته که
 این مذنب باست و مذنب کافه علماء اگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب است بودن این کتبتین بعد از نماز فرض و صواب
 آنست که جمود بر آنند و چنینست ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر بن سمین قدر واقع
 شده که نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجدی اکلین و احرام بست بی آنکه ذکر مدوی مخصوص بکند؛ لیکن مسلم
 از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کعبه حج و گنبد او در مسجد خود که بنی اکلین است که کتبتین است
 احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فر
 و بنی اکلین نیز کفایت کند و پیش از احرام بدنه را داخل در گردن آورد و بخت و بر جانب راست کوبان آن بنگاشت و دخول
 در بابک کرد و بدین بیفتحات نام شتر یا گاو است که بکمر بند و بر پی بفتح با و سکون و ال نیز نام آنست مشفق است از بدانت
 بهیض خفاست و نزو شافعی مخصوص است بیشتر زیرا که در حدیث تعبیل تعبیل بعبه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت
 که هر که در ساعت اولی برسد گوید یا هدیه فرستاده بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گوید یا هدیه که بقره را پس بدنه غیر بقره باشد
 و حنیفه که ید که بدنه شامل بقره است یا معنی آنکه هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی خفاست یا معنی آنکه بقره در
 حکم اهل است چه هر دو کفایت کند از جهت کس چنانچه در ضمیمه و در بعضی روایات حدیث جمعه بجای بدنه جزو نیز آمده که
 معنی اهل است و لیکن در اکثر روایات صحیح بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلافت نیست در بودن بدنه شامل بقره
 و این غلط گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بکمر و نو ده گفته که این قول اکثر اهل لغت است و وجهی
 نیز گفته که البدنه بقره او ناقه خلافت در غموم شرعی اوست که بقره کفایت میکند یا بدنه پس شافعی میگوید که از عمده
 نمی بر آید که بجز در و تسک میکند بحدیث تعبیل به وجه پیش آنکه بقره داخل بدنه است و لیکن اینجا بدنه مخصوص جزو رسالت
 بقرنیه مقابل به بقره و تحقیص بهم خاص منافات ندارد و دخول در اسم نام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است
 که گفت فوج میگردیم یا بدنه را از جهت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره نیز بدنه است انتهى و نزد امام ابو حنیفه بتبلیغ بدنه
 به او اذو ج و سونی و نیز شخص محرم گردد چنانچه بتبلیغ چه و نیز از خصائص احرام است و در معنی تبلیغ است در اظهار
 اجابت که حقیقت تبلیغ است و اظهار اجابت گاهی بفضل باشد و گاهی بقول چنانچه با و شافعی کی از خدام خود را
 بخواند و به بیاید و پیش وی بایستد اجابت است چنانکه که بدلیل و آنچه از خصائص احرام بود و نیست بدان مقرون
 شود احرام بدان حاصل شود و تصفیت تقلید آنست که فعلی را یا پوست درختی را یا دال چرمی و مانند آن را در گردن
 بدنه نخاده سازد و بپای و نیز دو اشعار آنکه جانب بین یا بسیار کوبان بدنه را بنگاشد و نیزه زند و میگوید که این از
 عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز قرار داشتند از جهت صحت غرض مصیحت و هشار در جانب بین فتنل موافق تر
 است بخت صحیح و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نفث نفل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام
 که ظاهر شود که این سبب احرام نیست احرام بتبلیغ کرد و چنانکه بیاید و لیکن آن سنتی است که محرم نزد او احرام میکند و
 اشعار مذنب جابیل است از سلف و خلف نزد امام ابو حنیفه مستحب چنان تقلید است و هشار کرده است و وجه آن بعض
 چنین گفته اند که وی منکر و تعذیب حیوان است و آن حرام و مکروه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آن
 کرد که مشرکان با زنی آمدند از قمرن آن مگر با شارب و بی میگوید که این قول مخالف حدیث صحیح است که در هشار

عمر و احوال و بیخ و در منع نیز وارد شده اگر چه کمتر از آن دو نوع است چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت من کرد و بر من
صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع بعمره مقرون کج می آواز بر آورد و اول بعمره بستر کج و با کجایه اختلاف روایات درین باب
بطوری واقع شده که در بابی انظر جز حیرت میفرماید و لهذا بعضی از متعصبان از اهل زلف و الحاد را مجال طعن و ارتباب
راه یافته و گفته که چیست حال شما ای معاشر اهل اسلام که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله و سلم جز یک حج بجا نیاورده و از آن
و از آن باین حدیث از عا و احصا متجاوز و ستره و بیخ کس آنرا تشخیص نمینموده و یقین نه داشته که چگونه بود
و بیخ نوع بود و ندانند که همین کثرت و ازدحام باعث اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از
جلس خرفین پس جمعی از علما شکر الله سعیدم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در مقام رد و دفع طاعنان ایستاده درین باب
تصنیفهای طویل و مبیط حج کرده تا آنکه گویند که طحاوی از مشاهیر علمای مذهب خفیه است درین باب زیاده بر هزار
در قی نوشته و علی بن ابی القیاس یکی از آن مقالات است که مصنف نقل کرده و گفته و طریق توفیق همان آن احادیث
آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول احرام کج مقروست بعد از آن عمره را در حج در آورد و قارن شد و فرمود
و قلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة در آورده و در حج تار و ز قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که اهل جاهلیت عمره را
در ایام حج از فجر و منوق می پنداشتند و غایت نفرت و کراهت از آن داشتند از اینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول
حال شد و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلیک بحجة مشنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او را شناسایی پیدا شد
همان را نقل کرد و گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افراد حج نمود و روایت کرد و گرا نیشتید و آنکه بر تمام حال
اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود بلیک بحجة و عمره تمام را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قارن بود
و زیادت در روایات و اخبار منکر و مردود و نبود چنانکه در شهادت متناهی شهادت بیک هزار داد که نزد وی همین ثابت بود
و دیگری بد و هزار کلین هزار و دیگر بعد از آن نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قرآن و افراد ستر و آما و تطبیق
احادیث متع با احادیث قرآن آنست که گفته اند که آنکس که نسبت متع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و متع
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قائل است آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفت که مراد او متع بمعنی لغو نیست که آن
انقطاع و التذاف است نه معنی شرعی که احرام مستثنی است بر لعمره و ادا کردن آن و بعد از ادا آن احرام مستقل کج بستر
و ادا کردن آن بمعنی متع لغوی در صورت قرآن موجود است چه شک نیست که در قرآن انقطاع و التذاف حاصل است زیرا که
شخص در و نه از و نسک بیک نسک اکتفا میکند و با فرد عمل هر یک از حج و عمره جدا جدا احتیاج نمی کرد و توجیه دیگر آنکه
نسبت متع بجهت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است آنرا با احرامی بمعنی
متع کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که امر بدان کرد و بفرمود آنرا و این نسبت فعل با مترعارف است در کلام
چنانچه آمده است که رجیم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با غزالی یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مباشراً رجیم شد و مثل آنست که گویند پادشاه شهره بنا کرد و ظلال را بکشت و در حقیقت امر مرد و بنا و کشتن و بنا کردن کشتن
کار دیگر است نسبت متع بجهت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین است و این ادلی از امام شافعی منقول است رحمه الله و نیز عبارت
حدیث متع این چنین است که متع بعمره الی الحج و این عبارت منافات بصورت قرآن ندارد یعنی احرام مستثنی است برای عمره مقرون
و مفهوم حج و این یک از دو صورت قرآن است و قرآن بدو صورت تحقق پذیر است یکی آنکه ابتدا آنست که بگوید احرام است حج

[illegible]

عمره را در تهرج کرده می پنداشتند و داخل نجور و فسوق می شمر و ندیدین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتبیین این حکایت و توقف ایشان در اقبال این امر و غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود و لو انی استقبلت من امری هذا بشئ لم یمن الی الله و جللتها عمره یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این ربه و مصالحتی که شما را الآن بدان فرمودم و امر کردم بر سر من نیز چنین میکردم و تنع میکردم و سوق می نمودم و او را تقلید و اشارت فرمودم و چون سوق می پرسیدم حلال شدن پیش از خروجی را و نبود و خروج و جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بمرور ازین و از شما نیز هر که سوق می پرسیدم است بر احرام خود باقی باشد و هر که نه کرده از احرام بر آید و خطایی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین سخن تطیب قلوب ایشان بود که برایشان ترک اقتدا و اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاق آمد و کذا قال الطیبی و شیخ توربشتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساک و انواع حج که تنه است مهمل و متروک نماند و میگوید که این امر است که مخصوص اند صحابه بدان از میان سایر امت و جائز نیست مریدان یکی را بعد از ایشان رخص و فسخ حج بعمره و وارد شده باین معنی احادیث صحیح و سیحی الکلام فیه و چون به امامای قوم در ارتکاب این امر گذارست و اگر اهتبی راه یافت و در اقبال امر توقف گویند ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید دانست که در ضما قلوب ایشان ترزیز و منظر به راه یافت و خوف آن شد که مبادا و سواکس شیطان ایشان را از جا بلغزانند فرمود و لو استقبلت من امری ما استدبرت احدیث و دفع کرد باین قول خلیمان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه تمامه فضیلت و سعادت در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود و لو استقبلت من امری ما استدبرت احدیث استلال کرده است بر افضلیت نیت چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آرزو کرد و آرزو دلا بد آنچه آرزو کند و صلی الله علیه و آله و سلم آنرا افضل اکل بود و جواب ازین استدلال گفته که آرزو صلی الله علیه و آله و سلم آرزو بجهت تطیب قلوب صحابه و تسلی خاطر ایشان بود نه از آن جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل است و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق می پرسیدم که قرآن افضل است و اگر نه که نیت افضل تا افضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی وی مخالفی افتد و الله اعلم و چون در اختلاف در احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حج که بطریق قرآن بود یا نیت یا از اول تفصیل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و جهل خلافت دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل چهارم آن عقد کرد و گفت فصل در حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طواف عرفات و طواف منی و طواف تاهه اول آنانکه میگویند حج مفرد گذارد که با آن عمره نبود طواف تاهه دوم آنانکه میگویند نیت بود و متقی که از عمره حلال شد و پس از آن احرام بجهت است و این هر دو قول سهو و جهل است بجهت تحقیق که گذشت که و صلی الله علیه و آله و سلم طواف تاهه بود و بعد از اولی افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و درین و هم دوم حدیث معاویه را بجهت ساختن آنکه گفت نصیر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک خود را بمقراض بر مرده و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست و لیکن آنرا انکار کرده اند بر معاویه و تخیل و تخطیه کرده اند و در آن و گفته اند که این سهو بود و از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمره کرد و در حجب و عافیه او را تخطیه و تخطیه کرد و در آن گفته اند که الوهاب و مرویست از امام محمد که آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم از احرام نه برآمد و لیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزی نکرده و این مخصوص است بوی صلی الله علیه وآله وسلم از احرام نه برآمد
صحت حدیث معاویه و لیکن تحقیق نزد جمهور همانست که گفته شد طائفه سوم آنانکه میگویند تمتع بود یعنی که از ان احوال از شهر مدینه
سوق بی و این نیز سهوت از جهت ثبوت قرآن مگر آنکه از تمتع معنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفه چهارم آنانکه میگویند
قارن بود این حق است اما آنکه گویند که قرانی که در ان دو طواف بود و دومی در اول قدم ثابت نه بلکه در اول قدم یک
طواف و یک سیم کرد و در رج طواف دومی و دیگر بجا آورد و مذمب امام ابو حنیفه در تارن نیز پنجین است که اول احوال عمره بجا آورد
و یک طواف و یک سیم بر لے آن بکند بعد از ان حج بگذارد با طواف قدم که سست مرا فانی را تا آخر احوال حج و اگر در اول
دو طواف و دومی کند نیز کفایت کند و لیکن اسأقی وارد بجهت تاخیر سیم عمره و تقدیم طواف تحیت که طواف قدم است از جهت
چیزی لازم نیاید طائفه پنجم آنانکه میگویند مفرد بود و افراوی که بعد از قضاے حج بمهر و احرام است از تمیم و این غلط است
یکی از صحابه و تابعین و از ائمه اربعه و اهل حدیث بر آن زرفه گذارنی الواهب لفظا عن ابن تیمیة و حق و مذمب مخالفان
که قارن بود اول یک طواف و یک سیم کرد بعد از ان حج گذارد و اما در احرام پنجیم صلی الله علیه وآله وسلم پنجین و پنج
طائفه را سهوا افتاده طائفه اول آنانکه میگویند تلبیة دی بمره مجرب بود و بر آن ستم شد طائفه دوم آنانکه میگویند تلبیة دی
بج مجرب بود و بر آن ستم شد سوم آنانکه میگویند تلبیة دی بمره مجرب بود و ثانی احوال حج و عمره که در طائفه چهارم آنانکه
میگویند تلبیة دی حج مفرد بود و بعد از ان احوال عمره کرد و در حج این مخصوص است بوی یعنی در تمامه راه تلبیة حج میگوید
از رسیدن بکه احوال عمره کرد و پس منافی نشود و این کلام و حکم بخلاف این قول ناخچه در وجه تطبیق میان قرآن و افرا گفت
زیرا که آن نه این چنین بود بلکه احرام هر دو است در وقت احرام تهریب و ابطال کرد و هر دو در طریق فافهم طائفه پنجم آنانکه
میگویند که احرام دے احرامی بود مطلق پنج فسخه را تعیین نکرد و بعد از ان یعنی بعد از احرام مطلق بستن و حی آمد و تعیین کرد
حج و عمره را بر تقدیر قول بقرآن یا تعیین حج بر قول با فرد و حق آنست که هم در وقت احرام تعیین کرد و قرآن فرمود
و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون نماز ظهر بگذارد احرام بست و لیکن گفت انکاه بر نازده خود که تقدیر
نام داشت بجهت سبق و تیز رفتاری دی گو یا که نزد وی اقصی سیر و غایت جرے بود و بعضی گفته اند که تصوا ناقه را
گویند که قطع کرده است طرف اذن دے ابو عبیده گفت ہی مقطوعة الاذن عرضا و گفته اند که تصوا و عسفا
و جدعا نام یک نده است که حضرت پیغمبر را بود صلی الله علیه وآله وسلم بر دی سوار شد و چون ناقه برخاست دیگر با تلبیة
گفت باز تعیین کرد بر پشت که برابر بید است که موضعی است نزدیک بزی الحلیفه بالا برآمد و دیگر با تلبیة گفت مصنف درین کلام
اشارت کرد و جمیع روایات که در وقت ابتدای تلبیة آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده و در بعضی روایات
آمده که بعد از نماز گفت نزد شجره که در ان وقت آنجا بود و الا آن مسجدی است که آنرا مسجد شجره گویند و در بعضی بعد از استوا
بر نازده و در بعضی بعد از بر آمدن بر پشت بید یعنی هر کس هر وقت که شنید که پیش از وے نشیند بود و جان از روایت
کرد و بحقیقت وقت ابتدای تلبیة بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابو حنیفه و امام مالک و در روایت مشهوره از امام احمد
همین است و صحیح از مذمب شافعی و روایتی از احمد آنست که افضل حرام در وقت برخاستن ناقه است و گاه میگفت لیکن
شجره و عمره زیرا که قارن بود و گاه میگفت لیکن شجره و این منافات بقرآن ندارد و چون نوعی از حج و عمل است و چون در ابتدا
نیت هر دو را کرد و بر دو تلبیة گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد و هر چه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف و کیفیت احرام

بفتح جیم و تشدید نای مثلثه در دوران و ابواب جای گرفته بود صحابیت و حدیث وی در حجاز زمین ست مات فی خلافت
 ابی بکر الصدیق حار جشی را بهیدیه آورد زنده و این روایت بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم و هدیه آورد و عجز حار
 جشی را که بیکدیگر از وی خون و در روایتی شق حار جشی را و در روایتی عضو وی را از گوشت صید و در روایتی پاسبی حار
 جشی را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا از وی قبول نه کرد و نه گرفت و چون در روی وی بحیث قبول نکردن که
 بظاهر دلالتی بر عدم رضا و محبت دارد و اگر اکتی وید فرمود که بدیه تر از جهت عدم رضا و محبت رد کنیم اما از جهت آن رد کنیم که
 ما محرمیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل رو حار حار جشی را بر رنقا قسمت کرد مخالف آمد همچنین اخبار و آثار در اکل
 محرم و عدم اکل لحم صید را مختلف آمده و در کتب سه اختلاف الفاظ مذکور است که در عام حدیه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و
 سلم با دای عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعه دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم بود باقی صحابه
 محرم نگاه حار جشی بپایند صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر خنده میکردند و لیکن دل بر آن اشارت و دلالت نمیکردند ابو قتاده
 سوط خود را از ایشان بخراست ندادند و مرج طبله ندادند و هیچ نوع او را در صطیا و اعانت نه نمودند ابو قتاده از پس فرود آمد
 سوط و مرج خود را برگرفت و سوار شد و بر آن حار جشی بتافت و او را پس کرد و بگنجد و بکشت همه و خوردن آن بیفتادند
 بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده باره از گوشت وی نگاه داشته بود و پس بحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا هیچ یکی از شما اگر کرد
 ابو قتاده را با صطیا دان یا دالتی یا اعانتی نمود بر آن و اشارتی کرد بر آن گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخورید
 شما را خدای تعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عباس نقل آورده اند که نزد ابن
 ارقم گفت آیا میدانی یا داری که اید کرده شد لحم صید بر لے رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول نکرد و گفت
 ما محرمیم و الله اعلم این استدکار قصه را بر لے محصب بن جثامه است یا قصه دیگر است و ابو داود از عبداللہ بن الحارث آورده
 که حارث که خلیفه عثمان بن بود بر طائف بر لے عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور و وحش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المومنین
 علی تا در آن مجلس حاضر آید گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخور این طعام را بقوی که حلال باشد یعنی غیر محرم و ما محرمیم و
 فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که در اینجا است از بنی اشجع آیا میداند که فرستاده شد بر لے رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم گوشت حار جشی پس قبول نه کرد و فرمود ما محرمیم گفتند نعم این چنین است و مسلم و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان آورده
 که گفت بودیم باطلحه محرم پس فرستاده شد بر لے لحم طیر و طیور بود پس بعضی از آن را خوردند و بعضی نوزاد
 و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد و آنها که خورده بودند گفت خورده ایم ما آنرا با حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و در موطن عثمان آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صید بر لے نزد و آورد پس گفت و اصحاب خود را
 بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را بر لے من صید کرده اند نه بر لے شما فرج صید کرد و من محرم و
 دلالت و اشارت و اعانت کردن او بر آن حرام است و اگر بکند جز لے آن بر دے لازم آید اما اکل لحم صید را در نجس
 تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر آن نیز با اتفاق حرام و اگر غیر محرم کند بر لے خود کند یا بر لے وی باذن وی یا باذن
 وی یا نه با و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است بر محرم اکل لحم صید مطلقا بلیل
 حدیث محصب بن جثامه که فرمود ما محرمیم پس حلت عدم قبول بهین احرام را ساخت فقط نه چیز دیگر را و ایشان این حدیث را

مانع احادیث دیگر که در ابواب آن آمده و مانند و این سخن نسبت باین فتاوه درست است که قصه آن در عجم حدیث بود و
 این در حجه الوداع و لیکن آناری که از طلحه و عثمان مذکور شد منافات دارد و اگر فرض می بود خود بدن و امر کردن بران را ایشان
 جابر نمی بود و مذنب مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر بر سرے صید کند باذن وی یا بغیر
 اذن وی خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم بر سرے خود صید کرده و از آن برای محرم فرستاده حلال خوردن
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اذن بخوردن وی صید ابی قتاده را از نجبت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثم
 و تاحوردن از آن بحجت احتیاط و تنزه بود با احتمال و ظن آنکه شاید که بر سرے ایشان صید کرده باشند چنانچه ظاهر حال
 در اینست و عدم اکل امیر المومنین علی و رضیافت حارث بن زوایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و موفقت و ابی الکلاان
 بحت عدم احتیاط برای ایشان و این معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان معلوم شود و ترمذی و غیره صیغه از حدیث
 جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال است صید شما را در حال احرام اما دام که صید کنید نفس خود یا صید
 کرده نشود برای شما و در کتب دیگر روایه آنحضرت از ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که را و سعه این حدیث است از
 جابر نه می شناسیم ما و اساع از جابر و اما مذنب امام ابو حنیفه و تابعان وی جواز اکل لحم صید است مگر محرم را اما دام که
 صید کرده و امر کرده و ولایت و اعانت ننموده بران محرم خواهد خوردن یا محرم دیگر و این معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر گردد
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرده و او فتاده را یا دالتی کرد بران یا اشارت
 نمود بدان یعنی اگر یکی از بنیامی بود حلال نمی بود و نه پرسید که آیا بر سرے خود صید کرده یا بر سرے شما و میگوید که ظاهر
 که بله و حرم علیکم صید البراء و ستم حرمان حرمت صید محرمین است نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و حرمان دیگر در
 حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدلال کرده اند بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بخرن می آمد چون بر زبده
 رسید و یافت جماعه از سواران را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند و از آن صیدی که نزد اهل زبده یافتند آیا حلال
 ایشان را پس امر کرده و فتولے داد ابو هریره ایشان را با اکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتولے دادن شکی افتاد
 در دل من که آیا این فتولے من چگونه بود تا بعد سینه آدم و واقعه را بعد ازین خطاب گفتم سوگند خود را و فرمود اگر
 میکرے و فتولے میداے بغیر آن میکشیدم بر تو و دره را پس اگر نمیدانست آن را عمر از طریق توقیف و سماع گویند
 بنور و بر تقدیر برانچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد و لیکن بدستیده نماد که مجمهور را میسرید که گویند که امر کردن ابو هریره
 آن سواران را با اکل آن صید از جبت آن بود که صید اهل زبده از بر سرے ایشان نه بود چنانچه ظاهر حال آنست و لیکن
 آن احتیاط و احتمال که شافعی و غیره در حدیث صعب بن جثم راه دادند اینجا نیز میرود و کما لا یخفی و بعضی از حدیث را این
 چنین رعایت کرده اند که استغفار کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق حدیث
 و نیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت و اگر طلحه بقای حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد
 نمیدانست بخون موافقت میکرد و و شهادت میداد بتصویب آکلان و اینجا خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید بر ایشان
 بود و بقرین آن می نماید که این تسکات حنفیه از بر سرے رو قول آنهاست که مطلق حرام میگویند و حدیث جواز را فرض می دانند و استدلال
 بر جواز در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده است بران وجهی که تقریر کردیم و اما حدیث جابر که مذکور شد طی وی گفته که من این را
 ثابت نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبد الله بن خطاب است و شناخته نشده است و اساع از جابر چنانچه

از ترمذی نقل کرده و اوایل یقیناً و کلمه یقیناً و با هر کرم و در حدیثی صعب بن جثامه گفته که بوی نیزعلی نتوان کرد که روایت در روایت
 نیز مختلف است بعضی حمار خوشی روایت کرده اند و بعضی حمار یا راجل حمار یا حمار یا عنوی از گوشت حمار را در روایت
 حمار خوشی است و عدم قبول از جهت عدم جواز تکلیف محرم است صید را و اگر قبول میگرداند باید نگاه میداشت یا پنج میگرداند یا هر
 بدان میکرد و چه یک کدام از اینها جائز است از این حاصل کلام ترمذی است بعد از تنقیح و تحقیق آن و با کمال احتیاط در مذنب اطلاق
 عدم جواز است و نخست در مذنب امام ابو حنیفه و مذنب دیگران چنین است و در جامع الاصول از موطای آورد که غده
 ابن الزبیر عاقل را از کلمه صید کرده گفته است پرسید عاقله فرمود یا این سختی مدت احرام ده روز پیش
 نیست اگر در ظاهر تو خطای است مخور این همه کلام در صید برست اما صید بحر حلال است با اتفاق بقیة القاع آیت قرآن مجید
 و اصل کلمه صید البحر و جواز صید برست چنانچه ظاهر است اما در حدیث کعبا جارا آمده است که صید بحر است و آن نثره خوش است
 یعنی مینی افشاندن ماهی است در هر سال و دو بار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابوداؤد و در جامع الاصول نقل کرده
 است و الله اعلم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودی عسکان یعنی صحن غله و کوهستان و بمل
 و قاصادی است بر و در موطا از که رسید گفت یا ابوبکر دانی که چه وادیت این ابوبکر گفت این وادیه عسکان است عسکیر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بود و صالح علیهما السلام درین وادیه میگذاشتند بر و در شتر سرخ و بار ایشان از لطف
 خدا و از بار ایشان عبا با سه پنهان و در وادیه ایشان گلیها و تلبیه میگذاشتند و در روایت احمد است و در
 روایت مسلم آمده که چون بودی از رقی رسید و آن قریه است بر سافت میل و احادیث که گفت که موسی را دیدیم که درین
 وادی میگذاشت و هر دو انگشت را در گوشه های خود نهاده و فریاد تلبیه میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن تعبیر وادی
 نکرده و لفظه اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرودی آید از وادی و تلبیه میکند کذلک المواب و در معنی
 این احادیث اقوال است یکی آنست که این خبر است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حالی که این ابناء را در حیات
 ایشان بود که هیچ می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میکردند و وحی کرده شد بر و و قول و صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث
 موسی که گفته نظر الیه بحیث کمال علم و یقین است بدان گویا که الان می بیند آن را و بعضی میگویند که این رویه نام است
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از خواب با بختال دید و درین سفر با پیش ازان دیده بود و الا آن بجا است
 حال حج تذکره آن نمود و بعضی گویند که مراد حقیقت آنست چنانچه صلوات الله و سلامه علیه زنده اند پس اگر حج آید چه مانع
 است و حج این جماعه درین سال بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حج بر آمده بود و ایشان را به درین حال بدید و حجا
 میگویند که ایشان زنده اند و قبر خود را یا در بهشت اند و لیکن ارواح مطهره ایشان متمثل میشود و تجسدی پذیرد و هر جا که میخواهد
 چنانکه در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبرش و بدینا زکرا ندره و هم در آسمان دید و این اجسام متمثل هم در قیقه نماید و هم
 در مقام و در حقیقت کشف عالم مثال است چنانکه اهل این کشف را میباشند و بالا تر ازین کلامی است پس عالی که در کتب عقل
 عقیده صحیح است بعضیها نامست بدان نرسد و آن آنست که میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را به درین حال
 دید که در حیات خود داشتند و اینجا عالمی است که در آن ماضی مستقبل نیست و همه حال است این سخن دقیق و بلند است در مسائل
 بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان و مکان مذکور و بطور است و الله اعلم بحقیقه الحال و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بسرف بسین مملد بر وزن کشف موضعی است بر یک مرحله از که قبر ام المومنین میموند و اینجا است رسید عاقله را حیف آمد و جزو آن و گویان

فرمود چه میگری که حیض دیدی گفت آری گفت اندو گین مباشش که وقوع آن اختیار تو نیست این را خداست قائل
 بر دختران آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج ترا نشسته نیست هر عملی که حجاج میکنند مکن اما طواف کعبه مکن
 زیرا که آن در مسجد است و طواف را در آستان در مسجد جائز نه و عائشه از اول احرام بعمه و بیسته بود و چون برادر زن عمره آورد
 منع شد خواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حج در عمره و می آورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن احرام بکنج
 بر بندگی عائشه بپایان کرد و احرام بکنج بر بست و احرام بمقتن طواف و نفسا زاورین حال جائزست غسلی بکنند و احرام به بپند
 چنانکه ترمذی و ابوداؤد و نسائی آورده اند که در ذوالحلیفه اسما و بنت عیسی که نزد ابی بکر بنو محمد بن ابی بکر را بزمید
 حکم شد که غسل کند و خمره بر بندد و احرام کند پس عائشه را درین حالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون
 ظاهر شد و از وقوف بمرات باز آمد طواف کرد و سعی کرد بر سر قرآن گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را گفت
 حلال شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی ولیکن طواف عمره بسبب عذیض تاخیر یافت تا وقت طواف
 زیارت از بخت عائشه گفت من در نفس خود و عذیض میابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش
 از آن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبدالرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را بر آواز
 منم احرام بندد و عمره بگذارد و تعیم معنی است بر سهیل از یک و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر
 شده است و نزد کثیر از وی بکه از زمین حل دیگر نیست و الا آن که اهل مکرمه عمره احرام می بندند از تنیم می بندند
 و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عائشه از آنجا عمره بست در سه معین است و او را مسجد عائشه گویند
 و طارادین احوال است که این عمره عائشه که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعض
 میگویند عمره زیادت بود بر آنچه واجب شد بر وی بحجت قرآنی که در آخر عائشه بدان متصف شدند چون آن بطلان وی
 که بعد از وقوف کرد و ادایافت و لیکن از بر لطفی و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل وی که دهنده بدان راه یافته بود که
 طواف عمره بعد از وقوف کرد و امر بآن فرمود و اگر نه طواف وی که افعال عمره است و وی که در کفایت بود و از حج و عمره وی و امینی
 عائشه را بپایان احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون امر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حج را در عمره آورد و در
 قارن شد و متصف میگوید که این قول اصح احوال است و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر این میکند که فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریحست در آن پس فرمود من بعمه و از تعیم
 بر لطفی و طیب قلب می بود و بعضی از علما میگویند که چون حاضر شد امر کرد و میرا که رخص و ترک آن عمره که احرام بر سر
 نه بسته بود کند و انتقال کند حج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضا است آن عمره اول که احرام بپایان بسته بود
 و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب وی رحمهم الله که امر آن چون متمتع شود و احرام بعمه به بندد و پیشتر از طواف
 حاضر گرد و ترک کند عمره را و احرام بندد بر سر حج مفرد و این قضیه عائشه را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که
 در نفس عمره ترک کن عمره خود را و در روایتی عمره ترک و در روایتی عمره ترک نیز آمده مؤید نیست اگر چه تاویل کنند
 او را که در رخص و ترک عمره مطلق و بر گردن از آنست یعنی بیرون میا از احرام عمره و در آوروی حج را و در روایت مسلم یکی
 من العمره نیز آمده و این محمل و چنین است و آنچه در حدیث احمد از عطاء آمده که عائشه گفت یا رسول الله من حج با عمره کند
 یعنی اتمات المؤمنین و من باز گردم سجد عمره با او نیست نیز بظاهر توجیه و تأیید مذہب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در موضع سرف سحابه را فرمود که هر کس برای برادر ندارد و میجو که لشک خود را عمره سازد و را بود و هر که بدست برابر دارد
 او را بعد از آنکه بنا بر طریق تخمیر و یا ما چون بگوید و در مورد بر طریق جنم و در جواب که هر که بدست برابر ندارد و البته شک خویش را عمره
 سازد و از احرام بیرون آید و طحال شود و روز ششم ذی الحجه از منبر حرام میجی بر بند و و هر که بدست دارد برابر اسلام
 خویش مقیم باشد و چون این برآمدن از احرام بر صبا بگوان آمد فرمود اگر من نیز بدی نه اشقی حلال می شدم خرج
 این سخن به تفصیل و تحقیق در باب الاذنت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اولاً بصورت تخمیر و ثانیاً بطریق
 در جواب یا بجهت و در و دوی بود برین پنج بابی را میسر و تاسیس را بجا بیاورد که مذکور کرد و کسر سورت استیاء و استیاض
 ایشان کند چنان حضرت راضی الله علیه و آله و سلم معلوم بود که عمره را در رسم جا بلیت از آن فرجور میدارند و الله اعلم
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دخول که بدست طوطی بضم طاء و دفع و او بعضی که طایفه تفسیر کرده اند موصی
 است نزدیک بمعلما رسید و آنجا نزول فرمود شب یکشنبه ذی الحجه در نماز صبح را نیز آنجا گذارد و بر سر آمدن که
 غسل کرد و در شهر که بعد از طلوع آفتاب بزمانی از راه چون بفتح حایه محله و ضم جیم که نام گورستان است که
 آنرا معلما گویند و گذار بفتح کاف بے مدنی نام آن جبل است که در آن موضع است در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در مکه در شب نذر آمد مگر در و عمره و جعفر که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب در آید حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم امام بود و امام را در روز در آمدن محبوب تر بود تا مردم به بنیند و اقتدا کنند و راه
 انسانی و متعارف درین روز کار مرا بل دیار بند را وقت سحر است و بی وقت متور و مبارک است و چون بدر بنی بنیبه
 که آنرا باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زدني ذنوبك يا ذا الجلال والإكرام و کبریا و دعا
 و در بعضی روایات آنست که در هر آن در آمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها بر دشتی و کعبه گفتی و این دعا بخوانی
 اللهم انت السلام و ملک السلام حیدرنا بالسلام اللهم زدنا البیت تشریفاً و تعظیماً و کبریا و هبنا و من جملة دعوة
 کبریا و تعظیماً و تشریفاً و براء و چون در مسجد در آمدست سوئے کعبه روان شد و بجهت مسجد گذاردن مشغول نه شد زیرا که
 بجهت بیت احرام طواف است چنانکه تحت مساجد دیگر نماز است و طواف حکم نماز دارد چون برابر حجر سودید استلام کرد
 و یوسه داد آن را و اسلام مسح حیرت بید یا بقبله افعال است از اسلام یعنی تحت و از بجهت اهل بین رکن بود و راحیا
 خوانند زیرا که مردم تحت میکنند و در اقاله اند هر سه وجهی گفته مشفق است از اسلام بلکه بعضی جاریه واحدی ملک است
 الفیح السین و کسر لام استملت الحجر لست چنانکه اختلف از محل آمده و بعضی گفته اند افعال است از اسلام گویا که
 کاری کرد که سالم و مصالح کند و بعضی گفته اند استلام تحت کردن است نفس خود را از حجر نسلم زیرا که حجر جواب بی
 نمید بچنانکه گویند اختمم اذالم یکن انادام و این اعلی گفته و سه هموزا لامل است ترک کرده شد نه در سه مشفق است
 از ملا بجهت بعضی مواضع و بعضی گویند مشفق است از لاله یعنی مصالح گویا که حفظ و حسن کردن نفس خود را پس حیر
 و کرا وجهه کلمه الرکن فی شرح اخری و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بیت استلام حجر
 رفع یدین مذکور و در افتتاح تبکیر مذکور و چنانچه جلال میکنند و لیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا حجر اسود کند و متقبل
 او باشد و تبکیر گوید و تعلیل کند در دفع بدین کند و در بایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود
 صلی الله علیه و آله و سلم بر داشته نشود و دستها را در هفت موطن و از آنجا استلام حیرت و الله اعلم و بعضی آن هفت موطن را

و کلمه این است
 از کبریا و تعظیماً و تشریفاً و براء و چون در مسجد در آمدست سوئے کعبه روان شد و بجهت مسجد گذاردن مشغول نه شد زیرا که
 بجهت بیت احرام طواف است چنانکه تحت مساجد دیگر نماز است و طواف حکم نماز دارد چون برابر حجر سودید استلام کرد
 و یوسه داد آن را و اسلام مسح حیرت بید یا بقبله افعال است از اسلام یعنی تحت و از بجهت اهل بین رکن بود و راحیا
 خوانند زیرا که مردم تحت میکنند و در اقاله اند هر سه وجهی گفته مشفق است از اسلام بلکه بعضی جاریه واحدی ملک است
 الفیح السین و کسر لام استملت الحجر لست چنانکه اختلف از محل آمده و بعضی گفته اند افعال است از اسلام گویا که
 کاری کرد که سالم و مصالح کند و بعضی گفته اند استلام تحت کردن است نفس خود را از حجر نسلم زیرا که حجر جواب بی
 نمید بچنانکه گویند اختمم اذالم یکن انادام و این اعلی گفته و سه هموزا لامل است ترک کرده شد نه در سه مشفق است
 از ملا بجهت بعضی مواضع و بعضی گویند مشفق است از لاله یعنی مصالح گویا که حفظ و حسن کردن نفس خود را پس حیر
 و کرا وجهه کلمه الرکن فی شرح اخری و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بیت استلام حجر
 رفع یدین مذکور و در افتتاح تبکیر مذکور و چنانچه جلال میکنند و لیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا حجر اسود کند و متقبل
 او باشد و تبکیر گوید و تعلیل کند در دفع بدین کند و در بایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود
 صلی الله علیه و آله و سلم بر داشته نشود و دستها را در هفت موطن و از آنجا استلام حیرت و الله اعلم و بعضی آن هفت موطن را

در ترکیب نقص صحیح کرده اند و شیخ اینهم گفت که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده و در
 ذکر مقام حج را سود نیست و ذکر کرده در وی افشاح صلوة و نزو و دخول مسجد حرام چون نظر بخانه کعبه افتد و بر صفا و بر
 مرده و بعرافات و بزو لفته و نزد حیمین و ممکن است که الحاق کرده شود استلام حجر بافتاح صلوة بقیاس شبهه علت و درین
 حدیث سخن است و حق آنست که حضرت نبوت از جهت ثبوت رفع در تکلیفات عیدین و قنوت انتهی و انشاء علم و بعد از استلام
 حجر شریع در طواف کرده و خانه کعبه را بر دست چپ خود گذاشت و این طواف قدوم است و او را طواف نیت نیز گویند و این
 امر آسانی است سنت است نزد امام ابو حنیفه و نزدیک مالک واجب طواف زیارت که کرن حج است و فرض است و دیگر است که بعد از
 وقوف عرفات در روز نعیذ از من آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از آنکه مطلق دعا مخصوص مردی نیست که با ساد و حج از آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد اگر چه در آثار از سلف در هر معنی از آن دعا معین آمده اما از حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان هر دو در کن یمانی و حجر اسود که آنجا میگفت در بنا آستانی دنیا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم
 انی اسألك العفو والعافية فی الدنيا والآخرة و گفته موکل گردانیده شده است بر کن یمانی هفتاد و فرشته پس هر که بخواند این دعا
 آمین میگوید آن فرشتگان او را و نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم کند بگره سبحان الله و
 الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله محو کرده میشود از وی ده سیئه و نوشته میشود بر لے وی ده حسنة و بلند
 گردانیده میشود بر لے وی ده درجه و غرض کند در دریای رحمت و امام محمد تعیین کرده است در شایع حج هیچ دعا را گفته که تعیین
 دعا فی رقت قلب است و با وجود آن اگر تبرک و تمیز بقول و آثار کند حسن است که آنی الهی و در سه طواف اول از هفت طواف
 بیت عبارت از آنست و در مشهور هر کدام از این طوفا سه هفتگان را شوط خوانند که در لطف بعضی کیبار روان شدن است تا حدیث
 معین و طواف هفت شوط است و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور است و مصنف در قاموس نعت میگوید که مکره
 چند مشتمل از جماعه از آنها که طوفا را اسواط گویند و وجه آن بیان نکرده یارب مگر از جهت رعایت تنظیم و ادب است
 یا فطی است که در جاهلیت میگفتند چنانکه در کرامت تسمیه مدینه مطهره به شرب گفته اند و الله اعلم و ازین جهت درین کتاب
 بطور تعبیر کرده و گفته که در سه طواف اول تعجیل میرفت و گاهها را نزدیک می نهاد چنانکه کشتی گیران می روند و این فعل را
 دل گویند یعنی میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلالت و قوت بود و از مسلمانان بر مشرکان که گفتند شما هم می شرب
 لا عذر داینان کرده مسلمانان را پ و گرسه مدینه پس حکم شد که تیز و هیولانانه بروند و اظهار جلالت و قوت نمایند و
 ابتدا این حکم در عمره قضا بود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این را در حجة الوداع نیز کرد و با آنکه وجود مشرک در مکه
 در وقت قضا نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم بانی است و دیگر این فعل سنت مستقله شد و از مناسک حج گشت لیکن
 تارک آن تارک عملی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و معنی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هر که خفض صوت کند
 تلبیه تارک تلبیه نبود و چیزی بر سر لازم نگر و در کذا فی الواجب نقل عن الطبری و اگر این اظهار جلالت و طلبه را
 با دلے باطن که شیطان و جنود اوست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور و قرب و داخل بود و در لے مبارک را از
 نیز بر لے است بیرون آورد و بر بالای دوش چپ انداخت و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص سبه شوط اول بود و
 اول است از نماز و نشاء و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند بانگ زبانی و در جای طوافه آخر آهسته رفت و مانا که فشار شوط

بجست آفت که نادر اکثر طواف جرعه بر قیاس که صورت او بی وقار دانست باشد و آنچه تخصیص سه اول ظاهر است
والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدم است و نزد امام احمد بن حنبل و طواف قدم یا طواف عمره است و در طواف زیارت
و دوایچنانکه بیان آنها بیاید رمل نیست ولیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند
و اگر کرده است نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از سعی است رمل است و هر توبه که برابر حجر اسود رسیدے تکبیر
بر آوردی و اشارت کردی بجز اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی و احادیث تعبیر ازین چوب
بمجنون کبیریم و سکون حای جمله و فتح جیم کرده اند و مجنون یعنی صولجان آید و مجنون یعنی اعوجاج است ولیکن مراد اینجا چوبی
ست سبج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود که نواته سرخ مشابیه صولجان و عصا و عرف عرب چوب خرد را گویند که
سبج است و عنبر و عصا سبج کلان تر از همه است و عنبر متوسط و عصا خرد تر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اکثر اوقات این چنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و رمل عنبر که خادمان برای صحت ستره و غیره همراه
میداشتند و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند و اعتماد
آن راه روند میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام بمجنون در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف
قدم خود پیاده بود و چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و با بجمه تقبیل حجر لمب و دست و با اشارت دست و چوب منون
است و اگر هیچ یکی ازینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و بگذرد و کذا فی الهدایه
در برابر رکن یمنی که یکی از ارکان او بود بیت است و بجانب یمن است اشارت کردی بر رکن دست یا بچوب اما از فضل آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده که رکن یمنی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که آنرا
بوسه میداد و روی مبارک خود را بر آن می نهاد و در احادیث آمده که لباس مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد
بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بر آن می نهاد و دست
خود را می بوسید و در حالت استلام می گفت بسم الله و الله اکبر و هر گاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی می گفت الله اکبر
و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و برابر آنجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه
خانه کعبه را چهار رکن است یکی حجر اسود که در سه مرکز است و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان سه باب البیت یکبلاع
مسافت است و باین حجر و باب را ملزم گویند که در وقت دعا سینه را بوسه بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در
همین جانب با پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوسه بر سر رکن شامی گویند بعد از سه
رکن یمنی است و این رکن یمنی و اسود را بطریق تغلیب یا مین گویند بخفیف یا بر لغت فصیح و الف راعوض یکی از دو باب
نسبت دارند و اگر به تشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و موحض و از سیبویه تجرید تشدید نقل کرده اند و الف
زائده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر دو از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و ثابت
شده بخلاف رکن یمنی که در روی استلام بدست آمده نه تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت
بدست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمنی بطریق متعده انبیا کرده و از
ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمینین نیز ظاهر اینست و مذہب خفیه نیز همینست اما در کتب
شامیین نه استلام است و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویة طواف کرد و استلام نمود بر چهار رکن را

پس ابن عباس می گفت استلام نه کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مگر حجر را در کن یا بی اما وی گفت بهر ریت
 هیچ چیز است از بیت و از ابن الزبیر نیز می آید که استلام میکرد و جمیع ارکان را و می گفت بهر و متر و ک نیست هیچ چیز است
 ازین بیت و ابن عباس می گفت و گفت که آن کلمه فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ماکه استلام دو رکن نمیکشیم نه بجهت حجران
 چیزی ازین بیت نمیکشیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از شافعی نیز در جواب این قول منقول است
 که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت بهر و ترک بیت است و چگونه مقصور است آن و حال آنکه اگر در آن طواف نمیکشیم
 ولیکن مقصود اتباع سنت است ترک و فعلا و اگر عدم استلام آن دو رکن موجب بهر و ترک چیزی از بیت باشد پس
 ترک استلام مابین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آنرا نه گفته و تحقیق مقام آنست که بیت در زمان
 آنسرور نه بر بنای خلیل و قواعد وی بود و این رکنین شامیین نه در اصل بودند از جهت استلام آن نه کرد و چون عبد الله
 ابن الزبیر حدیث بنای بیت را از عائشة چنانچه مسلم روایت کرده شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دو رکن شامی نیز
 در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول
 است از جهت است و آنچه در روایت آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب
 بود و چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و هم بر روشن ایام جا لبیت بنا کرد و چنانچه اکنون واقع است این دو
 رکن نه بر طایفه قدیم باشند و استلام آنها مسنون نه بود و چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نکرد و استلام منحوبه بگمان آن
 بود که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت حدیث عائشة که بعد از آنکه ابن الزبیر روایت کرد که گذرا
 لی فتح الباری و هم در فتح الباری درین مقام نکته آورده که چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم
 و بودن او بر قواعد موسی و مخصوص گشت هم بتقبیل و هم به استلام و رکن یانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص استلام آمد تقبیل
 و چون در دو رکن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نه بود و آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این بر رکن جمهر است و نزد بعض تقبیل
 رکن یانی نیز مستحب است و گفته که از اینجا حفظ مراتب و عطا اکل ذی حی حق ما خود مستنبط گردد و الله اعلم و چون از طواف
 خارج شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در روی نشان پسر ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است
 و آن طایفه ایستادن اوست در وقتی که مذکور دو خواند مردم حاج بموجب امر الهی عز و ثناء و اذان فی الناس حاج الله
 و در وقتیکه بنای بیت میفرمود پس فرو رفت بر دو طایفه او در آن سنگ تا با شنا و مراد اینجا آن موضعی است که این
 سنگ در اینجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ بر که گفت
 بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده بود بر کرد و جواب
 آن موضع که این سنگ در اینجا نهاده بود و جانب مشرقی بیت است و آن جانب علو است و بلند که معلا در اینجا است
 و مقابل آن غربی بیت جانب سفلی و پایان و عادات عرب است که در لفظ و عبارت تمیز میان این دو جانب بکنند
 و گویند صدنا الی منا و صدنا الی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر در جانب مقابلین روند گویند مبطنا الیه
 حتی که در مسجی حرام اگر بجانب باب السلام که در اینجا است روند گویند صدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم
 نیز در اینجا است گفت بمقام ابراهیم برآمد فافهم و این آیت را بقصد ترغیب و فضیلت صلوة در آن مقام بخواند و
 آنکه و امن مقام ابراهیم صلی + در آنجا و او قرائت است بصیحة ماضی و امر الیک و رکعت نماز در آن مقام بگذارد و

در میان خویش و کعبه گردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد از جهت در و دامن و نزد ستار
سنت و در هر جا که بگذارد از مسجد جائز است و فضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارد و مقام آن زمان نزد یک کعبه نهاده
بود و در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا دور خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده می بود تا آنکه
یک بار شیل آمد و بر بویس بفرمود و عمر مادر پیش خانه نصیبش کردند و الا آن حجره است که سقف سنگین و پیچره آهنین دارد
و درون و سه صندوق سنگین و دیگر است که دیگر و روی این مقام موضوع است و در آن دو رکعت طواف در رکعت
اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد رو به سوسه
حجر آورد و بیاورد آن را استلام کرد و در پدایه میگوید که این سنت است بعد هر طوافی که بعد از دو سه سستی است و از
در میانی یعنی باب متوسط از در پائین مسجد که بجانب صفاروند که پنج دست بیرون شد و بر بالای صفه که نام کوه است
مشهور است در پایان جبل ابی قیس و صفار اصل یعنی سنگ سخت صاف است که بروی چیزه نر وید بر آمد و چون
نزدیک صفار رسید این آیت بحجت تبرک و اشعار بذكر آن در قرآن و تمسک در ابتدا سه از صفای خواند
ان الصفار المروة من شعائر الله و بعد از آن گفت + ابدایا بآله الله + ابتدا اکرم بصفا که ابتدا کرده است الله تعالی
در کتاب خود بذكر آن و تقدیم کرد آن را بر مرده و در روایت نسائی ابدایا بصفا حضرت بطریق خطاب عام و بحقی که
خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چنانکه کعبه را ندان و دید بر بالای صفار بر آمده با ستاد و کعبه را استقبال
شد و در آن وقت کعبه در وادایه بود پایان چون کسی برین کوه می بر آمد کعبه نمایان می شد الا آن که زمینها پرست
و دیوارها گرد کعبه کشیده و در بارها که با سنجانب صفا انداخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب کربن
نمایان میگردد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای صفار آمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله
و حمد لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير لا اله الا الله و حمد و صدق و عده و نصر عبده و همز الاحزاب و حمد
و دعا کرد و گفت اللهم اننا نسألك موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک و الغنیمة من کل بر و کمالاته من کل اثم لا یمنع لى و بنا
الاخرة و لا یمنع الا فرجة و لا کراهة و لا حجة و در روایتی زیادت من حوائج الدنیا و الاخرة الا قضیتها سه بار تلیل
مذکور گفت و میان آن دعا میگرد و بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز بصفا و سیت اللهم انک قلت
ادعونی استجب لکم و انک لا تخلف المیعاد و اناسأک كما بدعنی الاسلام ان لا تنزع منی حتی تموت فاستدعانی و اناسلم
و تقویل و عادی بنیاق و درست و اما حمد و ثنای آسمی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حجج
ادعیه مستنون و مستحب است و صنیع بنت شیبه روایت میکند که در میان صفا و مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت رب
دارحم انک انت الباع الاکرم و چون از صفار فرود آمد سعی نمود و تیر زرفت و چون از دایمی بگذشت باز آهسته رفت و الا آن علای
برای غنهای محل سعی و در دیوار حرم نهاده اند که آنرا بنین المیلین الاخضرین گویند آفرده اند که اصل در نیاب آن بود که با حرم
ام سمیعیل ویرادران هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب بر آمده بود و چون در وادی می آمد سمیعیل از نظرش پنهان
میگشت پس بر آس و دیدن اسمعیل بجبل صفای بر آمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حلالی وی خبردار میشد و چون آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم این فعل را بمواظبت او کرد و دیگر سنت مستمره شد و نیزه را در حالت انصباب قدم و نزول انجالت از مشهور
و بمواظقت و اتباع آن سرور منت گشت و پیاده سعی میکرد و از صفار مرده میرفت و از مرده بصفا می مدح و باز مرده رفت سنگ

بران را گویند که آنش از وحی مجید و مروه نام این کوه مشهور بکعبه است و در آنجا سسی چون از دحام از جنت کثرت اهل
 سسی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آفرین و سس صلی الله علیه و آله و سلم برآمده بودند بسیار شدند و سوار شد
 وی را سواره تمام کرد و سلم و ابو واد و از ابی الطفیل آدرده اند که گفت گفتم مزین عباسی را خبر ده مرا که طواف میان صفا
 و مروه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است این عباسی گفت راست میگویند و دروغ میگویند گفتم
 چه سنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد از دحام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و میگفتند نه از محمد نه از محمد تا مخدرات و ابکار از خانه ها برآمدند و نه بود در پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ضرب و طرد و راندن و دور باشش و پویه شو سوار شد و لیکن مشی و سسی افضل است احدیث یعنی اگر مراد ایشان
 از سنت گفتن سسی سواره صد و دو قریب آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است راست میگویند و اگر مقصود
 اثبات انفعلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در سوار
 تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود و چونکه جابر گفت در سه طوفه اولی رمل کرد و این سواره
 مقصور است و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر و سبب پیاده شدن بر سسی
 و باز سوار شدن بعد است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر و سبب عذر است که دهن سواره
 کرد و ختم سسی را بجز کرده و هرگاه بمرده رسید سسی همان اذکار و دعوات که در صفا خوانده و در مروه همان
 خوانده و چون سسی بین الصفا و المروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که بپرسد بر این در حلال شود یعنی از احرام
 برآید و تکلل بر ایشان فرض کرد و تکلل تمام از وسط و طیب و لبس مخیط و غیر آن این چیزهاست که بر هر چه حرام است و چون
 از احرام برآمدند تکلل شد و تکلل تمام از جنت آن گفت که گاه تکلل میشود از بعضی از این چیزها تمام چنانکه یوم النحر بعد
 از فوج طیب و لبس مخیط و مانند آن مباح میگردد و لیکن وسط حلال نمی شود و چون طواف زیارت و ایافت تکلل
 تمام شد و طوی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز تروی که هشتم ذی الحجه است
 این روز را روز تروی از آن گویند که تروی سیلاب گردانیدن است و شتران را در این روز آب می دهند و سیراب
 میگردانند تا بچ برآیند و میفرمود که من اگر بپرسد نیز نذاشت حلال میشد شرح و تحقیق این سخن سابقا مذکور شد
 در بعضی روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط است و این قول معاویه
 بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمشقص موسی سر مبارک خود را بعد از سسی قصر کرد و صحابه را در این خبر
 غلیظه و تعلیقه کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند
 بعضی طعن کردند و بعضی تعریضان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المقلین سیارا ایشان را یعنی مقلین را دعا کرد و چون
 تعریض بسیار التماس و الحاج کردند بکیا مقصرین را نیز کرد و گفت و المقصرین و ازین جا معلوم شد که این دعا
 بمن و مقصرات مقلین را در حجه الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم گردید که در روز حدیبیه بود که بکعبه ندر آمده و مروه
 لذا در احرام برآمدند و بعد از برگشتن در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده و تعیین میان آنکه در حدیبیه
 است یا در حجه الوداع گفته اند که هیچ طریق انجیدیت بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم و قریب نیافته و اگر وقوع میافت جزم میکردیم که در حجه الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه بود و چه تعصیه حدیبیه

در سال ششم است و اسلام الی هر بره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعضی احادیث تعیین حدیبیه و وقوع یافته و در بعضی تعیین حجه الوداع و گفته اند احادیثی که در و سه تعیین حجه الوداع است اکثر ادعای خود نویدی گفته بود البسیج المشهور و گفته که در و نیست که در هر دو واجب باشد و این دقیق البعد گفته که اقرب بهمین است و در فتح الباری گفته بلکه تعیین بهمین از جهت تواتر و تناقض روایات در هر دو ولیکن سبب در هر دو مختلف است آنچه در حدیبیه بود به سبب توقف بعضی از صحابه بود از احلال بحبت آنچه یافتند از حزن و غم از منع وصول به بیت با وجود مشاهدۀ اقتدار بران در نفس خود و چون صلح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با قریش که بی او سه عمره بگرد و سال آینده باز آمد امر کرد ایشان را با حلال و چون توقف کردند درین باب از ایشان مشاهده کرد مشورت بام سلمه نمود و بمنتهی اشارت کرد با حلال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا صحابه در آن بے اختیار شوند پس برآمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعضی تخلیق کردند و بعضی تفسیر و هر که مبادرت کرد به تخلیق اسرع و اقرب بود با مثال امر از کسی که اقتضای نمود و تفسیر پس و عاگرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخلوقین را که در و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریم در عاقلین را در حجه الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق پدی نکرده بودند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را امر کرد و بعضی حج بعمره و متخلل از احرام و شوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت ایشان امر تفسیر در نفس ایشان سبک تر و آسان تر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح تحسین نمود و فعل مخلوقین را که ظاهر تر و قوی تر در امثال بود و نیز حوادث حرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شهور و تزیین ابدان و خلق و طبیعت ایشان کرده بود و آنرا فعل احاطه میگفتند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح آن نمود و دعا کرد در مخلوقین را که ذاتی الواجب و سوا قین الماکلین چشم پر سپید کرد رسول الله این فتح حج بعمره و احلال از احرام خاص است باین سال و باین مردم یا این حکم و حکمت تا بعد و شال است امر است را فرمود و حکم است تا بعد و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصابع شریف خود را در یکدیگر و بگرد فرمود و آنرا عمره در حج تار و ز قیامت امام نویدی گفته اختلاف کرده شده است درین نسخ که وی مخصوص است بصحابه در آن سال بخصوص یا بانی است مرایشان را در غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفة از اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و بانی است تا روز قیامت پس جائز است هر کسی را که احرام حج بسته و با خود دهے ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متخلل شود با اعمال وی و مالک و شافعی و ابو حنیفه و جابره علماء از سلف و خلف بر آنند که این مخصوص بصحابه است در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از وی و امر کرده شدند بدان در آن سال از بر سر اظهار مخالفت مرهم جاهلیت که تحریم عمره است در شهر حج و دلیل جابره حدیث الی و رست که مسلم آورده که بود معنه در حج مرا صاحب محمد را صلی الله علیه و آله و سلم خاصه یعنی فتح حج بعمره و نسائی از عمارت بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتتم یا رسول الله خبر ده مرا که فتح حج بعمره مخصوص است یا عام است مرا تمام آدمیان را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شما را است نا حفظ و نو سه گفته اما آنچه در حدیث سبقره بن مالک آمده معنی او آنست که جواز اعتناء در شهر حج و قرآن مخصوص شما نیست بلکه عام است پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در شهر حج جائز است تا روز قیامت و همچنین قرآن و فتح حج بعمره مخصوص است بصحابه و الله اعلم انتهى و ابو بکر و عمر و علی و طلحه و زبیر و جابر و عبد الله بن عمر و

بسیار چندی که در مشهد این صحابه عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند و امیر المؤمنین علی از زمین آمد و در
 برابر او درود و دعا برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز آورد و مجموع آنچه علی آورد و با حضرت صلی الله علیه و آله
 وسلم همراه بود صد ستر بود و چون حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از او به پرسید سید بچه احرام بستنی و چه نیت کردی گفت
 اهل بیت با اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بست رسول خدا من نیز بستم پس فرمود و تو حال
 شود هم بر احرام خود باش و اوقات مؤمنین حلال شده چه بدست نداشتند و فاطمه رضی الله عنها نیز حلال شده
 چه بدی نداشت و حدیث جابر آمده که چون علی از زمین آمد و فاطمه را دید که حلال شده و جامه رنگین پوشیده و سر
 در چشم کشیده انگار کرد بروی و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المؤمنین علی این را در عسلی بمردم
 می گفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رستم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر
 دادم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را که من بر فاطمه انگار کردم و او میگوید پدر من مرا بدین امر کرده خبر بود
 صدقت صدقت راست گفت فاطمه راست گفت و درین مدت که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تقیم و ساکن
 بود بیت آنکه نیت اقامت نکرد و نماز را بقصر میگذارد و در منزل خود که بیرون که داشت می بود چون چهار روز گذشت
 احد مؤمنین و ثقات و ارباب و چون آفتاب بلند شد چاشنگاه از روز پنجشنبه بنیت متوجه شد با جمیع خلایق منی
 منی از ان تسمیه کرده اند که منی در نیت یعنی ریختن و انداختن آید و ریخته می شود و رو سے خون ذلیح و از ابن عباس
 آورده اند که گفت جبرئیل آدم درین موضع یک جا بود چون مفارقت کرد گفت چه نماداری گفت بهشت نشاء
 دارم ازین جهت این را منی گفتند مشتق از منی که از ان القاموس و هرگز از صحابه حلال شده بود درین روز حرام
 بدین پنج بست هر کس در منزل خویش چون منی رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر میگذارد و شب آنجا بیوت
 کرد و شب جمعه بود و این رفتن منی و بیوتت کردن در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی
 پنج نسک و عبادتی مخصوص نیست که اقامت آن کنند و اگر یکی روز ششم و شب نهم هم در مکه باشد و صبح عرفه متوجه
 عرفات شود و مرد و عبور منی نه کند چنانکه است و لیکن اسألی و اید و از جهت عدم افتد ابنت رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم و چون آفتاب برآمد منی روان شد بر راه چپ که از اطراف منی گونید و بعد از جمع مفتوحه بسوس
 عرفه عرفه یعنی مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بصیغه جمع مخصوص بیکان است و تسمیه او باین اسم بحجت تعارف آدم
 و حواست درین مکان بعد از هبوط یا بحجت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام در اینجا تعلیم مناسک کرد و بعد از
 تعلیم گفت اعرفت گفت و یا بحجت آنکه مکانی است عظم و مشهور گویا پیش از تفریق معروف است و تسمیه برین وجه
 مشتق از معرفت بود و بعضی گویند مشتق است از عرف بسکون را که اکثر استعمال وی در راه طیبه است و چون از منی
 در این فتنه بحجت گنده شدن ذلیح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که خالی است از ان و رواج منی
 از صحابه کبیر میگویند و بعضی تلبیه میگویند و بر کس انگار نمیکرد و همه را تقریر کرد و تجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود
 ذکر و تسمیه و تحمید است و تلفظ تلبیه گفتن اولی و افضل چون بنهر رسید بفتح نون و کسر میم و فتح در آخر که منی است
 نزدیک عرفات و آخر زمین حرم است و گویا بر زنی است در میان حل و حرم و در قاموس بر دیده گفت که آن نام
 منی است لبرفات یا جلی که آنجا است و درین مقام چون نزول کرد در آنجا گفت حل او بر موضع اولی و سپس باشد

گویا تشبیه کرده اند آن جبل را نیز که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور گفته اند از جهت تشبیه آن جبل بجا و در شکل جبلت
 قبیله بنی نضیر علیه السلام و آنکه در مسکن که از موسی بود حسب الحکمی که پیش از یزید آمدن از منی و قریه یافته بود آنجا زود بود
 فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راه طه را که نام دسے قصدا بود زین نهادند و بر راه طه سرور شده و بطن راوی آمد
 و خطبه کرد در خلافتی را بنایت بلیغ و شامل و در آن خطبه قواعد مسلمانی با سر با اگر چه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اسباب
 شرک و جاهلیت بکلی برکنند و حرمات که در جمیع اهل ثابت التقریم است ذکر فرمود و او صلح جاهلیت را با سر را در زیر پای
 او و در راه طه جاهلیت را وضع کرد و فرمود و خنایا و اسباب شرک را با سر است بر شما مثل حرمت این روز و این ماه
 و این بلد را در روز عرفه است و بهاء ماه ذی الحجه و ببلد مکه معظمه است و فرمود هر چیز از راه طه جاهلیت نهاده شده است
 و زیر پای من یعنی هر چه از رسوم و او صلح جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب است که در امر
 که آن را باطل و نابود سازند که با دیگر گردان نگردند و رجوع بدان نمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود و خنایا
 جاهلیت موضوع و بد است یعنی هر کار بر دیگره و عوسے خنایا است که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی بر طرف
 کردم و بد را ساختم و فرمود اول خنایا که آن را بنیاد و بد را ساختم خون این ربیع بن اسحارث و این
 ابن ربیع در بنی سعد است و بنی سعد بنی سعد و بنی سعد بنی سعد و بنی سعد بنی سعد و بنی سعد بنی سعد و بنی سعد بنی سعد
 علیه و آله و سلم است و ربیع بن عم دسے صحابی است اسن بود از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در خلافت عمر
 وفات کرد و نام سپروی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و ذیل بود سنگی باین سپر رسید و کشته شد و بنی
 عبد المطلب دعوی آن خون ایشان داشتند و فرمود راه طه جاهلیت موضوع است قریش را عادت بود که
 در جاهلیت را با سر بودند و موسی این ایون که بر باو بر یکد گیر داشتند این دعوی بار نیز افکند و باطل کرد و فرمود
 اول را بانی که می افکند از راه طه قبیله مار بای عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد و است و راه طه
 و ملاطفه زنان و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان را است بر شوهران و شوهران را است بر زنان بیان کرد و
 فرمود بر هر چیز و بر هر کسی خدا را اهل جلال در حق زنان زیرا که گفته اید ایشان را با مان و عهد دسے و استخلاف کردید
 و تصرف نمودید فرج ایشان را بکلمه و حکم و سے تعالی و فرمود مر شما راست برین زنان که بپس سپر نکردند
 فرستهای شما را هیچ کسی که شما کرده میدارید آنکس را یعنی مویگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بر زمینند
 ایشان را مانه زنی سخت که تاثیر کند در ایشان و در شقت اندازد و از بنی معلوم شود که از بپس سپر کردن فراسن
 کسی زن او نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت است از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی را که
 بر او ان باین راضی نباشند از خود ایشان و آشنایان و فرمود و مرا ایشان راست یعنی زنان راست بر شما رزق
 نسبت به معرفت و انصاف و در آن خطبه وصیت فرمود و است و راه طه قبیله مار بای عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد و است و راه طه
 از گریه امین باشد فرمود و تحقیق گذار است تمام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشود اگر چنانکه در زمین بدان چیز و ان
 کتاب خداست عز وجل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن بر رسید از صحابه که چه میگویند و بچه گواهی می دهید
 گفتند گواهی میدهم که تو فرمودی که خدا تعالی را با برسانید و است و راه طه قبیله مار بای عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد و است و راه طه
 حقوق رسالت و دعوت گزار دسے پس انگشت سیاه را سوسے آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم شهدکم

مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکر است درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز فارغ شدند و سوار شدند
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجاست و در آن جانب
مقامیست قدیم در ریگ درآمده و مردم آنها مطبوع آدم میگوشید و گفته اند که تعیین موضع و وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سپه اشخاص معلوم نموده اما اگر نزد آن محضرات بایستد و در هر ساعت و در هر مکانی از آن امکان نگیرد و دو موقف مشرف را در فیه
باشند و بگردن بران کوه چنبری معتبر نیست و سنت و ثواب دان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک همین محضرات متقبل قبل
بایستاد و بر پشت شتر و مشرّع در دما و فزع و ایهمال نمود و فزع و ایهمال درین مقام بایستد و مطلوب است و اگر
بکافی روی در علامت قبول و اجابت بود و افاضه انوار رحمت و قبول درین مقام مترک و متوالی است و در حدیث
آمده است که دیده نشد شیطان خوار تر و حقیر تر و غم و غصه خورنده تر و پشیمانی روزی چنانچه در روز عرفه محبت آنکس می بیند
از نزول رحمت و مغفرت گنگان آن آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته اند که
بدیعت کسی است که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباحات میکند حضرت
حق جل و علا بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چیزی خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد و خوراک
و آمده اند برای ما سر و پهنه گرد و آلود و گدازان آزاد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدیم گنگان ایشان را و هر که
یک ساعت و وقف بکند و ادای فرض حج کفایت است و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد در وان شدند و گفتند ایستادن در
عرفات باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف است اگر چه و توقف در موقف وی صلی الله
علیه و آله و سلم اولی و افضل خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابو داود و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم کل عرفة و کل منی مخدوکل من رافعة موقف و همه کویا س که راه است و خرفه نیز هر که
مکه را دید و هر جا که در مکه در سه فرسخ کند و دست است و در آن حالت که دعا میکرد و دستها را نزد سینه برداشته بود
همچون خواهی دید مسکین و از جمله دعوائی که ثابت است که در آن موقف خواند اینست اللهم لک الحمد کالذی نقول خیرا
ما نقول اللهم لک صلواتی و نسکی و محبای و محباتی و الیک آملی و لک تب ترائی اللهم انی اعوذ بک من غدا بالقبر و موته
العدد و شات الامر اللهم انی اعوذ بک من شریکة الراج اللهم انک تسبح کلامی و ترے مکانی و تعلم سرے و علمانی و لا یخفی
علیک شی من امرے اما البائس الفقیر المستغنی استخیر الویل الشقیق المقر العترف بذنوبه باک مسئله المسلمین اتقبل
الیک ایهمال الذنب الذلیل و ادعوک دعا الخائف الضعیف من خضعت لک رقبته و فاضلت لک عیناه و ذل جده و زعم
لکف لک اللهم لا تجعلنی بدعا لک شقیاء و کن لی رؤفا جیایا خیر المسلمین و یا خیر العطین و یا خیر طاری این دعا ثابت شده امام احمد
و مسند خویش روایت کرده که بشیر دعا ہے پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله وحده لا شریک له
الملک و لا یحوی مبدیة و خیر و هو علی کل شیء قدیر این ذکر است و اوراد گفتن یا بعتبار آنست که ذکر و شنای کریم حضرت
دی در حکم سوال و درخواست کردن است و نیز دلائل تحقیق در خواست کردن گاهی بتبرج بود و گاهی بتقریض بلکه سکوت و تسلیم
بغت فزع و مسکنت نیز دعا است جز بان حال و بری ازین اقسام در مقام خود مدح و مستحسن است و یا باعتبار آنکه در مش
صحیح واقع شده است من شغل و ذکر عن مسئله عطیة افضل ما اعطی المسلمین فرمود هر که باز دارد و او را مشغولی و کمین

از سوال دوم می بینیم اورا بهتر از آنچه بدیم سوال و دعا کنندگان را یا این تقدیمه و توطیة وحاشی است که بعد از و سه مذکور بود چنانکه
گفت و در سنن بیہقی است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ بیشتر دعای من و دعای سایر پیغمبران علیہم السلام در
عرفات ایست لا الہ الا اللہ و وحدہ لا شریک لہ لا الہ الا اللہ و لا نعبدہ و لا نعبد غیرہ کل شیء قدیر اللہ جل فی تعالی نورانی سمعی نورانی
بہری نورانی اللہم انزع لی صدری و لیسر لی امری اعوذ بک من وسواس الصدر و شتات الامر و فتنۃ القبر اللہم انی اعوذ بک
من شر الایح فی اللیل و شر الایح فی النہار و شر ما تہب بالریح و من شر لوائی الدہر و بطلی و رجس الجوامع از بیہقی و ابن النہب
از حدیث جابر آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر مسلمانی کہ وفات کند مشیت عرفہ بوقت و بایست مستقبل قبلہ
و گوید لا الہ الا اللہ و وحدہ لا شریک لہ لا الہ الا اللہ و لا نعبدہ و لا نعبد غیرہ و علی کل شیء قدیر صد بار بیشتر بخواند اللہ بصد بار
بیشتر بخواند اللہ و لا الہ الا اللہ و وحدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبدہ و رسولہ صد بار بیشتر تسبیح کند خدا بیانی را صد بار و
کہ بپس جان اللہ و اللہ و اللہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ صد بار بیشتر بخواند قل ھو اللہ احد صد بار بیشتر گوید
اللہم علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک حمید مجید و علینا معصم صد بار و گوید پروردگار تعالی
ہلا کہ گوید گواہ شہید آمرزیدم این بندہ را و قبول کردم شفاعت او را و در نفس من و اگر شفاعت کند برای تمام اہل معرفت
خود قبول میکند شفاعت او را و طبری از ابن مسنن و ابن دعار و در زعفرہ نیز آورده سبحان الذی فی السماء و شہ سبحان
الذی فی الارض موطئہ سبحان الذی فی البحر سبحان الذی فی القبور و فناء الذی فی سحان الذی فی الجہنم و فناء سبحان
الذی فی النار سلطانہ سبحان الذی فی المویسے روح سبحان الذی فی ریح السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی
لا یخاف منہ الا اللہ و عرفات این آیت نزول کرد و اللہیم انکلت لکم و لکم و است علیکم نعمتی و فیضت لکم الاسلام و نیاید
اگر چه نزول این کریمہ سبب سرور و ذوق اہل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان و درم شناسان صحابہ از بیجا
ترب نان رحلت و علول مدت فرقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غمیدند شکستہ دل شدند یعنی گشت و بھارے
بہتر بصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دین دار برے تکمیل و تعلیم است و بیان احکام دین اسلام و ملت بود چون این کار تمام
شد دیگر وقت در بیجا برای چه خواہ بود بھما نگہ نزد نزول سورہ اذ احاط انصر اللہ الفتح کہ بعد ازین نازل شد نیز این معنی
مشتبہ و منتشر شد و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بگمراہان دین خود کہ سال آیندہ مرا در یا بسید یا نہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جزاہ عن امتہ خیر و در آن روز یکی از حاضران عرفہ از مشرکین و صحرات کہ موقت رسول اللہ صلی
علیہ وآلہ وسلم بود بھما دو وفات کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود تا او را باب و برگ کنار بشوید و در جاہمای
احرام از در و دادن کند و بوی خوش کہ محرم را استعمال آن ممنوع است بچاندنم آرد و سرور دوی او را بنوشانند
چنانچہ حکم محرم است و فرمود کہ روز قیامت این شخص لبیک گویان بچتر حاضر شود این حدیث و فصل احوال میت از
روایت بخاری و مسلم سابقاً مذکور شد و معلوم شد کہ ظاہر عبارت حدیث و خصوص این مروست و بطریق متابطہ و کلیہ نہ
فرمود و احکام میت از احادیث دیگر کلیتہ معلوم شدہ است و لهذا از امام ابو حنیفہ رحمہ و غیر محرم در یا بجا برب و چون بعد از ظہار
غروب افانہ کرد و اسامہ بن زید را و لیل خود ساخت و ہمار شتر را کشیدہ میداشت چنانچہ مشرکین بنزدین میسود و گشت
مروان آمدیدہ با شہید و ساکن روید کہ نیکی فی نہ در شتافتن است و پر میز گاری نہ در تعجیل نمودن است و در حدیث بخاری
ابن عباس آیدہ کہ چون برآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عرفہ ہم در افتاد و مردم از کثرت ازدحام میزدند

شتران را و تیزی می نمودند و رفتن و برگردان پس اشارت بتاز یا نه کرد و امر کرد و میگویند و قنار و حقیقت سکینه و قنار موجب سکون جراح و قرار قلب و دور و دور و استقراده حضور و خلاصت و انتقامت حال جمعیت بالست و حرکت و خطر سبب تشویش قلب و فقره باطن و پریشانی خاطر و بنای من از دیدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن در نماز که بعضی بیخودان و سبکساران کنند هم برین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ضعیف سکون و قنار بکتاب خوش آمدی یکبارگی و ذبح عبد القیس بدرگاه آمدند و دیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را از مرکب انداختند و اضطرابها نمودند و رئیس قوم اول بمنزله خود فرو آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و مسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا خواند پس از آن آهسته آهسته بآرامت شریف رسید و دریافت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این وضع و بی خودی آنکه و فرمود برستی که در تو و خلعت است که دوست میدار و آن را خدا و رسول خدا و آن دو خلعت انابت و قنار است و از راه مازنین بر میخیزد تشنه میگویند زای و تو نگذره است یکی میان مزدلفه و عرزه و دیگر میان که منی و ازم یعنی تنگی و شدت کبر رجوع کرد و بهمان طریق دعاوت کرد در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک میداشت که از طریق ضرب رفت و از راه مازنین برگشت و در آستانه طریق شتران را که فرو گذاشت چنانکه میان سرخ و طمی میرفت و چون بفرخ جالی رسیدی قدری پیشاپس براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناظر را فرو گذاشتی تا باسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد خفیه تا احرام است تلبیه است و انقطاع این با انقطاع اوست و وقت انقطاع بعد از بری چهار است چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد و پیش از ارتفاع شب یکسره بین راه میان دو کوه را گویند و فرو داد و نقص وضو کرد و وضو سه سبک ساخت نه باسلع و اکمال آنچه را که بر لب نماز میساخت اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در مزدلفه یا نماز شکر گذارد خواهی شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشفق از زلف یعنی جمع و قرب و دال بدل از تاسی افتال است و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و قسمیه این مکان باین اسم بحسب اجتماع واقتراب آدم و حوا است و در اینجا در عرفات لغات شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین الصلواتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جای جمع و قریش در جای بیت همین جا و قوف میکردند و اجتماع می نمودند و بعرفات نمی رفتند و می گفتند ما همسایه های حرم خدایم از حرم بیرون نه رویم و تمام مردم در قوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس ما اشارت باین است و در مزدلفه وضو سه کامل ساخت و بفرموده تا بایک نماز و اندر اقامت کردند و نماز شام گذارد و پیش از آنکه بار بار فرود آمد و پیش از آنکه شتران را فرو خوا بمانند و چون بار بار فرود آمد اقامت کردند و نماز حقیقت نیز گذارد و از بر لب نماز حقیقت بایک نه گفتند و میان فرض مغرب و فرض عشاء هیچ نماز نه گذارد و از اینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشاء بیک اذان و دو اقامت بود و چنانکه در عرفات میان تکرار و عذر بود و در حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید همچنین آمده و مذکور است امام زفر و شافعی و بعضی الله و دیگر همین است و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از اعلا بیک اقامت است و این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و صحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشاء در بخار در وقت خود است با از اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عذر در عذر و غیر وقت بود پس محتاج بود و زیاده ای اعلام و نزد امام ابو حنیفه اگر میان اینها تنش کرد یا مسئول شد بکار است اعاده کند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و بی امر کرد و باوان

واقامت و بگذارد و مغرب را و بگذارد و بعد از او سه دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بخورد و بعد از آن
 امر کرد باذان واقامت و نماز عشا گذارد و راوی حدیث شک کرده در اذان و لیکن اقامت بجزیم است و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد از ادای عشا آنها خواب کرد و اصبح بیدار و احیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد و با وجود کمال
 مراقبت بر آن تا حدیکه اذان یا یهای مبارک بیا یا سیدے از حجت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن و در احیای
 شب بعد در مزدلفه هیچ حدیثی صحیح وارد نشده و در معیت بجز دلفه اختلاف است نزد جماعه از شافیه فرض است و
 و نزد امام ابو حنیفه واجب و جائز نیست و دفع لیل پیش از نصف لیل و اگر بکند دم واجب گردد و نزد مالک
 اگر مرد کند و نزول نه کند بروست دم و اگر نزول کند کفایت است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو را
 اهل خویش را رخصت فرمود که مقدم شوند و پیشتر بنمی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگوید که من از آنها بودم که
 پیش فرستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرثب مزدلفه در ضحی و اهل خویش و او را بجماعه الاطهار و در و ابی
 از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضحی بنی با شتم را که بر آیند از حج شب
 و در روایت دیگر ترمذی و ابو داؤد و نسائی مثل این آورده و زیادت این را که گفت لیکن فرمود که ری جا نکنند
 تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابو داؤد و نسائی از ابن عباس نقل آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم شب مزدلفه را پس هر کس از بنی عبد المطلب را بر خیزد و گفت ای پسر کان می جا
 کند تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عائشه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه را شب بخیر فرستاد و ری جا
 پیش از فجر کرد و بکر رفت و طواف رکن کرد و باز گشت و آن روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی بود
 در سه تا دین حدیث مقالات است و اساطین حدیث و شایخ وی که قوی و حکم اند و نقد احادیث با کار آن فاضل دین
 حدیث را ابو داؤد و از عائشه روایت کرده و در روایت نسائی از او سئوایم آمده که امر کرده یکے از نسائی خود را
 که بر آید از حج و ری کند جبره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد
 یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخارے و مسلم و نسائی از عائشه روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب حج که بیرون رود و شب و بود وی زنی فقیده بنظ و در روایتی ضحی بنظ پس
 اذن داد و او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت عائشه که من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا
 نیک گذارم صبح را و نسائی وری میگوید که خبر را پیش از رسیدن مردم و چون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد و راوی
 با کمال میگوید و جمعی از شافیه در شب فرستاد و ری چهارم در شب کردند بعد از خوف مزاحمت سوده خوابد و بود و هر که
 از شافیه بود و در جامع الاحوال از حدیث ام حبیبیه بر روایت مسلم و نسائی آورده که او را نیز از جمع شب
 فرستاد و از ری خبر پیش از طلوع صبح یا بعد از او سه ساکت است و از سالم بن عبد الله بن عمر روایت صحیحین
 دو طایفه آمده که ابن عمر میفرستاد وضو را اهل خود را یعنی در شب پس میگردند و قوت بجز دلفه در شب و ذکر میگردند
 خدا را سبحانه آنچر روزه میداد و ایشان را پستروان می شدند بجانب منی پیش از وقت امام و روان شدن و
 می رسیدند یعنی از ایشان بپای وقت نماز فجر و بعضی بعد از او سه و همان وقت که می رسیدند ری خبر می کردند
 و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق ضعیفان و بختین و از اسما بنت ابی بکر

نیز از روایت حمزه غیر خزندی آمده که چون ماه محرم شمس روان می شود وی رسید بخجی در تاریکی و همداران وقت رمی میکرد و میگفت همچنین میکردیم مادر سعد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بالجمله رمی هر چه پیش از صبح و بعد از وی بیش از طلوع آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و از بیجا است اختلاف علما چنانچه گفت و علما در این مسئله سه قول است شافعی و احمد و رحبه الله میگویند بعد از نصف شب جائز است رمی جمرة العقبة بمهر کس را از معذور و غیر معذور و امام ابوحنیفه رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ حدیث ابن عباس که گفت پیشتر فرستاد ما را و فرمود که رمی چهار کنید تا آفتاب طلوع نکند و خزندی گفته که حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اهل علم برین اند که اگر بعضی از ضعف در شب از جمع بر آیند و بخجی برسند درست است ولیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و در باری گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل است و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در هر دو روایت که آمده لازموا الجمرة الا مصعبین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الممام از موطوع نقل میکنند که ما بعد طلوع فجر وقت جواز است با سادات و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب است کذا روی الوطاعین ابن عمر و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد و نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی است ولیکن دم لازم گردد و نزد امام ابوحنیفه و جمعی از علما میگویند قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را درست و خوف مزاحمت و تقصیر بدان نیز غدر است پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد و پیش از وقت چنانکه بعضی نظر بظاهر بعضی احادیث گمان می برند تجاری و مسلم از عبد الله بن مسعود آورده اند که گفت ندیم من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گذارد و هیچ نمازی را نکرد و نقش جز این دو نماز مغرب و عشا و گذارد و فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور تمام بی شبهه و بتحقیق ظاهر شد طلوع وی و حضرت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم بوجی یا بغیری و حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را و قنیکه طلوع کرد و فجر بعضی میگویند طلوع کرده و بعضی میگویند نه کرده بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تغییر داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین ساعت مغرب این حدیث است و صحیح است باینکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت درین روز باشد و اگر انتهی و طبیی گفته که قبل وقت معنا ولیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد و فجر را بمزدلفه و قنیکه طلوع کرد و فجر و گفت که گذارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فجر را درین ساعت انتهی و نزد تحقیق که مستحب اسفار صبح است درین روز تغلیس مستحب یعنی و ما اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد و فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و از بیجا بخاری فرمود که فرستاد و در فجر اسفار بود و چنانکه مذکور است و امر و ذکر در تاریکی گذارد و پیش از وقت معنا و گذارد و قد بر پس سوار شد و بمشعر حرام آمد مشعر بفتح بیسم است و در بعضی قراآت با کسر زنه آمده و تسمیه بمشعر از آن جهت است که از علامات حج است و تمامه علامات حج مشاعر است و آن نمی است و در میان مزدلفه و بطن عمارت نو کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقها میگویند که آن کوچه است کوچک بر بسیار حجاج و این مقام مشهور بمشعر حرام نیست سهولیت ازین جماعت و صحیح است که مشعر حرام این مقام معذور است پس در مشعر حرام بایستاد و توقف نمود و این وقت بمشعر حرام نزد شافعی فرض است و نزد امام احمد مستحب

و نزد او واجب است و اگر نكند حج تمام است ولیکن دم واجب شود اگر عذر ری نبود از منعت یا غلت یا خوف از دوام و در
 امره را همچنین است در پاره و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفریفت در کینت و قوف بشافعی سهوست
 زیرا که کتب شافعیه ناطق است بکینت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در امر علقمه بجای آن ذکر
 کرده انتی در وی بفریاد آورد و بعدا و تفریع و ایتهال مشغول شد ابو داؤد و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد مراست خود را و عیثیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
 از جنت مظلوم گیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار من تو قادرے اگر خواهی مظلوم را بهشت
 دهی و ظالم را بهشتی در آن وقت جواب این دعا نیا مد چون در مزدلفه صبح کرد عاده کرد و این دعا را جواب آمد اجابت
 کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله ما در ویدر ما فیلس
 تو با این مساعی نبود که تو در اینجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا یتعالی فرمود عدد و الله المیس چون دشت که آید
 که در خلدن تعالی و غای مل و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بلای و بلا فریاد کرد پس در خنده آورد و مرا آنچه دیدم از حج
 دفع وی و گفته اند که مراد بامت در اینجا و اتقان عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبری
 گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و مہیتی نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده
 و گفته این را شاید بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و یفر ما دون ذلک پس است و ظلم نیز
 ما دون شرک است و بالجملة حقوق الله مغفوست از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عامه
 و ائمه اعلم و در تفسیر و تلمیل و ذکر میسر و تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بجای روان شدند و درین نوبت فضل بن عباس را
 در این خویش ساخت و اسامه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس از فرموده اسنگریزه
 برای رمی چار بردار و شل حصی خذف بفتح خا و سکون ذل مجتنب و خذف انداختن سنگریزه یا خسته خرا و مانند آن بگرفتن
 آن میان و انگشت سبابه و انداختن بدان یا بخذف از بی یا چوب حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از خود و خردتر از
 بدن باشد و از این عمر آمده که شل بجهت غم و این نزدیک تفسیر اول است و اگر سنگهای کلان تر از آن بنید از دین خارج بود
 ولیکن خلاف سنت است بعد از آن بداند که ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعضی روایات از منزلت
 آمده و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد و درست است الا از مجرات که رمی کرده شده
 آنها را و با وجود آن نیز جائز است از جنت و جود فعل رمی پس هفت سنگریزه بر چید از زمین و بر رسول الله صلی الله علیه و
 آله وسلم و از اینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر بر لے رمی حرقه العقبه بکار برند کفایت است و
 اگر برین اند و شافعی قضیص کرده است بر استیجاب خذ حصی بر لے یوم نحر خاصه و بعضی گویند مستحب آنست که بردارد
 آن قدر که برای رمی سائر ایام بر دو نوبت تصحیح کرده و جزم نموده بدان و متعارف درین اوان نیز همین است و آن
 هفتاد سنگریزه بود و هفت برای روز نحر و هفت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک و گفته اند که اگر بیشتر از او بیشتر
 شاید که بعضی از آن در جائی بقیه و کم نشود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در کف مبارک خود آن را بیست
 سنگریزه را از غبار پاک میکرد و نزد بعضی اگر بشوید بهتر است اما رمی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در
 رمی بجر نخس و دو قول است و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امثال هؤلاء فارموا مانند این سنگریزه را بپاشید

مثل حصی خذفنا که گفته شد یا مانند این در کتبی یعنی هفت و الا اول جدا ظاهر ولیکن قول وی وایاکم و التلو فی الدین دور
 دارد به خود را از تلو و افرات در دین فی البیضا ناظر در معنی ثانی است تا قیام تا نماز هلاک من کان بیکلم بالانوار فی الدین پس پاک
 نشدند کسانی که پیش از نماز بوده اند مگر بنفوس در دین و درین راه زنی از قبیل خشم بفتح خای مجبه و سکون ثانی و شلخته و فتح
 عین عمل بنایت جمیله پیش آمد و سوال کرد که پدر من مروی پیرست او بر پشت شتر مستحکم نمیدانند شد آیا حج کنم از جانب وی
 فرمود که نعم توج از قبل و سه بگذار و فضل بن عباس که روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود آن زن نگاه
 میکرد و آن زن نیز بوسه نگاه میکرد و دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر
 این روایت فضل بن عباس است که در صحیحین و غیره با واقع است و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم پیچید گردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا پیچیدی گردن این غم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
 و زن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان و سواس شیطان را و در روایت جا برده که روایت ساخت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فضل بن عباس را و وی مروی بود خوش شروی و خوش میوی و بود سفید صاحب حسن و چون
 روان شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت بجا از زنان در سوره که از بحرین بودند پس فضل نظاره کرد و آن
 گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس گردانید فضل
 روی خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست را بجانب دیگر برد روی او گردانید بازوی او را بجانب
 دیگر گردانید و آن زن از نظر میکرد و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی است با حکایت دیگر
 گفت که مرا با ضعیفای اهل خود در شب پیشتر بینی فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود روایت و سه
 مگر آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال خشمیه نزد خضر
 بود بعد از فراغ از وی و ابن عباس را آنجا حاضر بود و الله اعلم و بعد درین راه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 پیر زنی پیش آمد و از او پرسید خورشید خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شد و اگر بر شتر می ریدم بهم پلاکت است آیا حج
 بگذارم از جانب وی فرمود اگر برادر تو دین خلق میبود دین ویرا میگذارد وی باز گفت آری میگذارم گفت پس
 حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی بگذارد که دین خدای بگذارد آن اولی است و درین حدیث دلالت بر حج
 نیابت در حج و گذاردن از جانب کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از احیاء و اطلاقا مالک و منقول از ابن عمر است
 که جائز نیست حج از غیر مطلقاً و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجمالاً بر عدم جواز نیابت از کسی که قادر است بر حج
 بنفس خود در حج واجب و اما حج فقل جائز است نزد امام ابو حنیفه و شافعی مخالف است درین و از احمد و روایت است
 کذا فی المصابیح تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و به بخشد ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن نزد
 اهل سنت و جماعت چنانچه مراد است از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که تقصیه کرد و بدو کنش از طایفه ای که از نفس شریف
 خود و دیگر از امت از هر که مقرر است بصدانیت حق و عبادات سقیم است مالی مقص مثل زکوة و بدنی مقص مثل نماز و عمر که از
 مالی و بدنی مثل حج که وی مالی است از حیثیت و وجوب اجزیه بار تکلیف محظورات آن و بدنی است از حیثیت طواف
 و وقوف و نیابت جایز است در نوع اول که مالی است در حالت اختیار و ضرورت جمیعاً از جهت حصول مقصود و تفعل
 نائب زیرا که مقصود و سد باب حاجت محتاج است بدفع مال و این حاصل است به نیابت چنانچه حاصل است با اذن و جاریست

در نوع ثانی بیج حال چه مقتضی و که آفتاب نفس است مایل نیست بدان و جاری است در نوع ثالث در حال غیر از جهت
 محیل نیست بیفتیص مال و جاری نیست در حال قدرت از جهت عدم آفتاب نفس و شرط عجز و او کم است که باقی ماند تا موت
 بر که حج فرض عمر است پس معتبر عجز مستوعب باشد لقیه عمر تا واقع شود یا س و نو میدی از امان بدن پس اگر عاجز است
 بطیعی که زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی بر جاسے ماندگے صحیح است ادا به نیابت مطلقا و اگر بیمار رضی باشد که
 متوقف است زوال و سے این طور که مریض بود یا سجون صحت ادا به نیابت موقوف است اگر این عذر ستر شد
 تا موت متحقق شد یا س از ادا بدن جائز باشد به نیابت و اگر ستر نه شد و زوال پذیر نیست حج اسلام
 بر وی واجب است و آنچه ادا یافت تطوع و در حج نفل جائز است تا نیت در حال قدرت زیرا که باب نفل
 وسیع است و ظاهر مذهب این است که حج از مجموع عنه واقع شود و ولایت احادیث نیز همبرین است و بر وایتی
 از امام محمد حج واقع از حاجت است و آمر را ثواب نفقه است زیرا که و سے عبادت بدنی است و نزد عجز قائم گردانید شد
 و تان مقام وی مثل فدیة در باب صوم کذا فی الهدایة و شروحه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر بلطن آید
 محسوس میسم و کسر سین هله امشده رسید که وادیسے در اول منی شتر ساخت راند و تجیل ازان وادی
 بیرون شد و این سنت است مراکب را و اگر پیاده باشد هم نیز بگذرد و در وان شود و سبب سخت راندن شتر تجیل
 ازان وادی بیرون شدن بجبت آن بود که حادث شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم این بود در مجموع
 نویشی که بر دشمنان حق با و عذابی فرود آمده بود و تجیل ازان مواضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوه بتوک چون بقریه
 قوم لوط و خانهاے ایشان رسید زد و گذشت و صحابه را نیز امر کرد تا زود ازان بگذرند و درین بلطن وادیسے محسوس
 اصحاب فیل را که برای خواب کردن خانه کعبه زاده الله تعالی تشریفاً و قطیفاً آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سوره فیل
 مذکور است و ازین جهت این وادیسے را وادیسے محسوس میخوانند که فیل چون در آن محل رسید تجسید و در ماند و از حرکت
 بهسے که عاجز شد و هر چند بزود و سوسی کردند بر نخواست و تخمیر در رفت عاجز و در ماند و منقطع گردانیدن است و این وادیسے
 عاجز و منقطع گردانیدن فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از در آمدن بکه و در مواهب از اسنوی که از اعظم علمای شافعیه
 است نقل میکنند که سبب تمیل در گذشتن ازین وادیسے آن بود که نصار سے و قوف میکروند و روی چنانچه رفتی
 گفته است یا عرب در جاهلیت و قوف میکروند چنانچه در وسیط آورده پس ماور شدیم ما بنما لفت آن و گفت که
 ظاهر شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول عذاب است بر اصحاب فیل لے آخر الکلام و ذکر کثی و شرح کتاب خزنة
 گفته که گوئسمیه و محسوس از جهت آنست که سے عاجز و مانده میسر گردانند سالکان را و در قبی می اندازد ایشانرا
 و گفته که شافعی در اما گفته تواند که نیز گذشتن ازان بهجت وسعت و فرایض موضع باشد و بعضی گفته اند جائز است
 که بجبت آن باشد که و سے ما و سے شیطین و جلے بدون ایشان است و بعضی گفته اند که بجبت آنست که فیل و
 اصحاب فیل در اینجا عاجز و مانده شده بودند و انتهی و از اینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و افادات بعضی علما
 متأخرین است و در احادیث و آثار نیامده و الله اعلم و عدم تمیل درین وادیسے در وقت رفتن بقریات از جهت آن
 کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رفتن بر سبے دیگر رفته بود و وقت در آمدن براد دیگر آمده چنانچه معلوم
 است و این بلطن محسوس چون بر نرسے میان منی و مزدلفه نه ازین و نه ازان و هم ازین و هم ازان و گفته اند

که انچه از دوسه در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و انچه بپوشیده آید از سینه چنانکه عرته و عمره و بر زحی است
سپان عرته و شتر حرام نموده سابق مذکور شد و اما عرته بضم عین و فتح را و نون نیز نام تهین وادی است و در قلموس
گفته عرته و ادیه است بوقوفات و همچنین بر او میانه یعنی میزند تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمده و برابر حجره العقبه
ایستاد حجره اصل یعنی حصه است یعنی سنگریزه پس ازان غالب آمده بران مواضع که رمی جمرات کنند و آن سه موضع است
جره اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیانید اول بروی بگذرند بعد از و سه جمره وسط بعد
از و سه جمره العقبه و عقبه راه بر آمدن کوه و این جمره در دامنه کوه واقع شده و این بجانب که است پس در اول
روز نحر که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده ازان دو جمره اولی و وسطی گذاشته برابر این جمره العقبه
آمده و ایستاد و کعبه را از دست چپ داشت یعنی را از دست راست و سواره سنگهای هفتگانه را یک یک بر محل
جمرات می انداخت و با هر یک سنگ یکبار می گفت رمی جمره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلث
کرده پیاده کرده و اگر آن را نیز سواره کنند جائز است و لیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت
می آید از ابراهیم جراح که گفت در آمدن برانی یوسف و در مرض موت وی پس بکشتا چشم خود را و گفت رمی سواره بهرست
یا پیاده گفت پیاده گفت خطا کردی گفت سواره گفت خطا کردی پسر گفت هر رمی که بعد و سه و قوف است یعنی ایستادن
بر سه دعا پیاده افضل است و آنکه نیست بعد و دی و قوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذل مطلوب است و سه
در انجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بر در آمدم آواز مرگ وی شنیدم و تعجب کردم از نزد وی می بر علم در شل نیات
و در فتاوی قاضیان گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رحمی مطلقا سواره افضل است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سواره کرده و بهر را گفته اند که آن از برای بیان جواز تعلیم است بود و کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس
آورده که گفت رمی کرد بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز نحر سواره و گفته اند حدیث حسن و از ابن عمر آورده که بغیر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم چون رمی میکرد چهار را پیاده میرفت و در رفتن و آمدن و گفته اند حدیث حسن صحیح و عمل بر نیست
نزد اکثر اهل علم و بعضی گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از
قاسم بن محمد می آید که گفت بود در مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد
معاویه بن ابی سفیان بود و از اذاعتن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نه بود و از اذاعتن باید که بجانب محل جرات باشد یا
قریب بدان و اگر در پای خود بنیاد و اهل جواز دار و از جهت تحقق رمی و لیکن اسنادی دارد از جهت مخالفت سنت
و اگر کسی را بر زمین بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجایه تکبیر تهلیل و تسبیح بگوید نیز جائز است و کیفیت
بسی مشهور است که کسی را بر پشت انگشت اهام بمینی بهند و هتانت با انگشت سبابه کند و اصح آنست که اگر بطن
انگشت سبابه با اهام بگیرد و بنیاد چنانچه عاوت است کفایت دارد و بعد از و سه جمار تکبیه قطع کرد و ابتدا سه تکبیه
از وقت احرام است و انهمایه او اما موقوف چنانکه اصحاب کتب است از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث
ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکی زمام شتر در دست داشت و
یکی حتر کوه برداشته بودند تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داود و آورده که جامه خود برداشته بود که پرده
میکرد از گرمی و بر هر نقدی را اینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او و تحمل و مانند آن و در سابق معلوم شد

که در قبر بر لای وی صلی الله علیه و آله و سلم زده شده که در وی نبشست و پوشیدن سفره سایه کردن است و اگر روز نهم سر بر پشت دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نذر و ابی یوسف و اکثر از نصف روز و دم است و در اول ابو حنیفه نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نذر شافعی بخورد و پوشیدن واجب گردید و بعد از وی بمنزل بازگشت نزد یک مسجد خیف بفتح خای مجره و سکون یابی تختانیه و خیف مکان مسجد از جبل و مرتفع است و آب را گویند و آن مسجدی است بزرگ و بخی و در قبه که در صحن اوست مکان پنجمی است صلی الله علیه و آله و سلم و در آن مقام که منزل او بود خطبه بلع گفت چنانکه آواز وی بجموع خلایق که در آن درون حیمایو و نذر رسید و این رسیدن آواز بدو و نزدیک و شنو اینند و مرایش از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم که درین روز ظاهر شد یا ستم بود و در اکثر احیان بود و ابو داؤد و نسائی از عبد الرحمن بن عوفی آورده اند که گفت خطبه کرد و بار را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درمی و بکشا و کوشش ما را تا شنیدیم ما همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد مناسک را و درین خطبه اعلام کرد خلایق را بحرمت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه و تعالی از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز نحر و گفت که زمان گردید بر بهیئت و وضعی که اول داشت در روزی که پدید آمد و خطبه قعاسی آسمانها و زمین را سال دو و از ده ماه است چهار از آن حرام سه پیاپی ذوالقعد و ذوالحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا ما ترست پس خاموش شدند تا گمان بردیم که اگر نهایی و دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بے یا رسول الله فرمود کدام بلد است این گفتیم خدا و رسول خدا ما ترست بدان پس خاموش شدند تا آنکه گمان بردیم که اگر آنرا بنامی و دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این بلد یعنی مکه و بلده بنا از اسماء غالبه است هر که گفتیم بے یا رسول الله فرمود کدام روز است این گفتیم خدا و رسول خدا ما ترست بان پس خاموش شدند تا گمان بردیم که بنامی و دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بے یا رسول الله فرمود بدستی و راستی که خونهای شما و دماهای شما و آب و دماهای شما حرام است هر یک که بجهت حرمت این روز درین بلد درین ماه و فرمود نزدیک است که پیش آئیند پروردگار خود را و به پرستد شما را از کردار ما بے شما و انا و آگاه باشید که وید بعد ازین گواه و در روایتی نکردید که بزرگوار بعضی از شما گردن بعض را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را بشما و فرمود خدا و خدا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بنائب و بسا کسی که رسانیده شود بوی حفظ و اعظم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا مناسک حج یا موزند و گفت شاید که دیگر بار من حج نکنم و امر کرد و سبع اطاعت بر آید بر آنکه بکتاب الله دعوت کند و هاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و امر کرد و هاجرین را نیز در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد و هاجرین را بمینه قبله و انصار را بمینه و بیستر فرود آمدند سائر ناس و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گواه نشوید که بعضی قل بعض گفتند چنانکه گذشت و بدانند که هر کجانی می کنند در حق خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش می کنند یعنی دیگر بے بجهت و بے مسئول و معاقب نخواهد شد و فرمود عبد ربکم و صلوا بحکم و صدوا استرکم و اطیعوا اذا امرکم ثم خلوا بجهت رکع عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارد بی سوخت و وقت نماز را و روزه و در ماه رمضان را و اطاعت کنید خدا و خدا امر را تا در آئید بهشت را و ذکر زکوة و حج نکرد زیرا که آن بر همه مسلمانان واجب نیست مگر باغنیاء و اهل استطاعت و مردمان را و دواغ کرد و دواغ سفر آخرت یا بنار زل شان ظاهر اول است و فرمود

که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بنایان برسانند و از جهت این حج راجعه الوداع خوانند و از آنجا
 بخروند و آن یعنی بخوابند یعنی موتی است مشهور در میان بازار مکه و در آن مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش خر کرد
 شتران ایستاده و دست بسته در حدیث ابی داؤد از عبد اللہ بن قرط آمده که گفت که نزدیک آورده میشد پنج شش
 شتر تا خر کند آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنها را شتران نزدیک می شدند و از دحام می نمودند و سعی میکردند و
 هر یک خود را نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم می آورد و درون می خزید تا ابتداء بخربوی کند و این عدد شصت
 و سه عدد سالهاست عمر مبارک وی است گویا بتعین این عدد رعایت آئینی نمود و بعد و بهر سالی شتری قربانی کرد و
 امیر المؤمنین علی را فرمود تا هر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی خر کرد و او را شتر یک گردانید و بهی و امر کرد که
 از هر شتری قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیگ و بخیچه شود و خورد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دوی بهر دواز
 گوشت آن و نوشیدند از شور بای آن کذافی روایت ابی داؤد و علی را فرمان داد که بایستد بر شتران و گوسفندان و پستها و حلهای
 آن شتران را بر سالین قسمت کند و جزاران را که سلخ کرده ازان چنینی نهد بلکه ازال خویش بد ظاهربار جنت چنین
 نماید که علی ازال خود بهر اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ نهد و در صحیحین آمده که فرمود ما
 می دهیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که خر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از نسائی خود گاو و پرا
 و در روایتی خر کرد از عائشه گادی و در بعضی احادیث نیز آمده که فوج کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از خود
 و ازال بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورده جواب
 داد ازان بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هفت شتر بدست مبارک خویش خر کرد و بعضی
 نوهم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض است جواب ازان آنست که احتمال دارد که انس خر هفت شتر را مشاهده
 کرد و از آنجا خائب شد و جابر خر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعضی در تطبیق هر دو حدیث چنین میگویند که هفت
 شتر را بدست مبارک خویش خر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یک طرف حربه پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد ازین
 شصت و سه امیر المؤمنین سی و هفت را خر کرد علی انفراد و بثل این توجیه با حدیث دیگر که ابو داؤد و از امیر المؤمنین
 علی آورده که گفت چون خر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سی شتر را بدست خود امر کرد و قرابین خر کرد من باقی را اگر
 صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت خر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعضی
 را بدست خود و خر کرد بعضی آنرا غیر او منافات بی هیچ حدیثی ندارد و چون از خر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منی خر
 است و همه فجاج که جمع فجی یعنی راه کثاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رواست و مسجد و حجر مخصوص نیست
 به بعضی اماکن هر جا که خر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را ببر داشتند و چون حلاق که معمر بن نفیع میم و
 سکون عین بن عبد اللہ بن نافع بن لثله بن نفیع نون و سکون ضا و محجر قرشه حدوی است و قدیم الاسلام هجرت کرده
 و بکشته و تا خبر کرد در هجرت مدینه پیتر هجرت کرد مدینه و آمد و سکونت کرد و دوسه معد و دست در اهل مدینه و حدیث و
 در ایشانست بر بالاسه سر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بامیتا و دست گرفته نظر کرد در روی عمر و گفت یا
 معمر ملک رسول اللہ قدرت داد ترا رسول خدا من شصت و سه روزم که گوسفند خود و بی یک الموی و در دست شصت و سه
 یعنی هشتاد و سه قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر اللہ یا رسول اللہ ان ذلک لمن اوتی اللہ علی و من

این مکان من درین مقام هرگز نمیشد از نعمت حق تعالی ست برین و منت وی عزوجل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تصدیق و تائید اظهار ائمتان حق بر روی آری همچنین است این از نعمتهای عظیم است آنجا که اشارت فرمود بخلق تا ابتدا بجانب راست کنند طاهر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و در حدیث متفق علیه در مشکوٰۃ از انس نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین است و بعضی جانبی است حلقی اعتبار کنند و چون از حلق جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجا که اشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد و مجروح آن را با بطله انصاری زوجه ام سلمه کرام الله بن مالک است داد و از نیت در بعضی روایات آمده که بام سلمه داد و در روایتی آمده که فرمود با بطله کجاست پس عطا کرد او را و صنف میگوید که با بطله از مویهای جانب راست نیز تصدیه یافته بود پیش از این که در مشکوٰۃ از حدیث متفق علیه آورده که مویهای جانب چپ را با بطله داد و در مویهای دست چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم و توراتی گفته که قسمت مویهای مبارک در اصحاب بخت آن بود که ناین گشت در میان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یاد دشتی بود ایشانرا از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گویند که اشارتی کرد با قتراب اجل و انقضاے زمان صحبت و میگوید گمان میبرم که تخصیص این طوطی بزیارت ائمتا و اشارت باین معنی بود چه او بود که قبر شریف و مود مبارک وی را حاضر کرد و بخت خام بنا نمود و الله اعلم و چون از حلق فارغ شد و مردمان هر یک را یک تار موی یا دو تار موی رسید و گویند شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از زلف تو موی بسندست + فضولی میکنم بوی بسندست + با خزان ائمتان مبارک را تعلیم کرد و آنرا نیز مردمان قسمت کرد و بشیر معایب خلق کردند و اندک از ایشان تقصیر کردند و خلق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بحسب تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکررا محققین را به جابقی خود اللهم ارحم الخلفین و در آخر بالتاس و سدهای ایشان فرمود و المقصرین چنانکه گذشت و خلق مرزبان را حرام است ایشانرا البته تقصیر باید کرد و اگر مردمان را نیز مانع از حلق باشند تقصیر متعین است و اگر یکی را موی بر سر نباشد امر او را در شرط و حلق منع راس نزد ماکانی است و همچنین در مذمب المة ثلثة کفایت میکند و خلق همان مقدار که در مسج راس منبر است در وضو کذا فی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده که باینستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شأن برای مردم که می پرسیدند و از احکام کی آمد و گفت یا رسول الله من ند استم و خلق کردم پیش از نحر فرمود نوح کن و هیچ باکی نیست و بگریه گفت نحر کردم پیش از می فرمود می کن هیچ باکی نیست و دیگری گفت خلق کردم پیش از می و دیگری گفت طواف کردم پیش از می فرمود می کن هیچ باکی نیست و یکی گفت رمی کردم شب فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یک نرسید از تقدیم و تاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکی نیست و علماء در اینجا اختلاف است که این ترتیب واجب است یا سب و وظائف روز نحر با اتفاق چهارست رمی حجرة العقبه و نحر بر سر و خلق را پس با نطر طواف زیارت و سعی بعد از روزه و صحبت رسیده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مناسک را باین ترتیب بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب سنون و مسح بود و بزرگ وفات آن دم واجب نگردد و نارک آن آثم نبود و شافعی و اکثر علماء و جمهور سلف برین اند و مذمب امام ابوحنیفه و سب ترتیب است و در صورت عدم ترتیب دم واجب است و تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ باکی نیست

آنست کہ انجی نیست بر فاعل آن اما فدیہ واجب و نزد ایشان در وقت شرائط حسام و در تکبیر حرکات آن مشای
 هر جنبہ بر نسیان و خطا بود جزا واجب است ولیکن آنتم نیست و چون بقصد و قصد کند چہ آنتم بود و ہم جزا و نذر بہایام چہ
 آنست کہ اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزے لازم نگردد و اگر بعلم و قصد بود جزا واجب است و گفته اند کہ این مذہب
 قویست از جهت دلیل کہ دلالت کردہ بر وجوب اتباع رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جہ زیر کہ فرمود و خذ
 مناسککم و این احادیث کہ در رخصت تقدیم و تاخیر آمدہ مقررہ بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم با بیخالت بانی
 ماند حالت عدم بر اصل وجوب اتباع در جہ و اللہ اعلم و بعد از آن پیش از زوال بکہ روان شد و طواف کرد و این طواف
 آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وے سعی است و رمی جمرات ایام تشریق و آنہا در مذہب ما از واجبات است
 نہ از فرائض فرض در حج احرام است کہ شرط است و وقوف بعرفہ است و طواف و این طواف را طواف افانہ خوانند بجهت
 آنکہ بعد از افانہ از عرفات و منی است ماخوذ از قول حق سبحانہ و تم افیضوا من حیث افاض الناس و افانہ در لغت
 بمعنی دفع در جمع و تفرق آید و طواف زیارت از جهت زیارت خانہ کعبہ در وے و طواف صدر بفتح صاد و ممل و ال اعلم
 از جهت صدور و رجوع از مکہ بعد از وے مقابل و رود بروی کہ در طواف قدوم بود نیز خوانند و مشہور اطلاق طواف
 صدر بر طواف و داع است کہ بدان و داع بیت اللہ کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف
 افانہ جز در کلام مصنف نمی یابیم و اللہ اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از
 احادیث کہ وارد شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند ارکان
 غلط است اگر چہ این حدیث را ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ از عائشہ و ابن عباس نقل آورده و ترمذی گفته ہذا حدیث
 حسن صحیح و گفته کہ رخصت کردہ اند بعضی از اہل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب استہ اند در یوم النحر و توسع
 کردہ اند بعضی کہ تاخیر کردہ شود تا ایام منی انتہی و نزد امام ابو حنیفہ وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر است و پیش از آن
 جائز نیست و سنت آنست کہ بعد از حلق کنند و فضل ایام برای آن یوم نحر است و جائز است در ایام نحر و اگر ازین ایام
 تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد ازین طواف سعی بین الصفا و المروہ ذکر نہ کردہ اند و در حدیث مسلم از جابر آمدہ کہ
 طواف نکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نہ صفا و نہ میان صفا و مروہ گریہ طواف و در ہادی میگوید اگر سے
 بین الصفا و المروہ بعد از طواف قدوم کردہ است رمل درین طواف و سعی بعد از وے نکند و اگر تقدیم سے نہ کردہ
 رمل کند در وی و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاہ زمرم آمد و چہ اسمیہ زمرم
 از جهت بسیاری آب اوست زمرم و زمرموم و زمازم مای کثیر را گویند و بعضی گویند کہ این لفظ مشتق نیست از جہ
 اسمی است کہ ابتدا علم آن چاہ شد و اول کسی کہ ظاہر کردہ زمرم را جبرئیل علیہ السلام است کہ چون اسمعیل نشنید شد قدوم زد
 از آنجا چہ شہید شد ہاجر اسمعیل آنرا کرد و در تائیدش از آنکہ مشک پر کند بر آگندہ نشود و اگر سے گذاشت چشمہ
 میشد جاری چنانچہ در حدیث آمدہ بعد از آن ابراہیم خلیل آنجا چاہے کند و چون جرمہم ساکن مکہ شد ندان را
 باینجا شستند تا آنکہ اثر سے از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون حق تعالی
 او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاہ را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در حام فیل و بروایتی پیش از آن و بعد
 از وی ابو طالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کذا فی تاریخ مکہ

و اما در اخبار و فضائل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از طواف بر جای فرمود
 آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایان بیت برست ایشان بود فرمود آب بکش ای عباس
 عبدالمطلب زیرا که اگر نه آن بودی که کسان بر شما طلبه کردند و من خود فرود آمدی و آب از چاه برگشید
 و شما بر سقایان اعانت کردی از جهت فضل و برکت و بزرگی این کار یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد
 بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند و نوبت نبی شما نزد و این منصب بزرگ
 از دست شما رود پس اولاد عباس یکدیگر و بر دوش صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند شما دل کردار ایستاده و ایستاد
 پس در حالت متعجب برای بیان جواز بود تا بداند که آب ایستاده خوردن جائز است و حرام نیست اگر چه فضل ششسته
 خوردن است یا برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت از دوام جای نشستن بنویسد یا ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم
 و بعضی گویند که ایستاده آب خوردن مخصوص آب زمزم و آب بقیع و خصوصت سمرقند است که باید تحقیق این بحث در آخر کتاب
 انشاء الله تعالی و بخاری از ابن عباس نقل آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمقایه عباس آمد و آب طلبید عباس پیش
 پسر خود فضل گفت یا فضل نبره بیاور خود و بر لیس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آبی از نزد وی بیاور فرمود از همین آب ده گفت
 یا رسول الله مردم دستهای خود درین آب می اندازند فرمود بده از همین آب سیرت از آن آب خورد و سیرت بر زمزم آمد و ایشان
 مردم را آب میدادند و شفت می کشیدند فرمود بکنید این کار را اگر این عمل صالح است فرمود اگر ترس طلبه مردم نمی بود بر شما هر آینه
 فرودی آدم و می نهادم بر میان خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین طواف بر احواله سوار بود و سبب سوار شدن بعض
 میگویند کثرت از دوام بود و در طواف قدوم نه اینقدر بود یا سبب آنرا تفرات بر مردم بود تا مجموع حاضران که درین طواف مجروح تر
 از طواف اول بودند ویران شده و کشته و طواف را بیا موزند و آب و احکام از اسلام کنند و بعض میگویند در پی مبارک رحمتی
 بود و در وی داشت از روی ضرورت سواره طواف کرد و در زنان یعنی بازگشت و نماز ظهر را در منی گذارد و همچنین و همچنین از این
 مردیت و گفت نافع که همچنین میگردان و نمیگفت که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین بود و در صحیح مسلم
 بر روایت دیگر از عائشه که ثابت است که نماز ظهر را در منی گذارد و همچنین است در کتب سنن از حدیث طویل جابر و چون در
 حدیث صحیح است و شک نیست که در نفس الامر یکی از آن و هم است و ترجیح یکی بر دیگری از حیثیت صحت میسر نبود و وجه دیگر
 ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت مسلم را ترجیح کرده اند که در گذارد و این حدیث را در صحاح
 روایت کرده اند جابر و عائشه و آن حدیث همچنین را یکی ابن عمر و لاجرم حدیث متحد را و س قوت پذیر و وجه دوم آنکه
 عائشه از وی یعنی از ابن عمر نقل کرد که از جمیع ناس در اطلاع بر احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و احوال
 در ترم آنکه جابر سؤی کرد حدیث حجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل حفظ نمود این قصه
 و ضبط کرد آن را بخصوصیات و جزئیات حتی امور بزرگه متعلق برینا س که هم نبودند چنانچه نزول آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در طریق مزدلفه و بول و وضو بر وجه تخفیف و سیر که اینقدر حفظ و ضبط کرده باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر را
 بخزانه و جاری باشد چنانکه آنکه حجه الوداع در ناه آذر بود که روز و شب در و س برابر باشند و این همه کارها که درین
 روز کرد و از روان شدن از مزدلفه قبل طلوع آفتاب بسوی منی و خطبه خواندن در منی و رمی جمرة نود و پنجمین شتر
 و قسمت آن کردن و نخچین پاره گوشت ازان و خوردن و حلق راس کردن و جامه پوشیدن و طیب استعمال کردن و بکمر

آمدن و طواف کردن و بر سقایه و زمزم آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آب خوردن این همه افعال بجا آوردن و رجوع بینی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد و هیچکس آنرا از مجزات نشمرده پس لابد بنا بر پیشین در که گذاردن قریب تر و راجح تر باشد تا چه آنکه چون هر دو حدیث حاضر گردند بلا حمل برناظر کردن در سبب حرام اعلی باشد بجهت ثبوت مضاعفت و انقضای در وی و بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چه این حدیث متفق علیهاست و درین حدیث منظر ای نیست معنی حدیث مضطرب در مقدمه کتاب معلوم شده و حدیث عائشه از آن آید و در چند جا یکی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد آنها را و در روایتی دیگر تا خیر کرد آنرا شایسته و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که و سه وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوة را و نیست رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابونعیم و سفیان و عبد الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق و عبد الله بن عمر و نافع و ابی اهل اند و حدیث عائشه از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم و ابن اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در و سه قصیر بر سماع هم نیست بلکه عطفه است و حدیث سماع از عطفه قوی تر باشد پس مقدم نشود بر حدیث ابن عمر که معنی بر سماع است که ذاتی الواجب اللدنی و شیخ ابن الهمام گفته حتی آن است که و سه صحیح است و لهذا منذر سه در مختصر خود گفته که هر حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین را گوئیم که بکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بر این بر احاده بسببی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدان که موجب نقصان بود در آنچه او را و الا انتهی و الله اعلم پس چون از کتب بنی مر اجبت فرمود شب آنجا بیوتت کرد بیوتت و رختی ایام محر و واجب است نزد جمهور و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و واجب دم بر آن و عدم آن بینی برین خلاف است و معتبر در بسبب اکثر لیل است و دلیل عدم و وجوب حدیث ابن عمر است که در صحیحین آمده که عباس بن بن عبد المطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیوتت کند بکه در لیلی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس فلن و او آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و اگر بیوتت در منی واجب بود و اذن نداده و در ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بن بیعت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت یا مانند آن نباشد جائز نباشد ترک آن و نیز بعضی روایات بلفظ رخصت آمده و از اینجا معلوم شود که غنیمت خلاف آنست و بعضی همین حدیث استیذان عباس بن را و لیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذہب جمهور است زیرا که اگر واجب نبود و طلب اذن در کار نبود و این چیز نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری خطیر بود و مخصوصا درین مقام که مستلزم مجانبیت سائر الناس و ترک ملازمت حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم پس استیذان بر سبب اسقاط اسائی است که در ترک سنت و در درایه میگوید که بیوتت یعنی از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذاته نه بلکه از جهت آنست که سهل گردد و بر و سه در ایام آن و اگر در غیر منی بیوتت کند و در روز بر سبب رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی نیست و لیکن مکروه است بجهت ترک متابعت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر فاروق تا در سبب میکرد و بترک آن و در و دیگر بعد از روز بخرا انتظار کرد تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از اذان صلوة ظهر را حدیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب سوسه حمره اولی آمد و حمره اولی حمره است که بمسجد خیف نزد یکتر است از و حمره دیگر و چون از مزدلفه بیایند

اول بومی برسد و رمی جرات پیاوه اگر عذری نباشد افضل و احب است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روزی که از مرفعه آمد و راه کرد و درین ایام پیاوه چنانکه معلوم شد هفت سنگ را بفرموده بنیدخت و با هر سنگی یک بکسیر میگفت و چهار آده هست که چون ابراهیم اسمعیل را علیه السلام بذبح کردن میبرد شیطان ایستاد و سوس میگردید و شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود و بعد از آن سنت شد و ذبح اسمعیل بخوشی است و در جانب فوق منی و از پس در و دم شد و بیت که آنجا سنگی است از میان ترفیده و گویند که ابراهیم کار میبرد از آن ترفیده اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از روی فارغ شد چند گاه از محل رمی بیشتر شد تا بکمان سفل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ نبود و صد حزن را بر دستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سوره بقره خواند دعا خواندن بود و بطول تمام درین مقام براس دعا استحب است و یعنی از غر یا چندان می ایستاد و با پایا سه ایستاد و آس میگرد و چون از دعا فارغ شد بکمره و سطل که پایان ترازوست در جانب که آمد و بهر بین طریق هفت سنگریزه با هر یک یک بکسیر رمی کرد و از آنجا بر راه دست چپ روان شد چند گاهی در میان وادی که در وسطی منی است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و بطول فرمود در میان و دعا کردن در آن مواضع اول و نزدیک بآن و روان شد تا پیش حجره العقبه آمده آنجا بر اثر مقابل حجره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست در پشت و در صبح بخاری از آن مسنود آمده که چون و منی رمی حجره کبره که در کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدا که نیست خدا جز او ان مقام کسی است که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تفسیر سوره بقره بهجت آنست که معظم حکام مناسک و دست گذاشتند و در هفت سنگریزه با کسیر رمی کرد و در ساعت بی توقف بازگشت و درین محل دعا کرد و این بایستاد و دعا نکرد و آنرا در این جمود و وجه بگویند یکی آنکه اتفاقاً نزد آن حرم و از حاکم عظیم بود و حای ایستادن نبود از جهت نه ایستاد و در روزی که از مرفعه آمد و در اینجا رمی کرد و نیز همین عذر بود و چون ایستاد و دعا کردن درین مقام از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از او سه سنت شد مراست را هر چند آن علت نباشد بلکه آنکه خرم نیست و علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه و حای این عبادت که رمی است و در صلب عبادت و در وین وی که در حجره اوائی و وسطی یا تفع یافته بود و دعا در صلب عبادت افضل است از آنکه در پهلوی عبادت و بعد از وی کند و همچنین در نماز غالب دعوات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر تشهد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز بود شیخ ابن انعم گفته که روایات متضاد و متوافقی اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رمی حجره عقبه نایستاد و حکمتی در تفسیر و توفیق و دعا بجزیرت غیر این حجره ظاهر نشود و چنین تخمیل کرده میشود که در و زاول مشاعل بسیار بود از درج طین و ناهمه بکدام جهت نایستاد و لیکن این معنی مقدم است در ایام دیگر که آنکه گفته شود که حجره عقبه در طین است و توفیق را بوجوب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت از دعا و ایستادگان و گذرندگان می شد و معنی میگشت از بیم یحیی که بانی جرات که آنها در میان راه واقع نیستند بلکه در گوشه از راه انگی وقتی که کاتب حروف عبدالحی بن ابی طالب فاما الله منه باتیان این عبادت مشرف بود به سابقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در اول سخت بد که بر مواب باشد و آن آنست که عدم توقف در رمی حجره و اخیر ترک جهد و محنت در ایستادن و دعا کردن در اینجا بهجت نبود که چون در و حجره اوائی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بفرمود مساجد و مساجد گشت

این اشارت است از رب رحیم و اسلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بند خود
و مجاهد بگذاشت آخر وی آسایش و راحت است و از بندگفت و محنت آزاد و به آنا رحمت و مغفرت فائز و خدمت
درین عبادت غلطی که گنج و ثمر نایاب و مغفرت است و در روز اول حجت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش و پشت نه است و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جارا شده که است و صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما حسن بنا و با جماعه منقادید و اکابر
علمائے که مظهر که در آن محل حاضر آمده بودند عرض کردیم که استخوان نمودند و تحسین فرمودند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم تعجیل نکرد و نفر یعنی بر آمدن از منی و یوم النفر یعنی روز سوم عید منی و ولیده النفر آن شب که حاجیان از منی
برگشتند کذا فی المذهب و در غالب بر آمدن و روان شدن از عرفات را فائز گویند و از منی دفع و از منی نذر و تعجیل
و نفر که بر آمدن بعد از روز و روز آخر که دو از دهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست نفر از حجت
و دخول وقت رمی اگر بر آمدنی است پیش از آن بر آید ولیکن تاخیر در روز چهارم افضل است و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چهارم
که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق است و چون عرفة درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت دینی کرد و در شب
و یکشنبه و دو شنبه بود و روز چهارم روز شنبه که درین روز بعد از ظهر سه کرد و بخلاف روز های سابق که پیش از آذان
صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نذر و ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز است
و این آنست که در صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز نقادانی که درین روز از روز های دیگر است در حضرت
نفرست پیش از آن و چون بایستاد و نفر نکرد و در وقت رمی این روز بر روز های دیگر برابر باشد و مذاهب ابو حنیفه
مرویت از ابی عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد از تخفیف درین روز در اصل ترک رمی ظهور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی این چنین است اما این روایت از وی مرجوح است و راجح بعد از زوال و سه
زدان شد و در محصب یعنی محرم و فتح حای همل و فتح صاد و همله شده که مکانی است بیرون که تسمیه وی بدان جهت گزیده
است یعنی سنگریزه است در وی و آنرا بطبع نیز میخوانند و بطبع میل و است که در و سه سنگریزه های دقیق باشد
چنانکه در وادها و رودهای باشد و مگر را که بطحا و بطح نام است هم از اینجا است و خیف بنی کنانه نیز همین جارا گویند
آنجا نزول فرمود و چنانکه در مولا است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گماشته و عده دار بارخانه و سه بود
آنجا فرود آمده بود و خیمه رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود بر حسب اتفاق و در سه خود نه بر مقتضای امر
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که نزول و بطح کنم و فیکه بیرون آمد از منی و لیکن بطور خود آدم و قبه شریف در آنجا زوم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد و مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد
و در وادها و رودهای نیز این چنین آورده و ظاهرش اینست که مراد بعد از ازل نماز ظهر باشد بقریه قول او سابقا در رمی
در روز اول که پیش از ازل صلوة ظهر سه و جمعه اولی آمد پس نماز ظهر و منی کرد و اینجا میگویند که نماز ظهر و محصب
گذارد و همچنین آمده است در معین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر و عشا
محصب پس از آن بخوابید و دست بر سوار شد بجانب بیت یارب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر سه کرد آن باشد که بعد از

در آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد و آنکه ظهر در محاسب گذار یعنی
ری کرد و ظهر نمود و محاسب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از ابن
آمده که پرسیدند از او که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصر را و یوم النفر گفت باطنی و ظاهر آنست
که اول نمازی که در محاسب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در متنی بود و عجب که در اینجا شرح در بیان منافات تطبیق حدیث
تکلیف نکرده اند فتدبر و با جمله عشار و محاسب گذارد و اندک از شب بجهنمید و چون بیدار شد سوار گشت و بگریه و طهارت
و راح کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل که نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و صحیح از مذہب شافعی نیز همین است از جهت
حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس رضی الله عنہما آورده که گفت بودند مردم که میرفتند به جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که نفر نکند هیچ کیے تا آنکه باشد آخر عهد و سه پرست و این حدیث صحیح است بلکه بعض گفته اند که مشهور است
و اگر فوت شود و جر کرده شود و دم و نزد امام مالک سنت است و چیزی نیست و در ترک او و فرض نیست با اتفاق و درین
طواف رمل نکرده و لیکن رکعتین طواف کرد چه آن وظیفه طواف است مطابقا و اجابا کان او فظلا و بخاری از زهری
بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز اگر گذارد و برکت وی رکعتین و
آنها صحابہ نیز پنجین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما اتباع و دانست طواف
و دایر اگر چه واجب است و لیکن از حائض ساقط است اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه آمده که هجرت در
صفیه حیض کرد و خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود نگاهداشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف
کرد تا وی پاک شود و طواف و دایر بکند پیشتر فرمود طواف افاضه کرده است گفتند بیا یا رسول الله کرده است فرمود
پس حاجت نیست که طواف و دایر کند و مانده چون سر و نگذارد بود گفت من و نفس خود دغدغه می یابم که شناخ و
عمره باز گردید و من تنها ج گذارده باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب رحمت کرد و عمره بگذارد
اودا اجازت داد و برادر او را عبد الرحمن با وی فرستاد تا پیغمبر که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم
بود رفتند و احرام بست و بیکر آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و محاسب جمع کرد و پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس نماز فرمود و جلیل و جهم رحلت کرد و بد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم طواف و دایر رفت و از آنجا از سفلی که از کجای بضم کاف مقصود از نزد بابیکه یعنی ششمین جمعه فتح با صغرا آمد و بدین زمان عهد
بر خلاف راهی که آن در آمده بود که اعلا سے کہ باشد بابت شریف و سه که در اختلاف طریق در آمدن و بر آمدن
بود و کات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض در اینجا گفته اند و آمدن از جانب علو بر لای تقطیس
امکان و اعلا سے شان و سه بود و بر آمدن از جانب سفلی بجهت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت
ابرار هم علیه السلام نیز این چنین بود و مصنف کلا سے متعلق بنزول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محاسب
که مقدم برین کلام ذکر بایست کرد اعادة کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت و در تحصیب یعنی نزول آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در محاسب خلاف است علماء را بعض میگویند امری اتفاقی بود که ابو رافع اتفاقا پیغمبر آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را آنجا زد و از او به و بنین حج مست و مذہب ابن عباس رضی الله عنہما برین است گفته است
و انی التحصیب لیس ابی یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محاسب چیزے داخل مناسک حج

بیست آنها چون منزل نزل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وی منزلی بود که افتا قافرا و آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و روی روانه بخاری و لیکن پوشیده نیست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزول کرد و روی
 اگر چه بر سبیل تسک و تعبد و اتباع وی صلی الله علیه و آله وسلم مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خلفا سه
 ریشدین رضوان الله علیهم جمیع نیز آن را میگرد و داماد محمد در موطای آن بود که امیر المؤمنین عمر میگرد و فخر و عسکری
 و عشا را بحسب بستر می گرداند که در شب و طواف میگرد و بیت و میگوید که این بهتر است و اگر کنند بهم لازم نمی آید
 چیزی بر دست و قول ابی حنیفه نیست انتی و غالب آنست که توقف و احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 تا وقت عشا بجهت اعتنا و عاشقه بودن آن گران نمی بود شاید که توقف کمتر ازین نیز میگرد و چون این بنده ضعیف
 عبدالحی بن سیف الدین و لاجری قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوهاب الشافعی القادری
 الشافعی رحمه الله علیه رحمة واسعة از منی بمحسب آمد نماز ظهر درین مقام گذاردند و بجا آمدند و دیگر نیز ادایست
 شیخ فرمود اکنون بر آنید اینقدر در احراز سعادت اتباع دین باب کافی است و فرمودند کفنی براه انشاء الله تعالی
 بعضی میگردانند از منی حج و تمام نماز است چه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و منی فرمود انما نازلون غذا بر منی که ما
 فرمود آید گانیم فردا انشاء الله تعالی بخیف بنی کنانه حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که بیکدیگر میگویند خورده و عهد گرفته بودند
 کافران بر کفر و مراد بخیف بنی کنانه همین محسب است چه قریش و بنی کنانه آنجا میان خود میگویند خورده و عهد
 میبندند که با بنی هاشم و بنی المطلب این چنین است در نسخهای کتاب و در بعضی روایات بنی عبد المطلب یافته میشود
 و اول صحیح ترست و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب آمیزش نکند و مناکحت و مواصلت و معاشرت ننمایند
 ما از نو فیهما که رسول علیه السلام تسلیم ایشان کند و تحقیق و تفصیل ابن مسیح در او آخر کتاب در فصل جهاد و ادب آن
 بیاورده انشاء الله تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم نزول در محسب قصد کرد که متجاوز اسلام ظاهر نکند در آن
 محل که ایشان متجاوز ظاهر کردند و شکر نعمت فضل حق که او را عطا کرد و بجا آورد و طبری در او وسط از عمر بن الخطاب آورده
 که گفت از سنت است نزول باطلج در شبگاه روز نذر نیز امر میگرد و در تعقیب در شب نذر در بدایه میگوید که صحیح
 آنست که نزول درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دین
 منان تعبد بود و از برهه نمودن بمشركان لطیف صنع و کمال قدرت حق را حلال و حلاله که بادی کرد بعد از آن سنت شد
 چنانکه در طواف کرد از برای اظهار عبادت و شجاعت مشركان و پس از آن سنت شد انتهی و الله اعلم بقصص
 در نزول خانه کعبه و خوف در طهر بعد از طواف و در جماعتی از علما و فقها بر آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 در حالی که حج کرد در اندرون کعبه رفت و رفتن باندرون کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار و روایات بر آن میکنند
 که دخول وی صلی الله علیه و آله وسلم در کعبه درین سال که حج کرد و نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرت است
 و در بعضی روایات جمیعین ثابت است که این عمر گفت و نقل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یکوم یوم فیکون
 در روز فتح مکلی ناقه لاسامه سواره بر ناقه که مر اسامه بن زید را بود حتی انما خ فناء الکعبه تا آنکه نشان داده را در حصن
 خانه کعبه نهاد عثمان بن طلحه پس خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عثمان بن طلحه را لیاست بالمقلح تا بیار و کعبه
 بر کعبه را بجا و به فتح پس آورد عثمان بن طلحه کلید را و بکشا در کعبه را فدخل البی بی در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی انجی بیخ حای مطه و حجیم و الآن ایشان را شبیه میگویند نسبت به شبیه
 که برادران عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بردست ایشان بود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطح
 آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه را عطا نماید و منصب سدانست کعبه را با ستقای برآی و جمع کنند
 پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی مرتضی را بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت
 نازل شد ان الله یامرکم ان تردوا الامانات الی الیهای علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بهمان بسیار دو با وی
 نذر خواهی کنند چون علی مفتاح را نزد وی بردوی گفت بزور بردی و انذا کردی و این نرسد و حذر خواهی بپست
 علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بروی برخواند عثمان ایمان آورد و گفت اشهدان محمد را
 رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین بر پاست مفتاح و سدانست در اولاد ایشان است
 تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شبیه نام داشت سپرد و عثمان را پسری نبود و در
 روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والدۀ خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والدۀ اش
 از دادن اباء و در عثمان گفت و الله کلید میدی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و بحضرت
 آورد و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدست مبارک خود بکشد و آن سعد و طبقات خود از عثمان بن طلحه آورد که
 گفت عادت در حالیت چنان بود که در کعبه را جز در روز و شب و پنشنه نمی کشاد و نذر روزی آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم نزد من آمد و التماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آمد من با وی در شتی کردم و سخت گفتی
 صبر کرد و حلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بگیری تا هر جا که خواهم آنرا بکنم
 اگر نیش دران روز بکشد و بخوار گرداند آن روز این کلید در دل من نشست که رجعت امر وی خواهد بود و چون
 در روایح آمد گفت یا عثمان کلید بیا آورد و در دست من بستاند و هم بدست من داد و گفت بکشد تا روز قیامت نستاند
 او را از دست شما گرفتاری و فرمود یا عثمان امین میگم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما ازین بیت یا عثمان
 گفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و من هم آنرا دوست پر کنم و اجماع گفتیم که اشهدانک
 رسول الله و باجماع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و درون کعبه در آمد و سادۀ و ابوالطلحه نیز با آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم در آمدند تا جافا علیه السلام الباب ملیا پس بر بستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان ثم فخره بستر بکشد
 در را قیادت التماس پس مبادرت کرد من مردم را و زود رسیدم با ایشان قال گفت ابن عمر و جدت یا لای علی
 الباب پس یا فیم لیل را بر رفت گفت پس گفت این صلی رسول الله کجا نماز گذارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درون
 کعبه قال بین السجودین المقدین گفت میان دو ستون پیش و در روایتی آمده که گردانید یک عود را از دست چپ خود
 و در عود را از دست راست و سه عود را پس پشت خود و بود و خانه کعبه دران روز بر شمشیر عود و در تاراج که مذکور است
 که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درون کعبه گفت بگردان میان خود و میان
 فیما لا فلاح یا سه و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بایستد بر سه فرام از دیوار است
 و اگر کمتر ازین باشد زانو یا دستهای او در میان قدم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد یعنی از در
 که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسبت ان اساله که صلی الله علیه و آله وسلم

که برسم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چند رکعت گذارد و این حدیث صحیح است و آنکه دخول بیت آن
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سال فتح مکه بود و اگر چه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده و بی تقييد بفتح یا بفتح چنانکه
 صاحب مشکوٰۃ آورده است و لیکن بقرینه روایات صحیح در تقييد آن بفتح محمول بر آن خواهد بود و الله اعلم و آن
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از در آمدن فرمود که ای خلت البیت بدستی که من در آمدم خانه کعبه را
 و در وقت آن لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکے نیکو دم این کار را و منی در آمدم ای خاف ان اکون البیت
 ایتی من بعدی زیرا که من میترسم که در مشقت اندازم امت خود را که در آمدن در کعبه بعد از من سنت شود و در آن کعبه
 کشند تر منده و ابو داود از عائشه آن را آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نزد من
 خوشحال پس از آن باز آمدن بیدارم آنچه اکنون دانستم درمی آوردم می ترسم که من در کعبه بفریاد و عافیه
 و زناست کرد که در کعبه در رفو فرمود که در حجر کعبه حای محله و سلکون جمع جانی است در جانب شمال کعبه و او را حبر از
 گویند که وی مجبور و متروک گشته از درون خانه و بیرون افتاده از آن دور رکعت بگذارد که همچنان است که در کعبه گذارد و
 زیرا که وی در اصل بیت است بعد از آن بیرون افتاده و این قصه عائشه نیز دلیل است بر آنکه دخول کعبه در سال فتح
 مکه بود زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت وی که نذر کرده بودم که چون پروردگار
 تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانه آنرا دور رکعت درون خانه کعبه بگذارم و چون فتح شد اذن بوفاس آن نماز
 را آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کرد و فرمود در حجر بگذارد که وی در اصل بنا به ابراهیم علیه السلام داخل
 خانه است و قوم تو بیرون کردند او را و قتیله بنا کرد و کعبه را احدی نیست و چون مقصود صنف درین فصل ثبات همین بود
 که قضیه در آمدن در کعبه در سال فتح بود بهین قدر از بیان اکتفا کرد و در روایت بلال که مثبت نماز گذاردن است
 در کعبه در حج است اقتضای آن بود که روایت اسامه بنی نضله را گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کعبه میگذشت
 نکرد و اختلاف بین احدیثین و تطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که
 گفت خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون در آمدن در بیت و عاکره در سینه نواحی آن و گذارد نماز
 در وسع تابیر و آن آمد و چون بیرون آمد بگذارد در پیش بیت و فرمود بذه القبله و بهم بخاری و مسلم از ابن عمر آورده
 که گفت گفت مرا بلال بگذارد و چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذار و اکنون در
 جمع و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد
 اعطاء نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعطاء نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذاردن ما من نه دیدم فلا
 تمناس و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بر روایت بلال زیرا که وی مثبت است و خبر مثبت مقدم است
 بر خبر نافی زیرا که وسع زادت علم است که با نافی نیست لکن تفرقی اصول الفقه و تواتر آنکه چون در کعبه در آمدند و در سینه
 هر کس در ناحیه ایستاد و مشغول بدها گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دید و بپوشید
 شد اسامه در ناحیه از نواحی بیت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ناحیه دیگر و بلال چون قریب حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم بود و نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دید و اسامه چون در ناحیه دیگر مشغول بودند

و نماز خفیف بود و در بسته آنکی که نزد یک بود و دید و دیگری که دور بود و ندید و در نهان شد و بعضی گفته اند که اسامه را
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکار سه بیرون فرستاده بود از آن ندید و مؤید این است که ابو داؤد و طحاوی از
اسامه می آرد که گفت در آمدن بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صد
منقوس در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلو سه از آب زمزم بیاورم آب آوردم و بدان آب آن صورتها را شست
و محو گردانید گذاشت نفع المبارکی و اما وقوف در ملتزم و آن مابین حجر اسود و باب کعبه را گویند زیرا که التزام می کنند
آنرا و سه چسبند بدان و مسافت مابین آن یکایک است چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگری بر حجر
و یسن ابو داؤد از عبد الله بن عمر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود
که حجر اسود در دست و در کعبه ایستاد و در سه وسیله را بر دیوار کعبه نهاد و سه در و دراع و هر دو کف مبارک را بر
دیوار کعبه بکشد و چون این را مطلق در وقت و دایره کعبه روایت کرده اند بی تفسید هیچ بار و رفع این اجمال دارد
که در سال فتح بوده باشد و نه آنکه در سه و دو سال بوده چه مجای بدو شافعی و جاسمی از احکام علماء میگویند مستحب است
که بعد از طواف و دایره در ملتزم بایستد و دعا کند چه هیچ آفریده در آن محل حاجتی را از حضرت رب العزیز نخواهد
آنکه حاجت وی روا باشد باین نقل بودن و سه در حج تأیید میابد اما دجود و سه در فتح براحتی است و چون
نارسید که در دیوار کعبه در آن نماز سوره و الطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب است که در وقت و دایره کعبه
بر سر زمزم رود و سیلاب گرد و در روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین کرد و بنفسش خود
دوی از آن بر کشید و بخورد و بقیه آنرا در چاه انداخت و در وقت و دایره پای پس بر دو مختصر متبکیا گذاشتی الهام
و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه مدینه بمنزل رسید که آن را روحا میخوانند و شب جمعی از سواران
دید بر ایشان سلام کرد پرسید چه کسائید گفتند ما مسلمانیم شما چه کسائید گفت من رسول خدا یم زنی پیش آمد و گوید
خود را از محض برداشت و یمن آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد
آنکه توبه و تربیت وی میکنی نیز توبه ای باشد یعنی اگر چه ای بر سه واجب نیست و بدان مکلف نه و لیکن اگر بکند
صحیح است چنانچه حکم سائر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت
فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صبا بمدینه روان شد آنجا نیز بعضی گفته که نزول وی صلی الله علیه و آله
آنکه در مدینه الحلیفه اتفاق بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بعد از مدینه را شبانه در آید و احوال شریف در قدم
آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدم آوردن بخانه در شب نمی میفرمود و دست میداشت که مسافر بعد از
قدم بشیر خیمه بخانه بفرستد تا اطمینان استعداد و تهیه قدم وی بکنند چون مدینه را دید بقصور عظمت و کبرایه آتشی و ظهور
آنرا در قدرت و امانای وی عز و علا و مشاهدۀ انوار و اسرار این لایع طیب و ملاحظه بشرف و بزرگی این مقام عا
سه باز کبر گفت و بعد از آن بسنت مستمره خود که در وقت در آمدن ببلد داشت و بکار امانت و نصرت اكمال
دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله
احمد و علی کل شیء قدیر ایوب تا یحیی عابدون ساجدون کرنا حامدون صدق الله و عدده و نصر عبده و هزم الاخرین

وحدود پس در مدینه در آمد و احمد ثقفی انعام الله علیه و آله انعام فصل و در میان فواج و بدانکه از بابیست
که هیچ آن ازین حیثیت که فوج مست قربت و طاعت حاصل آید سه نوع است یکی هری مست که او را بحرم اهدا نماید
هر را در بند یا بفرستد دیگر انضیه که آن را روز عید انخی قربانی کنند و غیر عقیقه که از بر لے مولود و نوح کنند اگر گفته شود
که آیا نیست که چون فوج کنند و بفرستد قصد نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه بدست و نه انضیه و نه عقیقه
جوابش آنکه شارت کردیم که مراد حصول قرب به نفس فوج مست و از ان حیثیت که فوج مست و در فضیلت که ذکر کردیم
نه چنین است چه اگر قسمت او را وادی نیز قربت که بحجت مواسات فقر است حاصل شدی تا فاهم و سنف از بر لے بیان هر یک
از اینها فعلی علی حد عقد کرده اول بر لے هری و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بر لے هری هم گو سفند فرستاد و
شتر و از جهت اهمات نوسان گا و را بدی کرد و چنانچه گذشت و ادای هری شاة مست و اثل شتر و گا و و چون
بچ میرفت هری را بر بری برو چنانچه سابقا معلوم شد و هر گاه که بجهت رفتی هم بدے را برابر بردے و سالی که
اقامت بودی بدے را در صحبت و دیگران بکه فرستادی اما در ان حالت چیزی از انچه بر محرم حرام شود و بروی
حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کرے و بدے دست و دیگران فرستادی حرم نشدی و حکام احرام بجا نیاورد
چنانچه در صحیحین از حدیث عائشه آمده که گفت یا فتم من فلا بداسه بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تقلید کرده و اشعار نمود و ادا کرد و از آن بحرم و حرام کرده نشد بآن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم چیزی از انچه که حلال کرده شد و او را وظیفی گفته که این اهدا بدست ابو بکر صدیق بود که در سنه تاسع پیش از
رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صحیح آمده که گفت عائشه یا فتم من فلان
چون پی راضی الله علیه و آله و سلم از پیش رفتن که نزد من بود و فرستاد آن را جمله بدر من و این باتفاق مست میان
علماء اختلاف است که تقلید بدے محرم میگردد یا نه نزاد امام ابو حنیفه میگردد و چنانکه بتقلید و لیکن اگر همراه خود برد
و صرف کند آیا اگر بدست و دیگران بفرستد و بقبولی گذشته است که ابن عباس فتوی داد مر آن را که هری فرستاد و خود
نزد رفت بوجوب احکام احرام ۳ برسد هری بکه و خر کرده شود و این قول که عائشه فرمود اشعار است که در قول
ابن عباس و عادت آن داشت که چون گو سفند هری باشد تقلید کند و در گردن آن چیزی بیا و یزد و طاعت هری
باشد چنانچه در صحیحین از عائشه آمده که گفت ابری کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کبیا ری غنم را پس تقلید کرد آن را
و نزاد امام ابو حنیفه تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکنند که فرمود الله فقلدوا الخ و ترجمه س نیز
حدیثی در تقلید غنم هری آورده و گفته که کل نیست و بعضی اهل علم از صحابه و غیر تم که قائل اند بتقلید غنم و ازین
عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان قائل نیستند بدان پس مذہب ابی حنیفه موافق قول این بعض است و لابد
چون بعضی از صحابه برین باشند و این امری نیست که با جتها و در یافته شود و بیاب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابد بود
و چون شتر هری کردی هم تقلید بودی و هم اشعار که شقی بنام بعیر است بطین و بیان آن از پیش کرده شد و انقضی
خلاف ابو حنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر کر و اشعار مخصوص به بدن است و بدن نزد غیر
امام ابو حنیفه نام شتر است و نزاد امام ابی حنیفه شامل بقرة نیز هست و لیکن چون و هری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقر فرمود
مصنف گفت و چون دے را بدست و دیگری فرستادی او را بقر نمودی که هر چه از ان بر پاک مشرف شود آنرا فوج کشت

بگذاران محل ویرا که فلا ده اوست بخون وی بیالاید و رنگ کند و بر صفحه وی زنده علامت باشد بر آنکه وی بدی
و مکرار و کسی از آن جماعت که وی رفقای وی باشد گوشت و پیر بخور و چنانکه مسلم از بن عباس آورده نه اغنیاء و نه
نقره ایانکه خا بر اطلاق حدیث ناظر بدانست بلکه اگر جمعی از بنی حاضر شوند گوشت از آنرا بر ایشان قسمت کند و این قول
شافعی واحد و سنی است و نزد ایشان هر که بخورد و خمان و در جهان قدر که بخورد و نزد امام ابو حنیفه نا خوردن مخصوص
با نیاست و اطلاقی حدیث نیز محمول بر آنست چه تصدق بر فقر بهتر است از آن که آنرا برای سباع بگذارند و آنها میگویند
که اهل بدادی در دنبال ایشان میروند و متعقی می شوند و لیکن این محتمل است یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام
ابو حنیفه مخصوص است بحدی قطعی و اگر واجب بود بجای آن بدی دیگر گیرد و این مذبح را هر چه خواهد کند بخورد یا بقی
یا تصدق کند و زکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و محتاط از مذموب امام احمد همین است و در حدیث
ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور است حمل بدی بر قطوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید
مذکورم این بدی معین را حکم قطوع نیست بخلاف آنچه بر زمه واجب است از غیر معین چنانچه بر فاران و شمش و طبعی
میگوید که این در آنست که واجب گردانیده است بر نس خود و اما اگر قطعی باشد بخور کند و بخورد و زکری که بجز و تعلیل از آنست
نی بر آید و این مذموب شافعی و جماعه از اهل علم است و نیز بعضی مالکیه جائز نیست صلا و در قطوع و نه در واجب انهی
و متروک و اگر از اهت کس بدی میکرد و این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحیه بسیار درین باب ورود یافته
و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعة در بقرة و عشرة در ابل آمده و گفته که قول اهل همبرین است و لیکن گفته که حدیث
غریب است نمی شناسم و اگر از وجه واحد و در پایه انا مالک آورده که اگر ابل سبت واحد زیاده بر هفت کس باشد
یکی کافیست اما از اهل دو بیت یا کمتر نبود و مباح میداشت رکوب بدی زود وقت حاجت آن مقدار که رکوب دیگر میاید
و معین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شود آنرا گفت
این بدنه است فرمود سوار شود آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شود و یک شاکت را وی است که این کلمه را در کرت ثانی فرمود
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع و یک یا و یک گفت در حدیث حسن صحیح
و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیر هم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد
و اهلین است و بعضی گفته اند سوار نشود و امام که مضطرب نشود بدان انهی و قول امام ابو حنیفه نیست و در پایه میگوید که هر که
سوق کرد بدنه را پس مضطرب شد سواری سوار شود و اگر مستغنی است سوار نشود و زیرا که چون آنرا خالص الله ساخت مشرب
مین آن یا مانع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم اگر دسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بران نقصانی راه یافت بر دست
ضمان آن نقصان و اگر بدی شیرین داشته باشد نموشد و آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این بقدریست
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر کحاجت خود صرف کند ضمان و بدی انهی و بیشتر از اینها
دوست چپ بسته بخور میکرد و در وقت بخور تسمیه و تکبیر میگفت و چون کوفته را فرج کرد و پای مبارک بر صفحه کوفته نهاد
سنت را بل محض است ایستاده و دست چپ بسته نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقرة و غنم ذبح است
نشاندن بر جانب چپ پای کشته و در معین از ابن عمر آمده که وی بر روی گذشت که نشاندن بود و شتر را و بخور میکرد

گفت سخن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در صحیح بخاری آمده که فرج کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و کیش شاخ وار را و نهاد پای خود را بر منفر آنها و تسبیح کرد و کبیر گفت و در روایتی گفت
 بسم الله تعالی که در اگر شتر را و ج کند نیز جائز است و لیکن سخن در این فصل است از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و مباح که در است را که از هر سه و پنجایای خویش بخورند و تزد و بکنند و غیر صورت مذکور سابقا و در ابتدا و اسلام
 که در مردم تنگی و احتیاج بود بجا بدشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منعی عنه بود و در آخر چون وسعتی و فراخی
 در میان آمد ریخت که در دران و فرمود بخورید و بخورید و ذخیره کنید که از اجافی الصحیحین و نزد امام ابو حنیفه جائز است
 اکل از هر سه قطع و قطع و قرآن زیرا که اینها دم نسک است پس روا باشد خوردن ازان بمنزله ضمیمه و صحبت رسید که گوشت
 صلی الله علیه و آله وسلم بخورد از لحم هر سه خود و بنوشید از شور با سه آن چنانکه گذشت و لیکن از هر پایای دیگر که در
 کفارات جنایت است جائز نبود و آنکه از حدیث ناحیه سلمی آمده که فرمود بخوری تو در فیتان تو از ازان چیزی در پدایا بود
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در احصاء حدیه به بحث کرده بود و کذا فی الهدایه و گوشت هر سه را که در قسمت
 میکرد و گاه میفرمود که هر که از اجابت است بر لے خود قطع کند ابوداود از عبد الله بن قراط آورده که گفت چون سخن از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم شتران را و بقیادند آنها بر زمین محکم کرد بکلمه خفیه که نفهمید من آنرا پس سوال کردم ازان یک
 در پهلوی وی بود که چه فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند بر لے خود قطع
 ازان و مصنف میگوید که بعضی علما ازین قول حضرت صلی الله علیه و آله وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهی فحارث
 در شتر یعنی اگر یک مال را شتر میکند افتاد دران و فحارث کردن آن جائز باشد و لیکن پوشیده نمائند که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم ریخت و اباحت فرمود اگر مقصود جواز فحارث است بی اذن این استدلال تمام نیست اگر
 باذن است هیچ اشکال نه و هر سه که در عمره برابر هر سه و بکه رفیع و عمره گذارند نه در و هر سه که در دی بخلاف آنکه عمره شد
 در حد بینیکه چنانچه خبر کرد و لیکن خبر البته در حرم باید و حدیه بعضی اوجرم است و بعضی او حل و هر سه که در حج بودی
 در شیخ خبر کرده چنانکه گذشت و این خود یکبار پیش نه بود و در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 بمنی نذر انحر و کل منی انحر و گفت در عمره نذر انحر یعنی مرده و کل فحاج که منحر و همه کو چای که در راه با سه او و منحر است
 از حجه مالک فی الموطا فاشارت نذر انحر و منی بکان مخصوص است که منحر البنی است و شک نیست که نذر دران مکان
 افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هر سه خود را از زلفه در آخر شب تا آورده شوند و منحر البنی و ذکر کرده و نذر
 در اینجا و حل مکان بر لے نذر یا حرم است و در خصوص این امکنه اولی افضل اما هر سه نذر جائز است نذر و حج آن
 در هر مکان و هرگز نذر هر سه نذر و الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم بدی را نذر کرده و این بطریق اولی است
 هر سه گاه در روز نذر پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نذر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابو حنیفه جائز است
 نذر دوم قطع پیش از روز نذر و رسانیدن بحرم کافی است و در روز نذر افضل اما دم مقه و قرآن مخصوص بر روز نذر نیست زیرا
 که آن دم نسک است پس مخصوص بود بر روز نذر چنانکه انحصار و نذر شافی دم قطع جائز نیست مگر در روز نذر و آنرا میگوید
 که مذکور میشود اینچنین بود در روز عید اول رمی جمره العقبه دیگر نذر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در سابق
 مذکور شد و فصل در قربانی بغیر صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف است الله را که قربانی واجب است یا سنت

مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه است که واجب است بر هر مسلم مقیم در سرزمین دشمنی و بدو آتی از ابی یوسف است
 مگر که است دشمن و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی دست
 بر غریبی و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که سنت و چهیه است بر کسی که استطاعت دارد آنرا آما
 و اجبه و مگر که مراد داشته یا سنت طریقه مسلک پرورین و این معنی قریب ترست دلیل و وجوب حدیثی است که ترمذی
 و ابو داود و نسائی از مجین بن سلیم آورده که گفت بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واقف بمرقات پس
 شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال انحصیه است و این صیغه وجوب است و در پاره آورده که آن حضرت
 فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که دریافت غنا و تقصیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای ما و این چنین نشدید و
 تا یک چیز در واجب نیاید و قول حق سبحانه و تعالی لربک و آخر و نیز دلیل آن می آرند که مراد بصلوة عید جنحی و غیره
 است بدلیل صیغه امر و بدالات ترتیب و تفریع آن بر عطاسه که شرک جاهل نعم و عظم عطا یا سه آلهی است و
 مراد بدان خیر کثیرست در دنیا و آخرت و آما دلائل سنت حدیث زید بن ارقم است که احمد و ابن ماجه از او است
 کرده که پرسیدند یا رسول الله این انحصیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و قارظ بنی از ابن عباس نقل آورده
 اتفاق کرده نشد مال در چیزی که افضل از خیر روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت
 انحصیه خود فرمود این انحصیه از من و از هر کسی که انحصیه نموده الزامست من رواه احمد و ابوداود و الترمذی پس معلوم شد
 که در امت کسی است که انحصیه نموده است و انحصیه آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را کافی است و این احادیث نزد
 مالک نص در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که دارظ بنی از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود سه چیز است که بر من فرض است و شما را تطوع و قمر و حجر و کمنین و اگر نبوت و صحت پیوند و این حدیث باطل
 نقل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ای بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز ترک انحصیه نکرد و
 ترمذی از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بدین ده سال و تقصیه میکرد و انحصیه
 بعظم جزو کسر آن و تخفیف یا و تشدید آن همه احوالست بشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود و از چار پاها جدا
 نماز عید انحصیه تقریبی الله از آنچه جائزست ذبح آن در آن و تسبیح روز عید انحصیه از جهت مشروعت صلوة است
 در وی نزد ارتقاء نماز و شریعت ذبح بعد از وی و گوشتند و شبه دار ذبح کریم یعنی اگر گوشتند قربانی کردی پس
 کریم از جهت جدوت و نهاست وی و ذبح بعد از نماز عید کریم و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد احوال
 گندنی بجای آن و دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گشتی است که بر لای اهل خویش حاصل کرده و احادیث
 صحیح درین باب بسیارست و در پاره میگوید که وقت انحصیه میدر آید بطول و فجر الزیوم و حجر و لیکن جائز نیست مرثیه را
 مگر بعد از گذاردن ایام نماز عید را اما اهل سواد و در دستار بعد از طلوع فجر جائزست زیرا که برای ایشان نماز عید نیست
 و عدم جاز جهت خوف فوت نمازست بسبب تشاغل بزوج و این معنی مخصوص بپیشتر است و میگوید اگر کسی
 در شهر باشد و انحصیه در سواد جائزست پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائزست زیرا که معتبر
 مکان انحصیه است و اگر شهری خواند که پیش از نماز انحصیه کند بفرستد آنرا در سواد باین حیل در ست افند
 میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذارند و هنوز در عیدگاه نگذاشته اند جائزست از جهت صحت آن نماز

و در مجلس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن بعد از پنج امام است و پیش از آن خائز نه بود و احادیث
 که در شهر طبرستان صلوٰه فی شهر طبرستان بعد از پنج امام آمد و حجت است بر ایشان که کافی المذاهب از آن گشتی حدیثی از جابر بر روایت
 احمد و سلم آورده که نماز گذارد با یاقین صلی الله علیه و آله و سلم بدین و پیشی نمودند جماعه و خبر کردند بکمان آنکه آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بخبر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که هر که پیش از نماز و سه خمر
 کرده است اعاده کند بخبر و گیر و فرمود بخبر کنید تا بخبر کنند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این گمر نزد امام ابو حنیفه غفلت
 بر زبان نبوت باشد تا دوامه صلی الله علیه و آله و سلم پس الله و دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذاهب
 امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و پس اگر چه پیش از خطبه بود و دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
 چه خطبه بمنزله جزو نماز و طبعی بدوست و دیگر آنکه بعد از نماز امام نیز باید و دیگر آنکه بعد از خطبه اینقدر وقت که در وی نماز
 یا نماز بخطبه یا نماز و خطبه و نماز امام گنجایش دارد جائز است زیرا که نماز گاهای پیشتر کرده می شود و گاهی پس تر و
 نیز شاید نگنجد پس مضبوط و معتبر معنی آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز است
 چنانچه مذاهب امام ابو حنیفه است از جهت کثرت در و احادیث صحیح در آن و بدان که اضحیه از ایل و بقر و غنم است و از
 غیر آنها جائز نه و نقل کرده نشده از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه از صحابه که بغیر این سه نوع از ذبائح تقصیه
 کرده باشند ولیکن غنم و مضاف دارد و معوقه آنرا بزرگویند و ضمان که آنرا میش خوانند و جاموشش یعنی گاو میش از
 از جنس گاو است و از جمیع این اقسام تقصیه شنی جائز است و شنی از ایل و بقر و ساله و از غنم یکساله
 این چنین است در مذاهب و مذاهب حنفیه نیست و شافعیه تفسیر کرده اند شنی از غنم را نیز دو ساله و در قاموس نیست همچنین
 گفته و در کتاب مذاهب مالک شنی غنم یکساله و شنی بقر سه ساله و شنی ایل شش ساله را گفته و در مذاهب امام احمد نزد
 اکثر اصحاب ایشان شنی غنم یکساله و نزد بعضی دو ساله و از بقر دو ساله و از ایل و بقر دو ساله و دو چه قسمیه شنی آن گفته اند
 که درین امر اتفاق است که دندان پیش است می اندازد و این وجه را دلیل گفته اند و ظاهر و راست که در همه جا بود و مست
 نیز یعنی شنی آمده از سن یعنی سال یا یعنی دندان و آنچه از اقسام این ذبائح برای تقصیه شنی شرط است باختلاف
 تفاسیر مگر در ضمان که جنس از وی نیز کافیست و در بعضی گفته که جنس از ضمان در مذاهب فقیهان آن بود که ششماه
 تمام بر وی گذشت باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جنس از ضمان نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یک ساله
 و این بنا بر آنست که شنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقول شش ماهه نیز آمده و در مذاهب مالک یکساله
 بقول شش ماهه و بقول ده ماهه و در مذاهب امام احمد شش ماهه و بقول شش ماهه و بقول شش ماهه یا هفت ماهه
 و خرقه که از کبار علمای مذاهب ایشان است از ایل بادیه نقل کرده که ضمان را جنس آن وقت گویند که به ششم و سه
 ایستاده شود بر پشت وی و احتمال شنی از جمیع اقسام جائز و کمتر از آن کافی نه مگر در ضمان که کافی است و احادیث
 درین باب وارد یافته در جامع الاصول و مسلم و ابوداؤد و نسائی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم ذبح کنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه و شوار آید بر شما پس ذبح کنید برین تقدیر جنس از ضمان را و در مذاهب
 در همین حدیث بجای مسنه ثنایا آورده و معلوم شد که ثنیه مسنه بیک معنی است و ابوداؤد و نسائی از عاصم بن کلیب
 از پدرش آورده که گفت بودیم ما بر روی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم
 از پدرش آورده که گفت بودیم ما بر روی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم و سلم

پس بر نیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وی منادی را که نادر را واکه گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 که چند از زنان و فامی کنند باخچه و فامی کنند شیخی از وی و ترندی از ابو کبایش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار
 و قسم خذم در مدینه نزد یک سید شیخی پس کاسه شد بر من و منی خریدم هیچ کس پس ملاقات کردم اما هر برادر
 پرسیدم از آن گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می فرمود و یگو خیمه است جذع از زنان پس
 بچوم آوردم و مردم و بر بود آن همه را از من و از بعضی احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان جهان
 جذع از زنان است بدلیل احادیث دیگر که در آن مقید واقع شده و اما جذع از مغز و انبوه و آنچه در صحیحین از رشد
 بر این مازب آمده که گفت تفصیه کرد خال من ابو برده پیش از نماز پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 ثا تو شاة لحم است یعنی نازا از خیمه بنا بر عدم جواز تفصیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله نزد من جذعه
 است از مغز فرمود و نج کن و جاز نازا شد از غیر تو پس از آن فرمود هر که فوج کرد پیش از نماز فوج نکند و مگر بر لے
 نفس خود و هر که فوج کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و در یافت سنت مسلمان را و چون معلوم کردی آنچه ذکر کردم
 هستی که قول مصنف که گفت وی فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که از میش یکساله و از غیر میش دو ساله
 رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دارد و و جذع ضان را تفسیر یک ساله کنند
 و تنی را بدو ساله و لیکن این بیان قاصرست فند پر و مجموع روز عید و سه روز ایام تشریق ایام فوج است مذہب
 امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام فوج یوم نحرست و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و یک
 در مطا از ابن عمر آورده که گفت آنچه دو روزست بعد از روز فنجی و نیز آورده که رسیده است ما را از علی بن ابیطالب
 مثل آن در کثی آورده در شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس است و منی الله غنم
 اجمین و از امام احمد آورده که گفت منقولست از بسیاری از صحابه که ایام الفخر ثلثه بود در روایتی پنج از صحابه مذکورین
 گفته غیر انس و ابن بے سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر بر لے و قیاس اثبات نتوان کرد و نزد
 شافعی ایام فوج سه روزست بعد یوم نحر و احدی درین کتب برین قول نیافتم جز آنکه ایام اکل و شرب در شان
 اینها واقع شده و در پایه آورده و در دلیل مذہب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ایام التشریق
 کمال ایام فوج و نیز گفته که در اخبار متعارضست و ما اخذ بمتیقن کردیم انتی و نیز در تعلیل عدم جواز فوج بعد از سه روز
 گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمی کرد و از او خاد مجوم اصناست فوق ثلثه ایام و هرگاه که از خاد لحم بعد از
 سه روز درست نبود فوج نیز درست نمائند و اگر چه منی از او خاد رسوخ شد اما از اینجا لازم نیاید فسخ عدم جواز فوج بعد از
 سه روز چنان دو حکمست و از فسخ یکی فسخ و دیگری لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیہ تامل و از سنن حضرت نبوی
 صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که میفرمود هر که خوابد که قرآن کند چون ماه ذی الحجه بیند از موسی و ناخن خود چنبره
 در رکنه و ازین روز در صورت محرم می باشد مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از امام سلمه آورده که گفت گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون به بند طلال ذی الحجه را و خوابد یکی از شما که تفصیه کند پس گوید که اساک کند از موسی
 خود و ناخن خود در بعضی روایات آمده حتی یعنی از بعضی از علماء مذہب امام احمد برین مذکورین منع و منی بر سبیل تحریمست
 و بعضی برین که بطریق کرامت از حدیث عائشه که گذشت که میافتم من تلاید مری بنی صلی الله علیه و آله وسلم را

و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تقلید هر سه میکرد و میفرمود تا بدی را و حرام نمیشد بر دوسه چیز است از آن بخیال
 کرده خداست نهائی متفق علیه یعنی احکام احرام بچاهی آورد و لابد رسیدن بدی تا عشر ذی الحجه می بود و زکری گفت
 که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آنرا بر پایه امت فرمود شاید که آنچه در حدیث عائشه آمده مخصوص بجنسیت
 وی باشد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز نفس شرف و تفضل لیل الوقوع است مگر از حجه تا جمعه دیگر شاید که عائشه را آن را
 ندیده باشد انتق و در جامع الاصول از مسلم از عمر بن مسلم بن عمار لینی می آرد که گفت بودیم مادر حرام نزدیک
 بر و زکری لینی طلبه اهل مدینه فوره نزدند جابه بعضی از اهل کلام گفتند که ازین سخن می کنند و چون ملاقات کردم سید
 ابن مسیب را مذکور کردم این سخن را با او گفت یا ابن اخی این حدیثی است که مردم فراموش کرده اند آنرا و ترک
 داده حدیثی که در امام سلمه زوج ابنتی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون به مینید ماه ذی الحجه را حدیث تنبیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود و همین ترک نفس اشعار و انقار است
 نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سمیع بن السیب و آنچه زکری در تطبیق حدیث عائشه با حدیث ام سلمه
 گفته نیز همین است پس قول مصنف و صورت محرمان می باشد باطله محل سخن است و الله اعلم و می فرمود که از
 بر سه قربانی فربه تر و یک کوزه و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا کند و بریده گوش و شکسته سر و یک چشم
 و شکافه گوش و بریده گوش و آنچه مقدم گوش و پیرا یا موخر گوش و پیرا یا موی و بریده گوش باشد این مجبور است
 قربان نکند این مجمل است و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک احمد و ترمذی و
 ابو داود و غیر ایشان از برادر بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز است
 که بر هر چه کرده شود از ضحای یعنی درست نباشد فرج آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار
 العرجاء البین ضلعها ای عرجا یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بنپای خود تا به شنگ سید کزانی
 الهدایه و بعضی گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود و مرضی و مشا زکات و علف زیرا که این سبب نقصان لحم و
 مفیضی بهزال است و اگر لنگه و کمتر ازین مرتبه باشد جائز است و آنکوار البین عور با دوم از آن چهار که رو نیست
 فرج آن در اضحیه یک چشم که ظاهر است یک چشمی او با این نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر و لیکن خلقت
 روایت از امام ابو حنیفه در تفسیر اکثر و جامع ضحیه گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود و جائز است و اگر زیادت بر ثلث
 رود و جائز نیست پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بر آن اکثر زیرا که وصیت و ثلث بی رضای و رفته جائز است پس
 قلیل باشد و در زیادت بر آن جائز نیست پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رفته جائز نیست و اگر کمتر از آن رود
 جائز نیست ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و اما
 ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو کثوف بود حکم تمام وارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف
 چشم باقی ماند جائز است و در نصف و روایت است از ایشان و عرفت مقدار باقی و ذاب چشم فنی دارد و گفته اند
 که طریقی شناخت آن آنست که اگر سه داشته شود گوشت را یک روز یا دو روز بحدیکه چون علف آرد و در بنه بید بود
 بسوی آن بعد از آن بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود و علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حد معین از میان
 که اگر دورتر از آن بنید از زنده بنید پس علامتی گذاشته شود بر آن حد بسته شود چشم درست را و نزدیک کرد و بنید

ایسوی اولطف انک اندک تا حدی معین و برین حد مکان نیز گذاشته شود علامتی بعد از آن نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث است و اگر ثلث است و اگر نصف است نصف و بی نهایت القیاس القیه
مرکزها سوم از پنج جائز نیست فرج آن بسیاری است که ظاهر است بیماری او بجای که امید به شدن وی نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان کیم و موجب لاغری است بعد از آن لاغری صریح جدا کرد و فرمود و اینها ایتی لا تنفق
چهارم لاغری معزوسه استخوان او نمائند و در بعضی روایات آمده و البکیر الذی لا یقیع بجای و اینها ایتی لا تنفق و اما الوعی
که سبب نقصان و عیب بود و آنکه سبب لاغری گردد و آنست که از امیر المؤمنین علی آ و رده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تضحیه کنیم مقابل را و نه دایره را و نه شرف را و نه خرقا را مقابل بفتح با آنکه بالا
گوش او بریده شده است دایره آنکه پایین گوش بریده و بعضی گفته اند که مقابل آنکه داغ کرده شده است در پهلوی
وی دایره آنکه در ظاهر آن بود و نووی گفته که مشهور قول اول است و شرفا بعد آنکه پاره شده گوش او در طول خرقا
آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستد بر و این ماجر از علی و رفته است آورده که نمی فرمود و رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که تضحیه کنیم غضبنا یعنی شکسته شاخ و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش و شسته اند و معتبر نیز
در اینجا اکثر است با اختلاف روایات و تفسیر آن و معرفت آن در اینجا نیز معتبر است و در دایره بریده دم را نیز روانداشته
از بر آن دم عضوی کامل است و تاج را یعنی شکسته شاخ و روا داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین خضی چه گوشت آن زید
و خوشتر است و مجوز که آنرا تولا گویند اگر علف میخورد و نیز جائز است و جربا یعنی که کین اگر فربه است نیز جائز زیرا که جرب
بر پوست است نه در گوشت و اگر لاغری باشد جائز نه و اما جهنما که دندانها ندارد در مسه از امام ابی یوسف آنست که
معتبر در آن کثرت دندان و قلت آنست و بر این دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن است جائز
و الا نه سکا و آنکه در اصل خلقت گوش ندارد و جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز بود و عدم الاذن بطریق
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد باز یادتی اما قول ویرا که گفت یا موسی ویرا بریده باشند ذکر
و بیانی در کتب یافته نشده و الله اعلم و بدانکه این بر تقدیر است که این عیوب مذکوره در وقت شرافتم باشد و اگر سالم
خوب بعد از آن معیوب شد اگر غنی است بجای وی دیگر و بد و اگر فقیر است کفایت می کند و اگر وقت فرج عیب پیدا کرد
بکی نیست و اگر اضحیه گم شده یا زود دیده شد و دیگر مسیحا و بجزید بعد از آن گم شده و زود دیده پیدا شد
اگر غنی است بکی فرج کند و اگر فقیر است هر دو کفایتی الهی و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود
که قربانی در مصلی ذبح کرده و جابر میگوید حاضر بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون نماز گذار و خطیب
کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلای بعد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منبر داشت یا نه در ماسبق کرده شد
یک گوش را یعنی میش نر که آنرا قحطار گویند بیا و روند و برست خویش فرج کرد و در وقت فرج گفت بسم الله الله کبر و دعای
و من لم یضیع من اشی رواء الترمذی و این تشریف و احسان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است بامت مرحومه خود که نشان
درین عمل تشریف مشربیک ساخت نه آنکه کفایت است از فرج ایشان بفتح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تواند
مخصوص بود بفقیر که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را مشربیک ساخته فدیروم از جابر بر سرین
بنیاد و این ماجه و داری و سند احمد ثابت است که در یوم آخر و در سائیه یوم الذبح یعنی ذبح کرد حضرت

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در روز تشریف آفرین و کبش شادخار را از حقین طمع آنکه بیاض وی میفرستد
از رسوای و بعثت تفسیر کرده اند آن را نه به بیاض شدید و جوین کوفته شده چیتین وی یعنی خنی فلما وجهها پس بگرد
که گردانید روست آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را اتی و جبت و جی الذی فطر السموات والارض منینا و
ما اتاننا المشرکین ان مصلوقی و مسکی و محیای و محاتی لئلا رب العالمین لا شریک له و بذا کانت امرت و اتاننا المشرکین
الهم منک دلک عن محمد و امته بسم الله الحمد للک بر تم فوج این کلمات را خواند بستر فوج کرد و امر الناس لا احسان فی الفرج
این کلام چنانچه در جامع الاصول و مشکوٰۃ و کتب دیگر مذکور است و داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جداست که احمد
و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و این احوال از شدادین اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل را و چون فوج کنید نیک کنید فوج را و تیر کنید کار در و بر بکنید و فوج را و ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر است
که داخل است شاید که در بعض روایات آمده باشد و احتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه اش آنست که
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را با احسان و نیکی کردن در وقت فوج و میفرمود با برتیا
بر همه چیز احسان و نیکی نوشته است پس چون فوج کنید احسان کنید و چون قتل کنید احسان کنید و احسان در فوج
چنان بود که کار و تیغ را تیر کنند تا زود تمام شود و عذاب نکشد و در قتل نیز بچندین خواه بود و بعضی را با چوب و بعضی
فوج کنند و پیش از کمال و تمام موت و سکون اعضا و سر و شدن مذبح سلخ کنند و در حدیث عائشه آمده است که رسول خدا
فرمود با و درون کبش شادخار که پسر میگرد و زمین را در سیاهی و بی شست و سیاهی و نظمی کرد و در سیاهی یعنی
پایه و شکم و چشم و سینه سیاه بود پس گفت یا عائشه کار دیار و از آن نیز کن بسنگ پستر گرفت کار در و گرفت
کبش را و بنیاید و از فوج کرد و گفت بسم الله الحمد للکم قبل من محمد و آل محمد من امته محمد و اهله سلم فصل در بیان
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد در مذهب مشهور و بر ولایت
از وی واجب و اکثر احادیث ناظر در عدم و وجوب است الا حدیث کل غلام مرتهن بعقیقه چنانکه بیاید و چون اغلب
احادیث در آن جانب است این نیز محمول بر آنکه سنت و استحباب خواهد بود و مؤید آنست که امر به تسمیه یعنی نام نهادن
مولود نیز بدان مقرون واقع شده و تسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز باشد و بجز و آنکه قرآن در ذکر وجوب قرآن
در حکم است بلکه از آن جهت که اگر این را حلال بر وجوب کنند لازم آید جمع بین اسحقیه و الحجاز و هر چه در انجیم معتبر است از نظر
و احکام و عقیقه نیز معتبر و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطن میگوید یا را چنین رسیده است که عقیقه
از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد و انجیم هر فوج را که پیش از آن بود و نسخ کرد و صدق
در رمضان هر صدوی را که پیش از وی بود و نسخ کرد و غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد و زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود یا چنین رسیده است بمانتی و بدانکه از ابو حنیفه و اصحابی و غیر ایشان منقول است که عقیقه در اصل نام آن
موسه است که اول بر سر ظل برون می آید و در وقت ولادت بر سر وی میباید و تسمیه وی باین اسم از جهت
آنست که لا یعق اللحم و ابجد زیر آنکه آن موسه عقیقه می کند گوشت و پوست را از سینه و بیرون یعنی شوق میکند آنها را
و بیرون می آید عقیقه یعنی شوق است یعنی شگفتن بعد از آن اطلاع کرده شد بر شاق مذبحه بخار از طریق تسمیه پس
باسم سبب پس مجاز متعارف شد بعدی که نزد اطلاع فم کرده نشود از آن مگر تسمیه و ابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

دی انکار کرده است این تفسیر را و گفته عقیقه یعنی قطعی است چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و فرج قطع حلقوم است پس
 بقیقه یعنی آنچه بود بطریق استعمال عام در خاص و غیره صلی الله علیه و آله و سلم این نام را کرده میدهند چنانکه در
 موطا از ابن عمر از یکی از صحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عقیقه فرمودن عقوق
 را درست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائر است یا میدارند و ذکر آنرا کرده داشت و در روایت
 احمد و نسائی و ابوداؤد و از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا درست نمیدارد عقوق را و چون صحاب کرام است این
 لفظ از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیدارند اولی این مقصود بعبارتی دیگر کردند و گفتند نسک یعنی فرج
 از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست میدارد که نسک از فرزندان بکند باید که از پسر دو گو سفند کند و از دختر یک
 گو سفند و ابو داؤد و زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گو سفند هم سن یعنی هر دو در سنی باشند که جائز است فرج
 آن را و انصحه و در حدیث صحیح در جامع الاصول را ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب در کثی از حسن از سمرة
 آورده و گفته رواه انکسته و صحیح الترمذی و گفته که احمد و نسائی و غیر ایشان گفته اند که نسک یعنی از سمرة که حدیث بقیقه را
 وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کل غلام رمنته یعنی مرهون و تا بر لای مبالغه است و در روایتی ترمذی
 بقیقه در اکثر روایات بقیقه بهاء ضمیه تدرج عنه یوم السابح از قبیل اضافه موصوف بصفت است مثل مسجد اسجاس
 و یقین را سه و سی یعنی هر سیری دیگر داشت بعد که در وقت زادن میدهند و آن حقیقه است که فرج کرده شود و از دو
 روز مختم و خلق کرده شود از وی موی سر وی و نام نهاده شود و از امام احمد رحمه الله علیه میگوید معنی حدیث و تخریج
 که بر فضل عقیقه دو عید است که بر ترک آن واقع شده و مرهونیتی که تا فرج عقیقه بخلام نسبت داده شده است که اگر طفل
 از وی عقیقه کرده نشد و هم در طفولیت بر دشفاست نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس و ممنوع است از شفاست
 کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندهند معنی رهن در لغت حبس و منع است و بعضی می گویند معنی حدیث آنست
 که فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت نشود و نما بر لغت محموده تا عقیقه او را ندهند
 نزدیک باینست آنچه گفته شده است که مثل شئی مرهون است که تمام نمیشود و استمتاع بوی بی آنکه مقابل کرده شود
 بقیقه زیرا که وی نعمتی است از نعم آبی که واجب است مقابل آن بشکر و بعضی میگویند مرهونست با ذی پیکر زیرا که در حدیث
 دیگر آمده فایطو اعنه الا ذی یس و در کیند از وی پلیدی را یعنی آنچه چسبیده است بوی از خون رحم که اقبل و بعضی و ایات
 دل نمایی دیدی اثماده که از تدبیه است یعنی خون آلوده کردن و قناده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدبیه چیست
 تفسیر کرده آنرا و گفت که چون فرج بکند گو سفند را پاره بشیرم را از آن گو سفند گیرند و از آن مقابل دارند با و لاج و سه یعنی
 برگامی گردن دی که آنرا بریده اند پس آنرا بخورند که از مزج می چند آلوده کنند و بر تارک مرطل نهند تا مانند خطی بر فوق
 سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند و خلق سر کنند و این روایت را ابو داؤد آورده و گفته که این و هم است از
 جام و آنچه آمده است از تفسیر و از قناده منوخ است و روایت سیی اصح است و این چنین آورده سلام بن ابی مطیع از
 قناده و یاس بن غزل از حسن و همچنین روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و طحا
 منصف میگوید که جواب آنست که تدبیه بکنند زیرا که روایت یدمی تخریف بعضی از رواه است که جام باشد چنانچه معلوم شد
 و نیز صلی الله علیه و آله و سلم در عقیقه حسن و حسین دو گو سفند فرج کرد و از هر یک یا از هر دو تحقیق این باب مقصود و انجاست

که در حقیقه ایشان این فعل که ترمیم است نکرده و این فعل بجای اهل جا بلایت شایسته است و الله اعلم و ابوداود و ابویوسف
برینیه آورده که گفت بودیم مادر جا بلایت چون زائیده میشد مری را زنه ما غلامی فرج میکرد و شاق را وی آلوده میسازد و را
بخون می و چون نوبت اسلام آمد فرج میکرد و یکم شاة روز نخست و طلق میکرد و یکم سر او وی آلوده میسازد و بزرگوار و زیاده کرد
درین حدیث رزین تمسیر را و خطاب گفت چگونه امر کند بنحس کردن سر او کردن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده است
با طاعت از وی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخون و زعفران بجای دم تخمیز کرده اند یعنی از طلا
امام مالک فرموده لا باس به ببعض ترمیم را بخان تا و لیکر کرده و ذکر خن یا بدو چون ذکر فرج حقیقه اما سنی الاجاب
که اکنون بتفصیل تحقیق آن میکند و میگوید و اما فرج حقیقه از حسن و حسین از هر یک یک گو سفند صحیح است چنانچه
ابن داود و ابن عباس آورده که گفت حقیقه که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین یک یک کیش و نسائی اف
ابن عباس آورده که در دو رویش و از برینیه مطلق آورده که حقیقه که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین دو روئی از
علی آورده که گفت حقیقه که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن یک یک گو سفند و فاطمه را فرموده که سرش تراش بوزن
آن موی نقره را صدقه پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در رویش ترندی و در هم با بعضی در هم و باقی
شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و این دو موی متصل نیست زیرا که محمد باقر که راوی این حدیث است در یافتن است
علی ابن ابی طالب را نایبی و در موطن از امام محمد باقر آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را
و تصدیق کرد بوزن آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر نقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد و فرج یک
شاة را در حقیقه امام حسن و حسین است و اگر که در آنرا بقدر خود و لکن حدیث عن الخلام شاتان کدام که در آنرا از صحایب است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می گفت از پسر و شاة و از دختر یک شاة و نقره یک
شاة را که نر باشد یا ماده و در روایتی شاتان مکافیتان و در روایتی شاتان مثلاً ان اتوی و اصحت زیرا که جاعی از آن کابر
صحابه آنرا روایت میکنند ترمیم گفته درین باب حدیث از علی و عائشه و ام کز و برینیه و سمره و ابی هریره و عبد الله
بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث امام کر حسن صحیح است و عمل بر نسبت نزد اهل علم و روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و نیز روایت کرده شده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حقیقه که در از حسن یک یک شاة و بعضی اهل علم این جانب نیز روایتان نبی و وجود دیگر فرج
فرج دو شاة از پسر و یک شاة از دختر بنی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحسرت نبوت
دارد و بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکه از احادیث معتبره و اگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فرقی را بدان چنانچه در جواز
انصاع بجزء از مضر ابو بریده را و اختصاص شهادت واحد بجزء و وجود دیگر آنکه فعل ال است بجزء از فعل پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم حرام و کرده نبود و قول وال است بر سبب خطاب چه ادنی امر و طلب شارع مذ و سبب است و این دو مسأله در
اصولی نقد مذکور شده است تحقیق آن از آنجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه فرج حقیقه حسنین مقدم است بر حدیث امام کر
آن حد عام احد که سال تولد امام حسن است بود و عام دیگر که بعد از آنست سال ولادت امام حسین است و حدیث امام کر نزد عام حدیه
است سنت است و لا بد چنانچه تاخر بود تا نسخ مقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس بر آنست که دو شاة از پسر و یک شاة از دختر
آنکه حق جل شاة بتفصیل ذکر برانگی کرده و در میراث که فرموده اند که مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت معصوم

و کبری و این مصطفیٰ فرق است درین باب یعنی در باب عقیقه نیز و فرق یا با این سبب بود که از پس عقیقه باشند از و شتر چنانچه روایات و این خود منقحی است بکلم احادیث و در عقیقه از انشی یا با این وجه که عقیقه پسر و چند بود از عقیقه و شتر چون آنی در روایت است احادیث و در عقیقه از انشی یا با این وجه که عقیقه پسر و چند بود از عقیقه و شتر چون آنی در روایت آمده و از و شتر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت معلوم شد که در دنیا به فرج کرده اما در سناد آن حدیثی ضعیف است و خالی از بعد است هم نیست و الله اعلم و غالب بکلم احادیث بر آن عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد شافعی واحد اگر هفتم روز میسر شد کرد و روز چهاردهم کنند و اگر چهاردهم نیز میسر نگردد و بیست و یکم و الا بیست و ششم و الا درسی و پنجم علی هذا القیاس و بیک روایت از امام احمد یک شاة پسر را در اول کند و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانها عقیقه را می شکنند و نزد مالک نه و نیز در کتب شافعی مذکور است که اگر بختی تصدق کنند بهتر و اگر شیرین بزند بهتر بجهت تفادول بحلاوت اخلاق مولود و از آن گفتن و در گوش مولود نیز سنت است و ابو لوف چنانچه ترمذی آورده و گفته که حدیث حسن صحیح می گویند و دریم که حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوش و سه بانگ نماز گفت و در روایت زین خاندن سوره اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبدالعزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خانه مسلمانان مولود می آوردند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آوردند پس دعا میکرد و برکت و تحنیک می نمود و تیره باین نوع که تیره را منقح می فرمود و در کام مولود می چسباند و گاهی بجزیه شیرین غیر تر نیز میکرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله و سلم و اسما بنت ابی بکر میگوید که حامل شدم من بعد از النبی الزکی بلکه پس قدم آوردم بدین و نزول کردم بقبا و زانیدم او را پسر آورد و او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نهاد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را در کنار خود و طلبید تیره و بخانید و بنیداخت آب دهن مبارک خود را در دهان و سه پس دل چیرید که در شکم می در آمد آب دهان رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم پسر تحنیک کرد و او را تیره و دعا کرد و برکت و اول مولود می که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت می بود و خوشدل شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با ایشان که یهود و سحر کرده اند شمارا تا از شما فرزندی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسما و ذکر کرده اند در و سه تسمیه را در روایت کرده اند مانند آن از عائشه و ذکر کرده اند در و سه تسمیه را و گفته و اسما و عبد الله و اما تسمیه مولود و نام نهادن او را سنت است که در روز و هفتم باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت است همچنین است ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد تسمیه مولود روز هفتم و دور کردن چرکنت از و سه و عقیقه کردن و اما ختان کبر خا و موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث آمده اذا التقی اختتانان وجب الغسل و مراد اینجا بمعنی مصدر است اختتان یعنی قطع ختان و وی سنت است نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضی از شافعیه و از شافعی اسلام است تا اگر اجماع کنند اهل شهر بزرگ آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه از آن و امثال آن که الفل عن الحیط و واجب است نزد شافعی و بعضی از کتب و جماعه دیگر از علماء بر رجال و نساجت آنها که فاکل اند پسین است این حدیث است که احمد و مسند خود و بعضی از ابی المصباح

بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اخوان سنه للرجال و مکرمه للنساء و احتیاج کرده بود پس
آن بآنکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود با اتباع مله البریهیم تحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود خنان که دایره ایم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدم و با نیچه روایت کرد ابو داود و گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم هر مردی را که اسلام آورد و بنید از خود موسی کفر را و خنان کن و بآنکه قلفه نگاه میدارد و نجاست را در دست نمیکند
صحت صلوة را پس واجب بود از آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شریعت خنان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود
بقلفه نرم بود و قوی بود لذت دی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت بشود و لذت بسبب آن
ضعیف گردد و با کجمله احساس و لمس بطبع مستور اتم و اکمل بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میکرد و در
لائق بشریعت ماکه وسط معتدل است میان جانبین افراط و تفریط تعلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقاً و نه افراط
و در آن و خنان موجب اعتدال است در آن اتمی و اختلاف است علما را در وقت خنان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که
فرمود لا علم لی بذک یعنی ما را علم بوقت خنان نیست و لیلی قطعی بر آن نه و از صاحبیه نیز درین باب چنینی مروی نشده
و بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه و چنینی نیز درین باب روایت کنند و بعضی گفته بعد از هفت سال
و بعضی بعد از نه سال و بعضی بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی الم آن را تواند برداشت و مصنف
میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را خنان می کردند و میگویند
ظاهر آنست که مراد قریب وقت بلوغ باشد و الا کشف عورت مرابغ را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ یعنی
لغو نیست یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت و سن تمیز و هوشیاری و لفظ بخاری و لفظ بخاری روایت کرده از سعید بن
جبز این چنین است که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مثل
چه کسی بوده گفت بودم در الوقت مختون و گفت کالوالایختون الی اجل حتی یدرک خنان نمیکردند صحابه مردان را پس
و این صریح نیست و معنی بلوغ شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شے است و قنش را و نهائش را
و ابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت
سه سال بود و دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب است بردن خنان کنده صبی را پیش از بلوغ محول شای
که از تابعین است میگوید یا بر ایهیم علیه السلام پس خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم خنان کرد و اسمعیل را در سیزده
سالگی پس در او را اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عاودت حضرت نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم آن بود که مولود را با سم غوب تعیین کرده و میگفت دوست ترین ناها، بخدا و تعالی عبد الله و عبد الرحمن است
از جهت دلالت و اشعار آن بر بزرگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص
ذات پاک اوست و میگفت راست ترین ناها حارث و بهام است اما اول زیر که حارث یعنی کسب است و بهیچ کس
ازین صفت مخالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کس از خیال یا محبت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا
فرزند آخرت است و هر کار را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود و اما ثانی از جهت آنکه بهیچ کس در جهان از هم و ترن
خالی نبود و درشت ترین ناها حارث و مراد است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بد خوئی و ظاهراً
آنست که غیر این اسامه مذکور انچه در معنی آن یا قریب بدان بود و حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعضی اسما بطریق

تمثیل است و همچنین در اسماء ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابوهریره را
که اختری و در روایتی اشغ اسماء نزد خداوند متعالی ملک الا ملک است و در روایتی این زیاد آمده که فرمود لا ملک الا الله
و صفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی ملک الا ملک شاهنشاه است بفارسی و معنی اختری ذلیل و خنایچه
نفس آید و اشغ نیز قریب باین معنی است این روایت بخاری و مسلم است و در روایت ترمذی و ابوداؤد و نیز مثل این
آمده و زیاد کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب ترین و ضعیف ترین مردم نزد
خداوند تعالی روز قیامت مروست که نام کرده خود را ملک الا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان را
ولیکن این اما اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را بسیار در باج و کجج و افح نام نهند و در واسیته
از نافع مذکور است به پنج و از پنج معلوم شود که مراد مخصوص این اسم نیست و ذلک ظاهر بعد از ان اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند ایلح یا بلج یا بلان آنخاست و چون حاضر بنشیند در جواب بگوید گفت ای اختری
افح یا بلج یا بلان اینجاست و این سخن بنظر در اصل معنی این الفاظ در قال و عبارات مشکوٰی افتد اگر چه مراد آن ذات
معین است ولیکن معنی صلی در اعلام فی الجمله طوط و منظور می افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بود که چون نامی مشکوٰه را شنید می تغییر می کرد و نامی زیبا تعیین فرمود و چنانچه بنت عمر بن الخطاب که حاصیه
نام داشت او را جمیل نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یک از اولاد مطهر است تغییر داد و جویری نام
نهاد که تغییر جاریه است و مستکبره بره یا بعلتی است که مذکور شد در مبار و بلج و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر
این حدیث واقع شده که کرده میداشت که گفته شود بیرون آدم از پیش بره که در اصل یعنی نیلگو کار است و یا بحبت آنکه
در معنی بره ترکیب نفس اعجاب اوست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه
بزیب مذکور است که فرمود ترکیب کند نفس خود را خدا و انا که است بخدا و اذن نیکی از شما و چنانچه امرم را از ره نام نهاد
و سنن ابی داؤد آمده مرده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت امرم فرمود
بلکه نام تو زره باید و امرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و زره از ذراعت که معنی از خیر و برکت است
و چنانچه حزن بفتح حاء جمله و سکون ناکه جبر سعید بن المسیب است و در اصل بمعنی زمین سخت است او را سهل نام کرد
که بمعنی زمین نرم است بخاری از اسراف قریش در جاهلیت روایت کرد از و سه پسر که وی نیز صحابی است
و سلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیست من تغییر و بنده نامی را که بدین
نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود و را حذوت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابیت قرنی مختصرویی از
هماجین و بود و می از اسراف قریش در جاهلیت روایت کرد از و سه پسر که وی نیز صحابی است
از ان جماعه که رحمت کردند تحت کشتی قتل یوم الیامه و عجب است از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم یارب بگر این حکایت پیش از اسلام می باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که خدا اوست و مصطفی را که
یعنی بر پهلوان افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و مستی میدهند بمعنی نام که در معنی خیزنده است و بنو الزبیر را که بکسر
از و سکون فون که نام قبیلۀ است بنو الرشدۀ که بکسر را و سکون شین صحبه و شعب الاصله را شعب که بشین مجده و سکون
اصول را که در میان دو کوه رود و شعب الاصله نام دره است او را شعب ابدی نام کرد و اسامی دیگر که تغییر

فرمود بسیارست چنانچه خاص و عزیز و شیطان و متکلم و حاکم و غراب و حباب و شهاب و خبر آن وامت را بحسین اسما
فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نه منزه احد و ابوداؤد و ابوالدرداء و احمد و اندک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود خوانده میشود شمار روز قیامت بنا بر نامهای شما و نامهای پدران شما پس نیک به نهید تا هماره خود را و درین معنی
در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت است بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشد در حسن چه اسما قوالب افعال است و وجود
افعال موافق اسما و بر اندازده آنهاست و اسما علامت است و افعال بر آن و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
لاجرم منتقلای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از هر یک یک اسمی و بی مناسبی
نه باشد چنانچست که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت ازین معنی آبی است و واقع و شاهده خلاف این است
و تاثیر اسما در سمیات بوجود صفات و معد و افعال مناسب آن و تاثیر سمیات در اسما بافتنای شان منقسمه بآن ظاهر
و باین معنی اشارت کرده فاعل این بیت + و قل ان البصر علیک و القلب + الا و معناه ان فکرت فی لقبه و جمل
این بیت این است که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی پیدا است و تشخیص لقب بذکر بهجت آنست که
ملاحظه معنی که متضمن مع و دم است در وی ادخل و انظر است و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف از
برای تقویت و تأیید ملاحظه معنی اسم و دم می آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تأویلات بر
را از اسما اخذ میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد و چنانچه در صحیح مسلم از افسان آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
یکبار در خواب دید که در خانه عقبه بن رافع قرشی صحابی ابن خالده عمر بن العاص حاضر شده فتح مصر را و عمر بن العاص
او را بولایت مغرب فرستاده و در سر نهی و ستین با فرقیه بر بردار گشتند یک طبق رطب ابن طاب که نوسه از رطب
مدینه است و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بومی منسوب است رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب
تمر ابن طاب نیز میگویند پیش دے و یاران وی آوردند با مد و تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست و دنیا و آخرت
این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و
رفعت را از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا دل کرد و عقبه را بنجر و آخرت
و رافع را برکت در دنیا و دین سلام دان الدین الذی اختاره لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی بر
ایشان خدا رطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری
نیز از اسما و معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریده سلمی را با جماعه از سواران در راه دید که گشته قریش
بود بر لب طلب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفت و وی فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بریده فرمود و باز
امرا خوشی و خوشی شدند و کار را باز پرسید نسب تو چیست گفت سلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم
گفت از بنی سهم فرمود قد صحبت سهک ب تحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده سلام آورد و همراه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه شد احدیث و نیز در تفاول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سوا و کراهیت و رعایا و بدان
و فرمودن کار بر روی که نام خوش و ارومی آنرا که یکبار و دیگر اشارت فرمود بدو و شنیدن کوسف بنی شخصی از جماعت
بر خاست تا بدو و شد فرمود نام تو چیست گفت معرو گفت بتشین و دیگر بر خاست فرمود که نام تو چیست گفت حرب
فرمود که بتشین و دیگر بر خاست فرمود که نام تو چیست گفت لعیش گفت بدو و بتشین را به و منازل که نام گروه و دشمنی

از جور و نزول استیجاب نموده و بسبب ارتباطی که میان اسماء و سمیات موجود است و ایاس بن موسی بن جعفر بن
 که بدیدی بشناخته ذات و صفات و افعال و وی تفرس بنام وی نمودی و گفتی باید که نام وی فلان باشد و خطا
 که واقع شدی کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردی لطیف و
 روحانی و بزرگ بود شنیده است که میگفت مردی بود که از ملا حظته ذات و صفات و صورت مردم تفرس بسیار
 میکردی روزی مرادید یا آن گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تا پا به مرا بنگرست و اعلی کرد پس از آن گفت
 که نام وی روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نگفتم بگوید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
 است گفت من غلط نکردم پدر و مادر وی نام وی را نیافتند ایشان قال قرآن و دیده اند حرف را بر آید و نامش
 روح اللهی بایست داشت خطا کردند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز بر آن تاکید و تأیید مدعا می خود که
 در حد و ربط و مناسبت میان اسم و تاثیر اسم و صفات و اعمال مسلمی است میگوید که چون انبیا صلوات الله و علیهم
 علیه و آله و سلم از خلق اند و اخلاق و افعال ایشان اشرف خلاق و اسماء ایشان اشرف اسماء بود و ازین و رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم امر بر این مذکور بود و تمسبه با اسماء انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داود و مستدرک
 حنفی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پس ما را اسماء را انبیا و پدر آنکه مصنف در تقریر و تأیید ادعا می خود که
 در مناسبت و تعلق اسماء و سمیات و تاثیر هر یک در دیگری که در مبالغه کرده و بقیه قصیر از خود را ضعیف نشد اما این حکایت
 به نیکی و تمویج نیست چه ربط و تعلق که میان اسماء و سمیات است بجا قدر وضع و وساطت جعل است نه حکم عقل
 و از اهل طبیعت و تاثیر وی در صفات و افعال و اخلاق و ولالت بران معقولیت نه دارد و خصوصاً در غیر القاب و
 اسماء منقول که آنها را در غیر وضع علمی معنی و بکثر ثابت نیست خود چه معنی دارد و تاثیر حرفی چند که نه عین ذات است
 و نه دخل دران و نه قائم بران در صفات و افعال ذات و آنکه گفته اند که معنی است معنی دیگر و تأویلی دیگر دارد و در
 عمل خود معلوم شده است و آنکه گفت که مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از یکدیگر
 چیزی محض نباشد بکثرتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نه باشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بدالت این
 بران و فهم آن ازین نزد اطلاق و استعمال حکمتی که در وضع اسماء است همین است و مقتضای آن ثابت و راس
 این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع و واقع و مشاهد نیز برخلاف آنست چه چندین کسان اند که فعل
 و اخلاق ایشان برخلاف مقتضای معانی اسماء آنهاست و نیز گاهی اسماء متعدد و متفاو اند و در معانی که
 اجتماع بر مقتضیات آن و مثلاً است و تواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از آن بدیاء بکنند و تواند که نام و
 نزدیکی این بود و نزد دیگر آن و بسا دو کس شریک در اسم که مخالف و مابین باشند در افعال و صفات نام را هیچ
 اعتباری نیست ع یک مسیح بر اسمی که کرد و دیگر اعور است و این ظاهر است و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله و سلم نام نیک نهاد و امر بران کرده و نام بد را تغییر داده و بجای آن نام نیکو تعیین فرمود و
 بر اسمی نیک تفاول و حسن او است چنانچه از سیاق احادیث روشن است و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال بجهان صلی
 الله علیه و آله و سلم از باب تفاول و تأویلی است و ملا حظته معانی صلیه جنسیه در اعلام و القاب ثابت است معنی و مدار تمسبه
 با اسمی و تغییر با اسمی دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسماء را تاثیر می است در افعال و صفات اسمی این را

آن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر بر چنین اساسا متبیین بران وارد نکند افعال باید که مناسب
 آنها باشد و در نسبت و لیکن بحسب مناسبت ظاهره تأثیر حقیقی زیرا که قسمیه مسمی بهم و خاندان وی بدان گویند مضمین
 و تعریف دوست بمعنی اصلی این اسم قسمی و لقب باین اسم مشعر با دعای انصاف مذکور است پس مخالفت دران و عدم جریان
 بر مقتضای آن مناسب نبود و اگر اہمیت عبور و نزول از طرق و منازل که نام بدو ششندی نیز از جهت تقاضا و لزوم بود
 چنانچه عدم رضایند و شنیدن حرب و مرد و بخت عدم رضایان و دو نام است بخلاف عیش که نام خوش و مناسب است و در بیان
 است و دریافت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جمله فراموشا خواهد بود که بعضی مومنان این را
 نه با استدلال و قفس از سببی بران و با تامل نام نیک علیہ حال و تتمہ کمال مرد است بحسب ظاهر اما تأثیر آن در حقیقت حال مجرد
 و ہم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمہ اللہ ہمین طور چیز است کہ ما ذکر کردیم فلا نزاع والا فلا طائل تحتہ و اللہ اعلم و اما
 کینت نزد عرب نوع اکرامی است مکنی را با تعلق نظر از دلالت بر معنی نچنانکہ در لقب می باشد و کینت گاہی باشد از قول دیگر باشد
 خصوصاً با کبر و اولاد گاہی بے آنکہ او را ولدے باشد یا خاندان وی کند تقاضا و لا و گاہی باسانی یا بجوئے یا جز آن کہ
 و محبوب وی باشد و عائشہ صدیقہ الثامس کرد از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کینت را فرمود کینت کن بخواب و زاده خود
 عبد اللہ بن الزبیر پس عائشہ ترا ام عبد اللہ کینت شد و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صہیب را ابوت کینت
 کرد و امیر المومنین علی را ابوتراب با کینت اول کہ ابو الحسن است جمع کرد و این کینت دوست فرد گرامی تر بود و لقب
 از کینت اول از جهت تواضع و تحجب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قصہ تکنیہ و شے باین کینت چنانچه
 بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند آنست کہ گفت در گد و سے کرم اللہ وجہہ بر فاطمہ پیتر بیرون
 رفت و خسبید و مسجد و چون حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیت فاطمہ درآمد و علی را ندید پرسید کجاست
 ابن عم تو یعنی علی و این بر عادت زبان عرب است کہ گویند و نخواست کہ زوج تو یا مانند آن گوید فاطمہ گفت میان
 من و وی چیزی واقع شدہ پس غضب کرد و بیرون رفت و قیل و دل زدن نکرد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کسی را فرمود کہ بہ بنید کجاست علی آنکس آمد و گفت یا رسول اللہ بہت در سحر خواب میکند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم در مسجد بر سر آمد و دید کہ بر پہلو خفته و رو کا و از او زہلو افتاده و بدن شریفش گرد آلودہ شدہ پس آنحضرت صلی
 علیہ وآلہ وسلم فرمود تم ابوتراب تم ابوتراب ازان روز کینت او ابوتراب شد مخالفان و معاندان ویران باین کینت بخاندان
 و تفتیش و تحقیق و خیال میکردند و حال آنکہ در وی کمال تعظیم و تکریم او بود و بعضی اہل تحقیق از ارباب تصوف را درین
 آراء شاعرانہای دقیق و معانی لطیف است کہ دلالت بر کمال رتبہ و نہایت فضیلت او دارد و تراب را اشارت بوجو اہل توجہ
 دنیا دارند پس حاصل معنی ابوتراب آن شود کہ منی اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفہ فقر و ارباب فنا و اہل کمال است چنانکہ
 مبتولان سلاسل مشائخ طریقت بذات شریف اوست و این معنی را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار والاؤ
 جمال الدین خواب محمد باقی قدس سرہ در بعض کلمات خود در رشتہ نظم در آورده است و گفته نظم من حاصل
 این خطاب گویم مضمون ابوتراب گویم خاک اند جاعلی کہ مردند و مرستی بخندے خود سپردند از سطوت انور و شکستہ
 در آب بقا فرو نشسته و گردے نہ بہ نیست پاسبان ایشان و در کف پاسے خود چو مکان و سر حلقہ خاکیان
 علی بود و سر سلسلہ چنان علی بود و زان بحر و نہر بند کیشود و کیو حسن و حبیب و داؤد و یوسف و سری جنبہ لب

از روی طرق کثیر و بکثرت و یک سو و دیگر لطیفه پاک دستور بزریر برده خاک سپیدی رسول دین باد و پس با فرد
 مذاق کنونی از این سلسله از طای ناب است این خانه تمام آفتاب است یعنی ابو تراب نیست تفسیر اشارت این
 چنین است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برادرانش را در طغی ابو عبید کینیت کرد و میفرمود یا اباعبید فاعل النفر ترمذی
 و شبلی ابی و باب مزاج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه و رده که گفت بود مرا در سری خرد و تر و خشک دشت و رست
 که بدن را می یکر و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمد ناگاه آن کج شک وی برود و بسبب مجزون شد و نزد حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمود یا اباعبید فاعل النفر و غیر بنون و غین مجمره بصیغه تصنیف ظاهر است مثل عصفور سرخ منقار
 و ابو هریره را بجهت دوستی او هر روز ابو هریره کینیت کرد و نام صلی و عبدالرحمن است با خنکانه که در نام است و انش را
 که خرد بود و خادم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو حمزه کینیت کرد و بجهت آنکه روزی وی حمزه که نام تره مشهور
 که آنرا بنام تره نیز گویند می آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دید و فرمود یا اباحمه و ازین جا معلوم گردد
 که کینیت گاهی بجهت ترحم و ملاحظت نیز باشد و با وجود آن متضمن نرسد از اکرام نیز خواهد بود و درین از کینیت که در حق کسی
 بر کینیتی که باشد چیزی ثابت نشده بجز من از کینیت کردن بکینیت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث که
 بنامی رسول و سلم و ابو داود و از ابی هریره آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تموا باسمی و لا تکنوا بکینیتی
 یعنی نام من ننید بر فرزندان اما کینیت من ازان دور باشد و علما را درین مسئله تسویه با اسم غیر صلی الله علیه و آله و سلم
 و کینیت او صلی الله علیه و آله و سلم قوال است بعضی میگویند روا نیست مطلقا که ابوالقاسم که کینیت آن حضرت است
 صلی الله علیه و آله و سلم کینیت کسی سازد خواه نام وی محمد باشد یا اسم کینیت هر دو در حق جمع گردد یا غیر محمد یا کینیت
 بود باشد و این قول از شافعی منقول است و حدیث مذکور دلیل است چه ظاهر و چه مجوز و باحت تسویه است با اسم
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منع و نهی از کینیتی که کینیت وی صلی الله علیه و آله و سلم مطلقا خواه اسم محمد بود یا غیر آن
 قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کینیت و اسم غیر صلی الله علیه و آله و سلم و یک را گویند محمد ابوالقاسم اما
 کینیت تنها با اسم متعین نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شده که من سمی باسمی فلا کینیتی بکینیتی هر کدام ننید
 بنام من باید که کینیت نکند بکینیت من و من کینیتی بکینیتی فلا یسمی باسمی و هر که کینیت نکند بکینیت من باید که نام ننهد بنام
 من یعنی جمع میان کینیت و اسم نکند و اگر هر کدام را تنها کند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده
 و حدیث ترمذی را باین لفظ آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کینیت خود و در
 روایت دیگر از اسمیتیم بے فلا تکنوا بے چون نام بنام من ننید کینیت بکینیت من نکیند این نیز دلالت بر منع جمع کند و
 این حدیث مقید و مفسر یعنی قید کننده و تفسیر کننده آن حدیث است یعنی نهی از کینیت که در حدیث اول واقع شده
 مقید است بآنکه نام محمد باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع است و محل آن برین چندان بعید نیست گو یا که گفته تسویه کنند
 بنام من و چون تسویه کردید بنام من کینیت نکیند بکینیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند که قول امام محمد است
 قول سوم آنکه جمع میان کینیت و اسم رواست و این قول از امام مالک رحمه الله منقول است و در حدیث ابو هریره
 علی است که گفت یا رسول الله و لعلی بعدک من و لعلی را نیده شود بعد از رحلت تو بر لعلی من پسری اسمیه با سبک و اکینه
 بکینیتک آیا نام منم آن پس را بنام تو و کینیت بکینیت تو قوال نم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آری تسویه کینیت

بکن اور بانام و کنیت من قال علی و کائنات خسته لی گفت علی بود این حضرت برے من صحیحہ الترمذی حکم بصحت حدیث
 ترمذی و ذی جلیل الاصول ابن حدیث را ازانی و او آورده از محمد بن اصفہیہ نیز ذلیل مالک بر جواز جمع میان نام و کنیت
 مرثیہ عائشہ است کہ ابوہریرہ آورده کہ گفت عائشہ تجارت امرأۃ الی ابنی آمد زنی بموسے بن جریج سلمیٰ اللہ علیہ وآلہ وسلم نقل
 پس گفت آن زن یا رسول اللہ اتی قد ولدت خلا ما بدرستی کہ من زائیدہ ام سپرے و التسمیۃ تمہرا و کنیتہ ابی القاسم
 پس نام کردہ ام اور محمد و کنیت کردہ ام اور ابی القاسم فذکر لے ایک مکرہ ذلک پس گفتہ شد مکرہ کہ تو ناخوش نہی
 آنرا یعنی جمع کردن راسیان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما الذی حل اسمی حرم بقوی
 چه چیز است کہ حلال در دگر و زائیدہ نام نہادن را بانام من و حرام و نارا و اگر و زائیدہ کنیت کردن را پکنیت من را و شک
 دارد در روایت این لفظ کہ ذکر حل اسم مقدم است بر حرمت کنیت چنانکہ نقل کردہ شد یا برعکس چنانچہ گفتہ ما الذی حرم
 کنیتی و حل اسمی و این بیج قناتے در مقصود ندارد و لیکن محدثان روایت بخلاف الفاظ حدیث انقدر میکنند کہ لفظ
 شریفی است حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنست یا این یعنی تسمیہ و کنیہ ہر دو جائز است جمعا و فردی و از سیاق این حدیث
 معلوم میگردد کہ جواز تسمیہ مرے مقرر است و اگر است در کنیہ است تنہا یا با اسم این طائفہ کہ تجویز جمع میان اسم و کنیت
 میکنند مکیو بنیاد حدیث دالہ بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جائز است ہم در حیات و ہم بعد از وفات
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین دو حدیث قول چارم آنکہ کنی بآبی القاسم منسوخ بود و حیات حضرت پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با بعد از وفات جائز است چه بسبب منع کنی بآبی القاسم چنانچہ بخاری و مسلم از انس نقل آورده
 آن بود کہ در بقیع کسے شخصی را ندا کرد و کنیت و گفت یا ابی القاسم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم التفات فرمود
 بچانب آنکس نگریست کہ مگر مرا ندا میکند آنکس گفت یا رسول اللہ و گیرے را ندا میکنم فرمود تسموا باسمی و لا تکتبوا المکنی
 پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چه لزوم این محدور و سواد ب مخصوص بآن زمان برکت نشان
 است و در حدیث علی کہ گفت ان ولدے من بعدک اشارتے است باین معنی کہ منع مخصوص بود بزمان حیات شریف
 نہ بعد از وی اما در حدیث عائشہ دلالت است بر جواز آن دلان زمان نیز و لیکن درین حدیث سخن است چنانچہ بیاید
 و بعضی از علما کہ بر قول ایشان تعریج و اعنما دے نیست گویند کہ نہی از تکتبہ کنیت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحیح شد
 و جائزیت پس تسمیہ با ہم دی ہم جائز نبود بطریق قیاس تسمیہ بر تکتبہ از جهت عدم فرق میان آنها چه ہر دو عالم ان
 حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخصوص بذات شریف اویند و لزوم محذور و سواد بی کہ در تکتبہ لازم آمدہ چنانچہ
 در ندائے شخصی بآن معلوم شد در اینجا نیز لازم می آید تجوابش آنکہ تسمیہ با ہم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیشک
 مجوز است و چندین از صحابہ را در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجاز نام بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سلم آنرا تقریر فرمود پس این قیاس در مقابلہ نص باشد و نیز اختصاص و اشتباہ کنیت ہند و شہرت نسبت با ہم و لزوم
 محذور در ندا با ہم محل منع است چہ بہت علم با شراک اسم و قبح التفات شریف نیز نخواہد بود و فافهم و قول جواب باین مسائل
 آنست کہ تسمیہ با ہم وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز است بلکہ مستحب است بہت ظاہر صغیۃ امرجہ فرمود تسموا باسمی و
 از جهت ورود ترغیب و تبشیر دلان چہ در اخبار و روایات آمدہ است کہ ہر کہرا بخدا نام بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 سلم او را شفاعت کند و در بہشت درآرد و کما قال فان لی ذمۃ منہ تسمیتی + محمد او ہوا و فی الخلق بالذم + و سیاقی

اعلام فی النجاسة وکنی بکینیت وی تسبیح هم در زبان پیغمبر و هم بعد از زبان وی و منع از آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم اتقوا و باشد بود و همچنین جمع میان نام و کینیت وی نیز ممنوع بطریق اولی و باشد و جواب از حدیث
 باشد که دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکه آن حدیث غریب است چنانچه محلی لیسنته آن حکم کرده معارض
 حدیث صحیح که دلالت بر منع آن دارد میشود پوشیده نمائند که حدیث غریب و در اصطلاح مشهور آنرا گویند که یک اوی
 منفرد باشد بر روایت آن و بسا حدیثی که تخنیج کرده میشود در صحیح و حال آنکه غریب است از جهت طریقی که بآن طریق
 آمده و مقابل غریب غریب است که چنین عن ثنین آن را روایت کرده اند و بعضی تعریف کرده اند غریب را با آنچه
 شاذ است طریق وی و شناخته نشده حال رواد وی کلاً و بعضاً بکثرت روایت و ضبط و شک نیست که غایت
 باین معنی منافات دارد بصحت و تحقیق فی اصول الحدیث و قد مر فی المقدمة و در صحت حدیث علی نیز که دلالت
 دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ترغیص بصحت آن حکم کرده است نظر است و بعضی از
 نقادان تلقیف کرده اند و الله اعلم و مع ذلک و با وجود آن دلیل نمیشود بر جواز آن علی العموم چه در حدیث او ثابت
 است که گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص است بمن و این دلالت میکند بر بقاے منع و الله اعلم و سیوطی در
 مع الجوامع از این عساکر آورده که واقع شد در میان طلحه و علی کلاسه و گفت طلحه بوی کرم الله وجهه که تو نام کردی
 پیغمبر را باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کینیت کردی او را بکینیت او و حال آنکه نمی کردی آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از جمع کردن در آن پس فرمود علی گستاخ کسی است که جرأت کند بر خدا و رسول وی پس طلبید جاهد از صحابا
 از قریش تا حاضر کردند و گواهی دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رخصت کرد و هر که را که جمع کند در آن حرام
 گردانیده بر سائر امت جزوے و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود از آن که عنب را کرم خوانند چه کرم دل
 مؤمن است و در روایتی کرم مرد مسلمان است و رواه مسلم عن ابی هريرة عن عبد بن جرح عنب را کرم خوانند بیکون را از بر آنکه
 شرب خمر که از آن حاصل شود مورث سخاوت کرم است پس نمی کرده شد که این درخت را کرم بخوانند زیرا که کرم قلب
 مؤمن است و درین نهی دو وجه است یکی آنکه مراد می است از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه دل مؤمن بآن اولی
 چون برین توجیه این نهی منع نباشد از تسمیه عنب بکرم بلکه نمی بود از تخصیص عنب باین اسم تحقیق تفصیل نیوجست
 که مصنف در قاموس میگردد که غرض ازین کلام حقیقه نهی نیست از تسمیه عنب بکرم و لیکن این رخصت بآن که
 چون این نوع از جنس درختان سمی است باسم مشق از کرم سزاوارید شما ای مسلمانان که او را اهل و لایق این تسمیه
 دارید از جهت غیرت الهی مسلمانان حتی را که شریک گردانند غیر خود را در آنچه تسمیه کرده خدای تعالی او را بدان
 اسم مخصوص گردانیده او را بآن صفت یعنی کرم و از خشمی گفته که مقصود تقریر قول حق تعالی است ۱۰ آن که کرم خدا
 انقلک و بطریق انقیاد و اشارت است بآنکه مؤمن متقی اهل مستحق ترست باسم مشق از کرم که کرم است و معنی کرم جامع
 انواع خیر و شرف و فضائل است و گفته اند که چون وصف کرده کی را بکرم گویا اثبات کرده مراد تمامه اقسام
 خیرات و شرف و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مدح یوسف فرمود و کرم بن کرم بن کرم و قلب مؤمن معدن
 نور علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم و وجه دوم آنکه مراد منع است از تسمیه عنب بکرم چه وصف درختی که
 ملایم انجاش یعنی خمرست بکرم و خیر کردن در نیت است بحد محرمات و تنبیح لغو سس بران و ترغیب وی در آن

وفا بر عبارت حدیث چندی معنی است و لیکن زیادت قول و معنی اولی علی و آنکه و سلم فان الکرم قلب المؤمن
 و ان الکرم جزو الرین المسلم مشعرست بوجه اول و الله اعلم بمخبر کرم بکون معنی مصدرست چنانچه کرم لغت را و هر
 دولتست و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود رجل کرم بر و تیر و رجل عدل با حلال معنی و مراد اسم مشتق
 از کرمست چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود از
 تسمیه عشا بعمته به فتحین از عثم معنی تاریکی شب و گفت وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر
 لا یغلبک الاعراب باید که غالب نیاید شمار اعراب یعنی با ویه نشینان عرب علی اسم صلا کرم بر نام نماز شامی نماز عشا و
 ذکر عشا بکسر چ نیز در آنجا صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده آمده و مراد به بنی اعراب از طلبه درین اسم نمی انخاب است
 تسمیه به بعد چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شمایز گویند تا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید
 چنانچه فرموده الا آگاه باشید و انها العشا نام این نماز عشا است و در روایتی فانهانی کتاب الله العشا و در قرآن مجید
 اسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سور نورین قبل صلوة الفجر و من بعد صلوة العشا و و انهم یسبونها العتمه و اعراض
 نام می نهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتمه پس نمی کرده شد از ان از جهت محافظت لسان
 شرع و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر می آرند که چون می شنید این اطلاق را دراز
 می آمد و بلند می گفت انما هو العشا و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند با آنچه تسمیه کرده است خداست
 و نزد بعضی مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخاری و مسلم از ابی هریره آورده
 اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که کو یعلمون اگر بدانند مسلمانان مافی العتمه و الصبح چیزی را که در نماز عشا و صبح
 از فیض و ثواب لا توها و لو جواسه آئینه بیاید ایشان این دو نماز را بر دستها و زانو با برقع یعنی اگر بیاری نوا
 آید از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فیض و ثواب با بیخالت نیز بیایند و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند تقدم
 و تاخر یکی ازین دو حدیث یقین و اتفاق معلوم نشده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا مقدم است و حدیث
 جواز تاخر و گویند منع نسخ است بجواز و نزد بعض حدیث جواز مقدم است و میگویند جواز نسخ است بمن و طبیی گفته است
 که وجه آنست که اطلاق عتمه را بدست امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شدن آن است خواص عوام
 نمی کرد و از ان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا غالب نیاید عرف جا ملیت بر سنت اسلامی و الله اعلم و گفته اند که ثواب
 آنست که لغای میان این دو حدیث نیست چه بنی فرمود و از اطلاق اسم عتمه بکل بلکه بنی فرمود و از هجرت و ترک اطلاق
 لفظ عشا و گفت بعمته یا غلبه و کثرت این اطلاق چنانچه عبارت لا یغلبکم اشارت دارد بدان تا اگر آنرا تسمیه بعشا
 کنند و گاه گاه عتمه خوانند و ابو و طبیی از شرح محی الدین نووی نقل کرده که گفت و در جوابین اشکال دو وجه است
 یکی آنکه استعمال عتمه بر اسم بیان اهل جواز است تا ندانند که حرام مطلق و موجب اثم است اشارت است بآنکه بنی از بر اسم
 تنزیه است نه تحرم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتمه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهور تر شد و بعد از لفظ
 عشا و عشا را اطلاق بر ضرب میکرد و الله اعلم بالصواب الیه المرجع و المآب معروض میدارد و کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر
 الی الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الدیلمی البخاری که چون اصل مقصود و طرح نظر در شرح این کتاب بیان اہم اہم
 ارجع علی اخصوص مذہب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمۃ الله علیہم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها با و دعما لکن با حدیث نمویہ و معارضه

و معاصی و کلام شریف در دعا معصیت و تقوی و آنچه خود آورده و بر اسرار آن مستم و رو بظلال کشیده و شکسته
 کربل خلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل شرعیه است تا این محل کلام بیان در تقریر و تحریر آن جریان
 یافت و اسناد شد و البته که حصول این مامل با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی
 و تقدیر بر وجه موافق صورت و نظام و الیایم یافت آن قصد بر آنست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از ادعا و عادات
 و سنن سنیة حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و در بیان آن اطناب و تطویل راه نیابد و هم بر آنچه در اصل
 کتاب متن مذکور است اقتدار پذیرد یا رب مگر نکته غریب یا سخته مفید بدیهه تریه و حاجت با اصول و تصحیح کتب نوشته اند
 مگر در بعضی مواضع که شاید بکم تقدیر برخلافین تصور جریان یا بدو هم بحسب تخفیف و مقدار تعرض بذکر رواه و
 حواله کتب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خانه که شیخ معصف طریقه نقیضه اظهار و اشکاب نمود و جواب
 احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان کرده است تطویل و تفصیل در آنجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسد
 با اتمام کشف انشا الله تعالی امین انه ولی التوفیق ذوالقوة المتین صلی الله علیه و آله و سلم و محمد و آل و صحابه مجیدین
 باب ۱۰ از کلام صلی الله علیه و آله و سلم عایشه گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یذکر الله علی کل حیة
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیز سهوا از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن جمیع دایره حق
 بود و امر و نبی و تفسیر شرع امر است را اینهمه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی و وعده و وعید
 این مجموع ذکر را بود و ثنا و دعا و تحمید و تسمیع و سوال و دعا و دعا و ادول یعنی ذکر اطلاق کرد و ثناء را بوسه تفسیر
 نموده یعنی خواندن مرتب را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث آمده است که فضل و عاصی و دعای بنمیلان پیش ازین و در غرض
 لا اله الا الله و الله لا شریک له لا اله الا الله و دعا در ثانی یعنی طلب و در خواستن است چنانچه تفسیر کرد و سوال را بوی
 و در بعضی نسخ دعا و ادول مذکور نیست فلما حاجت الی التوجه و ترغیب و ترغیب نزد یک بمعنی وحد و وعید است و لازم
 آن بجای ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل و ضمیر می همگی ذکر حق بود پس نفاس دی بر ذکر مشتمل بود و در حالت
 قائم و قعود و خفتن و رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حالات از ذکر حق تعالی شگاف نبود و حاصل آنکه ذکر بمعنی
 یاد کردن است مقابل فسیان که بمعنی فراموشی است پس هر چگونگی که یاد حق کنند خواه بدل یا بزبان در هر فعل و هر شان
 ذکر بود و لابد اگر زبان یا دل موافق افتد افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نزد زبان بود
 ذکر نباشد و معتبر نبوده باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود و کما صح به فی الفاظ
 پس شامل ذکر قلبی بود بی شبهه و عدم اعتبار فعل قلب و ترتب ثواب باطل و نه از احتی و احتی ان تیج و قیاس
 ذکر بنموده شرعیه که بی فعل لسان معتبر بود و صحیح نباشد از جهت نفس شایع بر آن فتنه بر اکنون آنچه از ذکر لسانی و دعا
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقول و ما ثور است ذکر میکند و البته از وقت بیدار شدن از خواب که حکم ابتداست
 حیات وارده نموده بیان میکند و میگوید و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقت سجده از خواب بیدار شدند
 یعنی آنکه الله الذی احیانا بعد ما اتانا و الیه النشور و عایشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خواب
 بیدار می شد باز تکبیر گفتی و ده بار سبحان و ده بار گفتی سبحان الملك القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار گفتی
 لا اله الا الله و ده بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنيا و ضیق القبر و من شر ما ذکر و من شر ما لم ذکر

گردان جمع مشرک بفرقتین جنتی دام و ان اقرب فی النبی سوره اوجده انی مسلم این را در صبح و مسا و وقت تحسین مجرب است
 میفرمود هر بنده که در صبح و مسا هر روز و شب این دعا را بگوید بوی پیچ گزند نه رسد بسم الله الفس لا یضره
 شیئی فی الارض ولا فی السماء و به السبح العلیکم آورده اند که ابان بن عثمان این حدیث را از پدر بزرگوار خود مروی روایت
 کرده و بعل خود آورده بود و ناگذاشته بود آنست فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد و بطریق تعجب و انکار یعنی اگر بدین
 معنیست و خاصیت وی اینیک هر که از این بخواند بوی پیچ گزند نه رسد این رسیدن گزند فالج بتوجهیت گفت ابان چه گفت
 میکنی حدیث نجبان است که بتورایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی است اینها
 رسد و میفرمود که هر که در صبح و مسا بگوید رعیت باشد بر او بالا سلام دنیا و بجهت نیاحت و ثابت باشد بفضل حق تعالی را که
 ربی گردان یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده را نمی گردد و هیچ آرزو و در دل وی نشکند تا روزی که گردان او اتمام رضا که اعلی
 مقامات سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بفضل وی تعالی اشارت است بآبائشاث حق که بر حق سبحان کنند یعنی
 تفصیل و کرم اوست که بر خود لازم گردانیده و الا هیچ چیز نیست بر و نیازی و قنم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی
 حق نه و لهذا بعضی علما منکر کرده اند که در دعا گوید اللهم بحق فلان اما صح آنست که ممنوع نیست از حیث وقوع آن در راه
 مافوره چنانچه اللهم بحق السالمین علیک و بحق مثالی نیز و غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحان و تعالی
 چیز نیست چنانچه بفضل و کرم خود بر خود بر لیسندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق و اذن و توبه قبول کردن و
 رسول بخلق فرستادن و اینها نیز عقلاً بر سر لازم نیست ولیکن فضل وجود و کرم وی بی حد لازم گردانیده و این در حقیقت
 و در جبهت فضل و کرم اوست بر بندگان و هر کس که در صبح و مسا بگوید اللهم انی أصبحت أشدک و أشد حمله عرشک و
 لا اله الا انت و جميع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت و ان محمد عبدک و رسولک هر که بگوید ربیع و یا از آتش آزار
 شود و اگر در بار بگوید نصف آزار آتش آزار شود و اگر سه بار بگوید سه ربیع آزار آتش آزار گردد و اگر چهار بار بگوید تمام می
 آزار آتش آزار شود و هر که در صبح بگوید اللهم ما أصبح لی من نعمته او احدى من خلقک فتک و حدک لا شریک لک فلک الحمد
 و لک الشکر شکرا آن روز گذارده بود و اگر در شب بگوید اللهم ما أمسی لی تا آخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صبح
 و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دعا خوانده اللهم انی اسألك العافیة فی الدنیا و الاخرة اللهم انی اسألك
 العفو و العافیة فی دینی و دنیای و دینی و مالی اللهم استعز عررت و آمن روعی اللهم احفظنی من بین یدیه من خلفی
 و عن یمنی و عن شمالی من نورته و اعوذ بعظمته ان اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک الله رب العالمین اللهم
 انی اسألك خیر فی الیوم فحی و نصرة و نوره و برکته و عذره و اعوذ بک من شر فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام
 شدی گفته مسیناد اسی الملک الله الی آخره ولیکن بجایه فی الیوم فحی و نصرة و نوره و برکته و عذره و اعوذ بک من شر فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام
 صلی الله علیه و آله و سلم یکبار از خیران خویش را گفت و حدیث ابی داود و ترمذی و طبرانی و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن کثیر
 بنات انبی صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد و اگر در وقت صبح بگوید سبحان الله و بحمده و لا اله الا الله
 و لا قوة الا بالله ماشاء الله کان و لم یثقل و لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما و گفت هر که
 این را در صبح بگوید در حفظ و امان خدای باشد تا شب شود و اگر در مسا بگوید در حفظ حق باشد تا روز شود و یکی از صحابه را
 گفت ای ابو داود از ابی سعید خدری آدرده که گفت مروی در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که گفت یا رسول الله

لازم افتاده برین هوم و دیون بیکار کنم فرموده آیا ترا بیا موزم کلامی که چون او را بگوئی حتی جل شاناه اندوه ترا بشاد دخی
 کند و او ام تر بگذارد و گفت بلی یا رسول الله بیا موز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب کنی بگوئی اللهم فی اعوذ بک من
 الهم و الحزن و اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و البخل و اعوذ بک من غلبته الدین و قهر الرجال آن مرد
 گشت این دعا را خواندم بار خدای اندوه مرا برود و دین مرا قضا کرد و فرمود هر که در بامداد و شب انگاه این کلمات بگوید چنانچه
 کفایت کند از وی اندوه دنیا و آخرت را و کلمات اینست اللهم انی اصبحت منک فی نعمه و عافیه و ستر قائم علی نعمک عافیه
 و ستر فی الدنیا و الآخرة و تمنی منک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله آفات بسیار بر من
 میرسد فرمود که چون صبح شود بگو بسم الله علی نفسی و اهل و مالی که آفتی بتو نرسد روزی مر فاطمه را گفت ترا چه
 مانع است از آنکه چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بک استغیث فاصح لی شانی کله و لا تکلنی الی نفسی
 طایفه سین و فرمود که هر که هر صبح و هر مسافت بار بگوید جسی الله لا اله الا هو علیه تو کلت و هو رب العرش العظیم حتی
 جل شاناه هوم دنیا و آخرت می راکفایت کند این در وی عظیم است بعضی از شاخ سلسله توفیق شاه ذیله قدس الله اسراریم
 گفته اند که اگر کسی بود که او را هیچ در وی نباشد جز این یک و در وی فی ست و آخرت صلی الله علیه و آله و سلم مامورست که
 این را بگوید نهی قرآن که فان تولوا فقل جسی الله لا اله الا هو و خواندن این در او را و شاخ ده بار نیز آمده و آنرا سینه
 نیز هست اما صبح و اثبت بحسب روایت هفت بار است و هر که در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتی بوی نرسد شب
 شود الا هم انت بلی لا اله الا انت علیک تو کلت و انت رب العرش العظیم یا شاه و اندر کاین و عالم بشالم کین لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی من شر
 کل دابة انت آتخذ بناصيته ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو الدرداء را خبر کردند که خانه تو بسوخت گفت خانه
 من نسوزد زیرا که کلامی که من از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام آنجا است و حق سبحانه آنجا است بسوخت
 چون بدید اطراف خانه او سوخته بود و خانه او سالم مانده و میفرمود من شرفقار را آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی
 لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عبدک و عدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوالکعب جنتک علی ابوال
 بنی نماعفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صبح بگوید از سر لقیین و در آن روز بمیرد و بید رنگ در بهشت رود و
 اگر در مساکوید از سر لقیین و در آن شب بمیرد و بید رنگ در بهشت رود یعنی در آن روز که مردم به بهشت روند و سه
 زود تر و بلی تر و دلی آنکه موقوف سوال و حسابش دارند یا مراد آن بود که بیشک به بهشت رود و چنانچه در لغت آنجا
 آمده من قالها فممن اهل الجنة و میفرمود هر که در صبح و مسا بگوید صد بار سبحان الله و سجده در روز قیامت کسی حاضر
 نشود و عملی فاضلی تر از عمل وی کسی که زیاده از وی گفته باشد لفظ حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره آمده نیست
 که نیارود هیچ یک روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه وی آورده مگر آن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاده
 کرده بران و در بخا و اشکال است کی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عایش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل
 وی بود و هم در صورت زیاده درست می آید چنانکه پیش آنکه شسته در اینجا منقطع است تقدیر کلام نیارود هیچ یک عملی فاضلتر
 از عمل وی لیکن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی عمل دست و کسی که زیاده گفته است می آرد
 عملی را که از دست برتر است و اشکال دیگر آنکه زیاده بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است

که زیاده بر عدد وی که شایع تعیین کرده است جائز بود چنانکه کم از آن روا نیست و اگر زیاده کند از قبیل پنج و از
حد و هفت و هر طرف بود مثل عدد و رکعات و هجرات مثلاً در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه و در ثلث اعتدال است و تعیین است
و از کار نیز خیال تعیین است چنانکه اگر در دو اند که یکی از مشایخ و در خواب دید که میخوانند آنرا که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از
نمازهای فرض وی نیز آن جانب دید که میخوانند دوستی برسد و وی زدند و برانند و گفتند که تو از ایشان ای ایشان آن
کسانند کسی و سه بار گویند و تو زیاده بر آن میگوئی جواب ازین اشکال آنکه تسبیح و در وقت است و در جائز بود که عددی مخصوص
تعیین یافته باشد و چون شایع اشارت بجواز زیادت در اینجا کرده از آن تعیین نخواهد بود که موجب تسبیح و زود اعتدال از حد بود
و نیز گفته اند که در زیادت اینجا اعمال و دیگر است از آنکه کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف است ازین تسبیح
یا رب گر این روایت دیگر بود و الله اعلم و میفرمود هر که در صبح ده بار گوید لا اله الا الله و الله وحده لا شریک له لا اله الا الله
و بر علی کل شیء قدری و در ده حسنه نوشته شود و ده حسنه خود بود عده کریم و سه عزرا ستمه بر سر علی خیر می نویسند و فرستادن
آن بود که گفت و ده گناه محو شود و ثواب آزاد دی ده بنده بیاید و در آن روز خداوند تعالی او را در زینهار خود در آورده
و هر که در صبح و هر ساعت صد بار بگوید و لا ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه از او
محو کرده شود و کسی فاضله از عمل و سه بخشنیاری و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بر آن مواظبت نماید و بر صبح لویک اللهم لویک و بعد یک و آخر
یک و منک اللهم یا فلت من قول او حلفت من تلف او فذر من نذر محبتیک بین یه ذلک کلمه
ما شئت کان و ما لم تشا لا یکن لا حول و لا قوة الا بک انک علی کل شیء قدير اللهم یا صلیت من صلوة فعلی من صلیت
و ما عنت من لعنة فعلی من لعنت انت و لی فی الدنیا و الاخرة توفی مسلماً و آسفی یا نعم الحسین اللهم فاطر السموات
و الارض عالم الغیب و الشهاده و الاحوال و الاکرام فانی اعمدک فی هذه الحیوة الدنیا و الاخرة که کنی بک تهید بانی اشدان
لا اله الا انت و حدک لا شریک لک لا اله الا انت و انت علی کل شیء قدير و اشدان محمد اعمدک و رسولک و اشدان
و حدک حق و لنا کحق و الساعة آتیة لا ریب فیها و انک تبعث من فی القبور و انک ان کل شیء کنی الی التسی کل شیء کنی الی التسی و عود
و حلیة و انی لا اثق الا برحمتک یا غفری ذنوبی کما ان لا یغفر الذنوب الا انت و تب علی انک انت التواب الرحیم
صلی می گفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره و لا املک نفع ما ارجو و اصبح الامم بید عیری و سمعت و متنا بعمی فلا
فقیر فقری اللهم انتم ابی عدوی و لا تقوی صدیقی و لا تجعل مصیبتی فی دینی و لا تجعل الدنیا کربتی و لا مبلغ علمی
و لا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نخشی و بک نموت و الیک الشور اللهم عالم الغیب و الشهادة
فاطر السموات و الارض رب کل شیء و مالیک اشدان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر شیطان و من شر کما جان الله
و کجده و لا حول و لا قوة الا باللہ ما شاء الله کان ما لم یثلم کین اعلم ان الله علی کل شیء قدير و ان الله قد احاط بكل شیء علماً
فبختان الله حصین مسون و حصین نقیون و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت
من کجی و کجی الارض بعد موتها و کذاک تخرجون اللهم لے اسالک العافیة فی الدنیا و الاخرة اللهم انی اسالک
العفو و العافیة فی دینی و دنیای و واسطی و مالی اللهم استر عوراتی و امن روحانی اللهم احفظنی من بین ید
و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بک من کل غم و من کل غم و من کل غم و من کل غم

التسبیح و رب العرش العظيم ربنا و رب كل شیء فانما احب و النبی و منزل التوراة و الانجیل و القرآن اموالک من شتر
 کل شیء انت اخذنا ميثمها اللهم انت الاول فليس قبلک شیء و انت الاخر فليس بعدک شیء و انت الظاهر فليس
 فوقک شیء و انت الباطن فليس دونک شیء افنص عنا الدين و اعنا من الفقر يا ارحم الراحمين اللهم رب جبریل و میکائیل
 و اسرافیل فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت حکم بين عبادک فيما کونوا فيه یختلفون ادریة لما جئت
 فيه من الحق باذنیک انک تہدے من تشاؤ الی صراط مستقیم و خذ انک توادد و بربر غیر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فہدے
 کہ بیچ عبادتے بعد از ادای فراتس فاضلتر از صلوة بر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و بیچ و سیارہ حصول
 قرب و رفقاہ الہی تعالی و حصول سعادت دنیا و آخرت بالا تر از و سے نہ و فوائد و منافع آن در کتب و دفاتر گنجی حبل
 اذیان و در حاتمہ کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب کہ در بیان احوال مدنیہ مطہرہ علی ساکنہا السلام و نتیجہ نورشہادہ
 است نقل کردہ ایم رجا و القبول و بعد از وی رسالہ منفردہ تالیف یافتہ مشتمل بر انچه در اینجا بود و باز یادات صلوة کہ
 از بعض مشائخ عظام صادر شدہ و الحمد للہ علی ذلک و کیفیت و ردوی کہ از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 مرویست بسیارست و در کتاب صلوة پیشتر یاد کردہ ایم از انجملہ کئی این ست اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت
 علی ابرہیم و علی آل ابرہیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابرہیم و علی آل ابرہیم انک حمید مجید و السلام
 و رحمۃ اللہ و برکاتہ دوم کیفیت اللہ صلی علی محمد و علی اہل بیتہ کما صلیت علی ابرہیم انک حمید مجید اللهم صل علینا ستم
 اللهم بارک علی محمد و علی اہل بیتہ کما بارکت علی آل ابرہیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معہم صلوات اللہ علیہم و
 المؤمنین علی محمد النبی الامی اسلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ و مجموعہ کیفیاتی کہ ہمار سیدہ چل و نہایت ست سبب و شوق
 از انجملہ از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرویست و باقی از صحابہ و تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین و در فضل کیفیات
 نظارا اختصار من بعض بر آن اند کہ افضل صبح صلوة ہمان ست کہ خواندن آن در نشہد صلوة مرسوم و معمول ست
 چہ صلاۃ افضل حالات بندہ است و لا بد انچہ در و سے آمدہ افضل و اکمل بود و بعض گفته اند کہ ہر چہ مشتمل بود بر این
 و تاکید کما و کیفا ابلغ و اکمل بود از غیر خود و بیخ محی الدین نووی رحمۃ اللہ علیہ در اذکار برین اقتصار کردہ کہ افضل
 آنست کہ بگوید اللهم صلی علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و از واجہ و ذرتیہ کما صلیت علی ابرہیم و علی
 آل ابرہیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و از واجہ و ذرتیہ کما بارکت علی ابرہیم و علی آل ابرہیم فی العالمین
 انک حمید مجید چہ این کیفیت جامع مجموعہ عباراتی ست کہ در احادیث صحیحہ وارد شدہ و بعض گفته اند کہ اولی و افضل
 آنست کہ ہر کدام از صبح کہ مروی و ما قورست جدا جدا رو و دیگرست جمع میان آنہا احداث حصیۃ و دیگرست کہ
 مروی نیست و ما قورنہ و امام ابراہیم مرویہ رحمۃ اللہ علیہ میگوید افضل آنست کہ بگوید اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد
 کما ذکرہ الذاکرون و کلما سبی عنہ الفاتلون فصل در بیان ادعیہ جامعہ پوشیدن حضرت نبوی
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چون جامعہ پوشیدہ در اکثر روایات چون جامعہ نو پوشیدی چنانچہ مصنف تیز در باب
 پوشش آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بگوید این دعا خواندہ اللهم کانت کسوتینہ اساکل خیر و
 خیر ما صنع لہ و اعوذ بک من شرہ و شر ما صنع لہ و میفرمود ہر کہ جامعہ پوشید و بگوید الحمد للہ الذی کسائی بذل و زرقینہ
 من خیر جزل منی و لا قوۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ یعنی آمرزیدہ شود ہر گناہی کہ پیش ازین کردہ باشد و بعض

روایات و آثار اخیر آمده یعنی هر گناهی که بعد از این خواب کرد و اسیر المؤمنین عسکر روایت میکند آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که جائه نو پوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانے ما و اوری به عورتی و ارجل بی جلوبنی و بس در آن جائه کمنه را بر دوشی و در پیشد و حفظ و پناه و ملوک راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که چون جائه یا عمامه نوپدا آمدے آن را ناسه تعیین کردے از نظا هر این عبارت چنان مضموم شود که آن جائه آید از پیشد خود نهادے چنانچه اسکر را دو باب رانزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا جا بود و آنچه در جا و پیشد آمد است نیست که چون جائه پوشیدے و او را بنام دے خواندے عمامه یا قمیص یا ردای پست تر گفتے اللهم لک الحمد انت کسوتمینے انے آخره نعم در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را عمامه بود نام او سحابه آن دیگر است اما مضمون این حدیث همچون است که او را بنام او خواندے و پوشیدے فتدبر و یکبار امیر المؤمنین علیه السلام دیکت این جائه شسته است یا تو گفت شسته گفت البس جدید او عیش حمید او مت شهیدایسته نو پوشش و پوشیدے برنی و تنهیکبر و نیز آمده است که چون جائه نوپدے را پوشیدے و دے گفتے تسبی و تحلیف الله یعنی کمنه کنی این را و جائه دیگر حدیثیعالے بجایے آن فصل در بیان اوعیه در آمدن خانه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون در خانه درآمدی گفتی الحمد لله الذی کفانی و اوانی و الحمد لله الذی اطمعنی سقانی و الحمد لله الذی من علی اساک ان تجیری من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانه خوشیایے نهد باید که بگوید اللهم انی اساک خیر المویج و خیر المخرج بسم الله و محبت علی الله برنا تو کلت این بگوید و بعد از آن بر لای بیت خود سلام کند و انس بر لک رفت چون در خانه آمدی بر لای بیت خود سلام خوان تا برکت باشد بر تو و بر لای بیت تو آمده است که اگر در خانه کس نبود و خالی بود نیز سلام گوید باین لفظ اسلام علی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا باشند و فرمود که در زمان رمضان و رحمت دنیا و آخرت حق بقاعے اند که آنکه بنیت جهاد و غزاه از خانه بیرون آید در رمضان حق است یا او را وفات کند و در بهشت بر دیا سلام است باجر و غنیمت باز گردد و دو مسم که براس نماز متوجه مسجد شود در رمضان حق است یا وفات یابد و بهشت رود یا سلام است باجر و غنیمت باز گردد و سوم مسم که در خانه در آید و سلام بر لای خویش کند و نیز در رمضان حق بقاعے بود و سفسر بود چون شغف در خانه در آید و در وقت دخول و در وقت طعام حق تعالی را یا یاد کند شیطان گوید یا شکر خود دین خانه بارانده جان خفتن است و نه بجایے طعام خوردن و اگر در آید و در وقت در آمدن یا در حق نکند شیطان گوید بجایے خفتن یا خشم چون در وقت طعام یا در حق نکند شیطان گوید بجایے خفتن و طعام شب هر دو باقیم فصل در بیان اوعیه در آمدن بیت الحکما حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون در خانه در خوشی آمد گفتے اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث و امرے فرمود گفتن آن خبث بضمیمین جمع خبث یعنی ذکری و جن و بضمیم خا و سکون باینز خوانده اند یعنی نباشت ایستے کرده و وجه اول اقوی است از دوسے روایت و النسب است بطاعت و انجاست هر دے که جمیع پیشد است یعنی اناش ایشان و با نچه در حدیثه دیگر آمده باید که عاجز نشود یکے از شما چون در خانه خواهر شد که بگوید اللهم انی اعوذ بک من الرجس الخبیث الخبیث است شیطان الرجیم مگر آنکه خبث بسکون بار را مخفف خبث مضموم الباء دارند چنانکه در اشال آن آمده مثل کتب و کتب خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که هر دے مابین اعیان جن و عورات مردم بنی آدم است که چون خواهد که و لیک در آن خانه بگوید بسم الله

در حالت بول یکے بران حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم سلام کرد جواب داد و فرمود که خدای تعالی بنده را بدین دامن مسکین و
یعتیق گفتن در بول و غیره مود باید که کسی در حالت بول و غائط استقبال و استبراء قبله نکند و این حرام است
نزد امام ابوحنیفه مطلقا خواه در عمارات و خواه در محرو و نزد احمد و ابی ثور صاحب شافعی و راجح نزد ابن العسکری از
مالکیه و ابن حزم از ظاهر نیز همین است و نزد امام شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز
این فرق روایت کرده اند و وجهی که آنست که در عمارات دیوار پرده است میان و سه و کعبه زیرا که در صحرا نیز
چندین کوه و بیابان حاصل است بلکه آنست که استقبال و استبراء در بنیان عرفات مانند به جا راست و نیز گفته
که بعد است بر سه آن مالهست بشایطین است و صلح نیست بر سه قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این تفسیر
آنست که طبعی گفته که محو خالی نیست از اصلی از انس یا جن پس اگر استقبال کند قبله را یا استبراء کند آن را شاید که
انظر یکے از مصلیان بعورت و افتد و این معنی مامون است در بنیان و از بعض احادیث نیز جزو آن دانین
معلوم میگردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت به آدم من بالاحاء حفصه نه پس عیدم آن حضرت صلوات الله علیه
و آله وسلم را که قصدا حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز بود او از ابن عمر آورده که و سه بنشاند راحله خود را مستقبل قبله
بستری نشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا اباعبد الرحمن آیا نیست که کنی کرده شده است از این خبر مود که کنی از فضل
آن در فضا است و چون چپ بر سه بود میان تو و قبله که تر کن تر الا باس از اینجا معلوم شد که ستر و راحله و مانند آن نیز
حکم بیان دارد و وجه اول از وجهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در سه جاری است و حجت آنکه مطلقا
حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرام مطلق است و حدیث اباحت بصحت زسیده و اگر چه چون پنج
محرم معارض آید ترجیح محرم بر است و قوس جائز دارند استبراء استقبال و تمسک کند بحیث ابن عمر و بعض
مطلقا مباح گویند و این قول را باطل گشته و عروه و بریده و داود و ظاهری منبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرد
رجوع باصل کنیم که اباحت است و شک نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان و سه بهتر و احتیاط تر و دیگر محققین
نیز ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را جماعه از صحابه مثل عثمان بن خطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان فارسی
و سید القدر بن مالک و سهل بن حنیف و اسامه بن زید و ابی هریره و عقیل انس و عبد الله بن امارت الزبیدی بطبرق
متعدد روایت کرده و در اکثر احادیث همی از استقبال و استبراء هر دو واقع شد و بعضی ذکر استقبال فقط
و حدیث رخصت که از عائشه در سند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر صلوات الله علیه وآله وسلم ذکر کرد که جمعه استقبال قبله در حالت
بول که است میدارند فرمود بر سبیل انکار که آنچنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و فرمود
پس مقدر را روئنه قبله کنید یعنی اگر استقبال را کرده میدارید نکند و استبراء کنید از اینجا جزو استبراء نیز معلوم شد
حننف میگوید این حدیث هر چند در سند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمه الله علیه در آن طعن کرده و گفته اند از
کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات حسن آن نیست و دیگر آنکه منقطع است و مرسل است
پوشیده و مانند که چون راوی حدیث عائشه باشد در رسال چه میخورد و دارد یا رب مگر مرسل اینجا بمنقطع است و طعن
و سه بر منقطع بطریق تفسیر است و این نیز اصطلاحیست غیر مشهور و بعضی از رواه این حدیث تصحیف اند و ضبط و اتفاق
و عدالت و غیر شاذ است و مخالف روایت ثقات و همچنین حدیث حجت را نشاید و با احادیث دیگر که نفس اندر نمیستقبال را

استند با معارض نیاید و چون از آنجا تیر و ناله آمدی گفتند الحمد للہ الذی از مہرب عنی الاوتی و دعا فانی ظاہر آن است
 کہ این گفتن بزبان بود و از نیچا معلوم شود کہ ذکر اللہ بعد از استنجا پیش از آن است و وضو حرام نیست و خود ثابت شد است
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پنج حالت مانع از ذکر الہی نیامدے و اما آنکہ در حدیث آمده است کہ بعد از بول تیمم کرد
 پس اذان رد سلام کرد غایت احتیاط و اتمام تعظیم ذکر الہی بود کہ سلام از کسمار اللہ است و بالجمله در دو سلام چنین تسبیح
 باید نمود و این دعا بعد از تیر و ناله آمدن از آنجا چون مرویست باید خواند و اگر این را عمل بر تصور این مضمون بدل کنند
 چنانچہ بعضی گفته اند نیز صورتی دارد و در بعضی روایات نیز آمده کہ بعد از تیر و ناله آمدن از آنجا غفر اللہ
 لک گفت اشارت بعد از تفسیر کرد کہ ترک ذکر الہی غرض است در خیالات رفت و بعضی از شراح گفته اند کہ وظیفہ ذکر در وقت
 نفساے حاجت آنست کہ در احتیاج قدمش خود و تقدس و شرف جناب الہی تنالے بینند ذکر درین مقام ہمین است
 اللہ اعلم و از کار و وضو در اول کتاب یاد کرد شد و گفته شد کہ چه از اذان بصحبت رسیدہ و چه نہ رسیدہ **فصل**
 در اذکار اذان صحیح آنست کہ مشروعیست اذان در مدینہ است در سداولی یا ثانیہ و آنکہ گویند در شب اگر کسی بود
 پنج حدیث درین باب ثبوت نہ رسیدہ و بر تفسیر ثبوت یا قائل شوند مبتعد و اگر چنانچہ بعضی گفته اند کہ اگر
 دوم در مدینہ بود یا در شب اگر اذان شنید بالای آسمان ولیکن امور نشد با قیاسات آن بر روی زمین
 اینها تکلفات است و صحیح آنست کہ در مدینہ بود چنانچہ در صحیحین از ابن عمر آمده کہ چون قدم آوردند مسلمانان مدینہ
 جمع میشدند بر اے نماز و تسبیح را میدادند و متعین را بے آنکہ ندانند بے آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند
 روزی درین باب کہ چه باید کرد بعضی گفتند ناقوس باید زد مثل ناقوس نصاری و بعضی گفتند قرن مثل قرن یهود
 و در روایتی آمده کہ بعضی گفتند آتش برافروزند مثل آتش عجم پس گفت عمر بن الخطاب در وقت نماز و گفتند
 بنماز پس فرمود بنویسید خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخیر اے بلال و ندا در ده نماز و بنویسید کہ درین وقت ہمین است
 بے کیفیت مخصوصہ اذان وقت دیگر عبداللہ بن زید انصاری کہ او را صاحب اذان گویند خواب دید مروجے لکھ نا قوس
 در دست دارد و گفت آیا میفروشی اے بنده خدا این ناقوس را بمن آن مرد گفت چه کاری کنی این را گفت تا بخوانم
 مردم را بدان نماز گفت من ترا بہتر ازین چیز بیا موزم پس بیا موقت بوی اذان را چون صبح شد بلال
 حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و واقفہ را عرض کرد فرمود بدرستی و راستی کہ این رویاے حق است خبر بیز
 و الفاظ بر بلال کہ آواز وے نرم تر و بلند تر و شیرین تر است بعد اذان عمر بن الخطاب نیز این وقت دید
 و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثانیہ فرمودند الحمد و گویند کہ ہفت صحابی و بروایتی چہار دہوافق یکدیگر خواب
 دیدند و نیز آمده کہ بعد از اذان ہی نیز موافق آن آمد و اللہ اعلم در اذان پنج چیز تشریع فرمودیکہ آنکہ سامع آنچه از موزن بشنود مثل
 آن کہ بجز لفظ سے علی الصلوۃ و سے علی الفلاح کہ آن را بلال و لا قوۃ الا باللہ بدل کند و حدیثی در جمع میان حوقلہ
 و حیلہ آیت شدہ و در اقتصار بر حیلہ در بعض احادیث صحیحہ واقع شدہ کہ گوید آنچه بگوید موزن بے ذکر حوقلہ در حیلہ
 و ظاہر شش اقتصار بر حیلہ است و در بعض احادیث آمده کہ گوید در حیلہ بلال و لا قوۃ الا باللہ و جمع میان
 حیلہ و حوقلہ و سے مستمر تا بلال را کذا فی بعض شروح حصن الحصین و آنچه بعض مردم در سے علی الفلاح گویند انشاء اللہ
 کان و الی الشارح لم یکن نیز صحیح شدہ و در وقت شہادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند کہ اگر در سجدہ بقصد نماز در آمدہ است

اجابت مؤذن نه نم بود زیرا که چون اجابت فعلی نمود و او در آن اجابت قری حاجت نمود و دوم آنکه بگوید بنیت با الله ربنا و
 بالاسلام و دنیا و آخرت و غیره و گویند قول موجب مغفرت است و در شکوه از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله
 لا شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله و در رسول نیز در اول این کلمات زیاده آورد و سوم آنکه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم نیز مستحب است و از اجابت مؤذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة ان محمد بن
 الوسیلة و الفضیلة و الیقینة مقام محمود و الذی وعدت انک لا تخلف الیعا و پنجم آنکه دعا بر است آخرت و دنیا و غرضش کند
 در بر بنی از روایات سند امام احمد آرد که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة
 صل علی محمد وارض عنه رضا لا یخلف بعد بهاری تعالی دعا ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم ینال قبالیک و اوبار ینالک و اصوات دعا ینالک فاغفر لے و ابرار اما
 یگو و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون آواز اذان بشنیدے این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة
 استجاب لها دعوة الحق و کلمة التقوی توفی علیها و احسن علیها و اجعل من صحابی الیها علای یوم القیمة و
 میفرموده غامیان بانگ نماز و الهام است و در حدیث گفتند پیغمبر خواجهیم فرمود عافیت بخوانید در دنیا و آخرت
 تنبیه میسر کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار
 در سفر در وقتیکه بالا باران بود و پایان گل و گداز نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا عند السیلمی روایت السمری
 و نووی نیز از روایت زندی بیان جسم نرم کرده و بعض گویند مراد امر بالا است باذان بطریقه بخواند بقرینه روایت
 احمد و سند خود هم درین واقعه فامر بالا فادون دیگر اختلاف است میان علما که اذان فضل است یا امامت قول مختار
 آنکه هر که بر نفس خود با امامت حقوق امامت اعتماد بود امامت فضل بود و الا اذان و نیز اختلاف است در جمع میان
 اذان و امامت نزد بعض کمره است و نیز بعض خلاف اولی و بعض گفته اند مستحب است و صحیح کرد این قول انووی
 و بصحت رسید به از عمر گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان می گفت من کذا فی فتح الباری و از فضل امام ابو حنیفه
 نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان
 اذان و امامت بیکار است **فصل در احب عشره ذی الحجة** در عشر ذی الحجة دعا آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بسیار کرده و دیگران را امر کرده بهلیل و تکبیر و تحمید و در بعض روایات وارد گشته که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم کبیر گفته از نماز بار آورده و در عرفه عصر آخر ایام تشریق ایستاده نماز فرض گفته الله اکبر الله اکبر
 لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب
 و بر اسناد دو بار است و الله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجہ صحیح نیست ز سیده اما اعلی اسلام
 بمجروح بنیت بدانکه کبیر تشریق متفق علیه است میان آنکه اربعه و لیکن وجوب است نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه
 و ظاهراً هر کدام رساله ابن ابی زید که در مذہب امام مالک است نیز هم برین است و مستحب است نزد غیر ایشان و لیکن اختلاف
 است میان آنکه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابو حنیفه ابتدا لے آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم
 آخر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
 که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیرات بشریق برین مذہب ظاهر است و محمول بر حقیقت باعث است

در باب امام ابوحنیفه است و یک از او که در حشر ذی الحجه که در روز عرفة آمد است قبول لاله الا الله وحده و لا شریک له
 الکلمه و لا شریک له و چون شکی در باریع و غیره که در باب حج که شست و ازین جهت معتقد اینجا عاده نکرد و فصل
 در اذیمه و یدین ما و لو حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون ماه نو دیه سے گفتے اللہم اہل علیہا بالامن
 و الایمان و السلام ربی و ربک اللہ و کما کہتے اللہ اکبر اللہم اہل علیہا بالامن و الایمان و السلام ربی و ربک اللہ و کما کہتے
 و القویق لما تحب و ترعی ربنا و ربک اللہ و در سنن ابی داؤد از قتادہ روایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم
 چون ما نو دیه سے گفتے ہلال خیر و رشد ہلال خیر و رشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک اللہم اللہم اللہم
 تو سب بشہر کند او جابر بشہر کند و در سنن ابی داؤد حدیث ضعیف است از بخارین معلوم گرد کہ بر تقدیر دین ہلال ابی داؤد
 میخواند اما آنکہ حادث شریف بران بود کہ البتہ عقیدہ میدهند بیدین ماہ نو چنانچہ در مردم متعارف است معلوم است
 کہ در ماہ رمضان و عید و ذی الحجه کہ التماس کردن و حستن آنها مستحب و سنون است اما تہنیت و مصافحہ بیدین
 ماہ نو و دریافتن یکدیگر را چنانچہ متعارف است در مردم خیرے غیث نعم مصافحہ مطلقا سنت است و لیکن اگر بت
 خصوص این وقت سنت نبود اگرچہ تہنیت بدرآمدن رمضان و بعدین ماہ نو درست و بعضے از علمائے شافعیہ گفتہ اند
 کہ تہنیت بعدین و شہور و اعوام مباح است سنت و نہ بدعت و اللہ اعلم فضل در بیان او عیہ طعام
 خوردن حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آله و سلم چون طعام خوردے ابتدا بسم اللہ کردے و دیگران از اہل تحقیق آن
 فرمودے و گفت چون کسے طعام خورد باید کہ بسم اللہ بگوید اگر فراموش کند در اول باید کہ آخر یا انجا کہ یادش آید
 بگوید بسم اللہ فی اولہ و آخرہ و نزد محققان اہل حدیث تسمیہ در اول طعام واجب است چہ حادث امری و چہ
 و سالم از معارض است و ظاہر امر و وجوب است ما دام کہ آن را معارفے نباشد و نزد کثرت فقہاء امر اینجا براسے استجاب
 و تسمیہ در اول طعام واجب نہ و همچنین است سخن تحمید بعد از طعام اما اگر در جمعی باشد تسمیہ یکے ازین جامعہ مجزی و
 کافی است از تسمیہ دیگران یا نہ جمعی از علمائے مجزی است و حاجت نیست کہ ہمہ بسم اللہ گویند یک کس کہ
 گفت ہمس است گویا مقصود ایشان این است کہ بسم اللہ باید کہ بر طعام مذکور شود و تبارکے و نورے دران پید آید
 گویند یک کس باشد از جامعہ یا بیشتر اما حدیث ضعیفہ موافق این سخن نیست چہ وے روایت میکند کہ گفت اما
 حضرت نافع البقی بدرستی کہ ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم طعاما طوعاے رادنہ و آنحضرت صلی اللہ علیہ
 و آله و سلم دست در طعام نہادہ بود و ما نیز بادے کہ داشتیم دست نہادہ و مجازت جاریہ کاہنا ترفع پس از نئی گویا
 کسے می اندازد او را بر طعام یعنی از غایت گرنگی می اختیار می افتاد بر طعام قدہت لمضغ یہ ما فی الطعام ہمس خواست
 آن زن کہ بہند دست خود را در طعام فاخرہ رسول اللہ پس گرفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بہند دست آن
 زن را تا طعام با ایشان نخوردیم چارہ اعرابی پستہ امروے از باد یہ نشینان بہمن صفت چنانچہ بعض روایات آمدہ کاہنا
 بدفع و وے نیز خواست کہ دست در طعام نہد نیز فاخرہ بیدہ پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم دست او را
 نیز فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم ان شیطان یسجل الطعام بدرتیکہ شیطان حلال
 میگردد و طعام را براسے خود میخورد و دیگر دو و از ان خود میسازد و طعام را ان لایذکر بسم اللہ علیہا و بت آنکہ نام نہ
 بردہ نشود بران و از جامعہ باندہ و بدستی کہ شیطان او را بدین مناسبت تسلیم بہا احوال گردانہ طعام را براسے خود سبب وے

انابت بیدار پس گرفت دست اور انجا رہنے والا سر پائس آورد شیطان این اعرابی را بقتل بہ با حلال سازد
 بواسطہ دے طعام بارے خود کا خدمت بیدار پس گرفت دست اور او الذی نفسی بیدار ہو گئے آن خدائے کہ بقائے دست
 میں دست قدرت اوست ان یہ نفسی مدی مع یہ ہمارے کسی کہ دست شیطان و دست آن جاریہ و اعرابی و دست
 میں دست کہ گرفتہ نگاہ دہشتہ ام آہنا را تم ذکر اسم اللہ و اکل پستیا کو روان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خدا را و بخورد
 و در سن ترمذی نیز از حدیث عائشہ موافق این حدیث خذیہ ثابت است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہاشش
 نفر صحابہ طعام بخورد تا گاہ یک اعرابی درآمد و آن طعام را بجمع و لقمہ بخورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ این
 اعرابی اگر بسم اللہ کہنے این طعام شمارا کافی بودے و محقق است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعت بسم اللہ گفتہ بودند
 پس اگر تسمیہ کیے کافی بودے از تسمیہ باقی محتاج تسمیہ اعرابی نشدندے در پنجایہ ہر کسے را کہ گوید کہ را بت دے طعام
 اگر کیے از جہاد کہ متعین باشند بر طعام تسمیہ کند کافی بودا اگر در اثنائے طعام کیے در آید و شراب گرد و چون حال تبدل
 طعام اوست تسمیہ اش باید کرد و قضیہ این دو حدیث ازین قبیل است بدانکہ تسک مصنف حدیث خذیہ در عدم کفایت
 تسمیہ کیے از جہاد یعنی بزرگست کہ آمدن جاریہ و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثنائے اکل بود تا گویند کہ پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعہ بسم اللہ گفتہ بودند و از اول حدیث کہ مصنف آن نقل کردہ ظاہر میشود کہ این
 آئینہ اولی طعام بود کہ پیغمبر و ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحابہ استہلاک کردہ بودند و دست طعام نزد چپ تکیہ در شکوہ
 آوردہ کہ گفت خذیہ بودیم با کچون حاضرے شدید یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طعامے را نفی نہادیم و دستہاے خود را
 و طعام تا اجہاد میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دے نہاد دست مبارک خود را و حاضر شدیم با آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کیا ہی طعامے را پس آمد جاریہ کو یا کسے مے اندازد و را بر طعام پس دست نہاد و گرفت و طعام الہیہ
 یعنی ہنوز ابتدا طعام نکردہ موقوف ابتداے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استادہ بودیم کہ آمد جاریہ و ہمین
 ظاہر میشود و از حدیث کہ گفت تم سے و اکل و این معنی نزد داخل صادق ظاہر است تا فہم و اللہ اعلم و حدیث ضعیف وارد
 است کہ من لے ان یسمی علی طعامہ کسے کہ فراموش کند تسمیہ را و در بعض نسخ ان یصل واقع شدہ یعنی
 و ماخذ ان را یعنی بسم اللہ گفتن را بر طعام خود غلیظہ اقل ہو اللہ احد پس گو کہ بخوان قل ہو اللہ احد را و از فرغ چون
 فارغ شود یعنی قل ہو اللہ احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلا فی ترک تسمیہ را ابتداے آن میکند واضح است کہ
 گویند بسم اللہ اولہ و آخرہ چنانکہ گذشت و چون از طعام فارغ شدے گفتے اللہ محمد کثیر اطیب مبارک فیہ غیر کفی زادے
 وہ مستغنی عنہ رہا و گاہ کہ گفتے اللہ محمد الذی کفانا و امانا و ملکیت ہر طعام خورد و گوید اللہ محمد الذی اطعمنی ہذا من غیر
 حمل ہی ولا قوۃ آمرزیدہ شود و جمیع گناہان گذشتہ دے و گاہ بعد از طعام گفتے اللہم اطعمت و عنیت و عنیت و عنیت
 و بہت و حدیث فلک اللہ علی اعطیت و گاہ کہ میگفت اللہ محمد الذی من عنیت و ہذا و الذی اشبعنا وار و انا و اکل الاحسان
 آمانا و حدیث دیگر ثابت است کہ فرمود چون کیے از طعام خورد باید کہ گوید اللہم بارک لنا فیہ و اطعمنا خیرا منہ و اگر شیر
 یا شاد باید کہ گوید اللہم بارک لنا فیہ و زدنا منہ یعنی در شیر گوید اطعمنا خیرا منہ گو یا بہتر از شیر طعامے دیگر نیست بلکہ
 ہم از شیر زیادے دے طلب و از فضل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز چنان منقول است و چون آداب شامیدے
 بہ نفس آشامیدے و در بان از طرفت جدا کرے و نفس زدے و در اول ہر یک بسم اللہ و آخر الحمد مدگفتے و در بعض روایات

آمد که بد از خوردن آب این دعا بیاورد الحمد لله الذی جعله غذا فسر آ تا برسته و لم یجعله لها اجا یا بد فرست ای سبب
 معلوم شد که سنت در طعام شرب است و اول و تمیید و آخر و میقت از شایخ بر سر تکه بسم الله گویند و ذکر خدا و چه چند
 انضیلت و در خصوص آب رے کے کے موع و مشقوت است بدان اما سنت در طعام شرب است که گفته شد و نیز در سنت آورد
 که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل بذکر مشغول نموده گویند که اگر
 کے متناوب سخن پاک گوید بر هر تقدیر شغل بذکر افضل است این سخن نیک است اما سلوک طریق اتباع و اقتصاد بر سنت
 از همه افضل **فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه**
 خود را می گاه فرمود که کز شما اطعمای هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبیعت یا سنت تناول فرمودی
 والا ترک کردی و هرگز پنج طعام را عیب نکردی و گاه گاه طعام را می خوردی مثل مدح اهل شریه و حسب بک
 خوبی او را و دفع و فضیلت آن را بیان فرمودی و کله در آن باب فرمودی همچون نعم الامام الحنبل و طیب الطعام اللهم
 و اطلب اللحم الطهر و غیر آن و اگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی بگفتی من روزه دارم از برای اعتدال از عدم نفقت
 اصحاب در اکل و از اینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام با کسی عذر دینا که اگر ششم و خصوصیت کند کسی را و را
 بگوید ای هاتم و لیکن در اینجا گفته اند که دل خود بگوید براس منع نفس از مکافات خصم و چون عدم اظهار بجهت
 دفع ریا و حفظ اخلاص است این معنی در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاری نبود و لیکن مشایخ طریقت که بتمام
 تحقیق حال نفس و علاج او نیکو گویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه اظهار نماید و پوشیده دارد و بهتر است آخر آن را قضا خواهد کرد
 و بجزر طعام سخن گفته و بر هر لقمه تمیید نموده و بجزر اول و تمیید در آخر چنانکه سابقاً گفتیم و بر همانان که طعام
 کرده نیند خوردن همان طعام را تا کید کرده و چنانچه عادت کریان است چنانکه در حدیث ابی هریره و قصه شریفین
 فرمود اشرب بیا شامید و فرمود اشرب بیا شامید و فرمود اشرب لایزال بخمین میگفت گفت بحق آنکه برابر استی
 نرساند که در جانی یا هم شیر را قصه شرب لبن آنست که ابی هریره گفت روزی اگر شکلی قریب بیا که بودم و بچاکس
 بفریادم و شیر سید پس با بوبکر گذشتم و اظهار حال خود کردم گفتا نکند و مفید نشد ناگاه کاسه شیر می برفت و بول اند
 صلی الله علیه وآله وسلم آورد و ندان گذشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد نمود و حکم کرد که اصحاب حضرت را طلبید و دل خود
 گفتیم که جماعه کثیر را این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاش که بمن داده تا آسوده شدم و لیکن از آمد خدا و رسول خدا چاره نبود
 بیرون رفتم و اصحاب را طلبیدم همه بخیر است حاضر آمدند فرمود یا اباهریره کاسه را بگردان و ادیک سر بگیر و یا ان را شیر
 بنوشان کاسه را بر گرفت و ادیک سر بنیاد کردم همه نوشیدند و بنوشان کاسه بر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور
 خوردم دیگر گفت بخور الحمد لله و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی که گاه گفته اللهم بارک لهم فیما رزقتم
 و اغفر لهم و ارحمهم و گاه گفته افطر عذکم الصائمون و اکل طعامکم الابرار و وصلت علیکم الملائکه و ابوالانیم بفتح با و سکون یا
 محتانیه و نامی شایسته مفتوحه ملک بن الیقمان بفتح تا و کسر یاے محتانیه مشدود که از انصار بود و حضرت نبوی صلی الله علیه
 وآله وسلم با جماعه اصحاب دعوت کرد و چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید مکافات کنید و راکفته یا رسول الله
 مکافات و صیبت گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب و صیبت تناول کند و در راه و عا کند و براس و داده باشد
 قصه ابوالانیم بن الیقمان در صحیح مسلم بخین آورد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با بوبکر و عمر بن عمر و وقت و دوس

انبیاءت کو دروسے ذکر دعوت و دعائیت و ترمذی آن را در شمس اعلیٰ سید آورده این مگر در وقت دیگر باشد و اللہ اعلم
 و نیز مود چون طعام خورید آن لکھنؤ لکھنؤ بیا حق و بجا نینسے نباید کہ طعام خورد و نقلت جس سپید و زکریا یکدیگر کرانے
 نہت حق را در مود و عقیب طعام در خواب مشوید کہ دلہا سے شامت شو و بخت غلبہ احکام نفس بہمی و خر و چنبارت
 غلبہ و طربان غفلت و غفلت و یکبار روست مجر سے گرفت و در قصہ طعام خویش نہاد و گفت کل بسم اللہ ثقہ باشد
 و تو کلام اللہ ان حدیث با حدیث فردا من الجوامع کما تقرؤن من الاسد معارضہ دارد و وجہ تطبیق دران و تحقیق این
 بحث در آخر فصل معالجات بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و امر میکرد کہ بہت راست طعام خورد و بہت چپ خورد کہ سبب
 بہت چپ خورد و سبب انشاء انجا من از ان شامیدن بہت چپ نیست معلوم شد کہ شکایت کرویش ان حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انکہ چپہ ان مخورم سیرے شوم من مود و منفرد مخورید ہر ایک کہ بخورید
 یا حق کسید تا بکرت بر شامتزل کند **فصل در سلام و آداب حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم** درین باب
 در حدیث صحیح ثابت است کہ افضل الاسلام و خیرہ اطعام الطعام و ان لیسد السلام علی من عرفتم و من لم تعرفتم لینے
 اصل ترین و یکوثرین امور مسلمانان دو چیز است یکے خوردن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان ہر آنکے شناسی
 و ہر آنکے شناسی اشارت است بہ سخاوت و تواضع کہ اصل صفات و عمدہ خصال مسلمانان است و ازینجا معلوم شد کہ سلام حق
 اسلام است نہ صحبت و در عبادت و مانند ان امتلا فی ظاہرے شود و نزد بعض حق اسلام است و نزد بعض حق صحبت
 چنانچہ در سابق ہمان اشارت کردیم و در جمیعین است کہ چون باریقالے آدم را بیا فرید گفت ہر وزردان جامع از ملائکہ و
 برایشان سلام کن و پشتو تا ایشان ترا چہ جواب میگویند کہ آن جواب تحیت تو تحیت و ریت است پس آدم رفت و
 برایشان سلام کرد و مطلقا السلام علیکم ایشان در جواب گفتند اسلام علیکم و رحمۃ اللہ لفظ و رحمۃ اللہ زیادہ کرد و
 در اسلام زیادہ و رحمۃ اللہ صاحب و حسن است و زیادہ بران و برکات آمدہ و در بعض روایات و منفرد نیز آمدہ چنانکہ
 بیاید و تقدیم اسلام بر علیک یا عکس ہر دو جائز است و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمیشہ میفرمود بافتاے سلام وادے
 سلام آنت کہ آکس کہ بر وے سلام میکند بشنود و چہین در سلام و سلام ہر دو را شامل است و احتمال دارد کہ مراد بافتا انکا
 و تقیم آن باشد آشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنی میان شما دوستی پیدا آید و کسان بہرست نروند و ایما
 نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را براسے خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری است قال عمار ثلث و من جمیع نقض جمیع الایمان
 الانصاف من نفسک و بدل اسلام طعام و الاتفاق من الاتفاق این سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات است چہ انصاف
 موجب ادا سے حقوق خالق و مخلوق است بر وجہ اکمل و انصاف بحسب لغت نصف نصف کردن است و چون در صورت
 ادا سے حقوق ہر دو جانب مرعی و ملحوظ است گو یا نصف نصف قسمت یافت ازین جهت اورا انصاف گفتند و بدل سلام
 مرحوم خالق را کہ مستلزم تواضع و ہر بانی و خوش خلقی است و اطعام طعام و اتفاق آل کہ اثر خود و رحمت و شفقت است
 خصوصاً از سر قلت و در ویشی چون با انصاف جمع کنی جب مع سر دوع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم بر کودکان و اطفال میگذاشت و برایشان سلام میکرد و بر جماعت پیر زمان و شکستان میگذاشت و سلام
 میکرد و اگر چہ عامہ آنت کہ خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچہ گفت و میفرمود کہ کوچک بزرگ سلام کنند و
 اندر نہ ہر شستہ و سوار بر پیادہ و چہ خلیل بر چہ کشمیر و گفته اند کہ این بر تقدیر است کہ پیش آیند و کس در رسد اگر کسی

نماز ہو و دیگرے دار و ابتداء کند و اگر کبیر باشد یا مغیر فلیس بود یا کبیر و چون مساوی باشند در بینہما
 ہرکتابہ اکثر بسلام نفسیت اورا بود و اگر راجع و زائد بود و استراحت بطریق اولیٰ غلبت اورا بود چنانکہ آن حضرت
 میکروصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و میفرمود کہ نزد میکروا و اولیٰ تر خلق بخدا تعالیٰ آنکس است کہ بیش میگردد سلام کردن
 و عادت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ چون در آمدے سلام کردے و چون باز گردیدے سلام کردے
 و میفرمود اذّا تقد احدکم فلیسلم و اذّا قام فلیسلم و چون بیاید و پشنید یکے از شما در مجلس باید کہ سلام کنے و چون
 برخیزد و برو نیز سلام کند غلبت الاولیٰ با حق من الاخرتہ پس نیست کثرت اولیٰ کہ وقت در آمدن است نماز
 سلام کردن از کثرت ثانیہ کہ وقت بر خاستن است و جاسے دیگر فرمود اذّا لقی احدکم صاحبہ فلیسلم علیہ چون ملاقات کنے
 یکے از شما صاحب خود را باید کہ سلام کند بروے فان حال بینہما شجرۃ او جدار ثم لقیہ فلیسلم علیہ ایضا و اگر حاضر
 شود میان آن دو کس درختے یا دیوار بے پستہ ملاقات کند یکے دیگرے را باید کہ سلام کند بروے درین ملاقات
 نیز یعنی باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چہ جاسے زیادہ برین و درین کمال مبالغتہ است در جث
 و تجرین بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد در آمدے افتتاح بحیث مسجد کردی و دو رکعت نماز
 بگذاردی کہ حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنچہ سلام بر حاضران کردی چنانکہ در مثل برین صورت کہ مستلزم تعظیم
 در گاہ غرت است جل جلالہ مقدم است بر حق خلق کہ باعث برترجم و تکریم ایشان است و تقدیم حق عباد و جہائے مست
 ایشان محتاج اند و تا غیر حق موجب فوت مقاصد و آرب ایشان گردد چنانچہ در قصاص و مانند آن و چون شب رخصت
 در آمدے سلام کہ سنت است نزد در آمدن بر ایوان مذہبے کردے کہ بیداران بشنیدے و خفاگان بیارشدند نمے
 و میفرمود اسلام قبل الکلام و لا ترعوا جلالی الطعام تنے کیلیم یعنی اول باید کہ سلام کند بعد از آن کلام و پیش از
 سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و بخواند کسے را بطعام پیش ازان کہ سلام کند مقصود تقدیم سلام است
 بر کلام و طعام و اگر کیلیم بصیغہ مجهول یا بلفظ خطاب خواند نیز درست اگر بروایت درست آید و اللہ اعلم بالصفت
 میگوید ہر چند در اسناد آن ضعفے است اما عمل اہل اسلام بر آنست کہ اول سلام میکنند بعد ازان کلام میکنند و طعام
 بخوانند و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و ملافی میگوید ضعف اسنادش را و ردیثے دیگر و درست است کلام
 السؤال فمن بدأ کم بالسؤال قبل السلام فلا تجیبوہ یعنی باید کہ اول سلام کنند و بعد ازان چہیرے پرستند و بطلبند و ہر کہ
 ابتدا بسؤال و طلب کند چو آبش نہید و اجابتش نکند بحت زجر و توبخ برترک سلام و در بعض روایات آمدہ کہ
 ہر کہ سلام نکردے اورا دستوروی در آمدن نداوے و دیگران را نیز منع کردے از اذان و دستوروی آمدن و اذان
 کسے را کہ ابتدا بسلام نکردے و میفرمود لا تأذونہن بعدا بسلام اذن نمکند ہر کسے را کہ ابتدا بسلام و مکند ہن جنبل
 گفت مرا صفوان بن امیہ نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد باہدایا از شیر و خیار و لباس پس در آمد
 پیش ازانکہ سلام یا استیدان کنم فرمود باز گرد و بگو سلام علیکم او عمل این حدیث و لالت میکند بر وجوب سلام و استیدان
 نزد دخول یا بحت تعلیم و توبخ برترک اولیٰ و حسن بود و چون نزد قوے آمدے از برابر دریا مدے بگذر از کثرت
 رست یا چپ نزدیک در آمدے و گفتے سلام علیکم السلام علیکم و این بحت آن بود کہ خانہا را در آن ایام برہہ نمود
 کذا اخبار فی الحدیث و ہر کہ آمدے بروے سلام کردے و تحاہر سلام کردے آنکس دست بخت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

برآمد فرستادے و بیگان کہ آنکس بہت سے باہر اسلام فرستادے رسانیدے چنانکہ محل اسلام حق گردید جبکہ در صحیحین از
 ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت آمد جبریل پیر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت یا رسول اللہ میں خدیجہ است آمد و بر اسے تو
 طعام آوردہ اور از حضرت حق جل شانہ در روایتی و از من سلام رسان و بشارت دہ و برادہ بہشت بخاند از جہم سر کہ
 در باغ غوغا و خصوصیت بہشت و در عقب و شفقت و در بعض حواشی مشکوٰۃ نوشتہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر کوہ
 جدا بود و خدیجہ بر اسے سے از کہ طعام آ آوردہ از خبیاطہ پیشود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از
 ظهور نبوت نیز گاہا گاہ برین جبل میرفت و مشغول میشد و مفہوم او احادیث آنست کہ این پیش از ورود وحی بود کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین جبل بانتظار وحی مشغول بود و تحمل کہ بعد از ورود وحی نیز گاہا گاہ بہشت کہ ایام ذوق
 و حضور و آرام کہ ایام گذشتہ بہشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدیجہ درین زمان بود و ظاہر
 آنست کہ طعام آوردن خدیجہ بعد از ورود وحی باشد از خانہ کہ درو سے سے بود بخاند و دیگر کہ آنحضرت صلی علیہ وآلہ وسلم
 درو سے بود و اللہ اعلم و یکبار دیگر عائشہ را گفت ایک جبریل حاضرست و سلام میرساند اما نہ گفت و علیہ اسلام
 و رحمتہ اللہ وبرکاتہ در حدیث خدیجہ چون مسلم حق سبحانہ بود در سلام معنی نماز و خاندہ در حدیث آمدہ است کہ صحابہ پیغمبران اللہ
 علیہم السلام دیکندہ صلوٰۃ میگفتند اسلام علی اللہ و علی فلان و فلان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اللہ
 ہو السلام یعنی برخدا دعا با من و سلامت چہ گوئید کہ ہمہ امن و سلامت از دست و در روایتی کہ سلام از جبریل
 نیز آمدہ چون بھمن و تعبیت بود اعتبار بدان نکرد یا آنکہ در سلام دران زمان واجب نشدہ بود بعد از اذان شد و اللہ اعلم
 و چون سلام کرد سے تمام کر دے تا بلفظ وبرکاتہ رسانیدے روز سے ششہ در آمد و گفت اسلام علیک پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم جواب داد و فرمود کہ عشرہ یعنی وہ حسنہ باین گفتن ثابت شد و دیگر سے در آمد و گفت اسلام علیک و رحمتہ اللہ
 جواب داد و فرمود کہ عشرہ یعنی زیادت و رحمتہ اللہ وہ حسنہ و دیگر ثابت شد دیگر سے در آمد و گفت اسلام علیک
 و رحمتہ اللہ وبرکاتہ جواب داد و فرمود کہ نون در روایت ترمذی و ابوداؤد و بیہقی قدر آمدہ و در روایتی از ابی داؤد
 آمدہ کہ دیگر سے در آمد و گفت السلام علیک و رحمتہ اللہ وبرکاتہ و مغفرۃ فرمود کہ ایچون کہذا ایچون الفضائل ایچنین میباید کہ
 و تحصیل فضیلتا یعنی اجر بہ قدر عمل است و در اسناد اخیر حدیث ضعیفہ است لیکن حدیث ضعیف در باب فضائل
 معتبر و معمول است و ہر گاہ بیہ سے ابتدا اسلام کرد سے این سخن مکرر شدہ و عنقریب گذشتہ است و ذکر سے
 در ہر جا تقریب و توطیہ عدیل اوست چنانکہ گفت و اگر کسی بر سے سلام کرد سے مثل آن یا افضل از آن بر سے
 رد کرد سے علی الفور بے تاخیر مگر عذر سے بود سے امتہ نماز یا اقتضای حاجت یعنی بول و عاقل و جواب تمام لاجان
 گفتے کہ مسلم بشود و بشارت و ایما اکتفا نکرد سے مگر نماز کہ در احادیث صحیحہ ثابت شدہ کہ اگر کسی در نماز بر سے سلام
 کرد سے با گفت مبارک اشارت کرد سے بحواب در احادیث چنانچہ در باب نماز گذشتہ اشارت بہست واقع شد
 نہ با گفت قذہ کہ و اللہ اعلم و این احادیث را معارضہ فیست مگر حدیثی بجمہول الراوی کہ من اشارتی صلوٰۃ اشارۃ یعنی
 عنہ قیود صلوٰۃ کسے کہ اشارت کند و نماز خود اشارتے کہ فہم کردہ شود ازو سے یعنی باید کہ عبادت کن نماز را کہ باین شارت
 حامد شدہ و این حدیث معارضہ کن حدیث را منی شایعہ و قابل تسلک نہ و در ابتدا سے سلام اسلام علیک اشارتہ اللہ گفتے
 و اگر بہت راستے کہ در ابتدا بگوئید علیک اسلام ابو جری جہی گفت نزد یک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آدم و سلم

نایک السلام یا رسول اللہ زود لافعل علیک السلام فان علیک السلام منۃ المومنین یعنی عادت است شورا را و غیر ایشان
 را که در مکان را این منۃ نیست کنند پس اذن و حق ایضا است از کتب دیگر البتہ تحت سوتے بعلیک السلام بود و سبب چنان
 در مومنین احتمال را دو نوع آن نیست تحت ایشان ابتدا بعلیک السلام و در نباشد و نسبت تقدیم فقط سلام بر علیک براس
 ایجاب است مبادرت با من و سلامت و عدم مخالفت است که وضع و شریعت سلام براس است و تقدیم علیک است از مومنین
 خیانت است و در مومنین این ملاحظہ عقود و عادت بعض مردم چنانچه مصنف گفت نیز بران افتاده بغیرت حیایان
 مناسب نباشد که ایا او در جواب سلام و علیک السلام بپاؤ گفتے کہ قبول سلام و جواب بروے نماؤا میگوید
 جناب ترک و او کہ مومنین بعد قبول است کما لا یخفی و بعضے از فقہا میگویند اگر بے و او جواب دہند جواب نشود و نفس
 ساقط نگردد و چنانکہ سنت است و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بعض تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال
 سلام ضمیر قالو راجع بملاکہ است کہ براس ہا کہ قوم لوط آمدہ بودند و برابر ہم علیہ السلام سلام کردند و ضمیر قال عباد اللہ ہم
 کہ جواب سلام ایشان گفت بے و او نیز ترک سنت بطنان اصل عمل لازم نماید الا باساق و نقصان ثواب اگر گویند پس
 ابراہیم علیہ السلام چون راضی شد نقصان و جواب سلام ملاکہ علیہم السلام جوابش یتوان داد باکہ
 گفتہ اند کہ تحت ابراہیم بطریق حسن و افضل است از تحت ملاکہ زیرا کہ جملہ ہمہ است کہ مفید دوام و ثبات بود و تحت
 ملاکہ بغلیہ پس این و جبہ آن نقصان کند قابل و ہی فرمود از ابتدا سے سلام بابل کاب ابوہریرہ روایت میکند
 لا تبدوا لہم و انصارہی بالسلام ابتدا کنیدیہم و انصارہی را بالسلام و اذا علیہم من طریق فاضل و ہم کے ہفتہ
 و چون ملاقات کنید یہود و انصار سے را در اسے مضطر و در ماندہ سازید ایشان را بارہ نگاہ ترینی علیہ را در ایشان تا
 از میانہ درہ بگردانید و در بعض جوشی شکوہ نوشتہ اند یعنی اگر کسیہ ایشان را کہ از وسط طریق عدول کنند و بکسر
 شوند و علما را دو قول است جمہیر اسلامیان بمنزہ ابتدا سے سلام قابل اند و بعض سواز و در جواب ایشان ہم دو قول
 است جمہور بر آنند کہ جواب سلام ایشان واجب است و بعض میگویند واجب نیست چنانکہ سلام بر اہل بیعت غالب
 در استعمال بیعت را اعتقاد مراد افتد چنانکہ مذہب باطلہ اہل ربیع از فرق اسلامیہ و اما از انتخاب بیعت و دخل گردن برین
 تعصب و اصرار بوزیرین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ چون سلام
 کنند بے از یہود و بنیاد بگوید السلام علیک در جواب دے بگویند و علیک یعنی بر شہاداد و چنانکہ مسیحی و سحری و کافران و سہم
 موت و ہاک بود و از عائشہ آمدہ کہ در آمدند فرست از یہود و بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند اسلام علیکم و السلام
 بل علیکم السلام و اللہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا عائشہ خدای فرقی و نرمی را دوست میدارد و در چہ چیز از ہمت
 درستی چیست گفتیم آیا شنیدی کہ ایشان چہ گفتند فرمود من خود گفتیم و علیکم یعنی این عاے بکہ کردند راجع بایشان ساختہ
 اینقدر پس است و در روایتے از بخاری علیکم آمدہ بے و اعطفت و این بظاہر اولی و سبب نماید تا اشتراک سے صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم درین دعا لازم نیاید و بعض سہل گفتہ کہ منے عطف نیست کہ موت بیشتر است میان شما و بعض گفتہ اند کہ او
 در چنانچہ اشتیاق است و عطف و این منہ ابتدا سے سلام بر اہل کتاب بر تقدیر است کہ بہتعال بود و بعضہن ایشان باشند
 اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت است کہ جماعتے از اصحاب مسلمانان و مسلمانان و غیر
 و ثمان میگرفت برایشان سلام کرد و در حدیثے اکسن ابی داؤد و واروست کہ خبری عن النعمان و امر و ان سلیم احمد ہم و خبر سے

ان ایجابی و دیش شیخ عن ابی جاس و جلیوس سینتیم جالس است چنانچه قهوج قاعدان بر واحد هم بنی کفایت میکند ازهاست
 چون بگذرد بر کسی سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و دو کثرت است که هر یک سلام کند و کفایت میکند از نشینندگان که بر ایشان سلام
 کرده است کسی که یکی از ایشان بر او سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام
 و واجب جواب سلام بر سبیل کفایت است اگر یک بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از روان معینه خراسانی است و بعضی او را
 ضعیف کرده اند و لیکن عمل این اسلام بر سنت و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که چون کسی سلام کند
 بر او عرض کرد پس جواب بر مبلغ که سلام کند میرساند و مبلغ خدا آن کسی که از او سلام میرساند رد کرده چنانکه در سنن
 است که شخصی گفت ان ابی قریبک اسلام بدستی که پدر من میرساند از اسلام فرمود علیک و علی ابیک اسلام بر تو و بر پدر تو
 سلام و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بود که کسی که از او سلام میفرستاد یا کسی که از او سلام میفرستاد
 جواب بود در کفایت از شیخی ظاهر شود از او سلام و جواب سلام و بر او سلام و اگر از او سلام میفرستاد و اگر از او سلام
 میفرمود که بر آن کس سلام نکند و جواب سلام و کسی که تخطت کرده بود و از خست و توبه که آمده است
 بجهت جز و توبه و تا ویب ایشان و چون سلام که از او عظم شعار اهل اسلام است چنانکه از عادات شریف آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت است و از قول کسی که آمده و لا تقولوا این اتقی انکم اسلام است مومن لا تخ
 میگرد و درین بلاد هندوستان بجا است مجبوراً قناده و انخا و انخا یعنی پشت خشم کردن و در وانشان که شعار اهل بیت
 نام نظام آن شده و بعضی بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شایسته گشته و تحکم بلفظ سلام نزد بیشتر
 طوائف از سواد و عدم تمیز معدود و بر ذمه ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و تعیین کردن در انشاء آن بعضی
 رسانند و بدل جهود باقیصه الغایه کنند و در احیای این شعار عظیم الشعار دین گفت نمایند و آن را از عظم قرب و اشرف
 و عالی مقامات و کبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از بجا معلوم میشود که شیخ بیلا و هندوستان رسیده و رسوم و عادات
 ایشان دیده است چنانچه ظاهر است و در احوال و سبب نوشته اند **فصل** در استیذان در حج تمته شده که سلام کرد
 از استیذان بود و فعلاً و علیاً یعنی فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین بود و صحابه را نیز چنین تسلیم فرمود و
 اگر که تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده است فتنازوا و تسلموا علی اهلها و چون او را بر سر تریب است این آیت
 بعمل بود و تقدیم و تاخیر یک ازین دو بر دیگری و سنت بیان آن کرد و در بعضی نسخ بر او گفت الحج آید و آیم آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم کسی را فرمود بیرون رود و این شخص یا لایم استیذان کن و بگو تا بگوید اسلام علیکم و ادخل
 آن شخص شنید و گفت السلام علیکم و ادخل پس دستوری داد تا در آمد و میفرمود استیذان سبب است اگر از آن رفتی
 از ر و الا باز گرد و چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که کسی را میفرمود بیرون رفتی اگر کسی را بر او موسی شمری نفرستاد یا بیا بود
 بر در آمد و سلام و جواب نما پس او موسی برگشت و بر رفت و وقت دیگر عمر را بپوشی گفت چه شد که سبب آمدی
 نزد او گفت بر در تو آدم و سه بار سلام و ادم جواب نداد و در برگشتم و بر تحقیق فرمود در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون استیذان کرد یکی از شما سه بار و از آن ندادند باید که برگرد و عمر فرمود گواه یار برین گمان آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود پس ابو سعید خدری را آورد و تباران گواهی داد و اینجا میگویند که گواه طلبیدن عمر از ابو موسی نه از آن جهت بود
 که خبر واحد مقبول نیست خصوصاً از مثل ابو موسی که از کبار صحابه است بلکه احتیاط بود از عمر اصرار بر آن است که گفتند

آدمی را از نشاط و طاعت پس شیطان بآن خوش گرد و میفرمود چون بکے از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 و حق است بر هر مسلمانی که چه بگوید را بشنود و گوید و بر هر کس که از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 باید که آن را دفع کند چنانکه اگر تو از نذر آن بگریز و از خدا بگریز و از شیطان بگریز و از هر که از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 شیطان را و راه تجارتی و در روایت مسلم آمده که چون گوید بکے از شما بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 که چون ثواب کند بکے از شما بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 که چون بکے از شما عطا کند باید که گوید یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 در جواب بگوید یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 بر هر کس که از شما عطا کند باید که گوید یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 و از حق فرمود و خدا گفت و تو گفتی و راه الهی و مسلم و ثبات خوش شدن و ثبات و حسد ان است بدین
 بلیت هر کس و تثبیت عاقل جواب گفتن او بر هر کس که از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 خلاص شدن را که صیغه تفعیل بر آن است که از قبل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاقل حسد خدا بگوید
 او را بر هر کس که از شما عطا کند باید که گوید یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 بپارشد و عبادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید در حق
 نذر و آنچه شرعاً نصیحت و خیرخواهی و اولاً به حق او است بجای آورد و در آن خیانت نوزد و چون عطا کند بر هر کس که از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 گوید و چون بگوید و بخانه او رود و این حدیث در باب عبادت مریض گذشته است و دلالت دارد بر آنکه
 عبادت از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود است بحدیث صحیح از عاقل که گفت یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 بکے از شما باید که گوید این کلمه را بعد از هر کس که از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 از هر کس که از شما عطا کند باید که گوید یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 تحسید را از هر کس که از شما عطا کند باید که گوید یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 هیچ آنست که تثبیت فرض است بر هر کس که از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 بهائے او که بر علماء است و این ظاهر است و نزد بعض سنت است علی الکفایه و گفتن بکے از شما عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 که افعال الطبی و این شعار در بلا و همدستان بلکه بعض بلا و دیگر هم بنیابت مجور است و اینان بآن کنند مگر خاص صلوات
 و ثبوت سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و امامان و خلافت این حدیث را در آنند و ثبوت آنست و ثبوت آنست و ثبوت آنست
 اسلام و در سنن ابی داود است و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 و گفت اسلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علیکم و علی امک سلام بر تو باد و برادر تو فرمود یا عاقل که گفت یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 و برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باید که باز بگوید عاقل و جواب آن کس که گفت یا خداوند و برادر مسلمان که حاضر باشد بکے عطا کند و حسد من از شما بکے عطا می کند و جب
 علیکم و علی امک دو اشارت است بکے از شما سلام درین محل عیون است چنانکه کسی در وقت اراوه سلام بر تو سلام و برادر تو
 اند دوم آنکه تذکر و ست بگو و اب ایمان است و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و در کثرت اراوه و اب ایمان

کسب کرده و تنبیه است بر حاققت او بجهت سیرایت صفات او و در و پس منقح شد بدعامر باد و را سلامت از
اوقات و در بعضی شرمش تقدیر علیک و علی ایک و غیبت کرد که علیک الویل و علی ایک میخفت و اسیر بود که او ب نیاموشی
و واسه برادر تو که ترا آداب نیاموشی و تربیت خوب نکرد و شریعت حدود وقت عطاس اذان را دوست که عطسه گفتی دست
و سبب حصول منفعتی بخریج چهارات محققه از دماغ و بقای آن مورت امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل تفصیل تر
ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی عطسه آید غیر حصله الله علیه و آله و سلم او را تشبیهت کرد آن شخص و دیگر با عطسه
از تشبیهت نکرد و فرمود که این مرد از زکام است از اینجا معلوم شود که تشبیهت اول است و پس و در دوم تشبیهت و
در روایتی از ترمذی آمده که این را در کرت سوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشبیهت کرد و در سوم فرمود این مرد را
زکام است و در سیمیه دیگر آمده تشبیهت انما کثرت تشبیهت کن برادر خود را سه بار نماز و آموزش کلام و آنچه بر سر زیاد شود
پس آن علت زکام است و در لفظی دیگر فرمود و اعطس احدکم فلیشمت جلیسه وان زاد علی الثلث فهو فرمود و الاکثر
بعد الثلث و از اینجا معلوم شد که تا سه کرت تشبیهت آمده است و اگر عطاس چندنگوید حاضران جمع چند گویند تذکره را یعنی
برای تنبیه و یاد دادن او را تا چند گوید و بعضی از علما میگویند حاضران چندنگویند بر کسی تغیر و توبیخ کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قوی تر است چه اگر تذکره سه مرتبه بود یعنی بر صله الله علیه و آله و سلم او بی تشبیهت و تشبیهت
او که اسفند اول ذکر است و دعای که در مبادی سفر شروع و مننون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص
بسفر بود بلکه بر جمیع کارهاش مقدم باید و شمت علی العموم اشارت بان کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کارے کند
که اتمام نشان آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود و مثل خوردن و پوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است باینکه سنت را تکیه کرد و رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا با استقلال همین نیست بگذارد و اگر گنبد از اولی و افضل بود و بعد از اقامه سوره از قرآن بخواند و تاثیر
قرأت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک تا آنکه
من تفعلک انعم فاک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الذی خیر فی دینی و دنیای
و عاقبه امری او عاجل امری و آجلا یا قدره ولی و سره ولی ثم بارک لی فیہ و ان کنت تعلم ان هذا الذی شر فی دینی و دنیای و عاقبه
امرئ او عاجل امری و آجلا یا قدره ولی و سره ولی ثم فسی ما جنتی چون عادت اهل جاہلیت
آن بود که چون قصد سفرے یا کارے بکنند استسقام بازلام کنند و بر طیر و عیافت و قال و طیر و امثال آنکه سارا اهل شرک گفتند
استقامت طلب نیست و معرفت قسم است و از لام حبی زلم یعنی زاس و ختم و سے و فتح لام یعنی فتح بکسر قاف و یکنون و ال یعنی
تیر قمره و عادت اهل جاہلیت چنان بود که چون قصد کارے میکردند سقح میرودند بر یکدیگر و اصل آنست و بر دو رکعت اول
و بر سوم لاشئ یا خالی هیچ ننوشتند و خطر نمی انداختند و یکدیگر از آنها را می برد و در اگر افضل سے آمد و همه استخاره میرفتند
و اگر لا افضل است بازی مانند و اگر خالی و لاشئ آمد بازی انداختند تا آنکه یکی از افضل و لا افضل برآید و بر طیر و اذن
برندگان چون قصد کارے میکردند برنده را می پرانیدند اگر بدست رست می بریدند برنده و اگر بدست حبیبی بر میدادند
و عیافت را نفیس بر طیر و قال گرفتن یا سار اصل و طیر و کرد و اند و ادو اقبال و طیر و تسک یا نه است که از عادات
جاہلیت بود و الا اکثر استعمال فال بر نیکی و طیر در بدی است و قال نیک گرفتن مشروعا و سندن است و وقوع فی الله پیش

کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ولا تطيرن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم قال نيك ميگفت پس آنكه
 ماوراء پرشيس سے آمد و نام و سہ می پرسید اگر نام را شد و پنج و مفتح و امثال آن می آمد خوشحال میشد و اگر ناکام
 بر شد پنج و فلاح می گرفت و تفویل و سہ صلى الله عليه وآله وسلم با سبب بسیار بود چنانكه اگر علت را بجای میفرستاد
 نام و سہ پرسید اگر نام نيك و شسته خوشحال میشد و اگر خوشحالی در چهره مبارک پیدا شد و اگر نام بد داشت و اگر نیکو
 در دو شریف دید و شسته و همچنین و اسماء قریات و منازل المافال و اگر آنرا طیر گویند و سہ شش هم از طیر است
 چنانكه آن را در گردن کار و گذشتن آن است مبارک نموده و فرموده الطیر سحر و اگر ناکاه کسے را در دل و یا
 کند و توکل بر خدا کند تا اندر شد آن محفوظ ماند و این دعا بخواند اللهم لا تطیر الا طیرک ولا طیر الا طیرک لا آخیرک و در روایتی
 اللهم لا یاتی بالسحرات الا انت ولا یفزع السیئات الا انت ولا حول ولا قوة الا باللہ و باجملة قال بمنزلة و شوم
 گرفتن منی عنه است و در جامع الاصول از کتب مستحادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم میت مگر در سبب زن و
 سہ و در روایتی اگر شوم باشد دین سہ چیز خواهد بود و در روایتی بجای سہ سکن آمده و در روایتی در منزل و خادم
 و فرس پس بعضی علما گفته اند شوم دین استیا است که موافق مصاحمت نیست و آنچه مقصود است از آنها حبس نخواه
 نیاید یعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعضی میگویند که تواند که خالق تعالی در ذات این سہ چیز خاصیت
 نهاده باشد که در غیر اینها نباشد و الله اعلم و قول مصنف که گفت و امثال آن اشارت است بر شوم دیگر از جاهلیت
 یکے از آن طرق است بفتح طایسکون را و تفسیر کرده اند را بر ضرب بجه که فال زنان عادت و از بعضی خط
 رل و بعضی گفته که آن نوست از کلمات است که براسه اخرن مانعی انصیر کنند و در حدیث آمده است که عیانت و طری
 و طیرت نوست از جنت است و جنت هر مجرب و باطل که از غیر حق پرستند و باجملة چون عادت جاهلیت انجمن بود صاحب
 شرع تفویض کرد آن را توجید و فقر و عبودیت توکل و سوال رشد و فلاح از او به مطلق که از تخریفات و دوست
 قدرت است و استخاره نفس این معنی است و در سنن امام احمد است از روایت سعدی و قاضی که سعادت پس آدم در استخاره
 است از حق و رضا بقضای شقا و پس آدم در ترک استخاره است و ناخوشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است
 از جابر که گفت تعلیم میکرد ما را رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد و سوره ازل را
 و قال آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم که فرمود سعادت پس آدم و استخارت است و رضا بقضای عینست بنده باید که
 از خدا چیز خواهد بعد از آن هر چه واقع شود بیان راضی گردد و بفعل و سہ تعالی راضی بود که هر چه در آن است و در حدیث
 انس است که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عزم سفر کرد و هرگز آنکه در آن زمان که عزت بر جا است این غایب شسته
 اللهم بکے شریک و الیک و جنت و بکے عصمت و علیک توکلات اللهم انت ثقتی و انت رجائی اللهم اکنفنی
 الایمنی و الا اہم و ما انت اعلم به منی غر جبارک و جل ثناؤک و لا آخیرک اللهم زدنی التقوی و غفر لی ذنوبی و ی
 الخیر انما ترحمت این دعا و اکثر ادعیه فضل آئینده سابقا و فصل عبادات سفر مذکور شده است با دینی تفسیر و تفارسته
 در آن را بجه از محققان مشایخ کبار گفته و فرموده که تخصص باید که هر روز در میقات معین دو رکعت نماز استخاره
 بگذارد و گوید اللهم انی استخیرک بکلمک و مستقدرک بقدرک فانک تعلم و لا اعلم و تقدیر و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم
 ان کنتم تعلم ان جمیع ما احرک فیہ فی حق و فی حق الہی و ولدی و فی حق غیری و جمیع ما احرک فیہ غیبی و فی حق

احادیث آمد کہ وہ عبد القیس چون بچہ نہ قدیم آور نماز رکعت خود زود فرود آمدند و دست و پائے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بوسہ و از نذر و اہر او داؤر و قفل است کہ سفیان بن عیینہ کہ شیخ امام شافعی است بر مالک بن انس در آمد رحمتہ اللہ علیہ مالک مصافحہ کرد اورا و گفت معافتہ نہ میکنم اگر بعت نبوی سے سفیان گفت تحقیق معافتہ کردہ است آنکہ بتر است از من و تو معافتہ کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جعفر را و قتل کردہ است اورا در وقت قدوم او از حبشہ مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لاکل عام است حکم ما وجعفر یکہ است اگر از اصحابان باشیم گفت اذن میدی کہ مجلس تو حدیث کنیم مالک گفت نعم اذن وادم پس سفیان سوگند دیت کہ دیندے کہ داشت و مالک سکوت کرد کہانی تاریخ المدنیۃ للسید ہمودی و فقہاء از جہاز معافتہ و کہ بہت آن اختلاف و تفصیل است و صحیح جہاز است اگرچہ در غیر قدوم سفر نیز باشد چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سفر بر سیدے پیش از دخول بیت دو رکعت نماز فرمود پس از آن نماز درآمدے **فصل در بیان تعلیم خطبہ جماعت** حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحابہ را برائے حاجات و دعوات ابن خطبہ تعلیم فرمود **الحمد لله المستغنی المستغفر** و نمود یا شد من شکر و الفنا و سیات اعمالنا من یدید اللہ فلا فضل لہ و من یضللہ لا یدلہ لہ و ائیمان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقیۃ و لا تموتن الا و اتمم سلوک یا ایہا الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس و احدۃ و خلق منہا زواجا و یثمنہا جلالہ الخیر الخیر و اتقوا اللہ الذی تسارلون بہ و الارحام ان اللہ کان علیکم رقیبا یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ و قولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم و ینفیر لکم ذنوبکم و من یطع اللہ و رسولہ فقد فاز فوزاً عظیماً شعبہ گفت از راوی حدیث پر سیدم کہ این خطبہ نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبہ ہمہ حاجات است و نذر و شافعی خطبہ سنون است نزد ہر کارے و عقدے مثل بیع و شکر و امثال آن و فرمود کہ چون کیے از شمارنے را بستانہ یا خادے و بجز و یاداہ را بخشد باید کہ موے پیشانی ویرا بگیرد و بسم اللہ بگوید و دعا بکرت بران کند انشاء بگوید اللہم انی اسالک خیراً و خیر حلیت علیہ و اعوز بکس من شربہ و شر را حلیت علیہ و اگر کسی داماد شدہ ہووے اورا این دعا کردے بارک اللہ لک و بارک علیک و جمع بینکما فی خیر و منصرف ہو و اگر کسی درگاہ قربان زن بگوید اللہم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما زرقنا اگر فرزندے آید شیطانی بر وے نظر نیاہ و از شیطانی ضرر نہ بینی و اگر مبتلاکے را ببیند باید کہ بگوید اللہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ و فضلتنی علی کثیر من خلقک تقصیب لا چون این بگوید یا سبج بلاکے بوسے نزد و لیکن گفتہ اند کہ اگر مبتلا بہ بلاے دنیوی ہو مثل امراض و مصائب و نقصان و خلقت این دعا را آہستہ بخواند تا موے نشنود و ایزد آکشد و اگر بہ بلاے دینی مبتلاست مثل فسق و فجور بکرت بگوید تا موے بشنود و شاید کہ متنب و نثر جوگر در دو فرمود بچ گفتے بچہ نہ رسد از ازل و مال و فرزند و بگوید یا شارا اللہ لا قوۃ الا باللہ کہ بچ آفت بان نفست نہ رسد مگر بوث اگر چنینے بیند کہ طبع وے را کردہ افتد بگوید اللہم لایا قی باحسانات الا انت و لای بدق اسباب الا انت الا انت و لا قوۃ الا بک یا بگوید اللہم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک لا حول و لا قوۃ الا بک کہ بچ ضررے بوسے نرسد و اگر کہو ہی در خواب بیند باید کہ از دست چپ نفست کند و نفست آن بود کہ بدن حرکتے کند کہ نہ نفع ہو و نہ بوزن بلکہ میان این دو بود و برق از ہمیشتر است کہ آب و زمین خلق و کام آرد

فرغ میدانی پیش نیست و بر آمدن آب و دهن با و سه نبود و در پشت چپیرے از آن بود و اریان بها و زبان و بعد از آن
 گوید را عوفی اندون استیطان الرییم و این خواب را بکسی نگویید که ضرر سے بوسے نرسد تا عده آنت که خواب بد بکسی نماند
 و خواب نیک بگوید آنکه دانا بود و تبخیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحابہ را خوابها
 که میدیدند پسیدے و تعبیر کردے و خوابها سے که خود دیدے بایشان گفتے و تعبیر آن نمودے و بیان حقیقت خواب و تعبیر
 خواب دور و دراز است این مقام تحمل آن ندارد و اگر بوسه شیطان مبتلا شود و دفع آن متعذر کند و اگر غضب غلبه کند
 نمود کند و تبخیر و دفع و خوردن آب سرد نیز دفع غضب مؤثر است و اگر امرے محبوب و مرغوب از دستهای الهی خود
 بیند چنانچه صحت و قدم دوستے و مانند آن شکر آن را بگوید احمد شکر الذی بهم تم نعمت الصالحات و اگر کمر و سه بیند
 بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تقرب نمودے بحدیثے با امرے محبوب
 اور احوالے خیر کردے و با و سه غایتے کردے و بطاے خاص مخصوص سلاتے چنانکه ابن عباس در شبیکه رخاۃ میمونه
 بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز شب برخاست آب وضو را بر آے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میساکر
 در حق و سه گفت اللهم فقه فی الدین و علیہ السائل و ابو قحاده در شب ملازم رکاب بود و در گاه فاس خود را مسکاکے
 و سه ساخت در حق و سه فرمود و غفلت انداخته بیهوش و از ریجین آب آورده اند که گفت بود من که میبویست
 میگردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و میبایستم آب وضوے اورا و حاجات دیگر را فرمود بخواب
 هر چه بخوابی گفت میخوانم همراهی ترا در بهشت فرمود این امر بے عظیم و مشکل است چپیرے دیگر بخواب گفت ہمین بخوابم
 و سه مودیس اعانت و ادا کردن اکثریت بحدیثے طاعت و عبادت بحدیثے نماز که فضل عبادت است بسیار
 آن که مستحق و قابل آن شوی یعنی من مدد میکنم ولیکن تو بر فرموده و چون آنکه طلب بگوید من علان تو کنم که شفا دهد ترا اگر
 بر فرموده من روی و فرمود من منع الیه معروف کسے که کرده شود بوسے احسانے فقال لفاعله پس بگوید و سه
 مر احسان کند و راجه از آنکه خیر افتد بلخ فی التناء پس تحقیق بنهایت رسید در شب و سه یعنی اگر زیادہ برین نکافات
 نماند که رانیدم کاف و وفائی است و از کسے عبد الله ابن ابی بیهقه دینے سنده بود و چون آنرا وفا کرد در حق و سه گفت
 بار الله که فی الالباب و ما ک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوی بگوید یا عوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
 بشنوی بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان اعمی بیند
 و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس منجابت و سه ملاک را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانے
 دیگر در آواز خانه بگوید که بکسیر از آفر و سه نشاند و این بحرب است و گفته اند که سر در اخطا سے بکسیر آتش است که در
 آتش علو و سر کشی و هبیت و قهرمانی است پس ذکر کبریا و جلال حق آنرا فرمے نشاند و باید که بیک مجلس نشیند الا که بیاد
 بجز رفته مجلس بے ذکر خدا نگذارد و در حدیث آمده است که نشیند قوس مجلس که ذکر خدا در و سه نبود مگر آن مجلس
 حسیرے بود بر ایشان روز قیامت و چون خوابد که بخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اللهم ان لا اله الا انت المستغفر
 و انوب الیک سیکر اصحاب برضوان الله علیهم جمیع شنید که بشیر صلی الله علیه و آله و سلم وقت برخاستن از مجلس این
 سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله تو سے شنیدم که پیش ازین سے شنیدم فرمود که این کفارات آن چیز است
 که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بے خوابی و قلق شب شکایت کرد فرمود که چون در خوابگاه خوابی بخواب و اللهم

تجسّیل مذکور است کہ آنکے سوال کنند کہ زون خویش را چرا زدی مگر گاہ چہ سرور است شاید کہ سرے باشد کہ نتوان گفت
 امان باران کہ بہر شمعان ظاہر شود آن را تو قسّی شرح بخوانید کہ قسّیج نام شیطان است کہ کار از قابوس نسبت دہند
 و فصل ۱۰ در الفاظی کہ در کرامت آن کے راجعات نیست - ملک الملوک نام فی القضاۃ کہ بحقیقت بزرگوارے تعالیٰ
 دیگرے نباشد سید الناس سید الکمل کہ بہر مغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگرے نہ نتوان گفت بندہ من پرستار من
 بہر صبح مسلم ازانی ہریرہ آمدہ کہ فرمود بنویسہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باید کہ گویے کی از شاہ عہدی و اش کہ ہر مردان نہنگان
 نہانند و ہمہ زمان و امان و نیند و گوید بندہ و صاحب خود در ارباب بلکہ سیدی و مولائی و در روایتی مولائی خیر گوید زیرا کہ
 برائے شہادت است و دیگر از جملہ آن الفاظ کہ کرامت دار من مراست و در بعض نسخ من است و در بعض آنرا
 تصحیح کردہ و بر سر آن من نوشتہ و برین تقدیر این دو لفظ است من کہ بطریق انانیت و کبر گوید و دیگر است کہ بنی
 اثبات تکست حقیقت گنہش خود را و از تصحیح بعض نسخ چنان ظاہر شود کہ این دو لفظ را یک عبارت دہشتہ بنہی
 کہ من گفتن و اثبات انانیت کردن مرا نہرست و ثابت دیگر لفظ نزد من است کرامت این سید بہر محبت اضافت
 انانیت و اثبات اوست و نفس را یا یعنی استہد اورے و اثبات حقانیت قول و مذہب خود است کہ مسگوید
 نزد من خیرین است و حق ہیں است و اما آنکہ علما گفتہ اند عمنہ دی کذا نہ باین قصہ است دیگر این الفاظ کہ عمنہ
 در از باب چہ عمنہ کہ منادہ اند و از کوہ تکرر دو پنجہ در بعض ادعیہ ما ثورہ واقع است کہ البرزیدہ المعروف اشال بان
 بعضی دیگر است و مقصود ترغیب بر بہرست در طلب زیادت عمر و اگر آن را کناست از طلب توفیق بر و در مدعی شود و لیکن
 سادات خانات سنت است ایام شہدا و امم با و در ایام دولت و زرد گانی است و آن بچکیں ادا نم نہد و ہر سال
 ہدیہ آیینہ غیر واقع و حال عادی است پس خواستن آن درست نبود و چہ شہید و ناز کہ الفاظ مذکورہ بمعنی ظاہر
 آن خلافت واقع و غیر مناسب حال است و لیکن باب تاویل و توجیہ مضبوط است برین تقدیر ظاہر است
 اگر کرامت تنہی باشد و تخریجی چنانچہ در بعض حواشی نوشتہ اند و اللہ اعلم و درست کل اجتہادی گویان از حدیث
 علما کردہ یا حرام کردہ بلکہ این عبارت را در چہرے گوید کہ نفس بخیریم یا تحلیل آن وارد شدہ باشد اگر چہ علما گفتہ اند
 بچہ ثابت بقیاس و اجتہاد و مجتہد است و معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدست چنانچہ گفتہ اند کہ قیاس فطرت
 داشت و لیکن با وجود آن حقیقت چنان است کہ مصنف گفت دادہ قرآن و حدیث را ظاہر لفظی خوانست و مجازات گویند
 چنان اطلاق اگر چہ صحیحہ داشتہ باشد و لیکن حسرت آن را ز دل بجا مان کہ بحقیقت معنی مراد نہرست و در
 بلکہ لایسب از کسانے کہ شبہاے فلاسفہ و متکلمان را بر این عقلیہ و قواعط حجج مجتہد بنوعی باشد من اتخذ لان
 و در حقیقت دلائل شرعیہ احسن است باین ہما کہ تازل اند من عند اللہ و صاوارا نماز حضرت بتوت صلے اللہ علیہ وآلہ
 و کلمات است بایات باہرہ و معجزات قاہرہ کہ شک و شبہہ را بیدان قطعاً راہ نیست و اللہ الوفق **فصل**
 در باب اشہار حد حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سورہ الم شرح لک صدر کہ بہر اتقان آن نیست
 منزل شدہ شرح صدر کہ بجزرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اثبات کردہ مفسران تفسیر آن کردہ اند
 توسیع و تنقیح اہرے جمع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر غائب و کاین باین گشت و سکارہ و شداید
 از کار عمل نمود با ذوق و انبساط در سباط قرب و حضور موسے تعالیٰ و تقدسش باید لایع اسرار حکم و اوزار عارف و محرم

واز اظلمات جهل ضیق نکرست و تیسر تلمیحی و سه بعد از آن که طاق لیلیان در دو بایر دست که بزرگ ترین اسباب
 انشراح صدر توحید و ایمان است و بحسب کمال و تمامی و قوت و زیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله
 تعالی ان من شرب اشهد صدره للاسلام فهو على نور من ربه کسی که کشادگی خدا تعالی سینه او را بر سه قبول دین اسلام و جفت اسلام
 پس می پند نور است که وارد دست از جانب پروردگار و سه و قال الله تعالی ان من یرد الله ان یرد الله صدره للاسلام
 و من یرد الله ان یرد الله صدره ضیقاً حرجاً کما یضیق فی السمار بحق سجاده هر که را خدا را که راه نماید کشادگی داند سینه
 او را بر سه قبول دین اسلام و هر که را خدا را که راه نماید کشادگی داند سینه او را بر سه قبول اسلام چنان به تحکیم مشقت پادگویی
 بر کسمان می پند لاجرم توحید و هدایت از عظم اسباب انشراح صدر است و شرک و ضلالت از عظم اسباب ضیق صدر
 و تنگدلی و از جمله اسباب انشراح صدر نور سه است که بار تعالی در دل بنده نمی نماند و آن نور ایمان است که چون در دل
 بنده افتاد روح و سرور و انشراح و تسراخی در دل و سه پیدا ید و چون آن نور فاقه شد در تنگدلی افتاد و بخی و مشقت
 گرفتار گشت قال صلی الله علیه و آله و سلم اذا حل نور القلوب چون در آید نور ایمان و یقین در دل بنده فسخ و نور
 فزاع شود و کشادگی شود و دل قانوا و علامه ذلک گفتند چه چیز است نشان در آمدن آن نور در دل که بر سه فزاع
 و کشادگی و دو یا رسول الله قال الا بآبائی دار اخلو و فرمود نشان در آمدن آن نور سه چیز است یکی روے آوردن
 و رجوع نمودن بنده به دار آخرت که مخلد و موبد است چه بر و شنائی آن نور بمیدان بصیرت نسبت یقین در یافت که
 دنیا عمل فناء و وال است و آخرت باقی و دائم لاجرم روے از دار فناء که در سینه توجیه و بار لقا آورد و التماسی عن
 دار الفور و دوم نشان آن دور شدن و دل بر کندن از سر سه دنیا که فریب دهنده و از راه بر نده است که بظاهر
 خود را از آهسته و فرین نماید و بیکر و غنغ و دلال خود دل را بی چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سب و شیرین است
 یعنی هم در نظر خوش نماینده و هم در دل شیرین آئینده است و الاستعداد للوالت قبل نزول که سوم نشان در آمدن
 نور ایمان در دل مهیا شدن و ساختگی نمودن است مروت را بیش از آمدن و سه یعنی چنانکه بعد از موت از همه چیز
 منقطع و بی تعلقی خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت خستاری که در و نشان کسب آن کند و سلوک طریق آن
 نمایانین بود از این هر سه علامت مجمل را در یک چیز است که تغییر از آن بتوجه الی الله باسلوک طریق الوصول الی الله تحصیل
 محبت الی الله و امثال آن توان کرد و آنچه در حدیث آمده تفصیل او است و باید دانست که نصیب شدن از انشراح صدر
 فزاع دل بحسب نصیب و سه است ازین نور و از خجاست که نور محسوس نیز و شرح صدر و فزاع خاطر خطه و افرواد و دلالت
 محسوس بکس آن گفته اند که نفس عاشق نور است و اندر خانه و کوشش خواب که آید از جهت خروج روح و میل و سه بجانب
 بیرون بحسب طلب و اقبال نور و در تاریکی چون میل بیرون کند و در رو خواب آید و یکی دیگر از اسباب ان علم است
 چه علم دل را چنان تسع و تشریح یازد که هر گوشه از آن از آسمان زمین فزاع تر و مفتوح تر و منشرح تر و سبک تر
 چنانکه علم شخصی زیاد شود انشراح صدر و سه زیاد شود و مراد از آن هر سه نیست بلکه علم است که از پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم میراث آمده است ان الانبیاء برستی که پیغمبران کم یورثونیا و اولادهم یامیثون گفتند ختم دهم و دیار را و نما و لیا
 و میراث نماند بجز علم دین بلکه سبب صلاح دنیا و آخرت و فوز و سعادت داری است من انده اخذ بحظ و او کس که گفت علم
 از ایشان بایک بگیرد با نصیب تمام اشارت بدان علم است و اهل آن علم فزاع دل تر و خوش طبع تر و خوش تر از همه

فائق باشند و ازین علم انابت و محبت حق تولد کند و محبت را در شرح صدر مدخله عظیم است و خدا که بت تمام تر و قوی تر
 شرح صدر زیاده تر و اعلی و اتم بود و سبب اعظم و موجب اقوی تر تنگ دلی را و اعراض از حق سست و مفسد دل
 نیز که آن جناب و غلبت از ذکر حق و دوستی غیر حق و هر که غیر حق را دوست گیرد و آن مذهب شود و در زمان آن چنین
 نماید پس هر که غیر حق تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او و عقوبت دل او گرداند و در عالم
 ازان کس بخت ترویج نرود و لیکن تر باشد زیرا که محبت دوست یک محبت است که بهشت این جهان
 و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و نعیم روح و دوائی همه اند و هاست و آن محبت حق سبحانه است بکمال آن که
 محبت است که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق صدر و دایه همه بلا هاست و آن محبت غیر حق است
 و از جمله اسباب شرح صدر یکدیگر و اتم ذکر حق است و در احوال که مورت نور و حید و مصلی و وقت و محلا و ایست
 و یکدیگر احسان بخلق خدای تعالی با آنچه ممکن بود از اجزاء و مال و غیب آن و دیگر است شجاعت و دیگر است پال کردن
 دل از صفات دنییه و تمییز صلی الله علیه و آله و سلم و بن جمیع اهل خلق بود و متابعان او بر وجه اهل بعد از او
 اهل خلق باشند و الله یقول الحق و یویدیهی السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آخرت بر ارباب دین و اهل وحسرت
 نایافت مقصود که وصول و قرب رب مجرب و خوف و هبیت و وشت و عظمت درگاه بر مقرران حضرت اگر
 چنان و چندان غالب و مستولی است که محال فسخ و سرور و الفساح و انشراح صدر و ازان مقصود و ممکن نمی نماید
 تحقیق آمده است که غم و اندوهی که بر جان سید کائنات بود صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگر است نبود و لا به حال
 ارباب و به نیز چنین خواهد بود و جایش هم که او را با شرح صدر است حوصله وقت و نعمت میدان حال است
 که نهایت کمال و غایت جامعیت است چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه الم نشرح بیان کردیم و این
 بنسب و اندوه و اهل وحسرت و هبیت و وشت که ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ
 مشرب است که گنجایش یک جانب دارد و در جانب دیگر بواسطه تنگی جا چون حوصله فایز شد و میدان معرفت و بین
 آنچه را در محل خود جاست و هر یک بجای خود است اما الضحک القول و البشیر النذیر اشارت باین جامعیت است
 و در فی قلبه و بشاره فی وجه بیان این حال و بران حضرت نیز صلی الله علیه و آله و سلم و را به ابرای که بحکم
 طاعت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاه ضیق و تنگی طریقی می یافت آخرت تربیت و تادیب
 حضرت عزت که در مقام تندیب و تمییز و سبب بود شرح صدری نصیب که اولی جمیع حقوق و آداب کوئی و آتی
 بر وجه کمال و غایت اعتدال بی مزاحمت و معاضجت ادای یافت و حصول این حالت اعتدالی و هبیت و جلالی
 و جبروتی نبوت را صلی الله علیه و آله و سلم بر توجاه جامعیت و وحدت ذات اقدس الهی است جل و علا و نتیجه محاسن
 و مراتب و ملات ذات کمال الصفات و افعال شانه و عظم بران **باب** در عیون احوال و معاش
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آن شعل است در فضول **فصل** در شرح حضرت نبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم عادت آن در شسته که هر طعام که حاضر آمد از آنرا ذکر کرد و در طلب مقصود و کثرت نفوذ دے و هر گاه و طعام
 صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد البتہ ازان تناول کرد و هرگز بیچ طعام را عجیب نکرد و اگر خراست نماید و از
 کرد و اگر نخواسته ترک کرد و صلا و غسل بایر میسر اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهاست و دیگر جور دے

ایلیس سے وگاہے اطفال و صبیان را ایلیس اندیسه و در ایلیس دن کا سہ خیر چہ و وار و شدہ و در ایلیس دن اصابع فرمود کہ
 چون بخور دیک از طعام را باید کہ ایلیس نگهستان را زیر آن معلوم نیست کہ در کما جزو طعام برکت است و در لعن کا سہ
 فرمودہ کہ ہر کا سہ را ایلیس کا سہ اورا دعا میکند و میگوید کہ آزاد کند و خدا سے تعالیٰ ادا کشتن و فرخ چنانچہ اس کردی
 تو مرا از شیطان یعنی اگر ایلیس می شد یا شیطان ایلیس و این سبب ایذا سے روحانیت کا سہ میگردد و تکیہ زدہ طعام خوردہ سے
 فرمودہ سے من بندہ ام غورم مگر چنانچہ بندگان خوردہ و تکیہ بر سہ نوع ست کیے انگیزہ و بر زمین نهد و دم آنکہ مرغ نشیند
 سوم آنکہ تکیہ بر زمین نہادہ بران تکیہ کرد و بدست دیگر طعام خوردہ بر سر مذموم ست خطائی گفتہ است کہ اکثر عاصیہ
 بنیان بنیاد نہ کہ مستی ایجاب معصیت مائل معتد بر یک شق سہ و در او نہ نیست کہ تکیہ ایجاب معصیت معتد بر اوست کہ زیر اوست
 و تکیہ مستوی بر اوست و مراد اوست کہ در وقت اکل تکیہ دست تقریر فرماش بودہ چنانکہ بسا بار خواران و اہل شر و
 شکبار نشینند بلکہ چنان نشینے کہ گویا زمین ساعت بر خیزد و وقت خیزد تا دل کردہ و بر جاستہ و بعض گفتہ اند
 کہ ایجاب معصیت نمودہ بر تکیہ و دستوست بلکہ سنت در اکل اوست کہ مائل طعام و متوجہ و تکیہ ہوتے نشیند و گفتہ اند کہ
 اصل ایجاب میل ابدال یا غیر منع از ان بر مذہب اہل طلب است کہ گویند خوردن برین وضع منحرف نشود و طعام در مجاری گوارا
 نشود و چنانکہ باید کہ انی مجمع البحار سیوطی در امل الجہوم و الیلہ گفتہ کہ خوردن تکیہ و نہر دوسے افتادہ و نہ الیستادہ بلکہ پشیمانہ و زور
 پا چورت افتادہ و پادیاہ و در و زانو سے رست و پشیمانہ بر زانو سے چپ و چون از طعام فارغ شدہ سے گفتے الحمد للہ
 الحمد للہ اطیب مبارک فیہ کیفری و لا مودع و لا مستغنی عنہ بنا و گاہ گفتے الحمد للہ الذی طعم من الطعام و سقی
 من الشراب و کس من العرس و ہرے من الفضل الہ و بصر من العمی و فضل علی کثیر ممن خلق لفضیل الحمد للہ
 رب العالمین و گاہ گفتے الحمد للہ الذی طعم و سقی و سوغہ و عادت نمود کہ بعد از طعام دست بشوید و انما در فضیلت
 دست شستن پیش از طعام و بعد از و سے احادیث واقع شدہ است و آمدہ کہ برکت طعام در وضو دست قبل طعام
 و بعدہ و نیز آمدہ کہ مسح میکردی دو دست کہے شست بعد از طعام ر و سے مبارک خوردہ و فراموشی او سر را
 و میفرمود این وضو است از ان چیزے کہ تغیر دوا و آتش رواہ الترمذی و ناشستن دست مگر و طعامے پاشند
 کہ چرب نہ بودہ و شور یا ناشستہ و در احیاء العلوم از بعض بے تحلفان صحابہ از ارباب زہدے آرد کہ جبست
 کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نہ استند و تبدیل ایشان پاشند پائے ایشان بودہ و سے و اللہ اعلم
 و غالباً شستہ آب آشامیدہ و از آشامیدن آب و حال ایستادگی منع و زجر کردہ و یکبار ایستادہ آب شامیدہ
 بعض گویند آن ناسخ نہی است و بعض گویند نہی ناسخ این است و بعض گویند شرب استادہ بر بارے بیان جواز بودہ
 و بعض گویند براسے عذر سے بودا جرم بیشتر علما گفتہ اند استادہ آب نشاید خورد و چون عذر سے مانع از شستن بودہ
 ایستادہ و را بودہ و ہا بہ لذیہ نے آرد کہ عادت شرب آن بود کہ آب نشستہ آشامیدہ سے رواہ مسلم
 و در رواستہ اسلم آمدہ کہ نہی کرد از شرب قائما و در رواستہ آمدہ کہ فرمودہ باید کہ ننشیند کیے از شرب استادہ و
 اگر نفس را موشی خوردہ باید کہ تے کند و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آرد و من نزد آن حضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دلو سے از آب زہم پس نوشیدہ استادہ و در حدیث امیر المؤمنین علی زہد جاری آمدہ
 کہ دستہ آب نوشیدہ استادہ و فرمودہ کہ مردم کردہ میدانند شرب قائما و پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ چنانکہ من کردم

و این احادیث همه صحیح است و اشکال و تعارض در آن نه و غلط کرد کسی که زعم نموده بر لبه چه قائل شود بنسخ با وجود امکان جن تطبیق و صواب آنست که نمی محمول است بر کراهت تنزیه و آشرب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا بمبارک بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جواز باشد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای بیان جواز کرد در حق و صلی الله علیه و آله و سلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شایع واجب است و در حق غیر مکروه بود اولی ترک آن و اما حدیثی که در آن محمول است بر ندب و استحباب پس مستحب باشد را زیرا که حدیثی است که در آن علامه ابن حجر و ابوالکمال النووی و مالک بن یزید که با کسی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبرین بطعم آمده که گفت و بر من ابوالکریم حدیثی را که بنوشید ایستاده و ابام الک گفت است که چنین رسیده پاک عمر عثمان و علی رضی الله عنهم جمیع ایستاده بنوشیدند و عبدالحق که از اعاظم علمای حدیث است گفته که حدیث ابوبکر که ناطق است نهی از شرب قائما و قی کردن نزد ایشان ضعیف است و در کسان و در عمر بن خضر عمری است و و ضعیف است و بعضی از علما گفته اند که نمی محمول و تصرف است یکس که بر آنست فایده خود آب آورد و مبارک کرد و شرب قائما پیش از ایشان و رعایت جانب ایشان نمود و حدیث ساقی القوم آخر هم عمل نکرد و اظهار آنست که این موقوف بر این هر یک است و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و احادیث نهی محمول است بر استحباب و ترغیب بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر راست بدنی و مکروه هم میباشند و امام احمد از ابی هریره آورد که در کوفتی را دید که بنوشید ایستاده پس گفت که گفتی راست چه گفت ای اوست میباری تو که بنوشد آب را هر چه تو برگفت لا گفت تحقیق نوشید با تو که که بدتر از گریه و آن شیطانی است

انتهی کلام المواب و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب آشامید به یا شیر و مانند آن اول یکس داد که بر دست راست و یکس بر دست چپ و یکس از وزیر که ترو و ناما تر بود که چنانکه در حدیث آمده است که یکبار میباری ابوبکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بر وی بر دست راست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خوردن آب بان بر وی داد نه بانی کرد و فرمود این حق اوست و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن الولید و در جانب چپ ابی عباس بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخالد گفت این حق است اگر خواهی بده بر او و خود و گفت من هرگز این را نپذیرم بقیه آب دهن تو که را پس بخورد و ابی عباس نمود و این مسئله را چه میگردد و دیگر که ایشان در عبادات جائز است یا نه مثلاً یکس آب و خود و دو از ایشان را بر دیگر و خود و تیم سازد یا در ایستادن یا نه و اگر در جانب چپ توافقی کند و دیگر که در خود و عقب بایستد چه بود علما گویند که این جائز نیست و فضیلت ندارد و چه درین ترک تقرب الی الله است ایثار در امور دنیوی است نه در امور اخروی و بعضی مشایخ را در نیجاستی است که گویند این نیز رواست به تقرب حق و الله اعلم و فصل در پوشش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم عالم آنچه پوشیده می باشد پیشانی بود و صحابه اخبار رضوان الله علیهم جمیع نیز چنین و گاه بنشیند پوشیده یا کتان و آنچه حاضر آمده و بیشتر از لباس بان انگیزانند و از جبهه و قبا و سبیل این و نیز جامه و رداء و موز و نعل و این مجموع پوشیده از قاصد موسس میگردد و آنچه توب بودن و در کافری است و توب مخصوص

آنانی عیاض و مشارق الانوار گفته که جبهه جامه که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهرش قابل قبول و پیرایه است و
 آنچه بر آن میروند و از دست مثل رد و از روعا و شال نیست و اگر چه دین مفهوم نیست و نفوذ صحتی است اما سلب است و
 انبیا و پیرایه خصوصیت و اگر چه طلبه و از آنچه وارد شده است و پس جبهه این حدیث نیست که در معین و جامع ترقی آمده
 که بپشت بدان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبهه و میه تنگ آستین را و در و استیج جبهه شامه از صرف تنگ
 آستین و نیز آمده که چون دست از آستین برآورد و میس چنان تنگ آستین بود که می آید دست بر آورد
 شستن آن میسر شود آمده است که آن را در سفر پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که
 در بیرون آورد جبهه طایه کسروانیه را که در زیر بغله و در هر دو شق و در پیش و پس پیرایه دوخته
 بودند و معلوم ساخته و کسروانیه نسبت بکسری است که پادشاه فارس بود و کان از لباس است و در آن صورت سهوا
 گفت اسما بنت ابی بکر که این جبهه رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که نزد عائشه بود چون عائشه فوت کرد
 بن کعبه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را می پوشید اکنون ما می شویم آن را و پیرایه پیرایه سید هم
 اشتغال باشد و گفته اند که این حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب و زخه پیرایه اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جایز است
 پس آنکه بصریح نیز حدیث معین آمده است و آنکه در حدیث ابی داود از سران بن حصین آمده که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نمی پوشم من قمیص کففت را یعنی خرجه جیب و اطراف آستینها و در آن بجز
 معمول است بر آن که زیاده بر این اصابع باشد یا این محمول بر و بر و حدیث اسما بنت زینب که زینب و اما قبا
 و مشارق الانوار میگوید که جامه تنگ است از جامه های عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبور نیست و انضمام بهم
 سیان و در لب بود و از اینجا گرفته شد قبا که نوسه است از جامه و این الاثر در نهان گفته که قبور طاق جامه
 بعضی معین بهم بر بسته است و با جمله قبا آن جامه که از اگر بر میان نبود و یکسره و دیگر بر هم بسته بخلاف قمیص
 که آن جامه است که او را اگر بر میان بود و در حدیث آمده که بعد از فرستاده شده بود قبا بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم پس قسمت کرد و آنرا بر صاحب او در و استیج قبا از دو یا تنگهای طلا پس قسمت کرد و یکی را بر اسعه
 که یکی از اصحاب بود و در حدیث ابی بکر بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن قبا را پوشیده و آنرا پدید آورد
 و نیز آمده آن را و این شاید پیش از تحریر لم یس حریر بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامه بود نزد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و بود آستینهای پیرایه و سه تا بند دست و دوشت قمیص و سه تنگها و بوجوب تنگهای
 آن بر سینه چنانکه الآن معارف قائمه و در حدیث ترمذی و ابوداود و از معاویه بن نضر آمده است
 که گفت آدم بن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با قوس از زینب تا بعبت کنم بوسه و خود تنگهای پیرایه و سه
 تنگها و پس در آوردم دست خود را در گریبان پیرایه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مساس کردم خاتم نبوت
 را و شیخ جلال الدین سید علی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم نیست گمان کردند که در شستن جیب قمیص
 بر سینه بدعت است و پس کدک و چون در بعضی دیار عجم جیب بر سینه عادت نداشته و بعضی از فقها بگویند که این
 حکم کرده که نشاء بر نسا دار و چنانکه بعضی از شرح نقایه مختصر و قایم نقل کرده اند و تنگ نیست که این قضیه عادت است
 و معتبر اصل است و در عرب آنچه متعارف مردان عجم است عادت نداشت و با آنجا که متعارف قمیص بر سینه و بر کمر

محمد ثنی است گذشتن حبیب و کما بر سینه است و نه اهل تحقیق و آما زیر جامه که مصنف گفته ظاهر گشت که مراد بوسه
شمار باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامه دیگر پوشیده و بدن مصق باشد و دثار جامه بالا را گویند و اگر مصق بوسه پس در
جامه است ظاهر عبارت است که میگفت و پوشید جامه را بالا جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که نشان و سب
است که در زیر جامه دیگرش پوشیده و غالب است که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد زیرا آنرا می پوشید و احتمال دارد
که مراد از زیر جامه جامه بود که زیر و س جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامه ده تی پوشیده و باز که این لباس کتب
تجارتیم تاقین مقصود بدان نمائیم و اگر کی از طالع کنندگان آن را در یاباید که ثبت نما یجز از آنکه بگوید جامه را عذبه
فرموده است از میان دو شانه و عمامه را گاه پیچیده پیچیده و گاه تحت اخق بر زده بداند که پوشیدن عمامه
سنت است و احادیث و فضل عمامه بسیار آمده است منمود و العائم تجان العمامه یعنی عمامه عراب را
بجز از اجابت عمر هم را و نیز بود پوشیده عمامه را تا زیاده کشید عقل و برنگی را عمامه بر نگاه فارقی است میان ما
مشرکان و در روایت عمامه فارقی است میان کفر و ایمان داده میشود و ز قیامت بهر بند و ستاره که میگردد و اند
او را مرد بر سر خود نوز و در کتب بهامه بهتر است از هفتاد رکعت بے عمامه نماز قتل بود یا فرض و ستار سبسته
بیانید و صاحب که عمامه حاج مسلمانان است لازم گیرید بجامه که آن سیاه ملائکه است بر دور و گار قنای مد کرد
و از دور بر زمین بماند که عمامه پوشیده بود ندانین نوع یعنی عذبه و گذشتن عذبه مر عمامه را نیز سنت است
ولیکن داعی نیست نزدی و شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون عمامه
بے پوشید سدل میکرد و معنی سدل بهین ارسال و از خاصه طرف عمامه است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت
طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگذاشتند پیش
و ستار را بر سر و میخاندیدند و بپوشید یک طرف و ستار را در دستار و میگذاشت دوا به دیگر را میان دو کتف
و مسلم از عمر بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و ستار بپوشید و گذشتند
طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر بن عبد الله آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه بر سر و ستار
سیاه بود و درین حدیث ذکر ذواب نیست از اینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود ولیکن بعض گفته اند که چون داند آن که
منظمه نماز قتل و شست و منفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر موطن و مقام چیزی که در آن مناسب آن بود گذرانی
المواهب اللدنیه و آن ابی شیبہ از امیر المؤمنین علی آورده که گفت عمامه است بر سر من رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و سدل کرد طرف آن را بر دو شستن و در حدیث ابی داود از عبد الرحمن بن عوف آورده که گفت و ستار
مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص عبید الرحمن است
و اما عذبه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فتیحه میگذاشت پس پشت بود و غالباً در جانب راست راست
احیاناً و گاه دو عذبه میبوی میان دو کتف و گذشتن عذبه در جانب دست چپ بدست است و اقل مقدار
عذبه چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یک دست است و گفته اند تطویل عذبه بجا و از انصاف ظاهر بدست
و داخل اسباب و هفت ممنوع و اگر بطریق بجز خیار باشد حرام و الا کرده است مخالف سنت و بعض گفته اند
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق است که ارسال عذبه بوقت نماز

و بحشید و یکبارے جام پوشیده بود و قصه عربان می آمدند و آن را لمس میکرد و میگفتند که این جامه بر سر کسی است
 فرود آمد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا که من ذیل سعد بن معاذ و بیشتر هستم و فرم ترا برین است
 و دوسه نوبت این ایام فوت کرده بود و اکثر آنچه از جنس این جامه می پوشیده از برای آنست که بود که
 بوسه میفرستادند و اینها پیش از تحریم این ثیاب بود و اما آنچه متذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود
 اول لباس نازنین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده است که گفت پیرون آورد و بوسه با عاتشه کسایط را
 یعنی مرتفع که از بسکه بار بار بر سر نهشته بود مثل بید که خمدست شده بود و از آن غلیظ و رشت را و گفت تفض کرده شد
 روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین دو جامه و از آن پس آمده که گفت میوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم صوف را یعنی جامه میوشید را و میوشید کسایط را و میوشید بر سر و من نمیدانم چه میوشیدم چه آنکه نیکوکان بود
 رواه الشیخان و بالش و صلی الله علیه و آله و سلم که میگوید در آن از اویم بود و شوال یعنی خمر
 و فراش و ک خواب می گرفت بر آن سیز از آن بود و لیت خرابو است دست که آنرا گرفته بجای پیچیده انداخته
 و گاهی نهالی و ک از پلاس بود که چنانکه باید و بتقی از عاتشه آورد و گفت در آمد بر من رسته از انصار و دید
 خواش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه کند و تو کرده پس فرستاد برین فرشته را که جثو و حضرت بود
 پس و آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت که چیست این با عاتشه گفتیم یا رسول الله که لانه انصار به در آمد
 و فراش ترا دید و این فرشت را بفرستاد فرمود باز گردان این را با عاتشه سوگند بخدا که اگر من بخوابم هرگز بیدار
 پروردگار تعالی بامن کوهاست طلال و فقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم عمر بن الخطاب و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حصیر افتاده بود و باقر آن حصیر پهلوی
 مبارک نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر بر سر خود فرشته گیری بهتر ازین فرمود یا عمر بر کار است مرا و دنیا
 نیست مثال من مثل دنیا که مثل سواد است که سیر میگردد و نه گرم پس بایستاد در زیر درختی ساقی به پیر بر رفت
 و گدازشت آن را و از عبدالل بن مسعود آمده که گفت در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوسه روز غرق بود
 مثل بیت حمام یعنی در گرمی و خف مثل گرم خانه حمام و افتاده بود بر حصیر که تاثیر کرده بود در پهلوی مبارک و
 پس بگریست فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبدالل گفت میفرستاد یا رسول الله کسر و قیصر چرخه و دیبا بنشیند و او برین
 حصیر خفته فرمود و گریه یا عبدالل ایشان را دنیا است و اما آخرت و آن عمر بن الخطاب آمده که در آمد بر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و افتاده بود بر بزم او جز از آنست که نقش کرده حصیر در پهلوی و دوسه و نقبه از شیرین
 نایافته و نماده و چهره و گوشه افتاده پس غلب کرد بر من گریه فرمود چه اسیر کنی یا عمر بن الخطاب گفت چون نگریم این چهره
 که بر دوسه خفته و این مناسبت است که در خانه تو افتاده کسر و قیصر در میو با و جویا نهشته و تو بغیر خدا و بر گزیده و بی
 گفت یا ابن الخطاب را رضی نیستی تو که ما آخرت باشد و اینان را دنیا و چون حال آن سرور در بذا ذت
 لباس و نفاست مختلف افتاد و است مردم بجهاد و سینه در نیاب مختلف گشت چنانچه معنی مسبوک بد
 و بیشتر مردم بر دو گروه شده که دوسه از جامه های خوب بکلی دوری گزیند و بر قنات و محقرات اشتغال کردند
 و گروهی از جامه های خوب و زیاده بپوشیدند که گفتند و این هر دو گروه

مخالف مقتوی صلوات الله علیه وآله وسلم شد زیرا که بصلوات الله علیه وآله وسلم منسوب بود که هر که جامه شهرت بپوشد
 روز قیامت او را جامه نازت بپوشانند پس آن شخص در آن افراتین گسید و اشارت است بآنکه چون قصد تکبر و افتخار
 بپوشیدن آن معاصی کرد و دو لیکن جامه شهرت را برپارد و جانب حل کرده المصمم بر آنچه جامه نفیس بپوشد
 تکبر و تفاخر بپوشد و شکستن دلالت ایشان بپوشیدن مصمم بر آنچه بپوشد از متزینان و متزینان عالمیون
 و برقی بقصد مدح و یا اظهار زهد و تقشف بپوشیدن و در بعضی روایات آمده است که کسی کرده از دشواری وقت
 ثیاب و غلظ آن و این آن دشواری آن و طول و قصر آن و منسوب موده میانه روی کند در آن واقفان و ناسید
 و منسوب موده منسوب که بکشد جامه خود را بر زمین خیلار بطریق عجب و تکبر که نظیر آنکه الیه يوم القیامت نظر
 جنت کند خدا تعالی بسوسه و سه روز قیامت بداند که هر چه اسباب اکثر و از اراد و رود یافته و عید
 و میل از ارشدید آمده تا آنکه فرمود هر شخص را که باین حالت نماز میگذارد با عاده نماز و وضو و نیز در حدیث آمده
 که در شب نصف شعبان همه را بخشند الا عاق و شارب خمر و میل از اراد و لیکن تحقیق آنست که آن سیئه اسباب
 در هیچ ثیاب جاریست و در بعضی احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن و از
 ابن عمر آمده که گفت دیدم این بزرگوار صلوات الله علیه وآله وسلم که اسباب کرده بودم زار را فرمود یا ابن عمر
 هر چه برپارد جامه زمین را تا شش دست و در دولتی هر چه پایشان شتالنگ بود از اراد و آتش است و سبب
 در کثرت زرد و اخبار بلفظ از ارجحیت کثرت و وقوع است چه اکثر مردم در عهد نبوت و از اراد و پوشش بودند و در
 حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم فرمود الا اسباب فی الارزاق و الخیص و الحسانه
 من چرمناسی یا خیاره الحدیث و غیرت در از اراد و انقض ساق دست و از اراد آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم
 انجمن بود و فرمود از اراد المؤمن الی الضمان السابقین و نصحت تا بالاسه شالنگ است و هر چه پایشان است
 در آتش و حکم دانان قبا و پیران نیز همین است و سنت و استینها نیز تا بند دست است و در عمامه بار خاکی
 مذبات زیاده بر عادت و عدد از طول و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعضی دیار اهل حجاز و مصر معارف شده است
 مخالف سنت است و باعث اضاعت مال و اسراف در است و هر چه از آن بطریق خیاره است حرام است و آنچه
 بطریق عرف و عادت شائع شده و شعار قوم گشته حرام نه اگر چه اسراف در آن بیکه است نبود و زنان را نیز همین
 حکم است و مستحب و حق ایشان آنست که بزمردان بقدر زینت زیاده بود تا از زرع که دو شبر است نیز نه است و هر چه
 گشته از اجار فی حدیث ام سلمه و بآنکه اگر است و حرمت قریح در لباس و توسیع و تطویل آن بر نقد بر است
 که بقصد تکبر و خیار بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود و اما اگر جامه زیبا پوشیدن براسه تحمل و اطهار نیست
 حق بود و از او چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل و سه متعال بکند خردل کبر بود و در بهشت نرود و کسبه
 گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد این معنی از قبیل کبر باشد
 انقال رسول الله صلوات الله علیه وآله وسلم لا ان الحلیل بحب الجمال الکبر بطریق الحق و غلط الناس من موده که این مقدار
 از کبر محسوب نیست بلکه کبر موده آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بر اوست و بپوشیده است از توحید حرم
 و عبادت و است از انکار کند و از قبول از انکار میکند که دو جنبه گمان خداست و است از خرد و خیر و شر و در حاد و در کبر

احادیث در باب فضیلت زهد و ترک تنعم وترفه در دنیا و تحریض و ترغیب در آن واقع شده همچنین در شان مجل و توسع
و تخریص و تجویز آن و رد و یافتن آن با بشرط عدم تکبر و خیلا آما اول ترمذی از فاضله سے آرد کہ گفت گفت
مراسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با فاضلہ اگر میخواہی بحوق و اتصال بمن باید کہ بسندہ بود ترا از دنیا مثل
توشہ سوار سے دور و از خود را از محاسن است اغنیاء و کمینہ بکن جامہ را و میفکن از بدن تا پیوند نکندی آن را و در حدیث
ابی داؤد آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتاکید فرمود آیا منے شنوید یا منے شنوید کہ بذات از ایمان
سست بذات از ایمان سست یعنی کنگلی جامہ و ترک زینت و تخت پار فقر از اخلاق اہل ایمان ست و سیز در حدیث
آمدہ کہ ہر کہ ترک و بد جامہ زینت را با وجود قدرت بر آن بقصد تواضع بپوشاند و از خدا سے تقاے حالہ و کراست
اما تانی در حدیث ترمذی آمدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا دوست میدارد کہ دیدہ شود از ثمر نعمت
و سے بر بندہ یعنی چون خدایے تقاے بر بندہ خود نعمتے دنیاوی عطا کند دوست میدارد کہ اثر آن نعمت ظاہر
و آشکارا گردد و در تحسین ثیاب و تطہیفات و تجدید آن بقدر امکان بے مبالغہ و تجاواز احد بقصد اظہار نعمت خدا
تا محتاجان قصد وے کنند و طالبان زکوۃ و صدقات ہر و سے بیایند همچنین علما اظہار آن کنند تا در چشم عامہ
معزز و مکرم نمایند و عزت و علم ظاہر گردد و در اظہار کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند و استفادہ
کنند همچنین شرح کردہ اند این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود سے آرد کہ گفت آمد من رسول خدا صلی اللہ علیہ
آلہ وسلم و بر تن من جامہ بود و دون من فرمود ترا ماسے ہست گفت منم گفت از کہ اجازت گفت منم از حضرت اوست
مرا خدا سے تقاے از اہل و فقر و غنم و اسب و بردہ من فرمود چون دادہ است ترا خدا سے تقاے پس باید کہ دیدہ شود
اثر نعمت و کراست و سے تقاے بر تو و در حدیث دیگر آمدہ است مرد سے را دید جامہ در غایت کنگلی پوشیدہ
من فرمود مگر جامہ نہ ادا این مرد گفت مرا دو جامہ نورخاند است من فرمود پس باید کہ پوششی آخرا و اظہار کنی
نعمت حق را و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تحمل و تزیین ہیأت تحسین سنت را و دوست داشتہ تجاہر گوید
کہ آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز سے زیارت مالپس دید مرد سے را و دیدہ و پریشان مو سے فرمود
این مرد چہ سے نمی باید کہ بدان اصلاح را س خود بکند و مرد سے را و یکہ جامہ حیر کہیں بر بدن دارد فرمود سے خیر سے
نمی باید کہ بدان جامہ خود را بشوید و یکے را بکیار سے و پریشان مو سے و ابرو سے ہنجا فرمود گاہ سے یکے سے آید
اگر یا بشوایے ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز چون وادان برو سے میر سیدند حسن ثیاب خود را
سے پوشیدہ و تحمل فرمود و اصحاب را نیز همان امر میکرد و در جمیع وعیدین و پنجین میکرد و صحابہ را نیز میفرمود تا آنچہ پس کنند
و باطل معشر بر در ثیاب قصد و نیت است ترک تحمل و لبس ثیاب ادون اگر از جہت تحمل و خست طبع یا از براسے
اظہار فقر و زہد و ریاضہ مردم بوزنہ ہوم است و بقصد زہد و تواضع و ایثار محمود و تزیین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر
و تفاخر و اظہار و اسراف است نیز قبیح و سببت اظہار نعمت حق و اداسے شکر و اغراض دین و تعفف و ستر حال
مستحقین بر اہریت است و از اینجا بہت احتمالات طرق و اوضاع مشتاق صوفیہ قدس اللہ اسرار ہم درین باب
و صاحب مواہب لدنیہ بطریق سوال و اشکال آرد کہ چون سنت نبوی و طریقہ سلف صالح بر بذات ہیأت و زینت
یا بست پس طبیعت حال اہل سلسلہ شاذلیہ شاذلیہ از صوفیہ تحمل میکنند و ریاضت و لباس خود و حال آنکہ

حضرت ایشان اقتدار است نبوی و سرفرازیه سلف صالح است بجا بیکو یک نظر این قوم بر معانی و حکم است و چون دیدند
 سلف صالح بجهت و جودان اهل غفلت و شغل ایشان دنیا سے و نیزه و نمک و غالی اند و زینت ظاهر و بخت نقاش
 دنیا و طمان بان مخالفت کردند ایشان را و خستیدند که در مذابذت ثیاب را بجهت اظهار اختارت آنچه مختیر کرده و اراغی بل و علا
 فیم کردند آنرا غافلان و بقیه مد قییم و تنویر نشان فقر و خست و چون گذشت بران و متها و سخت شد و لایفیان این منی
 و زبول این حکمت گرفتند اهل غفلت و ثنائت لباس و بذات بهیات و حلیه و وسیله مفاخرت و علامت برتر و بر لباس
 شد این گشت و تحقیق مخالفت این قوم در لباس بیات طریق سلف و علامت سفت و گشت بجل در ثیاب و بیات علامت
 معنی و اخلاص و شرف حال و این معنی ارشاد و اشارت کرد و سیدی الانام ابو الحسن الشاذلی قدس سره و غیره در تفسیر کما کر و
 روست بعضی از سکران اهل بذات و ثنائت قبول خود که فرمودند این بیات من گویا زبان حال میگویی بجهت
 دلی غافل و فضل و این لباس تو میگوید اعطونی شیا من دنیا کم و فعال و اعمال این قوم و ابرست
 بخت و نیت انتی کلام المواب و بعضی ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صمدیت غرامه لباس نفیس در
 بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث انقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
 ناز و نایب آورده اند که تا بهیست و پنج سال در صحرای و براری بنده و میگشتند تا جائی حسین بود و نه طعامی و
 لباس جز شرعرت می آوردند مامور شد لباسی که در اعی ازان بدینا باشد و در لباس نفیس میفرمودند
 البیت و کفن البیت اصل و نه بعد الف موت و از شیخ ابی السعد که در مقام ترک تمسیر اختیار رتبه عالی
 است می آورده که لباس پیوشید که چهار درهم می ارزید و گاهی نفیس قیمتی در غایت نفاست و باجایه است
 ساریه و انکشافه ضرورت است و زیاده و بران مباح است اگر کبر و خیال راه نیابد و توسط و اقتصاد در بهیاب
 لی و در آنچه تو می را معناد و متعارف شده و باعث تمیز و تعریف ایشان گشته نیز خسته است و مقام قوم عالی است
 و ریاضات و حکم است که ایشان را تندر و اندام علم فصل شیخ ابن فضل را در پوشش شمای مختلف جدا از فضل
 ابن آورد و اگر کسی می ساخت هم میشد با آنکه بعضی از تقاصد این فصل خالی از تکرار می هست نیست پس گفت
 مرتبوی صلی الله علیه و آله و سلم از ارباب پیوشیده اگر مرد و بازار با پیوشیدن این از است که بار و اندک و رنگ و
 لاسرست و آن چند آن استیاج به بیان ندارد و اگر مرد و سرا و بی بود و پوشیدن آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم از اخلاص است بعضی جستم کرده اند که پیوشیده و شمعی در شرح شفا گفته که پیوشیده است و لیکن
 آن آن سرور و ایل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داود آورده
 مکه از اسعد و ابن ماجه و دارمی سیرا آورده و این شرا می در مکه بود و ابو علی موصی و زین العابدین
 بیضیت از ابی هریره آورده که گفت در آمد روزی در بازار بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس خرید
 بی چهار درهم و اهل سون را وزانی بود که میکشید انمان را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوسه
 برش و بر سرش پس آن مرد و زان گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن این کلمه
 من ابوهریره گفت و ای بر تو نمی شناسی پیوشید خود را پس آن مرد و میزان از دست پیچید و بر دست
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوسه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را از روی میکشید

گفت این عادت را عاقل جسم است که جلوه خود بکنند و من ملک نیستم و من ام از جنس شما پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر و لب گرفت و روان شد او بر پیر میگوید که خدایم سر و لب را از دست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع شرا و ترست بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و توان بر داشت پس یاری دهد او را برادرش گفت یا رسول الله تو میپوشی سر و لب را فرمود ختم میپوشم در حضور و غیور و شرب و روزی که من با مردم بستر و نمی یا هم سائر تر ازین جامه چتره و این جان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نسینان حدیث را آورده اند و لیکن با سانی ضعیفه و در این حدیث بر یوسف بن زیاد و اسطی است و در ضعیف است جدا و باطل و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر و لب را صحیح و ثابت است و این قیم در کتاب هدی الهی گفته که ظاهر نیست که خریدن براسه پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر و لب پوشیده و میباید نیز در زبان شریف باذن و سه میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراويل و لیکن حدیثی در باب لبس او نیاروده زیرا که صحیح نشد بطریق و شرطی که نزد و معتبر بود و آورده اند که امیر المؤمنین عثمان در روز یکد او را شهادت کرد و سر و لب پوشیده بود و روایتی کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگیر و پوشیدن سر و لب است را زیرا که و سه سائر ترین ثیاب شاست و محض و محفوظ گردانید بآن زمان خود را چون بیرون آید یعنی بایشان مناسب تر و لائق ترست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه و آلوده شدن اعضا و این حدیث را سیوطی و جمیع الجوامع از انسیر المؤمنین علی آورده باین لفظ که گفت بودم من شسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنه سوار بر حماره و بود با و سه حماره پس بلغزید حمار در شیب زمین و بقیع و آن زن بر زمین پس رو سه گردانید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از و سه گفت یا رسول الله و سه سر و لب پوشش است فرمود اللهم اغفر للمسلمین و الاثمین و ائمتی یا ایها الناس اتخذوا السراويل فانها من کسرت ثیابکم و حسنوا بها نسا کلم و ادا الترمذی و العیسی فی الشفاء و رواه عن عدی فی الادب و الدلیلی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جریری این حدیث را در موضوعات آورده و لیکن جواب نموده و این حدیث نزد من ثابت است بطریق متعدد و انستی و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کلاه عمامه بپوشید کلاه با کلاه و کلاه و کلاه و عمامه و عمامه میان دو شانه مبارک منبر و گذاشته در اکثر احوال چنین بود و در بعضی احادیث آمده که آن شب که در خواب دید که حضرت خرت فرمود یا محمد فیما یخصم الملائکة قلت لا و سه قال فوضع ید بر من کتفی غلقت ما بین اسیما و الارض صبا ح آن عذبه میان دو گفت مبارک فرود گذشت و تمام این حدیث چنانکه جسمه در ترمذی از عبد الرحمن بن عیسی و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند اینچنین است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیدم پروردگار خود را در یک سوخته پس پرسید از من در چه چیز خدا دوستی میبخت و نزاع و گفتگو میکنند فرشتگان یعنی کلاه اعمال است که در فضائل آن بحث و مناظره میکنند غیب که در و بدن آن آسمان بر یکد و کلاه و مبارک است و نمایانست که تو ان ترمی اسه پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود در میان دو شانه من پس با ختم من سر و لبی دست پروردگار در سینه خود پس شکفت شد بر من حاصل شد مرا علم به هر چه که در آسمان است است و بعد از آن قیامه علیه و کائنات علوی و سفلی پس از آن خوانم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

والله وسلم این آیت را و کلام نرسد ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکن من التوفیقین ، باز پرسید پروردگار
جل و علا یحییٰ میدانی در چیز خستوست میکنند فرشتگان یعنی چون شکفت شد علم هر چیز بر من بازرسید و میخای
از برای اظهار علم من این بار گفتیم نعم خستوست میکنند در کفارات یعنی علمهای که کفر و نوب و نیات اند و آن اعمال
اینست مکت کردن و مساجد بعد از گذاردن نماز با انتظار نماز و دیگر و سپاده رفتن براسه دریافت جماعتها
نماز و تازه و سیراب و کامل کردن وضو و رکوع و سینه در احوال و او فائده که کرده دشاق بود بر نفس وضو
کردن و آب شستن از جهت ضعف و برودت و مانند آن و هر که بکند این اعمال را از نذگانی کند به نیکی و میرود به نیکی و پاک گردد
از گناهان خود چنانچه در روزی که نائیده است از مادر و تسلیم کرد مراد پروردگار من این دعا را اللهم انی اسألك
فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین فاذا اردت بعدا ان تکفنی انک یک غیر مفتون و گفت پروردگار
تعالی در جات یعنی اعمال که سبب ترقی درجات شود این سبب است افتشای سلام و اطعام طعام نماز کردن
در شب در وقت بودن مردم در بنام و گفت ترمذی سوال کرد هم بخاری را ازین حدیث گفت صحیح است پس حضرت
سیکویدر شب که حضرت مصطفیٰ این واقعه را در یصباح آن شب عذبه را در میان دو خانه فرو گذاشت یعنی براسه
تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دست خود را بران نهاده در مواجب میگوید که اصل این نکتست از
افادات ابن تیمیه است و ابن قیم گفته است این فائده را اصل در غمیر کلام دسے نئے یا جم و ابن عربی نیز گفته که
این اصله نماز و انتهی والله اعلم و استین پیر این مبارک تا بنگاه سر دست مبارکش بود و در بعضی روایات

تا سرگشتان آمده و اگر زیاده بران آمد برید و سپیرا بران را دوست داشتی و گاهی حله حرام بود
و بعضی روایات آمده که آن را براسه جمعه و عید میتا داشته و ترمذی و داوودی از جابر بن سمره آورده که گفت
دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب متاب در حله حرام بود و من که نگاه میکردم گاهی بجا پایت و صلی الله
علیه و آله و سلم و گاهی بجا نبی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیکوتر و روشن و تابان تر بود و زمین از راه
و قول جابر که گفت نزد من از برای آنکه از برای خود و ذوق خود بیدار مبارک و صلی الله علیه و آله و سلم گفت الا
نزدیک کس و در نفس الامر چنین است و نیز ترمذی از جابر بن عازب آورده که گفت ندیدم هیچ کس که از آدمیان
بهتر و زیاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حله حرام چون در نجای بعضی از مردم را توهم داشتند که آن شده که مراد
از حله حله افراطی باشد و از حرام سرخ خالص تحقیق اهل حدیث رد آنرا کرده اند چنانکه مصنف گفت و حله عبارتست

از دو جامه و حرام آن خطوط سرخ است که در آن بود و مراد حرام آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منتهی عنه است
عبدالله بن عمرو بن العاص جامه سرخ از رنگ گل مصفر پوشیده بود گفت این حدیث که پوشیده از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم کراست آن فهم کرد چون بجای آمد و متورانه خست و بسوخت و دیگر روز چون بیامد فرمود جامه
سرخ را به کردی قصه را در وقت فرمود با کسوت بعضی از آن جامه سرخ را بعضی اهل خود را یعنی زنان را
فانما لباس للنساء فیه اگر چه پاک نیست در پوشیدن جامه سرخ هر زمان را و در صحیح آمده که دو جامه سرخ را بر کس دیدم
فرمودان هذا لباس الکفار فله تلبسها این پوشش کافرانست پس پوشش آنرا و سیر آمده مرده بگذشت و
برود و جامه سرخ بود و بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد آن حضرت سلام را بر او گفت رواه الترمذی

و ابو داؤد و ترمذی و ابوالفضل از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز یابید که در یمنین از روز و آنچه در بعضی احادیث واقع شده
 که دالست دارد و بر جوار لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی است و در کتب فقه درین باب اقوال مختلف آمده و صحیح
 در مذہب امام ابو حنیفہ آنست که مکروه است که اہل تبریزی و مکروه است نماز در آن و نیز اختلاف است اندران
 کہ اگر است و حرمت در مطلق رنگ سرخ است یا مخصوص است بپیکر معصوم شیخ قاسم حنفی رحمہ اللہ کہ از تبارخین علی
 مصر بود تحقیق کرده کہ مطلق رنگ سرخ هر گونہ کہ باشد ممنوع است و لهذا در بعضی احادیث معصوم عطف بر اسم آمده پس
 معلوم شد کہ این حکم مطلق احمر را شامل است و اللہ اعلم و جامع علم پوشیدہ یعنی علم دارد بیا و غیر آن اما گفتہ اند باید کہ
 دیبا و حریر زیاده بر چار انگشت نبود و کم است از آن میل است و جامع سیاه پوشیدہ چنانکہ دیبا بسبب خلط بچہ آمده است کہ
 دستار سیاه بر سر بارک دشت و در روز فرخ کہ نیز یمنین بود و بعضی گویند کہ درین روز از مغر کہ بر سر دشت
 دستار رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل جدید است و بالجملہ پوشیدن کسای سیاه و عمامہ سیاه از آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحت رسیده است و فی اکثر و مذہب لبس السواد و از امام محمد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ روایت
 کہ عمامہ سیاه بر سر داشتہ و لباس فاخر در برجائے بحال دشت روزی نزد او سے با ستھا آمد میراثی آنرا سے شد
 و سیاهی دستار را با سفیدی رو سے و نجات تحسین نمود بیان موع گشت و دیگر سے رحمۃ اللہ علیہ دستار سیاه
 پوشیدہ و نیز از نفاست لباس است مذکور کردہ کہ ملز زمان بسیار اند اگر خود را آراستہ نمازم ترسم کہ نظر بجائے
 بینگنند و در مردی بگاید طبع کنند و اللہ اعلم و یوستین کہ اطراف آن لبندس و دوختہ بودند و موزہ و نقلی ناموس کہ کسی
 خاص است از فعل ضخیمتر از فعل تعارف طاہرہ چرم چرم دوختہ انیمہ را پوشیدہ نرمی در شمال از بریدہ
 آورده کہ فرستاد نجاشی براسے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو موزہ سیاه سادہ بس پوشیدہ از لبس مذکور و روح کرد
 بران نقلین آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو دوال بود یکے میان رنگشت پائے و گشت متصل با و دیگر میان
 انگشت میان و انگشتی کہ متصل با و است و یکدوال دیگر بود بر پشت پا و مثال نعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 خواص و برکات بسیار دارد و بعضی از کار بخدمتین رسالہ جدا در بیان آن جمع کرده و گفتہ کہ بخار اشتن آن باعث
 وجود حریر و امان است از شر بے و عداوت و حسد مشرار و از شر شیطان مار و اگر زنے کہ دشوار شدہ باشد زائدین
 و سے آزار نگاہ را و آسان شود و سے این دشواری و بعضی از محبان را از علما و محدثین اشجار و قصائد بہت
 درج آن کذانی المواب اللہیہ و اکثری و درست کرده اما روایت مختلف است در بعضی احادیث آن کہ در دست دشت
 بود سے و در بعضی در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است ظاہر آنکہ گاہ سے در دست چپ و گاہ سے در دست
 راست بود پوشش آن محمد رسول اللہ برین ہیئت بود و فی منبر بود کہ هیچ آفریدہ باید کہ نقش اکثری من
 بر اکثری خود کند بآگر کہ فرق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم را پوشیدن و سے از بھیت
 رسیده و خاتم و سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نقرہ بود و نفس و سے نیز از نقرہ و در روایتی آمده کہ نفس و
 چشمی بود یعنی سنگی بود کہ در شبہ میانشد یا در آنست کہ سیاه بود کذا قالوا و آنکہ در حدیث زہری از انس آمده
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اندخت خاتم را و پوشیدہ و در روایتی یک روز پوشیدہ بعد از آن بیدخت
 آن درضا طلبا بود یا خاتم از مدید موزہ بفضہ کہ ساختہ بودند براسے و سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس میندخت آن را

ع

ابن

رسول

محمد

دینی کرد ازان و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خاتم را پس ختم میکرد بوسه و
 نمی پوشید بجمول است بر آنکه در اول آن چنین بود بعد ازان پوشید و ستر شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم بعد از بوسه دست ابو بکر صدیق بود و بعد از بوسه دست حسن بن علی و بعد از بوسه دست عثمان
 ذی النورین و در آخر عهد خلافت و سه از دست یعقوب که خادم و سه بود در سیر اریس افتاد و هر پنج بختند
 پیدا نشد و گفته اند که باعث این همه تفسیر و پریشانی و اختلاف است که در عهد عثمان و بعد از بوسه پیدا شد که شدن آن
 خاتم بود که در بوسه سه از اسرار اکی بود که سبب انتظام و التیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام و اد
 پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نمی آمده است و در برنج فرمود که ازان بوسه است نام می آید چه هشام
 را ازان می ساختند و در آن آهن مس بود که آن علیه و پوشش اهل ناست و پوشیدن خاتم زوایا آمده است
 کرده است و نیز بعضی علماء جائز و از بعضی صحابه مثل طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق
 اخبار و آنرا ضعیف آمده که در بوسه خیر و برکت است و ثانی فقر در روایت آمده که عقیق زرد و دافع طاعون است و
 پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن را بصحت رسیده چنانچه در خاتم باید و در بختیم خاتم مجرب
 کرده داشته دور که میگوید که عقیق و شمشیر ازان سنگی است بر قول اصح و نیز در بخت میگوید که مشبه حلقه است
 نیکین زیرا که تمام خاتم بر دست و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمیع علماء و بقتضای سنت و بعضی گفته اند که
 است مگر کسی را که در سکه و سلاطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا که اصل و استعمال نفس و زوایا
 حرمت و کراهت است پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود و هم از نجاست پوشیدن دو انگشتری و زیاده ازان کرد
 است و لیکن گرفتن خود این متعده کرده نیست اگر نجاست پوشیدن و نجاست کرده اند و آنکه فصل تنه
 و عین است یا در یار و اکثر احادیث بر آنست که در عین است و بعضی در یار نیز آمده و گفته اند که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم اول دین می پوشید و آخر در یار است دریافت و الله اعلم و تختم و غیره ذکر کرده است
 و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شسته سه دست و خاتم از بر سه یا دو دست لری و آن نقش خاتم و سه
 صلی الله علیه و آله وسلم محمد رسول الله بود و لیکن کتابت و سه به ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه مقاد است
 در خاتم تا بعد از ختم کتابت است و درست آید و مشهور آنست که اسم الله جل جلاله فوق بود و محوکت و رسول درین
 و بعضی از مشایخ گفته اند که تفریح باینه در هیچ حدیث نیافتم و تواند که عکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیل که از
 رواة بخاری است آنست که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله بظاهر مخالفت آنست
 که ثانی الحوایب فتدبر و منع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از نجاست
 شرف و امتیاز و علو مقام و سه بود تا دیگر در آن شرک یا نباشد و برین تقدیر بعد از بوسه نیز منع بود یا از نجاست
 خوف تبس بجام شریف و سه بود که نزد اکثر اکابر لازم می آید و برین تقدیر منع مخصوص زبان مبارک و سه بود
 و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زره پوشیده و خود و جو حسن و گاهی دوزره در یک سال پوشیده
 چنانچه در دوزره و احد و این از کمال شجاعت و کارزار است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود که بیشتر سلاح
 حاک از مردان آنها پوشند که و نه خود کار بیشتر دارند و از بنای معلوم شد که سلاح و شین و ربا شربت اسبابا بیلادی کردن

مناشی مقام توکل نیست بلکه دران زندگی و امثال امر الهی است در اتباع و التماس با سبب که خلق فرموده و حجت خسروانی
دشت که تشنگا فم است آنرا فرویز و میاد و خسته بود و در آنجا بیایا سکه کسر و انیه کفروت و بیابان که در حدیث واقع شده نیست
چنانچه گذشت اما طلیسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی که دران بخت یافته بود نیز در آنجا و ابی بکر
آمد طلیسان در در کرده اما در حدیث انس آمده که کان بکثر القتل یعنی طلیسان و ابی بکر پوشیدی بعضی حمل
بر اوقات ضرورت کرده اند تا که در لبس طلیسان یعنی پوشیدن سر بر زانو انداختن طرف آنرا بگفت که آنرا القنع و
القنع نیست گویند یعنی از مردم خلاصی کرده اند و آنرا کرده و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز است بیکر است
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصایا آنرا کرده اند و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است اگر کسی
آفتاب و مانند آن و میل مصنف یا بجناب است و مختار جمهور خلاص آنست و شیخ جلال الدین سیوطی در بیان سبب
نوشته می لبی اللسان عن ذم الطلیسان و در روی احادیث متضمن مع طلیسان و لبس آن ازان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی اصحاب آورده و گفته که یحیی در شعب الایمان از رسول ابن سعد آورده که گفت و صفت
کرد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلیسان فرمود این جامه است که ادا کرده نمیشود شکر او در حدیث
و دیگر آمده که پوشیدن سر یعنی طلیسان در روز فقه است و در شب زیب است و فرموده و اما در تار لبسته احرب الاقنع
لبسته الایمان و ترندی و غیره و از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار میکرد
القنع ثوب خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زیات است بواسطه پوشیدن سر که دران روز و غن می انداخت
و چرب می شد پس مراد باین جامه گویند طلیسان است که بر سر می نهاد و بعضی گفته اند که مراد بقناع اینجا خرقه است
که در وقت اذان بران سر می پوشند تحقیق که القنع بمعنی تطلس است یعنی طلیسان پوشیدن کذا فی فتح الباری
در حدیث انس آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکثر القناع و در روایتی آمده کان لایقار ق القناع
و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشک عیادت کند مرثین را و حاضر شود
جمعه را و چون بیرون آید از مسجد القنع کند سر خود را تا باز گردد و حکم بر شتر طاشین از مره بن کعب آورده که گفت
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که ذکر میکرد فتنه را و قریب می نمود وقوع آنرا تا گاه مردی بگرفت
مستقیم در ثوب فرمود این مرد دران روز بر راه است خواهد بود پس بایستاد من تا بینم آن مرد را که کیست تا گاه
دیدم که عثمان بن عفان است ظاهر اند کور فتنه قتل و من بود که اهل مصر بدان مفتون و مبتلا شدند و از امام حسین
ابن علی آوردند و اند که دیدند او را نماز میگذارد و حال آنکه مستقیم بود و در روایتی القنع از وی در غیر این حال نیز آمده و
بخاری در تاریخ خود آورده که طاووس یمنی را که از کربلا با عین است دیدند که القنع و دشت و میگفت گفتند
چه میگری گفت بر علم و علما و جاحظ گفته است که قناع از سیاه اکابر و رؤسا است و شاه صدق بر آن است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موصی که میر سید سیرا و از طلیسان گویند که ثوب
زیات است استی و از نجبا معلوم شد که قول ابن قیم گفته است نقس کرده شده است ازان حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم که پوشید طلیسان را و در هیچ یک از صحاب بر رضوان الله علیه باطل است و آنکه گفته که در صحیح مسلم آمده که ذکر کرد
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خال را و فرمود بیرون آید با و سبب گفت دینار یهود بهمان که برایشان طلیسان است

و این

واز آنکه که جماعت را دیده و فرموده که بر ایشان طلیسان باور گفت چه بلا مشایخ اند این قوم به یهود و نصیری
 صحیح از آنکه آمدن تشبیه بقوم فوهم و تفرقی آورد که لیس منان گشت پیغمبر ناجد ایش چنانچه در فتح السبیری
 گفته است که استدلال باین در وقت تمام است که طلیسان از شعار ایشان بود و آن دین از منزه مرتفع شده پس
 در عوم مباح داخل بود و قول انس تشبیه آن جماعه به یهود و نصیری آن بود که انس یهود را بسیار دیده بود و که نظر انس
 میکرد و غیر ایشان را مجتمع باین بنیت کم دیده پس تشبیه کرد با ایشان و از اینجا که است لبس طلیسان علی الاطلاق
 لازم نیاید دلیل روایت و نقل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که است انس آن را
 جهت رنگی این طلیسان بود که زرد بود چنانکه رسم یهود است و الله اعلم و در سحر حبه استین رنگ پوشید
 بجهت و میضیق انگیز که در حدیث آمده نیست چنانکه گذشت گاه از او رو پوشید و درازی رود شش گز
 بود و در عرض سه گز و یک و درازی از آن چهار گز بود و یک و در عرض دو گز و یک و در یک گز و یک است
 که از اندام گویند و این دو شهرت و نیز نیست و چهار انگشت بعد و حرف لا که الله چنانکه مشهور است **فصل**
 در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در معاشرت با ازواج طایرات میفرمود و حب الی من دیکم النساء
 والطیب جعلت قره عینی فی الصلوة و بعضه از مصنفان ثلاث راز یا ده میکنند و آن غلط است و چون تعلیم نیست
 از آن احوالات میکنند و همه سهوست و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در حصول صلوة تفصیل ذکر کردیم
 فلیقه کرد و دوست ترین چیز که بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از امور دنیا زمان بود و بر سهوست و دوست
 بسیاری از شبها مجموع حرما به رنگانه و اطواف کرد و در معاشرت قوت سی نفر از اقربا و برار است شده بود
 لاجرم مباح شد و سه راجعاً که خوابیدن بکلی خود و در آمدن و زیاده بر نه آنکه خواب بعد از حفظ نسل و دوام
 نوع انسانی نیل لذت و تفریح نعمت و حفظ صحت است چه جس و اختان منی مورث و مولد امراض شدید و عیب
 ضعف قره و اعضا و اندام و مجاری است و تفاخر و مبالغات بقوت باه و شهوت جماع و تهاجم بدان و تفتیش و تحقیق
 بضد آن امری مقرر و معروف است و عادت ستر است میان مردان و محبت نسا و نکاح بعد و از نکاح
 نوع انسانی و موجود در کل افراد این نعمت و تمانه دنیا و رسل اهل ترویج و تامل بود ملائیس و بیکه صلوات الله
 و سلامه علیهم آمین و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام باقی سوال شوق صحبت اجرام
 اسمعیل میگفت اما حاجت کمال شغف او بر سهوست و قلت صبر از سهوست و داوود و پیغمبر علیه السلام را ندو و نه زن بود
 و با وجود آن زن دیگر نکاح کرد تا نامه تمام شد و سلیمان علیه السلام اسی صد منگوه و هزار سر بود و یک شب صد
 زن طواف کرد و بخاری از انس آورده که حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله و سلم بلیث بر تمانه نسا
 خود در یک شب و آنها را زده تن بودند و در روایتی نه و بودیم بلکه حدیث میکردیم که داده شده است او را قوت
 سی نفر و از طوائف و نجما آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مردان اهل جنت و در روایت صحیح
 است که هر یک از اهل جنت را قوت صد مرد بود و راکل و شرب و جماع و کند انبیاء بود آن حضرت راحله الله علیه
 و آله و سلم هر تعداد از زمان که خواهد و در دنیا کمال فضل و شرف و اعیان را و دست از سائر رجال است و بکثرت و کثرت
 انسان حضرت راحله الله علیه و آله و سلم آن بود که احکام مدنی را که مردان را بدان راه بود باست نقل کنند

بوزیران حکومت بقیام حقوق حسن معاشرت و صبر و حجت ایشان با تحمل اعیان رسالت و اقامت مشاق عبادت
 نیز از فرمان آن بود و از آنچه نقل کرده شد تفصیل سلیمان علیه السلام بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لازم نیاید چه
 آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیاء اوصیاء الله علیهم السلام
 آن نهند راجع آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحان تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نبویس
 براسه اجابت دعا و صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته چند را مثل تسخیر ریاچ و جن پس مخصوص گردانیدند که غیر و بر ظاهر
 نبود و و صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته بود ملک و اینها از معجزات و صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم
 و آله و سلم غیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس خست یا گردان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نبی عبد بود که نبی
 بندگی بهتر از پادشاهی است پس موقوف و شستند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر جد نبوت و فقر و عبودیت و
 قربت سلیمان در سلطنت ملک و کثرت نسا و رفیق سر بر مهور و تسخیر جن از زمین قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت
 و قوت تصرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کائنات و قرب و غرت او در حضرت صمدیت بیش از آن بود و انجبت
 و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تمام بود ولیکن در ظاهر مخصوص سلیمان بود و صلی الله علیه و آله و سلم
 میکند رنمینه آنچه در حدیث صحیح آمده که غریبته از روی زمین در نماز بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و رسول
 و تفرقه افکن پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که میخواستم که او را بگیرم و بستون مسجد بنیزم که او دکان
 اطفالان مدینه بوسه بازی کند و لیکن از دعا که برادر خود سلیمان یاد آوردم و بگذاختم یعنی ما قوت تصرف در حق
 لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشتند اندک عاود درخواست و صلی الله علیه و آله و سلم را برورد و کار
 ترک آن کردم فانهم و بالله التوفیق و بعد آنکه نسائی مطهر در دست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت توبه بودند
 و در وقت یازده در وقت دیگر یازده بران و کول از وای حدیث بود و در جاهلیت بود و مطهر و منجوا نند و در وقت
 تزویج و صلی الله علیه و آله و سلم میت و پنج ساله بود و و صلی الله علیه و آله و سلم ساله و او را و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و آله و سلم همه از و صلی الله علیه و آله و سلم که از راهیه قطیع بود و وفات حدیثیکه بود و پیش از هجرت لبه سال بقول صحیح و و
 شصت و پنج ساله بود و صحبت و صلی الله علیه و آله و سلم میت و پنج سال دوم مؤذنت و بعد تزویج
 کرد و او را یک بعد از موت حدیثیکه پیش از عقد عا کشته و هجرت کرد و مدینه و چون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس شش
 و صلی الله علیه و آله و سلم خود را بعا کشته و باقی ماند در حیطه نسائی شریف و وفات یافت در سن اربع و خمسين از هجرت سوم عا کشته
 تزویج کرد و او را یک و و صلی الله علیه و آله و سلم ساله بود و وفات کرد در سنه ساگی و وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و و
 عا کشته شمرده ساله و وفات یافته سنه سبع و خمسين یا ثمان و خمسين بعد از آن که از عمر و صلی الله علیه و آله و سلم شصت و شش سال
 گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد و در سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم او را یک طلاق پس رجعت کرد و بی آسانی که آمد رجوع کنی بحفصه که و صلی الله علیه و آله و سلم و و صلی الله علیه و آله و سلم
 از رجعت و رجعت و مات سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین و صلی الله علیه و آله و سلم سنه و بعضی گفته اند که
 موت و صلی الله علیه و آله و سلم بود و پنج و نیم بنت خریمه و و در رجعت و صلی الله علیه و آله و سلم سنه و بعضی گفته اند که
 پیدا و نکاح و صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث بود و وفات در سنه اربع و شصت و و صلی الله علیه و آله و سلم و و صلی الله علیه و آله و سلم

که بران قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم تم القسمة فی مالک فلا تلحق فی مالک خداوند این قسمت و عدالت من است
 دچیز که مالک و قادر و بران یعنی محبت و نفقه پس ملامت کن و دیگر مراد چیز که مالک نیست مازای معنی محبت
 و محبت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بروی خلاف است بر دو قول یکی آنست که
 قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان را و بود و سه راسب قسم و این اختصاصی بود صلی الله علیه و آله
 و سلم و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابی حنیفه نسبت و با وجود این که
 رعایت و ملاحظه این یعنی کرم و گویا که واجب است چه تفضل و مروت بر اهل وفاق و کرم حکم واجب دارد و بعضی را خلاص
 داد و جمعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم طلاق سوؤه را پس بخت سید و سه نسبت خود را بعالیقه و طلاق نکرد و لیکن ایام گفته با چنین رسید
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوؤه را اعتدی گفت و طلاق کرد پس سه درخواست کرد که نسبت کند و نسبت
 خود را بعالیقه بخت سید و بهیاتی از عرو و آوره که رسول خدا طلاق کرد سوؤه و دیوار رفت و چون باز آمد سوؤه و این خانه
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجتی برادران نمانده است و لیکن میفرماید
 که در سائے تو محصور شوم پس مرا رجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سه و این حدیث مرسل است و
 ممکن است جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق جمعی بود و مجرد طلاق جمعی فرقت واقع نشود
 بلکه باقتضای عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود باقتضای عدت انتهی و ایلا کرد موقت
 بیکماه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد است که قربان کند امراته خود را مدت چهار ماه و حکم و سه آنست که تفرغ نکند
 و قربان نماید و او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه و لذین یولون من نسائهم تربص او بجهت اشهر الای حکم
 میکند و اگر بگذشتن از این مهل یا از سه که بران مترتب ساخته چنانچه گفت اگر قسربان کنم بنده من آزاد
 مثلاً و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد و واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابو حنیفه و محاب و سه و نه برب سفیان
 ثوری و بعضی علماء دیگر چنین است و نزد مالک و شافعی و حنبل و سحن واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه
 حبس و جبر کرده شود و او را بآنکه یا رجوع کند و کفارت می بین دهر یا طلاق دهر و نزد شافعی اگر طلاق بگذشتن چهار ماه
 بر و سه برب یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از نسائی خود یکماه و سه سیده بود پیای مبارک او رخ و در پند استخوان پس نشست و غرقه بسمت او
 و روز پست فرود آمد گفتند یا رسول الله سوگند یکماه خورده بودی و بعد از نسبت و نه روز بر آمدی فرمود او نسبت
 و نه روز برب شد ایلا درین حدیث یعنی حلفت است مطلقاً و در صحیح مسلم از جابر آمده است که در آمد و سه
 ابو بکر صدیق بر در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عادت و سه بود که تا اذن نمی طلبید و امر نمی شد نمی در آمد
 و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و یکجای پس بر آمدن اذن نشده پس اذن کرده شد ابو بکر را بعد از آن در آمد
 عمر و استیدان نمود و اذن کرده شد بر سه و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ساکت و چنین نشست و
 نساکر و سه جمع آمد و طلب نفقه میکنند پس گفت عمر و در دل خود و الله چیز که بگویم که بخدا تم آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم را پس گفت یا رسول الله اگر نسبت خارجی که نام زوجه عورت ازین نفقه طلبد بر خیزم و شتی در گردن و زخم

پس سجدید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت: همچنین این زنان گردن آمد و طلب میکند نفقہ را
پس برخاست ابو بکر و شسته در گردن آئینه زد و برخاست و شسته در گردن خنجر زد و گفت: آینه شامت طلبید از
رسول خدا چیرے که نزد و نیست گفتند لا والله نہ طلبیم بعد ازین از وے چیزے که نزد و نیست پستتر
گوشه گرفت آن حضرت از زنان یکجا بعد از آن نازل شد این آیت: یا ایها النبی قل لا اذواجکم ان کنتم
تؤمنون بالیومۃ الدنیا والآئیمۃ واحدیت اما ظننکم دو بعضی از فقہا کہ گفتہ اند ظنا شریک کرد علی ظنا بہرست و سہوے
واضح ظنا گفتن مرادست مردن خود را انت علی کلمہ ہے تو بر من مثل پشت مادر منی یعنی حرام و باین گفتن
طلاق باین واقع میشود و اگر قربان کند کفارت ظنا چنانکہ در قرآن مجید واقع شد است بدہ ذہن و عقین از فقہا
و محدثین از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظنا واقع نشدہ و در احادیث ذکر آن ورود نیافتہ و سیرت
وے بایشان بہترین سیر تھا بود و میفرمود خیر کم خیر کم لایہ بہترین شمس کہے است کہ بہتر سیرت و عافیت
او باہل و عیال او و انانہ خیر کم لایہ و من بہترین شمس امام مر اہل خود را رواہ المستدرعی و الدارمی و رواہ
ابن ماجہ عن ابن عباس و لفظ ترمذی در روایتیہ اینست کہ کامل ترین مومنان در ایمان نہیکوترین
ایشان اند وے خلق و نرم ترین ایشان باہل خود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خستہ ان انصار
بسوے عائشہ بنحو اند تا با وے ملاعبہ کنند و چون التماس اے کرد وے بچکانہ کہ در آن پنج محمد وے بنو وے
موافقت فرمود وے و متابعت نمود وے و چون از کوزہ آب خود وے آن کوزہ را برگزینے و لب ہر جامے لب عائشہ
نہاد وے و آب خود وے و چون استخوانے برداشتے و گوشت ازان بردان نمود وے آن استخوان را
از وے بست وے و از موضع دہن وے گوشت تناول کرد وے و بر وے یکمہ دودہ نسران خواند وے و گاہ مبارک
بر کنار وے نہاد وے و نسر آن خواند وے اگر چہ جالفن بود وے و گاہ در جیف بستر نمود وے تا از اربند و
وہ بالاسے انار با وے معاقتہ کرد وے و بشیرہ بہاثر بشیرہ وے رسانید وے و در ایام روزه و ہر روز
و ادے و لاکمال لطف و عافیت کم از کم و ملاق وے با اہل بیت آن بود کہ وے را بیٹے عائشہ را تمکین و ادے
از بازی کردن بجنب چنانچہ عادت و ختران ست کہ از لہاے جامہ لعبتھا سازد و چنان بازی کنند و ہر دو ش
مبارک وے یکمہ زدہ در جنبہ و رقص ایشان نگاہ کرد وے عادت حبشہ است کہ بہ نیز اسے خسرو بازی میکند
و گفتہ اند کہ این بازی ایشان از وادی ساز جنگ ست با اعداے دین و باین قصد از جملہ عبادات مبادی
آن گردد مثل تیر اندازی و شہزہ بازی مبارزان و یکبار وے روز عید این جامعہ در صحن مسجد شہر لعین
این عملے کردند پس میگوید عائشہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر در حجرہ من پائید و ہر شہر ہر
ہر داسے خود را منظر کم بازی ایشان و نہاد و وے خود را میان گوش و دوش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
و سلم پسترا بستادہ ماند و برگشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تامن بگشتم گفت عائشہ اندازہ کنید
و خیال کنید کہ دختر کہ رسالی کہ بر ویں بود و دیں بازی بچگونہ بایستد و باز نباید از دیدن آن حال مرابرا
قیاس کنید و این حدیث و لالت دارد و باحت مثل این لعب و تجرید و دیں دخترک صغیر السن بجانب آن
در ایام فرج و کسر و در مثل روز عید و مانند آن و در سفر دوبار با وے مسالفت کرد و پائے یعنی آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عائشہؓ یا یکہ یکہ بدویدند کہ تا کلام کیے ان ایشان غالب آید و بیشتر و در پنجہ غازیان پسپان
 مسابقت دیدان کنند مرہ و آلے عائشہ سبقت کرد و در حرت ثانیہ عائشہ تبار شد یعنی خرب و گوشت داشت
 حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سبقت گرفت پس فرمود ہذا پاک یعنی بن سبقت من ہل آن سبقت من
 کہ تو وقتے بر من گرفتی و یکبار از در حجرہ بیرون می آمدند در دنگاہ ہر دو یکبار در آمدند ہر کیے آن دیگرے را دیکر
 نابرون شد نزد چون غم سفر کردے میان ایشان قرعہ زدے ہر کرا قرعہ ہستادے وے را بر دے و چون
 بجوع فرمودے دیگران را فضا نکردے و گاہ بودے کہ در حضرت مجموع بر کیے از ایشان دست نہادے
 و ملاعبت کردے و ہر روز چون نماز عصر گذاردے بر مجموع حجرات بگشتے و احوال ایشان تفقد کردے و چون
 شب شدے در حجرہ آنکہ نوبت وے بودے بیتیوت منہ بودے و میان ہشت زن قسم کردے در آن وقت
 کہ ازواج مطہرہ نہ بود عائشہؓ حصہ ام حبیبہؓ سودہ ام سلمہ صفیہؓ میمونہ زینب بنت جحشؓ جویریہ رضی اللہ تعالیٰ
 عنہن زیرا کہ سودہ کہ نہی بود نوبت خود را بعاائشہ بخشیدہ بود پس عائشہؓ را دو شب بود و دیگران را یک شب
 و آنچه در صحیح مسلم واقع شدہ کہ عطا میگوید کہ آن زنے کہ آن را قسم نمیکرد صفیہ بود غلط صریح است از عطا و سبب
 این وہم آنست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزے بر صفیہؓ ختم گرفت صفیہ مضطرب عائشہؓ گفت ایسج
 قولی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشہؓ گفت ارے
 پس عائشہؓ یاد و بر جان پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہتست در روزیکہ نوبت صفیہ بود و فرمود و درو
 کہ امر و نوبت تو نیست عائشہؓ گفت ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و حکایت باز گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم از صفیہ راضی شد و اینحال در یک روز و در یک نوبت بود لا غیر ازین جہت بعضے از رواۃ وہم کردہ
 کہ زنے کہ او را قسم نمیکرد صفیہ بود و حدیث کان تقسم لثمان صحیح است بدانکہ در مشکوٰۃ از بخاری و مسلم و عطا
 سے آرد کہ گفت حاضر شدیم بابا ابن عباس جب ازہ میمونہ برفت پس گفت این زوجہ رسول خداست صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم چون بردار پیش او را بخندید و حرکت نہ ہید او را و فرمی کنید آن و گفت بود نزد رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ زن کہ قسم میکرد از انها براسے ہشت زن قسم نمیکرد براسے کیے گفت عطا با چنین رسید
 کہ آنکہ قسم نمیکرد براسے وے صفیہ بود و بودے آخر سائے وے در موت و زین گفت کہ غیر عطا برانکہ کہ آن زن کہ
 قسم نمیکرد سودہ بود و این قول صحیح ترست زیرا کہ وے بخشیدہ بود و روز خود را براسے عائشہؓ وقتیکہ خواست
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ طلاق دہا و او را گفت نگاہ دار و از من نوبت خود را بہ عائشہؓ بخشیدم
 بامید آنکہ شاید کہ در ہشت در زمرہ نسائے تو باشم خطابی گفت کہ این سخن از عطا وہم است و غلط دروے از
 ابن جریج است کہ راوی این حدیث است و قاضی عیاض گفتہ کہ شاید کہ روایت عطا صحیح باشد زیرا کہ
 چون نازل شد قول حق تعالیٰ ہرچہ من تشاء منہن و تو وے الیک من تشاء یعنی ہر آن از خود ہر کرا میخواستی
 از زنان و بخوان بخود ہر کرا خواہی از ایشان اختیار بہت تست و این آیت است متمسک
 جماعے کہ گویند قسم ہر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واجب نبود پس برانکہ حضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم سودہ و جویریہ و صفیہ و میمونہ را بخود بخشید و ام سلمہ و زینب و حفصہ را و وفات

یافت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنکه ایو اگر دو بخواند هم را اگر نصفه را که او را بکار کرد و براند و قسم نکرد
برای روزه و خبر داد و عطا از آن خسران را و الله اعلم و عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون از
اول شب مواقعت کرد که غسل کرد و روزه و بخت و گناه و وضو کرد و بخت و غسل در آخر شب کرد و
و حدیثی که از عائشه مروی است که در میان آن شب و لایس با ربا بود که خواب میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و پس بیکه رآب را غلط است از بعضی رواة از جهت ثبوت غسل یا وضو احتمال دارد و در نیستی که مراد
بمساس آب غسل باشد و الله اعلم و گاه بود که بر مجموع طواف کرد و در آخر شب غسل کرد و
گاه در عقب هر مواقعت غسل کرد و چون از سفر باز آمد شب هنگام دعا و نیامد این حکم را در باب
مباشرت نسا آورد زیرا که این نیز ملاحظه حال ایشان بود منتی شوند و یکایک برایشان نیاید و جز این را بگفته
بزرگ فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر فراش بیند جامه خواب
پوشید که گاه بر طبع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین مجرد و آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سیر بر سر نیز بود
چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سیر و در مسجد و سیوطی در جمع ابواب آورده که در
مرض موت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سر رفته نشست و آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بوسه و صیت کرد و مواهب آورد و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر سر ریخته بود و فرشته در زیر خود نشست و اثر کرده بود ریمان سیر و در پهلوی مبارک و سه و نه
و از پوست بود و شوره لبنت و زخم خرمال بعضی قبیه این حکم سابقا گفته است و از برای شب پلاسی داشت
از بوسه که بران خفید و از آن در شب و دو تو میکروند یک شب آنرا چهار تو کرد و نماز مستبر باشد از آن نبی
فرمود گفت بحال اول دوته سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و نبی بجز بر فراش نرفتید و لحاف بر خود نپوشید
و فرمود که جبرئیل بر من نیامد و لحاف هیچ زنی بجز نه لحاف عائشه و بالش و از او کم بود و در میان آن لبنت خرا
این نیز سابقا گفته است فصل در سواری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر سوار شد
و گاه بر شتر و گاه بر استر و گاه بر دراز گوش و آن چند تا بود که غیره که مقوس ایو اگر کرده بود و بعضی که فرود می افتاد
فرستاده گفته اند که این هر دو نام یک ذات است و غیر این دو نیز بود و گاه بر سوار بر سینه بزمین چنانکه در باب
جائز گذشت و گاه بر سوار بر دام و انیس و هر چند کند و حرون بود و تحت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شلسیل روان شده و غالباً تنها سوار شده و بعضی احوال بر شتر که رار و رعیت ساخته و گاه سوار
بر شتر خویش کس دیگر را سوار کرد و چنانچه سوار بر یک شتر بود و گاه بعضی از اصحاب مؤمنین را بر عقب
خویش سوار کرد و بیشتر که بابت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار بر شتر بود و سوار بر اسب و در این
عرب کم بود یک بغله بمید از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام این بغله
طلح و آن مفید بود و یک بغله دیگر بود و نام او قضا فروه بن عمرو آن را فرستاده و یک و دیگر ابن مسعود
صاحب الیه فرستاده دیگر از دوته انجمنی آمده و دیگر که از پیش نجاشی و بعضی گفته اند که سوار بر بغله
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود و این سخن بعد از آنکه در حدیث آمده که در حقیقه انقیاد آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ در آمدہ و کتابت اور پاپا کہ کردہ اہداسے او دورست کہ قبل و اللہ اعلم و چون استر
 در ارض عرب کم بود صحابہ گفتند نایز دراز گوش بر اسب اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود اما لیقل ذلک الذین لا یعلمون
 یعنی این را نادانان کنند کہ جنس را بغیر جنس نبھانند و این امر نامناسب را از کتاب مستند **فصل حضرت**
 نبوی را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یک گلہ کو سفید بود بعد و صد و دوست داشتے کہ بر صد زیادہ شود چون بران
 را بدستے بدل آن را کو سفیدے دج کروے و شتران از نروادہ نشیر بسیار بود و عدد و اسامی آن در کتب
 سیر مسطورست و حال استر و دراز گوش معلوم شد و اما اسپان چند از آنچہ در کتب مسطورست کی نام و سے
 سبکست و سبک و لغت ریختن آبست و سوس سبک بمعنی کثیر الحجے آمدہ گو یا میرزد و میر و مثل آب
 و این اول اسپست کہ در کتاب آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدہ و بدہ اوقیہ آنرا خریدہ و بود و اگر تحمل یفتہ
 سفید چہ و سفید یا و کیت بود و این اسپ گفتہ او ہم دوم مرتبہ ماخوذ از رجز کہ نوے از بخور شمر
 بست خوش آیندہ تشبیہ کردہ شد باین اسم از بہت حسن صہیل و خوبی آواز و سے و سفید بود و سوم غراب
 بظاہر معبہ تشبیہ کردہ شد باین اسم از بہت کبر و عمن و سے و گفتہ اند از بہت قوت و صلابت حافروے
 اہل کردہ آن را فروہ بن عمرو و جنای چہارم کیت بجای معلوم اہل کردہ آن را بعبید بن ابی البراء ماخوذست از بحاث
 تشبیہ کردہ شد باین اسم از بہت عمن و سے و کبر و سے گو یا سے پوشید زمین را بد م خود کہ دراز بود و چہا پنجم
 بلخاف پوشید پنجم لہذا از لہ بمعنی القصاق و اتصال اعضاء و او یکدیگر مفرق و ملصق و ہر سہم چہدہ
 و خوش اندام بود اہل کردہ بخود آن را متقوس ششم و در سرخ خوش رنگ گل اندام بود و ہم داری حضرت صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرستادہ و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن را بامیر المؤمنین عمر خشیدہ و و سے در راہ
 خدا کیے را بران سوار کردہ بعد از ان دید کہ آن را از ان میفر و شد خو است کہ باز خرد آن حضرت صلے اللہ
 علیہ وآلہ وسلم اورا از خریدن منع کرتا و بعد و بصدقہ لازم نیا چنانکہ در باب صدقات گذشت مہتمم سوار حساب
 بمعنی شش فوس سماج حسن الحجے اسپ فقر بود و خریدہ بود آن را از اعرابی بدہ شتر ہشتم سوار اسپ سفید بود
 از تجار بن خریدہ و بیان دواب و اسلحہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اسامی آنہا کہ در غایت مناسب
 و لطافت اند بتفصیل در کتب سیر مذکورست و ہر چہ پیر از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نامے بود مناسب
 از ان میان بہن نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاہرہ دارد بر آنچہ گفتہ شد و کنیزکان و علما ان داشتے از ان
 جملہ آزاد کردگان زیادہ از ارقا بود سے و شتر مولی و عتقا از عبید بود سے از امارا در مواہب لایبہ
 از ابن جوزی نقل کردہ کہ گفت موالی آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہل و سہ بود و اما
 یازدہ و میفرمود ایما امر اعلیٰ امر اسما ہر مردے کہ آزاد کند مردے مسلمان را کان کفاکہ من الابرار باشد
 این آزاد کردن سبب آزاد شدن او ان شش و باز شدن از گردان بخیرے کل عضو منہ عضو اسنہ جنہ
 وادہ میشود ہر عضوے از ان آزاد کردہ شدہ عضوے را آزاد کند و ایما امر اسما ہر مسلم عقی امر اتین مسکینین
 و ہر مرد مسلمان کہ آزاد کند دوزن مسلمان را کانتا باشد آن دوزن آزاد کردہ شدہ کفاکہ من الابرار بخیری
 کل عضوین منہا عضو اسنہ جزا دادہ شود ہر دو عضو از ان دوزن عضوے را از ان مرد و این حدیث صحیح است

و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است از آزاد کردن کنیز و آنکه عتق یک بنده نظیر عتق دو کنیز است چنانچه
 در ذیل حکم یک مرد دارد در شهادت و فصلی در بیع و تشریحی که حضرت نبی صلی الله علیه و آله
 و سلم کرده ابا عبد الله و جی حیدر بن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فخر حق
 محفوظ است مگر در سه صورت و آنرا خریدن بسیار بود و با اجازت دادن و با اجازت شدن و استیجار بی چیز
 با جاره گرفتن زیاد و ت بود از ای کار با جاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را با جاره و او بر اس
 گوشت خراشیدن و در حدیث آمده است که پنج پنبه بر منیت که گوشت خراشیده و آن از حق سبحانه تعالی
 تعلیم تربیت و اصلاح امت است زیرا که ریاست دینی جوانی است و نیز آمده است که اصحاب غم اهل تواضع
 و سبکدستی باشند و اصحاب اهل تکبر و غیلا و کبار دیگر خود را با تجارت داد و بخندید تا براس و تجارت کنند
 در صبح حاکم است که دو بار خود را با تجارت داد و بخندید در دو سفر هر توبه بیک شتر و شتر گشت کرد و اسکان و کسان را
 وکیل خود ساخته و خود کالت ایشان قبول کرد و اما توکیل زیاد و از توکل بود و بدیه کسان فرستاد و اسکان
 بدیه قبول کرد و عوض داد و عادت شریف بود که مکافات بدیه و احسان کرد و بدیه و دمنیت کسان نه داد و
 و بخشید و بخشید قبول کرد و سلمه بن الاکوع را در بعض غزوات کنیز که خبر و س نصیب شده بود و س را گفت
 این را بمن بخش بهایی نو بهیاله فرمود بخش این کنیز را بمن پس بخشید آن کنیز که را بوسه آنرا بستند و چنین
 اسیر را از اسارای که آن کنیز که فدا داد و خلاص کرد و از اسر و قرض بر من و غیر من کرد و س استعاره کرد و
 و گاه بقتل و گاه به بنی چیز و خرید و ضمان شده از حق تعالی ضمانت خاص در حق کسی که فلان عمل کند
 چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین کیمیه و ما بین جلیه ضمانت که باخته هر که ضامن و شهادت و مرانجا بد اشتن چیز
 که میان دو کله است یعنی زبان که از خوردن و گفتن حرام آن را نگاه دارد و هر که ضامن شود چیز را که میان
 دو پای است یعنی فرج را از وطی حرام نگاه دارد و ضامن شوم مرا و را بهشت و مثل این ضمان و رینت بسیار
 واقع شده و گاه ضمان شده ضمان عام از براسه دیون هر که وفات کند و وفات کند از مردن خود را و شفاعت
 کرد و کسان و کسان بوسه شفاعت کرد و دزد و یکبار براسه مغیث شفاعت کرد و بن و س بریزه و قبول کرد
 بریزه شفاعت و س را و از و س ترجید و بر و س عقاب نکرد و قصه بریزه آنست که و س کنیز که عائشه بود
 و عائشه و س را اعتاق کرد و حکم امت چون معتق کرد آنست که و س اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
 بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک و س براید نزد امام ابو حنیفه مطلق است خواه شوهر و س
 حرم بود یا عید و نزد امام شافعی اگر عید بود و کما تقر فی الفقه و مغیث شوهر و س بود و چون بریزه آزاد شد شوهر است
 که در تحت و س باشد و مغیث و عشق و س و والد حمیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 شفاعت کرد مغیث را نزد بریزه تا او را قبول کند و در نکاح و س باشد بریزه شفاعت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم قبول نکرد و فرج کرد و نکاح او را و چون مصلحت دید بریزه این بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و س را تکلیف نکرد و از و س ترجید و سوگند بسیار خوردی بخدا و تعالی و آنچه ثابت است در احادیث صحیح
 زیاد و بر شهادت موضوع است و باری تعالی در سه موضع امر کرد و غیر براسه صلی الله علیه و آله و سلم بگوید که خوردن اول

قال الله تعالى + وليستبنونك احق بوقل ابي وربى انك حق + دوم قال الله تعالى + وقال الذين كفروا لا تأتينا
 الساعة قل بلى وربى لآئنيكم + سوم قال الله تعالى + زعم الذين كفروا ان لن يعثوا قل بلى وربى لتعثن
 لتبنون بما علمتم وذلک علی الله يسير ودين سه آيت امر است قرآن حضرت رضى الله عليه وآله وسلم كه سوگند
 بخور ديو پرور و گار قتالى و بنا كيد بگويد كه دين اسلام حق است و قيامت آندنى است و حق سبحانه و خدا پرور است
 آدميان را و بنر اے اعمال شان داد و ما كه مقصود مصنف از ذكر اينكه آن حضرت رضى الله عليه وآله وسلم سوگند
 بسيار ميخورد و ما سويت بسوگند خوردن اشارت است بآنكه سوگند خوردن بخداى رب الغرث در انچه حق است
 منع نيت چنانكه وصيت بعض مشايخ عظام است از ارباب طريقت قدس الله اسرارهم مطالبان را كه
 سوگند بخدا نخورند و ليكن پوشيده نماند كه مقصود ايشان منع است از ان بوجه كه مسقط تعظيم اسم الهى
 و حشمت و كرامت بود چنانكه در محاورات و معاملات معنوا و عموم ناس است و قسم بحقيقت دين اسلام و بنا كيد شر ائمه
 و احكام در مقام موعظت و ارشاد چنانكه در كلام نبوت و قرآن مجيد واقع است نه از اين قبيل است آن وضع
 ديگر است و اين مقام ديگر كمالا حقيقه و گاه در بين استثنا كردن و ادب استثنا در بنجاء انشاء الله تعالى گفتن
 است و اين استثنا مانع است از ان تفقا و ميم و لزوم حث بر تقدير عدم وقوع امرى كه بران ميم ياد كرده و
 همچنين در مواعيد و عقود و گاه سوگند را كفارت دادى و آن كار را كر دى و ميم در مود من سوگند بچيزى
 نخورم و غير آن چيز را نيكوترينم الا انچه نيكوتر است آن را بخم و سوگند را كفارت بهيم و فراح كردى اما در بنج
 غير حق نكته چنانچه شخصه از حضرت رضى الله عليه وآله وسلم شترى التماس كرد فرمود تو شترى چيز بهيم
 گفت يا رسول الله شترى بچيزى كه من مى آيد مرا شترى در كار است فرمود آيا پنج شترى هست كه بچيز شترى نباشد و شتر
 آن را ترايد و چنانچه پيبره زنى به حضرت رضى الله عليه وآله وسلم آمد و درخواست دعا كرد كه الله تعالى او را
 بهشت درآرد گفت پنج پيبره زنى بهشت نه در آيد پس آن زن عكبين شد و گفت چه شديده زان را كه بهشت
 نه در آيد و بگيرى رفت فرمود باو بگوئيد كه حق تعالى ميگويد انا انشانا هن انشاء فجعنا هن البكار اعسرا بائرا
 حق سبحانه از زمان را بكر و جوان سازد و در بهشت درآرد باین معنى درست است كه پيروزان در بهشت نه در آيد
 و توريه كردى و لغت پوشيدن است و در سخن پوشيدن غرض و بضر قلب و اظهار خطا آن و در توريه
 غير حق نكته چنانچه اگر غم جلئى كردى خبر راه يابى ديگر پيبره زنى و ابها و مراعى و منازل آن و از اين باب است
 آنچه روايت كرده اند كه چون آنحضرت رضى الله عليه وآله وسلم غريبت فرج مكر كه در خيمه بجان خيبر زد تا لعل اين سبر
 شائع نشود و شرفايش نگرود و دشمن خبردار شده در مقام تهيه اسباب محاربه نياد و امثال اين توريه ها در سنده و
 جهاد بيار كردى و مشورت كردى و مشورت دادى و بيمار پيبره زنى و جنازه را حاضر شدى و دعوت را اجابت
 كردى و با زبان بيوه و مسكينان و ضعيفان براى قضاء حاجت ايشان همراهدى و كار ايشان را كفايت كردى
 و از شتر مرغ شنيدى و ايشان را بعلما دادى و خلعت بخشيدى و رويت كه آن حضرت رضى الله عليه
 وآله وسلم منع ذات شترى خود را بليت خوش آمدنى زير كه آن علامت صرف ايمان و دين خالص ناشى از
 محرمه است و بعد از محض است از آنكه هر چه منع و بى گفتند و ايقاب است خواست گفت قطره است از بحر

پس عطاسے دے ایشان را قبول حق بود و اما هر غیر از ملوک و امارا و اهل دنیا و زور و مبتدان صریح است لاجرم
 زور و احتیالی وجوه المداحین التراب بیند از بدور و سے می گویند گمان روغ و خاک را فضل در بعض
 اخلاق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ویدین پیاسے ساقبت فرموده چنانچه
 در حدیث عائشہ گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در یک مروسے بود ریاضت نام سخت قوی و علم
 کشتی را چون او کے بنید است و مردم از بلاد و مصارعت و سے آمند و ہمسے را بر زمین سے انداخت
 و ہر کس اور بر زمین زور و سے در رہے از را ہمسے کہ بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد
 آن حضرت اور دعوت اسلام کرد و گفت یا رکازہ جز از خدا نمانے ترسی و دعوت را قبول کنی گاہ گفت یا نعمہ
 ہج شامے بر صدق دعوی خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زخم ایمان سے آری بخدا
 در قبول خدا گفت نعم فرمود پس مثنوی شورباے مصارعت پس مصارعت در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم اور گرفت و بر زمین زور کا نہ ازین حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار و دیگر بر زمین زور کا نہ با ہر حسین کرد پس
 گفت رکازہ و اعتدال شامک عجیب رواہ الحاکم فی المستدرک و ابوداؤد و المستدرک و نیز آورده اند کہ نزد
 بود کہ اورا ابوالاسد جمعی میگفتند بنایت زور مند و قوت ناک تا آنکہ آورده اند کہ بر پوست گاو سے استاد و
 جامہ از هر طرف آن پوست را از زیر پیاسے و سے میکشیدند و سے از جاسے خود نمی جنبید و پایش سے لغزید
 آپست یار و پارہ میشد روز سے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور دعوت کرد با سلام گفت اگر با من
 مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مصارعت با و سے در آمد و بر زمین زور و لیکن
 و سے ایمان نیاورد و فی الحقیقت طول کدانی المواہب و نقل خود را بہت مبارک خود پارہ زور و در جامہ خود بہت
 خورد و دوش و دلو خا خورش بہت مبارک خویش رقعہ زور و گو سفند را بہت مبارک خود و شنیدہ و جامہ
 خویش از چمال جانور پاک کردہ لفظ حدیث نیست و کان یغلی ثوبہ و غلی و لفت کاوش و تفتیش پیش و مثال
 اوست از جامہ و گفته اند کہ ہرگز در جامہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش نیفتادہ و اندیکرہ و از بدن
 شریف و سے ہر کہ بر جامہ نہ نشسته نقلہ فی المواہب عن بعض العلما و از امام خراسانی نقل کردہ اند کہ گفت کہ ہرگز
 بر جامہ و بدن شریف نمیزبیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گس نہ نشسته و شپہ نگزیدہ و لیکن لازم نقلی و جو چیزے نمودی
 انی الجملہ نقل یا بغض یا مانند آن و جواب دادہ اند ازین اشکال بآنکہ شاید کہ نقلی از غیرے باشد کہ جبیدہ با ش
 ثوب و سے از جاسے دیگر نہ آنکہ از بدن شریفش حادث شدہ و اللہ اعلم و اہل خانہ را نفس خویش خدمت
 کردہ و در بنائے مسجد اعمال و کار گران موافقت نمود و سے خشت کہ خود یا اصحاب ریختہ بود و موضع مسین و
 معلوم است در مدینہ مطہرہ کہ براسے بنائے مسجد شریف در انجا خشت ریختہ بودند بر داشتہ و گاہ چنان گرسندہ سے
 کہ از گوشہ کی سنگ بر شکم مبارک بستے چہ از بستن امعا و حکم شدن و بر ہم چسبیدن آن تو سے حاصل شود کہ حرکت
 جان میسر گردد و بضعیافت رفتے و کسان را نزد خویش بضعیافت آورد و سے و جامت کرد و سے وامت را بان فرمود
 و ثابت شدہ کہ جامت میان سہ مبارک کردہ و گاہ بر پشت پیاسے و گاہ بر خد عین و گاہ بر کابل اخذ عین
 و درست برد و جانب گردن و کابل عبارتست از مقدم ظہر یعنی میان دو شانہ و دایہ کرد و سے

و دیگران را وقت ضرورت داغ کرده چنانچه ذکر آن بایده و خوشی سخن داغ نکردی و رقیب بیا ران کرده
اما طلب رقیب براسه خوشی سخن نکردی و بیمار ران را با جتا فرمودی و مبالغه اگر کرده اما استعمال ادویه مرکبه که
در تریا دین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن متعارف نموده بلکه تعدادی بمفردات کرده و نادار
چیزی بآن اضافه نکردی تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطباست ابوخرامه
گفت یا رسول الله ارایت رقی نسرت قهر او دوازند او بی با خبر ده مارا که این افسونها که میکنم و این دارو ها که میخورم
بایر دمن قدر الله شایا آید و میکند و باز میگردد انداز تقدیر الهی چپینرے راقفال ہی من قدر الله پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این افسونها و دارو ها بنیز از تقدیر الهی است یعنی و سے تقدیر کرده است که این دارو باین دارو
و این مرض باین افسون منفع گردد و اگر تقدیر باین رفته است منفع میگرد و الا خیر و از تخمه و بسیار خوردن
منع فرمودی و میگفت مالم آدوی دعا و شر من بلطه بزکرو آدوی هیچ ظرفی را بر ترا دشکم خرد بحسب ابن آدم
نقیات بس است آدوی زادر از چند لقمه معدود و ضعیف نفس صلیه که بر پا دارند استخوان پشت او را براسه نماز و حرکات
ضروری فاینان لا بد فاعلا پس اگر بجای است آدوی که بر خورد و بسیار خورد و قلت طعامه و قلت شربا و قلت
لفسه پس باید که شکم خود را سه حصه کند یک حصه براسه طعام و حصه دیگر براسه آب و دیگر براسه نفس و دم زدن
یعنی اگر زیاده برین کند ضرر دارد. فصل در علاج و امراض - بمانکه مرض دو نوع است قلبی و بدنی مرض
قلبی عبارتست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بقلب که حکم مسموم قاطع و امراض مسکله
وارد و دل را از صحت که ثبات و استقامت است مع الله برآرد و بعد از غلبه و دوام از الحیات تحقیق که عبارت
از معرفت و ذوق ذکر است کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص است بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم و اینست بتجلیل آن مکران جانب و سه و آنچه آورده از درگاه عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات
از ایمان دین و مشربیت معالجه قلوب و اصلاح بواطن است از امراض و مفاصد معنوی و آما اصلاح بدن و طب آن
که از جانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده از باب تکمیل و تقیم و تنج و تطفیل است چه ضروری بسیرت
و حضرت و از ائمه سلف ضرر امراض قلبیه که دائم و باقی است و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
خوبست که درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده نیز بیان کند و علاج امراض حضرت
بنویسے صلی الله علیه و آله و سلم بر سه نوع کرده یکی بادویه طبیبی که عبارتست از اجزای جهادی و نباتی
و حیوانی دوم بادویه الهی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سوم بادویه مرکب ازین دو قسم اما علاج بادویه
طبیعی از براسه مرضی که عبارتست از حرارت غریبه که منبث میشود از قلب بسوسه اعضا و مضارست بافت
که صادرست از قوا سه بنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج سب را میفرمود الهی من فیج جهنم فابره
بالا رتیب از پرانگندگی گرمی و درخست یعنی نشانی و نمونه از دست پس سر و کند آن را استعمال
آب چه سر و نشاند و کشند تا گرمی است و در حدیث دیگر آمده اذ احمل علی طیرش علی الاربار و لث لیل
بین السحر چون تب زده شود و یک از شاپس باید که ریخته شود بر آب سر در آن شب وقت سحر و جای دیگر
آمده در سند امام احمد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ احمل علی طیر من ماء فافرق علی راسه فاعطس بود

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون پیکر مطلبید شکسته را از آب پس بر غلت آزار پس خود غسل میکرد
 و در جامع ترمذی ثابت است، اذ اصابت احدکم الحمی فانما لحي وقعة من الشاة فليطهها بما اراد البارد ويستقبل
 بهر اجار یا غلیظ قبل جویه المار به التجر قبل طایع الشمس و لیعل بسم الله اللهم انتعت عبدک و صدق رسولک و تمسک فیہ
 ثلاث غمسات ثلثة ایام فان برأ والا فاسافان لم یبرأ فی خمس فیسف فان لم یبرأ فی سبع فانما لا یستکف و تجاوز التسع باذن الله
 و یوید چون برسد یکے انشاء را آب و تسبیح گریه از آنش پس باید که بکشد و را آب سرد و باید که استقبال کند
 و پیش آید جوے روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از برآمدن آفتاب که
 وقت سردی است و باید که بگوید بسم الله خداوند اشفا و بنده خود را و راست گوگردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج
 کما و فرموده است و غوطه زدن در آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر بکشد و تسبیح مفارقت کرد و بها و الا غوطه زدن در
 وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در رخ روز بهتر شود تا هفت روز این عمل نکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر از
 نوز نیکیزد و باذن خدا و چون درین علاج اطباء طبعی را استبعاد رے رے میدهند چه معلوم است که بعضی از
 اقسام آب را استعمال آب سرد و مضرست قطعاً مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را اتفاق است که این
 خطاب خاص است بابل حجاز که بلا و آن گرم است همچون خطاب حتی لا تقبلوا القبلة ولا تستحبوا و لا یکن شرفوا و
 غیره اگر در وقت شستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص است بابل مدینه و مسجد که در آن هست است و قبل از نشان
 جنوبی است و چون اکثر حیات که ایشان را عارض شد رے از نوع حمی بومی بود رے که از شدت حرارت
 آفتاب و اقبال آن بود مانند استعمال دوائے گرم یا حرکت نشدند و غضب یا بیداری و نحو ما علاج آن باب سرد
 فرموده و شرا و اعتقاد چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق
 تنج و تطیل بود در استقصا و تقسیم انواع آن کوشید و هم بآن نوع که غالب الوقوع در آن دیا و بود اقتضای فرمود
 و الله اعلم و فصل در علاج استطلاق بطن استطلاق بطن را چون از کثرت آوده بود رے علاج بقویست
 اطلاق کرد رے چنانچه در صحیحین است ان رجلا اتى النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان اخي یشتکی بطنه و استطلق بطنه
 فقال اسقه عسلان فذهب ثم رجع فقال قد رقیته فلم یغن عن شیا و فی لفظ فلم یزده الا استطلاقا ثم رجع او ثلثا مائل و لک
 یقول له اسقه عسلان فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله و کذب بطن اخیک و فی صحیح مسلم ان اخي عسرب بطنه
 اسقه فذهب و عسلان معده مر رے حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت برادر من شکم روان است
 علاج آن التماس دارم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا شامان او را عسل آن مرد برفت و باز آمد و گفت
 یا شامان من او را عسل هیچ فائده نکرد و یکله زیاده شد روان شدن شکم دوبار شد این و آنچه یاسه یا شامک
 راوی است و هر بار امر یا شامیدن عسل میکرد و در بار سوم یا چهارم فرمود رے گفت است خدا رے تعالی یعنی که
 عمل را خفاست و امراض ساخته قبول خود فیه شفا فلما سن یا رے گفت است در آنکه وحی کرده بمن که علاج
 استطلاق بطن رے را شامیدن عمل است و گفته اند که انیمین بهتر است زیرا که آیت دلالت ندارد بر آن که
 عمل خفاست هر مرض است و دروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا کنند
 زیرا که کذب هم شکم رے گفت گوش تو یعنی خطا کرد و در نیافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنی

از زبان دم والفضایب و بعضی فساد و فساد و فساد و دیگر عام است و ناشی است از فساد و اطلاق طاعون
 بر آنها بطریق مجاز است بعلت عموم مرض و کثرت موت که در ان فی الموالهیب اللدیه و نیز میگوید که دلیل بر آنکه طاعون بخار
 و است آنست که طاعون دریا مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را و در حادثی نسبت آن باین مکان نسبت
 واقع نشده و حال آنکه نسبت و با بوسه و وقوع یافته و بعضی تفسیر کرده اند طاعون را طبع کثیر و لیکن پوشیده نماند
 که مراد اینجا طاعون درگ عام است که آن را با خواص و بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت
 بنوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود الطاعون رجزا رسل علی طائفة من نبی اسرائیل طاعون عذاب است که فرستاده
 شده است بر گروهی از نبی اسرائیل و آن گروهی است که امر کرده شده بود و عند دخول باب تبیخ را و خافت
 کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان دو ساعت بمیت و چهار هزار کس و علی بن ابی طالب و
 مخصوص بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعضی اعم و دیگر نیز فرستاده شده و از آنست که یارض فلا تملوا علیه پس چون شنوید شما
 طاعون و و بار در زمین و شهر و دریا سید آن زمین او را و واقع یارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها پس از آنکه چون
 واقع شود در جائی و شما را بخا بکشید بیرون نیاید از آنجا از جهت گشتن از آن بلا بخاری و مسلم و موطا و ابو داود
 از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین علیه السلام بشتاب شام و در راه شنید که در شام و بانے واقع شده
 پس طلبید و او گفت بخوان بر اسم من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانے
 واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن
 مناسب نبود و بعضی گفتند با تو اصحاب رسول آمدند و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد و بانیکو نباشد پس از آن با انصار
 مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخاند ایشان
 نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که جوع و بیماری و و اقدام بر و باد است نیست عمر بن قول ایشان تسرار واد
 درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگیرم قدر خدا عباد الرحمن بن عوف حاضر بود و چون آمد گفت نزد من
 بوسه چیده اسے ابا عبیده از قدر خدا میگیرم قدر خدا عباد الرحمن بن عوف حاضر بود و چون آمد گفت نزد من
 علی است درین باب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اذ انتم بم یارض فلا تقدروا علیه الحدیث پس چه گفت عمر
 مر خدا را و برگشت و در حدیث دیگر ثابت است الطاعون شهادة لكل مسلم طاعون سبب شهادت است مر هر
 مسلمان را پس اگر طاعون در جائی پیدا کرد و دو کی صبر کند بر آن و راضی گردد بقتل اهل آن اگر بهر دشمن
 بهر دو در حدیث دیگر آمده الطاعون و خرابی و فخر طعن غیر نافذ را گویند و این امر است که بهر غیر شارع نتوان دانست
 و مثل را دریافت آن راه نیست و لهذا اطباء آن را ذکر کرده اند و اینی اطباء گفته اند که آن شهر یا ورست یا فرست
 است چنین و چنان در واقع اثر جان و فخر طعن جن است که محسوس میگردد و دلیل بر نینست که گاهی پیدا میگردد
 در بلاد که صح است هوای او و اطیب است مایه و سوزناگر سبب فساد هوا بود و بایستی که هرگز از روی
 زمین قطع نمیشد چه در هیچ زمان بعضی بلاد فساد و خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها جمیع است از دیگران
 و نیز اگر جهت فساد هوا بود و تمام بدن را در گرفتند و دو شخص بود بموضع از بدن و باجمه حدوث آن در حرکت
 ضابطه و قیاس در نیاید و اگر جهت فساد هوا بود و آن ضابطه و قیاس بود و سوزناگر و اقل و اینهاست ازین

امارات است برکت بغداد و وجود و از شاد و هوا و انحصار و سه در آن نه دلائل طلیح بر آن وصل و دلیل خبر بمصداق
 است اگر کسب روایت بصحت رسد بعد از رحلت آن احتیاج بر دلیل نباشد و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت
 دیگر الطاعون دعوت نبی و جود طاعون و حق قوسه بدعای غیب را و است که دعا کرد تا حق تعالی عذاب را بر ایشان
 نفرستد عموماً یا خصوصاً و این حدیث متانی نیست آن را که حدوث آن بقصد هوا بود و یا لطف جن کمالاً نیست و درین
 حدیث که نبی خود و از آردن در شهر که در و و یا باشد و از بیرون رفتن از آنجا اشارت است به تخریر و بر نیز تمام از و یا
 نیز که در آن در محل و با تفرض است مر بلا و القای نفس است در تنگه و این مخالفت شریعت است و متانی
 عقل و در حدیث دیگر ثابت شده آن من القوت التفت بدستیکه پیدا میگردد از قوت تفت یعنی قوت سبب
 تفت و القای نفس در تنگه است و قوت مارات مرض و مقارنت و باست پس درین نهی تمام امر است بخبر و
 حمیت و نهی است از تفرض اسباب تفت و اما نهی از خروج از محله که و یا داده باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی
 حل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا و رضایان و معنی دوم آنکه اطباء میگویند واجب است بر هر
 حرام که از و یا احتراز کند تعلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیه از بدن بتدبیر لطیف و در مواهب این کلام را نقل کرده
 و بجای لفظ لطیف محقق آورده و این مناسب تر است بتمام و از زیاضت و حجام پرست که با فضیلت رده
 که در قریب بدن کامن است یعنی پوشیده منبت نگر دو و حجب باشد که سکون و آسایش و آرام را اختیار کند
 و از بیجان اخلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از ارض و با وسفر با رض دیگر غالباً بجرکت سخت ممکن شود و ضرر
 آن ظاهر است و این وجه ظاهر است که نهی از خروج از جای که در و و یا باشد مقصود از آن علاج علت و است
 و درست آمدن در آن در فصل علاج طاعون و و یا که مصنف گفته و چنانکه علاج جسمانی بدنی مفهوم شد علاج
 روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضایان و اتم کلام النبوة و اجمله و اکمله و بطنی از
 غالباً در نهی از خروج حکمتهاست و دیگر نیز ذکر کرده اند که طاعون و و یا در غالب احوال عام میباشد و بپدری
 که واقع شود شامل مرعاه اهل آن را پس چون واقع شد ظاهر است که سبب آن در نفوس تمامه اهل آن بلده است
 یافته و مداخلت نموده است پس فرار و بیرون آمدن از آن بیفایده بود و چه وجه و مقصد و علت چون یقین شد و اتفاق
 از آن غیر متوقع احتراز و فرار عیب باشد و لائق بحال عاقل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بفرج و منتهی متوار و در توفیق
 شوند آنکه عاجز بود بر مرض مذکور یا بغیر آن ضائع و خراب گردد و بجهت نقد کس که تعبد و تفقه حال و سه کند درجات
 و بعد از امارات و نیز اگر خروج مشروع بود و مردم با اعتماد و مشروعیت و بر آمدن یا که و میالانند به امتداده
 بپایه پاک و بپایه اندیشه برآمدند و موجب کسر قلوب خضعاف و بیدلی ایشان گشت و همین حکمت است در ورود
 و عید بر فرار از رجعت یعنی که گریختن از مرکز جنگ کفار که باعث کسر قلب آنکه ثابت مانده اند و داخل رعب
 بر آنها گردد و دیگر آنکه بیرون آئیده و گریخته خدا گفت اگر من آنجا بودم و مقیم ماندم و مبتلا شده بودم
 و آنکه بیرون نیامده و گریخته بودم که اگر بیرون آمدم سلامت ماندم ازین بلا پس هر دو روایت اعتباری
 که از آن منع کرده اند و نیز بطریق تحقیق گریختن از بلا و وسوسه و هر چه واقع شد نبی است البته واقع شود و هر کس را
 اجل معین است قوله تعالی و ایها الذین آمنوا لکم الموت الا انکم اگر شایع این گریختن را سبب میساخت و باین اذن میکرد

میکند چنانکه می ازان کرد بر صبر و رضا چاره نبود و با الله التوفیق کذا فی الواهب اللدنیه فصل در استسقا
 بدان که استسقا مرض مادی است که سبب و سبب مادی غریبه است بار و نه تخیل میشود و اعضا را پس بلند می شود و مجرای
 بر اعضا یا همه اعضا ظاهر یا مواضع خالی که در وسع تدبیر غذا و اختلاط است و آن فضا
 جفت است و استسقا بر سه نوع است زرقی و طبعی و زرقی استسقا است که سبب زردی و
 مایه بمرامع مذکوره و مجتمع میشود در بطین افضل مایه رودیه و تسمیه و سبب زرقی از جهت تشبیه بطین صاحب اکوت
 بشک بر آب و لهذا احساس کرده می شود و خفصه آب نزد حرکت و انتقال جای بجای دیگر و طبعی استسقا
 است که بر آنگاه می شود و سبب آب یا خون یا مایه بطنیه بجزله اعضا و محتبس میگردد و در خلال لحم پس بالامی آید
 لحم و بلند میگردد و وجه تسمیه طبعی بحسب از و یاد لحم صاحب اوست بحسب ظاهر خلط فوی که در وسع
 از و یاد است بحسب حقیقت و طبعی استسقا است که بر آنگاه می شود و سبب مایه رودیه و تسمیه و سبب زرقی از جهت تشبیه
 و محقق میگردد و در آن و قطع میگردد و در وسع بطین بماده رغیبه باشد از رطوبت و وجه تسمیه او بطبعی بحسب تشبیه
 بطین لطل و لهذا شنیده می شود و زرقی مثل آواز طبل حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم علاج آن

بابان و ابوال شتر میفرمود و در صحیحین آمده که رطبی از قبیله عکلی و عسریه مدینه آمدند و هوا می دیند ایشان را
 مخالفت آمد پس مستقی شدند پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجنوب
 الدینه فطعت بطوننا و ارتشت اعضا و نادرستیکه مانا ساگر یا فقیم هوا می دیند را و بجا ساخت ما را
 و کلان شد و آسید شکمهای ما و مضطرب و سست شد اعضا ما و ارتشت بشین و بین هر دو آمده فرمود و جزیم

الی ابل الصدقه فشرتم من ابوالها و البانها اگر بیرون آید و بر وید بسو شتران صدقه و زکوة پس بیا شامید
 از بول و شیر که نافع کند شمارا و در اینجا اختلاف است نزد امام ابی یوسف حلال است شرب بول یا بول که از جهت
 مداوی نه غیر مداوی و این قصه دلیل است بر آن و نزد امام محمد حلال است مطلقاً زیرا که شفا در حرام نبود و چنانکه
 احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد در آن شفا ثابت شد که حلال است و امام ابو حنیفه گوید
 که حرام است مطلقاً چه براسه مداوی و چه براسه غیر مداوی بقوله صلی الله علیه و آله و سلم استسقا و ابل بول

و اذن لشرب آن و قصه عروشین مخصوص با ایشان است و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند فقه و انفسا و انفسا
 صحواً و الی الرعا و قتادهم و استنوا الابل و احابوا الله و رسول الله و رسول الله پس عمل کردند آن جماعه بفرموده حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چسبیدنندگان آن شتران را و کشتن ایشان را
 و بر نزد شتران را و حمار بر کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فی اثارهم فاختاروا قطع ایدیم و از لحم و سمل و هینهم و القا هم فی الشمس حتی ماتوا پس بفرستاد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد بریدن دستها و پاییه ایشان و بر آوردن چشمهای
 ایشان بیل گرم یا بخار و انداختن ایشان را در آفتاب تا جان و دانه و گفته اند که ایشان نیز بچرانندگان شتران همچنین
 کرده بودند بقصاص آن ایشان نیز بچنین کرد و بعضی گفته اند که این پیش از نزول حد و بود و بعد از نزول
 آن نمی کرد از مسئله و محققان اطباء را اتفاق است که لبن لقاح بکسر لام جمع لفتح ناقه شیر و

قریب العذہ بنجام و بول جمال بکستر جم جم شتر نازاد و غیره است درین مرض در شش جو جز سبب گوید که
 لبن لقاخ اعزایه که سبب و شش و قیصوم را خصوصاً و فیکه استعمال کنند ازادر عوض غذا و آب نافع است درین
 جدا و تحقیق افتاد و جماعه ازین بیماریان در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان وحت یافتند از ان و همچنین ابوال
 ابل و مغز اعزایه انتی و گشتند که در لبن لقاخ جلا و تمکین و اوزار است و تطبیق و تقطیع شده است
 خصوصاً وقتیکه اکثر رعی و شش و قیصوم و با بونج و اقحوان و از خسر باشد و غیر آن ازاد و
 که نافع است در شش خاص خصوصاً وقتیکه استعمال کرده شود بجزارت و سکه که بر دهن آید از استان و بول فضل
 بهمان حسرات که بیرون می آید از دهن و نیز اگر این بول زیاد نیکند لموت لبن را و قطع میکند فضول را
 و زیاد میکند طلاق لبن را فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود
 و در روز احد چون روئے مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجروح شد
 بجست آنکه اسب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بغزی و در گوسه بقیاد لبس میخ خود در رخساره مبارک
 جلید و مضبوط شد حتی که صحابی بزدان خود آن میخ را بر آورد و چندی در آن صحابی از پنج برآمد فاطمه رضی اللہ عنہا
 خون را می شست و امیر المومنین علی آب سیرت و خون منقطع گشت فاطمه با اشارت
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جرح
 نهاد و در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بروی بود و دندان بلا و بیشتر حصیر از بروی بود خاکستر بروی را
 قوت تمام است در سبتن خون فی القاموس البر و سبت معروف و در حاشیه کتاب از مذهب نوشته
 البر و سبت در فصل در فوائد غسل و محم و داغ کردن و سبت برمود که شفا در
 چیز است شربت زرع و بریدن تخم و داغ کردن با تش سحمت که بوسه جانت کنند و
 لفظ حدیث شریف تخم و شرط بر وزن ضرب زدن بشرطی یعنی بیشتر بر موضع جانت تا سیر و ن آید
 از و خون و صفت تغییر کرد از آن بریدن تخم اما من امت خود را نمی سبکنم از داغ کردن با تش لبس
 گفته اند که نهی تنبیه است چه مشهور است که و سبب ماوه در و میکند و نمی کرد تا احتیاط نکنند تا شش و استعمال آن
 و اگر کنند و امید شفا از جناب حق دارند جاز است و بعضی گفته اند نهی از داغ در موضع خطره و تر و در
 علما میگویند اینجذبت اشارت است بمعالجہ جمیع امراض مادے چه امراض مادی یا دومی است یا جنود
 یا ملعی یا سوداوی اگر و موی است علاج آن با خسران خون است و اگر آن سه قسم دیگر است علاج
 آن با سهال است پس بعسل تنبیه کرد بر سهالات و تخم بر فصد و جانت اشارت کرد با آنکه بریدن تخم
 اینجا شامل فصد و جانت هر دو است و تنبیه است بر آنکه اخسراج دم کند مطلقاً چنانچه ذکر عسل بر مطلق سبب
 است تا هر دو اشارت شود بمعالجہ جمیع امراض و در آنچه بسیار از احادیث بر فضیلت جانت مقابل فصد را
 نموده و تنبیه کرد بر داغ کردن با تش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و در زمانه و آخر الدوار که زیر است
 میشود بوسه خطا یا غی و تخم میگرداده و س و چون ابو طیب که علام جامع بود و او را جانت کرد اجابت و بر
 دو صاع طعام فسر موده از اینجا معلوم شد که عمل جانت مشروع و محال است چه اعطای اجرت بر عمل برادر

جائز باشد مساوات یعنی خواهان و سوائے را گفت تا از حشر راجع است که بر وی نهاده بود و دنیا آنچه در عرب رسم است
 که از چهار غلامان خراب و غلیظه معین بنهند و قرار دهند تا بقدر بایشان پدید آید و بدیند و باقی صرفت بیعت
 خود کنند چنانکه گشتند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
 از عمل و سوائے که از خواهان و سوائے که در خواست کرد و سوائے که در خواست کرد و سوائے که در خواست کرد و سوائے که در خواست کرد
 چنانکه کرد و او را یک پیشا بران چنانکه خواست است یعنی براسه امراض و موی چنانچه مصنف گفت و مفید بود
 در شب اسرا بر پنج گروه از ملائکه گذارند تا از کفشتند یا محمد مرا شک بالجماعه امر کن است خود را بجماعت روایت
 کرد این حدیث را از ابن مسعود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفتند از حدیث حسن و سبب
 فضیلت جماعت آنست که جماعت خون را از فروجی جدا استخراج میکنند و مجموع اطباء فاضل اند با کمال و بلا و گرم
 جماعت افضل است از قصد چرخن ایشان رفیق است و بخت و بر سطح بدن می آید و جماعت بیرون می آید
 نه بقصد و قصد عائق بدن را نافع است و به بلاد بار و در مناسب و در صحیحین است کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم بجمع ثلثا و احدى صلی الله علیه و آله و سلم بجمع ثلثا و احدى صلی الله علیه و آله و سلم بجمع ثلثا و احدى
 علیه و آله و سلم جماعت یعنی در سه موضع یک جماعت میان دو شانه و دو جماعت بر دو رگ که بر دو جانب
 گردن اند و در جماع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داود و ترمذی این لفظ آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم جماعت میکرد در اندامین و کاهل و فی الصحیحین انداجم و هو محرم فی راسه بصداع کان به
 و در حدیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جماعت کرد در حالت احرام و در سر خود از جهت
 صداع که در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صداع که در یک جانب سر بود و در نفع
 جماعت براسه در سر حدیث آمده و اسباب صداع ارتفاع آنجه یا ضلالت حاره یا بارده است بجانب داغ اگر منفذ
 نیافت که از آن بدرد و دو حادث گرد و صداع پس اگر داخل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را درگیر بود
 آزادار البیضه گویند بجهت تشبیه سر بپینه سلاح که آنرا بیضه خوانند و گاهی بجهت بعضی حرکات
 نیز حادث گرد و مثل جماع و استقراغ و سر و کشت کلام و گاهی از اعراض نفسانیه مثل هم و حرم و حرم
 نیز حادث گرد و گاهی بجهت حدوث ضرر در راس یا ورم داغ یا بر داشتن یا بر گران که نیکند سر را یا گرم
 کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالباً نفع جماعت در بعضی از این اقسام خواهد بود و آنرا پنج خبری
 است اول و آورده اند که شکایت نمیکرد و پنج کی در دوسر را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه
 بفرمود جماعت و تو آنکه مخصوص بان بلاد بود و آنکه علم و در حسن ابن ماجه مردی است که جبیر میل آمد و فرمود
 جماعت اندامین و کاهل و اطباء گفته اند که جماعت بر اندامین نافع است از امراض راس و وجه و از زمین
 و عینین و دندان و بینی و در حسن ابن داود و دست از اجتماع فی رگه من و فی کان به جماعت کرد در سرین مبارک
 از جهت و فی که در آن داشت و و فی نفع و او و سکون شانه گرفته شدن بدن است از سقوط یا ضرب که وقتی که نفع
 و سر فصل در بیان داغ کردن چنانچه داغ کردن دو دست نمیدانست و است را
 نمی میکرد و از آن اما در وقت ضرورت داغ فرموده کردن یکبار بطیبه را فرستاد تا ابی ابن کعب را رگ پرید

وداغ کرد و چون سجد بن معاذ خشم خور و بر اکل از داغ فرمود و مردم را در دیگر داغ منبرمود اکل کے است
وسط داغ غالب است فصد وے و اورا عرق حیات نام است در دست و در ہر عضو سے از وے شعبہ است
و درخند سے بناسات و ورید اکل و در پشت باہر و اسجد بن زرارہ را داغ منبرمود از مرض شوکہ و شوکہ کہ
ست قوی کہ بر روی پیشانی شود و در قاموس ہی حمرة القمل و الجسد و جابر را داغ کرد و از اکل
این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم کہ نہی کروا است را از داغ کردن پس میان این نہی
و فصل تعارض و تناقض بود جواب آنست کہ احادیث داغ بر چہار نوع است بعضی دال است بر فعل آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داغ را بعضی احباب و بعضی دال است بر عدم محبت آن و بعضی دال است بر نیت و
میج ترک آن و بعضی مثل است بر نہی ازان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع میکند
و اما ثانی مدح مرتکبان ردال است بر فضیلت و اولویت ترک و اما نہی ازان محمول است بر آنکہ بر سبیل ختمیاری
بود تہ باعث ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکہ ہر چند مرض بود لیکن احتیاج بان نبود و بلحاظ
دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فصل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جہت بر مرض روا بود پس
میان احادیث تعارضی نبود بآنکہ داغ کردن از علایجات طبیہ است کہ استعمال کرد وے شود آن را در خلط
باغی کہ منخمس و منقطع نمیشود مادہ او مگر بدان و احادیث و خبر در باب کی ختمعت آمدہ بعضی دال بر جواز
چنانکہ بعضی از صحابہ عظام را بدان منبرمودہ و مصنف آن را ذکر کردہ و از انہی نیز آمدہ کہ گفت داغ کرد و را طلوع
در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در موطا از ابن عمر آوردہ کہ وے داغ کردہ از لقوہ و رقیہ کردہ
از عقر ب و بعضی دال بر نہی ازان و مسلم از عمران بن حصین آوردہ کہ گفت ہی شنیدم من سلام ملائکہ را چون
داغ کردم ازان محبوب شد پس توبہ کردم ازان و رجوع کرد آن حالت کہ داشتم و تردیدی و ابوداؤد ہم از
عمران بن حصین آوردہ کہ گفت نہی میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داغ کردن پس ثانی ہم
و داغ کردیم پس نیافتم فلاح و نجات و گفتہ اند کہ فرمودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داغ نزد خدا و
جرات و قطع عضو بود و بر و نعت در اینجا متیقن و نہی بہت آنکہ در وے الم شدید و خطر عظیم است و مانند زبان
و امثال ایشان شائع شدہ کہ آخرالدوار لکے پس نہی ازان محمول بر کراہت و ترک اولی و افضل باشد و نیز
مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم سے پیدا ہستند و بدان جہت ہم میگردند و غایت اعتماد و اتکال بران
داشتند و میگفتند کہ اگر آن را گفتہ عضو فاسد کرد و و ہلاک و موت انجامد پس نہی کرد ازان تا در و طہ
خفی در نہانند و از دائرہ توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلالہ بیرون نیایند و همچنین است حال در سایر ادویہ
و علایجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستند بدان دانند و آن را موثر بنظر اندازند و بہت بلا شبہ و مانند
در حدیث میج آن جاء کہ افسون بخوانند و داغ کنند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شدہ و نہی گفتہ اند
کہ داغ کردن از اسباب و ہمیہ است کہ مباشرت آن قاذب است در توکل بخلات معالجہ پادویہ دیگر کہ ظنی
است و اگر اینجا نیز ظن غالب بر حاصل شود جہت حسن و در فتح الساری میگوید در بیچ حدیثی صحیح نیافتم
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود را داغ کردہ باشد و بعضی توہم کردہ اند کہ وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

علیه وآله وسلم داغ کرد بر جزائے که اور از و راحه رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و صحیح آنست که فاطمه
 خیر پاره را سوخت و بر جراحت نماده این نه داخل داغ تعارض است که ازان نمی آمده چنانکه گذشت و باطل
 بخارا آنست که داغ کردن و سوختن عضو مکرر است که است تحریری مکرر و غالب بن بقول طبیب حاذق و دانشمند
فصل در علاج عرق النساء بصرعین و بفتح ذون نام رگست که نمده میشود از مفصل درک
 و فتمی میشود و تا آخر مقدم درای پاشند و سابقاً معلوم شد که همان یک رگست که در دست اکمل نام دارد
 در ران نسا ولیکن اینجا عرق النساء گویند باضافه عرق بسوسه و در اینجا عرق الاکمل نیامده بلکه اکمل
 گویند به اضافه و گویند که تسمیه این رگ بنسب اجبت آنست که الم و سسایان ماسوی می آرد و شخص اہم
 بوسه مشغول میدارد و الا آن عرق النساء نام و بجهت است که درین رگ پیدا میشود و ابتدا میکند غالباً از ورک
 و فرود می آید تا رگ که و گاهی تا پاشند و گاهی تا انگشتان پای و دراز میگردد و بطول زبان و کثرت اوده و
 پنج مودی است بصرع انش گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآله وسلم فرمود و عرق النساء الیہ شاة اعرابیت
 مذاب ثم یخبر تلتہ اجزاء ثم یشر بعلی الودی فی کل یوم جزء دولے این در و نمده گویند اعرابی است که گزشتہ
 سه حصه ساخته و آشامیده شود هر روز یک حصه ازان برآشتا چون این مرض از اوده غلیظ از جراحت میشود یا بواسطه
 و تخلج است بافتضاج و لیکن یعنی به بخت کردن ماده و نرم ساختن آن تا بخت و نرم شده بریزد و تحلیل رفته بدرد
 و در نمده گویند این دو خاصیت موجود که الفضاخ و اخراج است بان علاج فرمود و در مواب میگردد یکم این علاج
 مخصوص است برب و اهل عجاز و هر که مجاور ایشان است و انفع ملاجیات است نسبت با ایشان و گویند اعرابی
 تحفه فرمود زیرا که احد الطیف است و خاصیت مراضی که همه شیع و قیوم و نباتات لطیف است در و سه حاصل
 یعنی گویند اعرابی چون این نباتات را میبرد که گرم اند و لطیف و خاصیت آن در جمیع اجزای و سه خصوصاً
 در الیه که نرم و لطیف است حاصل است لا بد نافع تر و سودمند تر است **فصل در علاج خشکی مزاج**
 خشکی مزاج را که ازان تغییر بر پس طبیعت نیز کرده اند معالج ببلین فرمود و از براسه بلین سنا را چستار
 در و از اسما بنت عیس بر سید بمانکت شمشین قانت بالشیرم قال حار جاز ثم قانت شمشین استقال
 لکان شمس یشتقی من الموت کان السنا یعنی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآله وسلم از اسما سید اسهال طبع میبرد
 و شمس دار و سه را گویند که اسهال طبع کند و شکم را نکند بشیرم یعنی شین و سکون با و شکم را و آن گیاه است معروف
 جاز که پوست جاز را بخار میدارند فرمود بغایت گرم است در درجه رابع و اطباء منع کرده اند از استعمال و سه از جهت
 طر و فراط اسهال و سه حار جاز را و لجم و فم و این لفظ حار جاز از باب اتباع است که لفظی مهمل را بعد
 لفظ موصوع که مناسب باشند بیا رند و براسه مبالذہ گویند مثل حسن بسین و دیگر بار اسما گفت بسنا و
 دم فرمود اگر چیزی بود که مرگ را شفا داد و سه سنا بود و سه سنا بفتح سین مهمل است مجازی است
 افضل و سه کی است و سه دوا شریف است که اصلا در و سه بیم ضرر و فاکه نیست و قریب است
 ندال و حار است در درجه اوسه اسهال میکند صفرا و سودا و بلغم را و تقویت میکند جرم طبع و از خاصیت های اوست
 از و سه سوداوی و بر فرمود و بلکم با سنا و اسنوت فان فیها شفاء من کل و الا لاسم لازم گیرد یا استعمال سنا

و سنوت بفتح سین و ضم نون در آخر تاسه فوقانیه زیر که درین دو شفا هست این مرد در گذشت و در تفسیر سنوت هست
قول است اول غسل است دوم ربه است بضم را و تشدید پاء مفتوحه در سه روعن که از کلام روعن بسیر و ن
سه اگر نه میخیزد بر روعن بضم عین و تشدید کاف مفتوحه و آخر روعن خردتر از قریب موم دانسته است و اندر زیره اما زیره
نیست چهارم زیره کرمانی است پنجم را زیانج است و ساسه مشهور است نافع در فتح سدد و التهاب معده و غیر ذلک
و گفته اند که صحرائے اوحار یا بس است در درجه ثالثه دبستانی در ثانیه ششم شربت حار یا بس در درجه ثانیه و الفضل
و یحیی است نافع پنجم خرمایه ششم غسل است که درین ظروف روعن میباشد و این معنی اقرب است زیرا که ساسه
کو فته آمیخته بسنوت که غسل است بخوبی بر روعن برائے اسهال و حمل و اقوی باشد و در حدیثیه دیگر آمده خیر
ما تداویم به السعوط و اللد و الدو و الحجامه و المشی بفتح میم و کسر نین و تشدید یاء تخمینیه معطوفه و آنکه است که از اونی
در دماغ بچکاند ولد و دوائے را گویند که از جانب دین در خلق ریزند و نشسته دار و سینه مهمل نقل این جن بیست
درین فصل بحجت همین لفظ است که باسهال مناسبت دارد و فصل در خارش بدن سبب کد بخار است
زیر که مذکور است آنکه یا بس است فمنا صفره معترقه فخالط دم است و طب از خالطت بطن باح بدم و حدوث
آن غالباً از کثرت اکل طعامهای باح حریت و خلط و قابل حاره و علاج آن در کتب طب مذکور است مصنف در اینجا
علاج خارش که از غلبه قمل یعنی سبب پیدا شود بیان کرد و گفت و خارش غلبه قمل را با حایچه پوشیدن یا پیران پوشیدن
فرموده در صحیح آمده که انس بن مالک گفت عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام را خارش بدن پیدا آمد
و از آن مشقت میدیدند ایشان را زخمت فرمود که پیران ابریشمین پوشند و در بعض روایات صحیح مسلم آمده
که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت قمل پس ایشان زخمت
داد در پوشیدن پیران های ابریشمین و بدین حدیث دو امر متعلق است یکی فقی و دیگری طبعی اما فقی حرمت
حریر بر نوگوار است که از لفظ زخمت مفهوم شده یا آن از احادیث دیگر مفهوم و مقرر است و مستفاد ازین حدیث
این است که آنکه ذکر کرد بقول خود الا برائے حاجت یا مصلحت راجع و این مذہب شافعی است و نزد اکثر کاتبان نیست
و در های میگویی لا باس است بلبس حریر و دیبا در حرب عندیها و روایت کردی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
زخمت کرد در لبس حریر و دیبا در حرب زیرا که دیبا خالص داغ تر است و مخنی سلاح را و همیب تر است و چرم
عد و نزد امام ابو حنیفه مکره است از جهت اطلاق نبی و ضرورت منافع است بخوبی اتمی و اما از طبی اونی
لبس حریر از اراض یا بسه سوداوی زیرا که حریر از ادویه حیوانی است و از خواص آن تقویت قلب و تقویت روح و
رفع غلبه سودا و امراضی است که از آن پیدا می آید و آن گرم و تر است و بعضی گویند معتدل و در آن اصلاح چیز
از مین و خشونت نیست لاجرم از کد و جرب و امثال آن نافع بود و بسبب ماست قمل و در آن جاسه میزد
و در موی گفته که ابریشم حار مضر است و پوشیدن آن منع میکند قمل او در شرح و س آورده که ابو علی بن سینا از مین را
درا و و قیامیه آورده و گفته که حار یا بس است در درجه او و از جهت درو س قلیطه و تشنیت است اما تشنیت
بجارت و تشنیت پیوسته و صاحب تقویم گفته که حار و طب است و گمان آنست که معتدل است در رطوبت و پیوسته
از مفرجات قوی است و مخصوص نیست تفریح و بعضی ارواح بلکه لایم است و جوهر روح رطوبت و قریب مسکرا اند

من نريت فقال يا كان الله ليقدري بذلك الدار نعم قال عرفت عليكم لا يبيد احد في البيوت الا له الا الله العلي العظيم
فانتم انتم لم تشهدوا ما جعل مني حديث فاني سمعته من ابي جعفر عليه السلام وروى عن ابي جعفر عليه السلام وروى عن ابي جعفر عليه السلام وروى عن ابي جعفر عليه السلام
صلى الله عليه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در خلق هم اينها كه اين فعل كردند آن دار و باريزند و اين عمل بشريت بود
از ان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم كه قصاص گرفت از ايشان و لهذا منمود عباس را نيز ندكده و س
شتر يك بود و هر كس بے رضاء سكه بجان خطاها و سكه كند خصوصاً علاج كند بناداني قصاب آن
برو سكه ثابت گردد بغير ديا عفو كند و عقرب بيايد كه اگر كس طب نماند و جاهل بود و ديگر را بجل خود علاج كند
و ضرر آن بود برسد قصاص و ضمان برو سكه ثابت گردد و الله اعلم **فصل در علاج درد سر**

حضرت نبوي را صلى الله عليه وآله وسلم چون درد سر حادث شد كه خاير سر مبارك نماند و فرمود سكه
صداع را اين سودمندست في سنن ابن ماجه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا اصابه غلبه راسه يمسح
ويقول انه نافع باذن الله من الصداع چون در دسر ميشان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم را غلاف ميكرد
و سكه پوستيد سر مبارك را بجا و مي فرمود كه اين نفع كنده است با خون خدا در دسر و مراد بان نوعي است
از انواع صداع و آن صداع است كه مادي نباشد بلكه از اجزاي باشد طهت و اين نوع را خانافه است لاسيما
چون بگويند و با سر كرايه كند و بر پيشاني ضايم كنند و اگر مادي باشد از خون علاج و سكه بجايت فرموده
چنانكه گفت و در سنن ابى داود است ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما سكه اليد احد و جعالي را سكه ال
قال له انهم ولا سكه احد و جعالي بطنه الا قال له اخضب باخمار اگر كس شكايه از درد سر كرده است بجايت نموده
و اگر شكايه از درد شكم آورد سكه خضاب كردن بجا فرموده و اين نيز در نوع خاص از درد شكم بود و سكه
كه از اجزاي است و مانند آن بود و غالب علاج مخصوص باهل آن ديار فرموده كه وقوع آن در ايشان غالب
بود و سكه و كلام متعلق بعلاج سابقه در بعضي فصول نيز گذرشته است فتدكر در دو جاي نيز در سكه عن ام رافع
فالت كان لالبيب النبي صلى الله عليه وآله وسلم قرحة و لا شوكه الا وضع عليه الخنا بسكه بر گردن آن حضرت را
صلى الله عليه وآله وسلم قرحة در بدن و سكه در آيد خار سكه و جواسه گر آنكه نماند برو سكه **فصل**

در بيان طعام و شراب بيمار مي فرمود كه بيماران را اگر اه كفيد بر طعام و شراب چه خدا تعالي ايشان را
طعام و شراب ميدهد يعني قوتيت و تربيت وجود ايشان ميكند باعمال طبيعت در ان و اين مضمون انجيد ميست
ست كه گفت عن عقبه بن عامر الجهمي يرفعه لا تكثر امواد ضايم على الطعام و شراب فان الله يقيم و يقيم حكمت
اين حديث ظاهر است چه طبيعت ربيض بالفتاح موده و اخراج آن مشغول است و چون اگر اه كفيد بر طعام
و شراب طبيعت از فعل خود بازماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و موده خام ماند و مرض قوت كيرد پس ان
قوت ناپيداد الا جبري لطيف از اشربه و اخذيكه بان لقويته حاصل شود و طبيعت بان سكه مشغول نشود
چون شرابها سكه لطيف و امراق فرايج بيشه طآن كه آن نيز بان مرض منافي نبود و انفاش قوت بويها سكه
عطر و اخبار شادي بخش و بجاوت و تفقه احوال خصوصاً از اكابر و عظماء كه ربيض تابع و خادم و محب و محقق
ايشان بود و امثال ان **فصل در علاج غدره طفلان** در خلق ربيضه پيدا مي آيد از توران خون كه آنرا غدره

بنور انوار بنورین جمله و سکون ذال مجید و تاج العظمی حضرت مودود بعضی و ایسا کام کو دک را با گشت ابهام غم
 که کشته و خون از آن سیرون ہے آرمه آزمائی کرد و گفت خیر انا و تیم به الحجامه و اقط البحر می و لافس بوا
 تعبیاکم بالقر فی العذرة بهترین چیزے که نذاوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت است و قسط بحر می
 که داروے بشو و رست خوشبو و گشت تیر گویند و عذاب کنید خردان خود را نیز بر کردن با گشت در عذره و در
 سند امام احمد است و حل رسول الله و آیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی عاکشه بر عاکشه و عذره صبی و در
 عاکشه نزد سید که سیل خزه و ما که از دوسورخ بینی و سے خوشی میرفت غالباً علاج بعضی و غم سفر کام
 با گشت کرده بود و یا بسبب غلے که دشت خون میرفت فقال یا هذا پس رسید آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم چه شده است مرا این کودک را که از بینی او خون میرود فقال لواء العذرة پس گشت عذره و در
 او و جی تی ریا و در سست و در سست فقال و لیکن لا تقتلن اولاد کن پس فرمود و اے بر شما اے
 بزنان نکشید اولاد خود را بصبر عذره یا بعلاج بد آنچه جاہل اید بدان یا ترک علاج و الله اعلم ایما امره اصاب
 اوله با عذرة او و جی تی راسه و فرمود نیز یکبار برسد و لدا و را عذره یا در و سے در سست خذ قسطا من یس
 گو که بگیر و قسط مندی را فتحه مبارک پس باید که حل کند آب و در بعضی روایات فتحه یعنی حک کند در آب ثم
 سطره یا پس نیز یکبار و لدا و قسط در بینی فامرت عاکشه فتعق ذاک بالصبت فبرای پس فرمود عاکشه تا کرده شد
 این علاج بآن صبی پس به شد و چون عذره ماده آن خونست که بلغم بر و غالب بود معالج بقسط موافق بود چه قسط
 مختلف است و مقوی عضو و درین کلام اشارت است بدفع اشکالے که کرده اند که قسط حار است و عذره که عارض
 میشود بپایان را از حرارت شے شود و مزاج ایشان خنید حار است لاسیما که قطر حار نیز حار تقریر جواب آنکه
 ماده عذره غالب است بر و سے بلغم و در قسط تخفیف است که رطوبت را خشک میگردد و گاهی نفع دو آنجا نیست
 نیزے باشد یا آنکه تواند که آن از معجزات و سے صلی الله علیه و آله و سلم بود و قطع که فرمود است که دار و لدا
 کرده بدین فرور نیز و سوسه تخفیف باشد در حالت استلقا و چون دار و بدین برسد و بهما را بطبیع بر و ن
 آرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود تا اوی بسقوط را و خود دستا فرمود و فصل و علاج در و دل
 سیکه از و دل شکایت کند او را مقود و تا اند زیر که نوا و او و جی یافته است چنانکه مبطون میگونی بر که را که لطن
 فی در ذاک است آنچنین کس را و در آنجا سے مدینه کرده و در سن ابی داود ثابت است عن رسول قال
 قلت سعد مرضت مرضا یار شدم بیمار شدی فاما فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میو دی پس آمد رسول خدا
 یادت من فوضع یدہ بین نمیه پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی وجدت بر و علی نوادی
 آنکه با ختم سردی و راحت آزار بردل خود و قال انک رجل مقود و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدینیکه
 مردی که دل تو درد دارد فأت حارث بن کلابه من تعیت پس یا حارث بن کلابه که از قبلیه تعیت است فانه
 ل یطلب پس بدینیکه و سے در سست که خود را طبیب میگردد و علاج میکند بپایان را فلیاخذ لیبع فمات من
 رة الدنیه فینجا من بنوا هین ثم لیلک من پس باید که بیکر و حارث هفت خوار از خراسے بدین ازین نوع خرا که
 را بجهه میگونی و باید که بجهه آنها را با ختم سے شان بستر لدا و کنند و نبوشند ترا و لدا و در و در گویند که در و لدا

علیه وآلہ وسلم علی را از خوردن خربا در ایام قضاوت منع فرمود معلوم شد که احتیاط و پرهیز در کار است و حق تعالی
 در وی است از کسب رومی قال گفت قد است علی البقی قدوم آوردیم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بمن پیوست
 خبر و تم و حال آنکه پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نان خسر را حاضر بود فقال اون وکل پسش مؤذن دیک بیا
 و خبر فاخته تم و فاخته پس گرفتیم من خربا را و خوردیم فقال آنرا وکل ترا و یک رد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم بطریق انکار تعجب آید بخوری خسر را و حال آنکه تو مرداری و خربا خوردن کسی را که مردار دیکو برآورد
 فقلت پس گفت یا رسول الله مضغ من الناحیه الاخره میخایم خسر را از جانب دیگر که نه در آن جانب رده است
 انهم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن و این سخن از صیب بطریق مزاح
 شروع بود که در واقع حق است و در ظاهر بی‌نی از ساده لوحی است و میخواست که خسر را بخورد و نگذارد یا ناشی از
 حقیقت ساده لوحی و غفلت از کار و بار دنیا است و الله اعلم و قال ان الله اذا احب عبده حماده الذی کما
 یحبی ما حکم لم یضیع عن الطعام و اشرب اب پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتفسیر و ذکر پرهیز و تقاضا نمود
 چون محبت دارد و حق جل و علا بنده خود را نگاه دارد و پرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز میفرماید
 کسی از شما بیار خود را از طعام و شرب مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتفسیر سادگی صیب و نارسائی
 و بی‌بکار و بار دنیا و عالمه آن و غفلت و فراغ و از آن منور بوده باشد و تشبیه آن بحال مرضی و موافقت
 مقام که سخن در مرض و احتیاط گرفت کرده باشد و چون تفسیر است احتیاط شایع اشارت کرد به بعضی احادیث که
 درین باب مذکور است بر آید و حکم کرد بعد از آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
 و یکی از این حدیث است اهمیت را سبب دوار و المدهة بفتح میم و کسر حین و کسر میم و سکون یلین نیز آمده
 بیت کل دار و عود و اکل جسد یا اعتدای میگوید پرهیز از اصل هر دو است و مدهة خانه و منزل هر دو است و اعتدای
 اگر آید هر چه را با آنچه اعتدای است یعنی عادت را از طعام و شرب و کل تمام است طعنه است که یک را خوردن
 آن عادت شده و با وجود مخالفت و دیگر را اعتدایست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیاورد و گوایا بود و این
 دیگر بر عکس آن چنانکه میگویند العاده طبعیه ثانیه و میگویند که این حدیث از فقرات و موضوعات است
 و صحیح شده که از کلام حارث بن کله است که مردی را طلب بود چنانکه مذکور شد سخاوت و در مقاصد حسنه
 حدیث المدهة بیت الدار آورده و گفته که صحیح نشد رفع و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بگوید که در کلام
 حارث بن کله است که طلب عرب بود یا غیره و گفته که غزل و در احیاء فرمایا آورده که البینه اصل الدار و
 و البینه اصل الدار و عود و اکل بدن بما اعتدای و مخرج احیا گفته که نیاستم من این را اصل و در حدیث دیگر آمده
 که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم و صحیح نشد ان المدهة حمض البدن و العروق الیه
 و اراده فاذا صحت المدهة صدرت العروق بالصحة و اذا صحت المدهة صدرت العروق بالصحة فقلت مدهة حمض بدن است
 و رگها بسوسه و آئینه و جمع شوند و انداخته که جامه برآید آب خوردن بر حوض فرو آید و جمع شوند و چون
 صحیح و بے علت است مدهه باز میگردند رگها از سوسه اعضا و میسر بر رطوبات حید که محبت بخشند
 و چون بیمار و معلول است مدهه باز میگردند و بیماری و رطوبات رویه را از سوسه جذب میکنند که بیمار میسازد و بر آنکه

این حدیث را در مشکوٰۃ از یحیی شعب الایمان آورده و در تتریه اشرفیه میگوید که این حدیث باطل است و اصل
 ندارد و یحیی شعب الایمان گفته که اسناد او ضعیف است و ذہبی و دیگران گفته که منکر است و ابراهیم که راوی است
 معتدله و حافظ این حجر درسان نیز این گفته که این جان او را در نقابت ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را در واسطه
 آورده و معلل ساخته است و در مقاصد حسنہ گفته که طبرانی در واسطه این حدیث را از راوی از زہری از ابی
 ہریرہ آورده و گفته که روایت نموده این را از زہری گزیده ابی انیسہ و منسرد است راوی بر و است
 از وے و ذکر کرد و در لغتی در علل ازین طریق و گفته که صحیح نیست و نشانی نشده است از کلام نبوی و وے کلام
 عبد الملک بن سعد بن ابی حاتم است آنتی **فصل در بیان علاج در چشم حضرت رسالت پناه**

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در چشم را دو واسکون و آسایش و راحت فرمود و مہر المؤمنین علی را در حالت درد
 چشم از طب منع فرمود و هرگاه که یکی از اجابت مؤمنین را چشم درد کرد و بے با وے نزدیک نشدے تا نفا بآفت
 اجتناب و احتیاط مرد صاحب رمد جامع را امرے منسرد است نزد طب و منسرد است بآن زیرا که
 سبب اثرات بخار است و موجب ضعف اعصاب و دماغ است اما زن را شاید که جهت قصب و حرکت بود که مناف
 سکون و آسایش و راحت است یا جهت دیگر این بر تقدیر است که از نزدیک شدن جامع مراد باشد اما اگر مراد
 احتیاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف و جو در حرکات بود و با بخل عادت شریف انجین بود طب و
 طبعا و اللہ اعلم **فصل در علاج خدر دوائے خدر کلی باب سرد فرمودے خدر لقیخ خائے منجمه و دال**
 مہملہ علتے است که حادثے شود و در حسلس و موجب نقصان و وے میگردد یا از جهت بر وے که احداث
 میگردد غلط را در روح یا از جهت کیفیت ہمیه که حادثے شود و در عضو چنانکه در گردن مار مثلاً یا از جهت
 غلط جوهر عصب یا از جهت سده از هر غلطے که باشد با سبب انضغاط عضو و زیر شدن و بالیده شدن آن
 چنانچه حادث میگردد و نزد حلو کس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوہ و رعشہ و امثال آن تعدیل مزاج عضو
 است با دمان و انضبد و استعمال تریاق و شر و دلیکوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد

در بعض انواع وے خواب بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعی در راه بدرشته رسیدند و زاد نشدند از آن رخت تناول کردند
 بر جلے فسرده شدند و در حسرت ایشان باطل شد یعنی بر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود و غیر شوالا رانی ایشان
 و صبو علیهم فیما بین الاذانین یعنی سر دکنند آب را در خیکها و بر ایشان بریزد در میان دو باگ نماز یعنی باگ فجر
 و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت است بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است
 و تعیین وقت فجر غالباً بقرینہ تریه است و اللہ اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت بدان آنست
 که بر بختن آب سرد باشد و مسامات حرارت در درون محقق گردد و سبب حدوث حس وجود آن شود و اللہ اعلم

فصل در اصلاح طعام و شراب که گس در آن افتد میفرمود گس را نام در آن طعام و شراب نسرد و برید
 در یک پر وے زہر است و در یکے ترایک و گس بر زیر کوده را مقدم میدارد و نیست مضمون حدیثے که
 بالا ہریرہ روایت میکند اذ وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحہ دار و فی الآخر شفا و
 ازین حدیث ہمین قدر معلوم شد که در یک پر وے دو است و در پر دیگر شفا و تقدیم بر زیر شفا از حدیث دیگر

معلوم گرد دنیا بچ گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید فامشکو فاد یقدم اسم و کبر خرافه و درین حدیث
دو امر است یکی فتنی و یکی طبعی اما فتنی وال است بر آنکه اگر کس در آب یا در مائه یعنی امری سیال مثل سرکه و شوربا و
بزان افتد و بپزد آن را نجس کند و این قول جمهور علما است و غریب امام ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبعی دفع ضرر
اشیا است با ضدا و زیر که کس چون در طعام یا شراب افتد و خاها که دفع ضرر از آب باشد که دارد که آن بر زیر او است
بکند از مقدم دارد و لا جرم فرموده امام و سمیت او را بما و کبریا قیت مقابل کند تا خبر و دفع شود فصل
در شتر است بذریه علاج میفرمود بشر عبارت است از خراج کوچک که از ماده تیزه ظاهر بدن خروج میکند و در ذریه
دو است سندی که از نصب الذریه بیرون می آید یعنی بعضی از دواج البنی صلی الله علیه و آله و سلم قالت
و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم و قد خرج فی اصبعی شربة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیفا بعضه
از از دواج مطهره گفته که در آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برین و برآمده بود در انگشت من شربة پس فرمود آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بن نزد تو ذریرة هست گفتیم آری هست فرمود نه آن را برین شربة و قوی و سبوان این عارا
اللهم مصغر الکبیر و کبیر الصغیر حضرت ابی و اگر بر کس و بر بوسه اگر کردی بشکافتن آن عن علی قال قلت
مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب میفرمود ورم فقال یا رسول الله نه غده قال باطله قال
و ارجع عنه حتی یطت و البقی صلی الله علیه و آله و سلم شارب امیر المؤمنین علی گفت در آدم با پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بر دس که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعبادت و آید بود در پشت آن مرد و دس
گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقد که در جسد باشد که دس و شمس است و قطعه شمس
که میان عصب افتد فرمود بشکافید آن را و گفت علی بن زفر من از آنجا آیم که شکافتم شد آن غده و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود و کلبا و دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کس را که ورم کرده بود بطریقه دین و شکافتم
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب میفرمود شکافید که در دس و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما اشار آن کس که فرستاده است در دس فرستاده است شفا را در آن
خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائی پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و مشیت و فصل و بیان
شاد نمودن مریض و گاه مریض را فرمود که سخنان خوش شناید و آنده از دس دفع کند
ابو سعید خدری روایت کرد از اذ حاتم علی بن ابی طالب قفسوا فی الاصل فان ذک لایرد شیا و بطیب نفس
الارض چون در آید بر یا ترغیس و تا حیرت در مدت عمر و سیه گویند که انش را الله تعالی عمر تو
بسیار است و اجل تو محمد اندوه مخور زیرا که این گفتن را نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را
و نفسی میکند کربت و اندوه او را و در حال خزن و غم او بکینه میفرمود و ان طعامی رقیق که از دق شمشیر
غیر خورل یعنی ناخته سازند و گاه در دس از اصل نیز بان همراه کنند بشرط آنکه تمام نباشد باشد و در
نوم و رقت مثل شیر باشد و از نجبت آن را بپزد که از لبن یا خردست خراشد و آن را حکم را بیشتر است که غده
اطباءست در صالجه اکثر از کف من عاقله آنها کانت اذات الحمیت من اهلها و جمع لذلک التبار از عاقله
آمد است که چون میزد از خوششان او کس جمع میشد نه بخت آن زمان تم یفرقن الی الحسن بستر متفرق

میشد و میفرستد بخانها و اهلخانها خود احرار بر تلبینه مطبوع حکم میکرد و عاقبت به بخت و گنجی از تلبینه
 پس بخت میشد تلبینه و صنعت شریذ اثم صحبت التلبینه علیه و میساخت عاقله اشکه پسر میر خت تلبینه را بران
 اشکه شتم قاست کلو انسا پسر میفرمود و خود را ازین تلبینه که رنجیده شد و است بر شکنجه فانی سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یقول التلبینه بحمة لغزو المریض و غلبه بعض الحزن زیرا که من شنیده ام رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم را که میفرمود خوردن تلبینه راحت دهنده است مردل بیمار را و مسیر دزدان غم
 اندوه را و در حدیث دیگر آمده حکیم بالغیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کننده را که تلبین است
 دشمن یا باعث بار آنکه دوا مغض و مکرده است نزد طبع و شوق نفس در آن نه و لیکن نافع است در دفع غش
 و اندوه و دوست داشته شده است از خجبت یا باعث بار آنکه این طعام در مذاق طبع چندان خوش آیند نیست
 و خوش و لذت بخش اما باید خورد و برای نفع و دفع اگر است مرض را و هم حدیث عاقله ثابت شده که
 گفت کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ ایل له ان فلا ورجح لا یطعم الطعام و فیکه
 گفته میشد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که فلان کس در ذاک است بخورد طعام را فقال علیه
 بالتلبینه فحسوه ایا بالانم گیرید تلبینه و نبوشاندا و را و کان یقول والذی نفس میده انا فی نفس اهل حکم
 نفس اهل کین و جهامین الروح و میفرمود سوگند بر در و گار که تلبینه می شود و صفات میگرداند از الایش
 شکم کی از شمارا چنانچه شوی یک از زمان شمار و سه خود را از جرک و تخفیف شستن و سه زمان صحبت
 آن خواهد بود که مبالغه زمان در شست و شوی و سه از چهره که بیشتر از مردان است فصل در علاج
 از هر در خیر زنی که سفند بریان زیر بر آلوده کرد و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و ازان تناول
 میفرمود که سفند بریان بطبق آنکه که زیاده ازین ازین مخور که هسه آلوده ام آن زن را طلب کرد و گفت چرا
 چنین کردی گفت اگر بغیر هی زرا زیان نرسد و آنکه چند قسم بخورد و بعد ازان خیر برارش
 بر آن طهور بخیزد بود و یک از صحابه که خورده بود مرد دین نیز بطور استیاز و اعجاز بود و روایت آمده که
 آن زن را البصا ص آن صحابی بکشتند و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زهر آن گوشت کار گرفتند و
 و ابی ثامیر بنو دس جاست که دین الکفین در سه موضع وارد کرد دیگران را اما حاست کنند و
 بعد ازان سه سال زیست زیرا که غرّه خیر در سال یفتم بود و هر سال فرمود که همیشه الم تلبیه که در خیر
 خورد می یابم تا سال وفات رسید فرمود و ازلت اجد من الاکله التي اکت من الشاة يوم خیر من کان هذا
 او ان القطاع الابر منی فتوفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شهید فرمود همیشه می یافتم ازان تلبیه که
 بخورده بودم از گوشت زهر آلوده روز خیر باشد اکنون وقت گسستن رگ سینه من ازان پس وفات یافت
 رسولی خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید و حکمت الهی در بقا ازان تا وقت موت غریت این بود و عاقله نیز
 بر دو نوع است یک استغراغات که مجموع آن پنج قسم است چنانکه باید دوم باد و یک معارض زهر باشد
 بکفیت یا بجا حیت تأثیر دوا در دفع مرض دو نوع است یا بکفیت چنانکه دار و سه گرم در دفع برودت
 و سرد در دفع حرارت مثلا یا بجا حیت است چنانکه بعضی تر یا قها که اصلا کیفیت آنها معلوم نیست ولیکن

نماندست و سه چنین واقع شده است که دفع هر چه می کند و تاثیر آن در آن معلوم است قطعا و لیکن علت آن معلوم نیست
 چنانکه زهر جهره که بیاید و در او وی مثل این بسیار است و هر که دوا نیاید باید که مبادرت نماید باستفراغ و دفع انواع
 استفراغ حجامت است و لهذا آن حضرت علیه السلام اختیار کرد و الله اعلم فاضل و در علاج سحر
 چون بود مکر کردند و ذات مقدس نبوی علیه السلام علیه وآله وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت از تاثیر سحر در آن
 حضرت مقدس آن بود که مقرر است که سحر در ساحر تصرف و تاثیر نکند و چون بود و نابود و دیگر مشرکان آن حضرت
 علیه السلام علیه وآله وسلم را نسبت بسحر میکرد و مدعی سحای و تعالی تاثیر سحر بود و سه تراست ساخت غرت و کمال یرا
 ازین نسبت اظهار کرد و کذب و دعوی و بطلان اتمام ایشان را و انود و باطل چون ذات مقدس سه از سحر بود
 بیمار شد فرمود بر سر مبارک و سه حجامت کردند و کسیکه از دین و ایمان خطه نژاد و هر آینه این علاج را انکار میکند و میگردد
 که حجامت قسمه از استفراغ است بطریق سحر چه مناسب دارد و دفع و سه چگونه کند و اگر از کار اطباء چون کاینکه
 و از اطباء طایس نقل کردند و سه البته آنگه منجبت زین که در باطن دارد انکار نکرد و سه گفته چون ایشان چنین
 حکم کرده اند لابد بویجه و سه نخواهد بود و بعد از آن اشارت کرد و بقول حکمت در دفع حجامت در دفع
 سحر بطل خود گفت و چون ماده سحر بر مبارک رسیده بود و در قواس و ماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که
 چیز که کرده است کرده بشیر و این تصرف است از ساحر و طبیعت و ماده و مودسه تا آن ماده بر طبق مقدم داغ
 طبع کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیرات ارواح حیثیه از جن و شیاطین و
 نهایت نفوس بشری و انفعال قواسه طبیعی مدینه از آن تاثیرات و باطل چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی
 است که ماده آن دی است که بعد از انضمام آن در تخویف قلب بخار سه طبیعت بطلون داغ متصاعده گشته
 حامل قواسه و ماغیه میگردد و تاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و در استعمال
 حجامت در حلقه که سحر متضرر شده باشد نهایت حکمت و نهایت حسن معاجبت است و استبعاد و انکار آن از اجل بضاعت
 قلب و عدم درک حکمت و خواص اشیا است و از جمله علایجات عظیمه النفع در سحر و دویه ربانی الهی است از آیات
 و دعوات که ابطال آن میکنند و چنانکه تاثیر آنها بقوت محبت و تصرف و توجه و طهارت و تقیین ایمانی اقوی بود
 ابطال سحر زودتر حاصل شود و لاجرم جو معوذتین بمنزل شده فی الحال سحر بکلی باطل شد به آنکه در احادیث صحیح
 ثابت شده که آن حضرت را علیه السلام علیه وآله وسلم سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف و سه ظاهر شد از عروض
 تسبیان و تحمیل وضعت قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حیدر پیر بود و روی الحجه در آخر
 سده سادس و در مدت بقا سه این عارضه بقوه چهل روز و در روایتی شش ماه و در روایه یکسال بود و غالباً در
 موت آن چهل روز بوده و وجود آثار و لقای سه آن از اول تا آخر مدت میداد متداکشته و الله اعلم
 آنچه نزد عالیشان بود و عاقد و بسیار که در پیتر گفت یا عاشره یا آگاه هستی تو بآنکه آگاهانیده شدم من بآنکه
 حق تعالی فرموده دارد و آنچه استغفار کردم از سه اباست که در آنچه سوال کردم آمد و مراد و در وقت
 یک از آن روز در سمرین و دیگر سه نزدیک پایمانه من و گفت یک از آن دوم در مصاحب خود را چال است
 این مرد را و رجوع و سه از صحبت گفت مطبوب است یعنی مسور و طب یعنی سحر آید گفت که سحر کرده است و را

گفت لبید بن جهم ہیودی گفت در چنبر کردہ گفت در شط و مشاط و مشط بغم شانه و مشاط بالغم ہوا سے کہ
 سے انداز سرور و شیش نشانہ کردن و در وعای شکوہ نخل گرفت آنرا کجا پنهان کردہ این گفت دیر زردوان نام جا ہے
 کہ در آنجا بود و در وایتہ اروان بالغت و گفته اند کہ این صبح ترست پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 با چندے از صحابہ بران چاہ و فرمود ہمین چاہ است کہ غرودہ بود و در و آب و سے سرخ بود گو یا خباب تر کردہ اند
 و تخلصاے او گو یا نو کس شیطا پس برگرد و در و از وے آن صحرا اینچنین آمدہ و در و صبحین و در و وایتہ
 از بخاری آمدہ کہ عا کثہ گفت چہ افاش تیکنی یا رسول اللہ این را گفت خوش ندرم کہ بزرگندہ کنم بہر دم شہر را
 و در حدیث ابن عباس نزد یحییٰ پسند ضیعت آمدہ کہ در آنجا و ترے یعنی زہ کمان را یافتند کہ در وے
 یازدہ گرہ بود و فرود آمد سورۃ الفلق و الناس ہر آیتے کہ میخواندند گرے ازان کشادہ سے شد
 و نیز از ابن عباس آمدہ کہ چون فرستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و عمار را برائے استخراج حوران
 چاہ پس یافتہ یازدہ گرہ را و در و ویتے در فتح الباری ذکر کردہ کہ فرود آمد و سے پس یافت طلوع نخل را
 در وے مثال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از موم ساختہ و در آن شمال سوزنا خلا نیدہ و بر شہد
 در وے یازدہ گرہ زدہ پس فرود آمد جبریل مبعودین بہر آیتے کہ میخواندند گرے کشادہ میگشت و بر سوزنے
 کہ میکشد نعلے تسکین میافت بعد از آمدن آن راستے پیدامشد و اللہ اعلم فصل در معالجہ
 بدن الحاکمے معالجہ بدن بقے فرمودے عن معدان عن ابی الدردار ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 قال فوضا لعلیت ثوبان فذکر تہ فقال صدق انا صبت لہ ووضوہ معدان ابن طلحہ کہ از کتابا بعین است
 از ابی الدردار روایت کردہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تہ کہ پس ازان وضو ساخت گفت معدان
 بعد از ازان کلمات کردم ثعبان را کہ مولاے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و در سفر و حضر تا آخر عمر
 در خدمت بود و ذکر کردم با وے ایچہ ابوالدردار گفتہ بود ثوبان گفت راست گفت ابوالدردار من بخیتہ بودم
 آب و وضو را برائے وے و تہ یکے انا مستقر افاغاث یجکانہ است کہ آن پنج اصل انواع ہنر افاغاث است
 و آن پنج اسہال است و تہ و اخراج دم و خسرو ج و بخرو و عرق و سنت بر ہر پنج وارد شدہ چہ پنج بخار
 کہ دیم پوشیدہ ماند کہ خسرو ج و بخرو و عرق را صریح ذکر کردہ است مگر آنکہ آن لازم بعضی معالجات کہ ذکر
 شدہ بودہ باشد فصل اگر کسی معالجہ کرنے و طب نہ دانستہ اورا قضین فرمودے عن عمرو بن ابی جہز
 من طبیب ولم یعلم منہ الطب قبل ذلک فہو ضامن کسیکہ علاج کنند کسے را بے آنکہ طبیب باشد و دانا
 لبطب و سے ضامن است و علما را خلاصے نیست کہ ہر کہ بنا دانی طبیبی کند و مرطب را پاک کند یا عضو سے
 از اعضاے اورا یا مال اورا تلف کند بر وے ضامن لازم آید و اگر و طبیب بودے کہ شد و نمو وے با آنکہ
 در طب عاقل ترست امام مالک رحمہ اللہ در موطا روایت کردہ از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول اللہ
 مرموے در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جرح فاحش من الدم مجروح شد پس مجتہد شد خون در جرح
 و سے و آن الرجل و علمین من بنی النضر ان اللہ و آن مرد و دمر و را از قبیلہ کہ نام آن بنی النضر است از برائے
 علاج طبیب پس نظر کردند آن دمر و در حال آن مجروح تا علاج کنند فرعم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

قال لہما ایما اطب گفت زید بن اسلم کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر آن دو مرد را کہ کہدم کیے ارشاد
 طبیب تر و حاذق ترست یعنی ہر کدام کہ حاذق ترست و دانا تر علاج کند نقلا لا و فی الطب خیر یا رسول اللہ
 پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تفاوت و تفاضل در طب و بدون کیے بہتر و
 باقی تر از دیگرے نمیدیدند پرسیدند آیا در طب نفعی خیرینہ بہتر است و نفس الامر وارے صحیح و مفید بہتر
 احتمال انزل اللہ و الذی انزل الدار پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ فرستادہ است در دوا
 جان کس فرستادہ است و دارا یعنی ہر دو بتقدیر آہی است و پیدا کنندہ و نایز غشبدہ حق است سبحانہ و تعالیٰ
 فصل در پیرہیز بہتر فرمودے حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معاشرت ارباب امارت معتد بہ
 کہ از معاشرت بدتر بخا و زکند و برسد چنانکہ جذام و جرب و مانند آن و چون حکم خاصیت احتمال عصب و تجا و ز
 دار و از معاشرت و مخالفت ارباب آن پرمیز کردن فرمود چہیت پنج در حدیث ابی ہریرہ مرفوع است کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود فرمن المجذوم کما تقر من الاسد بکری از صاحب جذام چہتا نمیگزیری از شیر
 تا بترسد و ترا ہلاک نکند و در حدیث جابر صحیح است انہ کان فی وفد لقیف رجل مجذوم فقال اباہناک
 فاربع مروے از لقیف براے بیت اسلام بحضرت آمدہ بود کہ مجذوم بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 او را خودہ طلبید و دست و پا را در دست خود گرفت و فرمود بچیت کردیم با تو در قصد و نیت دست گرفتن حاجت
 نیست برگرد و نزد ما مباش و در حدیث ابن عباس مرفوع است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود لا یخاف
 الشکر لک المجذومین بسیار نظر کنیہ بجانب مجذومان کہ کردہ است و ما خوش آیندہ و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال
 دارد کہ نا طلبیدن آن تقوی مجذوم و در حضور او چہین نہی از ادبست نظر بہت آن بود تا وے محبوب و محترم نہاید
 و باید آکشد و انشاء علم و لیکن سوق کلام مصنف در انست کہ مراد ہمان معنی اول کہ ناظر در آقا و اجتناب است
 در حدیث دیگر آمدہ کلم المجذوم و بیک و بینہ قید رجحان و مجین سخن کن با مجذوم از دور تسل آنکہ سبب آن تو و
 میاں وے مسافت یک نیرہ دارے بود یا د و نیرہ دارے و جذام مرضے جلیث است باعتبار ہلاک و تغییر
 نقیج بیات و صورت و احتمال تجا و زور رسیدن بغیر کہ از انتشار رسوای متولد از خون فاسد و از خرق است
 در ہم بدن بیابای آید و مزاج اعضا تباہ میشود و شکل اعضا و ہیات آن متغیر میگردد و این احادیث و مانند آن ناظر
 در جانب آقا و پرمیز است از مجذوم و در احادیث دیگر آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با مجذوم
 طعام خورد و دست و پا را در کاسہ خویش نهاد و گفت کل بسم اللہ لعلہ بامد و تو کلا علیہ بخور بام خدا و خدا و تو کل
 میکنم من در خور دن با تو بخدا و حدیث لا عدوے ولا طیرۃ نیز ناظر در عدم اجتناب و احتراز است چہ متغیر یا نہ کہ تجا
 مرض و رسیدن آن از کیے دیگرے معنی با تدفال بد کہ از طیور و مانند آن میگیرند و شوم می پذیرند چہرے نیست و اطل
 است و در حدیث دیگر آمدہ کہ شترے بود و در گن در میان شتران عرض کردہ بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ این با
 در میان نہ بندند کہ جرب از وے بدگیران سریت خواہد کرد و فرمود این را کہ جرب رسیدہ است از کجا رسیدہ است
 یعنی این چہرے نیست ہمہ بتقدیر پروردگار تعالی است پس میان این احادیث کہ ناظر در عدم اجتناب اند
 و احادیث دیگر کہ بر خلاف آن دلالت دارند منافات و معارضہ نماید چہاں ازین میگویند کہ اصل عدم عدوے

و اگر چه از حرم بود بجهت تو هم حل آن باشد براسه شفا فرمود آن نیز جاز نیست فاقم و در سخن نهانی مرویست
 که طیبی و اگر که درین دار و مشفق بکار سے آیا و رانی فرمود از قتل ضعیف و بکار بردن آن در دار و در حدیث
 دیگر ثابت شد من تدوی با حرم خلا شفا اندک سیکه تدوی کتد بخیر شفا بدو و راخ اے لقائے دعاست
 یا خیر و الله اعلم **فصل در علاج قتل تبرائیدن سر فرمودے تا سامان بطریق متفق شود و تصاد کند و ماده**
 که قتل از آن متولد سے شد و صیغ کر دوز پوشیدن حریر را نسیز در علاج قتل فرمودے و از بعض شروع موی
 مخصوص آن نموده خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل در معالجه باد ویدر و حانیه ربانیه و ادویه مرکب**
 از ان و از طبیعیه بدان که شفا نسوا تم و الفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود و کنترل من القرآن
 ما هو شفا و رحمت المؤمنین و کلمه من درین بیانیه است به تحقیق و شفا است از امراض و حانیه
 و چنانچه هم امراض روحانی اعتقادات فاسده و اطلاق ذمیمه و اعمال قبیح است و قرآن مشتمل است بر بیان
 معالجات و ارشاد بطریق از آنکه آنها بر وجه اتم و اکمل و اما بودن او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک
 و تکریم و تورات و نافع است در بسیاری از امراض و بایا و غریل و دافع است مر آنرا را چنانچه در احادیث آمده که من لم
 یستشف بالقرآن فلا شفا و الله و فاحتمه الکتاب و وار ککل دار و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیج لفتاحه الکتاب مجرب
 اکابرست و نیز در بعض ادویه با توره آمده است و ان تحبل القرآن بیج قلبی و شفا صد ری و باید دانست که آیات و لژ کار و
 ادویه که استشف و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست و نمیکن صلاحیت و قبول محل و قوت بجهت
 فاعل و تاثیر و سے شرط است و اگر تحمل کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و بجهت فاعل است یا از عدم قبول محل
 منفصل یا درینا مانع قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و عاجز از قبول اثر و ظهور تاثیر
 آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است و عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مرد و ارا و گاهی
 از جهت وجود مانع از رسیدن اثر و و است بوسه زیرا که طبیعت چون بگیرد و ارا قبول تمام انفعال بدن نیز بر
 قبول بود و همچنین قلب چون رقی و تقا و نیز را بگیرد قبول تام و بجهت قوی تاثیر کند در از آنکه علت و همچنین دعا که
 صدق توجه و حضور قلب در و سے تر مقبض است و عدم اجابت و سے گاهی بجهت ضعف نفس و عاست که منضم
 و محبوب آئی نیست و گاهی بجهت ضعف قلب و عدم اقبال او است بر خباب عزت در وقت دعا و خفوت نام
 و توجه کمال و گاهی بجهت وجود مانع است از اجابت مثل کل حسام و ارتکاب ظلم و مانع از آن و رقیه معوذات و
 غیر آن از اسامی آئی قلب روحانی است اگر جاری شود بر لسان ابرار و اقویا بتوجه تام و بجهت تمام و نمیکن
 وجود این نوع غیر زود نادرست مردم دست لطیف جسمانی زود از ان قایغ و غافل شستند و تحقیق آج
 کرده اند علماء بر جزا رقیه زود جملع سه شرط یک که بکلام خدا و اسما و صفات و سے قائلے باشد و بر این بی
 باشد یا زبان دیگر که معنی آن معلوم بود با اعتقاد آنکه موثر حقیقی است تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث
 عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم مادر زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب
 فرمود عرض کنید رقیه یا خود را بر من اگر در آن شرک نبود بکنید یا که نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر بن
 آمده که نهی کرد آن حضرت جملع الله علیه و آله و سلم از رقیه پس بعض صحابه آمدند و گفتند زود یا رقیه بود که براسه

عقرب میگردیم و آن رقیه را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد فرمود ما نمیست بکنید و تا آنصورت نفع رسانند
بر او خود را و شک کردند قوس باین عموم و بچیز کردند بر رقیه را که بحرب شده است منفعت و سه اگر چه معنی آن معلوم
نباشد ولیکن احاطه داشت که بغیر معلوم المعنی نکند بسیار است من شکر که بود و در حدیثی از داود
و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده آن را حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که رقی و تمام و تولد
شکر است و تمام جمع تمیمه است و آن حرزه یا قلاد که در گردن بیاورند و آن را در جاهلیت براسه دفع
آفات میکردند تولد کبیره شفا و بقیع و اولاد حمیر است که زنان براسه جلب محبت مردان میکردند و این نوع
از سحر است و از زینب امراة عبدالله بن مسعود آورده اند که گفت دیدم عبدالله در گردن من ریشته را گفت این جمیعت
بگنم خیط است که افسون کرده شده است براسه من دروے پس بگرفت آن را و پاره کرد و گفت شما
دسته آل عبدالله بے نیاز از شرک و محتاج بناید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را که گفت
رسنه و تمام و تولد شکر است بگنم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بسیر و ن می افتاد از غایت وجع و آن وقت
چرا که را و آشک را پس بسلامان بودی رستم و وے افسون بخواند و همه در دوا برفت و آرام یافتیم
گفت عبدالله این دروے که در چشم تو بود و عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خواند و شفا افسون
باز داشت آن را و لازم بود ترا که میقتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگفت از هب کلبه الناس
و اشف انت الشانی لا شفاء الا شفاء و کشفار لا یغیر ستقار و اه ابو داود و اینها را از شرک بحسب آن دشت که اهل
جاهلیت اعتقاد و مشریت بان داشتند و بغیر نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وے است
و حکم وے داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بسیار و بعضی گفته اند
که نهی از ان رقی است که استعمال میکنند اهل غرائم و مدعیان تسخیر و وے آرند با مورد مشبه مرکب از حق و باطل و
جمع میکنند با ذکر خدا و اسماء و وے تعالی اسماء یا طین و ذکر ایشان را و استغاث میکنند از ایشان و
گفته اند که جن از جهت عدالتی که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود
غرائم با اسماء شیاطین اجابت میکنند آنرا و میروند و میروند از جاسه خود و بچنین لایح چون آن نیز گاهی از جن
عیانته بمثل و وے بصورت مار هرگاه رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین سیلان میکند سوم آن از
بدن انسان از محبت کرده است رقیه که بذکر الله و اسماء و صفات و وے خاصه نبود و با جمیع اجماع و از مدعیان است
بر که است رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات و وے و این و هب از امام الکاف نقل کرده است که است رقیه
بجدید و و و عقد خیط و خاتم سیلان که می نویسد و گفت که نبود اینها امر قدما در اسلام و الله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم میفرمود که العین حق و لو کان شے سابق القدر سبقه العین تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آن
حق و ثابت است در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نماده است چنانچه در سحر و اگر چه بود چیز
که بیش دستی و غلبه میکرد و قهر را بر هر کس سبقت نمیکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و رخصت
میفرمود که افسون کند از چشم زخم و از همه یعنی عین عقرب و از ملکه ریشته که بر پهلوی ظاهر شود و چنانکه بسیار
از کسب روایت کرد که ما مر بن بریه سمل بن حنیف را دید که غل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت و الله که

واینهمه دشمن موضع قوله تعالی و یثقف صدور قوم مؤمنین و دشمنانها فی الصدور و بخرج من بطوننا شراب
تختلف النواذیر فی شفاء الناس و تنزل من القرآن ما یوشق و رحمة للمؤمنین و واذ اخضعت فیه شیخین و قتل بهما الذین
امنوا به و شفاء پس نوشتم این آیات را و حل کردم آب و بنوشانیدم و اورا آن آب را پس شفا یافت فی الحال
گویا که بند از پای و کشف شده کذا فی الموابب الدنیه و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمیه و تنزل من القرآن
ما یوشق و رحمة للمؤمنین و اشارت بآیات شفا کرده و سعد علی در عاشیه آیات مذکوره را تفسیر نموده و حکایت
استناد بوالقاسم قشیری را نقل کرده است و روایت و سه حق سبحانه را در منام ذکر کرده و قرأت آیات مذکوره را
بر برین و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را آب و نوشانیدن به بیمار آورده و از شیخ تابع الدین سبکی
نقل کرده است که گفت دیدم بسیاری از شیخ را که می نوشند این آیات را بر اے بیمار طلب عافیت را و کتابت
حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره و نیز این عمل را بر اے بیمار این مشاهد نموده است و یکی از شیخ
جنتیم خرم است که از ابو عبد الله شهابی مرویست که گفت در سفر بودم بیشتر خوب سوار و در میان سواران شصت
منسوب بود جنتیم خرم زدن بر هر چه نظر استحسان انداخته گفت شصت کسی ابو عبد الله بنامی که گفت شتر خود را
از شتر او نگاه دار بنامی گفت او را بیشتر من قدرتی نیست عاین را ازین خبر معلوم شد نگاهبان شد تا بنامی
از منزل غائب شد منزل و سه آمد و در شتر و سه نگاه کرد شتر مضطرب شد و بنیاد چون تکیه که از پنج برگند چون
بنامی آمد و از خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت و را بر و برید باید چون عاین را بدید گفت بسم الله حس
عابس و شجر البس و شهاب قاسم رودت عین العاین علیه و علی الساس الیه فارح البصر لتری من فطوره
ثم اوج البصر کرمین ثقلب الیک البصر خاساً و هو حسیه فخرت حقه العاین فقامت النائمۃ لایا بس بها چون بنامی
این دعا برخواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود و شتر تندرست برخاست بد آنکه اصابت بالعین بنامی
جنتیم خرم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما از اهل حق و حدیث لعین حق حجت است اگر چه جماعه معتبره از اهل
الافتراق و من یخذ و خذ و هم از آنکه منکر منجه هر چه بحال نبود و نرد و عقل جایز باشد و مجرب صادق بدان خبر داده و واجب است
اعتقاد آن چنانچه سایر امور از امور آخرت و مراد بتاثر آن منتهی است که فلاحه داده نمایند از لزوم عقلاً بلکه
مراد سبب عادی است که حق سبحانه و تعالی نظر عاین را سبب ساخته و ضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
و تاثر و ترتب ضرر را بر اذن و خلق اوست تعالی چنانچه در سایر اسباب عادی و تحکم کرده اند و کیفیت اصابت عین که
چگونه است و نقل کرده اند از بعضی از ان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هر گاه که نظر کنم جسمی بر وجه
استخوان حرارتی را احساس کنم که از چشم من بر آید و تعجب گفت اند که از چشم عاین قدرت سبب منبت گردد که متصل
گردد و بیرون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از افی بدن برسد و از بعضی افامی بر ساطت نظر
نیز زهر میرسد و با جمله بر مثال تیر حسیه از جانب عاین بجای میخون روانه گردد اگر راستی که حفظ و وقایع
کنند در میان نبود برسد و کارگر افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و نفوذ و دعاست وصول و نفوذ نماید
و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب و بر گردد و بر مثال تیر محسوس و غیره فصل و جمیع امر
والام باین دعا علاج فرموده که ابو دراور و ابی سبکة تحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من استسکم

علیه وآله وسلم واما بعد حضرت فقال الاصلین بنو رقیة التمهکما علمتا الکتاب ودر مبین رسول خدا صلی الله علیه
 وآله وسلم ومن نزد خصمه بود پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم میکنی این را یعنی خصمه را
 افسون نما و چنانکه تعلیم کرده تو او را خط و کتابت را غالباً این زن بمخصمه تعلیم کتابت کرده بود و ازین حدیث
 معلوم شود که تعلیم کتابت در شمار کار کرده نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بجهت مستحق
 کاحد من النساء و خبر لا تعلمهن الکتابه معمول بر نساء عامه است از جهت خوف ابتلا و تقاضا بر اینها و نظر ریشهاست
 که بر بیلباط ظاهر شود و بنا بر اینست مولم است و در بعضی احساس حرکت عمل میکند و شفا بخت عی الله و انما در که رقیه
 میکرد این را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحدیث که در نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد
 و گفت یا رسول الله من در جابلیت افسون نمائید میگردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله علیه
 حتی تقوم من افواها و لا تضر احد اللهم انک انت الباس رب الناس این دعا را بر جوبه خواند و آنرا بسجده حکم کند
 پس که تیز حاذق و بر ریش ظاهر کند و اما در سایر حرکات و قروح عارضه روایت میکند کان رسول الله صلی الله علیه
 علیه وآله وسلم اذا اشتكى الانسان و كانت به قرحه اخرج قال باصبه کذا و وضع سفیان سبابة علی الارض
 ثم رفعها ثم قال چون تکایت میکرد و انسانی بینه یا ریشد و تکایت گاهست بمعنی در شکم آید یا می بویا کس
 ریش یا جراته اشارت میکرد و باگشت مبارک خود بخچنین و سفیان توری که راوی این حدیث است براس
 نردن کیفیت این اشارت بنهاد و انگشت سبابة خود را بر زمین پست برده است انگشت را سفیان
 پست بر گشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تریه ارضنا بر رقیه بعضنا لیسفینا باذن
 ربنا و این علاج است سهل و آسان و نافع مرکب از قلیعه و آلهی چه خاک سرد و خشک است و بمحض رطوبات
 قروح و حرکات علی مخصوص و بدلا و حاره لاسیما تریاب زمین مدینه که بر کتے خاص و تاثیر مخصوص در آن دانند
 و سابقاً در باب اذکار کلام درین حدیث که دو ایم قند کرده است آمد و گفت یا رسول الله در بدن و سببه
 غلیظ است و از اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم نه و سببه بار بگو بسم الله
 و هفت بار بگو عوذ بقره الله و قدر تر من شر ما جدد و اعاذ و در الم مصاب و دفع آن میفرمود هر که میگوید اللهم اجرنی
 فی نصیبتی و اخلت فی خیر امنها بعد از قول اللهم و اما الله را چون باری تعالی او را بدل و اجز خیر که است کند
 چون ابو سلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد و بنا بر اینست موعده نیک خوش معال بود و بزرگ بود
 آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تعلیم فرمود و از بخواندن فرمود و گفت هر که این دعا را
 مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که و شت کند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از این بود که بخواند
 که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر سعادت ترویج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد
 فصل در علاج غسم و اندوه و غم این هر دو لفظ و اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند و غم عبارت است
 از آن تنگی و سیرگی که از طریقان قبض و انده و بر دل نشید و شوق از غم بمعنی ابداً که عارض گردد و غم بخفته
 که از قصد کردن بچیز دیگر و توجه دل و ازاده بدست آوردن آن پیش آید و اندوه گمین و برایشان گردانده و شت
 صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله اعظم اعظم لا اله الا الله رب المشرق الاعظم لا اله الا الله

در میگرد و وجه تفریق این فصول و تکیه بر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا اکل مشکبا انما اجلس کما یجلس
 بعد و اکل کما یاکل انسب بخورد بکینه زده و نه نشینم گر چنانچه نشیند بنده و نخوردم گر چنانچه بخورد دست به
 این حدیث سابقا مذکور شده است و معنی آنکه نسبت معلوم شده فتنه کرد و نهی فرمود از آن که کسی بر دس
 افتاده طعام خورد و طلق افتاده خوردن اگر چه بر دس نیفتاده باشد هم کرده است مگر مثل تمر و کاک خشک
 و مانند آن که در بعضی آثار آمده است و طعام پس از گشت خوردن و این غایت اعتدال توسط است چه بکثر از آن
 خوردن صورت کمبود دارد و تغریظ و تعلیل در طعام آوردن زیاده بر آن علامت حرص و تکسیر است و هرگز تنها
 خوردن و هرگز جمیع میوه میان لبن و مک و در میان لبن و حوامض و نه میان دو غذای گرم و زرد و غذای
 سرد و نه میان دولیع و نه میان دو قابض و نه میان دو سهل و نه میان دو عکاظ و نه میان دو مرغی معنی اجتماع
 آنهاست در معده و نه اخل معالینے یکے را پیش از هم شدن دیگرے نخورد و علت در عدم جمع دو غذای متضاد کیفیت
 نفوذ قلبه و افراط آن کیفیت خوابد و اما عدم جمع میان مختلفین خود حدوث دو کیفیت تضاد است که موجب
 تنایز و تخالف است چنانکه گفت و نه میان دو مختلف چون قابض و سهل یا سرخ و لیمو و لیمو و نه میان
 شوی و مصلوب و نه میان قدید و تازه و نه جمیع میوه در میان شیر و سفید و نه میان گوشت و شیر چه آن
 نیز احداث کیفیت روی میکند چنانکه میان سبک و لبن و طعام و حالت شدت گرمی خوردن تا سرد شدت و اشارت
 کرد با کمر او از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار بخوردن طعام شدید الحرات است طبعی در تغییر و اوسط
 از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقه طعام
 که میجو شیر فرمود خداے فحاکے آتش خوردن فرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد بخورد که در ک
 بکت است و در طعام حار بکت نیست و طعام متبانه را صاحب بخورد و از اطعمه که عفو است یافته باشد همچون
 آبکامها و غلات و ملوحات ثابت نشده که هرگز چیزے متباول کرده و ضرر بعضے از اغذیه با صنداد آن اکل کرد
 چنانچه از بار بر وزن و رطب را با فاخترا چون عفو صفت و حرارتے دارد و در غن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با سکه
 واقع شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبذ و لبن و تمر را طیبین نام کرده و همچنین حرارت رطب را برودت
 قنار ازل کرده و در حدیث ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطیخ را بر طب خوردن
 همه شکست گرمی یکے را بر سردی دیگر و بعض گفته اند که مراد بطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اخضر حار است و
 جواب داده اند که اخضر اگر چه بخت حلاوت نوعی از گرمی دارد و لم یکن نسبت بر طب سرد است و در بعض احادیث
 نیز بکسر خای مجمه و سکون را کسر موصوفه نیز آمده و گفته اند که آن نسی از بطیخ اخضر است و در بعض روایات
 بطیخ بقدیم طایر یا واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است در بطیخ و در فضائل بطیخ احادیث آورده اند
 که در شروع و باطل اند چنانچه در خاتمه بایده اشارت فرموده فحاکے و از محمد بن مسلم آورده که در بطیخ بخوردن از حدیث
 کیفیت اکل اخضر است صلی الله علیه و آله و سلم مر آنرا کذا فی الموهامب و آب خرمایه متوقع که در آب زرد کرده باشد
 و شیرینی از دس جدا شده را بر اسهضم طعام آشامیده و امر فرمودے بطعام شب خوردن و اگر چه یک
 لغت از خرمایا باشد گویند که سینه خفیف مضعون بدن است اما بر س صاحب رعد مضرب و نهی کرده است از پدیدان

بعد از اکل که باعث حدوث بخارات و صعود اوست ببالغ و نیز حرکت او خلست و مضغ و سینه را عالت غفلت
و مشیوه غافلان است که خوردن و خفتن کار ایشان است و موجب قساوت قلب است چنانکه فرمود چون طعام
خوردید که آخته گردانید آن را بجز که در وقت خوردن و در عقب طعام در خواب نشوید که دلهاست شما سخت گردید تا که سابقا گذشت
و در خواب لذت نازکتاب هر سه نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صحت خواب نماید که بعد از عشاء شامی کند اگر چه
صد خطر و بود و خواب نگیرد بعد از طعام که بپس مضرت و اما در شراب شهید را با بس در آن مضرت است
و اشتیامیده سابقا گفته که هر روز بخمین کرد و معام شد که آن را فواید بسیار است و بعضی آب شیرین سرد را
که در حدیث کان احب الشرب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الما الحلو البارد و واقع شده بر زمین آب سرد و
ممزوج بصل حل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بآن ماء غلب است و چون افضل شیرین با جماع اهل علم
عسل است که نتیجه وحی است که حق سبحانه و تعالی به نقل کرد و بنا بر فرموده و ادری ربک الی الخ لایة و حل
این عبارت بر ذکر و در وحی آسمانی و آیت قرآنی بعد است و مناسب است بلفظ نتیجه که لایة یعنی آرا از همه شیرینها
دوست تر دایسته و آب بایست یعنی آنکه شب گذشته بروی دوست تر دایسته از آب تازه از جهت چون در میان
ابن الیهان در آن گفت انجان غنم که ماریات فی شفته و الاکرم اگر آب است که شب در خنک نخته است
بیارید و اگر نه بدین از جوس آب خوریم و اصل معنی تکرع نیست و لیکن مراد بکبرع اینجا اختراع است هر دو
نه حقیقت معنی او که آب بدین خوردن است از جوس آب شرب بدست در آن حالت متعذر بود و ضرورت
مودی شد بکبرع و الا بضرورت اختیار تکرع بعینه است و الله اعلم و شسته آب خوردن و من گوید
که کسی ایستاده آب خور و میفرمود که هر که فراموش کند آب ایستاده خورد باید که شسته باشد و صیغ ثابت
شده چنانچه درج یاو کردیم که ایستاده آب نرزم خورد و بعضی میگویند که این ناسخ نهی است و بعضی میگویند
مبین است که نهی برای تحریم نیست بلکه برای ارشاد است و تسنیه این محبت نیز سابقا گذشت است
و در اینجا گفته که بعضی میگویند که نهی ناسخ نیست و بعضی میگویند که میان حدیث شرب قائم و نهی
اذان تعارض نیست زیرا که ایستاده از روی ضرورت خورد و از جهت تنگی مجال شستن ابائی ضرورت
عادت شریف نه بر ایستاده خوردن بود و در شرح ابن الیهان مذکور است که از ادب است که بقیه آب
و ضو را مستقبل قبله بخورد و اگر خواهد شسته بخورد و در آن اناسه باز تنفس کرد و وحی فرمود اندر روی
و ادر آینه سیراب کند و تر است و گوارا تر و شاد مینده تر و در آن تنفس در شراب جدا کردن قدح
است از دهن و نفس زدن بیرون آن و در حدیث آمده است که آب در سه نفس خوردن در اول هر
نفس بسم الله گفته و در آخر الحمد لله و آنکه در بعضی احادیث نهی از تنفس در شراب وارد شده
مراد بآن تنفس در داخل ظرف است تا موجب تغییر آب نگردد و محبت بودن تنفس متغیر الی الغم بسبب
اکل طعام که رایحه یا بکد بعد از مسواک و مضغه مثیلا و میفرمود غطوا انما و لایا و الاستقار فان
فی استنة نیل فیها و بار لا تمربا و لیس علیها غطاء و تقار لیس علیها اکار و لا واقع فیها
من ذلک الداء یعنی سفر فرمایید و مسواک کنید و بپوشانید که در هر سال یک نوبت است که

وذل شب و بایستد بهر طرف که کنسوف باشد یا هر شک که کشاد و ماندازان و بایستد بهر سینه نام و در و
 دخول میکند و افند و ان ظرف یا مشک چیزے ازان و با و نسی میسر مود که آب از تله قیج خورد یعنی از سبکی
 مشک و بوی نسی گفته اند آنست که موضع تکستد بلب خوب نمی چسبد و آب بر روی و جامه میرزد و نیز آن
 موقع در غالب چرکین و ناشسته میباشد و شیر خالص را آتش سیدے و گاه با بلحیمه آتش سیدے زیر که
 شیر در وقت دو شین گرم میباشد و در بلاد خالی از ضررے نبود پس می شکست گرمی و را بر روی آب
 و در حدیث ابن القیمان که مذکور شده آمد که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب سحر که شب کرده با
 در تن طلبید و سے آب سرد در قیج ریخت و گو سفندے را و روی و شید و چیدست آورد پس بهر سید
 الحدیث و روایت انس و صحیحین آمده که گفت دو شید و شد براس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 سالی و آنچه شد با آب پس نوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حکم داتی ماند ازان چیزے و بر سبک و ابو بکر
 بود و بر دست راست اعرابی عمر القاسم کرد و آنرا بای کبر و ده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را با اعرابی
 داد که بر دست راست و سے بود و فرمود لایمن فالایمن و میسر مود چیزے نیست که قائم مقام طعام و شیرین
 تواند شد جز شیر و راه المسترذی و نیز روایت کرده که سه چیزے باید بود که دلین و وساده و دینی در درخت
 طبیب مکان دین آمده و سحر را در آب سے انداختد یک شب و گاه سے دو شب و گاه سے سه شب میکند
 روز دیگر سے آتش سید و بهر چه بانی مانده از آنچه سے ستانند و بران گذشته بود سے علامے را داد سے و گاه
 فرمود سے تا بر نرند غایب اگر قصد اعتدال بیرون نرفته لغلامے داد سے و اگر تنه و وقت سے امر بخشن
 فرمود سے و این محبت در خانه تقصیل یاید ان را الله تعالی فصل در امر سکن منزل التفاتے فرمود سے
 از سے را و نه اصحاب و راجع ایشان را معلوم بود که بر ظاهر مفسر اند لاجرم از منازل بان مقدار
 انکار کردند که دفع حر و بر دکنه و از ولوج و درآمدن دو آب و بهائم مانع آید و استتار از عیون نبی آدم
 حاصل شود و اگر احیاناً یکے از ایشان را عمارت خانه حکم و مرخص بود سے اما از حره یعنی نقش کردن و
 بجز زمین و زمین آب طلا و الوان و تعلیه بلند گردانیدن خانه و توسعه فراخ گردانیدن خانه صلا نبود سے
 گفته اند که بلند می خانه تا سقف هفت دست باید فصل در تدبیر نوم و بقیظه اما تدبیر نوم
 و بقیظه بر اعدل و وجه بود اول شب در خواب شد سے و در اول نیمه آخر شب بیدار شد سے و سواک
 کرد سے و وضو ساختن و سجده و سجدے که بیان کردیم بجز از سے لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از
 ربانیت خطے تمام داشته با و غور و کمال عبادت و رعایت توسط و اعتدال و اوله حقوق نفس و اهل
 و خیال و گاه سے تمام شب در خواب و بیداری و وضو و نماز کرد سے بیدار شد و وضو میکرد و نماز میکرد و خواب میرفت
 باز بیدار میشد و خواب میرفت بکذا و زیادت از قدر محتاج الیه خواب میکرد سے و نفس از قدر محتاج الیه منع میکرد سے
 و چون بعد خواب کرد سے بر دست راست چسبید سے و لا یزال بکر مغفول بود سے تا چشمان مبارک در خواب
 ندے فیه چشمان بجهت آن کرد که دل شریف هرگز در خواب نشد سے تمام عینا سے و لایس نام قلبی و بر نهایی که
 بلند نرود بر نهاده و بقیظه سے

مہارے وکاس ہے ہر سعاد مبارک کہ داخل ست در بیدار خوانی و تمییز قیام صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فصل در حفظ
 صحت با استعمال ہرے خوش امر فرمودے و بسیار بکار داشتے اشارت ست بآنکہ استعمال ہرے خوش
 حفظ صحت و اندامش طبع و تفریح خاطر و تقویت قلب و صحت بدن ست و طرے خاص دشت برے عطر و بر
 خوش و طیب از آنجا بکار میداشت و ہرگز ہرے خوش رد نکردے و فرمودے کہ ہر کہ ہرے خوش ہرے خوش
 کند باید کہ رو کند چہ ہرے خوش خوش ست پس رد آن کہ ناظر در نفرت و کرامت ست خوش بنامش و روان گزینان
 نیست نہ از بہت منت و نہ از بہت حل و برد و منت و در مسند بزاز ثابت ست کہ فرمودان اللہ طیب یحب الطیب
 طیب یحب النظافۃ کریم یحب الکریم جواد یحب الجود و قنطروا افکارکم و ساحلکم ولا تشبهوا بالیمود و یجھون الاکابر
 فی دور ہم یعنی خداے تعالیٰ طیب ست و دوست میدارد طیب را و نکیت ست دوست میدارد لطافت
 را و کریم ست دوست میدارد کریم را و جواد ست دوست میدارد جواد را و طیب و لطافت را بکار برید و نہاسا
 پیش در ما و آستانہ پاک و بے خاشاک دارد و مانند کی تکلیف بیہودہ کہ در خانہ الکبا جمع سے کند و کلبا سر کوبن ست و
 ربالہ و ثابت شدہ کہ فرمودان اللہ تعالیٰ کل مسلم ان یغتسل فی کل سبتۃ ایام و استحان لہ طیب ان یس منہ خراجا
 راحی ست ثابت ہر ذمہ ہر مسلمان کہ غسل کند در ہر ہفت روزہ یعنی در روز جمعہ و اگر باشد او را ہرے خوش
 مس کند پارہ ازوے و استعمال کند آن را و در قول سے و استحان لہ اشارت ست بنوع سوال از غیر نہایتش
 اگر کسی بدہر رد کند و دین کجہر از امام ابو حنیفہ داخل طیب ست و لہذا با استعمال سے در احرام جنابت
 شود تنہا یہ استعمال آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طیب را حکم نور علی نور دشت و محبت سے و آن را
 و حقیقت حکم مجاہست و مناسبت ذاتی بود کہ الطیب یحب الطیب مصداق آنست والا طیب اجمہ ذاتی و
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بحدے بود کہ تمامہ رواج طیبیہ عالم شہدہ از ان سرسند انفس گویند یونکہ ہرگز ہرے
 ریجے را و نہ مشکے را و نہ غیر سے و در روایتی و نہ عطرے را خوشبو ترا عرق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز
 از ان سرآمدہ کہ گفت چون میگذاشت آن حضرت براسے ازرا ہماے مدینہ می یافتہ ہرے خوش از ان و میگذاشت
 کہ غیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین راہ گذشتہ است رواہ ابو یعلی و البزار با سند صحیح و مرسل
 از عائشہ کہ گفت بود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوشبو تر از مشک از فروجا برین عبا میداد
 کہ میگذاشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم براسے مگر آنکہ شناختہ میشد از طیب عرق و میگذاشت بر پیچے کہ اگر
 سجد میکرد و راورد و ادا بہیقی و الدارمی و ابو نعیم مسلم روایت کردہ از انفس کہ گفتہ و آمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 برا و قیلولہ کرد در خانہ ما و عرق کرد و آورد و در من ام سلیم شہیدہ را پس پیچید عرق را از بدن مبارک و میگذاشت در ان
 شیشہ پس بیدار گشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت چکار میکنی یا ام سلیم گفت این عسہ قنطریست
 یا رسول اللہ در طیب خودے اندازیم و ہوا طیب الطیب و طبرانی در معجم صغیر آورده کہ ام عاصمہ امراۃ عتبہ بن فرطلہ
 گفت کہ در چہار زن دشت و ہر کدام متعجب و کوشش مبالغہ در طیب میکرد و تا از دیگرے خوشبو تر باشد
 ازوے و سے یعنی عتبہ ہیچ استعمال طیب نمیکرد و تر آنکہ گاہی مس میکرد و برین محسہ خود را و خالی نہ و سے

خوش بود و از او هر چند که شش میگردید و استعمال طیب بود غیر سیدیم و وزی از او سیدیم که سبب
آن چیست گفت رسیده بود در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علت ششری که بخوشی و سرخ
ست که خوش میزند بدان بدن یکایک و خارش می آید و ایضا میگوید در شب بیشتر پس رفتن نزد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و علاج طلبیدم پس بر من نه کرد بدن را و دم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست
سپارک خود و بر آورد بر پشت و شکم من پس پیداشد از آن روز این بوسه خوش در من و در دست و بخت و س
صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت که تزویج و تخمیر و خمر میکنم و خمر که در میان طیب کثرت آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از عرف خود بوسه عطا کرد و فرمود طیب کن و او را این دیگر تابو و از بوسه ریح طیب نمی یافتند و خانه ایشان را
بیت الطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که گل سرخ از عرف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده
و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از علاج باز آمد قطره از عرف و بر زمین بگشاید و از آن گل سرخ روئید و از بخا
ر فرموده است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بوسه مرا دریا بدو گوید که بگوئد گل سرخ را و این احادیث
بزرگچنین با صطلاح که ایشان دارند صحبت نرسیده است و حدیث من شتم الورد و دم لصل علی نقه جفانی را نیز از خصوص
منیارد و احادیث دیگر آمده و طیب را کجی فضیلت و س صلی الله علیه و آله و سلم و آنها نیز چون حکم دارند و این خوشبو را
تخصیص بیاید و الله اعلم فصل در حفظ صحت چشم از فرموده جدا و مست بر الحال در وقت خواب و فرموده که سر نه
خوشبوی بر چشم کشید در سنن ابی داود ثابت شده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالانفاس المروح
عن النوم و قال لیسقه الصائم امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر نه خوشبو و خواب و فرمود باید که پیش از سر نه
که سیکر و زهره دار است و محرم و زنی نه کرده اند و این صحبت طیب را سید است نذات و س و مروح است که مشک
آن را خوشبوی کنند این طریق که آرد مشک به پر و زنده یا چوب نه از مشک در س و بنیاد نه و طبا به همین
ست و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکثرا کلم الله بکلمه البصر و نبی اشهر بهترین سرهای شما آمده است که سر
نه که سگ است مشهور و روشن میگرداند بصیر را و میر و یاند یک چشم را و همین معنی در روایت دیگر آمده و طیب که
بالانفاس فانه مغنیه لشعر ذنبه لثقه مصفاة للبصر و حضرت نبوی را صلی الله علیه و آله و سلم سر نه دانی بود
خاص فی مخصوص بوسه که دیگر در آن شریک نبود و در غیر حضرت همراه بودی و همچنین آمیخته همراه دانی
و در آن جمال شریف را بعد از اذان و غیره و میس و آیات کمال صنع الهی را در آن مطالعه فرموده
و این آئینه دیدن او را ستر که مظهر جمال و کمال حق بود تعالی شانه بیت دس زائنه حسن ترا جلاله
نمیت غرض تجلی حسن است خود تعالی نمیت و چون سر نه کشیده س بار چشم نه کشیده و س بار
در چشم چپ و گاهی در چشم راست س بار کشیده و در چشم چپ دو بار ابتدا بر نه کرد و ختم بر نه کرد
اول دویس در چشم نه کرد و دیگر دویس در چشم چپ دیگر یک میل در چشم نه کرد و دیگر دویس در چشم چپ
و در ایثار و قول است یک آنکه در چشم نه کشیده تا هر یک و تر باشد دوم آنکه در چشم نه کشیده تا هر یک
و چشم چپ دو بار ابتدا و انتها بر نه باشد تا مجموع و تر باشد که پنج بار است تفصیل مبنی را که در س بار
کرد و شد و ابتدا از س فرموده گو یا که این اشارت است بترتیب این طریق و لیکن اول مشهور است و الله اعلم

فصل در فرض و سلف عاریت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که نیکو تر از اخوان تر از آنچه شده بود و
 و فکر دے و ویرا و ماگر دے و گفته باریک اندکی اهلک و اماک انما جزاء سلف الحمد و الا و اما این کلام در اصل نیست
 بلکه بقایا جزاے فرض و سلف او اگر دین است و شکر گفتن بر توفیق او اکتیوبت متعارف صاع قوت از انصاف
 سلف است برید انصار سے محتاج شد بیاید و مطالبه نمودن سرمود که چیز سے حاضر نیست انصار سے خواست
 مستحق گویند سرمود که زبان را شکا بداد و گویا که الاخیر که بهتر من کسی که سلف گرفت منم پس چهل صاع قوت
 ویرا بالعلم داد و چهل صاع و دیگر حق ویرا او اگر مجموع هشتاد صاع شد روز سے غریب بیاید و تقاضا سے سخت کرد
 عمر بن الخطاب خواست تا ویرا نادید کند فرمود که مدیاع کنت احوج الی ان تاملے بالوفاء و کان احوج الے
 ان تامله بالصبر یعنی با زمان اسے عمر از جزو نادید و سے من محتاج ترم با آنکه ملوفاس دین فرامی آید اگر چه
 کنی و دے محتاج تر بود با آنکه ویرا بصبر فرامی آید آنکه و سے را جزو نادید کنی یعنی مناسب درین مقام
 آن بود که مرا باعث بر وفاس دین شوی و اگر از من تاخیر دے را دے آن مشا به کنی و را امر بصبر و ترک
 سختی کنی اما انیکه بخت من مقصوب و رزے و او را نایز نادید کنی چیز سے نیست و از کارم اخلاق نه کسب
 یهودی بیاید و دین را تقاضا کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که هنوز اجل دین تو رسیدہ صبر کن دین تو
 حال شود و آن وقت و اهل که براسے تو او دے آن قورایافته است برسد یهودی گفت شما بی عبد لمطلب اید
 و عده بدو غ پیغمبر و اید صحابه بر جوشیدند خواستند تا و سے را با آنکه گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را
 تسکین فرمود و بکلم دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشا به کرده بودم یکے باقی بود و آن
 این بود که چند آنکه بر تنی چهل و سه ادبی زیاده کنی و سے در علم و عفو افزا ید خواستم آئینا نیز با نعم اکنون
 دانستم که تو بیشک پیغمبر و در زمان سلمان شد **فصل** در رفتن حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون
 در راه رفتے روان رفتے چنانچه کسی از بلندی فرو آید و گاه چنان رفتے که کسی خود را جنگلی از زمین بردارد
 و آن روشن دلیران و صاحب همنان و زنده دلائل است و معتدل ترین روشهاست چه در غده یا در گاه و
 فسر دکانه چون چوبه خشک رود یا بطیش یعنی نجف و سبک ساری و انزعاج و قلق و اضطراب رود این نوع
 نوع مذموم و مستفح است و دلیل است بر سبک سری و بے عقلی یا جمول و دره دلی یا آهسته با حرکت
 تمام و سرعت انگ و این نوع رامشی ہوں خوانند لغت با و سکون و اوقال اللہ تعالیٰ و عباد الرحمن الذین یمشون
 علی الارض ہونا حق سجدات و تعالیٰ نشان میدہد و مدح میکند نندگان خواص خود را آن کہ میر و مدبر زمین رفتن
 بطریق ہوں مفسران لغت اند یعنی سکینہ و وقار امن غیر کبر و لامناوت میر وند آرام و کرانباری بے تعظم و کسب
 و بے مردگی و فسردگی و این نوع رفتن از ان حضرت رسالت بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و با وجود آن روش
 چنان نمودے کہ از بالا فرو دے آید و گویا زمین ویرا سے و در نور دیدہ میشد چنانکہ ترندی در شائل اورده از
 حدیث ابی ہریرہ کہ گفت ندیدم هیچ یکے را تسنند در رفتن از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گویا کہ زمین چید
 و بعد براسے او در شفت مے انداختیم ما خود را در رفتن و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیرت بے تکلف
 و بطور خود و در حدیث دیگر آمده کہ مسید و بند مردم و بوسے میر رسیدند و نیز آمده کہ شعی مسیگر در محبت تعالیٰ یعنی

قوی الاضاء ہے سستی و فروانہ آتش اعضا و نیز آمدہ کہ مثنیٰ میکرد و متعلما یعنی پروانہ و پاسے را از زمین
 بہام بے کسان و انواع روش و است این سہ یعنی تداوت و انزعاج و چون چہارم سنی مثنیٰ با برکت پنجم
 ریل فتح مثنیٰ با برداشتن پایا و جنبانیدن کتفها چنانچہ در طواف ششم سلمان کہ عدوے ست سبک
 دویدن و سبک رفتن و از سعی سریع ترست ہفتم جزئی کہ رفتنی ست با تامل و فی القاموس الخ و سبک اللین
 ہشتم ہتھری کہ رفتنی ست ماورئی یعنی پس پارفتن نهم جزئی کہ چہ سبتن ست در راہ و انا کہ کہ جوازہ گویند
 بان مثنیٰ ست و ہم جہتر کہ روش متکبران ست یعنی خراسیدن و گردن افراختن و از بخندہ کل و افضل چون ست
 کہ مثنیٰ حضرت نبوی بود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اعدل و اوسط انواع مثنیٰ ست و چون با صحابہ ہر چہ بود
 ایشان را پیش کردے و خود و عقب ایشان رفتے کیسوق اصحابہ کہ در حدیث واقع شدہ است این ست و
 فرمودے کہ پشت را بر اسے ملائکہ گذارید و خود از ہرے للملائکہ ہمین معنی ست گویا کہ ملائکہ نگاہبان آن حضرت اند
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و وے نگاہبان صحابہ و گاہ نعل رفتے و گاہ بے نعل یعنی تہی پایے رفتے از جہت
 غایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک نعل نبی کردہ از جہت ہم لغزیدن با جدو ث نبض از نعل کمالا
 و در بعضے از غزوات انگشت پایے مبارکش را شک سید و خون روان شد فرمودہ است الا اصبع ویت
 انفع وال و کسر ہم و تا بر لفظ ماضی معلوم بعینہ خطاب مونث و فی سبیل اللہ مالتبت خطاب باگشت
 مبارک خود میکنند و میفرمایند یا یغیثی تو یگر انگشتی کہ خون آلودہ شدہ و در راہ خداست آنچه یافتی تو در سبقت یعنی ضائع
 نیست و ابر آن ثابت ست کہ اقال الطیبی و بعضی گفتہ اند کہ مانا قیہ ست یعنی این خون آلودہ شدن تو چیزی نیست
 بدو شمار نیست و شقت درین راہ زیادہ برین کشیدنی ست و این کلام را در باب شعر آوردہ اند گاہان حضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جد و ریافتہ و لیکن چون قصد موزونیت نکردہ شعر نباشد و نیز اختلاف کردہ اند کہ گفتہ
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این را انشا کردہ یا انشا فرمودہ طبری و غیر وی جزم کردہ اند بثنائی و گفتہ کہ مثنیٰ بن ابیہ بن
 الولید ست و بعضی گفتہ مر عبد اللہ بن رواحہ ست کہ در غزوہ موتہ گفتہ در اینجا اسیر اورا جراحے رسیدہ بود کہ نقل اسیر طی
 یا اندہم و نیز گفتہ کہ بعضی نامی ویت ویت را ساکن اندہ اند بعینہ غیبت تا از وزن بر آید و گفتہ اند کہ این نیز موزون ست ان
 بحر کمال و بعضی گفتہ کہ این از باب جہر ست و مثل این را شعر گویند و اند این کہ ترست در شعر آن و در سفر بعد از ہجرت
 صحابہ رستے یعنی اول صحابہ را امر کردے کہ بر آیند و بروند بعد از ایشان خود بیرون آمدے و رفتے و متفقاً بالقوت و او
 بہ بشارت و ہمت فراوانی و غزوانی و اعانت و انداد و دعا کردے بتوفیق و شبت و حیر دنیا و آخرت و اندگان را سوار
 کردے و گاہے روین خود ساختے **فصل در کلام و سکوت و محاک و ہکاسے حضرت ہنوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم**
 الکلام و ہمہ متصل بود و روشن یعنی مفصل و مبین تا اگر کسی خواستے کہ کلمات از شمار دکان بودے نہ چنان بودے
 بودے کہ حفظ نتوانستے کرد و نہ چنان گسستہ بودے کہ میان افراد کلمات انقطاع پیدا آمدے چنانکہ عاقل
 گفت ما کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سیر و سر و کم نہا و لیکن کان یکلم بکلام مبینہ فصل حفظ من جلس الیہ
 خود بزر خدہ اللہ علیہ وآلہ وسلم کہے یافت کلام و ہم میگفت کلمات را چنانچہ شما میکنید و میکنم میگرد
 بگاسے کہ کلمات آن چند اجہاے بود و یاد میگرفت از ہا را کہے کہ می نشست باوے و گاہ یک کلمہ را بار بار عادی

فرموده تا کسی را حفظ آن ثواب نشود و غالب احوال و سے خاموشی بود و سخن گفتن الا بوقت ضرورت
 براسه دعوت و تکیه بر کسب و مغلط و سخن را به سحر دهن و بری استنداق گفته جمع شدن کبیر شین
 و لفتح نیز آمده و سکون دال معلوم که دلمان و باطن خدین کسب لفظ تقیید آمد و جمع با عسب را جزاے آفات
 و غنمه و بهمه نمود و غنمه کلا میگوید ظاهر شود بر سامع اگر چه بلند بود و بهمه کلا سے خفی و آواز پنهان
 و اکسب سخن و سے جوامع الکلم بود و چنانکه فرمود و آیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام جوامع الکلم آن سخن
 که غنم اندک یعنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازین قبل بسیار مثل
 الدین الخیر و من حسن اسلام المرء که الایینه و مثال آن و علما آنرا را جدا در کتابها نوشته و جمع کرده اند
 بر اسم الله خیر و اما لایسته زبان کثرت و چون امری را که است داشته اثر آن بر روی مبارک و سے
 ظاهر شد و هرگز سخن نمیش گفت و خنده بسیار نکود و بیشتر خنده و سے جسم بود و غایت خنده و سے آن بود که
 نوازدی پیدا شد و نوازدان دنداناست که بعد از ایناب است و دندانها را ناماست ثنایا گویند و دندان پیش او
 و دندان دیگر را که در دو طرف ثنایاست رباعیات گویند لفتح را تحقیق باد و و سے دیگر را ایناب و بفارسی دندان
 بیشاک آنکه در حیوانات که شایع اند و در از می باشند و دندان دیگر را که در دو طرف اینها اند و چون
 اینها را استخوان گویند بعد از اینها اضر اس است چهار از هر طرف و آنرا است دندانها را اضر اس النقل
 و اضر اس حکم گویند که در وقت عقل و بلوغ بر آید و از هر چه محل خندیدن بود و خندیده یعنی در غیر
 محل تعجب خندیده و از محل تعجب بے خنده نگذاشته و اما اگر بستان و سے نظیر خندیدن معذل بود و سے
 و بفسر یاد و ناله گریسته و بجز دوا شک بود و بکه اشک روان شد و از سینه مبارکش آواز سینه نلیده
 و گریستن و سے گاه براسه میت بود و گاه براسه شفقت بر امت و گاه از خوف حق تعالی و گاه وقت سماع
 قرآن و آن گریه اشتیاق و محبت و اجمال است اگر چه گریه نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود و محبت استماع
 و عید و انداز بکه براسه شفقت بر امت نیز و لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیست
 از اشتیاق تقاسم آتی تقاسم و محبت و تعظیم و اجمال و سے جل و علا و گاه در نماز سجده گریسته و بکیه در نماز
 سیکریت و میگفت رب الم تقدنی ان لا تعذبهم و انا فیهم و هم یستغفرون و من استغفرک خداوند از تو بعهده کرده که
 عذاب نکنم این امت را در حالیکه من در ایشان باشم و ایشان آمرزش خواهند اکنون آمرزش بنحوا هم من ایشان
 و امتیاز این قسم از گریه باعتبار وقت است و در حقیقت یکی از این اقسام مذکور خواهد بود و علما بسیار گویند
 که گریه بر دو نوع است گریه شادی و مسرت گریه جزع و صبر گریه رحمت و وقت گریه خوف و استیت
 گریه دوستی و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و وحشت گریه اتفاق و در آنست گریه دروغ
 عادت چون گریه نوحه گریه اجرت گریه موافقت و موافقت چنانکه جمعی را بمنند و گریه و سبب ندانند موافقت را
 گریه کنند فصل در فطرت و توابع آن فطره یعنی شوق و ابتداء و خسترا و خلق است و فطرت بمعنی
 خلقت آید و بمعنی دین اسلام آید چنانکه در حدیث امن مولود الا و یولد علی الفطرة و کما یمین سنت
 و طریقه مساوی که در تقاضای خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت و ادران مدخله است نیز آید چنانکه

در حدیث عائشه آمده عشر من الفطره قض الشارب اعفاه الخیة والسواک ویتشاق المار وقصر بالانظار
 وفل البر جسم وثقت المابط وخلق العانة وانقاص المار یعنی الاستنجاء والضمضة و فی روایت ابن مسعود
 اعفاه الخیة و مراد اینجا این معنی اخیر است و یکی از جمله فطرت ختان است و تحقیق احکام و توضیح معنی لفظ
 آن در فصل عقیقه در آخر کتاب ج مذکور شد و مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخون میسرت
 متولد شده یعنی هم بر هیأت مخنون بود که احتیاج بقطع نافه نباشد و مسرور یعنی ناف بریده که بمریدان آن
 بعد از تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت نبود و چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و طبرانی
 و ابونعیم و خطیب و ابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار
 آنست که زائیده شدم مخنون و ندیدم هیچکس عورت مرا وضو داد و غنایه از این حدیث را تصحیح کرده و نقل احادیث
 و اخبار در نیاب بسیار است و زین الدین عراقی این احادیث را تصنیف نموده و گفته که در نیاب چیزی
 بصحت نرسیده و ابن قیم نیز موافق این گفته که این از خصایف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 نیست و بسیاری از مردم بر هیأت مخنون متولد شوند و ابن وریدر و شایع از ابن کلبی آورده که گفته رسیده است
 بما که آدم مخنون مخلوق شده و دوازده خمیس دیگر بعد از او که آخر ایشان محمد رسول است نسبت و ادیس
 و نوح و سام و لوط و یوسف و موسی و سلیمان و شعیب و یحیی و هود و صلوات الله علیهم جمیع کنانی المرسلین
 و فی الجمله در حق حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اقوال است که آنکه مخنون زائیده یعنی بر هیأت مخنون چنانکه ذکر
 احادیث آمده و در مستونامه و دوم آنکه ملائکه در آن روز که پس خیمه علیمه سید او را بساکنند و بر علم حکمت
 گردند بعد از آن روز ویرا خنند گردند ذکر کرده این قول را ابن قیم و روایت کرد طبرانی و ابونعیم در حدیث ابی بکر و
 ذهبی گفته که این حدیث منکر است سوم آنکه جد و سه عبد المطلب او را روز مفرم خنند کرد و نام نهاد
 و ضیافت کرد و روایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس و ابن عبد البر در تمهید و الله اعلم و
 آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جانب راست را دوست داشته که بکار برود و در نقل پوشیدن و در شنیدن
 و در بستن و دادن و سر شانه کردن و در بش شانه کردن و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن و دست چپ را
 بر سر ازا که اذی و قدسه یعنی چکر چشم و استنجا و استبراء و مانند آن بکار برده و سر را بر تائید و در بعض
 نسخ انجمن است که هرگاه مرا ترا کشیده همه سر ترا شنیدن فرموده و مروی نیست که غیر حج و عمره سر ترا شنید
 ترا شنیدن موسی سر مردان را با اتفاق جائز است و آنرا که نعمد موسی و ادیان و تشریح آن کند بخاک هد اشتمن آن
 احسن و حلق بعضی را پس کرده است مگر بجهت علاج و ترا شنیدن موسی عات و حب و ترک آن با جهل روز
 کرده و در ترا شنیدن موسی سبیه و یا سه و دست اختلاف است و ارجح ترک آنست و سخن در تنس شارب بر این
 و سواک را دوست داشته و در فضیلت آن چهل حدیث وارد است و از حسن و مستجابات است و در حال
 نظر و صیام سواک کرده و در عقب نوم و وقت وضو و وقت نماز و وقت در آمدن در خانه و بعد از تغنیه
 نم کثرت کلام و نزد تلاوت قرآن و خلوصه از طعام و اسفرا از سنان و دخول مسجد نیز کرده و ذکره از کثرت
 فی شریح الخرقی و سواک در وقت نماز و زوایا شافعی است و قسم ذکره و آن از جواب اول بود و سه

و بوسه خوش بسیار بکار داشته این خود عقیق گداز شده است احتیاج تنگواران نیست و در بعض روایات
 آمده که گاه نوزاد بکار داشته و اول موسی مبارک فرود گداز شده بود مجموع از پس نقاب از فرق گردینے و در سفر
 ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمذی از حدیث ابن عباس و در شمال آورده که مشرکان موسی سحر را
 فرق میکردند و اهل کتاب سدل میکردند یعنی فرو میگذاشتند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم موافقت
 اهل کتاب را در آنچه مأمور نموده و دست داشته بعد از آن فرق کرد از اینجا بعض گفته اند که فرق سنت است
 زیرا که در آخر آن رجوع فرمود و ظاهر آنست که آن بوی سنت والا در غیر مأمور به اهل کتاب موافقت
 نموده پس سدل منسوخ بود و مختار آنست که مویها را بطور خود میگذاشتند بسدل معقد بوده و در فرق
 و سدل و فرق هر دو جایز است و فرق افضل کذا قبل و هرگز در حمام زانیده و حمامی که مشهور است
 در کجکام بنی همانا که در محله که موسی در آن یکبار غسل کردینا ساحت آمده و احتمال دارد که تسبیح
 او بحکم نبی صحبت آن زبان زده شده که در جانب مولد نبی و لواحق آن محفل واقع است و الله اعلم بآنکه
 در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث
 صحیح نیست بلکه منسوب بوضع است اما ذکر حمام در احادیث آمده است سیوطی در جمع الجوامع از طاووس در
 مصنف ابن شیبہ آورده که رسول خدا فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم خد کشید خانه را که او را حمام
 گویند گفتند یا رسول الله و سے تغتیه میکند از دست و او نے فرمود پس هر که در آید او را از شما بایک استنار
 کند و از ما نشسته آورد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نمی کرده بود از درآمدن حمام مردان را و زنان را پست
 وضعت کرد مردان را بشهر طیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که چنانچه است حمام که رفع کرده میشود
 و در بعض اصوات و کشف کرده میشود و عورات و غیر آمده است که نزدیک است که فتح کرده شود و در شمار از این
 عجم و بیابید و در آنجا بیوت را که خوانده شود آن را حمامات پس بایک در نیاند از مردان و گویا را و منع کنید
 از آن زنان را که بیاه و نفسا و در مقاصد آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو خانه
 است حمام که دور میکند چرخ را و یاد میدهد آخرت را و گفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در سنن
 خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبد الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعاً ولیکن یحیی ضعیف است
 و از عمر بن الخطاب آورده که نوشت با ابو موسی اشعری که بمن رسیده است که اهل مصاحف حمامات را پیدا
 کرده اند و باید که نه در آید در و سه سجده بیز و ذکر کنند خدا تعالی را در و سه تا بیرون آید و غسل کنند
 و کس از آن سه واحد و از ابن عساکر و ابن سعد و بیهقی و ابن ابی شیبہ آورده که امیر المومنین عمر بن الخطاب
 بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیده ام که تو در حمام در آمده و دلو که که خمیر و سه خمر ساخته
 استعمال کرده زنها را کنی که حق تعالی چنانچه مشرب خمر را حرام گردانیده مساس آنرا نیز حرام ساخته و سه
 بخش است و در روایتی آمده که حق تعالی حرام گردانید خمر را بر لبون شما و اشتر شما و ابشار شما و در روایتی از
 ابن عساکر آمده که خالد بن عمر نوشت که ما شنیده ایم در و سه خمر را و اثری از و سه نمائید و سه غسولی شده و خمر
 دیگر گشته پس عمر بوسه نوشت که من گمان میبرم شما را سه آل مغیره که قبل از شما ایضا نمائید شما را خدا تعالی

بران دیگر خالد بن ولید و گردان گشت و از در آمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مود را بجا باشند
 و هرگز موی مبارک را زنگ نکرده یعنی خضاب نقرموده و اکثر احادیث صحیحہ ناظر برین است و آنجا که
 روایت خضاب آمده و هم است چنانچه مصنف اشارت آن کرده و گفت و چون طیب را بسیار بکار می برد
 بعضی مخضوب پنداشتند و در جواب بدین میگوید که اختلاف کرده اند علماء در آنکه آن حضرت صلی الله
 علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و نوی گفتند که نعمت آنست که در وقت کرده و در اکثر اوقات
 نکرده و هر یک روایت کرده و آنچه در و همین است و چه تطبیق میان احادیث و استدلال علم و روغن بسیار
 بر سر و محاسن البید و سر را نگاه نگاه نموده اند که در بعضی مبارک و نگاه عاقلانه را فرموده است تا نشان دهد که در
 لفظ همیشه اینچنین است که نهی عن التمرجل الا غدا و غصب در غسل یعنی نگاه نگاه است و لیکن در هر چیز مدتی
 معین دارد و در آب دادن شتر آن یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان و نزد بعضی هفت
 روز کذا فی القاموس و در عیادت مریض و اکل لحم یعنی نگاه نگاه در تعیین مدتی و مصنف در شأن کردن
 نیز یعنی نگاه نگاه گفته و مشهور تفسیر اوست بر روز در میان و آنکه بعد از هر وضو رکعتش را شانه کند و اصل صحیح هم او
 جز آنکه در بعضی کتب از بعضی سلف آورده اند که آن در لقی فقر خالصه دارد و الله اعلم و نگاه نگاه و سه
 تا کنار گوش بود موی شریف گاه سه تا دو سش بود و آن را بعد گویند بطنیمیم و شانه بیدیم و نگاه
 تا نوزده گوش و آن را و فرموده است بفتح و او و سکون فا و نگاه سه بین بین و آنرا نامه نام است از جهت اسم
 و قرب از بیکبکین کذا فی المشارق للقاضی عیاض و در تفسیر ابن الفناط از بعضی عبارات قوم خسرانی
 ظاهر شود و نگاه سه معنی مطلق موی واقع شود از آنجا که واقع شده که جبهه و سه تا نوزده گوش بود
 و در قاموس گفته است لجمه بالقلم جمیع شعر الرأس بقدره بر چون روز شش از چهار کیسوساخته قامت
 ام بانی قدم علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قدّمه و له اربع غزائر ام بانی گفت قدّمه و او در برابر رسول خدا
 صلی الله علیه وآله وسلم بکبار و از آن روز فتح که مراد است و بود در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چهار
 کیس و در جانب بین و دو در جانب شمال و دو سه خوش را در ذکر سه و از ذکر آن منع فرموده
 چنانکه گذشت و میگفت الطیب الطیب المسک خوشبو ترین خوشبو مشک است و نگاه سه را دوست داشته
 و دو سه آن را خوش تر کرده و ذکر آن و نگاه سه که در دوست داشته باید انشا الله تعالی و از جمله فطرت گرفتن
 بروت و گذاشتن ریش است و مصنف فصل جدا بر سه و سه نهاد و گفت **فصل شارب مبارک**
 فصل کرده و فرموده من لم یأخذ شارب فلیس منا هر که نگیرد و قس کند و دست نازد بر روت خود ریش را
 از او بطریق ما نیست و میفرموده جز و اشوارب و از حوالی خالفوا الجوس بر بر و تها و او فرموده لید نشینا
 را خلافت کنید درین آتش پرستان را که بروت را بگذارند و فرمودند و نشینا را بر بند و تها و تها و تها و تها و تها
 خالفوا الشربین او و الحی و اصفوا اشوارب و در صحیح مسلم است که انش کذا فی غیر خدا صلی الله علیه وآله
 و سلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرموده که زیاد از چهل روز بگذارد
 و در شارب علماء از مملکت است امام مالک کتب گویند چنانچه ان نص کند که کسر تها سه لب بید آنکه

و چندان نبرد که مشاء شود و خلق شارب نزدوست بهت است و فاعل آنرا کس نبرد و نادید کذب طحاوی
میگوید درین باب بنی از اشافعی نیافتم اما اصحاب و س را دیدیم مثل خرنی و بسج که اخفا میگردند و آن
والی است بر آنکه از و س اخذ کرده اند اخفا و لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل است چنانچه اخفا سوال
بمعنی تردد و تکرار و الحاح است و نیز بمعنی مبالغه و زنی کردن و تفهه حال آمده پس اخفا شوارب
افحص از خبر و قص و س بود و لهذا تفسیر کرده اند آن را بمبالغه و استقصا در قص و استیصال آن نیروی
گفته که بسیار از سلف با استیصال شوارب رفته اند و جماع بر حلات آن رفته و تاویل کرده اند اخفا را
بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد و مذہب مالک این است که خلق آنرا مشاء و اند و فاعل آنرا و س کذب
بعض مخیر گردانند درین دو گویند که احادیث نص در استیصال نیست و جز و قص نیز واقع شده پس همه
جائز بود و مشترک میان جمیع اقسام تحقیق است و این عام تر از گرفتن از طول شوارب از ساحت آن و
ظاهر اخفا گرفتن است از طول و مساحت جمیع آنها هر شود اظارینه گردید و لب و مصنف میگوید بر آن
مذہب امام ابو حنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد بن اخفاست و اخفا آنست که از پنج برادر نماز حدیث
ماست شده که اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من شارب علی سواک در حدیث مغیره بن شعبه آمده
و کان شارب قد و فی فقال له اقصه لک علی سواک بعض ضمیمه شارب را عاید بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
داشته و معنی اقصه لک آن داشته که تا تو تبرک جوئی بویای زیادتی که جدا گردان و بعضی ضمیمه بر تبرک
صنعت آن ثابت گردد و این با حفا متصور نیست چه از قص بر سواک از پنج برگنده نشود و حدیث متفق علیه
که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح است در قص و قص با اخفا متصور نیست پوشیده ماند که اخفا
نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر اخفا بطریقه حمل مطلق بر مقید
یا رخصت بود و در تخیر ثابت شود میان اخفا و س چنانکه بعضی بران رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد
که مذہب حنفیه خلق است و از طحاوی که قد و ده علماء متقدمین است این مذہب نیز ظاهر شود چنانکه گفت
طحاوی میگوید چون استحباب بقص جمع علیه است خلق افضل بود قیاساً علی الراس و مصنف
میگوید اما درین قیاس نظر است چه در اخفا شارب قبح ظاهر است و نو س است از مشاء
والله اعلم و نیز فضیلت خلق راس غیر مسلم است مطلقاً چنانکه معلوم شد تا فضیلت خلق شارب را بران
قیاس کنند و از لیسکن بودن مذہب حنفی فضیلت خلق شارب محل تردد است با آنکه ظاهر از کتب ایشان آنست
که سنت قص است و مباحثن او مثل حاجب و گفته اند که بنماخذ و علیه الفتوے را برین در غیر غارے است
اما در حق غارے مندوب تقویل شارب است تا در ششم و شصتین همیب نماید کذا فی مطالب المؤمنین نقل
عن الذخیره و نیز از سر امیه نقل کرده که سنت قصی شارب است تا ظاهر گردد و برگرد و لب و خلق شارب بر سنت
و قبل سنت و با کس نیست تبرک سبب الهایعین طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عسکرم و غیر و س انجین میکرد
زیرا که و س دهن را تسبیح پوشد و در و س طعام نینما ند و در خلق و ترک موسی بر لب که آن را عفته گویند
اختلاف است و افضل ترک است تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المؤمنین عسکرم قبول نسیم

شهادت کسی را که حلق میگردان و او اهل حق طرفین عقیقه لباس است و تفصیل این مسائل از کتب فقهیه است
 و الله اعلم **فصل** در جهاد و ادب آن جهاد و ذر و کسان اسلام است و اهل آن را در دنیا و عقبی در اعلامنازل مقام مجرم
 فقه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از ان و فرخطوط بود و عادت و سه در سلوک طسرق آن اکل و اهل عادت
 و ساعات و اوقات و سه بر جهاد موقوف و منحصر بود جسم بجان و جسم بدی و جان بدی و جسم بدی و جان بدی
 سنان یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و غلظ علیهم و قال الله تعالی فلا تلحق الکافرن و جاهد بهم جهاد اکبر جهاد کبیر گویا
 اشارت است به جمیع اقسام مذکوره جهاد و الله اعلم علما گفته اند مراتب جهاد چهار است جهاد نفسی جهاد شیطان جهاد کفار
 و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکجهاد بر نفس حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات و عورت و از
 از خلق و هر که این مراتب چهار گانه را بعمل آورد و در ملکوت آسمان عظیم خزانند و اما جهاد شیطان دو مرتبه است یکجهاد
 بر جهاد دفع آنچه القا میکند از شبهات و تمسک در اعتقادات مسلمانی و دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکند از اذات و تشبهات
 در عیال و احکام شرعی و سلاح اول یقین است و روح ایمان و قوت تقیدین و ثبات محبت و سلاح دوم
 صبر است و ثبات بر داعیه عمل و امثال و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است بد زبانی
 و مال و نفس یعنی با تخاصم و کفر و نفاق و موعظه و انذار و صرف اموال و اسباب در تهیه امر جهاد و قتال و بمال و نفس و روح
 و زان اما جهاد در باب ظلم و منکرات و بدع ظاهر آن بود که این را اول و اجمال ذکر میکرد و مراتب جهاد پنج میباشد بد زبانی
 در مقام تفصیل نمی آید و در چهارم در قرائن آن دو جهاد آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب اگر اشارت باشد بآنکه آنچه
 در مقام علما مذکور شده همین چهار است گویا تفریض فعلی است بر ایشان بعد از این قسم و اما آنکه عدم ذکر ایشان را
 انکشاف ذکر اول اقسام است و الله اعلم و با جمله جهاد در منکرات و بدع که معنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است
 اول ایستادگی و ضرب و قتل و اگر عاجز شود زبانی بنی و سب و شتم و مانند آن و اگر عاجز شود بدلی با تخاصم و عدالت
 و قصد دفع این سیزده مرتبه جهاد است که هر که از ان بجهاد بود علامت نفاق و سه بود چنانکه در حدیث آمده است
 من مات و لم یجث نفسه بمزومات علی شقیة من النفاق هر که بجهاد و حکایت کند نفس خود را بغیر و جهاد و قصد کند و
 همت بر تفصیل آن نگارد و میرد بر تبعیه و فواید از نفاق و کفر و اکل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله
 علیه و آله و سلم چه از اول و در زعم است تا زان و فوات لایزال در جهاد بود و جن و انس و عرب و عجم و کوه و کعبه و بزرگ
 و ازاد و بنده و زاده و راجع دعوت میکرد و راه درست میبوی و از شرک و کفر و فساد منع میکرد و چون زبان مبارک
 بسبب و ستم به تمام کشته کفار تریش بعد از او بر خاستند و چون از وی و معادوات ایشان انعام رسید و فرمان بجهاد شد
 بآنچه برین چشم هجرت کردند عثمان ابن عفان یار قریه و خیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با و نفر بر فتنه و انکشاف و
 پیاده بودند بعد از ان بجهت دنیا کشتی که اگر دند و اول کسیکه بیرون آمد بجهت عثمان بود چون خبر وصول او در کربلا
 بنمبر خدا نگران آن بود که از زان قدم کرد و گفت دیام آورد که بر دوشته بود رقیه را بر حماره و خود پیاده میرفت پس
 فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد و اهل خود بعد از او علیه السلام و چون رسید
 استقرار اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مکن و امن ایشان را در حبشه در یافتند عمر بن الداحی و عبدالله
 بن ابی بکر را بعد از آن وقت حبشه نزد نجاشی فرستادند تا این جا حصار را از ملک خود بدر کنند و بپایار ایشان

باز فرستد بخاشی بساقت سعادتی که در قبول نبی اکرم الزمان و شمس سخن ایشان گوشت نکرد و آن دو کس را
 شائب و خاصر بآید و تحت ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که از فقیهان و شجاعتان قریش و نبی با ششم بود
 و لغزت تر و مردانه تر از دوسه کس نبود در آخر سال پنجم از نبوت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و تزاریر گشت
 و بعد از دوسه اسلام عمر بن الخطاب بعد از سه روز که اثر اجابت دعای آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
 سبب نزد قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اهل اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود و کما ذکر
 فی المصابیح و مشهور است که کمال و تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود کفار و رافضی را ب شدت نیکوگر معاشرت

کردند که بانی المطلب و بانی عید منافع مباحثت و مناکحت نگذارد و از مکالمه و مجالست متنهی باشند تا پنجمین را
 صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم ایشان کنند بآنکه عید منافع جابکان حضرت سید الانبیاست و دوسه صلی الله علیه و آله
 و سلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و عید منافع را چهار سپهر بود یکی هاشم بن عبد مناف
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر عبد الله بن کثیر و او امیه است و سپهر امیه حرب و سپهر دوسه ابرقیان
 پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه همه بنی عبد مناف اند و دوسه دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم است و عم
 عبد المطلب و وجه قیمه عبد المطلب باین نام حجت اضافت بهمین مطلب است و ایشان است که هاشم در وقت بخت
 رفته بود و در انجازه خواسته و لیسر که گذشت آمد چون مطلب بعد از دوسه استخار رفته پسر را و یار صفات
 پسندیده آرسته بکلیه مردانگی و فرزانی پیر است گفت این پسر خان نایک که گویا از قوم ماست گفت ای پسر
 هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زنی خواسته از دوسه این پسر آمده است مطلب برادر زاده خود را
 ردیست خود ساخته بکس آرد و در راه هر که از دوسه میسر رسید که این کیست میگفت که منده من است از آن باز ویرا
 عبد المطلب گفت ندوام اصل و سبب است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد و
 مخلط و مشتک و یکجا بودند بخلاف اولاد عبد الله بن عبد مناف که همیشه برادر مخالف است و میبایست نبی هاشم
 میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش غارت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 و آن کسانیکه با دوسه پیوسته بودند دیدند و غارت اصحاب دوسه که همیشه رفته بودند و شیوع اسلام در قریب آنجا
 کردند تا مرده حدود عدالت ایشان تیر شد و اتفاق کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بک کفند و کشند
 و چون این خبر با مطالب که معاون آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم رسید نبی هاشم و نبی عبد المطلب را جمع
 کرد و امر کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در شعب خود در آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدای آنجا بدارند
 همه یکدل و یک جان شده بدان را غنی گشتند مسلمانان بملاقه دیانت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصبت
 و چون قریش اتفاق نبی هاشم و نبی المطلب معاشرت نمودند با یکدیگر عهد کردند که بانی هاشم دینی المطلب مراعات صله
 رحم نگینند و با ایشان مناکحت و مباحثت ننمایند و در بعض کتب بجای نبی المطلب نبی عبد المطلب واقع
 شده و اول اصح و اظهر است چون این معلوم شد پس آنچه در عبارت معتصم واقع شده که کفار معاشرت کردند
 که بانی المطلب و بانی عید منافع مباحثت و مناکحت نگینند خلافت منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل
 کردیم که واقع در کتب نبی هاشم و نبی المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت نبی هاشم

و بنو المطلب بود و اندک بنی عبد مناف علی الاطلاق بکبر اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و معاقدان کفار بودند مگر کسی که ازینها بسعادت اسلام و محبت رسید بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابولہب بن عبد المطلب که عہد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سختنیز موافق کفار بود مگر اگر گفت بشود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند
ولیکن با ایشان نیز ترک مناکحت و مباحیت نمودند تا مسمی در کفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تسلیم کردن
کنند اما چون در جمیع کتب بنو اشتم و بنو المطلب مذکور است بنی عبد مناف و ثابت شده است که بنو عبد شمس
و معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاویل باطل باشد و متعین بود که فکر عبد مناف بجای بنی اشتم
از سلف و کتب است و در آخر باب حج از معصیت نیز گذشت که گفت عہد بستند با بنی ہاشم و با بنی المطلب و
بنی جلد که تعاقب و تقاربت بر ترک مباحیت و مناکحت و مکالمات و مجالست با بنی ہاشم و بنی المطلب انداختند و در
شرف کعبه ایچند دست کاتب نامہ که منصور بن عکرمہ و بعضی گفتند از معص بن عامر بودند مثل شد و این
قصبہ در ذی القعدہ سال ہفتم از نبوت بود و درین سال چندے از مهاجران حبشہ قدم آوردند و باز ہشتاد و یک
مرد و ہشتر زن حبشہ ہجرت کردند و ابو بکر صدیق نیز غزیت آن کرد پس اورا کفار کہ باز آوردند و گفتند بخین مردی
اگر از شہر یمن رود حال آن شہر چه بود و ابو بکر صدیق در خانه خود مسجدی بنا کرد و بود و قرآن میخواند و دیگر نسبت
و نسا و غلمان و رجال کہ بوسه موی میشدند و با بجز نامہ کہ در تعاقب و تعاقب بودند آن نامہ را کرم بخورد و مگر
ہائے کہ نام خدا و رسول خدا بود و بنو ہاشم و بنو المطلب در میان شعب مخصوصے بودند نہ تہ سال بر و پنج
و دو سال تا جبرئیل علیہ السلام خبر کرد کہ صحیفہ را کرم خود بخوبی صبر صلی الله علیه وآله وسلم با بولایاب گفت و او را کفار
بگفت کہ بے چنین میگوید کہ نگاہ کنید اگر دروغ میگوید اورا تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
گفتند انصاف دادی چون صحیفہ را فرود آوردند و دیدند کہ ہمہ صحیفہ کرم خورده بود و مگر جائے کہ نام خداے تبارک
و تعالی و نام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود چون چنین بدیدند و کفر و طغیان اند و نہ بعد از شش ماہ
ابو طالب وفات کرد و بعد از وے بسہ روز یا پنج روز خدیجہ نیز وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سال را
عام الحزن نام میکرد و بلا و آذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سہ ماہ از موت خدیجہ سال ہشتم از نبوت پیادہ
از مکہ بطائف رفت کہ بر سہ محلہ است و نزدیک حارثہ باوے بود و شرافت نصیحت را دعوت کرد و وہ روز
از میان ایشان بود از اہل طائف مساعدے و موافقت یافت بلکہ علایان و خیرہ وان خود را خوا کرد و نہ آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را و شنام میکرد و با شہنائے مبارک او را بسنگماز و نہ و غلین اورا خون آلود ساختند
تا خون از نہائے سنگ بر زمینے افتاد و ہر دوازده روز او را گرفتہ بر نیزہ را میدند و چون میرفت باز سنگ را بر میگرد
و نہ ہیکر دند و نزدیک حارثہ خود را سپرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میساخت تا سروسے تمام شگست
و بروج شد و این واقعہ در روزہ الاحباب در ذکر وقائع سال دوم از نبوت تفصیل مذکور است و صحیحین از حدیث
عائشہ آمدہ کہ گفت مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را آیا آمدہ بر تو روزے سخت ترا از روزا حد نہ نمود
سخت ترین روزا کہ پیش آمد مر آن روز بود کہ عرض کردم نفس خود را بر این عبدنا لیل ابن کلال کہ از اکابر

اهل طاعت بود و از تحقیق و اجابت نکرد مرا بدو عیسی که او را که درم پس بر گشتم سر فرو افکند و مسموم و مخدوم رسیدم بقرن
 ثانی که آن را قرن النازلی نیز گویند و میقات اهل نجسیت تاگاه سر برداشتم و ابر پاره را دیدم که مرا سایه کرد
 و در وے جبرئیل است و نه اگر در او نگفت بر و در گار تو شنید سخن قوم ترا آنچه در ذکر دیر تو اکنون ملک جبال را بر تو
 فرستاده که اگر فرمانی آتشین را که نام دو کوه است که در آن سیان آبادان است برایشان مجسم بر زخم و
 یکبارگی ایشان را هلاک کنم سر مودا سید دارم که از اصحاب ایشان کسی بر آید که خدا را بوحانیت پرستد پس
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طاعت بازگشت و در وقت بازگشتن بعتبه و مشیبه که از اشراف یاس قریش بودند
 بخدمت و ایشان در بوستان خود بودند و انگور میچیدند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با این حال
 دیدند که صله رحم ایشان جنبید و مهربان گشتند و پست عداس نصرانی که غلام ایشان بود خوشه انگور به حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوشه را در دست مبارک خود
 گرفت و گفت بسم الله و بنیاد خوردن از آن کرد عداس بجانب وے نگاه کرد و گفت و ان شاء الله کلام از اینجای که
 از اهل این بلده نشنیدم فرمود از کدام بلده تو گفت از مینوی فرمود آن قریه در وے صبح است که یونس ابن یثیم باشد
 عداس گفت تو او را از کجا دانی فرمود وے برادر من است و وے پنجم بر خداست و من نیز پیغمبرم پس عداس
 بر دست و پاے مبارک وے بر زانوے افتاد و بوس کرد و مسلمان شد و در بازگشتن بخبر رسید و آن موضعی است
 یک شب در میان آنکه آنجا دیوان یعنی حیوان بیامند و اسلام عرض کردند و گفتند آنکه آن هفت نفر بودند از
 جن نصیبین که شهریت از شام و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و در شب و سوره که چنان میخواند و ایشان
 استماع می نمودند و گفته اند که ما هم این هفت جن منشی و ناشی و شاعر و اضر و احب چون بگذریم بجز این دست
 و کفایت را خبر کرد و با سزا و آنچه در آن شب دیده بود و مشاهده کرده از رویت انبیاء و فرض صلوات و از وے
 کیفیت مسیح اقصی را پرسیدند همه را بیان کرد چون این بشنیدند در تکلیب افتاد و ذمه و انیاز یاد کردند
 و آن در شب بیست و هفتم بود از رجب بر قول مشهور و در شب جمعه بود یا شب شنبه و صبح آنست که در شب
 و شنبه بود و افق مولد و مسب و هجرت و وفات و الله اعلم و من آن یکبار بود و بیدن در بیداری و بعضی گویند
 دو بار بود یکبار پیش از صبح و یکبار بعد از وے و بعضی گویند سه بار بود و بعضی گویند چهار بار بود و بعضی بیشتر
 از آن گویند و تحقیق آنست که اسرا بیدن و روح در قیظ که کلام مجید از آن خبر داده یکبار بود و بیدن و روح در قیظ
 و روح در قیظ بسیار بود و بر حصر آن در عدد و معین دلیل قطعی نیست و تحقیق معارج روحی از کلام سادات
 اولیاء الله معلوم گردد و الله اعلم و بعد از اسرا یکسال و دو ماه فرمان هجرت شد ابو بکر را استصحاب کرد و با برادر
 و سفر کرد چون بمید رسید انصار بقدم وے نشاندند و محبت وے را بر محبت آبا و ابناء مقدم داشتند پس
 عرب بعد از آنکه ایشان برخاستند و هر جانب بر ایشان نهادند آیت قال نازل شد و اذن بقتال حاصل گشت
 بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود و بعد از آن رخصت شد که اگر قتال کنند باز ترست باز قتال فرزند
 از حدیث و فضل جهاد زیاد و بر چهار صد ثابت شده و باصحاب سبایت میکرد و در جنگ که میگزیدند و نگاه میبایست
 میکرد و بر موت و در امر جهاد باصحاب مشهور است که درین راه ابو بکر را گفت با رأیت احدا کشت مشهوره را احباب

من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ندیدم من هیچ کسے را بیشتر مشورت کنندہ را صاحب خود را از رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دور راہ بعد از جمعہ شکر رفتے و ماندگان با بر داشتے و در سیر رفیع تمام کردے و جاسوسان
 سرکش دشمن فرستادے و مقدمات و اطلاعات را پیش کردے و پاس بانان را بر اطراف لشکر تفرقہ کردے
 و چون با دشمن برابر شدے پایستادے و دعا کردے و از حق تعالی نصرت خواستے و با جملہ صحابہ ہنگام با بیتعالی
 مشغول شدے و لشکر خود را ترتیب دادے و مقابلان را معین کردے و در حضرت وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بفرمان وے مقابلہ کردندے و در جنگ آلت جنگ پوشیدے و میان دوزخہ مظاہرت کردے و در شکر
 وے را یات و اعلام بودے چون بر قوسے غالب شدے و فتح کردے و در آن عرصہ سہ روز مقیم شدے
 و گاہ باز گشتے و چون خواستے کہ بر قوسے تاخت آرد انتظار کردے اگر از میان ایشان آواز بلکہ نماز
 بشنیدے تاخت نکردے و گاہ بر دشمن شبنون آوردے و گاہ در روز تاخت کردے و سفر خصوصاً بر آ
 غرار در روز چہشنبہ دوست داشتے چون لشکر فرو آمدے ایشان را چنان جمع کردے و بہریم پیوستے کہ اگر ہما
 بر ایشان گشتدے ہمہ را پوشیدے و صفوف را خود مرتب کردے و در وقت قتال سنجایان را بر اسنادام
 بہت خود معین کردے و میفرمود فلان تو پیش رو و فلان تو پس رو و گاہ در وقت قتلے و تمن این دعا خواندے
 اللهم منزل الکتاب و معجزہ الاحباب و ہازم الاشرار اہرمہم و افسدہم نا علیہم سہرم اجمع و بولون اللہ بر الیہ است
 مددہم و السائقہ اذی و اخر اللهم انزل نصرک اللهم انت محمدی وانت نصیری و ہک اقبال و چون جنگ سخت
 در پیوستے و نزول قتال گرم شدے و دشمن قصد وے کردے یا واز بلند گشتے انا البنی لا کذب انا ابن
 عبد المطلب و چون کار بہتجی رسیدے دلیران پناہ بوے آوردندے و از ہمہ نزدیک تر بہ دشمن وے ہوئے
 و اصحاب خود را جنگ شجاری تعیین فرمودے کہ یکدیگر را بان لبثنا سند کیا رفتار ایشان این بود است است
 یعنی میران میران و گاہے شعار یا منصور بودے و گاہے حم لا نصرون و گاہے زہرہ پوشیدے و خود ہر مبارک
 نہادے و شمشیر جانی کردے و نیزہ برداشتے و کمان دربارہ خواندے و گاہ سپرداشتے و خراسیدن در وقت جنگ
 دوست داشتے و بہر دشمن تہنیت راست کردے چنانچہ در غزوہ طائف کردے بعد از فتح کہ و غنیمت وہ خینست در سوال شدہ
 و خالد بن الولید ہر مقدمہ وے بود و چون غنیمت منہرم شدہ در حصنہ کہ بطائف داشتند بعد از تہنیت ساز کیسار
 آوردند و بنیاد قتال نہادند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را تا شہرہ روز محضر ساخت و تحقیق نہاد و آن
 اول تحقیق بود کہ دو سلام نہادہ شد و مردم بسیار از ایشان گشتے شد پس صحابہ بعلاوہ رحم و قرابتی کہ با ایشان
 داشتند و خواہست کہ وند کہ ایشان را بگذرانند پس بفرمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہاد و او ند کہ ہر کہ
 از حصنہ فرو آید آزاد بود پس وہ نفر و بر وایتیہ بیت و نہ نفر از ایشان فرو آمدند و ابو بکرہ قنوج بن الحارث
 القنوجی کہ از مشاہیر صحابہ است از ایشان بود و از قتل طفسلان و زنان ہنوی فرمودے و جنگیان را حکم کردے
 کہ بہر ہندہ کہ موسے عاتہ بر آوردہ اورا قتل کنند و اگر نہ اسیر کردے و چون طائف را بغیر استادے ایشان را
 بہترے و بہر سیرکاری فرستادے و گفتے سیر و اسیر شد و فی سبیل اللہ قاتلو امن کفر با اللہ و لا تملکوا ولا تغدروا
 ولا تملکوا و لید ایستے سیر کنید بنام خدا و در راہ خدا جنگ کنید یا کسے کہ کافرست با خدا و مثلاً کفید یعنی گوش و بینی نہایت

و عهدی که با غنیمت گنبد کشید و طغیان را کشتید و منی فرمودی که از برون قرآن بدایار رفتار و چون سر بر لب ستمار
 سر بر فوجی که بجای فرستند و در اصطلاح اهل سیر غزو ده آن را گویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شرف
 آنجا حاضر بود و سر بر آنکه خود حاضر نمی شد و جماعه را میفرستاد امیر ایشان را فرمود که پیش از قتال دشمن را
 دعوت کند باسلام و هجرت از وطن کفر بدایار اسلام یا اسلام فقط بجهت هجرت اگر اسلام و هجرت هر دو قبول نکنند
 و حکم ایشان یعنی آنهاست که اسلام بدارند و هجرت از وطن نکنند حکم عباسی است که ایشان را از مال فی الضیبه
 بود و یا نیکو جزیه بکنند اگر اسلام را هم قبول نکنند و اگر ازین مجموع ابداً نخواستند بخدا استعاضه دهند
 و قتال کن و چون بر قوسه ظفر یافتی بفرمودی تا نذا کنند بکج عنانم و همه را گرد آورند پس ابتدا فرمودی
 بسلب کشتگان یعنی جامه و رخت ایشان را بقاتلان ایشان دادی و قفسیر سلب در اینجا جامه و سلاح و مرکب
 و آنچه بر مرکب است از زین و آلت و آنچه با دوست بردار از مال و در قوسه دان و در مرکب ده آنچه با غلام و یا برادر یا
 دیگر است و اهل سلب نیت و استحقاق قاتل سلب قاتل را نزد امام ابو حنیفه بشه و بتفخیل امام است و تفخیل آن بود
 که امام بگوید و خویش مقاتلان کنت که هر که انجمن کار کند و او را چنین و چنان بپسم و یک صورت تفخیل هست
 که هر که یکی را از کافران بکشد و او را دوست جامه و رخت او برین تقدیر جامه و رخت مقتول بر آید قاتل و سلب باشد
 و نزد امام شافعی این شریعت است بآنکه امام شرط کند و بگوید و قول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود
 من قتل قسیلاً فانه سلبه نزد ایشان محمول بر شریعت است و نزد ما بتفخیل است بدلیل آنکه مذهب بن ابی سلمه را
 فرمود که نیست مرزا از سلب قاتل مگر آنچه خوش گرد بدان نفس امام تو حدیث مذکور عقل است تفسیر را و تفخیل را
 پس حل کردیم بتفخیل بقرینه حدیث ضعیف و با آنچه بعد از سلب آنچه بماند خمس آن بیرون کردی در اصطلاح
 اسلام که حق تعالی و قول خود و اعلموا انما غنمتم من شئی فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی
 و المسکین و ابن السبیل یعنی فرموده صرف کردی و در میان فقها قسمت خمس خلافی است که در کتب فقه
 مذکور است و آنچه بماند نصیب اندک از ان زمان را و گو و کان را و بنده گان را بداد و آنچه بماند میان
 لشکر قسمت کردی سوار را سه سهم و پیاده را یک سهم و این مذهب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و مقتول
 است از ابن عمر از فعل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و نزد امام ابی حنیفه سوار را دو سهم و پیاده را
 یک سهم و از ابن عباس از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انجمن مقتول است و چون حدیثین فعل متعارض اند
 اخذ کردیم بقول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم للفراس سمان و للراجل سهم واحد و آنچه صحیح شده است که
 انقال از صلیب غنیمت بودی چنانچه صحت و دیدی که بعضی گویند انقال از جمله خمس بودی و بعضی گویند از خمس
 الخمس بودی و ابن شریک اقول است انقال جمع فعل است بمعنی غنیمت زیرا که علیه و زیادت فضل آبی است مجاهدان
 و بمعنی تفخیل که شرط کردن امام است هر که را که کار زیادت از دیگران کند پیچیده زیاده از غنیمت چیست آن که
 گذشت و مراد اینجا این معنی است و مختار نیست که این از نفس غنیمت است نه از خمس الخمس و خمس ربعی از غزو
 سلمه بن الاکوع را پنج سهم داد و ویرادران جنگ توفیق عظیم رفیق شد و دست بردار به محیب نبود و در هر ایام
 میگوید که کبار سوار را دو سهم داد و پیاده بود و این محمول بر تفخیل است و بر مصلحت دید امام و میان صمیمیت

ذوی سادات کردی و قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد و بار و تختیان
 کردی گاه سریره را پیشتر فرستاد و اگر ایشان را غنیمتی بدست آمده از آنجمله خمس بیرون کرده آنچه بمانده
 از آن بلی جدا کرده و بابل سریره دادی آنچه بمانده میان ایشان و سایر لشکر بلیت قسمت کرده و
 مع ذلک لعل را اگر است میداشت که بردارند و میفرمود اقرار باید که رو کنند بر صفاد او را یعنی حضرت پیغمبر را
 صلی الله علیه و آله و سلم از غنیمت سهمی خاص بود که آن را سهمی میخواندند از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر
 خواستی بماند یا کنیزی یا اسبی یا آنچه خوش آمدی آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و بعد از او کسی را از آنکه نرسد و خلفای راشدین نیز نمیکردند و تحقیق و ذوالفقار از آنجمله بود اما صفیه
 از غنائم غزو خیبر بود و از اولاد بارون پیغمبر علیه اسلام بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را داد و عقد نکاح
 بدست و ذوالفقار از غزو بدر بود و آن شمس بن ابی الحجاج سهمی بود و در روز بدر پسرخاص ابن بنه دشت طلی بن ابی طالب
 او را کشت و شمشیر را بنظر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خود اختیار کرد
 بعد از آن بلی بخشید و نسبت وی بآن شمشیر مشهور و مذکورست و ذوالفقار از آن جهت گویند که در وسط دوی مثل فغان یعنی
 مهرای استخوان پشت بود در فاس نفاس فرخ و کسر هر دو جائزست و فتح فصح است و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی
 و در هر مکه و جنتاب با وی بودی و حلیه وی از نقره بود و اگر کسی از بر او صلیحت مسلمانان غائب بود و او را سهمی
 بودی چنانچه عثمان را داد و در روز بدر چه وی تبرئش و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رقیه مشغول بود و فرمودان عثمان اطلق
 فی حاجه الله و حاجه رسول الله ضرب له سهم و اجره عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تعیین کرد آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم برای وی سهمی و اجر وی در روایت ابی داود از ابن عمر آمده و مبايعت کرد آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم عثمان را و بر دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود این دست عثمان است و سهم ذی القربی را که
 در نص با آن مدغمه و للرسول و لذی القربی ثوابت است در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران ایشان
 بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد شیء در روایت مشهوره بشین معجمه یعنی
 مشهور و بعضی سیسین معجمه یعنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بدانکه در اخبار آمده است که چون آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سهم ذی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمانی که اولاد عبد شمس
 است و حشر بن مطعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند که ما نکر بنیم که بنی هاشم را بر و در کار تعالی شرف و نفع
 داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت قرابت چرا
 ایشان را بر برگزیده و مخصوص کردی سهم ذی القربی و ما را اندا و فرمود بنی المطلب با بنی هاشم همیشه متحد
 و متشبک بودند در جا بلیت و اسلام و در آرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای تصدیق و تثبیل اشتباک و
 اتصال ایشان مبارک خود را بر یکدیگر و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوزه و غیر آن میخوردند و بر
 نمیداشتند چنانچه بنارے از ابن عمر آورده که گفت می یافتیم ما در مغازی خود عسل را و عنب را میخوردیم و بر نمیداشتیم
 عبد الله بن نوفل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من ازین جراب کسی را ندانم و او را از ما بر ذی مقرر کرد و در
 محبین آمده که قسم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین قولی و در غلول و خیانت از غنیمت تاکید و تشدید

عظیم می نمود و میگفت هونا رو دار و شتا علی الهه الی یوم القیامة در مذبح در شین مفتوحه گشت اشار الی باب فی القیاسوس
 اشارت کسبای نج العیوب والعار و الامرا المشهور بالشفعة و کسی غلول کرده بود فرمود که کالایا بی ویرا باشن بسوزند و اگر بگویند
 و تخمین کردن و این از باب تفریر مالی است و اکثر علماء بر آنند که در و این بر سیل تقلید است و امام احمد از این کتاب
 حل کرده و الله اعلم خاتمه الکتاب در اشارت باب اولی که در آن احادیث مرویست و بیچ از آن صحیح نیست و
 و نزد جهادیه علماء حدیث ثابت نگاشته و هر چند این حروف در قایم اختصار است اما مشتمل بر علوم بسیار است بدانکه
 شیخ مصنف صاحب الدرر السالیه و تقدس درین خانه بسیار توکل نموده و مبالغه کار فرموده است و در مقام اعتقاد آمده
 و تقلید بعضی ازین قوم که متوکل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث حرج و طعن نموده است بر بعضی حکم بعد از
 صحت کرده و بر بعضی بعد از ثبوت و بر بعضی حکم بوضع و افترا نموده و بر بعضی خطا و در بطالان کشیده و حال آنکه در آن
 نیاان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است و نزد کبرای علمائے دین از تفهیم و تجدیدن مقبول دانسته فقه
 تمسک و احتجاج بدان نموده اند مطالعه این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد و اما حکم بعد از
 صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد درجه اولی
 و دایره آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی درین شش کتاب که آن را صحاح شش گویند
 همه باصلاح ایشان صحیح است بلکه تسمیه آنها باصلاح باعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد که حدیث صحیح است و حسن و
 ضعیف و هر یک از صحیح حسن لذاته و غیره و تعریف هر یک ازین اقسام سابقا معلوم شده احتیاج با عاده و تکرار
 آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث نمیکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجه اولی که کند
 که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه مذکور تصدیع و تشدید که در شروط صحیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعضی مردم
 درین باب نقل کردیم و قول دے که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حدیث صحیح نه و بکثرت طرق و تعداد
 روایات نیز پذیر چه صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو عبارت است که صحیح نشده و چه صحت
 نرسیده یک معنی بود هر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت و وحشت نبود آنگاه میگوید ثابت نشده و چه ثبوت
 نرسیده ظاهر در نفی درجه دوم است که حسن است لذاته و غیره و نفی مرتبه ضعیف نیز احتمال دارد و هر چه تقادیر تواند کرد و او
 و فی نفی لفظ حدیث بود یعنی در و حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده و چه ثبوت نرسیده بلکه آنچه به ثبوت
 رسیده لفظ دیگر است مضائق محدثین درین باب بسیار و دو باند که تغییر که در لفظ را و در احادیث دیگر خوانند اما
 این مضائق سهل است چه متبادر باهم نفی صحت و ثبوت معنی مضمون آن گردد درین صورت باید که تصریح کنند که این لفظ
 صحیح و ثابت نشده و آنجا که گوید درین باب چیزی بصحت نرسیده و چه ثبوت نه پیوسته ظاهر امر ادفعی مطلق مضمون
 است بهر لفظ که باشد و آنجا که گفته موضوع است و مفتراد باطل بدانکه معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن
 سابقا در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جسم و یقین درین
 باب صورت نه نیست و دو چگونگی صورت بند و فان الکتوب قد یصدق یعنی گاهی بود که دروغ گویا است
 نیز گوید پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند دروغ گویا باشد و همچنان که درست گو
 نیز با امکان عقل محتمل است که دروغ گوید بلکه این باب و مدار این کار بر ظن غالب است و میگویند که مراد از حدیث را

گوید که اینجا خود آنشی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرمی خانه باطل گردد شاید که اثبات گرے آن بوجود آفتاب
 کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگر چه بقصود مصنف دخیل ندارد چه سخن دے
 در تزییف حدیث است و با بطلان مدعا کارش زنجیرت تسلی خاطر طالب گفتیم که وحشت نکند که چون این احادیث
 که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت بنود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد این لازم نیاید
 و اینجا سخن دیگرست که گوش فم و انصاف بران باید داشت که چون بناسے حکم علماء به تصحیح و تحسین و تضعیف
 و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال است لاجرم محل وقوع اختلاف بود و این باب در وقوع اختلاف
 آرا و مذاہب کمتر از ابواب فقه نیست بچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات است که یکے بوجوب رفتہ و دیگرے
 بحرمت و یکے مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است با جتهادے که کرده و دلیلی که او را دست داده
 درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و وقوع می آید شخصی با جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع
 کرده اند قومی دیگر آن را به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متبع متفحص فن حدیث روشن است و
 نیز باید دانست که از راه باب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند و بر راه تعصب
 و تعیل روند باندک توہمی و شبہ واهی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل این جوی و مثال
 وے بخرد آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث حکم کرده اند مثلاً آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوسے یا متروک یا مطعون
 و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبل نیست که قلوب بطلان آن شهادت دهند
 و مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست اور عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع آن مگر حکم بمان بعض در
 راهے آن داین نیز مجازفت و فسر اطا و تجا و از حد است غایت آنکه او را صحیح گویند و حکم بضعف و دین
 وے کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قوسے و دیگر از مرقه این شان
 آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آن را بیاوریم سخن دراز گردد و جمله از ان در ضمن
 احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاورد مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث
 المصانج گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عیسرست زیرا که آن ضرورت نہ بند و مگر بعد از جمیع طرق و
 کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بروے طعن کرده شد طریقے دیگر نبود و وجود قرائن
 کثیره که باعث شود حافظ متحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت قسور و اشکال است و لهذا اعتراض
 کرده شده است بر ابو الفرج بن جوزے در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است در ان بکار بوضع بر بسیاری
 از احادیث که باین مثابه نیست چه در ان میان احادیث ضعیف است که محتمل است و ممکن است متسک بدان
 در ترغیب و ترہیب و نیز احادیث حسن است و احادیث مست که بعض آنکه آن را تصحیح کرده اند چنانچه حدیث
 جملوۃ تبیع مثلاً و احادیث مست که مرآن را طرن دیگرست که قوت میگیر و حدیث بدان مطلع نشده این جوی
 بران پس مدرآندہ آفت بروے باین وجوه و تقلید کرد و او را در حکم بوضع بران احادیث ہر کہ بعد از وے
 آمدہ از انہا کہ قدرت و مهارت ندارد و علم حدیث این کار آنکہ بمقدمین این شان است کہ کمال تجر و توسع داشتند
 در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبہ و سیحی و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن ہمدی و امثال

ایشان بعد از آن احباب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحییٰ بن معین و یحییٰ بن راوی و ابو یعلیٰ طبرستان ایشان
 بعد از آن احباب این جماعه مثل بخارے و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و اشال ایشان تا زبان دار قطنی و سبقتی
 که بعد از ایشان کسی نیامد که مساوی باشد ایشان را در مرتبه و در قریب در آن پس اگر یافته شود در کلام حکم کی از متقدمین
 حکم بر حدیث بصفته از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتبار و توان کرد بر آن بحجت آنچه داده است
 پروردگار تعالیٰ ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل ازین که سبیل در آن ترجیح و تطبیق بود و این
 در آن احادیث است که محتمل و متردست در آن و الا بسیارے از احادیث بود که بشهادت قلب حکم وضع آن توان
 کرد و آسان است این حکم کردن در آن از هر که موصوف بود بکثرت ممانعت درین فن و غالب کتاب ابن جوزی
 ازین قبیل است و اما علم این ترجمه کلام مصنف است در رساله مذکوره و از اینجا ظاهر شده که حکم بر حدیث بصفه
 و وضع و امثال آن غایت تفسیر و صعوبت دارد و این امر مختصر است در آنکه متقدمین و از متاخرین هر که درین ورطه
 افتاده خطا کرده بر بسیارے از احادیث که نمایان مشابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمعه از
 احادیث حکم بصفه مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است از آنکه متقدمین و بر تقدیر
 نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد و طلب
 ازان باب است که ابن جوزی و امثال و سے بدان حکم کرده و بصفه ازان قبیل که لا یحکم است آثار وضع بر آن دلی
 ماست بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانست کرد و بپخته ازان در کتب معتبره مذکور است و اما فن آثار و ادب
 نموده اند حکم بصحت یا بفساد بعض را مطاع آورده اند بے تعرض بیک ازین صفات آن خود محکوم
 بوضع نموده بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف فیه باشد پس حکم بدان بحریم طے الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست
 نبود بعض چنان اند که مصنف آنها را سابقا در ابواب و فصولی گذشته ذکر کرده و چون دوبار چنانکه کتاب
 قرار داده که این چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده
 و درین خاتمه بعد صحت و ثبوت آن حکم مے کند و لی ذالالتناقض و نسیان و ما هر جا که سخن روست و در
 وحدثی که در کتب بیابیم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق
 است تمثیل و تاسید کلام و سے شود و اگر مخالف رود جواب و سے گردد و من الله الاعانة و الامداد و فی السعادت

و اما دعاء المصنف بدان و فتک الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور است که الایمان قول و عمل یزید و یغنیص

و الایمان لا یزید و لا یغنیص ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین معنی چیزے صحیح گفته و آن از اقوال صحابه و

در تابعین است بخارمی در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان و قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 بنی الاسلام علی خمس و هو قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و یغنیص و ظاهر این عبارت اینست که این مجموع قول
 بنی باشد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بعضی شراح هم برین معنی حل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ واد دوست
 از سلف و گردانیدن مے از قول نبی و هم است و مراد بخارے نه اینست و سے معطوف است در عبارت و سے
 بر قول ابنی زهر بنی اگرچه آن وارد شده است با سنا و ضعیف انتہی و سیوعلی در شرح صحیح بخارے گفته که این
 لفظ حدیث است که روایت کرده آقرا و علی و در مسند الفرووس از حدیث ابی هریره و روایت کرده است

ابن ماجہ باسناد ضعیف باین لفظ کہ الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان در روایت کرد امام احمد از حدیث
معاذ بن جبل کہ الایمان یزید و ینقص و در جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علیؑ آورده باین لفظ الایمان منسبت
بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عائشہؓ آورده باین عبارت الایمان بامد اقرار باللسان
و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتہی و سخاوست و در مقاصد حسۃ از حدیث ابن ماجہ از حدیث انس بن الصلت علیہ السلام
بن صالح البروسی از امام علیہ رضا از ابائی کرام خود سلام اللہ علیہم اجمعین آورده کہ الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان
و عمل بالارکان و گفته کہ ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده و میگوید آورده کہ چون حضرت امام رضاؑ بنیاد پور آمدہ بر استراشب
سوار شدہ و پردہ از خود بپا بر روی مبارک افکندہ درون شهر درآمد و علمائے شهر در طلب القای شریف دے
رسیدند و از ایشان بپوچید این بپوچید و احمد بن حرب و اسحق ابن راہویہ و محمد بن رافع کہ از اکابر و اعظم علما در حدیث و فقه
بودہ اند در کتاب شریف آمدہ دست بجام اسپ زدند و اسحاق بن راہویہ گفت بحق آہستہ کرام خود کہ حدیثی
از انچه بتو آہستہ طاہرین و بتو رسد بر ما بر خوان پس امام باسنادے کہ از ابائی کرام خود داشتہ ابن حدیث
را و حدیثی دیگر در فضل کلمۃ توحید کہ لا الہ الا اللہ حسنی الحدیث برخواند استنہ و ابو الصلت شیعہ ست و لیکن صدوق
امت و ابن معین و شیخ او نودہ است و باسفیان ابن عیینہ و امثال دے صحبت داشتہ و نیز در تفسیر موصوف
بودہ و دے کرد بر مذاہب باطلہ از قدریہ و مرجیہ و غیر آن و تقدیم دے کرد ذکر ابو جعفر و مشہور را و یاد نیکو اصحاب
پسندہ را علیہ السلام و کلام بجزیرہ و در کتاب تنزیہ الشریعہ باین لفظ آورده کہ الایمان قول و عمل یزید و ینقص فعلیکم
بالکتاب و السنۃ و در روایتی ہمین مقدار آورده کہ الایمان یزید و ینقص و گفته کہ ابن سہ حدیث را شاہد است
و جزو قائلے اخراج آن کردہ و گفتہ ہذا حسن غریب و حدیث اخیر را ابو داؤد آورده و بران سکوت کردہ و نقل
شدہ است کہ ہرچہ ابو داؤد در کتاب خود آورده و بران سکوت کردہ صالح حجت است و اما ابن قول را کہ الایمان لا یزید و لا ینقص
اصلے در کتاب احادیث اگرچہ ضعیف نیز باشد پیدا شدہ غیر آنکہ در کتاب تنزیہ الشریعہ از کتاب موضوعات
ابن جوزی نقل کردہ کہ ابو ہریرہؓ گفت کہ وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدند
کہ آیا ایمان زیادت و نقصان مے شود فرمود لا و لا یزید و لا ینقص و گفتہ کہ یکے در اسناد دے احمد بن عبد اللہ جبیری ست دے کذاب
آورده کہ الایمان لا یزید و لا ینقص و گفته کہ یکے در اسناد دے احمد بن عبد اللہ جبیری ست دے کذاب
و دجال ست و وضع کردہ احادیث کثیرہ را و نیز از احادیث ابن حیان آورده کہ ہر کہ بگوید ایمان زیادت و
نقصان مے پذیرد کافر شود اگر توبہ کرد فہما و لا اگر و فضل ہزنند دے دشمن خدا ست نہ نماز ست او را و نہ زکوۃ
و نہ صوم و نہ حج و نہ دین با تشدیدات دیگر و در اسناد ابن حدیث محمد بن القاسم طابکائے ست و ضاع ست
مر احادیث را السنۃ و با بجلہ تحقیق آنست کہ این اقوال از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت فرسیدہ
خصوصاً حدیث زیادت و نقصان بلکہ از اقوال اکابر سلف ست چنانکہ مصنف بکلمت و اللہ اعلم
تتبیہ مشہور نزد جابر اہل سنت و جماعت آنست کہ ایمان عبارت ست از تصدیق بالقلب و اقرار
باللسان تا اگر شخصے را تصدیق بقلب حاصل شد و بے وجود قدر و ضرورت چنان کہ بکم و اگر اہل حق
وجود نباد عند اللہ مؤمن نباشد و تحقیق آنست کہ حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست و اسشتہ اظہار

اقرار بر ائمه صحت اجراء احکام در دنیا است و نفس مذکور مومن است عند الله اگر چه باجبت عدم اطلاع بر حقیقت حال
 حکم بران نتوانیم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان و نقل نبود الا ایمان کامل و صاحب تصدین و ائمه را به عمل اوجب
 ایمان مومن است ولی ناقص الایمان و او را مومن قاصح خوانند بخلاف فرق مذکور که عمل را بهر دو ایمان دارند و
 شخص بی عمل نزد این فرق خارج از ایمان بود اگر چه داخل در کفر نیز نباشد و قاصح نزد ایشان مومن است و نه کافر و
 خارج فرق اند که معصیت را کفر دانستند و آنکه از علماء معتزلیین مشهور شده است که الایمان تصدین بالقلب و اقرار
 باللسان و عمل بالا برکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است چنانکه مذهب حق
 است نه اصل ایمان چنانکه مذهب اعتزال و بعضی مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدین
 و اقرار و عمل میدادند و افشاء آن با حدیث می کنند چنانچه بخاری و صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مذهب
 ایشان مخالف مذهب جمهور است و موافق طریقه اعتزال حاشا و کلا و این توهم مختص با بعضی غلط مصریح است
 که ماضی و برون و بر قولیکه ایمان عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل عامتر از عمل قلب و اقرار خواهد بود تا تصدین
 نیز داخل گردد و از زیادت و نقصان ایمان مذهب سلف از فقها و محدثین آنست که الایمان بیز و نقص و اکثر متکلمین
 اخبار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد آن تکلیف بود و یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان
 با اعتبار عمل ظاهر است و آن را جمیع یعنی کمال و عدم کمال است و نزاع با اعتبار تصدین است شیخی الدین نووی
 میگوید که ظاهر و مختار آنست که تصدین را نه و ناقص می باشد بکثرت بر این و وضوح ادله و لهذا ایمان و تصدین
 در ایمان اقوی و اکل است از ایمان خبر ایشان و آدمی آن را در نفس خود می یابد که در بعضی احیان یقین و اخلاص و اکل
 در بعضی عظم و اقوی است بخلاف بعضی احیان و دیگر دین قول منقول است از مفسران قوی و نا کسب این اش و شافعی
 و احمد بن حنبل و او را سه و این جریج و معمر و غیر ایشان از آنکه و بهر صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات
 کردم زباده از هزار مرد را از علماء اصحاب و ندیدیم هیچ یک از ایشان را که اختلاف کنند درین که الایمان قول و عمل
 و یقین و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و کعب آن را از اهل سنت و جماعت آورده
 که اسبق نقل البخاری و از امام اعظم ابو حنیفه چنان نقل می کنند و الله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لایزج و لا یفصل و از
 بعضی دیگر از علماء سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان عدم قبول تصدین است زیادت و نقصان را بحسب ذات
 چه مرتبه یقین بکسیت و حاصل است که تک و شبه را بدان را بود و تفاوت و رجلا و خفا و ظهور احکام و آثار آنست
 لکن با اعتبار عارض و خارج از ذات است و برین وجه نزاع عقلی است و تحقیق دین مقامات در علم کلام است و الله اعلم
 در باب مرجیه و قدریه و جمیه و اشعریه هیچ حدیثی صحیح نشده و مرجیه فرقیه است که قائمند با کلمه هیچ معصیت با وجود ایمان ضرر
 نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجا است بمعنی تاخیر و ترک و اجمال و این فرق تاخیر میکنند
 عمل را بر نیت و استقامت در مرتبه و میگویند که نیت و اعتقاد می باید عمل اگر نباشد گوشت و بعضی از رجاء دارند و
 لفظ مرجیه را بهر دو خوانند زیرا که ایشان را جمی و امید و امیدوار میباشند به شرط و قید عمل و بعضی از علمای اهل اعتزال
 از رجاء را بابل منتهی و جماعت نسبت کنند که جانب مغفرت و امید واری را رعایت مینمایند و میگویند اگر خدا خواهد
 هر گاه ایمان را بچند اگر چه مقرون بتوبه نباشد و قاصح مخلد در تار نبود و این محض تعصب و مکابره است چه ارجا

آنست که موافق و عقاب را اصلاح راه نمهند و بدان قائل نباشند و گویند که مصیبت با وجود ایمان اصلاً ضرر ندارد و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر مشیت و ارادت حق است تعالی که بغیر لمن یشاء و یعذب من یشاء و عذاب را برای عصاة ثبات میکنند و از ضرر آن خائف می باشند ولیکن الایمان بین الخوف و الرجاء و قدریه بهر یک مقابل جبریه بهکون و کما هی به تحر یک نیز خوانند بجهت مشکله لقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت عباد است و ایشان خالق افعال خود اند و انکار تقدیر از لے پروردگار تعالی کنند و گویند که کفر و معاصی از بندگان برخلاف ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بذهب صحابه و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان نه مومن است و نه کافر و غلط است در تار و مفاسد عقائد ایشان بسیار است چنانکه در علم کلام مبین است و تسمیه ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر است و ایشان گویند که تسبیح این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قائل بآن باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث صحیح و روایات و بران اجماع صحابه و تابعین است پیش از ظهور نسا و بدعت و نیز از احادیثی که در مذهب قدریه واقع شده و مذکور گرد ظاهر شود که تسبیح این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و نسبت بقدر بر ابرست که بجهت نفی باشد یا اثبات و تجمیع اصحاب هم بن صفوان مرتد سے نام فرقه جبریه است که گویند قدرت نیست مگر خدا را اصلاً نه موفره و نه کاسیه بلکه بمنزله عبادات است و حرکات او مبتایه آن و مذهب قدریه و جبریه در طرفین افراط و تفریط واقع است و توسط و اعتدال در مذهب اشعریه است که خلق از خدا است و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبه است نه موفره چنانکه گفته اند که لایجر و لا قدر و لکن امر بین امرین و تحقیق فی علم الکلام و اشعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی اشعری اند و سرحه السد از اولاد ابوموسی اشعری است که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند و اسم ابی موسی عبد الله بن قیس است و اشعریه قبیل است از بن ووی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با پیاده و چند نفر از قوم خود بحسرت کرده حبشه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب که وی نیز در آنجا بود بدین در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند در وقت فتح خیبر و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کلمه پیران شمار ای قوم دو بجزت است یعنی بجزت از بن بسوی ارض حبشه و بجزت از ارض حبشه بدین در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وح کرد و او را و اصحاب او را و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود الایمان یان و الحکمة یانیه و دعا کرد برای موسی را خاصه و بشارت داد بمغفرت و جنت و بایمان و انابت و فرمود مومن بنیب عبد الله بن قیس و ویرا بن قیس فرستاد تا دعوت کند ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقائد اسلام میراث است مرا این قوم را و نیست که چون ابوموسی با قوم خود بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونگی بود و سر بود کان الله دلم یکن مع شیخ فیم کتب فی الذکر کل شئ ثم خلق لبسوات و الارض الحدریث و حق تعالی روزی کرد و او را از اولاد و احفاد باورایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در السنه و کتب مشهور و مذکور است تا نویت به شیخ ابوالحسن اشعری رسید و توفیق داد و او را حضرت سبحانه و تعالی بقیع آثار بدعت و تجدید انوار سنت در اعتقادات پس تأیید کرد مذهب و اقوال صحابه و سلف را که اکابر محدثین و فقهائے متقدمین و تابعین و اتباع ایشان بران بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مقصد و حق حدیث الله صلی الله علیه و آله و سلم

اندہ الامت علیہ اس کل نامہ سنہ من یکم و احد وینا آمد و گشتند و سے و تابان وی مراد بفرقه ناجیه کہ صفت ایشان
 الدین ہم علیہ انا علیہ و اصحابے ست و شیخ ابوالحسن اشعری در فقرہ مذہب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذہب
 سنت و جماعت شیخ ابومنصور ماتریدی سے بود و مناقب و معارف و سے بیرون از حد و احصاست و وی خفی الذہب است
 از نجاست کہ بجانب شافعیہ را اشاعہ خوانند و خفیہ را ماتریدیہ و ہر دو متفق اند در عقاید اہل سنت و جماعت کہ گویند
 ابالبان ایشان اند اکنون بدانکہ در شان جامع اشعریہ و ذم فرقا سے دیگر از مرجیہ و قدریہ و جمیہ احادیث نقل
 کردہ اند و احادیث اشعریہ خود دنیا قسیم اما در ذم قدریہ و مرجیہ احادیث بسیار بطرق متعددہ آمدہ و در ذم جمیہ نیز
 بعض احادیث آمدہ و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حذیفہ آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم ہر امت را جو جس ست و جو جس این امت آنانکہ کہ نفی قدر کنند ہر کہ بگیریہ و از ایشان حاضر نشوید جنازہ و را و ہر کہ
 بیار کرد از ایشان عیادت نکنید اورا و ایشان شیعہ و جال اند و حق ست بر اندہ تعالی کہ لاحق گردان ایشان را
 بدجال و ہم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ از احمد و ابی داؤد از ابن عمر آورده اند کہ فرمود آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدریہ جو جس این امت اند چون مرخص شوند عیادت نکنید ایشان را و اگر بگیریہ حاضر نشوید
 جنازہ ایشان را و نیز از ابن عمر آورده اند کہ مردے نزد و سے آمد و گفت فلانی یکی از دوستان و سے بود از اہل
 شام سلام بخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیدہ است کہ وی احداث کردہ است تکذیب قدر را اگر حال چنین ست
 بخوان اورا ازین سلام زیرا کہ من شنیدہ ام رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت میباشد در امت
 من خفت و سخ و آن در تکذیب کنندگان قدر ست رواہ سلم و ابوداؤد و الترمذی و نیز در حدیث ابوداؤد
 از عمر آورده کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجاہست نکنید اہل قدر را و مفاہمت نکنید ایشان را بکلام
 نیلے ابتداء سے سخن نکنید با ایشان یا مجاہدہ نکنید و در گفت و گو کشاید با ایشان و ترمذی از ابن عباس آورده
 کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صنف اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام نصیب
 مرجیہ و قدریہ و گفتہ ہذا حدیث غریب و شیخ حلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقا حدیث بسیار
 از ابن مساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده کہ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعت کردہ نشد پیش از
 من پیغمبر سے را اگر آنکہ در امت و سے مرجیہ و قدریہ بودند کہ مشوش میساختند برو سے امر امت و سے را
 بعد از و سے و حق تعالی لعنت کردہ مرجیہ و قدریہ را بر زبان ہفتاد و پیغمبر و این امت من است مرجوم است کہ عذاب
 نیست برو سے در آخرت و عذاب و سے نیست مگر در دنیا مگر و صنف از امت کہ در سے آیند بہشت را و آن
 دو صنف مرجیہ و قدریہ اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن عدی از ابن مسعود و دیلمی نیز بعض آنرا از حذیفہ آورده
 و در بعض طرق ابن عدی از انس ذکر کردہ ہے نیز آمدہ و حمدیہ نام تواجہ ست و حاکم در تاریخ خود از ابی امامہ آورده
 کہ لعنت کرد خدا بامتنی مرجیہ را بر زبان ہفتاد و پیغمبر کہ میگویند ایمان تو سے بے عمل و دیلمی از حدیث انس آورده
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چارہ صنف اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام نصیب و نہ دجنبت
 نصیب و نہ برسد ایشان را شفاعت و نظر نمیکنند با ایشان پروردگار تعالی و مرا ایشان را امت عذاب الیم مرجیہ و
 قدریہ و جمیہ در افقہ و از اسے سعید خدری سے نیز مثل این آورده و لیکن این حدیث مطعون ست و گفتہ اند کہ

در اسناد و ساحت حق بن کج طعنه است و دوسه غریب کذب و وضع است و الله اعلم و در مذمت رد افضل احادیث دیگر نیز آمده بخصوص چنانچه ابو نعیم در حلیه از امیر المومنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو و عتیقه تو در بهشت اند و نزدیک است که بیایند تو سه که گفته شود ایشان را رافضه چون بیایند ایشان را بکشید که ایشان شرک اند و نیز عبد الله بن احمد در رویه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیایند تو سه در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رخص کنند یعنی ترک و بندگان اسلام را و احادیث در ذم رد افضل بسیار است و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وصف اندازم من که نصیب نیست ایشان را در اسلام اهل قدر و اهل ارعاب و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و در حدیث ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبترست نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی تو سه را که تکذیب میکنند بقضا و قدر آئی تها و محل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند این کلام را از نصرانیت و چون دریابی ایشان را نیز از شو از ایشان انتهی و غیر این احادیث و طرق بسیار است و با جمله احادیث درین باب بسیار است بطرق متعدده اکثر آنها ضعیف و بعضی قوی و در باب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق جبر و نقصان آن کرده بصحت لغیره رسانند و در نباشد و مصنف میگوید هیچ حدیثی صحیح نشده و الله اعلم و در باب

کلام الله تعالی غیر مخلوق و درین معنی احادیث با الفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزه صحیح نشده و هر چه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین است سخاوی در مناقبه حسن آورده بلفظ القرآن کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفت که روایت کرد این حدیث را دلمی مرفوعاً از رافع بن خدیج و ضریف بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس زیادت فاقطوه و گفته که درین باب احادیث دیگر نیز آمده و در تفسیر الشریب از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق و من قال غیر ذلك فهو کافر و در لفظ القرآن کلام الله عز و جل پس بخالق و لا مخلوق فمن زعم غیر ذلك فقد کفر با انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آمده من مات وهو یقول القرآن مخلوق لقی الله لیوم القيمة و وجهه لی نقاه و از امیر المومنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمر و بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هر کس بگوید قرآن مخلوق است کافرست و عثمان داری هم از عمر و بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان را مذمت بمقتدا سال میگفتند الله الخالق و اسواه مخلوق و القرآن کلام الله من خرج و الیه یعود و این دو را صحیح است انتهی و در باب آفرینش ملائکه و حدیث

ابو هریره که روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا هر الله عز و جل جبرئیل کل عذاة ان یدخل بحر النور ینفخ فیها النفاست ثم ینخرج فینفخ انفاضة تحجر منه سبعون الف قطرة و یخلق الله عز و جل من کل قطرة ملائکة این حدیث را طرق بسیار است و هیچ یک صحیح نشده و در درین معنی حدیثی ثابت ترجمه امیر میکند پروردگار تعالی

جبرئیل را برآمد و بر آمدن در دریا سے فوراً پس خط میخورد و جبرئیل دروے و بیرون سے آید و می افشا ند خود را
بیرون سے آید از دے ہفتاد ہزار قطره و پیدا میکند اللہ تعالیٰ اند ہر قطره فرشتہ را و در کتاب النقطۃ لابی الشیخ
مضمون ابن حدیث را باین لفظ آورده کہ در بہشت نہرے ست کہ در سے آید اور جبرئیل و بیرون سے آید و
مے افشا ند آب را پیدا میکند حق عزوجل از ہر قطره فرشتہ را و در روایت دیگر آورده کہ اند اسے تبارک و تعالیٰ را
نہرے ست در ہوا ہفت مقدار زمین نزول میکند فرشتہ از آسمان و مید را یڈ در آن نہر و سل میکند و چون بیرون
مے آید پیدا میکند حق تعالیٰ از ہر قطره فرشتہ کہ تسبیح میکند خدا سے تعالیٰ را عزوجل تمام تسبیح خلایق و اشال ابن ماجہ حدیث
در بیان عظمت قدرت و وسعت ملک الہی بسیار آورده و در صحت آہنا نزد محمد بن یحییٰ بن حسن و اللہ اعلم و در باب فضیلت
تسمیہ محمد و احمد و منع از ان چیزے صحیح نشدہ تحقیق ابن مبحث در آخر کتاب حج در باب عقیقہ سابقا گذشتہ است و
از انجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمقتضای ظاہر حدیث تسمیہ با اسمی کہ صحیح ست
مستحب ست یا صلح و الجمع بین التسمیۃ والکنیۃ ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیہ محمد و احمد آورده
کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آورده کہ دو کس را بر گاہ عزت بیازند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برند پس بگویند
آن دو کس خداوند ما را عمل نبود کہ جز اسے آن بہشت بود ما کچھ چیز اہل آن شدیم فرما ید ای بندگان من سو گند
خوردہ ام برخود کہ در نیارم در دوزخ کسے را کہ نام دے احمد یا محمد ست و نیز آورده کہ لای دخل الفقر بتیافیه اسے
و نیز آورده کہ ہر قوسے کہ جمیع شوند بر اسے مشورت و در ایشان کسے بود کہ نام او محمد ست البتہ برکت کردہ شود و در ان
مشورت و در لفظ آورده کہ نام وی محمد ست یا احمد و نیز آورده ہر مسلمانے کہ قربان کند بر وجہ خود و نیت کند کہ اگر
عاملہ شود نام دے محمد کنم البتہ حق تعالیٰ پسر روزی گرداند و سچ خانہ نبود کہ در وی نام محمد بود مگر انکہ برکت دہد
حق تعالیٰ در ان آورده کہ چون حاملہ شود زن کی از شہادت خود را بر شکم زن ہند و محمد نام ہند پسر روزی گردد و آورده کہ
اگر دختر بود مگر داند او را پروردگار تعالیٰ پسر و آورده ہر کرا سہ پسر بود و سچ یکے را نام محمد کند پس تحقیق حقا کردہ بخود
و چون محمد نام گرداید کہ او را دشنام و شدت کند و نزنند بلکہ تعظیم کند و با کرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند
کہ اینما ہمہ موضوعات اند و اللہ اعلم و از عبارات مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
درین حکم شامل احمد نیز ست و مخصوص محمد نہ و اللہ اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیثے نبوی صحیح نشدہ و در مجمع البحار
از کتاب التزیل آورده کہ حارث ابن اسامہ در سند خود از داؤد بن مجبر سے و چند حدیث در باب عقل آورده است
و ابن حجر گفتم کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در مجمع البحار نقل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثی کہ دار شدہ و در وی
ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتہی و در ترمذیہ اشتریۃ از یحییٰ بن داؤد بن مجبر کہ یکی از واضعان حدیث ست پنجاہ و چند
حدیث در فضیلت عقل آورده و گفتہ کہ ابن حجر در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع و افترا دانستہ و مذکور درین احادیث
عقل بمعنی معرفت اشیا ست و دریافت صلاح مباد و معاد و تمیز میان خیر و شر و استرازد و استراس از خوائل و
آفات نفس و اہتداد بوصول بمعرفت حق ست چنانچہ از حدیث انس آورده اند کہ قوسے در حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شناکر دند بر مردے و مباغمہ نمودند در ان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود عقلمش
ہو گندہ است گفتند یا رسول اللہ ما از اجہتا و دے در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و تو از عقل وی می پرسی

فرمود و این حق خود میرسد و از کتاب میکند عظیم تر از خورشید و ماه و ستارگان که ترست در درجات ینما یسند و قریب الی
 حاصل میکنند بقدر عقل خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که درستی یا بدی و کس خلق خود در برهه عالم
 قائم را و تمام نشود و در احسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان وی و طاعت و سرپروردگار را و
 عصیان و سرودن حق را که ابلیس است و از حدیثی نقل آورده اند که موت هزار عابد قائم اللیل سالنم النهار آسان است
 از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل معنی مخلوق اولی که اول خلق الله العقل از ان نشان میدهد
 داخل این احادیث نبود و نزد محدثین در ان بهم سخن است و عبارت جمیع البحار که نقل کرده شد که هر حدیثی که وارد شده
 در وی ذکر عقل غیر ثابت است شامل آنست و الله اعلم و در مقاصد حسن گفته است که حدیث ان الله لما خلق
 العقل قال لا اقبل له اقبل ثم قال لا و برنا در بنقل و عزت و جلالت ما خلقت اشرف منك فیک اخذ و بک اعط
 ابن تیمیة گفته و غیر او بتبعیت او کرده که این حدیث کذب است موضوع با اتفاق و در زوائد عبد الله بن امام احمد از
 تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری از اب طریق ارسال روایت نمود و داود بن الحجاز از حسن بزیات
 و لا اکرم علی منك لانی بک اعرف و بک اعمید آورده و حدیث اول ما خلق الله العقل نیز آورده و گفته اند که ابن حجر
 کذاب است و ابن حجر گفته که حدیث اول ما خلق الله العقل ثابت تر از حدیث عقل است استثنای سید در
 در منتشره در احادیث مستحضره گفته که هر حدیث عقل را اصل صالح است که عبد الله بن امام احمد در زوائد از
 از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد و سنجیده است و در مجمع اوسط طبرانی موصول نیز آورده از حدیث ابی
 امامه و حدیث ابی هریره باسناد ضعیف و در تفسیر الطیب من الخبیث آورده که عراقی آنرا در تخریج احادیث اجاب
 گفته که طبرانی در مجمع کبیر و اوسط و البیہ در حلیه از اسناد ضعیف آورده و الله اعلم و در باب عمر خضر و الیاس درازی
 آن و بقای ایشان حدیثی صحیح نشده شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیه السلام و صحبت وی با وی بحدیث
 بخارے و سلم و ترندے که در تفسیر کبیر و فوجد اجد ابن عبدنا و وقع شده ثابت است و در بعض تواریخ ابتداے
 بعثت ویرا علیه السلام در زمان ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰۃ و السلام و یا بعد از فوت وی ذکر کرده و در وجود وی
 در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از ان در زمان صحابه و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار
 و آثار و روایات آمده اگر در صحت آنها اصطلاح محدثین سخن باشد در نیست اگر چه کثرت طرق آن بجای رسیده است
 که نزدیک است که خبر و تلامذی آن کنند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی
 بسیارست و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح است از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در اینجا مجال نشاسته
 تنگ است و الله اعلم و آنچه مشهورست از احادیث در نفع حیات خضر در زمان شریف نبوی صلی الله علیه و
 آله و سلم این قول است که لو کان الخضر حیالار لارنے و در جمیع البحار از مقاصد حسن نقل میکنند که گفته این قول مرفوعاً
 ثابت نشده بلکه از کلام کسی است که منکرست حیات او را از سلف اتهمی و بعض گویند که صدور این کلام از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وقوع ملاقات بود و این سخن چیزے نیست چه این ترکیب بقضیہ و نفی حیات کند
 پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت نمید و مگر آنکه گویند که بناس ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب است
 کما قبل و آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جاندار می که بر روی زمین است

بقای دی از صد سال نگذرد و باین حدیث جامع که انکار بقای وی کنند تمسک نمایند اعتبار اکثر و اغلب خواهد بود
و مخصوص بوجهی که خضر از ان بیرون آید و الله اعلم و در بعض کتب بر وایت خضر و الیاس علیهما السلام از
حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم احادیث ذکر یافته چنانکه در کتابی که شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد الرواسی
المحدث از شیخ مصنف باسنادی که دارد جمع کرده جلد از ان آورده است و جزیره و حصن حصین از سند رک
حاکم آورده که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی به اسم سعید ریش در آمد و بگریست
و محاب را التزمیت کرد و برگشت پس ابو بکر و علی فرمودند که این خضر بود علیه السلام و سیوطی در جمع الجوامع از
ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد و عمر بن الخطاب روزی بر جنازه مردی ناگاه یافتن آواز
داد که مشتابی نکنید بنماز رحمت کند شمار اندک تعالی پس انتظار کرد و عمر تلاحی شد و بصف مردی پس تکبیر
بر آورد و تکبیر گفتند با و سر دم پس گفت آن مرد خداوند اگر غذا البش کنی معصیت کرده است ترا بسیار
و اگر بیا مرز می محتاج است وی برحمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت
و بر بختند بروی خاک گفت آن مرد خوشی و خوشی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جان و خازن و کتاب و شرطی
نبوده پس گفت عمر بگریه آن مرد را تا به پرسم او را از نماز و کلام و به پرسم از وی که کیست پس غائب شد از
نظار او و بیدم نشان قدم ویرا که یکد زاع بود پس فرمود عمر و الله که این خضر است که خبر داده است ما را از روی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتهی و در تتریه الشریع از بلح بن عبیده آورده که گفت دیدم مردی را با عمر
بن عبد العزیز که تکبیر بدست وی زده استاده است گفتیم بادل خود که این مرد عجیب جانی است که اینچنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که اینک بود که تکبیر بدست تو کرده استاده بود گفت آیا دیدی تو او را یا رباح گفت لم
راست میگویی من ترا بسم مردی صالح میدانم یا رباح این برادرم خضر بود و این حدیث را الضعیف
کرده اند و این خبر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزی است که در باب خضر آمده و گفته که رباح اگر چه مردم در
سخن دارند ولیکن ابن معین و غیره و اورا ثقة میدانند و از حدیث عمر بن عوف آورده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد ناز میگذاشت پس شنید کلامی را از دورای جدار که قال میگوید اللهم اغنی علی یا نجینی
ما خوفنی پس رفتند صحابه تا به بینند که وے کیست ناگاه دیدند که خضر است و از انس نیز مانند این آورده
و در حدیث وے در آخر دعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی من هذه الامة المرشدة المرحومة المثاب علیها و از
امیر المؤمنین علی آورده که گفت طواف میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق با ستار کعبه و میگوید یا من لا یفقه
مع عن مع یا من لا تفلط المسائل یا من لا یرم بالخال للمحین اذ قتی بر و عفوک و خلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان
یا عبد الله این کلام را باز بخواند و گفت سوگند بخدا که ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود و هر که
این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید امر نیرد و شود گنا مان وی اگر پیش عمل عاج و عدد و قطرات مطهر و ورق شجر بود
انتهی و تسبیحات عشر را که در وے مشهور است نیز در این خضر می گویند ولیکن محدثین را در صحت تمسک باین
در وایات سخن است و الله اعلم و آ الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیای مرسل است و نام پدرش بقول بعض
یا سین است و بقول بعضی از اولاد بارون و بعضی از اولاد سام بن نوح دانسته و بعضی عم جد خضر گفته و گفته اند

که خضر و الیاس ہر سال در مدینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سجدہ قبا با ہم جمع میشوند پس از ان متفرق گردند
 و در اطراف عالم سیاحت کنند و انداد و اعانت خلق خدا بنمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثم بن الاسقع
 آورده کہ در غزوہ تبوک با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفتیم تا در بلاد خددام بنی نضیر رسیدیم کہ آب نہاشت
 ناگاہ در پیش خود آنار باران دیدم زمانی رفیقم و عذیری دیدیم و از آب دی خوردیم و بر فقیم دو دانگ از شب گذشتہ بود
 کہ باگی شنیدیم کہ کسی با و از خزینہ بگوید اللهم اجعلنی من امۃ محمد المرحومۃ المغفورۃ المستجاب لہا المبارک علیہا پس
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخذیفہ و انس فرمود در آئید درین شعب و دریا بید کہ این آواز چیست و آواز گذرہ
 کیست خذیفہ و انس میگوید کہ در آمدیم ناگاہ مردی را دیدیم جاہای سفید تر از برف پوشیدہ و روی دومی نیز
 سفید و نورانی ست و قاتمش از قاتماہی ما دوسہ گز بلند تر پس سلام کردیم بروی و دادوی جواب سلام ما را و
 گفت مرحبا شارا اشار رسول رسول خدا اید صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتیم نعم و گفتیم تو کیستے رحمت کند خدای تعالی ترا
 گفت من الیاس پیغمبرم بقصد کہ بر آندہ و چون عسکر شمارا دیدم لشکری از ما کہ کہ بر مقدمہ ایشان جبرئیل و ہر اتر
 میکائیل ست بمن گفتند کہ این برادر تو محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست او را بر بین و بروی سلام کن
 برگردید و سلام من بر سایند و بگویند کہ مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود کہ میترسیدم کہ شران از طول قامت من
 بر من و مسلمانان ہیبت بخورند بگویند تا خود اینجا تشریف بیاورد انس و خذیفہ گویند کہ ما مصافحہ کردیم او را و با
 گفت کہ این خذیفہ بن الیمان ست صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت کہ وی در آسمان مشہور تر ست
 از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خوانند پس حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیاد
 و باوے مصافحہ کرد و معانقہ نمود و بایکدیگر بنشستند و حکایت کردند الحدیث و ترشیریم الشریعہ بنجدیث را مخفف تر
 ازین آورده و گفته کہ طول قامت وی زیادہ بر سہ صد ذراع بود و گفته کہ در اسنادین مجاہیل اند کہ مشاختہ نمی شوند
 ولیکن گفته کہ حاکم این حدیث را در مستدرک آورده کہ التزام محت احادیث آن کرده است و ذہبی حاکم را در تصحیح این حدیث
 تجلیل نمودہ و بقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته کہ اسناد وی ضعیف ست و قطب حضری گفته کہ
 دل گوایہ میدہد بوضع این حدیث انتہی واللہ اعلم و حکایات ملاقات خضر علیہ السلام با مثل شیخ طریقت بیشتر
 از حد احصاست و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی کہ خضر در اکثر اوقات بملازمت
 وے آمد و سالکان را ترغیب بخصور مجلس شریف وے میکرد و آورده اند کہ روزی حضرت شیخ در وعظ و
 تکلم بود کہ خضر در ہوا میگذشت پس فرمود وقت یا اسرائیل و اسبح کلام المجد و قد وہ اہل کشف شیخ علا الدود
 سنانے فرمود کہ ہر کہ انکار وجود خضر میکند پس آن از غایت جہل اوست پس از ان احوال او را تفصیل
 ہر چه تمام تر بیان نمودہ چنانچہ در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است واللہ اعلم و در باب
 علم حدیث طلب العلم فریضہ و انچہ درین معنی ست صحیح نشدہ این حدیث از مساند امام ابو حنیفہ ست از انس
 بن مالک بنظ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم سخاوے در مقاصد حسنہ میگوید کہ روایت کردہ است او را بن ماجہ
 در سنن خود و ابن عبدالبر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنفیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعاً
 بزیادت این علمت کہ وواضع العلم عندہ المہ مکلفہ انما نزلہ من الجود واللہ اعلم و حفصہ کہ کے از رواد

این حدیث است ضعیف است جدا بلکه تحت کرده اند و از بعضی کذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که
 و بعضی احتیاج است و اگر چه این حدیث باین اسناد ضعیف است و لیکن آنرا شواهد است از حدیث از ابن شاپین
 از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که و بعضی است و گفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است
 از انس حدیث است تابعی از انس مثل ابراهیم شخنی و اتحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدد است
 و جید و لفظ وی نیست طلب الفقه حسم واجب علی کل مسلم و ابی فائز و در ادای نیست که اطلبوا العلم ولو بالبعین
 و غیر این مذکورین و لیکن در هر طریق و بعضی است و لکن ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از
 انس بوجه کثیر و همه آن و جود معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که حسن رسانیده و
 روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم شخنی از انس است مرفوعاً و گفته که نمیدانم سندی مرغی را
 از انس سوا باین و ابوبکر بن ابی داود و سجستانی آورده و او را از ثابت بنانی از انس و گفته که پدر من گفته است
 که نیست درین حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درین باب از
 جاء صحابه حدیث آمده مثل ابی جابر و سند یزید و امام حسین بن علی و سلیمان و سمرة و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود
 و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عائشة و ام هانئ و غیر ایشان و بسط کرده است و تخریج آن عراقی در تخریج
 کبیر خود در احیاء العلوم را و با وجود این بعضی گفته است که این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت
 کرده شده است از جود متعدد که هر یک از آن ضعیف است و پیش از بعضی امام احمد نیز همچنین گفته است
 چنانچه نقل کرده اند از و بعضی گفته اند نزد ما درین باب چیزیست و اتحق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست
 اما معنی وی صحیح است و همچنین گفته است ابن عبد البر از یادت ایضاً و بیان و تمثیل کرده است باین حدیث
 ابن صلاح در حدیث مشهور را که صحیح نیست و عالم نیز همچنین گفته است و لیکن عراقی گفته است که بعضی از بعض طرق
 آنرا تصحیح نموده اند و بعضی گفته اند که تعدد طرق دی آنرا بمرتبه حسن رسانیده و اجمود طرق وی طریق قتاده و ثابت
 است از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتی کلام السخا و و از اینجا معلوم شد که بعض طرق این حدیث صحیح است بعض
 حسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است و الله اعلم باقی ماند کلام در آنکه مراد از علم که طلب و
 و لیکن است چیست هر طائفه آنرا بجای آورده بعض گویند مراد بدان علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم تصوف که علم
 تهذیب اخلاق و تصفیه باطن است بعض گویند علم خواص و اوقات نفس و مانند آن و در قاصد حسن از بعضی نقل کرده است
 که در مدخل گفته که مراد و الله اعلم علمی است که گنجایش ندارد بالغ فاعل را اجل آن یا علم است بجزئی که عارض شود
 مراد را خاصه با تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در و کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد
 بدان علم است که تحصیل آن ضرورت است مثلاً اول و اجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس از آن
 علم فرائض و اجبات باین ترتیب که ایان آورده بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را بایستد بلکه همان
 نماز که در قش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس از آن اگر راه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید
 و هنوز اگر فقر است طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد و شرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة
 واجب شد و چون استطاعت حج یا غایت علم حج واجب گشت و اگر مجرد است و زن خواسته طلب علم حیض

و نفاس واجب نبود و چون زن خواست واجب گشت بترتیب و اگر تا برست علم بیع و شرع واجب بود و اگر نه واجب نبود مگر آنچه ضروری است از ان و سگ هذا القیاس و تعلم علم نقیض از ابتلا واجب نبود و اگر بکند را دلس و انس باشد و بالله التوفیق و در باب من سئل عن علم فکلمه حدیث صحیح نشد در جامع الاصول بخبریش را از ابی داؤد و ترمذی و در مشکوٰۃ از ایشان و از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من سئل عن علم علم ثم کلمه الحکم یوم القیمه لجام من نار و در مقاصد حسن ازین جامع و ابویعلی و حاکم نیز آورده و گفته که تصحیح کرده وی آنرا از سبقتی از حدیث ابی هریره مرفوعاً و گفت که آن نزد حاکم و نزد غیر وی از ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد طبرانی از حدیث ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آمده و هم در مقاصد بلفظ من کتم علماً یعلمه الحکم الحدیث از ابی داؤد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح انتهى و در باب فضائل قسم آن که من قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده و تفصیلت قرات هر سوره را ایست کرده و اسناد باین بن کعب نموده مجموع آن احادیث منتشره و موضوع است باجماع اهل حدیث و از باب فضائل قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی است که او را فرمود الا اعلک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین و در حدیث البقرة و آل عمران عامتان حدیث آیه الکرسی که ابی بن کعب را گفت اندری ای آیه فی کتاب الله تعالی ملک اعظم و حدیث یونیوم القیامة بالقرآن و اهل الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدیم البقرة و آل عمران و حدیث من قرأ اثنین من سورة البقرة فی لیلۃ کتفاه و حدیث لقد صدقک و انه کذب و فضل آیه الکرسی و حدیث قل هو الله احد یبدل ثلث القرآن و حدیث در فضل معوذتین انزل علی آیات لم یرشکن قط المعوذتین و حدیث کفایت من قرأ منها عشر آیات عصم من الدجال حکم بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان من قرأ سورة کذا ذکر کرده جمیع علیه است میان محدثین و سبکیس بصحت بیج حدیثی از ان حکم نکرده و واضح آن که ابی عصمه نوح بن ابی مریم است اقرار بوضع آن کرده و اما که مذہب وی جو از وضع حدیث بود در ترغیب و ترهیب چنانکه مذہب کرامیه و بعضی بتدعیه و گفته که چون مردم را دیدم که همه بفقہ ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحق مشغول شدند و تلاوت قرآن را ترک دادند حسبه لهذا این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت و رغبت در ان پیدا آید و بسیاری از مشرکان در ابداع آن احادیث در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی و داحدے و گفته اند که ازینها عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشف است که نسبتی باین علم شریف داشته و مثل فائق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده و از قاضی بیضاوی عجب تر است که در برابر ادانها در تفسیر خود تبیین صاحب کشف نموده است با تمحلف و تقائرس که بوسے دارد و وی نیز نسبتی تمام بدین علم دارد و چنانچه مصابح را شرح کرده و گفته اند او را سند عالی است از آباء ی خود و منتها ہے اسناد آن احادیث ابی بن کعب است و وی بری است از آن کذا قالوا و لیکن در مختصر طبری آنها را نسبت باین عباس داده و گفته که گفته شد مرا بے عصمه نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است بقوا این احادیث در فضائل قرآن سوره سوره گفت از عکرمه از اسامه عباس و گفته اند که در آن کذا قالوا و لیکن در مختصر طبری آنها را نسبت باین عباس

از خلاصہ نقل کرده و گفته کہ چہنیں ست حال حدیث طویل کہ روایت کردہ سے شود از ابی بن کعب از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در فضائل قرآن سورۃ قصصہ زیر کہ بحث کردہ شد و گفتیش نمودہ از مخرج آن نامستفہ شد کسی کہ اعتراف کرد کہ وی با جامع دیگر وضع کردند آن را و افروض بر دوسے بین ست قند بر و غیر این از احادیث در فضائل قرآن بعضی سورآن در کتب ائمہ مذکور ست و بصحت رسیدہ و مصنف سے گوید کہ در باب فضائل قرآن انچه صحیح شدہ این چند حدیث ست یکے حدیث ابی بن کعب ست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا فرمود آیا بدانا تم ترا سورتے کہ عظیم تر سورتے ست در قرآن و آن سورہ فاتحہ است الحمد للہ رب العالمین و این حدیث را در جامع الاصول از موطا آورده کہ ابو سعید بن الحلی گفت کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہا کہ را دہی بن کعب را دوسے خالہ میگرد و چون فارغ شد بخدمت آمد و ہنوا و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود را بر دست دوسے دسر نمود امید میدارم کہ بیرون نیائی تا از مسجد تا بدائی سورہ را کہ فرستادہ نشدہ است نہ در قریت و نہ در انجیل و نہ در زبور و نہ در سقران مثل دوسے گوید ابے کہ در تک کردم من در شی مسجد بامید آنکہ این سورہ را بداتم چون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول اللہ پیورہ را کہ وعدہ کردہ بودے قرأت نما فرمود چگونہ قرأت میکنی و قنیکہ افتتاح میکنے نما در ایس بر خواندم الحمد للہ رب العالمین تا آخر فرمود این سورہ است آن سورہ موعودہ و این ست سبع مثانی و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مراد از حدیث ترنسے کہ حکم بحسن صحت آن کردہ از ابی ہریرہ آورده کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای بن کعب و دوسے نمازے گذار دہی گفت مراد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابی اسے التفات بجانب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد اما جواب نہاد و نماز را تخفیف کرد و برگشت و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول اللہ فرمود کہ چہ من کرد ترا سے ابی از جواب داد من وقتی کہند اکرم تر گفتم در نماز بودم یا رسول اللہ فرمود آیا نیافتہ بود انچه خبر دہی کردہ شدہ است بر من این را کہ استجبوا للہ و للرسول اذا حکم لکم فی شئکم با اجابت کنید و جواب گوئید و قنیکہ بخواند شمار خدا را رسول خدا براسے چیزے کہ زندہ میگردد شمار از بندگانے ابداً گفتم باز انچہنیں کنم انشاء اللہ فرمود دوست میدارے کہ بدانا تم ترا سورتے کہ فرستادہ نشدہ است نہ در قریت و نہ در انجیل و نہ در زبور و نہ در فرقان الی اخر الحدیث و از ترنسے و سنائی از ابی بن کعب آورده ہمین مقدار کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودہ است خداے تعالیٰ فرستادہ نشدہ است در قریت و انجیل مثل ام القسمر آن داد ست سبع مثانی و دوسے مقدم ست میان من و میان بنده من و مر بندہ راست انچه سوال کردہ و در بن احادیث این لفظ کہ دوسے عظم سورتے ست بصریح مذکور نیست مگر معنی او شاید کہ در بعضی طرق کہ در نظر شیخ مصنف در آمدہ مذکور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن الحلی کہ از حال خود خبر داد و آن حدیث در صحیح بخاری سے آمدہ مذکور ست کہ گفت نمازے کردم در مسجد پس بخواندم را پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جواب ندادم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بعد از ان بخدمت آمدم و گفتم یا رسول اللہ من نمازے کردم از ان رو جواب ندادم فرمود آیا گفتے است خداے تعالیٰ استجبوا للہ و للرسول اذا حکم لکم و دسر فرمود آیا بدانا تم ترا عظیم

سورتے را در قرآن پیش از آنچہ بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا
و چون خواستم کہ بیرون آیم او بچند گفتیم یا رسول اللہ فرمودہ بودے کہ بدانا تم خرا اعظم سورۃ قرآن
فرمود احمد بن حنبل و الرب العالمین ہمین سبب صحیح مثالی و قسم آن عظیم کہ داده شدہ است مراد از صحیح مسلم
و سنن شافعی از ابن عباس آمدہ کہ شدہ بود جبرئیل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ناگاہ
شد جبرئیل آوازے مثل آواز کشادہ شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امر و زوری
از آسمان کشادہ شد کہ ہرگز کشادہ نشدہ بود و فرمود آمدہ از موی فرشتہ بزین کہ ہرگز فرو نہیادہ بود
پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا بدوئے کہ داده
شدے تو آن را و داده نشدہ آن را پیچ پیغمبرے پیش از تو تا تحسید کتاب و خاتم سورۃ بقرہ الحدیث
دیگر از ان احادیث کہ مصنف نیسگوید کہ در باب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث است کہ در باب
سورۃ بقرہ سورۃ آل عمران و ردیافتہ است کہ این دو سورہ غامتان اند یعنی دو ابرامند و این حدیث مسلم
ست از ابی امامہ ہاشمی کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ
مے آید روز قیامت فتوح مرا صاحب خود را و بخوانید زہرا وین را کہ بقرہ و آل عمران است زیر کہ این دو سورہ
می آیند روز قیامت گویا کہ غامتان اند یعنی دو ابرامند یا غایتان یعنی دو سامیان و غیاہ یا
بالاسے سرانہ و غیر آن یاد کردہ اند از طبرہ صفت زود و حجت و مجادلے کنند از اصحاب خود و بخوانید سورہ
بقرہ را کہ اخذوے برکت است و ترک وے حسرت و نتوانند رخاوند اورا بطلہ یعنی بکاران و ارباب کل
کذا و قال الطیبی و ہم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکے از رواۃ این حدیث است گفتہ کہ ہمین
رسیدہ کہ مراد بطلہ بحرہ است و از حدیث ترمذی نیز مانند این آورده و از مسلم و ترمذی از ابی ہریرہ
آورده کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگردد شیطان از خانه کہ خواندہ شود و وے سورہ
بقرہ دیگر از ان احادیث حدیث آیت الکرسی کہ در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفت اورا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا امامند را یا میدانی کہ کدام آیت است از کتاب خدا کہ با است اعظم گفت
اللہ لا اله الا ہو اسکے القیوم پس زد دست مبارک بر سیمین و فرمود گوارا باد ترا عظم یا امامند را این روایت
مسلم است و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ چون اول بار پرسید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے
گفت خدا و رسول خدا انا ترست بان باز پرسید پس گفت اللہ لا اله الا ہو اسکے القیوم الحدیث و از ابی ہریرہ
آمدہ کہ سیدنی بجای قسم آن آیت الکرسی است رواہ الترمذی و صحیح دیگر حدیث کہ ہم در فضیل سورہ بقرہ و آل عمران
و ترمذی آمدہ است و مسلم و ترمذی از انس بن مخان آورده کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده
مے شود روز قیامت قرآن و اہل قسم آن را کہ عمل میکردند بدان روز دنیا و پیش پیش ایشان میرود بقرہ
و آل عمران و این جزو حدیثی است کہ مصنف آورده و آن را حدیث جدا ساختہ غیر حدیث عامستان اما
در جامع الاصول و مشکوٰۃ در آخرین حدیث نیز آورده کہ نام غامتان و اطلانتان سو و اوان میتا شرف او کا ثنا
قرآن من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دو ابرامند یا دو سامیان کہ میان ایشان شرف است

یاد کرد و از طبر و مشرق بفتح شین معجمه در اسے مفتوحه در آخر قاف بمعنی اشراق و نورانیت داشته و بمعنی فصل و فرج نیز گفته اند و گفته اند که این نور و فرج بسم الله الرحمن الرحیم است که در میان این دو سوره است و دیگر حدیثی که در فضل و آیه آخر سوره بقره که آسن الرسول تا آخر سوره است واقع شده در روایت کرده اند از انجاری و سلم و ابو داود و ترمذی از ابی سعید انصاری که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کجا بخواند دو آیت را که در آخر سوره بقره اند در شبی کفایت می کنند این روایت از اسین دفع میکنند از قاسم خود سخن و انس را که اقال الطیبی یا بسندگی میکنند از درویدی دیگر که در شب بخواند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که در باب فضل فاتحه گذشت نیز متضمن فضل این دو آیت است و دیگر حدیثی که در فضل آیت الکرسی واقع شده و شیطان آن را به ابی هریره آموخته بود پس ابی هریره بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد عرض کرد حضرت فرمود نقد صد کاف و هجده کذوب شیطان راست گفته با تو این را و حال آنکه وی دروغ گو است و تهمت وی آنست که بخاری از ابی هریره آورده که گفت مومل گردانید مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیاظمت ذکوة و مضای یعنی صدقه نظر ناگاه شخصی آمد بهر دوست خود را بهر کردار از ان طعام تا بردار آن را پس بگیرم و در او گفتم مرا فیه کم قضیه ترا وی بر من ترا بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت من محتاجم و عیال من و حاجتی سخت دارم ابو هریره میگوید پس گذاشتم و در او چون صبح شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ابی هریره آن اسیری شب تو چه شد گفتم با رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم بر دوسر که در هر یک از او فرمود که دروغ گفته است با تو دوسه بازمی آید ترا پس بفرموده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یقین داشتم که باز خواهد آمد پس در کین انتظار آمدن وی نبشستم ناگاه باز آمد و هر دو دست خود را بطعام پر کرد و بگفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت بگذار مرا که من محتاجم و عیال برگردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح شد باز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ابی هریره چه شد آن اسیری شب تو گفتم با رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم بر وی و سر دادم و او فرمود دروغ میگوید باز خواهد آمد این بار سوم نیز منتظر داشتم آمد و هر دو دست طعام برداشت و بگفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله و سلم و این سوم بار است که تو سه گوی باز نخواهم آمد و بازمی آئی گفت بگذار مرا من ترا کلمات بیا مودم که نفع دهد ترا خدا می تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون بجا شد خواب خود بروی بخوان است الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر حق سبحان تعالی نگاه بیاست بر تو فرستند که ترا بیا میدار و نزد یک نیکو در ترا شیطان تا وقت صبح پس را کردم و او را وقت صبح بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمود چه شد اسیری شب تو پس حقیقت حال عرض داشتم فرمود داشت گفته است دوسه دروغ گو است بید یا ابی هریره که درین سه شب که را خطاب میکردی گفتم فیما بینم یا رسول الله مشر بود لبه شیطان نیست که بے آمد ترا و ترمذی نیز از این از ابی یوسف انصاری آورده که دوسه تری در خانه در پشت خولان می آمدند و از ان بی بردند الی آخر القصه دیگر حدیث قل هو الله احد که فرمود قل هو الله احد بر اینست که قرآن را این حدیث را بخار و سلم و موطا و ابو داود و نسائی از ابی سعید خدری و سلم از ابی الدرداء و ترمذی و نسائی از ابی یوسف و سلم و ترمذی از ابی هریره بالفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده

کہ آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا عاجز مے آید یکے از شما کہ بخواند ہر شب ثلث قرآن را گفتند
چگونہ خواند آن را یا رسول اللہ فرمود قل ہو اللہ احد ہر ایش ثلث قرآن ست و بخاری و مسلم از عائشہ آوردہ اند کہ
رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مروی را بالکفرے امیر ساخته بود و دوسے در نماز قرات خود نقل ہوا اللہ احد
ختم میکرد یعنی بعد از فاتحہ قل ہوا اللہ احد بخواند کہذا قال الطیبی و از حدیث بخاری معلوم مے شود کہ اگر سورہ ہے
و دیگر ہم میخواند البتہ قل ہوا اللہ احد بآن میخواند صحابہ چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
ذکر کردند فرمود پیر سید از وی کہ چرا اینچنین میکردی پس پرسیدند از وی گفت کہ این سورہ صفت رحمن ست و من
دوست میدارم کہ بخوانم آن را فرمود خوبید و را کہ خداے تعالیے دوست میدارد و او را و بخاری و ترمذی
از انس آوردہ اند کہ مدے گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم این سورہ را یعنی قل ہوا اللہ احد را فرمود
حکما یا یا او خلک البختہ دوست داشتن تو این سورہ را در آورد ترا بہشت را دیگر حدیث و فضل معوذتین یعنی
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کہ مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ بطریق متعدّدہ
از عقبہ بن عامر آوردہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب بوسے کرد و گفت آیا نبی مبینی آیتے را کہ فرستادہ
شدہ است بر من امشب کہ ہرگز دیدہ نشدہ است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در
روایتی آمدہ کہ فرمود آیا ہذا تاخم قرآنترین و دوسوے کہ خواندہ شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را و چون دید مرا آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ باین قول چند ان سرور نشدم یعنی بہتجادی
از ان در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد ہمین دو سورہ را بعد از فاتحہ بخواند و بچاہن من التفات
نمود و فرمود دیدے یا عقبہ بن عامر یعنی فضل این دو سورہ باین حدیث کہ آن را در نماز صبح بخواند و خواندن
این دو سورہ ہر فرض نماز صبح در سفر سنون ست و این قضیہ از ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز در سفر بود
و گفتہ اند کہ مرا و بخیریت و افضلیت آہنا در باب تعوذ ست چنانچہ در حدیث ابی داؤد و آمدہ یا عقبہ تعوذ بہا ف
تعوذ متعوذ بثلثھا و حدیث خواندن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر شب این دو سورہ را باقل ہوا اللہ احد
و مبدن در ہر دو دست و مسح کردن جبہ شریف را بدان سہ بار نیز متفق علیہ است چنانچہ سابقا گذشت
و دیگر حدیثی ست کہ در باب سورہ کہف مسلم و ابوداؤد و از اسبے اللہ را آوردہ اند کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورہ کہف عصم من الدجال ہر کہ یاد گیردہ آیت را از اول سورہ کہف
در پناہ داشتہ شود از فتنہ دجال اینچنین ست در شکوہ کہ از اول سورہ کہف گفتہ و در جامع الاصول نیز چنین آوردہ
در روایتے از آخر سورہ کہف آمدہ و گفتہ کہ در روایت ترمذی سہ آیت از اول سورہ کہف آمدہ و ترمذی
در جامع خود گفتہ است ہذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورود بی تعیین اول یا آخر وی و بجای من حفظ من قرآن گفتہ است
تفسیر ظاہر کلام مصنف را آنست کہ در دو احادیث صحیحہ مخصوص ست باین سورہ آیات مذکورہ و این سورہ آیات نیز مختص
ست و ہمین احادیث کہ وی ذکر کرد و ہر دو مقام محل کلام است اما در ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم و جز آن احادیث
کہ مصنف ذکر کرد احادیث صحیحہ دہر جا کہ ورود یافتہ آوردیم و اما در اول کہ ورود احادیث صحیحہ مخصوص ست باین سورہ مذکورہ
جزری در حصن حصین و فضیلت سورہ فتح از بخاری آورده کہ ہی احب الی اللہ تعالیٰ علیہ الشمس و چنانکہ ہم در حصن حصین

و فی سوره النعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد و صحیح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 از خود تحقیق متابعت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه آفتقد که بکشد تمام افق را و بهم از مستدرک
 در سوره کف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور و مابین جمعین در روایتی باشد مراد را
 نور از آنجا که دوست تا که و بهم از روست آورده که داده شده ام من طه و طواسین و حوایم از الواح موسی و در
 یسین از صحیح ابن حبان و غیره آورده که قلب القرآن یسین بخواند او را مردی که میخواند بدان خدا را و دار آخرت را
 اگر آنکه آمرزیده شود و مراد را بخواند آنکه از بر مومنان خود و از روست و از مستدرک آورده که تبارک الملک نشی
 آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد و در روایتی استغفار میکند مرصاحب خود را تا آمرزیده
 میشود و از مستدرک آورده که فرمود و ست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد و نیز از وی آورده
 که آینه مرده را ملائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس بگوید راه نیست شمار بمن دی میخواند و رسن یعنی
 در حق من سوره ملک را پیوستری آیند از جانب سینه وی و لطن وی و سروی و بگوید هر یکی از این اعضا بمن سخن را
 پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره ثابت است در تورات و هر که خواند او را در شب
 پس تحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد و بهم از وی آورده که اذ از زلزلت الارض برابر نصف قرآن است و در روایتی
 از ترمذی راجع قرآن آمده و از روست و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت
 یا رسول الله بخوانان مرا سوره جامع پس بخوانید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را اذ از زلزلت الارض
 تا مانع شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خدا که بر انگیخته است ترا بحق که زیاد کلمه برین سوره برگز
 و رفت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم فلاح یافت این مرد و کرد فرمود و بهم از مستدرک آورده که
 سوره کافرون برابر راجع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده نیکو و سوره است که خوانده شود در سنت
 فخر الکافرون و الاغلاص و این کتب مذکوره همه صحاح اند و صحاح مختصر است و در جمیع چنانکه در محل خود تحقیق یافته است
 و از کتب اربعه جرحین و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعضی موسوم بحسن و بعضی بضعف و بعضی علی الاطلاق و بعضی
 محکم و بعضی بضعف همه را موسوم بحدیث صحیح کرده و صحت را مخصوص بهمان سوره ساخت و الله اعلم و در باب
 فضائل ابی بکر صدیق انچه مشهور ترست از موضوعات حدیث ان الله یخلی لیس لیس عاتره و لیس بکر
 خاصه و حدیث ماصب الله فی صدری شایا الا و صیبت فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم اذا استنشق الی الجنة قبل شیه و حدیث انابو بکر کفره ربان و حدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح
 اختار روح ابی بکر و اشال این از مفتر یا نه است که بطالان آن بیدیه عقلی معلوم است احادیث صحیح در فضل و بی
 بسیار آمده و اقسام دیگر از احسان و صفات نیز پیشتر از احادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند و مصنف میگوید که
 اشال این احادیث که از آنجا فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیر هم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین
 مفهم گردد و یا از دائره حکم عقل و عاوت بیرون بود و هم موضوعات اند و حدیث ان الله یخلی لیس لیس عاتره و لیس بکر
 از حدیث انس آورده و گفته که خطیب ابونعیم و ابن حبان در ضعف آورده و ذی حکم بوضع آن کرده و ابونعیم آن را
 ثابت داشته و بعضی بحسن آن قائل شده و حاکم آنرا در مستدرک خود اخراج نموده و حدیث ان الله خلق الارواح

واختار روح ابی بکر من بین الارواح و جعل ترابها من الخبثه و ما بها من الحيوان انما عائلته آورده و گفته که خطیب این را آورده و نفی ثبوت آن کرده و حکم بتلایان اسناد آن نموده و گفته که در تخصیص الموضوعات گفته که این اقبح کذب است و الله اعلم و در باب فضل علی ابن ابی طالب احادیث بیشتر وضع کرده اند و واضح تر آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده و آنرا وصایای نبوی نام نهاده اول هر حدیث یا علی و از آن جمله شک حدیث ثابت است یا علی است من بمنزله یارون من موسی احادیث در فضائل و در کرم الله وجهه بیشتر است و بیشتر از احادیث آورده و در سایر صحابه است و از امام احمد بن حنبل رحمه الله پرسیدند که سبب چیست که در فضائل پیچ یک از صحابه آنقدر احادیث نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث و در شان همه خلفا بسیار است و لیکن چون با جمعه مخالفان از نبی امیر و غیره در شان و حق تقصیر کرده و در اداسه حق و اعتراض آن اعتساف نمودند علمای است در انظار فضل و در ویت اخبار و آورده در شان وی به قصد رد و زجر آن جماعه بیشتر کوشیدند و با جمل در وقوع وضع احادیث از فضیلت بهجت تعصب و علو که در میان ایشان است شبهه نیست و در نسبت آن احادیث بوضع و حکم بدان نیز از جانبین تعصب و مکابره راه یافته و الله اعلم بحقیقه الحال و درود این حدیث است منی بمنزله یارون من موسی در انجا که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بزوه تنوک متوجه شد علی مرتضی را بعدینه برای اهل و عیال بگذاشت حضرت امیر از خیال متاثر شد و شکایتی کرد که یا رسول الله مرا بنساء و اطفال گذاشته فرمود اما ترضی یا علی ان یكون الحدیث آیا راضی نیستی تو ای علی که باشی تو به نسبت من بمنزله یارون نسبت موسی علیهما السلام که چون هستا علیه السلام معاویه و یار امیر رفت یارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشت و در بعض روایات این کلمه زیادت آمده الا انه لابنی بعدی و از زیادت دیگر که ولو کان نبیا بعدی لکنست یعنی اگر می بودی پیغمبر من بعد از من تو می بودی این زیادت را گفته اند که موضوع است چنانکه حدیث لولم ابعث فیکم لبعث عمر بن الخطاب حکم دارد و در باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشره و گفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت اوست و حضرت رسالت راضی الله علیه و آله وسلم و کتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده که فی جامع الاصول و غیره و دیگر اخباری است که احمد در مسند خود از عواض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله راضی الله علیه و آله وسلم که فرمود اللهم علم معاویه الکتاب و الحساب و قه العذاب و دیگر اخباری نیز می آرند که فرمود یا معاویه اذ اذیت یا اذ اذیت فاحسن میگویند که از آن روز و سه در طبع ملک و امارت افتاده بود و بالاتر از همه اخباری است که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمره آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه و آله وسلم معاویه را اللهم اجعله یا دیا و مهدیا و اهدیه و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از محض غزل کرد و معاویه را بجای دی تعصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را غزل کنند و معاویه را نصب نمایند پس عمر بن سعد گفت که معاویه را بدنگوئید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود اللهم اهدیه و پیچ یک از این احادیث بصحت نرسیده است و در شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع آنها نیز داخل اعتبار کردن است آنها را پشانیچ الا انما عند الله ثلثه انا و جبرئیل و معاویه دیگر بحث عبد معاویه یوم القیامه و علیه رواه من لوز الایمان دیگر ربط علی خیرئیل و معه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی

یزیدک السلام ویتول ملک حبیبی قد اهدیت هذا القلم من فوق عرشى الى معاوية بن ابی سفیان فاوصله الیه و مرده
 ان یتب آیه الکرمه بخطه و اشال آن بسیار وضع کرده اند و گفته اند که در اسانید آن جائه اند که علم اندر وضع د
 انتر و در باب فضائل شافعی دانی حنیفه هم دو مایشان چریسے صحیح نشده و هر چه در آن باب است مجروح منقری
 و موشوع است و در تنزیر الشریعہ از انس بن مالک آورده اند که چون فی اسی رجل یقال له محمد بن ادریس اضرطی اسی من ابلیس
 و یکن فی اسی رجل یقال له ابو حنیفه و یوسر لاج اسی و گفته که جوز قانی این حدیث را از انس آورده و در اسناد وی
 احمد و بیاری است و در اوی وی مایهون سلی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را علیه من الله بایستحق و
 حدیث دیگر آورده نیز از انس سیاتی بعدی رجل یقال له النعمان بن ثابت و کینی ابان حنیفه لیخمس دین الله
 و سنتی علی ید و این نیز از ان قبیل است و در باب فضائل بیت المقدس و صخره و مسلمان و قرین و اندلس و دمشق
 حدیث صحیح نشده جر حدیث لا تشدوا الرجال الا الی ثلثه مساجد و حدیث سل عن اول بیت وضعه فی الارض
 فقال السجده الحرم قبل ثم ماذا قال ثم السجده الاقصی و حدیث ان الصلوة فی تعدل خمس مائه صلوة و در باب لاسول
 از ابی داؤد از حدیث سیونہ مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی بده
 یا راد بیت المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا بروم فرمود بیا نیکد اورا و بگذارد نماز را در روزه اگر نیا نیکد بفرستید
 آنجا زیت را تا بسوزند و در قنادیل آن داین حدیث را سیولی در جمع الجوامع از احمد و ابن زنجویه نیز آورده و زیاده
 کرده در روزه که روزه ارض عشر و منشر است و نماز در روزه برابر هزار نماز است و از حدیث فضیلت افزوتن
 چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم گردد و سخاوسے در مقاصد حسنه درین باب حدیثی مستقل نیز آورده که هر که بفرزد
 چراغ در مسجد روزه از مساجد خدا همیشه ملاک و حله عرش استغفار کند و اورا تا آنکه روشنی چراغ در آنجا بماند بود و گفته
 که این حدیث را حارث بن اسامه در سند خود آورده و ابو الشیخ در کتاب الثواب هر دو از انس و سند روزه
 ضعیف است و هم در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب آورده که چون در آمد بیت المقدس را گفت البیک اللهم لبیک
 و نیز آورده که چون در بیت المقدس رسید گفت مرکب احبار را چه میگوئی که کجا گذارم نماز را گفت اگر
 از من سے پرسے و از من میگیرے بگذار خلف صخره تا بیت المقدس هم پیش تو باشد و در روایت آمده
 که جامع کنی قبلتین را قبله موسی علیه السلام و قبله محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عمر بن عمر سم که مشابیت بیو دیت
 شود و لیکن میگذازم آنجا که بغیر گذارم صلی الله علیه و آله و سلم پس بیشتر رفت بجانب قبله و بگذارد نماز را و از ابن
 مساکر آورده که چون عمر زیارت اهل شام کرد و این خبر اهل عراق رسید مکتوبے بجانب و شے نوشتند و انھاس
 داشتند که چنانچه اهل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کند پس چون عمر قصد زیارت اهل عراق نمود و کعب احبار
 گفت پناه بخیم ترا یا امیر المؤمنین که بعراق در آئے گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند باروت و باروت
 که تعلیم میکنند مردم را سحر و دروس نہ عشر شرست و داء مفضل است عمر گفت همه سخن را نفیدم غیر داء مفضل
 که از آن نفیدم که مراد بران بیت گفت کثرت اموال که آن در روزه است که اورا هیچ شفائے نبود پس
 زلفت عمر بعراق و نیز آورده که گفت و شے مرکب را که چرا بحدیث نیاسے و آنجا نباشے که جبرگاہ رسول است
 و جاسے قبر اوست صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا امیر المؤمنین سے یا هر در کتاب خدا یعنی تورات که شام

کنج خداست در زمین و دروسے گنجے است از بندگان او نیز آورده که بعضی از صحابہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدند کہ یا رسول اللہ اگر ما مبتلا شویم بعد از تو بقبا کجا میفرمائی کہ آنجا باشیم فرمود علیکم بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام کہ بیت المقدس آنجا است نیز احادیث آورده و گفتہ کہ امیر المؤمنین علی مرتضیٰ فرمود یا اہل عراق دشنام نکند اہل شام را زیرا کہ ابدال در آنجا اند و از جا بر آورده کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روزے بر منبر دار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللہم اقبل بقلوبہم اقبل بقلوبہم و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زمین ثابت آورده کہ بودیم ہاشمہ نزد حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طلبے للشام گفتیم بچہ چہت یا رسول اللہ فرمود پدر در گار تھائی فراخ گردانیدہ است رحمت خود را بروے و از واثلہ بن الاسقع آورده کہ مردے رسید یا رسول اللہ چون متفرق شوند مردم مرا چہ میفرمائے کجا باشیم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا کہ آن خلاصہ زمین خداست میرا ند بسوسے دے خلاصہ بندگان خود را و این ظاہر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا و احادیث در فضل شام بسیار آورده و ہمہ آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده کہ مردے نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ میخواہم کہ بغذا روم چہ میفرمائے کجا روم فرمود علیک بالشام و اہل بستر لازم گیر از شام عسقلان را زیرا کہ چون برگردد آسیا در امت من یعنی پیش آید تفرقہ و پریشانی اہل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواہ ابن ماجہ و الدیلمی و ابن عساکر و از انس آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ بعسقلان مرا بلط کند اگر چہ دائم در خواب بود حق تھائی فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کردہ شود و بے نماز گذشتگان بجانب بہشت رواہ ابن النجار و از عمر بن الخطاب آورده کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ذکر کرد روزے مقبرہ را و دعا کرد مرا اہل آنرا پس پرسیدند کہ آن مقبرہ کدام است فرمود مقبرہ شہدائے عسقلان است کہ بردہ میشوند بہ بہشت و این حدیث ضعیف است و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا و فرشتگان و صلوٰۃ میفرستند بر موتائے قزوین و شہدائے دے صد صلوٰۃ رواہ الرافعی عن ابن مسعود و در فضائل قزوین احادیث بسیار آمدہ و گفتہ اند کہ آن ہمہ موضوع و مقررے است و میرہ شخصے بود از واضعان کہ آنہا را وضع کردہ و در باب اندلس چیزے درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من سکن دمشق بخیر و نیز آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ در دمشق زائیدہ شد پدر من کہ ابراہیم است علیہ الصلوٰۃ والسلام و ہر کہ آنجا برسد باید کہ تقصیر نکند در دعا و در آنجا جبے ست قاسیون نام در فضیلت وے نیز آمدہ کہ در آنجا زائیدہ شدہ است ابراہیم و در آنجا پناہ داد حق تھائی علیے و ما در او را از یہود ہر کہ آنجا دعا کند برگردد نا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد آورده کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرانجام ست کہ بیاید ملکی از ملوک عجم و غائب گردد بر تہامہ مداین گار و دمشق و ابن احادیث ہمہ ضعیف اند و سیوے گفتہ کہ من درین کتاب حدیث نیارودہ ام کہ موسوم

بوضع بود بالجود باب فضائل این المکن چنانچه مصنف سے گوید احادیث صحیحہ نیامد مگر حدیث لاتشدد و
 الرجال الا انی لثنته مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بستہ نشید بار بار و مسفر کرد و نشود
 مگر بستہ مسجد کے مسجد حرام کہ مسجد کہ است دیگر مسجد رسول کہ مسجد مدینہ است دیگر مسجد اقصی کہ در شام
 ست یعنی بیت المقدس و اورا اقصی ازان گویند کہ بنود در ان زمان مسجد سے بعد از وی پس دے اقصی
 مسجد باشد یا از جہت بعد دے از مسجد حرام در مسافت یا از جہت بعد و تنزد دے از اقدار و جہت و بعض
 گفته اند کہ از جہت آنکہ دے اقصی ست نسبت مسجد مدینہ زیرا کہ دے بعید ست از کہ و بیت المقدس
 البعد ست از دے و این منہ در تسمیہ دے باین اسم در آیت قرآنے سبحان الذی اسرعی بعبده لیل
 من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی و مناسب بنود زیرا کہ مسجد مدینہ در ان زمان بنائاقتہ بود کہ لا یخفی و انچہ حدیث
 لاتشدد الرجال را بخار سے و سلم روایت کردہ و در روایت از سلم انما یافرا ثلث مساجد الی الکعبۃ
 و مسجد و مسجد ایلیم و منون این حدیث ہاں ست کہ مذکور شد و ایلیم نام آن موضع ست کہ بیت المقدس
 در دست و درینجا اشکال ست و آن نیست کہ ازین حدیث لازم آید کہ سفر کردن جز باین سہ مسجد و قصد
 کردن سائر بقاع غیر المشاید و مزارات جائز باشد جواب ازین اشکال میگویند کہ مراد آنست کہ واجب
 نمیکرد و قصد مساوے این سہ مسجد بنذر و معتقد نمیکرد و بنذر و مساوے آن و اختلاف کردہ شدہ است
 در شد رجال بسوے قبور صالحین و مواضع خاصہ بعض حرام گویند و بعض مباح انچنین نقل کردہ است و مجمع البحار
 از دے در شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد رجال کنایت ست از سفر یعنی قصد کردہ نشود و موضعی را
 بہریت تقرب الی اللہ الا این سہ مسجد بحجت تعظیم شان اینہا و طبیی گفته زیرا کہ این سہ مسجد از بنا ہاے انبیا
 صلوات اللہ و سلامہ علیہم و مواضع تعبد ایشان ست و مساوے این سہ برابر اند در فضل و نیز طبیی گفته
 کہ اگر کیے مذکر کند کہ نماز گذارد و در مسجدے ازین مساجد ثلث لازم گردد کہ بیا دیکے ازینہا را و اگر در مسجدے
 دیگر گذارد از عمدہ نذر نہ بر آید و اگر نذر کند کہ گذارد و در مسجدے غیر آن مساجد متعین نشود و آن مسجد و بروست
 کہ گذارد و در مسجدے از مساجد ہر مسجد کہ باشد و اگر نذر کرد کہ اعتکاف کند یا نماز گذارد و در مسجد حرام متعین گردد
 دے و اگر تعین کرد مسجد مدینہ را متعین گرد دیکے ازین دو مسجد و اگر تعین کرد مسجد اقصی را متعین گرد دیکے
 ازین سہ مسجد انتہی و این راجع بہر سبب فقہ است تا مذہب ائمہ درینجا چیست و انچہ طبیی ذکر کردہ مذہب
 شافعی ست تنہا یا ائمہ دیگر مہر بن اند مقصود باید کرد و اللہ اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت و تحصیل علم
 نیز جائز بنود و جوابش آنکہ مقصود در اینجا مواضع و تعظیم آمانیست و بعض گفته اند کہ مراد منی از شد رجال و قصد
 سفر ست بمساجد غیر این سہ مسجد پس سائر بقاع و مواضع خارج ازان باشند و باقی بر اباحت اصل و
 این ثبوتی بر قاعدہ نحو یہ است کہ مستثنی منہ از جنس مستثنی باید پس تقدیر کلام چنین بود کہ لاتشدد الرجال
 الی مسجد الا الی المساجد الثلاثہ فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قبل
 تم ما ذاق الی ثم المسجد الاقصی و آخر حدیث بخار سے و سلم ست از ابی ذر غفار سے کہ گفت پرسید من ازان حضرت
 صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم یا رسول اللہ کدام مسجد ست کہ بنا نمادہ شد اول بر دے زمین فرمود مسجد حرام ست

و در روایت آمده که فرمود اول خانه که بنا نموده شد مردوم را که مبارک است و گفته اند می شود نماز در دوسه خانه کعبه است ابو ذر میگویی گفتیم پسر که ام است فرمود پسر مسجد اقصی است گفتیم چند مدت فاصل است میان بنای این دو مسجد فرمود پهل سال پسر فرمود تمام زمین مسجد است براسے تو بر بنا که در یافت ترا نماز لینے در آمد وقت آن بگذارد نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم است و بنای بیت المقدس از سلیمان سلام الله و صلواته علی بنیاء و علیها و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هفتاد سال است پس چهل سال چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثی است که نسائی از عبد الله بن عمر مروفاً با سند صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالی سه چیز را الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث بآول بنا و اولیة اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از ان منتشر شد اولاد او بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد او بنای بیت المقدس را نموده باشد بعد از ان بنا کرد ابراهیم خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یا قسم من چیزی را که گوای میبرد بهیئت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد امر کرد او را پروردگار تعالی بمسیر آن نواحی و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و عبادت کرد موطن تعالی را در روی و بنای آدم بیت را خود مشهور است کذا فی بعض مشرور اشکوه دیگر حدیث الصلوة فی تعدل خمس مائه صلوة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است با نصد نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت علی در ان مساجد مختلف آمده و بعضی علما بعد از تتبع احادیث و تطبیق آنها اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بعد از نماز برابر است و در مسجد مدینه هفتاد و در مسجد اقصی با نصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این بحث تمام در تاریخ مدینه مطهره مطبوعه ذکر کرده ایم در انجا بایست متنبی پوشیده مانده که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد و مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و حمه و عدن و عمان و حضرموت

والله اعلم و در باب اذکار المائتین لم یجل غنبا جمیع میگویند حدیثی صحیح نشده و جمیع میگویند این حدیث صحیح است و اگر با هر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تنبیه مکه است بضم قاف و تشدید لام بمنسے جرعه عظیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در روی آب اندازند و تسمیه وی قبله بجبت علو و ارتفاع اوست یا بجبت آنکه مردی عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگردد و قل نام هر چیزی است که عالی و مرتفع باشد و انجا است قل جبل و جمیع قل لقال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلماست بجرست بفتح عا و جمیع چنانکه در بعضی روایات حدیث مبصر آورده است اذکان المائتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف در ان وقت آن بود پس فلان هر وقوع تخدیر بود باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوسه قلما و نام شهر است از شهرهای مین نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قل

تذکرہ سفر اسحاق

بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفته است که دیدم قتال حجرا بر قله از دو دو قربه بود و دو قربه
 و چیزی و شافی گفته که آن چیز به هم بود و آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار
 قلعین پنج قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلعین دو نیست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند
 که مقدار قربه صدر ظل عراقی است در ظل عراقی صد و بیست و هشت در هم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آنجا که در صحرا می باشد و نوبت نوبت می آید
 بروی دو آب و سباع فرمود اذاکان الماء قلعین لم یحبل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر نگیرد اردو پلیدی را
 یعنی پلید میگردود و دفع میکند پلیدی را از خود و آخر خبر ابوداؤد و الترمذی و النسائی و در روایتی ما زانی و داؤد بجای
 لم یحبل غشنا فانه لا یخس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحبل غشنا با آنکه بر نگیرد و حبث را
 و بر نه تا بد آنرا یعنی پلید میگردود از جهت ضعف خود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست
 و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلعین خالی از بعدی نیست اگر چه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب
 قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد آنجا ثانی است تفسیرم در مذممه گفته که مذمب شافی و
 احمد و اتقی نیست که چون آب مقدار قلعین بود و وقوع نجاست در وی نجس نگردد و ادام که تفسیر مذمبون یا طعم
 یا ریح او را و در مشکوٰۃ از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی و در جمع الجوامع و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی
 و غیر هم از ابن عمر و جابر و ابی هریره نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف است چنانکه شیخ
 مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنم و
 خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی ابن مدینی که از اقربان امام احمد حنبل و از شیوخ بخاری
 و امام انصاری حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته
 که هیچ یک از فریقین را حدیثی در تقدیر و تجدید آب از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نشده و لیکن در روشنی
 در شرح خرقه که در مذمب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی
 و حاکم گفته است که بر شرط شیخین است و الله اعلم و چون تقریب تجدید و تجدید آب در نجس و عدم نجس امتداد
 تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نموده آنکه مذمب اصحاب نوا هر آن است که آب نجس نمی شود و وقوع
 نجاست در وی اصلاً نخواهد آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تفسیر یا بدون یا طعم یا ریح و بی تغییر
 نیاید و عامه علمای بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان
 قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یا بدون یا طعم یا ریح پس قلیل است و اگر تغییر نیابد کثیر پس و بی تغییر
 و عدم تغییر بر امیاء قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذمب امام احمد نیز همین است که چون آب مقدار قلعین بود
 کثیر است و احتمال ثبوت ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد و اصحاب مابین علماء حنفیه رحمه الله گفته اند
 که اگر آب بجائی بود که بعضی عی فائس و حیدر گردد از بعض قلیل است و اگر فائس نگردد کثیر اما اصحاب
 کلوهر و اخیان که نشان یثا بر قول آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم الماء طهر و لا یخسب شیئی الا نجس فرمود که
 برسدید غریبا رسول الله و منو کتیم اگر چه بهیضا مدو طال آنکه وی چاهی است که انداخته می شود و روی حیث یعنی

خرقنا بخون حیض آلوده و نجاستها در کلاب فرمود آب پاک است بحسب نسبی که در اندوا یا چیزی و این حدیث را ابو داود و
ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و اجماع آن آمده و این حدیث اگر چه طلق است بحسب ظاهر
در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن بدلالات حال مخصوص است کثیر و بدلالات احادیث دیگر مخصوص است
بغیر متغیر و تحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الماء الا نجسه شئ الا اطلب
على ريحه و لو نه و طعمه رواه ابن ماجه و الدارقطني و لفظه و الا غیر ریحه و طعمه است و احتجاج کرده امام مالک بحديث
خلق الماء طور الا نجسه شئ الا غیر لون او طعمه او ریحه و این تتمه حدیث اول است که ظاهریه آورده اند چنانکه بیان
کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلتین است و اما
دلیل حدیث صحیح است اذا استيقظ احدکم من منامه فلا یغسل یدیه فی الاثنا عشر یوم حتی یغسلها ثلاثا فان لا یدرسه
این बात یدیه میفرماید که چون بیدار گردی از اثنا از خواب باید که در نیاورد دست خود را در آب تا بشوید دست
را سه بار زیرا که و میفرماید که کجا خواب کرده است دست دی یعنی شاید که دست در موضع استنجاء افتاده باشد
و بجزیه متلوث گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت
دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست و الاغسل یدیه استیطاق بجهت توبه نجاست معنی ندارد و همچنین حدیث
ستفیض و شعور است در امر غسل ظروف و ادانے از دهان انداختن سگ در آن با وجود آنکه وی نه تغیر لون میکند
و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود باید که بول
نکند بیچ کی از شما در آب بسته و غسل نکند و در وے از نجاست و این حدیث دلالت دارد که آب آلوده
مطلقاً متحل نجاست است و الا در نهی از تمجیس آن ببول و اغتسال فائده نبود و همچنین آبی که ممکن است اغتسال
در وے اکثر از قلتین میباشد و بول و اغتسال در وے تغیر لون و طعم و ریح وی نمیکند پس معلوم شد
که مجرد بول و قلتین چنانچه مذکور شد شافعی است و عدم تغیر لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم
تمجیس آب کذا قبیل و از ابن عباس و ابن الزبیر آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود
بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وے در آب و آب بیشک بیشتر از قلتین بود و این امر کردن ایشان
در محضر جماع اصحاب بود و ظاهر نشد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع صحابه معلوم شد که مراد از نجس روایت
کرده است مالک آب کثیر و جاریست و ظاهر شد که آنچه روایت کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت است
از جهت مخالفت او باجماع صحابه را و خبر واحد چون مخالفت اجماع آید مردود است چنانچه گفتیم و چون حدیث
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در تحمید و تقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب
ما در تقدیر آن بدلائل حسیه نه دلائل سمعیه و معیار قلت و کثرت غلوص را داشتند و گفتند که غلیر عظیم که در حکم
باریست آنست کهخالص و جدا نشود اجزای آب و وی بعض از بعض بعد از آن اختلاف کرده اند بجهت تغیر غلوص
در اکثر روایات اعتبار غلوص است بخریک و این مختار متقدمین است یعنی اگر چنان بود که بجهت یک طرف دی
بجنبانیدن طرف دیگر از قبیل خالص است و اگر بجنبید غیر خالص باز اختلاف و جهت و سبب بخریک است
روایت کرده امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر است بخریک باغتسال فی شدت و عفت زیرا که حاجت

بجایاض در افغانی معتبرست و امام محمد روایت کرده که معتبرست تحریک بوضو زیرا که وی وسطاست و در روایت
بدست بے اعتسالی و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حلیفه نیست که معتبر غلبه فلن است اگر غالب
بر غلبه متوضی و معمول نجاست است بطریق دیگر وضو نکند و الا وضو کند و ابویسلمان جوزجانی اعتبار کرده بمساحت
و غفار شاخین نیست پس قومی بیشت در پشت کرده اند و قومی بیانزده در پانزده و اکثر بده در ده آورده اند که عبد الله
بن المبارک اول بده در ده قائل بود و بعد از آن بیانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو طیب عجمی بن جانب رفته و گفته که
اگر پانزده در پانزده بود و امیدوارم که جائز باشد و اگر نیست در بیست بود و بیست و پنج شبهه و خلجان در دل من نه ماند و
عامة مشایخ بر ده در ده قرار داده اند زیرا که عشره اولی چیز است که منتهی است بوسیله اعداد و ابواللیث
گفته که فتوس برین است و در قضا و اسی و لو ابی و عجمی و هدایه معتبر ذراع که باس است و آن هفت مشت
است و درین توسعه است بر مردم و در قضا و اسی فایده گفته که معتبر ذراع مساحت است زیرا که آنست که باس است و ابی
است بمسوحات و آن هفت مشت است بالای هر مشت اصبع قائم و محیط گفته که اصبع آنست که معتبر در میان
و زمان ذراع آن مکان و زمان است که اقال آنست و در شرح قایه تقدیر ده در ده را استنباط کرده از حدیث
سن حفریر اظه حرمها ابو یونس ذراع عاقل از هر جانب ده گز و دو خنجره در اینجا بیان کرده است و در وی تکلفی است
که از جانش آن معلوم گردد و نیز غمینی گفته که بودن حرم بر از هر جانب ده گز قول بعضی است و صحیح آنست که از هر جانب
چهل گز معتبرست و از اعتبار ده در ده در مرجع ظاهرست اما در ده و گفته اند که معتبر مساحت دور است چهل و هشت
ذراع و بعضی چهل و چهار دانسته و اول احوط است و بعضی سی و شش نیز دانسته و گفته اند که این قول بقوا اعد
حساب موافق حست و ابن را مولانا علی بر جندی در شرح مختصر و قایه تبصیر تحقیق کرده است از اینجا باید طلبید و
ذرع مسائل درین باب بسیار است اگر آنها را ذکر کنیم سخن مقبول نکند و الله اعلم و در باب کرامت استعمال
آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده یعنی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی درین باب صحیح نشده
و لیکن سینوطی از حسان ابن شنفه انصاری آورده که گفت عیسی علیه السلام با الماء الشمس فانه یورث البرص
رواه ابن جابر فی کتاب الثقات و الله اعلم فی و در تنزیه الشریعه از عانت آورده که گفت گرم کردن مر رسول
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آب را در آفتاب پس فرمود لا فعلی یا حمیرا فانه یورث البرص و گفته که ابن نعیم
این حدیث را در طب آورده و در افطنی در افراد در سنن و ابن جابر و شافعی و گفته که در جمیع این طرق کذابان
و در حاکمانند و گفته که حقیقی و وضعاً از حدیث اسن نیز آورده و در وی سوره است که مجول است و حدیث و
غیر محفوظ است و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست در وی مگر اثری از عرشه
بن الحجاب و گفته اند که حدیث هر چند صحیح طرق و اسی و شست باشد قول عمر شاعر آن پس است و شافعی
قول عمر را بسندی که رجال وی ثقات اند آورده مگر با اینهم که وی مختلف فیه است و شیخ وی صدقه ضعیفست
و اخرج کرده او را در افطنی از طرق دیگر که مندرج و غیر وی از آن تخمین کرده اند این در آب گرم کرده در آفتاب
است اما در آب گرم کرده با آتش از اسلام آمده که عمر وضوی کرد بدان و غسل می کرد و رواه ابن ابی شیبته فی مصنفه
و در باب تخفیف از آب وضو حدیثی صحیح نشده و ذکر این سابقاً در باب طهارت رفته است احتیاج بکمر اندارد

حدیث است از ابی زبیر بن جراح است و امام شافعی و امام ابی یوسف می گویند حال این حدیث نیست و اگر
 نیز صحیح باشد آیت قرآنی اتوسی است از حدیث پس عمل بدان متعین بود و با آنکه حدیث غریب است بابت زیرا که
 آیت مدینه است و تفسیر لیلۃ البیّن در مکه بود و امام محمد می گوید که چون در حدیث اضطراب است و در تاریخ جهات
 است واجب بود جمع بینما احتیاطاً و از جانب امام ابو حنیفه می گویند که لیلۃ البیّن متعدده است و بچنان که در
 مکه بود و در مدینه نیز بود شاید که این تفسیر در مدینه باشد و می گویند که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند بدان صحابه
 و بشی این زیاد بر کتاب توان کرد که آن فی الماده بود و بعضی شروح می گویند که در امیر المومنین علی
 مردی است که وضو بنمیزد و وضو می کند کسی است که نیاید آب را و از ابن عباس آورده گفت وضو کنید بنمیزد و
 وضو کنید بشیر و از ابن مسعود روایت که در دامن دست وضو بنمیزد و از ابن عباس گفت وضو بنمیزد وضو کسی است که نیاید آب
 را و بعضی تفسیر این حدیث گفته اند که بصحت رسیده است که علقه از ابن مسعود آورده که گفت بنودم من
 در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ البیّن روزه مسلم و تحقیق آنست که بطریق کثیره بصحت رسیده
 است که ابن مسعود در لیلۃ البیّن در خدمت آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم گوید و می خشد و فرمود از ابن خطاب بیرون میاد و این تفسیر طویل است و در کتب سیر و احادیث
 مذکور و ابونعیم آن را در حلیه ذکر کرده و اما آنکه مراد با آنکه می گویند که بنودم با حضرت در شب جن مراد عدم
 حضور است و در وقت در آمدن ایشان بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مذاق و مکالمه و می
 بایشان و توریشتی گفته که حدیث تفسیر بنمیزد و روایت کرده شده است از ابن مسعود و بوجه متعدده
 در روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابی زبیر از ابن مسعود و در سائر اسانید آن
 متقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طریق شتی غالب می آید برین مجتهد حقیقت آن و آنچه
 ذکر کرده اند از صحت حدیث علقه از ابن مسعود که گفت بنودم من لیلۃ البیّن با حضرت مصطفی صلی الله علیه و
 آله و سلم چنان است که ذکر کرده اند و لیکن جمع میان این دو حدیث ممکن است با احتمال آنکه مراد و می
 عدم حضور او باشد نزد مذا و حضرت و دعا می رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را با سلام و آن
 چنان باشد که در بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشاند و باشد چنانچه بصریح در حدیث از ابن
 مسعود آمده که گفت رفتم با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید بر گردن و نشاند مرا
 درون و می فرمود که ازین خط بیرون نیایی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم با طالع سحر و خمال دارد که ابن مسعود با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بیرون بر آمدن
 همراه بوده باشد پسترا تاحی شده باشد با و در آخر شب و قیقه فارغ شد از دعوت جن و تفسیر
 پس بعد آن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و می که در اداده تو چیست و جواب داد و می
 که بنمیزد است آن حدیث بخود داده پس نابود آن او با حضرت لیلۃ البیّن و برون هر دو درست آمد و این وجه
 اذنی است زیرا که در بعضی طرق حدیث علقه آمده که رفتم مرا ابن مسعود را که آیا صحبت و خست هیچ یک

از شمار رسول خدا صلی الله علیه و سلم را لیلۃ اکن کہ گفت سبوح کیے از ما درین شب در صحبت وی بود بلکه کم کردیم و حضرت
صلی الله علیه و سلم را درین شب و چہرہ او در آن شب بر ما بدترین شبی گویا
کہ مرده است درین شب تو سے چون نزدیک سحر شد و ہم کہ از جانب جبل حرا سے آید بعد از ان سون کرد
حدیث را و این حدیث علقہ حدیث صحیح است کہ روایت کردہ است اور اسلم در کتاب خود و این سنانا ت
نہ اور بقول او کہ گفت مرا رسول خدا لیلۃ اکن چہرہ شب از ان شب است و تعلیل ترک عمل حدیث الی زید و غیر
و سے از ان سعاد و باین وجہ کہ این قضیہ پیش از استقرار احکام قبش از نزول سورہ مائدہ است پنچہ
سال و چہرہ است از اقدم بر و ان احادیث اتہی و در ہدایہ تصدی جواب این سخن گشتہ و گفتہ است
کہ لیلۃ اکن متعدد دست پس یقین نشود کہ این قضیہ در مکہ بود چنانکہ گذشتہ و شیخ کمال الدین بن الہمام گفتہ
کہ قاضی ابو بکر بن العربی در شرح ترمذی گفتہ است ابو زید مولا سے عمر و بن حریثہ است روایت کردہ است
از و سے را خد بن کسان الغنسی الکوفی و ابو رون و این بیرون سے آرد اور از جمالت و شیخ تقی الدین
سبکی گفتہ است کہ در جمیل ابی خزازہ نقل است زیرا کہ روایت کردہ است این حدیث را از ابی خزازہ جماعت
از اہل علم مثل سنیان و شریک و جراح ابن ملج و اسرائیل و قیس ابن الزبج و ابن سدی گفتہ است کہ ابو خزازہ
را دے این حدیث شہود است و اسم دی را خد بن کسان و در ارتضیٰ نیز ابن خنین گفتہ و بابا پنچہ روایت
کردہ شدہ است کہ پرسیدہ شد از ابن مسعود از لیلۃ اکن گفت ما خبر شدہ از ان زمانہ کیے معارض است
بابنچہ در روایت ابن ابی شیبہ است کہ ابو ابن مسعود با و صلی الله علیه و سلم فیر روایت کردہ است
خص بن شاہین از و سے کہ گفت یوم من با حضرت صلی الله علیه و سلم لیلۃ اکن و فیر آندہ است از
ابن مسعود کہ و بد قوی را از زمرہ پس گفت این جماعہ اشعہ اند یا نہائی کہ دیدم اسن از ابن لیلۃ اکن و اثبات
مقدم است بر نفی و از جمیع کنیم بیان ہر دو این اثر گوئیم کہ مراد نفی کہ گفت نبو و ہج کیے از ما با حضرت صلی الله
علیہ و سلم لیلۃ اکن آست کہ نبو و ہج کیے از صحابہ غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود و اثبات خصا
خود و بحضور و صاحب اکام المرکان نے احکام اکان گفتہ است کہ ظاہر احادیث واردہ در وفات جن در ان
است کہ ان شخص کرت بودہ یک کرت از ان در تسبیح غرقہ بودہ کہ حاضر شدہ از ابن مسعود و دوبار دیگر حاضر
شدہ در مکہ و کرت چہام بیرون مرثیہ بود کہ حاضر شدہ از ازیر ابن العواکم و باین وجہ قطع بہ نسخ توان کرد
این ہمہ کلام ابن الہمام است و شرح ہدایہ و اسد علم و در باب لمس النساء لا یتقضی الوضوء حدیث صحیح
نشدہ بد آنکہ نقض وضو لمس نسا مختلف فیہ است در میان ائمہ اربعہ امام ابو حنیفہ و اصحاب دی بر اند
کہ نقض وضوئی کند و فیان توری نیز با ایشان است و نزد ائمہ ثلاثہ لمس نسا ناقض وضو است و بنا سے
اخلاف بر آست کہ لمس کہ در آیتیم واقع شدہ نزد ایشان محول است بر لمس عضو و زما جماع ایشان مگویند
حمل بر لمس عضو اولی است بقرینہ عفت بر مجے از غاکط و ما میگوییہ بلکہ عمل بر جماع اولی حسن یا بیان زنیہ تمیم و حضرت
صغ و اکبر را ہر دو حاصل گرد و اما احادیث واردہ در غیاب کہ در حقیقت دلیل در تہیہ عمل لمس بر یک ازین دو روایت
است شیخ معتزلی می گوید کہ حدیثی در باب عدم نقض وضو لمس نسا صحیح نشدہ و حالی آنکہ در حدیث از حدیث

آمده گفت بود من که خواب می کردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پاسه من در جانب قبله آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بود و چون بیدار شدم که در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زبانی کرد پاسه مرا بدست
خود و گرد من آورد من با پاسه خود را و چون بر می خاست فراخ می کردم و خشک نیست که غمز بر طینت لازم لمس
آنهاست و در حدیث دیگر ابوداؤد و نسائی و ترمذی هم از عائشه آورده گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم زبانی را از زنان خود پس ترمذی و نسائی و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز بنه آنکه وضو کند آنکه بیست
و در روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس می کرد بعضی از دواج خود را پس نماز می کرد بنه آنکه
وضو نماز ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین و سفیان ثوری گفته که در
بوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و تابعین بر آنند که هست و گفته که اسناد حدیث عائشه صحیح نیست و صحیح
بن سعید القطن و محمد بن اسماعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که را و س
این حدیث است از عروه سماع ندارد و این حدیث از ابراهم بنی از عائشه نیز آمده و این نیز صحیح نیست انتی و در
جامع الاصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو نیست تنبیه اینجا که در
در لمس آنها اختلاف است در مس و در کثیر اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال علما امام محمد در موطا می خود
می گوید که در مس ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره درین باب آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره
از دست و این عباس گفته که باک ندارم که مس کنم ذکر خود را یا نبی خود را یعنی هر دو گوشت پاره زانده است
میان آنها فرستد نه شخصی از ابن عباس پرسید که آیا مس می توان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نخمس دلی
تواند از او بر میدارد و شمنی از دارقطنی نقل می کند که جماعه از آنکه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشانند
در سجده گفت که در نبی است جمیع خدند و در نقص وضو مس تو که اختلاف کردند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی
بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمی کرد از آن دمی گفت که
و مس گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باطلاع
و امام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح است ولیکن در اسناد ابن اثرباقیست و احتیاج بحديث و مس
توان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود امام احمد گفت عمار و ابن عمر
برابر اند هر که خواهد اخذ باین کند و هر که خواهد اخذ کند بآن زنی قال ابجد الضعیف عفا الله عنه تواند که وضو مس امره
و ذکر واجب نبود و اینجا که کردند یا فرمودند بحکم احتیاط و تکلیف بود که مسئله مشهور و مشهور هم نجاست است و بعد علم
و در باب غسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده آین بحث سابقاً در باب احوال میت گذشت است و حدیث
ایسے داؤد و از عائشه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم غسلتال می کرد از غسل میت نیز گذشته و حدیث
دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته و اما دلیل علما نیز مذکور شده فقیه و ظاهر است که مراد
ضعیف امر ایجابی است یعنی حدیثی که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده و اگر چه در بعضی احادیث
امیر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از غیره آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من غسل
یتیم فلیقتل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحبابیست بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کند چنانچه

سید علی از حاکم درست درک از بن عباس آورده بیس علیکم غے غل یتکلم غل و در باب نبی از دخول حمام خبری صحیح نشده این سلسله روایات آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در فصل فطرت و ترویج آن گذشته است و معلوم شده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفس خود حکام را در آمده و حمام را ندیده و در بعض احادیث بعد از صحبت آن اگر نبی از در آمدن حمام و رو دیاخته از در آمدن ثبوت عورت است نه مطلقاً بلکه در مقام حدیث حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت المحام نیز بهب الوح و نیز که الاخرة و سند آن ضعیف است چنانکه گذشت

و در باب بسم اللہ الرحمن الرحیم آیه من اول کل سورة حدیثی صحیح نشده علما را در سلسله اختلاف است قول امام ابو حنیفه آنست که و سے آیتی است از قرآن منزلی از برای فصل و فرق میان سوره و از سوره جزو نیست نه از فاصحه و نه از غیر آن و بعضی بر آنند که و سے جزو است از فاصحه و از هر سوره و بعضی می گویند که جزو است از فاصحه نه از هر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب جهر در صلوة بسم اللہ الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگر چه روایات در باب جهر عدم است

و مصنف خود می گوید در باب جهر و سے حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام فاضل و ابو ذنون نخوس که پنجین اسناد مروی است خبری از آن ثلاث نشده و این حدیث را در مشکوٰۃ از ابی هریره از حدیث احمد ابی داؤد و ترمذی و شافعی آورده و ترمذی حدیث نیست اللهم ارشد الائمة و اغفر للمؤذنین و در روایتی از شافعی باین لفظ آمده الائمة ضمه و ابو ذنون انما و سیوطی در جمع ابجاء از ابی داؤد و ترمذی و ابن حبان فی صحیح و بیہقی در سنن و بعد از آن

در احمد و ابو یعلیٰ نے منسند و ضیاء مقدسی نے المختارۃ از ابی هریره آورده و از احمد از ابو امامه و از احمد ابی یعلیٰ و سید بن منصور نے سنن از ابن عمر ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیہقی از عائشہ نیز آورده و جزو خبری باین عبارت که ابو ذنون انما المسلمین علی نورهم و جوهرهم و طبرانی از حدیث ابی مخذومہ نیز روایت کرده و بیہقی نیز از وی بلفظ انما المسلمین صلواتهم و جوهرهم آورده و جزو اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که الائمة سیکن از بعد از انما اگر

صواب گردانند فائدہ آن خبر شمار است و اگر خطا گردانند فائدہ آن خبر شمار است و خبر آن بر ایشان و از ابی داؤد و ابن ماجہ حاکم از سهل بن سعد الامام فاضل ان حسن فله و لم وان اسار علیہ و لا علیہم و سمن مضمون را از احمد ابی داؤد و ابن ماجہ و حاکم از عقب بن عاف نیز آورده و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از عائشہ و سهل بن سعد و عقب بن عاف نیز آورده و گفته که حدیث ابی هریره را ابو یوسف از عائشہ از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و

سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد از عائشہ از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز روایت کرده و اسباب ابن محمد از عائشہ از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح از پدرش از عائشہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز روایت آورده و میگوید که شنیدم ابازرعه را که می گفت حدیث ابی صالح از ابی هریره صحیح است از حدیث ابی صالح از عائشہ و شنیدم محمد را که می گفت حدیث ابی صالح از عائشہ صحیح تر است

و علی بن المدینی و ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشہ انتہی کلام الترمذی و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیہ است میان ائمہ و اکثر طرق وی صحیح پس علم بعدم ثبوت آن مطلقاً چنانچه مصنف خود صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام فاضل و متکفل امور صلوة قوم است و بر میدار و ثبات از ابی

عن صلوة اوسى صلوة فليصلها اذا ذكرها اذا استيقظ ودر ترتيب خوانست بيان ميکند بگيرنيز برويت الحمد در نذر
 و نساى آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت از شب
 آنقدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پستراقامت گفت و گذارد آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم
 ظهر پستراقامت گفت و گذارد عصر پستراقامت گفت و گذارد مغرب را پستراقامت گفت و گذارد عشاء را و فعل
 آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بين کیفیت ادای صلوة است و افزين کرد بگذاردن اين کیفیت و فرمود
 صلوا انما را يتوون صلى الله عليه وآله وسلم بگذارد چنانچه و پديد نماي گزارد پس گذاردن اين کیفیت ترتيب واجب
 باشد و غير در صحيحين و ترمذى و نساى آمده از حديث جابر که آمد عمر بن الخطاب ر در خندق بعد از غروب آفتاب
 و بنيا و دشنام کرد کفار قریش را و گفت يا رسول الله تو انتم گذارد نماز عصر اما نزد يك رسيد آفتاب بغروب
 پس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود من نيز بگذارد و ام از ايس فرمود و فرمود ايديم ما بطنان را پس وضو
 کرد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و وضو کرديم ما پس بگذارد و عصر را بعد از غروب و گذارد و يم مغرب را
 بعد از وى و اگر ترتيب مستحب مے بود و نه واجب چنانکه امام شافعى مے گويد تا خبري کرد آن حضرت صلى الله
 عليه وآله وسلم از جهت وى مغرب را که تاخير وى کرده است کذا قال اشعنى ذير در احاديث
 بطرق متعدده از دارقطنى و طبرانى و حبيب و غيرهم از اين عمر آمده که هر که فراموش کرد نماز مے را پس ياد آورد
 حال آنکه وى با امام است بايد که بگذارد نماز مے را که شروع کرده است با امام و چون فارغ شود از آن نماز
 بگذارد نماز مے را که فراموش کرد و بود پسترا عاده کند نمازى را که با ما گذارده بود و چون امر کرد با عادت صلوات
 که ترتيب واجب است و در بعض رويات آمده چون فراموش کرد نماز را پس يا آورده از آن نماز مکتوبه بايد که بدست
 کند نماز مے که دى در وقت و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد آن نماز را که فراموش کرده بود و رواه الله
 و برين روایت شروع در نماز وقتي بنيسان فائده و تذکره در آتنا نماز مسقط ترتيب مے شود چنانکه روايت
 است در نزهت امام احمد و در باب اتم و الا تمام و اتم الصيام مے اسفر هيچ حديثي صحيح نشده و مراد با تمام تمام
 صلوة و ترک قصر است و در سفر و مراد بصيام ترک انظار است يعنى هيچ حديثي ثابت نشده در آنکه آن حضرت
 صلى الله عليه وآله وسلم نهي کرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقا در باب سفر گذشت و در
 باب قنوت فجر و قنوت و ترتيب حديثي صحيح نشده بل فعل قنوت و ترا بعض صحابه ثابت شده سابقا و در
 فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاه قنوت مے خواند و گاه ترک مے کرد و چون التزم کرده است که آنچه بيان کند
 از فعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم همان باشد که در صحيح انبار ثابت شده لاجرم آنچه انجا گفته صحيح باشد
 ما غير انجا صحيحه در انجا نقل کرديم و انجا مے گويد که در قنوت فجر حديث صحيح نشده يارب بگرم از نفى دوم و استمرار
 بود و نه مطلق فعل يا مراد عا مے بين بود در قنوت و بهتر تقدير نزهت امام ابو حنيفه هم نيست که در نماز فجر قنوت
 نيست و آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم چند گاه بر جماعه از کفار ر و عا درين نماز کرده بود بار ترک داد و ترک نکرد
 و قنوت در فجر بدعت است کما ذکرنا مے ادر قنوت و تر در انجا نيز موافق آنچه انجا مے گويد گفته و قد سبق مفسلا
 و تذکره در باب نهي از نماز جنازه در مسجد حديثي صحيح نشده اين تير سابقا در فصل عادت نبوي صلى الله عليه وآله وسلم

در احوال بیت گذشتہ است فلینظر تمہ و در باب رفع یدین و تکبیرات نماز بخانزہ چیزے صحیح نشدہ و اجماع صحیح است مجموع
 و غیر نماز بخانزہ است و تکبیر احرام و گاہ رکوع و گاہ اعتدال و گاہ قیام از نشدہ اول و اخبار و آثار درین معنی زیادہ
 بر سجدہ حدیث است سابقاً در بیان نماز بخانزہ گفتہ کہ و ستہا در تہ تکبیر و رختی و انجامی فرماید کہ در باب رفع یدین
 و تکبیرات نماز بخانزہ چیزے صحیح نشدہ و اباحت رفع یدین در گاہ رکوع و گاہ اعتدال و گاہ قیام از نشدہ اولی نیز
 سابقاً گفتہ و بمالغہ در صحت و ثبوت آن در رد و ابطال مخالف وی کردہ است اینجا نیز پنجہ گفتنی است گفتہ شدہ است
 فلینظر کہ در باب الصلوۃ لایقظہا شیے چیزے ثابت نشدہ و این چیز و حدیثی است کہ در باب در آوردن کسبکہ از سجده
 سگاہ مصلیٰ بگذرد و در دیافتمہ تمام حدیث نیست کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یقطع الصلوۃ
 شیء و ادروا ما استطعتم فانما ہو شیطان قطع نمی کند نماز را و باطل نمی گرداند آنرا چیزی سے دفع کنید و برانید چنانکہ
 توانید یعنی آنرا کہ بگذرد از پیش شما در نماز زیرا کہ وی شیطان است این حدیث را ابو داؤد و ابن ابی شیبہ حدیث
 روایت کردہ و طبری این را دو معنی گفتہ یکے مراد بٹپے دفع باشد یعنی قطع نمی کند نماز را دفع کردن شما آن گذرند
 را و قطعے کہ در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چنانکہ تواند و باک ندارد از آن دیگر آنکہ
 مراد بٹپے مراد بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز مفری نماز شما ندارد و لیکن با وجود آن آنقدر کہ توانید
 دفع کنید تا قطع مشغوع نکند و نیز برای نگاهداشت دے از اثم و معصیت و این حدیث متضمن دو حکم است یکے
 در آوردن ما برین یدے المصلیٰ دین معنی در احادیث صحیحہ از بخارے و سلم و غیر ایشان در رد یا قطع یا بمالغہ
 و در جمیع کہ در آن مذکور است در صحیحین از ابے جیم آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر بدانہ
 گذرند از پیش مصلیٰ کہ چہ لازم آید بروی ہر آئند با خدا اسنادان او متر از گذشتن تا چہل ہر او سے گوید
 معلوم شد کہ چہ مراد از شستہ چہل روز یا چہل ماہ یا چہل سال چنانکہ از ابے سعید بروایت صحیحین آمدہ کہ گفت
 گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بگذارد یکے از شما نماز سترہ پس خواہد یکے بگذرد از پیش دے
 باید کہ دفع کند او را اگر با آرد دے یعنی منقطع نکرد و خواہد کہ بستر بگذرد باید کہ مقانہ کند او را و در بعض
 روایات باید کہ قتل کند او را کہ وی شیطان است و مراد مقانہ دفع اوست بقدر و عنف و حقیقت قتل و در
 روایت بخارے آمدہ کہ ابو سعید نماز سے کرو و جو انے از نبی ابی سبط خواست کہ از پیش او بگذرد ابو سعید
 او را دفع کرد و دست بر سینه وی زد آن جوان با آورد از آنکہ نگذرد دین با سخت تر از بار اول زد پس دے
 شکایت ابی سعید نزد مردان رفت در دنبال دے ابو سعید خبر مردان در آمد مردان گفت یا اباسعید چرا این چنین
 کردے با بن عم خود پس ابو سعید این حدیث را بخواند و سلم بحین حدیث را آوردہ نہ قصہ را و در روایتے آمدہ
 کہ آن گذرندہ پس مردان بود کہ گریہ کنان پیش پدر رست پدرش بابی سعید گفت کہ چرا برادرزادہ خود را زدے
 پس ابو سعید گفت سن او را زدہ ام شیطان را زدہ ام و این حدیث بخواند حکم دیگر آنکہ قطع نمی کند نماز را
 نیز یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلیٰ و ہمین است مذہب جمہور علما و در روایت خمسہ غیر ترندے آمدہ
 قطع نمی کند نماز را هیچ چیزے و لیکن تا تو انہ دفع کنید آنرا کہ مرور کند زیرا کہ دے شیطان است در خطا
 بن نیز حدیث از ابے ہریرہ در صحیح مسلم آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطع می کند

نماز اگر پیش از آنکه از حمار و کلب و در بعضی روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مردی خشوع و
 و تدبیر است که در حمار و کلب و در بعضی روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مردی خشوع و
 بر نصب ستره و لیکن این معنی تخصیص این است و نه کلیه با گوشت دارد و دیگر آنکه گوشت مرغ و گاو و شتر و
 سخت نیست اما امر آنکه خود ظاهر است و اما حمار از جهت کثرت ملازمت و سهو غیایان را چنانکه دلالت می کند بر آن
 از حیث نزدیکی و دوری که ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلبه نجاست و سهو که از قیام و
 نیز آمده است که شایسته انگار آورد بر آب و هر چه در روایت کردن و سهو این حدیث را و بر قوس که اخذ بر آن
 که در حدیث گفته که جمیع گوشت و نه تشبیه و ادب شما را از سهو و کلب و حال آنکه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در علم که نماز می کرد و در شب و من با وضو افتاده بود میان وی و میان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری
 و مسلم و ابن عساکر از حماد بن عیسی و حقیقت را هیچ است بجز این حدیث بر ظاهرش معنی مراد باین آن نیست که نماز می کرد
 که مرد در خارج صلوٰه است حیثه و محل او است بلکه سهو و ناویلی دیگر معنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آیدیم که شیخ
 معتمدی که متعجب است علیه الصلوٰه لایقها شده که روایت ابی داود و مستحی کند مانا که ترجیح حدیث قطع صلوٰه بلیکند
 بمرور و تشبیه تشبیه مذکور که روایت مسلم است اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه مسلم
 است و هیچ کس از علما بدان نزاع نکرده و بعضی و امام احمد رحمه الله گفته که من و کلب اسود شک ندارم که قطع نمیکند
 نماز را اما در نفس من از امر آنکه حمار و کلب است و احتیاج این را و در حدیث غیر گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود که از آنکه
 و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است نیز آمده که گفت پیش آدم براده خر سه سوار و آن
 در آن ایام بلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمازی گذارد در میان بجان
 و یواری یعنی بی ستره میگذازد پس که خشم من از بعضی صفت و گذار خشم خرا که میچرخید یعنی پیش صفت و من در وقت
 و هیچ کس بر من انگار نکرد و مانا که تشبیه امام احمد و احتیاج تخصیص کلب از نجاست که از حدیث عائشه و ابن عباس عدم
 قطع امر آنکه حمار معلوم گشت و ظاهر منصف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد و قد بر وترندی و تخصیص کلب با اسود
 گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چراست که کلب صرخ و سفید قطع نمی کند گفت که من نیز
 از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان است تبخینه فقها گفته اند اگر هر صلی
 ضرورتی دارد و گذر زنده بے ضرورت از پیش و بگذرد حکم نیست که مذکور شد و اگر صلی را ضرورتی نیست و
 بے ضرورتی بر سر راه مردم اند نماز می گذارد تا در دست نه بر گذر زنده و اگر هر دو بے ضرورت کرده اند بر هر دو دست و
 اگر هر دو در ضرورت است از هر دو ساقط و الله اعلم و در باب صلوٰه تسبیح حدیثی صحیح شده این حدیث را در جامع الاصول
 از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت از او رسالی یکبار آورده و در مشکوٰه از ابن ماجه و بیقی نیز گفته در
 حصن حصین بر غفرانی داود و ابن ماجه و صحیح سند بر حکم و صحیح ابن جان ذکر کرده و ترمذی در جامع خود گفته که درین
 باب حدیث از ابن عباس و عبد الله بن عمر و انس آمده و حدیث انس من غریب است و گفته که روایت کرد
 شده است از غیر صلی الله علیه و آله و سلم و صلوٰه تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری از آن و نهایت
 کرده آنرا ابن ابی بکر و غیر وی از ابی ایل علم ذکر کرده اند فضل آنرا آنست که کلام شیخ در نجاست است که در ترمذی و ترمذی

تصحیح ابی داود

گفته که در خطی گفته این حدیث از ابن عباس را رفع مولای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بطریق متعده
 که در وی ضغنا و مجاہل اند آمده و تعقب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابو داؤد و ابن ماجه و
 حاکم و حدیث ابی را رفع را در نزدی و ابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر این جوری در ایراد و سبب این حدیث
 را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصال المکفره للذنوب المستندة و المتفرقة
 و گفته که رجال اسناد وی لابیاس بهم و بدر کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده و قول او
 که موسی بن عبد الغزیز محمول است صحاب است زیرا که ابن معین و نسائی و ابو توفیق نموده اند بس غیر نیکو حالت حال
 دی بر کسی که بعد از ایشان آمده و در مالی او کار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری و در جز الفقرة خلف الامام ابو داؤد
 و ابن ماجه و ابن خزيمة و در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیقی و غیر هم روایت کرده اند و ابن شایبہ و در غریب
 گفته که شنیدم ابابکر ابن ابی داؤد را که گفت شنیدم پدر خود را که می گفت صحیح ترین حدیث در صلوة تسبیح نیست و
 گفت که موسی بن عبد الغزیز را توفیق کرده ابن معین و نسائی و ابن جان و در جزیه که کرده اند از وی ظنی و اخرج
 کرده از وی بخاری و در ثقات ابن حدیث را بعینه و اخرج کرده از وی در اب سفیر حدیثی را در سماع و عد و بعض
 این امور رفع می گردد در حالت و از ان کسانی که تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده این شده است و تابعیت
 کرده در تصحیح و کتابی و ابی جری و حنیب و ابوسعید ابن سعلانی و ابوموسی مدنی و ابوالحسن بن یفضل و منذر و
 و ابن صلاح و نو و در تہذیب الاسماء و سبکی و غیر هم و بیسی در سند الفردوس گفته که صلوة تسبیح شهر صلوات است
 واضح آنها از وی اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سوره حدیث قل هو الله احد است و در فضل صلوات حدیث
 صلوة تسبیح است و بیقی و غیر و از ابی حامد ابن اشرف آورده که گفت نوخت سلم یا ما حدیث صلوة تسبیح را
 از عبد الرحمن بن بشیر بعد از ان شنیدم سلم را که می گفت روایت کرده شده است در وی اسناد و حسن
 از ابن و در نزدی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر و از اہل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند فضل در و
 و حاکم گفته است که از آنچه استدلال توان کرد بوی صحت این صلوة عمل کردن آنکه است مثل ابن المبارک
 و بیقی به ان و تد اول صاحبین خراسا از یکدیگر و درین تقویت است حدیث مرفوع را و سیدوطی این را از بیقی
 نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت کرده شده است عمل این نماز از وی ابو بکر و اس
 بن عبد الله بصری است که از ثقات تابعین است و ثابت شده از جماعتیکه بعد از و بنید و اثبات کرده آنرا آنکه
 طریقین از شافعی و روایت کرده این را از وی بیقی پس حسن و عبد الغزیز ابن ابی داؤد که مقدم تر از ابن المبارک
 است گفته من اراد یحیة تعلیة بصلوة التسبیح و ابو عثمان چیزی را به گفته که ندیدم برای رفع شد اند و دوم مثل صلوة
 تسبیح و در حدیث ابن عباس را طریق است که مجموع آن شش طریق است و بوقت یکدیگر قوت یافته و تأیید پذیرفته
 است و آنکه این شبان و اکابر این من آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را در ان دہم شده است که صدقہ که در ان مذکور
 است ابن زید خراسانی است و ابن حنین نیست بلکه وی ابن عبد الله و شقی است معرو و بسین بعضی از اہل اہمیت
 حفظ تفسیفات کرده اند و جاء و ابو توفیق نموده بخلاف خراسانی که وی متر و است این کلام تہذیب الشریعة است
 که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و این قدر بس است و سبب و سبب

در قضاة الصعود الى سخن ابوداود و نیز نقل کلام وی آورده در غایت استیفا و استقصا و نیز در تفسیر الشریعہ گفته است
 که این جز تا قضای زده است و در تخریج را فعلی گفته است که حق آنست که همه طرق و ضعیف است و حدیث ابن عباس
 قریب بشرط حسن است لیکن فساد است از جهت شدت فزیت در وی همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده
 در تندیب الاسماء از آئین کرده چنانکه گذشت و در افکار استجاب از آنکه بساخته و در شرح تندیب تصنیف نموده
 و ایند اعلم استی و با جمله در شان این صلوة اختلاف گفته است و بطریق و تصحیح کلام ائمہ صحت حسن وی غالب و
 جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق دارد در وی محل نظر است لا اقل انتشاری با اختلاف بایست که مصنف
 در نیاب بر طریق این چو زی سیر و در حکم یک جانبی بی مفرقه بی تماشای است و ثانی و توقف در محل تردد و غلط
 شرط انصاف است و در باب صلوة رغائب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلۃ الحراج
 و صلوة لیلۃ القدر و صلوة کل لیلۃ من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی تأیید شده این صلوة و مثال
 آن در او بعضی مثل شیخ طریقت نوشته شده و علی ایشان تفرق گفته است و نزد شیخ حدیث بصحت نرسیده و
 بعضی از ایشان در انکار آنها بمانند عظیم نمایند و سیدی احمد بن زرق که از شاہ میر شیخ دیار مغرب است در مصابیح
 خود گفته و لا تقل بصلوة الایام و الاسباع و قول فصل در نیاب نیست که در ساقه و صیل المربدالی المراد بیان احکام از آن
 و الا و در گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعضی مستقیم بعضی بعضی و در جامع الاصول ذکر صلوة رغائب کرده
 و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحیح هسته کرده و حدیثی درین باب از انس
 آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین است و در هیچ یک از کتب سته از انیا فیم و احدیث معنون فیه استی و در باب
 زکوة حلی چیزی ثابت شده بدانکه در وجوب زکوة حلی از ذهب و فضه که زمان را بود و ائمہ را اختلاف است
 امام ابو حنیفہ گوید که در وی زکوة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح است استعمال وی زکوة نبود و این
 از نظر قولین است از امام شافعی و مختار و در ذهب امام احمد نیز همین است و در آنچه پیشوند و یا برای کرا و تجارت یا
 حرام بود یا براسه اتفاق عند الحاجة مسد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلی که از جوهر و
 لآلی بود نیست در وی زکوة در هر حال دلیل این ائمہ آنست که وی استعمال است در مباح پس منشاء آن نیست
 بدانکه و عبید خدمت و در سکنی و دلیل امام ابو حنیفہ و تابعان وی عموم قول حق سبحانه و تعالی است و الذین یکنزون
 الذہب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللہ الا تاءة و محوم قول پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فی الورق ربع العشر یعنی در ورق
 و جب است چل یک و درین عام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آئینہ باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة
 مال نامی است و دلیل ناموجود است در ذهب و فضه از روی خلقت و معتبر درین باب دلیل است بخلاف نیاب
 و مثال آن و احادیث و آنا زده در هر دو جانب مختلف آمده و ادیان و جب که در ذهب خفیه است ابوداود و نیز
 و نسائی از حدیث ابن عمر و ابن شعیب عن ابیہ عن جده آورده که زنی نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و
 با او دخترے بود و او را در دست دخترے دو دستانه بود از طلا فرمود آیا می دہی زکوة این را گفت لایا
 رسول اللہ نمی دہم فرمود خوش می آید ترا که پوشانند بر و در کار تعالی رفو قیامت و دستبند از ایشان کشید
 آن زن دستبند را در و بیندخت بجانب حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و گفت ہذا اللہ و رسولہ این لفظ ابی داود است

اولیائی گفته که زنی آمد از اهل بن دزد کرد باینکه حدیث را در روایت ترمذی آمده که در آن آمده نذر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دست آنها دو سوار بود و حدیثی گفته که ابن خثال گفته است که اسناد این حدیث صحیح است و نیز روایت کرد ابو داود و دو حکام بر شتر پیشین از عاقله که گفت و آمد برین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس دید در دست من انگشتر بهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عاقله گفتیم ساخته ام اینها را تا بیارم خود را بر سر تو فرمود آیا آدمی کنی زکوة این گفتیم خرمود پس است اینها را برای آتش و دوزخ و در شتر خرقی گفته که در اسناد این دو حدیث سخن است و در روایت موطن آمده که ام سلمه گفت که می پوچیدم من علی و هب گفتیم یا رسول الله نه با داخل کنز است فرمود هر چه زکوة او داد کند کمتر نمود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که هیچ کس از صحابه اند که نه هب ایشان عدم وجوب زکوة است این عمرو عاقله و انس و جابر و اسامه و ابی بکر در جابر مرفوعاً نیز آمده و آن ضعیف است از پیروانی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعاً که لیس فی کل زکوة باطل است و اصل ندارد و آنچه مرویست قول او است و مرویست که ابن عمر می پوشانید نبات و جاری خود را علی و هب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا نیز آمده که عاقله می پرسد روایات را در خود که تقسیم بود در کنار خود می پوشانید ایشان را علی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث در جامع الاصول مذکورند و اسامه و ابی بکر می پوشانید نبات خود را و هب مانند بنیام هر از زکوة نمی داد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعضی صحابه و تابعین گفته فی کل زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک و ابن قائل اند و بعضی صحابه که ابن عمر و عاقله و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی کل زکوة و بعضی فقهای تابعین نیز برین اند و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت صفی صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی است و بعضی گفته اند که هر از زکوة علی باریت دادن آنهاست روایت کرده شده است این تاویل از سعید ابن اسیب و حسن بصری و غیر ایشان در روایت عید بر ترک مندوب آمده است چنانکه در قول وی بجهان لغای و یمنون الماعون و کذا قال از کثیری در دو مقاصد حسنی گوید که این را بعضی از فقهای بعنوان حدیث نقل کنند و آن نیز بهیچ از حدیث کامل بن اخطا از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت است و از طریق قتاده و شعبی از سعید ابن اسیب نیز آمده که در زکوة علی گفت طیبس و یار وید آنچه مذکور شد ظاهر شد که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث است در باب زکوة علی نصیاً و اثباتاً بلکه نفی آن اجزی است بآن و در اثبات خود احادیث آمده که بعضی آن حکم کرده اند بصحت آن چنانکه نه هب امام ابو حنیفه است و الله اعلم و در باب زکوة عیال با کثرت مرویات چیزی است ثابت نشده و در باب زکوة حضرات چیزی است ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقاً در باب زکوة و صدقات گذشت است و در باب سوال طلبوا من الرجا و من حسان الوجوه و آنچه درین معنی است مجموع باطل است و در حدیث حسنی گوید که بطرانی بلفظ السوا الخیر عن حسان الوجوه از حدیث زید بن حصیفة عن ایه عن جده مرفوعاً آورده و همچنین آمده زوایی بلفظ ذین شهرت و مراد از این است از انس و جابر و عاقله و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکر و ابی هریرة و لفظ اکثر ایشان نیست که طلبوا الخیر عن حسان الوجوه و در لفظی از اطلبتم احکامات فاطلبوا الی حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر و الخیر و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ از عسکری است و نیز بعضی این زیادت آمده

فان قسمة حاجاتك تقسمها بوجه طلق وان ردك ردك بوجه طلق فربما حسن الوجه ذميمة عند طلب الحجة ورب ذميمة الوجه
 حسنة عند طلب الحجة يعني طلب كنفه غير حاجت خود را از روی کشاده روی خوش خلق که اگر حاجت ترا آفتاب کند
 بر روی کشاده کند و اگر کند بر روی کشاده کند و اینگونه رو که زشت و راست نزد طلب حاجت و لسان زشت رو که نیکو
 و راست نزد آن و گفته که تمامه طرق آن ضعیف است و بعضی سخت تر است و در ضعف از بعضی دیگر و حسن طرق چیزی است
 که آورده است از تمام و غیره و از طرق سفیان ثوری با سنادی از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر و آنچه
 آورده است بخار و در زارت خود بعضی بدل ابن عباس الی هر چه آورده آن ثابت تر است و روایت کرده
 از ابویعلی موصی در سند خود روایت کرده طبرانی از عباد ابن عباس و گفته گمان می برم که آنرا رفع کرده و گفته
 که رجال و گفته اند و با این همه طرق درست نباشد حکم بر حق بوضع چنانکه شیخ ابن حجر بدان اشارت کرده و
 در بعضی اشعار ابن زواید با حسان بن ثابت چنانکه عسکره روایت کرده و ارفع شده که گفته + قد سمعنا نبینا
 قال قولاً + و هو لمن یطلب الخیر راحة + اعتدوا و اطلبوا الخیر + من + زین الله وجهه بصباحه + انتم و در
 تخریج الشریعة بعض طرق حدیث اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه را ضعیف گفته و بعضی رحمن و از اینها لغات آورده
 و از سیوطی نقل کرده که گفته که این حدیث نزد من حسن صحیح است و جمع کرده هم طرق آنرا در جزوه مفرد و با جمله حکم
 مصنف بطلان این حدیث که ظاهر در معنی وضع است درست نباشد و الله اعلم و در باب فضل معروف و تخریج
 از ترمذی بوجای خلق چیزیست ثابت نشده در مقاصد حسنه از بیقی در شعب الایمان و ابی یعلی و عسکری از حدیث ثور
 بن یزید از خالد بن معدان از عاز بن جبل مرفوعاً آورده که ما غنم نعمة الله على عبد الاغثل ثمنه الناس عليه ثمن
 لم یحسب ثمنه الا ثمنه فقد عرض ثمنه للزوال ترجمه چون حق توانی نعمت را بر بنده از بندگان خود عظیم گردانند
 مؤنت و موات مردم را نیز بر تو عظیم گردانند و اگر بنده از آن بنده مؤنت مردم و غم خواری ایشان را پس تحقیق
 در آوردن آن نعمت را در عرض زوال و بیقی نیز آنرا بهمین اسناد روایت کرده الا آنکه مالک ابن یحیاء مرایسان خالده
 و معاذ و اسلمه آورده و طبرانی و بیقی از حدیث او را می از ابن عمر نیز بلفظ دیگر مرفوعاً روایت کرده و بیقی از حدیث
 او را می از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما سمعنا النعم الله علی عبد الاغثل ایضا شیما من جوارح الناس
 فان ترم بهم نقد عرض ثمنه للزوال و بعضی ازین طرق موکد بعضی است و بیقی و این لفظ ایضا مناسب تر است
 بلفظی که مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده و از عبارات مقاصد ظاهر می شود که این حدیث در حدیثات ضعیفه وارد و لیکن
 تعدد طرق جبر آن کرده و الله اعلم و در باب فضائل عاشورا و استحباب میام آن ثابت شده و سایر احادیث
 در فضل آن و فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادا آن و احتمال و طبع خوب و غیر ذلک مجموع موضوع و مفسر است
 قال ائمة الحدیث الا که احتمال فیما بدعت و ابتداء ثلثة احسین سرکه تصدین در روز عاشورا بدعتی است که کشندگان
 حسین ابتداء کرده اند احادیث که در فضل و عظمت روز عاشورا و وقوع و قانع عظیمه در آن مثل قبول توبه اوم و رفع
 ادریس بر آسمان و نجات ابرهیم از آتش و بر آوردن لوح از سفینه و از آن توبت بروسی و فدیة اسمعیل از دج و از آن
 یوسف از زندان و دیگر وقایع و نبیا صلوات الله و سلامه علیه و اشغال آن آمده همه نزد محمدان موضوع و مفسر است
 و از افعال و فضائل که در روز مشهور است از آن جمله استحباب صوم صحیح است حتی که در بعضی احادیث صحیح آمده

که سه چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترک نمی دادند اما در سفر و حضر سنت فخر در روزه عاشورا و سه روزه در هر ماه و در کثرت طعام بر خیال احادیث ضعیفه وارد شده که بعد از طرق جبران نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امانی خود از طرق بیعتی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم و سبع علی خیمه و الاطعمه يوم عاشورا و سبع الله علیه سائر سنه و گفته که این حدیثی است که در وسیعینی هست و لیکن حسن است برای ابن جان و در آن طریق دیگری است که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن نامرودری زیادات منکره است و ظاهر کلام بیعتی در آنست که حدیث توسعه حسن است برای غیر ابن جان نیز زیرا که روایت کرده است و اما از طرق متعدده از جماعه صحابه مرفوعا و گفته که این اسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون فهم کرده شود بعضی بعضی قوی پیدا کنند و انکار این تمییه که در توسعه چیزی ندارد نشده و هم است که انی الصواعق المخرجه و اما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصالی عشره گفته و بنظم در آورده است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مقررے گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح نموده است و احتمال سنت است علی الاطلاق و تخصیص آن بر روز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سرکه کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداء کرده اند و چه آن چه باشد اما مقصود آن جماعه مقهور زینت و ذیب و سرور بود یا سرکه کشند و ذیاب نیک در مبارک وی نگاه کنند و بعض حکایات آمده است که بعضی از آن انقیاد بخون شریف وی سرکه کشیدند و خود باسدن ذلک و در بعض طرق آمده که من آنخل بالا شنبه يوم عاشورا ولم تره عینہ ابداء در مقاصد گفته که حاکم و بیعتی و دولی این را آورده اند و حاکم گفته که این حدیث منکر است قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و محل آنکه در صواعق گفته که طریق اهل سنت آنست که درین روز جم از بدعتات فرقه رافضیه مثل غریبه و نحوه و غر و امثال آن اعتنا نکنند که آن نه از ادب و نه ان است و الا در روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی و آخری می بود بدان و هم از بدعت نامیده متعصبه بل بل سبب نبوت سلام الله علیهم انجمن از عید گرفتن آن روز با نهار فوج و سرور زینت و خضاب و احتمال و بس ثیاب جدید و توسیع نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد باشد و بدعت بدعت و شریعت شریعت و وارد نشده در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از هیچ یکی از صحاب و مستحب مد داشت آنرا هیچ یک از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتبره چیزی نه صحیح و نه ضعیف بلکه در آن صواعق المخرجه و الله اعلم و در باب روزه و حجب و فضل آن چیزی ثابت نشده بلکه در حدیث آن ثابت شده سابقا در باب میام ذکر روزه و بن ماهر رفته است حاجت با عا و نیست و در باب الحجامه نظیر ایضام چیزی صحیح نشده و در باب نیز در کتاب میام اشباع در کلام کرده شده است و در باب حج و اقبل ان لا تجوا و حدیث سن اکنه الحج و الحج فایست ان شار بود و اوان شار نصرا یا چیزی ثابت نشده و مضمون این حدیث تا یکد و مبالغه است در وجو ج و مبارک و ادای آن سفر باید چ کنید پیش از آنکه نتوانید کرد آنرا و هر که قدرت و استطاعت حج پیدا شد و حج نکرد بر اوست خواه برین بود و برین نصاب و حدیث حج و اقبل ان لا تجوا و انجادی در مقاصد حجه از خبر از زانی آورده و گفته که ابو نعیم و دولی از طریق وی از ابی هریره مرفوعا آورده اند و گفته که نزد دار قطنی در سنن نیز آمده و در کس از رواة ابن طریق مجول اند و در بخش آنرا در کثافات آورده و نزد ابن ابی شیبہ از ابن عمر مرفوعا آمده و ابن جنان د

حاکم و بنابر دبطرانی نیز آورده است و سیوطی از حدیث حاکم و بیہقی از علی دانی ہریرہ آورده و در بعض طرق این زیادت آمده کہ حج کنند پیش از آن کہ حج نتوانند کرد در آن وقت کہ نشینند اعراب بر اطراف وادیهای خود و نگذارند هیچ یکے را کہ در آنجا از بعضی مکہ را دور وایتی آمده کہ من می بینم چشمتی خردگوشی کج دست دایمی را کہ در دست وی کلند است ویران میکند کہیر اسنگ سنگ و این خبر است از احوال آخر زمان و اما حدیث ثانی بن ابی اسنگ حج احادیث ترمذی آنرا از امیر المومنین علی بلفظ من ملک زیاد در اطلیہ مبلغ الی بیت السد و لم تجع فلا علیہ ان بیوت یہود و یا انصر انیا آورده و گفته ہذا حدیث خرب لافترہ الاسن ہذا الوجہ فی اسنادہ مقال و ہلال ابن عبد السد بحول و کارش یضعف فی الحدیث و در باب کلی قرض خرقہ قہور بواجبی است شدہ شیخ عبد الرحمن ابن ربیع کہ از متاخرین علماء و محدثین دیارین است در کتاب تمیز الطبیب من الخبیث فیما یدور علی الاسنہ من الاما حدیث ابن حدیث را از حارث ابن ابی اسامہ در سندش از امیر المومنین علی مرفوعاً آورده و در معنی این حدیث احادیث و مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجہ و بیہقی و شعب الایمان از انس آمده کہ گفت گفت رسولی خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون قرض دہد یکی از شما دہد یہ بقرست یعنی ستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دہ خود باید کہ سوار شود و دہ را قبول نکند دہد یہ را اگر آنکے پیش از قرض بیان ایشان بچنین معاملہ میفرستد دہم از انس از حدیث بخاری در تاریخ آورده کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون قرض دہد مردی مردے را باید کہ بگیرد از وی دہد یہ را و اما صحابہ و درین باب نیز آمده و در باب الانکاح الابولی و شاید علی عدلی چیزی صحیح شدہ حدیث الانکاح الابولی را در جامع الاحوال از ابی موسیٰ اشعری از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجہ و در اسے نیز آورده و در کتب دیگر شرح خرمنے گفته کہ رواہ الحسنۃ الالسنائی و صحہ ابن المذنبی و غیرہ و سیوطی از احمد و ترمذی و ابی داؤد و انس و ابن ماجہ از ابی موسیٰ و ابن ماجہ از ابن عباس و از احمد و ابن ماجہ از عائشہ آورده و الانکاح الابولی و سلطان و لے لمن لا ولی لہ و حدیث الانکاح الابولی و شاید ابن را از بطرانی از ابی موسیٰ آورده و الانکاح الابولے و شاید علی را از بیہقی از عمران و از عائشہ آورده و ترمذی در جامع خود و حدیث الانکاح الابولی را از ابی موسیٰ بطریق متعدد آورده و گفته کہ درین باب از عائشہ و ابی ہریرہ و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته کہ در حدیث ابی موسیٰ اختلاف رود است و از تفصیل بیان نموده و گفته کہ حدیث عائشہ ترمذی حسن است و ترمذی حدیث الانکاح الابینہ را بابی جدا وضع کرده و از ابن عباس آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زانیات آناند کہ نکاح می کنند نفسہا سے خود را بغير بنیہ و گفته کہ رفع کرد و ابن حدیث را عبد الاعلیٰ در کتاب غیر مؤثون آورده در کتاب طلاق و نسخ نکرده و ہذا صح و گفته کہ حدیث عبد الاعلیٰ مرفوعاً غیر محفوظ و نمی دانم هیچ یکے را کہ رفع کرده اورا اگر انچہ مرسل است از عبد الاعلیٰ از سعید از قتادہ و صحیح است کہ روایت کرده شدہ است از قول ابن عباس الانکاح الابینہ و درین باب از عمران بن حصین نیز آمده استی بدانکہ در نکاح امراۃ بالغہ بے اذن ولی و تزویج دی نفس خود را اختلاف است میان ائمہ امام شافعی و مالک و امام ہرین اند کہ جائز نیست و تمسک ایشان بحدیث الانکاح الابولی است کہ در سے مشایخ حدیث را سخن است چنانکہ معلوم شد و حدیث دیگر است کہ آنرا احمد و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و در ابی از عائشہ روایت

کرده اند که ایمان را نکشت بفرزاد و لیکن حکما حاکما باطل است و بسیاری از صحاب که عمر بن الخطاب
 و علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین جانب اند و مذہب خفیه است
 که نکاح با نسل بی اذن ولی جائزست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده حتی تنکح زوجا غیره + اسناد
 نکاح زن کردن پس معلوم شد که نکاح از وی جائزست و لابد این در باطن خواهد بود و صحاب کتب مستغیر بخارست
 روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایم یعنی زن شیب اخی است نفس
 خود از وی خود و بکر استیذان کرده می خود او را از نفس او و اذن او خاموشی است و در روایت بخاری آمده که
 حسانت خنثه ام را پدرش نزد حج کرد و وی شیب بود پس ناخوش آمد و پدر و فرزند حضرت آمد پس آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را در نکاح او را و فرزند ازین سلفه اقرار کند نکاح صحیح است از روای دیگر انشاء
 عقد از وی صحیح باشد صحیح نشود اقرار با نچه از فریق و صغیر از زن با نچه خود را بنیفر کفو بد نکاح وی صحیح است
 ولیکن اولیا را اعتراض بدان میسر شد که نزد ما کم بر نند و طلب افریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل
 و گفته اند که این اصح و در حواست و علیه الفتوی فی زمانه که اقال اشعی اما نکاح بنیفر بنیفر و شهود اتفاق
 است مراست را بر بطلمان آن و ترند که گفته مگر نزد قومی از متاخرین اهل علم انتهی و در بعض روایات
 نادره غیر معموله از بعض خفیه تیری آرد و مذہب صحیح مقر نزد ما است که حضور نشاء بدین که مجتمع باشند در جماع قول
 زوج و زوج شرط است و اگر یکی بشنود و در و دو باز دیگر بیاید بشنود جائز نیست و نزدیک مرد و دو زن نیز
 جایز است و مذہب احمدی و شافعی است و در باب امر با شکار و سرایه چیز می ثابت نشده و تیری به انشراح از مجرای
 در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسرایه فان من مبارکات الارحام و در روایت عقیلی فان من انجب
 اولاد او اگر چه در اسناد زینا کانی اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اولی حاکم در مستدرک آورده
 و ثانی شاهد اوست و او را شاهد دیگرست که روایت کرده است و او را ابو عمر در سند خود و حافظ ابن حجر گفته که این
 هر سلسله است که لا باس است با اسناد وی و شاهد دیگرست از هر سلسله که روایت کرده و در حدیث بن منصور در سنن
 خود و شاهد دیگر از هر سلسله علی ابن الحسین که روایت کرده آنرا ابو زکریا بخاری در نوادر خود و از شاهد اوست
 انچه احمد و ابویعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا الاموات اولاد فانی ابایی کیم الامم يوم یقیمه انتهی و ابن عدی
 از علی ابن عباس و انس آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسیکه خوش دارد که ملاقات کند پروردگار
 تعالی را پاک باید که تزوج کند حرایر او اگر چه در اسناد این جماعه مشکو و مجروح اند ولیکن روایت ابن ماجه
 من اراد ان یلقی الله طهارا و طاهره تزوج انحر که اسناد وی سالم است از ان شاهد اوست و در مقام حدیث
 آورده که انحر که صلاح البیت و الا انفساد البیت اوقال ملاک البیت و کلم بضعف او کرده و سیوطی در جمع کتب
 نیز آنرا آورده و در باب بی عزیت چیزی ثابت نشده احادیث صحیح در بیع و رجب نکاح چند ان واقع شده
 که از انچه مذکور است بر وجه اتم لازم آید و بعضی نیز احادیث در و دیا فتنه بیا نچه گفته آید و مدح غریب تیر و بعض
 احادیث که متضمن تهییب از نکاح اند آمده و بعضی بر انها حکم بعدم غیبت می کنند چنانکه و علی در سند الفردوس از
 ابی مالک اشجری آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه است که

آنچه خواجگی میکند ترا و آهنگانی که ملوک آن تواند و بطرائی از حدیث حریفه آورده فتنه مرد در مالی دوست در در وجه و
 و ولد وی دین حدیث در صحیح بخاری تیر آمده است و این عساکر از حدیث حریفه آورده که می آید بر مردم زمانی که فاضل ترین
 اهل آن زمان کسی بود که خفیف است و کما باشد گفتند یا رسول الله خفیف است و کما است و قلیل الحیال و در روایت ابو یوسف
 خفیف است و کما کسی است که در این اهل است و نه ولد و در مقاصد حسن بن حدیث را از ابو یوسف و در حدیث حریفه زوفا آورده
 و تفصیلت کرده و گفته که اگر صحیح است محمول است بر ترتیب و تخریج و در باب فتن و گفته که درین معنی احادیث بسیار است
 و از یکی از حدیث است که از این سودم زوفا آورده اند که باید بر مردم زمانی که طلال خود در وی عود و مسامت
 نما در هیچ دینداری را و این وی مگر آنکه بگردان کوی بکوی حدیث و از ابی امامیه نیز زوفا آورده که مضبوط ترین بستان
 سن مومنی است خفیف است و کما و عبادت میکند پروردگار خود را در هر علامه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده فی خود
 بسوی او با صانع و انشال آن استی و خفیف است از سعادت این بلی آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پسید
 شمارا فتنه فرزند یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و نحو فتنه اینچنینی می رسم بر شما فتنه سیر است یعنی فتنه و ثروت
 از جانب زمان و فتنه که بپوشند سوار و هم و چادرشام را و در عصب بین را و در عصب و فتنه اند از فتنه را و
 تکلیف کنند فقیر را بد آنچنینی و در احادیث کثیره بطریق متعدد با الفاظ مختلفه آورده که الولد خفیفه متجمله بجمه مخبریه
 و آورده که کمترین سالکان بهشت زمانند و این معنی در صحیح نیز آورده که هلاک مردم در دو نیست که اطاعت کنند زمان
 را و آورده که هیچ صاحب نیست که در فرشته نند آنگونه که وی بر مردان از زمان و وی بر زنان از مردان و آورده که اگر
 گنا مان نزد خدا نیست که ضائع کند کسی را که قوت او بر وسعت و باجمه احادیث و فتنه بسیار و اولاد و قوت
 عیال و صلاح و غیر آن بسیار آورده و مفهومی آنها همه تا فرمود حدیث عز و ج است مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت این لفظ
 است و الله اعلم اما ذکر احادیث مدح و تخریب نکاح که متضمن ذم عز و ج است و اند احتیاج بذکر آنها نیست و لیکن احادیث
 مصرحه بدم عز و ج سخاوی در مقاصد از ابو یوسف و بطرائی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند از رجل من مگر یک
 روز هر آینه ملاقات نمی کنی خداوند تعالی را اگر نزد وجه شنیدم رسول خدا را بجمه احادیث و فتنه بسیار و اولاد و قوت
 شر اگر چه بکیم بدترین شمار مردان به نرند و در روایت آورده ان من سبقتنا النکاح شر اگر چه بکیم و از اول او بکیم
 عز و ج و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آورده و احادیث دیگر نیز درین باب آورده و تمامه آنها ضعیف است و خالی از
 اضطراب نه در حال آنها محمول و متروک و لیکن بجائی رسیده که حکم بوضع آن توان کرد و استی و در باب مدح حسن
 خط و تخریش بر آنو فتن آن چیز بنام است نشده در مدح حسن خط قوی مشهوری است که علیکم بحسن الخط
 فانه من مفتح الرزق در مجمع البحار نقل می کند که موضوع است و استی و بعضی گویند که این قولی امیر المومنین
 است و تسبیحی در مجمع البحار حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تخریش بر آنو فتن خط آورده
 من الصنعة ان یعلم الرجل القلم یعمل به و علیه و در رسائل خود از بهی آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم فرمود نعم حق الولد علی الولد ان یعلمه الکتابه و السباحه و الدار و از عبد الرزاق در مصنف از عمر
 بن الخطاب آورده که و ما را شام نوشت که تعلیم کنید رے را و تعلیم کنید صبیان خود را کتابت و
 سباحه و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود اسید بن جعفر که می نوشت بعزیزت در بابیت

و کتاب در عرب قلیل بود و نیک می دانستند ساحت را در می را و هر که در وی این تحصیل می بود در جا بهایت
 و ادل اسلام و در اکامل می گفتند و این صفات جمع بود در سید و می گفت حجاج فرمود اولاد خود را که تعلیم کن ایشان
 را ساحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می باید کسی را که نمی نویسند از جانب ایشان نمی باید کسی را که ساحت
 کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در طبعه و از ابی نعیم در سنن افرد و از ابی هریر
 آورده که حق ولد بر والدین است که نگاه دارد و از نام نیک و زیور کند چون بالغ شود و تعلیم کند و از کتاب
 اگر مرد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعضی مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان علی علیه السلام
 فرمود بیلک الکتاب و حکمت بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر و وزیر نه
 الخلق ایتشاه و نیز از داخل ساخته اند شکیه صحیح است که حضرت رسول الصلی الله علیه و آله و سلم حکم امیت که
 حکمت آتی اقتضای آن کرده بود و خط و سوادند آشت و چون این حجت نبوت و دلیل کمال وی بود صلی الله علیه و آله
 و سلم پیش ایشان ابیات شریفی را خواند و در کعبه و ما گفت تملوا من قبله من کتاب و لا یخط بیدک و الا لا کتاب
 بلطون و بین آنست و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سخن است ایمن لا اعلم الکتاب و حساب و آنچه نسبت
 کتابت شایسته و مکاتیب بحضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند باعتبار مجاز مشهور است که نسبت فعل باهر
 و بعضی گفته اند که چون تمام شد بخیزه وی و ثابت شد نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بدست مبارک
 خود چیزی نوشته است بجهت تکمیل فضائل و خواص نوعیه و سخن در باب زیاد در بیهت و در شرح مشکوة
 آورده شده است و اسد اعلم و در باب بی از بیدن کتاب چیزی ثابت نشده و مشکوة از حدیث ابو داؤد می آوردن قطع
 سدره صوب اسد است فی النار کسی که قطع کند درخت کنار آسنگون گرداند و از حدیثی تعالی در آتش دوزخ و گفته که اینست
 غصص و تمام حدیث نیست که من قطع سدره فی فلاة یستظل بها ابن لیس و البها تم غنما بغیر حق یکن فیما صوب اسد
 است فی النار و در جمع اجماع گفته که پس بعضی میگویند که در ان سدره مکه است زیرا که وی حرام است یا سدره مدینه و بی از
 آنکه تا سبب انس و ظل گردد و هر کسی را که مهاجرت میکند بوی وی بعضی گفته اند که در سدره صحرا است که ایسان و حیوان
 و رسایه آن می شنیدند و بعضی گفته اند که مراد سدره ملوک غیرست که قطع میکنند و از غلامی بغیر حق یا آنکه این حدیث
 مضطرب است زیرا که راوی عوده است که قطع می کرد و از جواب او در نامی ساخت و در جماعت علمای ابرار باحت
 قطع و انتی پوشیده نماد که دجوهی که برای بنی آذوق آن مذکور شد عام است خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه محبت
 خصوص واقع بوده باشد یا محبت آنکه وجود دوس در صحرا است که کثرت چنانکه ام غیلان دانند آن و اگر
 که است قطع آن محبت نبوه و سایه داری دس باشد و تعلق بعضی از مصالح و منیه بدان چنانکه شستن است
 باب جوشانیده برگ و س یا بودن و س از درخت بهشت و نمونه از سدره است غنای علوم خلائق و لا آنکه
 مقربین است و درین باشد و در فضل نبوه این درخت که از بنی می گویند بکسرون نیز در جمع اجماع آورده که چون
 اسد تعالی آدم رصفه علیه السلام را بر زمین افکند و ابی حیری که از نبوه های زمین خود زنی بود در دوا و خطیب
 عن ابن عباس و در باب فضل و در حدیثی ثابت شده و همچنین در با فلا و چین و جوز و باد و جان و نار و مویر
 بلکه نذوقه درین باب وضع احادیث کرده اند و در بر نامه محمد ثمان در آورده چنین اسلام را سدره علم الله اعدا و در نذوقه

از قول ابن عباس می‌گویند که طبرانی آنرا روایت کرده و رجال وی رجال صحیح اند و یحیی در شعب الایمان نیز آورده و
 دهم در جمع الجوامع آورده که امام جعفر ابن محمد از ابای کریم خود سلام الله علیه جمیعین از امیر المومنین علی آورده که
 گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوریدانار از آنکه نیست در وی دانه گندانه در وی آب بخت است
 و نیست در وی دانه که نیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را و نگاه دارد و خشیا طین را چل شب و در سند این حدیث
 مجاہیل اند و نیز آورده از علی بن عمر و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم لازم گیرید بخوریدانار و بخوریدانار
 به پیه وی که دماغ معده است و هر دانه که از آن در معده افتد روشن گرداند دل را و بخت و در سند این حدیث نیز از
 مجاہیل اند و نیز آورده که خثیب و رباع از علی آورده که گفت بخوریدانار شیرین را که وی صاف و خالص گشته معده است
 و از رباع آمده که گفت دیدم علی را که بخوردانار و هر دانه که از وی می افتد جدی حبت و بخوردانار و آب میقی و اما میزور
 احادیث ذکر آن مخصوص صرح و ضم وی چیزی نیافتیم مگر ذکر خثیب علی الاطلاق و در تریه الشریعہ از ابن عباس آورده
 که گفت بخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خثیب را بقتلش رده و آب میقی و بلیس که اسناد قوی و نیز آورده
 که شمار است در خثیب پنج چیز حلال می‌خوریدانار و حاکم عجب است و میونسید در حاکم عجب است و می گیریدانار و
 تربیب و ب و فل رواه العیثی عن ابی هریره و الاصح و آورده ربیع اتنی الخثیب و الاصح و آورده که لازم گیرید بخوریدانار
 و خبز زیرا که بهترین فواکه عجب است و بهترین طعام خبز و آورده که کلدان الخثیب حبه جبهه بخوریدانار و یک یک دانه زیرا که
 ابن باضم تر و گوار است و بفارسی نیز آمده چنانکه باید تنبیه احادیث در شان طعمه و فواکه و شمار که بصحت رسیده است
 بسیار است و چون مصنف تخصیص کلام باین اشیا می‌نمود که در ما نیز اقتضای بران کردیم و قد آنکه بعضی و ثوم و کراث
 احادیث می‌گویند در کراث خوردن آنها دفع از دخول مساجد بطریق متعدده می‌شود و در دیافنه و مجامع و مجالس نیز در حکم
 آنهاست و در بعض روایات نقل نموده برین حکم داخل شده و لیکن بعض احادیث غیر ثابت و در مدح آنها نیز آمده اما
 در بعض در مقابله آمده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم یا علی اذ انزلت فلتأسی بعضی
 علی چون نوشته راه برداری فراخوش کن یا زرا و گفته که نه که کذب بخت و گفته مانند آنست حدیثی که می‌گوید
 مسند الفروسی بی سند از عبد الله ابن ابراهیم انصاری را در غیوریه فرغوا آورده که علیکم بالبصل فانه یطیب الخثیبه
 و یصح الولد بخورید یا زرا که در پاک و صاف می‌سازد و نطفه را و تندرست میگرداند و در او و تریه الشریعہ از ابن
 عمر آورده که مردی بخبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و شکایت کرد و گفت او لادریس امرا که گفت
 صلی الله علیه و آله و سلم در بخوردن بیشه و پیاز و راه ابن جمان و در اسناد وی محمد ابن ضرار مازنی است تمام کذب
 و در خوردن بیشه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع و اسناد علم و در مشکوٰۃ از حدیث ابی داود آورده که پرسیده شد
 عائشه از بصل پس گفت عائشه بدستی آخر طعامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طعامی بود که در روزه
 بصل است نهی و در تقدیر صحت این حدیث مانا که خوردن آن بخت تعلیم اباحت وی بود و نیز کرده در حرم خوردن آن است
 که آنکه او زنی باشد والا اگر پسر و میسر اند و در آنجا که استی نیست و اما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از وی آورده که حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخورید سیرا و تداوی کنید بوسه که در وی شفاست از هفتاد و دو در اگر برین فرستنی آند
 می‌خورد و در ارواه البلیغی عن علی و این حدیث را ابن شعیب و طحاوی و طبرانی در اوسط و ابونعیم فی الحلیه و عبد الله

بن سید فی ایضاح الاشکال و این بخوبی فی الواجبات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست و باید علمه با کثرت
در بعض احادیث غیر ثابت آمده که اگر کثرت فی اقبل بختراة البغی فی الطعام و در بعضی فضل الکثرت علی سائر بقول الفضل
انیز علی سائر الاشیاء و لیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل است و اما قبل در تشریه اشربته از این مسعود آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بخورید غل را و خواجید که بوی دی نیاید یا دکنید مراد در روایتی درود در خور
برین گفته که این حدیث منقطع است و در روایت دی مجابسل اند و سخاوی در قول مدعی گفته است که صحیح نیست این حدیث
آنست یعنی از علمای متاخرین این را در فضائل صلوٰه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند و باید علمه و در باب
فضل کم و آنکه افضل طعام دنیا و الآخرة اللحم خیر است ثابت شده احادیث در فضل کم با الفاظ مختلفه آمده و لیکن سخن
در صحت و ثبوت آنهاست و در شکوة از این ماجر از حدیث انس آورده که سید ادکم اللحم و در مقام صحت از این ماجر
و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام دنیا و الآخرة اللحم و گفته که در روایتی بدل و الآخرة و این مختص
آمده و گفته که سند وی ضعیف است و لیکن او را خواهد است از حدیث علی مرتضی که سید طعام دنیا اللحم کم الارز
اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صیب بلفظ سید الطعام فی دنیا و الآخرة اللحم کم الارز و سید اشرب فی دنیا
و الآخرة الماء رواه المیسی و از ربه بلفظ سید الارز فی دنیا و الآخرة اللحم رواه ابی حنیفه و از ابو نعیم فی الطب بلفظ
خیر ابو عثمان صابونی بلفظ سید الارز اللحم و از ربه بلفظ افضل طعام دنیا و الآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الطب
و این ضعیف است جدا و عقیلی گفته لایصح فیه شی و در آورده او را ابن جوزی و در غوغات و شرح ابن حجر گفته ظاهر شد
برین حکم یوسف برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن سحان آورده که گفت شنیدم از علمای خود که می گفتند بود
محبوبترین طعام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم که زبانه می کشند در ثبوت شنوای و وی بهترین طعامها
است در دنیا و آخرت و اگر سوال کنیم پروردگار خود را که بخوراند مراد هر روز هر آنست می کند آنرا پروردگار من و پرورد
گار شما که از حدیث جابر آورده که گفت آمد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ما پس فرخ کردیم با شادی
فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میدادیم کم را و صحیح تر از همه قول اوست صلی الله علیه و آله و سلم افضل
عاشته علی سائر البساتین افضل الغریه علی سائر الطعام و گفته است امام خافعی که اکل کم زیاد می کند عقل را و آنست
کلام القاصد و آنکه نسک بحدیث خریدن یا راست که خرید در غالب احوال نباشد مگر با کم و در زمانه گفته که مرادند رشته
عین خرید بلکه طعام نخند از کم خرید و گفته اند که افضل طعام عرب خرید با کم است و لابد در مقام بیان فضل عاشته از
اراده کرده باشند مطلق خرید را فتم المراد و سیوطی این احادیث مذکور را بطریق دیگر نیز آورده و از ابن عباس نیز
آورده اکل اللحم بحسن الوجوه و بحسن الخلق رواه ابن عساکر و از سلیمان آورده ان للقلب فرحة عند اکل اللحم رواه ابی حنیفه
و بعضی و این عدی و ابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را خجسته است نزد اکل کم و هر چه در وی فرحت است دل را
البته در وی خجسته است پس گاه گاهی بخورید آنرا و از امیر المومنین علی آورده که گفت گوشت از گوشت
زیادتر میگرد و هر که گوشت را با جلد و زبد گرد و ذوق دی رواه ابی حنیفه و ابو نعیم فی الطب و در موطا از امیر المومنین
عمر آورده که گفت درود بید خود را اگر گوشت زیرا که او را بخت و ذخت است مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده
که عمر در دی را دید که می خورد گوشت پس خواند این آیت را و از امیر المومنین علی گفت که این گوشت را که می خورد

از بیدن گوشت بکار و چیزی ثابت نشده در جامع الاصول: حدیث ابی داود و ترمذی که از بعضی نیز از عایشه آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یزید گوشت را بکار زیرا که آن از منعم اعاجم است و بخورید آنرا بندگان زیرا که این گوارا تر و سبکتر است و صاحب شکوه گفته که ابو داود و ترمذی گفته اند که این حدیث قوی نیست و در تنزیه الشریع میگوید که بعضی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز دارد در حدیث که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می برید کرم نشاء را بکار پس اگر حدیثی صحیح است در گوشتی باشد که نیک نفع یافته و قیاح ج به بیدن ندارد و آنچه در بیدن آمد در آنچه نفع نیافته حدیثی بطرفی از مسمی نیز آورده لیکن بعضی رواه و حسی ضعیف بلکه متروک و ستم اندیشی اما آنچه در جواز قطع کرم بیدن آمده حدیث عمرو بن ابیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می برید از کف نشاء که در دست دی بود پس خوانده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انجام از پس بنیداخت آن گوشت پاره را و کار در آن بیدن بدو رخاست و بگذارد نماز را و فکر و حضور و او را بخاری و مسلم و دیگر حدیث منیره بن شعبه است که گفت همان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یک شبی در خانه مردی فرمود تا پهلوی نشاء را بریان کرد و نپزید بگرفت کار در آن و بکوب کرد و درین وقت احدی رواه الترمذی فی الشماکی تشبیه همچنانکه منی از بیدن گوشت بکار در آورده یافته از گفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونه و وقع شده و در جامع الاصول از صفوان بن اسیم آورده که گفت بودم من که می خوردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می گوشت را بدست خود از استخوان فرمود و نزدیک بگردان گوشت را از دهن خود که وی گوارا تر و سبکتر است رواه ابو داود و ترمذی نحوه و در باب فضل هر سبب چیزی ثابت نشده و مجموع احادیث آن مغتری است و در تنزیه الشریع می آورد که عاشر سید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت را تو نداده فرمود آرس آورده بر من هر سبب خوردم از آن پس زیادت کرد در قوت من قوت چهل مرد را و در جماع من جماع چهل مرد را حقیقی این حدیث را آورده و در سند دی محمد این حجاج است و وی وضع اینست و غالب طرق دائر بر دست و خلیب و عقیلی از عذیفه و خلیب از یعلی ابن حرة و عقیلی از جابر و ابن عباس نیز آورده و باجمعه این حدیث را طرق متعدد است و در بعضی رجال آنها اخلاط است و حدیث صحیح نیست و در باب منی از اکل طین چیزی ثابت نشده و در جمیع ابواب حدیث از مسلمان آورده که هر که بخورد طین گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی و از انس آورده اکل طین حرام علی کل مسلم رواه الدلمی فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ناقص من لونه و نقص من جسمه هر که بخورد از اکل حساب کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ دی و حیوانیت دی و در روایتی زیاده برین آورده هر که بخورد گل را بر کند خدای تعالی شکم او را روز قیامت باتش هر قدر که خورده است از گل رواه ابن عباس و در مقاصد حدیث اکل طین حرام علی کل مسلم از زید بن اسیر فرمود آورده و گفته که بی سند از جابر نیز روایت کرده که اکل طین یوث اتفاق و از زید آورده که خوردن گل و بیدن ناخن بندگان قطع کیمه از دوسواست و گفته که درین باب تصنیفی است حر ابی القاسم این منده را ولیکن بعضی گفته که روایت کرده شده است و در جمیع طین احادیث که صحیح نیست یکی از مناد در تنزیه الشریع آورده حدیث ان السدق آدم من الطین فم اکل الطین علی ذریته و نیز آورده که هر که بخورد گل را و غلزال کند وی پس تحقیق بخورد گوشت پدر خود را که آدم است و غسل کرد بخون و سه و نیز آورده هر که بخورد گل را گویا خورد کرم نیز را

و بیان منی از اکل طین

و نیز آورده که سوگند خور دپرو و کارشما که عذاب کتم آکل طین را مثل عذاب سار ب نخواستند و عذاب آتش آورده گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مراد ای حمیرا خور گل ماکه و بزرگ میکند شکم را و در میکند رنگ را و سبزه
و دشنامی را و سبزه این احادیث ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل و باز از چیزے ثابت نشده در مقام سند
میگویند که طبری و ابن عدی از ابی امامه مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق ذمارة یعنی خوردن در بازار پیش مردم از ذمات
بخت است و سند و سبب ضعیف است و معارض است و در حدیث ابن عمر که گفت بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم که میخوردیم و حال آنکه راه و سبب و نه نشیدیم در حال قیام آخره الترمذی و صحیح ابن ماجه و ابن حبان انتہی
و در تریب اشیه گفته که آن را ابن عدی و خطیب از ابی هریره و نیز ابن عدی و عقیلی از ابی امامه آورده و صحیح نیست
زیر که در سبب جامع بحر و خان اند و عراقی اختصار کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضائل آن چیزے ثابت نشده

و احادیث کتاب بطیخ مجموع باطل و موضوع است آنچه ثابت است از آن بزرگان است که کان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم باکل البطیخ در مقام سند و در حدیث الباری میگوید که ابو عمر و توقانی در بطیخ و فضائل و سبب و سبب ضعیف
کرده و احادیث و سبب باطل کرده و ابو القاسم تمیمی گفته که کثرت طریقه زیاد نمیکند مگر ضعف را و نوی گفتند که
این سخن غیر صحیح است انتہی و در حدیث و الفا گفته که حدیث خزانه یعنی بطیخ و آنکه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس و گفت و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جمع میکرد میان
ربط و خزانه انتہی و در تریب اشیه آورده است که حدیث بطیخ ما و بار حرمه و سلام و هنامن حلاوة العجنته و شح
جلال الدین سیوطی در لای گفته فضل بطیخ و برکت الله در آن است که گفته فی الساروان ما و بار حرمه و
حلاوة اما شح حلاوة العجنته بطول موضوع و ابن جوزی از ابن عباس آورده و گفته که در سبب مجاہل اند و گفته که تمت
سیکن موضع اخیر حدیث هنادی زیرا که ما شنیدیم از سبب احادیث بسیار مرفوعاً و موقوفاً در فضائل بطیخ آنقدر که ندیدیم
نزد غیر و سبب و کلام حال و صحیح نشده در فضل بطیخ چیزے که گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخورد آنرا
و نیز آورده که البطیخ نفیس البطن غسلاً و یذهب الداء اصلاً و نیز آورده گفتگو با بطیخ و عظمه فان حلاوة حلاوة
العجنته و ما و رحمته فمن اكل لقمة من البطیخ كتب الله له سبعین الف حسنة و ما عن سبعین الف حسنة و رفع
له سبعین الف درجة لا یتخرج من العجنته رواه الدارمی و التوقانی فی جزء البطیخ عن علی و نیز آورده که ابن عباس را سبب
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطیخ از طاعت دستاورد پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا و بوس کرد و بنام
و گفت تعظیم کن بطیخ را زیرا که سبب از حلاوة زمین است آب و سبب شفاست و حلاوة و سبب از بهشت رواه التوقانی

و در باب فضائل کبرس گل مرزگوستان نقشه و درخت بان چیزے ثابت نشده و حدیث من شتم الور و الاور و لم اصل
علی نقیجانی و حدیث خلق الور و من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل است و فضل کبرس در تریب اشیه آورده
که بوس کند کبرس را اگر چه در در فدی یکبار یا در سله یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حیة است از جنون و جذام و بهر
که قطع نمیکند آن را مگر بهر که در کبرس ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در سبب هنادی و محمد بن سلمه است
و میر و تهم اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن الجارود و ابن حدیث را روایت کرده و اقتصار کرده اند بر وصف نکارت
از موضع و بعضی گفته اند که بسیار است که ابن عساکر نکارت میگوید و حال آنکه حدیث ترو و سبب موضوع است چنانکه

برحمت کلام و سے معلوم میگردد و سیوطی در فضائل نبضه و جمع الجوامع آورده که ان فضل النبضه علی سائر الادیان
 کفصله علی سائر الناس یعنی فضل دین نبضه بر دیگر ادیان همچو فضل دین است بر دیگر مردمان رواه الخطیب بن ابی البریه
 و انس و قال منکر و نیز آورده که فضل نبضه بر سائر ادیان مثل فضل دین اسلام است بر سائر ادیان رواه الخطیب بن ابی حمزه
 ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه و جده و این کثیر این را گفته که منکر است جدا و این و چه گفته که موضوع است بجمع طریق
 خود و نیز آورده که فضل دین نبضه بر سائر ادیان همچو فضل دین است بر سائر خلق با دوست و صیفت و حارست و رستار و راه
 ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید و ابن جوزی این هر سه حدیث را در موضوعات آورده است و در تنزیه اشهر بیدار امیر المؤمنین
 علی می آید که گفته بود من نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرده شد نزد و او آن فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله
 فضل دین نبضه بر سائر ادیان همچو فضل اهل بیت بر سائر خلق و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که او دین میگوید
 بدان و سیوطی و نوذبی و در صحابه لذتیه گفته که آنچه را روایت کرده شده است که و روید که کرده شده است از عرق آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم یا از عرق براق و شیخ ما در احادیث مشهور گفته که ذوی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام بن حجر گفته
 که موضوع است و پیش از و این مسکن از حکم بوضع آن کرده و در سند الفردوس باین لفظ آورده که لور و الا بیض خلق من
 عرقی لیلہ المعراج و لور و الا خلق من عرق جبرئیل و لور و الا خلق من عرق البراق رواه ابن طریق المکی ابن بستان
 الزنجانی و این روایت که مستم دار و اورا و لور و الا خلق من عرق و لور و الا خلق من عرق و لور و الا خلق من عرق و لور و الا خلق من عرق
 از حدیث انس گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبر بر زمین را با آسمان بگریست زمین بحدیث از من و بروید
 از و سے کبر چون با آدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و بر زمین و بر زمین و بر زمین و بر زمین و بر زمین و بر زمین و بر زمین
 به بیگل سرخ و انشی و در تنزیه اشهر بیدار این احادیث آورده و تصحیف و ابطال کرده است و درین حدیث آن
 آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین و بر زمین از و سے گل و اما مرزگوش و در تنزیه اشهر بیدار این احادیث
 آورده که گفت بنویس بر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شسته ناگاه مرده آمد و در دست و سے دست
 از ریحان پس مساس نکرد از مرده دیگر آمد و دست مرزگوش در دست و سے و بگذشت آنرا امیش آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم پس را زد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بجانب و سے و گرفت و بوس کرد
 و فرمود بنویس بر جان من است این در شسته است که میر وید زیر عرش و آب و شفاست مرثوم را رواه العقیلی و در اسناد
 یحیی ابن عباد است و از انس می آید که فرستاده شد بر اے حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ریاحین مختلف پس روید
 همه را و اختیار کرد مرزگوش را گفتند با رسول آمد رد کردی سائر ریاحین را و خست با کردی مرزگوش را
 فرمود و شب مزاج دیدم که مرزگوش از زیر عرش روئیده است و نیز از انس آورده فرمود که گفت در بهشت خانه است
 که سقف و سے از مرزگوش است و نیز آورده که علیکم بالمرزخوش فشموه فان جید لغشام و نیز آورده که
 من میگرد مرزگوش از دامن جن و شیطان و اما حدیث من شمم الور و الا حمور و لصل علی نقی جفانی در سنن ابی حنبل
 این حدیث را و عمریات شمرده و معترضه بود از عرب که در حد و دست و سبها تا یا بعد از این برآمد و دعوی کرد
 که و سے اصحاب است و مصافحه کرده است پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 دعا کرده و شمرده یا معمر عکاشه و دیگر گفت دعا و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تامل و دست و

انچہرے باقی ماند و حدیث کرد و روایت کرد کہ شنیدم از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گفت من ششم الورد و اول فصل
 علی نقد خانی و درین نقطہ قید آخر نیست انتہی و با وجود آن و قطع نظر از محبت این حدیث اگر نزد ششم را یک طیبہ و
 استحضار تو دعا را طیب را یک طیبہ مصطفوی و محبت و صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طیب را باید ہاے ہر صلوٰۃ
 شریف و منظور کرد و مستحسن است چنانکہ بمشایدہ و معائنہ آثار و صفات و صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کند انفسہ بعضی علماء
 المتاخرین بکتبہ در باب فضائل خسرو سفید چہینہ ثابت نشدہ و این حدیث مشہور مسلسل کہ اللہ یک
 الایض صلیقی باطل و موضوع است احادیث کہ در فضل مطلق خسرو سفید یا خمیر سفید آمدہ چہینہ
 ثابت نشدہ چنانکہ سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داؤد از زید بن خالد آوردہ لائبہ الدیک فساد یوقظ
 الصلوٰۃ از ابن ہشام و بہیقی از ابن مسعود آوردہ کہ آواز کرد در حق زید بن خالد حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 و نزد وے مردم بودند پس گفت مردے اللہم السنہ فرمود دشنام کن اورا کہ وے میخواہد بنماز و از ظہرانی و بہیقی
 و غیرہما از ابن مسعود و ابی ہریرہ و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بہیقی از ابی ہریرہ آوردہ کہ چون بشنویہ آواز
 خروس را سوال کنی خداے تعالیٰ را از فضل وے زیراکہ وے سے بیند خروشتہ را چون بشنویہ آواز خروس را پسند
 جو کہ بعد از شیطان جہیم زد کہ وے سے بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابی ہریرہ و ابن مردویہ از عائشہ آوردہ
 کہ آواز خروس نماز است و زدن او بد و باز وے خود کرد ع و سجود او و در خصوص خسرو سفید نیز احادیث
 آمدہ و بسیار آمدہ چنانکہ ہم سیوطی از ابن قطن از ابوب بن عبیدہ آوردہ کہ الایض صلیقی خروس سفید
 دوست من است و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آوردہ کہ خسرو سفید دوست من است
 و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشہ و انس آمدہ دشمن دشمن من و از ابن ہشام
 ابن معدان آوردہ کہ خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا است پاسبانی میکند صاحب خود را و ہفت خانہ
 دیگر را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمدہ کہ خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من کہ جبرئیل است
 پاسبانی میکند خانہ خود را و شانزده خانہ از ہمسایہا چہار از زمین و چہار از شمال و چہار از پیش و چہار از پس
 و از بہیقی از ابن عمر آمدہ کہ خروس علام میکند نماز و ہرگز نگاہا در خروس سفید نگاہا داشتہ میشود از سہ چیز از شہر
 ہر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آوردہ کہ خداے تعالیٰ را خروستہ است کہ چنگلہاے وے
 در زمین است و گردن وے زیر عرش و بازو اے او در ہوا میگردد ہر دو بازو وے خود را ہر شب وقت عصر
 و یکو یک سبحو اللہ و ربنا الرحمن لا آخیرہ و ہم از ابی الشیخ از ابن عمر آوردہ کہ خداے تعالیٰ را خروستہ است
 کہ ہر دو بازو وے وے نقش است بر ہر جد و کو و با قوت و یک بازو وے وے در مشرق است و بازو وے دیگر
 در مغرب و پایہاے او در زمین و سر وے در زیر عرش چون وقت سجود اے شود بزند بازو وے خود را و بگوید
 سبح قدوس ربنا اللہ لا آخیرہ ہمہ خروسان بازو اے خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد
 توان شود کہ بازو اے خود را بزند و آواز خود را بپست کن پس بداند اہل آسمان و زمین کہ قیامت نزدیک
 رسید و از ظہرانی از صفوان نیز مانند این آوردہ و از ابن عدی و بہیقی از جابر بن عبد اللہ آوردہ و تضعیف کردہ
 و از دیلمی از امام محمد بن زید بن ثابت آوردہ کہ سہ آواز است کہ دوست سید را آن را خداے تعالیٰ

آواز فرس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و اذان اشخ از این عسر آورده که
 دشنام نکند خدوس سفید را زیرا که وے دوست من است و من دوست وے و دشمن دشمن من است سو گند بخورای که
 رستاده است مرا بجن اگر بزد اند بنی آدم چیزے که در قرب اوست ہر آئینہ ہجرہ نذر پائے وے را
 و لحم او را بر زرقہ و ہدرستی کہ میرا بجن را تا جانیکہ میرسد آواز وے این روایات سیوطی است در جمع الجوامع
 و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و سائید آنها را ذکر کرده و بعضی از آنها را نسبت بقصفت کرده و میگوید
 کہ شیخ ابن حجر بر این جزئی دأ و ردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفتہ کہ ظاہر
 میشود برین حکم کردن برین متن بوجہ و سخاوی میگوید و لیکن در اکثر الفاظ آن رکاکتے است کہ ہمارا وفی
 ندارد و حافظ ابولفیم اخبار و یک را در جزوے علیحدہ افراد نموده است انتہی واللہ اعلم و در باب فضائل حسن
 چہرے ثابت شدہ سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده کہ گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم گل خار از نمود الفاعیۃ شبہ ریحان الجنتہ فاعیتہ شاہ ریحان بہشت است و در قاموس میگوید فاعیۃ
 شکوفہ خاست و در مجمع البحار در یادہ فاعیۃ آرد حدیث سید ریاحین الجنتہ الفاعیۃ و میگوید کہ فاعیۃ
 شکوفہ خار آگوست و بعضی گفتہ شکوفہ ریحان و بعضی گفتہ اند شکوفہ ہر نبات صحرائی کہ آنرا کسی نشاندہ
 و گفتہ اند فاعیۃ از بہشت نور را گویند از بخاست حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یحب الفاعیۃ
 انتہی و در تہذیب اشعریۃ بصریح در فضائل خانیۃ آورده کہ سید ریاحین الجنتہ انما این را خطیب از ابن عسر
 آورده و در وے بکر ابن بکارقسی است و وے یس بنیۃ است و بعضی گفتہ اند کہ توثیق کردہ است او را
 ابن حبان و غیر وے و انجدریث را متابعت است کہ روایت کردہ است از طبرانی و از بریدہ آمدہ است
 بلفظ سید ریحان اہل الجنتہ الفاعیۃ رواہ البیہقی فی الشعب و نیز از انس آورده کہ ان حب الریاحین الے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الفاعیۃ انتہی و از بخانیۃ معلوم شود کہ مراد فاعیۃ خاست و نیز آورده
 کہ خاست خدا و سنت رسول اوست تسبیح میکند ہر مردوزن و صبی و دور کثرت در خا ہر اہرست با بیت و چار
 رکعت و چون در آورده میشود مرد و قبر درے آید بر وے سنگ و دیگر پس میگوید یکے از ایشان مرد و قبرے را
 بر سر او را میگوید چگونہ پرسم او را و حال آنکہ با وے عمت اسلام است یعنی خضاب بنما و در ولایت آمدہ چگونہ
 پرسم او را و بر وے نور اسلام است ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کردہ و گفتہ احادیث
 در فضل خا آمدہ و بیج یکے از انہا صحیح نیست و ظراً آورده کہ نفقہ در ہے در را خدا ہر قصود ہر ہم است و نفقہ در ہے
 و خضاب بہقت ہر اورد ہر ہم رواہ الدارمی عن ابی طییبہ و در وے الیس بن علیہ مخرومی است و وی مجہول است
 و نیز آورده کہ خضاب کنید کہ خدایتعالی و فرشتگان او و انبیاء و رسل او ہر چہ بیکارہ است و خلق نموده
 حتی ماہبان در دریا و طیور و در اشیا نامہا و ہر جہت میکنند ہر صاحب خضاب و آثار و وضع برین لایع است و در
 جمع الجوامع آورده کہ خضاب کنید بخاک وے خوشبوشت و تسکین میکند ترس را و زیادہ میکند شباب شمارا و حال
 انک شمارا و انہا ہمہ در خضاب بنماست نہ خضاب ہوا و ہر درین کتاب حدیث آورده است کہ میباشند در کفر زمان فرے
 کہ خضاب کنند باین سیای مثل حوصل حمام در پائینہ ایشان بوسے بہشت را روایت کرد این حدیث را ابو موسی

از این عاقل گفته اند که این حدیث صحیح نیست و در اسناد و سید الکریم است و ابی الخارق است و ابو اسیر
 بصری گفته اند که جامع از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد بن ابی وقاص و جامع است از
 تابعین و بر تقدیر صحیح حدیث مراد آن خواهد بود که در شی یا بنده بود به پشت را از جهت فعل و اعتقاد و سید الکریم
 شده است از ایشان نه از جهت خضاب چنانکه در شان خواهد آمد است که سیاه ایشان تخیل راس است و حال آنکه تخیل
 حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که ابن
 عبد الکریم ابن مالک جزیری است و روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد و حسن و ابو داود و
 و نسائی و حاکم در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیقی در سنن و شعب و طحطاوی در معجم و حافظ ابن العلام و
 اند و ابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تخیل کرده و گفته که اگر تسلیم کنیم که ابن عبد الکریم ابن ابی الخارق است احمد و
 روایت دارد و در روایت نمیکند مگر از کسی که گفته است نزد و بجاری نیست این حدیث را بطعن بن تعلیق و
 مسلم در مناقبات آورده و نیز گفته که و ابن ابی الخارق نیست و حدیث صحیح است انتهی و از این تحقیق ظاهر شد
 که حدیث و عید بخضاب سیاه صحیح است و هر چه برخلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در نهیب نقیابین است
 و در مطالب المؤمنین میگوید که اتفاق کرده اند مشایخ که خضاب پیر خوار حق مردان سنت است و از سیاه موانع است
 از خضاب بسواد هر که از نماز این است براسه اهل بیت در چشم اعدا وین کند درست است و هر که براسه زینت
 نفس خود و دوستاری زنان مراد و اگر بود نزد کشتن مشایخ و بعضی تجویز کرده اند که اگر است کذا فی محیط و
 خلاف کرده اند در آن بعضی کرده سید از تخفیر را که پیری نورانی است و تفسیر ذراتی کرده و از ابن عباس آورده اند که
 فرمود خنایه خوش دارم که زینت کند براسه من امر آن من خوش دارد و س که زینت کنم من براسه و س و از امام علی
 و در روایت است یک آنکه اگر در حالت قیام کند لباس بیست و اگر براسه تزئین و زن خود کند نیز لباس بیست
 کذا فی شرح ادب القاضی و بجهت رسیدن است که امیر المؤمنین ابو بکر صدیق خضاب میکرد و بخدا و کم که گویا بیست
 و لیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مال سیاهی کذا قال و اما که آنچه منقول از صحابه مذکورین است نیز همین است
 و اندر علم و خضاب زن و دست و پا را بخدا براسه تزئین و مزین خود را مادام که در آن صورت و مایل نباشد لباس است
 و جاریه صغیره را نیز لباس است و در او هیچی را نمی باید کرد مگر آنکه عذر و استثناء باشد و کرده است خضاب بسواد
 و از خضاب بخدا نماز است با نقان و از خضاب بسواد خلافت است و لیکن مختار در نهیب حرمت و کرامت است
 و در باب نهی از تنگ شیب خیر است ثابت شده و جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی و نسائی از عمرو
 ابن شعیب عن ابی عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنگ کنیده شیب یعنی تنگ
 سر و سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در سلام مگر آنکه باشد او را نرسد روز قیامت و در و استیاده که
 بنویسد او را خدای تعالی بداند خسته و کم کند بدان خطیله این روایت ابی داود و است و در روایت ترمذی آمده که غیر صلی الله علیه
 و آله و سلم نهی کرده از تنگ شیب و گفته که و س نور سلمان است انتهی و سید علی در جمع الجوامع آورده که کسی که رنگ کنی سیاهی
 تنگ کند خدای تعالی بسو و س روز قیامت و کسی که تنگ کنی شیب را قمع کن پرست او را خدای تعالی بقوام او را
 روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو بن شعیب عن ابی عن جده و تنگ شیب نزد امام ابو حنیفه مکرده است اگر

بجست نرین باشد و امام گفته لایس که کذا فی مطالب المؤمنین نقلاً عن الخلاصة و مختار آن است که مکرر است
 بجست و ردونی ازان در احادیث و شاید که وجه عدم کراست بجست کلاسه که در حجت و ثبوت این احادیث است و اما
 حکم مصنف بعد ثبوت اینها بجست این است که عمر و ابن شعیب عن ایمی عن جده زید اگر گفته که اگر شعیب عمر بن
 بکر و راجع است این حدیث مرسل است و اگر باب عامر بود و موقوف زیر که اصل نسبت این چنین است عمر و ابن شعیب
 بن محمد بن عبد الله بن عمر و ابن العاص و چون ضمیر جده بمر بود و این حدیث از محمد بود و و سماعی است و تابعی
 چون دفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله بن عمر بود و و سماعی است و لیکن شعیب از و سماع
 سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد و صحیحین نیست و الله اعلم و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست
 راست چیزے ثابت نشده در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که و سماع مبارک است و لفظ فقر میکند و نیز آمده که هر که
 تختم کند بعقیق و نقش کند بر و سماع و اتوفیقی الا بالله توفیق و بهر خدای تعالی او را برای هر چیزی دوست و از نه او را
 هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر خزائن جنت عقیق است و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه بیند چیزی را که دوست
 سیدار دآن را و قضا کرده نشود و را اگر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه
 شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزے ثابت نشده محل بحث است از جهت ورود
 احادیث صحیح درین باب و خود نیز سابقاً در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که آنکه شری در دست
 کرده آثار و ایات مختلف است در بعض احادیث آنکه در دست راست بود و در بعض در دست چپ و مجموع
 احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بود و این عبارت مصنف است
 درین باب و در اینجا گوید که چیزے ثابت نشده و در باب نبی از عرض خواب بر زنان چیزے ثابت نشده آنچه صحیح
 شده درین باب آنست که خواب از عرض گفتند که بلیب عاقل و در بعض روایات بعالم ناصح و در بعض روایات
 بلیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بر بیدار تفل کند در جانب دست چپ و نگوی آن را یکے اینجا نبی از عرض خواب
 بر جاهل و کول و دشمن مفہوم شد اما در خصوص نبی عرض آن بر زنان چیزے صحیح نشده و در تفسیر استعلاء آورده است
 که نبی آن لقیض الروایة عن النساء و گفته که روایت کرده ابن حدیث را عقیلی از عائشة و گفته که لا اصل و درین روایت
 که عبد الملک ابن مهران تحدیث کرده مجدیثی باطل که لا یفیض الروایة عن النساء انتهی و در روایات لندیة از عبد الزاق از
 سعید ابن عبد الرحمن بن شبر روایت کرده و از عائشة آورده است که زنی بود از اهل مدینه عالمه که شوهر و سماع تجارت
 رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و بر سر اعوز زار آمد و زو عائشة آمد و خواب خود را عرض کرد
 فرمود اگر این خواب تو صادق است شوهر تو بمیرد و زوائی تو بر سر فاجر پس نشست آن زن و گریه میکرد پس
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگذر یا عائشة چون تعبیر گفتند شما مسلمانی را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق
 تعبیرے آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر آن زن را خیر است انشاء الله تعالی مے آید شوهر تو سلامت
 و می زائی پس نیکو کار و الله اعلم و در باب تکلم بنفیر صلی الله علیه و آله و سلم بفارسی مثل لعن دود و با مسلمان
 شکلب در و چیزے ثابت نشده و صحیح کشته و در بعض الفاظ لعن دود و التمر لیک نیز آمده و مقاصد حسنہ میگوید
 که این مشهور است میان اعاجم اما اصل ندارد و نه از جع میان و دیگر کسی را که با خود و دیگران وارد و در خوردن نمی ورد شده

در بیان تختم بعقیق

در بیان نبی از عرض خواب بر زنان

و اما آنچه در خواب میگوید

که آنکه اذن گیر و از صاحب خود انتفی و این نمی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابو داود و واقع شده و این کلمه که بسلامان فارسی
فرموده یا سلمان شکست در و در بعضی نسخ شکست بنام خطاب نسبت به آنرا آمده است و در بعضی موارد و بنام فارسی
در صحیح خود باین عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة و الرطانیة حدیث جابر آورده که در زخندقی از ابن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم التماس حضور شریف بجا نده و نموده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب نماز را
که در خانه جابر سوخت زود با شهید و آنجا حاضر آمد و سوگند فارسی است دیگر حدیث ام خالد آورده که فرمود بود و براه
پدر خود پیران زرد پوشیده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
سند که کلمه رجبیه است یعنی حسنه و دیگر کلمه کج کج که موضوع است براسه رجب صبیان از مستفادات نیز کلمه رجب
و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علی خود بود و عمره از عمر حدیث که نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آورده بود و در گرفت و در دهن نهاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کج و در جگر دانا بیندازد آنرا از دهن و
فرمود که اینمیدانی که اسد بن خویم کذا قال الطیبی و لیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث است تواند که
مبتشر که بر میان گفت عرب و فرس چنانکه صاحبون و اسال آن گفته اند و سینه تواند که ختمار حسنه بود و کج کج
صوت است و لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب گرامر است سخن فارسی گفتن چیز است ثابت شده و حدیث
کلمه فارسیه من یس العربیه لم یحب منا خطیة خطاست و در ترمذی آمده که انقض الکلام الی الله الفارسیة
و کلام اشیا طین الخ و زیة و کلام اهل الفارسیة و کلام اهل العربیه و گفته که جزرقانی این حدیث را آورده و در یاد
و سه اسمعیل بن ابی یزید بن ابی جحی است و سه شهر است بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که ابن اسمعیل از شیخ بخاری است
در غیر صحیح و گوید که آنست در حدیث از بیان او است انتفی و سینه آورده که من تکلم بالفارسیة رادت فی حبه و نقصت
من ثروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحه بن زید است تعقب کرده شده است بآن که او
کرده است آنرا حکم درست است و لیکن ذهبی گفته که لعین صحیح و سنده و او را شایسته است از حدیث ابن عباس که
روایت کرده و او را حکم که گفت من حسن منکم ان تکلم بالعربیة و تکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق و از امیر المؤمنین ع و در
که گفته لا تعلو و الرطانیة الا باجم و هم از سه آمده که شنیدم در سه را که تکلم میکنند بفارسی و بطول پس گرفت بر و باز و سه
او را و گفت اگر سهوسه عربت راه را و اوها ابوی الاول فی السنن و الثانی فی الشعب انتفی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی
ایح و حی بر گزین پیغمبر که عربیت بعد از آن و سه میرسانم بقوم خود زبان ایشان و از ابن مردودیه و تفسیر از ابن عباس آورده که گفت
و حی کرده میشود بر جبرئیل زبان عربی و سه آورده است بر هر پیغمبر بر زبان وی هیچ یک از اینها صحیح نیست و عجب آنکه
حدیث دیگر است آورده که ناظر مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آن کسانیکه گرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون
خواهد و حی کند یعنی بآن کسان که گرد عرش اند هر که در و سه نرخی و آسانی است و حی میکند بفارسی و اگر خواهد و حی کند
اخر را که در و سه نرخی است و حی میکند بفری و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند و حی بفری نفرستد و چون اضی بود
بفارسی و حی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب و لد از نا آنکه مشهور شده که و لد از نا لایصل الخبته حدیث
ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم در صلیه از جابر از ابی هریره و فرموده آورده و انقل
کرده از ادر قطنی آنکه جابر از ابی هریره و سماح اندر و و ثنابت و اسطیسان جابر و ابی هریره نیز طرانی و ابو نعیم و ثنابتی

در بیان سخن که در حدیث

در باب و لد از نا

و آن حرام شد اکنون رزق و سبکبار رسد و جز این کار و سبکباری بر آید اذن میبانی که دلت زخم بنیاحسنه یا رسول الله فرموده اذن است و ذکر است و در غیبتی اے دشمن خدا خداست تعالی ترا قدرت بر رزق مطلق داد و تو حرام را بجای آن خست یا کردی اگر بعد از این این کار کردی ترا چنین و چنان کنم خیز از پیش من و تو به کن الحدیث و اکثر مفسرین لهذا حدیث را اینها تفسیر کرده اند و گفته اند که ابن عباس و ابن مسعود سگن خورده اند که مراد نیست و قول فضیل ابن عیاض است الغنا رقیة الزنا و اذ تطنی و طمی از جا بر آورده که چون روز قیامت شود و بگوید حق سبحانه تعالی که اعداها که که منزه است و دشمنان چشم و گوش خود را از فراسر شیطان جدا کنی ایشان را در تله های شک و غم و بگو سید مرتضی که آن را که بشنوا اند ایشان را تسبیح و تحمید من پس بشنود با و آناله خوش که هرگز کسی مثل آن دشمنیده و در جمیع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است و هم در جمیع الاصول از ابی داود و مشکوٰۃ نیز از احمد آورده که تافع مولا ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راهی و ما را یک کاه بشنید و از فرامی راپس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه یک سو شد پس برگشت مرا بعد از ساعتی آبی شنیدی آن آواز را من در آن زمان خرد بودم و در روایت آمده که بودم من روایت ابن عمر بن کاه و از آن شنیدم حدیث را و ابو داود و حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس شنیدم مثل آنچه من شنیدم و کردیم چنین که من که دم و در حدیث و سبکبار که تافع گفت که خرد بودم نیست و مقصود از ذکر خردی عدم نیست که چرا او را منع نکرد این احادیث است که در ذم غنا و فرامی و ملاست و آورنده و اشغال آن احادیث دیگر نیز آمده از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاد و شاید که تو بگوئی شک نیست که درین میان احادیث است که محدثین حکم بضعف آن کرده اند و تصریح بصحت آن ننموده و بعضی از آن قبیل است که بعد صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان کرده شد و مدعای بضعف است که حدیث صحیح درین باب نیامده اگر از اواری بیار تا حقیقت حال معلوم شود و بدانکه بعد از قطع نظر از آن که حدیث ضعیف بتعدد طرق بر تبه حسن رسد و حسن بر تبه صحیح حدیث صحیح در نیاب حدیث جاریست که بعضی مردم آنرا وراثت اباحت نیز بیارند و انصاف آنست که مدلول آن ذمت گم در بعضی مواضع مثل ایام عید و مانند آن الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این است که عائشه میگوید که در آن مدبرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نزد من دو جاریه بودند که تفتی میکردند و بغناست بها پس به پهلوان افتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جامه خواب و بگردانید و سبکبار خود را پس در آنجا بگوهر پس منع کرد و مرا گفت فرما شیطان را نزد غیر صلی الله علیه و آله و سلم و او میباری پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رو سبکبار بگوهر آورد و گفت بگذار این دختر کان را یا ابوبکر پس چون غافل شد ابوبکر خنجره کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه در عید و در روایت دیگر آمده که گفت عائشه در آن مدبرین ابوبکر و نزد من و دو دختر که بوزن انصار که غنا میکردند و بگوهر گفت و گو کرده و در آن انصار را در بها گفت عائشه و نبودند آن دختران مخفی پس گفت ابوبکر آیا فرمود شیطان در خانه رسول خداست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهر سبکبار هر قوم را عید میست و این روز عید است و در روایت دیگر آمده که ابوبکر در آن مدبر عائشه و غیبه خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدی بود و روز عید فطر

یا عید یا صبح و روز که سر و دو گوینده بود که گفتی میگرد و پنج یکدگر گفته بودند انصار در روز عیدت پس گفت ابو بکر بنابر ایشان فلان شیطان من گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم یا ابوبکر هر قوم را عید است و عید یا این روز است و در روایت دیگر آمده که در آمد ابو بکر بنابر عایشه و نزد دوسه و چهار بود که گفتا میگرد و دوام منی و من میروند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیشیده بود خود را بجا پس منع کرد ایشان را ابو بکر و کبشاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روزه مبارک خود را و فرمود بکبر ایشان را یا ابوبکر که ایام عید است و آن ایام ایام منی بود اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که چون ابو بکر صدیق که اسبق و اقدم صحاب است و معرفت احکام دین غنا از غنا و زور و شیطانت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را برین تقریر کرد و گفت که این چنین گو که این فرما را شیطان نیست و حرام نیست بلکه چه گفت منع کن یا ابوبکر ایشان را ازین که امر و عید است یعنی این حکم را که حرمت تقنی و تدفیع است مطلق بدان و عام خیال کن در روز عید از هو و مسر و انشد و کثرت باشد خصوصاً و شربان و نوسالان را اگر تقنی کنند و اشعار که در آن نفس و زکفسار و امثال آن نباشد بخوانند و این تخصیص را ابو بکر صدیق چون تقریب میفکارد و دو سابقاً بیان از جانب شایع نیافته نه نیست اکنون تقریب و دفع این قضیه معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود بشنیدن آن مقید نشد و ابو بکر را تسبیح بران ترغیب نمود بلکه تقاضای زد و در بخت و دیناب انشای فرمود پس نهایت این حدیث ثابت شود اباحت و رخصت آن بعض احسان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و در از شیطان و رغیر این اوقات و این معنی نزد انصاف ظاهر است از حدیث که لا ینحی و حدیث عمران بن لویان فی الدنيا و الآخرة مزاحمت لغت و در معنی مصدق که گذشت نیز بقول سیوطی صحیح است و دوسه گفته است که هر چه در کتاب خود از نصایر و دخیره آورده ام صحیح است و دیگر حدیث معارف که در صحیح بخاری آمده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که راست من اقوام پیدا آیند که استحلال کنند چرا بکس حرامی بکنند بفرج که در او از ان ایجا فداست و حرام بر او معاف است و این معنی آلات طاهری را که فرامیرست پس اگر استماع معارف و آلات طاهری حرام نباشد اطلاق استحلال بران و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مرابن حرم ظاهری را که از علمای متاخرین محدثین است و قابل است با اباحت غذا و فرامیرست نصیحت که درین باب وارد و سخن است و شرح و تحقیق این مقام تفصیل طلبد و موقوف بود بر بیان بعضی مصطلحات علم حدیث بر آنکه در اصول حدیث مقسم شده است که بخاری و تراجم ابواب صحیح خود بعضی احادیث می آورد که سند آنها را از اول حدیث که گذشت بصیغه نیم و معلوم چنان که ذکر فلان و قال فلان مثلاً و این ششم محکوم علیه است بصیغه و گاهی بصیغه ترضی و مجهول چنانکه فیس بقیال و این محل توقف است و مجزوم الصیغه و لیکن چون دوسه جمله الله آن را در صحیح آورده است شعرت که حملش صحیح است زیرا که دوسه التزم کرده است که درین کتاب نیز صحیح یار و این حدیث اسناد و از اول تعلیق گویند و آن حدیث بمسلم اگر چه حدیث تا آخر اسناد نیز باشد و گفته اند تعلیقات البخاری متصل یا مسنده یعنی اگر چه بخار منقطع آمده اما در واقع متصل اند و این حکم در جائی است که نسبت بر جالب حدیث گوید که میان او و ایشان واسطه است لا اگر نسبت بشیخ بود و مسند خود گوید قال فلان این حکم معاف ندارد و در صورت حدیث اسناد و نقل نه این حکم معنی دارد

و حکم عنقه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات را وی و مردی عنه ثابت شود و این را وی از تلمیس سلامت بود
در حکم اتصال داخل است و الا احتمال انقطاع دارد و مثال این خبر معاشرت است که بخاری در اول بخاریش حدیثی را از ابن
و مثال آن نگفته سوق حدیث نموده است و گفته قالی چه شام ابن عمر حدیثی را از خالد قال حدیثی را از عبد الرحمن
بن زید ابن جابر قال حدیثی را از عقیل بن قیس قال حدیثی را از عبد الرحمن بن غنم قال حدیثی را از ابو عامر و ابو الکاظم الاشعری
این مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نقل یکوین فی امی اتوام یستحلون الحمر و الخمر و المعازف و الممارف و الحدیث پس
این حدیث متصل است اگر چه حدیثی را از شام یا از خبر شام نگفته و گفت قالی چه شام از زیر که شام از شمشیر و بواسطه
بخاری است بے شبهه و ملاقات بخاری و سماع و از وی معلوم و معروف است و بخاری از وی احادیث دارد
بصیغه تقدیر بخاری گوید که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث و بخاری منزه و مبرا است از تلمیس و
هیچ کس او را بدان نسبت نکرده و وصفت نموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و عدم علما و
محدثین برین انزالا ابن حزم که درین حکم و در سبب سماع از امور درین مسئله مخالفت جمهور را فاده و پراخ سلامت
ایشان رفته است و بر ظاهر حال آنکه صیغه قال است استاده و گفته که اتصال بخاریست معلوم نیست زیرا که بخاری
قال شام نگفته نه حدیثی را از قال شام سماع این حدیث از وی صحیح معلوم نمیکرد و و منبأ آنکه شام
از شیوخ بخاری است و از وی سماع دارد و غایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریقین مذکور باشد
و بقصد حدیث و سماع از جهت قال گفت نه حدیثی را بخاری در صحیح خود امثال این دارد و گفته نیست که گفته شد
و ابن حزم در کتاب خود گفته است که اگر راوی عدل روایت کند از کسی که او را روایت کند است محمول بر تلقا و سماع
بود خواه بگوید اخبار یا حدیث یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع است و این تناقض صریح است که ابن
مرد کرده و وی باین قدر که سخن در اتصال و صحت این حدیث کند انکار و بلکه متعصبی که در اثبات ابا حاتم دارد
بوضوح این حدیث و هر چه درین باب مردیست حکم کرده و از شیخ مصنف در فراط و مبالانده در گذرانیده زیرا که مصنف
میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده و وی میگوید که هر چه آورده اند موضوع است و محدثین او را درین باب
تحقیق عظیم کرده اند و این حدیث معارضت را ابن حبان و غیره از آن حدیث تصحیح نموده اند و گفته که کس از
اصحاب شام از وی روایت کرده و همچنین از دیگر شیوخ و وی مثل حدیث و ابن جابر روایات متعدده
آورده و همچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی که پس ترا چه اعتقاد است و تو در کدام بابی
بدانکه از کسی که برای الضافات و احتیاط رود و از کدر متعصب و مکاره صاف بود و در مسکن که در وی نزاع
و خلاف راه داشته باشد با قطع نظر از راجح و مرجح بخرسکوت و توقف چه ضرورت نبود و درین مسئله
هم میان فقها و مشایخ نزاع است و هم میان مشایخ طریقت بیکدیگر اختلاف و هر یک منبع احادیث و اقوال فقها
و سلف است که هر اندک متعارف و مشهور میان ایشان حرمت و کراهت آن بود و قیاس تو حقیقه و طبیعت آن است که آنرا
مقبول و معطل بطریقین بود و لعب دار و بقرینه آنکه این فعل در آن زمان متعارف و مشهور بین فقه و طریقت بود
و چون بعد از آن جماعه از ارباب دیانت و ذوق و وجدان و دل و حجت بهجت تفسیر و تاثیر که جماعه فغان و فوس
و قلوب دارد و آنرا در میان و بواسطه مواجید و احوال کند در آن اخت اند و لاهو و لیب که در سبب برده و فعال

در بیان حق استیلا

در بیان حق استیلا

و احوال ایشان را در اذن خارج برده باشند و باطله آنچه در اینجا شقی میگردد نیست که بر حرمت سماع طے الاطلاق
 و طے قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتقاد آن خلافات طریق استیلاست و هر که آنرا بطسیرین علم بحث
 در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت و گوست و از هر یک بطسیرین سکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر شود
 معذور و هر چه از مردم اهل ادب و قورع بی ملاحظه و مبالغات آید سکر و اندر علم و در باب تحریم کعب شطرنج حدیثی
 صحیح نشده و احادیث و تحریم شطرنج نیز بسیار آمده و لیکن میگوید که این احادیث بصحیح نرسیده است از اهل یومنین
 علی آورده اند که بقوی گذشت که کعب میگردند شطرنج پس بعد بر ایشان شدت نمود و فرمود و اما و آگاه باشید
 ای قوم که تماجرای غیر این کار آفریده شده و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد هر آنکه میزد من
 این را بر و سه شمار و راه انبیهی و از این عساکر نیز آمده که و سه گذشت بر قوی که بازی میکردند شطرنج و فرمود
 با نه التماثل التي انتم لها عاكفون اگر مساس کند کی از شما فکرها را آنکه سر دوشود بهتر است از آنکه سانس کند این
 روایت کرده و انداخته است و این ابی شیبہ و عبید بن حمید و ابن ابی النبیاء در دم لاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیہقی
 و شیعان و و سه آورده که فرمود که سلام کن بر اصحاب نرد شیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون این کعب
 بالشطرنج و الناظر اليها كما كل لحم الخنزير و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز میبصد و شصت نظر بر حرمت
 بر بندگان خود و نظر میکند بر این بسوس صاحب شطرنج آورده که هر کعب کند نرد شیر گویا که در آورد دست
 خود را بر لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذہب شافعی باجماع معتقد درین باب است و
 مشهور و مختار در مذہب حنفی حرمیت و کراهت است و در باب لا تقاتل المرأة اذا رقت حدیثی صحیح شده و بکه خلاف
 آن صحیح شده من بدل دین فاقولہ حدیث من بدل دین فاقولہ صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد
 و نسائی و ابن ماجه و ابی داؤد و ابی یوسف و مکرر من عامت شامل مذکر و مؤنث پس مرأه نیز درین حکم داخل شد
 چنانکه مذہب امام مالک و شافعی و احمد و بعضی علماء دیگر است و نزد امام ابو حنیفہ و سفیان ثوری و تابعان ایشان
 مرأه را بجلت ارتداد کشند اگر توبه نکردند و بالا جاس کشند تا اسلام آورد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نمی کرد از قتل نسائی مطلقا خواه کافر اصلیه بود یا مرتد و نیز اصل اخیر از حدیث است بسوس
 آخرت که دار انجاست و قبیل در مردان بجهت خوف شرع جمل سنت که عماریه و مقامه ایشان است با اهل اسلام و در نسائ
 صلاحیت آن نه و لکن در جهاد و قتال اینها جائز نبود و کذا فی اللہ آیا و در بعض احادیث عدم قتل امرأه مرتدہ
 بصریح نیست و روایات است چنانکه سید علی در مجمع البحار و حدیث طبرانی از معاذ ابن جبل مرفوعاً آورده
 که هر مردی که مرتد شود از اسلام و حوت کن او را باسلام اگر توبه کرد قبول کن از و سه و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و
 هر زن که مرتد شود و حوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر با او طلب توبه کن از و سه اینجا ذکر قتل نکرد و هم بر
 استنابت اقتضای نمود و ذکرش و شیعہ حنفی از حدیث و از قطنی از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ
 علیہ و آلہ وسلم لا تقاتل المرأة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و در ترمذی و شیعہ نیز گفته که دار قطنی این حدیث را
 از انس کس آورده و فیہ عبد اللہ بن عبسہ و سید علی از ابوبکر آورده که نسائے مرتدہ را نباید میکرد و سیف و خنجر و
 در قتل مرتدہ نیز روایت آمده که آن نیز مطعون است پس حاصل آن آمد که در حدیث نبی از قتل مطلق نسائ

در بیان شریعت و احکام و در بیان عقوبات و جزا

و حدیث قتل مطلق مرتد که هر دو صحیح اند تعارض آمد و نزد تعارض حدیثین جمع لقیاس بود و قیاس عدم قتل نفاست
چنانچه در باب گفت پس قیاس مع حدیث نهی از قتل نساگر در دو مقبر و در باب اذا وجد القاتل من القسر تین ضمن
اقرها بخیر ثابت نشده این مسئله در کتب خفیه در باب قسامت مذکور است که گفته اگر دایمیان و قریه بگذرد و در
قتله باشد پس قسامت بر قریه است که نزد دیگر باشد از و قسامت آن بود که مرده که اثر جسر است داشته باشد
در محله یافته شود و قاتل او معلوم نیابد و ادلیه و دعوی گشت مذخون او را بر اهل محله و گویا بان گذشته باشد
پنجاه مرد را از محله گمراه کنند که بانه نامشده ایم او را و نمیدانیم کشته او را اگر این سوگند خوردند حکم کرد شود بر اهل محله
بدیست مقتول و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حکم ققسامت متفق علیه است میان جمیع
ائمہ تفصیله که در مذهب هر یک مذکور است اما این مسئله که اگر مقتول در میان دو قریه یافته شود و ضامن بیگردد
و است او را قریه که نزد دیگر ترست مختلف فیه است مذهب خفیه آنست که مذکور شد و دلیل برین حکم در باب حدیث
سے آرد و در جاستید و س از بسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری است که قتیله را نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم آوردند که در میان دو قریه افتاده بود و فرمود تا اگر کرده شد و در بسوط گفته که مساحت کرده شد پس قریه
یافته شد بجانب یک از آن دو قریه بیک شبر پس حکم کرد ققسامت و دیت بر اهل آن قریه و در تفسیر بشیر بن یزید
انجیدی ابی سعید را عقیلی آورده و گفته که در وقت ابواسرائیل است و منفرد است باین و لا اصل لقتل اخراج الامام
فی سنده و البزار و ابواسرائیل از رجال ترفعی است و شیعی غالی است اما کذاب نبود و امام احمد گفته که کتب حدیث
و ابن معین توشن کرده است او را و الله اعلم و در جمیع الجوامع از شعبی آورده بر و است عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ
و یحیی که کشته یافته شد میان و آدم و شاکه که نام دو موضع است پس امر کرد اسیر المؤمنین غنم ابن الخطاب که قیاس
گنند میان این دو قریه پس یافتند او را ابو اذخر قریب تر پس حکم کرد ققسامت و ضامن گردانید اهل و ادع را دیت و
و در روایت دیگر هم از شعبی بر و است سعید ابن مسعود و یحیی آورده که کشته یافته شد در خرابه و ادع همان پس حکم کرد
غنم ابن الخطاب ققسامت و روایت اول فضیل ابن روائت است و در روایت و ارقطی نیز مانند ابن آمده و گفته
که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم منکر است و در کسان و س عمر ابن جمیع است و و س
مترک است با تفاق و در روایات آمده است که اهل و ادع گفتند یا امیر المؤمنین سوگند اے مانع نکرد از اموال ما فرمود
پس بن ستمحق و در روایتی حکم نکردم بر شما مگر بیک چیز بشما صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
گفت هر قتیله که یافته شود میان دو قریه پس ضامن بر اهل آن دو قریه است یعنی اقرب آنها را و ابی ابراهیم
ان الجوامع و شیخ مصنف میگوید که این روایات ثابت نشده و الله اعلم و در باب من اهدیت له بدیهه و عنده جائه لعم
شکر کوه خیر ثابت نشده در مقاصد گفته که این حدیث را عبد بن حمید و مسند خود و عبد الرزاق و طبرانی و ابن عساکر
طبرانی و ابن عباس و طبرانی و اسحق بن را حویه و ابوبکر از حسن ابن علی و عقیلی از ائمه کلم مرفوعاً آورده و عقیلی گفته
که صحیح نشده در نیاب از یمن صلی الله علیه و آله وسلم چیز و همچنین گفته بخاری بعد از آوردن او انجیدی را تعلیق
و گفته که ذکر کرده شود از ابن عباس که گفته پنهانان و س شریکان و بند و لیکن صحیح نیست و گفت صاحب مقاصد که
این عبارت از مثل بخاری تقاضا سے بطلان کند بخلاف از عقیلی انتہی یعنی در جہ صحیح بخاری اعلا و ارفع است

در بیان شریعت

پس چون و سه نفی صحت کند و نیز اسلار کند از ان و هنوز صحت و سه از امثال یقینی متوقع است بخلاف آنکه عقلی
 به امثال و سه این عبارت را گویند نفی مطلق مرتبه صحت بود و از ان بطمان آن لازم آید و گفت که شیخ ابن حجر
 گفته و بهر حال متوقعش ثابت است و الله اعلم و در باب و کمب و فتنه مال چیزه ثابت نشده و فتنه مال چیزه
 احادیث صحیح و واقع شده و نفس قرآن بدان مطلق است و چون در مع کسب حلال و ترغیب در ان احادیث
 صحیح و رو یافته آنچه در ذم مطلق آن واقع شده باشد ضعیف بود و یا موضوع و مانا که مراد آنست که چون در احادیث
 در ترغیب زهد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مبالغه کرده اند باید که از اخلاق آن چنان معلوم نشود که مگر کسب کردن
 کرده و ممنوع بود و از مال و منالی بکلی اجتناب شر است بعضی از ان احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت است
 محمول است بر آنچه مفهومی میشود و از احادیث صحیح که توسط و اقتصاد است و دنیا و اموال هم مذموم است و هم محمود توسط
 و اقتصاد در همه جا محمود و مرغوب است چنانچه قول و سه در باب ترک اکل و شرب از مباحات چیزه صحیح نشده
 و نیز بر مثل همین معنی محمول است قوله تعالى و کلو من الطیبات و اعلوا اصحابه فانهم و در باب حجامت و اختیارات
 در بعض ایام و کرامت ان در بعض چیزه ثابت نشده و آنچه ثابت شده است در نیاب آنست که در امثال
 با حجامت و حجامت صحیح است که انحن فی شت شفا رفقی شرط حجام و شرب عسل اولفته بنابر ذکر حجامت و این
 و حدیث و احادیث دیگر که در نیاب وارد شد سابقاً در باب طب و معالجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امراض را
 مذکور شده است اما در اختیار حجامت و بعضی ایام و کرامت ان در بعض نیز احادیث مرویست و لیکن صحبت تر سید
 صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجه از نافع از ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که میگفت حجامت بر شش افضل و الفقه است و زیاده میکند عقل را و حفظ را پس هر که خواهد که حجامت کند روز
 پنجشنبه کند بنام خدا و غرض و پیر و پیر که حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و کیشنبه و حجامت کند روز
 و شنبه و روز سه شنبه و پیر و پیر که حجامت را روز چهارشنبه و زیر که و سه روز است که رسیده باشد در و سه بلایه
 و پیر و پیر و حجامت و پیر و پیر که حجامت را روز چهارشنبه و این حدیث را در مقاصد از حاکم از عطاء بن خالد از نافع از ابن عمر
 آورده که حجامت را روز چهارشنبه آورد و روز سه شنبه کند که و سه روز است که صبر کرد حق تعالی در و سه
 بلایه از اب و احسان بلایه در و سه روز چهارشنبه و ذکر کرده و گفته که سند و ضعیف است و گفته که حجامت
 ابن ماجه از سعد ابن سیدون از نافع است و از ابی گفته که به جمعی است و انتی و در مشکوٰۃ نیز از حدیث احمد و ابی و ابی
 از زهری مرسل آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز شنبه و بعد از این بر این که طاعت کند که نفس خور
 و ابی و ابی گفته که اسناد این صحیح نیست و از معنی ابن ابی ساره آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 حجامت روز سه شنبه از بهترین است و در ابی ساره آورده و از حدیث ابی داود از کتب نیست ابی بکره آورده که گفت چه
 اسناد از قوی نیست و زین مانند ان از ابی هریره آورده و از حدیث ابی داود از کتب نیست ابی بکره آورده که گفت چه
 من نمی سیکر و اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز
 سه شنبه روز خون است یعنی غلبه خون و در و سه ساعه است که ساکن نمیشود و خون در و سه یعنی اگر حجامت یا قصد
 کند در و سه بسا که بجا آید اگر حجامت عده انقطاع دم گذانی بعضی کثرت و درین و حدیث انبار ترافعی میناید

در بیان کتب معتبره

در بیان کتب معتبره از احادیث

در بیان اعتبار حجامت و شرب عسل و کرامت ایام

مگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که منتهی به ماه است محمول باشد کذا قیل والله اعلم و عادت شریفین در حجامت
منتهی به روز دهم و بیت و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده و حدیث ابی داؤد آمده که آن خفایت
مهر در درگاه گفته اند که خون بکلی جمیع رطوبات از اوّل ماه انصفت در غلبه و شورش بود و در آخر وقت و سردی
و اواسط ماه معتدل و مناسب است بدان و بدانکه در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در اخذ معین و کاهل بود و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برآمد و خود بینی و رطوبت
سپارک خود از شاه سسمومه که در خیمه شش داده بودند حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت بر آمده بے علت بر سر کردم
پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تمقین کرده میشدم فاخته الکتاب را در نماز رواه رزین و در تصادف گفته که یکی
از حدیث عمر ابن داصل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در فطره راس مورث نسیان است و جنب کسبید از ان و
خطیب گفته که ابن داصل سهم است بوضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یافعی یعنی در تارک
سر خود و در دشت و روایت کرده شده است که و س صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد بر امه و تمقین خود و طبرانی
در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در سه نافع است از خون و جذام و برص و فوسرس و مجموع این
احادیث بصحت رسیده و لهذا استعاره نیز آمده و الله اعلم و در باب احتکار انا و شایسا و نقول است و خبر حدیث

مسلم که من احکم نموخاطب چیزه صحیح نشده و آن را بعضی میگویند منسوخ است و بعضی حمل بر آن میکنند که چون را یا حاکم
باشد باطل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ببنده است محکم اگر از زانی در حق قتل زنا را محزون گردد و اگر گزانی
آرد خوش شود و ابن ماجه از عمر آورده که ابی طالب مزبور و الحاکم ملعون و نیز آمده است که آرمده غله در بازار مثل
جایه فی سبیل الله است و محکم مثل محرمی کتاب الله و محمد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمان اعلم
را اجلاساز و او را خدا تعالی بجزام و افلاس و نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چل روز و تصدق کند
آنرا قبول کرده نشود از و سه رواه ابن عساکر عن معاذ بن عمرو که احتکار ملعون و اشال آن نیز آمده
و در حدیث احمد و مسلم و ابی داؤد و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحکم الا غلط احتکار کند مگر غلطی یعنی گناهکار و در روایت
از مسلم و بیهقی از عمر ابن عبد الله آمده که من احکم نموخاطب و شیخ مصنف غیب را این حدیث را صحیح نیگوید و از ابن
میگوید که بعضی منسوخ گفته اند کاشکه آن احادیث را که ناخ این حدیث پانزده ذکر میکرد و الله اعلم و تقدیر حرمت احتکار
بزرگان را بدون او باطل بلکه در کتب فقهیه مذکور است و نیز گفته اند که احتکار غیر سریدن غله است از بازار و اگر در ملک و سه

از زراعت و مانند آن رأی احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد از نماز حدیث صحیح نشده در جامع الاصول
از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تنبیه بر می داشت و دوست
خود را در دعا فرود نمی آورد تا آنکه مسح میکرد و در دست و سه خود را فرود روایت و میگردید و دست مسح میکرد
و صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابی داؤد از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنید
خدا تعالی به بطون کفهاست دست خود و سوال کنید او را به پشتهاست دست و چون فارغ شوی مسح کنید به پشتهاست
خود و بهای خود را و سیوطی در جمع المجامع حدیث ترمذی را که مذکور شده آورده و گفته که ترمذی گفته است که این حدیث

در بیان ذمه محکم

در بیان ذمه محکم

در بیان مرگ ناگهانی

در بیان طاعون

صحیح غریب است و از ماکم دستبرد نیز آورده و اخیر حدیث را از عبد الغنی بن مسیب و فیاض الانشکال و از ابن اجمه
 و از ابن عساکر و طبرانی و ماکم از ابن عباس و از ابن فضال و ولید بن عبد الله بن ابی انیس نیز آورده و در جری حدیثین
 ابن را از سنن ابن ماجه و صحیح ابن حبان و صحیح مسدد که حاکم نیز آورده و از آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعد
 صحیح حدیث مسج الوجیه الیدین بعد از حدیثی که مراد عدم صحیح است اعلی الاطلاق بود زیرا که گفته اند اگر آن
 در صورت دعاست بر حق بدین نه مطلقا چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود و الله اعلم و در باب مرگ ناگهانی
 چنین صحیح شده و حدیثی از انار اخذ المؤمن و اخذته اسف لکافرا ثبت نشده و جامع الاصول از حدیث ابی داود
 از عبد الله بن خالد السلی اتر و سه از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده که گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم موت الفجاءة اخذته اسف لکافر و حجة للمؤمن مرگ ناگهانی اگر گرفتن غضب است مرگافرا و حجت است
 مؤمن را و از عائشه نیز آمده آن آورده و در مشکوٰۃ از عبید الله بن خالد آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم موت الفجاءة اخذته الاسف واه ابوداود و زیادت که در بعضی در شب الایمان و در زین در کتاب خود اخذ
 اسف لکافر و حجة للمؤمن و سیوطی و جمیع الجوامع از حدیث احمد و بعضی از عائشه آورده که گفت موت الفجاءة
 اخذته اسف و خادمی در مقاصد حقه آورده موت الفجاءة و حجة للمؤمن و اسف علی الفجاءة و گفته که روایت کرد ابن را
 احمد از عائشه بسند صحیح و لفظ او اینست و اخذته اسف لکافر و گفته که درین باب حدیث از انس و ابن مسعود نیز آمده
 و در باب طاعون و قحط آنچه ذکر میکنند که اسپر المؤمنین علی زیر گرفت و زجل شد که بعد از سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فی تنقیف بنی فلان لیسف لکافک علی و انت لک عالم ثابت نشده و اهل حدیث صحیح آن نکرده اند و در
 و جمیع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی زیر گرفت سوگند میدهم ترا بخدا تو میدانی که بودم
 من و تو در تنقیف بنی فلان و بیکدیگر میخوابید و معاشرت میکردیم تا گاه بگذشت بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و فرمود که یا دوست میداری تو او را گفتیم چه مانع است چرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هرگز قتال نمیکند
 و سه ترا و حال آنکه و سه ظالم است پس گفت زیر بعلی بخدا میدادری تو مرا خبری که فراموش کرده بودم من پیش
 داوید و برگشت و از بعضی از ابوالاسود دلیلی باین لفظ آورده که چون علی و احباب و سه از ظلم و زیر نزد یک آمدند
 و صفحهای جنگ بهمیدگر رسیدند علی بیرون آمد و سه سوار بود بر بنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس بیرون
 و گفت بخوانید زیر بن العوام یا نزد من پس پیش آمد زیر پس گفت علی یا زیر سوگند میدهم ترا بخدا میدادری آن و تو
 را که گذشت بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ما در فلان جاسه بودیم پس شنیدم و آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم یا زیر دوست میداری تو علی را گفتی تو چرا دوست ندارم ابن خال خود را و او بنام خود را و سه بر دین
 من است پس از آن گفت یا علی دوست میداری زیر را گفتیم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عم خود را
 و سه بر دین من است پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا زیر یا الله هرگز قتال نمیکند تو او را و
 حال آنکه تو ظالمی پس گفت زیر بعلی و الله تحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و آن یا آدم را بخدا سوگند میخاکم با تو این گفت و برگشت پس بر سر پسر و سه و عائشه
 ابن الزبیر جو شد ترا سه پدر که بر سه جنگ آمدی و اکنون بر مسیگر دی گفت یا دارا را علی حدیثی را که

شنید و بوم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود که قتال میکنی با علی و حال آنکه تو ظالمی کنونی قتال
نکنیم و او را پس گفت عبد الله بن الزبیر قریب است قتال نیامده بودی بلکه محبت حاصل بین الناسل برده بودی
آنچه تعالی اصلاح دهد. اینجا را گفت اکنون خودیو بگویند خودیو که قتال نکنم گفت عبد الله بن الزبیر از او کن غلام خود را
و ایست تا اصلاح دهی میان مردم پس از او که در شب غلام خود را و ایستاد و چون اختلافت کرد مردم یکدیگر کمر بستند
شد بر اسب خود و برقت و آورده اند که چون برقت در موضع بنما و مشغول شد این جر مور که سکه اوست که بایان
علی بود برقت و هم در نماز سر او را برید و نزد علی آمد و استیذان نمود و حضرت امیر را و از آن در مدین نماند و گفت شنیده ام
من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود قتال الزبیر فی النار و در روایت آمده که این جر مور را
گفت بشارت با ترا قبل ازیر فرمود ترا نیز بشارت با دبد و بز و نیز آورده اند که چون این جر مور آمده باو شمشیر
بر سر او بود گفت علی این آن شمشیر است که بسیار دور کرد و از وجه رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرب و اندوه را
و در روایتی است که گفته اند که فرمود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در باب ظهور آیت

در بیان ظهور آیت و در صورت

در شهر و آنکه مرویست که تکون فی رمضان بوده و فی شوال هجرت الی خیمه رکب چینه تابت نشده و مجموع باطل
ست نعیم ابن حماد و حاکم از ابی هریره آورده که فرمود میباشند هده یعنی آواز است باطل از آسمان در ماه رمضان
که بیدار میکنند تا هم را و میترسانند بیدار پس از آن ظاهر میشود و عصا به در شوال پستری پیدا میشود و آواز است پنهان
از وی المقدره پستری سلب کرده میشود و خارجیان در وی آنچه پستری دیده میشود و خارجیان در وی پستری پیدا شد موت
در صفر پستری تاراج میکنند قبایل در شهر ربيع بعد از آن عجب کل العجب از جادوی و جوب پستری چنان شود که ناقه
پالان کرده شده بهتر باشد از دسکه که کم میکنند صد هزار حاکم گفته است که این حدیث غریب المقتضیست و در وی گفته که
موضوع است و این جزئی آنرا در موضوعات آورده که ذکره پس بطی و در تنزیه اشربینه نیز مانند آن آورده
و مثل آن سخن کرده و الله اعلم و در باب ذم المولودین بعد المائیه چیزی تابت نشده در تنزیه اشربینه آورده
لا یولد بعد المائیه مولود فی حایه گفتند که احمد بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست و این جزوی گفته که اگر کسی
گوید که اسناد او صحیح است گویم که در و سه عهده است پس احتمال دارد که یکی از آن ششیده باشد از صنعت یا کذاب
و نام او را اسقاط کرده و چگونه صحیح باشد و حال آنکه بسیاری از آن و سادات زائیده شده اند بعد از آنکه

در بیان ذم مولودین بعد المائیه

و در باب وصفت آنچه بعد از صد و سه سال و صد و شصت و دو و سیصد سال واقع خواهد شد
و ذمیت آن قوم و مبع انفراد و بسروران وقت مجموع باطل و منقریست حدیث الزبیر علیه السلام فی جوف
ظالم و مصحف فی بیت لایقرأه و جل صالح بن قوم سور باطل است احادیث در خبر دادن حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم از احوال امت و ظهور فتن و تغییر احوال دین و ملت و شیوع ظلم و بدعت علی العموم و مخصوص انحاء
خوارج و بنی امیه و ترک و امثال ایشان و وصیت است با نفرد و تجمرد و اختیار غفلت و ترک صحبت با خلق و فرار از
فتن بسیار واقع شده و از حد احصا خارج بحیثیست که قدرش ترک از آن و اصل بعد متواتر توان گفت و بعد از آن در صحاح
نیز آمده و اما اعداء و مخصوصه که مصنف ذکر کرده و احتمال دارد و یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا با اعتبار تعیین وقت
نظر باینچ معلوم شده باشد و اما حدیث الزبیر علیه السلام فی جوف ظالم که حدیث آن در جوف ظالم که حدیث آن

در بیان حال و احوال بعد از وفات
در بیان عزت و اولاد و فرزندان

از تواتر و حمل بدان بجای آورد و دیگر مصححت دخت که خوانده نشود و دیگر مردی صالح در میان قوم بدان حدیث را
 سیموطی از حدیث و طبری در سند الفردوس از ابی هریره آورده و گفته که غسار با چهار اند و مسجدی در محله قوسه که در و سه
 نمازگزاران را در آن کرده و در تشریح حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون سینه ششین و مائت شود و
 پیر سر سبب باشند در دنیا و گفته که در قطعی گفته است که بلیه در حدیث ابن محمد بن علی عسکری و در باب ظهور
 آیات بعد از دویست سال چپینده ثابت نشده از ظهور آیات صغری و کبری قیامت خبر داده اند و اتفاق
 در آن خارج از حد احصاست و لیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده و در تشریح حدیث آورده
 که این چیزی گفته است که حدیث آیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد دوسه که سبب است
 و تعقیب کرده شده است با آنکه ابن ماجه از اوایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده است و لیکن ذهی گفته که در و سه
 عون بن عماره است و و سه ضعیف است انتهی و در باب بیاد است اولاد در آخر زمان که لان یسبیه احدکم بر و کلب
 خیر لکن ان یربی ولد او حدیث یکنون المطرقیظا والولد غیضا چپینده ازین اماند است ثابت نشده در مقاصد حسن
 حدیث لان یسبیه احدکم را از حدیث و طبری از انس مرفوعا آورده نیز آمده و لدان من صلبه یعنی زاده برسد که تربیت
 کردن یکی از شما سنگ بچه را بهتر است مراد از تربیت اولاد که از صلب و سه باشند و در تشریح اشرفی باین لفظ آورده
 لان یسبیه احدکم بعدستین و مائت حدیث و گفته که روایت کرد از حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت
 و سه حکم است و تعقیب کرده شده است باین که ابو داود و ابن ماجه از و سه روایت دارند و مر ابن را طریقه دیگر
 نیز است که طبرانی بیه روایت کرده و لیکن ذهی گفته که و سه موضوع است و ابو نعیم در حلیه از حدیث نیز آورده و
 ابن جوزی آنرا از و امیات شمرده و حاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ و اقرب
 الزمان کثیر لیس الطیالسته و کثره التجار که تا آنکه گفته و لان یسبیه الرجل جروده الحدیث و لیکن تضعیف کرده و با آنکه
 از طریق است و همه ضعیف و بعضی منجز بعضی چنانکه حدیث حدیث خیر اولادکم بعد از بیست و پنج سینه و مائت الیاتیات و
 خیر نساکم بعد استین و مائت العواقر اخرج الدیلمی و الحمد لمضمون این اشارت است بحدیث و زمان و اختیار و حدیث
 و غریب و روی و هر چه در نیاب و آورده شده است هر چند ضعیف باشد شل خیر که بعد المائتین تضعیف الحاذق
 امثال آن محاصد و مؤید نیست و قدسین و اما حدیث یکنون المطرقیظا والولد غیضا قطع تاریخ تفاوت و سکون تخلف
 و طایفه همه یعنی گرایه سخت و غیظ لفتح غین مجبه و سکون تخلف و طایفه همه اند و سخت مقصود است که در آن
 اسباب عیش و عشرت و آسایش در راحت همه بفراموش اند و محنت و شدت شوند چنانکه مطرح حکم تطبیق در
 و ولد موجب غیظ شود و در باب محرم قرائت قرآن با محان و کثیری چپینده ثابت نشده بلکه بطلان آن در صحیح
 دار و است و همان الی الی علیه و آله و سلم و صل که بوم الفتح و بوم الفتح و بوم الفتح و بوم الفتح و بوم الفتح
 آ آ چون احادیث دینی و تربیب از قرائت قرآن بنما و ترجم آره چنانکه طبرانی و طبری از حدیث آورده که گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوانید قرآن را لحن عرب و اصوات ایشان و دور و اید خود را از لحن اهل
 و اهل عشق و سرانجام است که بیاید بعد از من قوسه که ترجیح کنند قرآن را مثل ترجیح غنا و در بیان و فوج در
 نمیکند و قرآن از شجره ایست و در فتنه است و اما سبب ایشان و در فتنه است و اما سبب ایشان و در فتنه است و اما سبب ایشان

در بیان عزت و اولاد و فرزندان

و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است که گفته شود قرآن را فراموش کنید و تقدیم کنند در نماز و سبکی را سبکی
 بیاستند و اقرأ قوم و فضل ایشان را بگویم و محبت هم که غنا کنند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرده
 مصنف که در تخریم قرأت قرآن باجماع و تفسیر حدیثی بعثت رسیده و تمامه این محبت سابقاً در فضل عبادت
 حضرت بنویسند و الله علیه و آله وسلم در قرأت قرآن گذشته است و ذکر و باب آنکه اجماع حجة حدیثی
 صحیح شده در اثبات محبت اجماع نمک آیات قرآنی است مثل قوله تعالی - و کذکب جعلناکم امة و سقا لکن و
 شهدا علی الناس - و قوله سبحانه و تین غیر سبیل المؤمنین الایة و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الایة و
 احادیث نیز در مذنب آمده و مشهور از این دو حدیث است اول لا یجتمعی امة علی الضلالة و رجوع الاصول
 از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق امان داد
 خدای تعالی شما را از سبچری که آنکه دعا می کردند شما بفرستد تا باک شوید و غالب گردد اهل باطل را بر اهل حق و
 اجتماع کنید بر فضیلت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خدای تعالی
 جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر فضیلت و بر الله بر جماعت است و هر که برافند از جماعت بدرفتد
 بسوی آتش روزخ و سیوطی از حدیث ضحیاء مقدسی در شماره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی
 امان داد امت مرا از این که اجتماع کنند بر فضیلت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم سوال کردم پروردگار خود را که چه کند امت مرا بر فضیلت پس داد و پروردگار این سوال را و در
 متعاضد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد و مسند خود و طبرانی و مجمع کبیر و ابن ابی خنیسه و تاریخ خود
 ابی بصره غفاری بلفظ سالت ربی ان لا یجتمعی امة علی ضلالة فاعطانیها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله
 اجارکم من ثلاث و ذکر منها و ان لا یجتمعی امة علی الضلالة و ابو نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن مندیه و ضیاء و بخاری
 از ابن عمر فروغاً آورده ان الله لا یجتمیع به الا امة علی الضلالة ابد و ان ید الله مع الجماعة فاتبوا السواد الاعظم
 فانه من شذذ فی النار و یجتمیع من شذذ ترمذی لیکن بلفظ به الا امة او امة و روایت کرده ابن ماجه از انس فروغاً
 است من جمیع نمیشود بر فضیلت و چون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر خود سواد اعظم را و غیر این طریقی
 بسیار آورده و باجماع این حدیث مشهور المثلث است و او را اسانید کثیره و شواهد متعدد است از فروع و غیر فروع
 آثار فروع قول و صلی الله علیه و آله وسلم اتم شهداء الله فی الارض و از غیر فروع قول ابن مسعود که گفت چون پرسیده شد
 یکیشما باید که نظر کنید در کتاب الله پس اگر نیاید آنرا نظر کنید در سنت رسول الله و اگر نیاید در کتاب و سنت باید که
 نظر کنید در چیزیکه اجتماع کرده اند مسلمانان بران و الا اجتماع کنند انبی دیگر حدیث مارا المسلمون حسنا فمرو عن الله حسن
 ابن را نیز در متعاضد گفته که امام احمد در کتاب المستدرک روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض
 روایات زیاده آمده و آراءه المسلمون فبیانهم عن الله قبیح و یجتمیع روایت کرده برادر و طحاکی و ابو نعیم و بیهقی و تحقیق
 آنست که این قول موقوف است بر این مسعود و الله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لایزال طاقت
 من استی علی الحق و تقویم الساعات نیز تمسک کرده و این حدیث را طریقی متعدد است خارج از حد و حصا و اصل که تواتر
 منوی و در بخاری و مسلم نیز بعضی الفاظ آمده و تحقیق این بحث در اصول فقه تفصیل آمده است و در باب القیاس حجة

در این حدیث

در این حدیث

چیز نہ ثابت نشدہ درین باب نیز مشک بکتاب مثل قوله تعالی ناعت بر وایا اولی الالبصار ولست آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در مواضع عدیدہ اجتہاد و قیاس از وی سے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابہ آمدہ مشک کردہ اند چنانچہ
در روایت ابی داؤد از ام سلمہ آمدہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حکم نمیکند من میان شما اگر برائے
خود را چہ و چہ کرده نشدہ است بر من پس بگاہ کہ حکم کنم مرا و یا پیغمبر از حق برادر و کے قطع نمیکند برائے و کے مگر قطع
از آتش و در روایت مسلم آمدہ کہ فرمود بیستم من مگر بشرا اند شما چون امر کنم شما را پیغمبر از راستے خود بیستم من مگر
بشرا و در روایت احمد آمدہ اخطی و اصیب و این و را بر دنیاوی ست و وقوع این در قعہ تا بر شغل ست و قعہ
در بناب حدیث معاذ بن جبل ست کہ چون فرستاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا بہ قضائے من فرمود
بجو حکم میکنی و چنانکہ عارض شود و از حکم گفت حکم میکنم بکتاب خداے عزوجل پس فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم
نمیکند بکتاب رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتہاد میکنم برائے و ذکر و
و تقصیر نمیکند در آن پس زد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سینه و فرمود الحمد للہ الذی وفق رسول رسول اللہ
لما یختص بہ رسول اللہ رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از عبد الرحمن بن زید او رو
کہ گفت نبود ما را حکم و نبودیم ما درین مقام پس از آن گفتید کہ خداے عزوجل بر ما کہ رسیدیم ما بجائے کہ
سے بنید شما پس بر ما از شما عارض شود و ما را حکم بعد ازین باید کہ حکم کند ما بچہ در کتاب خداست و اگر بیاید او را
امرے کذبت در کتاب خدا باید کہ حکم کند ما بچہ حکم کردہ پیغمبر او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اگر بیاید امرے کہ نیست
در کتاب خدا و نہ حکم کردہ بر ما پیغمبر و نہ حکم کردہ اند ما ان صالحان باید کہ اجتہاد کنند برائے و عقل خود و گوید کہ
من تیرم از حکم کردن زیرا کہ حلال من ست و حرام من میان حلال و حرام امورے اند مشتبہ میان آنها
بگذارد چیزے را کہ در مشک اند از در او بر و آن جانب کہ در مشک نیند از او و شریع آورده کہ نوشت بدوے و عمر
ابن الخطاب کہ حکم کن ما بچہ در کتاب خداست و اگر نباشد در کتاب خداے عزوجل حکم کن ما بچہ منت و مال و ست
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اگر نباشد در کتاب خدا و نہ سنت رسول او حکم کن ما بچہ حکم کردہ اند ما ان صالحان و در
روایت ابن ابی شیبہ و ابن جریر آمدہ نظر کن در پیچہ اجتماع کردہ اند بران مردم و گیسو آرا و اگر نباشد آن حکم و ما بچہ
حکم کردہ اند ما ان صالحان اگر خواهی پیش رو و اگر خواهی پس اونی بنیم پس آمدن را اگر بتر برائے تو و اسلام این قول
عمر طاہرست در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجوب حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول دینی کہ ابو داؤد روایت کردہ
کہ گفت بر منبر ما اناس نبود راسے پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر صواب زیرا کہ حق تعالی منو و او را و نسبت از ما مگر
طن و تکلف و انا کہ مراد و نئے ازین اقوال رعایت احتیاط و احتراست درین باب و عدم جرأت و شتابی درین
نمیش و منی از ان بدلیل احادیث دیگر کہ درین باب از وی سے بروایت شریع و غیر وے آمدہ و در وے امری قیاس
در وے کردہ و در روایتے آمدہ کہ بشریع نوشت کہ اگر نیابی در کتاب خدا و سنت رسول وے و احکام اللہ ہے
اختیار داری اگر خواهی مشاورت کن من و منی بنیم در مشاورت تو مرا اگر آنکہ مسلم دارم آنرا و اگر اسیر علی بن جهم کوامع
و فی الحقیقہ عمل بقیاس حکم حالت محضہ دادہ کہ بے ضرورت جرأت و تکلف بران بنیان کرد و انا کہ در پیچہ
واقع شدہ و در صحیح بخاری و مسند ابی داؤد و آمدہ کہ اگر جمیع صواب کند و در و در و اگر خدا کہ بے اختیار

بحسب تلبیس نتوان کرد زیرا که اجتهاد عام تر از تلبیس است تا من و تفکر کردن در کتاب و سنت و احوال مسلمانان و تأویل و تلبیس آن را یکدیگر نیز اجتهاد گویند و تلبیس یک قسم از اجتهاد است که فقهیه حکم اصل است بفرع و بدلت و در احادیث که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و احوال نیایی عمل کن بر آنست متعین است که تلبیس است فقه بر او است
 از اینست عینی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه و الا فرددوه و حیث ثابت است و این حدیث از وضع موضوعات است بلکه خلاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن و مشکله معه و در حدیث دیگر صحیح آمده که یکدیگر از شمار ابا بکر که نیامدند زنده بر تلبیس نگاشته و حیثی از من بوسه رسانند پس بوسه گوید که این حکم را در قرآن نمی یابم چه چرا قرآن داده شده است و مثل آن با آن بهم انجیدیت را که چون بشنوی شما از من حدیث را عرض کنید آن را بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوسه قبول کنید از او و اگر نه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی آورده و سمعوه از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فمنی و انا قلته و نیز از طبرانی از ابن عمر آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد ندیدم از موسی پس لبیا گفتند از او و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافرشند و نزد یک است که فاش گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شما را از حدیث من بخوانید کتاب خدا را عرض و جل و امانده کنید بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا و آنچه موافق نیست من نگفته ام و در بعضی حدیث نه این را زیاده کرده که پرسیده شده نصاری از عیسی پس لبیا گفتند در دوسه و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافرشند و گفته که پرسیده شد شیخ مائینی شیخ ابن حجر عسقلانی از بخاری گفت این حدیث بطریق متعدده آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق و او را مبعی در کتاب دخل انتهی و نیز سیوطی از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ است کون علی رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت القرآن فخذوها و الا فادعوا و در مختصر طبرانی آورده که خطابی گفت این حدیث را از زنادقه وضع کرده اند شیخ مصنف میگوید که موضوع ترین موضوعات است یعنی ظاهر است و وضع او در غایت ظهور و از سیاق کلام و کلام قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع انجیدیت بحسب بطلان معنی و مخالفت اوست مرا حدیث صحیح را زیر آنکه در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابو داؤد و دارمی و ابن ماجه از مقدم ابن سعد کرب آمده که منبر مودا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم الا انی اوتیت القرآن و مشکله معه و انا و آگاه باشید که داده شد مرا قرآن و مثل قرآن است با و و مانند در بودن اوست و حی که و مائین علی بن الهوسه ان هو الا وحی یوسه یا و یروون او و منبست احکام و بسبب هدایت امام با در کثرت و تموید این معنی است آنچه در حدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل قرآن است بلکه اکثر و نیز مخالفت است آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی آمده که یکدیگر از شمار ابا بکر که نیامدند چنانچه مصنف ذکر کرد و ابابطلان معنی از جهت آنکه از اینجا لازم می آید که ثابت نشود حکم از احکام شرعیه اصلاً بخاریت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثابت نشود هیچ حکمی مگر کتاب الله و از ضروریات دین است که نه انجین است نیست کلام قوم درین مقام و پرسیده اند که این معنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق باشد

در دو طاعت خدا کے غرض و اصل در آید نہ لے خود را و حال آنکہ غایت بروی هیچ خطیہ کہ مطالبہ کند اور خدا کے تقاضے
 بدان و گفته کہ در سنا و سے سعادت و مراد این حدیث را طریقہ دیگر نیز بہت حدیث دیگر چون ساعت کفایت بخیر
 بروی تہی پائے زیر کہ حق تعالیٰ مضاعفت میگرداند اجزا و را بہ متعل طہران این حدیث را آورده و در سے سلیمان بہت و
 سیوطی و یقینی اور باقر و ہشتہ اند و حکم وضع کردہ و نیز آورده کہ فرمودہ سے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر داد و ما جبریل
 گفتہ اتی الی نظر میکنید بسوے بندہ خود کہ میرو و تہی پائے و طلب خیر و در سے نیز سلیمان ست و نسید آورده کہ کہ
 برو و بسوے خیر تہی پائے گویا کہ میرو و بر زمین بہشت و استغفار میکنید برائے سے فلا کہ و تسبیح میکنید اعضاے او و
 را این جزئی آورده و گفته کہ در سنا و سے مجاہل اند و گفته کہ این جزئی گفته بہت کہ بعضی از طلب علم را دیدم کہ تہی پائے
 میرفتند در طلب علم از بہت عمل کردن این احادیث موضوعہ کہ مشر بہت از سے شریعت زیر کہ تہی پائے رفیق اینا
 میکنند چشم را و پائے را و ممکن نیست پائے توفی و استخرا از نجاسات و اگر بدانند آن باعث کہ این احادیث صحیح
 نیست و تہی پائے رفیق متضمن شہرت بہت بہت ہرگز آنرا نکنند قلندہ در العلم و العلم را انتہی و اما تعلق و طلب علم ہم
 در تنزیہ اشہر بعد سے آورده کہ لیس من اخلاق المؤمن التعلق الان فی طلب العلم و سبگوید کہ روایت کردہ این حدیث را ابن عدی
 فی الکامل و از معاذ و از ابی امامہ و از ابی ہریرہ و فقط لحد و لا تعلق الان فی طلب العلم و در سہر کے ازین اسانید جامعہ اند
 مطعون و یقینی نیز حدیث معاذ و ابی ہریرہ را روایت کردہ و تضعیف نموده و گفته کہ روایت کردہ شدہ بہت از حدیث
 و بہ تضعیف اند و روایت کردہ بہت و علمی ہر کہ بہت کند او از خود را تزد و علما باشند و در قیامت آن کسانیکہ اتمان
 کردہ است حق تعالیٰ لالہ قلب ایشان را برائے تقویٰ از صاحب من و یکی نیست و تعلق و تواضع گردانہ خبر پائے حدیث
 یا طلب علم ست و این حدیث نیز تضعیف و منکر ست و اما در عقوبت معلمان جابر و صبیان می آورده کہ معلّم صبیان چون
 مدّ کند میان ایشان فرستہ شود و در قیامت با ظالمان روایت کردہ این را ابن مردودہ و در سے مطعون باشند و آنچه
 معروف ست آنست کہ این قول کمال شامی ست و روایت کردہ ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کردہ
 ابن نجیم از قول مجاہد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و سنا و سے شہرت و روایت کردہ از ابی امامہ و فرما کہ دو
 ترین مردم از خدا کے غرض و عملی و در قیامت دو کس اند یکے مرویت کہ مجالست میکنید با و ہر چہ میگویی نیا از ظلم و جور تصدیق
 میکنید ایشان را دیگر معلّم صبیان کہ عدل و مواسات میکنید میان ایشان و مراقبت میکنید خدا را در یتیم و در سنا و این حدیث
 جمہولانند و نیز آورده کہ بہترین مردم معلّم اند کہ کم میکنند رحمت بہ یتیم و غنفلت و شدت ینما یند بر مسکین و در سنا و سے
 سعیت و سعد اند و سعد بہت ترست و در اینجا زیر کہ میگویی کہ روز سے پسر و سے بر سے گریان آمد پدید کہ چہ شد کہ میگویی
 ای پسر من گفت معلّم زودہ است مرا گفت من جزاے زدن و سے ویرامید ہم پس وضع کرد این حدیث را و گفت خدا
 فلان الح و آ و آورده سے تقریر معلمان از حدیث الشّیخ می آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جمع شوید
 و بر اوید و ستہاے خود را پس جمع شدیم ما و برداشتیم و ستہاے خود را بہتر گفت خداوند اقیہ گردان معلمان را تا نزد
 قرآن و غنی گردان معلمان تا نزد دین و در سنا و این نیز مجہولانند و سبھی گفته است کہ شاید این حدیث از وضع محمد ابن او
 ست و در وضع معلمان و دعاے نیک بر ایشان نیز آورده کہ معلمان بہترین مردم اند ہر گاہ کہ کہنہ میشود و کر یعنی قرآن نو میگردانند
 او را و عطا کنند بر ایشان و اجارہ گیرید تا یسرون نیارید ایشان را از قہاب و معلّم چون گوید مصرعی اگر بوسہ شد الرحمن ارحم

پس بخوبی بسم الله الرحمن الرحیم بنویس حق تعالی بر اوست حموی را و بر اوست مروالدین را و بر اوست مرحوم را و بر اوست دوزخ
در اسناد را تجدید چوباری است که تهمت بوضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلے الله علیه وآله وسلم خداوند ایام مرز
مرعلمان را و در زگردان حدیث ایشان را و برکت و در کسبهای ایشان و در بعضی طرق آمده که سائیکه ایشان از زیر
سایچه در روزه که سائیکه جزایه توزیر که ایشان قیلم میکنند کتاب ترا که منزل است فی جبهی گفته که انست را کرده این را
این فغان و سیوطی گفته که این را شواهد است و الله اعلم و از عاقله فرمود آورده که فرمود آن حضرت صلے الله علیه
وآله وسلم سزاوارترین چیز که گرفته شود بر وے اجر کتاب الله است روایت که در اخیر است را بن عدی فی الکمال
و وے منکر است از بن طریق والا این حدیث در صحیح بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمده و مرور اقصه است و از ابن عمر
آورده که گفت نبی کریم رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم از تعلیم و از ان باجرت و فرمود هر کس بکند آنرا غایب عنه الله و الله اکبر و
الاسم امین گفته که جزو قافی این حدیث را آورده و در اسناد و وے دو کس از مفرک و در وے انقطاع نیز است و نوشت

کرده شده است که اورا شواهد بنض صحیح و بعضی حسن و در باب جلاله کمان و ذم و منح و لیقان چیزه ثابت شده
هم در تنزیه اش بر نیته آورده که تخرج الدجال و وے سبج و الف حایک و گفته اند که ابو الفتح از وے این روایت کرده
در اسناد این نظایات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که تا مستشر و الحاکم و المعلمین باحیا کمان و معلمان مشورت کنید
که ناقص العقل اند و گفته که در اسناد این علامه طویل است و نیز آورده از طریق عبید الله بن ابی ریا است که خدای تعالی سلب
کرده است عقلها سائیکه ایشان را و شرح کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت این حدیث عبید الله است
و وے روایت میکند موضوعات را و بعضی گفته اند که آفت این احمد است و از وے روایت کرده است و یحیی و در بعضی
طریق و الحاکم نیز زیاده کرده و در اسناد و وے محمد نامی است که کتاب جابر بن نفیق است و ابن الخازن نیز روایت کرده و
گفته که منکر است و از حدیث ابن عباس آورده که هر که دریا به از نشان مانے را که طلب کند جای کمان عسلم را بگرید و در
روایت آمده که ایشانند که بول کردند و کعبه و در دیدند ایشان حرم را و عاقله تحیل را و راه رسید از ایشان مریم و نمودند او را
غیر راه راست ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع است و در تنزیه اش بر نیته گفته
که لا تلعنوا الحاکم فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را و از ابن انس و وے سوید ابن دقاق است و در
اینان گفته که روایت کرده است وے خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر است که آن بهین خبر است و ابن حبان گفته که سوید

ثقه است لیکن خطا میکند و غریبی که او در باب انشا و شعر بعد از عشا و نگاه اشمن عرض با عطاء شعرا و ذم بعد
بے نقه و ذم است علما که بر سلاطین روید چیزه ثابت شده و در تنزیه اش بر نیته و انشا و شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند است
شعر بعد از عشا خیر قبول کند خدا تعالی از وے نماز انشب و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی را و اسناد و
تقریب است و وے صاحب طرب لحدیث کثیر الخطاست و عاصم و وے محمود است و نقب کرده شده است باکر و روایت
کرده است او را احمد و قرعه و نیز بعضی گفته اند و بعضی ضعیف و حاصل کلام بعضی است که حدیث وے در مرتبه حسن است و در
نخاستن عرض با عطاء شعرا آورده که ابن ابی الدیه خلیط الشرا و هر که بخواند که کار باشد پدر و مادر و دایه که به پیش از این
اگر نه بدوش نام میکنند مادر و پدر او را چون بدوش مع میکنند ایشان را و چون باعث برین است این مع و ذم منسوب
خواهد شد ب وے و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد و وے از بنیم است و از طریق دیگر و یحیی نیز روایت کرده

در بیان او و بعضی از اینها

در بیان انشا و شعر بعد از عشا

و در همه جمعی است و در زم تعبیه نقش آورده که لایق فی حرکة الابد و بلاعبادة الالفقه و مجلس فقیه خیر من عبادة
ستین سنته و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و مشفق و مشرق و روایت کرده داری لیکن گفته خیر من
عبادة سنته و در اسناد و در متروکات و غیر آورده که متعبد بغير فقه همچو حال است در طاحونه یعنی خرخراس گفته که
روایت کرده و اخیر شافعی و ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت کرده این انجم بن جلدی و در ضعیف و در حدیث
علما که بر سلاطین رو نموده که علما امثال پیغمبران از برندگان ما دام که مخالفت نکنند سلطان را و اخلت نکنند
و نیاز او چون اخلت کنند و نیاز او مخالفت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته که روایت
کرده انجم بن جلدی را حاکم و در سناد و در متروکات و مجهول و عسکری از ابی عبد الله ضعیف از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آورده
و ابو نعیم جلدی از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره از صحیح حسن زیاده بر جلد حدیث پس این حدیث
بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نهاد که در مع فضل علمای بادت و عالم بر عابد
و ترغیب بر تحصیل علم و تعلیم احادیث آمده و خارج از حد و احصار و همین حدیث که فضل العالم علی ابی طالب
علی او نام در ین باب کفایت است و در زم علما سو که عمل نکنند و آن را وسیله دنیا سازند و در ین ابواب بفر و شند نیز
احادیث بسیار آمده و آنکه در زم مخالفت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف و اخلت و نیاز است
بر آن و الا اگر بر سلاطین بر و نما و معروف کنند و ترویج دین نمایند و ممانعت نورزند و دین بدینا نفسرو شند مذموم
نبود بلکه اجر و ثواب بدان اتم و اکمل است و احادیث صحیح در ین باب دارد و کما لا یخفى و در باب سماعت علما و زیارت
ملائکه قبور علما را چیزی که ثابت نشده و در تنزیه اش شریعه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآبی هر بره فرمود
یا اباهیرة تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس بدستی و راستی که اگر میری تو تو برین حال باشی زیارت میکنند
ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود میت عتیق را یعنی کسی که مغفله و تسلیم کن مردم را سنت مرا اگر چه ناخوش دارند
ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفه یعنی پس حدیث کن در دین خدا حدیثی بر آن
و عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و در و س ابو حامد است و تعقب کرده شده است که این حدیث
دیگر نیز هست نزد ابو نعیم و الله اعلم و در باب افتراق امت بر فقها و دو فرقه چیزه ثابت نشده و الله اعلم بالصواب
در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفرق
کردند و بر فقها و دو یک فرقه یا فقها و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سر انجام است که متفرق شدند امت من بر فقها
و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که متفرق شدند نصاری بر فقها و سه فرقه یا فقها و دو فرقه یا فقها
و از حدیث ابی داود از معویه آورده که گفت ایستاد در آن خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود و انما و انما و انما
که آنرا که پیش از شما بود در ازا اهل کتاب متفرق شدند بر فقها و دو دولت و سر انجام است که متفرق شوند این امت
بر فقها و سه و سه و سه و دو از آن در آتش و یک در بهشت و بی الحما و زیاده کرده و روایتی که بیرون آیند از امت من
اقوام که سرایت کنند در ایشان ابو چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از و سه رگه و در مذمه
که اگر در آید در و سه و کلب فتح لام علیه که از گزینان مگ دیوان پیدا شود و از ترمذی از عمر ابن العاص آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آتش میاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل خدا و اهل باطل تا آنکه اگر باشد

سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خامنه الطبرستان بر مطبوعه بازم ۱۹۰۳ ع

أَيُّهَا السَّامِعُونَ فَاسْتَوْعِلُوا أَيُّهَا الْغَافِلُونَ فَانْتَبِهُوا

ایها الناس ان کے روسے دل و گوش بیان چشم توجہ در کارست ملاحظہ رو و در کاین چه کتابست و از کجاست فانتظروا
کیف گانت شرح مفرد ذلک الیکتب لادیت فیہ چین کتب می باشد کہ هدی للیقین شان اینست
درینجا یک نکته باریک بریدہ دل دینیست کہ صفت آن متقین کہ بمقادیری المتقین از بچو کتب هدایت سے پیرمند
بلفظ و عبارت، یُقِیْمُونَ یا لَتُحِبَّ تعبیر و تخصیص میفرماید لاجرم یعنی و تخصیص این لفظ خاص توان رسید کہ لفظ
یُقِیْمُونَ بالغیب کہ ام ارباب مراد تواند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالی سبوا مراد گرفتہ آید نظر از انبیا
و اولیا و اصغیا شرک اند کہ مثل حضرت موسی علیہ السلام جواب آری لکن متکافئ شدید این معانی چشم ظاهر درین
عالم ظاهر محالست کہ میفرماید و مَا كَانَ لِلشَّيْءِ أَنْ يُلْهِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِثْرًا وَذَرَاءً عِجَابًا پس درین عالم صورت
چنین صورتست کہ صورتش دیدن محالست بلکہ کلامش ہم بے پردہ نتوان شنید کہ گفته شد دل و گوش
چشم بر پردہ داده اند بگو چشم عبرت و بشنو گوش جوش یعنی کہ پردہ آرد و واجب گوش چشم دگر بشنوی
بگو گوش و اگر بشنوی نموش بے پردہ دیدنش نتوان بل کلام هم بے پردہ نشنود و پردہ گوش و معنی بین و دل
عجیب بین بود و خود پردہ بدیدہ و گوشست پردہ پوش پس اینست میسر دیدن او کار دین نیست
بگذر بدیدہ دل و گوش دلش نیرش لاجرم اگر از معنی دیدن بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیر تا تمام نوع بشهر
علی العموم در دیدنش شرک غالب بالاتفاق اندر هیچ قائمہ تخصیص ازین لفظ یافتہ نشد و اگر بعضی دیگر بدیدہ
دل بنگاہ کرده شود پس چنانکہ بدیدہ ظاهر دیدنش محالست همچنان بدیدہ باطن دیدنش و غیبت او محالست
کہ گفته شد بر جایی کہ خبر از خدا نیست و لیکن دیدہ او را نیست و کی بجای که یارین کجا هست و کی گویا
کہ یارین کجاست و درین مقام اگر بدیدنش و مشاہدہ اش قائل باشم و در کلہ شہادت شہادت باطلست شود
کہ ناویدہ و لو گواہی دادن و شہادت بر خامتن شہادت باطلست کہ گفته شد ہر کہ او را ندید و در کلہ و ہرست
بشہادت باطل گوست و قول صاحب نظر بین چہ نکوست و کہ چنان دل بین جزو دست و حس و چہ بینی
بدانکہ مظهر اوست و نیز از بین مقامست کہ تخصیص کردہ شدہ ہر چہ بود در جہان صفت پروردگار و جملہ
صانع بینہست در و آشکار چشم کجا باشد دیدہ معنی بیار و برگ و درختان سبہ و در نظر پوشیدار ہر دورے
نورےست معرفت کردہ کار و دریاب کردہ صورت غیبت او محالست تا در صورت از تخصیص لفظ یُقِیْمُونَ
بالغیب چہ مراد تواند بود کہ آن حاضر و ناظر بگویند مع حال غائب غیب تواند شد نہ بت لفظ غیب بجانب چنان حاضر

و ناظر بگویند صادق است تواند آمد که گفته شد و الا ول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن بکجا چشمی که من میبینم
افتاد است مشکلم + پس اینجایان سخن توان رسید و باید فهمید و سنجید و مینه عقلت از گوش دل بایست رسید
و بجان دل فایه این نکته باید گردید و بمال افتخار خود باید بایست که این تشریف خاص بر ما مردم متاخرین است بحسب حاجی علی الله
عالیه و الله و سلم خاص است و حصه ما و شماست که در غایت حبیب او صلے الله علیه و الله و سلم نایده غایب از ایمان آورد و در ایم
پس لا محاله از لفظ یا انقیب غنیت حبیب او صلے الله علیه و الله و سلم فراد توان دانست و این تشریف خاص بر ما مردم متاخرین
است است آنرا که چشم دیدند و بمجانته مجال جهان آراست آن حضرت صلے الله علیه و الله و سلم شرف شده معجزات نمایان متواتر
دید و ایمان آورد و نمیکار کرد و در ده دیده است که دیوانه دیدار شده است + دل چه دیده است که نادیده گرفتار شده است
آنها که بدیده ظاهر و دید خود ظاهر که کفر و نفاق و زریذت که صدق آمدن گفتنی آقا گفت و تا اگر دیدند
و ما مردم که غایب بدیده دل دیدیم چنان غایبانه بدو گردیدیم که مصداق یومنون بالغیب گردیدیم پس بدین محسن
این تخصیص لفظ یومنون یا انقیب ملاحظه رود که بر متاخرین است بجهت قوت صادق می آید و درست می شنید که غایبانه ایمان
آورده اند و ایستاد در ایمان کامل را رخ برده و تقویت دین محمدی از مجاریات جانی و مالی و مادیات روحانی و قسری
و کتابی روز بروز قریباً افزوده اند و می افزایند که لم یؤمنوا فی العلم لم یؤمنوا فی العلم که بعد
علم اهل علمای کاملین است را در علم تا ولات کلام اهل تخصیص نبشیده می فرماید که لا یعلمون تا فی حله الا الله و
الو ان یؤمنوا فی العلم ازینجا است که آن علماء و کلامه لا یعلمون آمده است که وارث انبیاء و مرثیه اند علمای
و ازمان ایشانند و نیز ازین مقام توان دانست که وارث علماء ائمتی کا کلباء یعنی ائمه را مثل ایشان محسن
این حدیث از شمس تبریز که یکی از درویشان علمای باطنی این است است چنان در کتاب تذکره الاولیاء دیده شد که لفظ
فهم یا فرفی آمده را از قبر زنده بر آورد که علمای شریعت ظاهر و رفر اهل نرسیده در مقام شریعت ظاهر و رست کشیده که
حکایت واضح مع تصویر مناسبت در کتاب مجالس العشاق دیده شد اینجا را از نیمه بیان نیست که از همین مره متاخرین
مصدق یومنون یا انقیب شایع و اتن این کتاب علیها الرحمة بوده اند که صفت و مرتبه مصنف باقی این کتاب خوب
شایع این کتاب در صفحه سوم این کتاب به شرح نام تمام تا هفت پشت افاده می فرماید که بمقام فَمَنْ لَمْ يَلْمِزْكُمْ عَلَى شَيْءٍ
نور علی نور توان گفت اکنون اندک از مرتبه شایع این کتاب که در مرمره متاخرین بر بنقدین و سابقین سلفیت
برده است توان شنید که ظهیر احد بیان آن نیست بلکه مشک است که خود بدیدند که عطار گوید ازینجا است که در صفحه دوم
و بیایچه همین کتاب بی اختیار کلمه حق از زبان عبدالحق محقق دلموی علیه الرحمة که شایع این کتاب است بزبان نامه
فاخرانه بنامه رسیده که در مقام سپاس آید و نه معاذ الله در مقام تسلی خود و عایه افاده می فرماید که بعبارة شیخ شمس
درین مقام مناسب مقام مورد و در هی هلا در سطر دوازدهم صفحه دوم این عبارت است که لفظ حقیقت و از روی
انصاف تمامه این طوالت را که حامل الهیة علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر فراد که شایع است و
بر درگران که نعمت خواران مائده فضل و افاده و ریزه چینیان خوان احسان ایشان شکر و امتنان و حق نعمت شایع
لازم و باین حساب شیعیان استار و دولی نعمت پسینان باشند و پسینان را اعتراف بقبول عایت ادب به ایشان
و اوجب اگر چه تواند که بعضی پسینان با حراز تصب سبق و فریت اهل پیشینان در گذر مذکور است فَمَنْ لَمْ يَلْمِزْكُمْ عَلَى شَيْءٍ

مَنِ اشَاءَ قَالَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ يَا ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ نَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتَقِنَا بِالْفَضْلِ وَكَرَامَتِهِمْ أَنْتَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ
 انْتَبِهْ بِسُورَةِ زَيْنِ فَقَرَهُ اخبرنا لفظ اگرچه ترا نام آخر فقره واضح تر پدید است که میتواند شد تا متاخرین بر سابقین سبقت برند
 و بعد این فقره مطلب دعا از آن ذوالفضل اعظم است آنهم همین است دعا است که یارب بخصیص فضیلت پیشینان را بخصیص
 گردان کما هو قاهر و کما هو پسر مرتبه سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر مقتدین از همین کتاب پدید است که باشد نقش
 ثانی به زاول بکشف این نکته بملاحظه بالاستیجاب این کتاب بر دل صاحبان معنی فهم منکشف میشود که چه قدر با
 احوال و تقریبات را حضرت شارح علیه الرحمة اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجه قبول دعا است حضرت شارح
 علیه الرحمة توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ لستلک بالا قرومت بخصیص و توجیه مَنِ اشَاءَ
 قَالَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ پس چنانکه معرفت صانع از صنعت است همچنان قدر و مرتبه صنعت از صنایع توان دانست
 لاجرم مرتبه این تصنیف از صنعت توان دید که از کجاست و مرتبه تجر و توغل و تفریق و تفریق مصنف از دین تصنیف
 توان سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه خبرها بجامه تحقیق و دلیلی نام برآورده است چنانکه علیه این یک کتاب که شسته نموده از
 خروار نهج تصنیفات است کثر کتابی از دینیات و عبادات و الهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
 و فقر و فاقه و قصود برده باشد که در سوره و استمسا که و انیدی از قول محقق علیه الرحمة نبوده است و آنچه جدا گانه
 تصانیف مبسوطه و فقره متنها بر جان متاخرین از بیانات صحاحات خیر باقی و جاری و دومی و ابدی است محتاج
 بیان نبوده است که عیان است پس اکنون این سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضای طبعی جمیع صاحب طبعان
 طباع است که جوش طبیعت را بر کاغذ و قلم برآورده تمام اوقات فرصت را بهین تالیفات و تصنیفات صرف نمکنند
 که باز این یادگار و بیانات صحاحات ابدی و دومی و خیر جاری نفع رسان عالمیان تواند بود حتی که ازین کتاب بیانات
 هم با این چندانی و بی استعدادی و کم فرصتی و پریشانیها و فسترد با چون نام خودم سپاه گمانیده اند پس همچو
 تصنیفات و خامه و فاسیما که هر نفس بشیر را بقدر استعداد و معلومات خودش تقاضای حلی و طبعی می باشد که گفتن چند
 شعر مملات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبها بر روز آورده و مصارفت خطیر بقدر نقد و رنج و محض امید آوختن
 صرف کرده صحبتها شاعره و مناشره گرم می کنند تکلیف که ارباب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که همین
 تصنیفات و تالیفات مبسوطه بخندای روح شان است آنها هر قدر که درین کار و بسط تصانیف عبادات بکار برده اند چه کار
 کردند که بقدر روح خود پر افتخار آید چنانکه که نه از ان کتب مبسوطه عبارات تعلق و دقیق و فتر با بوده اند که اکثری را
 از غایت بسط بجز مسوده اولی نوبت بصاحت گردان مسوده و تکمیل تصنیف نرسیده است که عمر مصنف تکمیل رسیده مسوده
 نام تمام اند و از دین هم تصانیف آنها روح بر تن می لرزد که باین حجم بسط طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد از حیث است
 که صد تصانیف پیشینان ایگان و نامت شده باشند که هنوز کسی از نام آنها خبری نبوده باشد بجز یکسره خفته کن نیست که گشت
 بر جان لب آمد که هر کس نگریست باری با رست مصنفان سابق بر مستفیدان لاحق چندان ثابت نیست که تصانیف روح خود
 بمضامین و عبارات متعلق و دشوار فهم که از آن افاده هر عامی دشوار است عراصرت کردند و اکثر تمام گداز شدند بل منتها اهل طبع
 بمحض بر جان خلایق بلکه بر جان تمام مصنفان سابقین ابدی و دومی و جاری است که مصنفات کثیر و عبارات خطیر انهمه توان
 اطلاق تصانیف دقیق و دشوار فهم را عبارات بلیغ و طلب خیر عام فهم و داورده و بصورت کاغذ و روشنی شرح و توجیه و تفسیر و توجیه و تفسیر

